



# سرگذشت تهران

حسین شهیدی مازندرانی (بیروت)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سرگذشت تهران

نویسنده:

حسین شهیدی مازندرانی

ناشر چاپی:

راه مانا

## فهرست

۵	فهرست
۲۱	سرگذشت تهران
۲۱	مشخصات کتاب
۲۱	پیشگفتار
۲۲	فهرست
۲۸	از همین نویسنده
۲۹	شکل‌گیری شهر تهران
۲۹	اشاره
۲۹	آیا بهزان همان تهران است؟
۳۰	تهران در متون دوره اسلامی
۳۰	معنی نام تهران
۳۱	تهران در دوره مغول
۳۲	سقوط ری و رونق تهران
۳۳	شاه تهماسب، عامل شهرت تهران
۳۳	چال میدان و چال حصار
۳۴	حد و مرز تهران با برج و بارو
۳۴	چهار دروازه تهران
۳۵	سفر شاه عباس به تهران
۳۶	تهران عصر صفوی
۳۷	انقراض صفویه و حکومت نادرشاه
۳۷	تهران در دوره زندیه
۳۹	علل انتخاب تهران به عنوان پایتخت
۳۹	اشاره

- مرگ آغا محمد خان قاجار ..... ۳۹
- ماجرای خربزه قجری! ..... ۳۹
- انتقال استخوانهای کریمخان از شیراز به تهران ..... ۴۰
- گذر لوطی صالح ..... ۴۰
- سلطنت فتحعلیشاه قاجار ..... ۴۱
- ورود نمایندگان انگلیس و فرانسه به تهران ..... ۴۲
- نکاتی درباره یادداشتهای جیمز موریه ..... ۴۵
- سفر کرزن به تهران ..... ۴۶
- یادداشتهای سرربرت کرپرتر در توصیف تهران ..... ۴۶
- محله‌های تهران ..... ۴۸
- اشاره ..... ۴۸
- محله عربها ..... ۴۸
- وجه تسمیه و محدوده چهار محله اصلی تهران ..... ۴۸
- محله دولت ..... ۴۹
- بناهایی که فتحعلیشاه قاجار در تهران ساخت ..... ۵۰
- باغ نگارستان ..... ۵۰
- اشاره ..... ۵۰
- مهمترین اتفاقاتی که در باغ نگارستان رخ داد ..... ۵۱
- شیادیه‌های حاجی میرزا آغاسی ..... ۵۱
- کشته شدن قائم‌مقام در باغ نگارستان ..... ۵۲
- باغ ایلچی ..... ۵۳
- اشاره ..... ۵۳
- قتل گریبایدوف در باغ ایلچی ..... ۵۳
- بناهای تاریخی تهران ..... ۵۵

- ۵۵ ..... مسجد شاه یا مسجد امام
- ۵۵ ..... مسجد سید عزیز الله
- ۵۶ ..... مدرسه مروی یا فخریه
- ۵۷ ..... سقاخانه نوروز خان
- ۵۷ ..... عمارت بادگیر
- ۵۷ ..... قصر و باغ لاله‌زار
- ۵۸ ..... برج نوشین یا برج نوش
- ۵۸ ..... اشاره
- ۵۸ ..... وجه تسمیه برج نوش
- ۵۹ ..... منوچهر خان گرجی سردار سپاه محمد شاه
- ۵۹ ..... قصر جهان‌نمای نیاوران معروف به صاحبقرانیه یا کاخ نیاوران
- ۶۰ ..... باغشاه
- ۶۱ ..... قصر قاجار یا قجر (تخت قجر)
- ۶۱ ..... اشاره
- ۶۲ ..... جوان انگلیسی مورد علاقه فتحعلی شاه
- ۶۳ ..... کاخ گلستان
- ۶۳ ..... کلیسای طاپوس
- ۶۴ ..... تخت طاووس
- ۶۴ ..... اشاره
- ۶۷ ..... طاووس خانم زن چهل و دوم فتحعلیشاه
- ۶۷ ..... مرگ فتحعلی شاه و به تخت نشستن محمد شاه
- ۶۷ ..... اشاره
- ۶۷ ..... تهران در عصر محمد شاه قاجار
- ۶۷ ..... یادداشتهای اوژن فلاندن درباره تهران عصر محمد شاه

- ۶۷ ..... اشاره
- ۶۹ ..... نکاتی درباره یادداشتهای فلاندن
- ۷۰ ..... بناهایی که در زمان محمد شاه در تهران ساخته شد
- ۷۰ ..... قصر محمدیه
- ۷۱ ..... قنات حاج علیرضا
- ۷۲ ..... نخستین چاپخانه در تهران
- ۷۳ ..... چرا صنعت چاپ در ایران به کندی رواج یافت
- ۷۳ ..... چاپ نخستین روزنامه در تهران
- ۷۴ ..... مدارس قدیمی تهران تا پایان دوره محمد شاه قاجار
- ۷۴ ..... اشاره
- ۷۴ ..... نخست، مدارس که پیش از دوره قاجار ساخته شدند:
- ۷۵ ..... مدارس که در عهد قاجار و پیش از ناصر الدین شاه ساخته شده:
- ۷۵ ..... بقاع متبرکه و امامزاده‌ها در تهران قدیم
- ۷۵ ..... اشاره
- ۷۵ ..... بقعه سید اسماعیل
- ۷۶ ..... بقعه امامزاده یحیی (ع)
- ۷۶ ..... بقعه امامزاده زید (ع)
- ۷۷ ..... ۴- بقعه سید ناصرالدین- سید نصر الدین
- ۷۸ ..... بقعه سید ولی
- ۷۸ ..... بقعه امامزاده سید اسحاق
- ۷۹ ..... امامزاده ابراهیم
- ۷۹ ..... بقعه چهل تن
- ۷۹ ..... زیارتگاه پیر عطار
- ۷۹ ..... بقعه کوچک هفت‌دختران

۷۹	*** قدیمی ترین لوحه تاریخ دار تهران
۸۰	پایان حکمرانی حاجی میرزا آغاسی
۸۰	تهران عصر ناصری
۸۱	اشاره
۸۱	امتیازهایی که ناصرالدین شاه به بیگانگان داد
۸۷	ارک تهران
۸۹	باغها
۹۲	تأسیس مدرسه دار الفنون و مرگ امیرکبیر:
۹۳	و اما نامه های میرزا تقی خان امیرکبیر به ناصرالدین شاه
۹۳	نامه اول:
۹۳	نامه دوم:
۹۳	نامه سوم:
۹۳	نامه چهارم:
۹۳	نامه پنجم
۹۴	برنامه و نظم دار الفنون
۹۵	بودجه دارالفنون
۹۵	تئاتر در دارالفنون
۹۵	اشاره
۹۶	تئاتر و تماشاخانه در نوشته های اعتماد السلطنه
۹۶	*** تأسیس وقایع اتفاقیه
۹۷	مریضخانه دولتی
۹۸	چاپارخانه
۱۰۰	صدرات میرزا آقا خان نوری
۱۰۱	تأسیسات و ساختمانهای دوره ناصری پس از امیرکبیر



- ۱۰۱ ..... نقشه‌های تهران قدیم:
- ۱۰۵ ..... خیابانهای تهران
- ۱۰۵ ..... خیابان چراغ‌گاز:
- ۱۰۵ ..... خیابان فردوسی:
- ۱۰۶ ..... خیابان امیریه:
- ۱۰۷ ..... گسترش شهر تهران
- ۱۰۷ ..... اشاره
- ۱۱۱ ..... و اما خلاصه تعداد نفوس
- ۱۱۲ ..... تلگراف
- ۱۱۲ ..... اشاره
- ۱۱۳ ..... تلگراف ایران - انگلیس
- ۱۱۴ ..... محل نخستین تلگرافخانه
- ۱۱۵ ..... پست
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۸ ..... تشکیل وزارت پست
- ۱۱۸ ..... جایگاه اداره پست
- ۱۱۸ ..... راه‌آهن تهران - شهرری یا ماشین دودی
- ۱۱۸ ..... اشاره
- ۱۲۱ ..... ماشین دودی
- ۱۲۲ ..... واگون اسبی
- ۱۲۲ ..... اشاره
- ۱۲۳ ..... خطوط واگون اسبی
- ۱۲۴ ..... شهرداری
- ۱۲۴ ..... اشاره

- ۱۲۶ ..... یادداشتهای عبد الله مستوفی درباره بلدیة دوره قاجار
- ۱۲۷ ..... نظمیة در دوره ناصری
- ۱۲۷ ..... اشاره
- ۱۲۸ ..... امنیت شهر در شب
- ۱۳۴ ..... ماجرای شاهزاده‌کشی
- ۱۳۵ ..... استقرار اداره نظمیة در تهران
- ۱۳۶ ..... کتابچه کنت
- ۱۳۶ ..... مشکلات دستگاه پلیس در ایران
- ۱۳۷ ..... یادداشتهای امین الدوله درباره دستگاه پلیس
- ۱۳۸ ..... گزارشهای نظمیة از محله‌های تهران
- ۱۳۹ ..... اشاره
- ۱۳۹ ..... به تاریخ چهارشنبه سوم شهر ذی القعدة الحرام، ۱۳۰۳، محله بازار:
- ۱۳۹ ..... پنجشنبه چهاردهم شهر ذی القعدة الحرام، ۱۳۰۳، محله دولت:
- ۱۳۹ ..... محله سنگلج
- ۱۳۹ ..... محله عودلاجان
- ۱۳۹ ..... محله چاله میدان
- ۱۳۹ ..... محله بازار
- ۱۴۰ ..... یکشنبه ۴ شهر محرم الحرام، ۱۳۰۴، محله بازار
- ۱۴۰ ..... محله عودلاجان
- ۱۴۰ ..... دوشنبه ۱۴ شعبان سنه ۱۳۰۹ قمری
- ۱۴۱ ..... یادداشتهای مادام کارلاسرنا درباره تهران عصر ناصری
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۷ ..... یادداشتهای عبد الله مستوفی
- ۱۴۹ ..... ماجرای آبگوشت افشاری

- ۱۵۰ ..... سفر ادوارد براون به تهران
- ۱۵۲ ..... ورود چراغ‌گاز و چراغ‌برق به تهران
- ۱۵۲ ..... اشاره
- ۱۵۴ ..... چراغ‌برق
- ۱۵۶ ..... بناهای معروف دوره ناصری پس از توسعه شهر تهران
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۹ ..... ساختمان شمس العماره
- ۱۵۹ ..... اشاره
- ۱۶۱ ..... ساعت شمس العماره
- ۱۶۲ ..... تکیه دولت
- ۱۶۹ ..... باغ ایلخانی
- ۱۶۹ ..... اشاره
- ۱۶۹ ..... باغ ایلخانی در اختیار کمپانی تنباکو
- ۱۷۰ ..... باغ ایلخانی در زمان مظفر الدین شاه
- ۱۷۰ ..... خیابان باغ ایلخانی
- ۱۷۱ ..... باغ فردوس
- ۱۷۵ ..... عشرت‌آباد
- ۱۷۵ ..... تاریخ غرس همایونی
- ۱۷۷ ..... ارغونیه یا داودیه
- ۱۷۹ ..... الهیه، خورآذین، خلایق
- ۱۸۰ ..... نگاهی به کارخانه قند کهریزک
- ۱۸۲ ..... حرمخانه ناصر الدین شاه
- ۱۸۲ ..... اشاره
- ۱۸۴ ..... خزانه

۱۸۵	ضرابخانه
۱۸۵	اشاره
۱۸۷	«اعلان دولتی درباب مسکوکات»
۱۸۹	دیگر بیوتات سلطنتی
۱۸۹	اشاره
۱۹۳	نقاره‌خانه
۱۹۴	عمارت مسعودیه
۲۰۱	عمارت مسعودیه
۲۰۲	قصر سلطنت‌آباد
۲۰۲	اشاره
۲۰۵	وقایع مهمی که در سلطنت‌آباد اتفاق افتاد
۲۰۵	قصر نیاوران یا صاحبقرانیه
۲۰۹	دوشان‌تپه
۲۰۹	اشاره
۲۱۲	یادداشت‌های جهانگردان درباره دوشان‌تپه
۲۱۷	سلیمانیه
۲۱۸	دولاب
۲۲۰	سیده ملکه خاتون
۲۲۰	اشاره
۲۲۱	پاسخ مردافکن سیده خاتون
۲۲۲	بقعه چهل تن
۲۲۳	عالی‌قاپوی تهران
۲۲۴	خانه وثوق الدوله
۲۲۷	عناصر معماری قاجاری

- ۲۲۷ ..... بادگیر
- ۲۲۷ ..... تالار آینه
- ۲۲۷ ..... تالار تنبی یا سفره‌خانه
- ۲۲۸ ..... اتاق‌های جانبی
- ۲۲۸ ..... محله‌های جدید تهران
- ۲۲۸ ..... امیرآباد
- ۲۳۰ ..... جلالیه
- ۲۳۱ ..... آجودانیه
- ۲۳۳ ..... باغ سپهسالار
- ۲۳۴ ..... بازارهای تهران
- ۲۳۴ ..... اشاره
- ۲۳۸ ..... بازار کنار خندق
- ۲۴۰ ..... بازار کفن‌فروش‌ها
- ۲۴۰ ..... بازار مال‌فروش‌ها
- ۲۴۰ ..... بازار مسگرها
- ۲۴۱ ..... بازار آهنگران
- ۲۴۲ ..... بازار سنگ‌تراشان
- ۲۴۲ ..... بازار فرش‌فروش‌ها
- ۲۴۲ ..... بازار عطر‌فروشها
- ۲۴۲ ..... بازار مرغی‌ها
- ۲۴۳ ..... بازارچه‌ها
- ۲۴۴ ..... مدارس و تکایای قدیمیه تهران
- ۲۴۴ ..... اشاره
- ۲۴۷ ..... تکیه‌ها در دوره ناصری

- ۲۴۸ ..... وبا در تهران قدیم
- ۲۴۸ ..... اشاره
- ۲۵۱ ..... یادداشتهای اعتماد السلطنه درباره وبای تهران
- ۲۵۲ ..... قهوه‌خانه نزدیک قصر قاجار
- ۲۵۳ ..... وبای تهران در مرآة البلدان
- ۲۵۴ ..... وبا در دوران ناصر الدین شاه
- ۲۵۴ ..... مریضخانه دولتی
- ۲۵۴ ..... اشاره
- ۲۵۵ ..... یادداشتهای مادام کارلاسرنا درباره بیمارستان
- ۲۵۷ ..... بانک و بانکداری
- ۲۵۷ ..... اشاره
- ۲۵۷ ..... بانک جدید شرقی
- ۲۵۹ ..... بانک استقراضی روس
- ۲۶۰ ..... بانک عثمانی
- ۲۶۰ ..... آب تهران
- ۲۶۰ ..... اشاره
- ۲۶۳ ..... قناتهای تهران
- ۲۶۳ ..... اشاره
- ۲۶۴ ..... قنات الهیه
- ۲۶۴ ..... قنات باغشاه (ناصریه)
- ۲۶۴ ..... قنات بهاء الملک و ناصر الملک
- ۲۶۴ ..... قنات بهارستان
- ۲۶۵ ..... قنات بریانک
- ۲۶۵ ..... قنات پامنار

- ۲۶۵ ..... قنات جلالیه
- ۲۶۵ ..... قنات حاج علیرضا
- ۲۶۶ ..... قنات سردار
- ۲۶۶ ..... قنات سفارت انگلیس
- ۲۶۶ ..... قنات شاه
- ۲۶۷ ..... قنات سفارت روسیه (شوروی سابق)
- ۲۶۷ ..... قنات کرج امین‌الملکی
- ۲۶۸ ..... قنات کریم‌آباد
- ۲۶۸ ..... قنات علاء الدوله
- ۲۶۹ ..... قنات مخصوص
- ۲۶۹ ..... قنات مهدی‌آباد (قنات سفارت آمریکا)
- ۲۶۹ ..... قنات مهرگرد
- ۲۷۰ ..... قنات نجف‌آباد
- ۲۷۰ ..... قنات نظامیه
- ۲۷۱ ..... قنات یوسف‌آباد و بهجت‌آباد
- ۲۷۲ ..... سنگ و سیر، واحدهای سنجش آب
- ۲۷۲ ..... آب‌انبارهای تهران
- ۲۷۲ ..... اشاره
- ۲۷۲ ..... آب‌انبار سید اسماعیل
- ۲۷۴ ..... آب‌انبار سید ولی
- ۲۷۴ ..... آب‌انبار قاسم‌خان
- ۲۷۵ ..... حمامهای تهران
- ۲۷۵ ..... اشاره
- ۲۷۶ ..... ساختمان حمامها

۲۷۶	.....	اشاره
۲۷۶	.....	سربینه
۲۷۷	.....	گرمخانه
۲۷۷	.....	خزینه
۲۷۷	.....	خان
۲۷۸	.....	حوض وسط
۲۷۸	.....	بام حمام
۲۷۸	.....	یادداشتهای دکتر پولاک درباره حمامهای قدیم
۲۸۰	.....	بوق حمام
۲۸۰	.....	جن و حمام
۲۸۱	.....	مکتب خانه
۲۸۱	.....	اشاره
۲۸۳	.....	یادداشتهای عبد الله مستوفی درباره مکتب خانه
۲۸۵	.....	شیطنتهای شاگردان مکتب
۲۸۶	.....	مقلدان دوره ناصری
۲۸۶	.....	اشاره
۲۸۸	.....	کریم شیرهای
۲۸۸	.....	اشاره
۲۸۹	.....	وجه تسمیه کریم شیرهای
۲۹۰	.....	اسماعیل بزاز
۲۹۲	.....	شیخ شیپور
۲۹۲	.....	مراسم آش پزان
۲۹۸	.....	صندوق عدالت
۳۰۰	.....	چنار عباسعلی



۳۰۲	شورش تنباکو (واقعه رژی)
۳۰۲	اشاره
۳۰۴	اعلان دولتی
۳۰۶	عروسیهای پر خرج و افسانه‌ای در دوره ناصری
۳۱۱	قحطی در دوره ناصری
۳۱۹	پاتوق - پای طوق
۳۲۰	قهوه‌خانه
۳۲۲	ورود بالون در ایران
۳۲۴	تلفن در دوره ناصری و پس از آن
۳۲۶	گورستانهای تهران
۳۲۸	کشته شدن ناصر الدین شاه و پایان دوره ناصری
۳۳۶	سلطنت مظفر الدین شاه
۳۳۶	اشاره
۳۴۱	تهران در دوره مظفر الدین شاه
۳۴۳	آمار سال ۱۳۱۷ (ه. ق)
۳۴۵	مدرسه‌های جدید
۳۴۵	اشاره
۳۴۵	مدرسه رشدییه
۳۴۶	مدرسه ابتدائیه
۳۴۶	مدرسه علمیه
۳۴۶	مدرسه شرف
۳۴۶	مدرسه افتتاحیه
۳۴۶	مدرسه مظفریه
۳۴۶	مدرسه دانش

- ۳۴۶ ..... مدرسه سادات
- ۳۴۶ ..... مدرسه ادب
- ۳۴۶ ..... مدرسه اسلام
- ۳۴۸ ..... مدارس دخترانه
- ۳۵۰ ..... مدرسه عالی علوم سیاسی
- ۳۵۱ ..... مدارس اروپایی
- ۳۵۱ ..... اشاره
- ۳۵۲ ..... مدرسه آلمانیها
- ۳۵۴ ..... نظمیة و پلیس پس از ناصر الدین شاه
- ۳۵۶ ..... راپورت رشت
- ۳۵۸ ..... قحطی سال ۱۳۱۶ (ه. ق) در تهران
- ۳۶۰ ..... وبا در سال ۱۳۲۲ قمری در تهران
- ۳۶۱ ..... ساختمانهای امیر بهادر
- ۳۶۵ ..... سلطنت محمد علی شاه
- ۳۷۱ ..... سلطنت احمد شاه
- ۳۷۱ ..... اشاره
- ۳۷۶ ..... سقاخانه آقا شیخ هادی
- ۳۸۱ ..... بلوای نان
- ۳۸۴ ..... بلدیة یا شهرداری جدید در دوران مشروطه
- ۳۸۷ ..... نخستین کافه و سینما
- ۳۸۷ ..... اشاره
- ۳۸۹ ..... اعلان
- ۳۹۰ ..... عکاسی
- ۳۹۰ ..... اشاره

- ۳۹۰ ..... ترویج علم و عمل عکس
- ۳۹۳ ..... «اعلان»
- ۳۹۳ ..... «اعلان»
- ۳۹۴ ..... ورود اتومبیل به تهران
- ۳۹۴ ..... اشاره
- ۳۹۴ ..... اعلان
- ۳۹۵ ..... یخچالهای تهران
- ۳۹۶ ..... زندانهای تهران پس از مشروطیت
- ۳۹۸ ..... پول و اجزای آن در دوره قاجاریه
- ۴۰۲ ..... کتابنامه
- ۴۰۸ ..... نشریات متفرقه:
- ۴۰۸ ..... نمایه اعلام و اماکن
- ۵۰۲ ..... نمایه کتابها و نشریات
- ۵۰۶ ..... تصاویر

## سرگذشت تهران

### مشخصات کتاب

سرشناسه: شهیدی، حسین

عنوان و نام پدیدآور: سرگذشت تهران / حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)

مشخصات نشر: تهران: راه مانا: دنیا، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: ۷۶۳ ص. مصور

شابک: ۷۸۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: تهران — تاریخ

موضوع: تهران — آثار تاریخی

رده بندی کنگره: DSR۲۰۷۹/۸۷ش ۹ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۱۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۱۱۸۶

### پیشگفتار

بیش از هزار سال است که نام تهران در برخی از نوشته‌های پیشینیان آمده است و دویست و چندسال از پایتختی تهران می‌گذرد. تهران از دیهی کوچک و مردمانی اندک با خانه‌های زیرزمینی، تبدیل به شهری بی‌سروبن شده با آسمان‌خراشها و برجهای سربرفراشته در آسمان و میلیونها مردمی که از بام تا شام در تکاپو و تلاشند.

نوشتن سرگذشت چنین شهری در این درازنای تاریخ بس دشوار می‌نماید، زیرا سرچشمه‌ها و منابع و آگاهی از گذشته‌های دور تا پایان دوره قاجار بس اندک و نارسا است، به ویژه آنکه بیشتر آن منابع نیز از دید بیگانگان است که نمی‌توان به همه گفته‌ها و نوشته‌هایشان استوار بود. در چند دهه گذشته نیز برخی از هم‌میهنان در این راه کوشیدند و کتابها و گفتارهایی چند درباره تهران انتشار دادند که جز شماری اندک، بقیه تکراری و رونویس از نوشته‌های دیگران، بدون ذکر مأخذ است.

اما کتاب «سرگذشت تهران» خود سرگذشتی دیگر دارد. چرا که پایه این نگارش برای یک رشته برنامه رادیویی گذاشته شده بود. تهیه‌کننده گرامی و فرهیخته رادیو «آقای محمد مهاجر» در زمستان سال ۱۳۷۷ پژوهش و تحقیق در این کار را به من پیشنهاد کردند که پس از مدتی مطالعه و جستجو در منابع گوناگون، نخستین برنامه نیم ساعته به نام «تهران در گذر زمان» در تاریخ چهاردهم مرداد سال هزار و سیصد و هفتاد و هشت، با گویندگی هنرمند ارجمند و گرامی و همراه مهربانم، خانم مهین نثری، همراه گفتگو با استادان و پژوهندگان و سالخوردگان از رادیو تهران پخش شد و تاکنون نیز ادامه دارد.

دلیل اینکه چرا عنوان کتاب از «تهران در گذر زمان» به «سرگذشت تهران» تبدیل شد، این است که پس از گذشت زمانی از پخش برنامه «تهران در گذر زمان» از رادیو، در یکی از کتابفروشی‌ها کتابی با همین عنوان دیدم و این امر سبب تغییر نام کتاب گشت. پس از به پایان رسیدن کتاب در سال هشتاد، بر آن شدم تا آن را به چاپ رسانم و آقای ناصر غلامی که خود یکی از فرهنگ دوستان زمانه و ناشر آثار گرانقدری هستند این کار را به عهده گرفتند.

سرگذشت تهران، ص: ۶

در این کتاب کوشیده شده است تا همه نقل قولها و نوشته‌ها، حتی جمله‌ای نیم‌خطی با ذکر مأخذ نقل شود. «سرگذشت تهران» از سده سوم هجری آغاز می‌شود و تا پایان دوره قاجاریه ادامه می‌یابد. امیدوارم که به زودی جلد دوم این کتاب را که به دوره پس از قاجاریه تا به امروز می‌باشد، پیشکش خوانندگان گرامی نمایم.

نیز آرزو دارم که این نوشته توانسته باشد گوشه کوچکی از تاریخ تهران را برای خوانندگان بگشاید که همان پاداش نویسنده می‌باشد.

در پایان بار دیگر از خانم مهین نثری، آقای محمد مهاجر، آقای ناصر غلامی و گروه ویراستاران و همچنین از دخترم آشا شهیدی و دوست عزیزم دکتر احمد علی فرزین برای همراهی در اختیار گذاشتن کتابهای مورد نیاز به اینجانب سپاسگزاری می‌نمایم.

تابستان ۱۳۸۲

حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)

سرگذشت تهران، ص: ۷

## فهرست

شکل‌گیری شهر تهران ۱۷

آیا بهزان همان تهران است؟ ۱۷

معنی نام تهران ۲۰

تهران در دوره مغول ۲۰

سقوط ری و رونق تهران ۲۲

شاه تهماسب عامل شهرت تهران ۲۴

چال میدان و چال حصار ۲۵

حد و مرز تهران با برج و بارو ۲۶

چهار دروازه تهران ۲۶

سفر شاه عباس به تهران ۲۷

تهران عصر صفوی ۲۸

انقراض صفویه و حکومت نادر شاه ۳۱

تهران در دوره زندیه ۳۱

علل انتخاب تهران به عنوان پایتخت ۳۴

مرگ آغا محمدخان قاجار ۳۴

ماجرای خربزه قجری ۳۵

انتقال استخوان‌های کریمخان ۳۵

گذر لوطی صالح ۳۵

سلطنت فتحعلیشاه قاجار ۳۷

ورود نمایندگان انگلیس و فرانسه به تهران ۴۰

- سرگذشت تهران، ص: ۸
- نکاتی درباره یادداشتهای جیمز موریه ۴۳
- سفر کرزن به تهران ۴۵
- یادداشتهای سرربرت کرپرتر در توصیف تهران ۴۶
- محللهای تهران ۴۸
- محلله عربها ۴۸
- وجه تسمیه و محدوده اصلی تهران ۴۹
- محلله دولت ۵۱
- بناهایی که فتحعلیشاه قاجار در تهران ساخت ۵۱
- باغ نگارستان ۵۱
- مهمترین اتفاقاتی که در باغ نگارستان رخ داد ۵۳
- شیادیهای حاجی میرزا آغاسی ۵۳
- کشته شدن قائم مقام در باغ نگارستان ۵۴
- باغ ایلچی ۵۶
- قتل گریبایدوف در باغ ایلچی ۵۷
- بناهای تاریخی تهران ۵۹
- مسجد شاه یا مسجد امام ۵۹
- مسجد سید عزیز الله ۶۰
- مدرسه مروی یا فخریه ۶۱
- سقاخانه نوروزخان ۶۲
- عمارت بادگیر ۶۳
- قصر و باغ لاله زار ۶۳
- برج نوشین یا برج نوش ۶۵
- وجه تسمیه برج نوش ۶۵
- منوچهر خان گرجی سردار سپاه محمد شاه ۶۶
- قصر جهان نمای نیاوران ۶۶
- باغشاه ۶۷
- قصر قاجار یا قیجر (تخت قیجر) ۷۰
- سرگذشت تهران، ص: ۹
- جوان انگلیسی مورد علاقه فتحعلیشاه ۷۱
- کاخ گلستان ۷۲
- کلیسای طاووس ۷۳
- تخت طاووس ۷۴

- طاووس خانم زن چهل و دوم فتحعلیشاه ۷۸  
مرگ فتحعلیشاه و به تخت نشستن محمد شاه ۷۹  
تهران در عصر محمد شاه قاجار ۸۰  
یادداشتهای اوژن فلاندن درباره تهران عصر محمد شاه ۸۰  
نکاتی درباره یادداشتهای فلاندن ۸۲  
بناهایی که در زمان محمد شاه در تهران ساخته شد ۸۴  
قصر محمدیه ۸۴  
قنات حاج علیرضا ۸۶  
نخستین چاپخانه در تهران ۸۷  
چرا صنعت چاپ در ایران به کندی رواج یافت؟ ۸۸  
چاپ نخستین روزنامه در تهران ۸۹  
مدارس قدیمی تهران تا پایان دوره محمد شاه قاجار ۹۰  
بقاع متبرکه و امامزاده‌های در تهران قدیم ۹۲  
بقعه سید اسماعیل ۹۲  
بقعه امامزاده یحیی (ع) ۹۲  
بقعه امامزاده زید (ع) ۹۴  
بقعه سید ناصر الدین - سید نصر الدین ۹۶  
بقعه سید ولی ۹۶  
بقعه امامزاده سید اسحاق ۹۷  
امامزاده ابراهیم ۹۸  
بقعه چهل تن ۹۸  
زیارتگاه پیر عصار ۹۸  
بقعه کوچک هفت دختران ۹۸  
سرگذشت تهران، ص: ۱۰  
قدیمی‌ترین لوحه تاریخ‌دار تهران ۹۸  
پایان حکمرانی حاجی میرزا آغاسی ۹۹  
تهران عصر ناصری ۱۰۱  
امتیازهایی که ناصر الدین شاه به بیگانگان داد ۱۰۲  
ارک تهران ۱۱۱  
باغها ۱۱۳  
تأسیس مدرسه دارالفنون مرگ امیرکبیر ۱۲۰  
بودجه دارالفنون ۱۲۴  
تئاتر در دارالفنون ۱۲۴

- تئاتر و تماشاخانه در نوشته‌های اعتماد السلطنه ۱۲۴
- تأسیس وقایع اتفاقیه ۱۲۵
- مریضخانه دولتی ۱۲۷
- چاپارخانه ۱۲۸
- صدارت میرزا آقاخان نوری ۱۳۱
- تأسیسات و ساختمانهای دوره ناصری پس از امیرکبیر ۱۳۳
- نقشه‌های تهران قدیم ۱۳۳
- خیابانهای تهران ۱۴۰
- گسترش شهر تهران ۱۴۴
- تلگراف ۱۵۱
- پست ۱۵۷
- راه آهن تهران شهر ری یا ماشین دودی ۱۶۲
- واگون اسبی ۱۶۸
- شهرداری ۱۷۱
- یادداشتهای عبد الله مستوفی درباره بلدیة دوره قاجار ۱۷۳
- نظمیه در دوره ناصری ۱۷۶
- ماجرای شاهزاده کشی ۱۸۷
- استقرار اداره نظمیه در تهران ۱۸۹
- سرگذشت تهران، ص: ۱۱
- مشکلات دستگاه پلیس در ایران ۱۹۰
- گزارشهای نظمیه از مجله‌های تهران ۱۹۴
- یادداشتهای مادام کارلاسرنا درباره تهران عصر ناصری ۱۹۷
- یادداشتهای عبد الله مستوفی ۲۰۷
- ماجرای آبگوشت افشاری ۲۱۰
- سفر ادوارد براون به تهران ۲۱۲
- چراغ برق ۲۱۸
- بناهای معروف دوره ناصری پس از توسعه شهر تهران ۲۲۱
- ساختمان شمس‌العماره ۲۲۶
- تکیه دولت ۲۳۰
- باغ ایلخانی ۲۴۱
- باغ فردوس ۲۴۴
- عشرت آباد ۲۵۱
- ارغونیه یا داودیه ۲۵۵



- الهیة، خورآذین، خلازیر ۲۵۸  
نگاهی به کارخانه قند کهریزک ۲۶۰  
حرمخانه ناصرالدین شاه ۲۶۳  
خزانه ۲۶۶  
ضرابخانه ۲۶۷  
دیگر بیوتات سلطنتی ۲۷۵  
نقاره‌خانه ۲۸۰  
عمارت مسعودیه ۲۸۲  
قصر سلطنت آباد ۲۹۶  
قصر نیاوران ۳۰۱  
دوشان تپه ۳۰۶  
سلیمانیه ۳۱۹  
دولاب ۳۲۱  
سرگذشت تهران، ص: ۱۲  
سیده ملک خاتون ۳۲۵  
بقعه چهل تن ۳۲۸  
عالی قاپوی تهران ۳۲۸  
خانه وثوق الدوله ۳۲۹  
عناصر معماری قاجاری ۳۳۵  
بادگیر ۳۳۵  
تالار آینه ۳۳۵  
تالار تنبی یا سفره خانه ۳۳۶  
محلله‌های جدید تهران ۳۳۷  
امیرآباد ۳۳۷  
جلالیه ۳۳۹  
آجودانیه ۳۴۱  
باغ سپهسالار ۳۴۴  
بازارهای تهران ۳۴۷  
مدارس و تکایای قدیمیه تهران ۳۶۳  
وبا در تهران قدیم ۳۷۰  
قهوه خانه ۳۷۷  
وبای تهران در مرآة البلدان ۳۷۷  
وبا در دوران ناصرالدین شاه ۳۷۸

- مریضخانه دولتی ۳۷۹
- یادداشتهای مادام کارلاسرنا درباره بیمارستان ۳۸۱
- بانک و بانکداری ۳۸۴
- بانک جدید شرقی ۳۸۵
- بانک استقراضی روس ۳۸۷
- بانک عثمانی ۳۸۹
- آب تهران ۳۹۰
- سنگ و سیر، واحدهای سنجش آب ۴۰۷
- سرگذشت تهران، ص: ۱۳
- آب انبارهای تهران ۴۰۸
- حمامهای تهران ۴۱۳
- یادداشتهای دکتر پولاک درباره حمامهای قدیم ۴۱۷
- بوق حمام ۴۲۰
- جن و حمام ۴۲۱
- مکتب خانه ۴۲۴
- یادداشتهای عبد الله مستوفی درباره مکتب خانه ۴۲۶
- شیطنتهای شاگردان مکتب ۴۲۸
- مقلدان دوره ناصری ۴۳۲
- کریم شیرهای ۴۳۴
- اسماعیل بزاز ۴۳۷
- شیخ شیپور ۴۴۰
- مراسم آتش پزان ۴۴۲
- صندوق عدالت ۴۵۱
- چنار عباسعلی ۴۵۴
- شورش تنباکو (واقعه رژی) ۴۵۸
- عروسیهای پر خرج در دوره ناصری ۴۶۶
- قحطی در دوره ناصری ۴۷۴
- پاتوق- پای طوق ۴۸۴
- قهوه خانه ۴۸۹
- ورود بالون در ایران ۴۹۲
- تلفن در دوره ناصری و پس از آن ۴۹۶
- گورستانهای تهران ۵۰۰
- کشته شدن ناصر الدین شاه و پایان دوره ناصری ۵۰۲

- سلطنت مظفرالدین شاه ۵۱۶  
تهران در دوره مظفرالدین شاه ۵۲۴  
آمار سال ۱۳۱۷ (ه ق) ۵۲۸  
سرگذشت تهران، ص: ۱۴  
مدرسه‌های جدید ۵۳۳  
مدارس دخترانه ۵۳۶  
مدرسه عالی علوم سیاسی ۵۳۹  
مدارس اروپایی ۵۴۱  
مدرسه آلمانی‌ها ۵۴۳  
نظمیه و پلیس پس از ناصرالدین شاه ۵۴۷  
قحطی سال ۱۳۱۶ (ه ق) در تهران ۵۵۳  
وبا در سال ۱۳۲۲ قمری در تهران ۵۵۶  
ساختمانهای امیر بهادر ۵۵۸  
سلطنت محمد علی شاه ۵۶۶  
سلطنت احمد شاه ۵۷۵  
سقاخانه آقا شیخ هادی ۵۸۲  
بلوای نان ۵۹۱  
بلدیه یا شهرداری جدید در دوران مشروطه ۵۹۷  
نخستین کافه و سینما ۶۰۱  
عکاسی ۶۰۶  
ورود اتومبیل به تهران ۶۱۲  
یخچالهای تهران ۶۱۴  
زندانیهای تهران پس از مشروطیت ۶۱۷  
پول و اجزای آن در دوره قاجاریه ۶۲۰  
کتابنامه ۶۲۷  
نشریات متفرقه ۶۳۵  
نمایه اعلام و اماکن ۶۳۷  
نمایه کتابها و نشریات ۶۸۶  
سرگذشت تهران، ص: ۱۵

### از همین نویسنده

- ۱- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی. امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۲- نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی (همراه با دفتر راهنما). بنیاد نیشابور، کارتوگرافی سحاب، ۱۳۷۱.

۳- مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی. بنیاد نیشابور، ۱۳۷۶.

۴- فرهنگ شاهنامه: نام کسان و جایها. بنیاد نیشابور، ۱۳۷۷.

سرگذشت تهران، ص: ۱۷

## شکل‌گیری شهر تهران

### اشاره

هنوز روشن نیست که سرزمین تهران دقیقا در چه تاریخی شکل گرفته است، اگرچه با توجه به وجود آثار باستانی مثل سفالینه‌های چشمه علی، قیطریه و دروس در هسته مرکزی این شهر می‌توان ثابت کرد که حدود سه تا هشت هزار سال پیش، مردمانی در این نقاط زندگی می‌کرده‌اند.

البته این آثار بعدها، بر اثر توسعه شهر از میان رفته است و شاید هنوز هم در دل خاک جای داشته باشد.

از سوی دیگر هنوز به‌طور دقیق نمی‌دانیم که جایگاهی که ما امروز آن را به عنوان هسته اصلی شهر می‌شناسیم، از چه دورانی تهران نام گرفته است. زیرا با اینکه تهران در کنار شهر بزرگ و پرآوازه‌ای چون ری قرار داشته، در هیچ یک از نوشته‌های باستانی مربوط به دوران پیش از اسلام، نامی از آن نیامده است.

### آیا بهزان همان تهران است؟

در اینجا پیش از اینکه بخواهیم به جستجوی نام تهران در متون دوره اسلامی بپردازیم، بد نیست اشاره‌ای هم به نظری که دخویه- محقق هلندی- به هنگام تصحیح کتاب المسالک و الممالک (چ ۱۹۲۷ م.) ارائه داد، بنماییم. دخویه در صفحه ۲۰۹ این کتاب زیر نام «بهزان» با سنجش آن در دستنویس دیگر به گونه «بهنان» می‌نویسد: «شاید این کلمه را تهران باید خواند.»

پس از چنین استنادی دو تن از محققان ایرانی یعنی محمد عبد الوهاب قزوینی و عباس اقبال

سرگذشت تهران، ص: ۱۸

آشتیانی نیز این نظر را پسندیده و مورد تأیید قرار دادند و از آن پس، شایعه درج نام تهران در المسالک و الممالک و به تبع آن صورۃ الارض ابن حوقل و احسن التقاسیم مقدسی که نام «بهزان» در آنها هم ذکر شده است، به زبان و قلم بعضی از نویسندگان و اهل فن راه یافت، که البته چنین استنباطی درست نیست. گفتنی است که نام «بهزان» در ترجمه فارسی المسالک و الممالک از مترجمی ناشناس در سده پنجم یا ششم هجری نیز آمده است. در نسخه دیگری که مربوط به سده هفتم یا هشتم هجری است و محمد بن اسعد بن عبد الله تستری آن را به فارسی در آورده، به جای «بهزان» کلمه «بهنان» آمده است که آن را از دیه‌های ری دانسته‌اند.

روانشاد دکتر حسین کریمان، دلایلی چند بر بی‌پایه بودن نظریه قزوینی و اقبال آشتیانی آورده است، از جمله آنکه: «بهزان» از رستاق‌های ری بوده، نه از قراء آنجا و حال آنکه تهران دیهی خرد بوده است و رستاق به عهد باستان در عرف ارباب مسالک و جغرافی دانان به شهرستان و دهستان گفته می‌شد، نه به دیه!

دو دیگر: یاقوت حموی در معجم البلدان آورده که «بهزان موضعی است به نزدیکی ری.

گفته‌اند: شهر ری آنجا بوده و مردمش به موضع کنونی نقل مکان کرده‌اند و آنجا خراب شد و آثارش تاکنون بجاست. و میان آن

و شهر ری شش فرسنگ فاصله است.»

نیز در احسن التقاسیم مقدسی از بهزان نام برده شده و مقدسی آن را از روستاهای ری دانسته است. بنابراین بهزان نام شهرستان یا دهستان بوده است و تنها یک دیه کوچک به شمار نمی آمده است، تا احتمال انطباق آن با تهران وجود داشته باشد. زیرا تهران دیهی خرد و جزء رستاق قصران (کوهسران) بوده است. نکته دیگر آنکه بهزان تا شهر ری شش فرسنگ فاصله داشته، در حالیکه تهران تا ری کمتر از یک فرسنگ فاصله دارد.

سدیگر: در بهزان چنانکه در روایت یاقوت آمده است، خرابه‌هایی باستانی وجود داشته که احتمال می داده‌اند متعلق به ری عتیق باشد، لیکن تاکنون در هیچ منبعی دیده نشده که خرابه‌های قدیمی تهران محل ری باستان بوده باشد.

سرگذشت تهران، ص: ۱۹

جواهر کلام- نویسنده کتاب تاریخ تهران- و دیگر پژوهشگران تاریخ نیز یکی بودن بهزان و تهران را با دلایلی کم و بیش مشابه آنچه گذشت رد کرده و نادرست دانسته‌اند.

### تهران در متون دوره اسلامی

باری می‌دانیم که نام تهران از سده سوم هجری وجود داشته و دلیل آن هم سخن سمعانی در الانساب و یاقوت حموی در المشترك است، آنجا که از احوال محمد بن حماد ابو عبد الله حافظ تهرانی رازی سخن به میان آمده است. محمد بن حماد از رجال پرآوازه سده سوم هجری است که در مصر و شام و عراق حدیث می‌گفته و در سال ۲۶۱ یا ۲۷۱ (ه ق) وفات یافته است.

در مشترك یاقوت حموی نیز از دو تهران یاد شده است. یکی دهکده‌ای در ری که از منسوبان به آن ابو عبد الله محمد پسر حماد تهرانی- جهانگرد و از خداوندان تحقیق- است و دیگری دهکده‌ای در اصفهان است که گروهی از محدثان از آن برخاسته‌اند. جالب آنکه به تهران اصفهان «تیران» هم گفته می‌شده، چنانکه محمد مهدی بن محمد رضا اصفهانی در کتاب نصف جهان فی تعریف الاصفهان می‌گوید:

«... تیران را به تعریب طیران و طهران نیز می‌خوانند. چنانچه تیران و آهنگران را هم طیران و طهران می‌نویسند و همچنین است حالت طهران ری که در کتب قدیمه تیران به تای منقوطه و به طای مؤلف نیز نوشته‌اند...»  
اما کهن‌ترین منبعی که از تهران نام برده فارسانه ابن بلخی است که بین سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ تألیف و در آن از انار تهران به نیکویی یاد شده است.

از این پس، دیگر نام تهران را در مشهورترین منابع مربوط به ذکر اخبار پهنه ری می‌بینیم. از جمله این منابع می‌توان به: انساب سمعانی، سلجوق‌نامه ظهیر الدین نیشابوری، راحة الصدور و آیه السورور، تاریخ آل سلجوق نوشته محمد بن علی بن سلیمان راوندی، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ رویان آملی، معجم البلدان یاقوت حموی، آثار البلاد زکریا قزوینی، سرگذشت تهران، ص: ۲۰

جامع التواریخ رشید الدین فضل الله، نزهة القلوب حمد الله مستوفی، ظفرنامه تیموری، تاریخ طبرستان مرعشی، هفت اقلیم امین احمد رازی، زینت المجالس اصفهانی، ریاض السیاحه شیروانی، روضة الصفای ناصری، مرآت البلدان اعتماد السلطنه و همچنین عجایب‌نامه که به نام طغرل سلجوقی نوشته شده است، اشاره کرد.

### معنی نام تهران

پیش از آنکه به توصیف تهران قدیم پردازیم. لازم است اشاره‌ای هم به معنی نام تهران بنماییم.

در ریشه‌شناسی عامیانه نامواژه تهران را به دویخش ته+ران تجزیه کرده‌اند و آن را به معنی فردی که حیوانات یا افراد دیگر را پیش می‌راند و یا در اعماق (زیرزمین) خانه دانسته‌اند داشته‌اند. البته این معنی نیز بر پایه نوشته‌های یاقوت حموی در معجم البلدان و زکریا قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد است، که می‌گویند:

«تهرانی‌ها در خانه‌های زیرزمینی زندگی می‌کنند.»

از سوی دیگر، برخی از پژوهندگان دو واژه تهران و شمیران را برابر هم گذاشته‌اند و تهران را مکان مسطح یا دشت و شمیران را مکانی که در آن برکه یا مخزن آب وجود دارد، معنا کرده‌اند. به این ترتیب که «شمی» به معنی مکان آبدار و «ته» به معنی مکان مسطح یا دشت با «ران» پسوند مکان ترکیب شده‌اند و دو واژه شمیران و تهران را ساخته‌اند. بدینگونه که شمی یا ته با پسوند ران ترکیب می‌شود. احمد کسروی نیز تهران را جایگاه گرم و شمیران را جایگاه سرد معنا کرده است.

با اینهمه تاکنون این نظر جامعیت و قطعیت نهایی نیافته و پاره‌ای از صاحب‌نظران با آن موافق نیستند. به سخن دیگر تا امروز معنای علمی و دقیق کلمه تهران- که مورد تأیید همه پژوهندگان باشد- مشخص نشده است.

## تهران در دوره مغول

بعد از فارسنامه ابن بلخی نخستین کتابی که همزمان با یورش وحشیانه مغول نوشته شده و شرح

سرگذشت تهران، ص: ۲۱

بیشتری درباره تهران می‌دهد، معجم البلدان یاقوت حموی است به سال ۶۱۷ (ه ق) و به هنگام فرار از چنگ مغولان، به ری رسید و از آنجا دیدن کرد، اما قدم به تهران نگذاشت، ولی با این همه شرحی سودمند درباره تهران از قول یکی از اهالی ری نقل کرده که کمابیش وضع جغرافیایی و اجتماعی تهران در زمان حمله مغول به ایران را روشن می‌کند. دکتر حسین کریمان به نقل از یاقوت می‌نویسد:

«تهران به کسر [و سپس] سکون [ه]، «را» و «نون» در آخر، کلمه‌ای عجمی است و ایشان تهران گویند. چون در زبان آنها طاء وجود ندارد. طهران از دیه‌های ری است و میان آن دو یک فرسنگ فاصله است. مردی راستگو مرا خبر داد که طهران دیهی بزرگ است که در زیرزمین بنا شده است و کسی را بدانجا جز به خواست ایشان راه نیست، و به کرات نسبت به حاکم وقت راه عصیان پیموده‌اند. و او را جز مدارای با ایشان راهی نیست و در آن دیه دوازده محلت است که هریک را با دیگری محاربه است و مردم محلی به محلت دیگر در نیایند. طهران دارای باغهای متداخل است، که بناها را مشبک‌وار در میان خود دارند و این خود مانعی به وقت تهاجم است.

اهالی آنجا با این وجود با گاو آهن و گاو کشت نمی‌کنند و این کار را با بیل انجام می‌دهند. چون ایشان را از خودشان دشمنان بسیار است و می‌ترسند که گاوهای یکی را دیگری به غارت برد.»

زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد اندکی بیشتر درباره تهران نوشته است. این کتاب در اصل به زبان عربی است و در سده یازدهم هجری توسط محمد مراد بن عبد الرحمان به زبان فارسی درآمده است. زکریا قزوینی درباره تهران می‌نویسد:

«تهران قریه ایست از قرای ری، مشتمل بر بساتین و اشجار بسیار و ثمار بیشمار، اهل آنجا را به زیرزمین خانه‌هاست، چون سوراخ موش دشتی، وقتی که دشمن قصد آنها کند به آن زیر خانه‌ها پنهان شوند، و دشمن چند روزی محاصره آنها می‌نماید و برمی‌گردد، و چون برمی‌آیند از زیر زمین فساد بسیار می‌کنند. از قتل و نهب و قطع طریق و اکثر اوقات، آنها از اطاعت ولات و

سرگذشت تهران، ص: ۲۲

سلاطین عصیان ورزند، و حيله برای ضبط آنها به جز مدارا نیست. در آن قریه دوازده محله است که پیوسته با همدیگر در محاربه و مخالفه باشند، و چون به اطاعت سلطان در آیند و متفق شوند بر ادای خراج، عامل آنها، کلان سالان قریه را جمع کند و طلب خراج می نماید. یکی از آنها مرغی را به دیناری در خراج می دهد و دیگری تغاری را به دیناری حساب نماید، و بر این وجه ادای خراج می نمایند و اگر در مقام عصیان آیند، هیچ تلاش سود ندارد و منتظر فتنه و فساداند. در زراعت، گاو را کار نفرمایند از خوف آنکه اگر از اطاعت بیرون روند و عساکر و افواج برای اسر و نهب آنها از سلطان وقت برسد، عوامل آنها به تاراج می رود و همه زراعت را به کلند کنند و دواب و مواشی نگاه دارند. از آنکه اعدای بسیار در کمین دارند و فواکه آنجا بسیار خوشگوار باشد. خصوصاً انار که مثل آن در هیچ یکی از بلاد موجود نیست.»

حمد الله مستوفی (و ۷۵۰ ه ق) در کتاب خود، نزهة القلوب تهران را جزء ناحیت غار ری دانسته می گوید: «طهران قصبه ای است معتبر و آب و هوایش خوشتر از ری است و در حاصل مانند آن در ماقبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند.» معجم البلدان، آثار البلاد و اخبار العباد و نزهة القلوب همه آثاری هستند که همزمان با حمله مغول به ایران نوشته شده اند.

### سقوط ری و رونق تهران

گفتنی است که طی این دوره آنچه که از ری باستان و ری دوره اسلامی برجای مانده بود به وسیله مغولان نابود شد و تقریباً چیزی از این شهر بر جای نماند و شهری که به عروس شهرهای جهان معروف بود دیگر روی آبادی ندید. به طوری که از این پس در تمام نوشته ها از این شهر با نام ویرانه ها یا خرابه های ری یاد می شود.

البته لازم به یادآوری است که شهر ری پیش از یورش مغول نیز کمابیش روبه ویرانی داشت، زیرا بنا بر شواهد تاریخی جنگهای مداوم میان گروههای مذهبی ری خود در ویرانی این شهر دخیل بوده است. زکریا قزوینی می گوید: «اهل ری بعضی شافعیه اند و بعضی حنفیه ... و تعصب

سرگذشت تهران، ص: ۲۳

بین الفرقین بسیار است. تا آنکه اکثر اوقات به کارزار می انجامد و همه وقت ظفر شافعیه را باشد با وجود قتل آنها و غالب عادات براهل ری قتل و سفک است.»

پس از مغولان، ری ویرانه با یورش تاتار به سرکردگی تیمورلنگک مواجه شد و آنچه که بر جای مانده بود، نابود شد و شهر یکسره تبدیل به ویرانه گردید. از این رو شاید بتوان چنین گفت که جمع کثیری از مردم ری به دیه تهران گریختند و در آنجا سکونت گزیدند و همین باعث اعتبار تهران شد و این آبادی را از صورت دیهی کوچک در آورد.

روی گونزالس دوکلاویخو سفیر هانری سوم - پادشاه کاستیل اسپانیا - در زمان تیمور لنگک، برای دیدار وی به ایران آمد. او در فصل سوم از سفرنامه اش، از سلطانیه تا نیشابور درباره تهران می گوید:

«... در این روز اخیر از اصطبلهای حکومتی برای ما اسبهای تازه نفس آماده ساختند. غروب آفتاب به راه افتادیم و همه شب راه پیمودیم و فردای آن که مصادف بود با یکشنبه ششم ژوئیه [۱۴۰۴ م] بعد از ظهر به شهری رسیدیم که «تهران» نام داشت. در آنجا بابا شیخ را در انتظار خویش یافتیم، و در حقیقت وی به پیشواز ما آمده بود و ما را به شهر به مهمانسرای برد که تیمور خود به هنگام گذشتن از این حدود در آن منزل می کرد و درواقع بهترین خانه شهر بود.

دوشنبه یعنی فردای ورودمان بابا شیخ کس فرستاد و ما را دعوت کرد که نزد او برویم ... پس از پایان مهمانی بابا شیخ به ما گفت که فردای آن روز باید از تهران حرکت کنیم ... شهر تهران محلی است بسیار پهناور و برگرد آن دیواری نیست و جایگاهی خرم و فرحزاست که در آن همه وسایل آسایش یافت می شود. اما آب و هوای آنجا چنانکه می گویند ناسالم و در تابستان گرمای آن

بسیار زیاد است. تهران در ناحیه‌ای واقع است که به نام ری معروف است. این ناحیه فوق‌العاده پهناور و حاصلخیز است ... سه‌شنبه بعد به هنگام غروب آفتاب از تهران به راه افتادیم و پس از پیمودن دوفرسخ در جانب راست، بناهای شهری عظیم را دیدیم که متروک و ویران گشته بود. اما بسیاری از برجهای آن هنوز هم برپا بود و خرابه‌های چند مسجد را دیدیم. این آثار همان شهری است که در گذشته بزرگترین شهر همه آن منطقه بوده است. اما اکنون دیگر این شهر به کلی خالی از سکنه است.»

سرگذشت تهران، ص: ۲۴

تفاوت عمده‌ای که نوشته کلاویخو با نوشته‌های یاقوت حموی و زکریا قزوینی دارد، این است که نشان می‌دهد تهران از صورت ده خارج و به شهری کوچک تبدیل شده است و دیگر از خانه‌های زیرزمینی خبری نیست و یا اگر هم بوده- که حتما هم بوده- کلاویخو به آنها اشاره نکرده و یا آنها را ندیده است. اما سخن از بهترین خانه و مهمانسرا به میان آمده که همین نشانه آن است که مسلمانان در آنجا زندگی می‌کردند و زمین وجود داشته که بهترینش در دست کارگزاران تیمور بوده است. علاوه بر این می‌توان گفت که با آمدن گریختگان از ری به تهران، در بخشهایی از این شهر خانه‌های مسکونی روی زمین ساخته شده است.

ضمناً در یک چنین شهری، به ناچار باید جایگاهی ویژه برای خرید و فروش کالاها و گوناگون- بازار- نیز وجود داشته باشد. گرچه در روزهای مشخصی از هفته در روستاها هم بازارهای موقتی مثل جمعه بازارها و ... تشکیل می‌شد- و هنوز هم در بسیاری مناطق تشکیل می‌شود- اما چنین بازارهایی برای رفع نیازهای روزمره اهالی شهرها و مسافران و رهگذران کفایت نمی‌کند و وجود بازار دائمی در مکانی مشخص ضروری به نظر می‌رسد.

در نتیجه شاید بتوان چنین برداشت کرد که هسته اولین بازار تهران که هنوز هم برقرار است، در همان ایام، یعنی پس از ویرانی ری و در فاصله دو یورش مغول و تاتار پدید آمده است و آنجا را به قلب شهر تهران بدل کرده است.

### شاه تهماسب، عامل شهرت تهران

دیدیم که پس از ویرانی کامل ری بر اعتبار و توسعه تهران افزوده شد و این آبادی از صورت دیهی کوچک بیرون آمد و شمار بسیاری از مردمان ساکن ری به تهران کوچ کردند ولی شهرت واقعی تهران مربوط به صد سال پس از تیمور لنگ، یعنی دوره شاه تهماسب صفوی، پسر شاه اسماعیل، دومین پادشاه سلسله صفویه است.

اعتماد السلطنه در این باره می‌نویسد:

«در زمان شاه تهماسب صفوی تهران به واسطه کثرت میاه و اشجار و مکانتی که داشت محل توجه شد. شاه تهماسب در سنه ۹۶۱ ه. ش. حکم کرد بارویی دور آن بنا نمودند که شش هزار گام دوره‌اش بود. و به عدد سوره مبارکه قرآنی صد و چهارده برج برای بارو قرار دادند و در هر برجی یک سوره از سور قرآن مجید دفن کردند و چهار دروازه برای شهر ساختند و خندق دور بارو به اراضی رمل‌زار اتصال یافت و چون خاک خندق، کفایت ساختن قلعه و بارو را نمود از دو

سرگذشت تهران، ص: ۲۵

چال خاک برداشتند: چال میدان و چال حصار و از همان وقت این دو محل به این دو اسم موسوم شد.» و به این ترتیب تهران دارای برج و بارو شد.

### چال میدان و چال حصار

چنانکه می‌بینیم بنا به گفته اعتماد السلطنه انتخاب نام چال میدان و چال حصار برای دو محله قدیمی تهران، مربوط به خاکبرداری از این برای ساختن برج و باروی شهر است، امّا این وجه تسمیه چندان هم منطقی به نظر نمی‌رسد. باز اگر این خاک چالها برای



ساختن دیوار ارک سلطنتی به کار رفته بود، شاید می‌شد تا اندازه‌ای چنین فرضی را باور داشت ولی چال حصار و به ویژه چال میدان فاصله زیادی از ارک

دارند. نکته دیگر اینکه اگر این خاکبرداری برای ساختن باروهای شهر تهران بوده است، چرا تنها از این دو محل صورت گرفته که فاصله زیادی با شمال و شمال غربی و شرقی و حتی جنوب بارو داشته‌اند و چرا از شمال تهران به ویژه از درون شهر و نه از بیرون آن خاکبرداری نشده است.

حتی اگر فرض کنیم که خاک خندقها هم برای این کار کفایت نمی‌کرده، باز درستی این قول مسلم نخواهد بود. زیرا تنها خاک این دو محل برای ساختن برج و بارو مناسب نبوده است تا مجبور شوند با صرف هزینه‌های سنگین خاک را از آنجا به دور باروی بلند شهر حمل کنند، بلکه اکثر نقاط پهنه تهران که در کنار بارو قرار داشت- چنانکه امروز هم آشکار است- خاک خوبی دارد. بنابراین، این دو نام یا دست کم نام چال حصار، نامی قدیمی و متعلق به روزگاری است که خانه‌های زیرزمینی تهران در زیرزمین ساخته می‌شد. دلیل این دعوی نیز توصیف سر ربرت کرپرتر انگلیسی است از خانه‌های زیرزمینی در زمان فتحعلیشاه قاجار که محل آنها با چال حصار فعلی و حوالی آن قابل انطباق است.

کرپرتر در این باره می‌گوید: «از دروازه قزوین پس از پیش رفتن دویمت یا سیصد یارد در شهر فضای باز بزرگی نمایان می‌شود و ... در اطراف این گودالها شکافهای متعددی وجود دارد که راه به خانه‌های زیرزمینی می‌برد که بعضی از آنها اقامتگاه مردم فقیر بی‌خانه‌ای می‌باشد که ملجأ و پناهگاهی جز آن ندارند.»

سرگذشت تهران، ص: ۲۶

همچنین گویا کلمه «چال» در ترکیب نامهای برخی دیگر از اماکن تهران قدیم- که همه در محل دیه باستانی تهران قرار دارند- نیز آمده است. مثلا- حمام چال و مدرسه چال در بازار و چال زنبورک‌خانه- معروف به گود زنبورک‌خانه- در شمال خیابان مولوی و نظایر اینها. تعدادی از خانه‌های زیرزمینی تهران نیز روزگاری در این محلها قرار داشته است.

### حد و مرز تهران با برج و بارو

باری، سرانجام تهران دارای برج و بارو شد. حدود مرز تهران با برج و باروی شاه تهماسبی بر طبق نقشه‌ای که از تهران آن زمان موجود است، برحسب خیابانهای کنونی به ترتیب زیر بوده است:

۱- حد شمالی، خیابان امیرکبیر (چراغ گاز، چراغ برق). میدان سپه و خیابان سپه سابق.

۲- حد جنوبی، خیابان مولوی کنونی.

۳- حد غربی، با اندکی انحراف خیابان شاپور سابق.

۴- حد شرقی، خیابان ری فعلی

### چهار دروازه تهران

چهار دروازه تهران که در چهار سوی شهر قرار داشت و در زمان صفویه احداث شد، عبارتند از:

۱- دروازه حضرت عبدالعظیم یا دروازه اصفهان، که در شمال خیابان مولوی و در ابتدای بازار دروازه یا بازار حضرتی قرار داشت.

۲- دروازه دولاب، در مدخل بازارچه نایب السلطنه، در خیابان ری فعلی.

۳- دروازه شمیران، در مدخل خیابان پامنار.

۴- دروازه قزوین، در مدخل بازارچه قوام الدوله در میدان شاپور سابق.

در نقشه دارالخلافه تهران قدیم ترسیم سال ۱۲۷۵ (ه ق) به جای چهار دروازه، شش دروازه دیده می‌شود. یعنی غیر از چهار دروازه یاد شده، دو دروازه دیگر، یکی در شمال و یکی در جنوب قرار دارد که در نقشه مشخص است. این دو دروازه بعد از دوره صفوی ساخته شد.

سرگذشت تهران، ص: ۲۷

دروازه‌ای که در شمال قرار دارد دروازه ارک یا دروازه دولت است و دروازه‌ای که در جنوب قرار دارد دروازه محمدیه یا دروازه نو.

دروازه شمال ارک دولتی از بناهای افغانهاست. زیرا آنها یک جانب هر ارکی را که در ممالک محروسه بنا می‌کردند به صحرا وصل می‌نمودند تا همیشه راه گریز داشته باشند. علاوه بر این افغانها روی خندق شمالی مقابل دروازه دولت، پلی ساختند که راه ورود به ارک بود.

دروازه دیگر دروازه محمدیه است که در زمان محمد شاه قاجار ساخته شد و به آن «دروازه نو» یا «دروازه غار قدیم» نیز می‌گفتند. این دروازه در محله پاقاپوق یا میدان اعدام قرار داشت.

\*\*\* باز می‌گردیم به دوره صفویه و زمان شاه تهماسب اول صفوی. نخستین بنایی که پس از تکمیل باروی تهران به درخواست خواهر شاه تهماسب، ساخته شد، حمام خانم و تکیه و مدرسه خانم بود. از این تکیه و حمام تا پایان دوره صفویه نیز آثاری برجای مانده بود تا اینکه سرانجام به دست افغانها ویران شد و بعدها صاحب دیوان حسینیه‌ای به جای آن بنا کرد. اکنون مدرسه معروف به فرهنگ در همان محل است.

پس از شاه تهماسب اول که در سال ۹۸۴ ه ق. درگذشت، شاه اسماعیل دوم برای مدت یک سال بر تخت سلطنت نشست و سپس در سال ۹۸۵ ه ق. برابر با (۱۵۷۸ م) شاه اسماعیل دوم به پادشاهی رسید و پس از او در همان سال شاه محمد خدابنده‌لو بر تخت نشست که حکومت او نیز خیلی زود به پایان رسید و شاه عباس اول - شاه عباس بزرگ - در سال ۹۸۵ (ه ق.) بر تخت سلطنت نشست.

### سفر شاه عباس به تهران

عبد المؤمن خان ازبک با خوانین ماوراء النهر در سال ۹۹۶ (ه ق.) به تسخیر خراسان و محاصره مشهد مقدس آمده بود. شاه عباس نیز به قصد تنبیه آنان از قزوین حرکت کرده و در تهران پنجاه

سرگذشت تهران، ص: ۲۸

روز دچار بیماری شد و بدین واسطه بیشتر سپاهیانیش متفرق شدند و ازبکان مشهد را تسخیر کرده و گروهی از قزلباش و اهل شهر و سادات را کشتند. شاه عباس در تهران به معالجه پرداخت و سرانجام چون از اطبا مأیوس شده، به حضرت عبد العظیم پناه برده، در آن حضرت بهبودی یافت. می‌گویند شاه عباس پس از بهبودی بر هر کسی که از خارج شهر تهران داخل این شهر شود و شب را در آن بیتوته کند و لعنت فرستاد. بعضی از مورخین بر آنند که این نفرین شاه عباس نه برای بیمار شدن در تهران، بلکه به علت وحشیگری و پذیرایی بد مردم این سرزمین از وی بوده است.

نخستین پادشاهی که بیگلربیگی برای تهران و بلوکات آن تا فیروزکوه معین کرد، شاه عباس بود.

بیگلربیگی‌ها حکامی بودند که از مرکز تعیین می‌شدند، البته در موارد بخصوصی هم این سمت موروثی بود. بیگلربیگی حق عزل و نصب جمعی را که در حوالی و اطراف مملکت او بودند داشت.

به طور کلی، شاهان سلسله صفویه عمارت سلطنتی مهمی در تهران برپا نکردند و تنها شاه عباس در محل فعلی ارک، در داخل حصار شاه تهماسبی، چهار باغ و چنارستانی به وجود آورد که بعدها دیوار بلندی به دور آن کشیده و عمارت و مقر سلطنتی را داخل آن ساختند و نام ارک بر آن نهادند و نیز شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه.ق. / ۱۶۶۷-۱۹۹۴ م) در آنجا قصری ساخت که بعدها شاه سلطان حسین به هنگام اقامت در تهران سفیر عثمانی را در آنجا به حضور پذیرفت.

در سال ۱۷۲۰ م (۱۱۳۴ ه.ش.) سفیر عثمانی، دری افندی، از سوی سلطان احمد خان پادشاه عثمانی به تهران آمد.

سرگذشت تهران، ص: ۲۹

اعتماد السلطنه در این باره می‌نویسد:

«... در اوایل ماه جدی [دیماه] آن سال، سفیر وارد تهران شد اما به واسطه نداشتن اسباب لازمه در تهران تشریفات کامل در حق او معمول نشد و پذیرایی از دری افندی منحصر بود به فرستادن چند یدک و یک تخت روان که نامه سلطان در آنجا گذاشته می‌شد و دوازده نفر عرب نیزه‌دار که به طرز قراول و احترام اطراف تخت روان حرکت می‌کردند. به این وضع ایلچی را به عمارت چهارباغ که عمارت سلطنتی تهران بود وارد ساختند... این چهار باغ در محلی بود که حالا ارک سلطنتی و عمارت دیوانی است و بعضی درختان چنار کهن که الآن در عمارت مبارکات است، دلیل است که سابقا اینجا باغ و آبادی بوده و بنای چهار باغ را شاه عباس ماضی نموده و چنارهای کهن که حالا به چنار عباسی معروف است، یحتمل به حکم شاه عباس غرس شده باشد.»

در زمان شاه عباس بزرگ، جهانگردان زیادی از ایران دیدن کردند و پیترو دل‌واله یکی از این جهانگردان است که به تهران نیز سفر کرده و مشاهدات خود را درباره آن نوشته بود. دل‌واله در سال ۱۶۱۸ م. (۱۰۲۸ ه.ق. و ۹۹۷ ه.ش.) به تهران آمد. وی درباره تهران نوشته است:

«... از ده‌های متعددی گذشتم و در دهی به نام گیلارد سه‌ساعت خوابیدم. و سه ساعت از خورشید بالا آمده از رودخانه‌ای به نام جاجرود گذر کردم. گرچه این رود نسبتا عمیق بود، ولی پل مخروبه‌ای داشت که عبور از آن را امکان‌پذیر می‌ساخت. بالاخره ظهر روز چهارشنبه ششم ژوئن [۱۶۱۸] یا کمی دیرتر در حالی که ده تا دوازده فرسخ راه پیموده بودم به شهری به نام تهران رسیدم که یک فرسنگ دورتر از مقبره یکی از مقدسین آیین اسلام واقع شده است.

[منظور آرامگاه حضرت عبد العظیم است.]

شاه در همان حوالی توقف کرده بود، ولی وی در تهران خانه ندارد و هرگز بدانجا پای نمی‌گذارد و حتی یک بار هم به آن فحش داده و به روح پدر هر کس که وارد این شهر شود لعنت فرستاده است. به نظر می‌رسد که وی موقعی در این شهر به علت خوردن میوه زیاد مریض شده و دانه‌هایی از بدنش بیرون زده است. عده‌ای نیز می‌گویند که اهالی شهر تهران آن طوری که باید از او استقبال نکرده‌اند. به هر حال با تمام این لعن و نفرین‌ها من مایل شدم به دیدن شهر [تهران] بروم و بدین قصد از میان اردو عبور کردم و با وجودی که مردم [این شهر] به خارجی‌ها جا

سرگذشت تهران، ص: ۳۰

نمی‌دهند، محل دلچسبی در یکی از باغات پیدا کردم و در سایه درختان به خواب خوشی فرو رفتم. بانو معانی [همسر پیترو دل‌واله] نیز بعدا رسید و به استراحت پرداخت.

آن روز طبق معمول عده زیادی از زنان ایرانی به دیدن ما آمدند که در بین آنان چند نفر مسیحی فقیر و بدبخت نیز بودند. در این شهر فقط دو خانوار مسیحی وجود دارد که به آنها نیز دستور داده شده به فرح‌آباد [نزدیک ساری در مازندران] کوچ کنند.

تهران شهر بزرگی است که از قزوین وسیعتر است، ولی عده کمی در آن ساکن هستند. تمام این شهر از باغهای بسیار بزرگی

پوشیده شده و همه رقم میوه در آن یافت می‌شود. منتهی به علت گرمی هوا میوه‌ها را باید صبح خیلی زود چیده و برای فروش به اطراف فرستاده شوند.

تهران پایتخت ایالتی است که به همین نام خوانده می‌شود و مقر خان است. این شهر بر سر راه فیروزکوه واقع شده و خیابان‌های آن از نهرهایی که تعداد آنها فوق‌العاده زیاد است سیراب می‌شود و همین نهرهای پهن و باریک و کوتاه و طویل برای آبیاری باغات نیز مورد استفاده واقع می‌شوند. خیابان‌ها پر از درخت‌های چنار است که همه پربرگ و قطور و زیبا هستند و باید بگوییم که در تمام عمر خود هیچوقت به این زیادی چنارهای تنومند و زیبا ندیده‌ام. تنه این درختان به اندازه‌ای قطور است که اگر دو مرد دست به دست یکدیگر بدهند باز هم نمی‌توانند یکی از آنها را در بغل بگیرند و من باید واقعا تهران را شهر چنار بنامم. از این گذشته عمارت یا چیز زیبایی دیگری در این شهر نیست.»

همچنین یک مسافر انگلیسی به نام سرتامس هربرت که در سال ۱۶۲۷ م. به تهران آمده است، نیز درباره تهران زمان شاه عباس می‌نویسد:

«... تهران در میان اراضی همواره و یا جلگه‌ای وسیع قرار گرفته است. خانه‌ها با خشت سفید که در آفتاب خشک و سخت کرده‌اند، ساخته شده است. در این شهر بالغ بر سه هزار خانه است که در این میان خانه خان و بازار از همه زیباتر است، ولی هیچکدام قابل تحسین نیست.

بازار دو قسمت می‌شود، قسمتی سرگشاده و قسمت دیگر سقف‌دار است. نهری با دوشاخه از وسط شهر می‌گذرد و باغ و بوستان را مشروب می‌سازد و برای خیر و برکت آن باغبانان را سپاسگزارند. اهالی خوشرو و باوقارند...»  
سرگذشت تهران، ص: ۳۱

### انقراض صفویه و حکومت نادرشاه

پس از انقراض حکومت صفویه و در زمان حکومت نادرشاه افشار، توجه چندانی به شهر تهران نشد. البته می‌دانیم که در زمان نادر، تهران مدتی نیز شاهد حضور شاه تهماسب بود، زیرا نادر پیش از تعقیب دشمن، تهماسب را متقاعد ساخته بود که به تهران- که در آن زمان افغانها آن را ترک کرده بودند- برود و به امور مهم مملکتی بپردازد.

پس از تصرف اصفهان توسط نادر، تهماسب از تهران خارج شد. و نیز آگاهییم که در سال ۱۱۴۴ (ه ق) نادر یک بار ولایت تهران را خیمه‌گاه خویش ساخت و همچنین در سال ۱۱۵۴ (ه ق) که نادر هدف گلوله قرار گرفت، پسرش رضاقلی میرزا موظف شد که در تهران بماند و مالیات تهران برای وی مقرر شد. و به دنبال این توقیف بود که نادر رضاقلی میرزا را کور کرد.

### تهران در دوره زندیه

اما در زمان کریمخان زند تهران مجددا مورد توجه قرار گرفته دارای عمارت سلطنتی و دیوان‌خانه بزرگ و حرمخانه شد. کریم خان زند در تابستان سال هزار و صد و هفتاد و سه قمری به واسطه بدی هوای تهران به شمیران رفته و حکم کرد تا در غیبت او بنای عمارت سلطنتی و دیوان‌خانه بزرگ و باغ جنب دیوان‌خانه و یک دست حرمخانه در تهران بسازند و او در اوایل زمستان که این عمارت تمام شد از شمیران به تهران بازگشت. وی در آبادی شهر و تعمیر آن جدی بود و بر آن بود که تهران را پایتخت خود قرار دهد.

چنانکه حصار شهر را که از حمله افغان آسیب دیده بود ترمیم و اصلاح کرد و در بیرون دروازه‌های شهر برجهای دیده‌بانی به وجود آورد و با احداث حصار و خندق، ارک را به یک قلعه- کاخ کامل تبدیل کرد.

گفتنی است که عمارت خاصه یا خلوت کریمخانی هنوز هم در بخش غربی باغ گلستان در

سرگذشت تهران، ص: ۳۲

گوشه‌ای متصل به دیوار موزه کاخ گلستان قرار دارد. این عمارت بنایی است شامل یک ایوان سه دهنه سرپوشیده و ستون‌دار که در میان آن حوض جوشی ساخته شده و آب قنات شاه از میان آن بیرون می‌رود و در باغهای سلطنتی جریان پیدا می‌کند. سابقا بین اندرون و باغ گلستان و دیوان‌خانه و تالار تخت مرمر راهی وجود داشت که در عهد ناصرالدین شاه قاجار به علت تغییر وضع ساختمانها، بسته شد.

همانطور که قبلا هم گفته شد اساس طرح ارک سلطنتی تهران به عهد صفویه می‌رسد ولی روشن نیست که آیا در آن زمان حصار و خندق مخصوص نیز، دور این ارک ساخته بودند یا نه.

البته اگر هم حصار و خندقی ساخته بودند، افغان‌ها بعدها آن را ویران کردند و کریمخان در عصر خویش مجددا حصار ارک را بنا کرد. بنای این حصار کار استاد غلامرضا تبریزی- معمار پرآوازه آن روزگار- است که با خاندان زند بستگی داشت. و اما حدود دیوارهای ارک:

۱- حد شمالی: میدان سپه. (توپخانه)

۲- حد شرقی: خیابان ناصر خسرو.

۳- حد جنوبی: خیابان بوذرجمهری.

۴- حد غربی: خیابان جلیل آباد (خیام).

کریمخان زند روز سه‌شنبه سیزدهم صفر سال (۱۱۹۳ ه ق / ۱۷۷۹ م.) بدرود زندگی گفت.

پس از درگذشت کریمخان، جنگهای خانگی میان اعضای خاندان زندیه آغاز شد. اما نیرومندترین رقیب این خاندان آغا محمدخان خواجه فرزند محمد حسن خان- رئیس شاخه استرآبادی ایل چادر نشین قاجار- بود.

آغا محمدخان یا به قولی اخته‌خان که پدرش در مبارزه با کریمخان کشته شده بود به رسم گروگان در دربار کریمخان در شیراز زندگی می‌کرد. وی که فوق‌العاده کینه‌جو و سخت بی‌رحم بود، همه دشمنانش را با قساوت و بی‌رحمی کم‌نظیری از میان برداشت و ناجوانمردانه ترین و شنیع‌ترین کینه‌جویی‌ها را نسبت به لطفعلیخان زند و همسر و فرزندانش روا داشت. چنانکه به دستور آغامحمدخان پسر خردسال لطفعلیخان را اخته کردند و دخترش را به پست‌ترین مردمان

سرگذشت تهران، ص: ۳۳

بخشیده همسرش را بی‌حرمت کردند و شخص آغا محمدخان قاجار با دست خود چشمان لطفعلیخان زند را کور کرد و پس از هتاک‌ها و بی‌حرمتی‌های شرم‌آور دستور قتل وی را صادر کرد. آرامگاه لطفعلیخان زند در جوار امامزاده زید در بازار تهران قرار دارد که در جای خود از آن سخن خواهیم گفت.

آغا محمدخان قاجار روز یکشنبه یازدهم جمادی الاول سال (۱۲۰۰ ه ق) (۱۱۶۴ ه ش و ۱۷۸۵ م) در تهران جلوس نموده، سکه زد و خطبه خواند و این شهر را به عنوان پایتخت سلسله قاجاریه برگزید. از آن تاریخ به بعد تهران را دارالخلافه خواندند.

نه سال بعد، یعنی در سال ۱۲۰۹ آغا محمدخان قاجار تاجگذاری کرد.

اعتماد السلطنه در این باره می‌نویسد:

«در هزار و دویست و نه، جشن و سلام نوروزی در تهران انعقاد یافت. حضرت آغا محمد شاه در این سلام، به استدعای امرا و اعیان و سران سپاه، تاج مشهور به «تاج ماه» و بازوبند مکمل به الماس معروف به «دریای نور» را از فرق و بازوی مبارک نامی فرمود و سکه به نام آن پادشاه ذی‌جاه زدند.»

## علل انتخاب تهران به عنوان پایتخت

### اشاره

۱- نزدیکی به بلوکهای حاصلخیز.  
۲- نزدیکی به ایل افشار ساوجبلاغ و غرب ورامین که از هواخواهان آغا محمد خان بودند.  
۳- هم‌مرزی تهران با استرآباد- مازندران- که ستاد نیروی آغا محمد خان در آنجا مستقر بود.  
آغا محمد خان که ظاهراً علاقه چندانی به باقی گذاشتن نام خود از راه ساختن بناهای عالی نداشت، با وجود آنکه تهران را به پایتختی ارتقا داد خود کمتر به این شهر پرداخت. وی که در سال ۱۲۰۶ (ه ق) به شیراز لشکرکشی کرد دستور داد تا قصر و کیل را از بین برده پرده‌های نقاشی، آئینه‌های قدی، مرمرها، ستون‌های بلند، درهای خاتم‌کاری، زرنگاری‌ها و سایر وسایل تزئینی قصر را به تهران انتقال دهند و در ایوان دارالاماره که در زمان کریمخان زند در تهران ساخته شده بود نصب کنند. این نخستین تغییری بود که در ساختمان ایوان دارالاماره شاه زند داده شد. بعدها سقف این ایوان را به تناسب ارتفاع ستون‌ها بالا بردند. در دوره‌های بعدی نیز طبعا تغییری در دارالاماره تهران پدید آمد.  
علاوه بر این قصر معروف به عمارت خروجی در ارک شاهنشاهی نیز در زمان آغا محمد خان پی‌ریزی شد و ساختمان آن به سال ۱۲۱۶ (ه ق) در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار به پایان رسید. به جز موارد فوق آغا محمد خان کار دیگری برای معماری شهر تهران انجام نداد.

### مرگ آغا محمد خان قاجار

نخستین شاه قاجار سرانجام در شب شنبه بیست‌ویکم ذوالحجه سال ۱۲۱۲ (ه ق) درست پس از فتح قلعه شوشی به دست سه تن از خدام خود در گرجستان به قتل رسید.

سرگذشت تهران، ص: ۳۵

به احترام شاهان سلسله قاجار مورخین از بیان علت واقعی قتل آغا محمدخان خوداری کرده و همین قدر نوشته‌اند که پادشاه قصد داشته نوکرهای شخصی خود را برای تقصیری بکشد ولی چون اطرافیان به او تذکر دادند که شب جمعه است، وی نیز کشتن نوکران را به صبح شنبه موکول کرد و اما نوکران که از عفو شاه مأیوس بودند، با هم تباخی کرده، شبانه به خوابگاه شاه وارد شدند و او را کشتند. اما تقصیر نوکرها چه بود مورخان اشاره‌ای بدان نکردند!

### ماجرای خربزه قجری!

در ایام محاصره قلعه شوشی، تعدادی خربزه برای شاه آورده و تحویل آبدارخانه داده بودند.  
شاه دستور داده بود تا هر وعده نیمی از یک خربزه را که یک ظرف می‌شود در سفره غذای او بگذارند. اما خربزه‌ها زودتر از موعدی که شاه با خود حساب کرده بود تمام می‌شود.  
آغا محمد خان روز آوردن خربزه‌ها و اینکه چه تعداد آن به مصرف رسیده و چه تعداد باید باقی مانده باشد را دقیقاً تعیین می‌کند و از آبدار باقی را مطالبه می‌نماید. آبدار هم نجات را در حقیقت گویی می‌بیند و اعتراف می‌کند که با دونه‌ها از پیشخدمت‌ها آنها را

خورده‌اند! شاه نیز برای همین جرم امر به کشتن هر سه نفر می‌دهد. لیکن اطرافیان به خاطر او می‌آورند که شب جمعه است و شاه نیز مراسم اعدام را به صبح شنبه موکول می‌کند. محکومین هم که به تجربه می‌دانستند که حکم شاه استیناف‌پذیر نیست، شب شنبه سه نفری وارد اتاق خواب او شده کارش را می‌سازند و جواهرهای سلطنتی را برداشته، فرار می‌کنند.

### انتقال استخوانهای کریمخان از شیراز به تهران

از دیگر کارهای عجیب آغا محمد خان قاجار این بود که به رحمان خان یوزباشی بیات دستور داد که استخوانهای کریمخان زند را از شیراز به تهران آورده و در عمارت خلوت کریمخانی در قسمت زیر راهرو دفن کنند تا هنگام سلام، پایمال او و مستخدمینش باشد.

### گذر لوطی صالح

نامگذاری گذر لوطی صالح نیز به عهد آغا محمد خان قاجار برمی‌گردد. این گذر در شمال خیابان سرگذشت تهران، ص: ۳۶

مولوی فعلی و جنوب بازار تهران در امتداد گذر قاطرچی و کوچه باغ ایلچی قرار دارد. عضد الدوله سلطان احمد میرزا در تاریخ عضدی شرح کوتاهی درباره لوطی صالح نوشته است که خواندن آن خالی از لطف نیست:

«آغا محمد خان به جعفر قلی خان برادرش نهایت میل را داشت. جعفر قلی خان هم بسیار مرد رشیدی بود و در همه جا خدمات عمده برای برادر تاجور خود کرده بود. معاندین بتدریج خاطر پادشاه غیور را بر برادر آشفته ساختند. شبی در مجلس شرب، لوطی صالح شیرازی که در عهد کریمخان در شیراز اظهار چاکری بلکه جاسوسی به جهت شاه شهید [لقبی که به آغا محمد خان پس از کشته شدنش دادند!] می‌نمود، بعضی مطالب به طور مضحکه در خدمت جعفر قلی خان گفته بود که خلاف احترام سلطنت بود. خبر به آغا محمد شاه رسید و باطنا نهایت تغیر را به هم رسانیدند. در وقت خواب، به قانون معمول یک نفر شاهنامه‌خوان برای شاه مشغول خواندن شاهنامه می‌شد.

شاهنامه‌خوان در خدمت شاه شهید این بیت را خواند:

به هر جا سر فتنه‌جویی که دیدبیرید و بر رخنه ملک چید

حضرت پادشاهی به مجرد شنیدن این شعر، حالتش منقلب شده در همان شب یا شب دیگرش جعفر قلی خان به طناب افتاد. بعد از قتل برادر، برادرزاده خود جهانبانی [منظور فتحعلیشاه است] را خواسته بود و بر سر نعش برادر به سر و سینه می‌زد و به جهانبانی می‌فرمود: برای تدارک سلطنت تو چه کارها کردم. یک برادرم به خاک روسیه فراری شد. برادر دیگرم از دیدگان نایبنا ماند. این یکی را هم به این حالت می‌بینی ... بعد از فقره قتل جعفر قلی خان برادرش، لوطی صالح را، که آشنای قدیم خودش بود، در خلوت خواسته فرمود به جهت مسخرگی و صحبت‌هایی که در مجالس اجرای سلطنت زندیه و در حضور خود وکیل می‌کردی، سرمایه و مکتب تو را می‌دانم. باید راست و بی‌کم و کاست بگویی و تقدیم کنی تا جان تو سلامت بماند. لوطی صالح عرض کرد: - راست می‌گویم و تقدیم می‌کنم. اما خداوند عالم در وجود تو گذشت خلقت نفرموده، می‌گیری و باز جان مرا تلف می‌کنی. فرمودند:

- تو نگفته من می‌دانم چه داری. از ملک و مال و پولی که پیش تجار سپرده‌ای قریب پانزده

سرگذشت تهران، ص: ۳۷



هزار تومان داری.

لوطی صالح عرض کرده بود:

- به خدا قسم زیاده بر هشت هزار تومان ندارم و می‌دهم.

فرموده بودند این مبلغ از او گرفته شود. روز دیگر او را خواسته فرمودند:

- می‌باید در حق تو رفتاری شود که دیگر روی رفتن به مجالس و صحبت مضاحک را نداشته باشی.

حکم شد دماغ او را بریدند. بعد از بریدن دماغ، چون لوطی صالح آشنای ایام گرفتاری بود، باز جرأت نموده عرض کرد دیدی که خدای تعالی در وجودت گذشت نیافریده؟

آغا محمد شاه فرمودند آنچه از او گرفته شده بود رد کردند و فرمودند برو به عتبات مجاورت اختیار کن. زیرا می‌ترسم باز طرف غضب من واقع شوی و حرف تو راست شود. لوطی صالح، بدون آنکه دیناری ضرر مالی تحمل کند، با همان دماغ بریده در کمال تردماغی، رفت و در مشهد کاظمین علیهما السلام تا زمان وفات مجاورت داشت.»

### سلطنت فتحعلیشاه قاجار

پس از کشته شدن آغا محمد خان، فتحعلیشاه بر تخت شاهی نشست و در دوران طولانی حکومت همین پادشاه بود که بخشهای مهمی از ایران، از جمله شانزده شهر قفقاز در جنگهای ایران و روس جدا شد و از دست رفت. نتیجه این جنگها دو عهدنامه ننگین گلستان و ترکمن‌چای بود که آثار شوم آن تا پایان دوره قاجاریه و حتی پس از آن نیز ادامه داشت. عبد الله مستوفی درباره این جنگها می‌نویسد:

«تها کاری که فتحعلیشاه در ایام جنگ بین ایران و روس می‌کرد، این بود که در فصل تابستان در چمن سلطانیه اردویی برقرار می‌نمود و خود هم در این اردو مقیم می‌شد. مقصود از تشکیل این اردو تهیه مقدمات و تحشید قوا برای فرستادن به حدود آذربایجان بود. ولی شاهزاده‌ها در فرستادن نیرو از قلمروهای تحت حکومت خود اکثر کوتاه می‌آمدند و به اوامر ملوکانه در این زمینه بندی نمی‌بستند. شاید قسمتی از این سهل‌انگاری هم از راه حسد برای وارد کردن شکست به برادر خود عباس میرزا بوده است! به طوری که بیچاره نایب السلطنه جز قشون آذربایجان و همت سرکردگان و فداکاری آنها نیروی دیگری در دسترس خود نداشته است.

سرگذشت تهران، ص: ۳۸

و گرنه ایرانی‌ها همان افراد زمان صفویه و نادرشاه و کریم خان و آغا محمد خان بودند.»

می‌گویند در دومین جنگ ایران و روس، با ورود قشون روس به تبریز و پیشروی آن به سمت میانه دولت ایران ناگهان خود را در مقابل عمل انجام شده دید و در نتیجه ناچار شد شرایط صلح دولت روس را بپذیرد. فتحعلیشاه برای اعلام ختم جنگ و تصمیم دولت در بستن پیمان آشتی، سلامی خبرکرد. قبلا به جمعی از خاصان دستوراتی راجع به اینکه در مقابل هر جمله‌ای از فرمایشات شاه چه جوابهایی باید بدهند، داده شده بود و آنها نیز همگی نقش خود را روان کرده بودند. شاه بر تخت جلوس کرد و دولتیان سرفرود آوردند. شاه به مخاطب سلام خطاب کرد و فرمود:

- اگر ما امر دهیم که ایلات جنوب با ایلات شمال همراهی کنند و یکمرتبه بر روس منحوس بتازند و دمار از روزگار این قوم بی‌ایمان برآورند چه پیش خواهد آمد؟

مخاطب سلام که در این کمدی نقش خود را خوب حفظ کرده بود تعظیم سجده مانندی کرده، گفت:

- بدا به حال روس!! بدا به حال روس!!



شاه مجددا پرسید:

- اگر فرمان قضا جریان شرف صدور یابد که قشون خراسان با قشون آذربایجان یکی شوند و توأما بر این گروه بی‌دین حمله کنند چطور؟

جواب عرض کرد:

- بدا به حال روس!! بدا به حال روس!!

- اعلیحضرت پرسش را تکرار کردند و فرمودند:

اگر توپچی‌های خمسه را هم به کمک توپچی‌های مراغه بفرستیم و امر دهیم که با توپ‌های خود تمامی دار و دیار این کفار را با خاک یکسان کنند چه خواهد شد؟

باز جواب: «بدا به حال روس، بدا به حال روس» تکرار شده و خلاصه چندین فقره از این قماش اگرهای دیگر که تماما به جواب یکنواخت بدا به حال روس تأیید می‌شد، رد و بدل گردید.

در این موقع دریای غضب ملوکانه شاه که بر تخت نشسته پشت خود را به دو متکای مرواریددوز داده بود، به جوش آمد و روی دو کنده زانو بلند شد و شمشیر خود را که به کمر بسته بود، یک وجبی از غلاف بیرون کشید و این دو بیت شعر را که البته زاده طبع شعر خودش

سرگذشت تهران، ص: ۳۹

بود با صدایی حماسی و بلند خواند:

کشم شمشیر مینایی که شیر از بیشه بگریزد

زنم بر فرق پسکیویچ که دود از پطر برخیزد

مخاطب سلام با دو نفر که در یمین و یسارش روبروی او ایستاده بودند، خود را به پایه عرش سایه تخت قبله عالم رسانده به خاک افتادند و گفتند:

- قربان مکش! مکش! که عالم زیر و رو خواهد شد!

شاه پس از لمح‌ای سکوت گفت:

- حالا که اینطور صلاح می‌دانید ما هم دستور می‌دهیم با این قوم بی‌دین کار را به مسالمت ختم کنند.

باز این چند نفر به خاک افتادند و تشکرات خود را از طرف تمام بنی نوع انسان که اعلیحضرت بر آنها رحم آورده و شمشیر خود را از غلاف بیرون نکشیده‌اند، تقدیم پیشگاه قبله عالم نمودند. شاه با کمال تغیر از جا برخاست و رفت که دستور صلح را به فرزندی نایب السلطنه بدهد.

در زمان حکومت فتحعلیشاه منشی‌های دربار القاب دوره صفوی شهرها را دوباره زنده کردند: دارالسلطنه تبریز و اصفهان و قزوین. دارالعلم شیراز، دارالامان کرمان، دارالمرز استرآباد، مازندران و گیلان و دارالدوله کرمانشاهان. اما مضحکتر از همه لقبی بود که به شهر تهران داده شد و این پایتخت را دارالخلافه خواندند! و از همه بدتر لقب خاقان است که شاه برای خود تراشید، در صورتی که خاقان ترکستان همیشه یکی از چاکران ایران بوده است. منشی‌ها این لقب را حتی به آغا محمد خان هم داده، او را خاقان شهید خواندند.

## ورود نمایندگان انگلیس و فرانسه به تهران

در دوره سلطنت فتحعلیشاه قاجار به سبب اغراض استعماری سه کشور رقیب انگلیس و فرانسه و روسیه اهمیت ایران در نظر

اروپاییان افزایش پیدا کرد. و از این رو مأموران سیاسی این کشورها به ایران راه یافتند و هر یک بنابر مأموریت خاصی که داشتند، در بازگشت، سفرنامه و کتاب سرگذشت تهران، ص: ۴۰

خاطراتی نوشتند. بسیاری از این آثار منابع مفیدی درباره تاریخ تحول و تطور تهران از دیدگاه بیگانگان به شمار می‌روند. از جمله این سفرنامه‌ها می‌توان به سفرنامه سرجان مالکوم - افسر انگلیسی - اشاره کرد. در سال ۱۸۰۰ م. خطر ناپلئون انگلیس‌ها را مضطرب کرد. در این سال وحشت انگلستان از اتحاد کشورهای اروپا به سرکردگی فرانسه به اوج خود رسید. ظاهراً در این ایام ناپلئون با توجه به موقعیت جغرافیایی ایران به فکر دوستی با فتحعلیشاه می‌افتد و توسط بعضی نمایندگان خود از جمله یک کشیش ارمنی، باب مکاتبه با وی را می‌گشاید. فتحعلیشاه نیز با هدف تقویت ارتش خود در برابر روسیه، از این دوستی استقبال می‌کند. اما انگلستان از بیم آنکه ناپلئون و روسیه با کمک ایران روانه هندوستان شوند و این مستعمره عظیم و سودمند را از چنگ او در آورند، شتابان افسری به نام سرجان مالکوم را روانه دربار فتحعلیشاه می‌کند تا دولت ایران را از هرگونه اتحادی با ناپلئون و روسیه باز دارد. به این ترتیب سرجان مالکوم وارد ایران می‌شود. در روزنامه سفر هیئت سرجان مالکوم مطالبی آمده که در شناخت تهران آن زمان بی‌فایده نیست:

«دسامبر ۱۸۰۰، روز هجدهم، خلعتهایی که پادشاه به سفیر داده بود دریافت شد. روز بعد سروان ملکم [مالکوم] و همراهان، خلعتها را روی لباسهای خود را پوشیدند و طبق سنن سفرای سابق اروپا به دربار آمدند تا ادای احترام کنند. با ورودشان به تالار شرفیابی، رئیس تشریفات با صدای بلند اعلام کرد:

«سروان ملکم [مالکوم] بهادر، سفیر از جانب فرماندار کل هند ملبس به خلعتی که رای مبارک اعلیحضرت بر آن قرار گرفته بود که به وی عطا شود، شرفیاب می‌شوند.»

و پادشاه پاسخ داد:

«مبارک باد!»

چند روز بعد سفیر باز شرفیاب شد تا اجازه مرخصی بگیرد ...

آغا محمد خان، تهران را به عنوان پایتخت اعلام کرده بود و من تصور می‌کنم تا زمانی که خانواده قاجار سلطنت را در دست دارند تهران همچنان به عنوان پایتخت حکومت باقی بماند.

تهران در ۳۵ درجه و ۳۸ دقیقه و ۲۶ ثانیه عرض شمالی و ۵۲ درجه طول شرقی قرار دارد.

محیط آن حدود چهل میل است به نظر می‌رسد که در ایران، این شهر از قوی‌ترین استحکامات

سرگذشت تهران، ص: ۴۱

برخوردار است. ایرانیان درباره قدرت غیر قابل نفوذ این شهر بسیار لاف می‌زنند، اما از نظر کسانی که با هنر و فنون نظامی آشنا و دارای تجربه‌اند، این استحکامات چندان جدی تلقی نمی‌شود. استحکامات این شهر عبارت است از دیواری نسبتاً عظیم و قلعه‌هایی که در فواصل معین دارای برج‌های متعدد است. اضافه بر آن یک خندق به عرض بیست پا و عمق سی پا نیز وجود دارد. بین این خندق و دیوار، خاکریزی شده است. تهران از نظر ابعاد از شیراز بزرگتر است، اما از نظر ظرافت خانه‌ها، بازارها و باغ‌ها به هیچ‌وجه با شیراز قابل مقایسه نیست. در جنوب تهران به فاصله شش میل خرابه‌های شهر ری، که زمانی شهر بزرگ و گسترده‌ای بوده است، دیده می‌شود. کوه‌های البرز در شرق شهر قرار دارند. در شمال شهر قله بلند دماوند و در غرب شهر، دشتی به چشم می‌خورد که از بالاترین سطح کشت برخوردار است. اعلام دقیق جمعیت واقعی شهر از عهده من خارج است زیرا میزان جمعیت تا حدودی بستگی به حضور یا غیبت پادشاه دارد و این بدین سبب است که پادشاه در فصل تابستان برای گریز از گرمای طاقت‌فرسای تهران به دشت

سلطانیه یا اوجان می‌رود. به من اطلاع داده شده که هنگامی که شاه تهران را ترک می‌کند، بیش از ده تا دوازده هزار نفر در تهران باقی نمی‌مانند. در زمستان با بازگشت شاه به تهران دوباره جمعیت به ۷۰ تا ۸۰ هزار نفر بالغ می‌گردد ... فصل گرما از اوایل ماه ژوئن (از دهم تیرماه) آغاز می‌شود و تا اوایل سپتامبر (دهم شهریور) ادامه دارد و بسیار ناسالم است ...»

از دیگر کسانی که در زمان فتحعلیشاه به ایران آمد، ژوبر، سفیر ناپلئون بود که در کتاب مسافرت در ارمنستان و ایران درباره جمعیت تهران می‌نویسد:

«جمعیت تهران بیش از سی هزار نفر نبود و این شهر چندان پیشرفتی نداشت.»

ژنرال گاردان نماینده فرانسه نیز که در سال ۱۸۰۷ (م) به ایران آمده بود جمعیت تهران را در زمستان پنجاه هزار نفر اعلام کرده است. موریه و اوزلی هم که چند سال بعد به تهران آمدند نظر او را تأیید می‌کنند. موریه تعداد خانه‌های تهران را دوازده هزار خانه می‌داند و اوزلی جمعیت تهران را میان چهل تا شصت هزار نفر تخمین می‌زند.

جیمز موریه در سال ۱۲۲۲ (ه ق) (۱۸۰۷ م) به عنوان نایب سفارت انگلیس به ایران آمد. او سرگذشت تهران، ص: ۴۲

گزارش کاملی از وضعیت تهران آن زمان را در سفرنامه خود آورده که ترجمه‌اش در مرآة البلدان اعتماد السلطنه آمده است. موریه می‌نویسد:

«پایتخت حالیه ایران، تهران است. دور باروی این شهر از چهارونیم الی پنج‌میل است. این شهر را شش دروازه است که سردر و جوانب آنها را کاشی‌کاری کرده، صورت ببر و حیوانات دیگر را در کاشی‌ها نقش کرده‌اند. در سمت شمال مغربی تهران بعضی یک‌برج‌ها در حوالی بارو است که در یکی از آنها یک لوله توپ و یک زنبورک دیدم. شهر تهران به بزرگی شیراز ولی خانه‌ها و ابنیه آن کمتر از شیراز است. عمارات تهران چندان خوب نیست. زیرا که غالباً با خشت خام بنا شده و شباهت آن به ابنیه عالیه کمتر است. تنها بنایی که قابل ملاحظه و تعریف است مسجد ناتمام شاه است و غیر از آن شش مسجد کوچک در تهران هست که قابل ذکر نیست. این شهر سه چهار مدرسه بزرگ بیشتر ندارد. افواها می‌گویند صد و پنجاه کاروانسرا و به همین شماره حمام در تهران هست. دو میدان بزرگ یکی در شهر و یکی در ارک تهران است. دو عمارت بیلاقی سلطنتی در این شهر است: یکی قصر قاجار و یکی نگارستان که تازه بنا می‌نمایند. هوای تهران به جهت نزدیکی آن به کوه البرز و دریای خزر که پشت کوه البرز است، مختلف می‌باشد و در تابستان نهایت ناسازگاری را دارد. زمین شهر، پست و با رطوبت و شوره‌زار است. فصل گرما عجایز و عاجزین در شهر نمی‌مانند. آب تهران نیز تعریفی ندارد.

اتباع سفارت ما اغلب به امراض مختلفه مبتلا شده‌اند. منشی سفارت ما که ایرانی است مبتلا به ناخوشی سختی شده و مشرف به موت است. چون به طبیب سفارت معتقد نبود اطبای ایرانی او را معالجه می‌کردند. در شش روز شش فصد کامل از او کردند. بعد از آن که مرگ را به رأی العین دید، در باب رجوع به طبیب سفارت از دیوان خواجه حافظ تفألی گرفت، اتفاق خوب آمد. معذلک جرأت به این کار نمی‌نمود. ما را یقین شد که این مرد باید بمیرد. بعد از چند روزی بهبودی حاصل نمود و به سفارت آمد. معلوم شد یکی از اطبای پادشاهی او را به آب هندوانه علاج نموده ...»

موریه در ادامه می‌نویسد: «وقت ظهر از منزل حرکت کرده و به [سوی] عمارت سلطنتی راه افتادیم ... از کوچه‌های تنگ پرگل عبور کردیم، در دو طرف هر کوچه جمعی برای تماشای ما ایستاده بودند. به میدان بزرگی که ورای میدان ارک است وارد شدیم. در دو طرف مدخل میدان یک شیر و یک خرس زنجیر کرده نگاه داشته بودند. از این میدان گذشته، از تخته پل عبور نموده، وارد میدان ارک شدیم.»

سرگذشت تهران، ص: ۴۳

سرگذشت تهران؛ ص ۴۳

مز موریه در یادداشتهای خود از شش دروازه یاد کرده است، در حالیکه می‌دانیم تهران در زمان آغا محمد خان و فتحعلیشاه قاجار چهار دروازه بیشتر نداشته است. گمان می‌رود که جیمز موریه مدخل‌های فرعی شهر را نیز به حساب دروازه گذاشته است. البته در شمال ارک دروازه‌ای از زمان افغانها به جای مانده بود که آن هم دروازه عمومی شهر به شمار نمی‌رفت.

دروازه نو یا دروازه محمدیه نیز که همانطور که از نامش برمی‌آید، در زمان محمد شاه یعنی پس سلطنت از فتحعلی شاه، ساخته شده است. اما این امکان وجود دارد که قبل از آنکه این دروازه به طور رسمی جزو دروازه‌های شهر شود از زمان فتحعلی شاه همانطور که استاد روانشاد دکتر حسین کریمان اشاره کرده‌اند، یکی از مدخل‌های فرعی شهر بوده است.

درباره مسجد شاه و قصر قاجار و باغ نگارستان در جای خود سخن خواهیم گفت. حال جای آن دارد که بینیم جیمز موریه و همراهانش از چه راهی عبور کرده و وارد ارک شده‌اند. مسلماً مبدأ حرکت موریه از عمارت وزیر مختار یا باغ وزیر مختار بوده است که در آن اقامت داشته یا به هنگام وارد شدن به تهران در آن ساکن شده‌است.

طبق نقشه دارالخلافة تهران که به سال ۱۲۷۵ قمری برابر با ۱۲۳۸ خورشیدی و ۱۸۵۸ (م.) تهیه شده باغ وزیر مختار انگلیس در جنوب گذر زنبورک‌خانه و گذر لوطی صالح قرار داشته.

و عمارت وزیر مختار انگلیس هم در شمال این گذر بوده است.

اما در نقشه‌ای که با همکاری شاگردان و معلمین دارالفنون زیر نظر عبد الغفار نجم‌الملک در سال ۱۳۰۹ (ه ق) تهیه شده، باغ وزیر مختار به نام باغ زنبورکچی باشی نامیده شده و همان گذر زنبورک‌خانه، نام گذر باغ ایلچی را به خود گرفته است که در نقشه امروزی تهران به ویژه نقشه بازار تهران به نام کوچه باغ ایلچی خوانده می‌شود.

سفارت روسیه هم تا پیش از کشته شدن گریبایدوف در همین باغ ایلچی بود و بنابه نوشته لرد کرزن، زمین آن به محمد خان زنبورکچی تعلق داشت.

چنانکه گفته شد در نقشه نجم‌الملک - چاپ سال ۱۳۰۹ (ه ق) - محل باغ وزیر مختار انگلیس به نام باغ زنبورکچی نوشته شده که در نقشه دارالخلافة تهران سال ۱۲۷۵ (ه ق) بخشی از ضلع جنوبی آن مماس با باروی تهران بوده است. باغ زنبورکچی بعدها - در نیمه دوم دوره ناصری - به

سرگذشت تهران، ص: ۴۴

دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد که بخش شرقی آن طبق نقشه نجم‌الملک از عمارات و متعلقات عزیز السلطان، همان ملیجک معروف بوده است. بخش غربی نیز از شش بلوک مجزا از هم و باغ زنبورکچی باشی تشکیل شده بود که در بیرون آن قهوه‌خانه و خانه‌های حاجی میرزا حسینعلی و میرزا سید احمد کدخدا قرار داشت.

بنابراین پیدا است که موریه در همین باغ زنبورکچی باشی اقامت داشته است. حال اگر بخواهیم طبق نقشه تهران سال ۱۲۷۵ به سوی ارک سلطنتی حرکت کنیم، از شمال باغ وزیر مختار به سوی غرب می‌رویم تا به گذر عباس‌آباد - بازار عباس‌آباد - امروزی برسیم. همچنان به سمت شمال پیش می‌رویم تا به بازار فرش فروشها در امتداد بازار عباس‌آباد و از آن به بازار امیر برسیم. در ادامه راه به بازار مسجد زید امروزی در شرق امامزاده زید رسیده، سپس از چهارسوق کوچک گذشته به بازار بزرگ یا بازار بزازها می‌رسیم و سرانجام وارد خیابان بوذرجمهری سابق - خیابان جبه خانه قدیم - و پانزده خرداد امروز شده و به سوی غرب می‌رویم تا وارد سبزه میدان شویم.

اما اگر در میانه راه بازار عباس آباد، آنجا که به امامزاده زید می‌رسد، به سوی غرب به بازار خیاطها که اکنون به کوچه خیاطها معروف است، برسیم در جنوب امامزاده زید قرار می‌گیریم. سر دیگر این مسیر به میانه بازار کفاش‌ها یا ارسی دوزها وصل می‌شود. از شمال این بازار سرانجام به سبزه میدان- که در زمان صفویه تخته‌پل نام داشت- وارد می‌شویم. به نظر می‌رسد جیمز موریه یکی از این دو راه را برای رسیدن به سبزه میدان طی کرده باشد. البته طی دو سده گذشته تغییرات و دگرگونیهای بسیاری در بازار تهران و گذرگاههای آن پدید آمده است لیکن با این همه و با توجه به نقشه‌های موجود راهی که جیمز موریه و همراهانش پیمودند بدون شک یکی از همین دو راه است.

### سفر کرزن به تهران

جرج ناتال کرزن، - نایب السلطنه هند از سوی ملکه انگلستان- درباره شکل ظاهری تهران می‌نویسد:

«این شهر که در میان جلگه‌ای خالی واقع و به وسیله بیابانهای خشک و سخت محاصره شده با چند حومه مختصر و یا بدون آن با حواشی مشخص و روشن، شهر تهران آن زمان بوده و آن سرگذشت تهران، ص: ۴۵

صورتی مستحکم و کثیر الاضلاع داشته که محیط خارجی آن بین پنج تا شش میل بوده که با دیوار گلی به ارتفاع بیست پا احاطه شده بود و در اطراف آن برج‌های گردی قرار داشته و با خندقی دفاع می‌گردیده که چهل پا عرض آن و بیست تا سی و پنج پا عمق آن بوده است.

دیوارهای آن بی‌اهمیت و در پاره‌ای قسمت‌ها مخروب و خندقش ویران و از گوشه و کنار شکسته بود. کوچه‌های تنگ و کشیف با جدول‌های سرباز در وسط کوچه‌ها بود. روی هم رفته، یگانه بنای قابل توجه آن ارک شهر بود که در سمت شمال واقع است، آنجا دیوانخانه شاه یا درخانه است. بعد از دیوار شهر کاخ بیلاقی قصر قاجار است که فتحعلی شاه بر تپه‌ای در شمال شهر ساخته که تنها بیکر متفاوت و خوش آیند در میان بیابان قهوه‌ای فام گرداگرد شهر است.

دماوند تنها منظره ممتاز طبیعی است که با رفعت تمام بر همه آن حدود مسلط است.»

کرزن همچنین درباره محل نخستین سفارت انگلیس در تهران می‌نویسد: که «محل سفارت یا هیئت سیاسی انگلیس چنانچه می‌نامیدند، در بخش جنوبی واقع بود و زمین آن به محمد خان زنبورکچی [زنبورکچی] تعلق داشت. و- زمبورک اسباب‌بازی محبوب فتحعلیشاه بود. محمد خان زنبورکچی بسیار مقرب و مورد اعتماد شاه بود و در نتیجه هنگامی که شاه به او اشاره فرمود تا با طیب خاطر اراضی خود را واگذار کند، او نیز بی‌درنگ ملک خود را در اختیار ایلچی (سفیر) بریتانیا درآورد. سرگور اوزلی نیز عمارت راحتی ساخت که دارای رواق‌ها و ستون‌های ایتالیایی ... بود. روس‌ها نیز بعد از قتل گریبایدوف در سال ۱۸۲۸ (م.) محل سفارت خود را به بخش ارک شهر منتقل کردند.

### یادداشتهای سرربرت کرپرتر در توصیف تهران

یکی دیگر از جهانگردانی که بین سالهای ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۰ (م.) از ایران دیدن کرد، سرربرت کرپرتر انگلیسی است که مطالب سودمندی درباره ایران از خود برجای گذارد. وی در بخشی از گزارش خود درباره تهران می‌نویسد:

«تهران با خندقی عمیق که برجها و دیواری گلی با مساحت ۸۰۰۰ یارد را دربر دارد، با چهار دروازه احاطه شده است. دروازه جنوب به اصفهان می‌رود، دروازه شمال غرب به تبریز می‌رود.

سرگذشت تهران، ص: ۴۶

دو دروازه دیگر به سوی تپه‌های آن جهات باز می‌شود. اینها از حیث ساختمان بسیار ساده هستند و به استثنای چند آجر کاشی آبی و سبز که برای تزئین به کار رفته دیگر چیزی ندارند. در حدود دویست یارد در جلوی هر دروازه یک برج خیلی بزرگ مدور واقع است، که به وسیله خندقی محافظت می‌شود که خاک آن نه تنها کمک به بالا-آوردن برج نموده، بلکه خاکریزی در کناره خارجی‌اش تشکیل داده است. این استحکامات ممکن است برای دو مصرف متضاد مورد استفاده قرار گیرد: اول برای زیر نظر داشتن پیشرفت دشمن، و دوم به عنوان خط سنگربندی در مقابل شهر. راه خروج از دروازه‌ها کاملاً تحت مراقبت این بناهاست ... اقامتگاه شاه که در ارک واقع است، محله‌ای است ممتاز، مساحتش بالغ بر ۱۲۰۰ یارد و در میان استحکامات خود محاط است، که بر روی دیوار شمالی شهر بسته می‌شود. خیابانهای تهران مثل کلیه خیابانهای دیگر که در این مملکت دیده‌ام خیلی تنگ و برحسب اینکه فصل بارانی باشد یا فصل خشکی، پر از گل و خاک است. وقتی یک خان یا بزرگ دیگری بیرون می‌رود به ندرت رضایت می‌دهد که کسی او را پیاده ببیند، بلکه مایل است بر اسبی سوار باشد و با یک کوبه سی یا چهل نفری که پیاده به دنبال او هستند و نوکری که پیشاپیش اوست و پارچه‌ای ظریف و گلدوزی شده که در دست دارد بیرون می‌آید ... شترها و قاطرها و الاغها و چه بسا از اوقات یک یا دو فیل سلطنتی مدام از اینجا به آنجا می‌روند و در برخی اوقات خیابانها را مسدود می‌کنند.

با ورود به طهران از دروازه قزوین پس از دویست یا سیصد یارد، فضای باز بزرگی نمایان می‌گردد و پر از حفره‌های عمیق و عریض یا بهتر بگوییم گودالهایی که در زمین فرو رفته‌اند.

اطراف این گودالها شکافهای متعددی وجود دارد که راه به خانه‌های زیرزمینی می‌برد. بعضی از این خانه‌ها اقامتگاه مردم فقیر و بی‌خانه‌ای می‌باشد که ملجأ و پناهی جز آن را ندارند، و بعضی دیگر اصطبل موقتی حیوانات است ... من نتوانستم با دقت جمعیت شهر را بفهمم، ولی از ملاحظات خودم چنین حدس می‌زنم که در طول اقامت زمستانی و بهاره شاه، در آنجا بین شصت تا هفتاد هزار نفر زندگی می‌کنند. البته در این رقم تعداد خارق‌العاده مردم را که موقع جشن نوروز از ایالات به پایتخت می‌آیند حساب نمی‌کنم.

روانشاد دکتر حسین کریمان نوشته‌های کرپرتر را دارای نکات برجسته و باارزشی می‌داند.

او می‌نویسد:

در قول «کرپرتر نکته‌های بسیار ارزنده‌ای وجود دارد که در منابع دیگر نمی‌توان یافت، و از

سرگذشت تهران، ص: ۴۷

آن جمله نشان دادن محل و نمونه خانه‌های زیرزمینی تهران باستان است. آنجا که می‌گوید:

با ورود به تهران «... از دروازه قزوین پس از دویست یا سیصد یارد فضای باز بزرگی نمایان می‌گردد. در اطراف این گودالها شکافهای متعددی وجود دارد که راه به خانه‌های زیرزمینی می‌برد. بعضی از این خانه‌ها اقامتگاه مردم فقیر و بی‌خانه‌ای که ملجأ و پناهی جز آنجا ندارند.»

دروازه قزوین در آن زمان، در مدخل بازارچه قوام الدوله در میدان شاپور فعلی قرار داشته است و می‌دانیم که هر یارد نیز ۰/۹۱۴ متر است و بدین مقیاس چون از دروازه قزوین به سمت مشرق و شمال شرقی شهر پیش می‌رفتند، به محلی در شمال غربی سید نصر الدین در مغرب خیابان خیام می‌رسیدند که ملتقای دو محله بزرگ باستانی بازار و سنگلج بوده، و با چال حصار فعلی مطابق است. خانه‌های زیرزمینی در گفته کرپرتر نیز بی‌تردید ساخته دست انسانهاست و خودبه‌خود به وجود نیامده‌است. اخبار مربوط به خانه‌های زیرزمینی تهران به نقل از یاقوت حموی و زکریا قزوینی و آنچه کرپرتر نیز، بی‌تردید به همین خانه‌ها اشاره دارد، ظاهراً چال حصار را از سوی مغرب، آغاز دیه تهران قدیم می‌توان به حساب آورد. چون در فاصله ۳۰۰ یاردی بین دروازه قزوین که حد غربی طهران زمان فتحعلی شاه بوده تا این محل که گویا این نخستین گودال بوده است ... و اماکن دیگری نیز که نامشان با کلمه

چال مرکب است، همچون حمام چال، مدرسه چال و چال زنبورک‌خانه و غیره همه در همین محدوده قرار دارند.»  
 باری فتحعلی شاه در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الثانی سال ۱۲۱۵ قمری پس از سی‌ونه سال پادشاهی در اصفهان درگذشت.  
 سرگذشت تهران، ص: ۴۸

## محلله‌های تهران

### اشاره

دیه تهران پیش از آن که به دور آن حصار کشیده شود، دوازده محله داشت که متأسفانه نام و موقعیت دقیق آنها را نمی‌دانیم. ولی شاید بتوان گفت که محله‌هایی چون عودلاجان، چال حصار و سنگلج از جمله محله‌های کهن باشند.  
 سام میرزا پسر شاه اسماعیل صفوی در کتاب تحفه سامی، در دو مورد از محله‌ای به نام «ساران» یاد می‌کند و آن را محلتی از قصبه تهران می‌داند. این دو مورد یکی در بیان احوال افضل سارانی تهرانی و دیگری درباره مولانا وصلی تهرانی رازی است.  
 ولی آنچه مسلم است تهران از زمانی که دارای برج و بارو شد یعنی از زمان سلطنت شاه تهماسب دارای چهار محله اصلی به نامهای عودلاجان، سنگلج، بازار و چاله میدان بوده است که هر یک از این محله‌ها نیز با گذشت زمان، دارای محله‌هایی کوچکتر شده‌اند محله‌های سرچشمه، پامنار، شیرازی‌ها، ارامنه، یهودیان، حیاط شاهی، قاطرچی‌ها، ترکمن‌ها، سرقبرآقا، دروازه نو، باغ خسروخان، قمی‌ها، باغ امین، باغ پسته‌بیک و محله عربها از جمله محله‌های کوچکتر تهران قدیم هستند.

### محله عربها

آغا محمد خان قاجار که پس از درگذشت کریمخان زند از شیراز فرار کرده به تهران آمده بود، توانست همدستانی برای خود دست و پا کند که از جمله آنها اعرابی بودند که نادر شاه آنها را از فارس کوچانده و در ورامین ساکن کرده بود. بعدها پس از به تخت نشستن آغا محمد خان، سرجنبانان این طایفه به امر وی، محله عربها را در تهران ساختند.  
 سرگذشت تهران، ص: ۴۹

### وجه تسمیه و محدوده چهار محله اصلی تهران

#### ۱- محله عودلاجان (اودلاجان)

محدود به ضلع شرقی ارگ سلطنتی و حدود مسجد شاه و شمال خیابان بوذرجمهری شرقی، بازار عودلاجان یا بازار کلیمی‌ها و محله یهودیان و پامنار.

روانشاد دکتر حسین کریمان درباره نام عودلاجان می‌نویسد:

«نام عودلاجان متعلق به دورانی است که تهران دیهی بیش نبود، و از روزگاری بازمانده است که مردم این شهر به لهجه خاص محلی خود که مشابهت تام و تمامی به لهجه ده‌نشینان کنونی شمیران داشته است سخن می‌گفتند، این کلمه ظاهراً صورت تعریب یافته «اودلاجان» بوده است. «آن» در آخر کلمه پسوند مکان است و «او» نیز بی‌گمان همان تلفظ محلی «آب» می‌باشد و ظاهراً باقی کلمه نیز مشتق از «دراجیدن» یا به تلفظ محلی دراجین یا «دلجین» به معنی پخش کردن و تقسیم کردن آب به رشته‌های کوچکتر است. این کار هنوز هم در برخی آبادی‌های شمیران که از اختلاط با اجانب برکنار مانده‌اند، نظیر اوشان و آهار از بخش رودبار قصران شمیران معمول است و در آبیاری به کار می‌رود. محله عودلاجان به سبب ارتفاع زیادش بر اماکن جنوبی تسلط دارد و



بی تردید آب نواحی جنوبی از این محل جاری می شده است. این آب را در سرچشمه به تناسب مصرف پخش و تقسیم می کرده اند. بنابراین اودراجان یا عودلاجان به معنی محل پخش و تقسیم آب است. مؤید این دعوی نیز نخست نام سرچشمه و گذر سرپولک است در عودلاجان- با توجه به اینکه پول تلفظ محلی کلمه پل است- و سپس اقدام محمد شاه است که نهری از کرج به تهران کشید و آب را از دروازه شمیران- پامنار فعلی- یعنی از ابتدای عودلاجان و سرچشمه به شهر تقسیم کرد.

## ۲- محله سنگلیج

سنگلیج از غرب ارک سلطنتی به خیابان شاپور یا حنیف نژاد تا دروازه قزوین- حدود میدان شاه- و بازارچه قوام الدوله محدود می شد. این محله نیز در خیابان مولوی غربی به سوی غرب دروازه محمدیه قرار داشت دروازه محمدیه را دروازه نو یا دروازه غار قدیم نیز می گفتند. این دروازه در محله پاقاپوق یا میدان اعدام- میدان محمدیه بعدی- واقع بود.

نام سنگلیج نیز احتمالاً نامی کهن و باستانی باشد زیرا امروزه نام جایگاهی جغرافیایی در بدخشان افغانستان است که به سنگلیج شهرت دارد.

در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب که تألیف نویسنده ناشناسی در سده چهارم

سرگذشت تهران، ص: ۵۰

هجری است آنجا که سخن اندر ناحیت حدود ماوراء النهر به میان آمده از سنگلیج یا سنگلیچ اینگونه یاد شده است:

«سنگلیج بر دامن کوه است و معدن بیجاره بدخشی و لعل اندرین کوه است و به نزدیکی معدن آبی است گرم و ایستاده، چنانکه دست از گرمی در وی نتوان کرد و از معدن تا بت یک روز و نیم راه است.»

مینورسکی نیز در تعلیقاتی که بر حدود العالم نوشته است، می گوید:

سنگلیج، سنگلیچ و یا سنگ- لچ با «یای» معروف یا مجهول، احتمالاً معرب «سنگس» است که خود نام مکان دیگری در ناحیه خراسان بزرگ بوده است. به سخن دیگر سنگلیج یا سنگلیج در کوههای پامیر و در منطقه بدخشان قرار دارد و مردم آن به زبان سنگلیج سخن می گویند که یکی از گویش های زبان فارسی است.

برخی از نویسندگان نیز اصل سنگلیج را سنگ- رج، یعنی محل رج بندی و تقسیم آب با پاره های سنگ دانسته اند.

## ۳- محله بازار

این محله در سه راه مسجد شاه، انتهای خیابان ناصریه (ناصر خسرو) و امتداد خیابان جبه خانه یعنی خیابان بوذرجمهری تا انتهای بازار بزرگ- بازار بزازها- و بازار چهل تن، قرار داشت.

در واقع محله بازار در مرکز هسته اصلی تهران باستان قرار داشته و محله عودلاجان از سوی شرق، سنگلیج از سوی غرب و گوشه ای از محله چال میدان در شمال سید اسماعیل به آن راه داشته اند. بعدها قسمتهایی از شمال و جنوب محله بازار توسعه یافته و هسته اصلی تهران قدیم را تشکیل داده است.

سرگذشت تهران، ص: ۵۱

## ۴- محله چاله میدان یا چالمیدان

چاله میدان به جنوب بازار چهل تن، امامزاده سید اسماعیل. میدان مال فروش ها و میدان امین السلطان محدود بود و به محله های گمرک و خانی آباد و دروازه غار و پاقاپوق راه داشت.

## محله دولت

بعدها یعنی در دوره ناصر الدین شاه، محله بزرگ دیگری به نام محله دولت در تهران شکل گرفت که محدوده آن شامل خیابانهای



لاله‌زار، شاه‌آباد، اسلامبول، علاء‌الدوله (فردوسی)، لختی (سعدی)، واگن‌خانه (اکباتان)، عین‌الدوله (ایران)، دوشان‌تپه (ژاله)، نظامیه (بهارستان)، دروازه شمیران، دروازه دولت و متعلقات آن می‌شد در همین زمان دروازه‌های جدیدی نیز در شهر تهران پدید آمد که به نوبه خود به وسعت شهر افزود.

## بناهایی که فتحعلیشاه قاجار در تهران ساخت

طی دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار، بناهایی در تهران و خارج از دروازه‌های آن ساخته شد که برخی از آنها تا به امروز نیز باقیست. سقاخانه نوروزخان، عمارت و باغ نگارستان، قصر قاجار و باغشاه، قصر و باغ لاله‌زار، کاخ نیاوران، برج نوشین یا برج نوش، و در داخل شهر نیز، مسجد شاه و مدرسه و مسجد خان مروی که به مدرسه فخریه معروف است، همه از بناهای دوران فتحعلیشاه هستند. علاوه بر این در این دوران، بناهایی نیز درون ارک سلطنتی ساخته شد و برخی از اماکن مقدسه و زیارتگاه‌های تهران تعمیر و بازسازی شدند. اینک به شرح مختصری درباره این بناها می‌پردازیم.

## باغ نگارستان

### اشاره

باغ نگارستان که از جمله باغهای سلطنتی دوره قاجاریه بود، در ضلع غربی خیابان بهارستان، در شمال میدان بهارستان، یعنی جایی که امروز ساختمانهای سازمان برنامه، وزارت ارشاد و بقایای دانشسرای عالی سابق در شمال آن واقع است، قرار داشت. فتحعلیشاه توجه خاصی به باغ نگارستان داشت و بیشتر اوقات خود را در این باغ که در آن دوران واقع در منطقه ییلاقی در خارج از شهر تهران بود، می‌گذراند. به دستور شاه کودک صفت، بی‌مسئولیت و شهوتران قاجار انواع وسایل لهو و لعب در این باغ تهیه دیده شده بود. از معروفترین خوشگذرانی‌های فتحعلیشاه سرسر بازی در باغ نگارستان است! به این ترتیب فتحعلیشاه بر طول ریش و شماره

سرگذشت تهران، ص: ۵۲

اولاد و وسعت حرمسرا می‌افزود و پی در پی از دولت تزاری روس شکست می‌خورد و بخشهای مهمی از ایران تکه پاره شده طی عهدنامه‌های ننگین استعماری از دست می‌رفت.

فتحعلیشاه که به سبب ناسازگاری و شدت گرمای هوای تهران تصمیم داشت از ارک داخل شهر به باغ نگارستان رفته آنجا را به عنوان مسکن دائمی خود برگزیند، دستور داد تا ساختمانهای متعددی احداث کنند. در یکی از این ساختمانها نقاشی بزرگی که مجلس سلام فتحعلیشاه را نشان می‌داد، کشیده شده بود.

عمارت نگارستان در سال ۱۲۲۵ (ه ق) ۱۸۱۰ (م) تکمیل شد. سردر اصلی باغ که دو طبقه هم بود در بخش جنوبی قرار داشت. طبقه بالا- سه اتاق و طبقه پایین دو اتاق داشت. روز عید قربان در برابر این سردر شتر قربانی می‌کردند. خیابانی شمالی- جنوبی، سردر را به داخل باغ می‌پیوست. در حاشیه و در طول این خیابان اتاقهای متعدد با گچبری‌های زیبا ساخته شده بود درست در میدان باغ عمارت معروف حوضخانه یا دلگشا قرار داشت، به طوری که سایر بناهای اصلی همه در اطراف این عمارت قرار می‌گرفتند. پرده نقاشی مجلس سلام فتحعلیشاه نیز در همین عمارت دلگشا نصب شده بود. در این نقاشی، تصویر سفرای خارجی از جمله سرجان ملکم، سرهارت فوردجونز، سرگور اوزلی و ژنرال گاردان دیده می‌شود. این پرده تاریخی را که شامل ۱۱۸ نقاشی تمام قد بود، میرزا عبد الله نقاشباشی خاصه در سال ۱۲۲۸ (ه ق) ۱۸۱۳ (م) کشیده است. تغییر مهمی در ساختمان‌های باغ نگارستان داده

نشد. جز آنکه به وقت صدارت حاجی میرزا آغاسی و به دستور او علاوه بر حصار اصلی باغ، حصار دیگری نیز به دور آن کشیدند که به حصار دوم باغ معروف شد. این حصار که بخشهایی از آن تا سال ۱۳۱۳ (ه ق) نیز باقی مانده بود از شرق به پیاده‌روی شرقی خیابان شرق دانشسرای عالی، از غرب به پیاده‌روی غربی خیابان غربی سازمان برنامه، از شمال به منتهی‌الیه خیابان علائی کنونی، یعنی پیاده‌روی خیابان شریعتمدار فعلی و از جنوب نیز به پیاده‌روی جنوبی خیابان کمال الملک محصور بود. همچنین حاجی میرزا آغاسی دستور داد که پادگانی نظامی بین دو حصار تأسیس کنند، تا با خیال راحت به اتفاق محمد شاه قاجار زیر سایه سرنیزه نظامیان در باغ نگارستان روزگار بگذرانند. بعدها، در دوره ناصر الدین شاه، با دو باغ مجاورش یعنی باغ سردار ایروانی و باغ نظامیه میرزا سرگذشت تهران، ص: ۵۳

آقا خان نوری، جزء باغهای سه گانه آن سوی خندق شمالی شده.

### مهمترین اتفاقاتی که در باغ نگارستان رخ داد

دوازدهم صفر ۱۲۵۰ (ه ق) برابر با ۲۰ ژوئن ۱۸۳۴ (م)، روز مهمی برای اهالی باغ باشکوه نگارستان بود. در این روز محمد میرزا پسر عباس میرزای نایب منصب در باغ نگارستان ولایت عهدی یافت. جالب آنکه مجلس ولایتعهدی محمد شاه در باغ نگارستان در زمانی برگزار شد که فتحعلیشاه پنجاه و نه (۵۹) پسر داشت!

جلوس محمد شاه بر تخت شاهی نیز رخداد تاریخی دیگری است که در باغ نگارستان اتفاق افتاد. وی در روز ۲۲ شعبان ۱۲۵۰ (ه ق) برابر با ۲۴ دسامبر ۱۸۳۴ (م) در باغ نگارستان بر تخت سلطنت نشست. البته بر تخت نشستن محمد شاه حاصل سخت کوشی قائم‌مقام فراهانی برای رساندن وی به سریر پادشاهی بود.

چنانکه در صدر التواریخ آمده است:

«قائم‌مقام خیلی زحمت کشید و تدبیرات نمود و خود را با اکثر مردم دشمن ساخت تا این راه را هموار نمود و جسوران و داعیه‌جویان را به جای خود نشاند.»

### شهادت‌های حاجی میرزا آغاسی

قائم‌مقام پس از فراغت از به تخت نشاندن محمد شاه آنقدر غرق در اصلاح امور مملکت شد که از فساد رخنه کرده در خلوت محمد شاه، اخلاق فاسد درباریان و مهمتر از همه ریاکاریها و توطئه‌های میرزا آغاسی غافل ماند. حاجی آغاسی که یکی از شهادت‌بنام تاریخ سیاسی ایران و نقطه مقابل قائم‌مقام و اصلاحات او به شمار می‌رود، در رساله عروضیه تألیف قائم‌مقام به خوبی معرفی شده است.

وی پس از مرگ محمد شاه قاجار، در نامه‌ای به مسیو کلمباری - یکی از اعضای فارسی‌دان سفارت فرانسه در تهران - می‌نویسد:

سرگذشت تهران، ص: ۵۴

«عالیجاه، فرزند عزیز، نور چشم مکرم، موسیو کلمباری مراسله شما را ملاحظه کردم. الحمد لله تعالی سلامت هستید. خوشحال شدم اما بسیار بسیار تعجب کردم که شما [که] جوان هوشیار و عاقل و دانایی هستید و در دوستی هم مثل اهالی ایران سست نیستید و جماعت حضرات سفرا و اتباعشان از شما حرف پوشیده ندارند، چرا تحقیق نکردید و مرا مستحضر نساختم که منظور دولتها در باب من چیست و چه می‌خواهند گفت؛ اولاً من رعیت دولت فخریه روسیه هستم و در دولت علیه ایران نوکر و صاحب مواجب و وظیفه نبودم ... و صاحب نشان و حمایل آبی دولت فخریه روسیه بودم ... جناب جلالتماب وزیر مختار دولت روسیه نوشته داد که

جناب حاجی در حمایت دولت فخریه روسیه است ...»

### کشته شدن قائم‌مقام در باغ نگارستان

محمد شاه شش ماه پس از جلوس بر تخت سلطنت، در روز ۲۴ صفر ۱۳۵۱ (ه ق) برابر با ۲۲ خرداد ۱۲۱۴ (ه ش) و ۲۱ ژوئن ۱۸۳۵ (م.) فرمان قتل قائم‌مقام را در باغ نگارستان صادر کرد.

خان ملک ساسانی در کتاب خود سیاستگران دوره قاجار درباره چگونگی قتل قائم‌مقام می‌نویسد:

«هنگام غروب آفتاب، قائم‌مقام در باغ لاله‌زار بیرون از باروی تهران به وسیله پیشخدمتی از طرف شاه احضار می‌شود. قائم‌مقام اسب طلبیده، چون می‌خواهد سوار شود، کربلایی قربان، پدر میرزا تقی خان امیر نظام (امیر کبیر) که در حال پیری دربان و طرف توجه قائم‌مقام بود، پیش آمده، می‌گوید:

- آقا قربانت برم کجا می‌روی؟

قائم‌مقام متوجه او شده می‌گوید:

- ها! پیرمرد باز مگر چه خبر است!؟

پیرمرد جواب می‌دهد:

- خواب دیدم برای شما اتفاقی روی می‌دهد.

قائم‌مقام می‌خندد و می‌گوید:

- زود برمی‌گردم پیرمرد.

سرگذشت تهران، ص: ۵۵

و سوار شده، روانه باغ نگارستان می‌شود. پس از وارد شدن به باغ می‌پرسد: - شاه کجا تشریف دارند؟

اشخاصی که برای انجام این خدمت مأمور بودند می‌گویند در عمارت سردر. قائم‌مقام بالا رفته می‌بیند محمد شاه در سردر نیست. می‌پرسد:

- پس کجا تشریف دارند؟

می‌گویند:

- تشریف خواهند آورد.

چند دقیقه که می‌گذرد به نام فرمان شاه، قلمدان و لوله کاغذ قائم‌مقام را از وی گرفته، دست او را از شمشیر برنده‌اش یعنی قلم کوتاه می‌کنند. قائم‌مقام بیان تأثیرگذاری داشت و دشمنان نیز پیش‌بینی همه چیز را کرده بودند. پس از اقامه نماز مغرب و عشا می‌گوید:

اگر شاه فرمایشی با من ندارند بهتر است بروم. چونکه منزل دوستی وعده کرده‌ام، انتظار مرا دارد.

مأمورین نگاهداری او می‌گویند:

- شاه فرموده‌اند چون کار لازمی با شما دارم از اینجا خارج نشوید، تا من شما را به حضور بطلبم!

قائم‌مقام می‌گوید:

- پس قدری استراحت می‌کنم.

و شال کمر را باز کرده، زیر سر می‌گذارد و جبه را بر روی خود کشیده، می‌خوابد ... دو ساعت از شب گذشته بیدار می‌شود.

می‌گوید:

- اگر شاه تشریف نمی‌آورند، من بروم خدمتشان بینم چه فرمایشی دارند.

باز همان جوابها را می‌شنود. به مزاح می‌گوید:

- پس من اینجا محبوسم!

جواب می‌دهند: شاید!

می‌گویند در این حال در اتاق قدم زده و این شعر را با ناخن بر دیوار می‌نویسد:

روزگار است این که گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

سرگذشت تهران، ص: ۵۶

بالجمله پنج یا شش روز، قائم‌مقام را در حوضخانه زیرزمینی نگارستان نگاه می‌دارند، از آنچه در آن ایام بر او گذشته و ملاقاتهایی که با او شده و یا آسیبهای احتمالی که به او رسیده، خبری در دست نیست. گفته‌اند که برای تحلیل قوای جسمانی او و به این نیت که شاید از گرسنگی بمیرد از غذا دادن به وی خودداری می‌کردند. تا اینکه اسماعیل خان قراچه‌داغی به اتفاق سرهنگ فراشخانه میرغضب‌باشی و چند نفر میرغضب در آخرین شب ماه صفر وارد حوضخانه شده، بر سر قائم‌مقام ریخته، او را زمین می‌زنند. قائم‌مقام با وجود ضعف و ناتوانی، برای استخلاص خود مقاومت می‌کند به طوری که از بازوان مجروحش خون جاری می‌شود. بالاخره دستمالی در حلق او فرو برده و خفه‌اش می‌کنند و آن دهانی را که به پهنای فلک بود و برای خدمت به ایران فداکاری می‌کرد برای همیشه می‌بندند.»

## باغ ایلچی

### اشاره

باغ ایلچی در واقع همان باغ زنبورکچی است که در نقشه سال ۱۲۷۵ دار الخلافه تهران، از آن با نام باغ وزیر مختار انگلیس یاد شده است. خوشبختانه امروز، با وجود نقشه راهنمای بازار تهران می‌توان محل و حدود این باغ را مشخص کرد و جالب آنکه همه کسانی که با بازار سروکار دارند، به ویژه مغازه‌داران قدیمی، هنوز هم با نام و نشان این باغ آشنا هستند. طبق نقشه در دار الخلافه تهران برای رسیدن به باغ ایلچی باید از بازار امیر و بازار عباس‌آباد گذشت و از سمت غرب وارد کوچه باغ ایلچی شد. در اینجا سه راهی وجود دارد که راه شمالی آن به کوچه زنبورکچی می‌رسد. در میانه کوچه باغ ایلچی به کوچه جنوبی دیگری می‌رسیم که مدرسه معروف گلستان در آن قرار دارد. در امتداد کوچه باغ ایلچی سه‌راهی وجود دارد که راه شمالی آن کوچه حمام چال است که گذر خدا آفرین نیز در آن قرار داشته است. این کوچه سرانجام به چهارراه باغ ایلچی می‌رسد. که در امتداد آن کوچه سعادت و پس از آن خیابان مولوی واقع بوده است. عمده‌ترین دلیل شهرت باغ ایلچی قتل گریبایدوف- وزیر مختار انگلیس- در این باغ است که خود از مسائل مهم و فتنه‌برانگیز دوران سلطنت فتحعلیشاه به شمار می‌رود.

سرگذشت تهران، ص: ۵۷

## قتل گریبایدوف در باغ ایلچی

یک سال از امضای عهدنامه ترکمنچای می‌گذشت که گریبایدوف نویسنده روسی و خواهرزاده مارشال پاسکویچ فاتح قفقاز و آذربایجان عنوان سفیر فوق‌العاده دولت روسیه، برای مبادله این پیمان به ایران آمد. وی که ظاهراً بدون رضایت قلبی راهی این مأموریت شده بود سفیری بود ترشخوی و بی‌تدبیر با رفتار ناپسند و تحریک‌آمیزش، مردم شهر و برخی از روحانیون را برانگیخت.

و اما شرح واقعه قتل گریبایدوف به قرار زیر است:

آقا یعقوب ارمنی، جزو سران قدیم قفقازیه که از خواجه سرایان فتحعلیشاه محسوب می شد و عاملی دیوان می کرد، مبلغ خطیری از مال دولت را حیف و میل کرده باقی آورده بود. از طرفی آصف الدوله او را تحریک می کرد که به موجب فصل سیزدهم معاهده ترکمنچای، می تواند به سفارت روس رفته آزادی خود را بگیرد و توسط سفارت به قفقازیه مراجعت کند و پول دولت را هم بخورد. همین که آقا یعقوب در سفارت متحصن شد، مسئله آزاد کردن سایر اسرا نیز پیش آمد و آقا یعقوب که در تمام حریمهای اعیان و دیوانیان آمد و شد داشت، صورتی از تمام زنهای گرجی و ارمنی که در ازدواج ایرانیان بودند به سفارت روس داد و برای این که کار حسابی بیخ پیدا کند دوزن گرجی که در ازدواج آصف الدوله بودند را نیز به سفارت روسیه فرستاد. از سوی دیگر نزد علمای روحانی تهران فریاد و اشریعتا بلند کرد که این زنهای گرجی که مسلمان شده و در ازدواج مسلمین هستند و از آنها اولاد دارند، چطور می توانند به روسیه باز گردند؟!

در این میان مرحوم میرزا مسیح استرآبادی، مجتهد تهران، برای گریبایدوف پیام فرستاد که زن ها را مسترد دارد. لیکن محرکین مخفی آتش را دامن زدند و جمعی را به دور سفارت فرستاده، خواستند زن ها را به زور بیرون آورند. این رفتار به شئونات گریبایدوف، جوان سی ساله مغرور و کم تجربه که چندان اطلاعی از سیاست داخلی و خارجی ایران نداشت، برخورد به سختی افزود و امر داد که مردم را به قوه جبریه از اطراف سفارت پراکنده کنند. در این گیر و دار یک جوان چهارده ساله کشته شد ... و مردم نیز به سفارت روس هجوم بردند.

گریبایدوف که وضعیت را خطرناک می بیند، زنان را به اتفاق آقا یعقوب از سفارت بیرون می کند تا آتش فتنه بخوابد. زنان به منزل میرزا آقا مسیح می روند. مردم خشمگین آقا یعقوب را قطعه قطعه کرده بر جرأت و جسارت خود می افزایند و در میان شلیک تفنگها از دیوارهای

سرگذشت تهران، ص: ۵۸

سفارت بالا رفته، داخل سفارت می شوند و هر کس را که به دستشان می رسد، می کشند گریبایدوف نیز در این گیر و دار کشته می شود. از میان سی و هشت نفری که در سفارت محبوس شده بودند، به جز دوزن گرجی همه کشته شدند و تنها یک نفر از اعضای سفارتخانه از این معرکه جان سالم به دربرد که او هم به نفع دولت ایران شهادت داد. این رویداد در روز سوم شعبان ۱۲۴۴ (ه ق) برابر با هشتم فوریه ۱۸۲۹ (م.) به وقوع پیوست و کاغذی که میرزا ابو القاسم قائم مقام در ۲۵ شعبان همان سال از تبریز به تهران نوشت- بعدها در منشآتش به چاپ رسیده- مؤید دخالت آصف الدوله به تحریک سفارت انگلیس در حادثه قتل گریبایدوف است.

مرحوم میرزا مسیح هم که از فتنه ای که عمال آصف الدوله به نام او برپا کرده بودند سخت رنجیده خاطر بود، فوراً تصمیم به حرکت گرفت. ولی کسان آصف الدوله و محرکین خارجی، جهال تهران را تحریک کردند که جلوی خروج آقا از شهر را بگیرند و تهدید کردند که بعد از بیرون رفتن از شهر، مأمورین دولت وی را تسلیم روس خواهند کرد. اما این بار میرزا مسیح دیگر فریب نخورده، شبانه با لباس مبدل به عتبات رفت و موضوع با توافق دولت ایران و روس فیصله یافت و تیر آصف الدوله و اعوانش هم که می خواستند ایران را مجدداً به جنگ با روس کشانده، خراسان را مجزا کنند تا بلکه آصف الدوله امیر آن دیار شود، به سنگ خورد.

پس از این اتفاق، سفارت روسیه به داخل ارک منتقل شد و با گسترش شهر به سوی شمال، به محلی نزدیک دروازه قدیم شمیران در خیابان چراغ گاز (پامنار) منتقل شد. این سفارت بعدها به پارک امین السلطان انتقال پیدا کرد و تا امروز نیز در همین محل پابرجاست

## بناهای تاریخی تهران

### مسجد شاه یا مسجد امام

مسجد شاه مهمترین و بزرگترین مسجدی است که در تهران زمان فتحعلیشاه قاجار ساخته شد.

کار بنای این مسجد در سال ۱۲۴۰ (ه ق) پایان یافت. ژاک موریه که به سال ۱۲۲۲ (ه ق) به تهران آمده بود در سفرنامه خود می‌نویسد: «ساختمان این مسجد ناتمام است. این مسجد مانند دیگر مسجدهای زمان فتحعلیشاه در سمنان، قزوین و بروجرد، مناره نداشته است و دو مناره فعلی مسجد از آثار زمان ناصرالدین شاه است که ضمن تعمیرات کتیبه سردر شمالی مسجد در سال ۱۳۰۷ (ه ق)، به طرفین ایوان شمالی افزوده شده است.

گنبد بزرگ کاشی مزین به گنبد طلای کوچک از اختصاصات این بنا به شمار می‌رود. علاوه بر این، ایوانهای بزرگی - آنچنان که در تمام مساجد مهم معمول بوده - در چهار طرف صحن وسیع مسجد احداث گردیده است. بر سردر اصلی که در شمال بنا قرار دارد تاریخ ۱۲۴۱ (ه ق) حک شده است. این مسجد، همچنین سردری از غرب به بازار بزرگ و سردری هم از شرق به بازار صحافان یا بازار بین‌الحریمین دارد. مسجد شاه دارای صحنی بزرگ و شبستانی عظیم با پوششی گنبدی در محل قبله است. در وسط هر یک از چهار جبهه صحن، ایوانی بلند ساخته شده است.

در ورودی بزرگ و اصلی آن در سمت شمال قرار دارد، مقابل این در جلوخانی احداث کرده‌اند که به وسیله دهلیز وسیعی از دو طرف ایوان شمالی به صحن مسجد می‌رسد درهای ورودی دیگری نیز با جلوخان و دهلیزهایی که از دو سوی ایوان شرقی و غربی به صحن می‌پیوندند، تعبیه شده است. هر یک از دو دهلیز اخیر هم از دو سوی ایوان شرقی و غربی به

سرگذشت تهران، ص: ۶۰

صحن ارتباط می‌یابد. نمای داخلی ایوان‌ها شامل کاشیکاری‌های خشتی و تزئینات آجر و کاشی‌هایی از نوع معروف به معقلی است. امروزه به سبب نقاشی رنگ و روغنی که زیر گنبد مسجد به تقلید از نقوش کاشیکاری بی‌بدیل زیر گنبد مسجد شیخ لطف‌الله انجام شده، کاشیکاری‌های ظریف معرق جبهه خارجی جنوب صحن با طرح اصلی نماسازی مسجد تفاوت فاحش پیدا کرده و به این ترتیب تغییراتی خلاف اصول تعمیر چنین ابنیه‌ای در مسجد شاه تهران به وجود آمده است. مسجد شاه تهران از نظر معماری مدخل اصلی و به طور کلی از نظر اصول معماری، تحت تأثیر مسجد و کیل شیراز است و هنرمندان و استادان شیرازی، در طراحی و ساختمان این مسجد نیز مانند دیگر بناهای آن زمان دست داشتند.

### مسجد سید عزیز الله

یکی دیگر از مسجدهایی که در دوره فتحعلیشاه در تهران ساخته شد، مسجد سید عزیز الله در محله بازار است. این مسجد دارای گنبد و صحن سه ایوانی است و ضلع شمالی آن سابقاً شامل شبستان زیرزمینی سراسری‌ای بوده که در قسمت بالای آن ایوان روباز یکسره‌ای ترتیب داده بودند.

متأسفانه در دهه‌های گذشته شبستان نوسازی در این مسجد احداث شد که کیفیت تاریخی آن را به کلی از میان برد. در ورودی اصلی مسجد بین چارسوق کوچک و چارسوق بزرگ در بازار است و یک در فرعی هم از طرف غرب دارد.

نام فتحعلیشاه قاجار بر کاشی‌های جبهه شمالی صحن مکرر مرقوم شده - که البته با احداث شبستان نوساز همه از بین رفته است -

تاریخ کتیبه‌های ایوان‌های جنوبی و شرقی ۱۳۱۰ (ه ق) است که در واقع تاریخ تکمیل کاشی‌کاری و تزئینات مسجد است. مسجد سید عزیز الله از نظر طرح و هیئت گنبد دوپوشی و کاشیکاریهای داخلی ایوان‌ها و رعایت تناسب ابعاد ساختمانی، بنای قابل توجهی به شمار می‌رود.

سرگذشت تهران، ص: ۶۱

### مدرسه مروی یا فخریه

از آثار دیگری که در زمان فتحعلیشاه در تهران ساخته شد مدرسه مروی یا مدرسه فخریه است. که امروز، در قسمت شرقی خیابان ناصر خسرو، مقابل ساختمان شمس العماره، در بازارچه مروی قرار دارد. بانی این مدرسه، حاجی محمد حسین خان مروی، که به خراسان گریخته و از نزدیکان دربار فتحعلیشاه بود، پسر بیرامعلی آقا، از طایفه عزالدین لوی قاجار بود که در مرو به دست شاهمراد، معروف به «بیک خان» کشته شد. او که در مدت اقامت خود در ایران بسیار متمول شده بود، مدرسه خان مروی را در تهران بنا کرد. بازارچه و باغ مروی در نزدیکی این مدرسه نیز از جمله بناهای یادگار محمد حسین خان مروی است. وی تمام املاک مزروعی خود را که شامل چندین پارچه آبادی بود وقف ساخت مسجد و مدرسه کرد. نامهای مروی و فخریه نیز از نام و لقب محمد حسین خان مروی ملقب به فخر الدوله گرفته شده است.

مدرسه مروی مشتمل است بر یک مسجد و یک صحن بزرگ با حجره‌ها و طاق‌نماهای اطرافش و مدرس و ایوانی بزرگ در شمال صحن. تزئینات کاشیکاری که کتیبه‌ها و اشعار عالمانه و نام فتحعلیشاه و فخر الدوله بر آنها مرقوم رفته است، زینت‌بخش دیوارهای ایوان شمالی است. بیتی بیانگر تاریخ بنای مدرسه در یکی از این کتیبه‌ها آمده است:

منشی طبع صبا از پی تاریخش گفت که سزد مدرس این مدرسه را ادیسی

از محاسبه حروف ابجد رقم ۱۲۳۱ به دست می‌آید. در پایان کتیبه هم نام محمد مهدی، نویسنده کتیبه‌ها و اشعار و سال ۱۲۳۰ مرقوم شده است.

در ضلع شمالی صحن مدرسه ایوان خوش طرحی قرار دارد که پشت آن، اتاق بزرگی به عنوان مدرس ساخته شده است. در شرق و غرب مدرسه اتاقهای بزرگی وجود دارد که از آنها نیز برای اجتماعات و مدرس استفاده شده است.

در ورودی مدرسه از ضلع جنوبی است که البته سر در قدیمی آن ضمن تعمیرات و تصرفات

سرگذشت تهران، ص: ۶۲

ناروا تغییر یافته است. در قسمتهای دیگری از چهار جانب صحن، حجره‌ها و غرفه‌های محل سکونت طلاب را ترتیب داده‌اند.

اعتماد السلطنه درباره این مدرسه می‌نویسد:

«دوشنبه ۶ محرم سنه ۱۲۹۹ قمری؛ ... شب، روضه‌خوانی در مدرسه مرحوم محمد حسین خان مروی وزیر فتحعلیشاه مهمان هستم. این مدرسه و این مهمانی تفضیلی دارد.

اما مدرسه، شصت الی هفتاد سال قبل محمد حسین خان قاجار مروی که وزیر فتحعلیشاه بود، این مدرسه و مسجد را ساخته و موقوفات زیادی برای این مسجد قرار داده است. کتابخانه مفصلی دارد. حجرات هر یک شش هفت تومان در ماه مخارج دارد و از جمله شرط واقف، این است که مجتهد جامع الشرایط تهران باید متولی باشد. حالا- حاجی ملاعلی کنی متولی است و از زمان تولیت او اداره امور خیلی منظم است و شرط دیگر اینکه طلاب این مدرسه ایام عاشورا را نباید مهمان شوند و به خارج بروند. باید هر شب در مدرسه روضه‌خوانی باشد و شام داده شود. حاجی ملا علی خیلی شأن و عظم داده و مرا مخصوصاً دعوت نمود [ه است]



خلاصه رفتیم.

نماز جماعت خوانده شد، بعد از نماز روضه‌خوانی بسیار خوبی شد. خیلی منظم...»

### سقاخانه نوروز خان

سقاخانه نوروز خان هم یکی دیگر از بناهایی است که در زمان فتحعلیشاه ساخته شد. این سقاخانه که در اصل یک باب دکان بوده است، در شمال شرقی جلوخان شمالی مسجد شاه قرار داشته و به وسیله پلکانی به مسجد طبقه فوقانی مربوط می‌شده است. این سقاخانه در واقع به جای سقاخانه‌ای که پیش از احداث خیابان بوذرجمهری در زیر بازارچه نوروز خان قرار داشت ساخته شده است. سقاخانه قدیمی‌تر که جای پای سنگی نیز داشت، از زیارت گاههای همیشه شلوغ تهران بود. ولی در جریان احداث خیابانهای جدید در زمان رضا شاه به همراه بازارچه نوروز خان که از جنب سقاخانه فعلی به سوی مسجد شاه امتداد داشت، تمام بناهای دو سری خیابان و از جمله جای پای سقاخانه از بین رفتند.

بانی سقاخانه نوروزخان عزالدین‌لو، رئیس تشریفات یا ایشیک آقاسی فتحعلیشاه بود. پدر سرگذشت تهران، ص: ۶۳

وی الله وردی خان عزالدین‌لوی قاجار، از یاران نزدیک محمد حسن قاجار به هنگام سختی‌ها بود و به همین جهت هم آغا محمد خان پس از رسیدن به سلطنت، او را برکشید. نوروزخان غیر از سقاخانه، تکیه و حمامی هم در تهران ساخت که به نام او معروف است. امروز هم در امتداد خیابان پانزدهم خرداد- بوذرجمهری سابق- نبش کوچه معظم الدوله، تکیه‌ای به نام نوروزخان وجود دارد.

### عمارت بادگیر

عمارت بادگیر نیز در زمان فتحعلیشاه و در محل ارک ساخته شد. این عمارت در ضلع جنوبی باغ گلستان قرار داشت. اما در زمان ناصرالدین شاه تغییرات و اصلاحاتی در آن صورت گرفت و به شکل امروزی درآمد. شاهان پیشین، در گرمای تابستان تهران، چنانچه در شهر می‌ماندند، در حوض‌خانه‌های وسیع، در زیر عمارتهای بادگیر به سر می‌بردند. چهار بادگیر بلند، مزین به کاشیهای معرق با قبه زرین، هوای این حوضخانه‌ها را خنک می‌کردند. تاج‌گذاری مظفرالدین شاه نیز در یکی از همین عمارتهای بادگیر و بر روی تخت طاووس برگزار شد.

### قصر و باغ لاله‌زار

قصر و باغ لاله‌زار نیز یکی دیگر از بناهایی است که در زمان فتحعلیشاه ساخته شد. البته امروز از این بنا فقط نام لاله‌زار بر جای مانده و از باغ و قصر آن نشانی نیست.

باغ لاله‌زار که بخشهایی از خیابان لاله‌زار جنوبی و سعدی جنوبی و اسلامبول را شامل می‌شد، خارج از باروی قدیم تهران قرار داشت. آمده است که فتحعلیشاه و ولیعهد او، محمد میرزا سواره از ارک برای گردش به باغ لاله‌زار می‌آمدند و هروقت سفیری یا نماینده‌ای از طرف دولتهای خارجی وارد تهران می‌شد، در باغ لاله‌زار از وی پذیرایی می‌کردند. چنانکه ژنرال گاردان، مأمور ناپلئون، چند روزی در همین باغ اقامت داشت و پس از آن نیز مأموران

سرگذشت تهران، ص: ۶۴

انگلیسی و اتریشی و سفرای سایر کشورها، گهگاه در این باغ ساکن بودند.



در دوران سلطنت محمد شاه نیز، قائم مقام فراهانی در باغ لاله‌زار اقامت داشت و از همین باغ به باغ نگارستان رفت تا در آنجا چنانکه گذشت به دستور محمد شاه کشته شود.

مهدی قلی هدایت، ملقب به مخبر السلطنه، درباره این باغ می‌نویسد:

لاله‌زار باغی بود بین خیابان لاله‌زار و میدانی در [انتهای] خیابان اسلامبول و خیابان ماشین که حال اکباتان نام نهاده‌اند. قسمت شرقی آن را باغ وحش می‌گفتند. حال همه عمارت شده است. خیابان لختی [سعدی امروز] این دو قسمت را از هم جدا کرده است. ناصر الدین شاه لاله‌زار را به نود هزار تومان فروخت. تولوزان التماس‌ها کرد که نگاه بدارند که سبب لطافت هوای شهر است. نشیندند. در تابستان خیابان لاله‌زار هوای خنک بسیار خوبی داشت. در آن اوقات که خیابان خوش‌هوا و روح‌افزا بود، اهالی کمتر استفاده می‌کردند و اینک که هوای آن خیابان باطنا و ظاهرا کثیف و موذی است، محل توجه و ازدحام خلق است. مهدی‌قلی هدایت همچنین می‌گوید:

«پدرم باغ استاد شیرجعفر را در شمال لاله‌زار خرید. [این باغ] سی هزار ذرع بود، هر ذرعی یک ریال. عمارتی در آن بنا کرد و از عمارت ملک‌الکتاب نقل مکان کردیم. بالای باغ استاد شیرجعفر صحراست و جنوب آن باغ لاله‌زار است و باغ وحشی که شیر و پلنگ و گرگ و خرس و بعضی طیور و حیوانات کوهی در آن جمع کرده‌اند. ناصر الدین شاه شیری مأنوس در باغ این عمارت داشته که یکی را زخمی کرده بوده است. به باغ وحشش می‌برند و در باغ رها بوده است. روزی جعفر قلیخان عمو، علی الصباح به آن باغ می‌رود و دچار شیر می‌شود. با حالت ضعف لباس دریده و خون‌آلود، می‌آورندش به دارالفنون. می‌فرمود:

«شیر که پنجه روی شانه‌های من گذارد، مثل فانوس تا شدم!» و این حکایت راجع به اوایل دارالفنون است.»

باغ لاله‌زار در شعبان سال ۱۳۰۴ (ه ق) به دستور ناصر الدین شاه به دیوان‌خانه عدلیه اختصاص داده شد.

سرگذشت تهران، ص: ۶۵

## برج نوشین یا برج نوش

### اشاره

برج نوشین یا برج نوش نیز یکی دیگر از بناهای ساخته شده در دوران فتحعلیشاه است. این برج در خیابان سوم اسفند که امروز سرگرد سخایی نام دارد، قرار داشته است. بر اساس نقشه حاجی نجم الدوله این خیابان در واقع از تعریض «کوچه برج نوش» به وجود آمده است.

برج نوش تا اوایل سلطنت پهلوی اول همچنان در جنوب غربی بانک ملی برپا بود ولی بعدها عمارت و برج را خراب کردند و بناهای دیگری جای آن ساختند. به گفته مهدی قلی خان هدایت برج نوش از بیرون کاشی کاری بود.

### وجه تسمیه برج نوش

آغا محمد خان به هنگام تأسیس سلسله قاجار، بدرخان زند را کور کرد. بعدها فتحعلیشاه دختر او را که نوش آفرین خانم باشد، به ازدواج خویش درآورد. در تاریخ عضدی آمده است:

«نوش آفرین خانم هم طرف محبت خاقانی واقع شده است. برج نوش که از آثار حضرت خاقان است، به محبت این خانم احداث و به اسم او نامیده شده است.»

در سال ۱۲۴۳ (ه ق)، هنگامی که فتحعلیشاه پس از شکست از روسها و از دست دادن شهرهای قفقاز از جبهه جنگ به تهران باز

می‌گشت نامه‌ای با پریشانی خاطر از زنجان به سلیمان میرزا، پسر سی‌وچهارم خود، نوشت و او را به نزد خود احضار کرد و ضمن آوردن این بیت که:

آن شکرخند که بر نوش دهانی دارد نه دل من که دل خلق جهانی دارد  
به وی گوشزد نمود که نوش آفرین را هم به همراه خود بیاورد.

پس از مرگ فتحعلیشاه، برج نوش مدتی نیز زندان حسین علی میرزا ملقب به فرمانفرما، پنجمین پسر فتحعلیشاه و عموی محمد شاه، بود که ادعای سلطنت کرد ولی از منوچهر خان سرگذشت تهران، ص: ۶۶

گرچی و فیروز میرزا، سران سپاه محمد شاه، شکست خورده، دستگیر و به تهران فرستاده شد.

حسین علی میرزا در تهران به دستور محمد شاه در برج نوش زندانی شد تا اینکه اندکی بعد در سال ۱۲۵۱ (ه ق) به بیماری وبا درگذشت.

### منوچهر خان گرجی سردار سپاه محمد شاه

چون نام منوچهر خان گرجی به میان آمد، بی‌مناسبت نیست که اشاره‌ای نیز به ماجرای وی داشته باشیم. گفته می‌شود که امروز نیز در خیابان پانزدهم خرداد نزدیک چهارراه گلوندک هنوز کوچه‌ای به نام «کوچه منوچهر خان» و تکیه‌ای نیز به همین نام وجود دارد که این تکیه نیز گویا از بناهای او باشد.

منوچهر خان گرجی، ملقب به معتمد الدوله، از اسیرانی بود که آغا محمد خان از تفلیس به ایران آورد. به گفته فریزر منوچهر خان که ازدواج کرده و پدر هم شده بود، در هجده سالگی اسیر جنگی شد و با وحشی‌گری خواجه‌اش کردند. بعدها او و خسرو خان گرجی - که او نیز به سرنوشت منوچهر خان دچار شده بود - هر دو به خدمت شاه درآمده، به رغم بلایی که بر سرشان آمده بود، از وفادارترین و محرمترین خادمان دربار شاه شدند.

در تاریخ عضدی آمده که منوچهر خان گرجی ملقب به معتمد الدوله ... به مقامات مهمی چون ایچ‌آقاسی باشی - خواجه باشی - و ایشیک آقاسی - رئیس تشریفات - رسید و سپس با عنوان وزارت، همراه یحیی میرزا به گیلان و بعد با همین عنوان به اتفاق سلطان محمد میرزا سیف الدوله به اصفهان رفت. در زمان محمد شاه نیز مأمور سرکوبی عموهای یاغی او که مدعی سلطنت بودند، شد. وی سپاه حسین علی میرزا فرمانفرما را درهم شکست و پس از تسخیر شیراز وی را دستگیر کرده به تهران فرستاد. در پایان عمر بالاستقلال حکومت اصفهان را داشت. منوچهر خان در سال ۱۲۶۳ (ه ق) درگذشت.

### قصر جهان‌نمای نیاوران معروف به صاحبقرانیه یا کاخ نیاوران

کاخ نیاوران شمیران بنا به نوشته اعتماد السلطنه که نخست جهان‌نمای نیاوران نام داشت و سپس سرگذشت تهران، ص: ۶۷

صاحبقرانیه نامیده شد و امروز هم به کاخ نیاوران معروف است، از دیگر بناهای ساخته شده در دوران فتحعلیشاه است. بنا به گفته اعتماد السلطنه، ابتدا به امر فتحعلیشاه در محل فعلی قصر نیاوران، عمارتی جزئی بنا نموده شده بود که شاه در فصل بیلاق گهگاه به آنجا رفته، مدتی اقامت می‌نمود. بعدها، محمد شاه نیز قدری بر این بنا افزود. اما در زمان ناصرالدین شاه این بنا را به کلی از بین بردند قصر و عمارتی عالی به مباشرت حاجی علی خان اعتماد السلطنه ساختند.

پس از آن نیز دوباره بر این بنا افزوده شد و چون عمارتی بود مشرف به صحرای دامنه کوه البرز و به تمام شهر دید داشت، آن را جهان‌نما خواندند.

اما، در کتاب المآثر و الآثار در باب نام صاحبقرانیه که از نامهای دیگر این کاخ بود، می‌خوانیم:

«دیگر کوشک مشهور به صاحبقرانیه است که در قصبه نیاوران افتاده و از آنجا که پس از قرن اول سلطنت جاوید تشیید یافته و موهبت عظمای اتصال دو قرن را یافته، قرین را تاریخی و یادگاری است و به این لقب میمون و عنوان همایون مرسوم گردیده است. وضع این قصر در دوران سلطنت محمد شاه عبارت از یک بالاخانه مختصر و دوجنبن بود. وقتی که ناصر الدین شاه به سفر اصفهان تشریف می‌بردند، به والد مؤلف دستور العمل دادند تا قصری بسیار عالی - موسوم به جهان‌نما - در آنجا احداث نمودند و ثانیاً به توسط جلالت مآب مشیر الدوله یحیی خان این قصر جدید در همان موضع انشاء شد و به این لقب معروف گردید.»

### باغشاه

باغشاه یکی دیگر از بناهای دوره فتحعلیشاه است این باغ در اصل، میدانی بود برای اسب‌دوانی که پیش از توسعه شهر، در غرب تهران و خارج از محدوده شهری قرار داشت. در زمان فتحعلیشاه عمارتی در شمال باغشاه ساختند و بعدها محمد شاه نیز بناهایی بدان افزود تا اینکه سرانجام در عهد ناصر الدین شاه کوشکهای معتبر و بناهای عالی در آنجا ساختند. به گفته اعتماد السلطنه این باغ در زمان ناصر الدین شاه شش سنگ آب جاری داشت و متجاوز از چهارصد فواره در جداول و دریاچه آن در فوران بود. همچنین باغ وحش مختصری نیز در

سرگذشت تهران، ص: ۶۸

قسمت جنوبی باغ قرار داشت. چندین کوشک عالی و ابنیه معتبر نیز در این باغ ساخته شده بود.

در کتاب افضل التواریخ درباره باغشاه آمده است:

«باغشاه از بناهای ناصر الدین شاه است که در پشت دروازه غربی تهران احداث کرده و بسی غرس اشجار و ساختن ابنیه بلند و جزیره و حوض‌ها و احداث خیابان‌های خوب کرده، که از هر جا، گلهای رنگارنگ دمیده و از هر سو آب صافی روان است و از میان جوی‌ها، فواره‌ها بیرون آورده، آبها جاری و ساری است. این کارها از غرایب نیست. اثر بزرگ غریبی که در این باغ است مجسمه خود ناصر الدین شاه است که بر روی اسبی، با هیكل پرشکوه، چنانکه او را همان طور دیده بودم نشسته و اسب به جست‌وخیز است. در آخر این باغ، حوض بزرگی ساخته‌اند و در وسط حوض، سکویی بزرگ که تقریباً یک‌ذرع‌ونیم از آب حوض ارتفاع دارد.

دورآدور حوض شرح مجسمه را نوشته و نقاری کرده‌اند ... عیبی که در این مجسمه هست این است که پاهای ناصر الدین شاه بلندتر از این بود و در این مجسمه پاها را کوتاه کرده است.»

در قسمت پایین مجسمه، تاریخ اتمام آن این چنین حک شده است: «به تاریخ هفتم محرم الحرام سنه یکهزار و سیصد و شش هجری، در قورخانه مبارکه صورت اتمام پذیرفت.»

با استناد به نوشته اعتماد السلطنه به نظر می‌رسد که این مجسمه در سال ۱۳۰۴ (ه ق) ساخته شده باشد. چنانچه در روزنامه خاطرات وی نیز آمده است:

«شنبه ۶ شعبان سنه ۱۳۰۴ (ه ق)؛ ... شب در خانه رفتم. شاه امروز قورخانه رفته بودند.

مجسمه شاه را سواره با چدن ریخته‌اند. خیلی خوشحال بودند. فرمودند که در وسط میدان توپخانه نصب خواهم کرد ...»

اعتماد السلطنه همچنین دو سال بعد، در سال ۱۳۰۶ (ه ق) در روزنامه خاطرات خود چنین می‌نویسد:

سه‌شنبه ۱۰ صفر سنه ۱۳۰۶؛ امروز عید مجسمه است. به این معنی که مجسمه همایونی را سواره در قورخانه با چدن ساخته‌اند. صنعت خوبی به کار برده‌اند. برای اینکه با بی‌اسبایی خیلی مشکل می‌شد چنین مجسمه‌ای را ساخت. اما لازم نبود جشن بگیرند و عیدی فراهم بیاورند. این سرگذشت تهران، ص: ۶۹

مجسمه در ملت اسلام ساختنش حرام است. چنانچه سلطان محمود، سلطان عثمانی، نیز شصت سال قبل، صورت خود را در مسکوکات نقش نمود و شیخ الاسلام و سایر علما او را تکفیر کردند و فتوای به خلعهش دادند [او نیز] مجبورا مسکوکات را جمع نمود. منتها این است که بحمد لله پادشاه قادر است هرچه می‌خواهد می‌کند... اگر عرض من قبول می‌شد نمی‌گذاشتم این تشریفات را فراهم بیاورند. شاه عصری به باغ اسبدوانی تشریف بردند که مجسمه آنجاست.

سفرای هم‌همگی با وزرا و قشون و سایر طبقات حاضر بودند. سلامی تشکیل داده بودند، نایب السلطنه که مباشر این سلام بود خطبه مختصری خوانده بود و طناب پرده جلو مجسمه را کشیده بودند که پرده رد شود و مجسمه پیدا شود، ولی هر چه خواستند طناب را بکشند، پرده عقب نرفته بود و بسیار خفیف شده بود. تا مجبورا شخصی بالای مجسمه رفته بود و پرده را رد کرده بود. عزیز السلطان هم با لباس رسمی حاضر بود که با آن حلم کاملی که نایب السلطنه دارد، در حضور همایون او را منع کرده بود. خلاصه شمس الشعرا قصیده و خطیب، خطبه خوانده بود.

شلیک تویی شده، یک ساعت به غروب مانده مراجعت به عمارت شهر فرمودند...»

مؤلف کتاب افضل التواریخ نیز در این باره می‌گوید:

«... و من گویم که این مجسمه از آثار بزرگ است. در دوره ناصر الدین شاه اجزاء قورخانه این مجسمه به این عظیمت را ساختند و نیکو از عهده برآمدند. ولی در این دوره (منظور زمان مظفر الدین شاه است) این شاهنشاه عادل باذل خواست مجسمه خود را اجزاء قورخانه بسازند، از عهده برنیامدند و گفتند: «ما را قوه ساختن نیست. باید فلان اسباب را از فرنگ برای ما حاضر کنید، تا چنین مجسمه‌ای بسازیم»... لهدا کار به اهمال گذاشت. افسوس که این مقربان فکر دخل خود هستند، دیگر به ترقی مردم هنرمند نمی‌کوشند.

چند روز قبل، من با چهار تن از بستگان نزدیک سلطنتی به این باغ در آمدیم، دیدیم که حوایل بر سر این مجسمه بزرگ نشسته، منقار می‌زند و حرکات زشت دارد. گفتم: وای بر ابناء روزگار... کنون حوایل بر سر تاج مجسمه او می‌نشیند و کسی مانع نیست. به سرایدار گفتم:

«چرا طاقی و خیمه‌ای بر سر او نمی‌زنید... تا حوایل بر سر او ننشیند و بی‌احترامی نکند؟» سرایدار گفت: «ما که استطاعت نداریم و به رؤسا هم قوه اظهار نداریم. اگر اظهار هم کنیم از ما نمی‌پذیرند، بلکه حمل بر فضولی می‌کنند.»

سرگذشت تهران، ص: ۷۰

## قصر قاجار یا قجر (تخت قجر)

### اشاره

قصر قاجار که در محل زندان قصر کنونی و بی‌سیم شمیران واقع بود در سال دوم سلطنت فتحعلیشاه پی‌افکنده شد. به عبارت دیگر این قصر در قسمت شرقی جاده قدیم شمیران از سه راه زندان تا حوالی ایستگاه قصر قرار داشته است. اوژن فلاندن می‌گوید: «فتحعلیشاه در یک فرسخی تهران قصری جهت تابستانش برپا نمود که نامش قصر قجر یا تخت قجر است.

سطح این قصر بزرگ و قابل توصیف است. باغاتی برای آمفی تآتر و چندین طبقه مهتابی دارد. پلکان‌هایی متعدد، که قصر را از پارک جدا می‌سازند. منازل قصر قجر مزین به آینه و نقاشی‌هایی هستند از شجاعان ایران چون رستم و افراسیاب و غیره. در بین این تصاویر یک تصویر اروپایی با لباس آخرین مد نیز دیده می‌شود که ما را سخت به حیرت گذاشت و گفتند؛ یک نفر جوان از سفارت انگلیس است که فتحعلیشاه بدو علاقه خاصی پیدا کرد. این قصر [که] بسیار خوب [بوده] مورد پسند ما نیز واقع گشت، قابل سکونت پادشاه هم می‌باشد، ولیکن محمد شاه که بیشتر به آب و هوای شمالی علاقه دارد این محل را رها کرده است...»  
دکتر پولاک درباره باغ و قصر قاجار می‌نویسد:

«باغ قصر قجر با کاخ زیبا و صفحه‌های سرسبز که بسیار خوب آبیاری شده و منظره زیبایی دارد، یکی از زیباترین مراکز اطراف شهر تهران است. متأسفانه به قسمتی از آن که به پارک شبیه است درست رسیدگی نشده و چنارهای تناور آن را این اواخر برای تهیه الوار قطع کرده‌اند.»

مادام کارلاسرنا نیز در خاطرات خود از قصر قجر یاد کرده و درباره آن چنین نوشته است:

«قصر قاجار به صورت آمفی تآتر بر فراز جایگاه بلندی ساخته شده است و بر قصرهای مرتفع دیگری که بعد از آن قرار دارند، تسلط دارند. مقابل آن باغی است به وسعت ششصد متر درازا و چهارصد متر پهنا، [۲۴۰۰۰۰ متر مربع] که خیابان مشجر بزرگی از میان آن می‌گذرد.

تعداد زیادی بوته‌های گل سرخ و گل یاس و درختان مختلف مانند هلو- که نوع ایرانی‌اش بسیار مرغوب است- و میوه‌های مختلف دیگر منظره دلپذیر و چشم‌نوازی به باغ داده است و شاخه‌های مو با انگورهای درشت بیدانه، بالا- رفته و دور تا دور باغ را فرا گرفته‌اند. چندین حوض و فواره به همه چیز در این محیط زندگی و شادابی می‌بخشد و گلهای باغچه‌ها را همیشه سرگذشت تهران، ص: ۷۱

تروتازه نگه می‌دارد. در وسط باغ، بر بالای چهارستون مرمری ظریف، کوشک زیبایی ساخته و با گنبد مطبق روی آن را پوشانده‌اند. داخل قصر به سبک خالص ایرانی و با وسایل گرانبها تزئین یافته است. آینه‌های بسیار بزرگ و نقاشی‌ها، تزئینات اصلی داخل قصر را تشکیل می‌دهند.

با وجود زیبایی‌هایی که در قصر قاجار مشهود است و با آنکه اولین کاخ تفریحی و بیلاقی شاهزادگان قاجار بوده است، ولی بیشتر اوقات متروک افتاده و ناصرالدین شاه از آن خوشش نمی‌آید و خیلی کم به آنجا می‌رود»

ساموئل گرین ویلر بنجامین، نخستین سفیر آمریکا در ایران، نیز که در سال ۱۳۰۱ (ه ق) برابر با ۱۸۸۳ (م) به ایران آمده، درباره قصر قاجار می‌گوید:

«یکی از عمارات بسیار با تماشا، قصر قاجار است که یکی از جاهای بسیار باصفای تهران است.» و در جای دیگر می‌نویسد:

فتحعلیشاه وقتی عمارت نگارستان را بنا کرد، مکان آن از حدود آن وقت شهر خارج و در زمین خشک وسیعی واقع شده بود. او همچنین در بالای قطعه کوهی، عمارت تابستانی قصر قاجار را بنا کرد و باغهای وسیع و باصفای زیادی با حوض‌های بزرگ- که هوا را خنک می‌سازد- درون آن قصر، احداث نمود.»

### جوان انگلیسی مورد علاقه فتحعلی شاه

محمود کتیرایی، مصحح کتاب خلسه، مشهور به خوابنامه نوشته محمد حسن خان اعتماد السلطنه، در زیرنویس صفحه ۲۷۵ به نقل از حسین محبوبی اردکانی می‌نویسد:

«رضا قلی خان هدایت در ضمن وقایع سال ۱۲۱۵ (ه ق) آورده که در این سال فرمانفرمای ممالک هندوستان ... نماینده‌ای به

سفارت ایران فرستاد با نامه‌ای دوستانه از پادشاه انگلیس و تحف و هدایای نفیس و مرغوب با شش نفر از نایبان و صاحبمنصبان که از آن شش تن یکی جوانی بود به نام استرجی که در حسن و طلعت رشک ماه تمام بود ... در صفای جان استرجی شعرها گفتند و مهرها ورزیدند.»

احمد گلچین معانی نیز می‌نویسد: «از هلاکو میرزا متخلص به خراب، فرزند ارشد

سرگذشت تهران، ص: ۷۲

حسنعلی میرزا شجاع السلطنه، در کتابش تذکره عمومی خرابات، غزلی با ردیف «استرجی» در وصف جمال انگلیسی مزبور دیده‌ام.»  
خان ملک ساسانی نیز نقل می‌کند: «روس‌ها هم که از این حيله انگلیس‌ها [فرستادن استرجی به دربار فتحعلیشاه] آگاهی یافتند، جوانی خوبروی به نام یوسف گرجی را به دربار فتحعلیشاه گسیل داشتند. نو به بازار آمد و کهنه دل آزار شد و شاعر گفت:

صبا برو به فرنگ و بگو که یوسف گرجی شکست رونق بازار حسن استرجی»

### کاخ گلستان

نام کاخ گلستان از نام تالار گلستان فتحعلیشاه در عمارت خروجی ارک گرفته و از باب اطلاق جزء به کل به همه کاخهای سلطنتی گفته شده است. گاه نیز تالار آینه جدید را تالار گلستان گویند.

تالار گلستان یکی از قسمتهای عمارت خروجی است که شامل اتاق موزه قدیم، تالار گلستان و صندوقخانه می‌شود. بنای این تالار در زمان آغا محمد خان آغاز شد و در سال ۱۲۱۶ (ه ق) در زمان فتحعلیشاه پایان یافت. در سال ۱۲۹۶ (ه ق)، ناصرالدین شاه، تالار را خراب کرد و تالار آینه جدید را که تالار گلستان نام گرفت، بنا کرد.

در المآثر و الآثار می‌خوانیم:

«عمارت و تجدید قلعه ارک جدید دارالخلافة تهران که اصلا به عهد زندیه تعلق دارد، به [وسیله] عبد الرحمن معمارباشی در سنه هزار و دویست و شصت و هفت، از هجرت سال چهارم قمری، از جلوس همایون . [منظور ناصرالدین شاه است]، ساخته شد. تخت مرمر یا تخت سلیمانی از جمله آثار ارک سلطنتی است که از دوره فتحعلیشاه باقی مانده است. فتحعلیشاه کمی قبل از سال ۱۲۲۱ (ه ق)، به حجاران و سنگتراشان معروف اصفهان دستور داد که از سنگ مرمر زرد معادن یزد تختی بسازند که همیشه وسط ایوان دیوانخانه یا ایوان دارالاماره سابق قرار داشته باشد. تخت مرمر به شکل سکوی دیواره‌دار بلندی از شست و پنج قطعه مرمر بزرگ و کوچک ساخته و در وسط ایوان نهاده شده است. ارتفاع تخت از کف ایوان نزدیک به یک متر

سرگذشت تهران، ص: ۷۳

است و از چهار طرف بر دوش شش فرشته و سه دیو و یازده ستون ماریچی قرار گرفته است.

جلوی تخت پلکانی ساخته شده که در طرفین آن نقش دو شیر حجاری شده است. دور تا دور تخت مرمر طارمی‌هایی ساخته شده که داخل و خارج آن با کتیبه‌هایی از قصاید فتحعلی خان صبا معروف به ملک الشعراء پوشیده شده است این قصاید در مدح فتحعلی شاه و وصف تخت مرمر سروده شده و به قلم نستعلیق خوش نوشته و زرانود گردیده است.

تالار الماس و عمارت بادگیر که در محل ارک قرار دارد نیز از بناهایی هستند که در دوره فتحعلی شاه ساخته شده‌اند. تالار الماس یا تالار برلیان به تالار بلور هم شهرت داشته است. در زمان ناصرالدین شاه، این تالار را به سبب کهنگی، خراب کردند و تالار برلیان را ساختند.»

### کلیسای طاطاوس

یکی دیگر از بناهایی که گمان می‌رود متعلق به قبل از زمان فتحعلیشاه باشد کلیسای طاووس است که در بازار حضرتی یا دروازه، بین بقعه سید اسماعیل و خیابان مولوی در کوچه‌ای که کاشی آن به نام جارچی‌باشی می‌باشد، قرار دارد. این کوچه که به کوچه ارامنه نیز معروف بوده است، در واقع امتداد گذر لوطی صالح است به سوی بازار حضرتی.

کلیسای طاووس قدیمی‌ترین کلیسای تهران است. داخل کلیسا تعدادی سنگ مزار متعلق به شخصیت‌های ارمنی و مسیحیان اروپایی قرار دارد. در این میان، لوحه سنگی‌ای به نام شارل اسکات، از اعضای هیئت اعزامی انگلیس به ایران و لوحه دیگری به دو زبان فارسی و انگلیسی به نام کلن صاحب، کشیش انگلیسی دیده می‌شود.

استاد کریمان از قول قیواند رستمی، کشیش کلیسای طاووس، می‌نویسد:

«کلیسای [طاووس] متعلق به دوره شاه عباس است. شاه عباس تعدادی از خانواده‌های ارامنه را در تهران آن زمان - که به شهرده موسوم بوده - سکونت داده و کلیسای کوچکی نیز برای ایشان ساخته است. اگر این گفته صحیح باشد، به طور یقین بنای کلیسای عصر شاه عباس

سرگذشت تهران، ص: ۷۴

در عهد فتحعلیشاه قاجار تغییراتی کرده و به جای آن بنای کنونی احداث گشته است.»

جالب است بدانیم که تمامی کشته شدگان غائله گریبایدوف و اعضای سفارت روسیه، غیر از شخص گریبایدوف که جسدش را به روسیه بردند، در محوطه همین کلیسا به خاک سپرده شدند.

## تخت طاووس

### اشاره

تخت طاووس هم از یادگارهای پر آوازه دوران فتحعلیشاه است. این تخت که اشتباها به شاهان گورکانی هند نسبت داده و گفته‌اند نادر شاه افشار آن را از هند به ایران آورده است، در واقع همان تخت طاووسی نیست که نادر شاه با خود به ایران آورد. لرد کرزن، نایب‌السلطنه هند، تحقیقات مفصلی درباره این تخت کرده است. کرزن می‌نویسد:

«تخت طاووس زمانی در دهلی بوده و تاورنیه، جواهر شناس معروف فرانسوی، که در سال ۱۶۶۵ (م)، ۱۰۷۶ (ه ق.)، در زمان اورنگ زیب به هندوستان سفر کرده، مشخصات آن را این چنین شرح می‌دهد:

«بزرگترین تخت سلطنتی در قصر شاهی تختی است که به شکل تختخوابهای صحرایی ما با نهایت ظرافت ساخته شده، شش پا طول و چهار پا عرض دارد. تشک آن مانند بالش بلند و طویل است و تشکهای اطراف آن صاف و تخت می‌باشد. پوش یا چتر بالای آن در بخش داخلی با مروارید و الماس آراسته شده و دور لبه آن تماما مرواریددوزی است. روی این پوش یا چتر که مانند یک تاق چهار بخشی است، طاووسی قرار گرفته که دم آن کاملاً باز است و تمام آن از لعل کبود و سایر احجار قیمتی ساخته شده است. بدنه طاوس از طلای خالص است که روی آن سنگهای قیمتی نشانده شده و یک یاقوت بزرگ در سینه آن قرار داده‌اند و از آن یاقوت، دانه‌ای مروارید آویزان است که پنجاه قیرات وزن دارد و در هر طرف این طاووس دودسته گل از گلهای مختلف قرار داده شده که تمام آنها طلای خالص است و روی آنها با نهایت ظرافت میناکاری شده است، هنگامی که شاه روی این تخت جلوس می‌کند درست در برابر چشم وی، یک جواهر شفاف با یک الماس به وزن هشتاد یا نود قیرات قرار گرفته که دورش را از یاقوت و زمرد دانه نشان کرده‌اند، به هنگام جلوس شاه بر تخت، این الماس همیشه در برابر چشم او واقع می‌شود.

سرگذشت تهران، ص: ۷۵



پوش تخت طاووس روی دوازده پایه قرار گرفته و در تمام اطراف آن مرواریدهای غلطان و آبدار به کار رفته است که هر یک از شش الی ده قیرات وزن دارد. این همان تخت معروفست که به حکم امیر تیمور به ساختن آن شروع نمودند و در زمان شاه جهان به اتمام رسید و معروف است که قیمت آن معادل یکصد و شصت میلیون و پانصد هزار لیور به پول ما تمام شده است.» حال این تخت طاووس را مقایسه می‌کنیم با تخت طاووسی که امروز وجود دارد. این تخت طاووس همانگونه که تاورنیه می‌گوید مثل یک سکو یا تخت خواب صحرائی است. تمام ساختمان این تخت که نمونه‌ای از شاهکارهای صنعتی است از ورقه‌های خالصی است که بسیار ماهرانه و ظریف ساخته شده و میناکاری بسیار ممتازی در آن به کار رفته است و جای‌جای آن از احجار کریمه ذی قیمت، دانه‌نشان شده که در میان آنها یاقوت‌های ممتاز و زمردهای عالی نیز پیدا می‌شود.

این تخت را هفت پایه جواهرنشان نگاه داشته و دو پله برای بالا-رفتن از آن تعبیه شده است که هر یک با ظرافت تمام به نقش سمندری در میان و قابی بسیار ظریف و عالی مزین شده است. این نقوش که خط خوشی نیز بر آن نگاشته شده در طرفین تخت جاسازی شده است.

پشت تخت، یک پارچه جواهر است، وسط آن قدری بلندتر از طرفین است. روی تیزه آن، ستاره‌ای دایره مانند از الماس دارد که به وسیله یک دستگاه مکانیکی به حرکت افتاده، می‌چرخد و شعاعهای نور می‌پراکند. دور هر یک از این ستاره‌ها، مرغی جواهرنشان است که گویی به دیگری نگاه می‌کند.

به این ترتیب می‌بینیم که هیچ شباهتی بین تخت طاووس فعلی با تختی که تاورنیه توصیف می‌کند وجود ندارد و تنها نقطه اشتراک این دو تخت شکل ظاهری سکو مانند آنهاست. در این تخت طاووس هیچ اثری از پوش و چتر نیست و مهمتر از همه هیچ طاووسی هم در این تخت وجود ندارد که بالهایش را کاملاً گشوده باشد!

بر اساس گفته‌های هانوی، نادر شاه نه تخت دیگر نیز از هندوستان آورده است. سرجان ملکم نیز خود آورده:

«نادر شاه افشار به قدری از تخت طاووس خوشش می‌آمد که دستور داد تخت دیگری شبیه به آن ساخته و آماده کردند.»

در این صورت می‌توان گفت که در واقع دو تخت طاووس وجود داشته است که پس از کشته سرگذشت تهران، ص: ۷۶

شدن نادر شاه هر دو را خرد کرده و به غارت بردند.

همچنین فریزر که در سال ۱۸۲۲ (م.) ۱۲۳۸ (ه ق) به خراسان سفر کرده بود، در سفرنامه خود می‌نویسد:

از یک نفر کرد مسن شنیده‌ام که در همان شب کشته شدن نادر، تخت طاووس و چادر مروارید نادر به دست ما افتاد و ما هم آنها را تکه و پاره نموده بین خود تقسیم کردیم.

قرینه دیگری نیز دال بر تفاوت دو تخت طاووس در یادداشتهای جیمز موریه وجود دارد.

آنجا که می‌گوید: «معروف است که این تخت به مبلغ یکصد هزار تومان تمام شده است.»

لرد کرزن می‌گوید:

«من ناچار بودم شک و تردید خود را در خود تهران مطرح کنم. بعد از چند هفته سعی و کوشش، خوشوقتیم که تحقیقات من به جایی منتهی شد و از قول صدراعظم و وزیر امور خارجه سابق شنیدم که این تخت به دستور محمد حسین خان صدر اصفهانی برای فتحعلیشاه ساخته شده است. فتحعلیشاه در این زمان تازه خانم اصفهانی، معروف به طاووس خانم را به عقد خود درآورده بود و این چنین بود که تخت ساخته شده هم به اسم او به تخت طاووس معروف شد ...

و از همان منبع شنیدم که تخت طاووس اصلی نادر شاه افشار، شکسته و خرد شده و به دست آغا محمد خان قاجار افتاده است. آغا



محمد خان شکسته‌های این تخت و مقداری جواهر نفیس را به زجر و شکنجه از شاه‌رخ، نوه نادر شاه، گرفت و دستور داد تا از شکسته‌های تخت طاووس قدیم یک صندلی ساختند که فعلا در موزه تازه قصر تهران قرار دارد و این صندلی نماینده تخت طاووس پادشاهان گورکانی هند است.

حال دیگر تخت طاووس فتحعلی شاه، از آن مقام عالی که تا به حال در نظر نویسندگان و سیاحان اروپایی داشت، پایین می‌آید. بازن طیب مخصوص نادر شاه نیز در این باره می‌نویسد:

«هیچ ثروتی را در دنیا با تمولی که نادر شاه در کلات گرد آورده بود، برابر نتوان کرد. پس از مرگ وی برخی از این گنج را به مشهد بردند، هرشتی می‌توانست تنها دوصندوق مسکوک حمل کند و من آنها را در میدان مشهد دیدم. جلال و بهای چادرهای او برتر از هر آنچه تاکنون

سرگذشت تهران، ص: ۷۷

برای ما از شکوه سلاطین آسیا حکایت کرده‌اند، می‌باشد. از جمله آنها یکی بود که متن آن با طلا- گلدوزی و با مروارید و سنگهای گرانبهای متعدد، مرصع شده بود و بلندی و عظمت و وسعتی درخور داشت.

از تخت‌های باشکوه او، چه بگویم! آن یکی را که از هندوستان آورده بود، به عقیده من گرانبهاترین تختی است که چشم بشر می‌تواند دید. سطح آن شش گام در شش گام و بلندی آن ده گام بود. در آن هشت ستون بود که هر یک مرصع به الماس و مروارید بالای آن در درون و بیرون از لعل و زمرد مزین بود. دو طاووس بر آن باشد که هر یک از پره‌های دم آن منتهی به یک زمرد برزگ می‌شود و در اندام آن دو، به تناسب رنگهای مختلف طاووس، جواهرات و سنگهای قیمتی تعبیه شده است.

[نادر شاه] پنج تخت دیگر [نیز] داشت که بسیار مجلل و باشکوه بود. به دستور او یکی دیگر نیز ساختند که از یک صفحه طلا درست شده بود و هم از سنگهای بهادر مرصع که حاکی از یک صنعت ظریف و زیبا بود. من نقشه لشکرگاه او را نیز برای شما می‌فرستم.

بازن همچنین درباره وقایع پس از قتل نادر شاه، می‌نویسد:

«شورشیان و همدستان ایشان در لشکرگاه پراکنده شدند و بر هر آنچه که به طهماسب قلی خان- نادر شاه- تعلق داشت، دست نهادند ... و حتی هر چه نادر شاه جواهر و سنگهای بهادر و طلا و غیره به زنها و بانوان حرمش هدیه داده بود، از ایشان بگرفتند.» در کتاب محافل المؤمنین نیز آنجا که از نادر میرزا، پسر شاه‌رخ شاه، سخن به میان می‌آید، می‌خوانیم:

«نادر میرزا اکثر اسباب روضه مقدسه منوره را از میل طلای بالای گنبد و درهای طلا و قندیل‌های طلا و مرصع و تخت طاووس نادری که بعد از سلطان نادر شاه تعلق به آن حضرت یافته و سایر آلات و ظروف طلا و نقره و تمامی را تصرف و تخت طاووس را به صبغه ارثیت و باقی را به عنوان قرض بر خود حلال شمرده، مسکوک نمود.»

اما در تاریخ عضدی نیز مطالبی درباره تخت طاووس آمده است.

مؤلف تاریخ عضدی می‌نویسد:

سرگذشت تهران، ص: ۷۸

«تخت مرصع مشهور به تخت طاووس را تخت خورشید می‌گفتند، شجاع السلطنه مرحوم در حکومت تهران تدارک عروسی تاج الدوله را دید و شبی که به عمارت خاقانی رفت، تخت مزبور را برای خوابگاه خاقان مغفور زدند و از آن شب به اسم آن مرحومه موسوم به تخت طاووس شد.»

می‌بینیم که براساس این سند نام اصلی تخت، تخت خورشید بوده و بعدها به تخت طاووس معروف شده است.

مهدی بامداد نیز در کتاب نفیس خود، شرح حال رجال ایران، درباره تخت طاووس می‌نویسد:

«از جمله تقدیمی‌های او [محمد حسین صدر اصفهانی، صدراعظم فتحعلی شاه]، به فتحعلی شاه که تا امروز نیز باقی است، تخت طاووس، درخت جواهر و صندلی جواهر است.

تخت صدر اصفهانی را که اکنون در تالار موزه است برای شب عروسی طاووس خانم اصفهانی که اصلاً گرجی بوده، به فتحعلی شاه تقدیم کرد. در مواقع سلام عام بر صندلی جواهر جلوس می‌کردند. موضوع درخت جواهر نیز برمی‌گردد به اینکه فتحعلی شاه اغلب می‌گفته نظام الدوله درخت جواهر ما است و او هم به این مناسبت درختی از جواهر ساخته، تقدیم می‌کند. [نظام الدوله یکی از القاب محمد حسین صدر اصفهانی است]. درخت جواهر تا زمان سلطنت ناصرالدین شاه، هنوز به شکل درخت باقی مانده بود تا اینکه ناصرالدین شاه دستور داد، از آن یک کره مصنوعی بسازند. جواهرات کره مصنوعی که در تالار موزه سلطنتی موجود بود [احتمال می‌رود اکنون در خزانه بانک ملی باشد] از همان درخت جواهر است.

### طاووس خانم زن چهل و دوم فتحعلیشاه

مهدی بامداد درباره طاووس خانم، زن چهل و دوم فتحعلیشاه، آورده است:

«[طاووس خانم] در آن زمان، از خوشگلترین زنان عهد خود بود، در سال ۱۲۲۴ (ه ق) به عقد ازدواج فتحعلیشاه درآمد و شاه ۳۹ ساله با داشتن ۴۱ زن دیگر، عروسی مفصلی برای خود گرفت که در تاریخ خیلی معروف است. طاووس خانم فوق‌العاده طرف توجه و تمایل فتحعلی شاه بود و پس از ازدواج او را به لقب تاج الدوله ملقب نمود و چندین فرزند آورد. سرگذشت تهران، ص: ۷۹

### مرگ فتحعلی شاه و به تخت نشستن محمد شاه

#### اشاره

فتحعلی شاه قاجار در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الثانی سال ۱۲۵۰ (ه ق) / ۱۸۳۴ (م)، پس از سی و نه سال پادشاهی و بر باد دادن بخش‌های مهمی از سرزمین ایران، در اصفهان درگذشت.

پس از فتحعلیشاه، نوه او محمد شاه در روز یکشنبه هفتم رجب ۱۲۵۰ (ه ق) / نهم نوامبر ۱۸۳۴ (م)، در تبریز مجلس جلوسی ترتیب داد و سپس روانه تهران شد و روز بیست و دوم شعبان همان سال، در نگارستان دارالخلافه بر اورنگ سلطنت جلوس کرد. پس از آنکه قائم‌مقام را - چنان که گذشت - به قتل رسانید، حاج میرزا آغاسی ایروانی را، به وزارت برگزید. محمد شاه قاجار چهارده سال و سه ماه سلطنت کرد و حاجی میرزا آغاسی حدود چهارده سال وزارت. در حقیقت وی تا پایان عمر محمد شاه شخص اول و همه کاره ایران بود.

سرگذشت تهران، ص: ۸۰

### تهران در عصر محمد شاه قاجار

### یادداشتهای اوژن فلاندن درباره تهران عصر محمد شاه

#### اشاره

اوژن فلاندن، دانشمند و جهانگرد فرانسوی، در زمان سلطنت محمد شاه قاجار یعنی حدود سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۱ (م)، به اتفاق

هموطن هنرمند خود پاسکال گست به ایران آمده و مدتی نیز در تهران توقف کرد. وی در سفرنامه خود به نکات ارزنده‌ای درباره تهران اشاره کرده است:

«وسعت محیط تهران چیزی در حدود چهار پنج کیلومتر است. حصار شهر مانند سایر شهرها [ای ایران] برجهایی است که به دورشان خندق حفر کرده‌اند. تهران شش دروازه دارد که با کاشی‌های الوان تزئین شده‌اند. بعضی از این دروازه‌ها قلعه [های] کوچکی دارند که دور [شان] خندقی حفر شده و در یکصد متری دیوارهای حصار قرار دارند. حصارها، همه روبه خرابی رفته و هیچیک نمی‌تواند در مقابل حملات شدید مقاومت کند.

اهمیت این شهر به اندازه تبریز و اصفهان نیست. خارج از شهر مانند دو شهر قبلی [منظور قزوین و زنجان است] [هیچ] دهکده [ای] دیده نمی‌شود. کل جمعیت این شهر که داخل چهار دیوار است یکصد هزار می‌باشد. در وهله اول منظره تهران جز دیواری طولانی از آجرهای زرد رنگ که از فراز آن گنبدهای مساجد و کلاه‌فرنگی‌های قصر شاه دیده می‌شود، چیز دیگری نیست. شش هفت مسجد، سه چهار مدرسه، یکصد حمام و قریب به یکصد کاروانسرا در شهر تهران هست که هیچ یک قابل توجه نیستند. بازارها بدهیبت و کثیف و معماری ساختمانها بسیار بد است. این شهر برای پایتخت بودن مناسب نیست و تنها پادشاهان قاجاریه آن را به عنوان پایتخت انتخاب کرده‌اند، آن هم تنها به این منظور که با شاهان صفوی رقابت کرده باشند. ولی پایتخت حقیقی ایران هنوز اصفهان است که ابنیه نفیس دارد. اهمیت تهران فقط به واسطه پایتخت بودن آن و اقامت سفرا و امرای بزرگ دولت در این شهر است.

سرگذشت تهران، ص: ۸۱

تنها قسمت قابل توجه شهر تهران ارکی است که در مرکز شهر قرار گرفته و به وسیله دیواری مستحکم و خندقهایی که روی هر یک پلی دستی زده شده از سایر محله‌ها جدا می‌گردد. قصر شاه نیز در همین محل است و شاه و متحفظین و اقوام نزدیک و امرای بزرگ درباری در این قصر زندگی می‌کنند.

در اصلی ارگ از سمت جنوب به مرکز تهران و بازارها راه دارد. با ورود از این در، پس از گذشتن از یک خندق، به دالانی دراز و تاریک می‌رسند که محل سربازان و قلیانچی‌هاست. این قسمت به میدان شاه منتهی می‌شود. دور میدان [شاه] دیواری با تعدادی برج است که [برخی] محل توپها [و برخی نیز] اتاق استراحت سربازان هستند. در وسط میدان مهتابی‌ای است که یک متر از سطح زمین ارتفاع دارد. روی این مهتابی توپی قرار داده شده که علت گذاشتن آن معلوم نیست. روزی مردی را دیدم که زیر پایه شکسته آن نشسته، گدایی می‌کند. به من گفتند این شخص آدم کشته و [اینجا] بست نشسته! چه مقصری که به اینجا آید مصون می‌ماند.

بست دیگری هم در مسجد شاه است. در میدان شاه چند قطعه دیگر توپ از کار افتاده دیده می‌شود که در کنار درهای قصر قرار دارند. بعضی فاقد چرخ و پایه [اند] و چنین به نظر می‌رسد که [نشانه‌های] قصر شاه‌اند و از نزدیک شدن به قصر دفاع می‌نمایند. داخل قصر از چندین بنا یا کلاه‌فرنگی تشکیل شده که هر یک باغی بزرگ با درخت و حوض دارد و دری که سعادت نام دارد از میدان شاه به قصر باز می‌شود، بالای این سردر سالنی ساخته شده که محل نشیمن شاه به هنگام تماشای حرکات نظامی یا مراسم مربوط به اعیاد است. بالای این سالن یک برج و چند رفته پنجره‌دار و یک گالری ساخته شده. این کلاه‌فرنگی محل نشیمن زن‌هاست. آنها می‌توانند ببینند و تمام قسمتهای خارج تهران و سایر جاهایی که دور قصر هستند را بدون اینکه دیده شوند، تماشا نمایند.

در قسمت داخلی قصر دالانی دراز وجود دارد که منازل سربازان، افسران، رؤسای تشریفات، غلامها، یساولها و مستحفظین ویژه دو طرف آن قرار دارد.

منازل مخصوص مانند سایر خانه‌هایی است که در بیشتر مناطق ایران دیدیم. تعداد کمی از آنها طوری ساخته شده که کفشان از

سطح زمین کمی بلندتر است چرا که وضع مصالحی که ایرانیها در ساختمان به کار می‌برند، به آنها اجازه نمی‌دهد که بنا را از سطح زمین مرتفعتر سازند و چنانکه من به شخصه امتحان کردم، خشت‌هایی که با آن عمارت می‌سازند، چندان دوامی ندارد. چندی پیش هوا کمی منقلب شد، به طوریکه چهار روز پی در پی باران می‌بارید. پس از سرگذشت تهران، ص: ۸۲

این مدت دیوار اغلب خانه‌ها خراب شد. بناها در همه جا مشغول تعمیرات و ساختمان بودند. بعد هوا خوب شد و فقط ورقه‌ای گل برجا ماند. یکی از خصوصیات ایرانیها، فرزی و کم خرجی است که تا ساختمانی رو به خرابی رفت به سرعت مرمتش می‌کنند... وضع طبیعی تهران را مشکل می‌توان تشخیص داد. تهران در دشت پستی [واقع در] دامنه شمیران قرار گرفته و از بادهای شمالی استفاده می‌نماید... مدت شش ماه سال را، گرمای خیلی شدید دارد و باد جنوبی آن سوزان است، نداشتن آب کافی [این شهر] را به خطر می‌اندازد و وضع داخلی شهر هم ناسازگار است. از کوچه‌ها و بازارها که حرارت آفتاب تابستان به آنها می‌تابد، در اثر داشتن آبهای متعفن، بخارات نامطبوع متصاعد می‌شود که تولید تب و بیماری‌های خطرناک می‌کند. بدین لحاظ از ماه مه - اردیبهشت - [اهل] دربار، اغنیا و تمام اشخاصی که با شهر کاری ندارند، فرار کرده در دامنه کوهی که مجاور تهران است مسکن می‌گزینند. تمام دامنه کوه شمیران را دهاتی چند با باغات زیاد فراگرفته و اهالی تهران، مدت شش ماه در چادرهایی که در این سرزمین می‌زنند به سر می‌برند.

### نکاتی درباره یادداشتهای فلاندن

فلاندن در یادداشتهایش به شش دروازه اشاره می‌کند. این دو دروازه - همانگونه که پیشتر نیز گفته شد - دروازه‌هایی بودند که در زمان محمد شاه به چهار دروازه قدیمی شهر اضافه شدند این دروازه‌ها در گذشته، جزو مدخلهای فرعی شهر بود ولی در زمان محمد شاه به دروازه‌های رسمی شهر تبدیل شدند.

نکته درخور توجه دیگری که فلاندن به آن اشاره می‌کند؛ بست نشستن زیر توپ واقع در میدان شاه است. ماجرا از این قرار است که توپ بزرگی در میدان شاه یا میدان ارک نصب شده بود که به آن توپ مروارید می‌گفتند. درباره تاریخچه توپ مروارید روایات گوناگونی وجود دارد. براساس برخی روایات دهنه این توپ پیش از انتقال به باشگاه افسران با یک رشته مروارید تزئین شده بود. توپ مروارید در آغاز در میدان ارک واقع بود.

در سال ۱۲۸۱ (ه ق) ناصرالدین شاه یعنی سال هجدهم سلطنت خود، داخل ارک تهران در محل میدان توپخانه قدیم، باغی با یک استخر آب به نام باغ گلشن ساخت و دستور داد تمام فضای اطراف استخر را باغچه‌بندی و گلکاری و غرس اشجار کنند. میدان توپخانه قدیم در واقع

سرگذشت تهران، ص: ۸۳

همین میدان مقابل تخت مرمر یا میدان ارک امروزی است.

براساس آنچه روی توپ مروارید نوشته شده است، این توپ به امر فتحعلی شاه و به وسیله اسماعیل اصفهانی در سال ۱۲۳۳ (ه ق)، ساخته شده و این شایعه که آن را نادر شاه از هندوستان آورده و یا از توپهای پرتغالی‌هاست، چندان درست به نظر نمی‌رسد.

و اما اشاره اوژن فلاندن به برجی که از بالای آن می‌شد تهران و اطراف آن را دید، نیز نکته جالب دیگری است. در گوشه جنوب غربی محوطه گلستان و یا به عبارت دیگر در قسمت شرقی میدان ارک برجی وجود داشت به نام برج آغا محمدخانی که ناصر الدین شاه آن را خراب کرد و به جای آن کاخ ایض را ساخت. اما دلیل اصلی خراب کردن برج و ساختن کاخ به جای آن، هدایای سلطان عبد الحمید، پادشاه عثمانی، بود. وی هدایایی گرانبها برای ناصرالدین شاه فرستاده بود و چون همه کاخها پر بودند،

کاخ جدیدی برای جادادن هدایای شاه عثمانی بنیان نهادند و به سبب سفیدی رنگ‌نمای کاخ، آن را کاخ ایض نامیدند. این کاخ ظاهراً در سال ۱۳۰۸ (ه ق) بنا شده است. این کاخ امروزه به موزه مردم‌شناسی تبدیل شده است.

فلاندن همچنین در یادداشتهای خود به بدی آب تهران نیز اشاره می‌کند که خود نکته مهمی به است.

در سال ۱۲۶۱ (ه ق)، به دستور محمد شاه نهری بزرگ به طول هفت فرسنگ، با مخارج گزاف از رود کرج تا شهر تهران جاری کرده، از بالای باغ نگارستان گذراندند و از سمت دروازه شمیران، -مدخل پامنار امروزی- و سرچشمه- ابتدای عودلاجان- به تمام شهر پخش کردند.

بهره‌برداری از آب رودخانه جاجرود برای تهران نیز در همین‌زمان برنامه‌ریزی شد و به دستور حاج میرزا آغاسی عملیات بهره‌برداری از آب این رود آغاز گردید. لیکن این طرح در عمل با اعتراض دهقانان ورامین که معتقد بودند با انتقال آب رودخانه، جلگه جنوبی تهران گرفتار کم‌آبی و شاید هم بی‌آبی می‌شود، روبرو شد و معلق ماند.

همچنان که حاج میرزا آغاسی نهری هم از رودخانه جاجرود برای ملک خود امین‌آباد در نزدیکی شهر ری، احداث کرد که به واسطه گود بودن کف دهنه رودخانه جاجرود، آب چندانی

سرگذشت تهران، ص: ۸۴

در نهر جمع نشد. چنین به نظر می‌رسد که حاجی خیال داشته سدی جلوی دهنه رود ببندد تا آب آن بالا بیاید و به نهر بنشیند که روزگار مجالش نداده و کار نیمه تمام مانده است.

### بناهایی که در زمان محمد شاه در تهران ساخته شد

در دوره محمد شاه بناها و محله‌هایی چند در تهران ساخته شد که از جمله آنها می‌توان به محله محمدیه یا پای قاپوق معروف به میدان اعدام و محله عباس‌آباد در جنوب غربی دار الخلافه تهران اشاره کرد. دروازه محمدیه یا دروازه نو- دروازه غار قدیم- نیز همراه با همین محله‌ها به وجود آمد. بر کاشی‌های بالای سردر دروازه محمدیه، که امروزه در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود نقش رستم و دیو کشیده شده است. این نقش بسیار ماهرانه ساخته شده و پائین حاشیه آن، نام سازنده نقش آمده است:

«عمل استاد محمد قلی کاشی‌پز شیرازی، سنه ۱۲۶۳»

کوچه میرزا زینل‌ایروانی نیز که در بازار، پایین چهارسوق کوچک و بالاتر از عباس‌آباد، قرار دارد شاهد دیگری است بر احداث محله مزبور در زمان فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار .

### قصر محمدیه

در مرآة البلدان آمده است:

«در سال ۱۲۶۴ (ه ق) چون فصل گرما و موسم ییلاق نزدیک [بود] نیاوران شمیران [نیز] که مقر ییلاق شهریاری بود، آب و هوای خوشی نداشت، معیر الممالک به امر محمد شاه، در حوالی اسدآباد و باغ فردوس مکانی معین نموده و عمارتی سلطنتی مشتمل بر بیوتات و عمارات بیرونی و اندرونی و حمامها و مسجدها و مسالک و قلعه‌ای که سیصد ذرع طول و یکصد ذرع عرض و دو دروازه و برج و خندق داشت، بنا کردند و چندین هزار تومان به مصارف بنای آن رسید و هنوز ناتمام بود که محمد شاه به واسطه گرمی هوا از نگارستان عزیمت آنجا فرمود. نیمه شعبان، مزاج محمد شاه رو به بی‌اعتدالی گذاشته، رفته رفته مرض سخت و جسم ضعیف شد و معالجات سودمند نیفتاد و دو ساعت و کسری از شب سه‌شنبه ششم شوال همین

سرگذشت تهران، ص: ۸۵

سال گذشته، دعوت حق را اجابت فرمود.»

تاریخ آغاز بنای قصر محمدیه را رضا قلی خان هدایت در روضه الصفاى ناصری، روز جمعه بیستم جمادى الثانی ۱۲۶۴ (ه ق) نوشته است.

همچنین میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر درباره این قصر می نویسد:

«در این هنگام [۱۲۶۴] به صوابدید حاجی میرزا آغاسی فرمان رفت که برفراز قریه تجریش، بنیان قلعه‌ای استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر بیلاق به آنجا سفر کند و اقامت جوید. لاجرم، بنایان از سنگ و ساروج دیواری عظیم و عریض بنیان کردند و برج و باره استوار نهادند و با اینکه این بنا برسنگ خارا بود، خندقی عمیق بر سنگ خارا حفر کردند و بعضی دور و قصور در میان قلعه برداختند. با اینکه یک نیمه کار قلعه هنوز راست نبود، معادل صد هزار تومان زر مسکوک به کار رفت و چون هنگام تابستان برسد، شاهنشاه [محمد شاه] بدانجا کوچ [کرد]، همچنان بنایان و دیوارگران در عمارت قلعه بر کار بودند.

و نیز به یک تیر پرتاب دورتر از این قلعه، حاجی میرزا آغاسی از بهر سکون خویش، قلعه‌ای دیگر بنیاد کرد و مقعلی متین برآورد. قلعه نخستین را به نام شاهنشاه، قصر محمدیه نام نهادند و آن حاجی میرزا آغاسی را به نام او عباسیه خواندند.»

عباسیه در واقع، همان عباس آباد امروز است که در چهار کیلومتری شمال دروازه دولت در جاده قدیم شمیران قرار دارد. بخش بزرگی از این قصر و باغ اکنون، زیر تپه‌های عباس آباد است و مرکز مهمات ارتش و اراضی آن نیز بین افسران ارتش تقسیم شده. مقداری دیگر از این اراضی برای ایجاد «شهر نفت» به شرکت ملی نفت ایران واگذار شده بود.

در صدر التواریخ آمده است:

«در یکشنبه چهارم شوال، حاجی میرزا آغاسی به عادت هر روزه قصد عبادت کرد. چون به دروازه قصر محمدیه رسید، سهراب‌خان گرجی به گوش او گفت که روز شاهنشاه به شامگاه نخواهد رسید. لهذا حاجی میرزا آغاسی که از مردم هراس داشت، در این موقع جرأت نکرد که

سرگذشت تهران، ص: ۸۶

در آنجا بماند، از همان بیرون دروازه محمدیه [منظور قصر محمدیه است] به عباسیه رفت و منتظر بود که کار چگونه خواهد گذشت.»

## قنات حاج علیرضا

قنات حاج علیرضا، از قناتهای معروف تهران است که در زمان فتحعلی شاه احداث شد. این قنات از اراضی شمالی قصر قاجار به سوی عشرت آباد آمده، و از وسط عشرت آباد گذشته و در غرب خیابان سپاه به فاصله ده تا پانزده متری از زیر منازل عبور کرده و خیابان انقلاب را در پنجاه متری غرب خیابان سپاه قطع کرده، باز از زیر منازل عبور نموده و خیابان بیست متری را در یکصد و پنجاه متری خیابان سپاه و خیابان هدایت را در بیست متری دروازه شمیران، به عمق ده متر قطع نموده، سپس در امتداد خیابان دروازه شمیران به پایین آمده و در جنوب خیابان ژاله سابق - مجاهدین اسلام امروزی - به سمت مشرق خیابان در عمق شش متری و در امتداد شرقی خیابان نظامیه، به سوی جنوب سرازیر می‌گشت و در برابر کوچه مسجد سپهسالار به عمق چهار متری می‌رسید و در همین مسیر جریان می‌یافت تا در جنوب شرقی سرچشمه، عمق آن به دو مترونیم می‌رسد. در اینجا به دو رشته تقسیم می‌شد.

یک رشته از این قنات، در امتداد شرقی خیابان، به سوی جنوب سرازیر می‌گشت و در مقابل تکیه رضا قلی خان به سمت غرب خیابان رفته و آب‌نما می‌شد. رشته دوم آن در امتداد خیابان برق، از زیر منازل به سوی شرق رفته و کوچه میرزا محمد وزیر را در عمق یک‌ونیم متری قطع می‌کرد، این رشته همچنان ادامه پیدا می‌کرد تا سپس در امتداد کوچه حمام قوام الدوله و در خیابان

مولوی ظاهر می‌شد.

این قنات، در بهار، حدود هفت سنگ و در پاییز حدود پنج سنگ آب داشت.

بانی قنات حاج علی‌رضا، همانگونه که از نام آن برمی‌آید حاج علی‌رضا بود. حاجی میرزا علی‌رضا برادر توأمان حاجی علی اکبر است. این دو، پسران حاجی میرزا ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی بودند که نخست صدراعظم آغا محمد خان و سپس صدراعظم فتحعلیشاه شد. حاجی میرزا علی‌رضا در سال ۱۲۰۳ هجری (ه ق)، چشم به جهان گشود. بعدها در سال ۱۲۱۵ (ه ق) فتحعلیشاه تصمیم گرفت اعتماد الدوله و خاندانش را نابود کند. دستور وی در روزی معین، افراد این خاندان، هر جا که بودند، کشته شدند. از این کشتار بی‌رحمانه تنها دو کودک باقی ماندند.

سرگذشت تهران، ص: ۸۷

علیرضا و علی اکبر. شاه قاجار دو کودک را بخشود ولی دستور داد تا آنان را مقطوع النسل کنند تا نسل خاندان اعتماد الدوله برای ابد منقرض شود. علی‌رضا بدین عقوبت دچار آمد. اما در مورد علی اکبر که در آن هنگام بیمار بود، مجازات به بعد موکول شد. بعدها هم که خشم فتحعلی شاه پایان پذیرفت و دیگر پایی وی نشد و حتی سالها بعد حاجی علی‌رضا را خواجه‌باشی حرم قرار داد و در سال ۱۲۴۵ (ه ق) برای استمالت و محبت بیشتر، میرزا علی اکبر را لقب قوام الملکی بخشید و حتی دختر خود را نامزد پسر وی، میرزا فتحعلی صاحب دیوان، کرد. خاندان کنونی قوام شیرازی، همگی از همان طفل بیمار، یعنی میرزا علی اکبر هستند. حاجی میرزا علی‌رضا نیز بعدها سخت مورد توجه و احترام فتحعلی شاه قرار گرفت و به گفته میرزا احمد خان عضد الدوله، مؤلف تاریخ عضدی همیشه وی را «حاجی دایی» خطاب می‌فرمودند.

### نخستین چاپخانه در تهران

احداث نخستین چاپخانه در ایران به زمان صفویه بازمی‌گردد اما از آنجا که این چاپخانه خیلی زود از رونق افتاد و پس از آن چاپخانه دیگری تاسیس نشد، می‌توان گفت که، نخستین چاپخانه ایران در زمان فتحعلیشاه دایر شد. این چاپخانه در سال ۱۲۳۳ (ه ق) یا سال پیش از آن، توسط شخصی به نام «آقا زین العابدین تبریزی» به تبریز آورده و تحت حمایت عباس میرزا دایر شد. این چاپخانه با حروف سربی ریخته‌ای کار می‌کرد و پس از مدتی کتاب فتح‌نامه تألیف میرزا ابو القاسم قائم‌مقام، از آن بیرون آمد این کتاب که با حروف عربی چاپ شد، داستانهایی درباره جنگ سال ۱۲۲۷ (ه ق)، ایران و روسیه است. البته روایت دیگری نیز وجود دارد که بر اساس آن این چاپخانه در سال ۱۲۲۷ (ه ق) تاسیس شده است و نخستین کتابی هم که در آن چاپ شده رساله‌ای است به نام جهادیه تألیف میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی.

در سال ۱۲۴۰ (ه ق) که دیگر شهرت آقا زین العابدین تبریزی در همه جا پیچیده بود، فتحعلی شاه او را به تهران خواست. آقا زین العابدین در تهران کم‌کم با منوچهرخان گرجی آشنا شد و در تکیه منوچهر خان منزل گرفت و با پشتیبانی و کوشش او کتابهای بسیار چاپ کرد که به نام معتمد الدوله، به چاپ معتمدی مشهور گشت بدیهی است که بیشتر این کتابها به اقتضای زمان، شامل کتب دینی احادیث اخبار و امثال اینها بوده است.

سرگذشت تهران، ص: ۸۸

در این باره نوشته‌اند:

«به قدر بیست هزار تومان اخراجات نموده و مقدار هشتصد هزار جلد کتاب چاپ فرموده و به دست خاص و عام انداخته است.»

از جمله کسانی که صنعت چاپ را زیر دست میرزا زین العابدین فرا گرفت میرزا باقر بود که بعدها ناسخ التواریخ را با چاپ سنگی منتشر کرد ...



آقا عبد العلی خان نامی در سال ۱۲۵۹ (ه ق)، اسباب لیتوگرافی یعنی چاپ سنگی را به تهران آورد و شروع به کار نمود و در همان سال نخستین کتاب چاپ سنگی تهران با عنوان تاریخ معجم از چاپ بیرون آمد. تاریخ پطرکبیر نیز کتاب دیگری بود که در این دوران چاپ شد. پس از چندی آقا عبد العلی کارخانه چاپ سنگی را به آقا میرزا باقر واگذار نمود.

### چرا صنعت چاپ در ایران به کندی رواج یافت

رواج چاپ نیز مانند بسیاری از کارهای دیگر در کشور ما، بدون وقفه و تعطیل نبوده است و در طول تاریخ خود گهگاه دچار سستی و توقف شده، گاه حتی مدتی متروک می شد و دوباره از نو مورد توجه قرار می گرفت. به این ترتیب همیشه عده‌ای بانی وجود داشتند که تلاش‌های پراکنده‌ای می کردند و گهگاه موفق هم می شدند. موضوع دیگری که بر صنعت ایران بی تأثیر نبوده است، این است که کتاب در ایران کم تألیف می شده است. کتابهایی هم که مقارن ورود صنعت چاپ به ایران، تألیف می شد، اغلب کتابهای دینی، احادیث، اخبار، ادعیه و زیارات و امثال اینها بوده که تصادفاً با چاپ سنگی بهتر از کار درمی آمد و مردم نیز به چاپ سنگی این آثار رغبت بیشتری نشان می دادند تا به چاپ سربی آنها، به خصوص که در چاپ سربی غلط چاپی بیشتر روی می دهد. نکته مهم دیگری که در روند صنعت چاپ در ایران مؤثر واقع شد، پیشینه هنر خوشنویسی در ایران است. به نظر می رسد که نخستین مروجین صنعت چاپ در ایران نمی خواسته‌اند با رواج سریع چاپ سربی، زمینه‌های از بین رفتن این هنر ملی را فراهم سازند و به همین دلیل به دستگاه چاپ سنگی اهمیت بیشتری می داده‌اند و شاید هم به همین دلیل بود که با وجود آنکه نخست چاپ سربی وارد ایران شد، لیکن بعدها برای مدت طولانی منسوخ شد و به جای آن چاپ سنگی دایر گشت. ناصرالدین شاه نیز در سال ۱۲۹۰ (ه ق) به هنگام سفر به فرنگستان و در اثنای توقف در اسلامبول، یک دستگاه چاپخانه سربی، با حروف عربی و فرنگی، به قیمت پانصد لیره عثمانی خرید، آن را با یک نفر حرفچین روانه تهران کرد. اما این

سرگذشت تهران، ص: ۸۹

چاپخانه هم تا دو سال بعد به کار نیفتاد تا اینکه سرانجام خراب شد و چون خواستند از آن استفاده کنند، ناچار چرخش را تعمیر و حروفش را صاف کردند تا دوباره به کار بیفتد. چاپخانه سربی دیگری نیز، حدود سال ۱۲۹۶ (ه ق) در تهران دایر شد که آن هم پس از مدتی تعطیل شد.

و آخرین بار در حدود سال ۱۳۱۴ (ه ق) یک چاپخانه سربی در تهران تأسیس شد که همچنان تا امروز نیز در حال فعالیت است.

### چاپ نخستین روزنامه در تهران

نخستین روزنامه ایران در زمان محمد شاه قاجار و به وسیله میرزا صالح شیرازی در تهران منتشر شد. میرزا صالح شیرازی که خود چاپخانه‌ای به ایران آورده و با کار چاپ آشنا بود، در زمان محمد شاه، در پایتخت و احتمالاً در پست وزارت تهران خدمت می کرد. میرزا صالح فرزند حاج باقر سردار عباس میرزا و اصلاً کازرونی بود. وی خود نیز بعدها به خدمت ولیعهد درآمد و چون افسران انگلیس برای تعلیم سپاهیان عباس میرزا به آذربایجان وارد شدند، میرزا صالح به سمت منشی افسران انگلیسی منصوب شد و پس از آن با همین سمت با کلنل داری همکاری می نمود.

چون تصمیم گرفته شد که چند تن از جوانان را به همراه داری به انگلستان بفرستند، میرزا صالح شیرازی نیز به پیشنهاد داری و دیگران انتخاب شد. و برای تحصیل به انگلستان رفت.

میرزا صالح در انگلستان علاوه بر تحصیل، حکمت طبیعی و تاریخ و زبان لاتین و فرانسه و صنعت چاپ را نیز فرا گرفت و دستگاه چاپی نیز با خود به تهران آورد. میرزا صالح نسبت به رفقای هم گروهش آزموده‌تر و با مسائل سیاسی و اجتماعی اروپا آشنا تر بود.



در نتیجه پس از بازگشت از انگلستان، وارد زندگی سیاسی شد و به عنوان مهندس به کارهای سیاسی پرداخت و به سبب دانستن چند زبان و آشنا بودن به فنون مختلفه و آداب بین المللی، از یک سو مأمور تعلیم عده‌ای شاگرد شد و از سوی دیگر به ترجمه و امور سیاسی پرداخت.

وی در زمان محمد شاه، ملقب به مستوفی نظام شد. علاوه بر وارد ساختن دستگاه چاپ به ایران و چاپ نخستین روزنامه در تهران، سفرنامه معروف میرزا صالح نیز از دیگر یادگارهای اوست.

سرگذشت تهران، ص: ۹۰

در دهه آخر ماه رمضان سال ۱۲۵۲ (ه ق) اعلام‌نامه‌ای جهت استحضار ساکنین ممالک محروسه ایران از چاپ روزنامه صادر نمود که:

«به حسب حکم شاهنشاهی کاغذ اخباری مشتمل بر اخبار شرقیه و غربیه در دار الطباعه، ثبت و به اطراف و اکناف فرستاده خواهد شد. به این ترتیب که: هر آنچه طرفه بوده و تازگی داشته و استماع آنها مورث آگاهی و دانش و عبرت اهالی این مملکت خواهد بود. ماهی یکم‌تبه در دار الطباعه ثبت و به همه ممالک انتشار خواهد نمود.» چهار ماه طول کشید تا این فکر به مرحله اجرا رسید و اولین روزنامه ایران انتشار یافت. این روزنامه نام بخصوصی نداشت و روی دو ورق بزرگ که یک روی آن سفید بود چاپ می‌شد. علاوه بر قید تاریخ ماه و سال، عبارت: در دار الخلافه طهران انطباع یافته را نیز در روزنامه چاپ می‌کردند.

و در پایین صفحه اول روزنامه نیز علامت رسمی ایران دیده می‌شد.

این روزنامه بعدها، پس از تغییراتی به روزنامه رسمی تهران، وقایع اتفاقیه، تبدیل شد.

### مدارس قدیمی تهران تا پایان دوره محمد شاه قاجار

#### اشاره

مدارس زیادی تا پایان عهد محمد شاه قاجار در تهران ساخته شده که همه از میان رفته‌اند و نام آنها تنها در کتابها برجای مانده است. البته برخی از این مدارس نیز به دوران پیش از قاجار و پایتختی تهران مربوط می‌شوند.

#### نخست، مدارسی که پیش از دوره قاجار ساخته شدند:

۱- مدرسه امامزاده زید

این مدرسه از متعلقات امامزاده زید بوده و در کنار همان امامزاده نیز قرار داشته است.

۲- مدرسه چال

این مدرسه در پشت بازار کفش‌دوزها قرار داشته است، اما امروزه از این مدرسه اثری بر جای نیست.

۳- مدرسه حکیم‌باشی در ارک

این مدرسه را مدرسه مهدعلیا نیز می‌گویند، چون مهدعلیا مادر ناصر الدین شاه در آنجا

سرگذشت تهران، ص: ۹۱

تعمیراتی به عمل آورد.

۴- مدرسه محمدیه

این مدرسه بین تکیه نوروز خان و مدرسه صدر و در نزدیکی مدرسه دار الشفا قرار داشت.

## ۵- مدرسه چال حصار

این مدرسه در محل درخونگاه قرار داشت و اکنون نشانی از آن بر جای نیست.

## ۶- مدرسه رضائیه

مدرسه رضائیه در غرب خیابان سیروس- مصطفی خمینی امروزی- قرار داشته است. بانی این مدرسه ملا آقا رضا فیروزآبادی است که در سال ۱۱۱۷ (ه ق) درگذشت.

## مدارسی که در عهد قاجار و پیش از ناصر الدین شاه ساخته شده:

۱- مدرسه دار الشفا: این مدرسه که میرزا ابو الحسن جلوه نیز در آن درس حکمت می گفت، روبروی جلوخان شمالی مسجد شاه قرار داشت

۲- مدرسه پامنار: مدرسه پامنار در محله پامنار بود.

۳- مدرسه حکیم: این مدرسه در عودلاجان قرار داشت.

۴- مدرسه رضا قلی خان: در محله تکیه رضا قلی خان.

۵- مدرسه میرزا صالح: در محله پامنار. سرگذشت تهران؛ ص ۹۱

مدرسه صدر: در جلوخان مسجد شاه.

۷- مدرسه مروی یا مدرسه فخریه یا مدرسه خان مروی: در بازارچه مروی.

۸- مدرسه محسنیه: در بازار.

سرگذشت تهران، ص: ۹۲

## بقاع متبرکه و امامزاده‌ها در تهران قدیم

### اشاره

زیارتگاههای معصوم‌زادگان نیز از جمله اماکن برجای مانده از این دوران هستند. از جمله این زیارتگاهها می توان به بقعه سید اسماعیل، بقعه امامزاده یحیی، بقعه امامزاده زید، بقعه سید ناصر الدین، بقعه سید ولی و ... اشاره کرد.

### بقعه سید اسماعیل

این بقعه منسوب به سید اسماعیل از احفاد فرزندزادگان امام علی النقی (ع) است که در محله چاله میدان قرار دارد که امروزه در قسمت جنوب شرقی میان خیابان بوذرجمهری- پانزده خرداد کنونی و خیابان مولوی قرار دارد. بنای فعلی آن بنا بر کتیبه موجود در ایوان و داخل حرم در زمان محمد شاه قاجار به سال ۱۲۶۲ (ه ق) ساخته شده، بانی آن عیسی خان بیگلربیگی بوده است. اثر بسیار قدیمتر آن، در مثبت عتیقه است که در ضلع غربی حرم قرار گرفته و به مسجد کوچکی باز می شود که بر روی این در نیز نام محمد شاه و عیسی خان بیگلربیگی آمده است، ولی قسمت اصلی یعنی وسط هر دو لنگه در مربوط به سده نهم (ه ق) می باشد و طبق کتیبه‌های موجود آن، بانی در استاد حسین بن پیرعلی حدّاد تهرانی است و تاریخ آن غرّه جمادی‌الاول سال ۸۸۶ هجری (ه ق) می باشد و این تاریخ قدیم‌ترین سال تاریخی است که درباره ابنیه قدیمی داخل شهر تهران سراغ می رود که مربوط به زمان آق‌قوینلوها می شود.

این بقعه در جنوب شرقی محله عودلاجان و در کوچه امامزاده یحیی واقع است. کوی امامزاده یحیی گوشه‌ای از ناحیه عودلاجان است که به سبب وجود امامزاده یحیی بدین نام خوانده

سرگذشت تهران، ص: ۹۳

می‌شود. این محل تا خیابان ری فاصله چندانی ندارد.

به عقیده گروهی از پژوهندگان بقعه امامزاده یحیی مدفن حضرت یحیی از فرزندانگان امام زین العابدین (ع) است. ولی بر روی صندوق آن یحیی بن زید فرزند امام حسن مجتبی (ع) ذکر شده است.

بنای فعلی در سال ۱۳۲۰ (ه ش) در محل بنای خشتی قدیم که در سال ۱۳۱۸ (ه ش) منهدم شده بود، به همان سبک و هیئت اصلی ساخته شده و ملحقات و تزئینات آن به تدریج در سالهای بعد انجام گرفته است. صندوق مثبت عتیقه بقعه، بنا بر آنچه در کتیبه‌های آن اشاره رفته به دستور ملکشاه غازی پسر ملکشاه به سال ۸۹۵ (ه ق) به وسیله دو برادر به نامهای استاد حسین و محمد لواسانی ساخته شده است. بنای قدیمی، قرايشاره و معمار آن دیو حسن بوده‌اند. چنارهای کهن چندین صد ساله نزدیک این بقعه از آثار تاریخ طبیعی منحصر تهران به شمار می‌رود. ظاهراً ملکشاه غازی مذکور در این کتیبه همان ملکشاه غازی لواسانی است که ذکرش در منابع و در حوادث و وقایع پهنه رستمدرار و تنکابن و کلاره‌دشت و کلاره رستاق مازندران در دوره پادشاهی آق‌قویونلوها به سال ۸۹۰-۹۰۰ (ه ق) به چشم می‌خورد. مرقد امامزاده محمد (ع) از قدیم در مجاورت این بقعه قرار داشت.

همانگونه که اشاره شد بقعه امامزاده یحیی فعلاً بنای جدیدی است که در پاییز سال ۱۳۲۰ (ه ق) از روی نقشه بنای قدیمی و به همان ابعاد تجدید ساختمان گردیده است. بنای قدیمی آن شامل برج هشت ضلعی بود که مانند دیگر ابنیه عصر مغول یک گنبد آجری دوازده ضلعی هرمی‌شکل بر بالای آن قرار داشت و در عهد قاجاریه هم اطراف این برج خشتی اتاقها و ایوان و مستحذات نه چندان مهم دیگری افزوده و سطح خارجی گنبد را با کاشیهای هفت‌رنگ و نامرغوبی مزین ساخته بودند و اینک در محل برج خشتی مزبور بقعه هشت ضلعی کنونی ساخته شده و اطراف آن علاوه بر مرقد امامزاده محمد (ع) که از قدیم در کنار بقعه قرار داشته است. مقبره بهاء الملک همدانی و مسجد کوچکی هم هست. همچنین کفش کن و اتاق دفتر و موزه و کتابخانه احداث نموده‌اند و با نصب کتیبه‌های سنگ مرمر و کاشی معرق و آینه‌کاری و گچ‌بری بنای بی‌پیرایه قدیمی را تبدیل به بقعه زیبا و مزینی ساخته‌اند.

در سال ۱۳۱۸ (ه ش) که این زیارتگاه خراب شد، مرقد آن و کف سابق حرم در عمق ۲۳

سرگذشت تهران، ص: ۹۴

سانتی‌متری زیرزمین مسطح باقی ماند و در آبان ۱۳۲۰ (ه ش) با برداشتن خاکهای مزبور کف حرم صورت مرقد نمایان و بقعه فعلی به جای بقعه اصلی و با همان نقشه و اندازه ساخته و پرداخته شد.

### بقعه امامزاده زید (ع)

این بقعه در محله بازار و در انتهای جنوبی بازار بزازان یا بازار امیر، میان چهارسوق کوچک و انتهای بازار ارسی دوزها واقع است. این بقعه متبرکه به طوری که از تاریخ صندوق عتیقه آن برمی‌آید، مانند بقعه سید اسماعیل و امامزاده یحیی (ع) پیش از دوران سلطنت سلسله صفویه در تهران دایر بوده است و مانند دو بقعه یاد شده در طول مدتی که تهران پایتخت شده و شهر وسعت و اهمیت روزافزون یافته است، بنای قدیمی آن را برداشته و بنای کنونی را به جای آن ساخته‌اند.

شهریار جوان و ناکام سلسله زندیه - لطفعلیخان زند - نیز در مجاورت همین بقعه مدفون شده است.

بر روی صندوق عتیقه مرقد امامزاده زید، حاشیه‌ای افقی در بالای چهار بدنه و حاشیه دیگری نیز در پایین صندوق به همین ترتیب تعبیه شده است که نشان می‌دهد کار ساختن این صندوق در پنجم رجب سال ۹۰۲ پایان پذیرفته است. که در این تاریخ خاندان آق‌قوینلو در این حدود فرمانروایی داشتند و نیز در حاشیه تحتانی صندوق در معرفی امامزاده ذکر شده: امامزاده سید زید بن زین‌العابدین بن حسین بن علی علیه السلام.

از سال ۱۳۱۸ (ه ش)، وزارت فرهنگ زمان صحن این بقعه و حجرات اطراف آن را جهت احداث دبستان حافظ برگزید و درختان کهن و محوطه صحن در عین حال که صحن قدیمی و اصلی بقعه بود، حیاط دبستان نیز به شمار می‌رفت. ناگفته نماند که این صحن و ایوان و حجره‌های آن در زمان ناصرالدین شاه ساخته شده است. در کتاب جنه النعیم آمده است:

«به امر و فرمان حضرت اقدس همایون اعلا در این اوقات که مورخه هزار و دویست و نود و شش هجری است در عمارت صحن شریف این امامزاده جلیل تأکیدات اکید شده و به نحو سرگذشت تهران، ص: ۹۵

خوشی زینت یافت و به طرز مطبوعی اصلاح خرابی‌ها گردید.»

علاوه بر این نویسنده جنه النعیم درباره این امامزاده می‌گوید:

«به طریق تحقیق این امامزاده زید که در جامعه تهران است زید بن حسن بن علی نیست، و وی یا در حاجز یا در بقیع مدفون است. و زید بن علی بن الحسین هم نیست. وی به تاریخ مسطور در کوفه شهید شد، و یقیناً استخوان او را به ری نیاوردند و بدن شریفش را نقل نکردند و زید بن موسی بن جعفر هم نیست. و وی در «سر من رای» سامره رحلت کرد و مدفون شد و ایضا زید بن حسن بن موسی ثانی که از فرزندان موسی الجون پسر عبد الله محض که آل او را زیود خوانند نیز نیست. از آنکه مدفون وی جز ری می‌باشد.

وی سپس از مجموع تحقیقات خویش به استناد به کتاب منتقله الطالیئه چنین نتیجه گرفته است:

«زید نامی از امامزادگان که حسنی است، به چند فاصله و واسطه به حضرت امام حسن مجتبی (ع) می‌رسد. در ری آمده است، وفات نموده است و جز این بزرگوار در ری و اطراف آن مزاری که به دین اسلام معروف باشد نیست و به واسطه فاصله کثیره که بین این امامزاده مکرم است با حضرت امام حسن (ع) معلوم می‌شود بعد از حضرت عبد العظیم به ری آمده است.»

عبد الله مستوفی می‌نویسد:

«یکی از کارهای رایج، گردش در بازارها بود. مردم، به خصوص اعیان بعد از نماز ظهر و عصر و شنیدن موعظه، برای گذراندن وقت به بازار می‌رفتند و خریدهایی هم می‌کردند و به بعضی دکان‌های خرازی و بزازی به خصوص دکان حاجی ابو الفتح بلور فروش حکما سری می‌زدند. در دوره‌های سابق بر این دوره، تجار حجره‌های صحن امامزاده زید را در ماه رمضان موقتا اجاره کرده، هر یک شعبه‌ای از دکان خود را به آنجا برده نمایشگاهی ترتیب می‌داند و این بهترین تدبیر برای فروش امتعه بود. برفرض که چیزی نمی‌خواستند بخرند، در صحن امامزاده گردش می‌کردند و وقت می‌گذراندند و انگاره کار را طوری می‌گرفتند که وقتی به خانه برسند، وقت افطار و سر سفره گسترده بروند. البته گردش هم در مسجد شاه می‌کردند.»

سرگذشت تهران، ص: ۹۶

این بقعه در ضلع غربی خیابان خیام بین چهار راه گلوبندک و میدان محمدیه- میدان اعدام سابق یا پاقاپوق- واقع است که صحن بزرگ آن به هنگام احداث خیابان خیام، جزء خیابان شده است.

قدیمی ترین رقم تاریخ موجود در این بقعه، سال ۹۹۳ (ه ق) است که در کتیبه‌ای بر روی قطعه طویلی چوب به خط ثلث برجسته نوشته شده و بالای پنجره آهنین در پشت ضلع شمالی ضریح نصب شده است، نوشته کتیبه چنین است:

«وقف کرد این پنجره را بر مزار کثیر الانوار امامزاده واجب التعظیم امامزاده سید ناصر الدین بن الامام الهمام زین العابدین علیه السلام توفیق آثاری حاجی الحرمین میرزا تقی ... مغفرت پناه شکر الله تهرانی، به عمل استاد قطب الدین بن سیف طرشتی فی سنه ثلث و تسعین و تسعمائه.

کتابه یادگار بن الکر بلائی حیدر ... عفی الله تعالی عنهما بمنه و کرمه.»

تصور می‌رود اصل بنای بقعه متعلق به قرن هشتم هجری باشد که بعدها در دوره‌های صفویه و قاجاریه در آن ایوان و صحن ساخته و کاشی کاری و آینه کاری شده است.

در تهران قدیم به غیر از چهار بقعه مذهبی تاریخ‌دار که شرح داده شد، زیارتگاه‌های دیگری نیز وجود دارد که معلوم نیست قدمت احداث آنها از بقاع یاد شده کمتر باشد، منتهی تاریخی در آنها دیده نشده است. از جمله این بقاع می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

### بقعه سید ولی

این بقعه در ضلع شرقی منتهی الیه بازار ارسی دوزها واقع است. این بقعه مدخل اصلی صحن از در جنوبی آن یعنی روبروی مدرسه شیخ عبدالحسین است. بنای بقعه نوشته و کتیبه ندارد. حرم آن مربعی است که هر ضلعش به تقریب ۳/۵ متر است و شاه‌نشین‌هایی به عمق ۲ تا ۲/۵ متر بر وسعت حرم از چهار جانب می‌افزاید. ضریح چوبی سبز رنگی به طرح موسوم به جعفری با طول ۳ و عرض ۲ متر از آثار جدید عهد قاجاریه در اطراف مرقد قرار دارد. نام صاحب مرقد در زیارت‌نامه، سید ولی بن محمد التقی الجواد (ع) است. بقعه از بناهای زمان فتحعلی شاه است ولی بنای قدیمتری داشته است، که از دیگر بقاع تاریخی تهران جدیدتر نبوده است ولی برجای نمانده است.

سرگذشت تهران، ص: ۹۷

### بقعه امامزاده سید اسحاق

این بقعه که در کوچه خدابنده‌لو واقع در خیابان ناصر خسرو- ناصریه- قرار دارد و به «قدمگاه چهارده معصوم» نیز شهرت دارد. در جبهه جنوبی کوچه خدابنده‌لو نزدیک انتهای کوچه، پیش از آنکه به «باغچه علی جان، برسند اتاقی نسبتاً نوساز به طول ۴ و عرض ۳ متر و نیم متصل به دالانی به عرض یک متر قرار دارد. در بالای اتاق یعنی در سمت شمال آن ضریح بسیار کوچک و ساده به طول کمتر از یک متر و نیم و عرض ۷۵ سانتی‌متر و ارتفاع یک متر و ده سانتی‌متر می‌باشد. متصل به ضریح، سردابی بسیار کوچک به عمق یک‌متر [که وارد شدن به آن برای اشخاص تنومند تقریباً میسر نیست] واقع شده است و در داخل سرداب لوحه سنگی نسبتاً جدید که تاریخ آن بعد از سال ۱۳۰۰ هجری است بر دیوار نصب و روی آن صلوات بر چهارده معصوم مرقوم می‌باشد. سنگ شکسته و فرسوده دیگری که بر روی آن کلمات «هذا مرقد ...» باقی مانده و در طرف دیگر سرداب موجود است و سبک خط ثلث و کلمات موجود می‌رساند که این سنگ از آثار سده هشتم یا نهم هجری باید باشد.

بر دیوار اطراف اتاق تصاویر ائمه و زیارت‌نامه‌هایی که برخی از آنها به خط خوب نوشته شده و ادعیه و سایر این گونه آثار آویخته و در متن زیارت‌نامه، صاحب مرقد چنین معرفی گردیده است:

«السلام عليك يا سيدي و مولاي يا شهيد بملك ري يا حضرت اسحاق بن موسى بن جعفر»

### امامزاده ابراهيم

امامزاده ابراهيم در گود زنبورکخانه قرار دارد. در خيابان مولوی مابين ميدان محمديه يا اعدام و باغ فردوس از بعضی کوچه‌هایی که رو به شمال دارد، گود بودن آن محله آشکار است.

در کنار کوچه موسوم به کوچه تکیه گود زنبورکخانه، در ضلع جنوبی کوچه، محوطه نسبتاً متروک و مخروبه‌ای قرار دارد که تکیه گود زنبورکخانه نام دارد. در گوشه جنوب غربی این تکیه اتاق محقری واقع است که در کنار آن قبری، بدون هیچ گونه آرایش با آجر و ساروج ساده دیده می‌شود که همان زیارتگاه مورد نظر ماست.

سرگذشت تهران، ص: ۹۸

این اتاق در قسمت شرقی، متصل به آب‌انبار بزرگی است که راه شیر آن قسمتی از اتاق فعلی بقعه بوده و بر اثر نبودن چاه، رطوبت و ریزش آب روی پلکان راه شیر را پوشانده به محوطه اتاق محقر افزوده‌اند ... به مساحت کمی در مغرب بقعه در کوچه‌های حول و حوش باغ ایلچی هم درختان کهن چنار و نارونهای چتری شاهد روزگار آبادی و رونق بیشتر آن در هنگام حیات مرحوم میرزا ابو الحسن خان ایلچی است.

بنا به گفته مردم، امامزاده ابراهيم از فرزندان امام هفتم است اما زیارت‌نامه ندارد.

### بقعه چهل تن

این بقعه در بازار، میان چهارسوق بزرگ و سید اسماعیل واقع است، بنایی است چهارگوش که دارای تاق گنبدی کوچک است و پیداست که از بناهای زمان فتحعلیشاه است.

### زیارتگاه پیر عطار

این زیارتگاه در ناحیه عودلاجان محله کلیمیان واقع است و آثار هنری قدیمی ندارد و از بناهای زمان فتحعلیشاه است.

### بقعه کوچک هفت دختران

این بقعه در محله قدیمی سرچشمه نزدیک تکیه رضاقلی خان در ضلع غربی، اواسط خيابان سیروس - شهید مصطفی خمینی کنونی - واقع است. اشعاری به خط نستعلیق روی خشت کاشی سفید، در حاشیه لوحه بالا در نعت سادات نوشته و نصب کرده‌اند.

### \*\*\* قدیمی‌ترین لوحه تاریخ‌دار تهران

در مجاورت مرقد امامزاده یحیی، کاشی فیروزه فامی به تاریخ ۶۲۸ هجری (ه ق) کشف شده است.

لوحه این کاشی به خط نسخ کوفی و برجسته نگاشته شده و از قدیمی‌ترین و زبده‌ترین آثار

سرگذشت تهران، ص: ۹۹

موزه امامزاده یحیی به‌شمار می‌رود. این لوحه در قسمت خارجی دیوار خشتی غربی بقعه قدیمی نصب بوده است. اطراف آن حاشیه‌ای شامل آیه مبارکه **إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** (آیه ۶۰ سوره مائده) تا آخر آیه نوشته شده است. اهل فن می‌دانند که این آیه مبارکه بیش از قوت یافتن مذهب شیعه در ایران، بر الواح و ابنیه مقابر بزرگان شیعه مرقوم و نصب می‌شده است.

در قسمت پایین و وسط این لوحه کاشی، به خط نسخ کلماتی که معرف مشخص متوفی و مربوط به آن است نوشته شده که بر اثر پخش لعاب کاشی، خطوط آن درست مشهود نیست و متن را با زحمت زیاد می‌توان در آن تشخیص داد:

ابو الوفا بن ابو القاسم بن ابو العما (؟) سنه ثمان و عشرين و ستمائه (۶۲۸)

این لوحه مربوط به یکی از شخصیت‌های مذهب شیعه است که در سال ۶۲۸ در جوار تربت آن حضرت - امامزاده یحیی - مدفون بوده است.

## پایان حکمرانی حاجی میرزا آغاسی

هنگامیکه محمد شاه در سه‌شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ / ۵ سپتامبر ۱۸۴۸ (م.) درگذشت، حاج میرزا آغاسی نیز از ترس مردم به زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم پناهنده شد. شرح عبرت‌انگیز پایان حکمرانی حاج میرزا آغاسی خواندنی است: در این باره آمده است: «اما جناب حاجی میرزا آغاسی چون به سبب سوء رفتار و زشتی گفتار از دانی و قاضی برخویش هراس داشت، ایام اشتداد مرض و حالت احتضار یا هنگام تجهیز و تکفین بر بالین پادشاه ... مطلقا حاضر نیامد. در قلعه عباس آباد خویش [را] جای کرد.

جماعت ماکویی که در این مدت به استظهار حاجی میرزا آغاسی، مال و عیال ملهوفین (ستمیدگان) و مظلومین را بر خود مباح، تعدی و ستم را بر اهالی ایران موجب فوز و فلاح می‌دانستند و به این جهت خدمتش را وجهه همت خود ساخته پروانه آن شمع و پروین مانند به گردش جمع بودند. بنات النعش وار متفرق شده ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیده خط باطل بر صفحه ارادتش کشیدند. اهالی دارالخلافه که به سالها از آن جماعت گرفتار آفت و مخالفت بودند، زمان فرصت را از دست نداده در مقام کیفر و انتقام برآمدند. هر کاسب ذلیل بازاری بر سر تیپ و سرداری می‌تاخت و هر علیل بی‌فرهنگی یاور و سرهنگی را عریان می‌ساخت ... و آخر الامر آنان را از شهر بیرون کردند.

سرگذشت تهران، ص: ۱۰۰

از آن سو حاجی - ... به جماعتی از اعظام و امرا نوشتجات خوش مضمون و پیغامات سراپا فسون مشتمل بر التزام وفاق و ترک نفاق فرستاد ولی اصلا سودی نبخشید و فایده‌ای نداد.

لا علاج از عباس آباد عازم دارالخلافه شد که در خانه و منزل خویش سکونت جوید و از وزراء دول خارجه استعانت جوید. فضان آقای سر تیپ توپخانه که مستحفظ ارک سلطنتی بود توقفش را مصلحت ندید، با معدودی از همراهان به عزم آذربایجان، عازم یافت آباد گردید. رعایا و سکنه یافت آباد با زمانه یار و شعار روزگار را آشکار ساخته رعایتی به ظهور نرسانیده به اهانتش پرداختند. چون از یافت آباد فتح البابی روی نیافت رخ به بقعه امامزاده لازم التعظیم شاهزاده عبد العظیم آورد ... و در آنجا متحصن شد.

از طرف دیگر چون معلوم شد که حاجی از تهران فرار کرده، مهدیقلی میرزا نیز به عباسیه رفت و باقی مانده اموال حاجی را هم او غارت کرد. پس از اینکه ناصر الدین شاه به اتفاق امیرکبیر به تهران آمد حاجی میرزا آغاسی که همچنان در حضرت عبد العظیم پناهنده بود، از کارداران دولت خواست که اجازه دهند به عتبات عالیات برود و در آنجا دعاگو باشد. بالاخره با این درخواست موافقت شد و میرزا آغاسی به عتبات عالیات رفت و سرانجام در دوازدهم ماه رمضان سال ۱۲۶۵ (ه ق) در همانجا درگذشت.

سرگذشت تهران، ص: ۱۰۱

## تهران عصر ناصری



ناصر الدین شاه، چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه، در شب ششم ماه صفر ۱۲۴۷ (ه ق) / هفدهم ژوئیه سال ۱۸۳۱ (م) و یکشنبه بیست و ششم تیرماه ۱۲۱۰ (ه ش) زاده شد. وی پس از فوت پدرش محمد شاه در شب چهاردهم شوال ۱۲۶۴ (ه ق) در سن هفده سالگی در تبریز به جای پدر جلوس کرد و سپس روانه پایتخت و روز بیست و یکم ذی‌قعدة وارد تهران شد و شب شنبه ۲۲ ذی‌قعدة جلوس بزرگ روی داد و در همین روز سلام عام در تالار تخت مرمر انعقاد یافت.

ناصر الدین شاه از پادشاهانی است که به شکار، سیاحت، گردش، مسافرت، تفریح و تعدد زوجات میل بسیار داشته و نخستین پادشاهی است که سه بار به خارج از ایران سفر کرده و پس از فتح‌علیشاه در داشتن زن زیاد رتبه دوم دارد! دوستعلی‌خان معیر الممالک در کتاب یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصر الدین شاه شمار زنان ناصر الدین شاه را در روزی که کشته شد، هشتادوپنج زن نوشته است. همچنین وی دارای بیست و هفت فرزند اعم از پسر و دختر بود که عموماً اخلاق آنها چندان تعریفی نداشته است.

دختران او به استثنای فخر الملوک، زن اعتضاد الدوله، عصمت الدوله، زن معیر الممالک، فخر الدوله، زن مجد الدوله و افسر الدوله، زن مؤید الدوله، سایرین در حیات و ممات پدر بسیار بدعمل بوده‌اند.

معروفترین فرزندان پسر او هم مسعود میرزا، ملقب به ظل السلطان، کامران میرزا نایب السلطنه و مظفر الدین شاه است که هر کدام به نوبه خود در هر چه خرابتر شدن وضعیت ایران سهم بسزایی داشتند.

ناصر الدین شاه طی سلطنت پنجاه ساله خود امتیازهای گوناگونی به بیگانگان داد که هر یک به نوعی در عقب‌ماندگی کشور و فقر و بی‌سامانی مردم تأثیر داشته است.

سرگذشت تهران، ص: ۱۰۲

### امتیازهایی که ناصرالدین شاه به بیگانگان داد

۱- امتیاز تلگراف هند و اروپا: بغداد- تهران- بوشهر در سال ۱۸۶۴ م. / ۱۲۸۱ (ه ق) که بعدها به نقاط دیگر نیز امتداد داده شد.  
 ۲- دادن امتیاز تمام منابع تولید ثروت ایران برای مدت هفتاد سال: این امتیاز در سال ۱۲۸۹ (ه ق) ۱۸۷۲ (م) به بارون ژولیوس دورویتر داده شد. البته این امتیاز سرنگرفت و عملی نشد. زیرا انگلیسی‌ها به واسطه موافقت و سازش با روسها یا برعکس روسها با انگلیسی‌ها خودشان دیگر موضوع را دنبال نکردند و بعد به گونه‌ای دیگر از آن استفاده کرده و به گرفتن امتیاز بانک شاهنشاهی اکتفا نمودند.

۳- کشتیرانی در رودخانه کارون: ۱۸۸۹ (م) ۱۳۰۲ (ه ق)

۴- امتیاز بانک شاهنشاهی ۱۸۸۹ (م) ۱۳۰۶ (ه ق) به مدت شصت سال. این امتیاز در سال ۱۳۰۹ (ه ش) از سوی دولت ایران برای نشر اسکناس به مبلغ دو بیست و پنجاه هزار لیره بازخرید شد.

(شایسته یادآور است که بهای لیره در سال ۱۳۰۹ در حدود ۹۰ (نود) ریال بوده و ۲۵۰ هزار لیره می‌شود بیست و دو میلیون و پانصد هزار ریال) در مرداد سال ۱۳۰۹ ه ش اسکناس بانک ملی انتشار یافت.

۵- امتیاز رژی تنباکو و توتون: (انحصار دخانیات) سال ۱۸۹۰ (م) ۱۳۰۷ (ه ق) که بعد مورد تحریم واقع شد.

۶- قرضه به وثیقه گمرک بنادر خلیج فارس یا گمرکات جنوب: سال ۱۸۹۲ (م) ۱۳۱۰ (ه ق).

۷- امتیاز راه از خر مشهر تا تهران:



امتیازهایی که در زمان ناصر الدین شاه به روسها داده شد:

۱- تأسیس قزاق‌خانه در سال ۱۸۷۸ (م.) ۱۲۹۵ (ه ق)

۲- امتیاز شیلات دریای مازندران

۳- امتیاز بانک رهنی

۴- امتیاز راه شوسه از عشق‌آباد تا مشهد

همچنین در این دوران مرو و آخال و سرخس نیز به تصرف روسیه درآمد.

یکی از نخستین کسانی که در سالهای آغازین جلوس ناصر الدین شاه درباره تهران مطالبی را اظهار داشته است، خانم ماری شیل معروف به لیدی شیل است، که به همراه شوهرش کلنل

سرگذشت تهران، ص: ۱۰۳

جستین شیل به تهران آمد و خاطرات خود را از این سفر پس از بازگشت به انگلستان تحت عنوان جلوه‌هایی از زندگی و آداب و رسوم ایران در سال ۱۸۵۶ (م.) منتشر کرد که ترجمه آن در ایران با نام خاطرات لیدی شیل در دسترس همگان قرار دارد.

سرهنگ جستین شیل ایرلندی در زمره افسران نظامی است که در زمان عباس میرزا برای تنظیم سپاه ایران از هند به ایران آمدند. هنگام جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات، برای مدت کوتاهی از ایران رفت و سپس هنگامی که در تاریخ ۱۶ فوریه ۱۸۳۶ (م.) به ایران بازگشت به سمت منشی سفارت انگلیس در تهران منصوب گردید. در تاریخ ۱۷ فوریه ۱۸۴۱ (م.) نیز به درجه سرگردی ارتقا یافت و آنگاه در سال ۱۸۴۴ (م.) / ۱۲۶۰ (ه ق) به عنوان جانشین سرجان مک‌نیل مقام سفارت انگلستان در ایران را به عهده گرفت. وی تا اکتبر ۱۸۴۷ (م.) وزیر مختار انگلستان در ایران بود و پس از آن برای یک مرخصی دو ساله عازم انگلستان شد. در همین فاصله محمد شاه فوت کرد و پسرش ناصر الدین میرزا بر تخت سلطنت ایران نشست. به هنگام غیبت شیل از ایران، امور سفارت انگلیس را کلنل فرانت کاردار سفارتخانه سرپرستی می‌کرد که حيله‌گری‌ها و دسیسه‌بازی‌های او معروف خاص و عام است و هموست که با همدستی مهدعلیا- مادر ناصر الدین شاه- در تهران توانست بلافاصله پس از فوت محمد شاه دست به کار شود و با آرام‌نگه‌داشتن اوضاع پایتخت، تدارک مقدمات حرکت ناصر الدین شاه را از تبریز به تهران فراهم کند و از این بابت منت فراوانی بر سر شاه جدید و مادرش بگذارد تا آنکه حدود یکسال بعد از ورود ناصر الدین شاه به تهران ۱۸۴۹ (م.) بار دیگر کلنل شیل به عنوان وزیر مختار انگلیس به ایران آمد و تا سال ۱۸۵۲ (م.) ۱۲۹۶ (ه ق) که از تهران رفت مقام وزیر مختاری سفارت فوق‌العاده را داشت.

در همین مأموریت سوم یا آخری بود که کلنل شیل همسرش را نیز با خود از انگلستان به ایران آورد و لیدی شیل هم خاطرات خود را از این مأموریت به رشته تحریر کشید.

لیدی شیل از معدود افرادی بود که از اندرون شاه و نیز با اغلب رجال آن زمان رفت و آمد داشت و از زندگی خصوصی و شرایط اجتماعی آن دوره مطالب جالبی را فراهم آورد که از

سرگذشت تهران، ص: ۱۰۴

جمله مهمترین آن اشاره به عزل امیرکبیر و چگونگی قتل او در کاشان است.

لیدی شیل درباره ورود به تهران می‌نویسد:

«در ورود به پایتخت شاهنشاهی با جنجالی بدتر از آنچه که در تبریز دیده بودم مواجه شدم.

مخصوصاً به هنگام عبور از محله ترکمن‌های گروگان [این عده از ترکمن‌های قبیله «گوکلان» استرآباد بودند که در حدود چهل تا پنجاه خانوارشان در تهران به صورت گروگان جهت جلوگیری از تجاوزات مکرر آنها نگهداری می‌شدند] که وضعی به مراتب

شلوغ‌تر از جاهای دیگر داشت. در میان جمعیت گاهگاه چند نفر زن هم مشاهده می‌شدند، که البته این کار با مزاج ایرانیها جور در نمی‌آمد. حرکات غیر عادی گروه اسکورت من برایم فوق‌العاده تازگی داشت، چون آنها به مراتب به سوی مردهایی که به تماشا آمده بودند نعره می‌کشیدند که از مسیر عبورش دور شوند تا مبادا چشم نامحرمی به من بیفتد. گاهی که این دستور توسط بعضی از مردان مراعات نمی‌شد و شخصی اصرار در نزدیک شدن به تخت روان مرا داشت، فوراً به وسیله مأمورین به کنار کشیده و روبه دیوار نگهداشته می‌شد تا تخت روان عبور نمایند.

پس از ورود به محل اقامت اعضاء هیئت سیاسی انگلستان و دیدن باغچه‌های زیبا و خیابانهای دلگشای آن که فوق‌العاده فرح‌بخش بود، به عمارت بسیار جالبی که با سبک انگلیسی و کمی ایتالیایی بنا شده بود، وارد شدیم. در آنجا، مواجهه با یک نفر ایرانی خیلی مرتب و خوش‌لباس که بلافاصله وارد اتاق شد و با لهجه مخصوص اسکاتلندی از من درباره صرف صبحانه سؤال کرد، خیلی برایم تعجب‌آور بود. این شخص که نامش «علی محمدبیک» بود و تصدی تدبیر منزل سفارت‌خانه را به عهده داشت، زبان انگلیسی را از یک مستخدمه سابق اسکاتلندی سفارت‌خانه آموخته بود.

شوهرم چندساعت بعد در حالیکه خسته و خاک‌آلود بود وارد شد. برای استقبال از او ... از میرزا و تاجر گرفته تا گدا و لوطی حاضر بودند و جنجال و هجوم و غلغله را همراه با بساط قهوه و چای و قلیان برپا کرده بودند. در اینجا یکی از لوطی‌ها نیز که برای خودنمایی، الاغی را روی دوش گرفته و در جلو ایلچی به دور خود می‌چرخید، خیلی جلب توجه کرده بود.

اصولاً ایرانیها علاوه بر رعایت اصول قراردادی، روش‌های عجیب و غریبی در مراسم استقبال از خود ابداع کرده‌اند. به طور مثال محل اقامت ما در فاصله نیم فرسنگی تهران قرار داشت ولی چون برطبق رعایت اصول تشریفات می‌بایستی محل انجام مراسم در یک فرسنگی

سرگذشت تهران، ص: ۱۰۵

تهران باشد و این محل دورتر از سفارت‌خانه قرار داشت و در آن نقطه چادری برپا کرده بودند.

لذا شوهرم مجبور شد برای رسیدن به آنجا در حدود یک مایل از محل سفارت دورتر برود تا بتواند تبریک ورود خود را از نماینده مخصوص شاه دریافت دارد و پس از اجرای مراسم از همان راه خالی به سفارت‌خانه مراجعه کند.»

درخور یادآور است که محل انجام تشریفات رسمی برای پذیرایی از کننل شیل، در نزدیکی امامزاده حسن، کنار نهر آب قریه «جی» جنوب- غربی تهران در محل یافت‌آباد بود.

سندی نیز در این مورد وجود دارد که عیناً در اینجا نقل می‌شود:

«صورت تشریفات ورود وزیر مختار دولت بهیه انگلیس به دارالخلافه

چون سفراء سابق از «کن» به دارالخلافه می‌آمدند، حد رفتن مستقبلین تا «طرشت» بوده و در آنجا برای فرود آمدن ایلچی و صرف قلیان و قهوه و چای و شیرینی چادر زده می‌شد. این دفعه که جناب وزیر مختار از «یافت‌آباد» می‌آیند چادر در کنار نهر آب قریه جی، قریب به امامزاده حسن زده می‌شود و کرسی به قدر ضرورت در آنجا حاضر می‌باشد. قهوه‌چی سرکار اقدس پادشاهی در آنجا قهوه و قلیان و چای می‌دهند، ناظر سرکار پادشاهی در آنجا شیرینی و میوه حاضر خواهند ساخت که ایلچی و همراهان در آنجا صرف نمایند. از جانب سنی الجوانب ملوکانه سرخیل مستقبلین عالیجاه مقرب الخاقان حسن خان سردار و عالیجاه سلیمان خان افشار با یک صد نفر غلام و یک نفر یوزباشی مسلح و موضع خواهند بود و از جانب سرکار جلالت‌مدار امیر کبیری دام‌اجلاله، عالیجاه ابراهیم آقای سرهنگ فوج خوی خواهد بود. و از اصطبل مبارکه صد رأس یدک با یک نفر میرآخور خواهد رفت که جناب وزیر مختار بر یکی از آن اسبها سوار شده، ده نفر شاطر و بیست نفر فراش با یک نفر نایب تا خارج شهر خارج خواهند رفت، که جلو جناب وزیر مختار، مردم را دورباش نمایند. قراول دروازه قزوین یک دسته سرباز با یک یاور و قراول، در منزل جناب وزیر

مختار نیز یک دسته سرباز با یک یاور خواهد بود، که از وقت عبور جناب وزیر مختار پیش فنگ نمایند. عالیجاه مقرب الخاقان سردار و سایر مستقبلین جناب وزیر مختار را به منزل رسانده، معاودت خواهند کرد. ناظر سرکار اقدس پادشاهی در منزل جناب وزیر مختار ده خونچه شیرینی و نقل و قند حاضر خواهند کرد که نایب ناظر بدهد و تهنیت و مبارکباد ورود گوید. شش نفر مستوفی با لباس درباری در منزل جناب وزیر مختار خواهند بود. بعد از ورود به جناب وزیر مختار از جانب اولیای دولت باهره او را سرگذشت تهران، ص: ۱۰۶

تهنیت و مبارکباد منزل بگویند.»

یکی دیگر از کسانی که همزمان با عزل و کشته شدن امیرکبیر به تهران آمد، یاکوب ادوارد پولاک است که در کتاب خود به نام ایران، سرزمین و مردم آن که نام دیگر آن ایران و ایرانیان است و ترجمه فارسی آن به سفرنامه پولاک شهرت دارد که شرح گسترده‌ای از تهران و تأسیسات آن داده است، که در نوع خود جالب توجه و نسبت به نوشته‌های سایر بیگانگان بی‌غرضتر و منصفانه‌تر است.

دکتر پولاک عملاً معلم طب و جراحی بود ولی خودش سمت خودش را داروساز نوشته است. وی از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۰ (م.) در ایران زندگی کرد و طبیب مخصوص ناصر الدین شاه نیز بود. وی در سال ۱۸۱۸ (م.) در یکی از نواحی بوهم زاده شد و در هشتم اکتبر ۱۸۹۱ (م.) در وین از دنیا رفت. وی جزو گروه معلمانی بود که امیرکبیر برای تدریس در دارالفنون از اتریش به ایران دعوت کرده بود.

دکتر پولاک درباره تهران می‌نویسد:

«... شهر تهران با محیط هفت هزار متر دارای حصاری است چینه‌ای که بر روی آن یک صد برج تعبیه شده و خندقی بر آن محیط گردیده است. (تعداد برج‌ها صد و چهارده عدد بود. معلوم نیست چرا دکتر پولاک از صد برج یاد کرده است؟) یک دروازه شرقی، یک دروازه شمال شرقی، دو دروازه جنوبی و دو دروازه شمالی که یکی از این دروازه‌ها عبارت است از دروازه دولت که دروازه ارک است و دیگری دروازه شمیران ...

گمان دارند که تهران از زمره استحکامات مهم و برجسته است، وزیر جنگ روزی با لحنی که در آن هیچ شوخی نبود از یک افسر اتریشی پرسید آیا نمسه (اتریش) دارای چنین استحکاماتی هست؟ اما این حصارهای شهر را چنان آب برده است که بعضی‌ها در خفا به راحتی از آن می‌گذرند و حتی در موضعی که مجرای آب از آن می‌گذرد بچه‌های سرزنده در آن مدخلی برای خود دست و پا کرده‌اند. برج‌ها نیمه ویرانند و نمی‌توانند حتی در برابر اولین شلیک توپی که خوب نشانه گرفته شده باشد مقاومت کنند ... خندق‌ها از بقایای اسکلت‌ها، خاک و خل و زباله شهری نیمه پر است. اما دروازه‌ها مستحکمند و کلیه آنها به دقت از طرف فرمانده شهر حفظ و

سرگذشت تهران، ص: ۱۰۷

نگهداری می‌شود، چنانکه فقط به دستور صریح وی شبها می‌توان به شهر وارد شد و اگر کسی بعد از ساعت ۱۰ به کنار دروازه برسد، ناگزیر باید شب را در زیر آسمان به‌سر آورد. اما باز شدن این دروازه‌ها و گردیدن درها به روی پاشنه، چنان به سختی و نامطمئن صورت می‌پذیرد که درهم شکستن و فروریختن آن، کار نادر و مشکلی نیست. چنانکه در طول اقامت من دوبار این امر رخ داد. در تابستان ۱۸۵۴ (م.) / ۱۲۷۰ (ه ق)، شاه در آن موقع در دو میلی شهر سکونت داشت، دستور داد فیل‌هایش را به نزدش ببرند. فیلان شب دیرگاه با فیل‌ها بازگشت و با دروازه بسته مواجه شد. التماس و تهدید هیچ کدام مؤثر نیفتاد و وی از این ترسید که مبادا فیل‌ها سرما بخورند و بیمار شوند. در حال استیصال، به زور دو فیل دروازه را گشود. هنگامی که شاه مطلع شد به خشم آمد و می‌خواست دستور قتل فیلان را بدهد. تنها تصور این که با این کار دنیا را از ضعف شهر تهران خبردار خواهد کرد، باعث

شد که مرد بیچاره نجات یابد. مدتی بعد شاهزاده دالگوروکی در کالسکه مجلش از پل متحرک ارک می گذشت، در آنجا دروازه به هنگام گشودن از پاشنه درآمد و فروافتاد و نوکر و دو اسب او در این ماجرا کشته شدند... عرصه داخلی شهر تقسیم می شود به ارک... با دیواری بلند و چینه ای و خندقی که احاطه شده است و چهار محله که از میان آنها جدیدترینش که در شمال شرق است و در باغستانی بنا شده، پر آب ترین، سالم ترین و مرتفع ترین محله ها به شمار می رود و به محله شمیران موسوم است.

محله جنوب ارک پر جمعیت تر ولی کم آب ترین محله هاست و کاروانسراها و بازار را در خود جای داده است... محله غربی یعنی محله سنگلج بیشترین قصور را شامل می شود و در عوض محله جنوب شرقی یا چاله میدان فقیرترین و غیربهداشتی ترین محله هاست. به همان اندازه که ایرانی به نمای خارجی منزل توجه می کند، به همان اندازه در کار تأسیسات و عرض معابر است. کوچه ها تنگ، زاویه دار، بی نظم و بن بست است. چون کوچه ها به هم عمود نمی شوند و یکدیگر را قطع نمی کنند، ناگزیر باید آنها را دور زد. این وضع روزبه روز بدتر هم می شود.

زیر هر کس می تواند به میل خود خانه اش را جلوتر بیاورد و کوچه را از این طریق تنگتر کند. در بعضی معابر به زحمت ممکن است دو حیوان بارکش بتوانند به یکدیگر راه بدهند، به نحوی که استران و شترانی که بارهای بزرگ کاه، هیزم و غیره دارند، مداوما راه را بند می آورند. به تبعیت از این اصل که کوچه مال هیچ فرد خاصی نیست و به همه تعلق دارد، مقابل خانه اعیان بار کاه، برنج و غیره را خالی می کنند و این کار باعث می شود که ساعتها عبور از آنجا میسر نباشد...

سرگذشت تهران، ص: ۱۰۸

چاه ها و رشته های قنات نیز به مشکل مراصلات می افزایند. شهر احتیاج خود را به آب از شش قنات مختلف رفع می کند که همه از دامنه رشته البرز سرچشمه می گیرند و قنات شاه مهمترین آنهاست. از پای کوه تا شهر این قنات ها پوشیده است. از خندق شهر این قنات ها به کمک «شترگلو» به داخل شهر جریان می یابد و در این جا دیگر آب در وسط خیابان جریان پیدا می کند که گاه روباز است و گاه نیم پوشیده. همین جوی ها برای انتقال آب باران و فاضلابی که از شستن شهر و آب پاشی حاصل می شود نیز به کار می رود. در نتیجه جوی ها به سهولت می گیرد و برای پاک کردن مجدد آنها در بسیاری از جاهای خیابان سوراخ هایی کنده اند، حیوانات بارکش شهر که به این وضع عادت دارند با احتیاط از کنار آنها می گذرند، اما حیواناتی که از دهات می آیند و بار سنگین دارند به خصوص شترها اغلب به چاله می افتند و پایشان می شکنند.

مخصوصا هنگامی که برف و باران این سوراخها را نامریی می کند عبور برای جانوران خطرناک می شود. در این هنگام باید عنان اسب را سست کرد تا بتواند با دست و پا راه درست را پیدا کند و از خطر اجتناب ورزد...

اما برای روشنایی؛ تا ساعت ده شب کوچه ها با چراغهای کوچک نفتی که آنها را در فواصل تعبیه کرده اند به سختی روشن می شود. اما نور آنها کافی نیست و رسم این است که (پلیس تأمینیه هم آن را توصیه کرده) شب هنگام مردم با خود فانوس بردارند. ساخت این فانوس ها به طرزی خاص است. قسمت های کف و بالای آن از مس است، بین این دو قسمت لوله ای کاغذی است که به روغن آغشته شده و آن را به دور سیم کشیده اند. معمولا دو فانوس به دست نوکران پیشاپیش حمل می شود. میزبانان میهمانان را با فتیله ای که بر میله ای بلند استوار و به نفت آلوده است و به آن مشعل می گویند، به خانه هدایت می کنند. تازه در این اواخر شاه دستور داده است که کوچه ای را که مقابل قصر است با لنترهایی به سبک اروپا، ولی با شمع پیه، روشن کنند...

طبقات متوسط شمع پیهی می سوزانند اما این شمع ها مانند اروپا از فرو بردن فتیله در پیه به دست نمی آید. بلکه فتیله را در لایه ای از پیه مذاب می پوشانند، به همین دلیل آنها به شکل میله می سوزند و تمام می شوند. به هر حال پای شمع های گچی به خانه بزرگان و اعیان هم باز شده است. این شمع ها را از روسیه وارد می کنند و- به آن «شمع کافوری» می گویند. برای جلوگیری از چکیدن اشک شمع از لوله های شیشه ای بلند شکم دار به نام مردنگی استفاده می کنند که از خارج به خصوص از اتریش وارد می شود و گران قیمت

برای تنظیف خیابانها هیچ عملی انجام نمی‌گیرد. این را دیگر به میل و دلخواه سبزیکارها

سرگذشت تهران، ص: ۱۰۹

واگذار کرده‌اند که زباله شهر را برای کود ببرند ... بوی عفونتی که از این همه مواد گندیده منتشر می‌شود سکونت در تهران را در فصل تابستان طاقت‌فرسا می‌سازد. تب‌های کشنده ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که هر گاه وبا وارد مملکت شده به طرز وحشتناکی کشتار کند.

در زمستان که معمولاً درجه گرما شش درجه رثومور پایین می‌آید، در تهران حدود دو پا برف می‌بارد. برای آنکه بامها را از سنگینی بار برف رها سازند، برف‌ها را با جدیت پارو کرده به کوچه می‌ریزند. برف در کوچه‌ها به صورت کوه در می‌آید تا اینکه فصل هوای معتدل فرا برسد و آن را ذوب کند و کوچه‌ها باز از قید برف‌های انباشته آزاد گردد و عبور از آنها میسر گردد. در مورد باران‌های مداوم نیز اتفاق می‌افتد که یک دیوار چینه‌ای به کوچه بریزد. در چنین صورتی دیگر خاک و آوار را جمع نمی‌کنند تا فصل خشکی برسد و از آن به عنوان مصالح ساختمانی و تجدید بنای دیوار استفاده کنند. در دو نقطه شهر خیابان‌ها از قبرستان‌هایی که هنوز بسته نشده عبور می‌کند. در این جاها زمین سست اغلب در مقابل گام اسبان مقاومت نمی‌ورزد و چاله‌ای دهن باز می‌کند. جوی آب هم که به خوبی دیواره‌سازی نکرده‌اند کاملاً از نزدیک آن می‌گذرد.

محل‌هایی که در کنار قبرستان هستند، به هنگام بروز بیماری‌های واگیر سخت‌تر از بقیه گرفتار مصیبت می‌شوند.

بازار و کاروانسرا، در تهران فراوان است، زیرا همه پیشه‌وران و کسبه در آن به کار خود سرگرمند. بازارها دالان‌های بلندی هستند با سقف‌های قوس‌دار که در دو طرف آن مغازه‌هایی تعبیه شده است. از این بازارها راه‌هایی به کاروانسراها باز شده که مقر عمدۀ فروشان است.

پیش از این‌ها بازارها و کاروانسراها هم تنگ و هم کوتاه بود تا آنکه در زمان میرزا تقی خان [امیرکبیر] بازار وسیع‌امیر با کاروانسراهایش ساخته شد. وسایل و اثاث آن مجلل است.

حیاطها و باغچه‌ها همه بزرگ و باشکوه ساخته شده و بعد از قصر سلطنتی دیدنی‌ترین چیز سراسر شهر به‌شمار می‌رود. بازارهای دیگر، که از نظر زیبایی در درجات بعد قرار دارد در دنبال این بازار ساخته شده است، یا در خیابانهای دورتر واقع است. به موجب یک رسم قدیم پیشه‌وران یک رشته خاص برای خود بازاری را در اختیار دارند و همچنین بازرگانان اهل یک شهر معین صنعتی، مثلاً یزد، کاشان، کرمان و غیره- در کاروانسرای معینی سکنی گرفته‌اند. گاه نیز کسبه متفرق یک رشته خاص از طرف حکومت به سکونت در یک نقطه مشترک مجبور

سرگذشت تهران، ص: ۱۱۰

می‌شوند، مثلاً در دوره ما برای رشته کفاشان و کلاه‌دوزان این امر اتفاق افتاد.

سقفهای قوس‌دار بازار از تائیدن پرتو خورشید جلوگیری می‌کند، در نتیجه بازار در تابستان خنک است و در زمستان از نفوذ سرمای بی‌حساب درامان. به غیر از بازار بزرگ تعدادی بازارهای کوچکتر هم به اسم بازارچه وجود دارد.

حمام که به آن گرمابه هم می‌گویند به تعداد زیاد وجود دارد که یا خصوصی است یا عمومی و یا خصوصی- عمومی. منظور از حمامهای خصوصی- عمومی آن است که اصولاً آنها برای مصارف خصوصی بنا شده‌اند، اما در بعضی از ساعات معین در ازای پرداخت پول می‌توانند مورد استفاده عامه هم قرار گیرند. حمامهای تهران از نظر جلال و شکوه سنگ مرمرها و ستون‌ها و همچنین از نظر جاداری و وسعت از گرمابه‌های اصفهان عقب‌تر است. این حمام‌ها، که نیمی از آنها در زیرزمین قرار دارد، از نظر نمای خارج با نقاشی‌های بد بازاری تزیین شده است که معمولاً تصویر غول‌ها و کشتی‌گیران یا صحنه‌های نبرد رستم را مجسم می‌سازند.

دیگر از لحاظ برجی از پهن که بر روی هم انباشته شده است و سوخت حمام می باشد، از سایر بناها مشخص می شود. بناهای عمومی قابل دیدن، در تهران تقریباً هیچ یافته نمی شود، مساجد و مدارس اندک موجود در آن، به هیچ وجه قابل قیاس با مساجد و مدارس اصفهان نیست. جالب توجه ترین آنها مسجد شاه است که باعث و بانی آن فتحعلی شاه بوده است. این مسجد دارای گنبدی است که آن را آب طلا داده اند. از آن گذشته مدرسه امیر، تنها کاشی هایی که با آنها روی گنبدها و دیوارهای داخلی مدرسه ها، مساجد و قصرهای سلطنتی را پوشانده اند شایسته اعتناست. با نصب و ترکیب هنرمندانه این کاشی ها، کاری می کنند که دورتادور عمارت نقش هایی ایجاد شود که در آنها صحنه های شکار، اشکال حیوانات و غیره مجسم گردد. آن هم به صورتی که از نظر زیبایی طرح و همچنین لعاب و رنگ نظیر ندارد.

تعداد تکایا که عبارتند از فضاهایی کوچک، چهار گوش و با دیوارهای آجری، به نحوی چشمگیر زیاد است. در وسط تکیه صفا ای ساخته اند به ارتفاع چهارپا ... در تکیه ها در ماه محرم تعزیه برگزار می شود و این تعزیه یادآور نبرد دلخراش کربلاست ... بر تعداد تکایا در اثر موقوفات و اعانه های مذهبی روزبه روز افزوده می شود، ولی از نظر بنا و ساختمان چیز قابل ذکری نیستند. از میدانهای عمومی فقط در تهران یکی را می توان ذکر کرد و آن سبزه میدان است. این میدان

سرگذشت تهران، ص: ۱۱۱

در دوره سلطنت شاه فعلی (ناصرالدین شاه) ساخته و مسطح و سنگفرش شده است. دورتادور آن دکان های زیبایی است که از صفا و ایوان احاطه شده و در بیننده تأثیری نیکو برجای می گذارد. بعضی میدان های کوچک نیز هست که مخصوص فروش خواربار است یا از آن به صورت قبرستان استفاده می کنند.

## ارک تهران

از میدان بزرگ شهر، موسوم به سبزه میدان با عبور از پل کوچکی که برفراز خندق زده شده به ارک می توان وارد شد. در داخل ارک مقر و منزل شاه قرار دارد با همه باغ ها، حیاطها، کوشک ها و حرمایش.

... ارک با یک دیوار چینه ای محاط شده است. از آن گذشته ارک دارای قصور بیشتری هم هست که به صدراعظم و وزیر جنگ تعلق دارد و عمارت مخصوص سفارت روس، مدرسه نظام، توپخانه جدید التأسیس که مازور کرسیس اتریشی آن را تجدید سازمان داده است ... [در نقشه دارالخلافة طهران که به تاریخ شهر جمادی الاول سنه ۱۲۷۵ چاپ شده است، به جای کرسیس، کرشیش نوشته شده و عموم کسانی که از این نقشه در نوشته های خود یاد کرده و از این شخص نام برده اند، این نام را «کرشیش» نوشته اند]. تمام زمین ارک به شاه تعلق دارد. وی محق است که هر وقت میل کند، هر جایی را بدون پرداخت غرامت برای ساختمان در آن قطعه زمین تملک کند و البته باید گفت که به ندرت از این امتیاز خود استفاده می کند. به همین دلیل قیمت این املاک از آن جهت که ممکن است مصادره شود بسیار اندک است.

تا آنجا که من می دانم این امر دوبار اتفاق افتاد؛ پس از طغیان بی سرانجام سالار تمام خانه های خانواده سالار و کلیه متعلقاتش با خاک برابر شد و زمین آن ضبط گردید و دیگری در حین آخرین جنگ انگلیس و ایران، قصر شاهزاده سیف الدوله که تحت الحمایه انگلیس بود برای توسعه اقامتگاه سلطنتی مورد استفاده واقع شد. پس از عقد قرارداد صلح هم دیگر انگلیسی ها نتوانستند ادعایی بکنند، زیرا حق مالکیت پادشاه نسبت به این زمینها معتبر بود.

درست بر فراز پل، کوچه باریکی پس از عبور از در نقاره خانه به میدان شاه می پیوندد. [همان میدان ارک بعدی] طول میدان دو بیست و شانزده متر و عرض آن یکصد و هشت متر است. اینجا میدان مشق و محل تمرین توپخانه است. دورتادور آن غرفه هایی برای توپخانه ها تعبیه شده، در



وسط آن سکویی قرار دارد که عراده تویی را که دوره شاه عباس از پرتغالیها به غنیمت گرفته‌اند به معرض تماشا گذارده‌اند. توپها به‌خصوص مورد احترام بسیارند و برای جنایتکاران و متمردين جنبه بست دارند و به هنگام تمرین‌های مفصل تیراندازی توپخانه، به فرمان شاه به خارج شهر برده می‌شوند. در همین میدان هم از نیروهای نامنظم رژه گرفته می‌شود و آتش‌بازی و مسابقات عمومی در جشنهای مهم نیز در همین جا برگزار می‌گردد. برای این منظور در آنجا مصطبه بلندی است که شاه و صاحب‌منصبان و سفرا روی آن به تماشا می‌نشینند. در گوشه جنبی، برج کوچکی هم به چشم می‌خورد که شاه اغلب در آنجا با دوربین بدون اینکه کسی متوجهش باشد، عابرین و تمرین‌های توپخانه را زیر نظر می‌گیرد.

از دروازه‌های دیگر که مقابل آن قرار دارد و به عالی‌قاپو موسوم است پس از گذشتن از معبری که زاویه‌دار است به حیاط اول- که باغ سلام نام دارد، زیرا مراسم سلام بزرگ در آنجا انجام می‌شود.- وارد می‌شویم. فضای وسیعی است با چنارهای بلند تناور که تالار سلام، آن را به دو قسمت مساوی تقسیم می‌کند. از اینجا از طریق دروازه‌ای دیگر به حیاط دوم وارد می‌شویم که اقامتگاه خصوصی شاه است و به آن دیوان‌خانه می‌گویند. جناح چپ این حیاط ساخته شده در حالی که در وسط یک ردیف خانه را به دو قسمت یا دو باغ تقسیم می‌کند. در باغ قدّامی قنات بزرگ شاه با قدرت تمام می‌جوشد و ظاهر می‌شود و سپس به کمک جوی‌هایی آب آن به تمام باغ هدایت می‌شود. در میان باغ قدّامی کوشک بزرگی است که به آن کلاه‌فرنگی می‌گویند و در قسمت خلفی باغ، نارنجستان، حوض بزرگ و پرندخانه بزرگ قرار دارد. جناح چپ شمالی اتاق‌های زمستانی شاه و همچنین تالاری است که دیوارهایش با آینه‌های قدی پوشیده شده و در آن حوض بسیار زیبا و مزینی است، کار اروپا. در این تالار، تخت مجلل جواهرنشانی که در آن «زبرجد» یا قوت و زمرد به کار رفته است، قرار داد. در جناح موازی میانی این اتاق‌ها واقعند:

خزینه، تالار بزرگ پذیرایی، گالری نقاشی، اسلحه‌خانه و تالار بزرگ جدید که با نقوش زیبای هندسی ایرانی، پرده‌های نقاشی و گچ‌بری‌های دل‌انگیز زینت یافته است.

خزینه اتاق کوچکی است که تمام اشیای قیمتی و جواهر، در آنجا در قفسه‌های مستحکم نگهداری می‌شود. از میان الماسها در اینجا به قطعه‌ای برمی‌خوریم به نام دریای‌نور که آن را به صورت مسطح تراش داده‌اند و کاملاً پاک است. اما به علت نوع تراش خود چندان تالّو ندارد.

من اغلب از دیدن آن به یاد تکه‌ای یخ می‌افتادم. شاه گاهی دستور می‌دهد آن را در بازوبندی کار بگذارند ... تالار پذیرایی که بزرگترین تالار سراسر قصر است، به سرسرای باز بیشتر

شباهت دارد زیرا از دو دیوار اصلی در آن خبری نیست و به جای آن ستون‌های ستبری کار گذارده‌اند ... در این تالار بار داده می‌شود و سفرا به حضور پذیرفته می‌شوند. دو در جنوبی به کتابخانه و اسلحه‌خانه باز می‌شوند. همچنین در جوار آن نگارخانه سلطنتی قرار دارد.

از دیوان‌خانه با عبور از یک راهرو جناغی به اندرون سلطنتی وارد می‌شویم. اندرون تشکیل شده است از سه حیاط بزرگ و یک حیاط کوچک که دورتادور آنها را منزل‌های خاص همسران شاه، کنیزها و خدمه آنها فرا گرفته است. از طرف خارج به دیوار چینه‌ای بسیار مرتفعی محدود است و نگهبانانی به دقت از آن حراست می‌کنند. نه ساختمان و نه تزئینات آن هیچ کدام آن‌طور که آدم فکر می‌کند اثری از جلال و جبروت شرقی ندارد. وسایل و ائاق اتاقها ساده‌تر از سایر حرمسراهای شهر است. تازه در این اواخر شاه دستور داد برای همسر سوگلی خود در حیاط اول بنایی بسازند که به سلیقه ایرانی‌ها مجلل و باشکوه است، اما این ساختمان نیز دارای کلیه نقایصی است که در معماری جدید ایران مشهور است. دیوارهای گلی را با گچ و سنگ مرمر پوشانده‌اند. سرستون‌هایی

که روی آنها گچ مالیده‌اند سست و نازک است، پله‌ها تنگ و با شیب تند، پنجره‌های بسیار، درها، شاه‌نشین‌ها، تاقچه‌ها، بالکن‌ها و بالاخانه‌ها آدمی را به یاد خانه‌های مقوایی می‌اندازد که با کوچکترین ضربه ممکن است در هم بریزند ...

## باغ‌ها

باغ‌های شهر تهران بر حسب مساحتی مازور کرسیس اتریشی به یک صد و چهل و چهار هزار متر مربع بالغ می‌شود. بزرگترین و انبوه‌ترین این باغها در قسمتهای جنوب غربی و شمال شرقی شهر قرار دارد.

هیچ خانه‌ای در تهران پیدا نمی‌شود که حیاط نداشته باشد و هیچ حیاطی پیدا نمی‌شود که در آن باغچه و درختان انبوه نباشد. مردم متمول و محتشم سوای این باغچه، باغ نسبتاً وسیعتری نیز در داخل شهر دارند. البته باغچه‌بندی این باغ دوم کاملاً ساده است. چند خیابان در آن است که از دو طرف آن چنار، سپیدار، زبان گنجشک، نارون، توت، درخت ابریشم یا صنوبر و گاهی نیز کاج و «ته» کاشته‌اند. [در لغتنامه دهخدا ذیل لفظ «ته» چنین آمده است: نامی است که در اطراف شمیران به درخت داغداغان داده‌اند.] بوته‌های گل عبارتند از انواع گل سرخ و سفید، یاسمن سفید و زرد، یاس کبود و غیره ... قسمتی از باغ را انواع درختان میوه کاشته‌اند که در بهار با شکوفه‌های خود غوغا می‌کنند ... در وسط باغ معمولاً یک کلاه فرنگی قرار دارد که داخل و

سرگذشت تهران، ص: ۱۱۴

خارج آن را با خطوط تزئینی و صحنه‌های نشاطانگیز نبرد حیوانات و غیره تزئین کرده‌اند.

نارنجستان باغهای ملا-کین ثروتمند به شکوه جلال تمام آراسته شده است. مرکبات و سایر میوه‌های خاص سرزمین‌های گرم و مرطوب در فضای آزاد عمل نمی‌آید، زیرا زمستان تهران سخت سرد می‌شود. پس ناچار باید قدری به آنها کمک کرد آنهم با تعبیه اتاقی چوبی در اطراف یا با کندن گود و کشیدن چادر به روی آنها و گذاردن مقداری آتش برای سرپا نگاهداشتنشان. از این گذشته درختان مرکبات را در نیمه پست‌تر اتاق نشیمن زمستانی که رو به قبله است می‌گذارند تا در اثر حرارتی که از بخاری بر آنها می‌تابد گرم شوند و شاداب بمانند. در نارنجستان‌های سلطنتی برعکس، درختان را در گودی زیادی قرار می‌دهند و بخاری‌ها را چند متر بالاتر می‌گذارند، در نتیجه درختان را هر سال سرما می‌زند و باز ناگزیر با صرف مخارج بسیار درختان تازه به جای آنها می‌کارند و این منبع «مداخل» خوبی برای کارمندان دربار به شمار می‌رود.

در خارج از شهر نیز باغهای وسیعی وجود دارد که اغلب به شاه تعلق دارد، زیرا یا این باغها به خرج دولت احداث شده است، مانند باغ لاله‌زار، باغ نگارستان و قصر قجر، یا مردم به طور خصوصی آنها را ایجاد کرده‌اند و بر حسب سیر عادی حوادث توسط دولت مصادره و به تملک آن درآمده است.

از این قبیل است باغهای نبی‌خان، نظامیه، داودیه، ایلخانی، از باغ‌های خصوصی باغ خان باباخان سردار، تحت‌الحمایه سابق روسیه که از همه باغ‌های دیگر وسیع‌تر، سیرآب‌تر و شاداب‌تر است، شایان ذکر است باغ قصر قجر با کاخ زیبا و صفا‌های سرسبز که بسیار خوب آبیاری شده و منظره زیبایی دارد یکی از زیباترین مراکز اطراف شهر تهران است. متأسفانه به قسمتی از این باغ که به پارک شبیه است درست رسیدگی نشده و چنارهای تناور آن را در این اواخر برای تهیه الوار قطع کرده‌اند.

باغ واقع در کن در دو میلی تهران از نظر مجموعه درختانش و همچنین باغ دولت‌آباد در نزدیکی ویرانه‌های ری ممتازند، اما این هر دو باغ را برای تهیه الوار درست و حسابی نجاری کرده‌اند.

سرگذشت تهران، ص: ۱۱۵

آنچه که دکتر پولاک درباره تهران شرح داده در واقع نمایی کلی شهر تهران در چند سال نخستین حکومت ناصرالدین شاه است و تهران تفاوت عمده‌ای با دوره محمد شاه نکرده است.



تنها بخشی از بازار تهران به صورت جدید ساخته شده که همان بازار امیر و کاروانسرای امیر است.

اما یکی از مهمترین تغییراتی که در این دوره، یعنی در زمان صدرات میرزا تقی خان امیرکبیر در تهران پدید آمد، ایجاد دار الفنون است که از اندیشه بلند او سرچشمه گرفته بود که به سخن دیگر یکی از نوآوری‌های امیرکبیر می‌باشد. اندیشه امیرکبیر در بنای دار الفنون از سرچشمه واحدی الهام نگرفته بود، بلکه حاصل مجموع آموخته‌های او بود. آکادمی و مدرسه‌های مختلف روسیه را دیده بود، در کتاب جهان‌نمای جدید که به ابتکار و زیر نظر شخص امیرکبیر ترجمه و تدوین شده، شرح دارالعلمهای همه کشورهای غربی را در رشته‌های گوناگون علم و هنر با آمار شاگردان آنها خوانده بود و از بنیادهای فرهنگی دنیای جدید خبر داشت. در ضمن از مدرسه «طیبه» و «عسکریه» عثمانی که در لوای تنظیمات ساخته بودند، آگاه بود.

از آن گذشته می‌دانیم که در زمان عباس میرزا و محمد شاه به علم و صنعت جدید توجهی پیدا شد. از یک سو خبرگان نظامی و مهندسان و نقشه‌کشان فرنگی به ایران آمدند و از سوی دیگر چند دسته شاگرد به فرنگ روانه شدند. تأسیس مدرسه‌ای برای تعلیم دانش و فن غربی، مستلزم آوردن استادان خارجی بود، و به علاوه مراقبتی پی‌گیر لازم داشت. در عوض دامنه فعالیت آن عمیقتر و گسترده‌تر بود و تأثیرش در تحول اجتماعی ژرفتر ... ذهن امیرکبیر در اینجا در درجه اول معطوف به دانش و فن جدید بود، و بعد به علوم نظامی توجه داشت. این معنی از مطالعه تطبیقی برنامه درسهای دار الفنون و نامه‌های امیرکبیر راجع به رشته درسی استادانی که استخدام شدند، روشن است. رشته‌های اصلی تعلیمات دار الفنون به نحوی که او در نظر گرفته بود، عبارت بودند از پیاده نظام و فرماندهی، توپخانه، سواره نظام، مهندسی، ریاضیات، نقشه‌کشی، معدن‌شناسی، فیزیک و کیمیایی فرنگی (شیمی) و داروسازی، طب و تشریح و جراحی، تاریخ و جغرافیا و زبان‌های خارجی. مدرسه هفت شعبه داشت و پاره‌ای مواد مزبور در آن مشترک بود. در ضمن باید دانسته شود که برای فنون نظامی دستگاه تعلیماتی جداگانه‌ای در خود تشکیلات لشکری تعبیه نهاد و شعبه علوم جنگی دار الفنون مکمل آن به شمار می‌رفت.

سرگذشت تهران، ص: ۱۱۶

سنگ بنای دار الفنون در اوایل سال ۱۲۶۶ (ه ق) در زمین واقع در شمال شرقی ارک سلطنتی که پیش از آن سربازخانه بود، نهاده شد. نقشه آن را میرزا رضای مهندس کشید، میرزا رضای مهندس از شاگردانی بود که در زمان عباس میرزا برای تحصیل به انگلستان رفته بود و محمد تقی خان معمارباشی دولت مأمور ساخت آن گردید و شاهزاده بهرام به کار بنایی آن رسیدگی می‌کرد. اعتماد السلطنه درباره میرزا رضای مهندس باشی می‌نویسد:

دوشنبه غره ربیع الثانی ۱۲۹۹، به اتفاق حضرات مسجد آقا بهرام که مجلس فاتحه‌خوانی میرزا عباس مهندس باشی بود رفتیم. میرزا رضا نود و شش سال عمر داشت. در زمان عباس میرزای نایب السلطنه ظاهراً هفتاد سال قبل با میرزا جعفر خان مشیر الدوله مأمور شده بود و رفته بود لندن تحصیل کرده بود. بسیار آدم قابلی بود. زبان انگلیسی را کاملاً می‌دانست. در هندسه و قلعه‌سازی مهارت کامل داشت. با این کبر سن باز مشاعر داشت. اما چشم او نمی‌دید و اینکه مرد حادثه بود، نه از اجل طبیعی. به این تفضیل: به جهت قضای حاجت از بالاخانه خواسته بود بیرون بیاید، به جای اینکه در مهتابی را باز کند، در رو به حیاط را باز کرد، از چهار ذرع افتاده بود و کله‌اش به زمین آمده بود، تلف شد.»

درخور یادآور است که مسجد آقا بهرام که امروزه جنب بن بست حوله‌بافها و کوچه حیاط شاهی قرار دارد، سابقاً در خیابان پامنار واقع بود.

آغا بهرام خواجه قراباغی بود و امیر دیوان‌خانه. وی یکی از کسانی بود که باعث شورش سربازان علیه امیرکبیر شده بود. امیرکبیر پس از برقراری نظم او را به کرمانشاه تبعید کرد. گفتنی است که آغا بهرام خواجه امینه اقدس یکی از زنان ناصرالدین شاه بود. از او به عنوان سرتیپ اول هم یاد شده است.

ساختمان قسمت شرقی دار الفنون، تا اواخر سال ۱۲۶۷ (ه ق) به پایان رسید. چهار طرف مدرسه را پنجاه اتاق منقش مذهب ساخته‌اند که هر کدام به طول و عرض چهار ذرع ساخته شده و جلو آنها را ایوانهای وسیع بنا نموده‌اند. در گوشه شمال شرقی تالار تئاتر احداث شده و در

سرگذشت تهران، ص: ۱۱۷

پشت دار الفنون کارخانه شمع کافوری و آزمایشگاه فیزیک و شیمی و دواسازی برپا نموده‌اند که بعدها چاپخانه هم ضمیمه آن شد. همچنین کتابخانه و سفره‌خانه‌ای هم در این مکان ساختند.

در ورودی آن در خیابان ناصریه- ناصر خسرو فعلی- به سال ۱۲۹۲ (ه ق) ساخته شد.

امیر خودش به بنایی دار الفنون سرکشی می‌کرد. مدرسه در دست ساختن بود که امیر کبیر، ژان (جان) داود خان را در سال ۱۲۶۶ (ه ق) برای انجام استخدام معلم به اتریش (نمسه) و پروس فرستاد. امیر کبیر از آوردن استادان انگلیسی و فرانسوی و روسی روگردان بود.

دکتر پولاک در این باره می‌نویسد:

«نیت وی [امیر کبیر] آن بود که معلمین استخدام شده را حتی المقدور از سیاست مملکت برکنار نگاهدار تا اینکه آنان یک سره و یک دله به کار تدریس و تعلیم خود سرگرم باشند، به همین سبب از روس‌ها و انگلیس‌ها و همچنین فرانسوی‌ها فاصله گرفت و یکی از مخلصین خود را که مردی محترم بود به نام میرزا داود خان ارمنی، به وین فرستاد تا در آنجا به استخدام معلمین مناسب پردازد.»

هفت معلمی که از اتریش استخدام گردیدند عبارتند از:

۱- کاپیتان زاتی معلم مهندسی

۲- کاپیتان گومنز معلم پیاده‌نظام و فن رزم‌آزمایی (تاکتیک نظامی)

۳- نایب اول کرزیز معلم توپخانه

[درباره این نام باید گفت که در برخی از منابع به گونه کرسیس، یا کرشیش و یا کریشیش آمده است]

۴- نایب اول نمیرو معلم سواره نظام

۵- کارنتا معلم معدن‌شناسی

۶- دکتر پلاک (پولاک) معلم طب و جراحی و تشریح

سرگذشت تهران، ص: ۱۱۸

۷- فکتی معلم علوم طبیعی و دواسازی. (فوکه‌تی)

از این عده که نام برده شد گومنز و نمیرو قبلاً به ایران رسیده بودند

بقیه در ۲۷ محرم ۱۲۶۸ (ه ق) / ۲۴ نوامبر ۱۸۵۱ (م.) یعنی دو روز پس از عزل امیر از خدمت، همراه جان داوود خان به تهران وارد شدند.

دکتر پولاک در این باره می‌نویسد:

«در بیست و چهارم نوامبر ۱۸۵۱ به تهران رسیدیم. پذیرایی سردی از ما شد، احدی برای تهنیت به استقبال ما نیامد و به زودی آگاه شدیم که صحنه در این فاصله به زیان ما تغییر کرده است. چند روزی پیش از ورودمان، امیر کبیر در اثر توطئه‌های داخلی دربار، به‌خصوص از جانب مادر شاه که دشمن سرسخت تلاش‌های اصلاح‌طلبانه او بود دچار بی‌مهری شاه شده بود ... هنگامی که وی از ورود ما مطلع شد، میرزا داوودخان را از نزد خود فراخواند و گفت:

«این نمسه‌ها (اتریشی‌ها) بیچاره را من باعث شدم به اینجا بیایند. اگر بر سر کار بودم اسباب رضایت خاطرشان را فراهم می‌آوردم. اما حالا می‌ترسم به آنها بدبگذرد. هرچه می‌توانی سعی کن که کار را به آنها آسان‌تر کنی.»  
محمد حسن خان اعتماد السلطنه در مرآة البلدان ذیل رویدادهای سال ۱۲۶۷ (ه ق) نویسد:

«هم در این سال، در ارگ همایون مدرسه مبارکه دار الفنون ساخته شد. اگر چه شروع به ساختن و اقدام به بنایی این محل منیف و مکان رفیع فی الحقیقه در سال قبل شد، ولی در این سال خجسته مآل ساخته آمد. طرح این بنا را میرزا رضای مهندس‌باشی کرد و به معماری محمد تقی خان معمارباشی بنا نمودند و سمت شرقی آن را به اتمام رسانیدند و معلمین از برای تعلیم علوم جدید و انکشافات تازه و السنه مختلفه دول اروپا از فرنگستان طلبیدند و شرح این جمله در وقایع اوایل سال آینده مفصلاً نگاشته خواهد شد.»

سپس اعتماد السلطنه ضمن شرح رویدادهای سال ۱۲۶۸ (ه ق) آورده است:

«چنانکه در شرح سال قبل ذکر شد بنای مدرسه مبارکه دار الفنون در ارگ پادشاهی در محلی که اکنون واقع در خیابان ناصریه و خیابان الماسیه (خیابان باب همایون) است نهاده و معلمین برای هر علمی از دولت «استریه» طلبیده و مسیو جان داود مترجم اول دولت علیه که به این

سرگذشت تهران، ص: ۱۱۹

مأموریت به وینه رفته بود اعلیحضرت امپراتور «استریه» او را به نیل مرام معاودت داده چند نفر معلم با او همراه نمودند و او را به ازای این خدمت به عطای یک رشته حمایل سرخ سرتپی سربلند فرموده ... بعد از آن که معلمین مزبور به دارالخلافه رسیدند و طرف شرقی مدرسه مبارکه نیز تمام شد، روز یکشنبه پنجم ماه ربیع الاول این سال [۱۲۶۶ ق] یک صد نفر از اولاد شاهزادگان عظام و امرا و اعیان و رجال دولت که برای تحصیل در این مدرسه منتخب شده بودند، به توسط میرزا محمد علی خان وزیر دول خارجه شرف‌اندوز خاک پای مبارک شده بعد از آن به مدرسه مبارکه آمده به میمنت شروع به تحصیل کردند و در این روز دار الفنون افتتاح یافت و حسب الرسم تشریفات معمول عمل آمد ...»

شایان یادآور است که افتتاح مدرسه دار الفنون بنا به نوشته روزنامه وقایع اتفاقیه، در روز پنجم صفر سال ۱۲۶۸ (ه ق) بود. چنانکه در روزنامه وقایع اتفاقیه نمره ۴۴ پنجشنبه دهم صفر ۱۲۶۸ (ه ق) آمده است:  
روز پنجم صفر ناصر الدین شاه ... بنفس نفیس همایون برای تماشا و مشاهده وضع و طور مدرسه مزبوره تشریف‌فرما شدند.

### تأسیس مدرسه دار الفنون و مرگ امیرکبیر:

جناب مقرب الخاقان، میرزا محمد علی خان، وزیر خارجه و عالیجاه مقرب الخاقان عزیز خان آجودان‌باشی و بعضی دیگر از اعیان دربار همایون که شرفیاب حضور مبارک بودند هر یک را به مناسبت شغل و شأن خود به خطابات و فرمایشات ملوکانه متعلق بر انتظام عمل مدرسه و تعلیمات آنجا سرافراز فرمودند ...»

اما نکته قابل توجه در اینجا آن است که بنا بر اسنادی که از امیر برجای مانده است، افتتاح و آغاز به کار مدرسه دار الفنون در سال ۱۲۶۷ (ه ق) بوده است نه در سال ۱۲۶۸ و زمان صدارت میرزا آقا خان نوری!

روانشاد خان ملک ساسانی در کتاب گرانقدر سیاستگران دوره قاجار در این باره می‌نویسد:

«... در مجموعه مراسلات کتابخانه سلطنتی ۱۰۸-۱۶۱ پنج نامه به خط میرزا تقی خان به نظر من رسیده که در این موضوع به ناصر الدین شاه نوشته و بدون هیچ‌شک و تردید، خود او در سال

سرگذشت تهران، ص: ۱۲۰

۱۲۶۷ (ه ق) مدرسه را افتتاح کرده است.

## و اما نامه‌های میرزا تقی خان امیرکبیر به ناصرالدین شاه

### نامه اول:

«حاجی میرزا جبار را خواست و قرار بیرق مدرسه را گذارد که انشاء الله روز یکشنبه در سردر مدرسه بلند شود. به معیر الممالک هم گفت از فردا ساعت را تعمیر نمایند.»

### نامه دوم:

«هفته دو روز صاحب‌منصبان مسلمان و فرنگی مدرسه شرفیاب خواهند شد.»

### نامه سوم:

«در باب شلیک متعلمین مدرسه مقرر شده بود این اطفال هنوز مشق شلیک نکرده‌اند، خاصه در حضور همایون رعب دیگر دارند. خدای نکرده وقت شلیک خودشان را معیوب کنند. کار مدرسه منظم است.»

### نامه چهارم:

امتحانات شش ماهه مدرسه به خوبی انجام یافت. قرار شد به جهت جنگ چندین فوج مشق مخبران بکنند چون برای جنگ بهترین مشقهاست در نزد صاحب منصبی که فردا وارد می‌شود، علم ساختن قلعه و بردن مارییچ و ساختن پل را خواهند آموخت، به زودی در ایران صاحب‌منصبان لایق تربیت خواهند شد.»

### نامه پنجم:

«فوج خلخال خوب مشق می‌کند. استدعای بارون صاحب هم همین است که به نظر همایونی برسد در امر مدرسه وقت زیاد لازم است. آدم معقول متشخص می‌خواهد که سررشته از همه چیز فرنگی و ایرانی داشته باشد، علی‌العجاله خوب است. اغلب متعلمین خوب ترقی کرده‌اند که معلمین تصدیق می‌کنند.»

خان ملک ساسانی در اینجا می‌افزاید: «از مرحوم رضاقلی خان هدایت که خود را از بدو تأسیس دارالفنون دست‌اندرکار بوده و هیجده سال ریاست مدرسه را کرده تعجب دارم چطور راضی شده که در روضه‌الصفای ناصری افتتاح مدرسه را به زمان صدارت میرزا آقا خان نسبت دهد.»

البته تاریخ افتتاح دارالفنون را یک سال دیرتر نوشتن یا افتخار تأسیس آن را به میرزا آقا خان

سرگذشت تهران، ص: ۱۲۱

نوری که خود یکی از قاتلین امیرکبیر بود نسبت دادن، چندان جای تعجبی ندارد، زیرا که رضاقلی خان هدایت درباره علت مرگ امیرکبیر در روضه‌الصفای ناصری چنین می‌نویسد:

«به واسطه تسلط نقم و تغلب سقم [نقم: کینه‌ها، عقوبت‌ها. سقم: بیماری، ناخوشی] در شب شنبه هیجدهم ربیع‌الاول، جهان فانی را

حتی در ناسخ التواریخ سپهر نیز مرگ امیر کبیر تحریف می‌شود:

«پس از یک اربعین که میرزا تقی خان در قریه «فین» [کاشان] روز گذاشت، از اقتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت، سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت. شب شنبه هیجدهم ربیع الاول در گذشت.»  
همچنین میرزا آقا خان نوری در مراسله‌ای با میرزا محمد حسین خان صدر، دیوانخانه وزیر مختار ایران در روسیه، می‌نویسد: «بیچاره میرزا تقی خان امیر نظام سابق، در فین کاشان به ناخوشی سینه پهلو وفات کرد و مرحوم شد، خدا بیامرز. تف بر دنیا و این عمرهای او!»

قتل امیر کبیر حتی در روزنامه‌های آن دوره نیز مرگی از روی ناخوشی تلقی و تبلیغ می‌شود؛ چنانچه در روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۵۰، پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول ۱۲۶۸، می‌خوانیم:

«کسانی که با میرزا تقی خان حساب و معامله داشتند، به جهت تفریح حساب خودشان به اجازه و نوشته مرخصی اولیای دولت علیّه، روانه فین کاشان بودند، از قراری که آن آدمها مذکور داشتند، و خود میرزا تقی خان هم کاغذ به خط خودش نوشته بود، این روزها به شدت ناخوش است. غلامی از غلامان عالیجاه، خلیل خان یوزباشی هم که یکشنبه نوزدهم این ماه از فین وارد دارالخلافت شد مذکور داشت که: احوال خوشی ندارد. صورت و پایش تا زانو ورم کرده است، موافق این اخبار چنان معلوم می‌شود که خیلی ناخوش باشد و می‌گویند که از زیادی جنب [؟!] و احتیاطی که دارد قبول مداوا هم نمی‌کند و هیچ طبیبی را بر خود راه نمی‌دهد.»  
همین روزنامه در پنجاه و دومین شماره خود امیر کبیر را چنین معرفی می‌کند:

«میرزا تقی خان که سابقا امیر نظام و شخص اول این دولت بوده در شب شنبه هیجدهم ماه ربیع الاول در کاشان وفات یافته است.»  
در جلد سوم کتاب منتظم ناصری نیز چنین می‌خوانیم:

«میرزا تقی خان که سابقا امیر نظام و شخص اول دولت بود، در قریه فین کاشان وفات کرد.»

در مرآة البلدان ناصری نیز درباره همین رویداد آمده است: «در این سال که ۱۲۶۸ است،

سرگذشت تهران، ص: ۱۲۲

میرزا تقی خان که سابقا شخص اول این دولت ابدانتظام بود، در کاشان وفات کرد.»

از میان تمام کتبی که به فرمان ناصر الدین شاه تألیف شد و در همان عهد به چاپ رسید تنها کتاب حقایق الاخبار ناصری تألیف میرزا جعفر خورموجی حقایق نگار، است که حقیقت قتل امیر کبیر را به اختصار ولی به وضوح تمام بیان می‌کند:

«پس از مدت یک اربعین، بر حسب صوابدید امنا و امرا، فنایش بر بقایش مرجع گردید.

حاجی علی خان فراشباهی به کاشان شتافت. روز هیجدهم ربیع الاول در گرمابه، بدون عجز و لابه، ایادی که مدتی متمادی از یمین و یسار، اعادی و اشرار را مقهور و خوار می‌داشت، فُضاد دژخیم نهاد اجل به قصد یمین و یسارش پرداخته و به دیار عدمش روانه ساخت.»

در کتاب صدر التواریخ نیز تا اندازه‌ای به چگونگی قتل امیر کبیر اشاره می‌شود»

با خواندن این گزارشها و دروغ بودن آنها با آنچه که واقعا رویداد، چطور می‌توان چشم داشت که تاریخ افتتاح مدرسه دار الفنون را نیز عمدا به پس از کشته شدن امیر کبیر ربط نداده باشند.

## برنامه و نظم دار الفنون

برنامه و نظم دارالفنون چنین بود: شاگردان هر یک از شعبه‌های هفتگانه دار الفنون لباس مخصوص داشتند و سالی دو دست لباس

تابستانی و زمستانی به هر یک رایگان داده می‌شد.

شاگردان ناهار را به خرج مدرسه و در محل مدرسه می‌خوردند. مقرری هم داشتند، و به شاگردان خوب انعامی نیز داده می‌شد. از سال ۱۲۷۶ (ه ق) مقرری شاگردان بریده شد ...

امتحان مدرسه سالی سه بار بود. پس از آن شاه و وزیران و شناختگان دولت به مدرسه می‌آمدند و به شاگردان جایزه می‌دادند ... از متعلقات دارالفنون تالار تاتری بود که به ملاحظه عقاید دینی متروک افتاده و فقط گاه نمایشهای خصوصی برای شاه و رجال دولت به وسیله «لومر» فرانسوی، معلم موزیک و مزین الدوله (نقاشباشی) در آن اجرا می‌شد. پس از چندی به جای تاتر، نمازخانه‌ای برپا شد که شاگردان نماز ظهر را در آنجا می‌گزاردند. مدرسه کتابخانه‌ای هم داشت. طیب مخصوصی هم برای درمان شاگردان گمارده بودند. چاپخانه دارالفنون به نام «مطبعه دولتی» خوانده شد و آثار استادان دارالفنون و پاره‌ای کتابهای دیگر در آنجا به طبع سرگذشت تهران، ص: ۱۲۳

می‌رسید. روی مطبعه، عکاسخانه عبد الله خان قاجار، عکاس رسمی دولت قرار داشت.

### بودجه دارالفنون

بودجه دارالفنون در سال تأسیس، هفت هزار و هفتصد و پنجاه تومان بود و در سال ۱۳۰۷ (ه ق)، بودجه آن را سی هزار تومان نوشته‌اند.

عمده شاگردان دارالفنون در سال تأسیس ۱۱۴ نفر بودند، از این قرار:

مهندسی ۱۲ نفر

توپخانه ۲۶ نفر

پیاده نظام ۳۹ نفر

سواره نظام ۵ نفر

طب و جراحی ۲۰ نفر

فیزیک و شیمی و دواسازی ۷ نفر

معدن‌شناسی ۵ نفر

در سال ۱۳۰۷ (ه ق) که کرز به ایران آمد، عده شاگردان دارالفنون را ۳۸۷ نفر به قرار زیر ثبت کرده است. رشته‌های سه گانه نظام ۷۵ نفر

شعبه‌های مختلف علم و فن ۱۴۰ نفر

زبان فرانسوی ۴۵ نفر

زبان انگلیسی ۳۷ نفر

زبان روسی ۱۰ نفر

نقشه کشی ۸۰ نفر

### تاتر در دارالفنون

اشاره

تئاتر در حقیقت با دارالفنون همراه بوده است. در گوشه شمال شرقی عمارت مدرسه دارالفنون که امروزه به شکلی دیگر نوسازی شده است، تالار بزرگی برای نمایش ساخته بودند که البته تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه تئاتری در آن اجرا نشد. سرگذشت تهران، ص: ۱۲۴

در این دوره لومر، معلم موزیک دربار و میرزا علی اکبر خان مزین الدوله، نقاشباشی و چندتن دیگر، شروع به اجرای نمایش و تاترهای خصوصی برای تماشای شاه و خاندان سلطنتی کردند که البته استمرار چندانی نیافت، زیرا نه وضعیت اجتماعی اجازه پرداختن به تئاتر می‌داد و نه بازیگران قابلی در ایران یافت می‌شد و نمایشنامه‌ای در کار بود و نه آزادی تعبیر و گفتار. حسن مقدم در یکی از سخنرانی‌های خود که در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی در تالار دارالفنون ایراد شده است می‌گوید: «اولین بنای تئاتری که در ایران ساخته شده در عهد ناصرالدین شاه بوده و آن بنا همین تالاریست که اکنون مرا در آنجا به تشریف قدوم خود مفتخر فرموده‌اید (دارالفنون) ولی شکل حالیه آن را در نظر نیاورید چه صورت اولی آن تغییر یافته، این بنا با وجود کمی وسعت، تئاتر صحیح و قشنگی بوده به طرز تئاترهای اروپا و گنجایش قریب سیصد نفر تماشاچی را داشته است. تأسیس آن تئاتر با آقای مزین الدوله نقاشباشی است. به علاوه اولین پیس‌هایی هم که در آنجا بازی شده پیس‌هایی بود که خود ایشان به ذوق و سلیقه شخصی از مولیر ترجمه کرده بودند.»

### تئاتر و تماشاخانه در نوشته‌های اعتماد السلطنه

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود به نکاتی درباره تماشاخانه و تئاتر اشاره می‌کند که فضای حاکم بر مقوله تئاتر و نمایش در آن زمان را تا حدی روشن می‌کند:

«سه‌شنبه ۹ جمادی‌الثانیه سنه ۱۳۰۳ قمری ... چند شب است در مدرسه دارالفنون وزیر علوم، گویا تماشاخانه باز کرده. بازیگرها فرنگی‌ها هستند که ابتدا بازی نمی‌دانند و زبان نمی‌فهمند. اما طوطی‌وار فارسی یاد گرفته‌اند. از قراری که می‌گویند خیلی خنک است.»

بدنیست بدانیم که وزیر علوم آن زمان علیقلی خان مخبرالدوله پسر بزرگ رضاقلی خان ملقب به امیر الشعراء و متخلص به هدایت بود.

اعتماد السلطنه همچنین در یادداشت خود به تاریخ یکشنبه، ۱۴ رجب سنه ۱۳۰۶ (ه ق) می‌نویسد: سرگذشت تهران، ص: ۱۲۵

«... دیشب شاه تماشاخانه رفته بود. اسماعیل بزازی «سرهنگ مجبوری» بیرون آورده بود.»

و باز نویسد: «شنبه ۹ رجب سنه ۱۳۰۷ قمری، دیشب هم [شاه] تماشاخانه تشریف برده بودند. اسماعیل بزازی در آورده بود. می‌گویند چهارصد تومان مداخل کرده بود.»

### \*\*\* تأسیس وقایع اتفاقیه

یکی دیگر از ارزنده‌ترین کارهای میرزا تقی خان امیرکبیر تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه است.

گفتنی است که (۱۸۳۳-۱۷۷۲ م) برابر با (۱۱۸۴-۱۲۴۹ ه ق) نخستین روزنامه فارسی جهان را «رام‌مهان روی» منتشر ساخت. او که یکی از روشنفکران هندی و استاد فرهنگ فارسی و اسلامی و همچنین ناشر دیوان حافظ و از پیشروان عالیقدر افکار جدید در هندوستان به شمار می‌رود، یکی دو شماره از روزنامه خود را انتشار داد و به ایران هم فرستاد، اما هیچ اثری از آن روزنامه در دست نیست و هیچ آگاهی دیگری درباره آن نداریم.



دومین روزنامه فارسی را میرزا محمد علی شیرازی در کلکته منتشر کرد. اولین شماره‌های این روزنامه که «احسن الاخبار و تحفه الاخبار» نام داشت در رمضان ۱۲۶۷ (ه ق) به ایران رسید.

این روزنامه بیشتر به ایالات جنوبی ایران می‌رسید و تعدادی از آن نیز برای مقامات دولتی فرستاده می‌شد. این روزنامه از سیاست انگلستان و رفتار مردم آن انتقاد تند می‌کرد و به همین سبب سفیر انگلیس در تهران پیشنهاد کرد از ارسال آن به ایران جلوگیری شود.

اما روزنامه وقایع اتفاقیه که در واقع دومین روزنامه چاپ تهران پس از روزنامه میرزا صالح بود در نخستین شماره خود به تاریخ جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ (ه ق) برابر با ۱۸ بهمن ۱۲۲۹ (ه ش) و هفتم فوریه ۱۸۵۰ (م) بدون نام انتشار یافت و از شماره دوم وقایع اتفاقیه نامیده شد.

طلیعه این روزنامه اعلامیه‌ای است که از سوی امیرکبیر به این شرح انتشار یافته است:

«از آنجا که همت حضرت اقدس شاهنشاهی مصروف بر تربیت اهل بیت و استحضار و آگاهی آنها از امورات داخله و وقایع خارجه است لهذا قرار شد که هفته به هفته احکام همایون و

سرگذشت تهران، ص: ۱۲۶

اخبار داخله مملکتی و غیره را که در دول دیگر «گازت» نامیده می‌شود، در دار الطباعه دولتی زده شود و به کلیه شهرهای ایران منتشر گردد که اهالی ممالک ایران نیز در هر هفته از احکام دار الخلافه مبارکه و غیره اطلاع حاصل نمایند و از جمله محسنات این گازت یکی آنکه سبب دانایی و بینایی اهالی این دولت علیه است، دیگر اینکه اخبار کاذبه اراجیف که گاهی برخلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران بیش از این باعث اشتباه عوام این مملکت می‌شد بعد از این بواسطه روزنامه موقوف خواهد شد و بدین سبب لازم است کل امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحبمنصبان معتبر و رعایای صادق این دولت روزنامه‌ها را داشته باشند و برحسب قرارداد فوق در جمعه پنجم شهر ربیع الثانی ایت‌ئیل سنه ۱۲۶۷ به این کار شروع و مباشر این روزنامه‌ها به هر کس که طالب باشد هفته به هفته خواهد رساند.»

در صفحه اول این روزنامه علامت شیر و خورشید ایران و عبارت یا اسد الله الغالب نگاشته شده بود. شماره نخست وقایع اتفاقیه به عنوان «روزنامه اخبار دارالخلافه تهران» منتشر گردید و از شماره دوم به نام روزنامه وقایع اتفاقیه خوانده شد و تا ده سال بعد یعنی تا سال ۱۲۷۷ (ه ق) به همین نام نشر می‌شد. در این سال هنگام تصدی میرزا ابو الحسن خان غفاری کاشانی صنیع الملک، نام روزنامه تغییر کرد و از شماره ۴۷۴ به روزنامه دولت علیه ایران مبدل شد و ضمناً به شکل روزنامه‌ای مصور درآمد و این نخستین روزنامه مصوری بود که در ایران انتشار یافت.

دیری نگذشت که دوباره اسم آن تغییر یافت و به روزنامه دولتی موسوم شد. مدتی بعد روزنامه ایران نامیده شد و از آن پس تا انقلاب مشروطه همین نام را حفظ کرد.

## مریضخانه دولتی

یکی دیگر از کارهای سودمند در دوره صدرات میرزا تقی خان امیرکبیر تأسیس «مریضخانه دولتی» است.

بنای این مریضخانه در سال ۱۲۶۶ (ه ق) آغاز و در ربیع الاول ۱۲۶۸ (ه ق) افتتاح گردید. در این بیمارستان داروخانه مخصوص هم وجود داشت. مریضخانه دولتی در واقع نخستین

سرگذشت تهران، ص: ۱۲۷

بیمارستان تاریخ جدید ایران است، به قراری که نوشته‌اند چهارصد بیمار را می‌توانستند در آنجا درمان کنند.



رئیس این مریم‌خانه میرزا محمد ولی حکیم‌باشی بود و دکتر کازولانی حکیم‌باشی نظام نیز مسئولیت مداوای بیماران را به عهده داشت. پیش از ایجاد مریم‌خانه دولتی برای هر فوج نظام طبیب مخصوصی گمارده شده و محل مناسبی به عنوان بیمارخانه تعیین کرده بودند که «مریض‌های هر فوج در آنجا باشند و مستحفظین و اطبای فوج لازمه اهتمام در پرستاری و معالجه آن نمایند.» اما پس از تأمین این مریم‌خانه بیمارخانه‌های کوچک همه برچیده شدند و بیماران نظامی به مریم‌خانه دولتی می‌رفتند. به موجب آمار منتشر شده در نخستین سال کار بیمارستان، یعنی از ربیع‌الاول ۱۲۶۸ تا ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ (ه ق) تعداد دو هزار و دویست و سی و هشت مریض در آن معالجه گردیدند.

با تأسیس مدرسه دارالفنون، فن طب بیشتر رواج پیدا کرده بود، و با تأسیس مریم‌خانه دولتی دکتر پولاک شاگردان دارالفنون را برای آموختن طب تجربی به آنجا می‌برد و خودش هم کار جراحی را انجام می‌داد.

## چاپارخانه

یکی دیگر از تأسیسات جدید در دوره امیرکبیر ایجاد چاپارخانه‌ای منظم و جدید است. هرچند که فکر ایجاد پستخانه جدید در زمان فتحعلیشاه پیدا شد، ولی در زمان امیرکبیر بود که این اندیشه به عمل درآمد. داستان ایجاد پست در زمان فتحعلیشاه از این قرار است که:

شاه از سرگور اوزلی سفیر انگلیس، درباره کارهایی که موجب افزایش درآمد دولت شد، تحقیق کرد و او نیز ضمن توضیح مالیات بر درآمد و مالیات برارث که در انگلیس معمول بود، شرحی درباره پست و فواید آن به عرض شاه رساند. شاه نیز پسندید و به میرزا شفیع دستور داد پستخانه برپا کند اما این کار سرنگرفت و رسم کهنه گذشته که در حقیقت اعزام پیک به هنگام ضرورت بود همچنان ادامه یافت ... دولت چاپارهای مخصوصی داشت که نامه‌های دولتی را

سرگذشت تهران، ص: ۱۲۸

می‌بردند. سفارتخانه‌های بیگانه نیز هر یک چاپاری داشتند که اموراتشان را انجام می‌داد. این وضع چاپارخانه کشوری بود که روزگاری یکی از منظم‌ترین و وسیع‌ترین تشکیلات ارتباط پستی جهان را تأسیس کرده بود.

نقشه ایجاد چاپارخانه جدید به سال ۱۲۶۶ (ه ق) تنظیم شد و شفیع‌خان چاپارچی‌باشی به ریاست دستگاه چاپارخانه تعیین گردید. در زمان امیرکبیر بناها و ساختمان‌هایی چند در تهران ساخته شد که برخی از آنها همچنان باقیست.

امیرکبیر در زمان صدارتش در تهران بنای تیمچه و بازاری را گذاشت که اولی سرای اتابکیه و دومی بازار امیر نام گرفتند که این دو بازار در مجموع بهترین بازارهای تهران و مهم‌ترین کانون ترقی تجارت به‌شمار می‌رفتند.

بازار امیر شامل سه راسته بازار بود که به سرای اتابکی راه داشت. بنای این بازارها در رمضان ۱۲۶۶ (ه ق) تمام شد، سرای امیر در دو طبقه ساخته شد و دارای ۳۳۶ حجره بود، در ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ (ه ق) افتتاح شد.

این تأسیسات نیز که اداره امور آن را آقا مهدی ملک‌التجار به عهده داشت به اندازه‌ای مورد پسند بازرگانان قرار گرفت که تجار در خریداری حجره‌های آن باهم مناظره و حرف داشتند.

بازار امیر و خاصه سرای اتابکی بسیار مورد توجه اروپاییان بود. ایستویک جهانگرد انگلیسی، که ده سال پس از امیرکبیر سرای اتابکی را دیده، از آن به‌عنوان عالیترین بازار تهران یاد می‌کند و می‌نویسد: «سی هزار لیره انگلیسی (شصت هزار تومان) خرج تأسیس این بازار شده است. علاوه بر این، وزیر مختار پروس بروکش، نیز در این باره شرح می‌دهد. واتسون نویسنده تاریخ قاجاریه نیز می‌گوید:

«امیر نظام با تأسیس چند راسته بازار زیبا، مردم تهران خاصه اصناف بازرگان را سپاسگزار خود ساخت. این بازارها قشنگتر از هر

بازاری است که هر شهر دیگر جهان بخواد به داشتن مانند آن به خود بیابد.

سرگذشت تهران، ص: ۱۲۹

سرای امیر که نام مؤسس آن را دارد در زیبایی و جاداری با بهترین ساختمان‌های آسیا برابری و همچشمی می‌کند.»

همچنین در نیاوران دو عمارت تازه بنا شد و قرار بود یکی از آن دو خانه بیلاقی شاه باشد که به عمر او نرسید. عمارت دیگر برای اقامت ناصرالدین شاه تخصیص داده شد. جالب آنکه ناصرالدین شاه به قصر تازه‌ساز محمدیه که شصت هزار تومان خرج بنای آن شده بود، نرفت.

چرا که محمد شاه در این قصر مرده بود و ناصرالدین شاه آن را بدشگون می‌دانست. از آثار دیگر زمان امیرکبیر میدان توپخانه، عمارت توپخانه و سبزه‌میدان است. به علاوه از آنجا که جمعیت تهران رو به افزایش بود، دویست خانه هم بیرون شهر بنا گردید. همچنین در سال ۱۲۶۷ (ه ق) در نقاط مختلف شهر دارالخلافة، قراول‌خانه‌هایی ساخته شد که به نظم شهر افزود و مقرر شد که در سایر شهرها نیز قراول‌خانه بسازند و در همان سال جباخانه نیز در همه بلاد ایران، خاصه در دارالخلافة تهران دایر و انواع اسلحه ساخته شد و برج و باره دارالخلافة هم تعمیر شد.

در ناسخ التواریخ آمده که در این دوران علاوه بر بنای کارخانه چینی‌سازی در دارالخلافة و کارخانه بلورسازی در قم، چند حمام سنگ مرمر نیز در تهران ساختند.

دیگر از آثار دوره امیرکبیر که در واقع جزء ماترک او به حساب می‌آید و پس از کشته شدنش ساخته شد، مسجد شیخ عبدالحسین واقع در بازار است که مسجدی است خوش طرح مشتمل بر مقصوره و گنبدی در ضلع جنوبی و طاق‌نماهای متناسب کوچک در جوانب دیگر و شبستانی در ضلع شرقی، مزین به معقلی‌های کاشی و آجر. در غرب مسجد شیخ عبدالحسین، مدرسه قدیمی علوم دینی با وسعتی نسبتاً زیاد با همین نام قرار داشت که صحن آن به شیوه چهارایوانی ترتیب یافته و اتاقها و غرفه‌های محل سکونت طلاب را در اطراف صحن ترتیب داده‌اند. منبت بسیار عالی و ممتاز و کاشیکاری خشتی هفت‌رنگ خوش‌طرح و زیبای سردر مدرسه شیخ

سرگذشت تهران، ص: ۱۳۰

عبدالحسین از آثار هنری قابل توجه سده سیزدهم (ه ق) به شمار می‌رود.

گفتنی است که شیخ عبدالحسین تهرانی ملقب به شیخ العراقین از مجتهدین معروف به کاردانی و زهد و تقوی بود و امیرکبیر نیز با نظر دقیقی که در شناسایی مردم، به ویژه روحانیون داشت، در میان تمام شیوخ، شیخ عبدالحسین را وصی خود قرار داد و شیخ العراقین هم از مال الوصایه امیر شهید، مسجد و مدرسه‌ای عالی در تهران بنا نهاد که امروزه به مسجد و مدرسه شیخ عبدالحسین یا مسجد آذربایجانی‌ها معروف است. علت اینکه مسجد شیخ عبدالحسین به مدرسه آذربایجانی‌ها معروف شده آن است که آذربایجانی‌ها در ایام محرم در آنجا عزاداری و روضه‌خوانی برپا می‌کنند و حتی در میان عوام این مسجد به مسجد ترکها نیز شهرت دارد.

یکی از مسائل عمده شهر تهران به ویژه در تابستانها مسأله کمی آب بود. از این رو همانطور که پیشتر گفته شد آب رود کرج را به سوی شهر تهران روانه ساختند و حتی قرار بود از شمیران نیز آب بیاورند.

قرار بر این بود که هر ده‌روز یک‌بار به همه محلات تهران آب جاری شود. ولی پس از مدتی به‌خاطر کمی آب این قرار فراموش شد. دولت اعلام کرد برای جبران کم‌آبی و انجام این کار خیر که نفعش شامل عام است قرار می‌دهند گذاشت که خلق در تابستان به جهت کمی آب عسرت نکشد « پس نهر بزرگی را که در زمان محمد شاه- در سال ۱۲۶۱ (ه ق) جهت آوردن آب رودخانه کرج کنده بودند و تا آن زمان آبی از نهر مزبور به شهر جاری نشده بود تکمیل کردند و نزدیک به ده سنگ آب به شهر

جاری گشت. برای تقسیم آب به محله‌ها قرار ثابتی داده شد و مردم که «هیچوقت در خانه‌های خود این‌طور آب جاری ندیده بودند، به آب چاه یا آب دستی سقاگذاران می‌کردند، حوضها و گودیها در خانه خود ساخته ... از آب جاری پرکرده و همگی سیراب می‌گشتند»

تقسیم‌نامه آب کرج به مهر امیرکبیر ثبت شده و به‌موجب آن رودخانه کرج به هشتاد و چهار سهم تقسیم شده است و نه سهم آن را به‌عنوان حقا به تهران تعیین نموده‌اند. امروزه اصل این تقسیم‌نامه در بیوتات سلطنتی است.

سرگذشت تهران، ص: ۱۳۱

### صدرات میرزا آقا خان نوری

پس از کشته شدن میرزا تقی خان امیرکبیر میرزا آقاخان نوری بر صندلی صدارت نشست. وی که صدارتش هفت سال به طول انجامید به گفته اعتماد السلطنه برای قبول صدارت دو عهد از ناصرالدین شاه گرفت. یکی اعدام میرزا تقی خان و دیگری امنیت جانی در موقع عزل برای خودش.

مهدیقلی هدایت در این باره نویسد:

«میرزا آقا خان اعدام امیر را شرط قبول صدارت کرد و بیشتر وزراء و امراء (زالوهای مملکت) موافقت کردند.»

در کتاب خاطرات لیدی شیل نیز آمده است:

«شاه سابقا با تحت الحمایگی او [میرزا آقا خان نوری] به‌وسیله دولت انگلیس با طیب خاطر موافقت کرده بود.»

در اینجا پیش از آنکه به دنباله نوشته لیدی شیل پردازیم بد نیست توضیح کوتاهی در این باره بخوانیم:

میرزا آقا خان نوری قبلا، یعنی در زمان محمد شاه قاجار، به‌علت حرفها و حرکات ناشایست و اختلاس از اموال دیوانی تنبیه و به کاشان تبعید شده بود. وی پس از مردن محمد شاه از تبعید فرار کرد و در تهران متوسل به «مهدعلیا» مادر ناصرالدین شاه شد. اما چون از غضب صدراعظم جدید، امیرکبیر، درامان نبود به سفارت انگلیس پناهنده شد و خود را تحت حمایت آنها درآورد.

لیدی شیل در ادامه سخنش می‌گوید:

«و اکنون احساس می‌کرد که اگر صدراعظم آینده همچنان تحت الحمایه دولت انگلیس باقی بماند، عنقریب از صورت وزیر

درآمده به یک پادشاه حقیقی تبدیل خواهد شد. برای حل این مشکل، شاه دست به یک روش معمول زد. به‌این ترتیب که میرزا آقا

خان را مدت سه روز در قصر سلطنتی محبوس کرد و از او خواست که به‌تنهایی در مورد قبول صدراعظمی شاهنشاه یا ادامه دادن به

نوآوری سفیر انگلیس تصمیم بگیرد ... سرانجام [میرزا آقا خان] برای تعیین تکلیف

سرگذشت تهران، ص: ۱۳۲

خود و رهایی از محبس، راهی به نظرش رسید و آن فرستادن پیغامی به سفارت انگلیس بود تا بداند که صلاح کارش در چیست.

جواب سفارت این بود: «مسلماً قراردادش در تحت حمایت انگلیس از تاج‌کیانی هم برتر است»، ولی چون میرزا آقا خان جهت

صدراعظمی ایران برگزیده شده، بهتر است خودش در این باره تصمیم بگیرد.»

بدینگونه بود که نوکر و دست‌نشانده انگلستان روی کار آمد و به صدارت رسید و نسبت به حامیان خود وفای به‌عهد کرده خدمات

شایسته‌ای از خود بروز داد ... درباره حيله گری و شیطنت و پشت هم‌اندازی او همین بس که در میان مردم آن زمان چنین شهرت

داشته که شیطان تا پس قلعه می‌آید و از آنجا می‌پرسد که میرزا آقا خان در تهران است؟ جواب می‌دهند: بلی! شیطان از آمدن به

تهران منصرف شده و می‌گوید جایی که میرزا آقا خان هست من راه ندارم. یا جای او باشد یا جای من و برمی‌گردد.

از کارهای عمده میرزا آقا خان نوری، ملقب به اعتماد السلطنه، راه‌اندازی جنگ ایران و انگلیس با تباری قبلی با دولت انگلستان بود.

به این ترتیب که بدون مطالعه و پیش‌بینی‌های لازم در اواخر سال ۱۲۷۲ (ه ق) به هرات لشکر کشید و آنجا را در اوایل سال ۱۲۷۳ (ه ق) تسخیر نمود و پس از گرفتن هرات بود که انگلستان به ایران اعلان جنگ داد و بسیاری از بنادر و جزایر ایران را تصرف کرد و قشون ایران بدون هیچگونه مقاومت جدی در همه جا شکست خورد و در مقابل عده بسیار کم دشمن عقب‌نشینی اختیار نمود ... پس از شکست در تمام جبهه‌ها میرزا آقا خان نوری خود را دست‌پاچه و وحشت‌زده نشان داد و از تعداد بی‌شمار قوای انگلیسی و اشغال سرتاسر خاک ایران برای شاه گزارش داد لذا بدون درنگ مصمم شدند فرح خان کاشی را که صندوقدار شاه بود برای مصالحه با انگلیسها به پاریس بفرستند. سرانجام دولت ایران به وساطت و میانجیگری ناپلئون سوم به انعقاد معاهده سراپا ننگین پاریس که برای ایران نظیر معاهده ترکمنچای بود تن در داد. عهدنامه پاریس پس از معاهده ترکمنچای ننگین‌ترین و ظالمانه‌ترین معاهده‌ای است که تاکنون یک دولت خارجی با ایران بسته و به او به زور و دسیسه تحمیل کرده است ... به موجب این معاهده بخش اعظمی از پیکر ایران که هزاران سال از حیث تشکیلات جغرافیایی، نژادی و زبانی و هم‌کیشی جزء لاینفک آن بوده جدا شد و دولت ایران به نمایندگی صدراعظم خیانتکار خویش از تمام حقوق حقه خود به موجب معاهده مزبور سرگذشت تهران، ص: ۱۳۳

به کلی صرف نظر نمود.

نتیجه صدرات میرزا آقا خان نوری ابتدا موافقت‌نامه سال ۱۲۶۹ (ه ق / ۱۸۵۳ م) و بعد معاهده پاریس ۱۲۷۳ (ه ق / ۱۸۵۶ م) با انگلستان بود.

مؤلف کتاب سیاست‌گزاران دوره قاجار در این باره می‌نویسد:

«فرح خان کاشی امین‌الملک را، انگلیسی‌ها در پاریس آستن کردند و برای میرزا آقا خان نوری هم معادل یک کرور تومان (پانصد هزار تومان) لیره انگلیسی فرستادند. وقتی که معزول شد، ناصرالدین شاه دارایی‌اش را ضبط کرد، چنین شهرت کرد که لیره‌ها مس مطلا بوده است.»

### تأسیسات و ساختمانهای دوره ناصری پس از امیرکبیر

پیش از آنکه به تأسیسات و ساختمانهای دوره ناصری، پس از کشته شدن امیرکبیر، پردازیم، بد نیست کمی هم درباره نقشه‌هایی که در دوره ناصری و پیش از آن از شهر تهران تهیه شده بود، پردازیم.

### نقشه‌های تهران قدیم:

۱- نقشه ترسیمی برزین:

نخستین نقشه تهران در دوران محمد شاه قاجار به سال ۱۲۵۷ (ه ق) توسط جهانگرد و شرق‌شناس روسی به نام برزین تهیه و به سال ۱۲۶۹ (ه ق) ۱۸۵۲ (م) در مسکو منتشر شد. در فاصله سالهای ۱۸۴۵-۱۸۴۲ از طرف دانشگاه قازان دو نفر دانشیار به نام دیتل و برزین به ایران اعزام شدند تا بر کرسی استادی بنشینند. دیتل بدون آنکه بتواند مطالب و مدارکی را که به دست آورده بود، مورد استفاده قرار دهد، در سال ۱۸۴۸ از بیماری وبا درگذشت. اما برزین که بعدها استاد دانشگاه سن‌پترزبورگ شد، کتابی در دو جلد به نام مسافرت به مشرق زمین به طبع رسانید. جلد اول را به داغستان و ماوراء قفقاز و جلد دوم را به شمال ایران اختصاص داد. باری در نقشه ترسیمی برزین، کوچه‌های تنگ روستای سابق تهران در اطراف محور بازار که

سرگذشت تهران، ص: ۱۳۴

فعال‌ترین بخش شهر بود و به دروازه شاه عبد‌العظیم باز می‌شد با وضوحی مناسب چاپ شده بود. همچنین میزان خلوت بودن فضا

در محله‌های چاله میدان و عودلاجان در شرق، و سنگلیج در غرب مایه شگفتی است. در واقع جز در سمت جنوب که معادن خاک رس و محلات پرجمعیت قرار داشته است، باغ‌هایی وسیع در درون شهر و در حوالی حصار گسترده بوده است. بنابراین در این فضای شهری تصرف زمین آزاد بوده و از بازار یا کاخ به بعد ساختار سازمان یافته‌ای نداشته است. بدین گونه که مسیر کوچه‌ها را مجاری آب و مظاهر فئاتها تعیین می‌کرد. در هر نقطه که آبی جاری بود و به هر شکلی که پیش رفته بود همان نقشه و مهندس و جواز ساختمانهای دوطرف خود بود و پرواضح است که آبی که به حالت هرز و بدون داشتن راه و نهر و جوی روانه شود، جز حرکتی غیر مستقیم نداشته، اعوجاج می‌آورد و به همین صورت آنچه هم که از راه و کوچه و خیابان و ساختمان در مسیرش احداث شود، جز معابر و ابنیه نامطلوب و بدون اسلوب نخواهد بود.

طبق نقشه برزین شهر تهران فضای عمومی بازی نداشته، تقریباً فاقد بناهای بزرگ بوده و تنها فضای باز آن میدانی کوچک به نام میدان شاه بوده که میان بازار و ارک قرار داشته است. این میدان کوچک در آینده اهمیت نمادین، سیاسی و شهری چشمگیری خواهد یافت. کاخ سلطنتی ارک، شهری پیچیده درون شهر باقی می‌ماند و تا حصار شمالی پیش می‌رود که در آن دروازه‌ای به نام عضد الدوله ساخته بودند که امکان دسترسی مستقیم به شهر سلطنتی را فراهم می‌آورد. ۲- نقشه کرزیز (کرشیش):  
نقشه کرزیز نخستین نقشه اصولی تهران است که در سال ۱۲۷۴ (ه ق) برابر با سال ۱۸۵۷ م. تهیه شده.

در سرلوحه نقشه این چنین می‌خوانیم:

«نقشه دارالخلافة طهران. به سعی نواب شاهزاده والاتباع اعتضاد السلطنه العلیه علیقلی میرزا و به اهتمام عالیجاه موسیو کرشیش سرتیپ و معلم توپخانه مبارکه و دستیاری ذوالفقاریک و محمد تقی خان شاگردان مشارالیه که در مدرسه دارالفنون تربیت یافته‌اند صورت و سبع و سمت احتشام یافت.»

سرگذشت تهران، ص: ۱۳۵

این نقشه از نقشه برزین دقیقتر است و اطلاعات بسیاری درباره نوع بناها از قبیل مسجدها، ادارات دولتی، پادگان‌ها، کاروانسراها، تجارت‌خانه‌ها، حمامها، مدرسه‌ها، تکیه‌ها، قبرستانها، یخچالها و حدود محله‌ها و نیز بازارها و دکان‌های شهر دارد. همچنین این نقشه نشان دهنده نوسازی شهر و توسعه آن است و نقشه ارک هم در آن به چشم می‌خورد. این نقشه نشان می‌دهد که فضا تقریباً در ۹ کیلومتر مربع واقع در محدوده حصار عصر صفوی، که باغها جز در جنوب غربی آن، نزدیک دروازه قزوین، در بقیه نقاط آن تقریباً ناپدید شده‌اند، کاملاً سازماندهی شده است. شش دروازه در این نقشه مشخص است: دروازه دولت در شمال ارک، دروازه شمیران، دروازه دولاب، دروازه شاه عبدالعظیم، دروازه محمدیه (که دروازه نو نام داشت و برزین به آن اشاره نکرده است) و دروازه قزوین.

تنها فضای عمومی باز همان سبزه میدان است. البته نقشه کرزیز (کرشیش) توسعه شهر در خارج از حصار را نشان نمی‌دهد، اما شواهد بسیاری دال بر آن است که گرچه در زمستان جمعیت یکصد و بیست هزار نفری شهر درون حصار زندگی می‌کرده‌اند، اما بناهای بسیار مجللی در شمال، در سمت کانال کرج یعنی باغها، گردشگاه لاله‌زار و نگارستان و خانه‌های فقیرانه‌ای در جنوب که در نزدیکی معادن خاک رس و کوره‌پزخانه‌ها یافت می‌شده است. همان طور که دکتر پولاک در سال ۱۲۶۸-۱۲۷۷ (ه ق) برابر با ۱۸۵۱-۱۸۶۰ (م) اعلام داشته، شهر درون حصارهایش که روبه ویرانی نهاده بود، گرفتار آمده و برخی از محلات نظیر چاله میدان به صورت ناسالمی درآمده بود.

۳- نقشه عبد الغفار:

ترتیبات جدید شهر که در این نقشه مشخص شده است زیرا در این زمان خیابانهای مستقیم و کالسکه‌رو، مثل لاله‌زار و علاء الدوله

(فردوسی) بسیار مهم و در خور نگرش می‌باشد. در محله‌های جدید و همچنین خیابان امیریه و چراغ‌گاز در محل باروی قدیم صفویه احداث شده بود.

این نقشه را می‌توان آخرین نقشه تهران در دوره قاجاریه به‌شمار آورد و توضیحات درخور نگرش در حاشیه نقشه که به دانستنی‌های ما درباره تهران قدیم و چگونگی تهیه این نقشه می‌باشد می‌افزاید که عینا در اینجا نقل می‌شود.

سرگذشت تهران، ص: ۱۳۶

«بسمه تعالی. چون حسب الامر اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ناصرالدین شاه ارواحنا فداه مقارن سال ۱۲۸۵ هجری وسعت شهر از اطراف افزوده شد و باستيون جدیدی حول آن ساخته شد، مقرر گردید که نقشه عمارات اطراف شهر قدیم را که داخل باستيون شده مهندسین مدرسه مبارکه دارالفنون بردارند. پس به حکم مرحوم مغفور اعتضاد السلطنه وزیر محترم علیقلی میرزا که آنوقت ریاست کل مدرسه مبارکه بعهدہ کفایت ایشان بود و با اطلاع و سرپرستی جناب فخامت نصاب تیرالملک امیر تومان جعفرقلی خان رییس مدرسه مبارکه حقیر عبد الغفار نجم الملک که سالهاست به معلمی کل علوم ریاضی و غیره اشتغال دارد به دستیاری عمده الامرا محمد حسین خان سرتیپ اول ناظم مدرسه و به همراهی بیست نفر شاگردان مهندس که آنوقت بعضی فارغ التحصیل بودند و بعضی نیز در تحصیل مثل نواب محمد خسرو میرزای سرتیپ و آقا علی خان سرتیپ و سلیمان خان سرتیپ مسیحی و عباسعلی خان سرتیپ و غیره مدت یکسال اوقات صرف نموده همه روزه از صبح تا شام در صحرا و محلات گردش نموده بهدقت تمام نقشه برداشت و شبها را تا سحر با مقیاس یک دو هزارم [۱/۲۰۰۰] اعمال روز را در ورقی نقش نمود. در آن ضمن این دسته فارغ التحصیل شده متفرق شده طبقه دیگر که بر روی کار آمد مثل سلیمان خان و مهدی خان و میرزا احمد و آقا خان معلمین جزو ریاضی و غیره را قرار داد که آنچه به مرور زمان در اطراف شهر تازه عمارت شده و آنچه تغییر و تصرف واقع گشته بهاضافه نقشه شهر قدیم را بهتدریج بردارند و این کارها سالها طول کشید و آن طبقه هم فارغ التحصیل شده، دسته دیگر روی کار آمدند، مثل میرزا اسمعیل خان و سیف الله خان و علیخان قاجار و اسد الله خان قاجار و غیره. اینها را هم بهمرور مشغول داشت تا آن طبقه هم فارغ التحصیل شده، طبقه دیگر روی کار آمدند مثل میرزا محمود مهندس منجم‌باشی اخوی زاده اینجانب و رضا قلیخان قاجار و میرزا آقا خان و سلطان احمد میرزا و غیره، این طبقه را هم نیز مدتی مشغول همان کار داشت و ضمنا سلیمان خان مسیحی را گماشت که نقشه اطراف شهر را چون خیلی وسیع بود ابعادش را نصف کند تا سطح از یک ربع شود به مقیاس یک چهار هزارم و سلیمان خان معلم ریاضی را گماشت تا تمام نقشه خارج و داخل شهر قدیم را در ورقی نقل کند و عمده زحمات نقشه را همین شخص سلیمان خان سرهنگ و معلم ریاضی به دستور العمل اینجانب متحمل شد و این عمل تا اواسط سال ۱۳۰۵ به انجام رسید و نقشه کشیده شد و عمده عمارات و تغییرات در عرض مدت این بیست سال واقع شد و اگر چه هنوز از اراضی بایره در گوشه و کنار باقیست ولی من بعد به زودی تغییرات کلی دست نخواهد داد و

سرگذشت تهران، ص: ۱۳۷

الحق حال نقشه ساخته خیلی صحیح و دقیق که تاکنون به این صحت و درستی نقشه کشیده نشده و چنان دقیق است که می‌توان خانه‌ها و املاک مردم را با کمال دقت از روی آن مساحت نمود و باوجود این از آنجا که انسان جایز الخطاست و ممکن است سهو و لغزش واقع شده باشد و بالجمله عمل به اینجا رسید ملاحظه نمود که زمین شهر افقی نیست. طرف شمال بلندتر است و طرف چپ پست مناسب دید که محیط شهر را تسویه نماید تا قدر بلند و پستی معلوم شود و از روی نقشه بتوان فهمید که آب از کدام طرف ممکن است جاری شود. مدت ده روز خود حقیر به اتفاق طبقه اخیر مهندسین به صحرا رفته دور شهر را بهدقت تمام تسویه و تراز نمود و حاصل عمل را در نقشه نقل کرد و معلوم شد که طرف دروازه دولت به قدر هشتاد و دو ذرع بلندتر است از طرف غربی دروازه خانی آباد و همین طبقه اخیر نقشه قراء و آبادی‌های اطراف باستيون را تا یک فرسخ عرض نیز برداشته‌اند که در این ورق



نگنجد و ختم عمل مقارن شد با زمان وزارت جلیله علوم جناب جلالتمآب اجل آقای مخبر الدوله علیقلیخان وزیر تلگراف و معادن و غیره دام اقباله العالی که الحق از حسن کفایت و کاردانی و مواظبت این شخص وحید فرید برادر محترم ایشان جناب نیر الملک و محمد حسین خان سرتیپ مدرسه مبادله دارالفنون رونقی دیگر یافته و ترقیات فوق العاده نموده و علوم و فنون جدیده بسیار در این سنوات به ریاست ایشان شیوع یافته ... محیط باستون جدید نوزده هزار و دویست متر فرانسه یا هیجده هزار و چهارصد و شصت ذرع شاه است و مساحت تمام زمین جوف باستون به حسب ذرع مربع سی و شش کرور و نصف است و از آن جمله مساحت شهر قدیم هشت کرور و شصت هزار ذرع مربع است. اما جمعیت دارالخلافه را دو سال قبل از برداشتن نقشه شهر حسب الامر الاعلی، حقیر به دقت مشخص نمود، تعداد کل نفوس یکصد و شصت هزار نفر شد ولی امروز که بیست و سه سال بعد از آن تاریخ است به دویست و پنجاه هزار نفر می رسد و عدد بیوتات داخل شهر قدیم به حساب نه هزار باب شده و بیوتات خارجه هم به نه هزار می رسد، مجموعا هیجده هزار باب و عدد مساجد معتبره دویست باب و عدد کلیساهای کاتولیک و پروتستان و ارامنه چهارباب و عدد حمام های عمومی چهارصد باب ...»

همچنین در پایین نقشه و در سمت راست آن می خوانیم:

«در سی سال قبل مسیو کریشیش نمساوی و معلم توپخانه مدرسه مبارکه دارالفنون به استمداد شاگردان خود نقشه از طهران برداشت که ابعاد آن را به قدم پیموده بودند و زوایا را به تقریب گرفته بودند، اعتبار علمی نداشت و تخمینی بود. معهدا برای اشخاصی که بخواهند

سرگذشت تهران، ص: ۱۳۸

وضع سی سال قبل طهران را ببینند مفید است. بعضی عمارات وسیعه اعیان و معارف را مهندسین مکرر رفتند اذن بطلبند نقشه بردارند صاحبان آنها بهر ملاحظه بود اذن ندادند و محل عمارات آنها بیاض و ساده باقی ماند. و دراین تاریخ هزار و سیصد و نه که حسب الامر اعلی مقرر شد که نقشه دارالخلافه به زیور طبع درآید. تغییرات کلیه که در وضع عمارات راه یافته بود مجددا اصلاح شد و مقرب الحضرت العلیه سلیمان خان سرهنگ مهندس ولد خداداد خان معلم جزو ریاضی مدرسه با مرکب چاپ نقشه را با کمال دقت نقل نمود و متحمل زحمات آن گردید پس این نقشه مطابق است با وضع شهر دارالخلافه در تاریخ محرم سنه ۱۳۰۹. اثر مهر نجم الملک. با استناد به یادداشتهای عبد الغفار در حاشیه نقشه می توان اطلاعات جالبی به دست آورد:

جمعیت تهران ۲۵۰۰۰۰ نفر

خانه های داخل شهر قدیم ۹۰۰۰ باب

خانه های خارج از شهر قدیم ۹۰۰۰ باب

جمع خانه ها ۱۸۰۰۰ باب

مسجد های معتبر ۲۰۰ باب

کلیساها ۴ باب

حمام های عمومی ۴۰۰ باب

استاد سید عبد الله انوار درباره این نقشه که امروزه از طریق چاپ افسست در دسترس همگان قرار دارد، و چاپ تازه آن در تاریخ پاییز ۱۳۷۵، نوشته اند:

«متأسفانه بی دقتی در امور، امروزه به حدی دامنه اش گسترش یافته که هیچ چیز را فرو نگذارده است، حتی امور دقیق فرهنگی را! چه مؤسسه پرطول و عریض سحاب در این سالها نقشه تهران حاجی نجم الدوله (یعنی نقشه ۱۳۰۹ ق) را دوباره چاپ کرده است که ایکاش چاپ نمی کرد. زیرا بیشتر نقاط مندرج در این نقشه پس از چاپ لایقراء و غیر خوانا است و پژوهنده را نه تنها راهنما نیست

بلکه گمراه کننده و مضل است. درحالیکه این نقشه از زمان ناصرالدین شاه تا قبل از این چاپ چندین بار چاپ شده و در دسترس عموم قرار گرفته است و باوجود نقص و وسایل چاپ در آن روزها و پیشرفت آن وسایل در امروز آن چاپها خوانا و نهایت کمک را به پژوهشگر می‌کنند، درست به عکس این چاپ. مثل آن است که مؤسسه سحاب از عظمت و

سرگذشت تهران، ص: ۱۳۹

اهمیت این نقشه بی‌خبر است و نمی‌داند که آن یگانه مدرک اصیل است. برای تاریخ و جغرافیای تهران. و آن را حاجی نجم الدوله با گروه همکارانش در نهایت دقت و استفراف [افراغت خواستن. خواستار فراغت و آسودگی گشتن. (فرهنگ معین)] وسع تهیه کرده‌اند چه در این روزها اکثر نقاط مندرج در آن از طریق دوربین و وسایل بسیار ناچیز مهندسی تطبیق شد و دقت تطابق آنها با مورد تطبیق داده شده مورد حیرت مهندسان عالیمقام تطبیق کننده گردید و همه بر آن حیرت بودند که چگونه این نقشه دقیق با قلت وسایل درصد و اندی سال پیش فراهم آمده است. واقع را حیف است که چنین سند دقیق و حساب شده‌ای رنگ کالای تجارتي گیرد و به جای دقت علمی فقط زر و زیور مشتری جلب کن پذیرد. چه خوبست متصدیان مؤسسه سحاب به این خبر مندرج در «روزنامه علیه دولت ایران» در شماره ۲۶ شهر محرم الحرام ۱۲۸۷ هجری قمری (یعنی حدود ۱۳۰ سال قبل) توجه کنند و ببینند که چه به روز یک سند اصیل آورده‌اند. اینک آن خبر:

«نقشه اراضی شهر جدید دارالخلافه ناصره را جعفر قلیخان رییس مدرسه و میرزا عبد الغفار معلم کل علوم ریاضی با بیست نفر از مهندسین قریب هشتاد ماه بود به مساحت اراضی و کشیدن آن مشغول بودند در نهایت خوبی و خالی از عیب و نقص کشیده به توسط اعتضاد السلطنه وزیر علوم به حضور مبارک برده بعد از ملاحظه و مطالعه طبع مشکل پسند همایونی مورد قبول گشته به بذل سه هزار تومان انعام قرین ملاحظت و اعزاز گردیدند.»

حال خوب است شهرداری تهران که این روزها در احیای این شهر تاریخ گم کرده می‌کوشد عطف توجهی نیز به این مهم تاریخی کند و اداره تهران شناسی خود را که از گروهی افراد با اطلاع و علاقه‌مند به تاریخ تهران تشکیل شده است مأمور چاپ منقح این سند اصیل نماید که فی الواقع چاپ دقیق آن لطفی است نسبت به پژوهشگران تهران شناسی و چنانکه شهرداری این عمل خیر فرهنگی و تاریخی را به عهده نگیرد چه خوب است اداره جغرافیایی ارتش اقدام به آن کند و آن را به زیبایی کار قبلی خود یعنی «نقشه تهران کرشیش خان» چاپ و انتشار دهد، زیرا به هر حال درباره این گونه کارهای علمی نمی‌توان به مؤسسات تجاری چشم امید بست.»

در اینجا اشاره‌ای کوتاه خواهیم داشت به خیابانهای علاء الدوله (فردوسی)، امیریه و چراغ گاز.

سرگذشت تهران، ص: ۱۴۰

## خیابانهای تهران

### خیابان چراغ گاز:

خیابان چراغ گاز همان خیابان امیرکبیر امروزی است که از شرق میدان توپخانه تا چهار راه سرچشمه امتداد می‌یابد. به علت وجود کارخانه چراغ گاز در آن خیابان چراغ گاز نام گرفته است.

پس از چندی در محل کارخانه چراغ گاز، کارخانه برق که توسط حاج حسین آقا امین الضرب خریداری شده بود نصب شد. به همین جهت نام خیابان از چراغ گاز به خیابان چراغ برق تغییر کرد و بعدها هم که خیابان امیرکبیر نام گرفت.

### خیابان فردوسی:



خیابان فردوسی امروز به‌هنگام تهیه نقشه عبد الغفار، از میدان سپه تا حوالی خانه امین السلطان، صدراعظم ناصر الدین شاه به نام خیابان امین السلطان خوانده می‌شده و از بانک ملی امروزی تا خیابان اسلامبول- نادری، خیابان باغ ایلخانی نامیده می‌شد که به وضوح در نقشه عبد الغفار قابل مشاهده است.

اما بعدها به‌اعتبار باغ علاء الدوله این خیابان به نام خیابان علاء الدوله نامیده شد و در دوره پهلوی فردوسی نام گرفت.

### خیابان امیریه:

طبق نقشه دارالخلافه عبد الغفار سال ۱۳۰۹ (ه ق) دو خیابان امیریه وجود داشت. یکی شرقی- غربی در امتداد خیابان مریضخانه و خیابان باغشاه و دیگری جنوبی- شمالی در امتداد خیابان انگوری، در ضلع باغ نایب السلطنه که اولی بعدها نام خیابان سپه (امام خمینی) و دومی بعدها خیابان پهلوی (ولیعصر کنونی) نامیده شد.

علت نامگذاری آن نیز برمی‌گردد به‌اینکه کامران میرزا نایب السلطنه پسر ناصر الدین شاه حدود ده سال پیش از کشته شدن پدرش، باغ و عمارت امیریه را در نزدیکی دروازه باغشاه که محل دانشکده افسری کنونی است، ساخت. از همین روی به آن خیابان امیریه می‌گفتند. اما بعدها به‌واسطه وجود مریضخانه دولتی در آنجا یعنی بیمارستان سینای کنونی به نام خیابان مریضخانه خوانده شده و در زمان پهلوی اول به نام خیابان سپه و از سال ۱۳۵۷ خورشیدی به نام خیابان امام خمینی نامیده شد. اما خیابان امیریه امروزی یادگار خیابان شرقی باغ

سرگذشت تهران، ص: ۱۴۱

نایب السلطنه کامران میرزا می‌باشد. همچنین پس از وسعت تهران در شمال ارک سلطنتی دو میدان بزرگ به‌وجود آمد. یکی میدان توپخانه که بعداً میدان سپه نامیده شد و امروزه به نام میدان امام خمینی خوانده می‌شود، دیگری میدان مشق. یعنی همان جایی که بعدها وزارت خارجه و اداره پست و شهربانی کل و ستاد ارتش و غیره به‌وجود آمد. در این دوران همچنین محله بزرگ دولت در شمال شهر به‌وجود می‌آید که شرق آن میدان ژاله سابق (میدان شهدا) یا (میدان مجاهدین) و خیابان خورشید سابق و خیابان شاهرضای سابق از حدود خیابان حقوقی تا حدود خیابان کاخ سابق و فلسطین امروزی و در شرق تهران نیز تا شمال باغشاه سابق که مهمترین بخش این محله، خیابان فردوسی کنونی و اطراف آن بود که نمایندگی‌های خارجی در آن سکونت داشتند. ولی قلب شهر همچنان بازار قدیمی بود که مدخل آن در جنوب ارک سلطنتی قرار داشت.

گفتنی است در سال ۱۲۸۵ (ه ق) نخستین سرشماری جمعیت تهران به‌عمل آمد و جمعیت تهران را ۱۵۵۷۳۶ نفر تعیین کردند که بیشتر در محله‌های قدیمی می‌زیستند. اما در سال ۱۳۰۸ (ه ق) عبد الغفار جمعیت تهران را دویست و پنجاه هزار نفر اعلام می‌کند که نیمی از آن در خارج از حصار و نیمی در داخل حصار شهر زندگی می‌کردند.

به‌طور کلی تا سال ۱۲۸۴ (ه ق) برابر با ۱۲۴۶ (ه ش) تهران دارای همان برج و باروی دوره صفویه بوده و وسعت چندانی نیافته است. اما در بیرون از باروی تهران، شهر نسبتاً گسترش پیدا می‌کرد. پس از برکناری میرزا آقا خان نوری، میرزا محمد خان قاجار دولو کشیکچی‌باشی، پسر دوم امیر خان سردار و خالوزاده عباس میرزا نایب السلطنه، بود به صدارت رسید و ملقب به سپهسالار شد تا چند سال پس از میرزا آقا خان نوری، ناصر الدین شاه کسی را به‌عنوان صدارت برنگزید تا در ماه شوال سال هزار و دویست و هشتاد و یک سپهسالار عظم صدارت کبری یافت. در سال ۱۲۸۲ (ه ق) اگرچه میرزا محمد خان سپهسالار صدارت کبری داشت، ولی نظم دارالخلافه تهران هم علاوه بر ادارات او شد و دستخط ناصر الدین شاه به‌قرار به وی صادر شد:

«نظام دارالخلافه طهران و توابع آن از محل حاصله‌جات دیوانی و غیره از تاریخ بیست و سیم محرم الحرام هزار و دویست و هشتاد و دو اودئیل و ما بعد به سپهسالار اعظم محول و موکول فرمودیم و نیک و بد امور داخله را از ایشان می‌خواهیم.»

در صدر التواریخ آمده است:

سرگذشت تهران، ص: ۱۴۲

«میرزا محمد خان سپهسالار اعظم در زمان صدارت خود با اهالی تهران و بلدان نیکو رفتار کرده با عمال مردم زیاد نپیچید، کینه‌توزی و دشمن‌سوزی و ستیزه‌گری نداشته است. نان کسی را نمی‌برید و بدنفسی نداشت. فقط قماشی را پیشه خود کرده نهایت صدمت او دشنام بود و دشنام او هم از روی قهر و غضب باطنی نبود بلکه می‌خواست به این وسیله بعضی مردم از او تمنای بی‌جا نکنند و اصرار و سماجت در کار نداشته باشند... وقتی در حضور همایونی از دشنام او شکایت کردند اعلیحضرت به او نهی فرمود که دیگر دشنام ندهد. وی متعهد شد که دیگر نگوید، باز وقتی به غیظ در آمد و فحش بسیار داد، اعلیحضرت شهریاری... به او فرمود چرا مخالفت کردی و دشنام دادی؟ عرض کرد من در صدارت خود منصب کسی را نمی‌گیرم و مواجب و نان کسی را قطع نمی‌کنم و چوب و فلک در منزل خود نگاه نداشته و کسی را تنبیه و تأدیب نکرده‌ام. پس برای ترس اهالی در نظم مملکت چه چیز را اختیار کنم که بی‌نظمی واقع نشود و چاره جز آن ندارم که اکتفا به فحش نمایم... در شوال هزار و دویست و هشتاد و یک صدارت کبری یافت و در شهر صفر هزار و دویست و هشتاد و سه معزول شد و بعد از چند روز به ایالت خراسان رفت. مدت صدارت او یکسال و پنج‌ماه می‌شود.»

معروف است که میرزا محمد خان سپهسالار از قجرهای درباری بود که چندان معلوماتی نداشت و پسرانش همه داماد شاه بودند. از آثار خیریه او بنای مدرسه‌ای است در حیاط شاهی تهران که معروف است به مدرسه سپهسالار قدیم. اما جالب آنکه در شرق خیابان ناصرخسرو و در نزدیکی مدرسه مروی هنوز به نام محله حیاط شاهی معروف است.

این نام در نقشه دارالخلافه تهران نیز دیده می‌شود. ظاهراً این نام یادگاری از روزگار پیشین تهران است و گرچه روشن نیست که به چه عهدی مربوط و به کدام شاه منسوب است، ولی باز گوکننده این واقعیت است که آن‌حدود که در شمال تهران باستان افتاده است، در ازمنه پیشین به شاهان و امرا اختصاص داشته است. دیگر آنکه این منطقه از نقاط دیگر تهران قدیم به سبب ارتفاع بیشتر خوش آب و هواتر است و می‌توان احتمال داد که مهمان‌سرای محل فرود تیمور لنگ که سفیر اسپانیا نیز در همانجا مورد پذیرایی قرار گرفت در همین حدود واقع بوده است.

باری! مدرسه سپهسالار قدیم در محله حیاط شاهی، دارای جلوخان و سردر و دو مناره که

سرگذشت تهران، ص: ۱۴۳

در ضلع غربی انتهای جنوبی کوچه حیاط شاهی واقع و از سمت مغرب متصل و پیوسته به مدرسه مروی است. این مدرسه صحن وسیع مشجری دارد که در ضلع جنوبی آن شبستان طولانی شرقی-غربی با ستونهای سنگی بلند استوار بوده، از نظر معماری شایسته توجه و یادگاری از نیمه دوم سده سیزدهم هجری به‌شمار می‌رود.

سرگذشت تهران، ص: ۱۴۴

## گسترش شهر تهران

### اشاره

در مرآة البلدان درباره چگونگی گسترش شهر تهران می‌خوانیم:

«چون جمعیت و آبادی دارالخلافه نهایت روبه ازدیاد نهاد و شهر گنجایش جمعیت حالیه را ندارد، رای صواب نمای ملوکانه اقتضا فرمود که وسعت مکانی برای اهالی حاصل آید. لهذا مقرر فرمودند که شهر تهران از سمت دروازه شمیران یک هزار و هشتصد

ذرع و از سه جانب دیگر از هر طرف یک هزار ذرع وسعت دهند و کفالت این امر را به عهده جناب آقای مستوفی الممالک و میرزا عیسی وزیر دارالخلافه موکول فرمودند و چند نفر از مهندسین را نیز مأمور تعیین حدود و طول و عرض خندق آن فرموده، مقرر شد که قسمتی خندق را حفر کنند که از برای مترددین معبر نباشد و شهر از افت سیل مصون ماند. روز یکشنبه یازدهم شعبان [سال ۱۲۸۴ قمری] در بیرون شهر در محاذی دروازه دولت، سراپرده مخصوص ذات مقدس همایون را برپا نموده، وزراء و شاهزادگان حتی وزرای دول خارجه مقیم دربار معدلت مدار در این محل در زیر چادرها جمع آمده سلام عام منعقد گردید. بعد در موضعی که طرح خندق را ریخته بودند، با کلنگی که از نقره و در کمال امتیاز ساخته شده بود، بندگان سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی کلنگی به دست مبارک بر زمین زده و حضرت امجد شاهنشاهزاده والا نایب السلطنه [کامران میرزا] نیز اقتدا به وجود مسعود مبارک کرده ایشان هم کلنگی به زمین زدند. از آن پس مأمورین به حفر خندق مشغول گردیدند و وزیر دارالخلافه متعهد شد که سه ساله حفر خندق تمام شود. دور این شهر تخمیناً سه فرسنگ و نیم خواهد شد و دوازده دروازه مقرر است که ساخته شود و از این روز شهر تهران موسوم به دارالخلافه ناصری گردید و میرزا محرم خلیفه درس زبان مدرسه مبارکه دارالفنون که در فن ماده تاریخ، یدی طولی دارد، تاریخ این بنا را چنین سرود:

سرگذشت تهران، ص: ۱۴۵ طبع محرم با دل شاد از پی تاریخ گفت جاودان با فریزدان باد شهر ناصری

و مقصود از دل شاد الف است که اضافه به عدد مصرع نامی می شود و با هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری که تاریخ بنا است مطابق می گردد.» سرگذشت تهران؛ ص ۱۴۵

ین سخن با اندکی اختصار در تاریخ منتظم ناصری و همچنین در المآثر و الآثار هم آمده است.

همچنین آمده است: «تصویب طرحی برای توسعه و گسترش شهر تهران از سوی شاه، کلنگ احداث استحکامات جدید با تشریفات خاص توسط ذات همایونی به زمین زده شد. نمایندگان کشورهای خارجی به دعوت شاه افتخار یافتند تریکات خویش را به این مناسبت به ذات همایون اعلام کنند، ولی پس از آنکه وزیر خارجه آنها را برای تماشای مراسم به محل هدایت کرد، معلوم شد که شاه به دلیل جمعیت انبوهی که ملازمان رکاب را احاطه کرده بودند، با عجله آنها را ترک کرده است.»

طرح توسعه شهر تهران سرانجام طی چهار سال اجرا شد. حصارهای قدیمی غیر از حصار ارک، همه خراب شده و خندق قبلی را پر کردند و مسیر آن، سمت و سوی خیابانهای وسیع و جدید را تعیین کرد. جای خالی دروازه های قدیمی به گرگگاه های مهم شهر جدید تبدیل شد.

در قسمت شمال، خندق جدید ۱۸۷۲ متر دورتر از دیوارهای قدیمی به وجود آمده و از سه طرف دیگر شهر ۱۵۴۵ متر فاصله داشت. به این ترتیب کل مساحت شهر جدید از حدود ۱۲ کیلومتر مربع به ۳۱ کیلومتر مربع و طول کل دیوارهای حصار نیز از ۶/۵ کیلومتر به ۱۸ کیلومتر افزایش یافت. اکنون به جای چهار دروازه اولیه (و بعدها شش دروازه) در دیوارهای قدیمی، ۱۲ دروازه با طرحهای مختلف وجود داشت که همگی به زیبایی تمام کاشیکاری شده و پیرامون یک هشت ضلعی نامنظم با فاصله معین از یکدیگر قرار گرفته بودند. همچنین در طرح قرار بود دارای پنجاه و هشت باستیان گلی به شکل نیزه باشند.

[توضیح آنکه باستیان به بدنه پیش آمده در دونبشی های باروی قلعه برای دیده بانی گفته

سرگذشت تهران، ص: ۱۴۶

می شود. ناگفته نماند که قلعه ای در جنوب خیابان سپه مقابل اداره آمار، محل ادوات جنگ با دیوارهای چینه ای وجود داشت. ]

طرح اولیه شهر بر مبنای «نظام اول» و بان تهیه شد که در سده هفدهم برای شهرهای فرانسه و ایتالیا به کار رفته بود. طرح مذکور را بوهرلر استاد فرانسوی علوم نظامی در دارالفنون تهیه کرده بود که کار را در سال ۱۲۸۸ (ه. ق) (برابر با ۱۲۵۰ خورشیدی و ۱۸۷۱ میلادی) به اتمام رساند.

گفتنی است که بوهلر فارغ التحصیل مدرسه عالی پلی تکنیک پاریس و از خدمتگزاران دانشمند و صدیق ایران بود که در سال ۱۲۶۹ (ق.ه) به ایران آمد و پس از درگذشت زاتی اتریشی، تدریس ریاضیات و نقشه کشی به او واگذار شد. مترجم او محمد حسن خان قاجار بود. بوهلر در اصول ریاضی و فن اردو کشی چند کتاب نوشت که به وسیله عبد الرسول خان و جعفر قلی خان ترجمه و طبع گردید. بوهلر در جنگ هرات خدمت شایسته‌ای کرد و به همین سبب مورد انزجار دولت انگلیس بود.

به هر حال معلوم نیست باستیان جدید تا چه حد با طرح اولیه همخوانی داشته است. هوتوم شیندلر که احتمالاً بهتر از هر اروپایی دیگری در اواخر سده نوزدهم شهر تهران را می‌شناخته، اظهار کرده که حصار باستیان‌دار جدید را نیز خود بوهلر طراحی کرده بود که همان ۵۸ جبهه نابرابر نظام اول وبان را داشت منتهی فاقد هرگونه سفت کاری بدنه یا نماسازی بود.

نجم‌الملک، نیز که همکار بوهلر مهندس و نقشه‌بردار قابلی بود در حاشیه نقشه سال ۱۳۰۹ (ق.ه) به باستیان جدید اطراف شهر جدید اشاره می‌کند که حدوداً در سال ۱۲۸۵ (ق.ه) احداث شده است. دیوار شهر خاکریز بدون دفاعی بود و در واقع می‌توان گفت خاک‌ریز اطراف شهر احتمالاً تل خاک ناشی از حفر خندق جدید بوده که محدود شهر تازه را نشان می‌داد و هیچ عملکرد نظامی یا دفاعی نداشت. هرچند که از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه دیگر هیچ دشمن داخلی وجود نداشت که احتمال حمله‌اش به پایتخت در میان باشد و این دیوارها و خندق‌ها نمی‌توانست برای هیچ دشمن خارجی مسلح به سلاحهای پیشرفته نیمه دوم سده

نوزدهم

سرگذشت تهران، ص: ۱۴۷

مانعی به‌شمار آید.

نخستین بررسی خانه به خانه تهران مربوط به سال ۱۲۶۹ (ق.ه) است که یک‌سال پس از کشته شدن میرزا تقی خان امیرکبیر انجام شده و خوشبختانه سند آن امروزه در دست می‌باشد.

نسخه اصلی این سند یا گزارش در کتابخانه دانشگاه کمبریج، (نسخه خطی E.G. (۱۹) K۹ موجود است و فیلم آن مربوط به سال ۱۲۶۹ (ق.ه) در دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. خوشبختانه این سند یا گزارش در تهران به چاپ رسیده و همراه با دو سند دیگر به نام «آمار دارالخلافه تهران» در دسترس همگان قرار دارد.

در این بررسی آماری تعداد خانه‌ها، مغازه‌ها و کاروانسراهای هر محله ثبت شده است. در آغاز سند چنین آمده است: «صورت عدد خانه‌ها و سایر بناهای دارالخلافه باهره تهران حصنت بالامن و الامان که حسب الامر قدر قدرت وارث گاه جمشید و ثالث ماه و خورشید، شاهنشاه جمجاه، ادام الله تعالی ایام دولته و زمان شوکته، در آخر سال سیچقان‌ئیل مطابق با سنه ۱۳۶۹ هجری تشخیص یافته، غیر از بیرون دروازه‌ها که در آخر کتابچه جداگانه نوشته شده و علیحده میزان بسته گشته دخلی به شهر ندارد.» مجموعه کل خانه‌های درون حصار شهر ۷۸۷۲ باب بود، که در محله عودلاجان تمرکز خانه‌ها و مغازه‌ها بیشتر به نظر می‌رسد. در همین زمان سکونتگاههایی بیرون از دیوارهای قدیمی شهر ساخته شده بود. در بخش کوتاهی که در پایان نسخه موجود آمده تعداد ۱۱۵ خانه، ۲۰۴ مغازه، ۳ مسجد، ۱۱ کاروانسرا، ۳ حمام، ۵ اصطبل، ۳۳ کوره و ۱۲ باغ در خارج از تهران ذکر شده‌اند که اکثر این بناها در حوالی دروازه محمدیه در منطقه بازار قرار گرفته بودند.

اما در بررسی بعدی شهر تهران که توسط نجم‌الملک در ماههای دی و بهمن ۱۲۸۵ (ق.ه) پس از مدت کوتاهی که گسترش تهران آغاز شد، انجام گرفته تغییرات زیادی رخ داده است. در طول این پانزده سال یعنی از سال ۱۲۶۹ تا ۱۲۸۶ (ق.ه) تعداد کل خانه‌ها به میزان بیست درصد

سرگذشت تهران، ص: ۱۴۸

افزایش یافته، یعنی از ۷۸۷۲ خانه به ۹۵۸۰ خانه رسیده، که بیانگر اضافه شدن تعداد ۱۷۰۸ خانه به مجموع خانه‌های شهر تهران

است.

در آمار سال ۱۲۶۸ (ه. ق) که به وسیله عبد الغفار نجم الملک و شاگردان و دستیارانش انجام شده به چگونگی تهیه آمار و مشکلات آمارگیری نیز اشاره شده است. جالب آنکه برخی از این مشکلات همانی است که امروزه هم آمارگران با آن روبرو هستند.

عبد الغفار می گوید:

«چون بر حسب امر قضا جریان دارای جهان و داور گیتی ستان، مالک بخت و جاه و خداوند دیهیم و گاه ... ناصر الدین شاهنشاه غازی ... مقرر شد که این جان نثار، عبد الغفار، جمعیت دارالخلافة ناصری را از روی تحقیق و تدقیق مشخص کند، جان نثار دید که هر گاه بخواهد خود تنها متصدی چنین خدمت بزرگ شود اقلا یکسال به طول خواهد انجامید. و آن وقت، علاوه بر آنکه ظاهرا چنین می نماید که در انجام خدمت مرجوعه به خود قصوری ورزیده و تکاهل نموده، از طرفی در عوض آن مدت مدید چه بسیار اختلاف در عهد نفوس واقع می شود.

چنانکه جمعی به اطراف پراکنده می شوند و جمعی به سمت دارالخلافة توجه می کنند و جمعی از کتم عدم به عرصه وجود می آیند و امثال آن و از طرفی در مدرسه مبارکه دارالفنون به سمت معلمی کل علوم ریاضی مفتخر می باشد و چند طبقه شاگرد دارد که بعضی از آنها نزدیک است فارغ التحصیل شوند و در آن مدت از تحصیل و تکمیل باز می مانند، بلکه آنچه کسب نموده اند به کلی فراموش می کنند. پس به اشاره نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه، وزیر علوم مصلحت چنان دید که این خدمت را به دستگیری جمعی از متعلمین خود انجام دهد. پس از میان آنها هشت نفر شاگرد بزرگ معقول مؤدب و باهوش را اختیار نمود که عبارت بودند از: محمد حسن میرزا، علی خان ولد ملک الشعراء، علی خان ولد مرحوم محمد قاسم خان، میرزا علی اکبر، سلیمان خان، سلیمان قلی خان، حسینقلی خان و عباسعلی خان. پس از آن اول به جوف حصار قدیم ابتدا نمود و ارک مبارک سلطانی را با چهار محله بزرگ که عودلاجان باشد و چاله میدان و سنگلج و محله بازار را میان آنها قسمت کرد.

ارک و محله بازار به سلیمان خان و عباسعلی خان رسید، عودلاجان نصیب محمد حسن میرزا و علی خان کوچک شد، چاله میدان به سلیمان خان و علی خان رسید و سنگلج هم به میرزا علی اکبر و حسینقلی خان.

سرگذشت تهران، ص: ۱۴۹

و به آنها دستور داد که هر دو نفر با همدیگر حرکت کنند و چون وارد کوچه شوند، همیشه ضلعی را که به سمت شمال یا مشرق باشد یکی از آن دو نفر اختیار کنند و ضلعی را که به سمت جنوب یا مغرب باشد آن دیگر و ضلع اولی را یمین نام نهاد و ضلع دوم را یسار و به اذن نواب اشرف والا، با هر دسته یک دو نفر از دهباشیان محلات و یک نفر فراش از فراشان مدرسه مبارکه و دو نفر قراول از سربازان مهندس همراه کرد و از روز شانزدهم رمضان به عمل شروع کرد. و چند روز اول نظر به اینکه خوب به کار مأنوس شوند و خطا نکنند، همگی را متفقا حرکت داده و خود جان نثار همیشه با آنها بود. درب هر خانه که وارد می شود، مرد بزرگتر صاحبخانه را می طلبید و اگر او حاضر نبود، زن بزرگتر عاقله را و شروع می کرد به سؤال و چون دید که عموم مردم، از ذکور و عناث، کمال وحشت و تحاشی دارند، از حقیقت گویی، خیالات واهی در سر گرفته اند. منجمله: گمان می کنند که مقصود اولیای دولت ابد مدت از تشخیص جمعیت آنست که صرف خندقی از آنها گرفته شود یا غربا و متفرقه را از شهر بیرون کنند یا سالیانه از آنها سری گرفته شود و امثال آنها، و اگر بدین عقاید فاسد باشند، تشخیص جمعیت از روی حقیقت کمال صعوبت خواهد داشت و بلکه متعسر است. چون که جان نثار مأذون نبود که وارد خانه و عیال مردم شود و اصحاب خانه را سرشمار کند و تحقیق مطلب موقوف بود به سؤال و جواب، و این حالت نه مخصوص اهل ایران است در سایر ممالک سابقا چنین بود و هنوز هم در بعضی ولایت باقی است. شهریان در وقت تشخیص عدد نفوس بالا گمان کند مقصود وضع مالیات است و رعایا وقت تشخیص

عدد نفوس قری گمان کنند که مقصود گرفتن سرباز است. پس بالجمله، ناچار درب هر خانه که وارد می شد، قریب ربع ساعت معطل شده صاحب خانه را به سوگند و هزار لسان مطمئن می کرد و باز خود مطمئن نشده احتمال می داد که خلاف بگویند، سؤالات مختلفی از آنها می پرسید. اول: عدد مجموع مردانی که شب در آن خانه متوقف می باشند، از آقا و نوکر و صاحبخانه و اجاره نشین و غیره. دوم: از عدد زنان بزرگ. سیم: از عدد اطفال شیرخوار تا پنج ساله از ذکور و اناث. چهارم: از عدد جوانان بزرگتر از پنج سال تا پانزده سال از ذکور و اناث. پنجم: از عدد خواجه و غلام سیاه. ششم: از عدد کنیز سیاه. هفتم: از عدد دایه و خدمتکار و گیسو سفید. هشتم: از عدد مجموع اشخاص که در آن خانه متوقف اند، عموماً از صغیر و کبیر و سیاه و سفید و ذکور و اناث، آقا و نوکر، صاحبخانه و اجاره نشین. و آن وقت این جوابها را با همدیگر موازنه کرده اگر خلاف می گفتند، زود بروز می کرد و از آنها مؤاخذه کرده بعد تصحیح می نمود و بعد سؤال می کرد از اشخاص ایل قاجار که در آن خانه منزل دارند و از عدد اشخاص

سرگذشت تهران، ص: ۱۵۰

تهرانی و اصفهانی و آذربایجانی و غیره و این اعداد را نیز با سابق مطابقت می نمود و چون سؤال و جواب مدتی به طول می انجامید، از اهل خانه ناملازمات می دید و کنایات می شنید و تحمل می کرد. و آن وقت از درب آن خانه گذشته به درب خانه دیگر می رفت و به همان دستور رفتار می کرد. و بعد از آنکه متعلمین این دستورالعمل را خوب آموختند، آنها را در محلات پراکنده کرده هر دسته جداگانه مشغول عمل بودند و خود همه روزه در محلات می گشت و به دو سه دسته سرکشی می کرد و از طلوع آفتاب تا حوالی غروب مشغول بودند تا از محل ارک و محلات داخل شهر فارغ شدند و جمعیت همه خانهها را از اعلی و ادنی مشخص نمودند، بدون استثناء جز عمارات خاصه اعلیحضرت شاهنشاهی و آن وقت به خارج شهر پرداخت و خانههای اطراف را تا حد حصن و خندق جدید دارالخلافه ناصره نیز مابین همین چهاردسته مهندس قسمت نمود و هر کدام را بر سر کار خود گذارد و خود نیز با آنها در گردش بود و آنچه خانه و کاروانسرا و قلعه در جوف این حصار واقع بود ضبط نمود و روز دوازدهم ذی القعدة الحرام به کلی فارغ شد و عمل قریب دو ماه به طول انجامید ...

### و اما خلاصه تعداد نفوس

عدد کل نفوسی که در دارالخلافه مقیم و متوقف می باشند، صد و پنجاه و پنج هزار و هفتصد و سی و شش [۱۵۵۷۳۶] نفر سپاهاند و صد و چهل و هفت هزار و دویست و پنجاه و شش [۱۴۷۲۵۶] نفر رعیت و از جمله هشت هزار و صد و چهل و هشت [۸۱۴۸] نفر سپاه، پنج هزار و پانصد و هشت [۵۵۰۸] نفر سرباز است و هزار و صد و چهل و هشت [۱۱۴۸] نفر غلام پیشخدمت و غلام حاضر رکاب مبارک و هفت صد [۷۰۰] نفر توپچی و چهارصد و بیست نفر سواره نصرت و سیصد نفر سواره نظام و صد و پنجاه نفر زنبورکچی و صد و سی و سه نفر موزیکانچی و صد و بیست و یک نفر غلام مخصوص.

و اما صد و چهل و هفت هزار و دویست و پنجاه و شش نفر رعیت منقسم است میان شش محله؛ جمعیت ارک مبارک سلطانی سه هزار و چهارده نفر است و محله عودلاجان سی و شش هزار و چهارصد و نود و پنج نفر و چاله میدان سی و چهار هزار و پانصد و چهل و هفت نفر و سنگلج بیست و نه هزار و ششصد و هفتاد و سه نفر و محله بازار بیست و شش هزار و ششصد و هفتاد و چهار نفر و محلات خارج شهر شانزده هزار و هشتصد و پنجاه و سه نفر و از جمله صد و چهل و هفت هزار و دویست و پنجاه و شش نفر که کل نفوس رعیت است، صد و یک هزار و

سرگذشت تهران، ص: ۱۵۱

هشتصد و نود و سه نفر صاحب خانهاند و منزل از خود دارند و چهل و پنج هزار و سیصد و شصت و سه نفر اجاره نشین و از محله



همان عدد کل نفوس رعیت، پنجاه و سه هزار و نهصد و هفتاد و دو نفر مرد بزرگ است و پنجاه و دو هزار و سیصد و پنج نفر طفل و نوزده هزار و دویست و شصت و نه هزار نفر جوان و از جمله مردان بزرگ، چهل و دو هزار و ششصد و چهل و هشت نفر آقایان و کسبه و ارباب حرفه و صنعت‌اند و هفتصد و پنجاه و شش نفر خواجه و غلام سیاه و ده هزار و پانصد و شصت و هشت نفر نوکر و از جمله زنان بزرگ، چهل و شش هزار و شصت و سه نفر زنان محترمه و زنان کسبه و تجارند و دو هزار و پانصد و بیست و پنج نفر کنیز سیاه و سه هزار و هشتصد و دو نفر خدمتکار و از جمله عدد کل نفوس رعیت، دو هزار و هشت نفر قاجارند، سی و نه هزار و دویست و چهل و پنج نفر تهرانی، نه هزار و نهصد و پنجاه و پنج نفر اصفهانی و هشت هزار و دویست و یک نفر آذربایجانی و هشتاد و هفت هزار و هشتصد و چهل و هفت نفر متفرقه مثل کاشانی و شیرازی و عراقی [منظور از عراقی همان بخش سلطان‌آباد است که امروزه به ارک خوانده می‌شود] و غیره و لیکن بیشتر از اهل کاشانند...»

## تلگراف

### اشاره

یکی دیگر از کارهایی که در نیمه نخست دوره ناصری انجام شد و تأثیر مهمی در زندگی اجتماعی و سیاسی زمان خود و حتی پس‌از آن تا امروز برجای گذاشت، برپایی تلگراف در ایران و از جمله در تهران بود.

هنگامی که میرزا ملکم خان از اروپا به ایران آمد تازه میرزا تقی خان امیرکبیر عزل شده و کار صدارت به میرزا آقا خان نوری واگذار شده و مدرسه نوبنیاد دارالفنون در شرف افتتاح بود. از این‌رو میرزا آقا خان نوری، ملکم را به عنوان مترجم دروس استادان اروپایی برای تدریس جغرافیا و علوم مقدماتی دیگر داخل دارالفنون کرد... میرزا ملکم خان که با علوم طبیعی در فرانسه آشنا شده بود، بعضی از ادوات فیزیکی را برای نخستین‌بار در تهران به معرض آزمایش قرار داد که از جمله آن نخستین آزمایشی بود که از دستگاه تلگراف بین مدرسه دارالفنون و قصر شاهی به عمل آمد و بدین مناسبت نام او به‌عنوان نخستین ناقل دستگاه تلگراف از اروپا به ایران در تاریخ ایران ثبت شد.

سرگذشت تهران، ص: ۱۵۲

«چون در بلاد اروپا بعضی اعمال و صنایع غریبه متداول شده که در بلاد ایران هنوز شایع و متداول نگشته، از جمله راه سیم موسوم به تلگراف است که در آن واحد از مسافت بعیده اخبار جدید را اخبار می‌نماید. چون استحضار و استطلاع بر آن صنعت عجیب ابداء به محض استماع بی‌معاینه و ملاحظه صورت نخواهد یافت برحسب امر اقدس همایون شاهنشاهی ادام‌الله ایام سلطنته مقرر شد که به مراقبت و اهتمام نواب والا-شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه، عالیجاه موسیو کریشیش نمسای [اتریشی] معلم کل توپخانه مبارکه اسباب لازمه این عمل را دستور داده به‌انجام برسانند و در مدت قریب ماهی، آنچه لوازم این کار بوده به‌دقت تمام و سعی بلیغ و جهد کامل صورت اتمام یافت و درطول مدرسه دارالفنون سیم کشیده و در دو اتاق مقابل اسباب لازمه چیده شد و به‌نحوی که مقرر است امتحان و تجربه گردید و قوه الکتریسیته به‌ظهور آمد و به حرکت آلات مطلب مسئول ترسیم و ترسیم یافت و به‌یقین پیوست که این عمل که معلم مذکور مدعی ظهور صدور آن شده است از قوه به‌فعل آورده است و در روز پنجشنبه گذشته جناب اشرف ارفع افخم صدراعظم دار اقباله‌العالی به جهت ملاحظه و تماشای این صنعت غریبه جدید به مدرسه توجه نموده به‌تفصیل و دقت ملاحظه و امتحان فرمودند از اتمام و کاردانی نواب والا اعتضاد السلطنه و تصرفات در تقویت و ترتیب علوم مدرسه اظهار رضای خاطر نموده و به معلم مذکور خلعت الثفات کرده و به عالیجاه رضاقلی خان ناظم مدرسه و به شاگردان توپچی که در این کار دخیل بوده‌اند اکرام و انعام تمام به‌ظهور آورده به تفاوت درجات به هر یک انعام مرحمت کردند و فرمایش فرمودند که از

عمارت خاصه مبارکه سلطانی تا باغ لاله‌زار سیم تلگراف کشیده شود و بعد از اتمام به نظر مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه رسیده به هر جانب از ممالک محروسه که حکم اقدس ملوکانه و امر جناب اشرف اعظم صادر گردد، راه سیم تلگراف اخبار ساخته و کشیده شود.»  
اندکی بعد در روزنامه وقایع اتفاقیه آمده است که:

«... عالیجاه موسیو کرشش معلم و سرتیپ توپخانه مبارکه که تلغرافیکه با دو سیم ساخته بود حال با یک سیم درست کرد و به عوض یک سیم زمین را قرار داد و در عصر روز سه‌شنبه بیست و پنجم ماه گذشته جناب جلالتمآب اشرف افخم صدراعظم مد ظله العالی به اتاق نقاش‌خانه توجه نمود. چند فقره سؤال در میان آمده از باغ لاله‌زار جواب درست معروض داشتند و بسیار سرگذشت تهران، ص: ۱۵۳

موافق طبع جناب جلالتمآب اشرف اتفاق افتاد ...»

در مرآة البلدان نیز چنین می‌خوانیم:

نمونه‌ای از تلگراف از عمارت سلطانی شهر تا باغ لاله‌زار به اهتمام نواب والا، اعتضاد السلطنه و مراقبت موسیو کرشش معلم توپخانه که متصدی بنای تلگراف در دارالخلافه بوده به مترجمی میرزا زکی به اتمام رسانیده‌اند، علی‌هذا معلم مشارالیه به یک رشته حمایل سفید سرهنگی و خلعت همایون مفتخر گردید.

در رجب سال ۱۲۷۵ (ه. ق) خط تلگرافی از تهران تا زنجان کشیده شد و سپس همان خط تا سلطانیه و به دنبال آن تا تبریز امتداد یافت که این کار در سال ۱۲۷۶ (ه. ق) انجام گرفت.

همچنین در سال ۱۲۷۶ (ه. ق) سیم تلگراف از تهران به شمیران کشیده و از آن پس احداث خطوط تلگرافی به سرعت انجام شد و به‌طور کلی باید گفت که سیم تلگراف در ظرف یازده سال به‌بقیه نقاط ایران رسید.

### تلگراف ایران - انگلیسی

چون تلگراف در دنیا عمومیت یافت، انگلیسی‌ها در صدد برآمدند که برای توسعه ارتباط با هندوستان از آن استفاده کنند و مناسبترین راهی که در این بین وجود داشت راه ایران بود. چه هم از سایر راهها نزدیکتر بود، هم کم‌خرج‌تر و هم نگاهداری آن آسانتر. زیرا تسلط بر متنفذین داخلی که در مناطق مختلفه ایران صاحب نفوذ و قدرت بودند، سهل بود. از این رو انگلیس وارد مذاکره با دربار ایران شد و پس از چهار سال گفتگو سرانجام به کمک میرزا سعید خان وزیر خارجه و فرخ خان امین الدوله و علیقلی میرزا که متصدی امور تلگرافی ایران بود، در تاریخ دسامبر ۱۸۶۲ (م. برابر با جمادی‌الثانیه ۱۲۷۹ ه. ق) قراردادی در این باره با دولت ایران منعقد ساخت. به موجب این قرارداد دولت ایران پذیرفت که بلا تأخیر یک خط تلگرافی از خانقین به تهران و از تهران به بوشهر دایر نماید و البته انگلیسی‌ها مجاز باشند که هر وقت لازم می‌دانند و به هر نحو که صلاح است به توسط صاحب‌منصبان تلگرافخانه ایران با سیم مزبور مخابره نمایند.

لوازم این خط را دولت ایران باید تهیه نماید. دولت ایران باید لوازم مزبور را از انگلیسی‌ها بخرد.

سرگذشت تهران، ص: ۱۵۴

لازم است خط مزبور تحت نظارت یک تن صاحب‌منصب انگلیسی باشد که حقوق این شخص را دولت انگلیس می‌دهد. صاحب‌منصب مزبور باید در اختیار و انتخاب لوازم، اختیارات تامه داشته باشد و دولت انگلیس قیمت لوازم مزبور را در پنج سال به پنج قسط دریافت نماید.

چنانکه پیداست با این قرارداد اختیار کامل خط مزبور به انگلیسی‌ها داده شده است. این خط ظرف دو سال دایر و به بهره‌برداری



رسید و چون وارد مرحله عمل گشت انگلیسی‌ها در دسامبر ۱۸۶۳ (م.)/ رجب ۱۲۸۱ (ه. ق) قرارداد دیگری برای تکمیل فصل چهارم آن با دولت ایران بستند. به موجب فصل اول این قرارداد عالیجاه مجدت همراه میجر شامپین با بیست و هشت نفر از اجزای حاضر خود یا کمتر از روز افتتاح تلگراف در ایران تا مدت پنج‌ماه به صواب‌دید نواب مستطاب اعتضاد السلطنه وزیر علوم یا کسی که به جای ایشان باشد، مشغول نظم و تعلیم تلگراف دولت ایران از خانقین الی دارالخلافه و از دارالخلافه الی بوشهر بود. خلاصه دیگر فصلهای قرارداد بدین شرح است:

«پس از آن خط مزبور به صاحب‌منصبان ایران واگذار شود و یک تن صاحب‌منصب انگلیسی با دو تن از اتباع خود تا مدت ده ماه در تهران مواظب حفظ نظم تلگراف باشد. احکام صادره از طرف اعتضاد السلطنه در باب تلگراف باید به صواب‌دید میجر شامپین باشد. برای محافظت خط مزبور باید آن را به شش قسمت تقسیم نمود: از سرحد دولت عثمانی تا همدان، از همدان تا تهران، از تهران تا کاشان، از کاشان تا اصفهان، از اصفهان تا شیراز، از شیراز تا بندر بوشهر و حفظ هر قسمت در عهده یک صاحب‌منصب ایرانی باشد و صواب‌دید صاحب‌منصب انگلیسی را قبول نماید. تلگرافچیان ایرانی باید از صاحب‌منصبان مباشر انگلیسی اطاعت تمام نمایند. بقیه موارد قرارداد نیز مربوط است به تعرفه تلگراف و تعیین یک تن میرزای ایرانی به جهت نگهداری حساب وجوه درآمد.»

در این قرارداد نیز تمام اختیارات با دولت انگلستان بود و شاید مهندس آلمانی که در استخدام دولت ایران بود با پیش‌بینی چنین وضعیتی به استویک، مأمور سفارت انگلیس گفته بود: «تهران به لوله آب بیشتر احتیاج دارد تا به سیم تلگراف.» دولت ایران با عقد این قرارداد اختیار مهمترین خطوط تلگرافی و اسرار مخابراتی خود را به مأموران انگلیسی واگذار کرد و سرگذشت تهران، ص: ۱۵۵

انگلیسی‌ها هم مأموران نظامی خود را به صورت متخصصین تلگراف در ایران به کار گماردند.

لرد کرزن در این باره می‌نویسد: «در سالهای اول کار که بنا شد یک عده اعضاء برای کشیدن سیمها و اداره نمودن امور تلگرافی به ایران بیایند یک عده صاحب‌منصبان و مهندسین پادشاهی انگلستان که دارای خصایص بخصوص بودند برای انجام این مأموریت تعیین شدند و در جای دیگر می‌گوید: «... انگلیسی‌ها که در تمام ایران برای سرپرستی تلگرافخانه‌ها متفرق شده‌اند با تمام طبقات مردم تماس دارند و با آنها مدام در آمیزش هستند. از حاکم محل گرفته تا برزگر و دهاتی، با همه آنها مراوده می‌کنند ... این صاحب‌منصبان غالباً در نزاع‌های محلی بین ایرانیان حاکم واقع می‌شوند ... حال تلگرافخانه‌های انگلیسی حکم یک بست ایمنی را پیدا کرده‌اند.»

صاحب‌منصبان عالی‌درجه تلگرافخانه‌ها در شهرهای بزرگ حکم مشیر و مشار را پیدا نموده‌اند که حکام و شاهزادگان محل، آنها را طرف شور و مشورت خودشان قرار می‌دهند.»

### محل نخستین تلگرافخانه

مهدیقلی خان هدایت، مخبر السلطنه می‌نویسد:

تلگرافخانه محلی بود در جنوب خیابان جلیل‌آباد، حالا- خیام، پشت ارک روبروی دهنه بازار گلوبندک. این تلگرافخانه بعدها به کنار میدان توپخانه انتقال داده شد که بنای سمت میدان را من در ساختمان آن مباشرت داشتم. جبهه رو به میدان در مرتبه تحتانی حجره‌های جای توپ و قدیم‌ساز بود در مرتبه فوقانی به طرز جدید که در زمان پهلوی تغییر کلی پیدا کرد و عمارتی عالی است. و نیز در جای دیگر می‌نویسد:

برای تلگرافخانه رو به میدان توپخانه در سال ۱۳۰۵ (ه. ق) نقشه‌ای مهندسین کشیده بودند ساختمان آن را پدرم به من محول کرد.

مخارج پنج هزار تومان برآورده شده بود. این بنا در شمال مدرسه دارالفنون ساخته می‌شود. صحن دارالفنون سه ذرع از میدان چال‌تر است. بنا دو مرتبه برآورده شده بود. در نیمه جنوبی سه مرتبه شد و مخارج هفت هزار تومان. میرزا رضای مستوفی برادر قوام دفتر که مستوفی بنایی بود از طرف اداره ناظر است. افزار کار را به حساب نیاورد. گفت رسم است ده یک در برات منظور می‌کنند در موقع برات اتفاقا با حضور پدرم برای

سرگذشت تهران، ص: ۱۵۶

امین السلطان خوانده شد و مسبوق به مصلحت ده یک نبودند، گفته بودند من ده یک نمی‌خواهم و ده یک ساقط گشت. قیمت افزار ضرر من شد. ضمنا خاطر پدرم قدری از تفاوت مخارج آورده، مخلص هم مکدر شدم. در نتیجه حذف ده یک که جبران آن را تقاضا نکردم، مقروض شدم و از طرف جیب خود که قلیل بود به زحمت آن قرض را پرداختم و به رو نیاوردم. مهدیقلی خان هدایت در جای دیگری می‌گوید:

«خط تلگراف به موجب صورتی که پدرم برای ناصر الدین شاه نوشته است در سال ۱۳۱۲ (ه. ق) دو هزار و سی و یک فرسخ بوده است. ناصر الدین شاه مایل می‌شود نمونه‌ای از تلگراف را ببیند. کرشیش از باغ لاله‌زار به عمارت، نمونه تلگراف به دست داده بود. شاه چهار هزار و پانصد تومان برای تکمیل امتحان می‌دهد.

دو هزار تومان به دست فوکتی معلم شیمی و باقر خان، پسر عمه، که شیمی می‌خوانده به مصرف می‌رسد به خیال آنکه روی سیم را «روی» بکشند. پدرم که در آن وقت کتابدار بوده است، اعتضاد السلطنه وزیر علوم را متوجه می‌کند که مبلغ صرف خواهد شد و نتیجه به دست نخواهد آمد. مأمور به انجام این خدمت می‌گردد، از شهر به کرج سیم می‌کشند و حرف می‌زنند.

اول سیم به دست پدرم تا زنجان کشیده شد و بعد تا تبریز امتداد یافت. بدوا پدرم تلگرافی مخابرات بوده است. شاهزاده در خرج بی‌مبالایت، به رشته انگلیس از بابت مخابرات خارجه مقروض می‌شود. مطالبه می‌کنند، در این موقع پدرم تحویلدار بوده است. می‌خواهند به عهده او وارد بیاورند. حکم می‌شود مستوفی الممالک به حساب برسد. با حمایت شاهزادگان درجه اول از اعتضاد السلطنه، فرهاد میرزا و غیره چهل و پنج هزار تومان گردن شاهزادگان را می‌گیرد.

ضمنا معلوم می‌شود در تلگرافخانه منافی هست و حساب پدرم، درست است. ناصر الدین شاه تلگرافخانه را مستقیما به پدرم می‌سپارد. (سال ۱۲۹۳) با روابطی که بین خانواده ما و شاهزاده بوده است، پدرم به دستور وزیر علوم عریضه‌ای به شاه عرض می‌کند و با ریاست شاهزاده تعهد نظم. شاه دستخط می‌کند تلگرافخانه اختصاص به خودمان دارد. به سرتیپ که آن وقت شهرت انحصاری به پدرم داشته واگذار فرمودیم. آن قرض شاهزاده را پدرم که تلگرافخانه بالمقاطعه به او واگذار می‌شود به مرور می‌پردازد و سند اقساط را به شاهزاده تقدیم می‌کند قبض آخر در مجلسی بوده است که شاهزاده معتمد الدوله، حسام السلطنه و غیره میهمان پدرم بوده‌اند.

سرگذشت تهران، ص: ۱۵۷

حسام السلطنه خرقة خود را به دوش پدرم می‌اندازد. دوستی خانوادگی ما با شاهزاده علیقلی میرزا محفوظ می‌ماند و بعد از او پدرم حق دوستی را نسبت به محمد حسن میرزا پسر آن مرحوم همیشه رعایت می‌کرد. تلگرافخانه اول اداره منظم ایران بود و بنابر صحت اساس امروز هم با نظم‌ترین ادارات است و مخابرات محل اطمینان. اساس دو اداره مربوط به خانواده ماست. وزارت معارف و وزارت تلگراف و پدرم از هر دو نظر طرف اطمینان شاه بود.»

پست

اشاره

یکی دیگر از تأسیسات مهم که در دوره ناصری وارد ایران شد، پست جدید بود.

در آغاز سلطنت ناصر الدین شاه، امیرکبیر چاپار دولتی را در خدمت عموم گذاشت. اجازه داد عامه مردم از خدمات چاپار دولتی استفاده کنند. ترتیب برقراری چاپار با پست منظم این بود که در سال ۱۲۶۷ (ه. ق) مقرر شد ماهی دو بار، یکی روز اول ماه و دیگری روز پانزدهم ماه، چاپار به آذربایجان و فارس و گیلان و مازندران و کرمان و خراسان و استرآباد و کرمانشاهان رفته، برگردد.

در دومین شماره روزنامه وقایع اتفاقیه درباره امور چاپارخانه چنین آمده است:

«برای انضباط و انتظام امور چاپارخانه‌ها قرار شده بود که در دارالخلافه تهران و شهرهای معظم ایران چاپارخانه‌های مختصی ساخته شود که به قاعده مستمر روز خروج چاپار هر یک از تجار و سایر مردم که خواسته باشند با چاپار کاغذ روانه نمایند به آن چاپارخانه آورده به مباشران بسپارند و در روز ورود چاپار هم آمده هرکس کاغذ داشته باشد از آنجا بگیرد و رسانیدن کاغذ به مردم به تعویق نیفتد و همچنین در جمع منازل عرض راه برای استراحت مردم چاپارخانه‌ها بسازند لکن به جهت کثرت برف و برودت هوا به تعویق ماند که بعد از خوب شدن هوا از اول حوت ساخته شود.»

شفیع خان چپرچی‌باشی، برای رسیدگی به کارهای چاپارخانه انتخاب شد. این در حالی است که در همین زمان در روزنامه وقایع اتفاقیه می‌نویسد:

«از عالیجاه شفیع خان چاپارچی التزام گرفتند که در رساندن نوشتجات عمومی اگر چاپاران

سرگذشت تهران، ص: ۱۵۸

ولایات مساهله نمایند، دیوانیان عظام از آنها مؤاخذه کنند و قرار دادند که عموم ناس از تجار و غیره یک کاغذ سربسته را پنج شاهی رایج و پاکتی را که تا پنج کاغذ یا بالاتر باشد یکهزار دینار حق‌القدم به چاپار بدهند که کاغذها را درست و بی‌عیب برسانند و با چاپار دیگر جواب از مباشر چاپارخانه آن ولایت بخواهند و اگر چاپاران کاغذ کسی را نرسانند، صاحب کاغذ باید کیفیت را به مباشرین روزنامه در دارالخلافه تهران ابلاغ و حالی نمایند و دیوانیان عظام لازمه مؤاخذه را از او خواهند نمود.»

در مرآة البلدان نیز چنین می‌خوانیم: «شفیع خان چپرچی‌باشی التزام داد که مکتوبات بلاد به نظم به صاحبان برسد و چاپاران زیاده از حق خود مطالبه نکنند.»

شفیع خان چپرچی‌باشی که او را نخستین رئیس پست ایران می‌دانند در همان سال که ظاهراً سال آخر عمرش هم بود به لقب بشیر الدوله ملقب شد. پس از فوت او، پسرش اسماعیل خان به جای وی منصوب شد. اسماعیل خان تا سه سال در این سمت باقی بود تا اینکه در سال آخر خدمتش لقب پدر را به او دادند و آنگاه رقم عزل بر صفحه عملش کشیدند. پس از اسماعیل خان، نظم عمل چاپارخانه‌ها را به حسین خان سرتیپ محول نمودند ... دیگر از مأمورین چاپارخانه در آن دوره، نام دو تن در کتب و مدارک ذکر شده است که یکی میرزا سید حسن، سررشته‌دار کل چاپارخانه و دیگری آزاد خان سررشته‌دار چاپارخانه تهران است.

طرز کار چاپارها چنین بوده است که نامه‌ها را در خورجین می‌گذاشتند و به ترک اسب می‌بستند و چون به آبادی و یا شهری می‌رسیدند، با صدای یکنواخت شیپور ورود خود را اعلام می‌داشتند و نامه‌ها را به صاحبانش می‌دادند و یا از آنها می‌گرفتند. اگر نامه‌ای بی‌تمبر بود، شخصا در مقابل دریافت وجه، بر آن تمبر می‌زدند و خود هم با دست تمبرها را باطل می‌کردند.

البته، اگر در محل، شعبه پست دایر بود این کار از وظایف شعبه بود و در این صورت چاپار فقط نامه‌ها را تحویل می‌گرفت.

باری در سال ۱۲۹۰ (ه. ق) سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا پیش آمد، و ضمن همین سفر بود که مدیر پست اتریش، شوالیه ریدرر داکسبرگ استخدام شد. این شخص در آغاز سال ۱۲۹۲ (ه)

سرگذشت تهران، ص: ۱۵۹

ق) به همراه معاون خود به ایران وارد شد.

ریدرر اکسبرگ نخست اقدام به تأسیس کلاسی جهت تربیت کارمندان کرد. زیرا ایرانی‌ها با اصول و مقررات پست اروپایی آشنایی نداشتند. در این کلاس دوازده نفر پذیرفته شدند که می‌بایست مقررات مصوبه اتحادیه پستی و حروف لاتین را به اندازه‌ای که بتوانند روی پاکتها و مرسولات پستی را بخوانند، فراگیرند. ضمناً طرز کار در گیشه‌های پستی را نیز بیاموزند.

داکسبرگ بعدها ده کلاس دیگر نظیر این کلاس را هم در پاره‌ای از شهرستان‌ها تأسیس نمود.

«ریدرر» در مکتوبی که برای یکی از روزنامه‌های اروپایی می‌فرستد اقدامات خود را بدینگونه شرح می‌دهد:

۱- تهیه لباس متحدالشکل برای غلام و موزعین پست (نامه‌رسانان)

۲- تهیه مقداری تمبر که با دست باطل می‌شد.

۳- تربیت عده‌ای کارمند.

۴- تأسیس سرویس آزمایش پست بین تهران و شمیران که طرز کار آن چنین شرح داده شده است:

«یک نفر زبده قاصد سواره ملبس به اونیفورم ... مرتباً همه روزه از طلوع آفتاب، ابتدا از دربار سلطنتی و بعد، از سه نقطه دیگر (مقصود سفارت‌خانه‌های روس و فرانسه و انگلیس است) مراسلات شمیران و سایر نقاط عرض مسیر خود را جمع نموده حرکت می‌کرد و بعد از وصول و دوساعت توقف و استراحت، ظهر از جعفرآباد که منزل من در آنجا بوده مراجعت می‌نمود.

در این مسیر نیز کلیه مراسلات تهران و سایر نقاطی که در سر راه قرار داشت را جمع کرده و مرسولات نقاط عرض راه را توزیع می‌نمود. تمبر پست هم برای فروش همراه داشت. معه‌ذا من در دهات معتبر، تمبرفروشی و شعبه پستی که به وسیله کسبه انجام می‌گرفت دائر کرده‌ام. در دو نقطه تمبرفروشی در داخله شهر هم دو عدد صندوق خوش ساخت وین را که هم کیسه خارجی داشت و هم مزین به علامت شیر و خورشید ایران بود نصب کرده بودم. مراسلات شهر هم که بتوسط قاصد در آن روز در شمیران جمع شده بود، همان روز توزیع می‌شد ... بعد از ده روز به من ثابت شد و یقین شد که از مساعی خود نتیجه گرفته‌ام و قاصدهایی که تربیت کرده‌ام، حقیقتاً به تکالیف روزانه خود آشنا هستند و در خط مسیر خود اعم از آنکه با یک نقطه سروکار داشته باشند یا چند نقطه، مرتباً و به قاعده و موزون در سر ساعت مقرر و ورود و حرکت خود را با صوت صورآسای شیپور پستی اعلام و اعلان می‌داشتند. انتظامات مقرر در قبول و توزیع

سرگذشت تهران، ص: ۱۶۰

مراسلات همیشه با اعمال دقیق‌ترین تطبیق می‌کرد و پیشرفت مطلوب حاصل بود. به طوریکه مختصر زحمتی هم برای من ایجاد نمی‌کرد. با وجود آنکه اجرت پست در حد اعلی مقرر شده بود، یعنی پنج‌شاهی، مراسلات پستی بیش از اندازه‌ای بود که من انتظار داشتم و موجب مزید خوشوقتی گردید که جامعه ایرانی از این اقدام و تأسیس به خوبی استقبال نموده بودند.»

به موجب نظام‌نامه‌ای که ریدرر برای مرسولات پستی نوشته بود مطابق وزن نامه اجرت دریافت می‌شد و پست متعهد می‌شد که اگر چنانچه کاغذی به مقصد نرسد، پنج تومان به فرستنده پرداخت نماید و اگر هم امانتی گم شود، ده تومان. نامه‌های بدون تمبر فرستاده نمی‌شد. تمبر عبارت بود از قطعه کاغذ مستطیلی کوچک با علامت شیر و خورشید که در وسط آن قیمتش را به عدد لاتین و فرانسه چاپ کرده بودند ... تمبرها به چهار دسته تقسیم می‌شد:

یک‌شاهی به رنگ سیاه، دوشاهی (صددینار) به رنگ آبی، چهارشاهی (یک‌عباسی) به رنگ قرمز، هشت‌شاهی (دو‌عباسی) به رنگ سبز.

بعدها یعنی در تاریخ ۱۵ ذی‌قعد ۱۲۹۴ (ه. ق) تمبرهای جدیدی با عکس ناصرالدین شاه چاپ و منتشر شد که رنگ بنفش آن یکشاهی قیمت داشت و سبز رنگ آن دوشاهی (صددینار)، رنگ قرمز آن پنج‌شاهی و آبی آن ده‌شاهی.

نظم پست چنان بود که پست تهران- تبریز تقریباً در چهارشنبه‌روز به مقصد می‌رسید به این ترتیب که از تهران به قزوین در ۲۳ ساعت، از قزوین به زنجان ۱۸ ساعت، از زنجان به تبریز ۴۶ ساعت، از تبریز به جلفا که دولت ایران در آنجا پست‌خانه‌ای بنا کرده بود ۲۴ ساعت و مجموعاً یک‌صد و یازده ساعت طول می‌کشید که مرسوله‌ای از تهران به مرز روسیه برسد. نخستین پست تهران به تبریز و جلفا در روز دوشنبه ۱۷ محرم ۱۲۹۳ (ه. ق) از تهران حرکت داده شد و نخستین پست خط شمیران در ۱۸ جمادی الاولی همان سال که درست چهار ماه بعد بود.

سال ۱۲۹۴ (ه. ق) نیز ایران به دفتر اتحادیه پستی بین‌المللی در سویس اطلاع داد که مایل است در شمار دول عضو اتحادیه درآید. این درخواست در سال ۱۲۹۶ (ه. ق) رسماً پذیرفته شد. سرگذشت تهران، ص: ۱۶۱

### تشکیل وزارت پست

چون اداره پست بر اثر کاردانی «ریدر» و علاقه و تشویق امین الدوله سر و سامانی گرفته و توسعه پیدا کرد، ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۷ (ه. ق) آن مؤسسه را به وزارت پست تبدیل و امین الدوله را وزیر وظایف و رئیس دارالشوری نمود. اما امین الدوله در ۲۵ جمادی الآخر سال ۱۲۹۸ (ه. ق) از وزارت وظایف و ریاست دارالشوری استعفا داد. ظاهراً علت کناره‌گیری وی از آن مشاغل آن بوده است که وقت بیشتری برای رسیدگی به کارهای وزارتخانه نوپای پست داشته باشد. امین الدوله در سال ۱۳۰۱ (ه. ق) بار دیگر وزارت پست را همزمان با وزارت وظایف را به‌عهده گرفت.

### جایگاه اداره پست

حسین پڑمان بختیاری در تاریخ پست و تلگراف و تلفن می‌نویسد:

«مؤسسه چاپاری عمومی از زمان پیدایش خود در سرای امیر از بناهای امیرکبیر در بازار جای داشت. مکان یاد شده بعدها متعلق به امین الدوله شده و در زمان مستشاران اتریشی و پس از آن هم محل اداره پست بود. پس از آنکه مستشاران بلژیکی پست و گمرک ایران را به دست گرفتند، دو عمارت در اول خیابان لاله‌زار برای دو اداره برگزیده و اجاره نمودند.»

اداره پست در ساختمان یک طبقه تاریک ناپسندی واقع شده با یک نرده چوبین بسیار زشت از خیابان جدا می‌شد و عبارت بود از یک تالار بزرگ با دو انبار در طرفین که گیشه‌های پستی در تالار مرکزی جای داشت. آن عمارت فعلاً جای خود را به ساختمانی پنج اشکوبه ... داده است.

اداره گمرک هم در بنای مقابل بود که اکنون مغازه‌های شرکت ایران و چک بر جای آن ساخته شده است.

ساختمان بنای فعلی پست مرکزی در سال ۱۳۱۳ (ه. ش) در خیابان سپه و با مبلغ ۵۳۶۴۴۶۳/۴۵ ریال به وسیله آقای قاسم صور ساخته شد که بعدها پست ایالتی تهران به آنجا منتقل گردید.

سرگذشت تهران، ص: ۱۶۲

### راه آهن تهران- شهری یا ماشین دودی

#### اشاره

از اسناد و مدارک تاریخی چنین برمی‌آید که نخستین باری که در ایران سخن از راه‌آهن به میان آمد، در نامه‌ای بود که ناپلئون

سوم، امپراتور فرانسه، در تاریخ ۱۴ آوریل ۱۸۵۸ (م.) پس از بازگشت فرخ خان امین الملک از سفارت فرانسه به ناصر الدین شاه نوشت.

در این نامه ناپلئون به راه آهنی اشاره می‌کند که انگلیسی‌ها می‌خواستند از استانبول تا خلیج فارس بکشند و تا هندوستان هم امتدادش دهند و در همان سال ۱۲۷۳ (ه. ق) وارد مرحله عمل شده است. در همین سال، به سعی انگلستان، افغانستان از ایران جدا شد و ظاهراً روس‌ها در آن منطقه دست به اقداماتی زدند. انگلیسی‌ها هم برای مقابله با این وضع و ترساندن روس‌ها به کمک حاج میرزا حسین خان سپهسالار امتیاز معروف رویتر را از ناصر الدین شاه گرفتند که از جمله مواد آن کشیدن خط آهن از رشت به تهران و از تهران به خلیج فارس بود. وسعت دامنه این امتیاز مانع عملی شدن آن بود و روس‌ها نیز به شدت با آن مخالفت کردند و سرانجام انگلیسی‌ها دست از حمایت رویتر برداشتند و موضوع امتیاز راه آهن سراسر ایران از میان رفت و امتیاز راه آهن مذکور در سال ۱۸۷۳ (م.) برابر با ۱۲۹۰ (ه. ق) رسماً لغو و باطل گردید.

با این همه سخن از برقراری راه آهن همچنان در میان بود تا آنکه از میان طرح‌ها و نقشه‌ها و امتیازات راه آهن در ایران، نخست راه آهن حضرت عبد العظیم یعنی شهرری امروز به طول ۸۷۰۰ متر ساخته شد. چرا که آمارهای این دوره نشان می‌داد که سالیانه حدود سیصد هزار نفر به زیارت حضرت عبد العظیم می‌روند و این خود منبع درآمد ثابت معینی بود. از طرف دیگر، امتداد راه آهن از تهران به جنوب خواه‌ناخواه باید از این قسمت آغاز می‌شد. برای ساختن این راه فایوس بوتال که متخصص کارخانه چراغ‌گاز تهران بود به گرفتن امتیاز اقدام کرد که البته آن را به یک شرکت بلژیکی به نام شرکت سهامی بلژیکی راه آهن و تراموای در ایران فروخت که مورد سوءظن انگلیسی‌ها بود. چنانکه لرد کرزن آن را شرکتی می‌دانست که نام کمپانی بلژیکی

سرگذشت تهران، ص: ۱۶۳

داشت ولی سرمایه آن از مسکو تأمین شده بود.

باری شرکت مزبور با سرمایه دو میلیون فرانک دست به کار ساختمان راه آهن شد و با توجه به اینکه هنوز راه شوسه خوبی هم در ایران نبود اشکال کار حمل و نقل وسایل لازم برای کشیدن راه آهن از مرز روسیه به تهران آشکار می‌شود. لکوموتیو و چرخ‌ها و وسایل لازمه را در بروکسل ساخته از راه روسیه با کرایه بسیار به سرحد ایران رسانیدند و بدیهی است که در عرض راه وسایل مزبور را قطعه قطعه می‌آوردند و در مقصد دوباره قطعات مزبور را سوار می‌کردند.

سرانجام با هر زحمتی بود این راه آهن را که فاصله ریل‌های آن بیش از هشتاد سانتیمتر نبود در سال ۱۳۰۵ (ه. ق) به حضرت عبد العظیم رسانیدند و آماده افتتاح کردند و در همان سال هم گشایش یافت.

هنوز چیزی از احداث و گشایش راه آهن حضرت عبد العظیم نگذشته بود که ناراحتی‌ها و تصادفات ناشی از آن آشکار شد. زیرا مردم به طرز کار آن آشنا نبودند و گاهگاهی هم از سر جهالت حرکاتی از آنها صادر می‌شد که باعث گفتگو و اعمال ناشایستی می‌شد که دولت را به زحمت می‌انداخت و چه بسا به فشارهای سیاسی هم می‌رسید.

اعتماد السلطنه در تاریخ شنبه ۱۱ ذی القعدة سال ۱۳۰۵ (ه. ق) می‌نویسد:

«... شنیدم راه آهن جدید تهران که به حضرت عبد العظیم می‌رود از عدم انضباط، جمعی را مقتول و مجروح ساخته ...» سپس در تاریخ شنبه ۲۸ صفر سال ۱۳۰۶ (ه. ق) نوشته است:

«قتل امام حسن علیه السلام است. صبح درب خانه رفتم. سر ناهار شاه بودم. در حضور همایون که نشسته بودم روزنامه عرض می‌کردم پشت دست مرا زنبور گزیده. خیلی صدمه زد.

بعد از ناهار خانه آمدم. شاه امروز خانه مادر ظل السلطان روضه بانوی عظیمی همشیره ظل السلطان تشریف بردند. از وقایع تاریخ امروزه چنانچه رسم است در این ایام به زیارت حضرت عبد العظیم می‌روند. از وقتی که راه آهن از تهران به حضرت عبد العظیم



کشیده شده، بیشتر عبور مردم از این راه است. امروز چهار به غروب مانده جمعیت زیاد که به زیارت با کالسکه بخار می‌رفتند، شاگرد ناوایی که در کالسکه بخار بود رذالت نموده قبل از اینکه کالسکه‌ها بایستد، خود را پایین می‌اندازد که برود، دامن قبایش به چرخ راه آهن گیر می‌کند و سرگذشت تهران، ص: ۱۶۴

می‌افتد زیر چرخ. پا و کمر قطع شده فی الفور می‌میرد. مردم لجاره بی‌تریت که در این کالسکه‌ها بودند به فرنگی رعیت روس که بلیت‌ها را می‌گیرد هجوم می‌آورند که چرا تو کالسکه‌ها را نگه نداشتی که رفیق ما این طور شود. فرنگی هم از ترس فرار می‌کند به اتاق توقف گاه می‌رود و قدری پول سیاه و سفید در میان مردم می‌پاشد که مردم را مشغول کند. همینکه آنها مشغول می‌شوند، طپانچه شش لوله را به طرف آنها خالی می‌کند. پنج تیر به خطا می‌رود، یکی به سینه مرد خیاطی می‌خورد، فی الفور می‌میرد. بعد از این قتل جمعیت به طرف فرنگی هجوم می‌آورند، با چوب و چماق و سنگ فرنگی را به‌قرار واقع می‌زنند، اعضای بدن فرنگی را مجروح می‌نمایند. حاکم حضرت عبد العظیم می‌رسد. فرنگی را مجروح و نیم مجروح به خانه خود می‌برد. الواطها که می‌بینند فرنگی را بردند، کالسکه‌های راه آهن را می‌شکنند و با نفت آتش می‌زنند و از سمت شهر کالسکه‌ای دیگر که امین الدوله و جمعی بودند طرف حضرت عبد العظیم می‌رفتند. فرنگی چرخ‌چی که این تفصیل را در بین راه می‌شنود، اسبها را باز می‌کند، سوار شده به طرف شهر فرار می‌کند. امین الدوله و جمعی که در آن کالسکه‌ها بودند، مدتی معطل می‌شوند در صحرا، تا کالسکه از شهر برای آنها می‌برند. اما الواطی که پول داده و به مقصد نرسیده بودند، صندلی و پرده و شیشه‌های کالسکه را شکسته و غارت می‌کنند. هر قدر امین الدوله مانع می‌شود اعتنایی نمی‌کنند. این مقدمه چهار به غروب مانده اتفاق می‌افتد. چون حکومت حضرت عبد العظیم با امین السلطان است تا مغرب، از ترس کسی به شاه عرض نکرده بود. آخر ادیب السلطنه اخوی زاده من به عرض شاه می‌رساند. خاطر مبارک خیلی متغیر می‌شود. تا ساعت شش با امین السلطان و نایب السلطنه و وزیر نظام اصلاح این کار می‌شود...»

دنباله این ماجرا را اعتماد السلطنه در پنجشنبه همان هفته، چنین می‌نویسد:

پنجشنبه سوم ربیع‌الاول ۱۳۰۶ (ه. ق)

«... امروز مقصرین راه آهن حضرت عبد العظیم را که مرتکب آن رذالت شده بودند در دیوان‌خانه تخت مرمر چوب زدند. دیروز که نایب السلطنه و امین السلطان و امین الدوله به اعتذار کمپانی به حضرت عبد العظیم رفته بودند، رئیس راه آهن چهل هزار تومان خسارت از دولت مطالبه نموده بود. اگر وزرای ما بتوانند جواب بدهند، خسارت ندادن سهل است، ممکن است مبلغی هم جریمه بگیرند. امروز هم وزراء به هم ریخته بودند که جواب کمپانی را بدهند...»

سرگذشت تهران، ص: ۱۶۵

سرانجام قرار بر آن می‌شود که مبلغ پنج هزار تومان خسارت به راه آهن داده شود.

اعتماد السلطنه در این باره چنین نوشته است:

شنبه ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۰۶ (ه. ق)

«... جریمه راه آهن را پنج هزار تومان وزیر با تدبیر امین السلطان داد. خداوند عقبه این کار را حفظ کند...»

و اما علت تخفیف چهل هزار تومان به پنج هزار تومان را دوستعلی معیر الملک چنین شرح می‌دهد:

«امتیاز راه آهن با بلژیکی‌ها بود که به ریاست مسیو دنی کار می‌کردند. مردم استقبال شایانی از آنها کرده تصنیف‌ها در این خصوص می‌ساختند. در یکی از روزهای زیارتی بر سر خرید بلیط میان اوباش و کارکنان راه آهن نزاع و زد و خورد در گرفت و اتاق‌های ایستگاه که در آغاز کار بسیار پاکیزه و مزین بود ریخته، روکش صندلی‌ها و پرده‌های مخمل را دریدند و آینه‌های بزرگ و شیشه‌های درها و بالاخره واگن‌ها را درهم شکستند و بعضی اشیاء را به غارت بردند.»

مسیو دنی به وزارت امور خارجه شکایت برد و از سفارت بلژیک هم نوشتند که چون این کار توهین به دولت و شخص سلطان [بلژیک] می‌باشد، باید دولت ایران سیصد هزار تومان به عنوان خسارت پردازد و وزراء وقت نیز برای اظهار معذرت به سفارت بیایند. چون این خبر به شاه رسید، سخت برآشفته و گفت جواب سفارت بلژیک داده خواهد شد. همان روز داماد خود امام جمعه تهران را احضار نمود و ماجرا را با وی بازگفته خاتمه کار را از او خواستار شد.

روز بعد امام جمعه نامه به سفارت بلژیک نوشت که شاه این امر را به من رجوع نموده و لازم است برای مذاکرات مربوطه نماینده فرستاده شود.

مسیو دنی و دو تن از اعضای سفارت در منزل امام جمعه حاضر شدند و با حضور مترجم به مذاکره پرداختند. امام جمعه گفت دولت پیشنهاد شما را پذیرفته و بدان عمل خواهد کرد. آنگاه رو به محرر خود نموده دستور داد چند تلگراف به علمای عتبات و ولایات بنویسد که از امروز نشستن به راه آهن حرام است.

چون مترجم مسیو دنی و فرستادگان سفارت را از چگونگی حال واقف ساخت، زبان به اعتراض گشودند. امام جمعه در جوابشان گفت: با آنچه شما خواسته بودید موافقت شد، ما اینک نیز تکلیف خود را انجام می‌دهیم. بلژیکی‌ها دیدند کار بدتر شد و هر گاه اقدام به چنین امر

سرگذشت تهران، ص: ۱۶۶

شود خسارتشان جبران ناپذیر خواهد بود، ناچار از در مسالمت درآمدند و پس از گفتگوی بسیار قرار بر این گذاردند که «

نی زما و نی زتو رو دم مزن» و نمایندگان سفارت رضایت‌نامه سپرده از محضر امام بیرون آمدند...»

و اما درباره بخش نخست روایت دوستعلی معیرالملک، باید به این نکته اشاره کرد که بلوا و آشوب بر سر خرید بلیط راه آهن نبوده است و روایت اعتماد السلطنه صحیحتر به نظر می‌رسد.

چرا که واقعه کشته شدن یکی از مسافران در نوشته‌های دیگری از جمله تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم نیز آمده است.

## ماشین دودی

جعفر شهری درباره راه آهن تهران - حضرت عبد العظیم زیر عنوان «ماشین دودی» به مطالبی اشاره می‌کند که خواندن آن در اینجا خالی از لطف نیست.

«از نوع این وسیله که بر روی ریل آهن حرکت می‌کرد، یکی هم قطار تهران به شاه عبد العظیم بود به نام «ماشین دودی» از نوع ترن‌های بخاری ساخت بلژیک که تهران را به شهر ری وصل می‌نمود. این قطار با لکوموتیفی (لکوموتیوی) به ظرفیت دویست تن بود که آتشیخانه‌ای به طول چهارمتر با شش چرخ بازودار و دیگ بخاری قطور و دودکشی کوتاه برنجی و کوره‌ای زغال سنگی داشت که در روزهای خلوت میان هفته دونوبت قبل از ظهرها و دونوبت در بعدازظهر با دو واگن و ایام تعطیل و شبها و روزهای جمعه و زیارتی و قتل‌ها و اعیاد با هفت تا چهارده واگن در دو آتش‌خانه (لکوموتیو) مسافر می‌کشید.

واگنهای این وسیله نیز مانند واگن اسبی قسمت وسطش مخصوص زنان محفوظ و پوشیده ساخته شده بود و دو طرفش با حفاظی که طارمی آهن جهت مردان و دو ایوان در جلو و عقبش برای مسافران ایستاده همراه چند میله آهن که سقف آن را نگاه داشته بود. نیمکت‌های آن همانند نیمکت‌های واگن اسبی، چوبی، شبیه نیمکت‌های بیمارستان‌ها با تخته‌هایی از هم گشوده در سه نفر ظرفیت که چهار از این نیمکتها دو به دو مقابل هم قرار گرفته راهروی از وسطشان گذشته تشکیل کوپه‌ای می‌داد و جلو و عقب هر یک از این‌ها دسته ترمزی شبیه هندل اتومبیل که انتهای آن را با گرداندن زنجیری به دور خود پیچانده که کفشکهای ترمز را به چرخ



## چسبانده آن را

سرگذشت تهران، ص: ۱۶۷

متوقف می کردند، قرار داشت. این دسته ترمز برای خود اتاق که جهت حفظ از مزاحمت مسافران فضول غالباً به میله لبه اتاق قفل شده بود. داخل اتاق‌ها قهوه‌ای و بیرون آنها رنگ سبز شده بود و شاید هم اختیار رنگ سبز از جهت سیاست کسبی کمپانی که علاقه ایرانیان را به رنگ سبز تشخیص داده بود که خاص سادات می باشد و این ماشین نیز در راه زیارتگاهی از سادات به کار می پرداخته است.

در هر کدام از واگن‌های آن نیز مانند واگن اسبی باز چراغهایی نصب شده بود که یک روی چراغ‌ها، اتاق (کوپه) زنانه و یک طرفش قسمت مردانه را روشن می کرد. چراغهایی که در فانوس‌هایی جاسازی شده از لامپهای نفت سوز نمره ده روشنایی گرفته با شیشه و در و بست و بند حفظ شده بود.

خط این قطار از خط واگن [اسبی] عریض تر و از ریل آهن دولتی که بعدها به ایران آمد، باریک تر بود و تنها یک دوراهی میان راه نزدیک دولت آباد داشت که فقط روزهای شلوغی که از دو طرف قطار حرکت می نمود، مورد استفاده قرار می گرفت. ظرفیت هر واگن آن، چهل نفر نشسته بود که در تعطیلی‌ها در آن تا صد مسافر و زیادتر حمل می شدند و در هر رفت و برگشت با چهارده اتاق حرکت می کرد و بیش از هزار و پانصد مسافر را جابجا می نمود. وضع این قطار نیز در طول راه بهتر از واگن نبود که از هنگام حرکت، یعنی از وقتی که از دروازه ماشین دودی خارج می گردید، جماعات کثیری از بچه و بزرگ بودند که به دنبال آن دویده، از در و پنجره و بدنه اتاق‌هایش بالا-رفته به آن می آویختند تا به دوراهی می رسید که یا ادامه داده باز به آن می چسبیدند یا به قطاری که از طرف شاه عبد العظیم می آمد، بند شده برمی گشتند.

البته در هر قطار یکی دو مأمور امنیه [ژاندارم] و آژان (پاسبان) برای رفع مزاحمت آنان گمارده شده، پست می دادند، اما کجا یکی دو پاسبان برابری با چند صد لش و لات می توانست داشته باشد!- که از هر طرف ردشان کرده از طرف دیگر حمله‌ور می شدند ... دیگر از کارهای آنها این بود که روی تاق آن رفته از این سو به آن سو دویده و در سر دوراهی از این قطار به آن روی آن قطار می پریدند و گاهی به زیر چرخهای آن افتاده و قطعه قطعه می شدند.»

بد نیست بدانیم که پیش از ایجاد راه آهن تهران- حضرت عبد العظیم، در تهران واگن اسبی یا تراموی اسبی نیز به کار افتاده بود.

سرگذشت تهران، ص: ۱۶۸

## واگون اسبی

## اشاره

واگون اسبی یا تراموای اسبی را یک کمپانی بلژیکی در اواخر سلطنت ناصر الدین شاه، برای رفت و آمد اهالی دار الخلافه تهران در این شهر به کار انداخت. این واگون بر روی ریل‌هایی که بر سطح زمین نصب شده بود به وسیله دو تا چهار اسب کشیده می شد و تقریباً بیشتر خیابان‌های اصلی شهر را به هم متصل می کرد. هر واگن سه کوپه مجزا داشت. کوپه اصلی با جدار و حفاظ مخصوص به خانم‌ها تعلق داشت و دو کوپه طرفین که بدون جدار ولی مسقف بود اختصاص به مشتریان مرد داشت بر نیمکت‌هایی که در دو طرف قرار داشت، می نشستند. این کمپانی در خیابان باغ وحش و سپس ماشین‌خانه- اکباتان فعلی- ایستگاهی جهت واگنها و طویله اسبان دایر کرده بود و هر روز صبح واگن‌ها را از ماشین‌خانه خارج کرده به میدان توپخانه می آوردند و پس از سوار کردن مسافر از آنجا به خیابانهای لاله‌زار، ناصریه- ناصر خسرو- چهارراه حسن آباد تا دروازه قزوین و از خیابان چراغ برق تا

سه‌راه امین حضور تا گار ماشین- خیابان ری- را طی می‌کرد. خدمه این وسیله نقلیه عبارت بود از یک واگن چی که ترمز واگن و به حرکت درآوردن واگن در اختیار او بود و یک بلیطفروش که هنگام ورود مسافر به واگن به او بلیط می‌فروخت و پولش را که چند دیناری بود، دریافت می‌کرد. علاوه بر اینها ممیزی هم بر سر دو راهی‌ها بود که بلیطها را کنترل و پاره می‌کرد. هر واگن که به آخر خط می‌رسید، واگن چی اسبها را از جلو باز کرده، به عقب واگن می‌بست و خط رفته را دوباره باز می‌گشت و به میدان توپخانه که می‌رسید، اسبهای خسته را با اسبهای تازه نفس عوض می‌کرد.

واگن اسبی به اندازه‌ای کم سرعت بود که مردم در حال حرکت هم می‌توانستند سوار یا پیاده شوند و اغلب در فصل زمستان اتفاق می‌افتاد که به علت یخ‌بندان و لغزنده بودن زمین، واگون‌ها از خط خارج می‌شد و مسافران برای گذاشتن واگن بر روی خط پیاده می‌شدند و به کمک واگن چی، واگن را دوباره روی خط می‌گذاشتند و سپس به حرکت خود ادامه می‌دادند.

خط این واگن‌ها را دو ریل باریک و کم عرض به فاصله یک متر تشکیل داده بود که سطح میانشان را با قلوه‌سنگهای رودخانه‌ای فرش کرده و درست آن را همسطح خیابان ساخته بودند.

زیرا این ریل چهار چرخ نزدیک به هم تعبیه شده بود که گردش و انحنای ریل در سر پیچ‌ها آسان می‌نمود البته همه اینها به شرطی بود که تعداد مسافران و حتی وزن آنها در ایوان‌های هر واگن به یک اندازه باشد و از آنجا که مردم اغلب در یک ایوان آن جمع می‌شدند، سمت سبک واگن بالا

سرگذشت تهران، ص: ۱۶۹

می‌آمد و در واقع الاکلنگی می‌شد غالباً خود سبب تفریح مسافران بود.

حتی گفته می‌شود در آغاز راه‌اندازی واگن اسبی، برای آنکه مردم را از جلو آن دور کرده، راه را برای حرکت واگن باز کنند، مردی سوار بر اسب و شیپورزان جلوتر از آن حرکت می‌کرده است ...

### خطوط واگن اسبی

خط اول: خط بازار که تا آخر خیابان لاله‌زار و نزدیکی خیابان رفاهی می‌رفت و برمی‌گشت.

خط دوم: خط خیابان شاه عبد العظیم که از بازار به راه افتاده، ناصریه و چراغ‌برق و خیابان ری را طی کرده، و با پشت سر نهادن دوراهی به گار ماشین- ایستگاه ماشین دودی- می‌رسید.

خط سوم: خط باغشاه که از بازار حرکت می‌کرد و بعد از گذشتن از شش دوراهی به دروازه باغشاه می‌رسید.

خط چهارم: خط دروازه قزوین که از میدان توپخانه حرکت می‌کرد و پس از گذشتن از چهار راه حسن آباد، سرازیر شده به میدان شاهپور- دروازه قزوین- می‌رسید.

خط دیگری هم از گار ماشین به طرف خیابان اسماعیل بزاز به پاقایق- میدان اعدام- می‌رفت. که از زیر بازارچه زعفران باجی می‌گذشت اما صاحب این بازارچه که از منسوبان دربار و سردسته مطربهای زنان آنجا بود می‌ترسید که عبور واگن اسبی از بازارچه‌اش بنای آن را لرزانده و خراب کند، عده‌ای ارادل را تحریک به از بین بردن این خط کرد. آنها نیز با کارهایی مثل گذاشتن سنگ زیر چرخ واگن و خارج کردن واگن از خط و کندن چاله جلو راه اسبها کمپانی را ناچار به تعطیل این خط کردند. با این وسیله نقلیه مردم تهران مدت‌ها آمد و شد می‌کردند، تا آنکه سرانجام بلدیة تهران به هنگام خیابان‌سازی‌های جدید خط آهن واگن اسبی را زیر خاک مدفون ساخت و به این ترتیب واگن اسبی از خیابان‌های تهران برچیده شد.

روانشاد عبد الله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من علت بالا بودن سطح برخی از خیابان‌ها را از کوجه‌ها و منازل و ساختمان‌های واقع در چنین خیابانهایی را این‌گونه شرح داده است:

«مردمی که در خیابان خانه می ساختند، چون خیابان معبر عام بود، عنایتی به سنگفرش

سرگذشت تهران، ص: ۱۷۰

کردن حریم خانه خود نداشتند و سنگفرش و جارو و آبپاشی را منحصر به جلو در خانه می کردند ... باقی خیابان به امان خدا می ماند. عبور کالسکه و درشکه و اسب و قاطر و الاغ، خاکهای کف خیابان را به عمق دو سه گره، مثل توتیا نرم می کرد، بر این جمله، خاکهای هموار و خاکروبه‌هاییکه خرکدار و خاکروبه‌کش‌ها که چشم سپورها را دور دیده، و خود را از بردن آن تا بیرون شهر خلاص کرده و در خیابان ریخته بودند، نیز اضافه می شد. بنابراین، این خیابانها که ده دوازده ذرع بیشتر عرض نداشت، در اکثر نقاط آنها در تابستان، به قدر دو سه گره گرد و خاک و در زمستان یک چارکی گل داشت. به طوریکه سمت نثار خیابان شرقی و غربی، همینکه فصل بارانی شروع و گل می شد، تا اوایل اردیبهشت، مثل دریای گل و لجن بود ... از اواخر ناصر الدین شاه، تراموای اسبی هم قوز بالای این قوزها شد ... با خاک و خاکروبه‌هاییکه خرک‌دارها و خاکروبه‌کش‌ها در خیابان‌ها می ریختند، طبعاً کف خیابانها هم بالا می آمد و خط تراموای در گودی می افتاد.

آب و گل روی خط را می گرفت. اسبهایی که به تراموای بسته شده بود، در بعضی نقاط تا زانو در آب راه می رفتند. این آب و گل و لجن با چهار نعل رفتن اسبهای تراموای، چه بر سر عابری می آورد، بماند. گاهی که یخبندان می شد، مجبور می شدند یک دو روزی تراموای را تعطیل، و با دیلم یخ‌ها را بشکنند، تا تراموا راه بیفتد. اداره راه آهن یکبار خط خود را بالا کشید. این بار آب به پشت خانه‌ها افتاد. مردم خانه‌دار مجبور شدند، با خاک دستی پشت خانه‌های خود را بالا بیاورند. این دفعه آب به کف خیابانها افتاد. عمده تنظیف هم به خاکروبه‌کش‌ها اگرچه آنها حاجتی به شنیدن این امر نداشتند، امر دادند کف خیابان را با محمولات خود پر کردند، و باز خط آهن گود افتاد. چندین بار این مسابقه، بین خط و خانه‌داران و سپورها اتفاق افتاد و نتیجه این شد که کف خیابانهایی که در آن تراموای بود بی‌اندازه بالا-آمد و خانه‌ها به گودی بیفتد. پله‌های جلو بازار که امروز مشاهده می فرمایید، نتیجه همین مسابقه است.»

## شهرداری

### اشاره

قرنها مرسوم بود که مردم هر شهر، خود متناسب با وسعت شهر و براساس اعتقادات شخصی، دینی و یا آداب و رسوم محلی بدون مداخله حکومت خدمات شهری را انجام می دادند و این

سرگذشت تهران، ص: ۱۷۱

موضوع هم مثل اغلب امور دیگر جنبه خصوصی داشت و نمونه بارز آن آب و جارو و تمیز کردن روزانه حریم خانه‌ها بود که هنوز هم کم‌وبیش مرسوم است.

اما از زمانی که ارتباط اروپاییان با ایران روبه توسعه نهاد و سفارتخانه‌های خارجی در تهران تأسیس شدند، دولت ایران هم دریافت که باید ظاهر پایتخت را تمیز و زیبا نگاه دارد. کم‌کم کالسکه هم در تهران متداول شد و در نتیجه لازم بود که کوچه‌ها هم برای عبور کالسکه‌ها مسطح و مناسب شوند. از این رو نخست در سال ۱۲۶۷ (ه. ق) یعنی درست در آغاز سلطنت ناصر الدین شاه، به هموار و سنگفرش کردن کوچه‌های ارگ شاهی نمودند که راه کالسکه‌رو صاف باشد ... بنابراین خدمات بلدی در ایران از ارگ شاهی و برای آسایش شاه شروع شد.

سال بعد هم برای تنظیف شهر دارالخلافه قراری مجدداً گذاردند. با این وجود شهر تهران هنوز وسعت چندانی نداشت و اقداماتی که

جهت نظافت و تزئین شهر انجام می‌شد تنها محدود به اطراف کاخ سلطنتی بود. چنانکه در سال ۱۲۸۲ (ه. ق)، بعد از وضع میدان ارگ و طرح حوض وسیعی در آن ایجاد و دوباغ در دو طرف حوض و نصب ستونهای سنگی به فاصله چهار ذرع جلو باغها و محجر چوبی در فواصل ستون‌ها محض اینکه ساخت چنین میدانی از آمد و شد دواب که حمل اجناس می‌کردند مصون باشد، حکم شد در جوانب شرقی ارگ همایون دروازه‌ای از خارج صحرا به شهر قرار دهند و خندق شرقی ارگ را انباشته با سطح زمین برابر کنند و خیابانی عریض تا دهنه بازار تشکیل دهند. »

بیشتر گفتیم که در سال ۱۲۸۶ (ه. ق) شهر تهران را وسعت دادند و در همین سال امین حضور پیشخدمت خاصه، مأمور نظافت و انتظامات شهر تهران و حوالی آن شد. اما در سال ۱۲۸۸ (ه. ق) به سبب مهاجرت فقرا و ضعفای شهرستانها به تهران و خشکسالی و قحطی مشکل تازه‌ای برای دولت ایجاد کرد. حاج میرزا حسن خان سپهسالار هم دستور داد تا همه فقرای مهاجر را جمع‌آوری و در قلعه نصرت آباد نگهداری کنند.

بانی این قلعه که در شمال غرب تهران واقع بود، نصره الدوله، برادر محمد شاه بود که سپس منسوب به جلال الدوله پسر ظل السلطان شد. درباره این قلعه در المآثر و الآثار آمده است:

«... و جلالیه که منسوب است به لقب شریف نواب اشرف والا شاهزاده جلال الدوله که بر

سرگذشت تهران، ص: ۱۷۲

سرکوشکی شگفت و باغی جوان، رشک روضه رضوان، اشتمال دارد. »

اعتماد السلطنه نیز در روزنامه خاطرات خود می‌نویسد:

«دوشنبه ۱۴ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۳ قمری امروز شاه در عمارت جلالیه که نصرت آباد قدیم است، مهمان ظل السلطان هستند. این عمارت در وسط باغی است، بلافاصله پس از خندق شهر و طرف شمالی غربی طهران. البته شاهزاده پنجاه هزار تومان مخارج آن کرده ... »

باری امر نظافت شهر تهران به عهده عده‌ای بود که آنها را به مناسبت کارشان در زبان محاوره احتساب می‌گفتند. یعنی در حقیقت عمل و عامل را به یک نام می‌خواندند. و نخستین کسی که با این عنوان از وی در کتابهای دوره ناصری نام برده شده، میرزا محمود خان کاشانی، عموی فرخ خان امین الدوله، است که در آغاز احتساب آقاسی لقب داشت و سپس به لقب احتساب الملک ملقب شد. در سال ۱۲۸۱ (ه. ق) چراغعلی خان سراج الملک به ریاست احتساب تهران منصوب شد.

از دیگر کسانی که به امور بلدی تهرانی مأمور شدند، یکی محمد حسن خان صنیع الدوله - اعتماد السلطنه بعدی - است و دیگری میرزا عباس خان، پسر میرزا رضای مهندس باشی.

در مرآة البلدان آمده است:

«محمد حسن خان صنیع الدوله - اعتماد السلطنه - در سال ۱۲۹۰ (ه. ق) به لقب و منصب مقدم السفرای سرافراز آمده اداره عمارت عالیات و باغات مبارکات را با عمله احتساب به او واگذار فرمودند و دستخط جهان مطاع مبارک از قرار شرح ذیل شرف صدور یافت:

محمد حسن خان صنیع الدوله که برآورده تربیت و عنایت ماست و در مدت خدمات حضور همایون کفایت و صداقت او را آزموده‌ایم. در هذه السنه تخاقوی‌ئیل و مابعدا علاوه بر خدمات سابقه از قرار تفصیل خدمات اداره باغات دیوانی را به عهده کفایت او مرجوع فرمودیم: عمارت و باغ نگارستان، عمارت و باغ لاله‌زار، باغ وحوش و طیور، عمارت و باغ ایلخانی، عمارت و باغ سلطنت آباد، عمارت و باغ اقدسیه، عمارت و باغات نیاوران، باغ مرحومه مهدعلیا در نیاوران، خیابان بزرگ نیاوران، عمارت نهارخوری دربند، خیابان باب همایون، خیابان سمت دروازه شمیران و جلوخانه اعتضاد الدوله، عمارت و باغ کن، باغ و

عمارات دولت آباد، عمارت قدیم و جدید جاجرود، عمارت و باغ قصر قاجار، عمله احتساب تماما، قنوت متعلقه به باغات که در مواظبت و شروط این خدمت چنان که منظور نظر همایون است کوشیده، تماما را قرین انتظام و آباد نگه دارد و حسن خدمت خود را در این مأموریت ظاهر سازد. فی شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۹۰»

### یادداشت‌های عبد الله مستوفی درباره بلدیه دوره قاجار

عبد الله مستوفی درباره بلدیه یا شهرداری در دوره قاجار می‌نویسد:

«در دوره قاجاریه داروغه با همان تحت الامری حکومت و کلانتر مشغول انجام کارهای شهرداری و مجازات به کارهای خلافی خود بوده است. در زمان وزارت برادر، میرزا محمود وزیر، این کار به یکی از مقدم‌ها می‌رسد. اداره این کار را احتساب و رئیس این اداره را احتساب الملک می‌نامیدند و از این تاریخ به بعد، عمله این کار هم به اسم عمله احتساب موسوم می‌شوند. دستوری، به اسم تنظیمات حسنه برای پاکیزگی کوچه‌ها و مجرای ابها و وظایف مأمورین احتساب نوشته شده و کار تا حدی سر و صورت اداری به خود می‌گیرد. ولی این اداره احتساب قسمت رسیدگی و مجازات خلاف‌های شهری را بالمره از دست داده و کارش به نظارت در ساختمان‌های شهری و جلوگیری از تخطی دکاندارها در معابر و سایر کارهای شهری منحصر می‌گردد. این اداره دارای دو شعبه بود، یکی احتساب و دیگری نظیف و هر یک عده‌ای نایب و فراش و سپور در تحت امر خود داشتند. به علاوه شعبه نظیف عده‌ای هم سقا، برای آب‌پاشی و در حدود یکصد رأس الاغ برای خاکروبه‌کشی داشت که در موارد لازم، خیابانهای حول و حوش عمارت سلطنتی را با مشک آب‌پاشی و زباله حرمخانه و ادارات دولتی را به وسیله این حیوانات به خارج شهر ببرند. خاکروبه خانه‌ها باید به خرج خود خانه‌دارها به خارج شهر حمل شود و این کار به وسیله الاغ‌دارها و اگر کم بود خاکروبه‌کش‌ها با صدای «آی ...»

خاکروبه می‌بریم» کار خود را عرضه می‌کردند. اگر صاحبخانه غفلتی در ادای این وظیفه می‌نمود، بوسیله مأمورین نظیف یادآوری می‌شد و کار صورت می‌پذیرفت.

یک نیمه شعبه‌ای هم در قسمت نظیف برای روشنایی بود، چون در میدان توپخانه به فاصله هر بیست سی قدم، پایه چراغ و بالای آن فانوس شیشه‌ای و در خیابانهای باب همایون و الماسیه و در اندرون و لاله‌زار و علاء الدوله (فردوسی) باز هم به همان فاصله، به دیوارها از همین فانوس‌ها نصب بود که مواظبت نفت‌گیری و روشن کردن این چراغها هم بر عهده این نیمه شعبه

سرگذشت تهران، ص: ۱۷۴

محول بود ولی نور این چراغ‌ها به قدری کم بود که به ده قدمی پایه چراغ نمی‌رسید. در سال ۱۳۰۶ قمری، این چراغهای نفتی، به چراغهای گاز تبدیل شد، ولی بعد از یکی دو سال، لوله گاز گرفت و کسی پایی اصلاح آن نشده، مجددا همان چراغهای نفتی کم‌روشنایی سابق به راه افتاد ... این اداره احتساب، این عمله و این کار ابزار، چه کاری می‌تواند در یک شهر دویست هزار نفری بکند. نایب‌قلی هر قدر هم شدت عمل به خرج می‌داد، با چهل پنجاه نفر سقا و سپور خود از عهده نظیف خیابانهای حول و حوش دربار بیرون نمی‌آمد، تا چه رسد به سایر معابر.

خیابانها و کوچه‌های شهر را مالکین اراضی، برای فروش زمینهای خود به سلیقه و همت خویش، باز کرده بودند و در آنها کف‌سازی نشده بود. نایب‌قلی، هر قدر هم شدت به خرج می‌داد، نمی‌توانست صاحبخانه‌های کوچه‌ها و خیابانها را به سنگ‌فرش کردن حریم خانه خود مجبور کند. نتیجه این می‌شد که اکثر کوچه‌ها و تمام خیابانها هیچ سنگ‌فرش نداشت. آنها هم که صاحبانشان نسبتاً قاعده‌دان و باسلیقه بودند، در خیابانها یک‌ذرع و در کوچه‌ها نیم‌ذرع از عرض کوچه را به طول حریم خانه

خود، سنگ‌فرش می‌کردند. گاهی این سنگ‌فرش از جلوخان خانه، تجاوز نمی‌کرد و آن جاها که تمام حریم سنگ‌فرش بود، برای اینکه آب باران به پی دیوار آنها صدمه وارد نی‌آورد. به همین نیم‌ذرع عرض یکی دو گره شیب می‌دادند که [در نتیجه] راه رفتن [در این خیابانها] کار آسانی نبود و حال بر این همه حوضچه‌های خصوصی کنار دیوار و سوراخهای راه آب عمومی وسط کوچه را [هم] بیفزایید و ببینید عبور از این کوچه‌ها چه جان‌کنندی بوده است. مسلماً گوینده شعر

من عاشق کور و کوچه تاریک ما اصعب عشق جل تاریک

نظر به همین کوچه‌ها داشته است والا راه رفتن در کوچه صاف هر قدر هم رونده ضعف باصره داشته باشد و کوچه تاریک باشد، چندان صعوبتی ندارد.

باوجود این، کوچه‌ها بهتر از خیابانها بود. زیرا در هر کوچه، یکی دو نفر اعیان قدیمی خانه داشت که در خانه او چراغی روشن می‌شد و گذشته از اعیان، سایر خانه‌دارها هم، اگر نه حریم، لامحاله، جلو در حیاط خود را جاروب و اگر آبی داشتند، با آفتابه آب‌پاشی می‌کردند و زمستانها سرگذشت تهران، ص: ۱۷۵

هم اگر حریم خانه سنگ‌فرش نداشت، یک چند دانه سقط پاره‌ای میان گل‌ها می‌گذاشتند که عابرین با بندبازی بتوانند خود را به قسمت سنگ‌فرش دار برسانند. این عمل برای کفش‌های پاشنه خوابیده معمول زمان به‌خصوص برای نعلین و ساغری آخوندها، چیز کم‌ارزشی نبود، و من کرارا از عابرین می‌شنیدم که به این سقط پاره‌ها که می‌رسیدند، جمله: «خدا پدر صاحبخانه را بیامرزد» معمولی خود را، از روی قلب ادا می‌کردند.

اما خیابانها، از کلیه این نعمتها محروم بودند. زیرا مردمی که در خیابان خانه می‌ساختند، چون خیابان معبر عام بود عنایتی به سنگ‌فرش کردن حریم خانه خود نداشتند و سنگ‌فرش و جارو و آب‌پاشی را منحصر به جلو در خانه می‌کردند.

در المآثر و الآثار، تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه که در سال ۱۳۰۶ (ه. ق) از طبع درآمد درباره اداره احتساییه دارالخلافه که تحت نظر اعتماد السلطنه اداره می‌شد، چنین آمده است:

«اداره احتساییه دارالخلافه در تحت اداره و ریاست جناب جلالت‌مآب اعتماد السلطنه، وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون [است] و اعضای آن عبارتند از:

میرزا علی محمد خان سرتیپ، نایب اول وزارت انطباعات و غیره.

حیدرقلی آقا سرهنگ، رئیس اداره احتساییه دارالخلافه.

اعضای اداره احتساییه دویست و هفتاد و هفت نفر [هستند]:

نایب‌قلی، نایب احتساب کل خیابانهای دولتی، میرزا ابو القاسم، مشرف احتساب. میرزا یوسف، نایب اداره احتساییه. میرزا محمد حسین، نایب محلات شهر دارالخلافه.

سایر نواب و صاحب‌منصبان بیست و پنج نفر [هستند]. فراش و عمله طویله احتساب و سقا و سایر [اعضا که مجموعاً] دویست و چهار و هشت نفر [می‌شوند].»

## نظمیه در دوره ناصری

### اشاره

در ادبیات فارسی، دیوانهای اشعار و کتابهایی که در آیین شهرداری نوشته شده همواره با واژه‌هایی چون محتسب داروغه، شحنه، عسس، گز مه، شبگرد، شاطر، میرشب و داروغه‌خانه و دوستاق‌خانه و ... روبرو می‌شویم این واژه‌ها امروزه دیگر به کار نمی‌روند و



به جای آن واژه‌هایی مثل پلیس، افسر کشیک، کلانتری، آگاهی، پاسگاه و غیره متداول شده است.

سرگذشت تهران، ص: ۱۷۶

داروغه در گذشته اداره امور امنیتی شهر را برعهده داشت. داروغه زیر نظر اداره‌ای به نام دیوان‌بیگی کار می‌کرد. دیوان‌بیگی نیز خود زیر نظر بیگریگی که در واقع معادل همان فرماندار است، قرار داشت. داروغه خود واحدهایی همچون محتسب، عسس، شحنه، گزمه و شبگرد را تحت نظارت مستقیم داشت.

چهار سوق شهرها، مرکز عملیات و فرماندهی شبانه داروغه محسوب می‌شد. چهار سوق بزرگ واقع در بازار امروزی تهران نیز یادگاری از دوران اداره شهر به‌وسیله داروغه‌هاست.

یکی از دیگر مناصب مهم کشوری میرشب بود. میرشب که معمولاً حاکم شبانه شهر هم بود، شأن و احترام ویژه‌ای داشت. رمز اسم شب را هم میرشب تعیین می‌کرد و هر کسی که به اقتضای شغلی یا هر دلیل دیگر مجاز به رفت و آمد شبانه بود، رمز اسم شب به وی داده می‌شد تا بتواند در ساعات ممنوعه در شهر رفت و آمد نماید.

هر شهر فقط دارای یک منصب میرشبی بود و بنابر نوشته اعتماد السلطنه در المآثر و الآثار در چهل سال نخست پادشاهی ناصر الدین شاه، افراد زیر به ترتیب میرشبی تهران را عهده‌دار بوده‌اند:

میرزا فضل‌الله خان تفرشی، میرزا جعفر خان، پسر مشارالیه و آقا علی اکبر تبریزی.

علاوه بر این نام بیگریگی‌های تهران نیز در المآثر و الآثار آمده است. بیگریگی‌ها در چهل سال نخست پادشاهی ناصر الدین شاه، عبارت بودند از:

عیسی خان قاجار بیگریگی، نواب اردشیر میرزا رکن الدوله به وزارت میرزا موسی مستوفی.

نواب والا محمد تقی میرزا رکن الدوله، نواب فیروز میرزا نصره الدوله، نواب اشرف والا کامران میرزا نایب السلطنه.

بیگریگی‌ها معمولاً پیشکار یا معاونی داشتند که وزیر نامیده می‌شد. میرزا عیسی وزیر یا میرزا محمود وزیر، از وزرای مشهور تهران بودند. کوچه میرزا محمود وزیر در خیابان امیرکبیر بین چهار راه سرچشمه و سه راه امین حضور امروزی از جمله آثار برجای مانده از میرزا محمود وزیر است. کلانتر شهر زیر نظر وزیر تهران خدمت می‌کرد و هر محله نیز کدخدایی داشت که دستورات کلانتر را به اجرا می‌گذاشت و مجموع صاحبان این عناوین سازمان دیوان بیگی را که مسئول حفظ نظم شهر تشکیل می‌داد

سرگذشت تهران، ص: ۱۷۷

### امنیت شهر در شب

برنامه حفظ نظم شبانه شهر تهران ماجرای جالبی دارد. هرشب، سه ساعت پس از غروب آفتاب و معمولاً در ساعت هشت شب در میدان ارک، طبالان مخصوص طبل می‌نواختند.

برخاستن صدای طبلها به این معنی بود که کسبه بازار بایستی تا یک ساعت دیگر دکان‌ها و مغازه‌ها را تعطیل کنند. نواختن این طبلها را اصطلاحاً ورچین ورچین می‌گفتند. یک ساعت پس از ورچین‌ورچین طبلها بار دیگر و این‌بار همراه با شیپور به صدا درمی‌آمدند. این عمل را بگیر و ببند می‌نامیدند. بعد از بگیر و ببند دیگر کسی حق عبور و مرور از بازار و حوالی آن را نداشت. از این پس داروغه شهر در محل فرماندهی شبانه خود در چهار سوق شهر مستقر و آماده دریافت گزارشها و رسیدگی به وضعیت بزهکاران و دستگیرشدگان می‌شد.

تهران در آن زمان فاقد نیروی برق بود و شبها تاریکی مطلق بازار را فرامی‌گرفت. به همین سبب نگهبانی از بازار و کالاهای تجارتنی اهمیت بسزایی داشت. در نتیجه به محض انعکاس صدای طبل و شیپور بگیر و ببند یک عده از گزمه‌ها و شبگردهای مشعل

به دست، داخل بازارها به حرکت درمی آمدند و عده دیگری نیز در پشت بام‌های بازار به گشت شبانه و نگاهبانی می پرداختند، گشتی‌های پشت بامها با صدای «یا قاضی الحاجات» به یکدیگر ندای آشنایی می دادند. جالب آنکه این کلمه چنان به گوشها آشنا بود که در بعضی از شهرهای ایران، مأمورین انتظامی را «قاضی الحاجات» می نامیدند!

میرشب نیز در مقر دیوان بیگی حضور می یافت و سرگرم رسیدگی به امور امنیت شبانه شهر می شد.

همزمان با اعلام بگیر و ببند، دروازه‌های پایتخت بسته می شد و گزرها و شحنة‌ها و عسس‌ها مشغول نگاهبانی می شدند.

داروغه‌ها معمولا افرادی بی رحم، سنگدل و شقاوت پیشه که احکام بسیار سختی می دادند و التماس مقصرین در دلشان بی اثر بود.

چارلز جیمز ویلس نویسنده کتاب ایران آنطور که هست درباره برخورد داروغه‌ها با بزهدکاران و حدود اختیارات آنان می نویسد:

سرگذشت تهران، ص: ۱۷۸

«داروغه هر شهر یا رییس پلیس آنجا به احکام بسیار سخت حکم می کند و خود آنها بسیار سخت دل و قسی القلب هستند که به هیچ وجه به التماس مقصرین توجه نمی کنند... و از جهت تمام مقصرین یک تنبیه معین نموده‌اند و آن این است که مقصر بدبخت را چوب می زنند و غذا نمی دهند. ولی هرگاه مقصر ایشان قدری صاحب ثروت باشد، در آن وقت مادامی که مشارالیه پول خرج می کند، ایشان با او مانند مهمان رفتار می نمایند و همین که پول او تمام شد، آن وقت با او همانطور رفتار می کنند که با دیگر مقصران می کنند.

در ایران به مقصر بسیار بدمی گذرد. در اول کار هرچه پول و یا لباس داشته باشد باید تسلیم داروغه نماید. پس از آن پاها و گردنش را در غل و زنجیر کرده و در مجلس بسیار تنگی که شبیه مسکن جانوران است در نزد محبوسین محبوس می کنند... خلاصه داروغه هر شهر با قدرت و بی مروت است که حتی از عارض هم رشوه می گیرد و اغلب اتفاق افتاده که عارض چون رفتار داروغه بی مروت را نسبت به محبوسین به درجه بسیار سخت ملاحظه می کند، فی الفور مبلغی پیشکش او می کند که او یکی از آن بدبخت‌ها را آزاد سازد و همین رفتار ناگوار اسباب آن گردیده که تقریبا هیچ یک از رعایای ایرانی در مقام نزاع و غیره به آنها رجوع نمی نمایند.

در پی بروز قحطی در سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ (ه. ق) و نارضایتی عمومی و از طرفی کشف روابط کلانتران شهر با لوطیان و اوباشان و عدم توانایی کلانتران برای مقابله با اوباشگری سعی شد تغییراتی در وضعیت نیروهای انتظامی تهران داده شود. به همین سبب یکی از متصدیان امر در سال ۱۲۸۸ (ه. ق) ۱۲۵۰ (ه. ش) / ۱۸۷۱ (م.) ضمن نامه‌ای به ناصرالدین شاه چنین می نویسد «...»

چند روز قبل منشی حضور همایون در باب ظهور ناخوشی و علت آن که از بعضی کتافات است شرحی ابلاغ کرده بود که این خانه‌زاد با جمعی از ارباب اطلاع گفتگو نماید و وضع این معایب شود. این خانه‌زاد رفع این عیوبات را در ضمن کتابچه فوج نظمیه و تکالیف آن قبل از وصول ابلاغ، نوشته است. همان کتابچه را برای عرض حضور آفتاب ظهور همایون فرستاده که انشاء الله به توجه نظر مبارک اجرا شود و واضح است تا رفع این معایب نشود نمی تواند اطمینان حاصل کرد هر ساله منتظر این ناخوشی و سایر امراض بود. فواید این فوج و قراری که داده می شود، اگر مفصلا عرض شود موجب زحمت خاکپای مبارک بود. یکی از اجرای اصل کتابچه است و دیگر رفع بعضی معایب کدخداها و باباهای محله که تا حال به اعمال قبیحه عادت کرده‌اند... در این چندروز از توجه خاطر مهر مظاهر مبارک اوقات معروف داشته تمام فوج را جوانهای

سرگذشت تهران، ص: ۱۷۹

خوش ترکیب و معتبر گرفته حاضر ساخت دو نمونه با لباس به حضور مبارک فرستاد، دو سه هزار تومان هم به جهت اطمینان و این که داخل نوکرها شده‌اند تقسیم گردد که الآن هزار نفر جوان خوش ترکیب معتبر پادار حاضرند. همین قدر که جانب اولیای دولت در بعضی لوازم این فوج رعایت شود جمع مکنونات خاطر مبارک در رفع معایب ظاهری و باطنی این شهر به عمل آید و هیچ امری



در هیچ نقطه این شهر واقع نشود مگر همان ساعت به عرض آستان مبارک برسد...»

با این وجود مدتی طول کشید تا تغییری در تشکیلات نظمیه رخ دهد و در حقیقت پس از دومین سفر ناصر الدین شاه به اروپا بود که تشکیلات نظمیه در ایران شکل منسجمی یافت.

ناصر الدین شاه که در سفرهای خود وضعیت انتظامی شهرهای اروپایی را از نزدیک دیده بود، طی سفری که در سال ۱۲۹۵ (ه. ق) به اتریش داشت، افسری جهت تشکیل اداره پلیس در ایران گسیل شود. همچنین در همین سفر بود که ناصر الدین شاه از پادشاه اتریش خواست که یک هیئت نظامی برای تربیت قشون ایران به کشور ما اعزام دارد. دلیل اصلی ناصر الدین شاه در این امر جستجوی پناهگاهی بود در مقابل دولتهای روس و انگلیس. این مسأله در تمام دوره سلطنت ناصر الدین شاه همواره مورد توجه بود و حتی پیدا بود که شاه مایل است پای دولت قوی ثالثی را هم در سیاست ایران باز کند تا بلکه کمی فشار دو دولت قوی رقیب که بر سر تضعیف ایران همدستان بودند، بکاهد. و به همین دلیل هم بود که زمانی متوجه اتریش شد و گاه هم به پروس روی آورد، و حتی متوجه آمریکا هم شد ولی این سه دولت هیچکدام منظور شاه را برآورده نکردند. زیرا مسائل مربوط به مشرق زمین می‌بایست در اروپا حل می‌شدند و ممالک مشرق در واقع مال المصلحه منافع و سیاستهای رقابت آمیز دولتهای بزرگ بودند.

باری، «کنت دومونت فورت» یکی از افسرانی بود که پادشاه اتریش به ایران فرستاد.

ناصر الدین شاه «کنت دومونت فورت» را مأمور نظم تهران و تشکیل اداره پلیس جدید و ملقب به نظم الملک کرد و به وی اختیار کامل داد.

سرگذشت تهران، ص: ۱۸۰

کنت دومونت فورت، متولد ۱۸۳۹ (م.) که در ایران به کنت معروف بود، اصلاً از خانواده‌ای فرانسوی بود. اجداد او به سیسیل و ناپل مهاجرت کرده بودند. کنت پس از رسیدن به سن بلوغ با رتبه افسری در گارد مخصوص پادشاه ناپل و سیسیل مشغول خدمت شد و در سال ۱۸۶۰ به معیت پادشاه، بر ضد گاریبالدی، میهن پرست معروف ایتالیایی، جنگ کرد و در این جنگ مجروح شد. پس از بهبودی، به ارتش پاپ پی نهم وارد شد و سپس داخل قشون اتریش شده، در چند جنگ شرکت کرد. در سال ۱۸۶۹ (م.) از خدمت نظام استعفا داد و در سال ۱۸۷۸ (م.) در سن ۳۹ سالگی وارد ایران شد و از آن پس بیش از دوازده سال در سمتهای ریاست نظمیه، ریاست احتساب و امنیه باقی ماند.

اعتماد السلطنه در کتاب المآثر و الآثار درباره ایجاد اداره پلیس می‌نویسد:

«این اداره در دولتهای مغرب‌زمین و ینگی دنیا اهمیتی عظمی دارد حتی در دولت انگلیس اگر کسی بر پلیس تجری کند و تجاسر ورزد واجب القتل است، چنانکه در سفرنامه فرنگستان از نگارش یمین شاهنشاه ایران زمین تصریح شده و چون موکب مسعود صاحبقرانی از سفر ثانی مراجعت گزید «کنت دمنت فورت» را که مستخدم گردیده بود بفرمود تا این اداره را در نهایت اهتمام مشتمل بر کثرت و ازدحام تشکیل داد و با اسلحه خاص و ملبوس مخصوص طبقات تاین را بر آیین اروپا برآراست.

اینک شغل شحنگی شهر و پاس بیوتات و اسواق دارالخلافه با این گروه انبوه می‌باشد و الحق در سد طریق سرق و حفظ نظام عام این اداره را مدخلیتی تمام است و فی الحقیقه بندگان شهریار جهاندار شطری از قدرت خویش بدرقه این کار قرار داده در تقویت جانب و اجرای مقتضیات آن از هر بابت حتی افاضه سطوت و مهابت هیچ دقیقه فرو نگذارده. در این تاریخ مدیر مشارالیه خود دارای لقب نظم الملکی و امتیاز امیر تومانی است و اجزا و اعضایش صاحبان مراتب و مواجب دیوانی.

این رباعی را در تحذیر تبعه ابلیس از یاسای اداره پلیس گرفته‌اند که:

ز نهار حذر کنید رندان ز پلیس یک جو نرود به خرج ایشان تدلیس

در کنده کنت منت فورت خواهد مرددر چرخ اگر کند خطایی برجیس»

«... در وینه پایتخت اتریش از وضع پلیس و احتساب شهری هم گفتگویی شده بود. پس از ورود شاه به تهران چندی نگذشت که ارباب مناصب نظامی اتریش رسیدند و همچنین یک سرهنگ و چند صاحب‌منصب جزء از پطرزبورغ برای تربیت فوج قزاق آمدند. به فاصله چند ماه شخصی با عیال و اطفال خردسال خود وارد تهران شد و از «کنت گرنویل» که در خاک اتریش مهماندار شاه بود سفارش در دست داشت، خود را نزد سپهسالار کنت مونت از اهالی ناپل معرفی کرد و خدمت پلیس تهران را متعهد نمود... دستگاه پلیس که بالمناسبه به حکومت تهران و دایره نایب السلطنه مربوط بود مظهر العجایب و مایه حیرت عمومی شد. این شخص غریب که به زبان و عادات مملکت آگاهی نداشت در نظر اولی همه را شناخت و چنان به سبک شاه و سلیقه نایب السلطنه آشنا شد و به ظاهرسازی و حقه‌بازی و نیرنگ و فنون با هر طبقه برآمد که مردم بومی و بلد نمی‌توانستند. طوری راه تعدی و ستم و مداخل و منافع حرام را آموخت که هیچ ایرانی به گردش نمی‌رسد. از سکوت و صبر و تحمل و بردباری ایرانیان بیشتر تعجب باید کرد که این دستگاه شعوزه [شعبده] در تهران باز بود. مال مردم به سرقت می‌رفت و شاید بیشتر آن در دایره پلیس حمل و هضم می‌شد. مردم را به بهانه‌جویی می‌گرفتند و جزای نقدی از عواید مشروعه بود. محترمین را به غیر حق متعرض می‌شدند و دادرس نداشتند. زنهای مسلمانان را به محبس پلیس می‌کشیدند، در زجر و شکنجه جانها تلف می‌گردیدند نه از طرف دولت پرسش بود... نه مردم به صدا می‌آمدند.»

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود همچنین یادداشتهایی هم درباره کنت دومونت فورت دارد که قسمتی از آن را می‌خوانیم:  
«دوشنبه ۲۷ ربیع الثانی سنه ۱۲۹۸ قمری: ... وقتی که خانه آمدم زن کنت دمنت فرت با دخترش دیدن اهل خانه آمده بود. من هم اندرون خانه رفتم. خیلی مهربانی و خصوصیت شد.»

«سه‌شنبه ۲ رمضان سنه ۱۲۹۹ قمری: ... عصری مراجعت به منزل شد. صفر فراش روزنامه از شهر آورده بود، کاغذ زیاد از شهر آورده، من جمله کاغذ نورمان بود که در جوف او شیه کنت را که در پاریس ساخته بودند، فرستاده بود. این شیه تفصیل دارد. خود کنت با لباس تمام رسمی

سرگذشت تهران، ص: ۱۸۲

صورت شاه را مشابه عروسک که نخ‌به‌گردن شاه بسته بود در دست دارد. عبدالحسین خان مستشار سابق او طبل بزرگی را می‌نوازد و میرزا ابو تراب خان نوری، مستشار حالیه، نای می‌زد و خود کنت می‌رقصید. در زیر پا اسباب شکنجه از هر قبیل ریخته شده است. در زیر تصویر به خط فرانسه نوشته شده است: حقه‌بازی کنت. خیلی خندیدم. صورت را خدمت شاه فرستادم.  
شاه خوشش نیامد.»

«شنبه ۲ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۰ قمری: ... کنت سراسیمه وارد گردید. رو به ظل السلطان با نهایت تغییر دو سه کلمه فرانسه حرف زد. مترجمش فارسی ترجمه کرد. حالت شاهزاده متغیر شد و رنگ از رویش پرید. تقریر کنت این بود که سربازهای اصفهانی به حمایت جنده‌ای به هیئت اجتماع به اداره پلیس ریخته جمعی را مضروب و جمعی را مجروح و نایب مرا به قدری زده‌اند که قریب موت است. اهل مجلس متحیر ماندند و شاهزاده متفکر و متغیر گردید. از آنجایی که مرا با شاهزاده خصوصیت است و با کنت خصومت، گفتم نه چنین است. اگر اجزاء پلیس مظلوم بودند کنت با این عجله به اینجا ورود نمی‌کرد و پیش‌دستی نمی‌نمود. شاهزاده را این عرض خوش آمد و به حالت طبیعی خود برگشت. از من پرسید چه باید کرد که صحت و سقم معلوم شود. عرض کردم از اهل مجلس جناب آقا (منظور مستوفی الممالک است) کسی را معین نمایند به اداره پلیس رفته طرفین را حاضر نموده استنطاق کرده ماجرا را معروض دارد.»

امین لشکر به این خدمت مأمور شد و رفت. باز پرده بلند شد. نایب‌السلطنه با هزار غمزه و خرقه ترمه و مهمیز نقره به مجلس ورود کردند. با برادر والاگهر خود به‌طور خنده و بی‌طرفانه تفصیل دعوی پلیس و سرباز را مکالمه نمودند. یک ساعت و نیم هم این گفتگو در میان بود ... امین لشکر هم مراجعت نمود. معلوم شد زنی از جلو خانه ظل السلطان عبور می‌کرده است. پلیس فریاد کرده بود که جنده است. زن که عیال قهوه‌چی صارم الدوله بود از ترس خودش را به دالان اندرون ظل السلطان انداخته بود. پلیس هم به تعاقب او پشت پرده حرم خانه ظل السلطان رفته بود. سرباز و قراول دم در پلیس را زده بودند. چند پلیس به کمک رفیق خود آمده بودند. سرباز را کشان‌کشان به اداره برده بودند. سربازهای ظل السلطان هم به کمک رفیق خود به اداره رفته بودند. آنجا سعید خواجه شاهزاده آمده بود و سربازها را برگردانده بود و جز سرباز ظل السلطان کس دیگر کتک نخورده بود. کنت برای اینکه پیش‌دستی کند که پلیس او اندرون

سرگذشت تهران، ص: ۱۸۳

ظل السلطان رفته است، آمده و عرض خلاف نموده ...»

«چهارشنبه ۲ رجب سنه ۱۳۰۰ قمری: ... شنیدم اسماعیل بزاز مقلد چند شب قبل در حضور شاه تقلید کنت را درآورده بود. کنت شنیده متغیر شده به داروغه شهر سپرده بود او را گرفته اذیت کنند. پریش او را گرفته کتک زیاد زده بود. امروز به شاه عارض شدند. حکم به سیاست داروغه شهر فرمودند ...»

«پنجشنبه ۷ محرم سنه ۱۳۰۱ قمری: ... دونفر از ایل جلیل به اداره پلیس عارض می‌شوند که اسباب زیادی از خانه آنها برده شده. پلیس ابلیس صفت می‌گوید: علی خان برادر شما که الواطی مشهور است بدهید تا مال مسروقه شما را پیدا کنم. این دو بدبخت برادر جوان خودشان را به اداره می‌دهند. اداره علی خان را به قدری شکنجه می‌کنند، همینکه نزدیک به هلاکت می‌شود از حبس بیرون می‌آورند. علی خان از شکنجه مرد. اقوام او به عضدالملک که ایلخانی قاجار است عارض می‌شوند. عضدالملک هم بعد از دو روز به شاه عریضه می‌نویسد. دستخطی صادر شده بود که دیدم، این بود: من بعد کنت دومنت دوفرت رئیس پلیس نباید قاجاریه را بدون اطلاع ایلخانی آنجا که عضدالملک است حبس نماید، پس قربان وجود مبارک شوم علی خان مرده حکمش چه شد؟ پلیس معرکه می‌کند ...»

«پنجشنبه ۱۶ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱ قمری: ... در سر ناهار به شاه عرض کردم تفصیل دیروز و آدم کشتن کنت را مطلع شدید؟ فرمودند: گفتم اصلاح کنند. عرض کردم یعنی مرده را دوباره زنده کنند و صلح بدهند؟ قتل این بیچاره این بود که شخص مقتول سبزی فروش بود. قفس بلبل داشت. کنت از هر کس که بلبل دارد، قفسی یک قران مالیات می‌گیرد. رفته بودند یک قران این ماه را مطالبه کرده بودند. نداشته بود بدهد. کنت، پلیس را گفته بود حکما بگیر. ظاهرا سبزی فروش با پلیس نزاع کرده بود. پلیس او را گرفته به محبس کنت می‌برد. سر او را فلک کرده می‌زنند. فی الفور می‌میرد. از دو ماه قبل تا به حال در محبس کنت دو نفر کشته شد ...»

«شنبه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰۱ قمری: ... از خانه ظل السلطان که مراجعت شد در بین راه امین الدوله را دیدم که از پارک خودشان مراجعت می‌فرمودند. گفت ظاهرا به واسطه سبزی

سرگذشت تهران، ص: ۱۸۴

فروش، کنت اخراج شود. تا فردا معلوم شود که چه خواهد شد.»

«یکشنبه ۱۹ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱ قمری: ... من صبح به جهت استطلاع از مقدمه کنت در خانه رفتم، درب اندرون تجملات سواری از قبیل کالسکه و غیره دیدم. کنت را هم آنجا یافتیم.

نزدیک او رفته به هیچ‌وجه خود را آشنا به تفصیلاتی که شنیده بودم نکردم. دیدم به هیچ‌وجه من الوجوه در خیال عزل هم نیست تا

چه رسد به معزولی. شاه بیرون تشریف آوردند. اظهار لطفی به من کرد و به کنت هم اظهار تفقد می فرمود. معلوم شد عزل کنت افسانه‌ای بود.»

«پنجشنبه ۸ جمادی الاول سنه ۱۳۰۱ قمری: ... صبح زود خانه امین لشکر رفتم، از آنجا در اندرون کنت را دیدم. تفصیل یورش فوج مخصوص نایب السلطنه به پلیس را می گفت و وحشتی از زنش کرده بود. قریب چهار صد نفر سرباز و الواط دور خانه کنت را گرفته بودند. آخر ظل السلطان فرستاده بود آنها را متفرق کرده بودند.»

«سه شنبه ۲۲ ذی الحجه الحرام سنه ۱۳۰۳ قمری: ... امروز کنت از شاه استدعا کرده بود که ایجاد روزنامه‌ای در اداره پلیس نماید. آنچه من درک کردم نایب السلطنه می خواهد به تقلید امین السلطان روزنامه داشته باشد. به این اسم می خواهد جلوه بدهد. شاه راضی نشدند. به من رجوع فرمودند. من هم به اشاره شاه نخواهم گذاشت.»

«چهارشنبه ۲۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۵ قمری: ... شنیدم زن کنت عریضه نوشته بود به شاه که ایلچی اتریش بواسطه قرضی که ما در مملکت اتریش داریم به ما سخت گرفته. یا انعامی معادل ده هزار تومان به ما مرحمت کنید یا اجازه بدهید ما خودمان را به سفارت روس بچسبانیم. این عریضه خیلی ناپسند افتاد. از زرنگی کنت بعید بود. این مرد که پنجاه هزار تومان در صندوق نقد دارد. اما به حسب ظاهر چهارده هزار تومان در بازار قرض دارد. گمانم این است آخر کار کنت هم مثل اشتداخ شود.»

«جمعه ۱۸ شوال سنه ۱۳۰۵ قمری: ... از قراری که شنیدم به کنت قدغن شد که محبس پلیس موقوف باشد. نه در خانه خود کنت و نه در خانه کدخدا محبس نباشد. منحصر باشد به محبس دولتی و به نایب السلطنه تقویت کامل فرمودند که مقصرین از قبیل شراب‌خوار و دزد، هر که

سرگذشت تهران، ص: ۱۸۵

باشد تنبیهات سخت نماید. اما قدغن محبس افسوس که دیر شد. بعد از اینکه گندش بلند شد و این هنگامه شاهزاده کشی در گرفت، این حکم را فرمودند در این مدت هشت نه سال که اداره پلیس در تهران بدبختانه تشکیل شده و قریب چهار صد هزار تومان پول دولت مخارج این اداره شد. تنظیمات بلدی و شهری همان است که بود. فرقی که کرده این است که کدخداهای محلات آن وقت غالباً مردمان سالخورده باتجربه متدین بودند، حال جوانهای فرنگی مآب هستند و البته زیاده از پانصد بلکه ششصد نفر اناث و ذکور در محبس پلیس و اتباع او تلف شدند ...»

«شنبه ۷ رجب سنه ۱۳۰۹ قمری: صبح کنت منزل من آمده بود. فرمان منصب جنرال آجودانی و رئیس تشریفات سفر را به من نشان داد که به او مرحمت شده. هزار تومان هم اضافه مواجب به او دادند. می گفت نایب السلطنه محض عداوت مرا معزول کرد. من هم تلافی خواهم کرد.»

«پنجشنبه ۳ رجب سنه ۱۳۱۱ قمری: ... کنت قرض مجعول دارد. سالی قریب صد هزار تومان از ریاست پلیس فایده می برد و این احمق حالا- می خواهد از راه شیادی دولت ایران را فریب بدهد و خانه خود را که زیاده از بیست هزار تومان نمی ارزد به امضا و تصدیق دولت به پنجاه هزار تومان قیمت کند. آن وقت به توسط یکی از سفارت‌خانه‌ها یا پنجاه هزار تومان نقد از دولت بگیرد و یا دولت را ضامن بدهد که قروض او را قبول بکند. رجال دولت احمق ما از روی جهالت و حماقت یا عداوت به یکدیگر قبول نمودند. من هم در این مسائل رسمی ندارم حرف بزنم. چون سه سال قبل از این در مسئله همین «لاطری» که کنت خانه خود را به اجاره دولت بگذارد و همین کنت و نایب السلطنه با هم شریک شدند و «لاطری» خانه سید حسین مترجم هندی را بهانه کردند و آن رسوایی را برای من فراهم آوردند ...»

«دوشنبه ۲۷ صفر سنه ۱۳۱۳ قمری: ... خوابیده بودم که یک مرتبه صدای هیاهویی در اطراف چادر شنیدم. از خواب جستم و هی می پرسیدم چه خبر است؟ کسی جواب نمی داد. یک وقت ملتفت شدم که کنت منت دفرت که حال لکنت و خرت و پرت [لکنته و

خرفت و پیر. توضیح آقای سعادت نوری در حاشیه کتاب] است به چادر من ورود نمود. و از شدت خستگی و بی‌غذایی به زمین افتاد. معلوم شد که سفارت روس شکایت کرده بود که طلب بانک روس را سرگذشت تهران، ص: ۱۸۶

نمی‌دهد و از طرف قرین الشرف ملکوانه حکم شده بود که یک‌دهه فراش خانه‌اش بریزند، خانه و ما فی‌الخانه او را ضبط کنند. این مرد که احمق با کمال زرنگی که دارد بعد از عزل از وزارت پولیس نمی‌دانم به چه قصد و خیال تبعیت دولت اتریش را ترک نموده، رعیت ایران شده است که اگر به حالت اول مانده بود یعنی حمایت یکی از سفارت‌خانه‌ها بر او می‌بود. یقیناً حکم ضبط خانه و املاک، آن هم به این وقاحت در حق او صادر نمی‌شد. از قرار تقریر خودش، زنش را به سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس و اتریش فرستاده بود. هیچ یک از سفرا زن او را نپذیرفته بودند، الحال پناه به اردو آورده است. در اردو هم نه منزل صدراعظم و نه منزل عزیز السلطان [ملیجک] راهش نداده بودند. به چادر من ورود کرده بود و من به مدلول آیه کریمه «اکرم الضعیف و لو کان کافراً» با اینکه این شخص خیلی به من بدی کرده بود باز دلم به حال او سوخته شب را در منزل خود نگاه داشته شام و شراب و شمعی داد، پسرش و خودش را آن قدری که ممکن بود خوب پذیرفتم...»

«سه‌شنبه ۲۸ صفر سنه ۱۳۱۳ قمری: امروز صبح کنت را دیدم، به تدابیر زیاد به اصطبل همایونی به بست فرستادم... از قراری که معلوم شد عریضه کنت را میرآخور به صدراعظم داده بود و به حضور فرستاده بودند. دستخط شده بود که تا ورود موبک همایون به سلطنت آباد به او مهلت داده شود.»

### ماجرای شاهزاده‌کشی

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود به تاریخ چهارشنبه ۱۶ شوال سنه ۱۳۰۵ (ه. ق) می‌نویسد:

... از وقایعات تازه اینکه چند شب قبل جلیل میرزا پسر نادر میرزا ابن احمد علی ابن فتحعلیشاه از خانه اقوام خودش که مهمان بود به خانه خود رجعت می‌کند. پلیس محله سنگلج او را بی‌جهت می‌گیرد، می‌برد خانه سید محمد کدخدای سنگلج که پسرعموی میرزا عیسی وزیر سابق تهران است. کدخدا مست بود و گویا عداوت سابقی هم با شاهزاده بیچاره داشته.

فحش زیاد به هم می‌دهند. بعد کدخدا به انواع سیاست او را هلاک کرده با نفت صورت او را آتش می‌زند، چشم و گوش و بینی و زبان او را بریده، یک دو روز نعش او را در میان طویله خود

سرگذشت تهران، ص: ۱۸۷

مخفی می‌کند. از آن طرف پدر و مادر جلیل میرزای بدبخت صبح می‌بینند نیامده، عصر می‌شود نیامد. پدر و مادر او مشوش می‌شوند. خانه اقوام را جستجو می‌کنند او را نیافتند. از پلیس محله تفصیل بردن او را به خانه کدخدا می‌شنوند. از آن طرف هم کدخدای از خدا بی‌خبر بعد از دو روز دیگر نعش را در گلیمی پیچیده نصف شب به در خانه یا مسجد آقا شیخ هادی می‌اندازد.

مادر و کسان آن ناکام می‌روند نعش را می‌بینند. به آن حالت که تمام صورت او سوخته و اسباب صورت قطع شده، او را نمی‌شناسند. مادر آن بیچاره می‌گوید نشانی در پای فرزند من بود.

بگذارید بینم آن نشان در این هست؟ وقتیکه می‌بیند، می‌شناسد. فریاد او ایلا می‌کشند و کدخدا را به خانه نایب السلطنه می‌برند که به چه تقصیر و کدام جرم این جوان را به این سیاست کشتی. کدخدا، گرفتن و حبس کردن خود را اقرار می‌کند. اما کشتن را اقرار نمی‌کند. آخر بنایی هم که در خانه کدخدا حبس بوده می‌آورند، او بروز می‌دهد. چون پلیس و شهر سپرده نایب السلطنه هستند و گلین خانم خواهر نادر میرزا که عمه جوان مقتول باشد زن اول عقدی شاه است به عرض شاه می‌رساند. شاه فرموده بود چون سید است من او را نمی‌کشم. قاتل را به دست پدر مقتول بدهند خود داند. دیشب کدخدا را می‌برند خانه نادر میرزا. جواب

می‌دهد من در این وقت شب او را چه کنم. بپرید نگاه دارید تا صبح. از قرار معلوم کدخدای خدانشناس ده هزار تومان دبه خود را به شاه و نایب السلطنه و کسان مقتول متعهد می‌شود. پدر مقتول نصفه راضی می‌شود. شاهزاده‌ها از کوچک و بزرگ، که این را می‌شنوند صبح بالا جماع می‌روند «اطاق نظام» که کدخدا آنجا حبس بود. مستحفظ درب اتاق را باز نمی‌کند که شاهزاده‌ها درب را می‌شکنند و می‌روند توی اتاق. اول محمد میرزای جلال السلطنه نوه شاه که از فخر الملوک دختر گلین خانم است، با نیزه فرنگی سر عصا به گردن او فرو می‌کند. بعد سایر شاهزاده‌ها او را از ارسی پایین می‌اندازند. قریب دویست سیصد شاهزاده هر یک با قمه و چوب و لگد او را ضربتی می‌زنند. معلوم است در چنین موردی اهل تهران به جهت تماشای یک جا جمع می‌شوند. البته بیست هزار نفر می‌شوند. کدخدا را با زنجیر و ضربت‌های پی‌درپی به میدان ارگ می‌رسانند. در این بین یکی از کسان مقتول که می‌گویند حسن خان پسر احمد خان نوایی بوده یک شیشه نفت به کله او می‌ریزد. هنوز کدخدا جان داشته است او را آتش می‌زنند. نایب السلطنه از این شورش وحشت کرده فرار می‌نماید اقدسیه. خدمت شاه آمده تفصیل عرض می‌کند. شاه متغیر و متوحش شده حکم به گرفتن بعضی از اعظم شاهزاده‌ها مثل حاجی سرگذشت تهران، ص: ۱۸۸

بهاء الدوله و غیره می‌فرمایند ...»

اعتماد السلطنه دنباله این ماجرا را در تاریخ پنجشنبه ۱۷ شوال سنه ۱۳۰۵ (ه. ق) چنین شرح می‌دهد:

«... دو ساعت از دسته گذشته درب خانه یعنی سلطنت آباد رفتم. وزرا هم احضار شده بودند. مقصرین را هم آورده بودند. شاه از شاهزاده‌ها بد می‌گفت که «الملک عقیم» ما کسی را برای خود منسوب نمی‌دانیم. من عرض کردم در سوره توحید «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَّدْ» در شأن خدا و سایه خداست. اما با وجود این رعیت و ما همه به منزله اولادیم برای شما. آیا تغییر خاطر مبارک از این فقره از چه است ... اینجا که خودتان فرمودید قاتل را به مقتول بسپارند. فرمودند چرا آتش زدند. نادر میرزا و خلیل میرزا برادر مقتول و محمد میرزا را به قم فرستادند. حاجی بهاء الدوله را از امیر تومانی و آنچه امتیاز داشت معزول فرمودند. رفتن به قم اسباب راحتی آنها است.

محمد میرزا خدمت پدرش اعتضاد الدوله و مادرش فخر الملوک رفت. نادر میرزا پیش فخر الملوک خواهرزاده‌اش می‌رود. پسر نادر میرزا هم در خدمت پدرش است. اسباب زحمتی برای آنها نیست. یک دو ماه دیگر اگر میل به آمدن کنند خواهند آمد. حاجی بهاء الدوله هم یک دو ماه دیگر به تمام مناصب خود خواهد رسید. به نقد حضرات قدرت و غیرت‌نمایی کردند. اقلا کدخدا را به خفت کشیدند و کشتند که مدتی مردم دیگر از تعدیات کنت و کدخدا آسوده باشند ...»

### استقرار اداره نظمیة در تهران

در بدو تأسیس نظمیة یا شهربانی این موضوع مطرح شد که آیا کنت باید زیر نظر نایب السلطنه کامران میرزا باشد که حکومت تهران را داشت و یا زیر نظر سپهسالار که وزیر جنگ بود. در نتیجه شاه رسماً حکمی صادر کرد و کنت را تابع نایب السلطنه قرار داد. اداره نظمیة که بعدها «اداره نظمیة و امنیة و احتسابیة شهر دار الخلفه نامیده شد، در ماه ربیع الثانی ۱۲۹۶ (ه. ق) تأسیس شد و بنا به پیشنهاد کنت، چهارصد نفر پلیس پیاده و شصت نفر پلیس سوار استخدام شدند.

برای استقرار دستگاه پلیس خانه‌ای در خیابان چراغ‌گاز که بعدها چراغ‌برق نامیده شد یعنی

سرگذشت تهران، ص: ۱۸۹

خیابان امیرکبیر امروزی اجاره کردند.

در مرآة البلدان آمده است:



«برحسب اراده جاذمه همایونی، دستگاه پلیس که برای محافظت امنیت عامه و حراست حقوق و حدود خلق است به توسط نواب اشرف والا امیرکبیر نایب السلطنه دولت علیه دام اقباله و به ریاست مسیول کنت دمنت فرت که از نجبا و تربیت یافتگان دولت فخمیه نمسه است در دار الخلافه تهران دایر و مستقر شد، به همان قواعد و ترتیباتی که در سایر دول منتظمه معظمه مرتب و مجری است و تکالیف این دایره را نسبت به عموم اهالی دار الخلافه به موجب اعلانات و انتشار نامجات عمومی منتشر و مجری می‌داند.»

تشکیلات اداره پلیس تهران، در سال اول تأسیس، عبارت بود از کنت دومونت فورت، رئیس اداره پلیس، عباسقلی خان، نایب کل اداره پلیس میرزا زین العابدین خان، مستشار اداره پلیس و رئیس مجلس تحقیقات و دعاوی، عبدالحسین خان، مستشار و رئیس محله سنگلج، میرزا محمد حسین، رئیس محله دروازه دولت، میرزا محمد حسین خان، رئیس محله چاله میدان و عودلاجان، میرزا سید احمد، رئیس محله بازار، نایب حسن، داروغه دار الخلافه. میرزا علی اشرف خان سرهنگ، نایب اداره کل احتسایه و مهندس شهر دار الخلافه.

### کتابچه کنت

کنت در آغاز کار، کتابچه‌ای شامل اصول و وظایف پلیس تهران تنظیم کرده به عرض شاه رساند. شاه آن را پسندید و تأیید نمود.

این کتابچه که در شوال هجری قمری شامل یک مقدمه و ۵۸ ماده بود.

مقدمه شامل شرح وظایف پلیس و قوانینی در باب توطئه علیه خانواده سلطنتی بود. ضمناً اعمال منافی عفت، جنحه، جنایت بر ضد دولت و مذهب، سرقت و توهین به مأمورین دولت و همچنین وظایف مستخدمین و نوکرها نسبت به آقای خود درج شده بود مطابق قوانین این کتابچه کدخدایان محلات مجدداً مأمور حفظ نظم قراول‌خانه‌ها منحل شدند.

و اما متن کتابچه کنت:

سرگذشت تهران، ص: ۱۹۰

هوالمستعان مقدمه صورت کتابچه اول قانونی است که رئیس کل اداره جلیله نظمیه و امنیه و تنظیمات بلدیة آنطوان کنت دومونت فرت نوشته و بندگان اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه قبول امضا فرموده‌اند. به تاریخ شهر شوال سنه ۱۲۹۶ هجری مطابق سال «توشقان نیل ترکی» سواد دستخط مطاع همایونی خطاب به حضرت اشرف اعظم نایب السلطنه امیرکبیر دامت شوکت: نایب السلطنه این کتابچه قانونی کنت را خواندم تماماً بسیار به قاعده و درست است. یک دو فقره را ما کم و زیاد کردیم، ملاحظه کنید همین کتابچه و همین دستخط را در مجلس اول دار الشوری - منظور دار الشورای دولتی است - که منعقد می‌شود، قرائت کنید [کنند]. وزرا مشغول اجرای این قوانین بوده، ذره‌ای تخلف نشود. همه این قوانین صحیح و محل هیچ ایراد نیست و لزوماً انشاء الله باید مجری شود و همین دستخط را بده به کنت ملاحظه نماید و بداند ما قواعد را پسندیده‌ایم. سنه ۱۲۹۶»

### مشکلات دستگاه پلیس در ایران

مهمترین مشکلاتی که اداره پلیس با آن مواجه بود عبارتند بودند از:

۱- مخالفت علمای دینی

که امر و نهی را مختص خود می‌دانستند و یا دست کم خود را شریک حکومت و در مواردی حتی برتر از آن می‌شمردند، با اداره پلیس تهران مخالف بودند و عمده‌ترین دلیل مخالفت را تسلط غیر مسلمانی چون کنت بر مسلمانان اعلام می‌داشتند.

۲- اخلاق عمومی

از آنجا که مفهوم قانون هنوز برای جامعه سنتی آن روز نهادینه نشده بود، تقریباً هیچکس مقید به اطاعت از قانون نبود و نظم و ترتیب برای اکثر مردم جز آنجا که منافع شخصی‌شان ایجاب می‌کرد، مفهوم چندانی نداشت. خاصه که اکثر اوقات وساطت و شفاعت نیز بر آن مزید می‌شد و اعمال نظم و قانون را مختل می‌کرد و در مجموع از آنجا که چون مدار کارها بر محور شخصیات استوار بود و نه تشکیلات، قانون جز در مورد ضعفاء اجرا نمی‌شد.

### ۳- لوطی‌گری

سرگذشت تهران، ص: ۱۹۱

کنت با مردمی سروکار داشت که اغلب مسلح بودند. اصول لوطی‌گری نیز هنوز کاملاً معمول و مجری بود و هیچ لوطی و داش‌مشتی‌ای حاضر نمی‌شد به مقررات انتظامی گردن بنهد. از این گذشته زنان بدکاره هم حاضر نبودند نظم و ترتیب بپذیرند. اما کنت در میان تمام این مشکلات به انجام کارهای مقدماتی جهت برقراری نظم و امنیت پرداخت. کوچه‌های تهران تا آن زمان غالباً طاق داشت و دزدان به خوبی می‌توانستند به هنگام تعقیب و گریز از روی این طاقها از خانه‌ای به خانه دیگر بگریزند و از دست پلیس نجات یابند. و کنت شروع به خراب کردن سقف کوچه‌ها کرد. کنت همچنین قراولخانه‌های پنجگانه تهران را نیز منحل کرد و اداره امور انتظامی شهر را منحصر در اختیار پلیسهای خود گذاشت. ناصرالدین شاه نیز که به دستگاه جدید التأسیس پلیس خود خیلی امیدوار بود، تا می‌توانست از کنت پشتیبانی و حمایت می‌کرد... ولی امیدواری و خوشبینی شاه بی‌اساس بود، چه صرفنظر از ظاهربینی و اغراق‌گویی شخص شاه، وضعیت اجتماعی ایران به گونه‌ای بود که امکان تحقق نظم را نمی‌داد.

### یادداشتهای امین الدوله درباره دستگاه پلیس

امین الدوله در خاطرات سیاسی خود می‌نویسد:

«دستگاه پلیس که بالمناسبه به حکومت تهران و دایره نایب السلطنه مربوط بود، مظهر العجایب و مایه حیرت عمومی شد. این شخص غریب- منظور کنت دومنت فرت است- که به زبان و عادات مملکت آگاهی نداشت در نظر اول همه را شناخت و چنان به سبک شاه و سلیقه نایب السلطنه آشنا شد و به ظاهرسازی و حقه‌بازی و نیرنگ و فنون با هر طبقه برآمد که مردم بومی و بلد نمی‌توانستند. طوری راه تعدی و ستم و مداخل و منافع حرام را آموخت که هیچ ایرانی به گردش نمی‌رسید. از سکوت و صبر و تحمل و بردباری ایرانیان بیشتر باید تعجب کرد که این دستگاه شعوذه در تهران باز بود، مال مردم به سرقت می‌رفت و شاید بیشتر آن در دایره پلیس حمل و هضم می‌شد.

مردم را به بهانه‌جویی می‌گرفتند و جزای نقدیه از عواید مشروعه بود. محترمین را به غیر

سرگذشت تهران، ص: ۱۹۲

حق معترض می‌شدند و دادرس نداشتند. زنهای مسلمان را به محبس پلیس می‌کشیدند. در زجر و شکنجه، جانها تلف می‌گردیدند، نه از طرف دولت پرسش بود... نه مردم به صدا می‌آمدند.»

امین الدوله در قسمت دیگری از خاطرات خود درباره نامنی کوچه‌ها و خیابانها و ستمگری دستگاه صدارت می‌نویسد:

«میرزا احمد خان علاء الدوله می‌گفت: روزی هنگام چاشت به خانه معین الدوله برادرم رفتم و تا نیم ساعت به غروب آفتاب مانده نشستم، همین که آهنگ برخاستن و بازگشت به خانه خود کردم، برادرم گفت: دیرگاه است و در این شهر پر آشوب رفتن از حزم دور می‌نماید، به حرفش خندیدم که همیشه نیم شب به هر سمت می‌رفتیم، حالا هنوز شعاع شمس باقی و از روز چندین دقیقه به جاست، احتیاط چرا؟ مستهزئا بیرون آمدم. اسبم با یک جلو دار سواره حاضر بود. سوار شده رو به خانه خود گذاشتم. در انتهای میدان توپخانه و ایستگاه تراموا ازدحامی بی حرکت دیدم و در بادی نظر جز این محمل به خاطر نگذشت که جماعت آیندگان و



روندگان با تراموا هستند. هنوز به آن طرف میدان نرسیده بودم که یک دسته از آن مردم منفصل شده، رو به خیابان لاله‌زار گذاشتند و تا من به دهنه خیابان رسیدم این دسته مسافتی پیموده از پیش کنتوار فرانسه گذشته بودند. نزدیک شدم، زنی دیدم که در هر چند قدم می‌ایستاد، استغاثه می‌کرد و می‌نالید و بی‌آنکه کسی به حرف او گوش دهد، حرکت می‌کردند. هوس تفحص و میل تفتیش دامن گرفت، تاختم و به جماعت روندگان و ضعیفه نالان و گریان رسیدم. پرسیدم کیست؟ چه خبر است؟ این زن چه می‌گوید؟ هیچکس به من جواب نداد. ضعیفه ملتفت شد و فریاد کرد که ای جوان به رضای خدا به دادم برس. من زن فلان مرد کاسب، ساکن فلان کوچه هستم. با تراموا به محله بیرون دروازه قزوین برای احوال‌پرسی خواهرم رفته بودم، حالا که برگشتم و اینجا پیاده شدم.

اسیرم کرده‌اند. و الله من زن بدکار نیستم. شوهر و اطفالم انتظار مرا دارند. در این شهر مگر مسلمانی نیست. این شهر مگر صاحب ندارد، یکی نمی‌پرسد که من بدبخت را کجا می‌برند و چرا می‌برند؟ دلم سوخت و حیرت کردم که سکوت چندین نفر تماشاچی از چه روست و اسیری این زن چه باعث دارد. پیش رفتم و به آهنگ تحکم گفتم: «ضعیفه بایست ببینم چه می‌گویی. کی ترا می‌برد. سبب چه چیز است؟» از این جمع سه نفر در زی مثنی شهری با کلاه نم‌دی طاسی و پستک کردی، بند دست و یقه پیران گشاد و پاچه ورمالیده، گیوه‌های قبراق، زنج

سرگذشت تهران، ص: ۱۹۳

تراشیده، سیبل تابیده، برگشتند و به من گفتند: آقا توقع داریم راه خودتان را بگیرید و بروید» برآشفتم که این چه حرف است، زن بیچاره را کجا می‌برید، کی هستید، از طرف کی مأموریت دارید؟ یکی از آن سه تن ایستاد و مرا ورنانداز کرد و به استهزا در من نگریست و گفت: آقا جان حکم شهر به شما نیست. اگر میل داری با این طپانچه شکمت پرود شود نزدیک بیا. آقای ما کسی است که ناصر الدین شاه هم نمی‌تواند به ما حکم کند. ایستادم و جلو دارم را آواز دادم برو از خانه من که نزدیک بود جمعیتی بیارد و اینها را بگیرد. جلودار من گفت: چرا به عبث شر به پا می‌کنید و خود را با دستگاه صدارت طرف قرار می‌دهید. اینها مهتر امین الملک هستند- لازم به توضیح است که امین الملک، برادر امین السلطان بود- و کار هر روز آنها همین است. اگر دست بردارند و کسی در میانه کشته شود، گناه را به گردن شما می‌گذارند و هیچکس باعث و سبب را نمی‌پرسد. دیدم راست می‌گوید. ایستادم و تا مسافتی آه و افغان زن اسیر بدبخت به گوشم می‌رسید.»

سپس امین الدوله از دستگاه عزیز السلطان ملیجک می‌نویسد:

«همچنین بود دستگاه عزیز السلطان و عمله و تابعه او که در کوچه پشت مرحوم سپهسالار شبها راه آمد و شد بسته می‌شد و هیچ زن و طفل غیر ملتجی از آن طرف سالم نمی‌گذشت. حتی روز روشن هم به احتیاط می‌گذشتند. منتسبین دواير خاصه صدارت و برادران و وابستگان او نیز مانند مباشرین گمرک و اعضا و اصحاب خزانه و اجزای قاطرخانه و شترخانه و سکنه میدان امین السلطان و ارکان حکومت تجریش و زاویه مقدسه شاه عبد العظیم در شرارت و هرزگی و تعرض به حقوق و ناموس مردم از یکدیگر کم نمی‌آمدند. چنانکه در سمت جنوب تهران و سر قبر آقا مردمی که خانه و مسکن داشتند اگر باز گشت آنها به خانه خودشان دیر می‌شد یا به ضرورتی سحرگاه از خانه بیرون می‌آمدند از تعرض قاطرچیان ایمن نبودند، بی‌خوف و تشویش روندگان را برهنه می‌کردند و عرض‌ها عرضه تعرض بود. کار گزاران حکومت تهران نمی‌توانستند به‌زبان بیاورند و در مقام منع برآیند. چرا که رفتار آنها را در حضور شاه به اغراض شخصیه وامی‌نمودند. مظلوم هم پناه و راه دادخواه نمی‌دید، به هر جا رو می‌کرد جواب یأس می‌شنید.»

سرگذشت تهران، ص: ۱۹۴

## اشاره

یکی از اسناد به جا مانده از دوره ناصری گزارشهای نظمیه از محله‌های تهران است. در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

### به تاریخ چهارشنبه سوم شهر ذی القعدة الحرام، ۱۳۰۳، محله بازار:

- دیشب استاد حاجی ارسی دوز جمعی از همکارانش را در خانه‌اش میهمان کرده بود. چهار ساعت از شب رفته متفرق گردیدند.  
- دیروز صبح کربلایی حاجی آقا، گماشته جناب ملاعلی، در خانه‌اش مجلس روضه ترتیب داده بود. جمعی از طلاب و اهل محله مستمع بودند.  
- حسین علی برای استنطاق و تحقیقات سرقتی از محله دولت به اداره آوردند در تحت استنطاق است.

### پنجشنبه چهاردهم شهر ذی القعدة الحرام، ۱۳۰۳، محله دولت:

دیروز مشهدی نبی نام به رئیس محله متظلم می‌شود که بعضی اسباب مرا رحیم نام برادرزاده‌ام دزدیده است. رئیس محله مشار الیه را حاضر کرده با او به اداره فرستاد. بعد از تحقیقات لازمه به محضر شرع انور رجوع شدند که در آنجا طی گفتگو نمایند.

### محله سنگلج

- دیشب اصغر آقا کالسکه‌چی چند نفر از بستگانش را میهمان کرده، مطرب یهودی آورده بود. بعد از صرف شام متفرق گردیدند.

### محله عودلاجان

- دیروز ضعیفه‌ای به خانه حسن خان قاجار رفته، بعضی اسباب سرقت کرده، زنهای خانه ملتفت شده او را گرفته، بنای داد و فریاد را می‌گذارند. نایب محله آمده، مشارالیه‌ها را دستگیر کرده، در تحت استنطاق است.

### محله چاله میدان

- دیشب عیال مشهدی رضای بزاز به واسطه عیال جدیدی که شوهرش گرفته و رشته محبت از او گسسته، مقداری تریاک می‌خورد و حالش منقلب شده، اهل خانه مضطرب گردیده، طیب سرگذشت تهران، ص: ۱۹۵  
حاضر کرده، به زحمات او را مداوا و معالجه نموده، بهبود حاصل می‌نماید.

### محله بازار

دیروز طفل پنج‌ساله مشهدی حیدر بزاز، وقتی که کسی در خانه نبود، به حوض افتاد.

نزدیک به هلاکت بود. بر حسب اتفاق یکی از همسایه‌ها رسیده، طفل را از حوض بدون صدمه بیرون می‌آورد.

### یکشنبه ۴ شهر محرم الحرام، ۱۳۰۴، محله بازار

- دیروز یک رأس الاغ بلاصاحب پلیس‌ها دیده به قراولخانه می‌برند. بعد از ساعتی صاحب الاغ می‌آید که اطلاع بدهد الاغش گم شده، الاغ را به مشارالیه رد می‌نمایند. نهایت امتنان حاصل می‌کند.  
- دیشب دختر هفت‌ساله مشهدی رحیم نام از بام کوتاهی افتاده، سر و دستش مجروح شد ولی از مخاطره دور است.

### محله عودلاجان

- دیشب عیال مشهدی رضای بقال با زن برادرش نزاعشان شده، مشارالیها به رئیس محله متظلمه می‌شود. رئیس محله فرستاده، تحقیقات کرده آنها را صلح می‌دهد.  
همچنین کنت دومونت فرت غیر از پلیس آشکار، دسته‌ای نیز پلیس مخفی تدارک دیده بود تا از امور خصوصی مردم آگاه شده و گزارش اعمال و گفتار را راپورت دهند. در این باره اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود چنین آورده است:

### دوشنبه ۱۴ شعبان سنه ۱۳۰۹ قمری

«... از جمله ترقی کارها پلیس مخفی متعدد است که حالا اخبار مخفی می‌دهند. غیر از انتظام السلطنه که رئیس پلیس است، کنت هم همان پلیس‌های مخفی را دارد. به‌علاوه جمعی از اطبا را هم که به خانه‌ها جهت معالجه می‌روند، مأمور کردند که اخبار بدهند. از جمله یکی بگمز است که صبح اتاق امین اقدس که به معالجه او می‌رود، آنچه شب رفقای او دستورالعمل می‌دهند، برضد مردم بیچاره می‌گوید. واقعا مردم ایران یا نهایت توکل را دارند، یا دل فولاد یا  
سرگذشت تهران، ص: ۱۹۶

کمال بیعاری. خداوند همه را حفظ کند ...»

در این گزارش اعتماد السلطنه غیر از نام کنت دومونت فرت از دو نفر دیگر به نامهای بگمز و انتظام السلطنه نام می‌برد. بگمز یا بگمز پزشکی بود از آرامنه اسلامبول که به ایران آمده، مسلمان شد و نام خود را محمد حسن گذاشت و در تهران مشغول طبابت شد. بگمز در ذیقعه سال ۱۳۰۵ (ه. ق)، که ناصرالدین شاه به بیلاقات مازندران سفر کرد، ملقب به عماد الاطبا گردید.  
او که چندین سال جزء اطبای فرنگی دربار، یعنی اطبای خاصه شاه در سفر و حضر به‌شمار می‌آمد و تخصصش بیشتر در امراض زنانه بود ... در سال ۱۳۰۸ (ه. ق) که فتحعلی‌خان صاحب دیوان به جای محمد تقی میرزا رکن الدوله، استاندار خراسان و متولی‌باشی آستان قدس رضوی گردید بگمز را با خود به خراسان برد لکن بگمز زیاد در آنجا نماند و پس از دو سه ماهی به تهران بازگشت و دوباره جزو اطبای خاصه شاه گردید.

و اما انتظام السلطنه که میرزا سید عبد الله تفرشی و فرزند میرزا موسی وزیر و برادر میرزا عیسی وزیر بود، در سال ۱۳۰۹ (ه. ق)، به جای کنت دومونت فورت اتریشی یا ایتالیایی، رییس شهربانی که در آن زمان وزیر نظمیة نامیده می‌شد، منصوب شد و به مناسبت ریاست شهربانی‌اش به انتظام السلطنه نیز ملقب گردید.

دکتر فووریه، طیب مخصوص ناصر الدین شاه در کتاب سه سال در دربار ایران، راجع به انتصاب وی به وزارت نظمیة می‌نویسد:  
«ابو تراب‌خان- نظم الدوله خواجه نوری- به من گفت که رییس تازه پلیس سید عبد الله، برادر میرزا عیسی وزیر نایب الحکومه

تهران، این مقام را که تیول نایب السلطنه است از او به ماهی هزار تومان اجاره کرده و انصاف این است که این مبلغ برای چنین مقامی بسیار کم است»

وزارت نظمیه انتظام السلطنه بیش از هفت ماه طول نکشید. چرا که انتظام السلطنه در ذیحجه همان سال در گذشت و به جای او میرزا ابو تراب خان خواجه نوری که قبلاً معاون کنت بود به سمت وزیر نظمیه برگزیده به مناسبت شغلش ملقب به نظم الدوله شد. روش اداره نظمیه تا پایان دوره قاجار ادامه داشت. در دوره مظفری و سپس محمد علی شاه و احمد شاه که در واقع آغاز دوره مشروطه است، وضع نظمیه حتی گاهی بدتر از دوره ناصری هم شد. سرگذشت تهران، ص: ۱۹۷

## یادداشتهای مادام کارلاسرنا درباره تهران عصر ناصری

### اشاره

یکی از جهانگردانی که از ایران دیدن کرد، مادام کارلاسرناى ایتالیایی بود که درباره سفر خود به ایران کتابهایی نوشت با عنوان یک زن اروپایی در ایران و انسانها و چیزها در ایران که بعدها با نام آدمها و آیینها در ایران « به زبان فارسی ترجمه و منتشر شد. مادام کارلاسرنا این کتاب را بنا بر رسم زمان به پیشگاه هومبرت اول، پادشاه ایتالیا، که به گواهی تاریخ‌نویسان نمونه‌ای از یک شاه خوب مشروطه‌خواه بود هدیه کرده است. این جهانگرد ایتالیایی بین سالهای ۱۸۷۸ تا ۱۸۷۷ (م). برابر با ۱۲۹۴-۱۲۹۵ (ه. ق) به ایران آمد و مطالبی که در سفرنامه خود نوشته است. به ویژه درباره وقایع تاریخی دوران ناصرالدین شاه، از چنان بار تازگی و مایه سندیتی برخوردار است که محققین ایرانی و خارجی همواره به آن استناد می‌جویند. آنچه که این سفرنامه را از سفرنامه دیگر جهانگردان ممتاز می‌سازد آن است که وی منحصرراً برای دیدن و شنیدن، یافتن و آنگاه نوشتن، رنج سفر در آن روزگار پرخطر را بر خود هموار کرده است.

همچنین پرداختن وی به خلیقات و آداب و رسوم ایرانی، به ویژه درباره مسائل مربوط به زنان، خصوصیات اخلاقی، نحوه زندگی و طرز آداب معاشرت آنها قابل تأمل است. این بانوی ایتالیایی که با دقت و ظرافت بسیار در فرهنگ ایرانی به موشکافی پرداخته، نخستین و تنها زن نویسنده خارجی است که توانسته حتی تا داخل حمامهای عمومی و خلوت اندرونی‌های زنان ایران نیز راه یابد و مجالس بزم و عیش و سرور و همچنین تعزیه و تدفین و ترحیم را از نزدیک ببیند. از این روست که پروفیسور هانری ماسه، دانشمند ایران‌شناس فقید فرانسوی، در اثر معروف خود معتقدات و آداب ایرانی، بیش از بیست و شش بار به یادداشتهای مادام کارلاسرنا سرگذشت تهران، ص: ۱۹۸

استناد کرده و در بسیاری از موارد هم به نقل عین آنها می‌پردازد.

با نگاهی گذرا به مندرجات کتاب مادام کارلاسرنا به نکات جالبی دست می‌یابیم که مثلاً اینکه در چه تاریخی نخستین راه شوسه در ایران احداث شد، در چه سالی گذاشتن سنگ بنا به رسم فرنگیان در کشور ما باب شد. چگونه و در چه تاریخی مراسم گشایش رسمی اماکن و ... با نواختن سرود و آذین‌بندی و تشریفات نظامی برای نخستین بار در ایران برگزار شد. چگونه به هنگام غذا خوردن استفاده از قاشق و چنگال در دربار ایران معمول شد. مد لباس زنان اروپایی چگونه در میان زنان ایرانی رواج یافت و چگونه خانم‌های درباری برای پوشیدن لباسهایی شبیه لباس «بالرین»ها- شلیته- ترغیب شدند. چگونه طبابت به روش جدید در کشور ما متداول شد. چگونه مایه کوبی آبله در میان مردم ایران رواج پیدا کرد. چگونه تا سالهای اخیر مردم در حول و حوش کوه دماوند به مناسبت یک جشن ملی محلی مراسم باشکوهی برگزار می‌کردند و دهها نکته جالب دیگر.

مادام کارلاسرنا، سرانجام در سال ۱۸۷۷ (م.) / ۱۲۷۵ (ه ش) ایران را ترک گفت، درباره تهران می نویسد:

در بدو ورود به تهران از دروازه شمیران به حومه اروپایی نشین شهر وارد شدم. خیابان اصلی آن به طور مستقیم تا قصر شاهی امتداد دارد و دروازه‌های آن را از مرکز ایران که ارگ آنجا قرار گرفته است جدا می کند.

میان محله اروپایی نشین و ارگ، میدانی بزرگ به نام میدان توپخانه جای دارد. در اطراف این میدان طاقهایی برای گذاشتن توپها تعبیه شده و در هر طاق یک عراده توپ گذاشته شده است.

بالای طاقها کیسه‌های پارچه‌ای سفید رنگی با طرح‌های آبی برای جا دادن سایر اسباب و ادوات مورد لزوم توپچی‌ها آویزان شده است. بالای طاقچه‌ها و در پشت، طاقکهایی برای سربازها ساخته‌اند. مقابل آن، دورتادور میدان زمین وسیعی است. در کنار توپها، تعداد زیادی گلوله مخروطی شکل به اندازه‌های مختلف تل شده است ... در وسط میدان توپخانه، حوض بزرگی با لبه سنگی قرار دارد که در واقع محل نظافت و طهارت توپچی‌ها یا به عبارت دیگر، بهترین سربازان اعلیحضرت است.

من خود، اغلب آنها را می دیدم که به طور گروهی دور حوض و در وسط درختانی که مدت زیادی نیست آنها را کاشته‌اند، نشسته بودند و لباسهای خود را کنده، قسمتی از بدن خود را می شستند و به کمک دو انگشت، شپشهای لباسهای خود را می زدودند. در کنار آنان فراشها،

سرگذشت تهران، ص: ۱۹۹

خیلی راحت کوزه آب آشامیدنی اربابهایشان را از آب همین حوض پر می کردند.

... میدان توپخانه چند دروازه دارد که مهمترین آنها دروازه دولت است. این دروازه از بنای چند طبقه‌ای با طاقها و ایوانهای طلایی رنگ شده، مزین به کاشی‌هایی که ارزش هنری آنها از کاشی‌های دوره‌های قبل پایین تر است تشکیل یافته است.

... دروازه دولت به خیابانی باز می شود که در روزهای جشن آن را چراغانی می کنند. این خیابان مانند همه خیابانهای دیگر تهران به سه قسمت عمده تقسیم شده است؛ وسط خیابان اختصاص به پیاده‌روندگان، سواره‌ها و حمل باروبنه دارد. در دو طرف خیابان، پیاده‌روهایی پیش‌بینی شده که در آن حیوان‌های بارکش رفت و آمد می کنند. برای محافظت درختان، در فاصله‌های معین، میخ‌های بزرگی به زمین کوبیده و از میان آنها میله‌های آهنی گذرانده‌اند.

در انتهای این خیابان، قصر شاه واقع شده که به تدریج توسط پادشاهانی که در آن حکومت کرده‌اند، به زیبایی و وسعت آن افزوده شده است. در این مورد سهم ناصر الدین شاه به‌خصوص از همه بیشتر است. سردر قصر که با شیشه‌های رنگین تزیین یافته درست روبروی دروازه دولت است.

توضیح اینکه یکی از دروازه‌هایی که به میدان توپخانه باز می شد، دروازه دولت است که به آن دروازه الماسیه هم می گفتند. خیابان باب همایون هم در آن قرار داشت. خیابان باب همایون یا الماسیه از ابتدای دروازه دولت، محل اداره راهنمایی و رانندگی سابق در غرب میدان توپخانه شروع و تا سردر شمالی اندرونی شاهی، یعنی محل فعلی وزارت دارایی کشیده می شد که به نامهای مختلفی مانند دالان بهشت، دولت، ارگ و نقاره‌خانه معروف بود. علت آنکه به این خیابان الماسیه می گفتند این بود که در شمال عمارت سلطنتی سردری مزین به آینه کاری داشت که در طی روز مانند الماس می درخشید و چون به این خیابان مربوط می شد به آن خیابان الماسیه هم می گفتند.

مادام کارلاسرنا در ادامه سخنش می گوید:

از همین در (منظور سردر الماسیه) به قسمتهای اندرونی قصر که محل زندگی زنان حرم است وارد می شوند. در طرف راست و چپ دالان و روی تعداد زیادی کارگاه زرگری قرار دارد که هیچوقت کارگران کارگاه در سر کار خود حاضر نمی شوند، ولی کارگاه‌ها از طرف قراولانی که

سرگذشت تهران، ص: ۲۰۰

مأمور مراقبت از در ورودی زنان شاهنشاه هستند، به خوبی مورد محافظت قرار می‌گیرند ... در امتداد دیوار قصر فانوس‌های چوبی به رنگ سرخ و به شکل کاملاً ابتدایی نصب شده است.

روشنایی آنها از طریق شمعهایی است که در تهران ساخته می‌شود، در اول شب آنها را روشن می‌کنند ولی چند ساعتی بیشتر دوام ندارد. چون صاحب کارخانه برای آن که پول زیادتری به جیب بزند، به تدریج از قطر شمع‌ها می‌کاهد.

[نویسنده در حاشیه کتاب می‌افزاید: دو سال است که چراغ‌گاز و همچنین روشنایی برق به تهران آمده است.]

در وسط باغی که از چوب، دورش را نرده کشیده‌اند و درست در نزدیکی قصر در کوچه‌ای جنبی، درامتداد مقر شاه، وزارت جنگ قرار دارد. این نوع نرده‌کشی چند سال بیشتر نیست که در تهران متداول شده است. سابقاً مانند زندان دور ساختمان‌ها را دیوار بلندی می‌کشیدند. ...

از بالای پشت‌بام یکی از مرتفع‌ترین خانه‌های تهران، اگر به خط مستقیم دورنمای شهر را تماشا کنیم، تعداد زیادی گنبد به رنگ خاکی و چند ردیف پشت‌بام مسطح به همان رنگ و دیوارهای یک نواخت کاه‌گلی را خواهیم دید. در محله‌های قدیمی، خانه‌ها بدون پیرایه و خالی از هرگونه تزئینی هستند. به غیر از درهای ورودی که مزین به گل میخ‌های آهنی است، همه چیز یکنواخت و بی‌رنگ و رو است.

قشنگ‌ترین دیوارها، آنهایی هستند که با آهک سفیدکاری شده یا به رنگ آبی رنگ‌آمیزی و با گچ سفید گلهایی نیز به آن افزوده شده است. (این نوآوری، ره‌آورد سفر اول شاه به اروپا است. یادداشت نویسنده در زیر صفحه) کلیه درها از صبح تا شب باز می‌ماند و از زنگ در خبری نیست. در قسمت ورودی خانه، اتاقک قراول قرار دارد و در آستانه خانه هر ایرانی یا اروپایی سرشناس، حتماً یکی دو نفر کشیک می‌دهند. اینان سربازانی هستند که معمولاً حقوقشان به جیب فرمانده دسته ریخته می‌شود. مأموران دولتی، در مقابل پرداخت ماهی هفت قران و نیم مزد، حق استفاده از یک قراول را دارند. اروپائیان هم همین قدر باید بپردازند. اگر کسی که آنان را استخدام می‌کند، اجازه بدهد، می‌توانند به هر نوع کسب و کار بپردازند.

در ورودی خانه‌ها یک قسمت مرموزی [وجود] دارد. معمولاً خانه‌ها یک طبقه است و هیچ پنجره‌ای به سوی کوچه باز نمی‌شود. نور اتاقها هم از سمت حیاط تأمین می‌گردد. در تابستانها از پشت‌بام‌های مسطح به‌عنوان مهتابی، برای خوابیدن در هوای آزاد استفاده می‌شود. بعضی از

سرگذشت تهران، ص: ۲۰۱

خانه‌ها، بالای در ورودی بالاخانه‌ای دارند.

از آستانه در، هیچ چیز دیده نمی‌شود و اگر غیر از این باشد و هر کس به محض ورود به خانه، بلافاصله در معرض دید اهل منزل قرار گیرد، دور از رسم ادب و نزاکت خواهد بود. به این جهت بعد از عبور از چند دالان تودرتو و پرپیچ‌وخم وارد خانه‌ای می‌شود که در حیاط مشجر آن اغلب حوضی در وسط با باغچه‌های پرگل احداث شده است و منظره‌ای بس آرامبخش دارد. اتاقها در دور حیاط، در چند دستگاہ ساختمان ساخته شده است. ساختمان عمده مربوط به «اندرونی» است و ساختمان دیگر، ساختمان «بیرونی» است که صاحب‌خانه آنجا می‌نشیند و از مهمانان پذیرایی می‌کند. از زنها کسی را آنجا راه نیست. اگر احیاناً از خانمهای خانواده کسی وارد بیرونی شود، بلافاصله نوکران آنجا را ترک می‌کنند.

کوچه‌ها، در محله‌های پرجمعیت شهر، اغلب بسیار تنگ و باریک است. برای گذشتن از این کوچه‌ها آشنایی قبلی لازم است. چون چاله‌های گود و چاههایی سراسر کوچه را پر کرده و در آنها آب جاری است. در کنار دهانه این چاهها، که از آب آن مردم می‌آشامند، زنانی چمپاتمه زده‌اند و لباس می‌شویند. با دیدن آنان، از خود سؤال می‌کردم که در روزهای رختشویی، آب چه

مزه‌ای دارد؟ این زنان رختشو، وقتی که سرگرم کارند، چادر و روبنده را به کناری می‌گذارند، ولی با پیدا شدن سر و کله مردی از دور زود خود را می‌پوشانند.

مانند تمامی شهرهای آسیایی، بازار مرکز جنب‌وجوش است. مردم در آنجا از اولین ساعات طلوع آفتاب تا دم غروب به طور مداوم در حال حرکت و فعالیت هستند. رفت و آمد پیاده‌ها و سواره‌هایی را می‌بینی که از میان قطار شترها و قاطرهایی که برای خالی کردن بار کالاهای خود راهی کاروانسراها هستند، به زحمت برای خود راهی باز می‌کنند. کاروانسراها اغلب ساختمانهای باشکوهی دارند و در بعضی از آنها سبک مغربی کاملاً مشهود است. در وسط حیاط کاروانسراها معمولاً حوض بزرگی پیش‌بینی شده است که آب جاری از آن می‌گذرد و هوای محیط را خوب خنک می‌کند. دور تا دور انبارها و مغازه‌هایی در انواع مختلف قرار گرفته‌اند. یکی از بهترین کاروانسراها، سرای «امیر نظام» نامیده می‌شود که صدر اعظم و شوهر خواهر ناصر الدین شاه بود. [امیر نظام لقب قبلی میرزا تقی خان امیر کبیر، بزرگترین مرد سیاسی دوره قاجاریه، است که در سال ۱۲۶۸ (ه. ق)، در حمام فین کاشان به قتل رسید. حاشیه نویسنده بر متن ص ۶۴]. سرگذشت تهران؛ ص ۲۰۱

. بازار محل ملاقات و قرارهای عمومی است. آنجا مردم همچنانکه درباره مسایل و منافع

سرگذشت تهران، ص: ۲۰۲

شخصی و تجاری خود بحث و گفتگو می‌کنند، درباره مسائل عمومی و امور دولتی نیز به شور و تبادُل نظر می‌پردازند. به‌طور خلاصه باید گفت که بازار جای بورس و مجلس را یکجا گرفته است. باز هم تعریف بازار کامل نیست. اخبار، شایعات، تهمت‌زدن‌ها، نشر اکاذیب، جنجال‌ها، بدگویی‌ها و افشاگری‌ها همه از بازار سرچشمه می‌گیرد و در بازار دهان به دهان می‌گردد و مطابق معمول دست آخر، یک کلاغ و چهل کلاغ می‌شود. جای تکرار داستانها و طنزهای بامزه و ساختن و رواج دادن نکته‌های ظریف و حتی ترنم و زمزمه تصنیف‌های جدید نیز جز در بازار، در جای دیگر معمول نیست. در آنجا قصه‌ها و افسانه‌های گوناگون، مردم ساده را سخت سرگرم می‌کند. هیچ جای دیگر پرجمعیت‌تر از بازار نیست. همچنین هیچ جای دیگری چون بازار محل تجمع جالب و اختلاط تمامی طبقات مردم هم نیست که در طول راهروهای دراز سرپوشیده همه به زور آرنج، درصدد یافتن جایی و باز کردن راهی برای خود هستند. فقط اروپایی‌ها را خیلی به ندرت می‌توان در این موج جمعیت مشاهده نمود.

در بازار هیچ موضوعی نه سزای است و نه مورد احترام. در آنجا اسرار اندرونی‌ها و توطئه‌ها و دسیسه «بیرونی» ها دهان به دهان گفته می‌شود. البته مایه تعجب نیست که اسرار زندگی داخلی اشخاص این چنین در بازارها بر سر زبانها باشد، چون هرگونه گفت و شنود و همه فعل و انفعالات در برابر خدمتکارانی انجام می‌گیرد که مرتباً پیش مهمانان قلیان، چایی، قهوه، شربت، شیرینی و تنقلات دیگر می‌آورند. بدیهی است این افراد دهن‌لق، که دشمنان طبیعی اربابان خود هستند، هر صبح که برای خرید مایحتاج خانه به بیرون می‌روند، هر آنچه را که در روز در منزل دیده یا شنیده از سیر تا پیاز با دکانداران محل در میان خواهند گذاشت.

اینجا [خدمتکاری] پیش کباب‌پز فاش می‌کند که اربابش دیشب بعد از شام چند بطر عرق خورده است و کمی بعد [خدمتکاری دیگری] که درباره قیمت چند جلد کتاب مذهبی که باید برای آقای خود بخرد با دکاندار چانه می‌زند ... چند قدم آن طرفتر، پیرزنی زنگی، که کنیز یکی از خانواده‌های بسیار متمول است، آمده است برای رنگ کردن ناخن‌های خانم خود «حنا» و برای آرایش مژگان «سرمه» بخرد. در حالیکه عطار حنا و سرمه را در کاغذ می‌بندد، که معلوم است می‌خواهد مجال کافی برای شنیدن صحبت‌های جالب پیرزن داشته باشد، صحبت‌هایی که همه مربوط به اندرون است و کنیز پیر هم ماجرای حسادت خانم خود را نسبت به یکی از کنیزهای خانه که جوانتر و زیباتر از خودش است با طول و تفصیل تمام برای عطار تعریف می‌کند. گویا آقا برای آن کلفت هدیه‌ای خریده بوده که بدجوری کشف شده و موجب گردیده

سرگذشت تهران، ص: ۲۰۳



است آتش خشم خانم شعله‌ورتر گردد و دختر بی‌گناه را متهم کرده است که می‌خواسته او را مسموم کند. روزی که آقا به حمام رفته بوده، خانم، در غیاب وی دستور می‌دهد کنیز جوان را لخت کنند و او را بعد از چند بار در [آب] حوض حیاط اندرون فروربدن، تا آنجا که کلفت‌های دیگر توان در بازو داشته‌اند، کتکش بزنند. مجازات ظالمانه‌ای که خود ناقل داستان نیز مجبور بوده است در اجرای آن شرکت کند، با آنکه می‌دانسته در مورد تهمت سم خوردن آن بیچاره کاملاً بی‌گناه است. پیرزن بقیه داستان را چنین ادامه می‌دهد: خانم در کنار پنجره‌ای که به حیاط باز می‌شود راحت روی مسند خود نشسته بود و به مخده‌های کشمیری زردوزی شده هم تکیه داده، و صحنه اجرای مجازات را تماشا می‌کرد. هرازگاهی نیز برای آنکه بقیه را بیشتر تهییج کند، داد می‌زد: «بزنید، محک‌تر بزنید» و در این فاصله با جرعه‌ای از شراب شیراز، که همیشه شیشه‌ای از آن دم دستش موجود است گلوی خود را تر می‌کرد.

عطار بعد از شنیدن تمام ماجرا، بسته‌ای کوچک از حنا به رسم پیشکش به خاطر خرید پیرزن از این دکان، به همراه لبخندی که گوش کردن به چنین داستانی در گوشه لب‌هایش ظاهر کرده بود، به وی تحویل می‌دهد.

درواقع بین خدمتکاران و مغازه‌داران قرارداد ضمنی وجود دارد که به موجب آن یک درصد معین از کل مبلغ خرید شده، به آنان تعلق می‌گیرد. مخصوصاً موضوع از اینجا معلوم است که ارباب چه همراه نوکرش باشد چه تنها، همان قیمتی را همیشه پرداخت می‌کند که مغازه‌دار می‌گوید. و او حواسش جمع است که مابه‌التفاوت بها را نگه دارد و بعد یواشکی با نوکر حساب کند. و الا در صورت نرساندن به موقع مداخل نوکر، صاحب مغازه یک مشتری دائمی را از دست خواهد داد. (نویسنده درباره اصطلاح مداخل در حاشیه چنین آورده است: «مداخل» عبارت از حق و حسابی است که برای به دست آوردن موقعیت مناسب و ممتاز پرداخت می‌شود و در میان اروپاییان رشوه نامیده می‌شود. در مورد پیشکش معمولاً به گرفتن آن اعتراف، حتی مباحثات هم می‌کنند. ولی در مورد مداخل که مفهوم لغوی آن درآمد نامشروع است کسی سخنی بر زبان نمی‌آورد. باوجود این بزرگترین شخصیت‌های مملکت حتی شاه هم بدون رودربایستی مطالبه «مداخل» می‌کنند.)

... دکانهای موجود در بازار اتاقک‌های چهارگوشی است که در داخل آنها بازرگانان، تمام روز، روی گوشه فرشی می‌نشینند و کارگران و پادوها آنچنان سرگرم کار خویشند که اصلاً به عابریانی

سرگذشت تهران، ص: ۲۰۴

که از مقابل آنان دائماً به سویی می‌روند کمترین توجهی نمی‌کنند. آنان برای هر نوع کار وسیله و ابزار اندک و ابتدایی در اختیار دارند. نجاران، خراطان، خیاطان، با تردستی اعجاب‌انگیزی به جای ابزار کار از انگشتان پا استفاده می‌کنند. پس درواقع خداوند به این پیشه‌وران با هنر به جای دست و ده انگشت ... چهار دست و بیست انگشت داده است. به نسبت مغازه‌داران که از سر صبح تا دم غروب تنها کارشان چانه زدن با مشتریان است و از جای خود تکان نمی‌خورند، کارگران زندگی فعالتری دارند.

اقامت در این حجره‌های عاری از هوا و آفتاب نباید برای سلامت مزاج سودمند باشد. در زمستانها آن‌جا را به وسیله منقل گرم می‌کنند، اگر فضای دکان گنجایش داشته باشد، منقل را زیر میز کوتاه و چهارگوشی که رویش لحاف انداخته‌اند می‌گذارند و به آن کرسی می‌گویند. آن وقت همه زیر کرسی نشسته پاها را دراز می‌کنند ... سقف گنبدی بازار روزنه‌هایی دارد که از آن شعاع آفتاب و هوای تازه بیرون به داخل نفوذ می‌کند و از سنگینی هوا می‌کاهد. شبها شبگردها از بازار مراقبت می‌کنند. دزد خیلی کم در آن حول و حوش دیده می‌شود. چون دزدی، مجازات وحشتناک بریدن قسمتی از عضو بدن را به دنبال دارد که چنین مجازاتی بی‌باکترین آدم‌ها را نیز به وحشت می‌اندازد.

نحوه غذا خوردن کارگران و مغازه‌داران هم دیدنی است؛ کبابی‌ها، چلوکبابی‌ها، میوه‌فروشان و قهوه‌چی‌ها، هر یک محصول خود را به محل کار آنان می‌آورند و علاوه بر آن مشتریان را از لذت شنیدن سخنان شیرینی نیز برخوردار می‌کنند. چون ایرانی، عاشق



اختلاط و گپ زدن است. سلمانی‌ها هم آنچه را که برای تمیز کردن گوش، کوتاه کردن موی سر و اصلاح ریش لازم دارند، در جعبه‌ای با خود حمل می‌کنند و از حجره‌ای به حجره دیگر سر می‌زنند.

(ایرانیها موی سر خود را در وسط سر، از پیشانی تا پشت گردن می‌زنند، ولی موهای دو طرف را می‌گذارند آنقدر بلند شود که از زیر کلاه بیرون بریزد. توضیح نویسنده در حاشیه) سلمانی‌ها کار خود را با یک یا دو شاهی انجام می‌دهند و سر و صورت را در همان محل کار مشتری اصلاح می‌کنند. این دلاک‌های دوره گرد نرخ معینی ندارند و دستمزدشان بسته به همت یا محتویات جیب مشتری است. استاد سلمانی به‌طور چمباتمه روبروی مشتری می‌نشیند و کارش را آغاز می‌کند، ضمناً آئینه کوچک مدوری نیز به دست مشتری می‌دهد تا وی هم بتواند با لبخند رضایت هنرنمایی استاد را در آن تماشا کند. به این جمع، گاهی درویش پیری نیز اضافه می‌شود. روده‌درازی، پرچانگی، وراجی و نشخوار مجدد داستانهایی که همه بارها شنیده‌اند، سرگذشت تهران، ص: ۲۰۵

ولی هربار نیز گویی به داستان تازه‌ای گوش می‌دهند، مشغله دائمی این درازگویان پرچانه همه اعصار و قرون است. درویش‌ها هر کدام خصلتها و خصیصه‌های مخصوص به خود را دارند.

آنان نه از لحاظ قیافه و نه از لحاظ طرز پوشیدن، شباهتی به یکدیگر ندارند.

این طرف یک درویش ایرانی نشسته است، چند قدم آن طرفتر درویشی هندی و کمی دورتر یک درویش عرب ... یکی شلوار سفید و نیم‌تنه‌ای گشاد به همان رنگ دربر کرده است و گیسوی مجعد بلندش که چون پر کلاغ سیاه است و با ریش انبوه پرپشتی، برق چشمانش را نمایان‌تر و چهره بی‌رنگ و کدرش را برجسته‌تر نشان می‌دهد. اما درویش دیگر، پوستین به دوش کشیده و به هیچ چیز، جز آنکه او را مظهر علم و عقل بدانند، علاقه‌ای نشان نمی‌دهد. لحن کلامش اطمینان‌بخش است، پیشانی باز، چشمان گویا و نافذ، موی خاکستری رنگ پریشان و ریش ژولیده به او قیافه‌ای ترسناک و حتی وحشی می‌دهد.

درویش عرب، شب کلاه مخروطی شکلی ... بر سر دارد، تنها از سر به بالای اوست که وضع مرتبی دارد اما از گردن به پایین را با پوشش ژنده و مندرسی پوشانده است او نظیر اغلب همقطاران خود، تبرزین سنگینی نیز روی دوش خود حمل می‌کند. تاریخ ساخت این سلاح مرصع که یادگار دست هنرمند ماهری است، گاهی به چند قرن قبل برمی‌گردد. علاوه بر تبرزین، کشکولی نیز به کمر خود آویخته است، که درواقع ظرف نگهداری خوراکی است که از مردم به‌عنوان صدقه دریافت می‌کند. از کمر به بالا، همه جای بدن، پوشیده از به قول خود طلسمها، دعاها و دستورهایی از قرآن است که در پارچه‌ای پیچیده و به بهایی متناسب به ساده‌لوحی یا مشتری‌ای که به اینگونه اورد اعتقاد دارد می‌فروشد. صدای دورگه این درویش، با قامت بلند، که بلد است چگونه با خواندن اشعار مذهبی و توسل به امامان و ذکر مصیبتی از آنان، البته به‌منظور در آوردن خرج روزانه، انبوهی از جمعیت بیکاران را مسحور کند، به شدت توجه همگان را به سوی خود جلب کرده است ...

... با آغاز شب، دکان‌های بازار و کاروانسراها بسته می‌شوند، کاری که وقت زیادی نمی‌گیرد، چون لازم نیست چیزی را جابه‌جا کنند، تنها چند قطعه تخته، مقابل دکانها می‌گذارند و به سوی خانه راه می‌افتند. اهل بازار بدون آنکه کارشان واقعا جدی به نظر برسد، همه خوش‌برخورد، خندان‌رو، پرتحرک و پرجنب‌وجوش ... هستند. باوجوداین از حق نباید گذشت من کوچکترین شرارتی از آنان ندیدم. «

سرگذشت تهران، ص: ۲۰۶

مادام کارلاسونا در جای دیگر از سفرنامه خود درباره زندانهای تهران و انواع مختلف تنبیهات مطالب جالبی نوشته است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

وی می‌نویسد:

«در تهران فرصتی به دست آوردم که در خانه اشخاص عادی از زندانهای دیدن کنم و در آنها شاهد آنچه‌ها صحنه‌هایی باشم که اگر همه را برایتان توصیف کنم آن را به حساب عبارت معروف «جهان دیده بسیار گوید دروغ» خواهید گذاشت. زندانهای ایران به چند دسته تقسیم می‌شوند. اما همه آنها وضع بسیار رقت‌انگیز دارند. آن دسته زندانهایی که تعدادشان از همه بیشتر است، عبارت از زندان‌هایی است که هر شخصیت بلند پایه در خانه مسکونی خود دارد. هر ایرانی صاحب‌نام خیال می‌کند که اگر شخصا افرادی را محاکمه و مجازات نکند، مقام اجتماعی وی تنزل پیدا خواهد کرد. نتیجه آنکه هر شخصیتی به ناحق به خود اجازه و حق می‌دهد، مقصرین را به چوب ببندد و یا زیر نظر و مراقبت افراد خود، در خانه‌اش زندانی کند. او حتی انجام چنین خدمتی نسبت به زیردستان و دوستان و آشنایانش را نیز از وظایف شخصی خود می‌پندارد. این حق برای همه هست و موجب اجحافات و افراطکاری‌های انکارناپذیر گردیده است، هر چند که سنت رایج در کشور، راه اغماض و چشم‌پوشی را نیز در این مورد بازگذاشته است. زندان حاکم تهران، از آن دسته زندان‌هایی است که در آن بیش از جاهای دیگر متهم نگهداشته‌اند. این زندان در گوشه‌ای از یکی از راهروهای بازار، که بر حسب موقعیتش «چهار راه» نامیده می‌شود قرار دارد. هنگام روز زندانی‌ها را در زیرزمین در حالی که گردن، پاها و یا دستهای آنها را در زنجیر بسته‌اند نگاه می‌دارند و در شب آنان را به تیری می‌بندد و هرگونه حرکتی از آنها سلب می‌شود. این زندان از سوی دولت به یک شخص عادی اجاره داده می‌شود و چون پول غذای زندانیان از بودجه دولتی تأمین و پرداخت نمی‌شود، هر کدام از افراد زندانی پول غذای خود را به اجاره‌دار زندان می‌پردازند و همین پولها محل درآمد وی را تشکیل می‌دهند. نظر به اینکه صدقه‌دادن و احسان در ایران خیلی متداول است، بسیاری از عابرین هنگام عبور از کنار زندان، پول سیاهی به کف دست زندانیان، که نصف آنان بی‌گناه‌اند می‌اندازند. تعداد زیادی از آنان سر هیچ حبس شده‌اند و همانطور هم بدون محاکمه و بازپرسی قضایی، آزاد می‌شوند. در موقع دستگیری نیز همه نوع تنبیه و مجازات درباره آنان مجاز محسوب و بی‌حساب و کتاب فی المجلس اعمال می‌شود.

باوجود این وضع آنان در مقایسه با وضع سایر زندانیان که در زیرزمینهای قصر به نام انبار

سرگذشت تهران، ص: ۲۰۷

[انبار شاهی] محبوس شده‌اند بهتر است. آنجا افراد بر حسب جرم و جنایتی که مرتکب شده‌اند، آنها را به صورت دسته‌های پنج تا شش نفری با غل و زنجیرهایی از گردن یا در کمر و یا در پاها به هم بسته‌اند. زنجیرها آنقدر سنگین است که زندانی‌ها به زحمت می‌توانند وزن آن را تحمل کنند. گاهی یکی را به‌طور مجرد به حلقه محکمی در دیوار می‌بندند. مدت ایامی که زندانیان باید در زندان بمانند، هیچوقت معلوم نیست. آنها در زندان طعمه انواع و اقسام حشرات موذی هستند و گرسنگی هم بیداد می‌کند. چون جز یک‌تکه نان خالی و یک کوزه آب چیز دیگری به آنها داده نمی‌شود. روی کف نمور زندان می‌خوابند، بدون آنکه اثری از تابش آفتاب را ببینند و یا جز بوی زنده سرداب، هوای تازه‌ای استشاق کنند. آنها برای رهایی کامل از چنین وضع فلاکت‌بار فقط به امید و در انتظار مرگ هستند. امید و انتظاری که خیلی زود به تحقق می‌انجامد و اغلب وقتی که به سراغ آنها می‌روند با جسدهایی که به بند آهنی بسته شده است، روبرو می‌شوند. «

مهدی بامداد نیز درباره زندانهای موسوم به انبار به نویسد:

انبار دخمه‌ای بوده است در ارک، تاریک، بسیار نمناک، پر از حشرات و به کلی برخلاف حفظ الصحه و در این مثل که مرگ می‌خواهی برو گیلان باید گفته شود اگر مرگ می‌خواهی برو انبار.

### یادداشت‌های عبد الله مستوفی

عبد الله مستوفی در شرح زندگانی من، درباره محبس انبار و همچنین فراشباشی و فراشخانه دوره ناصری می‌نویسد:

«فراش صیغه مبالغه فرش کردن است. کسیکه فرش می‌کند، البته روی فرش جاروب هم می‌کشد، پس جاروب‌کشی هم لازمه فراشی است. همینکه جاروب کردند، البته باید آب هم بپاشند، بنابراین آب‌پاشی را هم می‌توان با فراش مناسب دانست. چادر و دستگاه و تخت زدن هم چون مقدمه فرش کردن می‌باشد، ممکن است به فراش چسبانده و جزو کار او قرار گیرد. دسته جاروب و گاو سر چادر تحویل فراش می‌شود، پس برای تنبیهات بدنی که گاهی در ادوار سابق معمول می‌داشتند، آلت تنبیه را باید فراش بیاورد و وقتیکه می‌آورد، به امر آقا، خودش هم

سرگذشت تهران، ص: ۲۰۸

مجری این تنبیه واقع می‌گشت. در تمام این کارها بین فراش‌های دولتی و فراش اعیان و رجال فرقی نبوده و فراشها، چه دولتی و چه در خانه‌های اعیان، همه این کارها را می‌کردند. ولی در قسمت اخیر فرقی بین فراشهای دولتی و غیر دولتی هست و آن اندازه تنبیهات است که در خانه‌های اعیان و رجال فقط تا این حد پیش می‌رفتند که مجرم را به رو خوابانده و چوب به کفل و رانش می‌زدند و یا اگر آقای خانه خیلی شدت عمل داشت و می‌خواست زودتر مجرم را به مجازات برساند، امر می‌داد یک نفر فراش او را به دوش می‌گرفت و دیگری با چوب به ران‌ها و کفلش می‌زد و سرکار هم می‌آمد.

اما در کارهای دولتی از چوب‌کاری و اشکلک و کند و زنجیر در مجلس گرفته تا مهار گوش و دماغ گرفتن و دست بریدن و به طناب انداختن و سربریدن، همه‌جور مجازات در کار بود که باید این عملیات را هم فراش‌ها به جا بیاورند ... اگر شاه می‌خواست آبگوشت افشاری هم بپزد، پزنده آن فراشها بودند.

این بود که فراش، نماینده قهر سلطنت استبدادی بود که گذشته از سقطکاری خانگی مانند جاروب کردن و آب‌پاشی و چادرزدن، تمام اجرائیات دولتی از نامه‌رسانی و وصول مالیات گرفته تا اعدام، تماما بر عهده فراش‌ها بود. این فراش‌ها رؤسای داشتند که به اسم دهباشی و پنجاه‌باشی و یوزباشی و نایب فراشخانه موسوم بودند. لباس آنها سرداری یخه حسنی یا یخه عربی ماهوت قرمز و شلواری از پارچه دبیت یا ماهوت سیاه بود و کلاه تخم‌مرغی داشتند که در سمت راست بالای آن کلمه فراش را از نقره بریده نصب کرده بودند. دهباشی‌ها و پنجاه‌باشی‌ها و یوزباشی‌ها هم این سه کلمه را به کلاه گوشه خود داشتند. عده این فراشان به هزار نفر می‌رسید که دویست سیصد نفری از آنها با دهباشی‌های خود مأمور اجرائیات و نامه‌رسانی حکومت تهران و وزارت دفتر استیفا و وزارت دفتر لشکر و وزارت عدلیه و سایر وزارت‌خانه‌ها بودند و باقی آنها به تقسیمات چند منقسم می‌شدند و هر یک قسمتی از سقطکارهای عمارت دولتی را انجام می‌دادند.

فراش‌باشی که حاجب الدوله لقب داشت، باید همه‌گونه فراش تحت امر و همیشه به دسترس خود داشته باشد. معلوم است بین فراش قاپوچی [دربان] و برف‌روب و جاروب‌کش و چادرزن و نامه‌رسان و فراش میرغضب، فرق بسیار است. میان میرغضبان هم البته فراشی که دو تا چوب به کسی می‌زد، غیر از آن بود که در محبس اشکلک می‌کرد و خواب بدبخت مبتلی را حقا یا باطلا می‌برید. سخت‌دل‌تر از همه، کله‌کن‌ها و مأمورین اعدام بودند و اینها اکثر تفرشی

سرگذشت تهران، ص: ۲۰۹

و کرمانی بودند. فراش‌باشی محبسی هم به اسم انبار در دسترس خود داشت. کسی که به این محبس می‌رفت، به این زودی‌ها امید بیرون آمدن نداشت و شاید پاره‌ای از زندانیان محکوم به اعدام بی‌سروصدا هم می‌شدند. در این انبار، چاهی هم بود که مدفن اینگونه محکومین به اعدام بود. ولی ناصر الدین شاه بیهوده کسی را به این قبیل مرگ‌ها گرفتار نمی‌کرد و سر و صدا و هیاهوی این اثاثه قدرت بیشتر از واقع امر بود. معهذاً هیچ‌وقت آدمکش و قطاع‌الطریق را بی‌مجازات رها نمی‌کرد و با عجله عجیبی آنها را به وسیله میرغضبان فراشخانه اعدام می‌نمود.»

دکتر پولاک نیز درباره زندانهای تهران می‌نویسد:

«مخارج زندانیان از کیسه خود ایشان است، یا از محل انفاق نیکوکاران. این سیه‌روزان سالها در آنجا می‌مانند، بدون اینکه از آنان بازجویی شود تا سرانجام حصبه، وبا یا بیماری واگیردار دیگری آنها را نابود سازد. فقط گاهی سر و کله میرغصبی آنجا پیدا می‌شود تا به امتثال امر، قربانی را برای اعدام از بین آنها بیرون بکشد. به هنگام شیوع بیماری یا حدوث واقعه‌ای سرورانگیز تعدادی از این زندانیان آزاد می‌شوند که البته این ترخیص هیچ ارتباطی با سنگینی یا سبکی جرم ندارد. بلکه مربوط می‌شود به مبلغی که هر کس می‌تواند برای خلاصی خود به رییس زندان بپردازد...»

## ماجرای آبگوشت افشاری

پیش از آنکه دنباله مطالب را ادامه دهیم جا دارد به ماجرای آبگوشت افشاری، که مربوط می‌شود به در دیگ انداختن و پختن نصر الله خان افشار، معروف به زهرمارخان اشاره کنیم:

«گویند وقتی که آقا محمد خان در یکی از مسافرتها جنگی خود بود، سفیری از طرف یکی از خانهای ترکستان برای رساندن جواب یک نامه به دربار به ایران آمد. معلوم است این سفارت کاملاً تشریفاتی است و سفیر جز نطق رسمی، در روزبار، حضور و تسلیم جواب نامه و استماع نطق جوابی شاه کاری ندارد. اعیان کشور مدتی سفیر را معطل کردند، شاه نیامد، از طرف دیگر سفیر هم بی‌تابی می‌کرد و می‌گفت مرا به محلی که شاه در آنجاست بفرستید زیرا تأخیر من موجب نگرانی و در مراجعت سبب مؤاخذة از من خواهد شد. رجال دربار هم فرستادن سفیر را

سرگذشت تهران، ص: ۲۱۰

به اردوگاه شاه خلاف مصلحت می‌دانستند. بالاخره بعد از مشاوره قرار گذاشتند خواهر شاه در تالار سلطنتی پشت پرده بنشیند و سفیر را بپذیرد و نطق او را بشنود و نامه او را به توسط خواجه‌سرا دریافت کند و جواب نطق را یکی از ملازمان درباری از قول خانم بدهد و سفیر مرخص شود. همین کار را کردند.

زهرمارخان، رییس ایل افشار هم که نام اصلی او نصر الله بود، و به واسطه اخم و عبوسی‌اش این لقب را دریافت کرده بود، برای سرکشی به کارهای ایلی خود به ساوجبلاغ در ده دوازده فرسخی تهران رفته و در شهر حاضر نبود، وقتی مراجعت کرد و از قضیه خبردار شد، یا واقعا از روی تعصب این کار را منافی عفت می‌پنداشت و یا برای اینکه بدون استشهاد از او این امر صورت گرفته بود، خود را به نادانی زد و در مشاجره با اعیان دولت و کارکنان تشریفاتی و قلمی بی‌مزگی بسیار نمود، سهل است، یکروز شلاق خود را به کمر زده، در اندرون شاه رفت که وارد اندرون شود و خواهر شاه را برای این کار شلاق کاری نماید! خواجه‌سراها به هر ترتیبی بود او را رد کردند و خواهر شاه را از کتک خوردن نجات دادند. تا اینکه آقا محمد خان از سفر برگشت و در اولین ملاقات با خانم از واقعه مستحضر شد. فوراً بیرون آمده امر داد زهرمارخان را بیاورند و به دست درخیم در دیگ بجوشانند. همه می‌دانستند که نادانی و تعصب و افراط در دولت‌خواهی، زهرمارخان را به این جسارت واداشته و بنابراین قابل ترحم است. از طرف دیگر برای چند هزار نفر ایل افشار که در ده دوازده فرسخی تهران هستند و ممکن است بر اثر این اقدام به شورش و بی‌نظمی قیام کنند چه باید کرد؟ ولی استبداد رأی شاه هم که هیچ شفاعتی را نمی‌پذیرفت و خیلی اتفاق می‌افتاد که شفاعت‌کننده را نیز به همان مجازات مجرم محکوم می‌کرد، در کار بود و هیچ کس نمی‌خواست در این موضوع حرفی بزند، در هر حال درخیمان در حیاط جلوی عمارت اقامتگاه سلطنتی مشغول مقدمات اجرای حکم شدند و گرماگرم دیگ را جوش آوردند. زهرمارخان را هم آورده، جبه و لباس روی او را کنده، با پیراهن و شلوار در گوشه‌ای واداشتند. فراشبازی هم برای نظارت اجرای حکم ایستاده بود.

یکی از رجال درباری از وجنات شاه دریافت کرد که خودش هم از این حکم سخت پشیمان و یا از شورش ایل افشار نگران است و برای بخشش بر خلاف عادت خود، پی شفاعت‌کننده می‌گردد. همین که مطلب را فهمید، پس جلو رفته و عرض کرد: «قبله عالم

سلامت باشد. بر خود شاه هم پوشیده نیست که زهرمارخان در این جسارت عظیم قصد توهین به خواهر شاه را نداشته، به عقیده خود از راه دولت‌خواهی و تعصب در شاه‌پرستی، این گناه ابلهانه را مرتکب سرگذشت تهران، ص: ۲۱۱

شده و جای آن است که بر این احمق رحمت آورند و او را تصدیق فرمایند.» همینکه شاه در مقابل این شفاعت به عادت خود انکاری نکرد، باقی رجال هم به جرأت آمدند و هر یک چیزی به نفع محکوم به عرض رساندند و شاه نیز بالاخره با نثار چند تا فحش به زهرمارخان او را عفو کرد. ابتدا در اتاق و بعد در راهرو و آخر الامر در حیاط صدای «عفو کردند، تصدق فرمودند» بلند شد و به گوش فراشباشی رسید. او هم در نوبت خود با صدای بلند شنیده‌ها را تکرار کرد و این درست در موقعی بود که دیگر جوش آمده بود و دژخیم‌ها به یخه محکوم چسبیده بودند و او را نزدیک می‌آوردند و اگر یک لحظه خبر عفو شاه دیرتر به پای دیگ می‌رسید، آبگوشت افشاری پخته می‌شد.

از صدای «عفو فرمودند» فراشباشی، دژخیم‌ها دست از گریبان محکوم برداشتند، ولی با کمال تعجب دیدند زهرمارخان با عجله به سمت نردبانی که کنار دیگ گذاشته‌اند، می‌رود.

جلوی او را گرفته و می‌گویند: «مگر نشنیدید که شاه شما را بخشیده است؟» می‌گوید: «چرا! اما زهرمار از لب دیگ بر نمی‌گردد» و دژخیمان را عقب می‌راند و می‌خواهد از نردبان بالا رود و خود را در دیگ بیندازد. البته دژخیمان ممانعت می‌کردند و مدتی این کشمکش در کار بود تا بالاخره به امر فراشباشی دیگ آب جوش را سرنگون نمودند و وسیله انتحار خان افشار را از بین بردند. پس از آن دیگر جمله زهرمار از لب دیگ بر نمی‌گردد مثل سایر شد و حتی امروز هم در نظایر به کار می‌رود»

## سفر ادوارد براون به تهران

پیش از آنکه به تأسیسات مدنی و بناهای معروف دوره ناصری پس از توسعه تهران پردازیم، جا دارد از سفرنامه دیگری که توسط ادوارد براون نوشته شده یاد کنیم و ببینیم که وی درباره تهران چه نوشته است.

ادوارد براون در سال ۱۳۰۵ (ه. ق) ۱۸۸۷ (م.) به ایران سفر کرد و تا سال ۱۸۸۸ نیز در کشور ما ماند. یکی از یادگارهای این سفر کتاب پرآوازه یکسال در میان ایرانیان بود.

ادوارد براون در این کتاب تهران را چنین وصف می‌کند:

«شهر تهران کنونی یک شهر بزرگ است که در یک فلات مرتفع واقع شده ولی خود مکان شهر قدری در گودی است، به طوری که وقتی مسافر از طرف جلگه به تهران نزدیک می‌شود تا

سرگذشت تهران، ص: ۲۱۲

خیلی قرب جوار پیدا نکند نمی‌تواند شهر را ببیند. اطراف شهر یک حصار مانند حصارهایی که در پیرامون سایر شهرهای ایران است کشیده شده و خندقی هم در پای حصار وجود دارد و از دوازده دروازه وارد شهر تهران می‌شوند.

دروازه‌های واقع در شمال و مشرق عبارت است از دروازه بهجت‌آباد و دروازه دولت و دروازه شمیران و در بین مشرق و جنوب دروازه‌های دوشان‌تپه، دولاب، مشهد و بین جنوب و مغرب دروازه‌های شاه عبد العظیم، غار، نو و بین مغرب و شمال دروازه‌های گمرک، قزوین و اسب‌دوانی واقع شده است.

باید متوجه بود که نام این دروازه‌ها متناسب با شهرها و اماکنی است که جاده دروازه به آنها وصل می‌شود و یا مربوط به آبادی‌ها و باغ‌هایی است که جاده دروازه بدان‌ها مربوط می‌گردد.

دروازه «دوشان‌تپه» از آن جهت به این نام خوانده می‌شود که به تپه دوشان منتهی می‌گردد و دوشان در زبان ترکی خرگوش

می‌باشد و سابقاً و هم‌اکنون در آن تپه خرگوش صید می‌کنند.

در طرف شمال تهران باغها و آبادی‌های زیاد واقع شده که بعضی از آنها مانند بهجت‌آباد و یوسف‌آباد بیرون حصار شهر و در فاصله خیلی از شهر است و برخی مانند قلعهک و تجریش تا شهر پنج شش میل فاصله دارد ... وقتی که من وارد تهران شدم مشغول اتمام راه‌آهنی بودند که از تهران به حضرت عبد‌العظیم کشیده می‌شد و حضرت عبد‌العظیم که در جنوب تهران است یکی از اماکن متبرکه می‌باشد و مکان مقدس آن بست است، یعنی اگر محبوسی وارد آن مکان شد دیگر نمی‌توانند او را از آنجا خارج نمایند.

راجع به راه‌آهنی که باید از تهران به حضرت عبد‌العظیم کشیده شود در تهران خیلی امیدواری وجود داشت و انتظار کشیدند که راه‌آهن مزبور از حضرت عبد‌العظیم تجاوز نماید و به طرف جنوب برود و تهران را به اصفهان و شیراز و بوشهر متصل نماید. در پائیز سال ۱۸۸۸ میلادی که من از جنوب ایران به تهران آمدم که به وطن خود مراجعت نمایم دیدم که راه‌آهن تهران و حضرت عبد‌العظیم به کار افتاده و هر روز ده قطار در خط مزبور حرکت می‌کرد. ولی این دوره رونق و رواج زیاد طول نکشید و هنوز سال تمام نشده مردم ریختند و بعضی از مؤسسات راه‌آهن را خراب کردند و واگون‌ها را شکستند، زیرا یک نفر هنگام حرکت قطار می‌خواست سوار آن شود و زیر قطار رفته بود ... در تهران عمارات و عمارات تاریخی جالب توجه کم است و عمارت تاریخی بجز ابنیه خارج شهر مثل برج طغرل و خرابه‌های ری ندارد، برای اینکه تهران

سرگذشت تهران، ص: ۲۱۳

شهر جدیدی است و فاقد سوابق تاریخی شهرهای اصفهان و شیراز و یزد می‌باشد.

مع الوصف خود ایرانیها تصور می‌نمایند که تهران بهشت ایران است. در تهران دو مهمانخانه در شمال شهر وجود دارد و نیز چند خیابان مستقیم در شمال شهر دیده می‌شود که بعضی از آنها شب‌ها بوسیله گاز روشن می‌شود و یکی از این خیابانها را اروپائیان (و ایرانی‌ها به تقلید اروپائیا) به نام خیابان سفرا، می‌خوانند زیرا به جز سفارت روسیه، تمام سفارت‌های خارجی در آن خیابان واقع شده است.

تهران دارای چند میدان نیز هست که در بعضی از آنها حوض و فواره وجود دارد و بازار شهر در جنوب خیابانهای مستقیم آن واقع شده و دارای بازاری بزرگ و آباد است و منظره شهر به واسطه مجاورت کوههای پربرف زیبا و هوای آن سالم است و به عقیده من به‌طور کلی تهران شهری است که برای زندگانی کردن خیلی صلاحیت دارد، اما فاقد چیزهای تماشایی است و یک مسافر خارجی را که خواهان چیزهای تماشایی باشد، راضی نمی‌کند و در عوض اگر کسی بخواهد در تهران سکونت کند از هر حیث به او خوش خواهد گذشت، مخصوصاً هوای سالم و آسمان آبی تهران نشاط‌انگیز است.

خیابان جالب توجه تهران برای اروپاییان مستقیم علاء‌الدوله [فردوسی] است که سفارت انگلیس و سفارت ترکیه و سفارتهای آلمان و ایتالیا و فرانسه در آن واقع شده و نیز اداره تلگراف هند و اروپا در خیابان علاء‌الدوله می‌باشد. بین سفارتهای در این خیابان چند دکان هست که کسبه آن اروپایی هستند و دو مهمانخانه مذکور نیز در همین خیابان است. در این خیابان یک عکاس روس سکونت دارد که عکسهای خود را به ارزانترین قیمت ممکنه می‌فروشد. زیرا یکصد عدد عکس را به چهار تومان به معرض فروش می‌گذارد.

در انتهای خیابان علاء‌الدوله یک دروازه است که طاق دارد و بعد از عبور از آن وارد میدان توپخانه می‌شویم که اطراف آن سربازخانه می‌باشد و دیوارهای میدان با علائم رسمی دولت ایران (شیر و خورشید) تزئین کرده‌اند.

از این میدان چند خیابان بزرگ منشعب می‌شود که یکی موسوم به خیابان گاز [منظور چراغ گاز است] در طرف مشرق است و دو خیابان به طرف جنوب می‌رود و اگر یکی از آنها که در طرف راست یعنی مغرب واقع شده پیش بگیریم به میدان زیبای کوچکی



می‌رسیم که موسوم به میدان ارگ می‌باشد.

سرگذشت تهران، ص: ۲۱۴

در وسط این میدان حوض بزرگی احداث شده و اطراف حوض پایه‌های چراغ‌گاز را نصب کرده‌اند و شب‌ها میدان را روشن می‌کند و در جنوب میدان ارک روی یک مصطبه کوچک توپ بزرگی قرار داده‌اند که از یادگارهای نظامی ایران است و در همین میدان ارک زندان ایران، موسوم به انبار قرار گرفته و محبوسین را در آنجا نگاه می‌دارند. حال اگر در امتداد جنوب از ارک خارج شویم وارد یک خیابان کوچک می‌شویم که ما را به سبزه‌میدان می‌رساند. سبزه‌میدان، میدان کوچکی است که اطراف آن دکان‌های ساعت‌سازی و توتون‌فروشی قرار گرفته و قسمتی از کسبه آن ارمنی هستند و اگر از سبزه‌میدان به طرف جنوب برویم به بازار کلاه‌دوزان می‌رسیم و قیمت کلاه در این بازار سه یا چهار قران است. مگر اینکه بخواهیم کلاهی از پوست بره خریداری کنیم که در آن صورت باید سه تومان یا چهار تومان قیمتش را پردازیم. بعد از عبور از بازار کوچک کلاه‌دوزان وارد بازار کفاشان می‌شویم و اگر به همان ترتیب حرکت خود را به طرف جنوب ادامه بدهیم بالاخره به دروازه شاه عبد العظیم خواهیم رسید.

اما بازار تهران که از صبح تا شام کاروانهای شتر و اسب و قاطر غیر از مردم از آن عبور می‌کنند عبارت از یک کوچه مسقف است که نظیر آن نه فقط در سایر شهرهای ایران، بلکه در تمام شهرهای مشرق‌زمین دیده می‌شود و از هر نوع متاعی می‌توان در آن یافت و هنگامی که انسان از این بازارها عبور می‌نماید عطر انواع کالاها و خوراکیها و عطرها مشرق‌زمینی و ادویه خوراکی که با هم مخلوط شده یک نوع رایحه لذت‌بخش و مخصوص را بوجود آورده که تا انسان خود استشمام نکند نمی‌تواند به چگونگی آن پی ببرد.

بازار تهران به چندرشته تقسیم می‌شود و هر یک نامی دارد و اگر ما بعد از عبور از بازار کفاش‌ها به طرف مشرق برویم وارد بازار زین‌سازها خواهیم شد که انواع زین‌ها و دهانه‌ها و کیفهای چرمی را برای مسافرت می‌سازند و می‌دوزند و اگر از آنجا هم به طرف مشرق برویم وارد بازار دنباله‌خندق [بازار خندق] خواهیم شد و هرگاه بازار مزبور را پیش بگیریم و به طرف شمال برویم وارد خیابانی می‌شویم که به موازات خیابان ارک است که از آن عبور کرده برویم و به طرف شمال می‌رود. [خیابان ناصریه، ناصر خسرو].

در این خیابان سه عمارت جالب توجه وجود دارد، اول عمارت شمس‌العماره در آغاز خیابان، دوم عمارت دارالفنون در وسط و سوم عمارت تلگرافخانه در شمال خیابان مزبور ...

هرگاه از عمارت تلگرافخانه به طرف بالا برویم باز وارد میدان توپخانه خواهیم شد ... از میدان توپخانه خیابان باریکی به موازات خیابان علاءالدوله به طرف شمال می‌رود و در طرف

سرگذشت تهران، ص: ۲۱۵

راست این خیابان باغ زیبایی وجود دارد که موسوم به باغ لاله‌زار است و صاحب آن باغ رضاقلی خان الله‌باشی می‌باشد ... و حال اگر ما خیابان باریک مزبور را به طرف شمال ادامه دهیم وارد خیابان دیگری می‌شویم که از مشرق به مغرب می‌رود و اگر در امتداد خیابان اخیر به طرف مغرب روانه شویم مجدداً به سفارت انگلیس واقع در بالای خیابان علاءالدوله خواهیم رسید.

... در سمت شمال غربی میدان توپخانه میدان وسیعی است که به نام میدان مشق خوانده می‌شود و این اسم بامسمایی است، زیرا میدان مزبور برای تمرینات نظامی و رژه و سان نظامی‌ها مناسب دارد ...»

**ورود چراغ‌گاز و چراغ‌برق به تهران**

اشاره



پیش از برقراری چراغ گاز در تهران، اداره‌ای به نام اداره روشنایی وجود داشت که وابسته به اداره بلدیّه- شهرداری- بود و مسئول فروختن دویست شعله چراغ نفتی در میدان توپخانه و خیابان باب همایون و ارگ بود. اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود درباره چراغ گاز می‌نویسد:

پنجشنبه ۱۱ ذی‌القعدة، سنه ۱۲۹۸ قمری: «از اتفاقات امروز اینکه چراغ گاز باید مفتوح شود و شاه در افتتاح حضور به هم رسانند. چراغ مفتوح شد. تشریفات فراهم آمد. شاه نرفت. تفصیل این است: در سفر دوم فرنگ شاه میل کردند در تهران ایجاد چراغ گاز بشود به سبک فرنگستان. اما از کیسه خود خرج نفرمایند.

بنا شد ثلثی از مخارج را سپهسالار بدهد. [منظور حاج میرزا حسین خان سپهسالار است.] ثلث دیگر را امین الملک، [منظور میرزا علی خان امین الملک، امین الدوله بعدی] ثلثی شاه. امین الملک که به بردن منفعت جزئی، در پیدا کردن شخص موسوم به فایوس بواتال خود را کنار کشید. شاه بیست و چهار هزار تومان. سپهسالار بگفته خود هفتاد هزار تومان به دفعات مختلف. فایوس هم وعده روشن کردن چراغ مذکور را دادند و از عهده برنیامد. بالاخره تأکیدات، بلکه تهدیدات تا روز افتتاح شنبه یازدهم مقرر شد. معتمد الملک که از طرف سپهسالار حاکم خراسان مناسبت برادر و سمت و کالت دارد، [منظور از معتمد الملک، یحیی خان مشیر الدوله بعدی برادر

سرگذشت تهران، ص: ۲۱۶

سپهسالار است] در تهران است. تشریفات زیاد از هر قبیل فراهم آوردند. میدان توپخانه را آرایش دادند. بیرقها زدند، چادرها افراشتند. موزیکچیان اخبار دادند. شربت و شیرینی و اقسام میوه فراهم آوردند. وجه نقد و شالی هم به جهت پیشکش آستان پادشاهی حاضر کردند.

صبح امروز اسب و کالسکه به جهت سه ساعت به غروب مانده خبر شده بود. علی الغفله موقوف فرمودند. متعذر به کسالت شدند و ناظم خلوت مأمور شد، رفت ولیعهد و نایب السلطنه را آورد و شاهزاده‌ها را مأمور حضور افتتاح فرمودند و خود نرفتند. اگر چه شنیدم جناب آقا [منظور مستوفی الممالک است] و سایر وزرا هم بودند. اما خیلی برای معتمد الملک که تشریفات فراهم آورده بود به جهت فایوس اسباب خفت شد. معروف است که نایب السلطنه [کامران میرزا] به واسطه عداوت با سپهسالار و کنت به جهت دشمنی که با شخص فایوس دارند، شاه را ترسانده بودند که جمعیت و ازدحام زیاد است، اگر تشریف بیاورید بیم خطر است. دیگر نمی‌دانم چه شده است. شاید بعدا معلوم شود.»

ناصر الدین شاه سرانجام پانزده روز، بعد، یعنی شب شنبه ۲۷ ذی‌القعدة، برای تماشای چراغ گاز به خیابان و میدان توپخانه رفت. در المآثر و الآثار نیز درباره افتتاح چراغ گاز آمده است:

«مباشراً ایجاد کارخانه و منبع روشنایی این صنعت عظیم که در خط خیابان شرقی میدان توپخانه مبارک واقع است حاج میرزا حسین خان قزوینی سپهسالار اعظم به حکم دولت ابد مدت بود و اینک کافه خیابانات ارگ مبارک و ابنیه خاصه سلطنتی به مصایح این کارخانه که هر کدام در جوف زجاجی منصوب بر یک اسطوانه است هر شب روشن می‌شود.»

کارخانه چراغ برق چندان دوامی نیاورد، زیرا تهیه زغال سنگ و گاز مورد نیاز آن در ایران آسان نبود و متخصصی هم برای این کار وجود نداشت و از همه مهمتر اندکی بعد بانی آن، سپهسالار درگذشت. چند سال بعد شخصی این کارخانه را به ده هزار لیره خرید و در سال ۱۳۰۹ (ه. ق) آن را به یک کمپانی بلژیکی موسوم به کمپانی عمومی بلژیکی روشنایی و حرارت در ایران فروخت. این کمپانی هم با وجود آنکه ماشینهای زیادی به ایران آورد، پیشرفتی نداشت و کارخانه‌اش بسته شد. از این کارخانه فقط نام خیابان محل آن که از ابتدا خیابان چراغ گاز

سرگذشت تهران، ص: ۲۱۷

گفتند معروف شده بود باقی ماند. این خیابان که بعدها چراغ‌برق نامیده شد و اکنون هم به خیابان امیرکبیر معروف است، از میدان توپخانه تا سه راه امین حضور ادامه دارد.

جعفر شهری درباره روش کار کارخانه چراغ‌گاز می‌نویسد: «دیگهای درداری که درهایشان با پیچ و مهره‌هایی باز و بسته می‌شدند، در آن کار گذاشته شده از آنها لوله‌هایی به اطراف کشیده شده بود که شاه لوله‌اش به خیابان ناصریه [ناصر خسرو فعلی] و خیابان در اندرون [خیابان باب همایون] می‌آمده و به عمارات شاهی و فانوس‌های آن که به دیوارها نصب بود ممتد می‌گشته، غروب به غروب شیرهای دیگها باز شده، گاز کاربیت در لوله‌ها جریان یافته توسط عده‌ای چراغچی که با میله‌های بلند مشتعل به راه می‌افتادند، فانوس‌های آن را که به دیوارها نصب شده و لوله‌گاز به داخلشان رفته بود روشن نموده و با بسته شدن شیرها خاموش می‌شدند ....

فانوسهای آن مانند چراغهای جلو اتومبیل بود با طبق نورافکنی در داخل که نور را القا و پخش می‌نمود و لوله باریک مسی که از لوله اصلی بالا آمده بود، به آن می‌رسید، با شعله‌ای قوی و نوری سفید. اما طولی نمی‌کشید که لوله‌های فانوس‌های خیابان توسط اهالی قطع و خراب و روشنایی آن منحصر به اندرون و حیاطهای آن می‌گردد.»

## چراغ‌برق

یک سال پیش از تأسیس کارخانه چراغ‌گاز، کارخانه برق کوچکی توسط میرزا علی خان امین الدوله، ملقب به امین الملک، در مجمع الصنایع، جنب خیابان باب همایون، دایر شد.

متخصص این کارخانه موسیو فابیوس یعنی همان بوآتال بود که بعدها امتیاز خط آهن حضرت عبد العظیم و استخراج معادل زغال البرز را گرفت. ناصر الدین شاه در روز جمعه ۱۷ رمضان ۱۲۹۶ (ه. ق) برای راه‌اندازی چراغ‌برق به شهر آمده، مقارن غروب با روشن کردن چراغی این کارخانه را افتتاح کرد. در ملحقات مرآة البلدان در این باره آمده است:

«جمعه هفدهم [رمضان ۱۲۹۶] موكب اعلی تشریف‌فرمای شهر شده، شب را توقف و اقامت فرموده و هنگام غروب را به کارخانه الکتریسیته که چندی قبل اسباب آن را به توسط جناب امین الملک از فرنگستان آورده و در مجمع الصنایع، جنب خیابان باب همایون، مسیو

سرگذشت تهران، ص: ۲۱۸

فابیوس معلم و استاد این عمل، کارخانه آن را دایر داشته است، تشریف‌فرما شده یقیناً به دست مبارک افتتاح به روشن کردن اول چراغ فرمودند. عجالتاً دو سه چراغ از این چراغ به طرز نمونه یکی در داخل عمارت سلطنتی و دیگری در مقابل سردر الماسیه و دیگری در میدان توپخانه جدید نصب و روشن نموده و می‌نمایند تا بعد از تکمیل اسباب و آوردن بقیه مایحتاج آن از فرنگستان انشاء الله تعالی در بعضی از خیابانهای دولتی عموماً دایر شود.»

در المآثر و الآثار نیز درباره اداره چراغ‌گاز و الکتریسیته و اداره کنندگان آن مطالبی می‌خوانیم:

استاد یوسف، رئیس کارخانه چراغ‌گاز و الکتریسیته بود. میرزا سید حسین، پسر میرزا علی اکبر مستوفی، سررشته‌دار بود و حدود شصت نفر عملجات هم داشتند.»

درواقع این نخستین کارخانه برق ایران بود. تا زمان مظفر الدین شاه تهران به‌همین کارخانه کوچک قناعت کرد ولی در مجموع در ایران چند کارخانه برق راه‌اندازی شده بود که از جمله آنها می‌توان به کارخانه برق مشهد اشاره کرد.

دومین کارخانه برق در ایران و نخستین کارخانه برق در میان شهرستانها، کارخانه‌ای بود که در مشهد و به سال ۱۳۲۰ (ه. ق) برقرار

شد. این کارخانه را مظفر الدین شاه از روسیه به مبلغ هشت هزار تومان خریده و به منظور روشن کردن حرم مطهر حضرت رضا (ع) وارد ایران نمود که علاوه بر حرم مطهر، قسمتی از بالای خیابان مشهد را نیز که بین کارخانه و حرم مطهر واقع بود روشنایی می داد. سومین کارخانه برق در ایران نیز دو سال پس از آن، یعنی در سال ۱۲۸۱ (ه ش)، در آستانه حضرت رضا (ع) به کار افتاد. و اما چهارمین کارخانه برق ایران و سومین کارخانه در میان شهرستانها در سال ۱۲۸۲ (ه ش)، در شهر رشت تأسیس شد. پنجمین کارخانه برق ایران در سال ۱۲۸۱ (ه ش)، در تبریز به کار افتاد و در سال ۱۲۸۴ (ه ش)، بخشی از شهر تبریز با روشنایی برق روشن شد. ششمین کارخانه برق ایران کارخانه‌ای بود که میرزا محمود خان حکیم الملک در حدود سال ۱۳۲۳ (ه ق) از شرکت عمومی الکتریک خرید و به ایران آورد و پس از درگذشت او حاج حسین امین الضرب آن را خرید. این کارخانه که باوجود فرسودگی تا سالها قابل بهره‌برداری بود و قادر به تأمین برق روشنایی چهار هزار چراغ بود، در سال ۱۳۲۵ (ه ق) شروع به کار کرد. این کارخانه در ابتدای خیابان چراغ برق - چراغ گاز سابق - و در اول کوچه‌ای بود که

سرگذشت تهران، ص: ۲۱۹

اکنون وسیع شده و به صورت خیابان درآمده و اول خیابان ملت در سمت جنوب است ... ظاهراً امتیاز برق امین الضرب را هم مظفر الدین شاه داده بوده است.

روانشاد جعفر شهری می‌نویسد:

«داستان خرید کارخانه برق حاج امین الضرب به این صورت بر سر زبانها بود که حاج امین الضرب که اصفهانی زیرک و تاجر سرمایه‌داری بوده، جزء ملتزمین رکاب با مظفر الدین شاه به روسیه می‌رود و روزی که در خیابان قدم می‌زده چشمش به کارخانه مزبور می‌افتد که مشغول کار می‌باشد و او که تا آن زمان چنان چیزی ندیده بود، محو تماشا می‌شود. چون مدت اقامتش در جلو کارخانه به طول می‌انجامد دربان برای رد کردنش جلو آمده می‌گوید مگر خیال خریدنش را داری که اینطور نگاه می‌کنی؟! و حاج امین الضرب جواب می‌دهد، بله! به شرطی که ارزان بدهند و درست حساب کنند! که در همین میان هم صاحب کارخانه رسید از جریان مستحضر می‌شود و چون وضع جلنبری او را در آن قبای دراز و مستعمل و عمامه شیر و شکری ژولیده و وضع نابسامان که عادت همیشگی‌اش بود را ملاحظه می‌کند، برای آنکه او را دست انداخته باشد، می‌گوید قیمتش پانصد تومان است. حاج امین الضرب هم می‌خواهد تا قولنامه‌اش کند و پولش را هم حواله یکی از تجار معتبر آنجا نموده شوخی شوخی کار به جدی رسیده کارخانه را تصاحب می‌کند. اکنون این داستان تا چه حد افسانه یا حقیقت داشته باشد به عهده گویندگان که از معمران و معتبران بودند می‌باشد ... این کارخانه تا سالهای بعد از ۱۳۲۰ خورشیدی هنوز خدمت می‌نمود.»

«باری کارخانه امین الضرب از عجایبی بود که تا سالها موجب حیرت و تماشای مردم شهر شده بود. هر غروب به تماشایش می‌رفتند و مدتها به شگفتی‌اش لب به دندان می‌گزیدند و لاحول می‌گفتند. اما با این همه که هر نور لامپ تا ساعتها وقت مردم را به تماشا می‌گرفت، اندک عکس‌العمل و رغبتی به استفاده از آن نشان نمی‌دادند و تنها فایده‌ای که از آن مترتب می‌شد، همان نور چند لامپ دو سه خیابان اطراف اندرون شاهی بود و بس که اول غروب روشن و آخر شب از خود کارخانه خاموش می‌گردید.

پس از اندرون و دور بر آن دکانهای خیابان بودند که راغب نور برق گردیدند و ترتیب شرکت آنها هم چنین بود که خود، یا وسیله یکی از کارکنان کارخانه سیمی از شاه سیم گرفته و

سرگذشت تهران، ص: ۲۲۰

تحصیل‌دار کارخانه شب به شب آمده مطابق مصرف شمع - وات - هر چند لامپ که روشن می‌دید، پول می‌گرفت. بدون آنکه هیچ نوع کلید و کنتور و فیوز و چیزی در کار آن لازم و تکلیف داشته باشد.

قیمت سوخت هر لامپ چهل شمع، شبی چهار شاهی بود و هفتاد و پنج وات هفت شاهی و صد شمع، ده‌شاهی که بعضی کسبه

نادرست هنوز در آن دغلی کرده، اول شب لامپ کم وات زده، پس از دور شدن تحصیلدار لامپ پروات می بستند یا در ابتدا یکی دو شعله نشان داده بعد از رفتن او سه چهار لامپ روشن می کردند و لثیم تر از اینها آنان که دکان یا بساط خود را نزدیک آمدن تحصیلدار تعطیل کرده پس از گذشتن او دوباره دایر و از آن نیز شانه خالی می کردند.»

سرگذشت تهران، ص: ۲۲۱

## بناهای معروف دوره ناصری پس از توسعه شهر تهران

### اشاره

یکی از معروفترین بناها و باغهایی که در زمان ناصر الدین شاه به وجود آمد، مدرسه و مسجد سپهسالار و همچنین باغ بهارستان است.

در حدود سال ۱۲۹۶ (ه ق)، میرزا حسین خان سپهسالار که به سال ۱۲۸۸ (ه ق) به منصب صدرات اعظمی رسیده بود، مدرسه و مسجد سپهسالار را پی افکند. این بنا مشتمل است بر مسجد جامع بزرگ و مقصوره عالی و مدرسه‌ای با صحنی وسیع و دو طبقه حجرات و منارها و دیگر ضمام و لواحق، مزین به کاشیها و سنگهای زیبا، که میرزا حسن خان تمام لوازم کار طالبان علم را برای در آنها فراهم آورده بود.

سپهسالار در سال ۱۲۹۸ (ه ق) در شهر مقدس مشهد درگذشت و همانجا مدفون شد ... باغ و عمارت بهارستان نیز باغی بود که سپهسالار برای اقامت خود ساخته بود و پس از مرگش چون فرزندی نداشت، ناصر الدین شاه آن را ضبط کرد. این باغ قبل از وی، متعلق به حاج علیخان اعتماد السلطنه، قاتل امیرکبیر، بود و چون به سپهسالار تعلق گرفت عمارت بهارستان را در آنجا به وجود آورد.

استاد عبد الله انوار درباره مسجد سپهسالار می نویسد:

در جنوب عمارت بهارستان، مسجد عالی سپهسالار است که امروز نام مدرسه عالی مطهری به خود گرفته. این مسجد که در عین حال مدرسه نیز می باشد، به سبک مساجد استانبول طرح ریزی شده است و بنای آن به وقت مرگ سپهسالار کامل نبود. چون طبق وقف نامه آن شاه وقت تولیت آن را به عهده دارد، بعد از میرزا حسین به زمان ناصر الدین شاه، بنای قسمتهایی از آن پایان گرفت و قسمتهای ناتمام دیگر آن بعد از ناصر الدین شاه آن قدر باقی ماند تا در عهد سلطنت پهلوی دوم آن قسمتها نیز ساخته شد و بنای آن تکمیل گردید و غرض از آن این بود که

سرگذشت تهران، ص: ۲۲۲

در این مدرسه معارف اسلامی تدریس شود، ولی بعدها جای آن را دانشکده الهیات و معارف اسلامی در مکانی دیگر گرفت. نخستین فقیهی که در این مدرسه نماز گذارد، مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری از همدران مرحوم آخوند ملاعلی کنی بود.

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود درباره مسجد سپهسالار می نویسد:

چهارشنبه ۲۴ رمضان، سنه ۱۳۱۰ قمری: «امروز صبح پیاده به دار الترجمه و از آنجا به در خانه رفتم. در سر ناهار شاه به من فرمودند که در مسجد سپهسالار مرحوم حاضر بشوم تا تشریف بیاورند. بعد از ناهار شاه مراجعت به منزل کرده پنج به غروب مانده به مسجد رفتم. مسجد را خیلی مزین ساخته بودند. بیشتر به کاروانسرای بلورفروشی و بزازی و حریرفروشی شباهت داشت تا به معبد اسلام ... پیش از آمدن بندگان همایون نایب السلطنه و صدراعظم در دکانهای خرازیها اتیاعات می کردند و بعضی از اهل حرم خانه از قبیل انیس الدوله و عمله خلوت اندرون مثل شوکت و باغبانباشی و غیره متکرا مسجد آمده بودند و مخصوصا باغبانباشی که حالا

سوگلی حرم است و تمام عیش و عشق بسته به وجود شریف ایشان است، از امین السلطنه پول افطاریه تکدی می‌کرد و البته صدراعظم هم او را شناخته بود، یک پنج شاهی به او داده بود. از قراری که بعد شنیده شد بندگان همایون خیلی از این فقره متغیر شده بودند. کجاست آن اوقاتی که شهپر جبرئیل قادر به سائیده شدن سراپرده حرم نبود. گذشت آن ایام. مثل این است که همه چیز ایران تمام شد. «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو!» خلاصه بندگان همایون تشریف آوردند به این مسجد که سراپا غلط است. زمینش غضب و آتش غضب و پیش نمازش بی‌سواد و واعظش بی‌علم و بی‌صدا. پولی که به مصارف این مسجد رسیده است همه از رشوه و تعارف. بعد از رفتن به چهل‌ستون و قدری گردش کردن بیرون تشریف آوردند و از میان زنها عبور فرمودند. قدری با زنها صحبت داشتند و اظهار التفات فرمودند و چند توپ مشمش در میان زنها پرت کردند. سید محسن روضه‌خوان شیرازی که خود را نقیب السادات و الاشراف کرده و به جای سید رضی این عصر است، به انواع و اقسام رذالت و لوسی می‌کرد. حتی عمامه خود را به شاه تقدیم کرد که میان زنها بیاندازد. از آنجایی که در این عصر همه چیز متناسب است، نقیب ما هم باید این شخص باشد.»

سرگذشت تهران، ص: ۲۲۳

جعفر شهری در این باره می‌نویسد:

«مسجد سپهسالار و کوچه باریک پشت آن نیز مانند صحن مسجد شاه و کوچه سید اسماعیل یکی دیگر از محل‌های اجتماع مردم در این ماه [رمضان] بود. با این تفاوت که علاوه بر دادوستد مهر و تسیح و قرآن و جزوه و غیره در کوچه پشت آن ظروف مسی زیادی نیز برای فروش می‌آوردند و پارچه‌های الوان پررنگ سبز و زرد و سرخ که از در و دیوارهای آن می‌آویختند، مس و پارچه‌هایی که مس‌هایش را برای نذر و وقف می‌خریدند و پارچه‌هایش باب مازندرانی‌ها بود که تنها چنان پارچه‌ها را در آنجا می‌توانستند به دست آورند.»

عبدالله انوار درباره بهارستان می‌نویسد:

«بعد از میرزا حسین خان سپهسالار، خانم قمر السلطنه عیال او (دختر فتحعلیشاه) در قسمت اندرونی بهارستان به مثل گذشته زیست و نیز در شمال غربی بهارستان وزارت عدلیه زیر نظر یحیی خان معتمد الملک (مشیرالدوله) به کار مشغول بود ... بعد از میرزا حسین عمارت بیرونی بهارستان محل پذیرایی از مهمانان خارجی دولت و نیز محل اقامت ولیعهد [مظفرالدین شاه بعدی] به وقت ورود به تهران بود و عمارت داخلی آن جایگاه قمر السلطنه، تا آنکه در هفدهم جمادی الثانی ۱۳۰۹ (ه. ق)، قمر السلطنه درگذشت و ناصرالدین شاه با قلدری خاص خود و طمع‌ورزی بی‌حد و حساب ملوکانه دست بر روی این قسمت از ساختمان بهارستان گذاشت و هنوز کفن قمر السلطنه خشک نشده بود که در هفتم رمضان ۱۳۰۹ (ه. ق) بهارستان را به پسرک لوس و نر و بی‌ادب و دست‌پرورده شاهانه غلامعلی خان ملیجک دوم، ملقب به عزیز السلطان، بخشید و در همین باغ نیز دختر خود را به نام اختر الدوله به ازدواج این پسر لوس درآورد و با این بخشش ناروا، ملیجک بدون هیچ سعی و کوششی به این باغ دست یافت و در قدم اول برای آنکه او عمل مالکانه‌ای کرده باشد، نام آن را از بهارستان به عزیزیه برگرداند و برخلاف میرزا حسین خان که آن را بهارستان هم‌وزن باغ سلطنتی نگارستان نامیده بود او آن را هم‌وزن باغ نظامیه [باغ جنوبی میدان بهارستان] کرد و بعد تأسیسات چندی منتهی مثل خود بیقواره در آنجا بوجود آورد و محل را به مثل خود زشت و ناموزون کرد و تا آخر روزگار ناصرالدین شاه و سالهای حکومت مظفرالدین شاه خود و نوکرهایش در آن محل مزاحم خلق بی‌گناه بودند. بعدها که مشروطه آمد و کارها از لون دیگر گشت مجلس شورای ملی پس از چند جلسه در خارج بهارستان جلسات خود را به عمارت بهارستان کشید و بهارستان عمارت دار الشورای ملی گردید.»

سرگذشت تهران، ص: ۲۲۴

ملیجک نیز از اختر السلطنه جدا شد و به دامادی کامران میرزا نایب السلطنه درآمد و لقب سردار محترم را به یدک به لقب عزیز

السلطنه اضافه کرد و چون داماد کامران میرزای نایب السلطنه شده بود به ناچار باجناب محمد علی شاه ضد مشروطه گردید و به پیروی از این باجناب به ضدیت مشروطه ایستاد، منتهی دیگر چیزی نبود، زیرا ناصر الدین شاه سالها بود که مرده بود و او به زبانی دیگر بی پدر و بی یاور بود. مجلس جلسات خود را در بهارستان تشکیل می داد و عزیز السلطان نیز تق می زد که مجلس مال او را مصادره کرده و به زور ربوده است تا آنکه شادروان مرحوم سید حسن مدرس به مجلس راه یافت. او این باغ را از عزیز السلطان خرید و وقف بر مجلس کرده و بهای آن را دولت قسمتی پرداخت و قسمتی دیگر باقی ماند تا در عهد سلطنت پهلوی اول که بودجه این مملکت جانی گرفت، آن قسمت باقیمانده به عزیز السلطان پرداخته شد.»

درخور یادآوری است که طرح ساختمان مسجد و عمارت سپهسالار به وسیله میرزا مهدی خان ممتحن الدوله شقاقی داده شده بود. وی در این باره در خاطرات خود می نویسد:

«در سال ۱۲۹۳ (ه. ق) ۱۲۵۳ (ه. ش) و ۱۸۷۴ (م)، با میرزا سید حسن خان که در خدمت صدراعظم سپهسالار بود و معروف به منشی اسرار، به زیارت حضرت معصومه (ع) رفتیم و موقع تحویل سال را در بقعه مبارکه حاضر بودیم. در همان چند روز اقامت به تماشای اماکن معروف که به فرمایش سلاطین صفویه ساخته یا تعمیر گشته بود رفتیم و از هنرها و صنایع کاشی کاری آن عصر لذت بردیم ... و از آنجایی که فن و رشته تحصیل اصلی من مهندسی راه و پل سازی و ساختمان بود و از طراحی و معماری بی خبر نمی باشم، روزی در سر مقبره فتحعلیشاه ایستاده و از زاویه دید تزئینات و کنده کاری و منبت کاری که در روی سنگ مرمر قبر نموده بودند نقشه برمی داشتم و در این کار به دستور علم مناظر و مریا عمل می کردم. یک وقت ملتفت شدم که ریش مردی به صورت من می خورد .... نگاه به عقب سر کردم مردی بلند بالا با کلاه نمودی را دیدم که ریشش تا پر شال آمده و از پشت سر من نگاه به ترسیمات من می نمود.

چون هنوز افکار فرنگی مآبی در سرم بود شخص ناظر را مخاطب نموده با کمال تغیر دلیل تجسس و فضولی او را سؤال کردم. مرد متجسس مزبور با منتهای آرامی و خونسردی جواب داد ببخشید آقا می بینم خطی را غلط کشیده اید، می خواستم شما را یادآور شوم. این جواب بیشتر مرا به هیجان آورد. بیاض و مداد را به او داده گفتم: گر تو بهتر می زنی، بستان بزنی؟

سرگذشت تهران، ص: ۲۲۵

آن شخص مداد را به دهان برده فقط خطی به روی نقشه من اضافه کرد. یعنی یکی از خطوط مرا که بایستی منحرف کشیده باشم و متوازی کشیده بودم منحرف کشیده و بیاض و مداد را به من اعاده داده و با لبانی متبسم گفت: آقا حالا نظاره نما.

بنده قدری دقت کردم دیدم که حق به جانب اوست. از گفتار خود خجل شدم و ادب گشتم و با کمال ملایمت عذر تغیر و تقصیر خود را خواستم و از او سؤال کردم علم مناظر و مریا را در پیش کدام استاد یاد گرفته اید که به این خوبی غلط مرا تصحیح نمودید؟ جواب گفت که از این علم بی خبر هستم، سهل است سواد هم ندارم. فقط چشم من به من حکم کرد که کار شما و نقش شما خوب به عمل آمده باشد. واقعا از این همه هوش و هنر بعضی افراد ایرانی بی نهایت شادمان شدم و باز هم در موضوع تشددی که به او کردم تأسف نمودم. او را اصرار تمام من و رفیقم را برای شام به منزل خود دعوت نمود و «قانونیت» پلو به ما داد (قانونیت از نوع کلم قمری است و غالب اهالی قم به اشکال مختلف با آن غذا درست می کنند) مرحوم میرزا حسن خان منشی اسرار و بنده دعوت او را قبول نموده و بعد از نماز در آستانه حضرت معصومه (ع) به هدایت پسر آن شخص به خانه او رفتیم. معلوم شد نام این شخص «استاد حسن معمار» است و در این هنر و صنعت دارای علم طبیعی و خداداده است، چنانکه مشکلترین بناها را ترسیم و ساخته و در فن معماری و مهندسی و ساختن پل های مختلف و منارها که از دو طرف پله صعودی و نزولی داشته باشد، استاد زمان خودش است. آن شب هر قدر در این فنون از او سوال کرده و نقشه ها کشیدم، این شخص عامی با اندک تفکری عملا جوابهای صحیح داد که من مبهور ماندم. فردای آن شب ما را به تماشای کاروانسرای که از افکار خودش بود و ساخته بود برد. واقعا اسباب تعجب من شد که



خداوند چه هوش و کیاستی به او داده است.

افسوسی که هست این است که پس از مراجعت از قم، مرحوم سپهسالار به خیال ساختن عمارات بهارستان و مسجد افتاد و طراحی و ساختن آن بناها به من رجوع گشت و من همین استاد حسن را جهت همکاری از قم به تهران آوردم و مرحوم میرزا حسن خان منشی اسرار هم همراهی نمود و شهریه و انعام دادند و ساختن این بناها را از مسجد ناصری [سپهسالار] و عمارات بهارستان به من و به او رجوع کردند و من مثل مهندس طراح فقط در ساختن آن بنا نظارت می کردم.

مرحوم آقا وجیه سپهسالار ثانی که طرف توجه سپهسالار بود برای اینکه ده یک از معماران

سرگذشت تهران، ص: ۲۲۶

دیگر بخورد، متأسفانه این خدمت معماری را از او سلب نمود و به معماران خود رجوع نمود و آن مرد معمار قمی ذوفن را از خدمت خارج نمود و من ماندم با یک مشت معماران مورد اعتماد او که الحمد لله ساختمانها را به اتمام رساندیم.»

بنای کاخ بهارستان در سال ۱۲۹۶ (ه. ق) به پایان رسید. ماده تاریخ این باغ، ارم بود. کتیبه سردر کاخ که تاریخ اتمام بنا بر روی آن نوشته شده، اکنون در کتابخانه مجلس قرار دارد ... و سردر بنا به سرپرستی استاد غلام و سنگتراشی میرزا علی اکبر ساخته شد.

## ساختمان شمس العماره

### اشاره

یکی دیگر از ساختمانهای پرآوازه تهران که در زمان ناصر الدین شاه به وجود آمد، عمارت شمس العماره در ضلع غربی خیابان ناصر خسرو کنونی و خیابان ناصریه سابق و روبروی کوچه مروی است که در اصل در ضلع غربی ارک سلطنتی و کاخ گلستان قرار دارد.

در مرآة البلدان درباره این عمارت معروف چنین می خوانیم:

«هم در این سال، بنای عمارت مبارکه شمس العماره که از یک سمت محدود به ابتدای خیابان ناصریه است و بر حسب امر اقدس اعلی به پنج طبقه و مرتبه ساخته شده و نظیر بناهای عالی فرنگستان است صورت اتمام یافت. این بنای رفیع به مواظبت و اهتمام دوستعلی خان معیر الممالک ساخته شده و تالار و حجرات آن همه مزین به پرده های مفتول دوز و چهل چراغ های بسیار نفیس گرانبها و پرده های نقاشی قیمتی ممتاز اعلی و سایر اسباب و اشیاء ثمینه است ...»

همین مطلب با اندک کم و زیاد در تاریخ منتظم ناصری و نیز در المآثر و الآثار نیز آمده است.

دوستعلی معیر الممالک بنای شمس العماره و سبب ساختن آن را چنین شرح داده است:

«ناصر الدین شاه به دوستعلی خان نظام الدوله، معیر الممالک، می گوید کاخی بلند می خواهم که از بالای آن بتوان دورنمای شهر و مناظر اطراف را تماشا کرد و نظر به تنگی فضای تکیه حاج میرزا آقاسی تکیه بزرگی نیز لازم است. معیر هم بدون درنگ دست به کار زده و پی ریزی

سرگذشت تهران، ص: ۲۲۷

شمس العماره و تکیه دولت را به توسط استادان زبردست آغاز نمود. حاج میرزا حسن خان سپهسالار که با معیر الممالک نرد مخالفت می باخت نهانی چند تن را بر آن گماشت تا صورت مخارج بناهای مزبور را با دقت بردارند و در آخر کار آن را برای مقابله با سیاهه تقدیمی معیر به دست شاه داده ضربتی کاری به کار رقیب خود برد. به هر حال بنای شمس العماره پس از دو سال به پایان رسید و مخارج آن از هر جهت با اثاثیه و فرش و غیره به چهل هزار تومان بالغ گردید. روزی را جشن گرفته و شاه رسماً به



عمارت مزبور آمد و حاج میرزا حسین خان هم برای مشاهده نتیجه نقشه خود حضور به هم رسانید. شعرا با مدیحه‌های آبدار مقدم خسروانه و میمنت بنای تازه را تبریک گفتند و شاه پس از بازدید اتاق‌ها و تمجید بسیار رو به معیر الممالک نمود و گفت: «فی الواقع بنای زیبا و باشکوهی است ولی باید برای دولت گران تمام شده باشد!» معیر عرض کرد: «قربان برای چاکر گران تمام شده زیرا بنا تقدیم خاکپای همایونی و طومار آن این است که از نظر مبارک می‌گذرد» و گامی پیشتر نهاده صورت مخارج را به دست شاه داد.

سلطان از شنیدن این سخن تغییر قیافه داد و بی‌اختیار نگاهی خشمناک به حاج میرزا حسن خان افکند که از نظر حضار پوشیده نماند و مفسد سرشمندگی به زیر انداخت.

حاج میرزا حسین خان [سپهسالار] از آن روز کمر قتل معیر الممالک را بر میان بست و در انتظار موقع مناسب نشست. دیری نگذشت که معیر سخت بیمار و ناتوان شد. حاج میرزا حسین خان روزی به عیادت وی آمد ولی از آنجا که می‌دانست دشمنش دانا و به بهانه عیادت برای مشاهده حال نزارش آمده، مشارالیه را به بالین خود نپذیرفت و شاهزاده جهانگیر میرزا برادر جدهام تاج الدوله و جد سرلشکر امان الله میرزای جهانبانی را نزد وی به پیغام فرستاد که در بستر بیماری دیدار روی عزرائیل از دیدن روی تو بر من خوشتر است.

حاج میرزا حسین خان از شنیدن این پیغام چون صاعقه‌زدگان به جای خویش خشکید و پس از اندک تفکری مراجعت نمود. از آنجا که دانست اگر بدین روش معیر از بستر برخیزد او را در هم خواهد شکست طیب وی را به زر بفریفت تا زهر در کار رقیبش کند. در طی بیماری دندان معیر الممالک نیز پيله کرد و طیب به رفع آن پرداخت روز بعد دارویی به کار برد که در اندک زمانی لثه دندانش آماس کرده، سیاه شد. معیر شب را از درد دمی آرام نگرفته، بامدادان جان سپرد و پس از مرگش آثار سم در جسدش پدید گشت.

عبد الله مستوفی در شرح زندگانی من درباره شمس العماره می‌نویسد:

سرگذشت تهران، ص: ۲۲۸

«ناصر الدین شاه چون به بنایی علاقه داشت، اکثر سربنایی‌ها می‌رفت و با بناها و معمارها صحبت می‌داشت و دستوراتی هم می‌داد. از جمله وقتی شمس العماره را می‌ساختند، روزی سربنایی رفته، استاد شیر جعفر کاشی، معمار این ساختمان هم در خدمت شاه بوده است. شاه می‌بیند کلفتی دیوار را بیش از دو خشت و نیم نگرفته و در این قطر کم هم طاقچه و رف‌هایی به کلفتی یک خشت داده که قهرا این دو خشت و نیم را هم کم می‌کند. به استاد می‌گوید: «این دیوار نازک چگونه تحمل چهار پنج طبقه را خواهد آورد.» معمار به لهجه خود می‌گوید:

«قربونت کردم! ترسیدم بادش بیره اگه نه از این هم نازک‌ترش می‌گرفتم. من از سر التزام می‌دهم که کلوکش از جا درنره.» [قربانت کردم ترسیدم باد بردش والا از این کم عرض‌ترش هم می‌کردم از سرم التزام می‌دهم که یک کلوکش هم از جا در نرود.] و واقعا هم همانگونه شد که معمار پیش‌بینی کرده بود. چرا که این بنا با وجود نازکی پی‌هایش، هنوز هم یک کلوکش عیب نکرده است.»

لرد کرزن درباره ساختمان شمس العماره می‌گوید: «... در انتهای دیگر گلستان عمارتی رفیع با دو برج به نام شمس العماره قرار دارد که از سمت خارج قصر، یعنی طرف بازار، منظره بسیار جالبی دارد. این ساختمان قابل توجه که به نظر من نمونه برجسته معماری هوسی است به صورت دو برج ساخته شده که به دو غرفه زیبا منتهی می‌شود و برج ظریفی هم بین دو برج دیگر برآمده است و در رأس آن، رو به بازار، ساعتی ساخت اروپا قرار داده‌اند و آن بر دیوار خارجی ارک ساخته شده و در نمای بیرونی که سراسر با کاشی شفاف الوان فرش شده فقط یک پنجره هست و شبکه آجری به جای پنجره نصب شده است. در طرف باغ چند

ایوان و رواق و ارسی‌های متعدد هست و دیوان وسیعی به سبک ایتالیایی به وسیله پله‌ها کنار استخر بزرگی منتهی می‌شود. شاه ساختمان این عمارت زیبا را بیست و پنج سال پیش شروع کرد و به راستی که نمونه کار معماری هوس و تفنن در هنر معماری جدید ایرانی است. از دیوارهای تمیز و وضع مرموز آن بنا تصور کرده بودم که حرم‌خانه شاه است، ولی این تصور صحت نداشت. گاهی بیگانه‌ها را به داخل آن راه و اتاق‌هایی را نشان می‌دهند که در آنجا نیز هدایایی ذیقیمت پادشاهان اروپایی که برای شاه فرستاده‌اند دیده می‌شود.

سرگذشت تهران، ص: ۲۲۹

در اینجا مثلاً فرش‌های گوبلین با نقش فان و صحنه پیروزی ونوس هست که لویی فیلیپ برای محمد شاه فرستاده بود. در همان جا ساعت بزرگ مکانیکی با صورت‌های متحرک طاووس هست که پنجاه سال پیش ملکه انگلستان برای امپراتور چین ارمغان فرستاده بود که یا به مقصد نرسیده بود، یا او از دریافت آن امتناع نموده بود و نصیب پادشاه ایران شد.»

روزنامه شرف در سال ۱۳۰۶ (ه. ق)، درباره سردر شمس‌العماره که به خیابان ناصریه-ناصرخسرو- باز می‌شود، می‌نویسد: «عمارت مبارکه رفیع‌البنای شمس‌العماره که ذکرش گذشت، مستغنی از ذکر و وصف است، خیابان مشجر طولانی باصفایی در پای این عمارت واقع و موسوم به خیابان ناصری است که از جنوب به شمال ممتد و منتهی به دروازه میدان توپخانه مبارکه است و متجاوز از بیست سال می‌شود که به امر دولت روزافزون احداث و بنا شده و اکنون از خیابانهای ممتاز و بلکه تفرج‌گاه‌های عمومی شهر دارالخلافه است ... دری که در پای شمس‌العماره واقع و از باغ و عمارت خاصه سلطنتی مفتوح به این خیابان است، اگرچه سابقاً هم از ابواب معتبره عالیه عمارات مبارکه سلطنتی شمرده می‌شد ولی سردری که درخور جلوس شاهانه باشد، نداشت. سه چهار سال قبل برحسب اراده و اشاره اعلیحضرت و اهتمام و توجه مخصوص امین‌السلطان وزیر اعظم سردری بسیار عالی و تالاری مزین به لطایف آینه‌کاری و ظرایف مقرنس و گچ‌بری روبه مشرق بنا کردند که همه روزه هنگام طلوع آفتاب از لمعات نور، تالار مزبور چنان مشعشع و درخشان می‌شود که دیده بیننده را خیره می‌سازد و همه وقت به انواع میل و اسباب گرانبها آراسته و مرتب است.»

### ساعت شمس‌العماره

درباره ساعت شمس‌العماره روایات عجیب و غریب زیادی در میان مردم شایع بود. برای مثال می‌گفتند صدایش تا چهار فرسخ می‌رسد ... و عده‌ای هم پا را از این فراتر نهاده، می‌گفتند نه تنها تا چهار فرسخ می‌رسد، بلکه بیمار از صدایش هول کرده، پس می‌افتد و زن آبستن بچه سقط می‌نماید در نتیجه اهالی جمع شده شکایت به ناصرالدین شاه بردند و شاه نیز حکم کرد که دور

سرگذشت تهران، ص: ۲۳۰

زنگ ساعت را نم‌دیچ کنند، اما آنچه که در کودکی به سمع این نگارنده [جعفر شهری] می‌رسید، جز صدای معمولی نبود که در شبها و خلوتیها به گوش می‌رسید و هر ساعت به این اندازه می‌توانست داشته.

بدنیست بدانیم که معلوم نیست از چه تاریخی بر بالای شمس‌العماره، پرچم دولتی افراشته بودند. اما مسلم است که در دوره محمد علی‌شاه، پرچم دولتی بر فراز آن افراشته بوده است.

چنانکه ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد:

«روز پنجشنبه هشتم ذی‌القعدة [۱۳۲۶ ه. ق]:

امروز اول صبح مصدق‌الذاکرین آمد، چندجلد کتاب آورد و چند جلد هم خلاصه‌العوامل و خلاصه‌النحو برد. بعد از آن آدم حاج جلال‌الممالک آمد. بعد از آن رفتم منزل حاج جلال‌الممالک، جناب سدید‌الملک و حشمة‌الممالک برادرهای سردار ارشد هم

آمدند تا یک ساعت بعد از [ناهار] انتظار جناب سردار ارشد را داشتیم، تشریف نیاورند. ما هم نهار [ناهار] را صرف کردیم. نهار [ناهار] خوبی هم تهیه شده بود. طرف عصر را رفتم منزل جناب آقا یحیی و در آنجا مسموع افتاد عده‌ای از کلاغها دو عدد بیرق را که بالای شمس العماره بوده پاره پاره کردند، مردم می گویند این فال بدی خواهد بود که جماعت کلاغها بیرق دولتی را پاره کنند ولی چون بیرق قرمز می باشد، کلاغها به خیالشان گوشت است. به این جهت پارچه بیرق را به خیال گوشت پاره کرده اند.»

## تکیه دولت

یکی دیگر از نامدارترین ساختمانهایی که در زمان ناصر الدین شاه ساخته شد، تکیه دولت بود که متأسفانه امروز از آن جز نام و چند عکس و تابلوی نقاشی نشانی بر جای نمانده است. تکیه دولت قدیمی در ضلع غربی ارگ قرار داشت که جای آن در نقشه سال ۱۲۷۵ (ه. ق) کاملاً مشخص است.

خان ملک ساسانی در شرح حال میرزا آقا خان نوری و حاج میرزا آقاسی اشاراتی هم به تکیه دولت قدیمی دارد. وی می نویسد: سرگذشت تهران، ص: ۲۳۱

«در زمانی که محمد شاه ناخوش و علیل بوده میرزا آقا خان با جهان خانم مهدعلیا [مادر ناصر الدین شاه] روابط سری پیدا می کند. حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت از روابط او با خانم مطلع می گردد و برای آنکه صورت ظاهر پرده عفاف حرم شاه را ندارد، منتظر فرصت شده است.

روزی به حاجی میرزا آقاسی خبر می دهند که میرزا آقا خان شبها بعد از نصف شب با لباس مبدل از سفارت انگلیس بیرون می آید. حاجی جمعی را دوروبر سفارت برای توقیف او مأمور می کند یک شب همین که از سفارت بیرون می آید، دستگیرش می کنند و با همان لباس عوضی به منزل جناب حاجی می کشانندش.

منزلهای حاجی میرزا آقاسی درست همین نقطه ایست که امروز کاخ دادگستری بنا شده است. خانه‌های مزبور که عبارت از بیرونی و اندرونی، تکیه بزرگ دو طبقه برای عزاداری، اصطبل‌های مفصل برای اسب و قاطر و شتر، انبارهای علیق و غله بود تا زمان مظفرالدین شاه دست نخورده باقی مانده بود. این همان خانه ایست که بعد از حاجی میرزا آقاسی میرزا تقی خان امیرکبیر در آنجا منزل کرد. حاجی میرزا آقاسی، میرزا آقا خان را در طویله محبوس و فردای آن روز در حضور اماناء و ارکان دولت پاهایش را به جرم جاسوسی فلک می کنند، چوب مفصلی می زنند و به کاشان تبعیدش می کنند.»

رضا قلی خان هدایت در جلد دهم روضه الصفا درباره این تکیه قدیمی می نویسد:

«در این ایام در تکیه دولتی متعلق به منزل جناب جلال‌التماب اتابک اعظم امیر نظام [میرزا تقی خان امیرکبیر] که آن را پنجاه و دو ذرع طول و سی و دو ذرع عرض مشتمل است بر حجرات تحناتی و فوقانی بر ستون بلند عماد آن ضمیمه است. روزها مجلس تعزیه و اسباب سوگواری ...»

اما تکیه دولت معروف که شرح آن در زیر خواهد آمد موضوع بحث ماست، در ضلع جنوب شرقی ارگ قرار داشت و انبار، که زندان مقصرین و گناهکاران بود به این تکیه منتهی می گشت.

در نقشه دارالخلافة طهران سال ۱۳۰۹ (ه. ق) عبد الغفار نیز جای این تکیه به روشنی معلوم شده است.

در سال ۱۲۸۶ (ه. ق) برابر با ۱۲۴۸ (ه. ش) و ۱۸۶۹ (م.) به دستور ناصر الدین شاه و مباشرت

سرگذشت تهران، ص: ۲۳۲

دوستعلی خان معیر الممالک عظیمترین نمایشخانه همه اعصار تاریخ ایران، یعنی تکیه دولت در زاویه جنوب غربی کاخ گلستان، با گنجایش حدود بیست هزار نفر و صرف مبلغی معادل یکصد و پنجاه هزار تومان ساخته شد.

در المآثر و الآثار نیز چنین می‌خوانیم:

«... و دیگر تکیه دولت است که به هیكلی مستحدث و شکلی بدیع پرداخته شده و از غره سال عرب که حساب تاریخ هجری بر آن نهاده‌اند هر ساله تا ده روز موسم این مقام کریم است که رجال دولت بیزوال بر حسب حکم شاهنشاه اسلام پناه ارواحنا فداه طبقات طاقات آن را به الوان زجاجات و چراغهای بلورین و فنون نوادر اشیاء و امتعه ثمین بر آراسته به شعار شریفه تشیع و مناسک موالات اهل البیت علیهم السلام با ازدحامی عام اقدام و اهتمام می‌نمایند. این تکیه شکلا مستدیر است مشتمل بر سه مرتبه و اگر سردابه‌ها هم به حساب آید چهار طبقه خواهد بود. تمام بنای آن از آجر سفید شده در اوقات تعزیه‌داری روی نیم‌دایره‌های سقف آن را که از چوب است با پرده و چادر می‌پوشانند و سطح داخله تکیه یکجا کاشی معرق است و زیاده از بیست هزار نفر در صحن و طبقات و مراتب آن می‌گنجد و تخمینا یکصد و پنجاه هزار تومان مخارج بنای این مکان شریف و مقام منیف شده است.»

دلیل اصلی ساختن تکیه عظیم دولت مسافرت‌های ناصر الدین شاه به فرنگ بود. وی که تماشاخانه‌های اروپاییان را دیده و از آنها خوشش آمده بود، برای نضج‌نمایش در ایران دستور داد که با تقلید از معماری آلبرت هال لندن، که در واقع تئاتر سلطنتی انگلستان به شمار می‌رفت محلی ساخته شود تا نمایش‌های بزرگ در آن برگزار گردد. این کار با کمک مهندسی انگلیسی صورت گرفت ولی هنوز ساختمان آن تمام نشده بود که موجی از مخالفت برای اجرای نمایش در آن برخاست و ناصر الدین شاه آن را به تعزیه‌خوانی اختصاص داد.

برخی جهانگردان ساختمان تکیه دولت را نظیر آمفی تئاتر ورونا دانسته‌اند. چنانکه بنجامین در خاطرات خود می‌نویسد:

«مرا به روز پنجم تعزیه دعوت کرده بودند. تا قریب ظهر به تکیه رسیدیم. چون از کالسکه

سرگذشت تهران، ص: ۲۳۳

پیاده شدیم، بنای بزرگ مدوری را، مانند آمفی تئاتر ورونا دیدیم که تمام از آجر، به طور محکمی، ساخته شده است. فراشان جلو ما افتاده، برای ما راه باز می‌نمودند و مردم را به سمت چپ و راست انداخته، راهی برای ما باز کردند تا اینکه به در بزرگ تکیه رسیدیم. بعد به دهلیز باریک و طاق‌داری داخل شدیم و از میان جمعیت راهی برای خود باز کرده، بلکه از میان همان جمعیت رانده، رسیدیم به پله‌ها، نوکرهای جمع امنایی که وارد شده بودند، بروی همین پله‌ها ازدحام می‌نمودند ... خلاصه به دالان اول که در دور بنا احاطه دارد، رسیدیم. چند پله هم در تاریکی بالا-رفته، آخر الامر به یک پرده گلدوزی رسیدیم و چون پرده را بلند کردند، در طاق‌نمای ظهیر الدوله وارد شدم.

این طاق‌نما به دو قسمت منقسم و یکی بلندتر از دیگری بود. من به طاق‌نمای پست که در جلو واقع شده پایین رفته میزبان من در دست چپ خود بر روی تشک محمل گلدوزی مرا دعوت به جلوس کرد. در ایران، جای با افتخار در دست چپ است. دیوار طاق‌نما از آجر ساده بود ولی شالهای کشمیری قیمتی بر روی آن کشیده و زمین را از قالیهای ممتاز مفروش ساخته بودند ...

چون به دایره وسیع تکیه نگاه کردم تماشایی برای من دست داد که فی الحقیقه، عجیب بود.

داخله بنا، تقریباً دو‌یست پا قطر و قریب هشتاد پا ارتفاع داشت. بر روی تکیه، چوب بستنی به طرز طاق زده‌اند و به واسطه آهن آنها را با یکدیگر وصل نموده، چادری بر روی این چوب بست می‌کشند تا داخل تکیه از بارش و آفتاب محفوظ باشد. از وسط طاق، چهل چراغ بزرگی آویخته بود و چهار چراغ الکتریک در آن می‌سوخت. چراغ برقی را که در این اواخر در ایران معمول کرده‌اند. ولی تکیه را به طرز مشرق‌زمین روشن می‌سازند و عده فوق‌العاده‌ای از لاله و چهل چراغ با کاسه‌های الوان در مقابل دیوارهای چیده بودند. به میزان لاله‌های یک طاق‌نما تخمین زده شده، گمان می‌کنم بیشتر از پنج هزار شمع در این لاله‌ها و چهل چراغ‌ها بود. طاق‌نماها طرز خاصی داشت. دیوارها را چندان ترین نکرده‌اند، و در همه جا آجر فقط دیده می‌شود. فقط در بالای هر طاق‌نمایی سرلوحه‌ای به طور اسلیمی دارد ... با این همه کلیه بنا وضع باعظمت و قابل نقاشی است. مثل اینکه معمار این بنا می‌دانسته است که

چندان قیدی به تزئینات لازم نیست و چون قصد از بنا حاصل شود خود بنا جلوه و شکوه و معماری به هم خواهد رسانید. مثلاً طاقنمای اعلیحضرت شاه از جهت نقشه، و رای تمام طاقنماهای دیگر است و در میان وضع با قرینه آنها حالت خاص بامناعتی دارد و طاق پنجره عریض آن در مقابل طاقهای دیگر ارتفاع داشت و نیز در روبرو، ردیفی از طاقنماها تسلسل داشت که بر روی پنجره‌های آنها

سرگذشت تهران، ص: ۲۳۴

خطوطی اسلیمی کشیده شده. در جلو این طاقنماها پرده زنبوری سبزی کشیده و دور طاقنماها گچبری به رنگ سبز و طلایی شده بود. این طاقنماها مخصوص حرم‌خانه مبارکه است.

در میان این دو قسمت، باز ردیفی از پنجره‌ها بود که جلو آن پرده کشیده شده و در مقابل آنها طاقنمای بزرگی بود که قدری شباهت به تالار پذیرایی داشت و به ارتفاع دو مرتبه بود. این طاقنما مخصوص دختر شاه است.

گویا محض اینکه نقشه بنا از جهت کثرت قید، در قرینه به کلی یک رنگ نباشد، مدخل طاقنما در همه جا به یک عرض نبود و عریض‌ترین آنها نزدیک به بیست و پنج پا عرض داشت.

طاق آنها از سی‌الی چهل پا ارتفاع داشت. چون این طاقنماها در خود دیوار کنده شده است، از تماشای آنها معلوم می‌شود که بنا چقدر بادوام است و دیوارهای بنا، در سطح زمین قریب پنجاه پا ضخامت دارد و همین امر اسباب مزید عظمت این بنای حیرت‌انگیز است.

اگر این تکیه را به طرز آملی تئاترهای زمان قدیم از مرمر می‌ساختند، خیلی تعریف به هم می‌رساند و از حیث شکوه و لطف از آنها کمتر نمی‌شد، فی الواقع مصالح در معماری، خیلی دخیل است. ترکیب اطاقها طوری است که در آنها استحکام و قشنگی با یکدیگر توأم است ...

در ایران طاق‌زنی یکی از خصایص و استادی‌های معماری است.

در مرکز تکیه، سکوی مدوری هست که از زمین به قدر سه پا ارتفاع دارد و دو پله در آن به کار رفته. در یک طرف بنا، وصل به دیوار، منبری هست از مرمر سفید.

به زودی من دیدم که در مقابل تماشای جمعیت، تفصیل معماری عظمتی ندارد. تمام دایره تکیه، به استثنای راه تنگی که برای بالا رفتن بر روی سکوی میانی باقی گذارده بودند، سرتاسر پر بود از آدم ...»

مادام کارلاسرنا نیز در سفرنامه‌اش درباره تکیه دولت می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه بعد از مراجعت از اروپا، دستور داد تکیه‌ای به سبک تازه و متصل به کاخ بنا کنند. ساختمان جدید از لحاظ وسعت و ابعاد قابل توجهش، بنای عظیمی است. قسمت بیرونی آن از آجر است و داخل آن شکل یک سیرک وسیع را دارد که دورتادور آن جایگاههای مخصوصی با اندازه‌های مختلف، ولی نه در روبرو و یا همه در یک سطح ساخته شده است.

مجموعه آن یک سبک جدید است که به نظر می‌رسد دست تصادف بیشتر از ذوق و سلیقه

سرگذشت تهران، ص: ۲۳۵

بانی، در ساختن آن مؤثر بوده است. دیوارهای خارج بنا مانند قسمت داخلی آن، فاقد هرگونه آرایشی هستند. حتی روی آجرها را با گچ یا آهک نپوشانده‌اند. راهروهایی که از قصر به تکیه متصل می‌شوند، پرپیچ و خم و تاریک‌اند. نمای سردر اصلی، نمونه‌ای از معماری جدید ایرانی است: انبوهی از طاق، طاقچه، برج که با کاشی‌کاری و شیشه‌های ریزریز، تزیین شده است. اثر چنین سبکی در بیننده بدیع و حتی قشنگ است، اما هیچ عظمت و ابهتی ندارد.

این بنای ناتمام، که سقف و بام هم ندارد. مبلغ کلانی خرج برداشته است. به این ترتیب تعزیه زیر سقف باز انجام می‌گردد و این

تنها وجه تشابه با تئاترهای باستانی یونانی و رومیها است. معمار ایرانی که تنها هدفش این بوده که تا می تواند جمعیت زیادی را در داخل آن جای دهد، وقتی به فکر پوشش و بام بنا می افتد که عملیات ساختمانی آن کاملاً به پایان رسیده بود.

روی چنین بنای عظیمی گنبد یا سقف درست کردن کار بسیار خطیری بود. به خصوص در ایران که آهن و روی و شیشه یافت نمی شود. بعد از تحمل هزاران مشقت، بالاخره موفق شدند سه تیر چوبی بسیار بزرگ، که سر آنها را با نوارهای آهنی محکم به هم وصل کرده بودند، از بالای ساختمان گذرانده و طاق چوبی زمختی در آن بالا درست کنند. چنین کاری، در کشوری که وسایل فنی موجود نیست، خیلی همت و مهارت می خواهد. اما وصل و جفت کردن تیر چهارم که روی آنها سوار شده و طاق کاملی تشکیل می دهد، مقدور نگردید. بنابراین، آن را بالاتر قرار دادند و به همین جهت پوشاندن سقف با اشکال تازه ای مواجه شد. یکی از وزیران ناصر الدین شاه به فکرش رسیده بود که بالای آن را با چادر پارچه ای که روی میله های آهنی کشیده می شود، بپوشانند. هر بار که تعزیه ای در تکیه برگزار می شود، چادر را می کشند و بعد از پایان مراسم، آن را برمی دارند. شاه که از راه حل های کم خرج و صرفه جویانه خیلی خوشش می آید، این ابتکار داهیانہ وزیرش را هم بسیار پسندید. اما چون او در اروپا تالارهای نمایش مسقف دیده بود، علاقه داشت تکیه ای که در دوران سلطنتش ساخته می شود، بدون سقف و بام نباشد، ولی از آنجا که از دست معماران ایرانی در این مورد کاری ساخته نبود، از مهندسین اروپایی استمداد طلبیده و به یکی از آنها چنین گفته بود:

«بروید ساختمان تکیه را خوب ببینید. بعد گزارش به من بدهید که آیا می شود سقف آن را پوشاند یا نه؟ اگر جواب مثبت باشد، بگویید به چه نحو؟ و در صورت منفی بودن جواب دستور خواهم داد سر از تن معماری که آن را ساخته است جدا کنند. ضمناً فردا صبح منتظر جواب هستم.»

سرگذشت تهران، ص: ۲۳۶

بیچاره مهندس اروپایی که در موضع بدی گیر کرده بود و از سوی دیگر نمی خواست اسباب قتل قطعی کسی را فراهم کند، بعد از بررسی اطراف و جوانب بنا، به شاه جواب می دهد:

«اعلیحضرتا می شود سقف تکیه را پوشاند، ولی هیچ کس بهتر از خود معمار ساختمان نمی تواند از عهده این کار برآید. چون تنها او جاهای مستحکم بنا را می داند.»

البته این جواب پخته و ماهرانه مهندس را از مخمصه نجات می دهد، اما برای تکیه هیچ وقت سقفی درست نمی شود. باید اضافه کرد که امکان ساختن گنبدی بر بالای آن از سوی هیچ مهندس ماهر مورد تهدید قرار نمی گرفت منتهی برآورد هزینه کار، خیلی بیشتر از مبلغی بود که شاه می خواست به آن تخصیص دهد.

نحوه تزئین و آرایش تکیه در اوقات برگزاری تعزیه، در نوع خود تماشایی است؛ از قالیها، پارچه های منقش دیواری، منسوجات، گلهای مصنوعی، آینه ها، شمعدانهای چند شاخه و چلچراغها، برای زیباتر جلوه دادن آن استفاده می شود. دیوارها با نقاشی هایی به سبک عجیب و غریب و با رنگهای مختلف تزئین می گردد. دور جایگاههای مخصوص با پارچه های دست دوزی شده، حجاب نرده ماندنی کشیده اند که منظره آن را در محوطه وسیع داخل تکیه بسیار خوشایند نموده است. این حجاب پارچه ای مشبک، آنهایی را که در این جایگاه می نشینند، از دید دیگران مخفی نگاه می دارد [منظور از این حجاب پارچه ای مشبک، همان پرده زنبوری است] هر کدام از چهل و چهار زن ناصر الدین شاه، برای خود و دوستان مدعوش جایگاه مخصوصی دارد. جایگاه شاه درست روبروی صحنه است. جایگاههای دیگر در اختیار بزرگان دربار و آن عده از شخصیتهای خارجی گذاشته می شود که از سوی اعلیحضرت به این نمایش دعوت می شوند ... در وسط تکیه جایگاه بلندتری به نام «سکو» قرار دارد که آنجا را با فرشهایی پوشانده و با اشیاء مجللی تزئین کرده اند. این سکو صحنه نمایش است و اختصاص به بازیگرها دارد. در اینگونه نمایشها از دکور خبری نیست.»

عبد الله مستوفی درباره تکیه دولت می نویسد:



«تکیه دولتی همین است که امروز هم بنا و سرپوش آن باقی است، [منظور سال ۱۳۲۱ خورشیدی می‌باشد] در ده روز تعزیه‌خوانی، بین ترک‌های سرپوش آن را با چادر کرباسی می‌پوشانیدند. با این تفاوت که حالیه یک طبقه از آن کاسته شده است. در زمان مظفرالدین شاه چون فشار پوشش چوبی خرابی در طبقه بالایی ایجاد کرده بود، برای حفظ باقی بنا از آن سرگذشت تهران، ص: ۲۳۷

یک طبقه صرف نظر و آن را خراب کردند. طبقه اول متعلق به وزراء و حکام ولایات بود که هر وزارت‌خانه و ایالات یا ولایتی یکی از طاقها را باید تزئین کرده لوازم در آن داشته باشد. اعیان شهر به مناسبت خصوصیت با پیشکار حاکم، یا رفاقت با وزیر، با این طاقماها با دعوت و بی دعوت می‌آمدند و اکثر نهار [ناهار] هم به آنها داده می‌شد. پله‌های منبر مانند جلو طاقما را با جار و لاله و آئینه و گلدان که مرتب و طبقه به طبقه روی پله‌ها می‌چیدند و خود طاقماها را با دیوار کوب و چلچراغ، زینت می‌کردند. تزئین دو غرفه اشکوب دوم و سوم که روی طاقنمای هر ولایت بود نیز با وزارتخانه یا ولایت صاحب همان طاقنمای زیر بود. منتهی تزئین آنها در هر طبقه جز سه چهلچراغ که وسطی بزرگتر و طرفین کوچکتر و از چوب‌بندی جلو این طاقماها آویخته شده بود چیز دیگری نبود و جلو این غرفه‌های فوقانی پرده زنبوری می‌کشیدند و هر غرفه متعلق به یکی از زنهای شاه بود که آن هم مهمانهای خود را که از خانواده‌های اعیان بودند برای نهار [ناهار] دعوت کرده، نهار [ناهار] را در اندرون می‌خوردند و عصر برای تماشای تعزیه به غرفه مخصوص خانم دعوت‌کننده می‌آمدند، نمایش تعزیه در شبانه روز دو نوبت یکی عصر از سه تا نیمساعت قبل از غروب و دیگر از دو تا پنج و شش ساعت از شب گذشته بود.

اتاق شاه یکی از غرفه‌های فوقانی بود که جلو آن پرده‌ای از گاز مشکی آویخته و شبها هم چراغی در آن روشن نمی‌کردند که شاه و مردم آزادانه به تماشای خود مشغول باشند. معهذرا در غرفه‌های روبروی غرفه شاه، حاضرین ادب را رعایت کرده مؤدبتر از سایر غرفه‌ها می‌نشستند.»

علاوه بر برگزاری مراسم تعزیه، کارهای دیگری هم در تکیه دولت انجام می‌گرفت، از جمله در ماه ذیقعد سال ۱۳۱۱ (ه. ق) برای رسیدگی به تقلبهایی که توسط محمد ولی خان تنکابنی نصر السلطنه در سکه‌ها کرده بود. اعتماد السلطنه در این باره نویسد: چهارشنبه ۲۵ ذی القعدة سنه ۱۳۱۱ (ه. ق).

امروز روز عجیبی است و شایسته این است که اقلاً پنج هزار بیت در تفصیل امروز نوشته شود، و ما به اجمال و اختصار می‌پردازیم. دیشب ابلاغی حاج امین السلطنه نوشته بود که امروز صبح در تکیه دولت حاضر باشیم. خود این ابلاغ محل تعجب بود که به تکیه دولت برای چه باید برویم. صبح‌زود که به آنجا رفتیم، معلوم شد بندگان همایون هم سوار می‌شوند. جمعیت زیادی از وزیر و امیر و دبیر و مدیر ارمنی و یهودی و زرگر و صراف و تاجر دیدم که متجاوز از

سرگذشت تهران، ص: ۲۳۸

دویست نفر در تکیه جمع بودند. جز صدراعظم و نایب السلطنه سایر وزراء و اعیان مملکت حاضر بودند. دست‌خطی قرائت شد به این مضمون که از قراری که به عرض رسیده نصر السلطنه در عیار و وزن پول تقلب کرده و خود او مدعی بر این است که تقلب ننموده، شما رسیدگی نمایید و هیچ ملاحظه نکنید. اگر تدلیس نکرده است ضرابخانه کماکان در دست او باشد و اگر تقلبی کرده او را از این کار خلع کنید و به امین همایون و حاجی محمد حسن واگذار نمایید. بعد از قرائت این دست‌خط، آرا بر این قرار گرفت که مقداری پول نقره حاجی محمد حسن و مقداری از پول نقره نصر السلطنه به یک میزان و عدد حاضر کنند تا انکشاف این مسأله بشود. بنا شد بروند از بازار پول بیاورند. من گفتم طرفین اگر از مقدمه خبر نداشتند این کار سهل بود. اما چون اطلاع دارند احتمال می‌رود در پولی که از بازار بیاورند تدلیس کنند. بهتر این است که امین الملک برود از خزانه اندرون یک کیسه پول نصر السلطنه و یک کیسه پول حاجی محمد حسن را بیاورد تا بسنجیم. حضرات حضار این رای را پسندیدند. امین الملک به اندرون رفته دو



کیسه، هر یک دویست و پنجاه تومان از پول طرفین آورد. اول با ترازو کشیدند. پول نصر السلطنه در دویست و پنجاه تومان دو تومان کسر وزن داشت و پول حاجی محمد حسن تمام بود. نصر السلطنه بنای هیاهو و داد و بیداد را گذاشت که امین الملک طرفداری از حاجی محمد حسن کرده، به عبارت اخری تقلب کرده است. من دوباره گفتم با امین الملک دو نفر دیگر دوباره بروند از خزانه باز پول بیاورند تا رفع شبهه بشود. امین الملک هم بدون تغییر در کمال ملایمت و آرامی دفعه ثانی با امین الدوله و صاحب‌دیوان و جمعی دیگر مجدداً به خزانه اندرون رفته و این دفعه شش کیسه پول آوردند. هر کدام دویست و پنجاه تومان. سه کیسه از پول حاجی محمد حسن و سه کیسه از پول نصر السلطنه، وزن کردند. همانطور کسر داشت. بنا شد قال بگذارند. یهودی‌ها را لخت کردند. امین الدوله سه ساعت تمام پهلوی کوره و زغال روبروی آفتاب ایستاد. از پول طرفین بیست تومان قال گذاشتند. در بیست تومان نصر السلطنه کسر عیار پنج مثقال بود. بعد که حساب نمودند از هزار تومان ایشان از کسر عیار و کسر دیگر، سیزده تومان تقلب شده بود. نصر السلطنه بنای داد و بیداد و فحش و هرزگی را گذاشت. کسی اعتنا نکرد. صورت مجلس نوشتند و مهر کردند. به من دادند مهر کنم. گفتم تا حاجی محمد حسن و نصر السلطنه مهر نکنند من مهر نمی‌کنم. حضرات ملتفت مقصود من نشدند. تنها حاجی محمد حسن فهمید که منظور من چیست و فی الفور مهر کرد. نصر السلطنه نمی‌خواست مهر کند.

من به جای امین السلطنه اشاره کردم که به مهر آن لازم است. او اصرار در مهر و نصر السلطنه

سرگذشت تهران، ص: ۲۳۹

انکار به مهر نکردن. تا کار به مجادله رسید. دست به یقه شدند و فحش دادند. آخر حاجی امین السلطنه مهراند [از مصدر جعلی مهرانیدن به معنی مهر کردن] و پدر نصر السلطنه را درآوردند. چرا که از این به بعد نصر السلطنه اگر دولت عرضه داشته باشد و نایب السلطنه بگذارد، حق مطالبه پنجاه هزار تومان پیشکش که در اول داده بود، ندارد. زیرا که علاوه بر مداخله‌های دیگر که قریب یک کرور است، در همین تقلب عیار و وزن قریب هشتاد هزار تومان فایده برده است. اما نه در رجال دولت به اصطلاح عوام آن پیزی است که سراپا هیزی، و نه در نایب السلطنه و حامیان وی چنان دولتخواهی که بگذارند این کار سر بگیرد. خلاصه من در ایران گمان نمی‌کنم که همچین مجلس به این دقت و صداقت تا به حال منعقد شده باشد.»

جلسه دیگری که در تکیه دولت تشکیل شد، مربوط به تقلب در عیار و وزن سکه‌های نقره و رواج سکه‌های مسین توسط حاجی محمد حسن - کمپانی - امین الضرب بود. امین الدوله در خاطرات سیاسی خود به این جلسه اشاره کرده، می‌نویسد:

«... وفور مسکوکات مسین از حد نصاب گذشت ... همه مملکت از این ستم نافع و زنگار قاتل مهوع منقلب شد. حاجی محمد حسن را به مقام بازخواست آوردند، به آن گونه زبان‌بازی و مغلطه که فن او بود از شاخی به شاخ دیگر جست و بهانه‌ها برای طفره و تعلل جست که شتر را به در خانه دیگران بخواباند و شتر به جانب دیگر متوجه شود، به خرج نرفت. لاجرم به حکم همایون مقرر گردید که در حضور نایب السلطنه معدودی از خاصان خلوت و اعضای حکومت و نخبه تجار انجمن شوند و به این زحمت و ضرر عام نهایی دهند. مجلسی آراسته شد و حاجی محمد حسن بی‌خجالت در زمره تجار نشست. گویا او را به مشورت آورده‌اند و مورد مسئولیت نیست. نایب السلطنه از امین الدوله خواست که چون به مبادی و مجاری امر مطلع و به حکم و اراده همایون مسبوق است آغاز سخن و افتتاح کلام کند:

امین الدوله صورت حال و مقصود از ساختن انجمن را بر سیل ایجاز و اجمال بیان کرد که چون همه می‌دانند و تجار از طهران و دیگر بلاد ایران بهتر خیر دارند. تفصیل مسأله تضييع وقت است و چون خود امین الضرب از همه کس به فساد و اشکال حاضر و خبیرتر است باید چاره تعدیل عمل و برداشتن آنچه از پول سیاه زیاده بر حاجت خلق منتشر شده است از خود او خواست. حاجی محمد حسن از حاشیه مجلس به متن آمد، مقابل امین الملک و در سلک

سرگذشت تهران، ص: ۲۴۰

اعضای خزانه نشست. با بیانی سلیس عنوان تدریس کرد. از جانب تجار و کسبه بازاری ضرر و زحمت افزونی پول سیاه و افتادن از رواج را بیهوده تکرار نموده و ضمناً گفت آنچه به نظر می‌آید باعث عمده تنزل فاحش و کساد بی‌علاج پول سیاه صرافان رهنشین یعنی توپچی و سرباز است و از اینکه در دواپست و تلگراف مسکوک مسی را رد می‌کنند و در اجارات و معاملات شهری پول مس قبول نمی‌شود. با حضور امین الملک، نایب السلطنه و دیگران نخواستند به مقالات حاجی محمد حسن اعتراض کنند و در معنی با صدراعظم معارضه کرده باشند سرها به جیب تفکر بود و زبان در دهان خردمند با کلید تأمل بسته.

تنها محمد حسن خان اعتماد السلطنه از میان جمع به زبان آمد که جناب حاجی تو را به این مجلس به چاره‌جویی نخواستی و برای مشورت نیاورده‌اند، جواب عموم خلق و پیرزنهای ایران را بگو که آتش ظلم تو همه را سوخته است. معامله توپچی و سرباز رهنشین و مردودی پول مس در پست و تلگراف و اجارات و معاملات به رفع و منبع این آشوب چه ربط دارد. بالفرض که این اعتراض من در مقامات بلند تقصیر بزرگ و گناه لایغفر باشد و مرا به این جرم اخراج بلد و طرح و رد کنند، هر چه بادا باد از زبان ایران و وطن خودم می‌گویم، آنچه طلا و نقره در جیب و بغل و صندوقهای مقفل مردم بود به ترویج این پول دغل ربودی و به فروش زری بدل، اطلس مهمل، تقلبات دیگر ایرانیها را گدا کردی. امروز به جای آنکه متعهد برداشتن زواید پول سیاه و اعادت اعتبار آن در رواج و تداول شوی به این پریشان‌گویی طفره در جواب حساب‌داری.

حاجی خائن الضرب هیچ انتظار نداشت با حضور حماه آواز مثل اعتماد السلطنه که به جبن و ظاهرسازی و تملق مشهور بود این تاخت و تویخ ببیند. جنگ را به جوباره انداخت که شماها در دربخانه با یکدیگر عرض دارید، تقصیر من فقیر کرباس فروش چیست. ضرابخانه چند دست گشته است. پول سیاه را که تنها من سکه نکردم ... دفتر دارد، حساب دارد، من دیگر تکلیف خودم را نمی‌دانم. در این مجلس بنشینم، شاه مالک الرقاب است، هر چه دارم ضبط کنند، سر خود را بگیرم از این خراب شده آواره شوم. امین‌الدوله به حاجی محمد حسن پرخاش کرده بود که این کلمات مناسب این محضر نیست. این طفره‌ها ذمه تو را از این مفسده بری نمی‌کند. باید از نشستن و گفتن و برخاستن نتیجه داشته باشیم. اعتقاد من این است که به ماجرای رجوع کردن و حساب مقدار پول مس که سکه و منتشر شده است، از حاجی خواستن، وقت ضایع کردن است. باید حاجی محمد حسن ملتزم شود همان تدبیر صرافانی را که چندین سال در حفظ رواج مسکوکات مسین معمول می‌داشت و گماشتگان او در هر نقطه و فوری در پول سیاه و تنزلی در

سرگذشت تهران، ص: ۲۴۱

رواج آن می‌دیدند، به یک اندازه می‌خریدند و اعتبار آن را حفظ می‌کردند، کماکان مجری دارد.

خودش و مردم آسوده شوند. حاجی محمد حسن گفت: من سهل است ناصر الدین شاه هم از عهده بر نمی‌آید، این همه پول سیاه را دیگر کی می‌تواند جمع کند. امکان ندارد، باید قیمت پول را شکست تا به قیمت خود بایستد. از این حرف حاجی رنگ از روی تجار پرید و همه حضار مضطرب شدند.

امین‌الدوله به حاجی تهدید کرد که رأی مجلس تابع میل تو نیست من این طور گفتم تا دیگران چه بگویند. نایب السلطنه امین‌الدوله را تصدیق نمود. حاضرین نیز همدستان شده اجمالی از رای مجلس نوشتند و به حضور شاه بردند.

نایب السلطنه و امین‌الدوله در ایضاح عمل تقصیر نکردند و شاه بر این قول و قرار امضا داد.

روز دیگر صدراعظم و امین‌الدوله و حاجی امین الضرب به حضور شاه آمدند. آسمان را ریسمان نمودند، آفتاب را گل‌اندود کردند، به خاطر روشن و علم محیط شاهنشاه، کار را دیگرگونه جلوه دادند. حاجی محمد حسن نه تنها بی‌گناه در آمد، بلکه خدمات او لایق تحسین ملکانه شد و نظر به کفایت و کاردانی که به او در سایه همت و معاضدت صدر جلیل حضرات از او معذرت خواسته تلطیف خاطرش را به واجبی فرمودند و با دست مبارک همایونی ریش حاجی را گرفتند. به توقع دوستانه رفع غائله

و حل مشکل را درخواست نمودند. اما شاه و صدراعظم به صوابدید حاجی محمد حسن تنها چاره را کاستن بهای پول دانستند. یکی دیگر از وقایع مهمی که در تکیه دولت رخ داد برپایی مراسم عزاداری ناصر الدین شاه در بهار سال ۱۳۱۳ (ه. ق.) در آن بود. در تابستان سال ۱۳۰۴ (ه. ش.) نیز مجلس مؤسسان برای انتخاب رضاخان برای سلطنت در تکیه دولت تشکیل شد تا اینکه در ۱۳۲۵ (ه. ش.)، بانک ملی تکیه دولت را تخریب و شعبه بانک ملی بازار را در این محل احداث کرد.

## باغ ایلخانی

### اشاره

یکی از باغها و ساختمانهای معروف دوره قاجار، باغ ایلخانی است. باغ ایلخانی تا سال ۱۲۸۵ (ه. ق.) که شهر تهران وسعت پیدا کرد، خارج از شهر قرار داشت ولی از آن تاریخ به بعد در داخل شهر و در محل کنونی بانک ملی ایران، در خیابان فردوسی امروزی، قرار گرفت. استاد عبد الله

سرگذشت تهران، ص: ۲۴۲

انوار درباره این باغ می نویسد:

«این باغ یکی از باغهای بزرگ و معروف دوره قاجارهاست که فتحعلیشاه آن را احداث کرده و چنانکه از نامش برمی آید، آن را مختص مستقر و جایگاه ایلخانی ایل قاجار نمود، در دوره او و نوه اش محمد شاه این باغ دولتی محل رتق و فتق کار ایلخانی ایل قاجار بود و به ابتدای سلطنت ناصر الدین شاه هم این باغ از املاک دولتی به حساب می آمد و در آنجا بود که طاهره قره العین را پس از شکنجه های سخت و چند سال حبس به چاه انداختند و اسناد هم چیز دیگری درباره ملکیت دولتی آن نمی گوید. تا آنکه در سال ۱۲۷۸ (ه. ق.) روزنامه علیه دولت ایران این خبر را درج می کند:

«باغ ایلخانی که خارج از دروازه دولت و متعلق به دیوان اعلی بود چندی قبل به امین الدوله به ملکیت و اربابی مرحمت و واگذار گردید و چون لازمه اهتمام در نزهت و صفا و طراوت آن باغ از امین الدوله ظاهر شده بود، روز چهارشنبه پانزدهم جمادی الاخر ۱۲۷۸ (ه. ق.) سرکار اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تشریف فرمای باغ مزبور گردیدند و صرف نهار [ناهار] و عصرانه در آن باغ فرمودند. اهتماماتی که امین الدوله در تنقیح و تنظیف و تعمیر باغ به عمل آورد و هم تشریفاتی که در روز تشریف فرمایی اعلیحضرت مرعی داشت در نظر مبارک پسندیده و مطبوع افتاد.»

می بینیم که شاه مستبد برای پرکردن جیب خود و لهو و لعب دربارش باغ متعلق به ملت را به امین الدوله - فرح خان غفاری - می فروشد. این باغ ظاهراً تا زمانی که امین الدوله در قید حیات بود، به وی تعلق داشت. اما پس از مرگ امین الدوله که ناصر الدین شاه طبق معمول حریصانه، به سر وقت میراث آمد و این باغ غاصبانه فروخته شده را دوباره غاصبانه پس گرفت. متأسفانه اسناد موجود در اینجا چندان روشن نیست. تا اینکه اعتماد السلطنه در حوادث سال ۱۲۹۸ (ه. ق.) در خاطرات خود چند بار از باغ ایلخانی به عنوان محل اقامت مظفر الدین میرزای ولیعهد به هنگام اقامت او در تهران یاد می کند. و همین امر می رساند که باغ ایلخانی بعدها دوباره در ید ناصر الدین شاه قرار گرفته است.»

## باغ ایلخانی در اختیار کمپانی تنباکو

جریان قراردادهای رژی و تنباکو باغ ایلخانی به تصرف کمپانی تنباکو درآمد.

سرگذشت تهران، ص: ۲۴۳

در اعتماد السلطنه در این باره می‌نویسد:

«سه‌شنبه ۲۰ شعبان سنه ۱۳۰۸ (ه. ق.) - دیشب باغ ایلخانی که حالا به تصرف کمپانی تنباکو است مهمان بودیم. این باغ ایلخانی را امین السلطان با ملحقاتش بیست هزار تومان از شاه خرید.

ملحقاتش را علی‌هده فروخت. خود باغ را به این کمپانی فروخت پنجاه هزار تومان. بیست هزار تومان خرید هفتاد هزار تومان فروخت. خلاصه در این مهمانی بعضی از زندهای فرنگی از قبیل زن شارژدافر انگلیسی، وزیر مختار آلمان و اتریش و بلژیک، هم بودند. چند نفر از وزرای ایرانی بودند. موسیو طالبت که مؤسس این کمپانی است خطبه‌ای به سلامتی شاه خواند. امین السلطان هم جوابی بیان فرمود. اما میرزا نظام به عبارتهای بی‌معنی ترجمه کرد که هیچ معلوم نشد چه بود. حتی طلوزان که اسباب ترقی میرزا نظام است، می‌گفت: میرزا نظام مست بود و نتوانست بیان کند. باعث خجالت شد ...»

بعدها - پس از ماجرای رژی - کمپانی تنباکو در ایران برچیده و دولت نیز ناچار به پرداخت غرامت به کمپانی شد. و در اینجا بود که کمپانی دوباره باغ ایلخانی را به ناصر الدین شاه فروخت. اعتماد السلطنه می‌نویسد:

«چهارشنبه ۹ جمادی الاولی سنه ۱۳۱۰ (ه. ق.) - ... شب دربخانه احضار شدم. سرشام بی‌مقدمه به من فرمودند: صد و سی هزار لیره چند تومان می‌شود؟ عرض کردم قریب یک کرور. فرمودند: کمپانی تنباکو به صد هزار لیره باغ ایلخانی را با مخلفات که خریده بود به ما رد کرد. عرض کردم به چه قیمت؟ فرمودند باغ ایلخانی را به هفتاد هزار تومان. گفتم: این باغ بیشتر از بیست هزار تومان که قیمت ندارد، دیگر چه؟ فرمودند: شصت هزار تومان هم اسباب خانه.

عرض کردم در حرم‌خانه و دیوانخانه مبارکه شما شصت هزار تومان فرش و پرده و چهل چراغ ندارد، چگونه در عمارت باغ ایلخانی شصت هزار تومان مبل هست؟ بهتر این بود که این یک کرور را عوض پولی که قرض کردید به خودشان می‌دادید. هم قرض سبکتر می‌شد و هم مغبون نمی‌شدید و یقین دارم همین حرف را به امین السلطان همان شبانه رساندند. عداوت بر عداوت افزوده شد.»

سرگذشت تهران، ص: ۲۴۴

### باغ ایلخانی در زمان مظفر الدین شاه

قرضهای دولت ایران به بانک استقراضی روس در زمان مظفر الدین شاه سبب شد که بار دیگر باغ ایلخانی غصب شود. این باغ مدتها در اختیار بانک استقراضی بود تا آنکه در انقلاب بلشویکی روسیه، لنین از آن صرف‌نظر کرد و باز این باغ به دست دولت ایران افتاد. اوایل حکومت پهلوی اول خوشبختانه باغ ایلخانی به بانک ملی سپرده شد و از فروش مداوم به این و آن نجات یافت. در دوره پهلوی دوم، بنای بانک مرکزی در شمال باغ به سایر ابنیه آن اضافه شد. این باغ اکنون با بناهای جدیدی که در آن ساخته شده، یکی از بزرگترین مؤسسات اقتصادی ایران است.

### خیابان باغ ایلخانی

خیابان فردوسی جنوبی پیش از اینکه علاء الدوله نامیده شود، به خیابان باغ ایلخانی مشهور بود. به این ترتیب که از محاذات بانک ملی تا چهار راه استانبول به واسطه همجواری با باغ ایلخانی خیابان باغ ایلخانی نام داشت. بعدها که امین السلطان از کار برکنار شد، نام علاء الدوله به واسطه وجود حد غربی باغ علاء الدوله در این خیابان بر سرتاسر این باغ اطلاق شد. بعدها خیابان علاء الدوله را خیابان فردوسی نامیدند. بد نیست بدانیم که باغ ایلخانی سالهای سال از آب قنات مهرگرد

## باغ فردوس

یکی دیگر از باغها و ساختمانهایی که در دوره قاجار ساخته شد، باغ فردوس و ساختمان آن است که خوشبختانه بخشی از آن هنوز باقی است.

در اراضی محمدیه در زمان محمد شاه قاجار دو کاخ ساخته شد. یکی در شمال به نام قصر محمدیه که از آن در دوره محمد شاه یاد کردیم و دیگری در جنوب. قصر محمدیه که بعدها یکسره از میان رفت و اراضی آن هم به فروش رسید. اما کاخ جنوبی هنوز هم برپاست. پایه این کاخ را حاجی میرزا آغاسی ریخت و درختکاری آن با طرح حسنعلی میرزا حاکم تهران که چنارهای امروزی باغ یادگار اوست، به اجرا درآمد.

پس از فوت محمد شاه در سال ۱۲۶۴ (ه.ق.) ناصرالدین شاه اراضی اطراف این باغ را از سرگذشت تهران، ص: ۲۴۵

مالکان خرید و جزء باغ کرد و پس از اینکه دختر خود را به معیر الممالک، پسر نظام الملک، داد این باغ را به او بخشید و از او خواست که ساختمان عمارت جنوبی را تمام کند. معیر الممالک هم ساختمان را به اتمام رسانید و عروسی معروف او در این ساختمان انجام شد.

مساحت باغ فردوس بیست هزار متر مربع و طولش در حدود دویست و هشتاد متر و شیب زمین آن از شمال غربی به جنوب شرقی است و تندی این شیب به حدی است که کف طبقه اول بنا با قسمت جنوبی باغ و سقف آن با قسمت شمالی هم سطح است. در طول هر دو خیابان به فاصله‌های معین پلکانهای سنگی ساخته شده است. در دو طرف این دو خیابان، چنارهایی نشانده‌اند که اکنون بسیار تنومند و کهن هستند.

سطح باغ به باغچه‌های متعدد تقسیم شده است. دیوارهای چهار طرف باغ کوتاه است و هفت در آهنین دارد. دودر در شمال، سه در در جنوب و یکی در مشرق و یکی هم در مغرب.

مساحت عمارت سه طبقه باغ که در قسمت شمال آن واقع است، به هزار متر مربع می‌رسد. در طبقه اول یک تالار بزرگ در وسط و هشت اتاق در دو طرف، قرینه یکدیگر است. سقف تالار وسط به کف طبقه سوم رسیده و با مهارت تمام گچ‌بری شده است. قسمتی از دو دیوار شرقی و غربی تالار که در محاذات طبقه دوم است، گچ‌بری دارد و نیم دایره‌هایی که ظاهراً محل آئینه و قاب عکس بوده است در آن دیده می‌شود.

کف تالار را با کاشی فرش کرده‌اند. و در جنوب تالار، دو شاه‌نشین یکی در طبقه اول و دیگری در طبقه دوم قرار دارد. دیوارهای دو شاه‌نشین و سقفهای چهار اتاق دو طرف تالار هم گچ‌بری دارد. تالار بزرگ وسط، سه در خروجی دارد. یک در بزرگ در قسمت شمال و دو در کوچک در قسمت جنوب. در دو طرف در بزرگ پله‌های سنگی ای قرار دارد که به طبقه سوم می‌رسد. طبقه دوم هشت اتاق دارد که روی هشت اتاق طبقه پایین ساخته شده است و دو ایوان هم که در دو طرف شاه‌نشین قرار دارد. در وسط اتاقها فضای تالار سابق الذکر است.

طبقه سوم متشکل است از تالار بزرگ و دو ایوان شمالی و جنوبی در مقابل آن. این دو ایوان به تالار شرقی و تالار غربی راه دارد. در ایوان جنوبی دیوارها و ستونها و در ایوان شمالی فقط ستونها گچ‌بری شده است. منظره ایوان جنوبی در وسعت و زیبایی بی‌نظیر است و قسمت اعظم شهر تهران از آنجا دیده می‌شود.

سرگذشت تهران، ص: ۲۴۶

طبقه سوم تا چندسال پیش فقط یک تالار داشت و دو ایوان. روزی که رضا شاه برای بازدید آمده بود، وقتی به طبقه سوم رسید، گفت: «اگر این ایوان هم سالن بود، بد نبود.» سپس به دستور وزارت فرهنگ به جای دو ایوان دو تالار ساخته شد. مساحت باغ فردوس در گذشته به مراتب بیشتر از امروز بود. به طور کلی اراضی میان اسدآباد و ولنجک از طرف شمال و اراضی الهیه از طرف جنوب و دره تجریش از طرف شرق، جزء زمینهای باغ فردوس بوده است. این باغ دارای چندین دستگاه ساختمان مجلل و باعظمت بوده که یکی از آنها به نام قصر محمدیه بسیار معروف است. اراضی این قصر که به نام محمدیه شهرت دارد بخشی از تجریش محسوب می‌شود. قصر محمدیه بعدها یکسره خراب شد و اثری از آن باقی نماند.

پس از اینکه قصر محمدیه روبه خرابی گذاشت، باغهای اطراف آن نیز روزبه‌روز خرابتر شد تا اینکه نظام الدوله معیر الممالک به هنگام اقتدارش این باغ را خرید. قنات قصر محمدیه را به باغ زیردست آورد و بر وسعت اراضی باغ نیز افزود و آن را باغ فردوس نامید.

عمارت فعلی باغ فردوس را استادان اصفهانی و یزدی ساختند. نقشه و طرح عمارت همین نقشه امروزی فعلی بوده است با این تفاوت که پلکان و ازاره تالار بالا و زیرزمین از مرمر اعلائی یزد بود و داخل اتاقها نیز کاغذ طلایی برجسته چسبانده شده بود. پس از فوت نظام الدوله معیر الممالک این باغ و ساختمان آن به پسرش دوستعلی خان معیر الممالک که ضمناً داماد ناصرالدین شاه هم بود، رسید. دوستعلی خان به باغ و ساختمان آن اهمیتی نمی‌داد و هر وقت به بیلاق می‌آمد، نزدیک مظهر قنات زیر چنارها چادر می‌زد. اتاقهایی که فعلاً نزدیک قنات است، آبدارخانه او بود. بعدها نیز علاقه به شکار او را به سوهانک کشید. در نتیجه این ساختمان روبه خرابی گذاشت و سنگهای مرمر بنا به عمارت امیریه - مدرسه نظام سابق و دانشکده افسری فعلی - برده شد.

حاجی میرزا حسین پسر حاجی میرزا خلیل تاجر شیرازی که در سرای امیر حجره داشت، باغ فردوس را خرید و تعمیراتی در آن انجام داد. او که تاجری اعیان‌منش بود، در سه‌راه امین حضور خانه شهری مجللی ساخت که بعدها حاج امین‌الضرب آن را خریداری کرد. حاجی میرزا حسین سقف دو اتاق دو طرف تالار بالا را برای سبک شدن اتاقهای زیرین برداشت و همین امر باعث شد که اتاق‌های زیر خراب شود. وی چند سالی مالک این باغ بود و در این باغ مهمانیهای زیادی داد. پدر او که از ولخرجی پسر اطلاع یافت او را به شیراز خواست. حاجی میرزا حسین هم به شیراز رفت و باغ و ساختمان به دست باغبان و سرایدار افتاد. سرگذشت تهران، ص: ۲۴۷

پس از او میرزا حسین تهرانی مالک باغ شد. او هم عمارت شمالی را به کلی خراب کرد و تمام درختهایی را که نظام الدوله معیر الممالک کاشته بود، قطع کرد. پس از فوت او اراضی این باغ میان ورثه تقسیم شد و وراث هر یک سهم خود را فروختند. در حدود سال ۱۳۱۸ (ه. ق.)، در زمان مظفرالدین شاه، میرزا اسماعیل خان امین‌الملک، برادر امین‌السلطان اتابک، باغ را خریداری کرد و دیوار باغ را از نو بنا کرد و دو طاق مهتابی را پوشاند و یک دستگاه اندرونی و یک حمام در طرف مغرب به ساختمان اصلی افزود. پس از امین‌الملک ورثه او از عهده نگهداری باغ برنیامدند. در حدود سال ۱۳۲۹ (ه. ق.) برای سومین بار باغ فردوس روبه خرابی گذاشت. محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی - خلعت‌بری - آن را از وارث امین‌الملک به مبلغ هجده هزار تومان خرید. وی عمارت و باغ را آباد و قنات آن را دایر کرد و سردری عالی در جلو میدانگاه فعلی ساخت. چند استخر هم با فواره‌های متعدد در باغ احداث کرد. این استخرها چون آب جاری نداشتند، تولید پشه فراوان کردند بطوری که مالکین و مستأجرین مجاور باغ از هجوم پشه مستأصل و فراری شدند. هر یک از این استخرها چندین فواره داشت. لوله‌کشی فواره‌ها به استخر شمالی باغ که هنوز وجود دارد کشیده شده بود و منبع آب تمام فواره‌ها این استخر بود. هر وقت شیر فواره‌ها باز می‌شد، استخرها که در شیب باغ ساخته شده بودند، منظره‌ای جالب‌نظر پیدا می‌کردند. یکی دیگر از استخرها که در جلو ساختمان بود تا امروز باقی است. اما



محمد ولی خان هم نتوانست باغ را برای خودش حفظ کند.

تجارت‌خانه طومانیانس که از محمد ولی خان سپهسالار مبلغی طلبکار بود، برای وصول طلب خود به عدلیه مراجعه کرد. مراجع امر هم پس از رسیدگی، باغ و عمارت را در مقابل طلب به طومانیانس دادند. پس از چندی دولت وقت در مقابل وجهی که از طومانیانس طلبکار بود باغ را ضبط کرد و اراضی آن را متری دو تومان و سه تومان به کارمندان وزارت‌خانه‌ها فروخت که قیمت آن را پنج ساله به اقساط پردازند. باغ فردوس کنونی تنها قسمت کوچکی از مجموع باغ فردوس است. در سال ۱۳۱۶ (ه.ش.)، به دستور علی اصغر حکمت، وزیر معارف، باغ فردوس کنونی خریداری و عمارت آن مرمت گردید و به‌عنوان دبیرستان استفاده شد.

ساموئل گرین ویلر بنجامین که به سال ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵ (م.) / ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ (ه.ق.)، در زمان

سرگذشت تهران، ص: ۲۴۸

ناصرالدین شاه، به‌عنوان نخستین سفیر ایالات متحده آمریکا به ایران آمده بود، درباره باغ فردوس می‌نویسد:

«باغ فردوس را پدر معیر الممالک بنا کرده خود او به اتمام رسانده است ... وقتی که معیر الممالک در فرنگ بود، باغ خالی مانده، طرف بی‌اعتنایی واقع شده، به واسطه بی‌دوامی مصالح، هر بنایی که اندک مدتی خالی بماند، به زودی روبه خرابی می‌رود. وسعت این باغ گویا چهارصد جریب است. در طرف تحتانی آن، جنگل انبوهی از چنار واقع است و به طوری این درختها را مرتب کاشته‌اند که وقتی شخص، از عمارت، نظری بر آن بیندازد، سطحی مخملی مانند می‌بیند. در میان این درختها، عمارت وسیعی است مزین به باغچه‌های گل. این مکان باغ فردوس، برای مناظر و دشتهای تهران، زمینه بسیار خوبی است و چشم‌انداز از اینجا نیز خیلی خوشایند است. تپه‌های سرخ رنگ، از طرف جنوب، دیده می‌شوند و در وقت ظهر، مانند سراب به نظر می‌آید. در عقب عمارت، اراضی وسیع هست و چنارهای عالی، مانند ستون بالا کشیده، بر این اراضی سایه می‌افکنند. در اینجا برخلاف سایر امکنه در ایران، نه حوضی هست و نه جویی و در یک طرف آن، در زیر درختها، آخورهای آجری برای اسب ساخته‌اند، مسلماً اسبها در بهتر از اینجا بسته نشده‌اند ... در وسط این باغات و اراضی با عظمت، خود عمارت که در واقع کمتر از یک عمارت ملوکانه نیست، واقع شده.

چیزی که در اول وهله، جاذب نظر می‌شود، وسعت و بزرگی ابنیه است. اگرچه در دور بنا، چنارهای بسیار بلند از بالای بامها کشیده، معهداً خود بنا به قدری بلند و عالی است که در مقابل اشجار مرتفع، به حالت حقارت نیست و به عقیده من کوشش داشته‌اند که میان بنا و اطراف آن، تناسبی در کار باشد و تزئینات را در مرکز بنا جمع کرده برای مزید جلوه، حول و حوش آن را ساده قرار داده‌اند و به همین قصد در جلوخانهای عمارت، در عوض ستونهای کوچک زیاد، چهارستون ضخیم بزرگ نصب نموده‌اند و از طرز بنای این ستونها معلوم می‌شود که معماری ایران، اکنون در کار تغییر و تبدیل است. اگر این ستونهای ضخیم، خالی و ساده بود، یک نوع اثر ناهمواری می‌نمود. ولی به طرز نمونه نقشهای قشنگ، در دور آن پیچیده، بالا می‌رود و در بالای آنها سرستونهای بسیار عالی و ظریف ساخته‌اند. حتی در سرستونها و سردیوار، همین نقشها را امتداد داده به طوری که آن ستونها به تنه اشجار اطراف، مشابهت به هم رسانده است.

به واسطه حرارت هوا، مابین بنای مرکزی و ابنیه دست راست و دست چپ، دالانهای عریض قرار داده‌اند تا هوا از یک طرف آن به طرف دیگر جاری باشد. نیز دریچه‌های بام

سرگذشت تهران، ص: ۲۴۹

شیروانی را باز گذارده‌اند که سقف اتاق بادگیر بشود و در اغلب بیلاق‌های ایرانی، خانه را همین طور ساخته‌اند ...

تالار پذیرایی، به قدر تمام عرض بنا طول دارد. درها را منبت نموده‌اند و در هر قسمت تالار، ارسی بزرگی که از زمین اتاق به سقف و از یک سمت اتاق به سمت دیگر می‌رسد، قرار داده شده. هر یک از این ارسی‌ها از شبکه‌هایی با پیچ و خم مشبک و با



شیشه‌های الوان، مزین شده است. دیوارهای اتاق را تا طاقچه، از سنگ مرمر ساف صیقلی ساخته‌اند و بر روی دیوار صورت‌های دخترها، در حالت رقص کشیده شده. گذشته از این تالار پذیرایی باشکوه، اتاق‌های متعدد دیگر موجود است که شخص از تماشای هر یک مبهوت و متحیر می‌ماند و از ظرافت و غرابت گچ‌بری‌ها و آینه بندهای آن متعجب می‌گردد و دالان طرف شمال که به سمت تهران چشم‌انداز دارد، به قدری با عظمت و جلال است که من مافوق آن را ندیده‌ام.

وقتی، شخص، می‌بیند که قوه تحیر و تعجب او تمام شده، گمان می‌کند که بالاتر از آنچه دیده است، نخواهد دید، که به یکی از جاهای بسیار معتبر این قصر حوری‌ها راهنمایی شده، اول داخل می‌شود به یک دالان بسیار مزینی که از آنجا، از یک طرف می‌تواند بر مناظر اطراف چشم بیندازد. بعد از آنجا پیچ‌زده، به یک مکانی که به عینه به مغازه انتیپاروز می‌ماند. زیرا که طاق آن از قطعاتی قندیل مانند مستور است، می‌رسد. از آنجا به مرتبه بالا رفته، شخص طاق بسیار خوبی مشاهده می‌کند. فی الحقیقه منتهای مهارت و سلیقه ایرانی‌ها از همین بنا پیدا است.

محل گچ‌بری که در هیچ‌جا به خوبی مشرق‌زمین ساخته نشده، در این بنا به منتهای تکمیل رسیده است. شخص بعد از تماشا و حظ از تماشای نقش‌های عجیب و غریب گچ‌بری ایران، به فکر تحقیق جهات آن عمل و قشنگی و تزئینات نمی‌افتد. مع‌هذا باید دانست که برای ساختن تمام این نقش‌های ظریف بنای ایران، جز قالب آهنی چیزی نداشته است.»

ساموئل گرین در جای دیگری از کتاب خود باز به باغ فردوس اشاره کرده است و می‌نویسد:

«محض فهمیدن اینکه در منازل قشنگ تهران چقدر تزئینات به کار برده می‌شود، همین قدر کافی است که شخص بر جلوخان باغ فردوس نظری بیندازد ... تمام داخل این بنای باشکوه به همین جلوه و در همین مقام است و شخص از اختراعات صنعتی و ظرایف بنایی آن مات و متحیر می‌ماند. نیز باید دانست که نقشه تزئینات باغ فردوس نیمه‌فرنگی است و قدری شباهت به نقشه‌های زمان رنسانس دارد. اما مثل اینکه یک معماری از آن زمان قوانین سخت صنعت

سرگذشت تهران، ص: ۲۵۰

خود را کنار گذاشته، به‌طور دلخواه، کمال آزادی را در طرح‌ریزی اختیار کرده باشد. همین امر، دلیل بر آن است که صنایع ایران در حالت تبدیل و تغییر می‌باشد و معین است که این تزئینات باشکوه قدری از معماری جلوخان که در زمان ساسانیان بنا شده پیروی نموده است ... یکی از جاهای با تماشای باغ فردوس، حوضخانه مغاره‌مانندی است. این حوض‌خانه به قدر شصت پا طول و چهل پا عرض دارد و به واسطه تخته نمد که مخصوصا به اندازه این اتاق، در یزد ساخته شده، مفروش است ... تزئینات این حوضخانه ... به کلی مباین تزئینات سابق الذکر باغ فردوس است. تزئیناتی را که در ایران از گچ مرتب می‌سازند، گچ‌بری می‌گویند ولی گچ‌بری این حوضخانه طرز خاصی دارد که مقرنس نامند. اشخاصی که از علم معماری بهره دارند، می‌دانند که اینجا، تزئین طاق به سلیقه اعراب است. در قصر الحمراء و سایر ابنیه مشهور مشرق زمین، همین تزئینات به کار برده شده، آن را به رنگ مشعشه، نقاشی یا مطلا کرده‌اند ولی کمتر شخصی می‌داند که این تزئینات قشنگ ایرانیها از کجا اخذ شده است.

وضع طاق زدن که هنوز هم در ایران متداول است و ایرانیان کمال مهارت را در آن داشته و دارند، از قدیم الایام در ایران متداول بوده و قبل از بنای پارتون در آتن و کلوزه در رم ... فن طاق زدن در ایران انجام شده است. ولی چیزی که بیشتر اسباب تحیر و تعجب شخص می‌گردد، این که این صنعتکاران مخترع، هیچ تحصیل علمی نمی‌کنند و آنچه را که می‌دانند به واسطه هوش فطری و عملیات است. بنای ایرانی، مشغول بریدن نقشه قشنگی از گچ می‌شود. در صورتی که هیچ نمونه و سرمشقی در پیش ندارد. غالب اوقات ستاره و پرگاری هم در دست ندارد. فقط اسباب مختصری از چوب، برای بریدن گچ در دست دارند و اگر شخص از آنها سؤال کند که:

«معلم شما که بوده است و چه طریقه پیشنهاد خود کرده‌اید که نقش‌های به این قشنگی می‌سازید؟» جواب خواهند گفت که: «پیش

کسی تحصیل نکرده‌ام. چیزی از پیش خود می‌سازم.» فی الحقیقه، هیچ اطلاعی از اصول صنعت ندارند ... چند نفر از معمارهای تهران هستند که استاد می‌باشند و امتیاز و برتری کاملی بر معمارهای متوسط دارند از آن جمله یکی استاد حسین است، معمار باغ فردوس و دیگری استاد علی معمار ارک.»

## عشرت آباد

در سال ۱۲۹۱ (ه. ق.)، به امر ناصرالدین شاه طرح بنای عشرت آباد در شمال تهران ریخته شد و

سرگذشت تهران، ص: ۲۵۱

دور آن دیوار کشیدند. ناصرالدین شاه در شوال همان سال برای درختکاری وارد باغ شد و چهار اصله درخت به دست خود کاشت. پس از آن دیگران هم به پیروی از او درختهایی کاشتند.

در مآثر الآثار درباره این باغ چنین آمده است:

«و دیگر باغ عشرت آباد است که بر ظاهر دارالخلافة در سمت شمال شهر جنب شاهراه شمیرانات واقع گردیده و از باغات دیوانی مابین نگارستان و قصر قاجار افتاده و در داخل این باغ عمارات بدیع و ابنیه رفیع و کاخهای وسیع و کوشک‌های صنیع که شایسته شأن شاهنشاه بزرگ همت است ساخته و افراخته شده و شروع غرس نهال اشجار این بوستان مینو نشان خود به یمین مقدس شاهانه شده است.

اصل احداث و تأسیس و انشاء این باغ دیارا و اشجارا به دست بنده نگارنده- اعتماد السلطنه- شده چنانکه در ضمن اشعار کتیبه دیوار قصر آنجا از منظومات مقرب الخاقان میرزا محمد حسین ادیب متخلص به فروغی اشعار شده می‌گوید:

شاخ نشاط کی گشت تاریخ غرس خسرو کی خسرو نشاندی شاخ امیدواری

سعی صنیع دولت امر خدیو اعظم بخشیده این بنا را آذین استواری

در این شعرها مشارالیه چنانکه شفاها شنیده شد، از نخست فقط قصد مدح داشته نه نظم تاریخ و بعد از عرضه داشتن اشعار به الحاق تاریخ مأمور گردیده، پس اگر ماده نسبت به مقام استادی وی نارسا افتاده معذور بوده است.»

در مرآة البلدان نیز ذیل تاریخ سال ۱۲۹۱ (ه. ق.) درباره عشرت آباد می‌خوانیم:

«روز بیست و هشتم شوال این سال، چون طرح باغ عشرت آباد ریخته شده و دیوار دور ساخته، بنای مشجر نمودن آن است، بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دام ملکه تشریف فرمای این باغ که در میان قصر قاجار و نگارستان واقع است، شدند و چهار اصله درخت به دست مبارک خسروانه در این باغ غرس فرمودند. میرزا محمد حسین ادیب اصفهانی که منشی روزنامه دولتی و در صحبت مؤلف است قطعه‌ای در تاریخ این درختکاری عرض کرده به انعامات و مراسم ملوکانه سرافراز شد و سواد آن قطعه که عینا در ذیل ثبت می‌شود به امر همایون کتیبه شده به دیوار قصر عشرت آباد نصب کردند.

سرگذشت تهران، ص: ۲۵۲

## تاریخ غرس همایونی

با دست خویش خسرو در قصر عشرت آباد فرمود از عنایت رأی درختکاری

ای باغبان فردوس نام خوش تو رضوان کوثر بیار کاینک شد وقت آبیاری

اصلش بود عدالت فرعش بود کرامت شاخی که شه نشاند با دست شهریاری

تا بر فلک کشد سر این شاخ عدل امسال یک چند زودتر بار ای ابر نوبهاری

شاخ ملک نشان را صد بار به توان گفت از دوحه بهشتی از سرو جویباری  
 از این شجر ثمرها بینند اهل عالم برتر ز بختیاری بهتر ز کامکاری  
 زودا که عشرت آباد همچون سپهر گرددهم مشرق کواکب هم مطلع دراری  
 بر جای میوه خورشید آرند این درختان از فرط شهریاری از فرط بختیاری  
 تا اصله کرامت بار آور فتوت دست ملک نشانند شاخ بزرگواری  
 اصل است ذات اقدس فرحاند جمله عالم از اصل فرع را باد پیوسته استواری  
 در باغ عشرت آباد از یمن دست خسرو بادا شکفته دایم گل‌های تاجداری  
 شعر ادیب باشد در مدح شاه شاهان چون آفتاب روشن مانند آب جاری  
 «شاخ نشاط کی» گشت تاریخ غرس خسرو کیخسرو را نشانندی شاخ امیدواری  
 سرگذشت تهران، ص: ۲۵۳ سعی صنایع دولت، امر خدیو اعظم بخشد این بنا را آذین استواری»  
 مادام کارلاسرنا درباره بنا و ساختمان مالی عشرت آباد در سفرنامه خود می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه اغلب در قصر عشرت آباد اقامت می‌کند. ساختمان آن بدیع و از لحاظ سبک ساده و عبارت از یک برج بلند چند طبقه است که از هر طبقه‌ای یک دستگاه ساختمان به شاه اختصاص دارد به استثنای یک تالار بسیار زیبا که حال و هوای ایرانی و تزئیناتی با شیشه‌های کوچک هندی دارد اسباب و اثاث اروپایی سایر اتاق‌ها بسیار بازاری و عاری از سلیقه خوب است. اهالی مشرق زمین بدون برخوردار از بصیرت لازم یک نوع جنون خاص دارند که اتاقهای خود را به جای استفاده از ذوق هنری ملی کشورشان با اشیاء و آشغالهای محصول اروپا تزئین نمایند. قسمت خارجی قصر عشرت آباد، از آجرهای جلادار پوشیده شده و تقلید ناشیانه‌ای از سنگ فرش‌های قدیمی است که بر سردر بسیاری از کاخهای باستانی دیده می‌شود. پرده‌هایی از پارچه‌های کتان سفید با نقش و نگاری از منسوجات سیاه، سرخ یا آبی، تمامی قسمت‌های بنا را از تابش خورشید محفوظ نگاه میدارند و از این پرده‌های بسیار قشنگ، معمولا در همه کاخ‌های سلطنتی استفاده میشود. ضمنا یک عمارت برج‌مانند در وسط باغی پر از حوض و چشمه و فواره‌ها جدا از ساختمان‌های دیگر سر به آسمان کشیده است. دورتادور پایه آن در حدود سی خانه کوچک دو اتاقه به شکل نیم‌دایره‌ای ساخته شده و در هر کدام از این خانه‌ها یکی از زنان شاه ساکن است. نحوه معماری کاملا ابتدایی است. دیوارها با آهک سفید شده است. درها و چهارچوب پنجره‌ها از چوب سفید و دارای چفت و بست بسیار زمخت هستند. این خانه‌ها شبیه نوعی طویله‌هایی است که در بعضی از املاک کشاورزی انگلستان ساخته می‌شود.

قصر عشرت آباد که هنگام مراجعت شاه از اروپا احداث شده است، بیشتر به محل برگزاری مراسم عروسی شاه اختصاص دارد. چون ناصرالدین شاه اگر چه زنان متعددی دارد ولی باز هم زنان تازه‌ای می‌گیرد و تنها زنان اصل و نسب‌دار قسمت اندرون را پر نمی‌کنند بلکه بیشتر همسران وی از میان زنان روستایی دهکده‌های مجاور که بعدها مادرهای شاه آینده ایران خواهند شد انتخاب شده‌اند.

سرگذشت تهران، ص: ۲۵۴

یکی از ساختمانهای پرآوازه در باغ عشرت آباد ساختمان کلاه‌فرنگی آن است. کلاه‌فرنگی عشرت آباد عمارت سه طبقه‌ای است مشرف بر استخر که هر طبقه شامل یک تالار و دو اتاق است. تالار طبقه دوم تالار آینه است که سراسر آن آینه کاری و خاص استراحت ناصرالدین شاه بوده است در طبقه سوم تالار خوابگاه قرار دارد که طرفین آن دو مهتابی وسیع بنا شده و این دو مهتابی یکی مشرف بر استخر و دیگری مسلط بر باغ است کاشی‌ها و کتیبه‌ها و تابلوها در هر قسمت بر زیبایی ساختمان می‌افزوده است. ناصرالدین شاه عمارت کلاه‌فرنگی را برای اقامت انیس الدوله تخصیص داد بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه حرم‌خانه به تدریج

از رونق افتاد زیرا مظفر الدین شاه مردی علیل بود و محمد علی شاه و احمد شاه نیز آنقدر گرفتار وقایع و اتفاقات سیاسی بودند که توجهی به حرمسرا نداشتند به این جهت عشرت آباد که آن‌همه مورد عنایت ناصر الدین شاه بود کم‌کم به دست فراموشی سپرده شد.

اکنون وقتی از فراز عمارت کلاه‌فرنگی به پایین نگاه کنید میان شاخ و برگ درختان کاج که به مرور زمان وحشی شده و در هم فرومی‌رود، از اتاقهای اطراف آن جز سه اتاق در سمت مغرب و دو اتاق در سمت مشرق چیزی باقی نمانده است  
دکتر فوریه در کتاب سه سال در دربار ایران درباره باغ و قصر عشرت آباد می‌نویسد:

۱۲ مه ۱۸۹۱ (م) ۳ شوال ۱۳۰۸ (ه. ق.)، امسال مرحله اول توقف ما عشرت آباد است. قصر آن چندان مهم نیست و باغهای آن هم کم‌وسعت‌تر از باغهای ییلاقی دیگر است. بعلاوه به علت نزدیکی به تهران هوای آن نیز چندان با هوای تهران تفاوت ندارد تا انسان خود را در اینجا راحت‌تر بیابد. مخصوصاً بارانهای دائمی تولید زحمت دیگری کرده است. در هر طرف در ورودی چند اتاق ساخته شده، در سمت راست، آبدارخانه و اتاق دفتر و در طرف چپ، در انتهای یک باغ مربع شکل، بیرونی قرار دارد. از نوع بیرونی‌های خیلی معمولی. اندرون که در قسمت آخر قصر واقع است وضعی خاص دارد. عمارت خوابگاه آن به صورت یک برج واقعی است. دارای سه مرتبه روی یک طبقه زیرزمین و هر قدر عمارت اهل حرم کوتاه و کوچک است خوابگاه بلند و بزرگ می‌نماید. عمارت اهل حرم خانه‌های کوچک مجزایی است که آنها را در ردیف هم و به یک شکل دور حوض ساخته‌اند و منظره هر یک از آنها از دور بی‌شبهت به قبر نیست. دیواری بلند بر آنها  
سرگذشت تهران، ص: ۲۵۵

مشرف است و یک ردیف درخت تبریزی آنها را از نظر اشخاص نامحرم مستور می‌دارد.»

بانیان کودتای سوم حوت سال ۱۲۹۹ (ه. ش.) چند نقطه مناسب شهر را برای ایجاد پادگان و قراول‌خانه انتخاب نمودند که از آن جمله عشرت آباد بود. پادگان عشرت آباد به جان محمد خان سپرده شد و وقتی حکومت کودتا دست به توقیف رجال و متنفذین وقت زد چند نفری از آنان از جمله عین الدوله در پادگان عشرت آباد محبوس شدند. شهاب الدوله اسداله میرزا شمس ملک آرا، رئیس تشریفات دربار سلطان احمد شاه، می‌گوید:

«برحسب امر شاه به عشرت آباد رفتم. جان محمدخان را منتظر یافتیم معلوم شد قبلاً سردار سپه تلفن کرده و اطلاع داده است. در طبقه اول با عین الدوله برخورد کردم. در حالی که احوالپرسی می‌کردیم عین الدوله بیخ گوشم گفت: «محمود اوغلی به فکر ما هم باش» از آنجا به طبقه دوم رفتم. قوام السلطنه در آن طبقه در تالار آئینه مشغول ادای فریضه بود. همین که از نماز فارغ شد، موضوع تشکیل کابینه را با او در میان گذاردم»

## ارغونیه یا داودیه

داودیه در غرب چال‌هرز و جنوب قلهک قرار دارد. میرزا آقا خان نوری صدراعظم، این محل را که ظاهراً باغ و قناتی نیز داشته است، خرید و به نام پسرش، میرزا داود خان وزیر لشکر آن را توسعه داد و داودیه خواند.

مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران درباره نام ارغونیه و داودیه می‌نویسد:

«داودیه که در شمال تهران و در جنوب غربی قلهک واقع شده باغ ییلاقی میرزا آقا خان نوری بوده و پیش این که آنجا را مالک شود نام آن به مناسبت درختان ارغوانی که در خیابانهایش کاشته شده بود ارغونیه نام داشت. بعضی دیگر می‌گویند که اینجا را ارغوان میرزا، پسر حسنعلی میرزا شجاع السلطنه ساخته و پس از این که بساط آنان برچیده و اموال آنان مصادره و ضبط شد، چندی بعد میرزا آقا خان نوری آنجا را مالک شد و نامش را داودیه بنام پسرش میرزا داود خان گذاشت و وجه اخیر باید صحیحتر باشد»

«از جمله بیلاقیهای قشنگی که ما در آن بهار، تماشا نمودیم ملکی در داودیه است. این بنا را همان صدراعظمی که اسباب تسریع جنگ ایران و انگلستان در سنه ۱۸۵۸ (م) گردیده، ساخته است و وقتی تمام شد به قدری باشکوه بود که اعلیحضرت شاه ایران این را ضبط دیوان کردند.

چه رعیتی مقدر نبود آن همه ثروت داشته باشد. اما بعد از فوت صدراعظم، به شرط موقتی، به اولاد او واگذار شد. موقع این باغ چندان خوب نیست. زیرا که به شهر خیلی نزدیک است و در دشت پرسنگی در پایین تپه واقع شده است و همین تپه اسباب جلوگیری از نسیم جنوب غربی ظهر می گردد و از این جهت خیلی گرم است. گویند که پشه زیاد دارد اما گذشته از این مراتب، عمارتی است شایسته سکناى پادشاهی.

وسعت باغ عبارت است از یک میل طول و یک ربع میل عرض. در طرف شمال آن درخت زیاد کاشته‌اند و میان آن حوض بزرگی قرار دارد که آب داودیه از همان حوض جاری می‌شود.

در مرکز این باغات عمارتی ساخته شده که تفصیل آن را خواهیم نگاشت و در جنوب باغ میوه بزرگی است که فواکه وافر دارد. و وصل به این باغ، اتاقهای خدام و حمام بزرگ زیرزمینی واقع است. قبل از رسیدن به قسمت مرکزی داودیه طویله‌های وسیع روباز واقع شده که به قدر صد اسب گنجایش دارد و آخورها را در خود دیوار کنده‌اند و در فصل تابستان با حصیر و شاخه‌های درخت سر آن را می‌پوشانند.

بعد از عبور از اصطبل، شخص داخل خیابان مفروش باشکوهی می‌شود. از مرکز خیابان جویی از سنگ ساخته‌اند و آب به صدای خوش از آن جاری است. در هر دو طرف این خیابان دو جرگه چنارهای عالی که هر یک به قدر صدپا ارتفاع دارد، غرس شده. از این خیابان شخص می‌رسد به یک عمارت بزرگ با طراوت که سه مرتبه دارد شخص متعجب می‌شود که وقتی به این عمارت داخل می‌شود حوضخانه بزرگی مانند تالار تخت مشاهده می‌نماید. سقف این حوضخانه تقریباً هفتادپا ارتفاع دارد. زمین آن مفروش از آجر نظامی است و در وسط آن حوض بزرگی واقع است و دیوارهای ضخیمی که طاق این حوضخانه مثنی را نگاه می‌دارد در هر زاویه دالانی دارد و بدین واسطه هوا به سهولت گردش نموده اسباب طراوت این بنای ضخیم را فراهم می‌آورد. وقتی از این حوض خانه خارج شده از بیرون آن را تماشا کردیم حدس زدیم که در بالای آن طاق بنای دیگری هم باشد. فی الحقیقه پله‌های پیچ در پیچی دیدیم که از تالارهای وسیع مرتبه

تحتانی بالا رفته به دو مرتبه فوقانی و دالانها و تالارهای کثیر می‌رسد. در طرف شمال و جنوب دو مهتابی عرضی واقع است. و وقتی پرده‌های گلدوزی آن را به یک طرف می‌کشند چشم‌انداز بسیار خوبی به هم می‌رسد و هوا بلامانع در این عمارات جاری می‌گردد.

در تالار شمالی صورت صدراعظم و صور اولاد ذکور او با رنگ و روغن بر روی گچ کشیده شده است. این پسرها اکنون بزرگ شده در مشاغل دولتی درجات مختلف تحصیل نموده‌اند.

من سه نفر از آنها را می‌شناسم. پسر بزرگ صدراعظم شخصی است پرحرف و متکبر و پر از غرور خانواده خود، دیگری شخصی است کوتاه‌قد و نادرستی و ثقلب فوق‌العاده دارد و میان ایرانیان کمتر شخصی به این بی‌ادبی دیده می‌شود و سومی شخصی است خوشرفتار و مؤدب و بی‌ادعا.

در طرف شمال باغ، چهار خیابان از چنار و تبریزی قرار داده شده است. میان درختها را فرش کرده‌اند در وسط خیابان مرکزی

جویی واقع است و آبی از کوه به واسطه چندین آبشار کوچک پایین ریخته از آن جاری می‌شود. خلاصه در تمام بنا سلیقه و ظرافت و شکوه به کار برده شده است.»  
گفتنی است که محل قراق‌خانه در سال ۱۲۹۶ (ه. ق.)، که دومان‌تویچ ریاست آن را داشت در داودیه بود و در زمان سرهنگ چارکوسکی یعنی سال ۱۲۹۹ (ه. ق.) به قصر قاجار انتقال یافت.

### الهیة، خورآذین، خلایزیر

نام کهن الهیة، خورآذین بود که گاهی به آن خلایزیر هم می‌گفتند. اراضی خورآذین متعلق به عزه الدوله همسر امین الدوله بوده است. پس از اینکه میرزا جعفر حکیم الهی این اراضی را خرید و در آن آبادانی کرد، آن را الهیة خواند. عبد الله مستوفی در این باره می‌نویسد:

«امین الدوله معتقد بود که باید حاجت کشور را از مال التجاره‌های خارجی با ایجاد کارخانه‌ها رفع کرد. زیرا خوب می‌فهمید که واردات ایران خیلی زیادتر از صادرات آن است و با این وضع زندگی که حتی اسبها هم روسی شده است عنقریب بقیة السیف طلاهایی که از قدیم در ایران بوده و آنهایی که نادرشاه از هندوستان به این کشور آورده است، و به وسیله بانک سرگذشت تهران، ص: ۲۵۸

شاهی انگلیس و بانک رهنی روس از ایران خارج و روزه‌روز قوت خرید پول نقره کمتر خواهد شد.  
بر اثر همین عقیده بود که امین الدوله در زمان ناصر الدین شاه کارخانه کبریت‌سازی در الهیة شمیران و کارخانه قندریزی با سرمایه خارجی و داخلی در کهریزک دایر کرده بود. قند کارخانه کهریزک که با بهترین قندهای کارخانه‌های اروپا برابری می‌کرد، در اواخر سال ۱۳۱۳ (ه. ق.) به بازار آمد ... همچنین کبریت الهیة که به درجات از کبریت کارخانه تبریز و زنجان امروز بهتر و بی‌خطرتر بود نیز وارد بازار شد. عبد الله مستوفی در جای دیگر از کتاب خود درباره کارخانه کبریت‌سازی الهیة می‌نویسد:  
«ناصر الدین شاه عبث می‌خواست به مقاومت‌های خود از ازدیاد نفوذ خارجیها جلوگیری کند.

زیرا برطبق عهود نمی‌توانست مقاصد تجارتي آنها را مانع شود و هر اقدام تجارتي از طرف خارجیها راه تازه‌ای برای ازدیاد نفوذ آنها باز می‌کرد. از همین اوقات بود که تجارت داخلی در حقیقت دلالت‌های تجارت خانه‌های خارجی شدند و دستکاریهای کشور یکی بعد از دیگری تعطیل شد. امین الدوله عبث می‌خواست با دایر کردن کارخانه قند در کهریزک و کارخانه کبریت در الهیة راه کار را به صدراعظم نشان بدهد. زیرا مسلماً با قند و کبریت روسی که موقتاً ارزانتر به ایران می‌ریختند، نمی‌توانست مقاومت کند و این کارخانه‌های بخاری هم دیر یا زود مثل شعرافیهای کاشان و یزد و بوشهر و اصفهان و حتی کرباس‌بافیهای دهات محکوم به فنا می‌شدند.

مخبر السلطنه هدایت نیز درباره کارخانه کبریت‌سازی خورآذین می‌نویسد:

«کارخانه قندسازی و کبریت‌سازی آوردند به تشویق امین الدوله و قندسازی را در کهریزک بنا کردند. کبریت‌سازی را در خلایزیر پهلوی زرگنده که هر دو محل ملک امین الدوله بود.

خلایزیر آن مقدار خوب به عمل نمی‌آورد که کفاف کارخانه را بدهد و اما در کهریزک هم چغندر زیاد کرایه برمی‌داشت و با وجود گمرک صدی پنج، قند به قیمت تمام نمی‌شد و هر دو کارخانه خوابید.

از باغهای معروف و بزرگ الهیة باغ شرکت نفت است که مرکز مهمانیها و پذیراییهاست.

سرگذشت تهران، ص: ۲۵۹

دیگری باغ سفارت آلمان که از باغهای بزرگ الهیة است.



حجت بلاغی در تاریخ تهران می‌نویسد:

از زرگنده که قدری بالاتر برویم به الهیه می‌رسیم که اکنون - ۱۳۵۰ خورشیدی - قسمت عمده آن به ورثه خانم فخرالدوله و غیره تعلق دارد. در حدود پنجاه‌و‌اند سال پیش - از سال ۱۳۵۰ - در اراضی الهیه سه باغ بزرگ وجود داشت که یکی از آن سه باغ هنوز به همان وضع چهل سال قبل باقی مانده که باغ سفارت شوروی است در جنوب الهیه.

باغ دوم متعلق به امین الدوله بود که بین اخلافش تقسیم گردید و بین قسمتها دیوار کشیده شد. باغ سوم متعلق به امین دفتر بود که بعد از فوتش چون وارثی نداشت به فاطمه خانم همسرش رسید. فاطمه خانم دختر آصف الدوله والی خراسان است.

این باغ تا نزدیک پل روی رودخانه زرگنده ادامه داشت و در زمان حیات فاطمه خانم به قطعات کوچک و بزرگ تقسیم شد و به فروش رفت و محل سکونت فاطمه خانم همین عمارت بیلاقی شرکت ملی نفت بود.

شرکت سابق نفت در سال ۱۹۲۴ (م)، ۱۳۴۳ (ه. ق.)، ۱۳۰۳ (ه. ش.) این باغ بیلاقی را به‌وسیله نماینده مدیر عامل شرکت سابق نفت در تهران به نام فرلی به قیمت یکهزار و پانصد لیره - ۷۵۰۰ تومان - از فاطمه خانم خرید که از آن موقع تا زمان خلع ید از شرکت سابق نفت باغ مزبور محل سکونت نمایندگان وقت مدیران عامل شرکت سابق نفت در تهران بود.

پس از خلع ید، باغ برای مذاکرات نفت انتخاب شد و قیمت فعلی - سال ۱۳۵۰ - این باغ متجاوز از سیصد هزار تومان می‌باشد.

### نگاهی به کارخانه قند کهریزک

دکتر حسین محبوبی اردکانی درباره کارخانه قند کهریزک می‌نویسد:

«نخستین اقدام در مورد تأسیس کارخانه قندسازی به وضع جدید در سال ۱۳۱۳ (ه. ق.) از ناحیه میرزا علی خان امین الدوله و به مشارکت یک کمپانی بلژیکی به نام شرکت سهامی بلژیکی برای قندسازی در ایران به عمل آمد. لکن از سه سال پیش از آن اقدامات مقدماتی شروع و امتیاز آن از ناصر الدین شاه گرفته شده بود. اعتماد السلطنه در خاطرات خود نوشته است که در روز سه سرگذشت تهران، ص: ۲۶۰

شنبه هشتم شعبان ۱۳۰۹ «به رسم هر روز درب‌خانه، رفته مراجعت به منزل نمودم. عصر بارون نرمان با دو نفر فرنگی آمدند یکی موسوم به پلت بود. مأمورند از برای اینکه چغندر بکارند و از شیر چغندر کارخانه قندسازی در ایران راه بیاندازند ...»

در روز یکشنبه غره ذی‌حجه ۱۳۱۲ (ه. ق.) ساختمان آن را شروع نمودند و در اواخر سال ۱۳۱۳، گویا ساختمان کارخانه و نصب ماشین‌آلات پایان یافت و بهره‌برداری آزمایشی آن شروع گردید. ظرفیت کارخانه هشتاد تا صد تن چغندر در روز و ماشینهای آن ساخت انگلستان و از کارخانه ویلکک بود. شرکت امین‌الدوله در حدود تعهدات مربوط به تأمین آب و چغندر مصرفی کارخانه بود. این شرکت در زمستان آن سال شروع به چغندرکاری نمود و برای این کار با رعایای کهریزک که کارخانه در آنجا تأسیس شده بود قرارداد بست اما چون محصول آن به بازار آمد نتوانست با قند روسی رقابت کند و به تعطیل کارخانه منجر گشت و در نتیجه بین شرکت و رعایا اختلافی پدید آمد که مدت‌ها وزارت امور خارجه را به خود مشغول داشت»

غلامحسین افضل‌الملک در کتاب افضل التواریخ می‌نویسد:

روز جمعه بیست و دوم رجب سال ۱۳۱۵ (ه. ق.)، بندگان اقدس شاهنشاهی به جهت ملا-حظه و نظاره کارخانه قندسازی که به توسط کمپانی و مدیر بلژیکی قریب یک سال است در قریه کهریزک تهران دایر شده است از تهران تشریف‌فرمای قریه کهریزک که در ده فرسخی تهران است شده کارخانه قندسازی را کاملاً- نظاره فرمودند در حضور همایون مقداری قند ریختند و بسی حیرت‌ها از اختراع انسان حاصل شد که چه ماشینها می‌سازد و چه قدرتهای خیالی دارد.



عجایب این کارخانه به وصف در نمی آید نمی توان تشریح کرد مگر آنکه کسی به چشم ببیند. در روزنامه‌های ایران نوشته‌اند که قند این کارخانه نهایت امتیاز و صفا را دارد. لکن خلاف است، قند گریک و قند روسیه و سایر قندهای اروپا خیلی بهتر از این قند است. قند این کارخانه فقط از قندهای یزدی که چند سال قبل در یزد ایرانی‌ها می‌ریختند بهتر است ولی در مقابل قند اروپا که به ایران می‌آورند هیچ تعریفی ندارد. قند این کارخانه صلب و سخت است در چای یا آب گرم دیر آب می‌شود و صفا و درخشندگی اش کم است.

خلاصه، جناب مستطاب اشرف صدراعظم که قریه کاریزک ملک ایشان است تشریفات قدوم همایون را به‌طور شایان از نهار و فواکه عصر و سایر لوازم در آنجا مرتب و مهیا ساخته سرگذشت تهران، ص: ۲۶۱

بندگان اقدس همایون بعد از ملاحظه کارخانه کارگران، به منزلی که مخصوص راحت ایشان آماده شده بود نزولی اجلال فرموده و صرف نهار کرده بعد از چای به شهر دار الخلافه رجعت فرمودند.

... عیب بزرگ قند این کارخانه این است که از دولت روسیه به تهران و سایر بلاد ایران محض تجارت، قند به ایران می‌آورند و گمرک می‌دهند و سی منزل و بیست منزل در خاک ایران که راه آهن نیست کرایه به مکاریان می‌دهند که قندها را بار شتر و قاطر کرده به ولایات حمل کنند. با این تحمل ضررها و خسارها و زحمتهای قند فرنگ هرمنی در میان تجار به پنج هزار فروش می‌رسد. ولی حماقت کمپانی و مدیر بلژیکی کارخانه قندسازی ایران این است که در دو فرسخی تهران کارخانه ساختند و قندش را که به تهران می‌آورند، نه مثل قند روسیه وجه گمرک دارد و نه سی منزل و بیست منزل به مکاری کرایه می‌دهد. هیچگونه ضرر ندارد با این حالت او هم قند خود را مثل قند روسیه به قیمت یک من پنج هزار به فروش می‌رساند. مردم چون قیمت هر دو قند را یکسان دیدند در حالتی که قند خارج را بهتر مشاهده می‌کنند البته قند خارجه را خریده کارخانه قندسازی در ایران ضرر می‌کند. پس باید مدیر قندسازی ایران هرمنی از قند خود را یک هزار دینار از قند خارجه که به ایران می‌آید و متحمل ضرر می‌شود، ارزانتر بفروشد تا همه به خرید قند او راغب شده دیگر مال التجاره روسیه به ایران نیاید و خریدن قند منحصر به کارخانه قندسازی ایران شود تا هزار فایده برد.

خبط دیگر کارخانه قندسازی ایران این است که مدیر این کار، یک کارخانه بیشتر نداشت و به قدری می‌توانست قند بیرون بیاورد که کفایت یک بلوک تهران مثل ورامین را بکند و نمی‌توانست قند تمام تهران را برساند، چه رسد به قند سایر ولایات. در این صورت باز اهل ایران محتاج به قند بلاد روسیه بودند و کار منحصر به این اداره نمی‌شد لهذا چندان فایده‌ای نمی‌برد، اداره قندسازی باید چندین کارخانه داشته باشد تا اهل یک مملکت دیگر محتاج به قند خارجه نباشند و باید اداره قندسازی ایران قند خود را از قند خارجه به قاعده پنج یک ارزانتر بفروشد که مال التجاره خارجه از کثرت ضرر عاجز شود والا کار پیشرفت نخواهد کرد. باری این کارخانه قندسازی که من شرح وقایع اش را در ضمن سنه هزار و سیصد و پانزده نگاشتم افتتاح و عدم پیشرفت کارش در سنه هزار و سیصد و هفده معلوم شد و ضرر کرد و کارخانه اش خوابید و اختلاف و ناحق‌گویی بلژیکی با ایرانیان که مستأجر و چغندرکار او بودند و ادعای ضرر کردند در گرفت. طرفین به هم ادعاهای بیجا آوردند ولی به شهادت جناب ناصر الملک و محتشم السلطنه که باطنا می‌خواستند سخن بلژیکی‌ها درست باشد تصدیق می‌کردند که حق به جانب

سرگذشت تهران، ص: ۲۶۲

ایرانیان است. خلاصه انجام این کار قدری اشکال داشت و محتشم السلطنه، پسر صدیق‌الملک، از رؤسای وزارت خارجه که در انجام این کار داخل بود بعضی اطلاعات خوب داشت و ضرر ایرانیان را که به چه قسم واقع شده است بیان می‌کرد و چون سخن به طول می‌کشید من از تحریر آن تقریرات عاجزم. و در حین تحریر این سطور هم مطلع نیستم که اصلاً این امر را چگونه قرار دادند.

من آنچه را که آگاهی داشتم نگاشتم.

بلی! کمپانی و مدیر خارجه که با دویست هزار تومان یا پانصد هزار تومان سرمایه به ایران می‌آید و امتیاز کار می‌گیرد در صورتی که پنجاه هزار تومان به وزرا و دانشمندان خائن دولت اول تعارف می‌دهد و بعد فایده نبرده، صد هزار تومان خانه و عمارت و کارخانه و میز و مبل می‌سازد و نوکرهای زیاد که لزومی ندارد نگاهداشته و مواجب زیاد می‌دهد و بعضی خطبهای دیگر می‌کند، آخر کارش به آنجا می‌کشد که ضرر کند و کلاه ایرانیان را بردارد و کارخانه‌اش را متروک دارد. آن وقت به زور سفارت یک طوری حفظ ظاهر را از دست ندهد. الکلام بحر الکلام از کارخانه قند شیرین که این تلخی بار آمد.

به هر صورت مبارزه با شرکت و کارخانه و محصول آن شروع شد و شایع کردند که چون قند کهریزک به واسطه استخوان مرده سفید می‌گردد مصرف آن بر مسلمانان حرام است و مراد از استخوان مرده زغالی حیوانی است. حربه دیگر ارزانتر فروختن جنس بود. قند روس در همه جا از قند کهریزک ارزانتر عرضه می‌شد. قدرت سیاسی و اقتصادی روس نیز پشتیبان این عمل بود از این رو کارخانه پس از سه دوره بهره‌برداری در سال ۱۳۱۷ (ه. ق.) به علت ورشکست شدن کمپانی چنانکه گذشت تعطیل شد و بعدا عده‌ای از زرتشتیان من جمله ارباب کیخسرو و شاهرخ و ارباب رستم گیو سهام آن را به قیمتی نازل خریدند. کارخانه تا سال ۱۳۰۸ (ه. ش.)، عاطل و باطل افتاده بود. در آن سال کسری ماشین‌آلات آن از کمپانی آلمانی وولف واقع در ماگدبورگ آلمان که بعدا بوکاوولف نامیده شد خریداری و نصب گردید و اولین بهره‌برداری مجدد آن پس از سی و شش سال تعطیلی در سال ۱۳۱۰ (ه. ش.)، صورت گرفت. به علاوه دولت تمام سهام آن را خرید و اداره کارخانه را هم خود به دست گرفت مساحت کل زمین کارخانه هفتاد و دو هزار متر بود که هزار و سیصد و هشتاد متر مربع آن زیربناهای صنعتی و انبارها و سه هزار و هفتاد و شش متر مربع آن زیربنای منازل مسکونی قرار داشت. این کارخانه در سال ۱۳۴۳ (ه. ش.) به علت فرسودگی ماشین‌آلات متوقف شده است.

سرگذشت تهران، ص: ۲۶۳

## حرمخانه ناصر الدین شاه

### اشاره

عبدالله مستوفی درباره حرمخانه ناصر الدین شاه می‌نویسد:

«محوطه‌ای که ضلع جنوبی آن دیوار پشت تالار موزه و اتاقهای برلیان و باقی دیوار شمالی باغ گلستان و ضلع شرقی آن خیابان ناصر خسرو و ضلع شمالی آن خیابان در اندرون سابق که تا آخر سر در الماسیه ختم می‌شد و ضلع غربی آن از روبروی مسجد مادر شاه تا پشت خلوت کریمخانی امتداد پیدا می‌کرد به حرمخانه ناصر الدین شاه تخصیص داشت. در این محوطه عماراتی از قدیم و جدید بود که زندهای زیاد ناصر الدین شاه در آنها منزل داشتند و شاید بعضی از آنها از زمان آقا محمد خان و فتحعلیشاه به یادگار مانده بوده است. ناصر الدین شاه برای ایجاد انضباط بیشتری در حرمخانه امر داد تمام عمارت کهنه داخل این محوطه را بکوبند و در دوره این مکان پرعرض و طول حیاطهای تقریباً متحدالشکل برای خانمهای حرمخانه بسازند و از تمام این حیاطها به محوطه‌ای که در وسط باقی می‌ماند در باز کنند و در سمت جنوب این محوطه دوم، نزدیک به دیوار تالار موزه و باغ گلستان، عمارتی برای خوابگاه شاه بنا نمایند که این عمارت مسکن شاه و حیاطهای اطراف منزل زندهای او باشد. تاریخ اتمام این بناها سال هزار و سیصد و در موقعی است که شاه به سفر خراسان رفته بود. این تاریخ، تاریخ ساختمان حیاطها است. عمارت خوابگاه بعدا ساخته شده و در [سال] ۱۳۰۶ (ه. ق.) خاتمه یافته است. دور عمارت خوابگاه استخری داشته که عمارت در جزیره آن واقع بوده است. استخر را بعدها و شاید در زمان مظفر الدین شاه پر کرده‌اند و خزانه اندرون در زیرزمین این عمارت بوده است.»

عبد الله مستوفی در دنباله سخنش می نویسد:

«عمارت خوابگاه همین است که امروز مقر وزیر دارائی و دفتر خصوصی او و دفتر رئیس کل دارایی امریکایی است اما حیاطهای ضلع شرقی و شمالی و غربی را تا محاذی عمارت سرگذشت تهران، ص: ۲۶۴

خوابگاه در این شش سال اخیر خراب و به جای آن عمارت وزارت دارایی را که هنوز تمام نشده و مسکون نگردیده است ساخته‌اند- کتاب شرح زندگانی من در سال ۱۳۲۱ (ه.ش.) تألیف شده و منظور از پنج شش سال اخیر همین تاریخ ۱۳۲۱ (ه.ش.) است- فقط سمت مغرب عمارت خوابگاه یکی دو حیاط باقی مانده است که می‌توان از این یکی دوتای باقیمانده به باقی آنها پی برد هر یک از این حیاطها در سه طرف ساختمان داشته و طرف چهارم که حد فاصل بیرون حیاط می‌شد به جای بنا دیوار بلندی ساخته بودند که گذشتن از آن جز به وسیله نردبانهای سی‌چهل پله امکان نداشت در هر یک از سه طرف یک سه قسمتی زیر و رو ساخته و در کنجها پله و سرسرای بنا کرده بودند که حیاط را به طبقه دوم مربوط می‌کرد.

بنابراین هر حیاطی هیجده اتاق بزرگ و کوچک با راهرو و صندوق‌خانه و غیره داشت البته طبقه زیر مال خدمتکارها و طبقه فوقانی متعلق به خانها بوده است که مثلاً هر یک یک سمت از این حیاطها را اشغال می‌کرده‌اند ولی در این ضمن بعضی خانهای مقرب یا جافتاده که سمت ریاست به سایرین و حاشیه بیشتری داشتند نیز بوده‌اند که یک حیاط تمام یا بیشتر در تصرف آنها بوده است. در ضلع شمالی و دو طرف جلوخان در اندرون یکی دو حیاط یک طبقه هم بود که به عملجات حرم‌خانه و خواجه‌سرایان و میرزا حسن سمیعی مستوفی کرمان که در آن واحد مستوفی حرم‌خانه و به وزیر درب حرم هم ملقب بود و شیخ الحرم و از این قبیل کارکنان تخصیص داشت فقط عمارتی که در هزار و سیصد قمری در محوطه قدیم حرم‌خانه از خرابی معاف شد تالار بزرگی بود که از زمان فتحعلیشاه مانده و او دیوارهای آن را به مجالس شکار و عیش خود منقش کرده و از زمان وزارت عدلیه مرحوم داور بیعد که بعضی از این حیاطها به دادگستری تخصیص یافت این تالار هم محل محکمه جنایی گردید و بالاخره در چهار سال قبل که می‌خواستند عمارات جدید ناتمام فعلی وزارت دارایی را بسازند این تالار قدیمی هم مثل حیاطهای دور محوطه گرفتار خرابی شد و از بین رفت.

این محوطه حرم‌خانه و خوابگاه گذشته از در اندرون و دری که از باغ گلستان نزدیک عمارت خوابگاه برای رفت و آمد شاه از بیرون به اندرون داشت دارای مدخل دیگری بود که در زیر سردر الماسیه قرار داشت. من هیچوقت این در را باز ندیدم همیشه از تو بسته و یک عده سرباز در اتاق و ایوانی که پهلوی آن ساخته بودند قراول بود. این سردر در اول سلطنت پهلوی به جرم داشتن کتیبه‌ای به اسم ناصرالدین شاه که با خط طلا بر روی زمینه لاجوردی بسیار زیبا در کله سرگذشت تهران، ص: ۲۶۵

ایوان آینه‌کاری بالاخانه آن نصب بود از ریشه کنده شد و یک مدخل بسیار زشتی از آجر تراشیده قرمز جای آن را گرفت که آن هم در نوبت خود در دو سال قبل خراب شده و در آینده باید مدخل زیبای سنگی یا سیمانی که در خور عمارت پشت آن باشد در این نقطه بنا کنند.

شاه به این حیاطها نمی‌رفت و منزل او همان عمارت خوابگاه بود. زنهای او هم بدون احضار نزد او نمی‌رفتند ... نزدیک اتاق خواب او مستحفظها بودند که با ساری اصلا ن رئیس خود تا صبح کشیک می‌داده‌اند.

(ساری اصلا ن ترکی و بمعنی شیرزرد است و این لقب مخصوص رئیس مستحفظین شبانه شاه و شاید در خانواده ساری اصلا ن اخیر موروثی بوده است)

در مسافرتها هم این رسم ترک نمی‌شد و نزدیک سراپرده شاه این کشیک برقرار بوده است شاه هر روز صبح حمام می‌رفته و حمام

مخصوص او جنب بیرونی بوده و در سر حمام گاهی رجال را می پذیرفته و دستوراتی به آنها می داده است.»

عبد الله مستوفی چند صفحه بعد، درباره خلوت شاه، می نویسد:

«سرآمد و مرکز تمام بیوتات و کارخانه آدم سازی برای دستگاه دولت و محل امتحان و اختیار شاه از درجه صحت عمل و لیاقت رجال آینده مملکت خلوت شاه بود.»

در اینجا عبد الله مستوفی درباره خلوت شاه در زیر نویس صفحه، چنین توضیح داده است:

«آنچه امروز به آن دربار می گویند در آن زمان خلوت و کارکنان آن را عمله خلوت و رئیس آنها را ریش سفید خلوت موسوم کرده بودند.

ریش سفید خلوت چیزی نظیر وزیر دربار امروز بوده است- منظور از امروز سال ۱۳۲۱ (ه.ش.) است- با این تفاوت که ریش سفیدان خلوت آن دوره مردمانی کار به هم انداز و باسیاست بودند ... بعدها ناصر الدین شاه لقب ریش سفید را به وزیر حضور تغییر داد. از زمان میرزا حسین خان مشیرالدوله به بعد سپهسالار دربار با مضاف الیه اعظم همان معنی را داشت که امروز از آن به دولت تعبیر می شود. دیگر وزیر دربار اعظم کارش به ریاست خلوت شاه منحصر نبود و این لقب از اینکه وزیر اعظم بخوانند وزیر دربار اعظم می گفتند. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه به لقب وزیر دربار تقریباً بمعنی امروزه آن برمی خوریم و حکیم الملک و بعد از او امیر بهادر که هر یک در نوبت خود در مزاج شاه خیلی نفوذ داشتند و شخص اول دربار بودند به این لقب ملقب شدند. اما وزارت دربار تیمورتاش غیر از تمام این وزیر دربارها بود و او نماینده اقتدار شخص

سرگذشت تهران، ص: ۲۶۶

شاه به شمار می آمده است.»

«باری گفتیم که سرآمد و مرکز تمام بیوتات و کارخانه آدم سازی برای دستگاه دولت و محل امتحان و اختیار شاه از درجه صحت عمل و لیاقت رجال آینده مملکت خلوت شاه بود که گذشته از رؤسا و کارکنان بیوتات پیشخدمتها و فراش خلوتها هم جزو آن بودند، پیشخدمتی در درجه دوم از مشاغل نسبتاً محترم به شمار می آمد. زیرا این کار نردبان ریاستهای بزرگ و حکومتهای ایالات و ولایات و حتی صدارت هم می شد. این از لوازم طرز استبداد است که شاه وزرا و رؤسا و حکام را تا می تواند از حول و حوش و عمله خلوت خویش که به حال آنها بیشتر شناسایی دارد انتخاب می نماید و اکثر آنها را بر برادران و اعمام خود هم مقدم می دارد.»

## خزانه

«یکی دیگر از بزرگترین بیوتات سلطنتی که در حقیقت کار آن جنبه دولتی داشت و مشتری آن زیاد بود خزانه داری یا به اصطلاح زمان وزارت خزانه بود. از دیر زمان این شغل با ضرابخانه توأم بود و به خانواده معیر الممالک تعلق داشت. حسین علیخان که بالاخره به نظام الدوله هم ملقب شد و دوستعلی خانها و دوست محمد خانها همه خزانه دار و رئیس ضرابخانه و بلقب معیر الممالکی هم ملقب بوده اند. دوست محمد خان خزانه دار آخری داماد ناصر الدین شاه هم شد ولی بعد از پدرش چون خیلی آقا زاده بار آمده و به دامادی شاه هم مغرور بود زیر بار رجال درباری نرفت ... و چون مکتب بی حسابی از میراث پدر داشت سرانجام راه مسافرت فرنگ را پیش گرفت و میدان را برای رقیب یعنی علی اصغر خان امین السلطان خالی شد و معیر بی ممالک شد.»

یکی از ساختمانها و باغهای معروف تهران که پیش از این از آن به نام باغ فردوس یاد کردیم از بناهای پدر همین دوستعلی معیر الممالک آخری است. در اینجا باید از خزانه اندرون هم یاد شود. «خزانه از زمان فتحعلی شاه دو قسمت شده و در این وقت نیز به همان حال باقی بود. یکی از این دو خزانه، خزانه جواهر و طلا بود که در این دوره هم یعنی دوره ناصری مثل زمان آقا محمد خان زیر کلید و مهر و موم شاه و به خزانه اندرون معروف بود. شاید جز شخص شاه

سرگذشت تهران، ص: ۲۶۷

کسی از اندوخته آن خبری نداشت و عامه به پری این خزانه خیلی اعتماد داشتند. هر وقت که حرفی از سرمایه‌های دول اروپا به میان می‌آمد، می‌گفتند اگر سیاست شاه اقتضا کند که در خزانه اندرون را باز نماید خیلی بیشتر از این سرمایه‌ها می‌تواند پول طلا بیرون بریزد. اما خواص که یا واقعا با عامه هم عقیده بودند یا ورود در این مبحث را تکلیف خود نمی‌دانستند ساکت بودند ... به طوری که طلای مسکوک و غیرمسکوک این خزانه را هیچ کس کمتر از صد کرور تومان - پنجاه میلیون تومان - آن روز نمی‌دانست فقط ناصر الدین شاه بود که از این خزانه باخبر بود.»

در اینجا بی‌مناسب نیست که درباره جواهرات سلطنتی و رویدادهایی که در زمان ناصر الدین شاه بر سر الماس دریای نور اتفاق افتاد، اشاره‌ای داشته باشیم.

عبد الله مستوفی در این باره نوشته است:

«یکی از پیشخدمتهای شاه می‌گوید:

روزی در سر حمام که معمولا شاه صبحانه خود را در آنجا صرف می‌کرد، شرفیاب بادم مشغول لباس پوشیدن بود در آن روز می‌خواست الماس دریای نور را جلو کلاه خود نصب نماید، در ضمن عمل جواهر گرانها را دستش رها شد روی کاشیها افتاد شاه با اضطراب عجیبی خم شده آن را برداشت و با دقت تمام در آن نظر افکند همین که از سلامت ماندن آن مطمئن شد به سجده افتاد. وقتی سربلند کرد به چند نفری که حاضر بودیم گفت: شکر من برای جنبه مالی این جواهر نبود بلکه برای این بود که اگر این قطعه نفیس عیبی می‌کرد، در تواریخ می‌نوشتند نادر شاه این جواهر را از هندوستان آورد و ناصر الدین شاه آن را شکست یا معیوب کرد.»

قسمت دیگر خزانه، خزانه بقایای مالیاتهای کشور و عایدات سایر ممرهای دولتی و این قسمت بود که تحت ریاست معیر الممالک‌ها و امین السلطان‌ها اداره می‌شد ... حساب خزانه هر سال به وسیله مستوفی رسیدگی و نوشته می‌شد ... و به صحنه شاه می‌رسید و همان حساب صحنه شده به منزله مفصای خزانه‌دار بود دیگر از قسمتهای بیوتات سلطنتی ضرابخانه بود

## ضرابخانه

### اشاره

دهکده ضرابخانه در پنج کیلومتری جنوب شرقی امامزاده صالح تجریش و سر راه تهران به سلطنت آباد است که ضرابخانه دوره ناصری و دوره مظفری در این ناحیه قرار داشت و مهران

سرگذشت تهران، ص: ۲۶۸

دیه باستانی در آن حدود قرار داشت.

درباره مهران دیه باستانی باید افزود که در عهد ساسانیان مرزبانی ری با خاندان مهران بود خاندان مهران یکی از هفت خانواده بزرگ دوره اشکانی و ساسانی و چند سده بعد از اسلام بود و دیه مهران منسوب به ایشان است.

باری این ضرابخانه شامل دو قسمت مجزا در شمال و جنوب بود قسمت جنوبی ضرابخانه ناصر الدین شاهی و قسمت شمالی ضرابخانه مظفری بود و سکه‌های دوره رضا شاه نیز در ضرابخانه مظفری ضرب می‌شد. هر دو قسمت سردر کاشیکاری داشت که بر اثر نوسازیهای رضا شاهی از میان رفت.

در این محل پیش از آنکه ضرابخانه ایجاد شود در عهد ناصر الدین شاه کارخانه چلوآربافی دایر بود و به سال ۱۲۹۴ (ه. ق.) به جای

کارخانه چلواربافی ضرباخانه را ساختند. و در سال ۱۲۹۵ (ه. ق.) پول مسین و در سال ۱۲۹۶ (ه. ق.) پولهای دیگر در آنجا ضرب شد

در خور یادآوری است که کارخانه چلواربافی یاد شده به سال ۱۲۷۵ (ه. ق.) یعنی در دوازدهمین سال جلوس ناصرالدین شاه محمود خان ناصر الممالک کارخانه چلواربافی را از مسکو خرید و به تهران آورد. پس از اینکه مدتی متروک ماند مکان آن را در سال ۱۲۹۴ (ه. ق.) ضرباخانه کردند. در زمان مظفرالدین شاه چرخ و دستگاه دیگری آوردند و در جنوب ضرباخانه ساختمان تازه‌ای کردند و در سال ۱۳۵۰ (ه. ق.) آن را تغییر دادند.  
در مرآت البلدان آمده است:

«چرخ سکه و ضرباخانه دولتی در محلی که مشهور به کارخانه ریسمان ریسی است به ریاست جناب میرزا علی خان امین الملک وزیر رسایل خاصه و مباشرت مسیونچس نمساوی اتریشی تکمیل و دایر می‌شود»  
و نیز در مرآة البلدان آنجا که از وقایع ربیع الاول سال ۱۲۹۶ (ه. ق.) درباره ضرباخانه سخن به میان آمده است، می‌خوانیم:  
سرگذشت تهران، ص: ۲۶۹

«مسکوکات این مملکت چون تا به حال عیار صحیحی نداشت و به واسط تعدد دار الضرب در ممالک محروسه راه تقلبات برای متقلبین به انواع و اقسام مفتوح بود در این اوقات که ضرباخانه جدیدالبنای دولتی بالمناسبه به جناب آقا محمد ابراهیم امین السلطان- پدر میرزا علی اصغر خان امین السلطان که بعدها صدراعظم ناصرالدین شاه و در زمان مظفرالدین شاه به لقب اتابک اعظم ملقب گردید و سپس در هنگام صدارت در زمان محمد علی شاه در دوره استبداد صغیر کشته شد می‌باشد سپرده شده- جناب معزی‌الیه اهتمام و دقتی تمام در عیار و اوزان صحیح مسکوکات از طلا و نقره مبذول داشته قران نقره را بیست و چهار نخود که یک مثقال تمام باشد و تومان طلا- را به همین نسبت در پانزده نخود قرار داد که با ده قران جدید مبادله شود و خود چند هفته متوالی در ضرباخانه دولتی اقامت کرده مبلغ وافی پول طلا و نقره به وزن و عیار صحیح سکه کرد و برحسب اجازه دولت اعلان نمود که مردم در معاملات خود دقیق شده پولهایی که از مسکوکات قدیم می‌گیرند بدست صرافها ردوبدل کنند هر چه به کلی قلب و فاسد است قبول نکنند و آنچه در عیار پست و مغشوش است برای رفع و زیان خلق ضرباخانه دولت قبول کرده بدون مطالبه هیچ حق عوض پول صحیح و پاک به سکه تازه می‌دهد اگرچه پول کهنه در صدیست و پنج و سی بار داشته باشد.

و نیز در شرح وقایع ماه شوال سال ۱۲۹۶ (ه. ق.) در همان کتاب آمده است: سرگذشت تهران؛ ص ۲۶۹  
در ضرباخانه دولتی که از دهم شهر صفر پارس‌نیل به جناب امین السلطان سپرده شده تا سلخ شهر رمضان هذه السنه یک کرور و هفتاد و دو هزار و صد تومان پول طلا و نقره و مس با چرخ بخار به وضع جدید ضرب و سکه شده است.»  
در دوران مظفرالدین شاه- ۱۳۱۳-۱۳۲۴ (ه. ق.) برابر با ۱۲۷۴-۱۲۸۴ (ه. ش.) و ۱۵۹۴-۱۹۰۶ (م.) برای ایجاد ساختمانهای دولتی مهندسی بلژیکی به نام «بورژوا» استخدام شده بود که حقوق گزافی می‌گرفت. این مهندس را معمارباشی استاد علی محمد معروف به بابا با فضاحت از ایران راند. شرح ماجرا بدینگونه است که:

«در دوران مظفری معاون الدوله کاشی وزیر خزانه بود و ضرباخانه نیز جز مؤسسات و ادارات خزانه به حساب می‌آمد ماشین‌های جدید ضرباخانه را آورده بودند و دستگاه دولتی می‌خواست آنها را نصب کند و دودکشی به بلندی هفده متر برای به کار انداختن دستگاهها لازم بود.

سرگذشت تهران، ص: ۲۷۰

مسیو بورژوا هزینه دودکش را شش هزار تومان و مدت ساختمان را شش ماه قرارداد کرد.

این امر در میان معماران آن روز که استاد پنجه علی سمت پیش‌کسوتی داشت انعکاس خوبی نداشت. دور هم جمع شدند و پس از



گفتگوهای اعتراض آمیز استاد پنجه علی گفت:

چقدر معماران ایرانی خفیف و خاک بر سر شده‌اند که یک دودکش را هم باید مستشار و معمار بلژیکی بسازد.

این مطلب بر معمارباشی استاد علی محمد، معروف به بابا، گران آمد و از همکاران اجازه خواست که برود و پیشنهادی ارزاتر و در مدتی کمتر بر عهده بگیرد. پس از اجازه همکاران نزد معاون الدوله آمد و پیشنهاد داد که دودکش را با یکهزار و پانصد تومان اجرت و دو ماه مدت می‌سازد و با ضمانتی نقدی مسئولیت صحت کار را قبول و تأمین می‌نماید.

معاون الدوله قبول کرد. معمار هم نقشه مهندسی را گرفت و شروع به پیمانکاری و ساختمان کرد. پس از ساختن چند متر به معاون الدوله گفت که اگر این نقشه درست است بفرمایید مهندس بلژیکی امضا کند. مهندس بلژیکی بدون توجه به غلط بودن نقشه با اصرار طرح را امضاء کرد.

سپس معمارباشی از جنبه فنی اظهار داشت مطابق این نقشه همین که دودکش به هشت متری برسد سر آن مسدود شده و به هم خواهد آمد. درحالی‌که دودکش باید هفده متر ارتفاع داشته باشد. این امر با مهندس بورژوای بلژیکی در میان گذاشته شد و صحت گفتار معمارباشی به اثبات رسید. مسیو بورژوا با قروند از کترات خود صرف‌نظر کرد و با رسوایی ایران را ترک کرد.

این اقدام جسورانه فنی و موفقیت شایان که نصیب وی شد در میان رجال درجه اول و صنف معماران شهرت بسزایی پیدا کرد. علاوه بر این در کتاب تاریخ منتظم ناصری نیز از ضرابخانه سخن به میان آمده است:

#### «اعلان دولتی درباب مسکوکات»

«از آنجا که اراده قدسیه و رای بیضا ضیای بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه صاحبقران خلد الله ملکه تعلق گرفت مسکوکات تمام ممالک محروسه ایران از طلا و نقره به وزن و عیار مخصوص باشد و به‌طوری سکه شود که قلب و پست عیار را کسی نتواند سکه نماید و رفع اغتشاش ثقل از مسکوکات ایران کلیتا بشود. در سنه مسعوده توشقان‌نیل سعادت چون این خدمت و انجام این مهم معظم را به عهده کفایت و حسن کفالت جناب امین

سرگذشت تهران، ص: ۲۷۱

السلطان مفوض و موکول فرمودند از یمن توجهات بلانهایت اقدس خسروانه که همواره شامل حال جناب معزی‌الیه است ضرابخانه مبارکه دولت مفتوح و اشرفی جدید الضرب که هر عددی پانزده نخود وزن و در هر یکصد مثقال ده مثقال عیار در یکتومان سکه و رواج باشد و قران جدید الضرب عددی یک مثقال و در یکصد مثقال ده مثقال عیار دارد سکه شود چون در بدایت افتتاح ضرابخانه مبارکه اسباب و چرخ سکه بقدر مایحتاج موجود نبود بطور صعوبت و اشکال از دو چرخ سکه روزی دوازده هزار عدد زیاده سکه و اخراج نمی‌شد از فرط توجهات کامله در عرض این مدت سه دستگاه دیگر چرخ سکه در ضرابخانه مبارکه حاضر و موجود و سایر اسباب بقدر لزوم و ضرورت از چرخهای اسباب‌سازی و غیره تهیه و حاضر شده وجها من الوجوه نقص و قصوری در اسباب مایحتاج ضرابخانه دولت نیست چنانکه اگر بخواهند اتصالاً پول از هر قبیل سکه نمایند ممکن و در نهایت سهولت و اگر در اسباب نقصی به هم رساند عملجات و اجزاء ضرابخانه بطوری مهارت و بصیرت به هم رسانیده‌اند که خودشان فوراً در مقام مرمت و اصلاح برآمده باکمال استعداد می‌توانند روزی یکصد هزار عدد پول اشرفی و قران و غیره سکه نمایند در عرض این سه سال هر قدر ممکن بود قران‌های قدیم را آب نموده قران جدید الضرب سکه کرده چنانکه بندگان اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی دام ملکه در هذه السنه ثیلان‌نیل هم باری اظهار اطمینان کاملی که از صحت وزن و عیار و خوبی طرح سکه‌های جدید حاصل فرموده بودند و هم محض سرمشق و تشویق عموم اهل مملکت از متمولین و تجار و کسبه و رعیت تمام وجوهات خزانه ذخیره مخصوص که سوای خزانه معاملات و دادوستدی دولتی و مخصوص سلطنت و در عمارت دولتی واقع و در هر سال مبلغی که بعد از وضع



مخارج دولتی و خریداری اسلحه و غیره از وجوهات مالیاتی و گمرک و قیمت جنس و غیره زیاد می ماند و در این خزینه مخصوص ذخیره دولتی می شود بیرون آورده تسلیم ضرابخانه مبارکه شده از وضع مختلف پولهای سفید را تبدیل و مسکوک به وضع قران و دو قرانی فرموده اند و حالا- پولهای کلا- را از اشرفی و غیره در ضرابخانه مبارکه تبدیل به سکه وضع جدید می نمایند و با این اهمات دولت باز همه روزه از ولایات داخله ایران به توسط حکام و تجار شکایت دارند که قرانهای قدیم را به سبب اختلاف و اغتشاش عیار بر نمی دارند و اسباب زحمت ولایات محروسه ایران اعلان شود که بطور حکم باید اشرفی و قرانهای قدیم تماما آب و ضرب جدید شود که در جمع ممالک محروسه غیر از سکه جدید نباشد و به موجب این اعلان از این تاریخ الی شش ماه از سنه آتیه گذشته هر کس هر قدر اشرفی و قران

سرگذشت تهران، ص: ۲۷۲

قدیم داشته باشد توسط تجار و امانت و غیره به دار الخلافه باهره در سرای دولت به حجره حاجی محمد حسن امین دار الضرب برساند و به فاصله ده روز عوض اشرفی و قران جدید الضرب بدون کسر و نقص بگیرد چنانچه اهمال و کوتاهی نماید بعد از گذشتن مدت مسطوره خزانه مبارکه دیگر اشرفی و قرانهای قدیم را در عوض پول رواج قبول نخواهد کرد و به قیمت جنس گرفته می شود.

مسکوکات ضرب جدید از این قرار است:

طلا: ده تومانی، یک تومانی، پنجهزار تومانی، دو هزاری.

نقره: پنجهزاری، دو هزاری، یکهزاری، پنجشاهی، شاهی سفید.

پول سیاه: صد دیناری، یکشاهی، نیمشاهی

مدالهای دولت از طلا و نقره و مس که به مصارف امتیازات دولتی می رسد تمام در ضرابخانه مبارکه ضرب و اخراج می شود.» همچنین صورت کارکنان ضرابخانه چنین آمده است:

«حاجی محمد حسن امین دار الضرب، میرزا ولی ناظم میرزا، اصغر روزنامه نویس، حاجی محمد تحویلدار، سایر اجزاء هفتاد نفر» عباس میرزا ملک آرا فرزند محمد شاه، در شرح خاطرات خود به نکات مهمی درباره ضرابخانه و نحوه سکه زدن حاج محمد حسن اصفهانی امین دار الضرب اشاره کرده است:

«چون از معادن آمریک نقره بسیاری برآمد، در این سال ۱۳۱۰ (ه. ق.) نقره در تمام عالم تنزل نمود. سکه های ایران که در اصل قلابی بود و بار بسیار داشت به کلی تنزل نمود و سکه سیاه هم از کثرت سکه تنزل فاحش کرد و باعث قلابی بودن و زیاد سکه کردن پول سیاه حاج محمد حسن اصفهانی تاجر است

شرح این مطلب آنکه هر ساله مبلغی از ضرابخانه به حضور اعلیحضرت شاهی پیشکش می دادند. حاج محمد حسن اصفهانی آمده متقبل گردید که هر ساله مبلغ پانزده هزار تومان به شاه پیشکش بدهد و در ضمن آقا ابراهیم امین السلطان مرحوم را دیده وعده بسیار داد که از او حمایت کند و نگاهداری نماید تا هر نوع تقلبی که بخواهد در عمل ضرابخانه بکند. ولی چون

سرگذشت تهران، ص: ۲۷۳

آقا ابراهیم مرد پخته عاقلی بود و می دانست در چقدر بار زدن سالی چقدر منفعت عاید حاجی محمد حسن می شود. از ترس او حاج محمد حسن زیاده از آنچه تعارف داده بود نمی توانست قلاب کاری کند و پول سیاه را از میزانی که باید نمی توانست بیشتر سکه نماید بعد از فوت او کلیه امورات به دست پسرش علی اصغرخان افتاد و او جوانی خودپسند و خودرای و عیاش و دائم الخمر بود حاج محمد حسن میدان را خالی دید و سه چهار مساوی آنچه به پدرش می داد به او داد و اطرافش را هم پخت با دلی قوی اولاً بار طلا و نقره را زیاد کرد ثانیاً پول سیاه را به درجه ای سکه نمود که از حد و حصر گذشت. قران که هر عددی می بایست بیست

عدد پول سیاه باشد عددی چهل عدد پول سیاه شد و کسی بر نمی داشت. و آنچه تجار با علم و اطلاع به دقت حساب کردند پول سیاه را حاج محمد حسن هر من تبریز مبلغ هفت قران تمام می کرد و به مبلغ سی و پنج قران می فروخت و منفعت این چندساله که مرخص در تقلب شده حساب کردند در نزد رعیت بیچاره پولی نماند. زیرا که مالیات را از رعیت [پول] سفید گرفته و هر چه به رعیت دادند [پول] سیاه دادند. قران در ممالک خارجه نه شاهی شد. تجار مفلس شدند. زیرا که عمل دادوستد به کلی مسدود شد هر قدر هم عرض کردند به جایی نرسید اعلیحضرت شاهی هم مست باده پانزده هزار تومانی بودند. علی اصغر خان و اطرافشان سالی زیاده از دویست هزار تومان می گرفتند و علی الاتصال شاه را اغفال می کردند و امر به همین منوال بود و هر چندی به جهت اسکات مردم حکم می شد مجلس در خصوص قرار پول منعقد شود. مجلس ها منعقد گردید اولاً اجزای مجلس نمی فهمیدند علاج چیست تا بگویند. اگر هم بعضی می دانستند به جهت ملاحظه امین السلطان نمی گفتند. شاه هم باطنا میل نداشت این عمل برهم بخورد لهذا انعقاد مجالس بی نتیجه می ماند.

این تقلبات در مسکوکات رایج بود تا آنکه جلسه ای برای رسیدگی به آن در تکیه دولت برپا می شود که پیش از این هنگامی که سخن از تکیه دولت بود از آنان یاد کرده ایم در شمال ضرابخانه دو باغ بود که حاجی حسین آقا امین دار الضرب احداث کرده بود. در این دو باغ سه عمارت بنا شده بود. اراضی باغ از آب قنات صاحب الزمان احداثی امین دار الضرب مشروب می شد. باغ پایین شامل سردر مفصل کاشی کاری و کارخانه ابریشم کشی در این باغ بود در شمال این باغ، باغ دیگری بنام باغ بالا بود قنات صاحب الزمانی در بالای این باغ آفتابی می شد. در سالهای سرگذشت تهران، ص: ۲۷۴

۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ قمری امین الضرب عمارت دو طبقه مفصلی در این باغ ساخت که هر طبقه آن شش اتاق و اطراف آنها ایوان بود و کلاه فرنگی جداگانه ای بنا کرد و حوضخانه بزرگی از دیوارهای آن گچ بری داشت بساخت و آب قنات را از آن گذرانید. این آب پس از گذشتن از حوضخانه به استخر بزرگی می ریخت که فواره های متعدد داشت. قسمتی از قنات صاحب الزمانی وقف بر محله چاله میدان بود. این قنات از زیر باغ تا شهر مجرا داشت و در شهر در باغ حاجی محمد حسن امین دار الضرب واقع در شرق خیابان پاماشین - خیابان ری امروز - آفتابی می شد و پس از مشروب کردن باغ، آب آن به محله چاله میدان می رفت. درخور یادآور است که حاج حسین آقا امین دار الضرب یگانه پسر حاج محمد حسن اصفهانی امین دار الضرب مشهور به کمپانی بود.

دیگر از بیوتات سلطنتی خوانسالاری یا آشپزخانه بود. این کار از کارهای مهم دستگاه سلطنتی ناصرالدین شاه بود. زیرا گذشته از ناهار و شام شخص شاه، برای خانمهای حرم هم باید شام و ناهار و عصرانه تدارک کند. سرگذشت تهران، ص: ۲۷۵

## دیگر بیوتات سلطنتی

### اشاره

از دیگر بیوتات سلطنتی دوره قاجار می توانیم آبدارخانه و قهوه خانه و ... نام ببریم. در آبدارخانه مواد اولیه از قبیل قند و شکر و آب لیمو و اقسام آجیل و انواع ادویه خوراکی و همه جور گوشت همیشه مهیا بود. علاوه بر این سرایدارخانه و بناخانه و فخارخانه و صندوق خانه و رختدارخانه و نیز ایشیک خانه که به رئیس آن ایشیک آقاسی باشی

می گفتند نیز از بیوتات سلطنتی به شمار می رفتند.

مهدی بامداد می نویسد:

از مناصب دربار سلطنتی منصب ایشیک آقاسی بود که معنی آن رئیس تشریفات و یا رئیس دربار بوده است سابقا وزرا و حکام مانند ولیعهد در تبریز کامران میرزا در تهران ظل السلطان در اصفهان و همچنین دیگران به شاه تاسی کرده آنها هم هر یک ایشیک آقاسی باشی بلکه تشکیلات دربار را بنا بر مثل معروف آفتابه لگن ده دست و شام و ناهار هیچی را برای خود داشتند.

کشیک خانه هم گارد مخصوص شاه بود. و نیز اسلحه خانه و همچنین زنبورک خانه که زنبورک اسلحه ای گرم بین توپ و تفنگ بود. زنبورک لوله ای به طول سه چارک که ته آن گشادتر و دهن آن تنگتر و بر قنداق بدون عراده ای نصب و دنباله قنداق سوراخی که در آن میخ طویله ای باشد بود.

این اسلحه را زنبورکچی مورب جلو شتر می بسته و زیر پای خود خرچین داشته که باروت و کهنه و چهارپاره و کیل باروت او در آن بوده و موقع جنگ بالای شتر از آن استفاده می شد در این صورت باید شتر را مورب وادارند که لوله زنبورک ها موجه با خصم شود. علت آنکه شتر را باید

سرگذشت تهران، ص: ۲۷۶

مورب نگاه دارند آن بود که: چون باید زنبورک سر سواری پر شود اگر این اسلحه را می خواستند راست بر شتر ببندند باید برای پر کردن آن پیاده شده و چهار پایه ای همراه داشته باشند که زیر پای خود بگذارند. و الا همین که تیر اول را در می کردند اسلحه بیکاره می شد گذشته از این باید شتر را تمرین بدهند که سرش را بلند نکند والا سر شتر هدف قرار می گرفت. برای جلوگیری از این دو نقص مجبور بودند که شتر را مورب وادارند تا تیر زنبورک به جبهه دشمن پرتاب شود.

همچنین ممکن بوده است که این اسلحه را از روی شتر پایین بیاورند و میخ دنباله قنداق را به زمین بکوبند و بکار بیندازند. در تاریخ آمده است که نادر شاه افشار در فتح هندوستان در جنگ کرنال از این اسلحه استفاده شایانی کرده است.

میدان تیررس این اسلحه مثل کلیه اسلحه های سر پر قدیم چندان دور نبوده و بعد از اختراع اسلحه های خاندار ته پر دورزن طبعا باید زنبورک و زنبورک خانه از بین برود. چنانکه زنبورک خانه جنبه جنگی خود را از دست داد اما از بین نرفت و جزو اثاثه تجملی دربار شد. در شلیک های سلام های اعیاد که هر دقیقه ای دو سه توپ شلیک می کردند برای راه انداختن سر و صدای زیادتر هر پنج شش دقیقه یک بار بیست سی تا از این زنبورک ها هم یکدفعه شلیک می کردند. در مسافرت ها هم سوار شدن شاه از اردو و شکستن پس خانه و ورود شاه به پیش خانه بوسیله یک تیر زنبورک اعلام می گردید در تکیه دولتی در موارد نمایش تجمل سلطنت نیز عده ای زنبورکچی با شتر و اسلحه خود دور تکیه می گشت. در حال این خانه یکی از بیوتات سلطنتی بشمار می آمد و زنبورکچی باشی از علیق و نواله شترها و کسر عده زنبورکچی دخل خود را می برد.

در دوره محمد شاه که هنوز زنبورک جنبه جنگی خود را از دست نداده بود می خواستند جیره و مواجب زنبورکچی ها را پردازند با دقتی که حاجی میرزا آغاسی در امر اسلحه و قشون داشت لازم بود در موقع پرداخت حقوق افراد لشکرنویسی هم برای تفتیش حاضر باشد.

زنبورکچی ها اکثر همدانی بودند از تهران زنبورکچی باشی با لشکرنویس برای پرداخت حقوق افراد به همدان رفتند ... به زودی این زنبورکچی باشی بدرود زندگی گفت و حاجی میرزا آغاسی نیز پسر او را زنبورکچی باشی کرد. این زنبورکچی باشی آخرین زنبورکچی باشی و تا کمی قبل از مشروطه با همین لقب مشغول خدمت بود. مشروطه آمد و زنبورک و زنبورکچی باشی را از بین برد. امروز جز اسم گود زنبورک خانه که یکی از محلات تهران است از این اسلحه گرم قدیمی اثری موجود نیست. البته هنوز هم بعضی از پیرزن های دهاتی در مورد پرخاش به جای نفرین

سرگذشت تهران، ص: ۲۷۷

کلمه زنبورک را هم مثل کوفت و ماشرا و توپ و قمپاره - خمپاره - به کار می‌برند.

درباره شتر و زنبورک هم مثل به وجود آمده که «مثل شتر زنبورک‌خانه گوشش از این صداها پر است». یعنی از این هیاهوی بی‌حقیقت وحشتی ندارد. گاه به جای شتر زنبورک‌خانه شتر نقاره‌خانه هم می‌گویند چون سر و صدای نقاره هم کم نیست

در نقشه دار الخلافه تهران که به سال ۱۲۷۵ (ه. ق.) توسط مسیو کرشیش و دیگران از محدوده حصار شاه تهماسبی یعنی تهران دوره صفوی به بعد تا پیش از گسترش تهران در اواسط دوره ناصری تهیه شده است. فقط از گذر زنبورکچی که در امتداد گذر لوطی صالح است نام برده شده که در شمال آن تکیه زنبورک‌خانه و در جنوب آن چال زنبورک‌خانه مشخص شده است که در سوی غرب آن عمارت وزیر مختار انگلیس و در جنوب آن باغ وزیر مختار انگلیس ثبت شده و در جنوب همان گذر لوطی صالح از چال زنبورک‌خانه - گود زنبورک‌خانه - نام برده شده که این چال زنبورک‌خانه جنوبش محدود به حصار دوره صفوی است.

اما در نقشه سال ۱۳۰۹ (ه. ق.)، که عبد الغفار تهیه کرده و به نام نقشه شهر دار الخلافه ناصری تهران و برج و باروی آن نگهداری شده است، تفاوت زیادی با نقشه سال ۱۲۷۵ می‌بینیم.

میان گذر عباس آقا و بازارچه حاجی قاسم در شرق و خیابان جلو قبرستان - قبرستان کهنه - در جنوب و کوچه تکیه زنبورک‌خانه و گذر لوطی صالح به جای نام عمارت وزیر مختار نام عمارت زنبورکچی و در جنوب این عمارت به جای نام باغ وزیر مختار انگلیس باغ زنبورکچی ثبت شده است و جنوب گذر زنبورک‌خانه که در شرق باغ زنبورکچی قرار دارد در شمال خیابان جلو قبرستان واقع گردیده است، که امروز خیابان مولوی می‌باشد و در شرق عمارت زنبورکچی نیز عمارت و متعلقات آقای عزیز السلطان دیده می‌شود.

دکتر کریمان می‌نویسد:

«ادامه چهارسوق بزرگ به سوی جنوب در انتهای کوچه به سه راهی ای می‌رسد که گذر لوطی صالح نام دارد و در آن حدود محله گود زنبورک‌خانه معروف است و در تکیه گود زنبورک‌خانه در گوشه جنوب غربی اتاق محقر و فقیری است که به طول سه متر و هجده سانتی متر شرقی و غربی و عرض یکمتر و پنجاه و پنج سانت است در کنار این اتاق صورت قبری ساده با آجر و ساروج پدیدار است که زیارتگاه است و نامش بنا به گفته مردم امامزاده ابراهیم از فرزندان امام هفتم

سرگذشت تهران، ص: ۲۷۸

شیعیان است لکن زیارتنامه ندارد.»

گفتنی است که زنبورکچی‌باشی در عمارت و باغ زنبورکچی اقامت داشت و قاطرها و شترها مهمات زنبورک‌خانه در گود زنبورک‌خانه بود و هر موقع که به آن نیاز می‌افتد از همان گود به میدان جنگ فرستاده می‌شد و همانطور که گفته شد در اواخر دوره قاجار بیشتر جنبه تشریفاتی داشت.

در آمار دار الخلافه تهران مربوط به سال ۱۲۶۹ (ه. ق.) آمده که در گذر خداآفرین در نزدیکی باغ ایلچی و گود زنبورک‌خانه، خانه محمد حسین زنبورکچی شیرازی، خانه دهباشی احمد زنبورکچی شیرازی خانه نصر الله خان زنبورکچی‌باشی که فتح الله شیرازی آن را اجاره نموده از جمله خانه‌هایی بود که صاحب آنها نوکر دولت بودند.

همچنین در این آمار از یک باب دکان زنبورکچی در گذر خداآفرین یاد شده است.

دیگر از بیوتات سلطنتی دوره ناصری باید از تفنگدارخانه، شاطرخانه، جارچی‌خانه، میرشکاری، میرآخوری، زین‌دارخانه، کالسکه‌خانه، اصطبل توپخانه، شترخانه و قاطرخانه و نقاره‌خانه نام برد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که کمی هم درباره شترخانه و قاطرخانه توضیح دهیم. عبد الله مستوفی در این باره می‌نویسد:

«ناصر الدین شاه گذشته از سفرهای سه چهار ماهه که یکی دو سال یک مرتبه در داخله مملکت می‌کرد. هر سال یکی دو بار هم در بیلاقات مازندران به گردش می‌رفت. گذشته از اینها عشق مفرط این شاه به شکار در تمام فصول سال مستلزم مسافرت‌های چند شبه به اطراف شهر بود. برای او شتر و قاطر از لوازم کار به‌شمار می‌آمد. بهنام ورامین و مسیله بین قم و تهران مرتع بسیار خوبی برای شتر و چمن کهریزک بعد از آبادی آن بلوک، چمن کمال آباد ساوجبلاغ جانشین آن گردید. مرتع عالی برای چرای قاطر در نزدیکی شهر بدسترس رئیس شتران گلّائی و قاطران قاطرخانه بود کار علوفه آنها را در اوقات بیکاری آسان می‌کرد.

این رئیس را صاحب جمع می‌خواندند صاحب جمعی یکی از کارهای مهم درباری و صاحب جمع همیشه مرد مشارالیهی بود. از وقتی که آقا محمد ابراهیم امین السلطان آبدارباشی

سرگذشت تهران، ص: ۲۷۹

شد این کار را هم او اداره می‌کرد و از طرف او آقا علی اصغر پسرش - صدراعظم آینده - صاحب جمع بود ...

قاطرچیهای دوره ناصری شریرتین مردم بودند بطوری که به هر کس می‌خواستند ناسزایی بگویند او را تشبیه به قاطرچی می‌کردند. سراج الملک پدر ابراهیم خلیل خان در موردی که میرزا علی اصغر خان امین السلطان نسبت به او بی‌مهری کرده درشت گفته بود در جواب اظهار داشته «سخ از اون فحشهایی که به قاطر می‌دهند بمن می‌دهید؟» - سخ در لهجه اصفهانی بمعنی چرا است - و با این کنایه سر و کار داشتن او را با قاطر یا به عبارت ساده قاطرچی بودن او را به او فهمانده و تندی صدراعظم را بی‌جواب نگذاشته بود ...

فصیح الملک شوریده شیرازی که بر اثر بیماری آبله در کودکی از بینایی محروم شده بود در اواخر سلطنت ناصر الدین شاه در تهران اقامت گزید می‌گوید: روزی به قصد خانه صدراعظم از منزل بیرون آمدم عبور ما از بازار بود سر و صدای زنگ و زنجیر زیادی از عقب ما بلند شد مثل اینکه مردم با خطری مواجه شده باشند بهم پهلوی زدند که از تماس با این قافله که الان می‌رسد خود را به مامنی برسانند پرسیدم چه خبر است نوکرم گفت: قاطرچی‌های شاهی هستند. سپس الاغ مرا کشید که در گوشه‌ای وادارد در این ضمن رسیدند یکمرتبه شنیدم نوکرم می‌گوید: «ای وای! کلاه مرا چرا برداشتید؟» ولی کسی به استغاثه او اعتنایی نکرد سر نوکر برهنه ماند مجبور شدیم راه را تغییر بدهیم و به بازار کلاه‌دوزها برویم و کلاهی برای نوکر خریده بمقصد بشتابیم در همین راه من قطعه‌ای ساختم همینکه به مجلس صدراعظم وارد شدم پس از تعارفات معموله از من پرسید شعر تازه چه دارید؟ در جواب قطعه‌ای عرض کردم به این شرح:

بالله ای صدر فرخجسته رادخواجگی کن که بندگان مردند

خیل قاطرچیان شاهی دزد که به صد گونه لعن در خوردند

چون بر استر جهند پنداری رستم زال و بیژن گردند

چون صراحی بهر کجا پسری یله کردند و حلقش افشردند

شب تار از کلاه و جامه مپرس که چه بردند یا چه آوردند

روز روشن میانه بازار کله نوکر مرا بردند

درباره رفتار شنیع و تجاوزهای این قاطرچیان که همه پرورده امین السلطان بودند در خاطرات

سرگذشت تهران، ص: ۲۸۰

دیگر معاصران او هم مطالبی آمده است. از جمله در کتاب خاطرات امین الدوله یا روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه نیز مطالبی در این باره نگاشته‌اند.

همانگونه که آمد نقاره‌خانه نیز از جمله بیوتات سلطنتی بود.

در ایران از زمان قدیم معمول بوده است که به هنگام طلوع و غروب آفتاب، نوازندگان در محل مرتفعی دور هم گرد می‌آمدند و بوق و کوس و دهل خود را به صدا درمی‌آوردند و با نوازندگی خود خورشید و روشنایی را استقبال و بدرقه می‌کردند و در مواقع رزم هم با آلات موسیقی خود که برخی را به پشت شتر می‌بستند، در میدانهای جنگ به نواهای مهیج خود سلحشوران را به شجاعت می‌آوردند و در کوچهای منزل به منزل اسباب سرگرمی پیادگان و سواران بودند.

در دوره ناصری چون در جنگ و تمرینهای جنگی آلات موسیقی اروپایی معمول شده بود، نقاره‌خانه از شغل اصلی خود بازماند و جنبه تجمل به خود گرفت و فقط در اعیاد و عصرها بود که کار سابق خود را انجام می‌دادند. اطراف ارگ چندین سردر و عمارت وجود داشت که مهمترین آنها سردر نقاره‌خانه بود.

سردر نقاره‌خانه که به محاذات سردر بزرگ حیاط تخت مرمر و وصل به حصار جنوبی ارگ ساخته شده بود. دروازه‌ای داشت که ارتباط میان شهر و ارگ سلطنتی را برقرار می‌کرد. در دو طرف آن اتاقهای فوقانی و تحتانی قرار گرفته بود که نگهبانان ارگ در آنجا اقامت داشتند.

این دروازه، شبها پس از به صدا در آمدن شیپور ارگ، بسته می‌شد و تا کسی رمز مخصوص شب را نمی‌گفت دروازه را به روی او باز نمی‌کردند.

نقاره‌چیهای ارگ کلاهی از پوست سیاه و سرخ که یراق‌دوزی شده بود بر سر داشتند و نیم‌تنه‌های سرخ و شلوارهایی به همین رنگ می‌پوشیدند که سرودست و یقه نیم‌تنه‌ها از پوست سیاه و دکمه‌های برنجی شیر و خورشید داشت. در نقاره‌خانه همه روزه سه نوبت طبل می‌نواختند، دو نوبت به وقت طلوع و غروب خورشید نقاره می‌کوبیدند و چون یک ساعت از شب می‌گذشت طبالها اطراف خود می‌چرخیدند تا صدای طبل در تمام شهر به گوش برسد پس

سرگذشت تهران، ص: ۲۸۱

از ساعت دوازده شب، طبل برچین و ورچین را به صدا درمی‌آوردند تا پیشه‌وران به برچیدن بساط خود و بستن دکانها مشغول شوند. سه ساعت از شب رفته، طبل بگیر و ببند نواخته می‌شد و شیپور ارگ به صدا درمی‌آمد که بلافاصله درها بسته می‌شد و چون پنج ساعت از شب می‌گذشت جز گزمه‌ها و سردمدارها که صدایشان طنین‌انداز بود دیگر جنبنده‌ای در کوچه و بازار دیده نمی‌شد. عبد الله مستوفی درباره نقاره‌خانه و دوره مشروطه می‌نویسد:

وقتی که تازه به ایران آمده بود، بعضی مشروطه‌چها که در تظاهر تجددطلبی بی‌مزگی کرده و تصور می‌کردند که هر آنچه قدیمی است باید از بین برود پایی نقاره‌خانه هم شدند و چندین ماه به این بدبختها که جز برپاداشتن رسم دیرین مملکت و استقبال و بدرقه فرد کامل نورانیت گناهی نداشتند، حقوق ندادند ولی این آقایان که حقا باید آنها را بعد از این واقعه آقایان نامید از دم در نرفتند و صبح‌ها و عصرها و حتی در شبهای رمضان کار خود را بی‌گرفتن حقوق انجام دادند آنها که در این بی‌مزگی‌ها خیلی دوآتشه بودند و حرارت به خرج می‌دادند برای نقاره‌چها پیغام فرستادند که عبث به خود زحمت می‌دهید و باد به سرنا و کرنا می‌کنید دیگر نه در گذشته و نه در آینده حقوقی نخواهید داشت. اما آقایان جواب گفتند ما برای افتخار و احیای رسم دیرین کشور مشغول کاریم و از کسی هم حقوق نمی‌خواهیم. اگر به ایوان سردر ارگ که محل نوازندگی ماست احتیاج دارید بگویید راه پله آن را تیغه کنند تا ما نزد وجدان خود آسوده باشیم و الا تا این راه را نبسته‌اید ما از کار خود دست برنمی‌داریم. خلاصه اینکه همین مقاومت چند ماهه آنها سبب شد که بعدها دست از بی‌مزگی برداشتند و برای آنها حقوق برقرار کردند ...

... رضا شاه ... هم اول حمله‌ای که به اساس سلطنت قاجاریه وارد آورد تصرف نقاره‌خانه بود که با انتقال محل آن از سردر ارگ به



سردر تازه‌ساز میدان مشق، این تصرف را عملی کرد و در حقیقت این علامت سلطنت را از مقر قدیم خود کند و تحت امر خود کرد تا توجه عامه را نسبت به اقتدار خود بیشتر جلب نماید.

## عمارت مسعودیه

یکی دیگر از بناهای دوره ناصری که خوشبختانه بخشی از آن برجای مانده است، عمارت

سرگذشت تهران، ص: ۲۸۲

مسعودیه یا عمارت ظل السلطان است. این عمارت که در خیابان اکباتان امروزی، در ضلع جنوب غربی میدان بهارستان، واقع شده بخشی از باغ نظامیه بود که در سال ۱۲۹۰ (ه. ق.) ۱۲۵۱ (ه. ش.) توسط مسعود میرزا ظل السلطان پسر ناصر الدین شاه خریداری شد. مسعود میرزا از این پس به ایجاد چند عمارت جدید پرداخت. پیش از آنکه درباره ظل السلطان و عمارت مسعودیه سخن بگوییم بد نیست اندکی نیز به باغ نظامیه بپردازیم:

باغ نظامیه در جنوب میدان بهارستان قرار داشت. هنگامی که میرزا آقا خان نوری، صدراعظم بیگانه‌پرست و وطن‌فروش، به صدارت رسید، عمارت و باغ بسیار بزرگی در خارج از شهر تهران و به سخن دیگر خارج از باروی شاه تهماسبی به نام نظامیه در سال ۱۲۷۰ (ه. ق.) برابر با ۱۲۳۲ (ه. ش.) برای پسر خود نظام‌الملک ساخت. تکمیل و تزئینات این باغ سال تا سال ۱۲۷۳ (ه. ق.) ۱۲۳۵ (ه. ش.) طول کشید. این باغ به گفته یکی از نوادگان صدراعظم حدود پنجاه هکتار بود و تا حدود میدان توپخانه امتداد داشت و از قنات احدائی خود میرزا آقا خان نوری به نام قنات صدر مشروب می‌شد. بعدها که میرزا آقا خان به سبب خیانت‌هایش به ایران و خوش خدمتی‌اش به انگلیس معزول و تبعید گردید ناچار شد تا بخش‌هایی از آن باغ را به فروش برساند. آنچه که باقی ماند باغی بود که محله نظامیه کنونی را در بر دارد و بعدها بخشی از آن را ظل السلطان خرید و عمارت‌های مسعودیه را در آن ساخت. هنریش بروگشن در جلد دوم سفرنامه خود درباره باغ و عمارت نظامیه می‌نویسد:

«تنها یک بار فرصت پیدا کردیم که از قصور و عمارات معروف تهران به نام نظامیه که در نزدیکی دروازه شمیران قرار داشت بازدید کنیم این قصور دارای باغ وسیعی است و درست روبه‌روی باغ بزرگ نگارستان که در آغاز ورود خود به تهران در آن سکونت اختیار کرده بودیم قرار دارد. در فصل بهار و تابستان این باغ مملو از انواع گل می‌شود و یکی از تفریح‌گاهها و تفرج‌گاههای بزرگ اهالی تهران به‌شمار می‌رود این قصر و باغ متعلق به میرزا آقاخان نوری

سرگذشت تهران، ص: ۲۸۳

صدراعظم سابق ناصر الدین شاه است که اینک در حال تبعید به سر می‌برد و آن را به افتخار پسرش نظام‌الملک نظامیه نامیده است پس از آن که صدراعظم نوری موردغضب واقع شده و اموال او مصادره گردید این قصر و باغ هم طبق معمول در ایران جزء املاک و متعلقات شخصی ناصر الدین شاه درآمد و اینک هم به‌عنوان املاک سلطنتی از آن نگاهداری می‌شود. این قصر سر در بزرگی دارد که خود ساختمان مجزا و زیبایی به‌شمار می‌رود و از این سردر که وارد آن شدیم باغ بزرگی را در جلوی خود مشاهده کردیم که خیابانهای زیبایی دارد.

خیابان اولی به یک کلاه‌فرنگی بسیار تماشایی و زیبا منتهی می‌شد. کلاه‌فرنگی ساختمان کوچک استوانه‌ای شکل است که ایرانیان در وسط باغها برای خود درست می‌کنند. و پنجره‌های متعددی از اطراف روبه باغ دارد و یا این که اصولاً اطراف آن دیوار نیست و سقف فقط بر چندستون تکیه کرده است. سقف این کلاه‌فرنگی‌ها بزرگتر از خود ساختمان بوده یک سایبان هم دور تا دورش دارد، چون سقف مدور و گنبدی شکل روی ساختمان استوانه‌ای تقریباً شبیه یک شاپو می‌باشد به آن نام کلاه‌فرنگی داده‌اند. اما کلاه‌فرنگی باغ نظامیه نسبتاً بزرگ و یک تالار دایره‌ای شکل بود که وسط آن حوضی با فواره‌های زیبا قرار داشت و در چهار



طرف آن چهار حوض دیگر دیده می‌شد. قسمت عمده دیوارهای کلاه‌فرنگی را پنجره‌های متعدد تشکیل می‌داد و بقیه دیوار به طرز زیبا و هنرمندانه‌ای نقاشی شده بود. از کلاه‌فرنگی یک خیابان سنگفرش که اطراف آن چنارهای بلند با پیچک وجود داشت به طرف استخر و حوض بزرگی می‌رفت و در کنار این استخر ساختمان اصلی یک طبقه قصر قرار داشت. جالبترین و دیدنی‌ترین بخشهای این قصر تالار بزرگ آن بود که دیوارهایش از کف اتاق تا ارتفاع یک متر با سنگ مرمر تبریز پوشیده بود و روی این سنگهای مرمر تزئیناتی از طلا- وجود داشت. تالار دارای پنجره‌های ارسی بزرگ و وسیعی به‌طور قرینه در دو طرف بود که شیشه‌های رنگی بزرگ و کوچکی داشتند و نور آفتاب از این شیشه‌ها که عبور می‌کرد و وارد تالار می‌شد. ابهت و عظمت دیگری به تالار می‌داد و به‌علاوه در گرمای تابستان چون نور زیاد وارد آن نمی‌شود خنک و خوب بود. قسمت‌های بالاتر دیوار را تابلوهای نقاشی متعدد و دیدنی پوشانده بود این تابلوها عبارت بود از پرتله‌هایی از ناصرالدین شاه، فرزندان او و شاهزادگان دیگر و بالاخره درباریان مهم و عالی‌رتبه ناصرالدین شاه.

این تابلو تماماً کار ابو الحسن خان کاشی نقاشباشی ناصرالدین شاه است که فوق‌العاده مورد علاقه شاه قرار داشت و برای تکمیل معلومات هنری خود به ایتالیا اعزام شده است و از این رو

سرگذشت تهران، ص: ۲۸۴

از نظر هنری خیلی با ارزش و جالب است و از بهترین کارهای نقاشباشی شاه به‌شمار می‌رود.

علاوه بر این پرتله‌ها یک تابلوی بزرگ هم به یکی از دیوارهای دیگر تالار نصب شده است. در این تابلو ناصرالدین شاه در دوران جوانی روی تخت طاووس با اوئیفورم اروپایی مشاهده می‌شود. کنار او در دو ردیف، پنج پسر او از شش تا نه ساله با اوئیفورم اروپایی مشاهده می‌شوند. دو تا از این پسرها تاکنون مرده‌اند- پشت سر شاه عده‌ای از نوکران و نزدیکان شاه و از جمله پسر صدراعظم نوری دیده می‌شوند. در صف جلوی تخت کنار وزیر امور خارجه فعلی میرزا سعید خان، وزرای مختار روسی و انگلیس و فرانسه نقاشی شده‌اند. در این صف عده‌ای دیگر از رجال و محترمین هم دیده می‌شدند که در نگاه اول آنها را شناختم. اثاث و مبیل این تالار همه از انواع اروپایی و چند قطعه از آنها ساخت برلین بود و مارک و علامت کارخانجات برلین را داشت. قصر نظامیه را بعد از بازدید یک ساعته ترک کردیم ...»

باز می‌گردیم به موضوع عمارت مسعودیه.

مسعود میرزا یا سلطان مسعود میرزا، ظل‌السلطان، پسر بزرگ ناصرالدین شاه، و از جهتی پسر چهارم ناصرالدین شاه بود. چون چند تن از فرزندان ناصرالدین شاه به نام‌های ملک قاسم میرزا و محمود میرزا و ... به تدریج فوت کرده بودند از این جهت مسعود میرزا را در زمان خودش می‌توان پسر بزرگ ناصرالدین شاه بشمار آورد. مادر ظل‌السلطان عفت السلطنه دختر رضا قلی بیگ غلام پیشخدمت بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نایب السلطنه و از جمله زنان منقطع ناصرالدین شاه بوده که در زمان ولیعهدی خود او را به ازدواج خویش درآورد.

ظل‌السلطان یکی از مقتدرترین شاهزادگان قاجاریه در دوره ناصری بود و در بخشی از غرب و جنوب و مرکز ایران از جمله اصفهان، یزد، فارس، اراک، بروجرد، گلپایگان و خوانسار خوزستان و کردستان را حکومت می‌کرد. سرانجام در سال ۱۳۰۵ همه نواحی به جز اصفهان از حکومت ظل‌السلطان خارج شد.

عباس میرزا ملک‌آرا دلایل عزل ظل‌السلطان از حکومت‌های متعدد را اینگونه شرح داده است.

دلایل عزل ظل‌السلطان را چیزها گفته‌اند. ولی صحیح این است که ظل‌السلطان در ادارات

سرگذشت تهران، ص: ۲۸۵

خودش کمال تسلط را داشت. جنرال واگنر خان را شاه‌ظاهرا برای ملاحظه قشون ابوابجمعی او و باطنا برای تحقیق کار فرستادند.

واگنر کما ینبغی بعد از مراجعت مایه ظل السلطان را گرفت و دالغورکی وزیر مختار روسیه، هم در جاجرود اظهارات زیاد در این باب کرد و حقیقتاً شاه را ترساندند، به درجه‌ای که هنگام سان دیدن از سوارهای همراه ظل السلطان، حکم کرد تفنگ در دست نگیرند و در عوض تفنگ، هر سواری چوب در دست داشته باشد.

امین السلطان تعهد عزل او را نمود. روزی برحسب معمول، اعلیحضرت شاه را با تمام خدام و چاکران ظل السلطان دعوت کرد از قرار معمول پیشکش زیادی هم گذاشت عصری که شاه مراجعت کرد، حکم صریح به امین السلطان شد که ظل السلطان معزول شود. فردای روز مهمانی ظل السلطان را احضار حضور کردند و از آنجا با امین السلطان رفتند به آبدارخانه. آنجا دستخط شاه را امین السلطان نشان داد که شما باید از جمیع ولایات اداره خودتان جز اصفهان استعفا کنید. هر چه تلاش کرد قبول نشد و حکما عرضه استعفاء را از او گرفته، فوراً حکومتها را عوض کردند. فارس را دادند به معتمد الدوله سلطان اویس میرزا و سایر ولایات را هم همین طور به سایرین دادند. ولی عجب است که تا دو سه روز از ترس ظل السلطان کسی جرأت قبول این کار را نمی کرد. بچه‌های تهران هم تصانیف زیادی در این مقدمه ساختند.

«گاری امیر زاده کو جام پر از باده کو

آن بچه‌های ساده کو شاهزاده جان خوب کردی رفتی قاج زین بگیر نیفتی

کو اصفهان پایتخت من کو توپچی و کو تخت من

کو حکمهای سخت من ای خدا ببین این بخت من

شاه بابا گناه من چه بود این روز سیاه من چه بود

کو اصفهان کو شیرازه کو صارم الدوله پرنازه

کو توپچی و کو سربازه سرگذشت تهران، ص: ۲۸۶ شاه بابا گناه من چه بود این روز سیاه من چه بود

صدراعظم بهر خدا عرض نما به شاه بابا

پارک مرا پیشکش نما شاه بابا گناه من چه بود این روز سیاه من چه بود

شاه بابا گناهت را می گه این روز سیاهت رو می گه

جلال الدوله بچه بود شیر از برایش سپرده بود

و الله چیزی نخورده بود شاه بابا گناه من چه بود این روز سیاه من چه بود

صدراعظم در هوسه شیراز شیراز ازم گرفت بسه

مرغ دلم در قفسه شاه بابا گناه من چه بود این روز سیاه من چه بود»

اعتماد السلطنه درباره ظل السلطان پیش از آنکه از حکومتهای متعدد برکنار شود می نویسد:

«جمعه ۶ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۵ (ه. ق.) شاه سوار شدند. دوشان تپه تشریف بردند. در مراجعت ظل السلطان که از حضرت عبد

العظیم به خط مستقیم دوشان تپه رفته بود، یعنی از اصفهان امروز وارد شد شرفیاب شده بود، کالسکه را نگاه داشته بودند. شاهزاده

زمین بوسیده بود و خیلی طرف التفات شده بود. بعد در باب سفر عراق به شاهزاده فرموده بودند شاهزاده جواب خوبی نداده بود.

ان شاء الله موقوف خواهد شد. خلاصه بعد شاهزاده را اجازه به کالسکه داده بودند. شهر تشریف آوردند. من صبح بواسطه زکام و

سردی هوا سوار نشدم خانه امین الدوله رفتم. از آنجا خانه پسر حاجی میرزا عباسقلی دیدن حاجی عبد الرحیم پسر وکیل الدوله

رفتم. بعد خانه آمدم ناهار خورده خوابیدم تازه خوابیده بودم که امین الدوله آمد مرا برداشت پیاده پارک خود برد از آنجا خانه ظل

السلطان رفتم. در گل خانه که تازه ساخته‌اند مدت‌ها با من و او

سرگذشت تهران، ص: ۲۸۷

خلوت فرمود رای خودشان این است که خیلی زرننگ و عاقل هستند اما گمانم این است جلالت قدر و حسب و نسب و مکتب زیاد ایشان بیشتر ایشان را به عقل معرفی کرده است تا آنچه را که مردم تصور کردند. در یک ساعت شصت جور فرمایش فرمودند. گاهی از پدر بزرگوار خودشان بد گفتند گاهی خود را عبد الملک جلوه داده گاهی از امین السلطان بد و گاهی غلو در تعریف فرموده اما نه این را مایه و نه آن پایه بود. از آنجا خانه آمدم.»

باز اعتماد السلطنه در تاریخ سه شنبه ۱۷ جمادی الاول سنه ۱۳۰۵ (ه. ق.)، می نویسد

«عماد الدوله صبح آمد. به اتفاق خانه ظل السلطان رفتیم. چون من به جلال الملک، داماد شاهزاده، عمل روز قبلش را گله کرده بودم او هم عرض کرده بود به عماد الدوله که دیروز آنجا رفته بود فرموده بود. مرا با خودشان صبح خدمت شاهزاده ببرد. اگر چه نهایت کراهت داشتم اما لابد رفتم مدتی با من خلوط کرد حرفهای پادروها زد این شاهزاده خودش را خیلی عاقل می داند. اما غافل از اینکه حقه بازی و شارلاتانی عاقلی نیست»

در بخش نخست از خاطرات اعتماد السلطنه که درباره ظل السلطان نقل شد نامی نیز از پسر حاجی میرزا عباسقلی بمیان آمد که حاجی میرزا عباسقلی خود یکی از شخصیت نامی در دوره ناصری بود که برخلاف دیگر رجال آن دوره مردی خیر و نیکوکار بود که با مروری بر زندگانی وی می توان تا اندازه زیادی به وضعیت اجتماعی مردمان آن دوره و ریش سفیدان محله تا اندازه ای آشنا شد. بنابراین پیش از آنکه به دنباله سخن خود درباره ظل السلطان و عمارت مسعودیه پردازیم بایسته است که اشاره ای نیز به حاجی میرزا عباسقلی هم بکنیم گفتنی است که وی بانی مسجد حاجی شیخ عبد النبی در سرچشمه بود.

عبد الله مستوفی درباره حاجی میرزا عباسقلی می نویسد:

«حاجی میرزا عباسقلی اصلاً قزوینی بود. از کارهای دولتی قبل از این تاریخ او خبری ندارم [منظور سال ۱۳۰۴ (ه. ق) است] ولی از اینکه پسر اولش میرزا محمد که مرحوم شد لشکرنویس بوده و این شغل بعد از او به پسر دومش میرزا ابو القاسم رسیده بود می شد حدس بزنند که میرزا قبل از اینها شاید لشکرنویس بوده است. خانه ای در اوایل کوچه شامیاتی ها و باغچه ای سر کوچه در بیرونی ما داشت

سرگذشت تهران، ص: ۲۸۸

در اینجا این توضیح ضروری به نظر می رسد که: کوچه شامیاتی ها در پایین چهار راه سرچشمه و در اوایل خیابان سیروس سابق و شهید مصطفی خمینی فعلی و پایین تر از مسجد شیخ عبد النبی قرار داشته است. طبق نقشه ترسیم عبد الغفار سال ۱۳۰۱ (ه. ق) کوچه شامیاتی ها در امتداد خیابان سرچشمه و پایینتر از بازار سرچشمه قرار داشت و کوچه ای شرقی غربی بنام کوچه میرزا عباسقلی خیابان سرچشمه و کوچه شامیاتی ها را بهم مربوط می کرده است.

باری عبد الله مستوفی در دنباله سخنش می نویسد:

«قطر گردن و شکم گنده و قواره چهارشانه او را - حاج میرزا عباسقلی - هر کس می دید می گفت از اشخاص خوش گذران اکول است براین هیكل و قواره سری بزرگ و تراشیده و ریش دو گوشه نسبتاً بلند سفیدی که بیفزاید می توانید خطوط اصلی قیافه میرزا را نزد خود مجسم کنید.

میرزا مردی رک و راست، سرنگهدار و پرحوصله و زیرک و فهمیده و خوش صحبت و بذله گو و مهمان نواز و به واسطه همین اخلاق منزل او سردم شاهزادگان و اعیان و اجمالا همه گونه مردم بود و از او حرف شنوی داشتند. سینه او قبرستان اسرار خانواده ها بود. بدون اینکه از دانستن زوایای زندگی مردم سوء استفاده کند، میان هر پسر و پدر یا زن و شوهر نزاعی اتفاق می افتاد، حل مشکل و ایتم فیمابین به دست و زبان میرزا بسته بود.

اگر کسی از کسی شکوه و گله ای داشت و نزد او اظهار می کرد میرزا با هوش خداداد تشخیص می داد که قصور یا تقصیر از کدام

طرف است. و اینقدر رکی و راستی داشت که بر حسب ضرورت به نصیحت شاکی و یا به ملامت متشکی پردازد و بین آنها را بگیرد و بگیراند.

اگر کسی از او مشورتی می کرد آنچه صلاح او به نظرش می رسید بدون هیچ پرده پوشی و لفافه صاف و پوست کنده به او می گفت و در خانه او مثل دلش برای همه کس باز بود.

همین که ظهر می شد ناهار میرزا را می آوردند و هر کس حاضر و مایل بود می توانست در سر سفره ساده و بی پیرایه او که محتویات آن از بهترین مواد اولیه و در طبخ آن منتهی دقت به کار رفته بود بنشیند و اگر عده زیادتر از غذای معمول بود بی هیچ تکلف یکی دو سه تا سنگک دو آتشه دو رویه تخمه زده و یکی دو سه سیر مربای بالنگ دکان خیر الله قناد و پنیر و ماست و میوه ای اضافه می شد بعد از ناهار بهترین قلیان ها و چای ها را برای حاضرین می آوردند. عصری گز اصفهان و باقلوا و پشمک یزد و از این قبیل خوراکیها در کار و مضیف میرزا از اول صبح تا

سرگذشت تهران، ص: ۲۸۹

اوایل شب برقرار بود و از همه جور اشخاص بی ریا پذیرایی می شد. هم پیمانها و همکارهای حاکم با وزیر و پیشکار و گاهی که توافق بین زن و شوهر محال می گردید مذاکرات مقدماتی طلاق همه در خانه میرزا و با اطلاع و پادرمیانی او ختم می گردید. اگر از رفقای او می مرد میرزا عباي مشکی خود را می پوشید و با کیسه کرباسی محتوی صدهزار تومان به خانه او می رفت بعد از تسلیت با زبان بسیار ملایم به بزرگتر خانواده می گفت ممکن است برای جلوگیری از حیف و میل دارایی پدرتان نخواستن باشید امروز در جعبه های او را باز کنید، من پول همراه آورده ام و هر قدر هم زیادتر بخواهید دارم در این گونه موارد رسم نبود کسی از کسی چیزی بخواهد یا تکلیف مساعدت از کسی بپذیرد ولی از میرزا همه کس قبول می کرد زیرا خوب می دانستند که غرض او سوء استفاده نیست و این کمک به موقع هیچ وقت و نزد هیچ کس بازگو نخواهد شد.

اگر متوفی پسر بزرگی نداشت و اولاد او صغیر بودند بعد از ردوبدل شدن تسلیت و تعارف، به وسیله پیغام به خانم خانه و قبولاندن مساعدت می ایستاد و مثل برادر بزرگتر بدون اینکه مداخله در کار خانواده بکند یا موی دماغ بشود تا اندازه ای که احتیاج داشتند به تمام کارهای کفن و دفن و ختم با رعایت صرفه صغیر قیام می کرد.

اگر یک کم بضاعت می خواست که به زیارت کربلا برود و از میرزا مثلا پنج تومان کمک می خواست میرزا می فرستاد پی حاجی کربعلی یخچالی که در بازار سرچشمه خانه داشت و صاحب مراد آبادکن بود و یک بار انار شاه چین ملس کن که در دو صندوق بسته و محکم شده باشد سفارش می داد به زوار می گفت یک مال هم علاوه کرایه کند و این انار را برای عماد الدوله حاکم کرمانشاهان ببرد. کرایه یک مال پنج شش تومان بیش نبود آن را هم می پرداخت ولی عماد الدوله گذشته از اینکه انار کن را بسیار دوست می داشت به آورنده هدیه میرزا ناچار بیست سی تومان انعام می کرد ...

باغچه سرکوچه ما بیرونی تابستانی میرزا بود از آب سرچشمه قدری جدا کرده در یک گوشه باغچه حوض بدون آب نمایی ساخته بودند که همیشه آب جاری داشت یکی دو تا نارون اطراف این حوض بود و در فاصله آنها سکوهای دراز گلی ساخته بودند و روی آنها حصیر نی باندازه بافته و گسترده شده بود. یکی دو اتاق مختصر و یک آبدارخانه کوچکی هم در گوشه ای داشت ... از اسب و غاشیه هائی که عصرها دم در این باغچه می ایستاد ... می توانم بگویم که این باغچه در هفت هشت ماه سال سردم شاهزاده های درجه اول وزراء و حکام کشور بوده است.

از دو سال قبل در این باغچه طرح مسجدی را میرزا عباسقلی ریخت که ابتدا مسجد حاجی

سرگذشت تهران، ص: ۲۹۰

میرزا عباسقلی و بعدها به مسجد حاجی شیخ عبد النبی که مردی عالم و مجتهدی تمام عیار و پیش نماز مسجد بود معروف گشت.

عبث نبود که در نهم ربیع الاول سال ۱۳۱۰ (ه.ق.) که حاجی میرزا عباسقلی مرحوم شد یکی از پیشخدمتهای ناصر الدین شاه خبر را به شاه داده به طور مطایبه گفته بود «قربان استدعا دارم حاجی میرزا عباسقلی گری را بمن التفات کنید» از این قماش اشخاص در هر محله‌ای بودند که در کارهای اهالی محل کار راه‌اندازی و اهل محل هم از آن‌ها حرف‌شنوی داشتند ولی عملیات آنها از کوچه و محله خود دورتر نمی‌رفت ...»

بازمی‌گردیم به موضوع ظل السلطان

در سال ۱۳۰۹ (ه.ق.) حکومت عراق- اراک- از وی گرفته شد و به جای آن حکومت خوانسار و محلات به او واگذار گردید و تا سال ۱۳۱۰ (ه.ق.) این وضع ادامه داشت ... در سال ۱۳۱۳ (ه.ق.) که ناصر الدین شاه کشته شد و در دوره مظفر الدین شاه حکومت یزد و اصفهان مانند گذشته در دست او باقی ماند

در سال ۱۳۲۴ (ه.ق.) محمد علی شاه به سلطنت رسید و برای عرض تهنیت جلوس به تهران آمد. مردم اصفهان در غیاب او تعطیل عمومی و اجتماعی کردند و عزل او را جدا از مرکز خواستار شدند. مجلس هم با خواسته شاکیان همراهی نموده عزل وی را تصویب کرد.

ظل السلطان در زمان سلطنت ناصر الدین شاه، مظفر الدین شاه و محمد علی شاه علاوه بر اینکه در زمان حیات خود اول متمول ایران بود سالی هفتاد و شش هزار تومان هم مستمری داشت و در دوره اول مجلس- سال ۱۳۲۴ (ه.ق.)- کمیسیون دارایی مجلس حقوق او را به دوازده هزار تومان تقلیل داد.

تا هنگام کودتای مجلس به دست محمد علی شاه، ظل السلطان از تاریخ صفر ۱۳۲۶ (ه.ق.) تا جمادی الاولی ۱۳۲۶ (ه.ق.) در شیراز بوده درباره توپ بستن خانه ظل السلطان که در دست مجاهدان و انجمنها بوده و زندانی شدن جلال الدوله، پسرش، میان عمو و برادرزاده تلگرافهای حماسی و ادبی سختی مبادله شد. چنان که محمد علی شاه بوی تلگراف کرده بود «عمو جان قصری که در آن سودای شاهی می‌پختی و لانه آشوب گران و دزدان شده بود با خاک یکسان گردید» و ظل السلطان پاسخ داده بود:

سرگذشت تهران، ص: ۲۹۱ «از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل رواق طاق معیشت چه سربلند و چه پست

به بال و پر مرو از ره که تیر پرتابی هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست»

و درباره گرفتاری فرزندش، جلال الدوله، تلگراف کرده بود:

«اگر سرمویی از سر جلال کم شود نه خسرو بماند و نه خسرو پرست»

مهدی بامداد می‌نویسد:

«ظل السلطان از زمان ناصر الدین شاه پدرش، طالب ولیعهدی و پادشاهی بود و در این راه خیلی کوشید. لکن با همه کوششی که به عمل آورد موفقیتی حاصل نکرد و نتیجه‌ای نگرفت و به قدری در این کار کوشش می‌نمود که مردم او را مسخره کرده، برایش اشعاری ساخته بودند و بچه‌ها در کوچه و سرگذرها با صدای بلند می‌خواندند از جمله اشعار این بود:

ستاره کوره ماه نمی‌شه‌شازده لوچه شاه نمی‌شه

تو بودی که پارک می‌ساختی؟ سردر و لاک می‌ساختی؟

پشتت دادی به پشتی صارم الدوله را تو کشتی

کفشاتا گیوه کردی خواهر تا بیوه کردی

این سه بیت در دنباله، بیت نخست از جلد اول شرح زندگانی من نوشته عبد الله مستوفی، صفحه ۳۷۷ آمده است. معروف بود که ظل السلطان، صارم الدوله شوهر بانو عظمی خواهر تنی خود را قهوه مسموم خورنده است.- چشم راست ظل السلطان چپ بود- تا اینکه در زمان سلطنت محمد علی شاه، برادرزاده خود، چون پادشاهی او را به جهاتی متزلزل می‌دید، برای رسیدن به آمال و

آرزوی دیرینه خود، یعنی سلطنت شروع کرد به هرگونه فعالیت. بنابراین یکی از علل توپ‌بستن خانه ظل السلطان عمارت مسعودیه- هنگام به توپ بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ (ه. ق.) ضدیت علنی او با محمد علی شاه بود و علت دیگرش که بهانه برای توپ بستن و غارت خانه او به دست دولتیان داد این بود که به هنگام بمباران مجلس و دفع مشروطه‌خواهان و دستگیری آن‌ها، یک نفر از پنجره عمارت ظل السلطان با موزر چند توپچی را از پای درآورد و میرپنج فرمانده توپ‌خانه که در کنار کلنل لیاخوف بود او نیز به سختی زخمی گردید. از این جهت دولتیان به گمان اینکه عده بیشماری در آنجا متمرکز می‌باشند برای دفع آنان سرگذشت تهران، ص: ۲۹۲

توپها را بدان سوی سر دادند و بعد از خرابی خانه ظل السلطان و پسرش، جلال الدوله را غارت کردند به‌طور کلی درباره ظل السلطان باید گفت نامبرده در زمان قدرت و تسلطش مقتدرترین ظالم‌ترین و طماع‌ترین شاهزادگان خاندان قاجاریه بوده ... و با داشتن همه این اوصاف در مقابل مافوق خود مرد فوق‌العاده متملق و چاپلوسی نیز بوده است ... از جمله کارهای وی کشتن میرزا حسین سراج الملک پسر میرزا باقر که قبل از حکومت ظل السلطان وزیر اصفهان بوده و در زمان ظل السلطان نیز مدتی پیشکار بود چندی بعد او را از تمام کارها برکنار نمود و بعد در سال ۱۲۹۷ (ه. ق.) به طمع نقدینه‌ای که داشت او را مسموم کرد و تمام اموال او را مصادره نمود.

دیگر میرزا حبیب الله خان انصاری مشیر الملک وزیر خود را نیز در سال ۱۳۰۹ (ه. ق.) کشت و تمام اموال او را تصرف کرد. همچنین رحیم خان، نایب الحکومه اصفهان و بانی مسجد معروف به پای نارون را به طمع ضبط اموال او به چوب بست و در زیر شکنجه هلاک‌کش ساخت. خانه و املاک مصطفی قلی خان نوری فراش‌باشی خود را به جبر و عنف ضبط نمود و فرزندان آنان را تیره‌بخت و سیه‌روز کرد و از همه مهمتر حسین قلی خان ایلخانی بختیاری را در بیست و هفتم رجب ۱۲۹۹ (ه. ق.) دستگیر و خفه نمود و پسرانش اسفندیار خان سردار اسعد و حاجی علی قلی خان را در حبس انداخت ... از دیگر کارهای بسیار زشت و شاید جنون‌آمیز ظل السلطان قطع درختان خیابان‌ها و تخریب ساختمانهای زیبای صفوی در اصفهان بود ... از جمله:

۱- باغ و قصر سعادت‌آباد،

۲- عمارت هفت دست،

۳- آینه خانه،

۴- قصر نمکدان،

۵- بهشت برین،

۶- بهشت آیین،

۷- انگورستان،

۸- بادامستان،

۹- نارنجستان،

سرگذشت تهران، ص: ۲۹۳

۱۰- کلاه‌فرنگی،

۱۱- باغ تخت،

۱۲- باغ آلبالو،

۱۳- باغ طاوس،

۱۴- عمارت و باغ نقش جهان،

۱۵- باغ فتح آباد،

۱۶- گلدرسته،

۱۷- تالار اشرف،

۱۸- عمارت خورشید،

۱۹- سرپوشیده،

۲۰- عمارت خسروخانی،

۲۱- باغ زرشک،

۲۲- باغ چرخاب،

۲۳- باغ محمود،

۲۴- باغ صفی میرزا،

۲۵- باغ قوشخانه،

۲۶- باغ نظر،

۲۷- عمارت و سردر باغ هزار جریب،

۲۸- عمارت جهان‌نما، و نزدیک به چهل باغ و عمارت دیگر که اهمیت باغات فوق را نداشته است.

گویند قساوت و بی‌رحمی ظل السلطان به حدی بود که مظفر الدین شاه هر وقت می‌خواست کسی را به قساوت و بی‌رحمی مثل بزند می‌گفت: «این آقا را نمی‌شناسید این آقا عینا مثل ظل السلطان است» و بعد حکایت می‌کرد در ایام طفولیت با هم درس می‌خواندیم و طرف عصر که به اندرون می‌رفتیم، ظل السلطان که قبلا غلام بچه‌ها، خواجه‌ها و کنیزها را وادار به گرفتن گنجشک کرده بود و آنان نیز اطاعت امر او را کرده برایش گنجشک می‌آوردند او با میخ و چاقو چشم گنجشک‌ها را درآورده و آنها را در هوا رها می‌کرد و می‌گفت داداش ببین حالا چطور پرواز می‌کنند. یک مرتبه شاه رسید و کتک مفصلی به ظل السلطان زد و گوش مرا هم کشید و

سرگذشت تهران، ص: ۲۹۴

گفت بعدها با این پسر راه نرو.»

باری ظل السلطان در بیست و دوم رمضان سال ۱۳۳۶ (ه. ق.)، در سن هفتاد سالگی و به حالت جنون درگذشت. وی کتابی دارد به نام تاریخ سرگذشت مسعودی که درباره انواع شکارها نیز توضیحاتی دارد.

## عمارت مسعودیه

«مجموعه عمارات مسعودیه دارای دو قسمت بیرونی و اندرونی بوده است. از قسمت اندرونی شامل حرمسرا و اقامتگاه ظل السلطان در حال حاضر اثری باقی نمانده است از قسمت بیرونی که مجموعه فعلی مسعودیه را تشکیل می‌دهد. فقط پنج عمارت باقی مانده که عبارتند از:

۱- عمارت دیوان‌خانه: این عمارت دارای تالارهای وسیعی جهت مراسم رسمی است. تالار آینه این عمارت با سقفی بسیار زیبا و ارسی‌های بدیع پوشانده شده است گچ‌بری‌های بسیار نفیس با نقشهایی از گل و فرشتگان زینت بخش نمای اصلی این عمارت است. ورودی این عمارت تداعی‌کننده ورودی کاخ گلستان می‌باشد.



۲- عمارت سفره‌خانه و حوض‌خانه: این بنا دارای نمایی بسیار زیبا به همراه گچ‌بری و کاشیکاری در کنار ستونهای بلند است.

۳- عمارت مشیرالملکی: این عمارت با نقشه‌ای شبیه به عمارت سید جوادی و با همان ابعاد احداث گردیده و البته تزئینات به مراتب بیشتری دارد. زیرزمین عمارت مشیرالملکی با گچ‌بری پرکار و نفیس تزئین شده است و این بیت که بر روی کتیبه یکی از درها نگاشته شده در توصیف این قسمت است:

این زیر زمین است که در روی زمین نیست در روی زمین زیرزمینی به از این نیست

۴- عمارت سردر ورودی اصلی: این عمارت با گچ‌بریها و کاشی‌کاریهای بسیار زیبای خود تحسین رهگذران را برمی‌انگیزد.

۵- عمارت سید جوادی: این عمارت که میان سفره‌خانه و عمارت مشیرالملکی قرار گرفته دارای ارسی‌های بزرگ و گچ‌بری‌ها و تابلوهای کاشی بسیار زیبا در کنار حجاری‌های نفیس می‌باشد. این عمارت در طول زمان تغییرات زیادی را به خود دیده است. سرگذشت تهران، ص: ۲۹۵

عمارت مسعودیه در طول بیش از هفتاد سال بعنوان فضای اداری در اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار داشته سپس به‌عنوان انبار وسایل اسقاطی مورد استفاده قرار گرفته است ...

خوشبختانه پیگیری وزارت ارشاد و وزارت آموزش و پرورش سرانجام منجر به تخلیه این عمارت تاریخی شد و با بودجه‌ای که در نظر گرفته شد کار مرمت و بازسازی آن آغاز گردید و اکنون در اختیار سازمان میراث فرهنگی کشور می‌باشد. دکتر فووریه نیز در خاطرات خود به عمارت مسعودیه اشاره کرده و درباره آن می‌گوید:

«شاهزاده ظل السلطان پسر ارشد شاه، که دو روز است به تهران وارد شده، کالسکه خود را پی من فرستاد. عمارت او که در قسمت شمال شرقی شهر واقع شده در ورودی مجلل دارد که بالاخانه‌ای روی آن است و مثل در خانه هر یک از محترمین قراولانی دم‌در آن پاسداری می‌کنند.

پس از آنکه از این درگذشتم، از حیاط بزرگی که حوض‌های پر آب و باغچه‌های پر گلی دارد می‌گذریم بعد به عمارت اصلی می‌رسم که درهایی بزرگ و سردری بلند دارد. غلامی مرا به تالار بزرگی برد که بزرگی آن از بزرگی عمارت و عظمت مقام صاحب آن حکایت می‌کند.»

## قصر سلطنت آباد

### اشاره

قصر سلطنت آباد در چهار کیلومتری جنوب شرقی تجریش و یک کیلومتر و نیمی شرق قلعهک واقع است و جزء حومه شمیران به‌شمار می‌رود.

دکتر فووریه شرحی درباره این قصر نوشته که در اینجا آن را عیناً نقل می‌کنیم.

« ۳۰ محرم ۱۳۰۸ (ه. ق.):

قصر سلطنت آباد و ضمام آن بزرگترین عمارات بیلاقی شاه خارج تهران است که از چند عمارت درون یک باغ وسیع و پر آب، مرکب است. بعد از گذشتن از در ورودی و عبور از خیابان پردرختی به بنای وسیعی می‌رسیم که قسمت مرکزی قصر محسوب می‌شود و قسمت کم ارتفاع‌تری از پهلوی آن را به یک برج یا عمارت مربع شکلی متصل می‌نماید.

صدراعظم هر وقت می‌خواهد راحت کند و از شر مردم مزاحم فارغ باشد به این عمارت پناه می‌جوید.

سرگذشت تهران، ص: ۲۹۶

عمارت مزبور مشتمل است بر آبدارخانه و آشپزخانه و در طرف دیگر آن حوضی بزرگ و بعد از آن عمارت بیرونی است و در سمت دست راست برج ساعت سلطنت آباد قرار دارد که از میان درختان سر به افق کشیده است. عمارت اندرونی در ته باغ قدری در طرف چپ بیرونی است و در نزدیکی آن ساختمان است که شاه آن را موزه تاریخ طبیعی می‌خواند این موزه فقط از عکس حیوانات درست شده و تمام دیوارهای آن را از همین عکسها پر کرده‌اند.

عمارت بیرونی دو طبقه است و در طبقه دوم آن سرسرای با یک تالار بزرگ در وسط ساخته شده که در نوع خود بی‌نظیر است. دیوارهای این تالار با سنگهای مرمری که نقش گل و بوته دارند، مزین شده‌اند. درست در وسط تالار حوضی با یک فواره باریک، باران‌ریزی از آب می‌افشاند و هوا را خنکتر می‌کند و پنجره‌ها که شیشه‌های الوان دارند حدت تابش نور را کمتر می‌نمایند. دورتادور این تالار، دو طبقه اتاق است. شاه معمولاً در طبقه پایین، در تالاری روبه شمال می‌نشاند. ولی کمتر موقعی - غیر از موقع صرف ناهار - در اتاق می‌ماند، زیرا اگر به شکار نرود بیشتر اوقات را در خیابانهای سایه‌دار باغ به قدم‌زدن می‌گذراند و قدم‌زدن در باغ کاری است که در هر ساعتی از روز از آن لذت می‌برد. خود من هم تا بتوانم از گردش در این باغ که درست مجاور منزل قرار داشته و دری مشترک با آن دارد تمتع می‌برم.

برج ساعت به تقلید یکی از آتشگاهها ساخته شده و بی‌شبهت به برج مرموز مانی در شهر نیم نیست.

این برج مرکب از چند طبقه حول یک محور مرکزی است که به ترتیب از بالا - به پایین کوچکتر می‌شود. دورتادور برج پلکانی است که به مهتابی می‌پیوندد. دیروز هنگامی که من مشغول طراحی این برج بودم شاه مرا دید و پیش آمد و بعد از آنکه تصویر را با اصل برج تطبیق کرد و با انگشت درختان سمت چپ باغ را به من نشان داد و گفت که این برج که این اندازه سیاه نیست. بعد برای اینکه هنر خود را در نقاشی به رخ من بکشد مداد را از من گرفت و با عجله چند خط روی تصویر کشید و سایه درختان را سیاهتر کرد تا قسمتی از برج که نور بر آن تابیده بود روشن‌تر جلوه کند.

من هم دستکاری اعلیحضرت را محترم شمرده و به همان حال باقی گذاشتم دیگر دستی به نقاشی نزد.

سرگذشت تهران، ص: ۲۹۷

بنای اندرون نیز خالی از اهمیت نیست تالار باشکوهی دارد و خوابگاهی جهت شاه. دورتا دور حیاط عمارت اهل حرم است و از این حیث بین آنها و اتاقهای سایر ساختمانها تفاوتی دیده نمی‌شود.»

در سال ۱۲۷۶ (ه. ق.) به دستور ناصر الدین شاه اهالی حصار رضاییک را به حصار بوعلی کوچانید و به جای این آبادی باغ سلطنت آباد را احداث کرد. بنابراین می‌توان گفت نام قدیم سلطنت آباد حصار رضاییک بود که در نزدیک رستم آباد و در شرق جاده صاحبقرانیه - نیاوران - قرار داشت همچنین آب قنات حصاربیک را به دوشان تپه بردند و برای باغ سلطنت آباد قنات تازه‌ای احداث کردند.

اعتماد السلطنه درباره این باغ نویسد:

«قصر نیاوران که در شمیران بنا شده اگر چه از هر حیث نهایت امتیاز را دارد و چشم‌انداز جنوبی آن به اعلی درجه صفاست ولی چون در دامنه کوه البرز قرار دارد، شمال آن به علت ارتفاع کوه مسدود است. به همین دلیل بنابراین منظور نظر بلند همایون این بود که در شمیران عمارتی سلطنتی بنا شود که از همه طرف باز و در صفا و دلگشایی از سایر عمارات بیلاقی ممتاز باشد. جلگه نزدیک به قریه رستم آباد برای مکان این مبارک انتخاب شده بود و از دو سال قبل معماران و مهندسان قابل، اقدام به ساختن این عمارت مبارکه نموده، این اوقات عمارت بیرونی آن به اتمام رسیده و مقرر شد که در سمت شرقی این عمارت حرم‌خانه بزرگی نهایت عالی ساخته شود و از اطراف و اکناف ولایات اقسام و انواع گل و ریاحین و اشجار مثمر بیاورند و در باغ این عمارت غرس کنند و این بنای همایون موسوم به سلطنت آباد گردید.»

جلگه شمیران است که مشتمل می باشد بر آثار بارعه و مآثر رایعه از عمارت کلاه فرنگی و برج خوابگاه و سرای سراسری و بیوتات جواری و بحیره عریض زخار و فوارات فیاض و جداول سرشار و قطعات متجاورات عامر به اصول اشجار مثمر و نباتات ریان و ... پس همین جلگه نزدیک قریه رستم آباد برای این بنیان و بنیاد اختیار و انتخاب افتاد و والد نگارنده [حاجی علی خان اعتماد السلطنه] را در احیاء و غرس و عمارت و تأسیس این اثر جلیل مساعی جمیل سرگذشت تهران، ص: ۲۹۸

است و نامش و مراتب اهتمالش در کتابه کلاه فرنگی با تاریخ اتمامش منظوم و مرقوم گردیده و سال یکهزار و سیصد و پنج هجری در این باغ که دارای عمارات عالیه متنوعه است و برای ملتزمین رکاب مبارکه هم خارج باغ منزلگهان دارد به حکم اعلیحضرت شهریاری تالاری با نهایت استواری در طرف جنوب عمارت اندرونی متصل به برج همایونی احداث شد و این باغ دو رشته قنات مخصوص دارد و محیطش یکجا از خشت پخته افراخته شده نزدیک یک فرسنگ است.»

از آنچه که ناصر الدین شاه ضمن احداث باغ وسیع سلطنت آباد بنیاد نهاده است دو بنای قدیمی باقی می باشد یکی عمارت حوض خانه مزین به گچ بریهای عالی که بر مظهر قنات ساخته اند و دیگری بنای مشتمل بر برج چند اشکوبه که در طبقات مختلف آن نمونه های مختلف هنری ظریفه معماری ایران از مقرنس کاری و گچ بری و آئینه کاری و غیره بکار رفته است و چون سلطنت آباد از اماکن نظامی مهم بشمار می رود طبعاً بازدید این دو بنای سلطنتی نیازمند کسب اجازه مقامات مربوط ارتش است اما دوستعلی معیر الممالک درباره سلطنت آباد چنین می گوید:

سلطنت آباد از بزرگترین باغهای سلطنتی بود و سه ربع فرسنگ تا آنجا راه بود. دور باغ شش قراولخانه بود و اوقاتی که شاه در این قصر به سر می برد، در هر قراولخانه دوازده تن سرباز پاس می دادند. اشراف و بزرگانی که در رکاب بودند در اطراف باغ چادر می زدند. باغچه ای به فاصله پنجاه قدم از باغ بزرگ نیز بود و صدراعظم در آن منزل می کرد. بین این دو باغ دو مرتبه ای بود که به هردو سو نگاه می کرد و محل آبدارخانه و تفنگخانه اعضای آن بود.

روبروی این بنا استخر وسیعی واقع و در آن چند کرجی برای گردش روی آب و تمرین پارو زنی آماده بود.

وسط باغ بزرگ عمارت سه طبقه و حوض خانه زیبایی بود که فواره حوض کاشی آن پیوسته دو سنگ آب صافی فوران می نمود اتاقهای هر سه مرتبه از داخل به حوضخانه نگاه می کرد و با گچ بری های ظریف زینت یافته بودند.

در مرتبه سوم از بیرون دیوانی به دور عمارت می گشت. در چند اتاق از عمارت مزبور مجموعه های گرانبها از انواع شب پره و پروانه در جعبه های مخصوص بدیوار آویخته و بیش از

دویست قسم از خوش رنگترین و زیباترین مرغان که به طرز خاص آمپایه تهیه و ترتیب داده شده بودند در محفظه های بلورین چیده شده بود.

خیابانهای عریض از چهار سوی عمارت تا انتهای باغ امتداد داشت. یکی از این خیابانها به عمارت دو طبقه ای منتهی می شد که خود نیز دارای حوض خانه ای بود که به دستور شاه دیوارهای این حوض خانه و سایر اتاقهای اشکال بعضی طیور و وحوش به اندازه طبیعی از روی کتاب های تاریخ طبیعی نقش شده بود. از سمت جنوبی عمارت دو خیابان دیگر امتداد می یافت که از آنها به بنای دیگری می رسید که به سمت شمال شرقی کشیده می شد در اینجا عمارت بزرگ دیگری واقع بود که حیاطی جداگانه داشت و دیوارهایش از کاشیهای رنگین و منقوش پوشیده بود و سالهایی که ایام سوگواری مصادف با تابستان می شد، تعزیه را در این حیاط

برپا می کردند.

در یکی از قسمتهای باغ، برج کبوترخانه بود که گاه شاه به تماشای آن می رفت و کبوترها را در حضورش می پراندند. در قسمت دیگر، برج مرتفعی بود که پله پیچاچی از بیرون بدور آن می گشت و ساعت بزرگی نیز بالای آن نصب بود. زمین باغ روبه جنوب تا جایی ادامه داشت که باغبانهای گبر در قسمتهای پشت آن درختهای میوه می پروراندند. این قسمت به باغ چال معروف بود

### وقایع مهمی که در سلطنت آباد اتفاق افتاد

از وقایع مهمی که در دوره قاجاریه و پس از ناصرالدین شاه در سلطنت آباد روی داد یکی فرار محمد علی شاه قاجار از سلطنت آباد به طرف سفارت روس بود و دیگری بر تخت نشستن احمد شاه در سلطنت آباد.

مخبر السلطنه هدایت در این باره می نویسد:

«احمد شاه را به مشایعت عدهای قزاق روس و سوار هندی و قزاق ایرانی از زرگنده به سلطنت آباد آوردند و از تخت حمایت بیرون آمد و بر تخت سلطنت قرار گرفت. نایب السلطنه و مؤسین استقبال کردند. گفتند: امیدواریم پادشاه خوبی باشی. گفت: ان شاء الله ... دسته بختیاری دولتی و فوج سیلاخور اطراف سلطنت آباد پشت سنگر نشسته و از تسلیم توپ و قورخانه امتناع داشتند.»

سرگذشت تهران، ص: ۳۰۰

ناظم الاسلام کرمانی نیز در تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد:

«روز یکشنبه ۲۹ جمادی الاخری ۱۳۲۷ (ه. ق.):

امروز جناب عضد الملک و شاهزاده موثق الدوله، شاهزاده ناظر سابق و رئیس دربار از طرف ملت رفتند به زرگنده در سفارتخانه روس که ولیعهد احمد میرزا را از پدرش محمد علی میرزا گرفته ببرند به سلطنت آباد.

محمد علی میرزا از دادن پسر امتناع کرده گفت: من به این فرزندم انسی فوق العاده دارم. او را به من واگذار کنید و پسر کوچکتر مرا به سلطنت منصوب کنید. حضرات مزبور می گویند اگر احمد میرزای ولیعهد را ندهید سلطنت از خانواده قاجاریه خارج می شود. بالاخره او را راضی کرده احمد میرزا را حرکت داده آوردند به سلطنت آباد و او را بر تخت سلطنت نشانیده، لایحه ای قرائت می کنند قریب به این مضمون: «چون پدر اعلیحضرت حمل این بار گران سلطنت را نتوانست و خسارت فوق العاده به ملت وارد آورد لذا ملت استعفای او را پذیرفته و سلطنت را به اعلیحضرت همایونی واگذار و اعلیحضرت را به سمت سلطنت شاهنشاهی ایران منصوب نمودند.»

سلطان احمد شاه در جواب گفت: «امیدوارم که خداوند مرا توفیق عنایت فرماید تا جبران خسارات وارده از پدرم را بنمایم و به مملکت و ملت خود خدمت کنم» آنگاه دو نفر را اذن جلوس داده یکی عضد الملک نایب السلطنه را اذن داد و دیگری دایی خود ظل السلطان را نشانید. طبقه دویم که آمده بودند آقا سید محمد بهبهانی و برادرش و آقا سید محمد امامزاده و جمعی دیگر از اهل عمایم و علاء الدوله و موثق الدوله و جمعی دیگر از این طبقه اهل عمایم می نشینند. حضرات مکلائی می ایستند. بعد از آن شاه را می برند توی اندرون عضد الملک نایب السلطنه با حضرات دیگر آمدند به شهر.»

### قصر نیاوران یا صاحبقرانیه

نام باستانی نیاوران کردوی بوده است. این نام در جغرافیای دره رودبار، در ذکر شکراب آهار آمده است:

«از این نقطه [شکراب] هر گاه [پیاده] به طرف شمیران بخواهند بروند به قریه کردوی می رسند که تا شکراب دو فرسخ است و اولین

قریه شمیران است»

سرگذشت تهران، ص: ۳۰۱

کردوی نام برادر بهرام چوبینه بوده است و این هر دو از دیه مهران در شمیران و مقیم ری بوده‌اند. گونه دیگر این نام گردوی است که نام برادر بهرام چوبین و از خاندان مهران بود. در شاهنامه فردوسی نخستین بار از گردوی در دوران پادشاهی خسرو پرویز سخن به میان آمده است.

چو گردوی و شاپور و چون اندیان سپهدار ارمینیه رادمان  
می‌دانیم که گردوی یا کردوی پسر بهرام گشنسپ بود.  
در مرآة البلدان زیر نام جهان‌نمای نیاوران می‌خوانیم:

«ابتدا به امر خاقان خلد آشتیان فتحعلیشاه ... در محلی که حالا قصر نیاوران دیده می‌شود عمارتی جزئی بنا نموده بودند و در فصل ییلاق گاهی موکب خاقانی بدین محل نزول و اقامت می‌نمود. شهریار بهروز ماضی محمد شاه ... قدری بر آن افزودند. در این عهد معدلت مهد آن بنا را محو ساخته و قصر و عمارتی عالی به امر ... همایون در نیاوران به مباشرت والد نگارنده اعتماد السلطنه حاجی علی خان ... بنا شد و بعد از آن نیز بر آن افزوده شد و چون مشرف بر صحرای دامنه کوه البرز و تا شهر همه جا نمودار بود آن را جهان‌نما خوانده‌اند.»

همچنین در همین کتاب ذیل وقایع سال ۱۲۶۸ (ه. ق.) باز درباره قصر نیاوران آمده است:

«... حکم شد ... عمارات جدید سلطانی در قصبه نیاوران بنا نمایند و بازاری مشتمل بر یک صد باب دکان در نیاوران بسازند. ... موکب همایون روز یکشنبه بیست و چهارم شعبان [۱۲۶۸ (ه. ق.)] با شکوهی تمام عزیمت ییلاق فرموده تشریف فرمای قصر نیاوران شدند. قصبه نیاوران رونقی حاصل نموده است.»

«در المآثر و الآثار نیز علت نامگذاری قصر نیاوران به صاحبقرانیه چنین آمده است:

«و دیگر کوشک مشهور به صاحبقرانیه است که در قصبه نیاوران افتاده و چون پس از قرن اول سلطنت جاوید تشبیه یافته و موهبت میمون و عنوان همایونی موسوم گردیده و وضع این قصر در سلطنت شاه مرحوم محمد شاه غازی عبارت از یک بالاخانه مختصر و زوجین بود

سرگذشت تهران، ص: ۳۰۲

وقتی که اعلیحضرت اقدس همایونی به سفر اصفهان تشریف می‌بردند به والد مؤلف دستورالعملی دادند تا قصری بسیار عالی که موسوم به جهان‌نما بود در آنجا احداث نمود و ثانیاً به توسط جناب جلالت مآب مشیر الدوله یحیی خان این قصر جدید در همان موضع انشاء شد و به این لقب معروف گردید.»

غلامحسین افضل الملک مؤلف کتاب افضل التواریخ درباره صاحبقرانیه می‌نویسد:

«روز پنجشنبه ششم محرم الحرام هزار و سیصد و چهارده هجری، چون هوا گرم شده و خارج از اعتدال بود بندگان اعلیحضرت اقدس همایون [مظفرالدین شاه] عزیمت ییلاق فرموده از مرکز خلافت تشریف‌فرمای باغ و ییلاق سلطنتی صاحبقرانیه یعنی نیاوران یعنی کردوی شدند که در صفحه شمیران دو فرسخی تهران در سمت شمال واقع است. اسم قدیم این قریه کردوی می‌باشد و ملک مرحومه علیه‌عالیه فخر الدوله بوده است آن را به ... ناصرالدین شاه ...

پیشکش کرد. [ناصرالدین شاه] هم قریه چیذر را که در یک میلی کردوی واقع است به مرحومه فخر الدوله بذل و مرحمت فرمودند که در آنجا منزل ییلاق قرار دهد اسم قدیم این قریه کردوی بوده است و بعد به نیاوران مشهور شده است (ناصرالدین شاه) امر فرمود که در آنجا بنای رفیع برپا دارند باغ‌هایی که رشک ارم است در آنجا با خیابانهای وسیعه درجه اول جاوید ساخته و مهیا کردند. قصور عالیه و رواق‌های سامیه ترتیب دادند. قریب دویست هزار تومان به مصارف ابنیه و حجاری آنجا رسانیدند. چون

سلطنت (ناصر الدین شاه) به سی سال رسید که به قرن اول درآمده امر و مقرر شد که نیاوران را به صاحبقرانیه بخوانند و از آن تاریخ فرح‌افزا را صاحبقرانیه خواندند. و این مکان یکی از دهات بلوک شمیران است. که این بلوک تقریباً مشتمل بر چهل قریه است که ییلاق اهالی دارالخلافه تهران غالباً در این بلوک واقع می‌شود ... خلاصه بندگان اعلیحضرت [مظفر الدین شاه] که روز ششم محرم این سال (۱۳۱۴ ه. ق) تشریف‌فرمای ییلاق صاحبقرانیه شدند. تا مدت ده روز همه روزه هنگام عصر در حوض‌خانه قصر سلطنتی مجلس روضه‌خوانی و عزاداری حضرت خامس آل عبا (ع) را منعقد فرمودند.»

مادام کارلاسرنا نیز در آدمها و آیینها در ایران زیر عنوان نیاوران زیباترین قصر اطراف تهران می‌نویسد:  
«زیباترین اقامتگاه ییلاق تابستان قصر نیاوران است. ساختمان این قصر به سبک تازه‌ای در سرگذشت تهران، ص: ۳۰۳

دامنه سلسله جبال البرز و در وسط پارک خوش منظره‌ای که بر سرتاسر جلگه شمیران تسلط دارد احداث گردیده است. حتی در روزهای بسیار گرم زیر سایه درختان تناور این باغهای زیبا انسان از احساس هوای خوش و خنک بسیار لذت می‌برد شاه قسمتی از چله تابستان را در این قصر می‌گذرانند. روحیه پرتحرک و زندگی سیار شاه ایجاب می‌کند که همواره تعداد کثیری از همراهان آماده باشند که در این سیر و سیاحتها به دنبال وی راه بیفتند. به این جهت می‌گویند که عده‌ای از بزرگان درباری روی زین اسب می‌خوابند تا به مجرد اولین ندا حاضر یراق و مهبای حرکت باشند.

در تهران هنگام تابستان هوا به قدری گرم است که تابش مستقیم آفتاب تخم‌مرغ را می‌پزد.

در این فصل، هوای این شهر به ناسالمی در همه جا مشهور است و از ماه مه اهالی شهر به طور دسته جمعی به سوی ارتفاعات شمیران در شمال پایتخت عزیمت می‌کنند.

دهکده‌ها و آبادیهای زیادی در زمینهای شمیران به‌طور پراکنده از هم احداث شده‌اند. محل زمینهایی که خانه‌های ییلاق نمایندگیهای کشورهای بیگانه در آن بنا گردیده از طرف شاه به آنها اهدا شده است.»

اما بینیم دکتر فووریه درباره نیاوران و قصر صاحبقرانیه در کتاب خاطرات خود چه می‌نویسد. دکتر فووریه می‌نویسد:

«قصر صاحبقرانیه در بالای نیاوران در دامنه تپه‌هایی که از شمال بر این آبادی مشرف‌اند ساخته شده. قسمت جنوبی صاحبقرانیه در تابستان چندان برای سکونت خوب نیست زیرا که باغهای آن که روبه سوی دشت دارد نمی‌تواند درست جلوی تابش آفتاب را بگیرد. به این جهت تمام روز اشعه بلامانع بر آن می‌تابد.

در انتهای ورودی صاحبقرانیه به طرف مغرب، خیابان وسیعی است که پس از عبور از آن به بنای کم ارتفاع منزل قراولان و نوکران می‌رسیم. با گذشتن از زیر طاقی به باغی می‌رسیم که نمای شمالی قصر به طرف آن است. موقعی که من از حسن آباد به این باغ رسیدم و سایه درختان تنومند و حوضهای محصور در گل را دیدم نفسی تازه کشیدم و از خنکی هوای آن احساس فرحی بی‌انداز کردم.

در این طرف قصر صاحبقرانیه دو عمارت بسیار ساده متوازی قرار دارد که عمارتی کم ارتفاعتر آنها را به یکدیگر متصل می‌کند. این عمارت وسطی تالار عظیمی در طبقه اول دارد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۰۴

در صورتی که دو عمارت دیگر فقط مرکب از تعداد زیادی اتاق است. منظره قصر در جهت جنوبی به شکلی دیگر است به این معنی که چون زمین شیب دارد ساختمانها طبیعتاً روی بلندی ساخته شده است.

اندرون در قسمت شرقی و چسبیده به قصر است. یعنی در نزدیکی در ورودی آشپزخانه و آبدارخانه.

اعلیحضرت روزها غالباً اوقات خود را در زیر تالار بزرگ قرار دارد می‌گذرانند و این تالار را تنها



برای پذیرایی رسمی و سلامهای ایام عید ساخته‌اند. اما گاه اگر هوا مساعد باشد شاه پس از صرف نهار به تالار می‌آید و در آنجا می‌نشیند.

اندرون صاحبقرانیه یکی از بهترین اندرونهای سلطنتی است و ظاهرا حرم شاه در اینجا از سایر اندرونیها راحتتر و خوشترند. بالاتر از محلی که ناصرالدین شاه عمارت حالیه را ساخته سابقا قصر فتحعلیشاه قرار داشت که ناصرالدین شاه آن را خراب کرده و قصر خود را به عوض آن در میان این پارک وسیع بنا نمود.

قریب چهل منزل جدا جدا که هر یک اقلاسه اتاق دارند برای زنان حرم ساخته و جلوی آن که از همه بزرگتر است ایوان بزرگی ترتیب داده شده است. از این منازل گذشته در طرف راست، عمارت مجزایی است مخصوص به امینه اقدس و در طرف چپ نیز عمارتی دیگر مخصوص انیس الدوله که دیواری آنها را از منازل سایر اهل حرم جدا می‌کند. عمارت انیس الدوله که چند دستگاہ است سابقا برای مهدعلیا، مادر شاه، ساخته شده بود.

دونالد ویلبر در کتاب باغهای ایران می‌نویسد:

«در قرن نوزدهم چندین باغ سلطنتی در شمیرانات ... واقع در شمال تهران احداث گردید. در این ناحیه محلهایی به نام قلهک و تجریش و سلطنت‌آباد و نیاوران وجود داشت. پادشاهان و شاهزادگان در فصل تابستان از گرمای تهران به سایه درختان تنومند و آب روان و شبهای خنک کوهستان پناه می‌بردند. این قبیل نقاط در شمیرانات فراوان یافت می‌شود که اظهار عقیده و نوشتن پیرامون آنها مقدور نیست. حتی ذکر نام تمام آنها نیز امکان‌پذیر نمی‌باشد. مثلا سلطنت‌آباد که در زمان ناصرالدین شاه آباد گردید، اکنون جزو تأسیسات نظامی است باغ فردوس ویران شده و کامرانیه را نیز نادیده می‌گیریم.

سرگذشت تهران، ص: ۳۰۵

از کاخ صاحبقرانیه واقع در نیاوران خوب نگهداری شده و مرمت گردیده است. این نام از لحاظ زیبایی نامهای پرشکوه دیگر آمده در تاریخ را تحت الشعاع قرار داده است. چون معنای آن محل تولد کسی است که هنگام تولد او قرانی در دوستاره سعد باشد. این ناحیه در اواسط قرن نوزدهم در زمان ناصرالدین شاه بیش از هر موقع دیگر آباد گردید.

ساختمان اصلی در این ناحیه به موازات کوه بنا شده و به این جهت مسلط بر شهر تهران و دارای منظره‌ای عالی و پرشکوه است. باغهایی که در طرف جنوب و یا رو به تهران واقع شده وضع چندان خوبی ندارد. در صورتی که از ناحیه شمالی آن توسط کارمندان وزارت دربار خوب مراقبت به عمل آمده است. این ناحیه مانند عشرت‌آباد از چندین ساختمان کامل تشکیل شده که وسعت هر یک از آنها بقدری است که یکی از بانوان درباری و خدمه‌اش براحتی می‌توانند در آن زندگی کنند ابتدا در حدود چهل ساختمان از این قبیل ساختمانها وجود داشت.

بنای صاحبقرانیه دارای قنات اختصاصی بود. بطوری که مقدار زیادی آب در نهرهایی که کف آنها را از کاشی پوشانیده بودند در هر گوشه این باغ جریان داشت. نهرها از قسمت جنگل مانند این ناحیه یعنی نقطه‌ای که درختان فراوان دارد یعنی جلو ساختمان اصلی ظاهر می‌شود.

این ساختمان به سبک معماری رونسانسی بنا شده و ایوان روباز مرکزی روبه جنوب آن از بین رفته است. هر چند در این مورد ممکن است سردی هوا با نوع استفاده‌ای که از آن می‌شده منافات داشته است ... در تالار این ساختمان چهل چراغ‌های ظریف بلور و گلدان‌های چینی به قد انسان و پیانوی بسیار بزرگ و غیر معمولی با دو ردیف مضراب که هر یک در یک طرف پیانو قرار داشت به چشم می‌خورد این پیانوی عظیم را از بندری از بحر خزر و معبر کوهستانی البرز با هشت هزارپا ارتفاع و یک فاصله صد میلی بر پشت شتر حمل می‌کردند. مقداری از این قبیل اجناس و کالاها هنگام حمل و نقل از بین رفته یا مفقود گردیده است مخصوصا جامه‌های بزرگ شیشه که در بعضی از ساختمانهای سلاطین قاجار به کار رفته است در این ساختمان از سلیقه ایرانیان نیز تا حدی



تبعیت شده. مثلاً- از قالیه‌های زیبا و یا پارچه‌های زربفت و گلدوزی و قلاب‌دوزی شده برای زینت اتاقها استفاده شده است. دیوار یکی از راهروها با پرده‌های نقاشی کار محمود خان ملک الشعراء زینت یافته است.»  
سرگذشت تهران، ص: ۳۰۶

## دوشان تپه

### اشاره

در کتاب افضل التواریخ آمده که دوشان به معنی خرگوش است و چون در این تپه و کوه کوچک همواره تعداد زیادی خرگوش بود آن را دوشان تپه نامیدند منطقه دوشان تپه در شرق قدیم تهران قرار داشته که به سال ۱۲۶۹ (ه. ق.) به دستور ناصرالدین شاه بر بالای تپه آن باغ و قصری ساخته شد.

اعتماد السلطنه در مرآة البلدان درباره دوشان تپه سال ۱۲۶۹ (ه. ق.) چنین نوشته است:

«مرحوم اعتماد السلطنه والد مؤلف که در آن وقت حاجب الدوله لقب داشت در این سال مأمور ساختن عمارت دوشان تپه گردیده روی تپه مزبور عمارتی بنا نمود و چون در انجام این خدمت مساعی جمیله نموده بود، روز یکشنبه دویم جمادی‌الثانیه که موکب همایون تشریف فرمای دوشان تپه گردیدند، بعد از ورود به عمارت جدید یک ثوب کلیجه تن پوش مبارک را به حاجب الدوله مرحمت فرمودند و از آن دوران الی الان [سال ۱۲۹۵ (ه. ق.)] بر عمارت دوشان تپه افزوده شده و صورت ابنیه و عمارات عالیه این است. هم در آن روز موکب همایون از دوشان تپه تشریف فرمای قصر قاجاریه شدند.»

اعتماد السلطنه، دوشان تپه سال ۱۲۷۸ را چنین در همان کتاب می‌نویسد: «صحرای دوشان تپه که بسیار وسیع است و هیچوقت آب نداشته سه سال قبل حکم شده بود یک رشته قنات احداث شود، امسال آب آن قنات جاری شد.»

و نیز در زیر تاریخ سال ۱۲۸۸ (ه. ق) می‌نویسد:

«اداره باغات مبارکات سلطنتی بیلاقات و عمارات مبارکه دوشان تپه را به امین حضور پیشخدمت خاصه شریفه واگذار فرمودند.»

و باز در زیر تاریخ سال ۱۲۷۹ (ه. ق) نویسد:

«آب قنات دوشان تپه جاری و دریاچه بسیار بزرگی در برابر دوشان تپه بنا می‌کنند.»

همچنین در زیر تاریخ ۱۲۹۲ (ه. ق) همان کتاب آمده:

«روز هفدهم شهر شعبان به جهت امتحان قشون ظفر نمون و ترقیات اداره جنگ در صحرای

سرگذشت تهران، ص: ۳۰۷

دوشان تپه در حضور مبارک مشق بزرگ عمده شد. چون نهایت کامل و مطبوع بود فی الفور یک قبضه شمشیر مرصع از شمشیرهای مخصوص همایون به جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم مرحمت فرمودند ...»

درخور یادآور است که اعتماد السلطنه در خاطرات روزانه خود به این مشق بزرگ سپاه اشاره کرده و درباره آن نوشته است

«شنبه ۱۷ شعبان سنه ۱۲۹۲ قمری: صبح زود خانه علاء الدوله بعضی کارها متعلق به باغات داشتم رفتیم. از آنجا در خانه رفتیم. شاه دوشان تپه سان قشون که شانزده هزار نفر می‌شود تشریف بردند. حرم‌خانه هم به تماشا خواهند رفت. من تا نزدیک خانه میرزا غیاث همراهی نموده خانه آمدم ...»

در المآثر و الآثار نیز درباره دوشان تپه آمده است:

«و دیگر عمارات سطح کوه دوشان تپه و باغ و ابنیه جنوبی آن است که امروز در میان جمیع جواسق [جواسق جمع جوسق بمعنای

کوشکها، قصرها کاخها. فرهنگ معین] و قصور سلطنتی که جمله بر آیین نگارخانه چین ساخته شده این مقام به حسن موقع و صفای هوا و کثرت روح و غزارت میاه [زیادی آب] و چندین مزیت دیگر اختصاص یافته و اصل این اساس را والد مولف مرحوم حاج علیخان اعتماد السلطنه ... در تاریخ یکهزار و دویست و شصت و نه از هجرت مطابق سال ششم از جلوس همایون بر حسب حکم جهانی مطاع برپا نمود اما از آن سال تا حال که غالباً در تحت مراقبت و نظر بنده مولف است چندان ملحقات و منضمات از هر قبیل بر این اثر اصیل افزوده شده که بنا نخستین در جنب لمعان و بریق آنها تحت الشعاع افتاده است «  
اعتماد السلطنه درباره سال ۱۳۰۲ (ه. ق.)، و خرابی ناشی از سیل در دوشان تپه در خاطرات خود می نویسد:  
«دوشنبه ۱۰ شعبان سنه ۱۳۰۲ (ه. ق.):

امروز از عشرت آباد با حرم مراجعت به شهر می فرمایند. امین اقدس اندرون مهمان ملیجک اول است، به علی آباد ده تیول امین اقدس که سپرده ملیجک است. امشب شاه مردانه شام میل فرمودند. مردانه قصر فیروزه می روند فردا شهر تشریف می آرند. من صبح عشرت آباد رفتم.  
سرگذشت تهران، ص: ۳۰۸

مرخصی حاصل کردم که شهر بیایم عصر قصر فیروزه بروم. شاه عمارت فوقانی دوشان تپه تشریف بردند. نهار میل فرمودند و خوابیده بودند عصر در باغ تفریح فرمودند و تحسینات نموده بودند. سواره قصر فیروزه تشریف بردند. من هم یک ساعت به غروب مانده از حوالی دوشان تپه گذشته که قصر فیروزه بروم واقعا بهشت برین است. و مقارن ورود من به قصر فیروزه شاه هم وارد شدند. جمعی از اطفال که حالا- وزیر و امیر هستند بودند. با امین السلطان صحبت می فرمودند که از فلان آب باید چه طور خیابان در دوشان تپه بسازی و در فلان نهر بیندازی.

خیلی فرمایشات دادند. من که باغ دستم بود و دوازده سال است هزار باغ و خیابان و عمارت ساخته و کاشته ام آنجا ایستاده بودم. ابدا حرفی به من نزدند مگر در آخر سری به طرف من مایل فرمودند که باید درخت زیاد داریم و بفروشیم. از همان درختها باید کاشت. من هم سری تکان دادم ... بعد باز با اطفال راه افتادند. قدری گردش کرده از غرش رعد و اشعه برق مخوف شده به عمارت آمدند که یک مرتبه هنگامه غریبی برخاست. آسمان معرکه کرد که در عمر خود اینطور هوا و طوفان ندیده بودم عصر به شب مبدل شده شام صرف فرمودند. هوا آرام گرفت. من در سرشام روزنامه عوض کردم. بعد از شام مراجعت به شهر کردم در بین راه قصر فیروزه و دوشان تپه رودخانه عظیمی در جریان دیدم. معلوم شد هنگامه ای است. سواری از شهر می آمد گفت کجا می روید. سیل دوشان تپه را خراب کرده و راه مسدود است. توکل به خدا کرده آمدیم نزدیک دوشان تپه صدای آب شنیده شد که متصل نهرهای آب روبه باغ در جریان بود. تا زیر کوه به رودخانه عظیمی برخوردیم که همان رودخانه دوشان تپه را خراب کرده بود و سر در طرف شمال باغ و اغلب دیوارهای شمالی و غربی را ویران ساخته. از آنجا عبور کرده در بین راه تا قراولخانه وسط دوشان تپه متصل به سیل و سیلاب برخوردیم. گاهی سواره، گاهی پیاده، گاهی با کالسکه عبور کردیم. ساعت چهار وارد خانه شدم.

سه شنبه ۱۱ شعبان ۱۳۰۲ (ه. ق.):

صبح زود برخاسته طرف دوشان تپه رفتم وارد باغ که شدم واقعا دلم سوخت. خیلی پریشان شدم. در این باغ زحمت کشیده بودم اگر چه شاه دماغم را می سوزاند اما نمک خوارگی مقتضی براین بود که باز دلم بسوزد. نه باغ مانده نه هیچ! ده هزار تومان مخارج دارد تا بصورت اول بشود. قناتها همه خوابیده، درختها را آب از ریشه کنده باغ پر از شن شده خلاصه تا دوباره به شکل اول برگردد طول می کشد. از آنجا قصر فیروزه رفتم. امین السلطان را دیدم که معمارباشی و مقنی باشی را شب احضار کرده بود برای همین کار ... امین السلطان با معمارباشی و مقنی باشی

سرگذشت تهران، ص: ۳۰۹

طرف دوشان تپه حرکت کردند. من هم آنجا ماندم. ملیجک کوچک را از شهر احضار کرده بودند که اول صبح چشمشان به او بیفتد. ملیجک پیدا شد. شاه را بیدار کرده بعد از رفتن ملیجک ماها رفتیم تفصیل دوشان تپه را عرض کردیم و گفتیم بفرماید یک فوج سرباز با بیل و کلنگ حاضر شوند، و الا دیگر چاره نیست. سیف الملک مامور شد فوج را راه بیندازد. شاه هم سوار شدند سر راه وارد دوشان تپه شدند. زیاد متالم گردیدند. باز خطاب به امین السلطان کردند که چنین کن و چنان کن. من در آن گوشه‌ها ایستاده بودم. ورود به باغ ماری قوی که دیشب سیلاب آورده بود بیرون آمده کشتند. رویهمرفته خیلی به شاه بدگذشت. متفکر و حیران سلیمانیه ده عضدالملک آمدند. ناهار میل فرمودند. من دیدم خیلی خیالشان پریشان است. عرض کردم مگر نمی‌دانید دلیل خوشبختی این است که شخص به هر چه علاقه دارد در دنیا برای رفع بلا به او صدمه می‌رسد. الحمد لله که چنین شد و رفع بلای بزرگی از وجود مبارک کرد مانعی ندارد.

امین السلطان هم گفت: خزانه دولت را بار می‌کنم. افواج قشون هم حاضر است. از مرد و مرکب مضایقه نخواهم کرد. من هم حاضرم و مثل فعله کار می‌کنم. درست می‌شود. قدری از تغیر فرو نشستند. روزنامه خواندند. بعد از ناهار بلافاصله به طرف شهر آمدند. مردم می‌گویند چون قلب شاه بد شده به این جهت صدمات وارد می‌آید.

چهارشنبه ۱۲ شعبان سنه ۱۳۰۲ (ه. ق.):

... سه از دسته گذشته به اتفاق میرزا محمود خان دوشان تپه رفتیم. در بین راه وزیر نظام را دیدم که مراجعت می‌کرد. معلوم شد فوج ملایر را برده رسانده مراجعت می‌کرد. وارد دوشان تپه که شدیم هنگامه غریبی بود. البته دو هزار نفر عمه و سرباز و باغبان مشغول کار بودند ...»

در کتاب افضل التواریخ هم که به زمان مظفر الدین شاه نگاشته شده است، شرح جامعی درباره دوشان تپه و بناهای آن آمده که خواندن آن خالی از لطف نیست:

«روز سه‌شنبه، ششم ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۴ (ه. ق.):

بندگان اعلیحضرت اقدس همایون خسروانی [منظور مظفر الدین شاه] از سلطنت آباد تشریف فرمای دوشان تپه شده در صحرای وسیع زیر دست باغ دوشان تپه مادیانهای ایلخی سلطنتی که سپرده به نواب شاهزاده عین الدوله است، در حضور مبارک سان دادند. بعد از اتمام سان، بندگان اقدس همایون به سلطنت آباد رجعت فرمودند. چون اسمی از دوشان تپه ذکر شد،

سرگذشت تهران، ص: ۳۱۰

لازم آمد که جغرافی و شرح بنا و بانی آن نوشته شود تا کسانی که خارج از اهل تهرانند مطلع شوند. دوشان اسم خرگوش است چون در این تپه و کوه کوچک خرگوش زیاد دیده شده آن را دوشان تپه نامیده‌اند. عمارت و باغ و خیابانهای آنجا در عهد سلطنت ... ناصر الدین شاه قاجار ...

ساخته شده است و آن تپه و دره و ماهور محل شکار و تفریح گشته است در سمت شرقی دارالخلافه به مسافت کمتر از فرسنگی این تپه بسیار بزرگ از وسط صحرا بیرون آمده که به رشته کوه البرز ابداء اتصالی ندارد. در سنه هزار و دویست و شصت و نه (ه. ق.) ... که ششم سال تاجداری [ناصر الدین شاه بود رای آن سلطان بزرگ تعلق یافت که در بالای این تپه بلند عارتی دلپسند ساخته شود که گاهی محل تفریح شاهانه شود. به مرحوم حاجی علی خان اعتماد السلطنه که در آن وقت ملقب به حاجب الدوله بود و فراشباهی گری دربار اعظم سلطنتی را داشت- پدر مرحوم محمد حسن خان ضیع الدوله [اعتماد السلطنه] مترجم حضور و مورخ دولتی ایران است که تصنیفات عدیده دارد- مقرر شد که این خدمت را به انجام رساند آن مرحوم در بالای تپه عمارتی ساخت و سال به سال به امر دولت قصری بر بنای اول افزوده شد.

انواع بنایی و قنایی و حجاری و نجاری و نقاشی و کاشی کاری و گچ‌بری در آنجا به کار رفت.

نیمچه شهری در بالای تپه به دست آمده که مشتمل بر قصور و عمارات بیرونی و اندرونی و حیاطهای دیوان‌خانه و حرمخانه و حمام و منازل عمله و خدام و پاسبانان و حجاب و آبدارخانه و قهوه‌خانه و آشپزخانه گردید. و در اطراف آن تپه منازل و عمارات عدیده نیز برای خواص خدام و ملترمین رکاب سلطنت بنا شد. و بسی سالها، به کوه بریدنی و رد و رفع احجار، راه‌های وسیعه به‌طور خیابان که طرفین آنها محدود به محجره‌های مزین و دیوارهای مشبک است ترتیب شد. و در محوطه زمینی که دور آن تپه است و هرگز آب ندیده بود چندین رشته قنات جاری کردند که حال متجاوز از شش فرسنگ آب در باغ و اراضی آنجا جریان دارد.

در طرف جنوب این تپه و عمارات باغی وسیع به قدر دویست هزار ذرع مربع است که در آن اشجار بارور غرس کرد در سایه چنارها و سفیدارها و صنوبرها واقع شده است. خیابانهای راست و موزون که موشح به ریاحین و گل‌های گوناگون است در آنجا دیده می‌شود. نهرها و کوزه گلها و حوضهای فواره‌دار آنجا از هر حزین غم می‌زداید و وجد و طرب می‌افزاید و سردرهای عالی دارد. در سمت شرقی باغ عمارتی است که مشتمل بر تحتانی و حوض‌خانه ظریفی است که در صنعت مقرنس کاری و آینه از ابنیه بدیعه به‌شمار می‌آید و در جانب شرقی این عمارت و حوضخانه نیز حوض مدور وسیع و یک مرتبه بالاتر از آن استخر و دریاچه عظیمی قرار دارد که

سرگذشت تهران، ص: ۳۱۱

با قایق و کرجی روی آن سیر و سفر و تفرج می‌شود. و در اطراف این استخر خیابانها و چمن زارها و اشجار بید و غیره است. و در جنب جنوبی این دریاچه باغ وحشی است که اتاقها و رواقهای گوناگون که نهر آب از میان آنها جاری است برای درندگان و سبع از قبیل شیر و ببر و پلنگ و گرگ و سایر وحوش که به وضع ابنیه باغ‌وحش فرنگ است ساخته‌اند صداهای مختلف از آنجا شنیده می‌شود و شیران و درندگان فریادها دارند و هر روز به اینها طعمه داده می‌شود و از جانب دیگر بروج و ابنیه مخصوصه برای طیور ساخته‌اند که انواع و اقسام طیور و وحوش چه از داخله ایران و چه از خارجه آورده در آنجا جمع کرده‌اند پیشترها باغ‌وحش در خود شهر نزدیک دروازه شمیران بود دوشان‌تپه که ساخته شد و این باغ بنا گردید باغ‌وحش که در تهران بود خانه و عمارت شد و وحوش و طیور و جانوران را به باغ دوشان‌تپه آوردند.»

بد نیست بدانیم که باغ قبلی که مؤلف افضل التواریخ از آن یاد کرده است در نزدیکی باغ لاله‌زار و خیابان اکباتان قرار داشته است باری مؤلف افضل التواریخ همچنین می‌نویسد:

«در سنوات اخیر سلطنت آن شاهنشاه جمجاه [ناصرالدین شاه] خیابان وسیع از دوشان‌تپه تا دروازه شهر دارالخلافه احداث کردند. [گفتنی است که منظور از دروازه شهر در این جمله دروازه دوشان‌تپه است که در انتهای خیابان و میدان ژاله سابق قرار داشت که از دو سمت آن نهر آب جاری و دارای اشجار بلند سایه‌گستر بود.] و از جانب شرق جنوبی دوشان‌تپه خیابان وسیعی است به طول یک فرسنگ که دو طرف آن خیابان دارای نهر و مشجر و سایه‌گستر به درخت اقاویا و گل‌های رنگارنگ است. این خیابان منتهی به قصر فیروزه می‌شود که آنجا هم از باغها و قصور عالیه خاصه سلطنتی ساخته شده است و خود قصر بنایی است رفیع و باغی دارد بدیع با حوض‌خانه ظریف منیعی دارد که کاشیهای بسیار خوب به دیوارهای رواقهای آن نصب شده است. این قصر و عمارت باشکوه درست در وسط یک جنگل مصنوعی ساخته شده است. قصر فیروزه دارای قناتی است که دوسنگ آب دارد و در سر راه شکارگاه جاجرود قرار گرفته است.»

### یادداشت‌های جهانگردان درباره دوشان‌تپه

اما ببینیم جهانگردان خارجی و یا مأموران سیاسی عازم به ایران درباره دوشان‌تپه چه می‌گویند.

سرگذشت تهران، ص: ۳۱۲

مادام کارلاسرنا در خاطرات خود می‌نویسد:

«... کلاه‌فرنگی ... دوشان‌تپه ... در بالای تخته سنگی در ارتفاع تقریباً چهار صد متری در وسط دشتی در دامنه البرز احداث شده است ... از فاصله بالای کلاه‌فرنگی و باغهای وسیعی که دور آن را احاطه کرده و بر تمام دشت مسلط است، چشم‌انداز بسیار زیبایی دیده می‌شود. تالار شاه شبیه به سالن یک کشتی است سقف آن ارتفاع کمی دارد. پنجره‌ها گرد کوتاه و کشویی هستند و عینا روزنه بدنه کشتی را بیاد می‌آورند اتاق مجهز به نیمکتهای مدوری است که بر پشت آنها مخده‌های مخمل سبز رنگ گذاشته‌اند در وسط اتاق نوعی تنه درختی را جاداده‌اند و در کنار آن یک غیر اثاث خانه‌ای از این دست در هیچ کجای ایران دیده نمی‌شود. در قسمت فوقانی این تالار، تالار دیگری است به سبک شرقی و به شکل کلاه‌فرنگی که این دو دستگاه قسمت بیرونی ساختمان را تشکیل می‌دهند اما قسمت اندرونی جادارتر است. با آنکه در آن از تجمل و زرق‌وبرق خبری نیست ولی زنها هنگامی که همراه شاه هستند در اندرونی این ساختمان از کاخهای بیلاق دیگر بیشتر احساس راحتی می‌کنند. از لحاظ موقعیت دوشان‌تپه درست شبیه آشیانه عقاب است. کالسکه نمی‌تواند به عمارت کلاه‌فرنگی نزدیک شود. تا آنجا همه چیز حتی آب را هم باید با دست حمل کرد ...

شاه از مجموعه حیوانهای خود در این باغها نگهداری می‌کند و نسبت به همه آنها مخصوصاً برای شیرهایش علاقه و دلسوزی فوق‌العاده‌ای نشان می‌دهد که من نمونه‌ای از آن را برای خوانندگان نقل می‌کنم:

در سال ۱۸۷۸/۱۲۹۶ (ه. ق.) / ۱۲۵۷ (ه. ش.)، در اولین روزهای محرم شیری بچه زایید. شاه که در شهر گرفتار برگزاری مراسم عزاداری در تکیه‌اش بود [تکیه دولت] نتوانست از زانو دیدن کند. برای اینکه از سلامت مزاج مادر و بچه شیر اطلاع دقیق بدست آورد دستور دادن چاپار مخصوص میان تهران و باغ دائر کرده و هر نیم ساعت به نیم ساعت از حال آنها وی را آگاه کنند بچه در ماه ژانویه به دنیا آمده بود و در آن ماه برف سنگینی صحرا و حتی کوچه‌های تهران را پوشانده بود. شاه که دید چاپارها خیلی تاخیر می‌کنند دستور داد یک‌رشته سیم تلگراف به «دوشان‌تپه» بکشند و دفتر کوچکی نیز درست در مقابل قفس شیر دایر کنند تا از این طریق با قصر شاه در تهران ارتباط دائم برقرار گردد. به این ترتیب ماموری که در کنار شیر و شیرزادگان مستقر می‌شد می‌توانست هر لحظه‌ای شاه را در جریان حال و حرکت حال و حرکت زانو و نوزادان بگذارد. به مجرد آنکه متصدی مربوط کار سیم کشی را به اتمام رسانید طی مخابره

سرگذشت تهران، ص: ۳۱۳

تلگرافی به قصر شاه اعلام نمود که با وجود دشواری‌های زیاد کار دایر کردن ارتباط تلگرافی خیلی زودتر از آنچه که تصور می‌رفت روبه راه شده است. البته او از مخابره این تلگرام و نشان دادن همت و سرعت عمل خود چشمداشت پاداش چشمگیری از شاه داشت ولی چون تلگرام را با جمله حال حیوانها خوب است پایان داده بود وقتی این تلگرام را در تکیه [دولت] به دست شاه دادند با آنکه از نرسیدن خبر تازه ناراحت بود ولی از خواندن جمله حال حیوانها خوب است چنان برآشفته که متصدی آداب‌ندان را که بی‌ادبی و گستاخی را به آن حد رسانده و به شیر یعنی شاه دشت و جنگل حیوان خطاب کرده بود به باد دشنام و ناسزا گرفت بعد فریاد کشید شیر حیوان نیست حیوان کسی است که به او حیوان خطاب می‌کند و در همان لحظه دستور داد از کار برکنارش کنند و به راستی چه پاداش مناسبی برای آنهمه تلاش و کوشش.

در آن مدت ده روز که مراسم مذهبی ادامه داشت ناصرالدین شاه دندان روی جگر گذاشت و نتوانست از مادر و بچه‌ها دیدن کند ولی فردای روز پایان مراسم هنوز ساعت شش صبح نشده بود که او را دیدند در جاده دوشان‌تپه به سرعت برق و باد می‌تاخت و شب همان روز هم در حالیکه از دیدن ملکه دشت و جنگلها و شاهزادگان کوچولو که الحمد لله همه سالم و سرورمرو گنده بودند

بسیار خوشحال و راضی به نظر می‌رسید به تهران بازگشت.»

ساموئل گرین نیز اشاره کوتاهی در سفرنامه‌اش به دوشان‌تپه داشته است: «دوشان‌تپه یکی از اماکن مطبوع طبع اعلیحضرت همایون است و از شهر به قدر سه میل مسافت دارد. در قله قطعه کوه مرتفع مفروزی بنا شده از پله‌های طرز غریب، باید بالا رفت. در پایه این کوه باغ بزرگی موجود است، و حیوانات وحشی ایران را در آنجا در قفس انداخته‌اند از آن جمله شیرهای باشکوه به هم می‌رسد.»

و بعد در جای دیگر از خاطرات خود می‌نویسد:

«یکی از عمارت‌های آئینه‌کاری بسیار قشنگی که من دیده‌ام عمارت تابستانی اعلیحضرت شاه در دوشان‌تپه است.»

دکتر فووریه، پزشک مخصوص ناصر الدین شاه، نیز در فصل چهارم کتاب خاطرات سفر خود به ایران درباره دوشان‌تپه آورده است سرگذشت تهران، ص: ۳۱۴

«شاه هر سال از اواسط بهار تا اواسط پاییز به قصد گردش از تهران بیرون می‌رود و ایام گرما را در قصرهای ییلاقی یا در گردش می‌گذراند و به هر کجا که میلش کشید گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف اردوی خود را می‌کشاند. ولی غالباً در اواخر خرداد که گرما شروع به شدت می‌کند از تهران به طرف دامنه‌های البرز حرکت می‌کند.

باید گفت که ناصر الدین شاه طبیعت ایللیاتی را از دست نداده است و صحراگردی حقیقی است. چه غیر از سفر ییلاقی تابستان در پاییز هم و حتی از زمستان گاهی هشت روز هشت روز ایام را به شکار در دوشان‌تپه و سواحل جاجرود می‌گذراند و اگر این هم نباشد غالب اوقات را با چند پیشخدمت به شاهزاده عبد العظیم یا به قصرهای نزدیک پایتخت می‌رود. چنان که از هفتم ربیع الثانی ۱۳۰۷ (ه. ق.) تا دوازدهم [همان ماه] در دوشان‌تپه و از سیزدهم تا بیست و پنجم در جاجرود که اولی در دو فرسخی و دومی در پنج فرسخی مشرق پایتخت واقع‌اند به شکار مشغول بودیم. با وجود اینکه مدتی زیاد از تهران دور نشده بودیم ناصر الدین شاه قریب به پانصد زن را همراه خود داشت و منظره سان ایشان که در سی کالسکه و هفده تخت روان حرکت می‌کردند خالی از غرابت نبود.

در این کالسکه‌های عهد عتیق غالباً چهار زن می‌نشینند ولی تخت‌روان گنجایش دو نفر را به حال چهارزانو دارد و اگر پستی و بلندیهایی راه و لغزیدن پای قاطرها نباشد یک نفر به راحتی می‌تواند در آنها بخوابد.

تخت روان بستر سرپوشیده‌ای است از چوب که یک در بیشتر ندارد و چهار طرف آن را پرده آویخته‌اند و آن را به وسط دو تخت که به دو قاطر بسته‌اند محکم می‌بندند دو قاطر که باید این تخت روان را ببرند یکی در جلو بسته می‌شود دیگری در عقب کسی که از سواری است بترسد برای مسافرت در ایران وسیله‌ای بهتر از این ندارد مخصوصاً این مرکوب سنگین وسیله منحصر به فرد مسافران نسوان است و از کجاوه به مراتب راحتتر است.

عمارت دوشان‌تپه در کنار بیابانی بر روی یک تپه مجزا ساخته شده و از جاده به آنجا دو راه وجود دارد. یکی از گوشه غربی که سر آن باز است و دیگری از ضلع جنوبی که از همان ابتدا دو قسمت می‌شود و دو طرف آن را دیوار کشیده و بر روی آنها نقشهایی تصویر کرده‌اند.

اگر از همین راه اخیر که راه معمولی عمارت است به آن سمت حرکت کنیم پس از طی سربالایی سختی ابتدا به اتاق خواجه‌سرایان می‌رسیم که طرف دست راست واقع است و از آنجا که گذشتیم دیوارهای اندرون پیدا می‌شود پس از پیچیدن به سمت چپ و گذشتن از این

سرگذشت تهران، ص: ۳۱۵

دیوارها غربیترین نقطه دوشان‌تپه که از تمام قسمت‌های دیگر آن بلندتر است ظاهر می‌شود و بر روی همین قسمت است که عمارت



مخصوص شاه را ساخته‌اند این عمارت مهتابی و سرپوشیده‌ای دارد که از آنجا می‌توان منظره تهران و تمام بیابان اطراف را به خوبی تماشا کرد باغ دوشان‌تپه در پایین تپه و در کنار جاده جنوبی عمارت واقع شده و باغ‌وحشی دارد که در آن یک میمون و چهار شیر نر و ماده متعلق به کوههای اطراف شیراز سه ببر از مازندران و یک یوزپلنگ از سواحل جاجرود و پنج خرس دماوندی هست و این خرسها که پای آنها را به کنده‌های درخت بسته‌اند هر وقت که کسی به آنها نزدیک می‌شود غوغای عجیبی برپا می‌کنند. اصطبل شاهی در طرف مشرق در کنار دیوار باغ واقع است قدری دورتر در زیر درختان خانه‌های کوچکی است که همراهان شاه در آنجا منزل دارند منزل من چسبیده به مسکن اعتماد السلطنه است.

در اینجا تصادفاً من به خدمت انیس‌الدوله سوگلی شاه، که تاکنون او را ندیده بودم و مرا به حضور خواست رسیدم ... شکارگاه در دوشان‌تپه چندان با خیر و برکت نبود زیرا که نه بز کوهی دیده شد نه آهو ولی من که به همان شکارهای معمولی قناعت کرده بودم باز با خود چیزی به خانه آوردم و دست خالی برگشتم.»

جرج کرزن نیز که در سال ۱۸۸۹ (م.) / ۱۳۰۷ (ه. ق.) / ۱۲۶۸ (ه. ش.) به‌عنوان خبرنگار روزنامه تایمز به ایران آمده بود در کتابی که درباره ایران نوشته است به دوشان‌تپه اشاره می‌کند:

«یکی از آثار مورد علاقه همایونی در ساختمان اقامتگاههای ییلاقی، ایجاد و اصلاح جاده‌هایی بوده است که از شهر به آن مقاصد منتهی می‌گردیده است چنانکه جاده قابل عبور و مروری که اطرافش را درخت هم کاشته‌اند تا قلهک است و جاده دیگری مثل آن که برای راندن وسیله واحدی جا دارد و در دو طرفش درختان تبریزی کنار هم کاشته‌اند از تهران به سمت مشرق تا مقصد ییلاقی دیگر است که بنایی بر ارتفاعات سنگی ساخته‌اند.

این محل دوشان‌تپه - تپه‌خرگوش - است و آن تخته سنگ هم برآمدگی بدنمایی است در دشتی که تا شهر دو سه میل فاصله دارد و خود قصر هم در آن نقطه ناباب منظره زشتی دارد ولی بهر حال آنجا شکارگاه محبوب شاه در نقاط کوهستانی اطراف تهران است و این ناحیه را مختص شکارگاه همایونی خالی از اغیار نگاه می‌دارند. در پایین این کوه باغ وسیع و خوش سایه سرگذشت تهران، ص: ۳۱۶

ایست که در قفسهای متعدد و طولانی آن حیوانات وحشی بیوتات سلطنتی را نگاه داشته‌اند.

خود حیوانات در نظر من نمونه‌های مرغوبی می‌نمودند ولی لانه بدی داشتند و چند تا هم بیشتر نبودند. اما محبوبیت آن محل که باغ‌وحش ایران به‌شمار می‌رود از اینجا آشکار می‌شود که قهوه‌خانه کوچک که در کنار دروازه باغ است سالانه ۵۰۰ قران به حضرت سلطان اجاره می‌پردازد.»

گفتنی است بخشی از مردم دوره ناصری روز سیزده‌بدر - سیزده فروردین - را در دوشان‌تپه به گردش و تفریح می‌آمدند و حتی خود ناصرالدین شاه نیز گاه قسمتی از سیزده‌بدر را در آنجا می‌گذرانید. چنانکه اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود بارها به رفتن ناصرالدین شاه در روز سیزدهم فروردین به دوشان‌تپه می‌کند:

دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی سنه ۱۳۰۰ (ه. ق.): «که سیزده عید است شاه به دوشان‌تپه تشریف بردند. دوازده دسته گذشته آنجا رفتیم. جمعیت زیاد از اهل شهر آمده و می‌آمدند ساعت چهار شاه تشریف آوردند. سواره میان باغ رفتند.» سه‌شنبه ۴ جمادی‌الثانی سنه ۱۳۰۱ (ه. ق.):

«امروز سیزده عید است. شاه به دوشان‌تپه می‌رود. من به اتفاق محقق صبح قبل از شاه دوشان‌تپه رفتیم جمعیت زیاد قریب هزار نفر آنجا بودند شاه تشریف آوردند ناهار میل فرمودند بعد از ناهار از کثرت جمعیت نتوانستند آنجا توقف فرمایند قصر قاجار آمدند ...»

شنبه ۸ رجب سنه ۱۳۰۴ (ه. ق.):



«سیزده عید است. صبح بسیار زود طرف دوشان تپه رفتیم بعد تمام روز پنجاه نفر سرباز مقرر شده بود که در خیابان جدید بگذارم مانع عبور مردم شوند که به درختها صدمه نرسانند گذاشتم خودم بالای کوه رفتیم. منظره ورود موکب همایون بودم. اول عزیز السلطان تشریف آوردند. تملقا دوربین کوچکی پیشکش کردم. بعد شاه تشریف آوردند فرمودند شب حاضر باشم.» سه شنبه ۶ شوال سنه ۱۳۱۲ (ه. ق.):

«حسب الحکم دوشان تپه رفتیم. امروز سیزده عید است. هر سال بندگان همایون اینجا تشریف می آورند. می خواستم بعد از نهار شاه مراجعت کنم. فرمودند بمانم کباب مرغی به سرگذشت تهران، ص: ۳۱۷

دست مبارک مرحمت شد صرف نمودم و تا پنج مغرب مانده آنجا بوده بعد شب آمدم. هر سال در این روز متجاوز از پنجاه هزار نفر زن و مرد در صحرای دوشان تپه با کمال عیش و شادی می دیدم. امسال زیادت از پانصد ششصد نفر ندیدم و اینهایی هم که دیده شدند مهموم و مغموم بنظر آمدند. بیشتر کسالت مردم از گرانی بی جهت طهران است.»

اما بد نیست در اینجا که سخن از سیزده فروردین به میان آمده به این نکته اشاره شود که اعتماد السلطنه در روز سیزدهم فروردین سال ۱۲۷۵ خورشیدی برابر با روز چهارشنبه هفدهم شوال ۱۳۱۳ قمری ناگهان بدرود زندگی گفت. خان ملک ساسان در سیاستگران دوره قاجار در این باره می نویسد:

«روز سیزدهم نوروز که نوزدهم شوال ۱۳۱۳ قمری بود اعتماد السلطنه به زیارت شاهزاده عبد العظیم رفت پس از بازگشت بخانه به عادت معمول قهوه خواست و ساعتی پس از صرف قهوه از دنیا رفت. همان ایام شهرت کرد که میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم به واسطه دشمنی فوق العاده که با او داشت او را مسموم کرده است.» امین الدوله نیز در این باره می نویسد:

«سیزدهم نوروز حسب العاده شاه و مردم راه صحرا گرفته هر کس به ملک و مزاق خود طریق تفرج و عیشی اختیار نموده محمد حسن خان اعتماد السلطنه به قصبه شاه عبد العظیم رفته که آنجا خریداری خانه و باغی در نظر داشت عصر زودتر به شهر برگشت و با صحت قوه و مزاج نشست و به کارهای خود پرداخت. پیش از غروب آفتاب به اندرون قدم گذاشت به پله اتاق مخصوص رسیده بود که بیک اجل او را دریافت و به مرگ مفاجات بدرود حیات گفت ...»

خان ملک ساسان در سیاستگران دوره قاجار تاریخ در گذشت ناگهانی اعتماد السلطنه را سیزدهم نوروز که نوزدهم شوال ۱۳۱۳ (ه. ق.) ذکر کرده است اما در پیشگفتار کتاب مرآة البلدان جلد اول چاپ دانشگاه تهران نوشته دکتر عبد الحسین نوایی مرگ اعتماد السلطنه را در ۱۸ شوال ۱۳۱۳ (ه. ق.) برابر با سیزده نوروز ذکر کرده اند. آقای ایرج افشار مصحح کتاب روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه (با تجدیدنظر) نوشته اند بنابر ضبط میرزا علی خان امین الدوله روز ۱۳ فروردین سرگذشت تهران، ص: ۳۱۸

مطابق ۱۹ شوال سال ۱۳۱۳ (ه. ق.) (قریب یک ماه قبل از قتل شاه) فجأه درگذشت.

در ادامه سخن خان ملک ساسان در کتاب سیاستگران دوره قاجار آمده است.

«همان شب شنبه ۱۴ نوروز محمد باقر خان ادیب الملک واقعه فوت عمویش را به شاه عرضه کرده و نوشته است که امین الدوله درب اتاقها را مهر نموده ...»

در پیشگفتار کتاب خلسه یا خواب نامه اثر اعتماد السلطنه که به قلم محمد شهید نورایی نگاشته شده است چنین آمده است:

«در شب پنجشنبه ۱۸ شوال ۱۳۱۳ بیست روز قبل از واقعه ناصر الدین شاه در سن ۵۴ سالگی به مرض سکت در تهران بدرود حیات گفت»

محمود کتیرایی در چاپ دیگر این کتاب ضمن نادرست دانستن تاریخ پنج شنبه ۱۸ شوال که شهید نورایی نوشته است می‌نویسد:

«حال آنکه وی در نوزدهم شوال ۱۳۱۳ (ه. ق.) در گذشته است»

با یک بررسی کوتاه در آخرین صفحات از یادداشتهای اعتماد السلطنه در روزنامه خاطراتش به خوبی می‌توان دریافت که در گذشت او در روز چهارشنبه هفدهم شوال ۱۳۱۳ (ه. ق.) که برابر با سیزدهم نوروز سال ۱۲۷۵ (ه. ق.) بود اتفاق افتاده است.

یافتن این تاریخ نیز بسیار ساده و آسان است. بدین گونه که در آغاز جلد شانزدهم روزنامه اعتماد السلطنه چنین آمده است: «به خواست خداوند تبارک و تعالی و به همت انبیاء هدی و اولیای خدا شروع می‌کنم به روزنامه شرح حال خود از ابتدای سنه پیچی‌ئیل موافق جمعه پنج شوال هزار و سیصد و سیزده و بیستم ماه مارس هزار و هشتصد و نود و شش مسیحی و بالله التوفیق» سپس روزنامه خاطرات با تاریخ جمعه ۵ شوال آغاز می‌شود و تا یکشنبه ۱۴ شوال ادامه می‌یابد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۱۹

پیدا است که این ده روز برابر است با اول فروردین سال ۱۲۷۵ تا دهم فروردین ۱۲۷۵ (ه. ش.) و روز دوشنبه ۵ شوال برابر با ۱۱ فروردین روز سه‌شنبه ۱۶ شوال برابر با ۱۲ فروردین و روز چهارشنبه ۱۷ شوال برابر با ۱۳ فروردین می‌باشد که در عصر همین روز اعتماد السلطنه در می‌گذرد. و پیدا است که روز ۱۸ شوال یا روز ۱۹ شوال سال ۱۳۱۳ قمری نمی‌تواند برابر با سیزدهم فروردین سال ۱۲۷۵ خورشیدی باشد معلوم نیست این اشتباه ۱۸ یا ۱۹ شوال و همچنین «شب شنبه ۱۴ نوروز» در نوشته خان ملک ساسانی از کجا سرچشمه گرفته و دیگران نیز بدون توجه به آن، تاریخ نادرستی را در نوشته‌های خود به کار برده‌اند.

حال اگر فرض کنیم که اعتماد السلطنه در ذکر تاریخ اشتباه کرده است با مراجعه به «تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله (ه. ق.) و میلادی» تألیف فردیناند وستنفلد و ادوارد ماهلر و نیز با مراجعه به گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله تألیف استاد احمد بیرشک همان چهارشنبه هفدهم شوال ۱۳۱۳ (ه. ق.) برابر با سیزدهم نوروز ۱۲۷۵ (ه. ش.) و دوم آوریل ۱۸۹۶ (م.) به دست می‌آید که می‌بینیم اعتماد السلطنه نیز دچار اشتباه شده است.

اما دنباله سخن خود را درباره دوشان‌تپه پی‌می‌گیریم. مهدی بامداد درباره دوشان‌تپه می‌نویسد:

«عمارت دوشان‌تپه بیرون شهر تهران واقع بود و اکنون به کلی خراب و مختصر آثاری از آن باقی مانده است.»

## سلیمانیه

سلیمانیه در جنوب شرقی تهران قرار دارد و در گذشته جزء دولاب بوده است. و به نام امیر سلیمان خان قاجار قوائلو اعتضاد الدوله جد اعلای عضد الملک نایب السلطنه است و نام کهن آن اصفهانک بوده است

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود، درباره سلیمانیه و نام قدیم آن چنین می‌نویسد:

«پنجشنبه ۲۲ ذی الحجه سنه ۱۳۰۰ (ه. ق.)

شاه به جهت توقف چند شب دوشان‌تپه می‌روند ناهار عشرت‌آباد میل فرمودند. بعد از ناهار دوشان‌تپه آمدند و بطرف قصر فیروزه بشکار رفتند. من هم خانه بودم عصر به اتفاق بکمز

سرگذشت تهران، ص: ۳۲۰

دوشان‌تپه رفتنندگان همایون در مراجعت از نزدیک منزل من عبور فرمودند کالسکه را نگاه داشتند فرمایش حفر قنات جدیدی بجهت دوشان‌تپه دادند. این قنات تفصیلش این است:

اصفهانک که یکی از دهات قدیم تهران و جنب دولاب واقع شده ما بین دولت و چند نفر رعیت شراکت تقسیم بود. یعنی سه دانگ خالصه بود سه دانگ دیگر از مرحومه فخر الدوله و سادات لاهیجانی. سه رشته قنات معتبر خوب داشت. وقتی که

سلطنت آباد بنا شد، چون مجرای قنات از میان باغ بود شاه آب اصفهانک را ضبط فرموده به مصرف سلطنت آباد رساندند اصفهانک خشک شد. ده سال قبل زمین اصفهانک را به عضد الملک فروختند عضد الملک سهام دیگر ورثه فخر الدوله و سادات لاهیجانی را خرید. قریب چهارده هزار تومان خرج کرد. قنات جدید الاحداث حفر کرد و اصفهانک را به اسم پسرش سلیمان خان سلیمانیه نامید و آباد کرد. چون نزدیک دوشان تپه است به این واسطه بندگان همایون که آبادی آنجا را ملاحظه فرمودند و از این طرف هم عضد الملک بجهت اثبات اینکه من مداخل از مشاغل خود ندارم و تمام خرج من از حاصل املاک است به شاه عرض کرد از سلیمانیه در سال چهار و پنج هزار تومان حاصل برمی داریم. شاه خیال کردند در صورتی که بواسطه یک رشته قنات شخص بتواند چهار پنج هزار تومان حاصل بردارد دوشان تپه اراضی زیاد دارد باید قنات جدیدی حفر کرد و این مداخل را برداشت. آجودان مخصوص که صرف جیب سپرده او بود مامور به حفر قنات شد چهار هزار تومان خرج تراشید و آبی نداد. بعد میرزا محمد خان اقبال الدوله قدم پیش گذاشت قریب چهار هزار و پانصد تومان خرج کرد مختصر آبی جاری نمود. آن هم نه از خود قنات بلکه از دزدی آب قنات عضد الملک بیچاره. عضد الملک به فریاد آمد عرضها کرد، دادها نمود، به جایی نرسید ... شاه هر وقت عضد الملک را می دید قدری خجل بود، از آن طرف هم امیدی از آب قنات نداشت هم عدل فرمودند، هم عاملی قنات را به همان مبلغ هشت هزار و پانصد تومان که خرج شده بود به عضد الملک دادند. حالا درصدد این هستند قناتی جدید به جهت دوشان تپه پیدا کنند، مرا مأمور این کار کردند تا بعد چه شود.»

باری علیرضا خان عضد الملک که اصفهانک را خرید و به نام پسرش سلیمان خان آنجا را سلیمانیه نامید آن را آباد کرد و اطرافش را دیوار کشید. پس از مرگ عضد الملک وارث آن سلیمانیه را که مساحتش مجموعاً بیش از دو سه هکتار نمی شد به وثوق الدوله [حسن وثوق] که در سال ۱۲۹۵ خورشیدی نخست وزیر شد به مبلغ سی و دو هزار تومان فروختند. پس از

سرگذشت تهران، ص: ۳۲۱

شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی که رضا شاه پهلوی از سلطنت مستعفی و به خارج برده شد، در مملکت بالطبع با بودن لشکر اجانب در ایران هرج و مرج ایجاد شد و قوام السلطنه [احمد قوام] برادر تنی وثوق الدوله [عاقده قرارداد ننگین ۱۹۱۹] نیز در سال ۱۳۲۱ خورشیدی نخست وزیر گردید. وثوق الدوله بهترین موقع را برای خود مغتنم شمرده و نفوذ خویش را بکار برد و سلیمانیه را به ثبت داد و طبق رسم مملکت و معمولی رجال مشغول به فتوحات داخلی گردید به این معنی که در این تشکیلات بی حساب و بی ترتیب بجای سی هزار متر سلیمانیه را به سی و پنج میلیون متر رسانیده و در حقیقت اراضی سمت شرقی تهران را به ثبت رسانید و ورقه مالکیت برای خود گرفت و اکنون زمینهای مزبور از متری ۷۰۰ تا ۲۰۰۰ ریال و شاید قدری بیشتر بفروش می رسد و میلیونها بلکه میلیاردها تومان اعقاب او از این محل که بانی آن به بیگانه خدمت کرده مشغول به استفاده بردن می باشند.

وثوق الدوله پیش از قضیه شهریور ۱۳۲۰، گنبدی را که در روی سرسرای عمارت سلیمانیه ساخته بود و چند متری بلندی داشت و از فرسنگها مسافت کاملاً دیده می شد، برای اینکه نمایش زیادی نداشته باشد و از او گرفته نشود به کلی آن را برداشت و با سطح پشت بام سایر قسمتهای عمارت مساوی و یکسان نمود و هم اکنون اراضی تهران نو میدان وثوق الدوله و غیره از زمینهایی است که وثوق الدوله به نام خود به ثبت رسانده بود. گورستان مسیحیان نیز در اراضی سلیمانیه قرار گرفته است.

یکی دیگر از اراضی پرآوازه در شرق تهران دولاب می باشد که امروز از آن جز نامی برجای نمانده است

## دولاب

دولاب دیهی بسیار کهنه و قدیمی بوده است که در سابق و پیش از توسعه شهر تهران در خارج از برج و باروی دوره صفوی و پس از آن بود که در شرق و جنوب شرقی تهران آن زمان قرار داشت صیفی و تره باری که در تهران مصرف می شد بیشتر از زمینهای

اطراف این ده بوده است.

آقای دکتر حسین کریمان نام دولاب را مرکب از دو کلمه «دول» مقلوب «دلو» و «آب» سرگذشت تهران، ص: ۳۲۲

می‌دانند که در روزگار پیشین آبادیهایی را که با دلو از چاهها مشروب می‌کرده‌اند بدین نام می‌خواندند چنانکه در حدود العالم در توصیف شهر «بزده» از شهرهای ماوراء النهر در کیفیت آب آنجا ذکر گردیده است.

«بزده شهرکی است کم مردم و بسیار کشت و برز و ایشان را یکی خشک رودست کی (که) اندروی بعضی از سال آن رود و بیشتر آبشان از چاهها و دولابهاست»

بدین استدلال تلفظ درست کلمه به فتح حرف نخستین است چنانکه یاقوت حموی نیز در معجم البلدان بدین مهم اشارت کرده که ترجمه سخنش چنین است:

دولاب به فتح اول کلمه و باء در آخر است و بیشتر حدیث‌دانان به ضم اولی روایت کنند و به فتح نیز گفته‌اند و آن در چند موضع است و از آن جمله است: ... دولاب از دیه‌های ری و قاسم رازی از پیشینیان مشایخ ری به آنجا منسوب است که به مکه در آمد و همان جا در گذشت.

مشترک یاقوت حموی نیز از چهار جایگاه با نام دولاب یاد کرده است:

«۱- دولاب مبارک در سوی شرقی بغداد است. ۲- دهکده‌ای است در ری. ۳- دولاب خازن در مرو. ۴- و دهکده‌ای به فاصله چهار فرسنگ از اهواز»

نام دولاب در منابع کهن فراوان بچشم می‌خورد چنانکه در احوال محمد بن صباح دولابی متوفی در سال ۲۲۷ (ه. ق) و محمد اسماعیل بن دولابی متوفی ۲۷۵ (ه. ق) و محمد بن حماد دولابی وراق رازی متوفی به سال ۳۱۰ یا ۳۲۰ هجری نوشته شده است از جمله این کتابها انساب سمعانی، تذکر الحفاظ، العبر و ... می‌باشد

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ رویان اولیاء الله و تاریخ طبرستان مرعشی در ذکر داستان منوچهر پیشدادی با افراسیاب آمده است که افراسیاب در محل دولاب تهران لشکرگاه ساخت

آقای دکتر منوچهر ستوده در گفتاری زیر عنوان دولاب معنی دولاب را آب گل آلود می‌داند:

سرگذشت تهران، ص: ۳۲۳

... در این مختصر نگارنده می‌خواهد وجه تسمیه دولاب را که در نتیجه دقت و بررسی معنی لغوی آن را دریافته است بیان کند جز دوم این کلمه قطعا «آب» است و در آن تردیدی نداریم بحث ما در جز اول کلمه یعنی «دول» است.

این کلمه بدون شک در اصل «تول» بوده و بواسطه قرابت مخرج «دال» به «تا» بدل شده است و نظیر آن در لغات زیاد است مثلا «تیرک» چوبی که برای پهن کردن چانه خمیر رشته بکار می‌رود «دیرک» تلفظ می‌شود.

لفظ «تول» در گیلان و کوهستان دیلمان و دره الموت و طالقان و دهات برغان و لواسان و دماوند و سرخه (از دیهای سمنان) در بیشتر دهات شمیران و آبادیهای حضرت عبد العظیم (ری قدیم) بمعنی گل آلود و تیره است و در سراسر این نقاط نیز با لفظ «آب»

ترکیب شده است و «تول او» بمعنی «آب گل آلود» بین اهالی دیهای نامبرده مصطلح است ... متاسفانه این لفظ در ده دولاب بواسطه نزدیکی به تهران و از دست رفتن لهجه محلی فعلا فراموش شده است ... بنابر این توضیح «دولاب» درست همان «تول او» است که

بمعنی آب گل آلود است. آقای دکتر منوچهر ستوده در حاشیه این جمله یادآور شده‌اند که: دولاب- چرخ آب- و دولابی- جالیز و باغی که با دولاب آبیاری می‌کنند- با کلمه دولاب مورد بحث ما از یک ریشه نیستند.

گذشته از این با آشنایی به وضع طبیعی دولاب به درک نام این محل نزدیکتر می‌شویم.

دولاب در دامنه کوههای توچال و رشته کوه سه پایه واقع است.

آبهایی که در قدیم دولاب را مشروب می کرده و امروز نیز مشروب می کند سیلاب دره شاه آباد (دارآباد) و آب بهاره دره پس قلعه است. دره شاه آباد از مغرب آبادی شروع شده و پس از گذشتن از «شیان» و «لویزان» و «مبارک آباد» و «شمس آباد» به جلگه شمال دولاب ختم می شود. رودخانه پس قلعه هم از قله توچال سرچشمه گرفته پس از گذشتن از پس قلعه در بند تجریش و قلعهک جاده شمیران را قطع کرده و مستقیماً به آبادی دولاب می آید. این دو رودخانه بعثت عبور از زمینهای رستی گل آلود بوده و اکنون نیز هستند گل آلود بودن آب این دو رودخانه منشاء وجه تسمیه این آبادی به دولاب شده است.

آب این دو رودخانه برای زمینهای زراعتی دولاب کافی نیست. به همین سبب از قدیم قناتهایی نیز برای این آبادی احداث شده اند: قنات عین الحیات، قنات کریم خانی، قنات سردار، قنات علی حمامی، قنات دوشان تپه که ناصر الدین شاه آب آن را برای مشروب کردن باغ دوشان تپه برگردانده بود و نام قدیم آن معلوم نیست و سرانجام قنات سپهسالار که مرحوم سپهسالار مجرای آن را سرگذشت تهران، ص: ۳۲۴

برگردانیده و به باغ و مسجد خود آورده است نام قدیمی این قنات نیز فراموش شده است.

این هشت رشته قنات از پنج تا دوازده کیلومتر بالای زمینهای زراعتی دولاب آفتابی می شدند.

حتی یکی از این قناتها تا چندی قبل زیر ضرابخانه آفتابی می شده و به تازگی مجرای آن را از زیر کنده و کنار جاده دوشان تپه بیرون آورده اند. علت اینکه این قناتها تا این اندازه خارج زمینهای زراعتی آفتابی می شده اند معلوم نشد. شاید وسعت و دامنه زمینهای زراعتی شمال دولاب یا سستی خاک جلگه شمالی دو علت اصلی آن باشد.

غرض اینکه آبهای این قناتها که از مسافت دوری روی خاک رس می آمده، ذرات خاک را با خود می آورده اند و قطعا آب آنها گل آلود می شده و همین گل آلود بودن آب قناتها نیز قرینه دیگری برای نامیدن این محل به دولاب شده است.

در دولاب از چاههای آب برای کشت خبری نیست و آثاری از گذشته دور نیز در این نقطه دیده نمی شود. فقط در هشت یا نه خانه این آبادی چاه آب حفر شده که آب آنها هم کم است و تنها به مصرف آشامیدن می رسد و این چاهها هم قدیمی نیستند و شاید بعد از اینکه آبهای قناتهای دولاب برای آبیاری محلهای دیگر رفته اهالی دولاب برای آب آشامیدنی مجبور به کندن چاه شده باشند.

گذشته از دولاب تهران کلمه دولاب به یکی از بخشهای تالش نیز اطلاق می شود، از جمله تالش دولاب. غیر از بخش تالش دولاب، چهار بخش دیگر تمام کوهستانی هستند و چون آبهای این نواحی در کوهستان جریان دارد صاف و روشن می باشد ولی بخش تالش دولاب در جلگه واقع است و رودخانههای این محل در جلگه جریان دارند همه گل آلود هستند و به همین علت این ناحیه به دولاب تالش مشهور شده است.

در بین اسامی مزارع شهرک طالقان نیز به کلمه تولاب برمی خوریم و می بینیم که به علت رسی بودن خاک و گل آلود شدن رودخانه این منطقه بدین نام خوانده شده است و تلفظ اصلی این کلمه در اینجا سالم و صحیح مانده است. با ذکر این دلایل دیگر تردیدی نماند که کلمه دولاب به معنی سرزمینی است که آبهای آن گل آلود و تیره باشد و بنابراین نمی تواند مرکب از دول به معنی دلو و آب باشد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۲۵

سیده ملکه خاتون

اشاره

در قسمت جنوبی دولا ب در کنار راه تهران به خراسان بقعه ساده خشتی با پوشش ضربی آجری به نام سیده ملکه خاتون وجود دارد. باستان‌شناس معروف آقای مصطفوی درباره بنای این بقعه می‌نویسد:

«طاق آجری این بقعه به طرح گنبد‌های یک پوش بسیار قدیم با آجرهای خفته و راسته از طرف بام نمایان است. وضع بنا می‌رساند که بقعه خشتی قدیمی وجود داشته در مواقع مختلف آن را تعمیر نموده‌اند ایوان آجری با طاقهای رومی و پوشش ضربی هم در مدخل آن سمت شمال افزوده‌اند. بنای کنونی حرم شامل محوطه مستطیل با چهار شاه‌نشین عمیق و تودار در چهار طرف می‌باشد و خیلی به داخل بقعه سید ولی شباهت دارد گویا معمار هر دو بنا یک نفر باشد. بر روی مرقد محجری چوبین و مشبک قرار دارد که محاط در ضریح چوبی مشبکی از عهد قاجاریه است و با اطمینان کافی می‌توان گفت صورت فعلی داخل حرم از آثار زمان فتحعلیشاه قاجار است که بعد آن را تعمیر و کاشیکاری نموده‌اند.

از کتیبه‌های سنگ مرمر و کاشی آن برمی‌آید که نواب علیه سلطنت خانم ملقبه به محترم السلطنه، بنت بدیع الملک میرزای عماد الدوله بن محمد علی میرزا بن فتحعلی شاه قاجار در خواب دیده است که باید او را در جوار حضرت سیده ملکه خاتون به خاک سپارند لذا تعمیر بقعه را در شهر صفر المظفر ۱۳۰۹ (ه. ق.) به نحوی شایسته انجام داد و محلی هم برای مدفن خویش منظور داشته است.

مدخل فعلی بقعه از طرف شمال مشتمل بر رواق و ایوانی می‌باشد ولی قبل از آن از طرف مشرق بوده است.

بسیاری مردم دانشمند که بیشتر با تاریخ سروکار دارند به احتمال قوی این بقعه را مربوط به سیده ملکه خاتون مادر مؤید الدوله و فخر الدوله دیلمی می‌دانند که پاسخ مردافکنش در مقابل دعوت تهدیدآمیز سلطان محمود غزنوی از وقایع دلچسب تاریخ ایران است. زیارت‌نامه این محل به این ترتیب آغاز می‌شود: «السَّلامُ عَلَیکَ یا مَلِکَهِ الْجَلِیلَۃِ الْعَلِیَۃِ .. السَّلامُ عَلَیکَ یا خاتونَ الرُّضِیَۃِ المَرْضِیَۃِ» و پس از چند سطر خطاب می‌شود که «یا بنت موسی بن جعفر و یا دخت الرِّضَا» و سرانجام در آخر زیارت‌نامه جمله «المدفونَہ بِالرِّی» خوانده می‌شود و بدین قرار جمله اول زیارت‌نامه و انتهای آن با سرگذشت سیده ملکه خاتون تطبیق می‌کند. البته اظهار نظر قطعی در این باره محتاج مدارک تاریخی معتبر بوده، در این مقام بیش از آنچه نقل نمود مورد

سرگذشت تهران، ص: ۳۲۶

پیدا نمی‌کند.

سیده ملکه خاتون دیلمی در این گفتار سیده شیرین دختر اصفهبد رستم ابن شروین زن فخر الدوله و مادر مجد الدوله است که در ری دیه سیدآباد و قصر سیدآباد را بساخت.

یاقوت حموی در معجم البلدان در این باب قولی دارد که ترجمه‌اش چنین است «سیدآباد کوشکی است در ری و دیلمی است از دیه‌های آن و هر دو را سیده شیرین دختر اصفهبد رستم، مادر مجد الدوله بن فخر الدوله بن بویه به وجود آورد کوشک را به سال سیصد و نود و چهار احداث کرد

### پاسخ مردافکن سیده خاتون

و اما حکایت پاسخ سیده ملکه خاتون به سلطان محمود غزنوی در قابوسنامه چنین آمده است:

زنی به ری پادشاه بود و او را سیده گفتندی زنی ملک‌زاده و عفیفه و زاهده بود و دختر عم زاده مادرم بود (منظور مادر امیر عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیاد) و زن فخر الدوله بود چون فخر الدوله فرمان یافت او را پسری بود مجد الدوله لقب گفتندی و نام پادشاهی بر وی افکندند و سیده خود پادشاهی همی راند سی و یک سال چون این مجد الدوله بزرگ شد ناخلف بود پادشاهی را نشایست، همان نام ملک بر وی همی بود ولی در خانه نشسته با کنیزکان خلوت همی کرد و



مادرش به ری و اصفهان و قهستان سی و اند سال پادشاهی همی راند. مقصود از این آنست که چون جد تو سلطان محمود بن سبکتکین بوی رسول فرستاد و گفت: باید که خطبه و سکه بنام من کنی و خراج بپذیری و اگر نه من بیایم و ری بستانم وی را خراب کنم و تهدید بسیار بگفت چون رسول بیامد و نامه بداد گفت بگوی سلطان محمود را که تا شوی من زنده بود مرا اندیشه آن بود که ترا مگر این راه بود و قصد ری کنی چون وی فرمان یافت و شغل به من افتاد مرا این اندیشه از دل برخاست. گفتم سلطان محمود پادشاهی عاقل است داند که چون او پادشاهی را بجنگ چون من زنی نباید آمد اکنون اگر بیایی خدای آگاهست که من نخواهم گریخت و جنگ را ایستاده‌ام از آنچه از دو بیرون نباشد از دو لشگریکی شکسته شود اگر من ترا بشکنم بهمه عالم نامه نویسم که سلطان محمود را بشکستم که صد پادشاه را شکسته بود مرا هم فتح نامه بود و رسد و هم شعر فتح و اگر تو مرا بشکنی چه

سرگذشت تهران، ص: ۳۲۷

توانی نوشت گویی زنی را بشکستم ترا نه فتح نامه رسد و نه شعر فتح که شکستن زنی بس فخر نباشد گویند که سلطان محمود زنی را بشکست بدین یک سخن تا وی زنده بود سلطان محمود قصد ری نکرد و معترض وی نشد.

همچنین امامزاده اهل بن علی (ع) یکی دیگر از بقعه‌هایی است که در دولاب قرار دارد.

این بقعه هم در جنوب دولاب قرار دارد و از بقعه سیده ملکه خاتون به شهر تهران نزدیکتر است. گنبد دوپوشی دارد که از مهارت سازنده آن حکایت می‌کند. قسمت کمی از بالایی گنبد با کاشی فیروزه رنگ پوشیده شده بقیه آن آجری است از نظر بنا مطلب قابل اهمیتی در آن دیده نمی‌شود و تعمیر زیاد لازم دارد تصویر مرد روستایی که بایل امامزاده را مقتول می‌کند در داخل حرم به نحو غیر استادانه روی گچ نقاشی کرده‌اند و این صحنه در امامزاده‌های چند دیگر نیز نموده شده است.

بر دیوار طرفین ایوان دوازده بیت شعر به خط نستعلیق بر خشت بزرگ کاشی نوشته شده و نصب گردیده است که مورخ به سال ۱۳۰۸ قمری بوده برخی از ابیات آن در اینجا نقل می‌گردد:

تبارک الله از این شوکت و جلالت و جاه کدام نور خدا خفته اندرین خرگاه؟

امامزاده آزاده اهل ابن علی است شهید گشته ز جور منافق گمراه

پدر چه شیر خدا شد ز این چنین پسری سزد که کار خدا را کند گه و بیگاه

گناه اگر به تولای او بود طاعت ثواب اگر نه به وفق رضای اوست گناه

در سال ۱۳۲۴ (ه.ش.) همین اشعار با مختصر تغییراتی در برخی کلمات و تعویض نام متولی به خط نسخ بر کاشی نوشته لای سردر ورودی محوطه بقعه نصب نموده‌اند.

صاحب مرقد همان‌طور که از اشعار فوق برمی‌آید و در زیارت‌نامه هم تصریح شده از پسران امیر المؤمنین و برادر حسنین معرفی شده است بر اثر احداث گورستان جدید تهران که محاذی این بقعه است بسیاری مردم اموات خود را در اراضی متصل به این زیارتگاه دفن می‌نمایند. ناگفته نماند که توده مردم این امامزاده را بیشتر به نام امامزاده گل زرد می‌شناسند.

سرگذشت تهران، ص: ۳۲۸

### بقعه چهل تن

در شمال شرقی دولاب بقعه خشتی چهار گوش ساده و کوچکی است که طول هر ضلع داخلی آن اندکی از سه متر تجاوز می‌کند. اخیراً ایوانی با پوشش ضربی بر مدخل بقعه از طرف شمال افزوده‌اند. پس از کمی دقت به نظر می‌رسد که اصل بنای بقعه قدیمتر از عهد صفویه باشد که طاق آن را در اوایل عهد قاجاریه تجدید نموده‌اند. هیچگونه نوشته و حتی زیارت‌نامه که معرف صاحب مرقد



باشد ندارد و مرقد معمولی در وسط بقعه کمی مورب با گچ ساخته شده است.

اماکن زیارتی بنام چهل تن، هفت تن، چهل دختران، هفت دختران، دوازده امام، هفتاد و دو تن جوانمرد، و امثال این عناوین در بسیاری از نقاط ایران وجود دارد و قابل این است که مورد بررسی و تحقیق مخصوص قرار گیرد.

پیش از آن که صحبت خود را درباره بقاع دولاب ختم نمایم بی مورد نمی داند. یک جمله از کتاب تاریخ بیهقی را که نام دولاب و علی آباد ری در آن ذکر گردیده است نقل نماید و چون به ری رسیدند امیر محمود به دولاب فرود آمده به راه طبرستان نزدیک شهر و امیر مسعود به علی آباد لشکرگاه ساخت به راه قزوین و میان هر دو لشکر نیم فرسنگ مسافت بود. نیم فرسخ مسافت بین دو لشکرگاه سلطان محمود و سلطان مسعود در آن زمان اکنون شامل محله دروازه خراسان تهران و خیابانهای حول و حوش چهارراه لرزاده و خیابان صدر الاشراف و ساختمانها و تأسیسات بیرون دروازه حضرت عبد العظیم و گورستان معروف به چهارده معصوم و دهکده فرح آباد است دهکده دولاب هم اینک به شهر بی بندوبار تهران متصل گردیده فعلاً [۱۳۳۱ ه. ش.] در حکم یکی از محلات کنار شهر به شمار می رود. علی آباد نیز در جنوب غربی فرح آباد کنار کیلومتر ۴ خط راه آهن شمال واقع گشته آبادی معظم و پررونقی است که قسمت اعظم آن به ورثه مجد الدوله تعلق دارد و بنام علی آباد مجد الدوله خوانده می شود و در سطح پست و بلند جنوبی آن قطعات سفالهای قرون اول هجری و آثار قدیم نمودار و گویی آبادی مزبور در زمان قدیم کمی رو به طرف جنوب واقع بود است.

### عالی قاپوی تهران

در ایران چهار بنا به نام عالی قاپو در چهار پایتخت داشته ایم، که عبارتند از عالی قاپوی قزوین،

سرگذشت تهران، ص: ۳۲۹

عالی قاپوی اصفهان، عالی قاپوی تبریز و عالی قاپوی تهران.

و اما عالی قاپوی تهران. نام عالی قاپو به معنی در عالی و بلند همان طور که از کلمه دوم آن برمی آید از اصطلاحات ترکی است که در عهد صفویه مرسوم بود و بعداً در مملکت عثمانی به جای آن اصطلاح باب عالی موسوم شد. ولی در ایران پیش از دوره صفویه به دروازه شهرها و در بزرگ کاخها کلمه درب را اطلاق می نموده اند. مثلاً در اصفهان محل فعلی دروازه دولت پیش از دوران صفوی درب دولت نامیده می شد و در همان شهر بناهای تاریخی درب امام و درب کوشک از آثار قرن نهم هجری هنوز هم به همان نامهای پیش از عهد صفوی خوانده می شود. در کاشان محله درب یلان- دروازه پهلوانان- و در شهر ساوه محله درب ری- دروازه ری- از نامهای پیش از دوره صفوی و حتی قدیمتر از عهد مغول است.

باری در محلی که فعلاً در ورودی حیاط تخت مرمر در ضلع شمال میدان تخت مرمر قرار دارد، سابقاً سردر بسیار باشکوه زیبایی بود که رو به میدان قدیم نقاره خانه- میدان ارک فعلی- مقرنس کاریها و گچ بریهای عالی داشت و از سمت حیاط تخت مرمر صحنه جنگ رستم و دیو روی کاشی بالای دیوار آن را زینت می بخشود و مشتمل بر هشتی مجلل و اتاقهای دربان و غیره بود. سردر مزبور مانند آثار فراوان دیگر کاخ گلستان در دوره ناصر الدین شاه قاجار احداث گردیده بنام عالی قاپو خوانده می شد. در سال ۱۳۰۹ ه. ش.) آن را منهدم ساختند و اکنون در همان محل با چند متر اختلاف مکان مدخل حیاط تخت مرمر واقع است که دو ستون مرمر کوچک و ظریف در دو سمت قرار دارد.

تنها اثری که از بنای عالی قاپو تهران باقی مانده کاشیهای صحنه جنگ دیو و رستم است که از روی همین صحنه در بالای در ارک کریم خان در شیراز ساخته شده است و هنگام خرابی بنای نامبرده آن را در انبار اداره بیوتات نگهداری کردند و در سال ۱۳۱۴ ه. ش.) ضمن ساختمان ورزشگاه امجدیه در محل فعلی بالای دیوار روبروی مدخل اصلی ورزشگاه مزبور نصب نمودند لوحه این

کاشی به امضای محمد قلی شیرازی و مورخ سال ۱۲۷۳ (ه. ق.) است.

## خانه وثوق الدوله

یکی دیگر از بناهای تاریخی که از دوره قاجاریه در تهران بر جای مانده است امروز در محله سرچشمه و در خیابان امیرکبیر، کوچه میرزا محمود وزیر قرار دارد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۳۰

این بنا که امروزه به خانه وثوق الدوله معروف است در سال ۱۲۵۳ (ه. ق.) / ۱۲۱۱ (ه. ش.) در زمان محمد شاه قاجار برای یکی از رجال دوره قاجاریه بنام میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی ساخته شد. پیش از اینکه به شرح این بنا بپردازیم بایسته است تا اندکی درباره میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی سخن بگوییم.

میرزا محمد مستوفی قوام الدوله پسر میرزا محمد تقی قوام الدوله آشتیانی زمانی از مستوفیان درجه یک و از رجال سرشناس ایران بود. در سال ۱۲۶۵ (ه. ق.) پس از اینکه حمزه میرزا، پسر بیست و یکم عباس میرزا نایب السلطنه، از خراسان احضار و به جای او سلطان مراد میرزا - حسام السلطنه - برادرش پسر سیزدهم نایب السلطنه بحکومت خراسان فرستاده شد. در همین سال حمزه میرزا ملقب به حشمت الدوله شده و به استانداری آذربایجان منصوب شد و میرزا محمد مستوفی آشتیانی نیز به وزارت و پیشکاری (معاونت) وی تعیین گردید. در سال ۱۲۶۸ قمری میرزا محمد ملقب به قوام الدوله شد. در سال ۱۲۷۰ قمری که فریدون میرزا پسر پنجم عباس میرزا نایب السلطنه استاندار خراسان شد، میرزا فضل الله وزیر نظام برادر بزرگ میرزا آقا خان نوری صدراعظم به سمت تولیت آستان قدس رضوی و پیشکاری خراسان منصوب گردید و تا اواخر سال ۱۲۷۱ قمری در سمتهای مزبور باقی و برقرار ماند. در اول سال ۱۲۷۲ (ه. ق.) از خراسان به تهران احضار و بجای او میرزا محمد قوام الدوله بسمت پیشکاری خراسان تعیین شد و میرزا محمد حسین عضد الملک به سمت تولیت آستان قدس رضوی تعیین گردید. وزارت قوام الدوله تا حدود سال ۱۲۷۶ (ه. ق.) یعنی تاریخ شکست افتضاح آور مرو که ماده تاریخش به حروف ابجد «رستخیز» است به طول انجامید. اما شکست مفتضحانه مرو بدینگونه اتفاق افتاد.

سابق بر این هر وقت قشون ایران میخواست به طرف مرو برود، از راه دره مرغاب عبور می کرد و این راه بهترین و سهلترین راه بود. دره مرغاب در دوران صدارت میرزا آقا خان نوری به نمایندگی فرخ خان امین الدوله بموجب عهدنامه منحوس و بسیار ننگین بین انگلستان و ایران در پاریس (شعبان ۱۲۷۳ (ه. ق.) برابر با چهارم مارس ۱۸۵۷ (م.) / ۱۴ اسفند ۱۲۳۵ (ه. ش.)، به کلی بر روی ایرانیان بسته شد و یگانه راهی که برای ایران باقی ماند راه پرزحمت سرخس بود. بالاخره در ۱۲۷۶ (ه. ق.) دولت وقت که زمامدار قابلی در رأس آن نبود، پس از تهیه مهمات و تجهیز قشون که عده آن را در حدود شصت هزار نفر از پیاده و سوار تخمین زده‌اند به فرماندهی

سرگذشت تهران، ص: ۳۳۱

حشمت الدوله برای جنگ با ترکمنها از راه سرخس به طرف مرو حرکت کردند. در آغاز کار قرار بود که حشمت الدوله فرمانده کل قوا به بهانه اینکه من در عقب اردو برای تهیه مهمات و تجهیزات و فرستادن نفرات کمکی می مانم، قوام الدوله یعنی همان میرزا محمد مستوفی آشتیانی را برای فرماندهی لشکر فرستاد. آقا میرزا محمد مستوفی هم قبول کرد و رفت وقتی که اردو به نزدیکی ترکمنها رسید طبق نقشه‌ای که بیگانگان به آنان آموخته و در ضمن جنگ می آموختند با جنگ و گریز عقب نشینی اختیار کردند و ارتش ایران و فرمانده آنها به خیال اینکه ترکمنها شکست خورده و فرار کرده‌اند آنها را تعقیب نمودند لشکر در حال تعقیب دشمن بدون داشتن اطلاعات محلی و سوق الجیشی و بلد بودن راه به صحرای بی آب و علفی رسیدند جمعی از تشنگی و جمع دیگر از

گرسنگی تلف شدند تا اینکه پس از مدتی راه‌پیمایی به آب رسیدند اما چه آبی این آب آبی بود که ترکمنها مسیر رودخانه تجن را بدستور و راهنمایی افسران بیگانه که ملبس به لباس ترکمنها شده بودند برگردانده بصحرا انداخته بودند و برای خود فقط یک راه باز گذارده و بقیه صحرا تبدیل به باطلاق شده بود.

ترکمنها پس از اجراء این عمل به ارتش ایران حمله‌ور شدند و تا قشون ایران خواست بجنبند تماما در توی باتلاقهایی که دستی ایجاد کرده بودند گیر کرده محصور و کشته شدند. از شصت هزار قشون اعزامی در حدود سی هزار و اندی از آنها بکلی تلف شدند و بقیه به طرف سرخس عقب‌نشینی کردند و مضحک‌تر از همه این است که هیچ‌یک از مورخین ایرانی از ترس دولت-شاه- در این باب چیزی ننوشته و اظهار نکرده‌اند و فقط به ذکر اینکه حشمت الدوله و قوام الدوله از خراسان احضار شدند اکتفا می‌شود.

در تاریخ منتظم ناصری درباره از دست دادن مرو، ذیل تاریخ ۱۲۷۶ (ه. ق.) چنین آمده است:

«هم در این سال نواب حشمت الدوله حکمران خراسان به امر دولت برای تنبیه تراکمه مرو شاه جهان لشکر به مرو کشیده و با قوام الدوله، وزیر خراسان بدان صوب رفته بعد از محاربات و فتح بعضی قلاع و فرار تراکمه مراجعت کردند!!»

میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ شکستهای فتحعلیشاه، محمد شاه و سپس ناصر الدین شاه را با عنوان شرح سلطنت و جهانگیری می‌نویسد. پس از شکست و رسوایی مرو تقریباً تمام کاسه و کوزه بر سر قوام الدوله شکست و او را با وضع فجیع و مفتضحانه‌ای وارد

سرگذشت تهران، ص: ۳۳۲

تهران کردند و این کار هم بیشتر برای این بود که ناصر الدین شاه می‌خواست جواهرات و نقدینه‌ای که خود و پدرش در ماموریتها بدست آورده بودند را از او بگیرد.

می‌گویند روزی که قرار بود قوام الدوله وارد تهران شود «رحیم کن‌کن»، نایب فراش‌خانه از طرف شاه مأمور شد که یک کلاه نمدی و یک قبای کرباسی رنگ‌رفته و ده زیر جامه مندرس و یک جفت گیوه تخت کلفت فرسوده بر سر و تن و پای او کرده و به یابوی پالانی سوارش نموده با این وضع و هیئت منکر او را به شهر درآورد و تا دربار فراشان غضب او را مشایعت کنند و سایر سرکردگان را با [چارقد] قالبی سوار الاغ کرده در شهر تهران گردانیدند و بعد از آنان جریمه نقدی هنگفتی برای شاه گرفتند.

از دست رفتن مرو، وطن ابو مسلم خراسانی و یکی از چهار شهر مهم خراسان و کشته شدن سی چهل هزار نفر سرباز ایرانی بالاخره ختم شد به ساختن چند شعر در مذمت قوام‌الدوله ... و گرفتن شاه مبلغ زیادی نقدینه و جواهرات از وی پس از دادن تقدیمیهای لازم به ناصر الدین شاه، قوام الدوله بواسطه مساعی میرزا یوسف مستوفی الممالک از مرگ نجات یافت ... و وثوق الدوله نوه همین قوام الدوله است که قرارداد ۱۹۱۹ را با گرفتن مبلغی بسیار جزیی برای خود و دو نفر از وزراء کابینه‌اش یعنی فیروز میرزا نصره الدوله و اکبر میرزا صارم الدوله با انگلیسها بست و ایران را به تحت‌الحمایگی انگلستان درآورد که داستان آن دراز است و جای آن در اینجا نیست.

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که قوام الدوله مردی بوده پشت هم‌انداز خوش‌بیان خوش‌تحریر و خوش‌خط و در اموری هم که مربوط به کارهای خودش بوده با کفایت و بصیر بود اما واجد بودن تمام این چیزها چه ارتباطی به فرماندهی کل قوا دارد. فرماندهی سپاه چیز دیگری است که قوام الدوله از آن جزیی اطلاع هم نداشته است.

باری باز می‌گردیم به خانه قوام الدوله یا خانه وثوق الدوله. شیوا ضیغم درباره این خانه می‌نویسد:

«همانگونه که گفته شد این بنا در آغاز برای قوام الدوله ساخته شد و بعدها به گفته‌ای به حکم ارث و روایت دیگر توسط خودش [وثوق الدوله] خریداری شد ... تا قبل از خریداری خانه با توجه به نقشه ساختمان مشخص است که معماری خانه مانند دیگر بناهای

دارای اندرونی و بیرونی بوده که پس از انجام تغییراتی به صورت کنونی درآمده است. از جمله تغییراتی که در بنا بوجود آمده از بین رفتن قسمتی از ساختمان به منظور تعریض کوچه میرزا محمد وزیر است که این قسمت به احتمال اندرونی و بیرونی را به یکدیگر مرتبط می‌کرد.

همچنین تبدیل ایوان تابستانی به تالار آینه کاری از دیگر تغییرات بنا است که پس از زیاد شدن ارتباط ایرانیان با کشورهای اروپایی رواج یافت. در تزئینات داخلی بنا نقوشی افزوده شده که این افزودگی علاوه بر قلم هنرمند از لحاظ رنگ نیز پختگی قبلی خود را ندارد و از نگاره‌های قبلی به‌طور کامل متمایز است. نکته قابل توجهی که در تزئینات داخل بنا به چشم می‌خورد، تاریخی است که توسط لطفعلی شیرازی در پای کار ثبت شده است این تاریخ سال ۱۲۵۳ (ه. ق.) سال تاسیس بنا را نشان می‌دهد.

هنگام مشاهده این بنا نخستین عاملی که نظر بازدیدکننده را به خود معطوف می‌کند نظم و تقارنی است که با آجر و چوب در نمای ساختمان به وجود آمده است. داشتن «هفت دری» های بنا از جمله مهمترین عوامل زیبایی آن محسوب می‌شود. هفت دری جزء مهمی از عنصرهای معماری است که از گذشته‌های بسیار دور اجرا می‌شده که با نزدیکتر شدن به زمان حال اجرای طرح آن روبه زوال می‌رود.

پس از عبور از در ورودی بنا به حیاط بیرونی وارد می‌شویم در این حیاط یک حوض و چند باغچه تعبیه شده است قرینه این حیاط نیز حیاط دیگری است که حیاط اندرونی محسوب می‌شود. آن حیاط هم دارای باغچه و حوض است که در قدیم حوضها را از آب قنات پر می‌کردند و از آن برای مصرف روزانه استفاده می‌کردند. این دو حیاط توسط چند راهرو به یکدیگر مرتبط می‌شوند. عامل دیگری که جلب نظر می‌کند وجود دو بادگیر و یک شیروانی در بام است ورود به قسمت داخل ساختمان از حیاط بیرونی و حیاط اندرونی از طریق دو راه‌پله انجام می‌شود. پله‌هایی با ازاره‌های سنگی که نقوشی روی آن حک شده است پس از پله‌ها، راهروهایی را داریم. مجموع راهروهای قرار گرفته در بنا چهار واحد است که دو واحد آن در طبقه پایین و دو واحد دیگر آن در طبقه بالا- قرار گرفته است. دوراهروی پایین توسط تالار آئینه و تنبی به یکدیگر مربوط می‌شوند ولی راهروهای طبقه دوم بعلت وجود شیروانی از داخل ساختمان به همدیگر مرتبط نیست و تنها راه ارتباطی آنها از طریق حیاط انجام می‌گیرد.

طبقه اولی را روی هم دو تالار بزرگ بناهای آینه و تنبی یا سفره‌خانه دو راهرو و سه اتاق کوچک تشکیل می‌دهند.

در طبقه دوم دو راهرو و شش اتاق وجود دارد که یک راهرو و سه اتاق در ضلع غربی و راهرو و سه اتاق دیگر در ضلع شرقی بنا ساخته شده است. این شش اتاق به یکدیگر راه ندارند و علت آن وجود یک شیروانی و دو بادگیر در میان بنا است. زیرزمین ساختمان در قسمت زیرین تالار آینه و تنبی قرار گرفته که تنها از حیاط اندرونی و توسط دو در می‌توان به آن وارد شد. آرایش درها از نوع گره‌سازی با چوب است. نور طبیعی زیرزمین در دو ضلع شمال و جنوب از طریق آجرهای لعاب‌دار آبی رنگ موسوم به پاچنگک تامین می‌شود.

... مصالحی که در این ساختمان به کار گرفته شده است نیز متناسب با مصالح دوره قاجاریه است. دیوارها از خشت و سقف از تیرچه ساخته شده است. تزئیناتی که در این بنا بکار رفته است عبارتند از آینه کاری نقاشی گل و مرغی روی گچ مقرنس کاری و گچ‌بری کف اتاقها با کاشیهای ابر و باد پوشانده شده است. بیشترین تزئینات بنا را مقرنس کاریهای زیبا تشکیل می‌دهد.

در ابتدا، نقاشیهای بنا بطور کامل ایرانی بوده است ولی با بازسازیهای مجدد تزئینات و نقاشی‌ها فرنگی شد. بطوری که در تالار آینه کارت‌پستال‌هایی از تصاویر دختران فرنگی بچشم می‌خورد ... در قسمت غربی بنا به علت بازسازی کلیه تزئینات در زیر لایه‌ای

از گچ پنهان شده است.

سرگذشت تهران، ص: ۳۳۵

## عناصر معماری قاجاری

### بادگیر

از ویژگیهای نغز و قدیمی معماری ایرانی وجود بادگیرهای متعدد در بناست. البته بادگیر به نامهای دیگری چون بادهنج، باتخان، خیشود و یا خیشان نیز معروف است.

کار اصلی بادگیرها خنک کردن هوای خانه‌ها بوده. بادگیرها همچنین تهویه هوای داخل ساختمان را انجام می‌دادند. یک بادگیر در واقع برجی چهارگوشه است که تا به بلندای بام خانه‌ها ساخته می‌شود. اندازه‌های چهارگوش بادگیر ۲\*۲ متر بود. در اطراف برج بادگیر شکافهای قائمی جاسازی می‌شد که دارای چهار پره بود. باد پس از برخورد با این پرها از کانال بادگیر به میان برج و ساختمان راه می‌یافت.

اما طرز کار بادگیرها به این ترتیب بود که هوای گرم پس از گذشتن از مجرای بادگیر از جایگاهی نمودار که گاهی به مانند حوضچه‌ای بوده می‌گذرد و گرمای خود را از دست می‌دهد.

در نتیجه هوایی که به میان اتاق وارد می‌شود خنک بوده و باعث مطبوع شدن هوای اتاق می‌گردد لازم به توضیح است که شکافهای بادگیر را پشت به جهت باد می‌ساختند تا هوای گرم به دست باد سپرده شود و کار دستگاه مکنده را انجام دهد. بادگیر در ابتدا بسیار ساده و مشتمل بر یک دهانه هواکش بوده‌اند که پس از گذشت زمان مراحل تکامل خود را پیموده و به صورت کنونی در آمدند بادگیرها بیشتر در شهرهای گرم و خشک ایران مشاهده می‌شود و شکل کلی آنها به صورت دو عنصر مضاعف در بالا و طرفین شاه‌نشین‌ها- تالارها- است که در بین آنها شیروانی واقع می‌شود ...

### تالار آینه

در طبقه هم کف و در سمت شمالی خانه قرار دارد و از دیگر اتاقهای جانبی بزرگتر می‌باشد این اتاق مخصوص پذیرایی از مهمانان و سیاستمداران وقت بوده است و از بخش اندرونی خانه

سرگذشت تهران، ص: ۳۳۶

مجزا می‌باشد ... در این اتاق تعداد سه اورسی و هفت پنجره اورسی، سه در چوبی و چهار طاقچه وجود دارد اورسی‌های این اتاق دارای گره‌های کنده کاری شده است و تزئینات چوبی ظریف و شیشه‌های رنگی در آنها وجود دارد که روی این شیشه‌های رنگی توسط هنرمندان نقاشی شده است. این نقش‌ها به مرور زمان از بین رفته بود که چندی قبل بازسازی شدند، تصاویر زنان در کار، از زمان ناصرالدین شاه رایج شده است. باوجود این هنرمندان ایرانی نقوش فرنگی را آن چنان با نقوش ایرانی به یکدیگر آمیختند که تشخیص آنها در ابتدا مشکل بوده و نیاز به آشنایی بیشتری با تصویرسازی این دوره دارد.

### تالار تنبی یا سفره‌خانه

تالار تنبی که سفره‌خانه نیز نامیده می‌شود از دیگر اتاقهایی است که در ضلع جنوبی بنا واقع شده است. این قسمت به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص خود به زمستان‌نشین موسوم است.

زیرا در فصول سرد سال این بخش از خانه بیشترین قسمت آفتابگیر منزل را تشکیل داده و از درجه حرارت بالاتری نسبت به سایر نقاط بنا برخوردار است. در قسمت شمال تنبی یک فرورفتگی وجود دارد که شاه‌نشین این اتاق محسوب می‌شود. در قسمت بالای سقف این مکان بادگیر قرار گرفته است.

### اتاق‌های جانبی

اتاقها که گوشواره‌های جانبی نیز عنوان می‌شوند در طبقه اول و دوم در دو طرف تالار آینه و سفره‌خانه در هر طرف شامل دو اتاق و یک دهلیز بین دو اتاق می‌باشد. اتاقهای جانبی واقع در طبقه هم‌کف در ضلع شمالی کوچکتر از اتاقهای مشابه در طبقه فوقانی می‌باشند و علت آن این است که در جلوی اتاق جانبی طبقه هم‌کف یک سکو قرار گرفته است که از طریق یک در، در میان دو پنجره به‌طور کامل قرینه هستند. اندازه اتاق شمالی حدود ۴\*۳ متر مربع است که ابعاد این اتاق نسبت به اتاقهای جنوبی کوچکتر است اتاقها دارای درهایی به عرض شصت سانتیمتراند که یکی از این درها به راهرو و دیگری به دهلیز میان دو اتاق باز می‌شوند. این دهلیز وسیله ارتباطی بین دو اتاق شمالی و جنوبی محسوب می‌شود. مجموع این اتاقها در کل ساختمان هشت عدد و چهار دهلیز است که همگی به راهروهای کنار خود راه دارند. تزئینات این اتاقها به‌طور کامل مشابه یکدیگرند. همه اتاقها روبه حیاط بیرونی و اندرونی دارای پنجره‌های اورسی هستند که توسط شیشه‌های رنگین آبی، زرد و قرمز پر شده‌اند.

سرگذشت تهران، ص: ۳۳۷

### محلله‌های جدید تهران

#### امیرآباد

امیرکبیر پس از آنکه به صدارت نشست به رسم وزرای قاجاریه، همچنانکه پیش از او حاجی میرزا آغاسی، قریه عباس‌آباد را در خارج از تهران، بین دو جاده امروزی شمیران‌آباد کرده و بعد نظام‌الملک، نظام‌آباد و میرزا یوسف مستوفی‌الممالک، یوسف‌آباد را دایر ساختند عمارت و باغ و آبادی امیرآباد را احداث نمود و هر وقت که فراغتی می‌یافت برای استراحت یا تحریراتی که سری فارغ می‌خواست به آنجا می‌رفت و در مراسلاتی که به ناصرالدین شاه نوشته مکر راز رفتن خود به امیرآباد سخن می‌گوید. مثلاً در یکی از همان مراسلات چنین می‌نویسد:

«امروز صبح رفتم جای سربازخانه‌ها را مشخص کردم. بعد به امیرآباد رفته تا شام مشغول تحریرات و جواب و سوال سلیمان‌خان بودم بعد از فراغت مراجعت کردم»

ناصرالدین شاه خیلی کم به امیرآباد میرفت که شاید بتوان علتش را عذاب وجدان او در رفتار ناجوانمردانه‌اش را نسبت به امیرکبیر دانست با این حال محمد تقی خان لسان‌الملک سپهر در این باره می‌نویسد:

«شهریار تاجدار روز سه‌شنبه هفدهم ذی‌قعدة ۱۲۶۸ (ه. ق.) از دار‌الخلافة خیمه بیرون زد و جناب اشرف صدراعظم و گروهی از شاهزادگان و بزرگان و سپاه و اعیان در گاه و توپخانه و زنبورکخانه و سپاه سوار و پیاده به ملازمت رکاب در قریه امیرآباد فرود شدند با اینکه در این وقت مرض وبا در بیشتر ممالک ایران روز تا روز فزونی داشت و مردم لشکرگاه نیز بدان بلا مبتلا بودند در عزم شاهنشاه فتوری راه نکرد و از امیرآباد کوچ به کوچ تا قزوین براند.»

باید افزود امیرکبیر دوباب‌خانه نیز محلله بازار داشت که یکی در گذر حمام چال قرار داشت و دیگری در گذر پاچنار.

سرگذشت تهران، ص: ۳۳۸



درازای امیرآباد از شمال به جنوب و پهنای آن از شرق به غرب است درازای آن در حدود دو کیلومتر و نیم پهنای آن یک کیلومتر است.

وضع این آبادی از شمال به جنوب بدین شرح بود:

مظهر قنات امیرآباد که تنها تغییری در سال ۱۳۲۵ خورشیدی در آن داده شده است، ساختن محلی برای دستگاه تصفیه آب و منبع یا آب انباری که آب پس از تصفیه شدن در آن جمع می‌شود. درختان و باغچه‌های پایین قنات وضع سابق خود را حفظ کرده‌اند (در سال ۱۳۲۵ خورشیدی) پایین این باغچه‌ها کشت‌زار بود و بیش از اینکه در دوران جنگ دوم جهانی این اراضی به دست امریکایی‌ها بیفتد در آنها گندم و جو کشت می‌شد زیر دست این کشت‌زار، طرف مشرق آبادی استخری بود که گویا استخر فعلی نیز در محل آن ساخته شده است. در غرب استخر و جنوب کشت‌زار توتستان بود. سپس در باغ بالا و قلعه آن به چشم می‌خورد میان قلعه و باغ بالا و پایین خیابانی شرقی و غربی فاصله می‌شد قلعه و باغ پایین رویهمرفته از قلعه و باغ بالا کوچکتر بود و در خارج باغ پایین و در کنج جنوب غربی آن آسیابی بود که تا قبل از استقرار امریکایی‌ها -۱۳۲۰-۱۳۲۴ (ه.ش.)- به کار بود. نزدیک این آسیاب قهوه‌خانه‌ای بود که مسافرانی که با اتوبوس از این راه می‌گذشتند استراحتی در آنجا، می‌کردند و گاهی گروه‌بازان و سربازان از جمشیدیه برای صرف چای و استراحت به اینجا می‌آمدند.

پیش از اینکه امیرآباد به دست لشکریان امریکایی بیفتد، چندی نیز در دست سربازان ایرانی بود و در باغ بالا نیز یکی دو ساختمان آجری در دست ساختمان داشتند.

از اواخر سال ۱۳۲۰ (ه.ش.) تا آذرماه ۱۳۲۴ امیرآباد در دست لشکریان امریکایی بود بناهای متعدد در این محل ساختند که آنچه از آنها در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ (ه.ش.) باقی بود بدین شرح است:

۱- چهار دیواری که تمام دیوارهای آن از سنگ بنا شده بود و گورستان لشکریان امریکایی بود. چند ماهی پس از فروش امیرآباد به محمد رضا شاه اجساد مردگان ایشان در این محل بود.

سپس با طیاره و کشتی اجسادشان را به آمریکا انتقال دادند.

۲- یک ساختمان بزرگ که مرکز تعمیر اتومبیل و سایر وسایل موتوری بود.

۳- یک ساختمان بزرگ برای تئاتر و سینمای زمستانی که پهلوی آن محوطه‌ای هم برای تئاتر و سینمای تابستان بود.

۴- پنج ساختمان به شکل یو (U) که هر کدام چهارده اتاق و یک دستگاه حمام و یک دستگاه روشویی است. این حمامها و روشویی‌ها، سرباز بود یعنی در یک اتاق چندین دوش و چندین روشویی بود

۵- دوازده دستگاه ساختمانهای بهداشتی

سرگذشت تهران، ص: ۳۳۹

۶- پنجاه و دو دستگاه ساختمان کوچک که فعلا- سال ۱۳۲۷ (ه.ش.)- بر جای است.

۷- ساختمان تصفیه با دو موتور و هفت صافی که موتور کوچک آن را بیست و چهار ساعت چهارصد متر مکعب آب را تصفیه می‌کرد.

۸- یک منبع یا آب انبار در جلو محل تصفیه.

۹- یک استخر کاشیکاری زیبا با چند دستگاه ساختمان رختکن زیر دست آن.

۱۰- کارخانه برق شامل پنج موتور با برق ۲۲۰ و ۳۸۰ ولت.

۱۱- کارخانه یخ‌سازی که در بیست و چهار ساعت صد و بیست خروار- ۳۶۰۰۰ کیلو- یخ تولید می‌کند.

اما ساختمانهایی که سربازان ایرانی پیش از امریکایی‌ها ساخته بودند عبارتند از:



۱- ساختمانهای آجری با ایوانی در جلو آنها پنج دستگاہ.

۲- هشت دستگاہ ساختمان جدید که دانشجویان دانشگاه تهران در پنج دستگاہ آن سکونت دارند و یک دستگاہ آن رستوران و کتابخانه و حمام است یک دستگاہ آن دفتر کوی دانشگاه و یک دستگاہ آن را رئیس تشکیلات اداری امیرآباد به خود اختصاص داده است. در قسمت غربی امیرآباد سربازان ایرانی میدانی برای تیراندازی ساخته‌اند که آماجهای ثابت دارد. علاوه بر این ساختمانی برای استراحت افسران نیز در این محوطه ساخته شده است. هنگ سوار جمشیدیه در این محل تیراندازی می‌آموزند. در نزدیکی این میدان سدی برای برگرداندن سیلاب دره اوین و در که ساخته‌اند که آب بهاره این دره را به طرف جنوب غربی تهران می‌برد.

امیرآباد در آذرماه ۱۳۲۴ (ه.ش.) تحویل دانشگاه تهران گردید و از آن پس کوی دانشگاه خوانده شد.

حجت بلاغی درباره امیرآباد می‌نویسد: این قریه در دو کیلومتری شمال غربی شهر تهران واقع است. در جنگ بین‌المللی دوم اردوگاه نظامی آمریکاییها بود و فعلاً جزء دانشگاه تهران است- فرهنگ جغرافیایی ایران- قنات امیرآباد دارای چهار سنگ آب از یک فرسخی شهر تهران از شمال غربی وارد می‌شود.

## جلالیه

در المآثر و الآثار درباره جلالیه چنین می‌خوانیم:

«جلالیه که منسوب است به لقب شریف نواب اشرف والا شاهزاده جلال الدوله بر کوشکی

سرگذشت تهران، ص: ۳۴۰

شگفت و باغی جوان رشک روضه رضوان اشتعال دارد»

نام جلالیه پیش از آن نصرت‌آباد بود چنانکه محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در خاطرات خود در این باره می‌نویسد:

«چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الثانی سنه ۱۳۰۳ قمری: امروز صبح شاه در عمارت جلالیه که نصرت‌آباد قدیم است مهمان ظل السلطان

هستند. این عمارت در وسط باغی است، بلافاصله خندق شهر طرف شمال غربی تهران.

البته شاهزاده پنجاه هزار تومان مخارج آنجا را کرده. صبح بسیار زود رفته قدری گردش کردم.

باران هم می‌بارید بعد شاه تشریف آوردند و در اتاق گلخانه تاریک ناهار میل فرمودند. لدی‌الورد دستور گرم کردن اتاق را برای

ملیجک دادند که خواهد آمد موزیکانچی‌های ملیجک هم بودند معلوم است وضع چه خواهد بود...»

مهدی بامداد نیز درباره قلعه نصرت‌آباد می‌نویسد:

«قلعه نصرت‌آباد همان است که امروزه به جلالیه معروف شده و در ابتدا بانی قلعه مزبور فیروز میرزا نصرت‌الدوله (فرمانفرما) بوده

و به مناسبت لقبش نام آن را نصرت‌آباد گذاشت بعد به میرزا یوسف مستوفی‌الممالک منتقل گردید و او پس از اینکه دختر خود

همدم السلطنه را به سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله پسر بزرگ مسعود میرزا ظل السلطان داد. نصرت‌آباد را هم نیز به وی واگذار

نمود و از این تاریخ به مناسبت لقب جلال‌الدوله، جلالیه نامیده شد. جلالیه به انضمام چند آبادی دیگری نزد بانک استقراضی

روس گرو بود و به فیروز میرزا نصرت‌الدوله سوم پسر بزرگ عبدالحسین میرزا فرمانفرما رسید و او آنها را به بهای خیلی نازل به

حاج رحیم اتحادیه و ارباب گیو فروخت و بعد مردم اراضی جلالیه را از آنها خریداری نموده برای خود ساختند و امروزه اراضی

مزبور قسمت بزرگ بسیار آباد و خیلی خوب و مرغوب تهران را تشکیل می‌دهد.

یکی از وقایع مهمی که در دوره ناصری رویداد و در آن وقایع نام قلعه نصرت‌آباد به میان آمده قحطی سال ۱۲۸۸ (ه.ق.) در تهران

و سایر شهرهای ایران است. که معروف به قحطی هشتاد و هشت گردید داستان از این قرار است.

حاج میرزا حسین خان سپهسالار چون اول صدارتش بود برای اینکه کمکی به خلق کرده باشد در این راه کوشش بسیار نمود از آن جمله فقرای اطراف را که از گرسنگی به تهران رو سرگذشت تهران، ص: ۳۴۱

آورده بودند و همچنین اشخاص بی‌بضاعت خود تهران را در قلعه نصرت آباد گرد آورده قوت یومیه برای آنها مقرر داشت و به واسطه این عمل خیر عده زیادی از هلاکت نجات یافتند.

دکتر حسین کریمان نیز درباره جلالیه می‌نویسد:

آبادی جلالیه یا نصرت آباد قدیم از عهد قاجاریان است و در شمال غربی شهر در فاصله‌ای کم واقع بوده است به عهد رضا شاه میدان بزرگی در آنجا برای رژه لشکرهای مقیم در مرکز ساختند اکنون این محل در داخل شهر تهران در شمال دانشگاه تهران و نهر کرج واقع است. و امروزه بخشی از آن به صورت پارک درآمده و به نام پارک لاله خوانده می‌شود.

درخور یادآوری است که دانشگاه تهران نیز در اراضی جلالیه بنا شده که در تاریخ پنجم خرداد ۱۳۱۳ (ه.ش.) در دفتر اسناد رسمی شماره ۱۸ تهران خریداری شده و به ثبت رسیده است.

خریدار: وزارتین معارف و دارایی

مالکین: حاج رحیم آقا تاجر معروف به اتحادیه و صغار ارباب گویو و مادر آنها.

مورد معامله: دویست و دو هزار و چهار گز مربع به انضمام شش دانگ قنات جلالیه که در آن تاریخ مخروبه و بی‌آب بوده به انضمام یک دستگاه بنای موجود وسط اراضی مرقوم.

حدود آن: از طرف شمال به سرحد اراضی جلالیه و امیرآباد.

از طرف غرب به سرحد اراضی جلالیه و جمشیدآباد. جنوباً به خیابان چهل گزی معروف به خیابان شاهپور جدید الاحداث شرقاً به اراضی بیاض جلالیه. قیمت: نود هزار و نهصد و نود و یک تومان و هشت قران

## آجودانیه

دکتر منوچهر ستوده در جغرافیای تاریخی شمیران درباره آجودانیه می‌نویسد:

«اطلاعاتی که نگارنده در سال ۱۳۲۵ (ه.ش.) درباره آجودانیه به دست آورده است به قرار زیر است: اراضی چاله باغ در شرق نیاوران و املاک نیاوران بوده است بیشتر این اراضی را حاجی حیدر علی نیاورانی مالک بود. آجودان مخصوص آقا رضا خان اقبال السلطنه وزیر قورخانه مبارکه این اراضی را از خرده مالک خرید و در قنات قدیمی آن به کار پرداخت و آب آن را به باغ آجودانیه اختصاص داد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۴۲

بعد از آجودان مخصوص باغ آجودانیه به دست میرآخور- پسر عضد الملک- افتاد و درختهای آنجا را قطع کرد. این باغ بعداً در تملک ارباب جمشید و سرلشگر فیروز قرار گرفت.

هنگامی که دست به دست می‌گشت مدتها در اجاره حاجی عبد الله امینیان چوب‌فروش دروازه قزوین بود.

فاضل الملک و علی و کیلی آجودانیه و جوز درختک را با هم خریدند. آجودانیه سهم فاضل الملک شد و جوز درختک به دست علی و کیلی افتاد. آجودانیه سپس به «دیمتری» فروخته شد و فعلاً- ۱۳۲۵ (ه.ش.)- در دست چیت‌ساز است.

حال بد نیست که ببینیم آقا رضا خان که آجودان مخصوص ناصر الدین شاه بود و آجودانیه نیز در واقع منسوب به او است اصلاً چه کاره بوده است.

مهدی بامداد در این باره می‌نویسد:

«آقا رضا خان عکاس‌باشی آجودان مخصوص اقبال السلطنه متولد ۱۲۵۹ (ه. ق.) پسر آقا اسماعیل جدید الاسلام (پیشخدمت فتحعلیشاه و پیشخدمت‌باشی محمد شاه و ناصر الدین شاه) و برادر میرزا علینقی حکیم الممالک است. آقا رضا خان در آغاز کار از پیشخدمتان حضور ناصر الدین شاه بود و سپس در سال ۱۲۸۰ (ه. ق.) به لقب عکاس‌باشی - البته عکاس‌باشی شاه - و از بازگشت ناصر الدین شاه از اروپا علاوه بر سمت‌های عکاس‌باشی و پیشخدمت مخصوص به سمت خازن صرف جیب شاه ملقب گردید.

(خازن صرف جیب در زمان سلطنت ناصر الدین شاه

از مشاغل مهم و محترم درباری و عبارت از این بود که هر وقت ناصر الدین شاه می‌خواست انعامی به کسی بدهد حواله پرداخت آن را به اداره مزبور می‌داد. وجوهی که به‌عنوان پیشکش - رشوه - به شاه داده می‌شد. پولهای کم به اداره صرف جیب و پولهای زیاد را به خزانه به حساب وجوهات خاصه تحویل داده می‌شد. خازن صرف جیب را در آن زمان متصدی اداره صرف جیب همایون و تحویلدار صرف جیب مبارک و تا زمان محمد شاه امین الصره نیز می‌گفتند)

در سفر اول و دوم ناصر الدین شاه به اروپا در سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ (ه. ق.) به همراه شاه به اروپا رفت از سال ۱۳۰۱ قمری رئیس و وزیر قورخانه شد.

اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود - ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ - می‌نویسد:

«ریاست قورخانه به آجودان مخصوص در عوض پانزده هزار تومان در هر سال از تفاوت عمل پیشکش شد» و در سال ۱۳۰۲ (ه. ق.) ملقب به اقبال السلطنه شد. در سال ۱۳۰۴ (ه. ق.) علاوه بر وزارت قورخانه نیابت فتحعلیخان پسر یکسال‌ونیمه کامران میرزا نایب السلطنه که امیر

سرگذشت تهران، ص: ۳۴۳

توپخانه شده بود را نیز داشته است ... در سال ۱۳۰۶ (ه. ق.) که محمد صادق خان امین نظام، رئیس توپخانه به علت نزاع توپچی‌ها و نسقچی‌ها در روز سلام و مرخص کردن توپچی‌ها از عمارت توپخانه از مناصب و شئونات خلع شد. شاه توپخانه را با گرفتن پنج هزار تومان پیشکش به اقبال السلطنه داد وی در اواسط سال ۱۳۰۷ (ه. ق.) به مرگ ناگهانی در آجودانیه شمیران باغ شخصی خود فوت کرد و معروف شد که ناصر الدین شاه به وسیله حاجب الدوله خود حاج حسین علیخان قاجار دولو با قهوه مسموم یا باصطلاح آن زمان قهوه قجری او را مسموم کرده است و می‌گویند که علت مسمومیتش هم این شد که فروغ الدوله ملکه ایران دختر ناصر الدین شاه و زن علیخان ظهیر الدوله خاطر خواه او بود و غالباً با او معاشقه و مراوده داشت.

ناصر الدین شاه به وسیله ظهیر الدوله داماد خود از قضیه آگاه شد و دستور داد که او را مسموم نمایند.

اعتماد السلطنه درباره فوت اقبال السلطنه چنین نوشته است:

«جمعه ۱۰ جمادی‌الثانیه سنه ۱۳۰۷ قمری صبح بگمز آمد. [بگمز مخفف بگماز فارسی است که بگماز (بگمز) هم گفته می‌شود. بمعنی، غم و اندوه مهمانی. باده‌گساری و شراب است. عثمانی‌ها و ارمنی‌ها این را برای خود نام گذاشته‌اند.] خبر فوت اقبال السلطنه را بمن داد.

خیلی متالم شدم. دیروز صبح که سلطنت آباد می‌رفتم دو آبدار و یک قهوه‌چی دیدم می‌روند.

پرسیدم از کیست؟ معلوم شد از اقبال السلطنه است که امروز جمعه محض تفنن به آجودانیه باغ خودش که شمیران است می‌رود. آنجا که رفته بود با کمال تردماغی ناهاری خورده بود. خوابی کرده بود. برخاسته بود. چای میل کرده بود. درشکه‌اش را حاضر کرده بودند که شهر بیاید که واپس افتاده بموت فجأه فوت می‌شود. اگرچه حکیم الممالک را خبر کرده بودند بعضی از اطبا را برده بود. اما همان ساعت که افتاده بود فوت کرده بود. شب ساعت شش کالسکه بزرگ امین الدوله را برده بودند نعش او را آورده

وارد خانه‌اش کرده بودند. این شخص چهل و هشت سال داشت. از اول دولت ناصرالدین شاه که هر دو غلام بچه بودیم با هم آشنا بودیم. دنیا برای او خیلی مساعدت کرد. خودش هم بسیار قابل و عاقل بود. دارای مناسب و شئون‌ات شد. البته یک کروور مال دارد ... خدمت شاه که رسیدم از فوت مثل اقبال السلطنه نوکری متالم نبودند بلکه خوشحال بودند و مایه یأس همه شد.»  
سرگذشت تهران، ص: ۳۴۴

## باغ سپهسالار

یکی از باغهای معروف تهران که امروزه از آن فقط نامی بر جای مانده باغ سپهسالار است. که عده‌ای آن را با باغ بهارستان یا مجلس شورای سابق یکی تصور می‌کنند. در حالیکه این باغ در خیابان شاه‌آباد سابق (جمهوری فعلی) بین کوچه آقا سید هاشم و خیابان باغ سپهسالار است.

این خیابان شمال آن منتهی به خیابان خانقاه می‌شود و جنوب آن منتهی به خیابان شاه‌آباد سابق می‌گردد. معروفیت این خیابان در چندین دهه گذشته بیشتر بعلت وجود کفش‌فروشی‌های متعدد بود که نوع مرغوبی از انواع کفش‌های زنانه و مردانه در آن بفروش می‌رسید. این باغ سپهسالار مربوط به وجیه الله میرزا که بسال ۱۲۷۱ (ه. ق) متولد شد، می‌باشد. وی پسر سلطان احمد میرزا عضد الدوله مؤلف تاریخ عضدی است که معروف به میچول میرزا پسر چهل و هشتم فتحعلیشاه قاجار و برادر شمس الدوله زن ناصر الدین شاه بود. و بتدریج دارای چهار لقب سیف الملک، امیرخان سردار، سردار معظم و سپهسالار اعظم نیز شده است.

وجیه الله میرزا یا آقا وجیه در ابتدا غلام‌بچه و بعد پیشخدمت شاه شد و در سال ۱۲۸۸ (ه. ق.) در عنفوان جوانی یعنی در سن هفده سالگی عنوانش پیشخدمت مخصوص حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله سپهسالار بود و بعد معلوم است بواسطه تقرب به مشیر الدوله بتدریج ترقی کرد ...

در اوایل سال ۱۲۹۵ (ه. ق.) در سن ۲۴ سالگی که سمتش پیشخدمت خاصه و خزانه‌دار یا تحویل دار کل وجوه نظام از مشاغل ناندار و خیلی پردخل شده بود تصدی و رسیدگی به امور قراولخانه‌های تهران نیز بعهده وی واگذار شد. حاج میرزا حسین خان سپهسالار در تمام سفرها و ماموریت‌های خارج و داخل او را با خود می‌برد. و چون حاج میرزا حسین خان سپهسالار به ایالت خراسان و تولیت آستان قدس رضوی تعیین شد. وجیه الله میرزا با سمت ریاست قشون خراسان به‌مراه سپهسالار بود و در همین سال- ۱۲۹۸- ملقب به سیف الملک گردید. و در سال ۱۳۱۳ (ه. ق.)، ملقب به سردار معظم و در سال ۱۳۱۷ (ه. ق.)، در زمان مظفر الدین شاه که وزیر جنگ بود ملقب به سپهسالار اعظم گردید و در سال ۱۳۲۲ قمری در حالیکه یکی از متمولین طراز اول ایران شده بود در سن پنجاه و یکسالگی در تهران درگذشت و در شهر ری صحن حضرت عبد العظیم- باغ جیران- در مقبره مجلل اختصاصی‌اش بخاک سپرده شد و آن دارایی کدایی وی پس از مرگش بوسیله اولاد او هباء مثورا گشت و به باد فنا رفت.

از آثار خیریه او بنای بیمارستان یوسف‌آباد است. - اکنون به نام بیمارستان ۵۰۱ ارتش می‌باشد- که سه دانگ از یوسف‌آباد را که ملک او شده بود. وقف مصارف بیمارستان کرد. در ابتدا امر سپهسالار خواست که بیمارستان را در اراضی باغی که در شمال خیابان شاه‌آباد تهران داشت و معروف به باغ سپهسالار بود بنا نماید چون باغ در شهر واقع شده بود و ساختن

سرگذشت تهران، ص: ۳۴۵

بیمارستان در توی شهر چندان خوبی نداشت به این مناسبت از این خیال منصرف گردید و بیمارستان را در بیرون شهر در اراضی یوسف‌آباد بنا نهاد. چون در این بخش از گفتارمان سخن از خیابان شاه‌آباد سابق به میان آمد جادارد که یادآور شد نام این خیابان در دوره قاجاریه طبق نقشه نجم الملک خیابان سیف الملک نامیده شده است. اعتماد السلطنه نیز در این باره می‌نویسد: «شنبه ۱۸ ذیقعد سنه ۱۳۱۰ قمری: امروز صبح پیاده از خیابان سیف الملک و خیابان علاء الدوله به دار ترجمه رفتم ...»

باید افزود که خانه محمد حسن خان اعتماد السلطنه طبق نقشه نجم الملک چاپ سال ۱۳۰۹ (ه.ق.) در سمت شرق خیابان نظامیه و در جنوب کوچه مسجد سپهسالار و در غرب کوچه باغ سردار و شمال کوچه فیروز خان قرار دارد.

خیابان نظامیه همان خیابان بهارستان است و کوچه باغ سردار بعدها نامش خشایار شد و امروز بنام کوچه شهید محمد داودی خوانده می‌شود که یک سر آن در کوچه مسجد سپهسالار است که امروز خیابان شریف رضی نامیده می‌شود و سر دیگر آن به خیابان امیرکبیر امروز می‌رسد.

بازمانده خانه اعتماد السلطنه دبیرستان دولتی بهبهانی است که در کوچک آن در خیابان بهارستان قرار داشت ولی اکنون در ورودی آن به کوچه باغ سردار یا کوچه شهید محمد داودی باز می‌شود.

نگارنده نیز در دهه ۱۳۳۰ چند سال به آن دبیرستان می‌رفت که دارای سه حیاط با اتاقهای بسیار بود. همچنین در کنار در ورودی دبیرستان بهبهانی که به خیابان بهارستان باز می‌شد. در حمامی قدیمی قرار داشت که در زیر زمین قرار داشت. که احتمالاً در زمان اعتماد السلطنه حمام خانه او بوده است. گفتنی است که اعتماد السلطنه در روزنامه خاطراتش اشاره کوتاهی به مکان خانه‌اش کرده است. وی می‌نویسد:

«یکشنبه ۲۴ رمضان سنه ۱۳۱۱ قمری: امروز ... منزل ماندم. بندگان همایون به رسم همه‌ساله که یک روز به مسجد سپهسالار تشریف می‌آوردند امروز تشریف آوردند. بالاخانه سردر خانه‌ام که مشرف به خیابان نظامیه است در محاذی‌اش دکان قصابی است و منظر بالاخانه من است وقت ظهری دیدم انقلابی در دکان قصابی است و بخلاف هر روز چندین گوسفند چاق پرواری به قناره آویخته است. تعجب کردم که چه معجزه شده که گوشت فراوان گردیده. آدمی فرستادم تحقیق کرد. معلوم شد که چون معبر همایون از اینجا است به حکم نایب السلطنه چند گوسفند پرواری در دکان قصابی سر راه به قناره زده‌اند تا معلوم خاطر دریا مقاطر همایون

سرگذشت تهران، ص: ۳۴۶

شود که گوشت گوسفند در پایتخت‌شان فراوان است. چنانچه بعد از تشریف بردن شاه آدمهای نایب السلطنه و نظام الملک وزیر طهران به کله هم زده این چند گوسفند پرواری را خودشان بردند»

سرگذشت تهران، ص: ۳۴۷

## بازارهای تهران

### اشاره

محلّه بازار هسته اصلی دیه تهران قدیم است. اکنون در تهران تنها مظهري که از صورت پیشین آن بجا مانده است همان بازارهای آن است.

گرچه در آنها نیز اصلاحات عمده به عمل آمده و تغییرات فراوان به ویژه در سقف‌های آنها داده شده است با این حال هنوز رنگ و ماهیت پیشین خویش را حفظ کرده است بازارهای تهران از سبزه میدان تا خیابان مولوی کشیده شده است و دارای رشته‌های پرپیچ‌وخم فراوانی است ... اساس بازار تهران به پیش از عهد صفویان و شاه تهماسب می‌رسد لکن شاه تهماسب آنجا را وسعت بخشید و توسعه داد و بناهای نو بوجود آورد ... در این زمان بسیاری از بازارهای پیشین از بین رفته است نظیر بازار کنار خندق بازار مرغی‌ها، بازار توتون‌فروشها. برخی از بازارها نیز کوچکتر و محدودتر شده است مانند بازار حلبی سازها و بازار زرگرها. به‌طور کلی محلّه بازار دار الخلافه از سبزه میدان شروع می‌شود و تا انتهای بازار مال فروشها واقع در خیابان مولوی امتداد می‌یابد.

معروفترین بازار تهران در تهران قدیم بازار کنار خندق بود. که در جای خود از آن سخن می‌گوییم.

لرد کرزون درباره بازار می‌نویسد:

«بازارهای تهران محوطه وسیعی را در بخش کهنه شهر اشغال و مثل سایر قسمتهای پایتخت در دوره شاه فعلی (ناصرالدین شاه) تغییرات عمده و اصلاحات ضروری فراوان حاصل کرده است. مدخل اصلی بازار از دالان مقابل شمس‌العماره است و آن از راه محوطه‌ای که حوض و آب روان دارد و سبزه‌میدان نامیده می‌شود به راستای کم نور با سقفی منحنی منتهی می‌شود که در چشم جهانگردانی که به مشرق زمین آمده‌اند نیک آشناست.

بازارهای تهران سراسر دارای گنبد آجری است و غالباً هم به حیاط یا میدانی راه دارد و دارای کاروانسراهای وسیع و خوش بناست و می‌توان در آنجا انواع اجناس شرق را از زین اسب

سرگذشت تهران، ص: ۳۴۸

تا سینی چای خوری خریداری کرد. مصنوعات اروپایی در بعضی غرفه‌ها برای فروش موجود و از اکتشافات ابتدایی و آشکار یکی این است که لباس ایرانی دوخت اروپا هم دیده می‌شود.

یکی دیگر از سلیقه‌های خیلی شایع ولی غیر قابل درک ایرانی که به صورت بارزی هویداست و با خرج کم قابل حصول است در بازارها دیده می‌شود و آن علاقه فراوانی است که گویا در میان همه طبقات از شاه تا افراد پایین نسبت به بلور با رفتن شمعدانی جار چراغ و ظروف چینی یا زیورآلات از هر قبیل هست. به خانه هر شاهزاده یا افرادی از طبقه اعیان که وارد شدم قفسه‌ای پر از این اجناس دیدم و برحسب معمول اشیاء گرانبها را روی میزی کنار هم می‌گذارند.

راجع به وضع دکانها یا چگونگی معاملات و درجات کسب و کار و یا صحنه‌های داد و ستد در بازارهای تهران حرفی نمی‌زنم چون همان بساطی در میان است که در سایر شهرهای مشرق زمین دیده می‌شود و بارها وصف آن را گفته‌اند به حدی که حتی کسانی که به مشرق زمین هم نرفته باشند کار و عرض معابر و اندازه دکان‌ها و عوامل عمومی رفاه و آسایش از همه بازارهای شرقی که من دیده‌ام بهتر است. اگر چه نسبت به بازارهای اصفهان و شیراز که بعداً دیدم و تا حدی هم تبریز عقب‌تر محسوب می‌شود، ولی از نظر کسانی که با علاقه و کنجکاوی و امید خرید اشیاء کمیاب به آنجا می‌روند از یاس‌آورترین بازارهای مشرق زمین است. فروشنده حداعلاهی قیمتی باورنکردنی را خواستار می‌شود و منتهای بی‌اعتنایی را نسبت به قیمت‌های پیشنهادی هر خریدار نشان می‌دهد. فروش کالاهای کمیاب و فرش و از این قبیل چیزها کاملاً در دست دلالهاست که اجناس خود را بر پشت الاغ به محله اروپائیان حمل می‌کنند و از این افراد است که باید پارچه ابریشمی و مليله‌دوزی و مخمل یا اجناس فلز مس و میناکاری یا فرش و آئینه‌های منقوش و حباب که شاید مسافر علاقه در بردن آنها به اروپا داشته باشد خریداری کرد.

اکثر این دلال‌ها هم به مناسبت نوع جنس و مظنه آن از قرار معلوم کلیمی می‌باشند. اما مسافر زودگذر به آسانی قادر نخواهد بود مطاع مطلوب را به دست آورد.

ناصر نجمی از قول لرد کرزن می‌نویسد:

«از سبزه‌میدان بوسیله سه مدخل می‌توان وارد بازار شد بازار دار الخلافه تهران تنها به منزله یک شهر بود که در روز در حدود بیست تا بیست هزار نفر جمعیت را در خود جای می‌داد و کوچه، راهروها، چهارراه‌ها، مهمانخانه‌ها و مساجد مرتبی داشت. راهروهای وسیع پیچ در پیچ سر پوشیده‌اش زیر گنبدهای آجری روزنه‌ای قرار گرفته بود و این روزنه‌ها طوری تعبیه شده بود که نور و هوا بداخل بازار نفوذ می‌کرد. بازار علاوه بر بزرگترین محل کسب و تجارت پایتخت گردشگاه مناسبی برای بیکاره‌ها و وعده‌گاه و جای ملاقات انواع و اقسام مردمی بود که در آنجا

سرگذشت تهران، ص: ۳۴۹



یکدیگر را می‌دیدند تا کارها را ارزیابی کنند و از اخبار روز اطلاعاتی بدست آورند و یا اینکه شایعات و اکاذیبی را که دهان بدهان در شهرها می‌گردد و یک کلاغ و چهل کلاغ می‌شد از همان جا پخش کنند.»

دکتر حسین کریمان می‌نویسند: پنج دالان بالنسبه عریض از سبزه میدان آغاز می‌گردد و به بازار بزرگ منتهی می‌شود. این پنج دالان از داخل با راهروهایی که در دوسوی آن حجره‌های فروشندگان قرار دارد به یکدیگر می‌پیوندند. در این حجره‌ها همه نوع کالاها به فروش می‌رسد.

اجتماع اصناف در طول هر قسمتی از دالان‌ها بسیار جالب است همچون بازار جواهر فروشها، بازار زرگرها، بازار سراج‌ها، بازار کفش‌دوزها، بازار فرش‌فروشها و این شیوه یادآور سبک بازارها در اصفهان است.

هنریش بروکش، نایب سفیر پروس، که از سال ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۱ (م.) / ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ (ه. ق.) در ایران به سر می‌برد هیاهو و جنجالی را توصیف می‌کند که گاه حرف زدن را مشکل می‌کرد سپس درباره تزئینات آن می‌نویسد که امروز اثری از آن باقی نیست «در این بازار غیر از دکانها و اجناس آنها و عابرین نقاشی‌هایی که هنرمندان غیرحرفه‌ای ایرانی بر در و دیوار و گاهی سقف بازارها مخصوصا در چهار سوقها کرده‌اند تماشایی است. این نقاشی‌ها به رنگ‌های سیاه و قرمز هستند و موضوعات مختلفی دارند. گاهی داستانهای اساطیری و زمانی وقایع جدید تاریخ مضمون آنها قرار گرفته است و زمانی هم داستانهایی از دنیای حیوانات را به نقاشی کشیده‌اند.

رستم و دیو سفید، پهلوانان پادشاهان قدیمی نظیر جمشید و ضحاک، جنگهای ایران و روسیه و ایران و عثمانی نمونه‌هایی از این نقاشی‌ها است. جنگ‌هایی که صحنه اصلی را قهرمانان و پهلوانان ایرانی اشغال کرده‌اند و با ضربه شمشیر خود حریف و دشمن را از سر تا پا دو نیمه کرده‌اند.

هر چند که بازار تهران در اواسط قرن سیزدهم هجری چندان رونقی نداشت ولی می‌توان گفت که روی به گسترش بود. طبق آمار سال ۱۲۶۹ (ه. ق.) تعدادی دکان و کاروانسرا در حال تأسیس بودند که بدون شک به دستور امیرکبیر ساخته می‌شده‌اند چون اولین اقدامات برای رونق تجارت و صنعت تهران توسط امیرکبیر انجام گرفت و این اقدامات مرتباً در روزنامه وقایع اتفاقیه درج می‌شد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۵۰

هنریش بروکش درباره کاروانسرای امیر می‌نویسد:

«کاروانسرا در بزرگی روبه طرف بازار دارد و از این در وارد حیاط بزرگی می‌شوند که صحن کاروانسرا است صحن کاروانسرا با تخته سنگ‌های بزرگ فرش شده و در وسط آن حوضی زیبا ساخته شده است دورتادور صحن را در دو طبقه غرفه‌هایی فراگرفته‌اند که همه‌شان پنجره‌هایی با چوب‌های مشبک و منبت کاری شده به طرف حیاط دارند و در این غرفه‌ها تجار می‌نشینند و کالاها را خود را برای فروش عرضه می‌کنند. مدخل غرفه‌ها یک سردر بزرگ است که کاشی‌کاری‌های زیبا دارد و این کاروانسرا در حقیقت یک مجموعه بزرگ تجارتهای تهران را تشکیل می‌دهد.»

در آمار دار الخلافه تهران مربوط به سال ۱۲۶۹ (ه. ق.) درباره کاروانسرای امیر که از آن با نام کاروانسرای دولت هم نام برده شده است، آمار زیر آورده شده است:

«کاروانسرای دولت ۵ باب فی ۳۶۷ باب: از باب دالان‌ها ۱۲۸ باب، دالان اول ۴۶ باب، تحتانی دورو ۲۳ باب، فوقانی دورو ۲۳ باب، دالان دویم ۲۴ باب، تحتانی دورو ۸ باب، فوقانی دورو ۸ باب، راهر ۴ باب، فخری روی راهرو ۴ باب، دالان سیم ۴۲ باب، تحتانی دورو ۲۱ باب، فوقانی دورو ۲۱ باب، دالانی که سمت بازار ناتمام است ۱۶ باب، تحتانی ۴ باب، فوقانی ۴ باب، فخری دورو تحتانی ۴ باب، فخری فوقانی ۴ باب. از بایت تیمچه‌هایی که در کاروانسرا واقع است، ۴ محوطه مقرر ۱۱۹ باب تیمچه اول تاجرنشین ۲۶ باب، تحتانی دورو ۸ باب، فوقانی با سردر ۱۰ باب، میان دالان تیمچه ۴ باب، راهرو ۴ باب تیمچه دویم ۲۱ باب، تحتانی ۱۰ باب،



فوقانی ۱۰ باب، طویله ۱ باب. تیمچه سیم ۳۰ باب، تحتانی دورو ۸ باب، فوقانی با سردر ۱۰ باب، راهرو ۴ باب، فخری روی راهرو ۴ باب، میان دالان ۴ باب، تیمچه چهارم ۴۲ باب، تحتانی دورو ۱۱ باب، فوقانی دورو ۱۱ باب، میان دالان طرف کاروانسرادار ۴ باب، تحتانی دوبات، فوقانی دوبات، راهرو ۸ باب، فخری فوقانی ۷ باب، از بایت ضمن کاروانسرا ۱۲۰ باب، تحتانی دورو ۳۶ باب، فوقانی دورو ۳۶ باب، راهرو ۲۰ باب، فخری روی راهرو ۲۰

سرگذشت تهران، ص: ۳۵۱

باب، فخری جلد ۸ باب»

به سخن دیگر این کاروانسرا ۱۲۸ دکان در دالانهای تحتانی و فوقانی تیمچه‌های بزرگ و دالانهای تاجرنشین و ۵ دروازه و ۳۶۷ باب دکان داشته است.

یکی دیگر از کسانی که درباره بازار قدیم تهران مطالبی نوشته ژوزف آرتور کنت دو گوینو است که در سال ۱۸۶۲ (م. ۱۲۷۹ ه. ق) عهده‌دار سفارت فرانسه در تهران بود. گوینو در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد:

«این بازار هم که در فصل زمستان گرم و در تابستان خنک است، محل اجتماع قسمت عظیمی از سکنه شهر می‌باشد. کسبه چهارزانو و یا دوزانو و روی قالیهایی که در دکان و حجره خود گسترده‌اند، نشسته و کالای خود را با سلیقه مخصوصی که ما مغرب‌زمینی‌ها از آنها تقلید نموده و سپس تکمیلش کرده‌ایم چیده‌اند و گاهی عابری را دعوت می‌نمایند که از آنها کالا خریداری کنند. انواع و اقسام مردم در بازارها حرکت می‌کنند و مشغول خرید هستند. یک قسمت از این خریداران زن هستند که مخصوصا در بازار کفاشها و بزازه‌ها زیادتر از جاهای دیگر دیده می‌شوند... فروشندگان میوه و کره و پنیر و آجیل متاع خود را روی الاغهای زیبا و سفید بار کرده با الحان مختلف آواز می‌خوانند و طی آواز محاسن متاع خود را به گوش عابریان می‌رسانند و آب در دهان شنوندگان راه می‌اندازند. در وسط این رفت و آمد و هیاهو، ناینیایان و گدایان اشعار شعرای سلف را به آهنگهای مختلف می‌سرایند و نقالان دوره‌گرد در یک گوشه با صدای بلند افسانه می‌گویند و میرزاها در حالی که قلمدان خود را پر شال زده‌اند با سرعت از وسط اجتماع عبور می‌کنند. ولی طولی نمی‌کشد که یک قطار شتر که از نقاط دوردست کشور آمده در نتیجه برخورد با یک قطار قاطر که از مازندران وارد شده راه را بر همگان مسدود می‌کند. من نمی‌دانم که این قطار شتر و قاطر چگونه در این معبر تنگ از کنار یکدیگر عبور می‌کنند، ولی چون در این کشور باستانی همه کار در همه وقت راه علاج دارد، نه تنها قطارهای شتر و قاطر می‌گذرند، بلکه مردم هم از وسط دست و پای آنها عبور می‌کنند!

قدری دورتر، درویشی که تخته پوست روی پشت انداخته و تبری به دوش گرفته با یک خراط که قلیانهای رنگارنگ را خراطی می‌کند در حال صحبت کردن است و در همین هنگام، یک شاهزاده افغانی سوار بر اسب و در حالی که نوکرهایش پیاده او را تعقیب می‌کنند، با شکوه و جبروت می‌گذرد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۵۲

در خلال این احوال و رفت و آمد عابریان و چانه‌زدن زنهای مقابل دکانهای بزازی و کفاشی، سیاسیون شهر و آنهایی که خود را با اطلاع معرفی می‌کنند در دکانها و حجره‌ها درباره مسائل دولتی و کشوری صحبت می‌کنند و فلان تصمیم را که از طرف دولت گرفته شده تنقید می‌کنند و وقایع شب گذشته و خصوصا اتفاقات حرمسرای ناصرالدین شاه را که خوشمزه‌تر از صحبت‌های دیگر است برای یکدیگر حکایت می‌کنند. پول می‌دهند و پول می‌گیرند و قرض می‌کنند و اثاثیه خانه خود را گرو می‌گذارند و یا قالی و البسه‌ای را که شش ماه قبل از این گرو گذاشته‌اند، پس می‌گیرند. قلیان‌فروش‌های دوره‌گرد که کارشان چاق کردن قلیان و دادن آن به دست مشتریان است مرتبا قلیانها را در بازار می‌گردانند و قهوه‌چی‌های دوره‌گرد سینیهای چای را به دست گرفته و استکانهای کوچک را بین دکانداران و مشتریان قسمت می‌کنند و آشپزها مقابل دکان خود ایستاده و با صدای بلند عابریان را برای صرف ناهار

دعوت می‌کنند.

گاهی یک جارچی در گوشه بازار نمایان می‌شود و با صدای بلند آخرین احکام حکومت را به اطلاع مردم می‌رساند. زیرا در ایران چون اغلب مردم بی‌سواد هستند و داشتن سواد مختص علمای مذهبی و میرزاهاست دولت هرگز به وسیله آگهی و یا روزنامه‌ها که وجود خارجی ندارند احکام و تصمیمات خود را به اطلاع مردم نمی‌رساند، بلکه همان‌طور که ما فرانسوی‌ها در قصبه‌های کوچک و آبادیها برای ابلاغ احکام و قوانین، طَبال رسمی داریم که در میدان آبادی طبل می‌زند و با صدای بلند قوانین جدید را می‌خواند و مردم می‌شنوند، در ایران هم عده زیادی جارچی وجود دارد که مقرر می‌شود مخصوص دارند و کارشان این است که احکام دولت را در بازارها به اطلاع مردم برسانند.

ولی این جارچی‌ها فقط برای دولت کار نمی‌کنند و با اینکه رسماً مستخدم دولت هستند برای افراد دیگر هم کار می‌کنند. مثلاً اگر شما کودکی داشته باشید که مفقود شده باشد مبلغی به جارچی می‌دهید و آنها در بازار و محلات با صدای بلند نام‌نشان کودک شما را به گوش مردم می‌رسانند که هر کس او را یافته است به پدرش تسلیم کند. باری به این طریق ساعات روز در بازارها سپری می‌شود و همین که آفتاب غروب کرد، صاحبان دکان و حجره، کارها و صحبت‌های خود را تعطیل کرده و دکانها را می‌بندند و به خانه خود مراجعت می‌کنند.»

## بازار کنار خندق

از دیگر بازارهایی که در تهران قدیم وجود داشت ولی امروز اثری از آن برجای نمانده است

سرگذشت تهران، ص: ۳۵۳

بازار کنار خندق بود. این بازار چنانکه از نام آن برمی‌آید، بازاری در کنار خندق و باروی قدیم تهران یعنی باروی دوره صفوی بوده است.

بازار کنار خندق که از سمت شرق ضمیمه خیابان ناصر خسرو می‌شده است، بازاری بوده از سهره مسجدشاه تا میدان شمس‌العماره، که پیش از آن تا اوایل میدان توپخانه امتداد داشته است. این بازار که یکی از پررونق‌ترین بازارهای شهر به‌شمار می‌رفت به هنگام ساختن عمارت شمس‌العماره و تعریض و احداث خیابان ناصریه- نام سابق خیابان ناصر خسرو- از میان رفت. نام دیگر بازار کنار خندق بازار شترگلو بود از جلو این بازار، یعنی جنوب میدان شمس‌العماره در ابتدای بازارچه مروی، آبی از قنات شاه به وسیله تنبوشه بیرون جهیده در حوضچه‌ای می‌ریخت که از نظر ضخامت و حالت ریزش شبیه گردن شتر بود و نام سهره و بازار را از آن گرفته بودند.

همچنین به این بازار بازار مفت‌برها نیز می‌گفتند. زیرا بازار کنار خندق، از جمله پروریمان‌ترین بازارهای شهر بود و مرغوبترین اجناس در آن فراهم می‌آمد. تا آنجا که حتی خرید دربار و درباریان نیز در آن صورت می‌گرفت و نام بازار مفت‌برها هم به این علت به آن داده شده بود که اجناس مورد درخواست درباریان درجه اول را باید کسبه آن افتخاراً تقدیم می‌کردند. تا آنجا که خود شاه هم از اجناس این بازار چشم‌پوشی نمی‌کرد. به این صورت که هر از چندگاه شاه به دکان یکی از کسبه آنجا رفته به‌عنوان شریک به فروشندگی اجناس آن پرداخته و اطرافیان را تکلیف به خرید می‌کرده که البته قیمت اجناس در چنین مواقعی چند برابر قیمت واقعی بود و چاپلوسان هم به نشان دولتخواهی خرید بسیار می‌کردند. نصف سود به دست آمده از این فروش متعلق به صاحب دکان بود و نیم دیگر از آن شاه. امتیاز دیگری هم که این کار برای صاحب مغازه داشت این بود که از برکت وجود شاه از شر زورگویان دیگر مانند قره‌نوکران در امان بوده از طرف آنها مورد تعدی و تجاوزی قرار نمی‌گرفتند و زیان خریدهای بلاعوض طبقه اول اندرون را نیز از زنها و منتسبین درجه دوم آن تلافی می‌کردند. بازاری بود تا دو سه ذرع از کف خیابان ناصریه پایین‌تر

که پنجره‌های دکانهای غربی آن به طرف خیابان باز می‌شد و همه نوع امتعه از خوراکی و پوشاک و خرازی و بلور و عطریات و عتیقه و غیره داشت.

از دکانهای قدیمی جانب شرقی یک نانوائی سنگکی بود که نان آن از مرغوبترین نانهای دکانهای اطراف خود بود. اسم صاحب این دکان حاج علی جفجغه بود. زیرا این شخص برای آنکه در موقع شلوغی نانوائی، بچه‌ها سر و صدا راه نیندازند آنها را به دور خود جمع کرده با جفجغه‌های بوته‌های سوخته که عبارت بود از نوعی میوه یا خار و چیزی شبیه بادام پوست‌دار به رنگ قرمز جگری که تخمه‌هایش در درون آن با جنباندن صدا می‌داد، آنها را بازی می‌داد تا

سرگذشت تهران، ص: ۳۵۴

رسیدن نوبتشان سرگرم و مشغول می‌کرد.

از جمله بازارهای پرآوازه تهران می‌توان چند بازار را هم نام برد:

۱- بازار توتون‌فروش‌ها

این بازار اکنون تنها دالانی از آن باقی مانده است به نام دالان توتون‌فروش‌ها.

۲- بازار کفاش‌ها

هنوز بخشی از این بازار باقی است و مدخل ورودی آن از سبزه‌میدان بوده است. این بازار از بازارهای مهم دارالخلافه به‌شمار می‌رفت و بقایای آن هماهنگی قدیمی خود را از دست داده و فروشگاه‌های گوناگونی در آن به‌وجود آمده است.

۳- بازار کلاه‌فروش‌ها

در این بازار انواع کلاه‌های ماهوتی، پشمی، عرق‌چینه‌های نم‌دی، فینه‌های ترک، کلاه پوستهای بخارایی و غیره فروخته می‌شد.

۴- بازار پالان‌دوزها

یکی دیگر از بازارهای تهران که هنوز هم مشهور است بازار پالان‌دوزهاست بازار پالان‌دوزها از چهارسوق کوچک شروع می‌شد و به چهارسوق بزرگ می‌رسید.

در آن دوره تربیت اسب در میان اعیان و اشراف و نگهداری الاغ در بین تجار مرسوم بود و به همین علت بازار پالان‌دوزها هم رونقی داشت. بد نیست حال که سخن از چهارسوق کوچک و بزرگ به میان آمد، کمی هم درباره چهارسوق بگوئیم. استاد کریمان در این باره می‌نویسد:

به روزگار پیشین، داروغه شهر در محلی از بازار به نام چهارسوق اقامت کرده از آنجا شهر را مراقبت می‌کرد. در حقیقت چهارسوق پایتخت داروغه بود. داروغه شبها در چهارسوق بر روی تختی می‌نشست و گزارشها را می‌شنید و دستور می‌داد و گشتیهای وی در دل شب بر روی بامهای بازار برای حفظ اموال کسبه و تجار در رفت و آمد و مشغول مراقبت بودند، و دسته‌ای

سرگذشت تهران، ص: ۳۵۵

دیگر با مشعل در داخل بازارها می‌گشتند.

اعتماد السلطنه در مرآة‌البلدان درباره چهارسو، چارسو یا چهارسوق می‌نویسد:

«چارسو مخفف چهارسوق است که به معنی چهار بازار می‌باشد و غالباً به این اسم نامیده شده است و آن گنبدی است که در زیر آن دکانین متعدد واقع شده و از چهار سمت، چهار بازار منتهی می‌شود. این محل و گاهی نیز محله و قریه به این اسم موسوم شده است.»

اعتماد السلطنه همچنین می‌نویسد:

«چهار بازار تهران: عبارت است از چهار بازار که یکی لبافی است و دیگر کرجی‌دوزی و سیمی سراجی و چهارمی نعلچی‌گری و

چاربازار مسطور منتهی می‌شود به چارسویی که فاصله آن تا چهارسو بزرگ معروف طهران زیاده از صد قدم نیست.»  
به گفته اعتمادالسلطنه چارسوی بزرگ تهران در سنه هزار و دویست و بیست و دو در عهد فتحعلی شاه قاجار ساخته شده است.

### بازار کفن فروشها

این بازار از جالبترین بازارهای تهران بود. چون غسلخانه و گورستان تهران در سر قبر آقا قرار داشت، در کنار این گورستان (باغ فردوس - خیابان مولوی) بازار کفن فروشها بود. در این بازار انواع کفنهای مشهدی، کربلایی، قمی، و کفنهای مخصوصی با آیات قرآن به فروش می‌رفت.

بد نیست بدانیم که گورستان سر قبر آقا در محل شهرداری و زایشگاه فعلی قرار داشت. سر قبر آقا بقعه مجلی بود که در انتهای جنوبی خیابان سیروس سابق - مصطفی خمینی فعلی - واقع بود. این بقعه دارای گنبد فیروزه‌فام و ایوان و حرم و طاق‌نماهای آئینه کاری و کاشی کاری و طاقهای مقرنس و تزئینات مختلف از آثار دوران ناصر الدین شاه قاجار بود. این بقعه مدفن آقا سید ابو القاسم، امام جمعه تهران در عهد محمد شاه و اوایل ناصر الدین شاه و آرامگاه خانوادگی اخلاف و خاندان وی است.  
سرگذشت تهران، ص: ۳۵۶

### بازار مال فروشها

این بازار پایین تر از بازار پالان دوزها قرار داشت. بازاری بی‌سقف بود که البته بعدها به روی این بازار نیز سقف کشیدند. در این بازار قهوه‌خانه‌های متعددی وجود داشت و کسانی که می‌خواستند اسب، الاغ، قاطر و یا حتی شتر بخرند به این بازار رو می‌آوردند. از طرف دیگر صاحبان مال اغلب، خاصه در روزهای بارانی داخل قهوه‌خانه می‌نشستند و مال خود را بیرون قهوه‌خانه می‌بستند. گاه خریداری می‌آمد و مالی را می‌خواست، ابتدا مال را معاینه می‌کرد، به دندان‌هایش را که نشان‌دهنده سن حیوان هستند، دقت می‌کرد و سپس آن را انتخاب نموده و آنگاه برای امتحان سوارش می‌شد و حتی چندباری در اطراف بازار می‌گشت و اگر مورد پسندش قرار می‌گرفت، گفتگو برای معامله آغاز می‌شد و هنگامی که به توافق می‌رسیدند، پول را پرداخت می‌کرد و مال مورد نظرش را تحویل می‌گرفت و بر روی آن می‌نشست و می‌رفت.

### بازار مسگرها

بازار جنوبی چهارسوق بزرگ که به هفت تن - زیارتگاهی در شرق کوچه لوطی صالح - و گذرگاه لوطی صالح می‌پیوست بازار مسگرها بود. تا آنجا که بازار طاق داشت مسگرها دکان داشتند و بیچاره دکاندارهایی مانند بقالی و قهوه‌چی و همسایگان این بازار که از سحر تا مغرب باید صدای ناهنجار چکشهای آنها را که حواله ورقهای مسین شده را به صورت دیگ و تشت و لگن و آفتابه درمی‌آوردند، تحمل کنند.

مسگرها همه ظروف و لوازم مسی را با دست درست می‌کردند و وضع کارشان به این ترتیب بود که قرصه‌های ضخیم مس را که از ذوب قراضه مس‌ها به دست آمده بود به زیر چکش گرفته ورق می‌کردند و از آنها اشیای کوچکتر مثل بشقاب، دوری، طاس، مشربه، کماجدان، کفگیر، ملاقه و وسه‌جوش می‌ساختند اما برای ساختن دیگهای بزرگ دو سه منه، پنج منه و دیگهای حلقه‌دار بزرگ ده پانزده یا بیست منه که از ورق مس می‌ساختند، ورقهایی در ابعاد ۱۴۰ \* ۷۰ و ۱ \* ۲ متر از روسیه و رومانی و آلمان می‌آمد. در این بازار گاه دیگهایی ساخته می‌شد که آنقدر بزرگ بودند که برای انجام بعضی کارهای مسگری باید درون آن می‌رفتند. حرفه مسگری حرفه‌ای بود که جز کار دست و چکش و سندان و دست‌انزار و زور بازو چیزی در آن به کار نمی‌آمد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۵۷

در بازار مسگرها همچنین علاوه بر ساختن دیگها و ظروف کوچک و بزرگ مسی و آبگردان و قاشق و ... عده‌ای نیز به قلم‌زنی روی ظروف مسی مشغول بودند و با مهارت و دقتی خاص نقش و نگارهای زیبا روی آنها پدید می‌آوردند.

## بازار آهنگران

آثار این بازار هنوز نیز بر جای خود باقی است. این بازار بین خیابانهای سیروس و بوذرجمهری- خیابان شهید مصطفی خمینی و پانزده خرداد فعلی- قرار داشت.

بازار آهنگران در واقع بین خیابان بوذرجمهری و بازار پالان‌دوزها قرار داشت. به سخن دیگر این بازار از سه‌راهی بازار چهل تن شروع شده در شمال به گذر عودلاجان و بازار عودلاجان و در انتها به محله کلیمی‌ها می‌رسید که امروزه به خیابان بوذرجمهری ختم می‌شود.

بازار آهنگران که امروز با رفتن کسبه سابق و ورود سکنه متفرقه از صورت اولیه خود خارج شده است و جز دو سه تن آهنگر و چند آهن‌فروش عمده نام و نشانه‌ای از آن نمانده است. در گذشته سرتاسر این بازار متعلق به آهنگرهایی بود که به وسیله دست و ابزار تولید اشیای آهنی می‌ساختند. هر دکان شامل یک کوره زغال‌سنگی و یک دم‌دو طرفه (بده و بگیر) بزرگ بود که جوان زورمندی پشت آن به دمیدن می‌پرداخت و یک استادکار و چهار کارگر پتک‌دار ورزیده مجرب که دستیار او بودند نیز در کنار کوره کار می‌کردند. جمع این افراد لازم و ملزوم هم به شمار می‌آمدند ... در وسط دکان سندان بزرگی بر روی کنده‌ای کار گذاشته شده بود و استاد و چهار کارگر آن را اداره می‌کردند. به این ترتیب که استاد آهن‌گداخته را با انبر از کوره بیرون می‌آورد و روی سندان می‌گذاشت و با چکش دست بر نقطه‌ای که می‌بایست ضربه‌ای فرود می‌آورد. پتک‌داران نیز همان نقطه را در نظر گرفته و پتکها را بر آن می‌کوفتند. چکش استاد علامت و راهنما به‌شمار می‌رفت و پتکهای منظم کارگران با نظم خاص و آهنگ و فشار معین یکی پس از دیگری فرود می‌آمد تا آهن تقریباً شکلی بگیرد. برای رسیدن آهن به شکل نهایی دومرتبه آن را به کوره می‌فرستادند و در فاصله گرم شدن مجدد، آهن گداخته دیگری بیرون می‌آوردند و کار را ادامه می‌دادند.

سرگذشت تهران، ص: ۳۵۸

پتک‌کاری آهنگری از کارهای دشواری بود که علاوه بر زور و نیروی بدنی تمرین و مهارت و تجربه بسیار نیز لازم داشت و از همه چیز مهمتر فرود آوردن مرتب و پشت سر هم و یکنواخت سندان بود. در غیر این صورت پتکها بر روی هم یا در غیر محل فرود می‌آمدند و آهن از اختیار انبر استاد بیرون می‌آمد و موجب جهیدن و چه بسا ایجاد خطراتی می‌شد. این پنج نفر غالباً خاصه در فصول گرم از کمر به بالا عریان و بدون تن‌پوش کار می‌کردند و فقط با قطعه چرم یا تیماجی که به کمر می‌بستند پایین بدن خود را از جرقه‌های آهن محفوظ می‌داشتند و این همان چرم‌پاره‌هایی بود که بیننده را به یاد داستان کاوه آهنگر می‌انداخت.

اشیای محصول این دکانها معمولاً- بیل، کلنگ بنایی، بیل باغبانی، شن‌کش، دیلم، قلم و چکش سنگ‌تراشی، سیخ، کفگیرک نانوائی، انواع زنجیر کلفت و نازک، منقلهای بزرگ و کوچک و انبر و سه‌پایه و ... بود. بازار آهنگران هم مثل بازار مسگرها بسیار پر سر و صدا بود و علاوه بر آن دود و دم شدید کوره‌ها و بوی آهنهای گداخته و صدای پتکها و جرقه‌های ریز و درشت آهنهای تفته که از دکانها به وسط بازار می‌جهید و برای هیچ رهگذری قبا و عبا و چادر و چاقچور سالم به‌جا نمی‌گذاشت هر روز سبب ایجاد چند مرافعه می‌شد.

غیر از این بازارها، بازارهای دیگری هم در تهران قدیم وجود داشت که به‌طور مختصر به آن اشاره می‌کنیم:

## بازار سنگ تراشان

این بازار در نزدیکی بازار کفن‌فروشها (سر قبر آقا) قرار داشت که در آن سنگ‌قبر می‌فروختند. همچنین در گوشه و کنار برخی از گورستانهای قدیمی مثل ابن بابویه و امامزاده عبد الله تا چندی پیش مغازه‌های سنگ‌تراشی وجود داشت.

## بازار فرش فروشها

در سفرنامه اورسل آمده که بازار فرش فروش‌های تهران یکی از دیدنی‌ترین و جالبترین بازارهای دنیا است. وی همچنین می‌نویسد: «به نظر می‌رسد تنها صنفی که توانسته بازار تهران را قبضه کند همین صنف فرش فروشهاست. استقبال کشورهای اروپایی از فرشهای بافت ایران که از حیث تنوع نقشه،

سرگذشت تهران، ص: ۳۵۹

طرح، رنگ‌آمیزی و بافت در دنیا بی‌نظیر است سبب گسترش این صنف در تهران شده است.»

امروزه علاوه بر تعداد کثیری از سراهای فرش‌فروشی که بخش وسیعی از بازار و محله‌های اطراف آن را فراگرفته مغازه‌های فرش‌فروشی در بازار کفاشها، بازار خیاطها، بازار عباس‌آباد، بازار کبابی‌ها، بازار چهل تن، بازار سید اسماعیل و بسیاری از کنار و گوشه‌های بازار بزرگ تهران گسترده شده است.

## بازار عطر فروشها

این بازار که از پیچ سه راه مسجدشاه تا سبزه‌میدان یعنی میدان ابتدای بازار ادامه داشت دکانهای خوش منظری با قفسه‌های کم‌عمق شیشه کرده، همراه جعبه آینه‌های زیبا که داخل آنها از چهار طرف آینه شده بود و جرزکوبهای جالب و آغشته به عطر داشت. بوی این بازار از چندین ده قدمی به مشام می‌رسید. جمیع عطریات ایرانی و فرنگی و مشک و عنبر و گلاب و عود ... در این بازار به فروش می‌رسید. این بازار نیز در خیابان‌کشی‌هایی که بعداً صورت گرفت خراب و تبدیل به قسمتی از پیاده‌رو و کف خیابان بوذرجمهری شد.

## بازار مرغی‌ها

این بازار بعد از بازار عطر فروشها یعنی بعد از سهره بازار بزرگ به سمت سبزه‌میدان و بازار مرغی‌ها قرار داشت. امروز از این بازار اثری برجای نمانده است. در این بازار چنانکه از نامش برمی‌آید مرغ و خروس فروش‌ها اقامت داشتند. همچنین غیر از مرغ و خروس، غاز، بوقلمون، کبک و قرقاول شکار شده نیز در این بازار به فروش می‌رسید.

از جمله دیگر بازارهای تهران قدیم می‌توان بازار کاه‌فروشها نزدیک بازار مال‌فروشها، بازار باغ ایلچی، بازار امامزاده زید، بازار حضرتی، بازار دروازه سراج‌ها، بازار سمسارها، بازار مسجد ترکها، بازار مسجد جامع را نام برد.

همچنین به بازار صحاف‌ها نیز می‌توان اشاره کرد که صحاف‌ها و کتاب‌نویس‌ها در آن مشغول فعالیت بودند. این بازار شرقی-غربی در سهره بازار مسگرها به سمت سبزه‌میدان قرار داشت.

سرگذشت تهران، ص: ۳۶۰

بازار کوتاهی هم از شمال جنوبی وسط بازار دوخته‌فروشها به بازار مرغی و خیابان جبه‌خانه بود که به آن بازار عبادوزها می‌گفتند. در آن دوره عبادوزی یکی از شغل‌های ارزنده و کاری پر اجرت به‌شمار می‌رفت.



در تهران قدیم بازارچه و گذرهای فراوانی وجود داشت که هنوز هم برخی از آنها پابرجاست. یکی از این بازارچه‌ها بازارچه قوام الدوله است که در ضلع شرقی میدان شاپور- سابق- و محل قدیمی دروازه قزوین قرار دارد. بنای این بازارچه مربوط به دوره قاجار است.

بازارچه دیگر بازارچه معیر است که در انتهای بازارچه قوام الدوله واقع است. به این دو بازارچه لقب دوقلو داده‌اند. این دو بازارچه و دنباله‌های آنها میدان شاپور- سابق- را به خیابان خیام- جلیل آباد سابق- وصل می‌کنند.

جعفر شهری درباره بازارچه معیر و بازارچه قوام الدوله و گذرقلی می‌نویسد:

«در امتداد بازارچه پاچنار (گذرقلی) شامل چند طاق و چند دهانه دکانی بود که از آنجا به بازارچه معیر و پس از کوچهای بن‌بست عریض و طویل و چنددهانه دکانهای باز و بسته و متروک به بازارچه قوام الدوله و میدان دروازه قزوین می‌رسید و بازار غربی شهر پایان می‌گرفت...» گذر معیر که از آثار معیر الممالک بود و آب‌انبار آن نیز از آب‌انبارهای مشهور بود نیز بهتر از آن نبود که در تمام راسته بازارچه‌اش که دارای چندین دهانه دکان بود و بنا و سقفی خوش‌ساخت داشت جز متروکه حزن‌آوری به چشم نمی‌آمد که یکی دو دکان آن را ریخته‌گرها بدون کرایه و سرخود اشغال کرده بودند و تنها قسمتی از این حدود که به نسبت رونقی داشت و کم و بیش کسبه‌ای در آن دیده می‌شدند، بازارچه قوام الدوله بود که قهوه‌خانه‌ای با باغچه‌ای وسیع و جالب توجه داشت.»

از بازارچه‌های معروف دیگر بازارچه کربلایی عباسعلی است که ابتدای آن در خیابان البرز- نزدیک میدان منیریه- و انتهای آن در خیابان شاپور- سابق- است. کربلایی عباسعلی در عهد ناصرالدین شاه گمرکچی تهران بود.

سرگذشت تهران، ص: ۳۶۱

دیگر بازارچه نایب السلطنه در خیابان ری است که به کامران میرزا نایب السلطنه پسر ناصرالدین شاه نسبت دارد.

از پاره‌ای بازارچه‌ها نیز اکنون تنها نامی برجا مانده است. مثلاً بازارچه مروی جنب دبیرستان مروی یا بازارچه ایلچی نزدیک باغ ایلچی، بازارچه چهارسو چوبی در خیابان بلورسازی و بازارچه زعفران‌باجی در فاصله خیابانهای مولوی و سیروس سابق.

درباره بازارچه زعفران‌باجی می‌گویند که چون یکی از خطهای واگن اسبی از گارماشین- ماشین دودی- به طرف خیابان اسماعیل بزاز به پاقایق- میدان اعدام- می‌رفته و از زیر بازارچه زعفران‌باجی می‌گذشته و صاحب بازارچه (زعفران‌باجی) منتسب به دربار و سردسته مطربهای زنانه آن بوده است و بیم آن می‌داده که بازارچه‌اش را لرزانده خراب بکند، لشوش را وادار به ایجاد مزاحمت برای واگنها نموده با سنگ زیر چرخ گذاشتن و خارج ساختنشان از خط و جلو راه اسبهایشان چاله‌کندن، عبور و مرور آن را قطع می‌کنند و در نتیجه کمپانی هم ناچار خط ماشین دودی را جمع کند.

از دیگر بازارچه‌های تهران بازارچه حمام نواب است که متعلق به حسینعلی خان نواب و در خیابان شاه آباد سابق- جمهوری کنونی- بوده است.

بازارچه سقاباشی در خیابان عین الدوله- ایران- قرار داشت و منسوب به پدر علی اصغر خان اتابک- امین السلطان- بود. درخور توجه است که خیابان ایران فعلی در زمان ناصرالدین شاه به نام خیابان امین حضور خوانده می‌شد. زیرا باغ امین حضور در آنجا قرار داشت. پس از امین حضور این باغ به عین الدوله تعلق یافت و خانه او شد و پس از عین الدوله به مالکیت محمد مظاهر صدیق حضرت و دیگران درآمد. از این رو نام خیابان از امین حضور به عین الدوله تبدیل و بعداً خیابان ایران نامیده شد.

بازارچه‌های دیگری هم در سطح شهر تهران قدیم وجود داشت: بازارچه حاج غلامعلی، بازارچه حاج قاسم، بازارچه سعادت، بازارچه قاسم آباد از جمله این بازارچه‌ها هستند.

غیر از این بازارچه‌ها گذرهای معروفی نیز در تهران وجود داشت که نام برخی از آنها هنوز



سرگذشت تهران، ص: ۳۶۲

هم برجای مانده است. از جمله این گذرها می توان گذرهای زیر را نام برد:

گذر مستوفی (مستوفی الممالک)، صدر اعظم عهد ناصر الدین شاه، بین خیابان بوذرجمهری و کوچه مستوفی.

گذر قلی بین بازارچه معیر و خیابان خیام. این دو گذر در حد فاصل درخونگاه واقع در خیابان بوذرجمهری و کوچه مستوفی و پاچنار- خیابان خیام- قرار داشتند.

گذر فیل خانه واقع در آخر خیابان خیام.

گذر پاچنار واقع در خیابان خیام، نزدیکی های سید نصر الدین.

گذر تقی خان واقع در خیابان سپه بود که اکنون میدان موزه شده است.

گذر لوطی صالح واقع در فاصله شمال خیابان مولوی و گذر وزیر دفتر.

گذر خرکچی ها واقع این دو گذر در نزدیکی بازار و خیابان مولوی بودند.

گذر سید ولی این گذر نزدیک بازار کفاشها و مسجدی به همین نام قرار داشت.

گذر سید اسماعیل واقع در حوالی خیابان سیروس.

گذر هفت تن مجاور با محدوده چهل تن قرار دارد و از نشانه قدیمی آن چنار کهنسالی است که هنوز هم برافراشته است.

گذر چهل تن واقع در شرق بازار نرسیده به میدان سید اسماعیل.

گذر وزیر دفتر این گذر بین خیابان شاهپور و کوچه وزیر دفتر. (میرزا هدایت الله پدر دکتر مصدق).

گذر آقا شیخ هادی این دو گذر با اندک تغییری به همان شکل و وضع باقی مانده اند که به عنوان نشانه ای از سنت های قدیمی در برابر نوآوری های عصر کنونی از تهران خودنمایی می کنند.

گذر چهارسو چوبی این گذر به موازات ضلع غربی، خیابان شاهپور- سابق- پایین تر از میدان و مجاور خیابان معروف به بلورسازی قرار دارد و به خیابان مولوی هم ختم می شود. این گذر را بازارچه چهارسو چوبی نیز می گویند.

گذرها معمولاً بی سقف بودند و چون سقف این گذر را با چوب پوشانیده بودند، به گذر چوبی معروف شده و خانقاه نعمت الهی تهران نیز در ضلع غربی این گذر قرار دارد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۶۳

## مدارس و تکایای قدیمه تهران

### اشاره

پیش از رواج مدرسه به شیوه جدید سالهای سال تعلیم و تعلم به همان روشی که در قرون نخستین اسلامی معمول بود ادامه داشت. در مکتبها ابتدا الفبا را به کودکان تعلیم می دادند و سپس قرآن شریف را به آنها می آموختند. چون کودک از این مرحله فراغ می یافت، وارد مدرسه می شد و به یادگیری زبان عربی می پرداخت و درس را از صرف و نحو عربی آغاز می کرد. پس از آن فنون دیگر ادب را مانند اشتقاق و معانی و بیان یاد می گرفت و به دنبال آن منطق و کلام و سپس علم اصول فقه و سپس درایه الحدیث را فرا می گرفت و در قواعد مصطلحات آن خوض می کرد و چون به رموز آن دست می یافت به اقتضای حال و زمان به قرائت حدیث و روایت و تفسیر و بحث و تصحیح سرگرم می شد و به بحث از آیات قرآنی متعلق به احکام شرعی می پرداخت. پس از این مراحل قرائت کتب فقهی را آغاز می کرد و ابتدا کتابی را به دست می گرفت که وی را بر رئوس مسائل و مصطلحات و قواعد

فقیهان آشنا سازد. بعد از آن به قرائت کتب دیگر می پرداخت که او را در بحث و استدلال و استنباط فرع از اصل و استفاده حکم از کتاب یا سنت از حیث نص و استنباط از عموم لفظ یا اطلاق آن و حدیث صحیح و حسن و موضوع و جز اینها تسلط بخشید. چون از اینها نیز آسوده می شد به تفسیر کتاب شریف می پرداخت.

در این مرحله به آنچه دیگر مفسران استخراج کرده اند اقتصار نمی کرد و چون از این مرحله نیز درمی گذشت، اگر طالب پایه ای علمی تر بود به مطالعه کتب حکمت مشغول می شد. طالب علم چون در علم تسلط می یافت و فهم و استنباطش به کمال می رسید استاد وی را اجازه روایت می داد. پس شاگرد خود بر کرسی استادی می نشست. اجازه استاد دانشمندی شاگرد را سندی معتبر به شمار می آمد و آن به قیاس، در حد پایان دوره دکترای کنونی بود.

این بود شرح موجز روشی که در گذشته یک طالب علم با اختلافی بیش و کم مراحل آن را سرگذشت تهران، ص: ۳۶۴

می پیمود. این مراحل برحسب اختلاف استعداد میان ۱۶ تا ۲۵ سال طی می شد.

در اینجا بد نیست فهرست وار به ذکر مدارس قدیمه تهران به ترتیب تاریخی آن می پردازیم.

البته پاره ای از این مدارس اکنون از بین رفته اند.

الف- مدارس که تاریخ تأسیس آنها مربوط به پیش از عهد قاجاریان است:

مدرسه امامزاده زید: این مدرسه از متعلقات امامزاده زید بوده است.

مدرسه چال: این مدرسه در پشت بازار کفش دوزان قرار داشته است اما اکنون از این مدرسه اثری برجای نیست.

مدرسه حکیم باشی در ارک: این مدرسه را مدرسه مهدعلیا هم می گویند، چون مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه در آنجا تعمیراتی کرده است.

مدرسه محمدیه: این مدرسه در بخش ۹ تهران واقع بود.

مدرسه چال حصار: این مدرسه در محل درخونگاه واقع بود. از این مدرسه نیز اکنون اثری برجای نیست.

مدرسه رضائیه: این مدرسه در غرب خیابان سیروس در بخش ۹ واقع بود. این مدرسه به ملا آقا رضا فیروزآبادی منسوب است که در سال ۱۱۱۷ (ه. ق) درگذشت.

ب- مدارس که به عهد قاجاریان و پیش از ناصرالدین شاه تأسیس شده اند:

مدرسه دار الشفا: این مدرسه روبه روی جلوخان شمالی مسجدشاه قرار داشت.

میرزا ابو الحسن جلوه در این مدرسه درس حکمت می داده است.

مدرسه پامنار: این مدرسه در محله پامنار واقع بود.

مدرسه حکیم: این مدرسه در عودلاجان واقع بود.

مدرسه رضا قلی خان: در محل تکیه رضا قلی خان در بخش ۴ قرار داشت.

مدرسه میرزا صالح: ذکر این مدرسه در کتاب المآثر و الآثار بدین گونه آمده است:

«شیخ زین العابدین هزار جریبی فقیهی نبیه بود و در طهران به مدرسه میرزا صالح امامت می کرد.»

سرگذشت تهران، ص: ۳۶۵

مدرسه میرزا شفیع صدراعظم: ذکر نام این مدرسه در المآثر و الآثار چنین آمده است:

«آقا محمد رضا (قمشه ای) از اهل قمیشه اصفهان و از صناید مدرسین کتب عرفان بود.

اواخر عمر به طهران آمد و در مدرسه میرزا شفیع صدراعظم مجلس افاضت و افادت همی داشت.»

مدرسه صدر: این مدرسه در جلوخان مسجدشاه تهران واقع بود.

مدرسه مروی یا مدرسه فخریه یا مدرسه خان مروی: این مدرسه در بازارچه مروی قرار داشت. تاریخ بنای این مدرسه ۱۲۳۲ (ه. ق.) است.

مدرسه محسنیه: این مدرسه در بازار واقع بود.

ج- مدارس که به روزگار ناصرالدین شاه ساخته شدند:

مدرسه آصفیه: این مدرسه در شمال بازاری که از مسجدشاه تهران به مسجد جامع آن می‌گذرد و این مدرسه را مرحوم حاج محمد قلی خان آصف الدوله از مال الوصایه میرزا ابو الحسن خان وزیر امور دول خارج دولت علیه ساخته است.

مدرسه آقا رضا خان: این مدرسه در عودلاجان واقع بود. در المآثر و الآثار آمده است:

«مدرسه جلالت‌مآب آقا رضاخان اقبال السلطنه که در محل گذر سرچنک از محله عودلاجان من محلات طهران جنب عمارات عالیه خوش ارض موات کناسه‌ای را احیا و مدرسه‌ای برای ایتام فقرا انشاء نموده است و فی الحقیقه بکفلین من رحمۃ الله مستوجب شده.»

مدرسه فرخ خان امین الدوله: در محله چاله میدان. این مدرسه امروز تغییر شکل و وضع یافته و به هنرستان آیت الله بهبهانی معروف است. زیرا در زمان رضا شاه به وزارت معارف اهدا شده بود. محل آن در خیابان سیروس است.

مدرسه حاج ابو الفتح (فتحیه): در خیابان ری.

مدرسه خازن الملک: در بازار نزدیک بقعه سید ولی.

مدرسه دانگی: در محله پامنار در سه راه دانگی.

مدرسه سپهسالار قدیم: در سمت شرقی مدرسه فخریه (مدرسه مروی).

سرگذشت تهران، ص: ۳۶۶

مدرسه قنبر علی خان (سعدیه): این مدرسه را مرحوم حاجی قنبر علی خان کرد مافی سعد الدوله به یادگار گذاشته است. این مدرسه در محله یهودیها پشت خیابان سیروس از طرف شرق قرار دارد.

مدرسه شاهزاده خانم: این مدرسه در محله سنگلج قرار داشت. این شاهزاده خانم مادر عبدالحسین میرزا، نصرت الدوله، بود.

مدرسه صنیعیه: این مدرسه در محله امامزاده یحیی واقع و از آثار حاج ابو الحسن اصفهانی معمار که به منصب معمارباشی گری و لقب صنیع الملکی نایل گردید، بود. مدرسه صنیعیه در بازارچه امامزاده یحیی، نزدیک باغ پسته‌بیک واقع و به مدرسه حاج ابو الحسن هم معروف است.

مدرسه عبد الله خان: این مدرسه در بازار تهران قرار داشت.

مدرسه میرزا عبد الکریم: این مدرسه در سنگلج واقع بود.

مدرسه کاظمیه: این مدرسه در بخش ۹ در غرب خیابان ری به نام میرزا سید کاظم مستوفی اصطبل مبارکه می‌باشد، تأسیس این بنا با جناب سید الفقها مجتهد العصر آقا میرزا سید علی اکبر تفرشی دام ظلله العالی است. این مدرسه به وضع قدیم باقی و چنان که گفته شد در خیابان ری واقع شده است.

مدرسه معیر الممالک: این مدرسه از جمله باقیات صالحات دوستعلی خان نظام الدوله در بخش ۵ واقع بود.

مدرسه منیریه: این مدرسه متصل به بقعه سید نصر الدین (سید ناصر الدین) بود.

مدرسه نیاکی: این مدرسه در پامنار واقع بود. در المآثر و الآثار از این مدرسه چنین یاد شده است:

«آقا سید محمد علی نیاکی از ائمه جماعت طهران است. در بازار پای منار مدرسه و مسجدی

سرگذشت تهران، ص: ۳۶۷

به اختصار ساخته و خود بشخصه در آنجا به امامت جماعت و تدریس علوم شرعیه می پردازد.

سلمه الله و تعالی.»

مدرسه سپهسالار جدید: مدرسه سپهسالار جنب مجلس شورا واقع بود.

مدرسه حاجی سید جعفر لاریجانی: این مدرسه در تهران به مدرسه دانگی مشهور است.

مدرسه سید نصر الدین: این مدرسه در روز سه شنبه ۶ ذی القعدة ۱۳۱۱ (ه. ق.) افتتاح شد، که قریب شصت هزار تومان خرج آن شد. بانی آن منیرالسلطنه خواهر استاد حسین کاشانی وزیر نظام بود که از مال او این مدرسه را ساخت.

مدرسه و مسجد شیخ العراقین: در بازار کفاشها بازار مقابل ضلع غربی امامزاده زید که امروز به علت روضه خوانی آذربایجانیها در آنجا به مسجد ترکها نیز مشهور است.

مرحوم شیخ العراقین شیخ عبد الحسین قدس الله سره در تهران از مال الوصایه میرزا تقی خان فراهانی مشهور به امیر اتابک اعظم [امیر کبیر] در کمال اتقان و استحکام سرانجام داده است.

### تکیه‌ها در دوره ناصری

در بخشهای گذشته به طور مفصل از تکیه دولت سخن گفتیم. در اینجا فهرستی از معروفترین تکیه‌ها که از روی نقشه تهران سال

۱۲۷۵ (ه. ق.) استخراج شده است، نام می‌بریم:

تکیه زنبورکخانه: در گذر زنبورکخانه، محله بازار.

تکیه خشتی: در محله بازار و در شمال تکیه زنبورکخانه.

تکیه قاطرچی‌ها: در محله بازار.

تکیه هفت تن: در محله بازار.

تکیه ملک آباد: در محله بازار.

تکیه عربها: در محله چال میدان. در کوچه و گذر عربها، نزدیک میدان مال فروشها.

سرگذشت تهران، ص: ۳۶۸

تکیه خداآفرین: در محله بازار، نزدیک باغ ایلچی.

تکیه قمی‌ها: در محله سنگلج.

تکیه حاجی باقر: در محله سنگلج.

تکیه پهلوان شریف: در محله چال میدان.

تکیه همت آبادی‌ها: در محله سنگلج.

تکیه حاج رجبعلی: در محله چال میدان.

تکیه چهل تن: در محله بازار.

تکیه افشارها: در محله چال میدان.

تکیه زرگرها: در محله چال میدان.

تکیه سرپولک: در محله عودلاجان.

تکیه سهراب خان: در محله عودلاجان.

تکیه کرمانی‌ها: در محله سنگلج.

تکیه دباغخانه: در محله سنگلج.

تکیه میران: در محله سنگلج. در غرب ارك سلطنتی.

تکیه میرزا حسین: در محله سنگلج در کوچه میرزا حسین حکیم‌باشی.

تکیه افشارها: در محله سنگلج در کوچه افشارها.

تکیه حیاط شاهی: در محله عودلاجان.

تکیه دانگی: در محله عودلاجان.

تکیه عودلاجان.

تکیه مسجد حوض: در محله عودلاجان. در اینجا جا دارد به این نکته اشاره شود که مسجد حوض در شمال خیابان بوذرجمهری سابق و غرب خیابان سیروس سابق و در جنوب تکیه رضاقلی خان قرار دارد و امروزه هم کوچه مسجد حوض با همین نام برجای است و مسجد هم وجود دارد. باید یادآور شد که محله فراموشخانه یا انجمن فراماسونری میرزا ملکم خان در محله عودلاجان نزدیک مسجد حوض قرار داشت.

تکیه عربها: در عودلاجان در محله عربها.

تکیه و مسجد آقا بهرام: در عودلاجان، در محله دروازه شمیران (پامنار)

سرگذشت تهران، ص: ۳۶۹

تکیه رضاقلی خان: در محله عودلاجان.

تکیه سرچشمه: واقع در محله عودلاجان.

تکیه خلیج‌ها: واقع در سنگلج محله خلیج‌ها.

تکیه نوروز خان: واقع در محله عودلاجان و جنوب شرقی باغ خان مروی.

تکیه منوچهر خان: واقع در جنوب ارك، نزدیک سبزه میدان، کوچه منوچهر خان.

تکیه لوطی علی خان: واقع در محله چاله میدان، گذر حمام خانم.

تکیه ابو القاسم شیرازی: واقع در محله چاله میدان.

همانطور که اشاره شد نام این تکیه‌ها براساس نقشه تهران سال ۱۲۷۵ (ه. ق) ثبت شده است.

گرچه تکیه‌های دیگری هم در تهران قدیم وجود داشتند، که بعضی از آنها عبارتند از:

تکیه درخونگاه، تکیه ملا-قدیر، تکیه حاج میرزاغاسی، تکیه حمام خانم، تکیه صاحب دیوان، تکیه پیرزن، تکیه بربری‌ها، تکیه

وزیر، تکیه سید نصرالدین (ناصرالدین)، تکیه سلطنت آباد، تکیه ولی خان، تکیه سپهسالار، تکیه نیاوران و تکیه قورخانه.

سرگذشت تهران، ص: ۳۷۰

## وبا در تهران قدیم

### اشاره

یکی از رویدادهای مهم دوره ناصرالدین شاه که آسیب فراوانی به مردم تهران و سایر شهرها رسانید، شیوع بیماری وبا بود. در آن زمان، این بیماری هر چند سال یکبار در تهران شایع و سبب از بین رفتن جمعی از مردم تهران و فرار جمعی دیگر از این شهر

می‌شد. دلیل اصلی شیوع این بیماری عموماً رعایت نکردن مسائل بهداشتی بود. آب تهران در این دوره بسیار آلوده و در جویهای روباز روان بود. مردم نیز علاوه بر استفاده از سبزیجات خام نه‌چندان پاکیزه، از آب همین جویها جهت شستشو و حتی آشامیدن استفاده می‌کردند.

کوچه‌ها و خیابانها هم وضعیت بهتری نداشت. زباله‌ها جمع‌آوری نمی‌شد و حیواناتی را بدون توجه به اصول بهداشتی در معابر عمومی سر می‌بریدند و این همه موجب شیوع وبا می‌شد.

کنت گوینو درباره شیوع وبا در سال ۱۲۷۳ (ه. ق) برابر با ۱۲۳۵ (ه. ش) می‌نویسد:

«در سال ۱۸۵۶ (م.) وبای سختی در ایران و تهران بروز کرد و هرکسی دوپا داشت و می‌توانست فرار نماید برای حفظ جان خود از پایتخت فرار نمود.

مردم چنان می‌مردند که گویی برگ از درخت می‌ریزد و با این که در تهران آماری برای تعیین شماره بیماران وجود نداشت، معذک من تصور می‌نمایم که بیش از یک سوم سکنه شهر تهران بر اثر وبا مردند ... در همان روزهای اول که بیماری بروز کرد از طرف سفارت فرانسه برای جلوگیری از توسعه بیماری اقداماتی شد، من جمله ما به دربار تأکید کردیم که به وسایل مقتضی به مردم بفهماند که به هیچ‌وجه آب خام (منظور آب نجوشیده است). نوشند و همواره آب را پس از اینکه ده‌پانزده دقیقه جوشید میل نمایند، ولی هیچ‌کس به این حرف گوش نمی‌داد و مردم مثل همیشه آبهای جوی را می‌نوشیدند.

ما بوسیله جارچهای دربار به مردم گوشزد کرده بودیم که البسه اموات را بسوزانند و تا آنجا

سرگذشت تهران، ص: ۳۷۱

که ممکن است، آبهای مشروب را نیالاند و در چاهها مرتباً آهک بریزند. ولی مردم به اقدامات ما توجه نداشتند و می‌گفتند که مرض از طرف خدا می‌آید، اگر خداوند خواست ما خواهیم مرد و گرنه زنده خواهیم ماند.

دیگر یادآوریهایی که ما می‌کردیم این بود که مردم مطلقاً سبزی خام نخورند و از خوردن میوه تا آنجا که ممکن است خودداری نمایند و در صورتی که میل به خوردن میوه دارند آنها را با شکر بجوشانند، لیکن این حرفها در گوش کسی اثر نمی‌کرد.

به زودی چند تن از اطرافیان ما نیز از بیماری وبا مردند من هم که وضع را چنین دیدم برای فرار از این مرض تهران را ترک کردم زیرا بیمناک بودم که تمام خانواده من فوت نمایند. لذا مصمم شدم که علاوه بر فرار از تهران، خانواده خود را از راه روسیه به فرانسه بفرستم.

ما اواسط تابستان تهران را ترک کرده و به طرف تبریز رهسپار شدیم ولی شیوع بیماری به قدری بود که تمام آبادیهای وسط راه را خالی از سکنه کرده بود. اصول قرنطینه که حتی در اعصار قدیمه هم معمول بوده در این کشور معمول نیست و به همین جهت یک بیماری مسری به سرعت برق در تمام کشور منتشر می‌گردد و فقط فرارسیدن فصل زمستان و یا اعجاز خدایی آن را قطع می‌نماید.

دکتر فووریه، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه، نیز در خاطرات خود از وبای سال ۱۳۱۰ (ه. ق) یاد کرده می‌نویسد: «۹ اوت ۱۸۹۲ برابر با ۱۵ محرم ... امروز از تهران نامه‌ای رسید که تاریخ ۱۳ محرم را داشت مشتمل بر اینکه وبا از شش روز پیش در تهران ظاهر شده و بسیار سخت نیز هست و اجازه خواسته بودند که فوراً بقیه زنان حرم را به صاحبقرانیه بفرستند.»

در اینجا باید یادآور شد که در آن‌هنگام ناصرالدین شاه و همراهانش چندی بود که در نزدیکی ساوه سکونت داشتند.

دکتر فووریه در تاریخ ۱۴ اوت برابر با ۲۱ محرم سال ۱۳۱۰ (ه. ق) می‌نویسد: «با وجود اخباری که مدام به ما می‌رسید و می‌رساند که وبا حتی به شمیرانات و بیلاقات مجاور تهران نیز سرایت کرده، باز ما به پایتخت نزدیکتر می‌شدیم. به طوری که اردوی خود را به قاسم‌آباد در دو فرسخی تهران منتقل ساختیم ... واقعا معجزه است که تاکنون ناخوشی در میان ما راه نیافته. زیرا سوار است که لاینقطع از تهران می‌رسد و بدتر از آن فوج گدایان که از تمام آبادیها به طرف ما

سرگذشت تهران، ص: ۳۷۲

متوجه شده‌اند، دورتادور ما را گرفته‌اند و هیچ‌گونه مراقبتی هم در کار نیست ... کسانی که به دیدن ما آمده بودند می‌گفتند که وبا هر روز قریب ۱۰۰ نفر تلفات دارد. پریروز هم مادر ظل‌السلطان و مادر امیر خان سردار، حکمران بروجرد، از وبا مرده‌اند. شاه با اینکه از این اخبار دچار حزن و اندوه شده بود باز از تصمیم خود بر نمی‌گشت، به‌علاوه دیگر برای دور شدن از تهران وقتی باقی نبود. اگر در همان موقع که خبر بروز وبا در تهران رسید، شاه به دامنه‌های الوند که چندان از آنها دور نشده بود برمی‌گشت و تابستان را در آنجا می‌گذراند کاری عاقلانه کرده بود.»

۱۵ اوت برابر با ۲۲ محرم ۱۳۱۰

«بعد از آنکه خندق تهران را از مغرب به شمال دور زدیم، به سلطنت‌آباد فرود آمدیم. عده زیادی از ما به شهر رفتند، ما هم خود را به میان مردمی که از شهر می‌آمدند انداختیم تا با ایشان صحبت کنیم و از وقایع پایتخت اطلاعاتی به دست بیاوریم. بعد از آن که یک قافله مرده را دیدیم که از شهر می‌آوردند و به قبرستان می‌بردند، از طرف چپ راه سلطنت‌آباد را پیش گرفتیم.»

۱۸ اوت برابر با ۲۵ محرم ۱۳۱۰

«وبا از چند روز پیش تاکنون در آبادیهای اطراف مثل تجریش و زرگنده و رستم‌آباد و دزاشوب (دزاشیب) مشغول کشتار است. دیشب هم در سلطنت‌آباد دو نفر به این مرض مردند، به همین جهت صبح که از خواب برخاستیم دانستیم که شاه تصمیم به رفتن به شهرستانک گرفته است. اگرچه ما حرکت کردیم اما وبا را نیز در ترک خود داشتیم چه هنوز به آبشار پس قلعه نرسیده یکی از همراهان را که مبتلا شده بود و جلوتر نمی‌توانست بیاید در آنجا گذاشتیم و قبل از رسیدن به منزل در بعضی دیگر نیز آثار و علائمی مشهود افتاد که در مبتلا شدن ایشان به این مرض شبهه‌ای باقی نمی‌گذاشت ...»

۱۲ سپتامبر برابر با ۱۹ صفر ۱۳۱۰

«شیوع وبا در شهرستانک از روز ورود ما (۲۵ محرم) بود تا دهم صفر و از این تاریخ دیگر مریضی به این ناخوشی در اینجا دیده نشد. عده اموات در اردو و در آبادی که ناخوشی به آنجا سرایت کرده بود، از بیست نفر تجاوز نمود، در صورتی که شماره مبتلایان به پنجاه رسید. علت این امر یکی حدت متوسط مرض بود، دیگر احتیاطی که به عمل آمد، اگرچه دیر به این کار دست زده شد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۷۳

غیر از دوزن زنان اندرون که شفا یافتند و یک نفر از قراولان عمارت که در ۲۷ محرم مرد کسان دیگری که مریض شدند همه از عملجات آشپزخانه و اصطبل بودند. سرگذشت تهران؛ ص ۳۷۳

ا به اندرون غذاهایی بوده است که از آشپزخانه به آنجا برده بودند. زیرا که چند روز پیشتر از آن یک نفر مبتلا به وبا در یکی از چادرهای آشپزخانه مرده بود.

عقیده من این بود که اگر فوراً مریضهای اولی را از دیگران جدا کنند سرایت مرض محدود خواهد شد و اگر در معالجه فوری مرض تعللی نشود عدد اموات کمتر می‌گردد، به همین شکل هم عمل کردیم ولی کاملاً موفق نشدیم ... وبا در همه جا در حال برافتادن است، ولی در تهران از روز ۲۷ محرم تا غره صفر روزی نزدیک به ۸۰۰ نفر را کشته و این مقدار تلفات با در نظر داشتن اینکه جمعیت تهران در تابستان نصف می‌شود، بسیار زیاد است. این تلفات هم بیشتر به فقرا که وسیله فرار نداشتند و به علت تنگدستی بیشتر در معرض حمله قرار می‌گرفتند، وارد شده است.

تمام مطلعین می‌دانند که وسیله عمده سرایت مرض جوهای آب است که در هر چند قدم به چند قدم سر آنها را باز می‌گذارند و از محله‌ای به محله دیگر می‌رود و خانه به خانه را مشروب می‌سازد. شاهد این قضیه اینکه در همین اواخر یک نفر مقداری از لباسهای



مسافری را که در بین راه مرده بود با خود همراه داشت و چون به تهران رسید، این لباسها را در آب روان شست و طولی نکشید که وبا در خانه‌های مجاور آن جوی و حتی بعضی نقاط دورتر بروز کرد.

همین طرز تقسیم آب خود به تنهایی کافی است که مرض را از نقطه‌ای به نقطه مجاور منتقل سازد و در فواصل دورتر کانونهای تازه‌ای برای سرایت مرض ایجاد کند. بخصوص که عده‌ای را عادت بر این جاری است که اجساد مردگان خود را در کنار نهرها و حوضها بشویند و به این شکل آب پاک را آلوده کنند!»

۲۳ اکتبر برابر غره ربیع الثانی ۱۳۱۰

«در این چند روز اخیر هیچ‌گونه مریض و بایی نه در اطراف ما و نه در داخل شهر دیده نشد. بنابراین امید می‌رود که دیگر قلع ماده شده باشد.

بعد از پنج ماه دوری از تهران و چند روز اقامت در سرخه حصار که شاه در آنجا به شکار اشتغال داشت به پایتخت برگشتیم. تهران به وضع عادی برگشته و بازار کما فی السابق به داد و ستد مشغول شده است. اما از تاریخی که ما از این شهر بیرون رفته‌ایم تا امروز خدا می‌داند که

سرگذشت تهران، ص: ۳۷۴

خرمن عمر چه تعداد از مردم به دست داس مرگ درو شده است.

اگرچه وضع خیابانها چیزی از آنچه بر مردم گذشته است، به من نفهماند، ولی همین که به خانه خود که آن را به باغبانم سپرده بودم قدم گذاشتم به قدر کفایت مطالبی از این بابت دستگیرم شد. باغبان که با زن و دو فرزندش بعد از حرکت من در اتاقهای مستخدمین منزل گرفته بود، به همراه دو طفلش به دلیل ابتلا به وبا مرده و زنش که تنها مانده بود پیش برادر خود رفته و چون اطلاع یافت که من برگشته‌ام پیش من آمد و کلیدهای درها را آورد. ولی این کلیدها دیگر مصرفی نداشت زیرا که تمام درها را قبلاً باز کرده بودند.

از آنجا که میرزا عیسی، نایب‌الحکومه تهران، نیز مرده بود و دیگر کسی نبود که نظم شهر را حفظ کند، در زندان‌ها را باز نموده و محبوسین را آزاد ساخته بودند. یک دسته از همین دزدان به خانه من آمده و غیر از آنچه که قابل حمل نبود، همه چیز را برده بودند، حتی سعی کرده بودند تا قلبی را هم که محکم به سقف اتاق بزرگ کوبیده بودیم از جا بکنند.»

### یادداشت‌های اعتماد السلطنه درباره وبای تهران

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود درباره این بلای هولناک می‌نویسد:

«شنبه ۱۹ محرم سنه ۱۳۱۰ (ه. ق) - از ترس ناخوشی از تویسرکان به این طرف نزدیک دکتر فووریه چادر می‌زنم. سه از دسته رفته شاه تشریف آوردند. دربخانه رفتیم. عصر اخبار تهران که رسید این بود که عفت السلطنه، مادر ظل‌السلطان با دو خواجه شب جمعه که پریشب باشد از وبا فوت شدند مجدد الاشراف و مادر امیر خان سردار و جمعی به رحمت خدا رفتند. اقلاً روزی دویست نفر می‌میرند. معلوم است حالت من باید چه باشد ...

یکشنبه ۲۰ محرم ۱۳۱۰ (ه. ق) - از آنجایی که هیچ اعتبار به حیات و ممات نیست و کسی نمی‌داند تا ساعت دیگر زنده است یا نه نمی‌دانم بنویسم چه موقع وارد تهران می‌شویم ... اصغر و کیل که قراول دربخانه من است فضولی کرده بود آمده بود. ای کاش نمی‌آمد و این خبر را نداشت. گفت: دیشب یکساعت از شب رفته، بلقیس، دختر دایه اهل خانه، از وبا فوت شد.

دوشنبه، ۲۱ محرم ۱۳۱۰ (ه. ق) - ... در خیابان جمعیت زیادی دیدم. که از بشره همه معلوم بود که در میان بلا گرفتارند. در قهوه‌خانه نزدیک قصر قاجار به شیخ زین العابدین واعظ رسیدم. از وبا پرسیدم. گفت: در شمیران و شهر و در تمام دهات و اطراف

تهران وبا معرکه می‌کند. من با

سرگذشت تهران، ص: ۳۷۵

کمال قوت قلب توکل به خدا نموده وارد خانه شدم.

از ۲۰ محرم تا ۲۰ صفر ۱۳۱۰ (ه. ق) سی روز تمام بر من طوری سخت گذشت که در پنجاه سال عمر خود ندیده بودم. شکر می‌کنم که از میان جمعیت حسن آباد کسی مبتلا نشد. از شهر و اطراف شهر می‌گویند بیست و سه هزار نفر مبتلا شدند که البته تعداد زیادی از آنها معالجه شدند.

چهارشنبه، ۲۲ صفر ۱۳۱۰ قمری- بحمد الله ناخوشی وبا هم تخفیف کلی پیدا کرده، بلکه می‌توان گفت به کلی تمام شده ...

در سال ۱۳۱۱ (ه. ق) یکبار دیگر وبا در تهران شیوع پیدا کرد. اما این بار به شدت سال ۱۳۱۰ نبود.

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود درباره وبای این سال می‌نویسد:

پنجشنبه، غره ربیع الثانی، سنه ۱۳۱۱- وبا در تهران شدت کرده است و از چهار و پنج نفر به روزی بیست و پنج الی سی نفر رسیده، وحشت غریبی به مردم مستولی شده است. با اینکه وبای پارسال بلای عام بود مردم اینقدر وحشت نداشتند. علی‌الخصوص خود من که نه خواب دارم و نه خوراک و دائم در تزلزل ...

دوشنبه، ۵ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۱ قمری- امروز هم رفته به خانه و بعد از نهار مراجعت کردم. سه ساعت به غروب مانده به شهر آمدم هنوز در همان باغچه منزل دارم و سید علی و سایرین متصل خبر می‌آورند که چه کسی مرد و چه کسی ناخوش است ... مثلاً در خانه شیر علی دو نفر از وبا مرده‌اند.

سه‌شنبه، ۶ ربیع الثانی ۱۳۱۱ (ه. ق)- من به نظامیه، خانه نظام الملک رفته. او می‌گفت که عدد موت‌های وبایی به چهارده و پانزده رسید. و سرانجام تخفیف حاصل شده است ... از کارهایی که امسال در تهران می‌شود که بیشتر مردم بیچاره را به وحشت می‌اندازد، این است که شخص ناخوش را آورده در وسط کوچه می‌خوابانند و دو سه نفر دورش جمع می‌شوند و به سایرین می‌گویند که این وبا گرفته است و پول دوا و غذا ندارد و به این ترتیب مبلغی پول جمع

سرگذشت تهران، ص: ۳۷۶

می‌کنند. باز فردا همین مسأله را تجدید می‌کنند. چنانکه یک نفر عمه نه‌اوندی یا طالقانی را از ششم تا چهاردهم ماه، نزدیک خانه من، دم در کاروانسرای زغالی سراج الملک به همین صورت انداخته و اسباب تکدی فراهم آوردند.

سه‌شنبه، ۱۳ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۱ (ه. ق)- دیروز عصر باد شدیدی برخاست و چادر مرا انداخت. با اینکه شاه فرموده بودند در جاجرود حاضر باشم وحشت از وبا حاضر نبودن بعضی تدارکات مرا از این سعادت محروم کرد ... امروز بعد از دیدن والده به خانه طولوزان رفته. قسم می‌خوردم که وبا خیلی تخفیف پیدا کرده است. در مراجعت هم نایب سفارت آلمان را دیدم.

می‌گفت در اول این ماه یک روز هشتاد نفر از وبا مرده‌اند، و لیکن حالا تخفیف پیدا کرده و از روز یازدهم ماه به این طرف بیش از روزی دو سه نفر نمی‌میرند ...

چهارشنبه، ۱۴ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۱ قمری- امروز هم در شهر هستم تا خداوند چه بخواهد. از معارفی که در این چند روز مرده‌اند یکی قمر الدوله، دختر ولیعهد است که تنها بیست و چهار سال سن داشت و پنج روز قبل مرحوم شد. سبب مرگش هم این بود که طفل دو سال و نیمه که وبا گرفته و مرده بود و بعد خودش آب هندوانه زیادی خورده و مبتلا به قی و اسهال شده بود ... از معارفی که وبا گرفته‌اند و خوب شده‌اند میرزا احمد خان، پسر صدر اعظم، بود ...

**قهوه‌خانه نزدیک قصر قاجار**

در یادداشتهای اعتماد السلطنه بتاريخ دوشنبه ۲۱ محرم ۱۳۱۰ (ه. ق) دیدیم که سخن از قهوه‌خانه نزدیک قصر قاجار شده است. بد نیست ببینیم این قهوه‌خانه امروز در کجا واقع است.

عبد الله بهرامی در خاطرات خود می‌نویسد: «استخر راه شمیران در نزدیکی نقطه‌ای بود که امروز به سید خندان معروف شده است. بالای قصر محل رفع خستگی اشخاصی بود که در آن زمان به قلهک و تجریش می‌رفتند. در آنجا یک قهوه‌چی خوراکیها برای اشخاصی که در آنجا در زیر درختان و کنار استخر توقف می‌کردند، تهیه دیده بود.

بیشتر درشکه‌ها یا دواب که از آنجا می‌گذشتند، حتما چند دقیقه در این قهوه‌خانه مکث می‌کردند.»

سرگذشت تهران، ص: ۳۷۷

روانشاد روح الله خالقی نیز در شرح حال خود آنجا که از رفتن به شمیران سخن می‌گوید: به این استخر اشاره کرده است: «بعضی از خانمها که از الاغ سواری می‌ترسیدند، دهانه الاغشان را خرکچی‌ها می‌گرفتند و به این ترتیب لاقلاً یک ساعت طول می‌کشید تا به استخر قصر می‌رسیدیم. همانجایی که حالا ایستگاه فرستنده است ... در قصر قهوه‌خانه خوبی بود که استخر بزرگی داشت. در آنجا چای می‌خوردیم و رفع خستگی می‌کردیم، بعد دوباره راه می‌افتادیم تا به قلهک می‌رسیدیم.

### وبای تهران در مرآة البلدان

در مرآة البلدان بارها به وبای دوره قاجاریه که هر چند سال یکبار در شهرهای مختلف ایران از جمله تهران شیوع پیدا می‌کرد اشاره شده است:

«در سال هزار و صد و نود و هفت هجری در زمان سلطنت آقا محمد خان قاجار وبا در تهران بروز کرده غفور خان و جمعی کثیر دیگری در گذشتند. و چون این مرض از شهر به اردو سرایت کرد، حضرت آقا محمد شاه از هوای تهران متنفر و از خارج شهر کوچ کرده چشمه علی دامغان را محل خیام با احتشام فرمودند. در آن سال وبا و طاعون خلقی از اهل ری و تهران را بکشت.»

در سال هزار و دویست و چهل و چهار (ه. ق) و در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار وبا در تهران شیوع پیدا می‌کند.

همچنین دو سال بعد یعنی در سال هزار و دویست و چهل و شش، باز هم در تهران وبا بروز پیدا کرده و عده‌ای را می‌کشد. از جمله میرزا محمد زکی، مستوفی نوری و محمد حسن خان نسقچی‌باشی قاجار به مرض وبا در گذشتند.

پنج سال بعد یعنی در سال ۱۲۵۱ و در زمان محمد شاه قاجار، دوباره وبا در تهران شایع می‌شود. پیش از آن عده‌ای از شاهزادگان قاجار را که هر کدام پس از فوت فتحعلیشاه ادعای سلطنت داشتند محبوس کرده و در تهران نگهداری می‌کردند. در مرآة البلدان می‌خوانیم:

«در یک منزلی تهران، شجاع السلطنه را به امر قائم‌مقام کور کرده به برج نوش بردند و فرمانفرما را به شهر آورده در عمارت خورشید (واقع در ارک سلطنتی) جای دادند. بعد از دو

سرگذشت تهران، ص: ۳۷۸

سه ماه که ناخوشی وبا در تهران شیوع تمام یافت، فرمانفرما در ربیع الاول ۱۲۵۱ بدان مرض مهلک در گذشت. در همین سال قائم‌مقام نیز به دستور محمد شاه کشته شد ... مرض وبا در دار الخلافه اشتداد یافت. حضرت پادشاهی به شمیرانات تشریف بردند ... و در این سال هشت هزار نفر از اهالی دار الخلافه تهران به مرض وبا در گذشتند.

در مرآة البلدان در شرح وقایع سال ۱۲۶۱ (ه. ق) می‌خوانیم: «هم در این سال مرض وبا در دار الخلافه بروز و طغیان کرد و موبک پادشاهی به لواسان رفت و از شهر و مضافات، کثیری تلف شدند. از معارف، الله وردی‌بیگ مهرداد گرجی و قاسم خان صاحب جمع قزوینی و فتح الله خان مافی و جمعی دیگر در گذشتند.»

## وبا در دوران ناصر الدین شاه

در دوران ناصر الدین شاه نیز هر چند سال یکبار بیماری وبا در میان مردم ایران و از جمله در تهران شیوع پیدا کرده سبب تلفات بسیار می‌شد. از جمله در سال ۱۲۶۹ (ه. ق) نیز وبا دار الخلافه بروز کرد.

در سال ۱۲۷۲ و همچنین ۱۲۷۸ (ه. ق) نیز «مرض وبا در دار الخلافه تهران بروز کرد.»

در سال ۱۲۸۴ «... مرض وبا که در دار الخلافه بروز کرده بود در ماه ربیع الثانی هفتصد نفر را هلاک نموده و در اواخر ماه مزبور اشتداد مرض تمام و رو به انحطاط نهاده است.»

یک سال بعد، یعنی سال ۱۲۸۵ (ه. ق) ناخوشی وبا که چندی قبل به جهت زوار مشهد در دار الخلافه بروز کرده بود و بعد تخفیف یافته بود، چون مجدداً در بعضی محلات شدت نمود و لذا موکب همایون بیست و چهارم ماه (جمادی الاول) به سمت لواسان حرکت فرمود ...

در ۱۲۸۸ نیز بیماری وبا در تهران و اطراف آن بروز کرد ولی شدت چندانی نداشت.

سرگذشت تهران، ص: ۳۷۹

و از این تاریخ تا ۱۲۹۷ (ه. ق) که جلد چهارم مرآة البلدان به چاپ رسید، دیگر سخنی از وبا و شیوع آن در تهران نیست. حال معلوم نیست که این امر به سبب عدم وجود بیماری وبا و شیوع آن بوده است یا آنکه مؤلف بنا به مصالحی که از آن بی‌خبریم نخواست در کتابش به این بیماری اشاره نماید. در حالی که اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود که در واقع نوشته‌ای خصوصی به‌شمار می‌رود درباره شیوع وبا در تهران سالهای ۱۲۹۲ مطالب بسیاری نقل می‌کند.

## مریضخانه دولتی

### اشاره

در سال ۱۲۹۰ (ه. ق)، ناصر الدین شاه که تازه از سفر فرنگستان باز می‌گشت، دستور داد مریضخانه‌ای به سبک بیمارستانهای اروپا در تهران دایر گردد.

در مرآة البلدان آمده است:

«روز هیجدهم شعبان، موکب معلی تشریف‌فرمای مدرسه مبارکه دارالفنون و مهر مظاهر شاهانه گردیده دستخطی به افتخار این دو دایره جلیله زاید الوصف پسند خاطر مهر مظاهر شاهانه گردیده دستخطی به افتخار نواب والا، اعتضاد السلطنه، وزیر علوم شرف صدور یافت که سواد آن از قرار زیر است:

اعتضادالسلطنه! مواظبت شما در خدمات دولت همیشه ممدوح و مطبوع ما بوده و این که در غیاب خود هم به حسن اداره و کفایت خود طوری امر مدرسه و سایر خدمات مقرر را نگاه داشته‌اید که امروز کار مدرسه و مریضخانه را به این خوبی مشاهده کردیم دیگر بیشتر خاطر ما را راضی کرد. به علاقت این رضا و مسرت خودمان یک ثوب سرداری از ملبوس فرستادیم که به مرحمت کامله شامله ما زیاد امیدوار باشید. زیاده فرمایشی نیست.»

در تاریخ منتظم ناصری نیز درباره مریضخانه چنین می‌خوانیم:

«روز هیجدهم شعبان موکب معلی تشریف‌فرمای مدرسه مبارکه دارالفنون و مریضخانه دولتی شده وضع انتظام این دو دایره جلیله پسند خاطر مبارک افتاد. نواب اعتضاد السلطنه وزیر علوم را به یک ثوب سرداری ملبوس مبارک مفتخر فرمودند.»

گرچه این بیمارستان زیر نظر علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه قرار داشت ولی رئیس آن میرزا

سرگذشت تهران، ص: ۳۸۰

علی اکبر خان نفیسی، ناظم الاطبا از تحصیل کرده‌های دوره‌های اول دارالفنون بود.

رئیس بعدی مریم‌بخانه دولتی میرزا محمد دکترا یا دکتر محمد خان کرمانشاهی معروف به کفوری فرزند پیر محمد زارع از بازرگانان آن سامان بود.

میرزا محمد خان پس از نه سال اقامت در پاریس به تهران بازگشت به وسیله علی قلیخان مخبر الدوله به ناصرالدین شاه معرفی و مورد لطف او قرار گرفت. وی مدتی طبیب تلگرافخانه، معلم دارالفنون و دوره‌ای نیز طبیب شاه بود و بعد به سمت ریاست بیمارستان دولتی منصوب شد. مدتی در این سمتها باقی بود ولی به تدریج به سبب اینکه حرفه‌ایش به گوش مردم عامی آن زمان خیلی سنگین می‌آمد ... یکی‌یکی مشاغل خود را از دست داد. وی تا سال ۱۳۰۰ (ه. ق) جزء اطبای شاه بود ولی از آن سال به بعد از آن کار نیز کنار گذاشته شد. طوری که دیگر در دربار حاضر نمی‌شد و کارش فقط ریاست مریم‌بخانه دولتی و آموزش طب فرنگی (طب جدید) در دارالفنون بود. از سال ۱۳۰۲ (ه. ق) به بعد از معلمی طب دارالفنون هم کنار گذاشته شد. از سال ۱۳۰۴ (ه. ق) او را از ریاست مریم‌بخانه نیز معاف کردند و به جای وی ...

میرزا ابو الحسن خان کمال به ریاست مریم‌بخانه منصوب شد.

میرزا ابو الحسن خان که از او در المآثر و الآثار نیز یاد شده است. به سال ۱۲۶۱ (ه. ق) در خواران تفرش متولد شد و تا سن ۱۸ سالگی در همان شهر فارسی و عربی و حسن خط آموخت و در ۱۲۷۹ (ه. ق) به تهران آمد و سال بعد پس از اینکه خود را آماده نمود وارد مدرسه دارالفنون شد.

در ۱۲۹۱ (ه. ق) به گرفتن دانشنامه (دیپلم) طب نایل گردید و سرانجام در ۱۳۰۴ (ه. ق) به جای دکتر محمد خان کرمانشاهی، رئیس مریم‌بخانه دولتی شد ... وی مدت ۱۲ سال، تا سال ۱۳۱۶ (ه. ق)، رئیس این بیمارستان بود. در این سال که مقارن با دوران سلطنت مظفرالدین شاه هم بود دکتر مولر، طبیب و مترجم سفارت آلمان، به جای میرزا ابو الحسن خان ریاست بیمارستان را بر عهده گرفت.

این بیمارستان تا سال ۱۳۱۹ (ه. ش) با همان نام مریم‌بخانه دولتی به کار خود ادامه داد ولی از آن پس بیمارستان سینا نام گرفت و به بیمارستانی بسیار معروف بدل گشت.

سرگذشت تهران، ص: ۳۸۱

البته مریم‌بخانه دولتی نیز نام معروفی به‌شمار می‌آید چنانچه در دوره قاجاریه بخشی از خیابان سپه سابق از میدان توپخانه تا میدان حسن‌آباد به خیابان مریم‌بخانه معروف بود.

جعفر شهری درباره نام مریم‌بخانه دولتی می‌نویسد: «نام مریم‌بخانه دولتی که در عهد احمد شاه به اسم مریم‌بخانه احمدی نامیده شد، بعدها به بیمارستان سینا ... موسوم گردید.

باستانی پاریزی نیز از بیمارستانی به نام احمدیه یاد می‌کند که گویا در محل فعلی قورخانه در خیابان سپه سابق قرار داشته است. بر نگارنده آشکار نیست که این بیمارستان احمدیه همان بیمارستان احمدی یاد شده توسط جعفر شهری یکی است یا نه. در هر صورت باستانی پاریزی از این بیمارستان چنین یاد می‌کند: «مریم‌بخانه احمدیه که بعد از تاجگذاری احمد شاه تازه باز شده بود ...»

### یادداشتهای مادام کارلاسرنا درباره بیمارستان

مادام کارلاسرنا یادداشتهایی درباره مریم‌بخانه دارد که به صحت و سقم پاره‌ای از آن اعتماد چندانی نمی‌توان کرد.

شاید این یادداشتهای نتیجه شایعاتی باشد که مخالفین اعتضاد السلطنه سرزبانها انداخته بودند.

باری مادام کارلاسرنا می نویسد:

«تنها حسن نیت پادشاه برای موفقیت و به نتیجه رساندن طرحهای اصلاحات و نوسازی کشورش کافی نیست و خیلی کم می توان اطمینان حاصل کرد که دستورهای او موبه مو اجرا شود، چون اطرافیان شاه معمولاً از فاش ساختن چهره واقعی مسائل و بازگو کردن حقیقت وحشت دارند، در نتیجه واقعیت یا از نظر وی تماماً مخفی می ماند و یا برسبیل تصادف کشف می گردید.

موضوع «مریضخانه» نظامی هم که چند سال پیش به دستور ناصرالدین شاه در تهران احداث شد، مشمول همین اصل است. این مؤسسه که به حق به «گورستان زنده‌ها» معروف شده است، از چند اتاق تشکیل یافته که در آن، حدود بیست تخت، درانتظار بیمار خالی افتاده است، و

سرگذشت تهران، ص: ۳۸۲

کسی رغبت خوابیدن در آن بیمارستان را ندارد. چون همه می دانند با آنکه اعتبار کافی برای نگهداری «مریضخانه» تأمین و مرتباً پرداخت می شود، ولی از محافظ، پرستار، پزشک و دارو در آن خبری نیست.

این بیمارستان، بر مبنای نیت خیر، و به منظور آنکه شاگردان مدرسه پزشکی تهران بتوانند در آن درسهای عملی را خوب یاد بگیرند، ایجاد گردید ...

از بدو تأسیس به علیقلی میرزا، واگذار شده است و سالانه به صورت مقطعه مبلغی در اختیار وی گذاشته می شود. این شخص از مبلغ دریافت شده بیشتر به نفع جیب خود استفاده کرده و مؤسسه را در بدترین وضعی به حال خود گذاشته است. هزینه نگهداری بیست سرباز که باید به خرج دولت در بیمارستان بستری شوند، روی کاغذ همیشه موجود است، اما هیچ وقت از بستری شدن سربازان در آنجا خبری نیست. روزی اعلیحضرت، اطلاع حاصل می کند بیمارستان خالی است و محافظت آن به عهده پاسگاه نظامیها سپرده شده است. چون نمی تواند باور کند که دستورهایش با چنین نحو زنده‌ای مورد بی‌اعتنایی واقع می شوند تصمیم می گیرد شخصاً از کم و کیف قضایا سر در بیاورد. روزی به قصد شکار از شهر خارج شده و در ضمن می خواهد به این بهانه از مریضخانه هم بازدید کند.

شاهزاده‌ای که مدیریت آنجا را به عهده داشت، از طریق یکی از پیشخدمتهای شاه، که سوابقی با هم داشتند، از موضوع خبردار می شود و بی‌درنگ پیش از آنکه شاه به بیمارستان برسد، به نظامیها و محافظان ساختمان پیغام می فرستد تا ترتیب لازم را بدهند. نگهبانان با عجله و همینطور با لباس، خود را روی رختخواب‌ها انداخته و زیر لحاف می روند و چنین وانمود می کنند که مریض هستند. شاه هنگام ورود به بیمارستان با گوشه‌های خود صدای ناله بیماران بستری را می شنود، اما با مشاهده غیبت محافظان از کنار در و تفنگهای چاتمه شده، که سربازان به علت دستپاچگی و عجله نتوانسته بودند آنها را جایی پنهان کنند، بو می برد که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است. لحظه‌ای بعد با دیدن کفشهای گل‌آلود بیمار نمایان اجباری که حتی به فکرشان نرسیده بود آنها را از پا درآوردند و از زیر لحافها بیرون مانده بود، آنچه را که می بایست بفهمد، می فهمد.

شاه از این نیرنگ، به شدت به غضب می آید و قبل از همه امر می کند با زدن شلاق حال این بیماران مصلحتی را جا بیاورند. دارویی که زود اثر خود را می بخشد و همه سربازان سلامت خود را باز می یابند. سپس در حضور همه دستور می دهد اعتبار بیمارستان را قطع کنند. اما چند

سرگذشت تهران، ص: ۳۸۳

روز بعد، علیقلی میرزا، خویش وی، که مایل نبود آب باریکه دائمی به این سادگی قطع شود، با تهیه ادله و براهین مختلف و ادای توضیحات، آنچنان خود را از حوادثی که در بیمارستان اتفاق افتاده بود، پاک و منزه نشان می دهد، که سهمیه مریضخانه از کیسه پرفتوت شاهانه، از نو برقرار می گردد.

**بانک و بانکداری****اشاره**

نخستین بار که سیاستمداران ایرانی سخن از تأسیس بانک به میان آوردند سال ۱۲۸۰ (ه. ق) ۱۲۴۱ (ه. ش) ۱۸۶۳ (م.) بود. در این هنگام سیاستمداران ایرانی از جمله محمود خان ناصر الملک، وزیر مختار ایران در لندن و حسنعلی خان امیر نظام گروسی، وزیر مختار ایران در پاریس، وارد یک سری مذاکرات درباره تأسیس راه آهن در ایران با اروپائیان شده بودند. در ضمن همین، مذاکرات بود که موضوع تأسیس بانک هم به میان آمد، چرا که ساختن راه آهن مستلزم صرف مبالغ هنگفت و دادوستدهای مالی بسیار بین کشورها بود.

پیشنهادهای زیادی برای تأسیس بانک به دولت ایران داده شد. «... از جمله ژان ساوالان فرانسوی به نمایندگی عده‌ای از سرمایه‌داران و صرافان بزرگ فرانسه در رمضان سال ۱۲۸۱ (ه. ق) برابر با ۱۸۶۴ (م.) با سرمایه دو میلیون لیره انگلیسی پیشنهادی برای تأسیس بانک به دولت ایران داد و خود به تهران آمد و حتی طرح امتیاز را نیز تهیه نمود ولی با وجود اینکه طرح وی نظر موافق ناصرالدین شاه را نیز جلب کرد، به بهانه اینکه این طرح فعلاً به صلاح دولت نیست جامه عمل نپوشید و فقط حق تقدم برای ژان ساوالان در مورد ایجاد بانک و راه آهن قائل شدند و فرمان آن را هم به تاریخ ۲۴ ژانویه (۱۸۶۵ م.) صادر کردند، ولی بعدها هیچ‌گونه ترتیب اثری به این فرمان داد نشد.

و فرانسوی‌ها نیز که بزودی گرفتار آلمان شده و علاوه بر آن رقابتهای دول روس و انگلیس را در ایران می‌دیدند، ظاهراً صرفه‌ای در تعقیب این موضوع ندیدند.

سرگذشت تهران، ص: ۳۸۵

**بانک جدید شرقی**

در سال ۱۳۰۶ (ه. ق) ۱۲۶۷ (ه. ش) ۱۸۸۸ (م.) بانک جدید شرقی که به وسیله انگلیس‌ها در هندوستان تأسیس شده بود به عنوان یک شرکت بازرگانی شعبه‌ای در تهران دایر کرد. گفتنی است که ناصرالدین شاه نخست سخت مخالف این طرح بود. امین الدوله در این باره می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه احداث بانک را در ایران به مثابه سم قاتل می‌شمرد. به خصوص در این چند سال راحت‌طلبی و اشتغال به عیش و بازیچه کودکانه از کارهای فرنگی به کلی گریزان بود. اتفاقاً طامسن انگلیسی، وکیل بانک شرقی لندن، به تهران آمد و خواست شعبه‌ای از بانک مزبور در تهران و بعضی بلاد ایران برقرار نماید، از جانب شاه امتناع بلیغ می‌شد لیکن مفید نیفتاد و سفیر انگلیس به مدلول معاهده بین‌الدولتین حمایت کرد که صنعت و عمل صرافی در عداد امور تجارت است و نمی‌توان مانع شد، برقراری این دستگاه، وحشت شاه را از اسم و رسم بانک تخفیف داد.

این بانک در ساختمان عظیمی واقع در ضلع شرقی میدان توپخانه احداث شد. جایی که بعدها بانک شاهی و بعدترها بانک بازرگانی در آن ساخته شد. و اکنون نیز بانک تجارت در آن محل قرار دارد.

عبدالله مستوفی درباره بانی این ساختمان می‌نویسد:

«میرزا قهرمان امین لشکر یکی از گشادبازها و لخرجهای زمان خود بوده است. یکی از بلند پروازیهایی او ساختمان عمارت وسیع



بسیار مجلی در جنب میدان توپخانه بود که مبلغی به شاه پیشکش داد و اجازه تحصیل کرد که سردر و ایوان این خانه را به سمت میدان مزبور باز کند و پس از تحصیل این اجازه، سردر و ایوان خانه خود را با گچبریها و تجمل زیاد روبه میدان ساخت و مبلغی بر شکوه میدان توپخانه افزود. بعدها، به واسطه گشادبازی مجبور شد خانه را بفروشد. گچبریهای سردر و ایوانها همان است که تا چند سال قبل هم برپا و در واقع سردر بانک شاهی بود و البته همه معاصرین آنها را در نظر دارند.»

این بانک برای وجوه سپرده بدون قید مدت و با حساب جاری صدی دو و نیم سود قرار

سرگذشت تهران، ص: ۳۸۶

داده بود و برای سپرده‌های ثابت شش ماهه، صدی چهار و برای سپرده‌های ثابت یکساله، صدی شش پرداخت می‌کرد و در مورد وام نیز نرخ بهره را تا دوازده درصد تخفیف داد و حتی گفته می‌شود که با بهره شش تا هشت درصد به خود شاه هم پول قرض داده بود. این بانک، ایرانیان را با پول کاغذی از پنج قران به بالا- آشنا و مأنوس کرد بدین ترتیب که هرکس حامل اوراق بود وجه دریافت می‌داشت و از این کار در پایتخت استقبال شایانی نمودند.»

اعتماد السلطنه نیز در اثر معروف خود مشهور به «خوابنامه» درباره این بانک می‌نویسد:

«پسر روتر با جیبی پر از بلیطهای بانک انگلیس به دار الخلافه رسید. سفارت انگلیس برای این که پادشاه و رجال دولتخواه ایران را سؤظنی حاصل نشود برحسب ظاهر او را نپذیرفت. اما در باطن هر نوع تقویت به او نمود. راهنماییها کرد. دستورالعملها داد. انگلیسها چندی بود یک نوع صرافخانه به اسم بانک شرقی در تهران دایر و برقرار کرده و شخص مؤدب خوش‌رویی را که دوفیل نام داشت در آن بانک ریاست داده بودند. دوفیل مرد زیرکی بود، به شروط خیلی آسان به مردم گرسنه گدای تهران، از رجال و کسبه و اعیان، پول قرض می‌داد و مردم از این بانک بی‌نهایت راضی و خرسند بودند.»

اما فعالیت این بانک در ایران به دو سال نرسید و پس از دو سال بانک شاهنشاهی جای آن را گرفت. در اوایل سال ۱۸۹۰ هیئت مدیره بانک با شرکت بانک جدید شرقی کنار آمده ساختمان بانک شرقی را در تهران با تمام اثاثیه و حسن شهرت و ارتباطات آن به بیست هزار لیره خرید. به نظر می‌رسد که تأسیس بانک شرقی یک امر آزمایشی بوده است، تا زمینه و نتیجه کار بررسی شود و آنگاه بانک استعماری با اطمینان خاطر کار خود را آغاز نماید.

کرزن درباره بانک شاهنشاهی ایران می‌نویسد:

«در سی‌ام ژانویه ۱۸۸۹، شاه امتیازنامه مقدماتی بانک شاهنشاهی ایران را به نام بارن دو رویتز امضا کرد.»

در این امتیاز اجازه انحصار تأسیس بانک به مدت شصت سال به رویتز داده شد و موافقت شد که صاحب امتیاز علاوه بر کارهای مربوط به صرافی، به کارهای صنعتی و تجاری نیز بپردازد. علاوه بر این حق انحصاری استخراج و بهره‌برداری از معادن آهن، سرب، جیوه،

سرگذشت تهران، ص: ۳۸۷

زغال‌سنگ، منگنز و غیره به استثنای طلا و نقره و احجار کریمه، و نیز ساختن راه در تمام کشور نیز برای همان مدت شصت سال به بانک مزبور واگذار گردید، مشروط بر اینکه ظرف ده سال شروع به کار معدن و راه‌سازی نماید. به‌علاوه حق انحصاری نشر اسکناس نیز به رویتز اعطا شد و بانک و شعب و بناها و کلیه سهام و بلیطها (اسکناس) و قبوض و بروات صادره از طرف بانک از هر نوع مالیات در ایران معاف گردید و مقرر گشت که برای احداث خود از اراضی متعلق به دولت مجانی و بلاعوض استفاده نماید و مساعدتهای ذیل نیز درباره آن به عمل آید:

حمایت قوای نظامی، تسهیل خریداری اراضی متعلق به افراد از طرف بانک، قبول بلیطهای بانک توسط عمال و مأمورین دولت، مساعدت در استخدام کارگر و در مورد امتیاز معادن صورت مکشوفه تا آن زمان، از طرف دولت در اختیار بانک گذارده

شود. و به این ترتیب ملاحظه می‌شود که این امتیاز چیزی کمتر از امتیاز قبلی رویت‌ر نبود.

تعهداتی که رویت‌ر کرده بود عبارت بود از: پرداخت سالیانه شش درصد از سود خالص بانک که در هر حال از چهارهزار لیره (آن روز تقریباً سیزده هزار تومان) کمتر نباشد. پرداخت سالیانه شانزده درصد از منافع خالص عملیات معدنی که خوشبختانه این کار اساساً صورت نگرفت.

پرداخت وجهی به مبلغ چهل هزار لیره انگلیسی به دولت ایران با بهره صدی شش و به مدت ده سال. به علاوه بانک وعده داده بود که در آینده وامهایی با بهره هشت درصد به دولت ایران بدهد. نگهداری حسابهای خزانه ایران در برابر حقی که مورد توافق قرار گیرد، قبول نظارت مأمور دولت ایران بر امور بانک در اجرای مقررات امتیازنامه و نشر اسکناس و مراقبت وی در روابط بانک با خزانه دولت، قبول پایه طلا- برای پول ایران و همکاری در تأمین این مقصود. قبول ممنوع بودن گرفتن گرو بیع شرطی غیر منقول، بدون اجازه دولت، در خاک ایران از دیگر شرایط این قرارداد بود.

### بانک استقراضی روس

یک سال پس از امضای امتیازنامه بانک شاهنشاهی، روس‌ها نیز به رقابت با دولت انگلستان در مقام گرفتن امتیازی بانکی در ایران برآمدند و برای اینکه صورت ظاهر قضیه زننده نباشد، یکی از افراد خود را که به ظاهر مدتها در خدمت دولت ایران بود، به گرفتن امتیاز، آن هم نه به نام بانک واداشتند. این شخص که ژاک پولیاکف نام داشت مدت ۲۵ سال به سمت جنرال قونسولی سرگذشت تهران، ص: ۳۸۸

ایران در تاگانروک و پترزبورگ مشغول به کار بود. وی به همراه خود شریکی به نام رافلوویچ نیز داشت که هر دو از وزارت خارجه روسیه دستور می‌گرفتند. در سفری که پولیاکف، به دعوت ناصرالدین شاه و جهت بهره‌مندی از مرحمت شاهانه به طهران داشت پیشنهاد وی مبنی بر تأسیس یک مؤسسه استقراضی مورد قبول قرار گرفت و این در حالی بود که شاه به تازگی از سومین سفر خود به اروپا بازگشته بود. اما بانک شاهنشاهی انگلیس‌ها پیشتر تمام امور اساسی بانکداری را در امتیازنامه خود گنجانده بود. پس قرار بر این شد که پولیاکف کارهایی را برعهده گیرد که در انحصار بانک شاهنشاهی نباشد و حتی برای پوشاندن جنبه رقابت با دولت انگلیس نام بانک را ... هم بر مؤسسه پیشنهادی خود نگذارده، آن را «انجمن استقراضی ایران» خواندند.

این امتیازنامه هفتاد و پنج سال مدت داشت و بر مبنای حق انحصاری برای حراج عمومی و در دو قسمت به شرح زیر تنظیم بود:

۱- امتیاز برای تشکیل یک شرکت استقراضی به اعتبار رهن و یک مغازه فروشی و نیز مغازه و انبار برای نگاهداری مال التجاره و غیره.

۲- قرارنامه و امتیاز برای ایجاد موندوبیته و ساختن مکانی جهت حراج عمومی و همچنین ساختن انبار جهت حفظ اسبابهایی که نزد کمپانی رهن می‌گذارند.

این انجمن بر طبق ماده ۱۸ امتیازنامه خود از هرگونه «حقوق و باج و مالیات» معاف بود و تنها طبق ماده ۷ مکلف بود که ده درصد عواید خالص خود را به خزانه دولت ایران تأدیه نماید.

سرمایه این انجمن یا بانک در آغاز تأسیس در حدود پانصد هزار تومان بود، و در ضمن تهیه مقدمات امتیاز، پولیاکف تقاضا کرد که چون: «این اسم برای اهالی ایران اشکالی دارد، متمنی است اجازه داده شود این اداره به اسم بانک موسوم شود.» و وزیر خارجه ایران هم به عنوان اینکه «استعمال لفظ بانک اداره مزبور ضرری به بانک شاهنشاهی ندارد...» با این تقاضا موافقت کرد- رمضان ۱۳۰۹- و مؤسسه به نام «بانک استقراضی رهنی روسی» موسوم گشت. کار عمده بانک پول قرض دادن با شرایط خیلی سهل و ساده و مدت طولانی به ایرانیان متنفد و طرفدار سیاست روس در این کشور بود... و چنان در این کار افراط کرد که در ظرف

سیزده سال، بیست و هفت میلیون منات ... قرض داد و تنها در شهر تهران شانزده میلیون منات از مردم طلب داشت. این قرضها وسیله اجرای سیاست روسیه در ایران بود چه اگر قرض گیرندگان به خواهش روسها گردن نمی‌نهادند، ناگهان به آنان فشار وارد می‌شد که وام خود را هر چه زودتر بپردازد. آنگاه با استفاده از مقررات کاپیتولاسیون مأمورین سیاسی روسیه در قضیه مداخله سرگذشت تهران، ص: ۳۸۹

نموده، عرصه را بر وام‌گیرندگان تنگ می‌کردند و آنها را به زانو درمی‌آوردند. این امکان از آن جهت برای بانک فراهم شده بود که بانک شعبه‌ای از وزارت مالیه روسیه و مستقیماً تحت اداره دولت روسیه بود. زیرا در آغاز تأسیس، چون کار آن پیشرفت چندانی نداشت و بیم انحلال آن می‌رفت دوویت، وزیر مالیه روسیه تمام سهام آن را به وسیله بانک دولتی سنت پترزبورغ خریداری نمود و از این تاریخ، بانک استقراضی که مرکز آن در پایتخت روسیه تعیین شده بود، به یک دستگاه سیاسی تبدیل و هدفهای اقتصادی و تجاری آن تابع منظوره‌های سیاسی دولت روسیه شد.

### بانک عثمانی

یکی از دیگر بانک‌هایی که در ایران تأسیس شد بانک عثمانی بود که از سال ۱۳۰۱ (ه. ق) تهران و همدان و کرمانشاه شعباتی تأسیس کرد. کار این شعب بیشتر کمک مالی به تجارت بین ایران و عراق بود و ضمن عملیات معمولی بانک در ایران عملیات بازرگانی با عراق را نیز برعهده داشت. پس از برچیده شدن بانک شاهنشاهی، این بانک که در خیابان ناصر خسرو واقع بود نیز برچیده شد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۹۰

### آب تهران

#### اشاره

کم‌آبی، بویژه در مناطق خشک و کویری یکی از مشکلات عمده در طی تاریخ چند هزار ساله ایران بوده است. ایرانیان از گذشته‌های بسیار دور کوشیدند تا چاره‌ای برای به‌دست آوردن آب بیابند و با ایجاد کاریز یا قنات تا حدی مشکل کمبود آب را مرتفع سازند.

از این رو تعداد رشته قنات‌هایی که در ایران وجود دارد بسیار بیشتر از سایر نقاط جهان است و شاید یکی از دلایل این امر آن است که ایران، بخاطر شرایط خاص جغرافیایی‌اش زادگاه قنات می‌باشد.

به هرروی قنات در ایران از دیرباز به‌عنوان یک شیوه مطمئن آب‌رسانی بوده و همچنان نیز هست. و از این جهت در مقایسه با سایر نقاط جهان تعداد رشته‌های قنات ایران بیشتر و طولانی‌تر و مقدار آب آنها نیز چه به صورت انفرادی و مستقل و چه به صورت جمعی از کلیه قنات‌های دیگر جهان بیشتر است.

ح. م. زاوش درباره پیشینه تاریخی آب تهران می‌نویسد:

«از همان تاریخی که آقا محمد خان قاجار، تهران را به پایتختی خود برگزید، و نهادهای اداری و دولتی در این شهر استقرار یافت و شهرنشینی در تهران روبه گسترش نهاد، مسأله تأمین آب مشروب پایتخت به‌عنوان یک مشکل اساسی رودرروی دولتیان قرار گرفت.

تنها راهی که آن روزها برای حل مسأله وجود داشت احداث قنات‌های جدید و افزایش تعداد قنات بود. تأمین آب از مجرای قنات

از روزگاران پیشین در سرزمین نیمه خشک میهن ما، مورد توجه گردانندگان و مسئولان نظام دولتی بوده است. قنات چه برای تأمین آب مورد نیاز کشاورزی و چه برای شرب اهالی ساکن شهرها، تنها راه چاره برای حل مشکلات کم آبی به شمار می‌رفته است. و در کمتر کشوری این چنین به احداث قنات پرداخته شده است.

اشخاص خیر و نیکخواه همواره بخشی از ثروت خود را در امر احداث قنات مصروف

سرگذشت تهران، ص: ۳۹۱

می‌داشته‌اند و آب قنات را برای مصرف عموم وقف می‌کرده‌اند. گاهی نیز اعتباری برای تنقیه و لارویی مجاری قنات اختصاص می‌داده‌اند، که غالباً عواید املاک و مستقالات وقفی بود.

تهران از نظر موقعیت ویژه جغرافیایی جزو معدود شهرهای بزرگ دنیا و شاید هم تنها کلان شهر جهان است، که در منطقه خشک استپی قرار گرفته و از درون و حاشیه آن رودخانه‌ای عبور نمی‌کند ... چنین موقعیتی سبب شده که از همان آغازین سالهایی که تهران عنوان مرکزیت ایران را یافت و جمعیت آن رو به فزونی گذاشت، مشکل آب پیوسته دامنگیر مردم این شهر می‌باشد.

برای نخستین بار در عصر محمد شاه قاجار، حاج میرزا آغاسی ... به اندیشه رفع اساسی مشکل آب تهران افتاد. توجه او معطوف به بهره‌برداری از آب رودخانه‌های جاجرود و کرج گردید ... و به دستور وی عملیات بهره‌برداری از آب رودخانه جاجرود شروع شد، لیکن این اقدام در عمل با اعتراض دهقانان ورامین و شکایت آنها روبرو گردید. دهقانان معترض بودند که با انتقال آب رودخانه جلگه جنوبی تهران گرفتار کمبود آب کشاورزی و احیانا بی‌آبی خواهد شد. ناگزیر به دستور حاج میرزا آغاسی طرح انتقال آب از رودخانه جاجرود به حالت تعلیق درآمد. لیکن برای انتقال آب رودخانه کرج به تهران، دو رشته نهر حفر گردید که آثار نیمه تمام نهر اولی به نام نهر حاج میرزا آغاسی هنوز هم باقی است، پنج کیلومتر از نهر کنونی کرج در شمال قریه وردآورد، از مجرای قدیمی نهر احدائی ... می‌گذرد.

و اما نهر دوم تا یافت آباد کشیده شد که هم‌اکنون نیز مورد استفاده است. لیکن به دلایل بسیار ... انتقال آب رودخانه کرج نیز متوقف شد ... در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه که صدارت ایران را شخصیت اصلاح طلب و نامدار، میرزا تقی خان امیرکبیر برعهده داشت، دنباله کار حاج میرزا آغاسی در انتقال آب رودخانه کرج به تهران گرفته شد امیرکبیر به اندیشه تأمین آب تهران از رودخانه کرج برآمد. برابر تقسیم نامه‌ای که به مهر امیرکبیر باقی است. رودخانه کرج به ۸۴ سهم تقسیم گردید و نه سهم آن به‌عنوان حقبه تهران اختصاص داده شد ... امیرکبیر فرصت نیافت که خود شاهد تحقق اقدامات نیکخواهانه خویش باشد ولی کاری که او شروع کرده بود به ثمر نشست و آب رودخانه کرج به تهران رسید و مردم را شادمان ساخت.

روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره دهم خود نوشت:

«مردم که هیچ‌وقت در خانه‌های خود این‌طور آب جاری ندیده بودند و با آب چاه یا آب دستی سقاها گذران می‌کردند، حوضها و گودیاها در خانه خود ساخته از آب جاری پر کرده و همگی سیراب گردیده‌اند.»

سرگذشت تهران، ص: ۳۹۲

احمد امین نیز که در عصر ناصر الدین شاه در ایران به سر می‌برد، درباره مشکل کم آبی تهران ... چنین می‌نویسد:

«مجرای آبها در داخل شهر، برخلاف خارج شهر سرپوشیده نیست. هر هفته یا پانزده روز یکبار آب در محلات شهر جاری می‌شود. عموم اهالی محل در اطراف جویهای آب جمع شده، و به شستن لباس و سایر لوازم مشغول می‌شوند، و پس از آنکه آب را بدین نحو آلوده ساختند، حوض و آب‌انبار خود را از این آب مملو می‌سازند و آب مشروب مردم از آب آلوده تأمین می‌گردد.»

دکتر فووریه درباره آب تهران می‌نویسد:

«آب تهران چون از البرز می‌آید از شمال داخل شهر می‌شود و خانه به خانه از منازل اغنیا گرفته تا خانه‌های فقرا همه را مشروب

می‌کند. ولی البته فقرا غالب اوقات فدای اغیا می‌شوند و عموماً در تابستان که از همه فصول احتیاج به آب بیشتر است تهران گرفتار بی‌آبی است. در نتیجه وضع ناپسند توزیع آب توسط مجاری روباز غالب اوقات بعضی امراض به سرعت سراسر شهر را می‌گیرد و ابتلای عمومی دست می‌دهد.

در محلات قدیمی و بازار، آب در وسط کوچه‌ها در جوی تنگ کم‌عمق سرپوشیده‌ای جاری است و هر چند قدمی سوراخ گشادی در آن ترتیب داده‌اند که هر خانه از آنجا آب می‌برد و اکثر اوقات اشیای آلوده خود را هم در آنجا می‌شویند. به‌علاوه کثافات کوچه و راه هم از همانجا داخل آب می‌شود. با این وضع حال، آبی که مردم بدبخت محلات دور از مرکز تهران می‌نوشند معلوم است که چیست.»

جعفر شهری درباره آلودگی آبهای تهران می‌نویسد:

«این آبها که در سرچشمه‌ها و آبنماها چون مروارید غلطان روشن و زلال به روی خود غلتیده چشم را جلا می‌بخشد، کم‌کم در طول راه و عبور از نهرها و جویهای کثیف و استعمال و رختشویی و ظرفشویی و کهنه‌شویی و خاک و زباله و ریختن آب حوض و آبنبار و بازی اطفال و استحمام لشوش و شستشوی و آب‌دادن دواب، مانند اسب و الاغ و گوسفند و غیره به صورت لجن و گنداب متعفن درمی‌آید که حتی شامه و بصر را آزار می‌رساند تا به آخر مسیر که به شکل مایع غلیظی از انواع نجاسات و کثافات، در وجه تشابه کاملی با آب چاه مستراح درمی‌آید و مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۹۳

البته استحاله آن که بکلی از صورت و فایده آب خارج شده بلکه با هیچ آلوده قابل قیاس نمی‌آمد، مانع آن نبود که اهالی از آن صرف‌نظر نکنند، که تشنگی و عطش و بی‌آبی چنان مستأصل‌شان می‌ساخت که همان را در نوبت آب محل چون آب حیات تا کوچه‌ها و گذرها در ظلمات پلها و تنبوشه‌ها و راه آبهای خشک پر از خاکروبه و زباله و کثافت به پیشواز رفته، خرد و کلان خود را چون ماهی در خشکی افتاده در آن انداخته برای بردن به خانه‌ها و حوض و آبنبارها گونی‌ها و کهنه‌های راه آبهایشان را کشیده کنار آن به شستشوی البسه و ظروف چند روز و هفته‌ای روی هم کثیف می‌پرداختند، با چنان هول و ولعی، از ترس بند آمدن (آب) که یکی کهنه‌های بچه‌اش را در آن خیسانده پا می‌کوبید و یکی کنار او استکان نعلبکی و دیگری دیگ و دیگری و بادیه و گوشتکوب و بشقاب و کماجدان می‌شست و بالاتر آنها یکی شلوار کهنه و فرش و لحاف کهنه خیسانده چوب می‌زد و یکی طفلش را سرپا گرفته می‌شست و آن یک کثیف بچه‌اش را خالی کرده تمیز می‌نمود و یکی لخت شده استحمام می‌کرد و همچنین تمام اهل کوچه که هر یک به نحوی به آن هجوم می‌بردند و در همین احوال هم که اگر هوا خوش و گرم و قابل بازی بود بچه‌ها لخت شده در سرتاسر جوی به بازی و جست و خیز و گل و کثیفتر کردن آن برمی‌خاستند ... و تا وضع آب راه (آب جاری) محلات پایین شهر بهتر شود باید گفت جوی نهرهایشان محل و مسیرهای که طبق رسم، از سر آب تا آنجا هر چه از خاک و خاکروبه و زوائد و کثافات کوچه‌ها و دکاکین و خانه‌ها در آنها ریخته می‌شد و زباله‌های دسته شده داخل خانه‌ها که در زمان فترت آب محل دسته شده بود در آنها سرازیر می‌گردید و هر نوع آب ظرف، بنا به ملاحظه پر نشدن چاه و دستور صاحب‌خانه در جوی آب ریخته می‌شد و آب حوض‌ها تماماً در جوی آب ریخته شده، آبنبارها بلااستثنا آب و لجنشان در جو تخلیه می‌گردید. مانده آبهای حوضچه‌ها و حوض دستی‌های آشپزخانه و چاله راه آبهای جلو خانه‌ها در آنها ریخته می‌شد ... و کرم و حشرات که در تعطیلی آب در گوشه و کنار جوی‌ها و سوراخ راه آبها داخل گونی، کهنه‌ها و حوض و حوضچه‌ها زاد و ولد کرده با آمدن آب و بیرون کشیدنشان داخل مجرا و جوی می‌شدند.

و اما آب شب یعنی از نیمه‌شب به بعد، که مردم از پروپا افتاده، شستشوی و کثافات آن کم شده دخل و تصرف در آن به اندک می‌رسید، مخصوص آبنبار و ذخیره آب خوردن بود که باید کشیک داده به آبنبارها برسانند اگرچه هنوز از آلودگی برکنار

نمانده، چندان که سه راه و چهارراهی جلوی آب طرفی بسته شده طرف دیگر باز می‌گردید، زواید و کثافتی از گل و لجن و

سرگذشت تهران، ص: ۳۹۴

برگ و پوشال و کهنه پيله و مانند آن که برای بستن جلو آب به کار رفته بود و مخلوط با آب شده آن را به همان صورت آب روز در می‌آورد و هنوز کثافات آن تمام نشده رنگ و بوی طبیعی نگرفته بود که راه و مدخل و مخرج دیگر گشوده ... و آلودگی استمرار می‌گرفت. به ناچار برای جلوگیری از دخول آنها به خانه و آب‌انبار جلو راه آب‌هایشان را جارو و غربال و سرند و مثل آن می‌گذاشتند و هر چند دقیقه یکبار آن را برداشته تکان می‌دادند....»

با وجود این همه آلودگی آب تهران مردم همه تلاش خود را می‌کردند تا با بهره‌گیری از یک سری دستورات آب آلوده را تا حدی قابل شرب سازند.

جعفر شهری در این باره می‌نویسد:

«... اینها نیز طرق و دستوراتی بود که با آن آب را صاف و قابل مصرف می‌ساختند:

- ۱- هنگام آب‌گیری، حوض و آب‌انبار را کاملاً پر کرده مقداری از آن سرریز ساخته فصول و واردات به آن را دور کنند.
- ۲- آهک و ذغال و نمک و خاکستر در آب یعنی در حوض و آب‌انبار بریزند.
- ۳- تا چند روز شیر پاشیر را ترک کرده از سر آب‌انبار آب بردارند.
- ۴- اگر آب‌انبار محلی و آب کهنه سراغ دارند، برای چند روز از آب آنها استفاده کنند.
- ۵- در صورت تعفن، سرکه و گلاب در آب بریزند.

۶- چنانچه آب طعم و مزه خود را از دست داده تلخ و تند شده بود آن را با سرکه و خاک رس و گلاب جوشانده پس از ته‌نشین کردن به مصرف برسانند و برای جلوگیری از مضرات و بیماری‌های چنین آب‌هایی سیر و پیاز و سرکه فراوان یا کاهوی زیاد بخورند. البته این قواعد و دستورات تا زمانی بود که آب لاقل از وجود حشرات خالی بود ولی بعدها خاکشی و امثال آن مانند کرم‌های سنجاقی که شبیه بچه ماهی سر درشت و ته باریک داشتند در اکثر آب آب‌انبارها دیده می‌شدند، در این صورت تکلیف آن بود که پارچه رقیقی بر سر شیر آب‌انبار بسته حشرات را در پشت آن گذاشته روزی یکبار پارچه را باز کرده شسته و تمیز و پشت‌ورو کنند و در حالت عفونت بی‌حد که احتمال افتادن موش و گربه و مثل آن در آب‌انبار می‌رفت، چاره آن بود که در آن آینه انداخته، یعنی روز آفتابی آینه‌ای برابر آفتاب گرفته نور آن را در آب‌انبار انداخته، حیوان را یافته به‌وسیله زنبیل و آتش‌گردان و سرند و غربال و امثال آن خارج کرده آهک و سدر و خاکه ذغال فراوان بپاشند!»

سرگذشت تهران، ص: ۳۹۵

## قناتهای تهران

### اشاره

ح. م زاوش درباره قناتهای تهران پژوهشی کرده است که قسمتی از آن را در اینجا می‌خوانیم:

«پژوهش درباره قناتهای تهران مؤید این است که تا آغاز سلطنت رضا شاه، تهران از ۴۸ رشته قنات مشروب می‌شده است.

از سال ۱۳۱۰ یعنی پس از بهره‌برداری از آب رودخانه کرج، تعدادی از این قناتها از حیز انتفاع افتاد، و چون لایروبی در مجاری آنها صورت نگرفت به تدریج خشک شد و نام و نشان خود را از دست داد، معدودی را نیز تغییر مجرا دادند، و از آب آنها در مزارع و باغهای حوالی تهران استفاده نمودند.



تا آغاز بهره‌برداری از تأسیسات سازمان آب تهران، بیش از ۲۶ رشته از این قنات‌ها که به مصرف آب‌شهر می‌رسید همچنان دایر بود. تعدادی از قنات‌ها نیز مربوط به حوالی و محدوده شمیران بود و آب آنها در همان محدوده استفاده می‌شد. به نظر کارشناسان امور آب تهران آب قنات‌هایی که در تهران به مصرف می‌رسید، حدود ۶۰ تا ۷۰ سنگ (۷۵۰ لیتر در ثانیه) بوده است.»

ح. م زاوش در ادامه، شرحی اجمالی درباره ۲۶ رشته قناتی که تا پیش از لوله‌کشی آب، مورد استفاده اهالی تهران بوده است، می‌دهد که در اینجا عیناً نقل می‌شود:

### قنات الهیه

این قنات از اراضی حشمتیه به سوی جنوب غربی سرازیر می‌شد و در شرق خیابان نظام الملک ادامه یافته در مقابل کوچه شکوفه به خیابان گرگان نزدیک شده سپس با ژرفای ۵ متر در امتداد پیاده‌رو غربی خیابان گرگان جریان پیدا کرده آنگاه خیابان مازندران را قطع نمود و وارد کوچه پشت مسجد می‌شد بعد خیابان فخرآباد را قطع کرد در پارک امین الدوله ظاهر می‌گشت. آب‌دهی این قنات در حدود یک سنگ بوده است.

### قنات باغشاه (ناصریه)

قنات باغشاه از غرب تهران شروع شد خیابان سلسبیل را قطع کرده از شرق وارد خیابان نواب در عمق ۵ متر شده و سپس خیابان خاقانی را در ژرفای ۴ متر و همچنین خیابان غربی دانشگاه سرگذشت تهران، ص: ۳۹۶  
جنگ را قطع می‌کرد و آنگاه در باغشاه ظاهر می‌شد.

### قنات بهاء الملک و ناصر الملک

این قنات از اراضی باغ صبا سرازیر می‌شد و از نبش جنوب شرقی باغ پروتیا گذشته از زیر امجدیه رد می‌شد و در امتداد خیابان بهار پایین می‌رفت و خیابان ایرج را در ۵۰ متری خیابان مفتاح (روزولت سابق) قطع می‌کرد. سپس همان خیابان را در مقابل کوچه نیک در عمق ۴ متری قطع نموده در امتداد خیابان مفتاح به سوی جنوب سرازیر می‌گردید و در زیر پیاده‌روی شمالی خیابان انقلاب (شاهرضای سابق) به سوی غرب می‌رفت و تا خیابان رشته‌سازی (خیابان فرصت) ادامه می‌یافت و از آنجا به سوی جنوب منحرف شده خیابان انقلاب را قطع کرده در جنوب خیابان انقلاب از یک کوچه شش متری عبور می‌کرد وارد باغ بهاء الملک شده و در آنجا ظاهر می‌گشت و آب‌دهی آن حدود یک سنگ بوده و دهها سال پیش خشک شده بود.

### قنات بهارستان

قنات بهارستان از حشمتیه به سوی خیابان نظام الملک جاری می‌شد و این خیابان را پایین کوچه عظیم‌پور در ژرفای شش متری قطع می‌کرد سپس از زیر منارل شرقی خیابان عبور می‌نمود و در ۶۰ متری خیابان گرگان در عمق چهار متری به سوی شرق جاری می‌گشت. در این نقطه در ژرفای شش متر در امتداد خیابان گرگان به سوی دروازه شمیران سرازیر شده در میدان دروازه شمیران در امتداد خیابانهای کیوان و مازندران منحرف گشته آنگاه در بین خیابان دروازه شمیران و کوچه مسجد از زیر منازل عبور می‌نمود و بعد به سوی جنوب ادامه می‌یافت و خیابان خورشید (فخرآباد) را در ژرفای پنج متری قطع کرده از آنجا وارد ساختمانهای خانم



فخر الدوله مادر دکتر علی امینی می‌شد. و بار دیگر در مقابل کوچه علایی در عمق چهار متری به شرق خیابان نظامیه وارد می‌گردید و سپس در امتداد خیابان نظامیه به سوی جنوب می‌رفت و در نبش خیابان ژاله (سابق) و نظامیه (جنوب شرقی) ظاهر می‌شد. آب‌دهی این قنات حدود یک سنگ و نیم بوده است.

### قنات بریانک

از شرق بیمارستان پانصد تختخوابی (امام خمینی) در ژرفای حدود ۱۳۰ متر عبور می‌کرده سرگذشت تهران، ص: ۳۹۷

آنگاه وارد خیابان امیرآباد سابق (خیابان کارگر) می‌شده و از میدان انقلاب (۲۴ اسفند سابق) می‌گذشته و در حدود ۳۰ متر پایین آن میدان به سمت غرب انحراف پیدا می‌کرد و از آنجا به خط کاملاً مستقیم تا خیابان کاوسی می‌آمد، سپس انحرافی به سوی جنوب غرب پیدا می‌کرد و بعد از ادامه راه در باغ حسام الدوله در کوچه رودخانه بریانک ظاهر می‌گشت. ژرفای آن در محل تلاقی با قنات وزیری (شرق خیابان سلسبیل) ۶ متر، در محل تقاطع با قنات نجف‌آباد (جنوب خیابان شاهرخ) ۵ متر بوده، و آب‌دهی آن را حدود ۱۰ سنگ برآورد کرده بودند.

### قنات پامنار

قنات پامنار از میدان تیراندازی پادگان عباس‌آباد، به سوی عمارت ویتاکولا آمده و در عمق ۳۰ متری ساختمان مذکور، آن را قطع و سپس وارد منازل می‌شد، آنگاه خیابان شمیران را به صورت عرضی قطع می‌کرد و از سوی شرق به محاذات خیابان شمیران به سوی پایین سرازیر می‌گشت. بعد خیابانهای آمل و حقوقی را به ترتیب قطع می‌کرد و از زیر خیابان انقلاب در عمق ۲۰ متری می‌گذشت، سپس به سوی شرق متمایل شده خیابان هدایت را در ژرفای ۱۷ متری در قسمت غربی خیابان صفی‌علیشاه قطع می‌نمود و به موازی خیابان صفی‌علیشاه به فاصله ۱۰ متری غرب آن به سمت جنوب سرازیر می‌شد. آنگاه خیابان ابوریحان را در عمق ۵ متری و شاه‌آباد سابق (جمهوری قسمت الف) را در نبش خیابان صفی‌علیشاه در ژرفای ۴ متری قطع می‌کرد. عمق این قنات در اول خیابان اکباتان اندکی بیش از ۲/۵ متر می‌باشد این قنات سپس وارد منازل گشته و کوچه خواجه نوری را در نزدیکی حمام نظامیه قطع و خیابان برق را نیز در مقابل کوچه نویدی قطع می‌کرد، بعد داخل کوچه پشت بدنه می‌شد، به سمت مشرق ادامه می‌یافت، و در شمال شرقی اداره بازرگانی شوروی (سابق) آب‌نما می‌گردید. این قنات نیز به سبب لایروبی نشدن آب درخور توجهی نداشت.

### قنات جلالیه

قنات جلالیه از شمال غربی سرازیر می‌شد و خیابان امیرآباد را در ۲۵۰ متری پارک لاله قطع می‌نمود و در حدود ۴۰ متری شرق خیابان امیرآباد به موازات خیابان به سمت جنوب متمایل شده نهر کرج (بلوار کشاورز) را قطع نموده سرانجام در شمال غربی دانشگاه ظاهر می‌شد.

سرگذشت تهران، ص: ۳۹۸

آب‌دهی این قنات چندان زیاد نبود و به یک دوم تا سه چهارم سنگ می‌رسید.

### قنات حاج علی‌رضا

درباره این قنات پیش از این، در دوران فتحعلی شاه قاجار سخن گفته‌ایم.

## قنات سردار

قنات سردار در امتداد خیابان اصلی (خیابان نظام آباد) روبه پایین آمده و در شمال کوچه عظیم‌پور عمق آن به ۴ متری می‌رسید و در ۵۰ متری کوچه عظیم‌پور، به سمت باختر منحرف شده و به منازل وارد می‌گردید و از آنجا به آسیاب سردار رفته آسیاب را چرخانده با عمق ۸ متر خارج شد. این قنات سپس خیابان آسیاب سردار را قطع می‌نمود، بعد کمی منحرف شده وارد قسمت غربی خیابان منتهی به جاده آبدلی شده و در امتداد خیابان سرازیر شده و خیابان مازندران را در مقابل کوچه روزبه عراقی در عمق ۴ متری قطع می‌کرد. از آنجا به سمت غرب منحرف شده از زیر منازل عبور و کوچه قدوسی را در عمق ۲ متری در مقابل کوچه مولوی قطع و وارد منازل غربی کوچه قدوسی شده آنگاه کوچه واحدی را نیز قطع و در امتداد غربی کوچه آسیاب پایین رفته سپس وارد آسیاب والی می‌شد و در عمق ۸ متر از آسیاب خارج و در امتداد مسیر سابق به سمت جنوب سرازیر و خیابان دربند را در عمق بیش از ۴ متر قطع و در محل تلاقی با خیابان زرین نعل به دو رشته تقسیم می‌شد. یک رشته آن به سمت جنوب غربی سرازیر شده خیابان خورشید را در عمق ۳/۵ متر قطع و در شمال خیابان ژاله (شهدا) و نبش خیابان ایران (چهار راه آب سردار) ظاهر شد. رشته دوم این قنات در امتداد خیابان زرین نعل به سمت مشرق پیش می‌رفته و خیابان ۱۷ شهریور شمالی (شهباز سابق) را در مقابل کارخانه برق در عمق ۲/۵ متر قطع و وارد کارخانه می‌شد، سپس از ضلع جنوبی آن در عمق دو متری و خیابان فرح آباد (پیروزی کنونی) به فاصله ۱۰۰ متری میدان شهدا (میدان ژاله سابق) قطع می‌کرد و آنگاه به سمت اکبرآباد رفته در آنجا ظاهر می‌شد. آب‌دهی این قنات در بهار ۵ تا ۶ سنگ و در پاییز ۴ تا ۴/۵ سنگ بوده است.

سرگذشت تهران، ص: ۳۹۹

## قنات سفارت انگلیسی

قنات سفارت انگلیس از اراضی قزل سرازیر شده بالای نهر کرج (بلوار کشاورز) خیابان ولیعصر را قطع کرده به مجازات همان خیابان به فاصله ۴۰ متری شرق آن به سوی جنوب سرازیر شده سپس کوچه شقاقی را در ژرفای ۱۱ متر قطع کرده آنگاه خیابانهای حافظ و تخت جمشید (طالقانی) را قطع نموده وارد اراضی دبیرستان البرز می‌شد و بعد به سمت جنوب شرقی متمایل شده در داخل دبیرستان البرز (پاکنه‌ای) به عمق ۸ متر داشته سپس به سوی جنوب شرق ادامه می‌یافته و خیابان حافظ را در ۵۰ متر شمال خیابان انقلاب در عمق ۵ متری قطع و خیابان انقلاب را در مقابل کوچه سرشار در عمق ۴ متری قطع می‌کرده و در این قسمت با قنات سفارت شوروی سابق تقاطع پیدا کرده و از زیر آن عبور می‌نمود و سمت جنوب شرق متمایل شده و از زیر منازل گذشته کوچه دربند و کوچه‌های فرعی شمالی جنوبی دیگر را قطع می‌کرد و در محل تلاقی خیابان غزالی و پارس به سمت جنوب پایین آمد آنگاه خیابان چرچیل (نوفل لوشاتو) را قطع نموده وارد محوطه سفارت انگلیس می‌شد. آب‌دهی این قنات در حدود یک دوم تا سه چهارم سنگ بوده است.

## قنات شاه

از اراضی طرشت به سمت مشرق آمده و در امتداد شمال خیابان شکوفه، خیابانهای سلسبیل، نواب و خاقانی و خیابان غربی دانشگاه جنگ (خیابان کمالی) را قطع کرده از زیر دانشگاه جنگ گذشته، خیابان پشت دانشگاه را قطع و از زیر دبیرستان نظام عبور کرده خیابان سی متری را در جنوب میدان پاستور را قطع می‌کرد و در امتداد سی متری میدان پاستور ادامه می‌یافت، کوچه منصوری (در

این قسمت قنات کریم آباد را قطع و از زیر آن عبور می نموده) و خیابان فلسطین (کاخ سابق) را قطع و وارد کاخ سلطنتی (کاخ مرمر) شده سپس خیابان ولیعصر را قطع کرده در جنوب خیابان جامی داخل منازل ادامه یافته در مقابل خیابان قابوس وارد خیابان می شد و در مقابل خیابان رازی وارد منازل جنوب خیابان جامی شده در برابر خیابان استخر وارد جامی شده خیابان حافظ را در چهار راه عزیز خان قطع و داخل خیابان سوم اسفند (سرهنگ سخایی) شده در امتداد آن خیابان ادامه می یافته و خیابان قوام السلطنه (۳۰ تیر) را در مسیر خود قطع می کرد و تا مقابل در وزارت جنگ می رفته و سپس در عمق ۴ متری به سوی جنوب منحرف سرگذشت تهران، ص: ۴۰۰

گشته از زیر اداره دارایی عبور کرده در برابر ضلع شمال غربی شهربانی خیابان ثبت را قطع و وارد شهربانی و اداره ثبت اسناد شده، در محل تلاقی خیابان موزه و برمک وارد خیابان موزه شده در اینجا شیرهایی برای استفاده بشکله‌ها تعیین شده بود (پشت ساختمان مرکزی بانک سپه)، سپس از زیر بانک عبور کرده خیابان سپه (امام خمینی) را قطع کرده در محوطه قورخانه آب نما شده و در آنجا انشعاباتی پیدا می کرده و در عمقهای یک تا دو متر خیابان خیام، ارک و بخشی از بازار را مشروب می ساخته است. آب دهی این قنات حدود ۱۰ سنگ بوده است. این قنات یکی از پرآبترین قناتهای تهران بوده و تا افتتاح تأسیسات آب تهران، برای تأمین آب آشامیدنی اهالی تهران از آن بهره برداری می شد و از عمده ترین محل‌های آب برداری بشکله داران به شمار می رفت، که خود از مراکز دیدنی آن روزها بود.

### قنات سفارت روسیه (شوروی سابق)

سرچشمه قنات سفارت روسیه دو رشته بود که یک رشته از اراضی آبشار و رشته دیگر از اراضی امیرآباد به سوی تهران سرازیر می شد و در محل معینی در امتداد شمال خیابان یوسف آباد و جنوب شرق یخچال متمایل و خیابانهای خیبر و تخت جمشید (طالقانی) را در ژرفای ۷ متر و در ۱۰۰ متری شرق خیابان ویلا، و این خیابان را در بین کوچه سهرابی و دامغان در عمق ۶ متری قطع کرده آنگاه به سوی جنوب غربی متمایل شده خیابان انقلاب (شاهرضا) را در نزدیکی خیابان سرشار قطع می نمود در عمق سه متری در شمال غربی سفارت آب نما می شد. آب دهی این قنات حدود ۲ سنگ بوده است.

### قنات کرج امین الملکی

این قنات از اسماعیل آباد کرج شروع و به سوی شرق سرازیر و به محاذات جاده قدیم کرج- تهران، روانه می شد و از شمال کوچه زورخانه گذشته وارد خیابان هفت چنار شد. سپس به سوی جنوب سرازیر و داخل میدان بریانک گشته (در عمق ۵/۶) آنگاه در امتداد خیابان بریانک به سمت شرق تا اواسط خیابان آمد وارد منازل شمالی شده خیابان نواب را در عمق ۶ متری قطع کرده در امتداد کوچه شاد، خیابان سالار اعظم را نیز قطع می کرد و از دیوار غربی دخانیات، وارد آن مؤسسه شده سپس خیابان کبریت سازی را در عمق ۴ متری قطع می کرد و از داخل سرگذشت تهران، ص: ۴۰۱

منازل گذشته خیابان مخصوص را قطع و وارد گاراژ اشکودا می شد و در امتداد خیابان قزوین وارد منازل شمالی آن شده کوچه کلاتتری را قطع و در شرق کوچه کلاتتری، خیابان قزوین را در عمق ۵/۲ متری قطع می کرد و سپس وارد خیابان اورنگ می شد و خیابان سی متری را قطع و از داخل منازل به سمت کوچه اسلامی می رفته آنگاه کوچه را قطع کرده به کوچه قلمستان داخل شده روبه جنوب سرازیر، سپس وارد خیابان حاجی عبد الصمد شده، و در امتداد آن از قسمت شمال خیابان عبور کرده خیابان امیریه را قطع می کرد و در امتداد خیابان سراب وزیر تا اول خیابان بلورسازی جریان می یافته و سپس وارد خیابان بلورسازی شده روبه جنوب

سرازیر و وارد کوچه چهارسوق چوبی می‌شد و تا چهارسوق چوبی ادامه می‌یافت آنگاه به جنوب منحرف و در امتداد کوچه سعادت، خیابان مولوی را قطع و در شمال آن آب‌نما می‌شده است. آب‌دهی این قنات حدود دو سنگ بوده است.

### قنات کریم‌آباد

از آسیاب دوم فرمانفرما گذشته به سمت شرق می‌آمد و به محاذات جاده طرشت از زیر اراضی و منازل شمال آن عبور کرده، و نرسیده به خیابان نواب به سوی شرق متمایل و به موازات خیابان نشاط و در شمال آن از خیابان و منازل عبور نمود، خیابانهای نواب و خاقانی را قطع کرده، داخل خیابان نشاط شده و نرسیده به خیابان باستان، خیابان نشاط را قطع می‌کرد و وارد منازل می‌شد و در شمال حشمت الدوله خیابانهای باستان و گلشن را قطع نموده سپس خیابان حشمت الدوله را کمی بعد از خیابان پیروز قطع می‌کرد و از زیر منازل وارد کوچه سلامت می‌شد. آنگاه خیابان سی متری را قطع کرده و از داخل منازل ادامه می‌یافت و خیابان پاستور را در غرب کوچه عنصری قطع می‌کرد داخل کوچه عنصری می‌شد و سپس به سوی جنوب سرازیر شده در شمال خیابان سپه در عمق ۴ متری به سمت مشرق رفته وارد دانشکده افسری شده در آنجا آب‌نما می‌شده است. آب‌دهی این قنات حدود ۳/۵ تا ۴ سنگ بوده است.

قنات کوثریه (فرمانفرما)

این قنات از اراضی کن سرچشمه می‌گرفت پس از عبور از طرشت، در نتیجه وارد شدن به تنوره آسیاب دوم فرمانفرما ژرفای بیشتر پیدا می‌کرد. آنگاه در امتداد شمالی خیابان طرشت به سمت مشرق به فاصله سی متری خیابان سرازیر می‌شد و در مقابل لولاگر وارد خیابان طرشت شده در سرگذشت تهران، ص: ۴۰۲

محل تلاقی خیابان طرشت و حشمت الدوله داخل حشمت الدوله شده از پیاده‌رو جنوبی خیابان حشمت الدوله گذشته خیابان سی متری را قطع کرده ادامه می‌یافت، تا اینکه مقابل کوچه بیهقی در ژرفای ۴ متری به سوی جنوب منحرف شده در محل تقاطع کوچه عنصری و خیابان پاستور ظاهر می‌شده است. آب‌دهی این قنات حدود ۶ سنگ بوده است.

قنات کوثریه در غرب تهران، از منابع مهم تأمین آب سهمیه بشکه‌داران به‌شمار می‌رفت و پس از آب قنات شاه، دومین قنات بزرگی بود که آب مصرفی ساکنان غرب و جنوب غربی تهران را تأمین می‌کرد.

### قنات علاء الدوله

قنات علاء الدوله از شمال شرقی سرچشمه می‌گرفت و در قدیم در باغ پروتویا ظاهر می‌شد ولی بعداً تغییر مسیر داد و در مسیری که شرح داده می‌شود جریان پیدا کرد. عمق این قنات از اراضی باغ صبا سرازیر شده قنات مهدی‌آباد را قطع می‌کرد و سپس وارد خیابان بهار می‌شد «در شمال باغ پروتویا» سه متر بود، ولی در ضلع جنوب غربی باغ پروتویا ژرفای بیشتری پیدا می‌کرد و ژرفای آن حتی به ۸ متر هم می‌رسید. سپس به سمت غرب منحرف شده از زیر امجدیه گذشته کوچه شارع را مقابل کوچه ملک‌الشعراء قطع می‌کرد و در امتداد شرق بهار پایین آمده خیابان ایرج را قطع می‌نمود و داخل منازل می‌شد. آنگاه خیابان مفتاح (روزولت سابق) را در مقابل کوچه کیوان قطع کرده به سمت جنوب غربی متمایل شده خیابان انقلاب (شاهرضای سابق) را در فاصله ده متری شرق خیابان لاله‌زار نو قطع کرده، بعد به سمت جنوب غرب منحرف شده به فاصله ۱۰ متری شرق لاله‌زار از زیر منازل طی می‌کرد در مقابل چهار راه کنت، (لاله‌زارنو) قطع و جریان می‌یافت و سپس به سمت غرب خیابان رفته از پیاده‌رو غربی به سوی جنوب می‌آمد

و خیابان اسلامبول را در عمق ۴ متری قطع می‌کرد و در اول کوچه خندان داخل منازل، آب‌نما می‌شده. آب‌دهی این قنات در بهار حدود ۱ تا ۱/۵ سنگ و در پاییز در حدود ۱۰ تا ۱۵ سیر می‌شد.

### قنات مخصوص

از اراضی داودیه به سمت جنوب غرب سرازیر می‌شد و از شمال یخچال بهجت آباد عبور کرده سرگذشت تهران، ص: ۴۰۳

به سمت خیابان ولیعصر می‌رفته و در آنجا خیابان شقاقی را در فاصله ۶۰ متری خیابان ولیعصر در عمق ۴ متری قطع کرده به سمت جنوب غربی سرازیر می‌شده و در خیابان فیروزگر، از روی قنات سفارت انگلیس رد شده خیابان ولیعصر را در شمال کوچه گیلان‌شاه قطع می‌کرد سپس از زیر اراضی سفارت سابق افغانستان عبور کرده خیابان صبا را به فاصله ۶۰-۷۰ متری شمال طالقانی (تخت جمشید سابق) قطع کرده به چهار راه خیابان طالقانی می‌رسید و آنگاه از خیابان فلسطین (کاخ سابق) در قسمتی از پیاده‌رو و کمی از داخل منازل و قسمتی از اتومبیل‌رو جریان می‌یافت و در مسیر خود خیابان پاستور را قطع می‌کرد و داخل کاخ سلطنتی می‌شد.

آب‌دهی آن در بهار به ۷ تا ۸ سنگ و در پاییز به یک سنگ می‌رسید.

### قنات مهدی آباد (قنات سفارت آمریکا)

قنات مهدی آباد از اراضی باغ صبا سرازیر شد و در شمال باغ «پروتیوا» و شرق خیابان بهار در عمق ۳/۵ متری به دو قسمت تقسیم می‌شد:

یک رشته آن از منازل شرق خیابان بهار می‌گذشت، در جنوب باغ پروتیوا به سمت غرب منحرف شده وارد خیابان بهار می‌گردید. در محور خیابان مذکور به سمت جنوب ادامه می‌یافت و از گوشه شمال شرقی بیمارستان شماره ۲ ارتش داخل بیمارستان می‌شد و ظاهر می‌گشت.

رشته دوم این قنات در شمال پروتیوا خیابان بهار را قطع کرده به سمت جنوب غرب منحرف شده از زیر اراضی بایر و باغ پروتیوا عبور کرده در ۱۰۰ متری شرق خیابان مفتاح (روزولت سابق) وارد کوچه ورزشگاه می‌شد و در امتداد کوچه مذکور جریان می‌یافت و وارد خیابان مفتاح می‌شد و در شرق خیابان پایین آمده و در مقابل دیوار شمالی سفارت آمریکا، خیابان دکتر مفتاح را قطع کرده، سپس داخل سفارت آمریکا می‌شد، آب‌دهی قنات در حدود ۲/۵ تا ۳ سنگ بوده است.

### قنات مهرگرد

سرچشمه این قنات دو رشته بود. یک رشته از ۲۰۰ متری شمال آب کرج (بلوار کشاورز) از سمت خیابان ولیعصر شروع شده به سمت مشرق می‌آمد و رشته دیگر از زیر اراضی استخر بهجت آباد شروع می‌شد و به سمت جنوب غربی امتداد می‌یافت. این دو رشته در صد متری شمال خیابان بهجت آباد و طالقانی (تخت جمشید) و داریوش و اراضی دبیرستان البرز را

سرگذشت تهران، ص: ۴۰۴

قطع می‌کرد و خیابان انقلاب را نیز در ۳۰ متری غرب میدان قطع کرده به سوی جنوب شرقی متمایل شده در گوشه نبش خیابان حافظ و ارفع (خیابان تالار رودکی)، خیابان حافظ را قطع و از گوشه شمال غربی سفارت روسیه وارد آن شده از ۳۰ متری باختر خیابان میرزا کوچک خان از سفارت خارج خیابان چرچیل را قطع می‌کرد سپس خیابانهای قوام السلطنه سابق (۳۰ تیر کنونی) و

کوچه‌های مسعود و گوهرشاد را قطع کرده کوچه شیروانی را در اواخر آن قطع می‌نمود و وارد بانک ملی می‌شد سپس ۵۰ متری باختری خیابان فردوسی از بانک خارج شده کوچه فروشگاه شهر و روستا (فروشگاه فردوسی سابق) را قطع می‌کرد و سوم اسفند سابق (سرگرد سخایی) را در ۴۰ متری فردوسی قطع کرده از زیر منازل گذشته وارد پیاده‌رو بانک رهنی می‌شد و سپس از پیاده‌رو شرق خیابان فردوسی امتداد می‌یافت تا به میدان امام خمینی (توپخانه- سپه) می‌رسید و از زیر حوض غربی گذشته آنگاه از زیر در وسط وزارت پست و تلگراف (شرکت مخابرات و مرکز کاریر تهران) عبور نموده وارد حیاط ورزش دارالفنون می‌شد در آنجا دو رشته می‌گردید. یک رشته آن خیابان آذر را قطع می‌کرد و در وزارت دارایی ظاهر می‌شد و به قصر گلستان می‌رفت و رشته دیگر وارد خیابان ناصر خسرو شده از پیاده‌رو غربی به سمت جنوب منحرف و در مقابل خیابان آذر در عمق چهار متری، در پیاده‌رو مقابل شمس‌العماره در عمق یک متری آفتابی می‌شد و اراضی پایین آن قسمت از کوچه مروی را مشروب می‌کرد. آب‌دهی این قنات در حدود ۵-۶ سنگ بوده است.

### قنات نجف‌آباد

از جنوب اراضی طرشت سرچشمه می‌گرفت و خیابان خوش را در جنوب خیابان مرتضوی قطع می‌کرد و سپس وارد منازل شده به سمت جنوب شرقی روان می‌شد و خیابان خوش را در شمال خیابان شاهرخ به فاصله ۶۰ متری قطع می‌کرد و داخل منازل شده سپس خیابان شاهرخ را در شرق خیابان خوش قطع کرده از آنجا ادامه یافته کوچه باغ را در شمال خیابان سینا قطع می‌کرد داخل منازل می‌شد، سپس کوچه خاکباز را در شمال خیابان سالار قطع، و از منازل عبور نموده، در شمال دیوار دخانیات خیابانهای سالار و هاشمی را قطع می‌کرد و سپس در امتداد دیوار دخانیات به سمت شرق منحرف و داخل کبریت‌سازی می‌شد. در امتداد کبریت‌سازی رو به پایین سرازیر گشته در حدود ۴۰ متری شمال خیابان قزوین از درون منازل تا میدان قزوین سرگذشت تهران، ص: ۴۰۵

امتداد می‌یافت و در میدان قزوین به سوی جنوب روبروی بیمارستان فارابی از غرب به شرق خیابان سی متری عبور می‌کرد، آنگاه داخل منازل شده از نبش کوچه اسلامی و قلمستان گذشته به خیابان سراب وزیر وارد می‌شد و در جنوب خیابان مذکور امتداد پیدا کرده در میدان شاهپور (سابق) به عمق ۸ متر می‌رسید و از میدان شاهپور در امتداد خیابان مسیر خود را به جنوب ادامه می‌داد تا اینکه در چهار راه قوام الدوله ژرفای آن ۲ متر می‌شد سپس در امتداد خیابان مولوی به طرف میدان محمدیه (اعدام- پاتوق) می‌آمد. و در میدان محمدیه عمق آن به ۴ متر افزایش می‌یافت. از آنجا کوچه‌های خرابات، کوزه‌گری و منازل جنوبی خیابان مولوی را بین میدان محمدیه و کوچه‌های مقابل وزیر نظام مشروب می‌کرد. از این قنات یک انشعاب هم در میدان قزوین جدا می‌شد که به محاذات خیابان سی متری از منازل باختری این خیابان به مسیر خود ادامه می‌داد و در مقابل کوچه قنات آفتابی می‌شد. آب‌دهی آن در قدیم حدود ۱۰ سنگ بوده که بعدها به ۲ سنگ کاهش یافت.

### قنات نظامیه

از شمال شرقی تهران سرچشمه می‌گرفت و به طرف جاده تهران نو- آن روزها به خیابان نارمک معروف بود سرازیر می‌شد. در غرب خیابان مذکور داخل منازل شده، کوچه عظیم‌پور را به عمق ۶ متر و کوچه شکوفه را در عمق ۳/۵ متری به فاصله ۵۰ متری خیابان نارمک قطع کرده از خیابان آسیاب سردار به فاصله ۱۰۰ متری سه راه نارمک در ژرفای ۱/۵ متر گذشته آسیاب نظام الملک را در شمال خیابان انقلاب گردانده به عمق ۸ متر پایین می‌رفته و سپس خیابان انقلاب را در عمق ۶ متری قطع می‌کرد و آنگاه وارد

منازل میشد خیابان مازندران را به عمق ۳/۵ به فاصله ۱۰۰ متری غرب خیابان قدوسی، نزدیک کوچه واحدی قطع کرده وارد منازل می‌شد و کوچه‌های واحدی و سعید الملک را نیز قطع و از خیابان کیوان در ۱۲۰ متری شرق میدان مازندران گذشته سپس دومین آسیاب نظام الملک را گردانده ۸ متر ژرفا پیدا می‌کرد. آنگاه خیابان خورشید (فخرآباد) را در فاصله ۱۵۰ متری شرق میدان دروازه شمیران در عمق ۷ متری قطع می‌کرد و وارد پارک امین الدوله می‌شد و در جنوب کوچه قائن و مقابل کوچه دانشسرای عالی، خیابان نظامیه را از شرق به غرب قطع می‌کرد- در این نقطه، قنات بهارستان را قطع کرده، و از زیر آن می‌گذشت- سپس از قسمت غربی خیابان نظامیه پایین آمده در مقابل خیابان ژاله (شهدا) به ژرفای ۴ متر می‌رسید و از امتداد خیابان نظامیه تا میدان بهارستان پایین آمده در آنجا

سرگذشت تهران، ص: ۴۰۶

منحرف می‌شد و از زیر میدان عبور نموده و در جنوب میدان بهارستان (لقانطه سابق) آب‌نما می‌شد. آب‌دهی این قنات حدود یک سنگ بوده است.

### قنات یوسف آباد و بهجت آباد

این قنات از یوسف آباد به سمت شرق می‌آمد و خیابان مفتوح (روزولت سابق) را قطع می‌کرد و در شمال باغ پروتویا به دو بخش تقسیم می‌شد. یک قسمت آن در اینجا ظاهر می‌شد و قسمت دوم ژرفایش بیشتر شده به سمت جنوب شرقی منحرف می‌شد و از زیر باغ پروتویا گذشته سپس خیابان بهار را در عمق ۱۱ متری در نیش جنوب شرقی باغ قطع کرد از زیر منازل عبور می‌نمود و کوچه طباطبایی مقدم را در عمق ۵ متر قطع کرده در مقابل کوچه شامیاتی دو رشته می‌شد- در اینجا از مجرای باغ صبا به آب افزوده می‌شد- یک رشته آن به سمت جنوب رفته خیابان طالقانی (تخت جمشید) و کوچه زرین را در عمق ۴ متری قطع می‌کرد و در قسمت شمالی کوچه ایرج آفتابی می‌شد و رشته دیگر به سمت جنوب شرقی رفته، در مقابل خیابان مازندران مجدداً دو مجرا می‌شد که یک مجرا خیابان شمیران را قطع می‌کرد و به سمت شرق منحرف و خیابان حقوقی را نیز قطع کرده در کوچه آبتین و در باغ منصور شریف آب‌نما می‌شد و مجرای دوم در امتداد خیابان شمیران پایین رفته در مقابل کوچه حقوقی دو قسمت می‌شد. یک قسمت آن به مسیر خود ادامه داده خیابان انقلاب (شاهرضا) را قطع می‌کرد و در نهر جنوبی آن ظاهر می‌شد و قسمت دیگر در مقابل کوچه حقوقی ژرفایش بیشتر شده در عمق ۶ متری خیابان شمیران را قطع کرده در مشرق آن بسوی جنوب امتداد می‌یافت سپس خیابان انقلاب را در عمق ۵ متری قطع می‌کرد و در شمال چهار راه ولی آباد (شمال خیابان هدایت سابق) آب‌نما می‌شد. قنات یوسف آباد بهجت آباد در آسیاب گاومیشی به هم می‌رسیده‌اند.

آب‌دهی قنات یوسف آباد ۸-۹ سنگ بوده که بعدها در اراضی یوسف آباد به مصرف می‌رسید.

قنات بهجت آباد ۱/۵ تا ۲ سنگ آب داشت که آن هم بعدها در قسمتهای شمالی بهجت آباد به مصرف می‌رسید.

از جمله دیگر قناتهای تهران میتوان قنات مبارک آباد و مخلص آباد را نام برد که نصف آب آنها

سرگذشت تهران، ص: ۴۰۷

مقابل زندان قصر آب‌نما می‌شد و نیمه دیگر آن در مبارک آباد و مخلص آباد ظاهر می‌گشت.

قنات شهاب الملک نیز قناتی بود که در عشرت آباد و قصر ظاهر می‌شد. دیگر قنات اکبر آباد است که از دره نیزار فرحزاد سرچشمه می‌گرفت و به سمت جنوب آمده از غرب قبرستان آمریکایی‌ها وارد کوچه گلزار شده ظاهر می‌گشت. قنات صدیقیه، قنات شاهک و قنات رحمت آباد هم از جمله قناتهایی بودند که مظهر آنها تغییر داده شده بود و آب آنها به هدف زراعت به قریه طرشت می‌رسید.



قنات صفرآباد و جمشیدیه نیز در پادگان و باغ جمشید به مصرف آبیاری و سربازخانه می‌رسید

## سنگ و سیر، واحدهای سنجش آب

بد نیست درباره دو واحد سنجش میزان آب که در این بخش آمد یعنی «سنگ» و «سیر» کمی بیشتر بدانیم.

یک سنگ آب عبارت است از مقدار آبی که از دهانه آجری به ابعاد  $20 \times 20$  برابر با ۴۰۰ سانتیمتر مربع در زمین بدون شیب و آرام، در هر دقیقه ۱۵ قدم حرکت نماید ... در این اندازه‌گیری اگر طول هر قدم را برابر یک متر (۱۰۰ سانتی متر) محاسبه نماییم اندازه حجمی یک سنگ آب در هر ثانیه چنین خواهد بود:

یک سنگ لیتر در ثانیه ۱۰ ۱۰۰۰۰ سانتیمتر مکعب  $100 \times 15 \text{ قدم} \times 20 \times 20$  سانتی متر

۶۰ ثانیه به این ترتیب می‌بینیم که یک سنگ آب با اندازه‌گیری سنتی برابر است با ۱۰ لیتر آب در هر ثانیه.

در اندازه‌گیری اجزا سنگ، هر سنگ ۴۰ سیر محاسبه می‌شود و براساس اندازه‌گیری سنتی یک سیر آب برابر است با ۱۰ سانتیمتر مکعب آب که در سطح بدون شیب در هر دقیقه ۱۵ قدم حرکت کند.

سرگذشت تهران، ص: ۴۰۸

## آبانبارهای تهران

### اشاره

طبق آمارهای سال ۱۲۶۹ و سالهای ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ (ه ق)، به طور کلی تهران ۷۰ باب آبانبار وجود داشت که برخی از آنها معروف تر از بقیه بودند و حتی یکی از این آبانبارها هنوز هم پا برجاست هر چند که از آن به منظور دیگری استفاده می‌شود. از جمله آبانبارهای معروف آن زمان می‌توان از آبانبار معیر واقع در بازارچه معیر، آبانبار سرتخت واقع در سرتخت بربری‌ها، خیابان چراغ‌برق، آبانبار بابا نوروز علی در گذر صابون‌پزخانه، آبانبار چهل‌پله واقع در خیابان اسماعیل بزاز که بانی آن معیر الممالک بود، آبانبار چهل‌کلید در گذر حمام خانم، جنوب خیابان بوذرجمهری شرقی، آبانبار هفت تن در گذر هفت تن، کوچه چهارسو بزرگ، آبانبار چهل تن واقع در گذر چهل تن بازار، آبانبار لوطی صالح در گذر لوطی صالح، آبانبار میرزا محمود در خیابان پامنار کوچه حاجی‌ها، آبانبار نواب در بازارچه حمام نواب واقع در خیابان ری، آبانبار خشتی در خیابان سیروس کوچه سادات اخوی، کوچه حمام خشتی و آبانبار سید اسماعیل در خیابان سیروس و آبانبار وقفی و آبانبار صاحب جمع را می‌توان نام برد.

### آبانبار سید اسماعیل

ناصر نجمی درباره این آبانبار می‌نویسد:

«یکی از مهمترین آبانبارهای دار الخلافه تهران آبانبار سید اسماعیل بود این آبانبار تاریخی و کهنسال ابتدا در زمان حکومت سلجوقیان و سلطنت طغرل اول به وجود آمد، ولی بعدها متروکه گردید. آنگاه در دوران صفویه، شاه طهماسب اول امر به تعمیر این آبانبار داد ولی باز هم به مرور زمان و به دلیل عدم توجه متروکه گردید تا اینکه حاج عیسی وزیر (بیگریگی قاجار) دستور تجدید بنای آن را داده به صورت امروزی درآمد.»

البته ناصر نجمی مدرک و سندی دال تعلق آبانبار به دوره سلجوقی ارائه نداده است علاوه بر این بانی آبانبار سید اسماعیل در

دوره قاجاریه حاج عیسی وزیر نبوده بلکه پدر وی میرزا موسی وزیر بوده است.

سرگذشت تهران، ص: ۴۰۹

میرزا موسی مستوفی تفرشی متولد سال ۱۱۹۸ (ه. ق) پسر میرزا ابو القاسم و پدر میرزا عیسی وزیر و سید عبد الله خان انتظام السلطنه بوده است. در سال ۱۲۶۳ (ه. ق) که ناصر الدین میرزا، ولیعهد به حکمرانی آذربایجان تعیین می‌شود میرزا موسی سمت مستوفی کل، پیشکار دارایی- را برعهده می‌گیرد و میرزا موسی در مجلسی که از علما و رجال برای مناظره و مباحثه با سید علی محمد باب در حضور ولیعهد در همین سال تشکیل می‌شود نیز حضور داشته است.

در سال ۱۲۶۴ (ه. ق) که ناصر الدین شاه، پادشاه و میرزا تقی خان شد، اسکندر میرزا، پسر ششم عباس میرزا نایب السلطنه، به وزارت و پیشکاری میرزا موسی به حکومت قزوین منصوب گردید. در سال ۱۲۶۹ (ه. ق) ناصر الدین شاه قصد مسافرت به خارج از تهران برای تفریح و گردشهای طولانی داشت و معین الدین میرزای ولیعهد، کودک شیرخواره را در تهران گذاشت و میرزا موسی را به وزارت معاونت- حکومت تهران منصوب کرد از این تاریخ به بعد بود که میرزا موسی معروف شد به وزیر.

میرزا موسی وزیر در سال ۱۲۸۲ (ه. ق) در سن ۸۴ سالگی درگذشت ... از آثار خیریه آن مرحوم آب‌انبار بزرگی است به نام آب‌انبار میرزا موسی در آخر خیابان سیروس جنب امامزاده سید اسماعیل .

به نظر می‌رسد آب‌انبار میرزا موسی به مناسبت آنکه در کنار امامزاده سید اسماعیل قرار داشته به آب‌انبار سید اسماعیل معروف شده باشد.

جعفر شهری درباره این آب‌انبار می‌نویسد:

«آب‌انبار نیز برپا و به جز پاشیر و پله آن بقیه برقرار و در معرض تماشای عموم می‌باشد، زیربنایی معادل هزار و پانصد ذرع مربع دارد که هزار و دویست ذرع سطح آبگیر آن در شش ردیف ستون آجری پنج آجر در پنج آجر در پنج آجر شمال و جنوبی و هشت ردیف ستون شرقی و غربی بنا شده که مجموعاً چهل و هشت ستون در آن بکار رفته و فاصله میان هر ستون چهار ذرع می‌باشد که چون پایه‌ها را بر فاصله بیفزاییم سی ذرع در چهل ذرع مساحت کل به دست می‌آید که همان هزار و دویست را به دست می‌دهد. در ارتفاع هشت ذرع که پس از وضع ضخامت پایه‌ها حدود نه هزار و سیصد و دوازده متر مکعب آبگیر آن می‌باشد.» جعفر شهری در پانویس صفحه می‌افزاید: «این نیز لوحه‌ایست که اجاره‌دار فعلی آن از وضعیت او تهیه کرده و در معرض اطلاع عموم گذارده است: عرض ۲۸/۵۰ متر، عمق ۱۰ متر، حجم ۱۱۶۸۵

سرگذشت تهران، ص: ۴۱۰

متر مکعب، آبگیر ۷۵۰۰ متر مکعب، تاریخ بنا ۱۲۶۲ (ه. ق) برابر با ۱۲۲۵ هجری شمسی که در لوحه آب‌انبار ۱۸۴۶ و بانی آن بیگلریگی، حاکم تهران قید شده است ....» جعفر شهری در ادامه می‌افزاید:

«اهمیت این بنا صرف نظر از پانزده هزار متر مکعب خاک برداری در عمق ده ذرعی زمین با فقدان وسایل آن روز، در اسلوب بنا و ظرافت ساختمان و اصول معماری آن می‌باشد که آبگیری با این عظمت ساروج و مثل آن در روکش آن بکار نرفته، آجرهای آن نمایان و فقط بصورت دیوار، بندکشی است ... پاشیر آن که سه شیر بزرگ در آن کار گذاشته شده بود چهل و سه پله داشت که بعد از هر چند پله پاگردی برای رفع خستگی در آن تعبیه شده بود و خود پاشیر فضایی حدود دوازده متر مربع جهت ایستادن در نوبت و چاله‌هایی در زیر شیر به ابعاد یک ذرع مکعب که کوزه و سطل و مشک، هر چند بزرگ محل داشته باشد و در تابستانها جایی که از فرط خنکی و لطف هوا که تداعی توچال و پس قلعه می‌نمود.

سقف آن دارای بادگیرهای متعدد بود که هوا را خروج و دخول داده تعدیل می‌نمود و در بام آن کاروانسرا و بارانداز و بر جبهه پاشیر آن که مشرف به کوچه سید اسماعیل بود دکاکنی وقف آب‌انبار گشته و عواید آن مخصوص لجن کشی و تعمیر و مصارف

آن گردیده بود. از معماری و اصول ساختمان آن همین بس که تا امروز که بیش از صد و سی سال از تاریخ بنای آن می‌گذرد، حتی اندک تعمیری بهم نرسانیده، با آنکه قسمت شرقی آن در خیابان‌کشی‌های زمان رضا شاه کف پیاده‌رو و زیر نهر آب آن واقع شده، لامحاله رطوبت از خود نفوذ می‌دهد، اندک نقصانی در آن بوجود نیامده در کمال صحت و درستی برجا مانده و از اهمیت معماری آن در عدم قبول نفوذ رطوبت نیز آن که امروزه بصورت موزه درآمده اجاره‌دار آن را قهوه‌خانه و تماشاخانه و رستوران نموده، تمامی آن را رنگ لعابی که با آن گچ و دیوار و جاهای خشک رنگ می‌کنند زده و لکه‌ای نم از آن بظهور نرسیده، خشک و تمیز و یکدست خودنمایی می‌کند ... یکی از کارهای مهمی که سید ضیاء الدین رئیس الوزرای کودتای ۱۲۹۹ دست بدان زد تا جلب مردم پایتخت کند لجن‌کشی این آب‌انبار بود، از آن جهت که کسی در صدساله اخیر چه دولتی و چه ملتی تا آنجا که پیران و سالخورده‌گان نشان می‌دادند، به خاطر خرج و معطلی‌اش جرأت آن نکرده بود.

آب این آب‌انبار را طول مدت چند ماهه پاییز و زمستان که قنات‌های شاه و حاج علی‌رضا که در این فصول مصرف آنها تقلیل می‌گرفت تأمین می‌نمود و تابستانهای اهالی حدود امامزاده سید اسماعیل، و کوچه‌های حمام گلشن (در خیابان سیروس مقابل میدان گاه‌فروشها) و قسمت اعظم

سرگذشت تهران، ص: ۴۱۱

جنوب شهر و سکنه اطراف و میدانهای مال‌فروشها و گاه‌فروشها و امین‌السلطان و مردم بازار دروازه و بازار حضرتی و بازار پالان‌دوزها و خیابان اسماعیل بزاز (خیابان مولوی) و کوچه پشت بدنه و سرقر آقا و اطراف آن را مشروب می‌نمود، که وسیله سطل و کوزه و خیک و مشک به دکانها و خانه‌ها و پزندگی و اهل حاجت می‌رسید ...»

### آب‌انبار سید ولی

این آب‌انبار در قسمت غربی جلوخان مدرسه امیر نظام و دالان سید ولی آب‌انبار سید ولی، قرار داشت اعتمادالدوله، صدراعظم آقا محمدخان و فتحعلی شاه بانی این آب‌انبار آن را برای شادی روح پدرش ساخته وقف عام و زائران امامزاده کرده بود

### آب‌انبار قاسم خان

آب‌انبار قاسم خان در بین راه تهران و شهر ری قرار دارد. که بانی آن امیر قاسم خان قوانلو قاجار، پسر امیر سلیمان‌خواه اعتضاد الدوله، خالوی آغا محمد خان قاجار است. امیر قاسم خان داماد فتحعلی شاه و پدر مادر ناصر الدین شاه یعنی پدر ملک جهان خانم ملقب به مهد علیا بود. آب‌انبار قاسم خان در بین راه تهران و شهر ری و نیز مسجد و مدرسه مادر شاه جنوب غربی انتهای خیابان باب همایون تهران نیز از بناهای او است. بعدها، مهد علیا تعمیراتی در راه مدرسه انجام داد که به همان دلیل امروزه، این مدرسه را به نام مدرسه مادر شاه می‌شناسند.

جعفر شهری درباره این آب‌انبار می‌نویسد:

«قبرستان چهارده معصوم واقع در ابتدای جاده شهر ری یا جاده شاه عبد العظیم، طرف غرب که از میدان شوش فعلی شروع و به خیابان خزانه ختم می‌شد که پس از تسطیح در آن خانه‌های یک و دو اتاقه برای کارمندان بلدیة (شهرداری) ساخته شد، با غسالخانه مخروطی‌ای که در ابتدای آن بود با نام دیگر قبرستان آب‌انبار قاسم خان به نشانه نیم پایه آجری که لوحه مزار قاسم خان بانی او در ضلع مقابل آن دیده می‌شود. آب‌انباری برای زائران حضرت عبد العظیم و مسافرانی، با سقاخانه مسقفی که طرف راست در آب‌انبار آن ساخته شده

سرگذشت تهران، ص: ۴۱۲

کارگزاری می‌نمود و با پیدا شدن وسایل موتوری و عدم حاجت به آب آب‌انبار، ابتدا آب‌انبار و سقاخانه آن متروک افتاد و با تعریض جاده که ستون آجری آن از میان رفته داخل جاده شد.  
سرگذشت تهران، ص: ۴۱۳

## حمامهای تهران

### اشاره

حمام کردن از دیرباز جزء ضروریات ایرانیان بوده است چه برای ادای واجبات دینی هم که شده وجود حمام را ضروری می‌دانسته‌اند.

در تهران قدیم دو گونه حمام وجود داشت؛ یکی حمامهای سرخانه یا خصوصی که اعیان و اشراف در خانه‌های خود می‌ساختند و دیگری حمامهای عمومی که در آن بر روی همگان گشوده بود.

طبق آمار سال ۱۲۶۹ (ه. ق) ۱۵۳ باب حمام در تهران وجود داشت و ۳ حمام نیز در آبادیهای بیرون دروازه قرار داشتند. و در سال ۱۳۱۷ (ه. ق) ۱۸۲ باب حمام در تهران وجود داشت که ۳۸ باب آن در محله دولت، وجود داشت. ۵۹ باب در محله سنگلج، ۲۷ باب در محله بازار، ۲۸ باب در محله چال میدان و ۳۰ باب آن در محله عودلاجان بود.

با جستجو در نقشه‌های طهران دوره ناصری به نام چندین حمام برمی‌خوریم:

حمام میرزا صالح در محله عودلاجان نزدیک کوچه مسجد حوض.

حمام نواب در محله عودلاجان.

حمام نصیر الدوله در محله عودلاجان نزدیک محله سرتخت.

حمام گلشن در محله چاله میدان.

حمام فیروز در محله چاله میدان.

حمام حاجی مسیب در محله چاله میدان.

حمام اسماعیل یزاز در محله چاله میدان.

سرگذشت تهران، ص: ۴۱۴

حمام قراقانیها در محله چاله میدان.

حمام دوستعلیخان در محله چاله میدان نزدیک خیابان ری.

حمام پاچنار در محله سنگلج.

حمام چال در محله بازار.

حمام میرزا غلامشاه در محله عودلاجان.

حمام حکیم هاشم در محله بازار.

حمام نظام الملک در محله بازار.

حمام کوچه غریبان در محله بازار.

حمام چهل تن در محله بازار.

حمام قیصریه در خیابان چراغ برق.

حمام خانم در محله چال میدان.  
حمام قوام الدوله در محله عودلاجان، سرچشمه.

## ساختمان حمامها

### اشاره

«اسکلت بندی حمامهای عمومی و خصوصی شبیه به هم بود. اصولاً ساختمان حمام عبارت بود از چهار مکان. اول راهرو یا پله‌های ورودی بعد سربینه (جایی که در آن لخت شده یا لباس می‌پوشیدند). راهرو ارتباطی میان سربینه و گرمخانه و سرانجام گرمخانه که محل استحمام و کیسه‌کشی و صابون‌زدن و مشتمال و استراحت و خواب بود.

حمامها برای سوار شدن آب معمولاً پایینتر از سطح زمین ساخته می‌شدند به‌علاوه ملاحظه گرم و سردی هوا هم می‌شد. که پایینتر بودن ساختمان حمام از سطح زمین، زمستان آن را گرم و تابستان را معتدل می‌ساخت. درست مثل سردابه‌ها و زیرزمین‌ها که در عمق ده دوازده ذرعی زمستانی گرم و تابستانی خنک دارند، یکی از شرایط مهم بنای حمام این بود که حتماً تمام بنا در عمق زمین واقع شده سقف آن مساوی زمین باشد بنا به اصطلاح «پشت» داشته باشد در پایین‌ترین قسمت «تون» حمام را می‌ساختند تا بتواند آتش و حرارت را به زیر خزینه و کف حمام برساند.

تون حمام کوره و آتشدانی بود که در فضایی با مساحت پانزده تا بیست متر ساخته می‌شد و در آن سوخت کوره دسته شده و دهانه دو وجب در دو وجب کوره نمایان بود. کوره زیر خزینه

سرگذشت تهران، ص: ۴۱۵

آب گرم قرار داشت و تون تاب جلوی آن می‌نشست و مشت پهن و پشکل و کاه‌تر در آن می‌ریخت و گاهی با چوب آتشها را به هم می‌زد و آن را شعله‌ور می‌کرد پس از خاتمه کار برای آنکه حرارت همچنان باقی بماند در کوره را گل می‌گرفت. همچنین تون هم عبارت از سینی مانندی از مس کلفت بود که به جای دیگ کف خزینه کار گذاشته می‌شد. در ساختمان حمام نکات ظریفی جهت رعایت سلامت مراجعین در نظر گرفته می‌شد. از جمله اینکه راهرو ورودی معمولاً دراز بود و پاگردها پله‌های زیادی داشتند تا مشتری ناگهان از هوای گرم یا سرد و وارد هوای مخالف نشود.

دیگر اینکه معمولاً سربینه و راهرو میان آن و گرمخانه را کمی گرم‌تر نگاه می‌داشتند و گرمخانه که خود حمام بود را به کمال گرم می‌کردند و بهمین ترتیب در هنگام خارج شدن از گرمخانه ورود به راهرو میان گرمخانه و سربینه و سپس داخل سربینه و راهرو تا فضای بیرون هوا معتدل‌تر می‌شد.

ورودی حمام عبارت بود از در کوچک معمولی چوب تخته‌ای شبیه در حیاط با چفت و دیزه و گل میخهای درشت و سردر معمولاً نقاشی شده از تصاویر صحنه‌های نبرد پهلوانان باستانی مانند جنگ رستم و سهراب و رستم و اشکبوس و رستم و اسفندیار در این معنی که حمام استحمام‌کننده را نیرومند می‌سازد.

بعد از در شش پله سنگی یا آجری قرار داشت ..... و بعد از آن پاگردی جهت تنفس و رفع خستگی و اینکه پله‌ها زیاد به نظر نیاید. در اینجا چند پله دیگر قرار داشت و در ورودی یک‌لته و پشت آن یک پاگرد دیگر بود که با صحن سربینه و صفاها و خود سربینه بود.

### سربینه

سربینه به نسبت بزرگ و کوچکی حمام فضایی بود سرپوشیده در صد تا دویست ذرع مربع شامل حیاط ماندی با سه چهار وجب پایینتر از صفه در وسط با حوض دوپاشویه شکیل و پاگردی در اطراف و همکف پاگرد ورودی صفه که غلام گردش نام داشت و در اطراف به عرض سه چهار متر میرسید، که مشتریان لباس کنده، لباس پوشیده و استراحت می کردند. غلام گردش مشتمل بود بر چهار ستون سنگی یک تکه و طاق گنبدی ای در وسط و نیم طاق هایی در اطراف و دری برای خلوت و رختکن کارگران و دری برای «سرچاق کنی»- آبدارخانه- و راهی که راهرو و کنار حوض را وصل به گرمخانه می نمود. سقف و بدنه آن با «آهک صابونی»- آهک سفید اعلا-

سرگذشت تهران، ص: ۴۱۶

سفید شده و آن معمولا- نقاشی شده بود جلو دهانه ورودی به گرمخانه قفسه ای قرار داشت که لنگهای نو را در آن جا می دادند. قفسه دیگری نیز مخصوص لباس مشتریان بود که جالباسی شان لنگی بود که ملبوس خود را در آن پیچیده کنار صفه می گذاشتند. لنگ های نو خوش نقش و نگاری که به جای فرش روی حصیرهای «برنجی» می انداختند. این حصیرها، حصیرهایی بود که از ساقه برنج بافته دور گونیهای برنج پیچیده می شد. حصیری بود نرم و لطیف خاصه در جاهای رطوبتی در سرتاسر صفه می گشودند تختی که استاد حمامی بر آن می نشست معمولا سه وجب ارتفاع داشت ... راهرو میان سربینه و گرمخانه همکف صحن سربینه ساخته می شد.

در اینجا حوض کوچکی به دیوار بود که لنگهای کثیف را در آن می شستند و طرف دیگرش چند دهانه مستراح با دری کوتاه قرار داشت. دری که این محوطه را از گرمخانه جدا می کرد.

### گرمخانه

گرمخانه فضایی بود هم اندازه سربینه با محوطه ای در وسط و فضایی در اطراف و ساختمانی شبیه سربینه که چهارستون پایه سقفهای آن در گرمخانه بود. یک خزینه آب گرم و یک خزینه چسبیده به آن، آب ولرم قرار داشت که در نتیجه مجاورت آب گرم و تنبوشه ای که دو خزینه را به هم وصل می کرد گرم می شد. چاله حوض- استخر سرپوشیده- نیز در گرمخانه بود. این استخر برای شنا و آب بازی ساخته شده بود و در واقع استخر ماندی عرض و طول ۱۰\*۴ و گاه اندکی کم و زیادتر و عمق سه چهار متر که از کم به زیاد می رسید. آخرین قسمت گرمخانه واجبی خانه بود که در آن زدایش موی بدن انجام می گرفت.

### خزینه

خزینه ها با سه چهار پله از سطح زمین بالاتر معلوم می شدند و چاله حوض با یکی دو پله زیر خزینه آب گرم، کوره ای قرار داشت که با چوب و گاه و پهن روشن شد و به دیگ حرارت می رساند دود این کوره از مجرای به نام خان، از زیر کف حمام می گذشت و از دودکش بام خارج می شد.

### خان

خان عبارت از زه کشیهای متعدد و یا تونلهایی به اندازه نیم قد آدمی و پهنای سه چهار وجب بود

سرگذشت تهران، ص: ۴۱۷

که از خان اصلی در کف حمام منشعب می شد. در نتیجه کف حمام همیشه گرم بود. خانها را وسیع می ساختند تا بتوان خاکسترهای جمع شده در آن را که از دود گاه و پهن فراهم می آمد به راحتی تخلیه کرد.

وسط بعضی حمامها حوض کوچکی جهت رفع احتیاج مشتریانی که کارگر نمی گرفتند و می خواستند خود، کار خود را بکنند قرار داشت. دو طرف خزینه آب گرم نیز دو حوضچه وصل به خزینه با دو سکو قرار داشت که مشتریان برای صابون زدن بر آن می نشستند ...

### بام حمام

بام حمام که همکف اطراف آن بود مجموعه‌ای بود از یک سری نیم گنبدیها که شیشه‌های گرد نعلبکی مانند داشت. کف این گنبد با کاهگل هموار و آب‌روها از آن رد شده بود، که آب باران از «کوناله‌هایش» (جوی مانند میان گودی دو طاق) بگذرد. کنار گنبد اتاقک‌هایی برای سکونت تون‌تاب و کارگران بیجا و مکان حمام ساخته شده بود. محلی نیز پازدن و خشک کردن سوخت زمستان بود که معمولاً برج مانند در گوشه‌ای روی هم انبار شده و دور آن برای حفاظت از باد و باران با پهن خیسانده و کاهگل مانند کاهگل مالی می شد ....

حمامهای خصوصی نیز با همین اسلوب ساخته می شدند ظاهر سازی و تزئین بهتر می داشتند و هزاره‌ها و حوضهای مرمر و نقاشیها زیادی با سلیقه بهتر در ساختمان این حمامها به کار می رفت.

### یادداشتهای دکتر پولاک درباره حمامهای قدیم

حمام با زندگی دینی ایرانیان در ارتباط نزدیک است. زیرا هم بر اثر مقاربت، عادت ماهانه، زاییدن و اصولاً هر نوع بیماری و هم به سبب تماس با چیزهایی که ناپاک قلمداد شده است مانند خون، چرک، مردار، سگ و غیره منطبق با قواعد دینی بدن نجس می شود و در تمام این موارد نجاست را باید با رفتن به حمام برطرف ساخت. اما باز صرف نظر از تمام این مقررات دینی حمام برای فردی شرقی نیازی است غیر قابل اجتناب، بدون حمام تصور آسایش را سرگذشت تهران، ص: ۴۱۸

نمی تواند بکند، پس در نتیجه برای ساختن حمام و نگاهداری آن کمال مراقبت را مبذول می دارد. حمام به دو نوع عمومی و خصوصی تقسیم می شود. حمامهای عمومی بر اثر موقوفات دینی ایجاد می شود و مخارج نگاهداری آنها نیز از همان محل است، اما حمامهای خصوصی بیشتر برای مصرف شخصی تعبیه گردیده است، ولی در بعضی از ساعات مردم نیز می توانند با پرداخت ورودیه‌ای به آن راه یابند.

وسیله گرم کردن حمام تپاله است. همیشه میتوان نزدیک حمام توده‌ای از کود را دید که با کمک نی و خیزران به لایه‌های گوناگون تقسیم شده است. مدخل حمام را معمولاً با تصاویری زینت داده‌اند که اغلب صحنه‌هایی پهلوانی از جنگ رستم با دیوهاست. مطلوبترین نقشها تصویر سواری است که با شمشیر پهلوان فاتح ظاهراً به دو نیم شده است. در حالی که نیمی از او در حال فروافتادن از اسب است نیم دیگر خود را قائم بر اسب نگاهداشته است.

خود حمام در زیرزمینی که دارای سقفی ضربی است قرار دارد. نور آن از بالا- از طریق نیم کره‌هایی شیشه‌ای و متعدد، تأمین می شود. اولین قسمت را سرحمام- سرینه- می گویند. دور تا دور حوضی است که فواره دارد. بر دیوارها غرفه‌هایی تعبیه شده که همه را با قالی فرش کرده‌اند. در اینجاست که لباسها را از تن بیرون می آورند و لنگی به دور کمر می بندند. آنگاه به قسمت دوم وارد می شوند که خزینه‌ای بزرگ و پر از آب دارد و زیر آن صفحه بزرگی از مفرغ تعبیه کرده‌اند به نام تون. زیر تون آتش



ملایمی روشن است ... این آب که به مقدار معینی در این خزینه است تجدید نمی‌شود. هر چند که صد نفر پشت سر هم در آن استحمام کنند. علت آن است که مطابق مقررات این آب با وجود انباشته‌شدن از عناصر گوناگون هرگز ناپاک نمی‌شود. هرگاه چه به دلیل حفظ سلامت یا به خاطر کسب لذت بخواهید به حمام بروید باید داخل قسمت سوم بشوید، کف این قسمت از آجر یا سنگ مرمر است به کمک لوله‌های زیرزمینی از طریق بخار آب گرم می‌شود بلافاصله دلاک به استقبال شما می‌آید و شما حداقل دو ساعت تمام در اختیار کامل وی قرار می‌گیرید. دلاک آب به روی آجر داغ می‌پاشد تا قدری بخار ایجاد شود، اما به هر حال بخاری که ایجاد می‌شود به غلظت بخار حمامهای معمولی روسی نیست. از آن پس لنگی به روی زمین می‌گسترده، لنگ دیگری را چنبر می‌کند و به صورت بالش درمی‌آورد و به شما دستور می‌دهد که دراز بکشید. حالا دیگر رنگ کردن مو شروع می‌شود، هر ایرانی، هم

سرگذشت تهران، ص: ۴۱۹

موی سر و رویش و هم ابروهای خود را تا سنین کهولت رنگ می‌کند. گاه برای آنکه آن را زیباتر سازد و گاه به علت آنکه تصور می‌کند با این کار موی خود را تقویت کرده بهتر حفظ می‌کند به هر تقدیر موادی که در آنجا برای رنگ کردن مو بکار می‌برند ممکن نیست که برای رشد مو زیان‌آور باشد، زیرا طاسی سر بسیار کم است و فقط در اثر بیماریهای موروثی مشاهده می‌شود. اما در عوض موی پرپشت و محکم ایرانیان به‌عنوان یکی از خصایص ملی آنها شهرت دارد. موهایی که به رنگ سیاه درآمده به مردها ظاهر جوان می‌دهد، به حدی که یک‌نفر خارجی ممکن است به سهولت در برآورد سن آنها دچار اشتباه شود. اروپاییهای ساکن ایران نیز موی خود را رنگ می‌کنند تا به رسوم و معیارهای زیبایی آن مملکت پایبندی نشان داده باشند.

در مدتی که باید برای رنگ گرفتن مو در انتظار بود دلاک به انجام دادن سایر کارهایش مشغول است. وی با تیغی موهای زاید را از اعضا و سر می‌زداید روحانیون و به‌طور کلی مردمی که هنوز عمامه بر سر دارند کاملاً سر خود می‌تراشند. طبق مد جدید قسمتهایی از مو در شقیقه و کاکل را دست نمی‌زنند. موهای شقیقه در دو طره، جلو و پشت گوش قرار می‌گیرد، موهای جلو سر به صورت کاکل یا نوعی گیسوی چینی درمی‌آید ... پس از آن دلاک با کمک قطعه‌ای سنگ آتش‌فشانی به نام سنگ پا کف پا را از پینه‌ها و قشرهای زائد پوست پاک می‌کند. اما سراسر بدن به کمک دستها مالش داده می‌شود و بعد کیسه پشمی زبری را بر روی پوست می‌کشند و بدن را با کف صابون می‌پوشانند، به صورتی که پوست چون مخمل نرم می‌شود در آخر کار هر کدام از اعضا و بخصوص ستون فقرات بار دیگر مشتمال می‌شود. این کارها در فرد شرقی حالتی از کوفتگی ایجاد می‌کند و او در نتیجه سرمست و بی‌خود می‌شود. پس از آنکه بدن به صورت مکرر با آب نیم‌گرم شسته شد، شخص بار دیگر و بدون لزوم در خزینه قسمت دوم غوطه می‌خورد، وقتی که به قسمت اول بازگشت خدمه حمام روی او باز خشک می‌اندازند و مجدداً او را مشتمال می‌دهند تا از این رهگذر بدنش را خشک کند و خون را در زیر پوست او به جریان اندازند که از پس آن دیگر لباس بر تن می‌کند و از حمام خارج می‌شود. به هنگام خروج آدمی در وهله اول تقریباً احساس خستگی می‌کند، اما پس از لحظه‌ای این خستگی جای خود را به نشاطی عمومی می‌دهد. هرگاه کسی به سبب سواری طولانی خسته و کوفته شده باشد، چنین استحمامی کافی است که طراوت و سرزندگی اولیه را به وی بازگرداند. «

دکتر پولاک همچنین می‌نویسد:

سرگذشت تهران، ص: ۴۲۰

«حمام برای بسیاری از زنان مرکز تجمع است تا در آنجا باهم به گفتگو و اختلاط پردازند و تازه‌ترین رویدادهای شهر را با یکدیگر در میان بگذارند. آنها اغلب نصف روز را در آنجا به سر می‌آورند. شربت می‌خورند یا با ساز و آواز وقت را می‌کشند ...

حمامهای عمومی در ساعات اولیه صبح به زنان اختصاص دارد. ساعت شروع کار حمام در هر محله شهر با صدای بوق اعلام می‌گردد. ورودیه حمامهای عمومی چون از محل عواید موقوفات نگهداری می‌شوند، خیلی ناچیز است. به دلیل جنبه مذهبی‌ای که ایرانیان برای حمام قائلند، استفاده غیرمسلمانان از آنها ممنوع است، حتی متعصبین ورود یک خارج از مذهب را به حمام به رغبت اجازه نمی‌دهند. برعکس ایران، در ترکیه (عثمانی) استفاده از حمام برای همه و حتی مسیحیان آزاد است. به هر تقدیر حمام ایرانی بدن را به بهترین وجه تمیز می‌کند، از این گذشته در خستگی ناشی از زحمت زیاد و همچنین در مداوای دردهای مفصلی و روماتیسمی کمک مؤثری است...»

## بوق حمام

بوق حمام شاخ بلند و ضخیمی بود از جنس شاخ گوزن یا جلد حلزون دریایی یا صدف خالی شده که یکی از کارگران حمام آن را به لب می‌گذاشت و محکم در آن می‌دمید و به این ترتیب صدای دو دو رود و ..... ی ناهنجاری از آن برمی‌آورد. بوق حمام را هر سحرگاه به صدا در می‌آوردند تا به این وسیله باز شدن در حمام را به اطلاع مردم برسانند. بوقهای حمام در دو نوبت به صدا در می‌آمد. یک نوبت برای اعلام باز شدن حمام و نوبت دیگر برای اینکه به مردم اطلاع داده شود که حمام مردانه به زنانه تبدیل شده است یا به اصطلاح نوبت حمام زنانه است.

«در باب بوق حمام قصه‌ها و داستانهای جالبی نقل می‌کنند، از جمله اینکه وقتی کنت دومونت‌فرت از طرف ناصر الدین شاه به ریاست نظمیته تهران برگزیده شد برای برقراری نظم و ترتیب و امنیت دار الخلافه حکومت نظامی ناگزیر مقررات سختی وضع و اجرا می‌کرد که از آن جمله اعلام حکومت نظامی بود. به موجب حکومت نظامی مقرر شده بود که پایتخت‌نشینان حق ندارند از ساعت دوازده شب تا پنج صبح از خانه‌های خود خارج شوند تا

سرگذشت تهران، ص: ۴۲۱

دزدان و حرامیان نتوانند به خانه‌های مردم دستبرد بزنند. اتفاقاً شبی که کنت مزبور مشغول سرکشی و بازرسی محلات تهران بود در ساعت ممنوعه می‌بیند شخصی در حالیکه عبایی به دوش و بقچه‌ای زیر بغل دارد، به سوی می‌رود. کنت که از این امر متعجب شده بود پیش می‌رود و می‌گوید مگر نمی‌دانی که در این ساعت به موجب اعلام حکومت نظامی کسی حق رفت و آمد در خیابانهای شهر را ندارد؟ مرد که چیزی از صحبت‌های کنت نمی‌فهمید، اظهار می‌دارد: من از حکومت نظامی و این چیزها سر در نمی‌آورم و تابع بوق حمام هستم که الآن به صدا درآمده و اعلام کرده که حمام باز است و من هم به آنجا می‌روم!

می‌گویند کنت وقتی این کلام را می‌شنود نزد ناصر الدین شاه رفته و استعفای خود را تقدیم می‌دارد و عرض می‌نماید که در این شهر یا من باید دستور بدهم یا بوق حمام!»

## جن و حمام

در میان مردم قدیم شایع بود که شبها در حمام جن وجود دارد و داستانهای زیادی نیز در این باره همواره بر سر زبانها بود. از جمله می‌گویند:

«شخصی قوزی و خوش‌رفتار و خندان که در هر کار با خوش‌رویی و خوش‌دابی وارد شده و اکثر به آوازه‌خوانی و حتی بشکن‌زنی و رقاصی کار را ختم می‌کرد از نور ماه در تربیع آخر به اشتباه افتاده، یکی دو ساعت به فجر مانده به حمام رفت. در این شب جن‌ها عروسی داشتند و این حمام را برای این احتفال انتخاب کرده بودند. قوزی وقتی وارد حمام شد و دانست ساعت را اشتباه کرده و میان جن‌ها گیر افتاده است، به رسم خود مشغول خنده و خوش‌دابی و خواندن و رقاصی شد. جن‌ها خیلی از شرکت این قوزی در

فرح آنها خوششان آمد و گفتند حیف است که شخص به این خوبی ناقص باشد، قوز او را برداشتند و چون قوزی به واسطه این رویه خویش از نقص نجات یافت، در این شهر قوزی دیگری هم که به مناسبت قوزش با این قوزی سابق که حالا مرد تمامی شده است، رفاقت داشت، وقتی که او را چنین سالم دید بالطبع از او پرسید: چه کرده‌ای که قوزت رفع شده است؟ در جواب، قوزی سابق داستان خود را با نشانی حمام برای این رفیق نقل کرد.

سرگذشت تهران، ص: ۴۲۲

این قوزی همان شب به آن حمام رفت، از قضا جن‌ها در این شب یکی از بزرگان مرده و این احتفال، اجتماع عزاداری بود. قوزی بیچاره از راه نرسیده رقاصی و آوازخوانی را دم داده.

جن‌ها خیلی از این رفتار بدشان آمد و دیدند این شخص هم قوزی است. گفتند باید قوز آن قوزی سابق را بالای قوز این قوزی بگذاریم که تلافی این بی‌ادبی او را به‌جا آورده باشیم. همین کار را کردند و این بدبخت موقع ناشناس را با قوز بالا قوز از حمام بیرون کردند. ضرب المثل قوز بالا قوز نیز از این افسانه اتخاذ شده است.

داستان دیگری هم درباره جن و حمام شبانه میان مردم رواج داشته است:

«مردی سحر به حمام می‌رود و حمام را مثل همیشه آماده و چراغ آن را روشن می‌بیند. لنگها را به دو طرف جرزها آویخته و داخل سرینه را پر از جمعیت و استاد را پشت دخل و مشتریان را مشغول چپک کشیدن و قلیان کشیدن می‌بیند و حتی داخل گرمخانه را شلوغتر از همیشه ملاحظه می‌کند تا آنجا که امر بر او مشتبه شده گمان نزدیک شدن آفتاب می‌کند، از این‌رو که زودتر به نماز برسد یکی دو دلچبه آب به خود ریخته، سر و تنی خیس می‌کند و برای صابون‌زدن می‌نشیند، اما کارش که تمام می‌شود پاهای دلاک که مثل پای قاطر دارای سم بوده نظرش را جلب می‌کند. متوهم و وحشت‌زده می‌شود که شنیده بوده جن پاهایش دارای سم و پشتش دارای دم است و در حمامها دیده می‌شود، برای اینکه هرچه زودتر از حمام خارج شود به خزینه می‌رود که در آنجا چشمش به مرد ریش بلندی که غسل می‌کرده می‌خورد و جریان را با او در میان می‌گذارد و مرد ریش بلندی که داستان را می‌شنود، یک پایش را از آب بیرون می‌آورد و نشان می‌دهد و می‌پرسد: یعنی سمش این جور بود؟ و پای دیگرش را هم پهلوی آن قرار می‌دهد و می‌گوید: یا این جور مثل سم گوسفند؟ که مرد سراسیمه شده پا به گریز می‌نهد، در سرینه از مشاهده جمعیت کمی از وحشتش کاسته شده لباس می‌پوشد و عازم خروج می‌شود، اما با خود می‌گوید: خوب است جریان را برای استاد حمامی بگویم تا دعای رفع جنی برای حمام بگیرد و چون ماجرا را با او در میان می‌گذارد، استاد حمامی که چهار زانو بالای تخت خود نشسته بوده است پای خود را تا پایین دخل دراز می‌کند و می‌گوید: لابد اینطور سم داشته است؟ مرد حیرت‌زده می‌شود و روبه طرف مشتریان می‌کند اما آنها را هم می‌نگرد که همه با سمهای براق و اکس‌زده و دم‌های بلند و بینهای دراز شبیه خرطوم فیل می‌باشند، که استاد در این وقت از طول به عرض گراییده دهانش چون کلاف نخی که در آن دست کرده باشند باز

سرگذشت تهران، ص: ۴۲۳

می‌شود و خنده‌ای سر داده می‌گوید: برو پول حمامت را هم مهمان من هستی به شرطی که دفعه دیگر این وقت پا به حمام نگذاری. مرد بیچاره چون به خانه می‌رسد می‌فهمد که هنوز دو ساعت هم به اذان صبح باقی مانده است!

سرگذشت تهران، ص: ۴۲۴

مکتب خانه

اشاره

پیش از احداث مدارس به روش نوین، کودکان و نوآموزان در مکانهایی به نام مکتب‌خانه خواندن و نوشتن را فرا می‌گرفتند. ولی در بیشتر موارد چون روشی ستمگرانه و مستبدانه در آموزش به دانش‌آموز اعمال می‌شد بیشتر محصلین از درس و مدرسه گریزان شده و بی‌سوادی را به چنان شکنجه‌هایی ترجیح می‌دادند. نتیجه آنکه بی‌سوادی در سراسر ایران امری بود رایج و عمومی. در واقع مکتب‌خانه‌ها و مکتب‌داران به جای آنکه اطفال گریزپا را جمعه به مکتب آورند، او را حتی در دیگر روزهای هفته نیز از مکتب و درس گریزان می‌کردند.

مکتب‌خانه دکان یا اتاق بزرگی بود که مکتب‌دارها یا ملاباجی‌های زن آن را اداره می‌کردند. صورت ظاهر مکتب‌خانه عبارت بود از فرش، حصیر، نم‌د و یا گلیمی مندرس و میز پاکوتاه و تشکچه مکتب‌دار و چند ترکه آلبالو و انار که روی زمین و کنار میز قرار داشت و چوب فلکی نیز در کنار اتاق!

چوب فلک چوبی بود به قطر دسته بیل و به طول یک‌متر و نیم که در دو قطعه میان آن با سی‌چهل سانت فاصله دو سوراخ ایجاد کرده بودند. طنابی به طول یک‌متر این از سوراخ‌های گذرانده سر آن را گره می‌زدند. طرز کار بدینگونه بود که مقصر را می‌خوابانند و پاهایش را از طناب رد کرده و دو نفر نیز دوسوی چوب را گرفته و آن را محکم می‌پیچانند تا پاها از طناب خارج نشود و یک نفر هم مأمور چوب زدن به کف پاها می‌شد.

کنار دست مکتب‌دار نیز همیشه دو ترکه وجود داشت، یکی کوتاه برای بچه‌هایی که نزدیک مکتب‌دار و پای میز می‌آمدند و خوب در دسترس بودند دیگری بلند برای کسانی که اجازه گریز به خود می‌دادند و کنار می‌کشیدند یا جایشان دورتر از مکتب‌دار بود.

علاوه بر این زیر تشک مکتب‌دار هم ریگهایی بود برای لاله گوش و مدادهایی برای لای انگشتان دست! بدتر از همه آنکه هرشاگرد مکتبی مکلف بود چنانچه در خانه‌اش درخت انار و سرگذشت تهران، ص: ۴۲۵

آلبالو و امثال آن بود به نوبت ترکه‌هایی از آن بکنند و برای مکتب‌دار بیاورد. متأسفانه این روش حتی سالها پس از به وجود آمدن مدارس نوین نیز ادامه داشت. زجر و آزار مکتب‌دار نسبت به اطفال به اندازه‌ای بود که مرخص کردن آنها از چنگ معلم خود ثواب بزرگی به‌شمار می‌آمد که دردها را شفا می‌داد و حاجت‌ها را روا می‌ساخت! مثلاً اگر زنی در حال وضع حمل بود و کار به سختی می‌کشید، فوراً اطرافیان زانو پولی به یکی از مکتب‌داران می‌دادند که مکتب را تعطیل و شاگردان را مرخص کند، تا به خوشی این آزادشدگان، خداوند به مریض آنها رحم کرده و زودتر از شکنجه زایمان خلاصش کند.

شاگرد مکتبی‌ها برای بیان وصف حال خود شعرها داشتند:

«امروز که روز شنبه‌س فردای اون یه شنبه‌س

پس فردا که دوشنبه‌س پشت سرش سه شنبه‌س

وقتی سه شنبه اومد دنبال اون چهارشنبه‌س

پنجشنبه روز ذوقه چون فرداش روز جمعه‌س»

و یا:

چهارشنبه کنم فکری پنجشنبه کنم شادی

جمعه می‌کنم بازی‌ای شنبه ناراضی

پاها فلک‌اندازی چوبهای آلبالو

پاهای خونالود بچه‌ها از ۶ سالگی وارد مکتب می‌شدند و تا هیجده سالگی به درس خواندن می‌پرداختند.

البته اغلب خانواده‌های پولدار و اشرافی برای سوادآموزی بچه‌های خود معلم سرخانه دعوت می‌کردند که در این صورت از شدت شکنجه‌ها کاسته می‌شد. به‌طور کلی اصول آموزش مکتب‌داران بر تکرار موضوع استوار بود درس آنقدر تکرار می‌شد تا درس ملکه ذهن شاگرد شود. معلم با صدای بلند می‌گفت و شاگردان دسته جمعی پاسخ می‌دادند. در مکتب، پس از یاد گرفتن سی‌و‌دو حرف فارسی و عربی که پایه سواد شناخته می‌شد، نخست عمه جزء، بعد قرآن، آنگاه گلستان سعدی، نصاب الصبیان، جامع عباسی، ابواب الجنان، و ... تدریس می‌شد.

بویژه آنکه شاگردان با حفظ کردن اشعار نصاب الصبیان تعداد زیادی از لغات را فرا می‌گرفتند.

همچنین معلم مکتب‌خانه مکلف بود تا شاگردان خود را به معارف دینی و مذهبی آشنا کرده در امر نماز بچه‌ها نظارت کافی نماید. معلم یا آخوند در این قسمت وظیفه خود می‌دانست که همه روزه مسائل دینی را از روی فتوای مرجع تقلید زمان برای شاگردان بگوید و هر روز عصر

سرگذشت تهران، ص: ۴۲۶

همین که کارهای درسی به پایان می‌رسید آنان را وادار می‌کرد، وضو گرفته و به نماز جماعت بایستند.

### یادداشتهای عبد الله مستوفی درباره مکتب‌خانه

عبد الله مستوفی که خود از خانواده‌های سرشناس و باسواد تهران بود، درباره مکتب‌خانه می‌نویسد:

«کم‌کم موقع درس خواندن من هم فرارسید. یک روز ساعت خوش کردند و مرا با یک کله قند نیم‌منی و یک توپ‌قدک برای آخوند به مکتب فرستادند. بالاخانه سردر مدخل حیاط ... از سمت چپ در مدخل پلکان داشت، مکتب‌خانه خانوادگی ما بود. این محل از کی برای این کار تخصیص یافته بود؟ کسی چیزی از تاریخ آن نمی‌دانست. اجمالا می‌شنیدیم که آقا میرزا جعفر، پسر سوم پدرم هم در این مکتب‌خانه درس خوانده است. بنابراین زیادتر از بیست سال است که تمام دختر و پسر و نوه و برادرزاده‌های پدرم هر یک بیش و کم با این مکتب‌خانه سروکاری داشته‌اند و از مدتی پیش همیشه این مکتب‌خانه دایر بوده و معلمی داشته است. یک چند ملا محمود گرکانی در آنجا معلم بود و بعد از او ملا محمد انجدانی معلم شده است. این ملا محمد با برادرش ملا عبد اللطیف از هفت هشت سال قبل به‌طور تناوب در اینجا معلم هستند. هر چندی که یک‌برادر برای کارهای شخصی خانواده می‌رود، برادر دیگر به جای او می‌آید. وقتی که من به مکتب رفتم ملا محمد معلم بود.

همین که چشم آخوند به من و بعد از آن به سینی محتوی قند و قدک افتاد، بعد از جواب سلام چند کلمه‌ای راجع به هوش و شعور من و اینکه ان شاء الله پسر کارکن معقولی خواهم شد و آقای سنگین و رنگینی بار خواهم آمد، ادا کرد و مرا پهلوی برادرم نزدیک خود نشاند.

عمه جزوی هم که برای من قبلا تدارک کرده بودند، با یک چوب الف کاغذی حاضر بود. آخوند بلافاصله مرا پیش طلبید، عمه جزو را باز کرد و هو الف‌فتح العلیم را با شعر بعدش؛

بس مبارک بود چو فرهماول کارها بنام خدا

را طوطی‌وار به من آموخت. من هم بدون آنکه اشکال را به آنچه می‌گویم تطبیق کنم چوب الف را روی کلمات می‌گردانم و جمله عربی و شعر فارسی را تکرار می‌کردم. آن روز به‌همین قدر قناعت شد، فردا الفبا را به من آموختند. بعد از یکی دو روز الف زبر و الف زیر و الف پیش

سرگذشت تهران، ص: ۴۲۷

و الف دوزبر، دوزیر، دوپیش و الف الف آ. هر یک را در یک روز از الف تا یا آموختم ولی هیچ یک از آنها با مثالی توأم نبود و

من نمی دانستم الف زیبا و جز آن را برای چه می خوانم؟ و به چه درد من می خورد؟ وقتی که کار به (ه) گرد «ع» مربع و «غ» رسید کار مشکلتر شد. همین که به «مد را بکشم، جزم را برهم بزنم، تشدید را سخت بگویم، الف همزه را بجای الف بشناسم. رسیدیم [دیگر یک] معمای درست و حسابی بود. زیرا اگر چه علائم مد و جزم و تشدید و الف همزه را در عمه جزء رسم کرده بودند، ولی چون توضیح شفاهی در مقابل نداشت، برای من بالمره لاینحل بود. معهدا طوطی وار آنچه می گفتند من تکرار می کردم و حافظه بچگانه عین آن را تحویل معلم می داد.

در این ضمن ها، ملا محمد نوبت رفتنش رسید، ملا عبد اللطیف برادر کوچکترش آمد، من هم به الحمد رسیدم. برای آخوند تازه وارد هم به مناسبت رسیدن من به الحمد یک قدک فرستادند. ولی هجای عربی برای بچه ای که هنوز از زبان مادری خود یک حرف نیاموخته است! چه کار مشکلی؟! تا حال طوطی وار یک چیزی آخوند میگفت و من هم ضبط می کردم ولی اینجا دیگر طوطی وار به درد نمی خورد و چون توضیحات اولیه راجع به اعراب حروف برای من داده نشده بود، از الف لام زبر ال، ح و م و زبر حم، الحم دال پیش دالحمد هیچ نمی فهمیدم و بدتر اینکه، استخراج این چند جمله که باید در ضمن گفت، از یک کلمه الحمد، چیزی نبود که به این مفتی ها و بدون توضیحات قبلی و ضمنی صورت بگیرد و در این بابها، نه قبلا توضیحاتی داده شده بود و نه در ضمن چیزی گفته می شد. روز اول آخوند سابقه پیشرفت مرا در آموختن الفبا و گفته های برادرش را درباره من مأخذ قرار داد و تمام الحمد را برای من درس گفت. فردا که دید من چیزی از خواننده های دیروز را نمی توانم پس بدهم تخفیف داده به قهقرا برگشت تا به روزی یک کلمه کوچک رسید. باز هم تفاوتی در پیشرفت حاصل نشد و همان یک جمله سه چهار کلمه ای را نمی توانستم پس بدهم ...

این بچه ها از شش هفت سالگی به مکتب می آمدند، تا هفده هیجده سالگی مشغول بودند از الفبا شروع کرده بعد از قرآن به فارسی و صرف و نحو عربی و منطق و معانی و بیان می رسیدند و در این سن از مکتب خانه خارج می شدند. هر کدام قریحه ای داشتند دنبال تحصیل خود را در خارج می گرفتند و خود را کاملتر می کردند و آنها که استعدادی نداشتند، نیز به هر جا باید برسند، رسیده بودند به همان سواد فارسی و خط و املا و ادبیات جزئی قناعت می کردند و وارد زندگی می گشتند. این مکتب خانه همیشه دایر بود و افراد خانواده هم با حول و حوش به

سرگذشت تهران، ص: ۴۲۸

قدری بودند که یک نفر معلم را مشغول کنند.

این معلم ماهی بیست و پنج قران موجب می گرفت. اکثر هم چون خانواده اش در تهران نبود، در مکتب خانه منزل داشت و برای او شام و ناهار از آشپزخانه می دادند. یکنفر نوکر هم مواظب آوردن شام و ناهار برای آخوند و رفت و روب مکتب خانه بود. طاقچه بالایی سر آخوند پر از کتابهای پر حجم بزرگ بود. این کتابها غیر از یکی دو جلد مابقی از کتابهای پدرم بود که به آخوند داده بودند و در حقیقت وقف مکتب خانه بود ... فرش مکتب خانه یک دست نمدا با یک میانفرش قالی و جای جناب آخوند یک پتو کرمانی گلی چهارتا کرده افتاده و پشتی آخوند هم رختخواب خودش بود که در چادر شب قمی پیچیده شده بود.

این مکتب خانه زمستانها با یک منقل پر از زغال گرم می شد و تابستانها به زیرزمین سمت جنوب حیاط بزرگ بیرونی انتقال می یافت. بعد از ظهرها هم کاسه پر از یخ برای آب خوردن آخوند و بچه ها مهیا بود ... مشق خط نیز در این مکتب خانه یکی از اصول تعلیم و تربیت بشمار می آمد. هر چند یک بار که در مکتب خانه عده ای پیدا می شدند که وقت تعلیم گرفتن آنها از استاد خط رسیده بود، خطاطی را خبر می کردند که هفته ای دو روز می آمد و مشق خط می داد ...

از این مکتب خانه ها در منزل اعیان همه جا دایر بود. اگر کسی استطاعت فراهم کردن وسایل آن را نداشت، با اجازه پدر خانواده ای که مکتب خانه داشتند، پسر خود را با ماهی پنج قران یا منتها یک تومان به این مکتب می فرستاد.



در مدارس آخوندی هم بعضی آخوندها یکی دو تا شاگرد می‌پذیرفتند و آنها هم همین مواد را درس می‌دادند. در سر گذرها هم مکتب‌خانه‌هایی بود که با ماهی یکی دو قران، بچه کاسبها به آنجا می‌رفتند، قرآن و فارسی یاد می‌گرفتند.»  
 روش مکتب‌خانه سالها ادامه داشت تا آنکه حاج میرزا حسن رشديه، پسر آخوند ملا مهدی تبریزی، مدارس نوین را پایه‌گذاری کرد و نخستین مدرسه جدید به سال ۱۳۱۵ (ه. ق) در تهران و در زمان سلطنت مظفرالدین شاه تأسیس کرد.

### شیطنهای شاگردان مکتب

شاگردان مکتب‌خانه معمولاً به تنبیه‌های سختی گرفتار می‌آمدند. پس طبیعی بود که گاه دست به تلافی زده و نقشه‌های کودکانه‌ای طرح کنند. مهدی خان ممتحن الدوله درباره یکی از این

سرگذشت تهران، ص: ۴۲۹

کینه‌جوییها شیطنتها در خاطرات خود می‌نویسد:

«... چون صحبت از مقتضیات شیطنتها در بچگی رفت، باید در هر موقع برای جلب تبسم قاریین یکایک را در هر زمان به قلم آرم. از جمله هنگامی که با میرزا مصطفی خان پسر سوگلی مرحوم وزیر همدرس بودم، معلمی داشتیم حاجی ملا هادی نام طالقانی که مواظبت تام در تحصیلات پسر وزیر داشت و هر وقت خطایی از او سر می‌زد یا درسش را روان نمی‌کرد، برای تنبیه او این بنده را به چوب می‌بست و اذیت می‌کرد. هر قدر شکایت پیش پدر می‌بردم و جای چوبها را ارائه می‌دادم، مرا بدین شعر ساکت می‌نمود که:  
 تمتعی که من از عمر در جهان بردم همان جفای پدر بود و سیلی استاد

چیزی که بنده را بیشتر صدمه می‌زد تصدیقهای بلا تصور سوگلی پدر بود که با جامه‌های مادرم خود را زینت می‌نمود این حرکت مرا تحریک به دشمنی زن‌پدر می‌کرد. لیکن ساکت بودم و از ترس رنجانیدن پدر جرأت تعرض نداشتم. روزی که در مکتب‌خانه آقا میرزا مصطفی خان گنجشکی در دست داشت و با او بازی می‌کرد. معلم غفلتاً ورود نمود. مشارالیه از ترس، گنجشک را به میرزا معصوم خان (سرتیپ و منتخب السلطنه حالیه) عمه‌زاده‌اش که در پهلویش نشسته بود تسلیم داشت. معلم متغیر گشت. بازخواست نمود که وزیرزاده به جای تحصیل نباید اوقات خود را به گنجشک بازی مصروف دارد. میرزا معصوم خان برای برائت ذمه دایی‌زاده خود اظهار داشت که گنجشک متعلق به مهدی‌خان است و او آقا را تحریک به بازی می‌کند! آخوند بی‌مروت فوراً ترکه را برداشت به صورت و کله بنده کوبیده و دو نفر فراش احضار نموده پایهای بنده را به فلکه گذارده مشلق نمود. از آن ساعت بر آن شدم که درصدد تلافی برایم و شر جناب آخوند را دفع نمایم. چون به تنهایی کار مشکل بود لابد آقا زاده را به زبان خوش با خود همدست نموده درصدد برآمدیم که آخوند را بیرون کنیم.

حضرت وزیر برای تشویق ما به تحصیل مقرر داشته بود که هر قدر ما در محفوظ داشتن سوره‌های قرآنی و کتاب «الفیه» و اشعار و نصایح شیخ سعدی صرف همت گماریم، سطری یک قران به ما انعام دهد. اتفاقاً در آن روزها ما را احضار و سؤال از عبارات محفوظ فرمود. و ما سوره مبارکه به نام «عم» را در حضور یکان یکان قرائت نموده به هر یک دو تومان انعام فرمود که

سرگذشت تهران، ص: ۴۳۰

در مراجعت از خدمت وزیر الله‌ها گرفتند. بنده یک تومان در جوراب خود مخفی داشته بودم.

الله علیه ما علیه مطالبه می‌کرد. گفتم که از دستم ریخته است. با چند سیلی رفع مزاحمت گشت.

فردای آن روز که جمعه نزدیک عید و نهم ربیع المولود بود در کوچه اسباب آتش‌بازی می‌فروختند. با پولهای جوف جوراب مقداری باروت و چند ذرع فتیله باروقی ابتیاع داشته و صبح شنبه یک ساعت قبل از ورود آخوند به مکتب حاضر شده گودالی در زیر تشک آخوند جابه‌جا نموده فتیله باروتی را به باروت وصل نمود و چون آخوند در زیر نزدیکی پنجره جلوس می‌نمود و بنده،



در مقابل ایشان متصل به پنجره روبه حیاط می‌نشستم، سرفتیله را از خارج اتاق در پهلوی خودم جای دادم و بعد در گوشه‌ای نشسته مشغول حاضر کردن دروس خود گشتم.

جناب آخوند ورود نمود. چون مرا مشغول دید بدین عبارت مترنم گشت که: آقای میرزا مهدی‌خان «تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر!»

بین اگر چوب نمی‌خوردی به جای گنجشک‌بازی تهیه دروس خود می‌نمودی! در جواب عرض شد: «بلی جناب حاجی آخوند حق با جنابعالی است!» و در دلم گفتم پدرت را دقیقه دیگر خواهم سوزانید.

بعد جناب آخوند مشغول خاراندن بدن و گرفتن جانوران پیراهن گشته و به من امر تهیه قلیان فرمود.

آقازاده از اندرون بیرون آمدند. الله‌ها پیدا شدند و آخوند مشغول دروس آقازاده گردید. بنده هنگام چاق کردن قلیان، آتش در پنجره جنب جلوس خود انداخته همینکه جناب آخوند سرگرم کار خود بود آتش را به فتیله گذاردم. جناب آخوند با تشک به سقف اتاق خورده سرازیر گردید.

دستش شکست. هیاهو بلند شد. به عرض حضرت وزیر رسید. امر گردید ما هر دو تنبیه شویم.

آقازاده به چند کف‌دستی معفو گردید و پاهای بنده باز به فلک رفت و کینه آخوند در قلوب ما روبه ازدیاد نهاد.

چند روزی که از این واقعه گذشت با آقازاده در خصوص برطرف کردن آخوند طرف شور گشتیم. بالاخره آراء بر این قرار گرفت که خودکشی کنیم. آقازاده خیال کرد با چاقویی که میرزا حسن خان گرانیامیه در مراجعت از سفر فرنگ که در خدمت امین الدوله رفته بود سوغات برای آقای میرزا مصطفی خان وزیرزاده آورده بود شکم خود را پاره بکند و بنده هم از بالاخانه مکتب‌خانه خود را به زیر اندازم! این شد نتیجه مشاوره. در ساعت معین که جناب آخوند بعد از

سرگذشت تهران، ص: ۴۳۱

ناهار تمدد اعصاب می‌فرمود و الله‌ها به خانه خود می‌رفتند، آقازاده و بنده به جلو پنجره اتاق آمده متفق الکلام بدین عبارت متذکر گشتیم: الله، محمد، علی، آقازاده چاقو به شکم خود فرو برد و بنده از بالاخانه به روی درخت نسترن پریده بنای فریاد گذاردم که کمر و پایم شکست.

آخوند متغیر گشته مرا به زیر انداخت و آقازاده که چشمش به خون شکم افتاد از ترس غش کرد.

نوکران گرد آمدند. صداها به گوش حضرت وزیر در اندرون رسید و بی‌محابا به دیوانخانه آمدند و حکیم‌باشی طلوزان را برای معالجه حاضر نمودند. شکم آقازاده را مرهم و کمر و پاهای بنده را روغن مالی نمودند و پیچیدند. از آخوند و الله‌ها مؤاخذه شدید گردید و هر سه را عذر خواستند و آخوند دیگری که تبریزی بود بر ما گماردند. سالی به راحتی گذشت. آخوند و الله‌ها با ما مماشات می‌نمودند.»

بر اساس آمار رسمی سال ۱۲۹۶ (ه. ق.)، تهران ۱۴ باب مکتب‌خانه عمومی داشت.

سرگذشت تهران، ص: ۴۳۲

## مقلدان دوره ناصری

### اشاره

بیشتر درباره اجرای نمایش در سالن تئاتر مدرسه دارالفنون سخن گفتیم. بی‌مناسبت نیست که کمی هم از مقلدان بدانیم. در دوره قاجاریه و حتی پیش از آن، گروههایی بودند که برای سرگرمی و تفریح مردم انواع نمایشها را اجرا می‌کردند، از جمله این

گروهها می‌توان مقلدان را نام برد که برخی حتی شاه‌شناس بوده و به دربار نیز راه داشته‌اند.

در میان مقلدان پیش از دوره قاجاریه، کل‌عنایت از همه پرآوازه‌تر است. تا جایی که شاه عباس بزرگ نیز کل‌عنایت را می‌شناخته و حتی شاردن در سفرنامه خود از وی یاد کرده است:

«در همین حومه در دشت، خانه کل‌عنایت، دل‌قک شاه عباس کبیر، شهرت خاص دارد.

درباره کارهای خنده‌آور و مسخرگیها و لودگیهای وی که می‌توانسته با حاضر جوابیها و حرکات و اطوارش در هر حال شاه را به خنده در آورد داستانهایی نقل کرده‌اند و اینست بعضی آنها:

شاه عباس که از عواقب شوم آشامیدن مطبوخ کوکنار به خوبی آگاه بود در کوکنارخانه‌ها را بست و گفت هر کس از آن پس جوشانده کوکنار بیاشامد، به سختی مجازات می‌شود. جوشانده کوکنار را هر کس بخورد در آغاز حالی خوش و نشاطی مطبوع به وی دست می‌دهد، اما پس از مدتی به سستی و افسردگی می‌گراید و اعتیاد بدان دلمردگی و گیجی و خرفتی می‌آورد و مداومت در آن آدمی را به گور می‌کشاند. جوشانده کوکنار چنان شوم و نکبت‌بار است که ترک آن ناشدنی یا دست کم دشوار است و سرانجام منتهی به هلاک می‌شود. از این رو بسیاری از معتادان بر اثر منع شاه، جان سپردند و جمعی نیز در معرض فنا بودند و همه از صدور این فرمان در خشم بودند. اما شاه اعلام کرده بود هر که برخلاف منع، لب به شکوه بگشاید یا اشارتی کند، جانش به باد خواهد رفت.

سرگذشت تهران، ص: ۴۳۳

کل‌عنایت که شاهد مصائب و متاعب حاصل از منع شاه بود، به چاره‌گری پرداخت و تصمیم کرد در اولین باری که شاه از قصر خارج می‌شود در این کار اقدام کند و آشکارا احوال معتادان را به عرض برساند. دو روز بعد شاه به شکار رفت. کل‌عنایت بفور درست برابر در کاخ حرمسرا که شاه هنگام برگشتن از شکار، از آن در وارد حرمسرا می‌شد، دکانی آراست و توپهای بسیار از کتانی که مردم برای کفن مردگان خود به کار می‌بردند در آن چید. دو یا سه نفر از خدمتگران را برداشت و به چهار پنج نفر دیگر سفارش کرد همین که شاه به در قصر سلطنتی نزدیک شد به دکان بیایند و در حالی که خود را شتابزده و بی‌قرار و سوگوار می‌نمایند کتان بخواهند.

کل‌عنایت همین که دید شاه به در قصر نزدیک شده با خدمتگران به گز کردن و پاره کردن کتانها پرداخت و با هیجان به یکی از آنان گفت فلان گز کتان را برای کفن فلان علیجناب ببر، و فلان گز به این آقا بده، و به دیگری فرمان دهد فلان مقدار ذرع از این کتانها را برای فلان آقا بفرستید، و هنگامی که شاه کاملاً نزدیک دکان شد کل‌عنایت به دیگر کسانی که بنا به سفارش وی در آنجا جمع آمده بودند با صدای بلند می‌گفت: محض رضای خاطر خدا صبر کنید، شکبیا باشید، به همه شما کتان می‌رسد. و در حالی که چنین می‌نمود از شلوغ کردن مشتریان به ستوه آمده پی‌درپی با صدای بلند می‌گفت: به شما گفتم دستپاچه نباشید. هر چه کتان آورده‌ام تقسیم می‌کنم. شاه وقتی به آنجا رسید از دیدن دکان بر در حرمسرا و شنیدن آن آشوب و غوغا سخت در شگفت شد. توقف کرد و به تغییر گفت: این مرد جسور کیست که در اینجا چنین بساطی برپا کرده است. کل‌عنایت در حالی که چوب ذرع را در دست داشت و با اطوار مسخره‌آمیزش شاه را به خنده در آورده بود پیش آمد و خود را به وی نمود. شاه با تعجب به او گفت: هان، کتان فروش شده‌ای؟! از این سبب است که یک هفته است ترا ندیده‌ام. دل‌قک حال جدی به خود گرفت و در جواب به عرض رساند اعلیحضرتا، من دیگر در شمار درباریان نیستم، کتان فروشم.

شاه فرمود آیا از کتان‌فروشی سود بیشتر از خدمت در دربار من عاید تو می‌شود؟ کل‌عنایت جواب داد: سوگند به خدا خبر ندارید وقتی که در کوکنار خانه‌ها را به فرمان شما بسته‌اند، معتادان به جوشانده کوکنار صدتا صدتا می‌میرند و بهای کتان دو برابر شده است، ... و دنبال هم نام چندین تن از بزرگان را که از منع جوشانده کوکنار بیشتر رنج می‌کشیدند بر زبان آورد و در آخر گفت: تا

زمانی که در کوکنار خانه‌ها همچنان به روی معتادان بسته است، من هرگز به کار دیگر نمی‌پردازم.

سرگذشت تهران، ص: ۴۳۴

مسخرگی و لودگی کل عنایت کارگر افتاد، و شاه دریافت که معتادان به کوکنار را نمی‌توان به ترک آن ناچار کرد، و از آن پس اجازه داد در کوکنار خانه‌ها را به رسم قدیم بگشایند.

شاه این دلقک خنده‌ناک حاضر جواب را به جای کل عنایت، کچل عنایت می‌نامید.

برخی از دلقکان و مقلدان مشهور دوره ناصری عبارت بودند از: کریم شیرهای، اسماعیل بزاز، شیخ شیپور، شغال الملک، شیخ کرنا و نیز بنا به گفته دوستعلی معیر الممالک، حاجی سره و حسن کماجی.

## کریم شیرهای

### اشاره

عبد الله مستوفی درباره کریم شیرهای می‌نویسد: سرگذشت تهران؛ ص ۴۳۴

و در حقیقت از طرف رئیس بیوتاتی که این قسمت را تحت اداره داشت، نایب رئیس بوده و نقاره‌چیها را تحت اداره داشته است و به مناسبت شغل خود بر دسته‌های درجه دوم و سوم غیر دولتی مطربهای شهر نیز ریاست کرده دعاوی آنها را ختم می‌کرد و در مقابل، اجازه کسب و حق الپرچینی از آنها می‌گرفت. شاید غول بیابانی و آتش افروز و دوری گردانهای عید هم موظف بودند از درآمد خود حقی به نایب کریم بدهند، ولی کریم شیرهای به این قدر قانع نشده چون مرد بذله‌گوی خوشمزهای بود، در دربار و خلوت شاه نیز رخنه کرده و دلقک درباری شده بود و کم کم به همه کس لیچار (لچر) می‌گفت و در بذله‌گوییهای خود نمکی داخل می‌کرد که طرف تعرض واقع نشود. ناصر الدین شاه هم با وجود اینکه خیلی اهل این شوخیها نبود، سیاستش اقتضا می‌کرد که جلو نایب کریم را باز بگذارد تا درباریهای او از خرد در نروند. نایب کریم هم می‌دانست به کی لیچار بار کند و هیچ وقت به آنها که طرف توجه بودند، بی ادبی نمی‌کرد. درباریها و سایر رجال هم برای اینکه از زبان او مصون باشند، هر یک به او باجی می‌دادند. اما راجع به لقب شیرهای که دنبال اسم او بسته شده، شاید به مناسبت شیرینکاریهای او در بذله‌گویی و یا شغل اولیه‌اش شیرفروشی بوده است.

تهران از جاهایی است که بهار آن دامنه زیادی ندارد، اگر سالی گردش عید به برف و باران بر

سرگذشت تهران، ص: ۴۳۵

بخورد و بهار عقب بیفتد، بعد از اینکه برفها برخاست، گرما زود شروع می‌شود. یکی از سالها که دنباله زمستان خیلی دراز شده و تا اواخر فروردین برف و باران ادامه داشت، کریم شیرهای لباس عزا در بر کرده و در منزل خود برای بهار مجلس فاتحه برقرار کرده بعد از آن با همان لباس سیاه به دربار رفت. شاه پرسید مگر کسی از تو مرده است؟ گفت: خیر قربان! برای مرحوم بهار عزا دارم. می‌دانیم ناصر الدین شاه خیلی به گردش و تفریح مایل و از اینکه زمستان تمام نمی‌شود، خیلی پکر بود و این موقع شناسی نایب کریم نیز اثر خود را کرده و شاه به‌عنوان مخارج فاتحه و بیرون آمدن از عزای بهار، انعامی به او حواله کرد.

نایب کریم به هنگام اعیاد به دیدن اعیان می‌رفت و برای اینکه عیدی را چرب‌تر کند قبلا از گلدانهای نرگسی که خودش آنها را عمل می‌آورد برای آنها می‌فرستاد.

روزی برای دیدار عید، ما دوبرادر، به دیدن برادرزاده بیست سال از خود بزرگترمان مرحوم غلامعلی مستوفی، رفته بودیم. شخصی با قبای راسته زری گلی که روی کلهج برک شگری بلند پوشیده بود، از در وارد شد و سلام و تعظیمی کرد. از برخورد و خطاب

نایب کریم که از طرف صاحب‌خانه نسبت به تازه وارد شد، دانستیم [مهمان تازه] کریم شیرهای است. نایب کریم شربت و شیرینی خورد و بیرون رفت که عیدی معمولی را محمد حسین بیک، پیشخدمت برادرزاده‌ام، در راهرو به او بدهد.... سن نایب کریم در این وقت با اینکه ریش مورچه‌پی پر کلاغی داشت، حدود شصت سال به نظر می‌رسید.

سال بعد باز من به دیدن برادرزاده رفته بودم، پسر چاق سفید گنده آبله‌روی کوتاه قدی، به سن شانزده هفده سال با قبای کمرچین زری ارغوانی و سرداری ماهوت، از در رسید و تعظیم‌گرایی کرد. صاحب‌خانه او را نشانند، شربت و شیرینی خورد و برخاست. معلوم شد این پسر کریم شیرهای است که بعد از پدرش اسم کریم را با لقب عسلی برای خود اتخاذ کرده است ولی این پسر هوش و شعور و بذله‌گویی پدر را نداشت. یکی دو سال هم گلدانهایی برای اعیان برد، ولی کم‌کم هم پیاز نرگس گرانتر و هم عیدیهای اعطایی سبکتر شده، کار به مزد و مایه می‌رسید. کریم عسلی هم که مردم به کنایه به او سرکه‌ای لقب داده بودند، این کار بی‌صرفه را کنار گذاشته دنبال نقاره‌چی‌گری خود رفت.

«کریم شیرهای خری داشت که با آن مسافرت می‌کرد. اعیان و رجال برای اینکه از شر زبان و متلکهای او در امان باشند معمولاً مبلغی به‌عنوان نعل‌بهای خر کریم به او می‌دادند. بعدها سرگذشت تهران، ص: ۴۳۶

جمالات خر کریم رانعل کردی یا خر کریم را باید نعل کرد از امثال سائره شد.»

اعتماد السلطنه نیز در روزنامه خاطرات خود از کریم شیرهای نام برده و درباره او نوشته است:

«دوشنبه ۲۱ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۹ (ه. ق.):

بعد از نهار، شاه ما را خواست. وارد باغ شدیم. عمله طرب بودند. کریم شیرهای و اتباع او یعنی مقلدین، تقلیدها درآوردند. کشتی گرفتند. من جمله مشق اطریشی کردند. من به شاه عرض کردم نتیجه یک کرور خرج خوب این شده که مقلدین تقلید مشق طرز اتریش می‌کنند.

شاه خندید. اما خوششان نیامد...»

## وجه تسمیه کریم شیرهای

مهدی بامداد درباره وجه تسمیه کریم شیرهای می‌نویسد:

۱- چون بذله‌گویی و خوشمزگی‌هایی داشت و کلماتش شیرین و مانند شیر چسبنده بود.

۲- رنگ و روی او مانند شیرهای‌ها بوده ولی خودش شیر کش نبود.

۳- ممکن است یک وقتی شیرفروش بوده، به واسطه اینکه پس از مرگ او پسرش عسلی را برای خود انتخاب کرد و چندی معروف شد به کریم عسلی.

مهدی بامداد همچنین می‌نویسد:

«یکی از کارهای مضحک کریم شیرهای تشکیل انجمن فراموشخانه مسخره‌آمیز در مقابل انجمن فراماسونری (فراموشخانه) میرزا ملکم خان ناظم الدوله، پسر میرزا یعقوب ارمنی جلفایی است. میرزا ملکم خان در سالهای بین ۱۲۷۰ و ۱۲۷۸ (ه. ق.) انجمن فراماسونری‌ای به نام فراموشخانه در تهران دایر کرد و جمعی از رجال و شاهزادگان درجه یک آن زمان عضو انجمن مزبور گردیدند. ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۸ (ه. ق.) امریه‌ای دایر به انحلال و تعطیل انجمن مزبور صادر کرد و در آن حکم تذکر داده شده بود که در صورت تجدید این قبیل انجمنها مؤسسين آن به مجازات سخت خواهند رسید. بعدها برای اینکه به مردم بفهمانند که فراموشخانه و انجمنهای فراماسونری از چه قرار بوده رندان و درباریان برای سخریه و تخطئه فراماسونری میرزا ملکم خان و یا

برای خوش آمد شاه، کریم شیرهای دلقک دربار را وادار کردند

سرگذشت تهران، ص: ۴۳۷

که او هم انجمنی به نام فراموشخانه تشکیل دهد و اشخاص بخصوصی را به انجمن خود دعوت نماید. انجمن کریم شیرهای عبارت بود از چند اتاق تودرتو که در هر یک چراغ کم‌نوری روشن کرده بودند. کسی که می‌خواست در این فراموشخانه پذیرفته شود و عضویت آن را قبول نماید، شبانه او را به اتاق اول وارد می‌کردند، پس از تأملی چند به اتاق دوم و همین‌طور به ترتیب اتاق سوم و چهارم تا به اتاق آخر می‌رسید و در آنجا چراغی کم‌نورتر از اتاقهای دیگر قرار داده و در آن آلات گوناگون بسیار زشت، قبیح و مستهجن در همه جای اتاق گذاشته و یا آویزان کرده و بر الواحی چند فحشهای بسیار رکیک و زننده‌ای نوشته بودند. مضمون عبارات نوشته شده این بود که ای شخص وارد و بیننده آلات مستهجن این فحشها بر تو باشد اگر آنچه را که در اینجا به چشم دیده‌ای بخارج نقل و حکایت کنی.

بیچاره آن کسی که از این اتفاقها با حال بهت و خجالت و پشیمانی زیاد خارج می‌شد. هر چه رفقا و آشنایان از او سؤال می‌کردند که چه دیده‌ای برای ما بگو چیزی در جواب آنان نمی‌گفت و گمان می‌کردند که هر چه به چشم خود دیده تمام آنها را در موقع خروج به کلی فراموش کرده و این مسئله خود بیشتر مردم را به رفتن در این فراموشخانه کذایی وادار می‌کرد. «

### اسماعیل بزاز

«اسماعیل بزاز چنانکه از لقبش برمی‌آید، بزاز و طبیعتا مرد خوشمزهای بود. ابتدا در مجالس رفقای خود لیوگی زیاد می‌کرد و آنها را می‌خنداند. کم‌کم کارش بالا- گرفته در مجالس اعیان هم حاضر می‌شد و حضار را سرگرم می‌کرد. بالاخره با داشتن کسب بزازی، یکی از سردهسته‌های عمله طرب و شاه‌شناس شد. در این دوره، شغل مطربی کار شریفی نبوده و آنها که به این کسب می‌پرداختند مردمان چندان آبرومندی نبودند. اسماعیل بزاز مردی شریف و از پستیهای مطربی گریزان و استقبال او از این کار از راه عشق به لودگی بود. چنانکه با داشتن دسته مطرب کسب اصلی خود، بزازی را ترک نکرده بود. انعامی که مردم به اسماعیل بزاز می‌دادند، غیر از باجی بود که کریم شیرهای از آنها می‌گرفت. الحق اسماعیل بزاز هم نسبت به آنها که از قبل‌شان استفاده کرده بود حق‌شناسی شایانی می‌کرد و با مدح و ثنای خود، آنها را خشنود می‌نمود. این شخص در آخر عمر به مکه رفت و مسجدی ساخت و از اموالش موقوفه‌ای برای آن مقرر

سرگذشت تهران، ص: ۴۳۸

داشت. خیابان اسماعیل بزاز که این مسجد در آن واقع است، تا قبل از ناف‌بریهای تازه‌ای که برای خیابانهای شهر کرده و اسم این خیابان را خیابان مولوی گذاشته‌اند، به اسم او [اسماعیل بزاز] معروف بود.

حاجی اسماعیل با اینکه در این اواخر توبه کرده و به کسب قدیم خود اشتغال داشت، گلدانهای نرگش در شب عید برای اعیان می‌رفت و اعیان هم عیدی او را نظر به خلوص او چربتر از زمان سابق می‌دادند.

مهدی بامداد درباره اسماعیل بزاز می‌نویسد:

«یکی دیگر از دلقکها اسماعیل بزاز بوده که هم بزاز بود و هم یکی از دسته‌های طرب و بازیگران را تشکیل می‌داد و کارش این بود که در منزل اعیان و رجال می‌رفت و لودگی می‌کرد.

بعدها در دربار هم راه پیدا کرد و شاه‌شناس شد و بازی درمی‌آورد. در زمان کودکی از غلام‌بچگان خانه ملک‌زاده عزت‌الدوله، خواهر تنی ناصر‌الدین شاه بود. مرحوم دکتر خلیل خان ثقفی، اعلم‌الدوله برای نگارنده نقل کرد که روزی اسماعیل بزاز در ضمن عملیات خود شرحی از آغاز زندگانی خویش برای حضار نقل می‌کرد و می‌گفت من در خانه عزت‌الدوله تا سن ده‌دوازده سالگی

غلام‌بچه (خانه شاگرد) بودم. روزی پدرم آمد در خانه و مرا صدا زد و به من گفت تو دیگر بزرگ شده‌ای و برای اینکه چشم و گوشت بیش از این باز نشود و بعضی چیزها را نبینی، دیگر اینجا نمان، خوب نیست. بیا تو را دوباره به خانه خودم ببرم. پدرم مرا از آنجا برد که چشم و گوشت باز نشود و بچه سربه‌راهی باشم. حالا آن پدر کجاست که وضع مرا ببیند که آیا چشم و گوش من باز شده است یا خیر؟!»

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود بارها از اسماعیل بزاز و کارهایش یاد می‌کند:

«چهارشنبه ۲ رجب سنه ۱۳۰۰ (ه. ق.) ...

شنیدم اسماعیل بزاز مقلد چند شب قبل در حضور شاه تقلید کنت [دومونت فورت] را در آورده بود. کنت شنیده و متغیر شده به داروغه شهر سپرده بود او را گرفته اذیت کنند. پریشب او را گرفته کتک زیادی زده بودند. امروز به شاه عارض شدند. حکم به سیاست داروغه شهر فرمودند ...»

«جمعه ۸ ذی الحجه الحرام ۱۳۰۲ (ه. ق.) ...

اسماعیل بزاز در حضور شاه بازی در آورده بود ... بسیار این مقلدیها قبیح است. بعد شتر و

سرگذشت تهران، ص: ۴۳۹

مطاربه را اندرون برده بودند برای ملیجک ...»

«پنجشنبه ۲۱ ذی الحجه سنه ۱۳۰۵ (ه. ق.) ... دستخطی خطاب به امین السلطان که سپرده به او باشد و به اغلب ملتزمین [که در شهرستانک و آش‌پزان شرکت داشتند] شال و خلعت داده شده بود. اسماعیل بزاز هم که مقلد معروفی است عرض کرده بود حالا که به هرسنگ و گربه خلعت داده‌اید ما را هم از این نمذ کلاهی بدهید. شالی هم به او مرحمت شد ...»

«جمعه ۷ محرم سنه ۱۳۰۶ (ه. ق.) ...

شنیدم دیشب در تکیه دولت تعزیه دیر سلیمان بوده و سفرای انگلیس و ایتالیا و اتباعشان آمده بودند تماشا. بعد از ختم تعزیه اسماعیل بزاز مقلد معروف با قریب دوست نفر از مقلدین و عمله طرب بود که با ریشهای سفید و عاریه و لباسهای مختلف از فرنگی و رومی و ایرانی ورود به تکیه کردند و حرکات قبیح از خودشان بیرون آوردند. طوری که مجلس تعزیه از تماشاخانه بدتر شده ...»

«دوشنبه ۲۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۶ (ه. ق.)

به واسطه برف زیادی که دیشب آمده ... نیم ذرع برف زمین بود ... اسماعیل بزاز پوتین دارد، نوشیده رفته بود. عرض می‌کند که پسرهای مرحوم صارم الدوله که خواهرزاده‌های ظل السلطان باشند رقصهای مرا فریب داده‌اند برده‌اند و این برای شما ننگ است که رقص تهران را برای ظل السلطان ببرند. شاه سقایی مأمور فرمودند که برو و از حضرت عبد العظیم رقصها را از پسر بانو عظمی بگیرد به اسماعیل بزاز به سپارد ...»

«یکشنبه ۱۴ رجب سنه ۱۳۰۶ (ه. ق.) ...

دیشب شاه تماشاخانه رفته بود. اسماعیل بزاز بازی «سرهنگ مجبوری» بیرون آورده بود.»

«شنبه ۹ رجب سنه ۱۳۰۷ (ه. ق.)

امروز خلق همایون بهتر از دیروز بود ... دیشب هم به تماشاخانه تشریف برده بودند.

اسماعیل بزاز بازی در آورده بود. می‌گویند چهار صد تومان مداخل کرده است ...»

«شنبه ۲۳ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۰ (ه. ق.)

امروز آش‌پزان معمول بود. فرقی که با سنوات سابق داشت توبه اسماعیل بزاز است که به جای او اکبر غوره نامی مقلد شد و بسیار

تلخ و بی مزه بود ....»

سرگذشت تهران، ص: ۴۴۰

### شیخ شیپور

عبد الله مستوفی درباره شیخ شیپور می نویسد:

«شیخ حسین که خودش و سایرین اسم یا لقب شیپور را روی او گذاشته بودند، در تمام مجالس اعیانی حاضر می شد. شیخ شیپور در سال ۱۲۹۵ (ه. ش.) مرحوم شد. در این وقت شاید زیادتر از پنجاه سال داشت .... اهل طمع و توقع هم نبود ... بسیار موقع شناس بود شوخیهایش نسبت به هیچ کس زننده نبود. از اغنیا برای فقرا گدایی می کرد و در هیچ خانه‌ای برای او حاجب و مانعی نبود. وقتی تازه راه آهن حضرت عبد العظیم راه افتاده بود، شیخ بی بلیت سوار ترن شد، ممیز از او پول کرایه و جریمه مطالبه کرد ولی نتوانست از او بگیرد و کار به شهر و رئیس کل راه آهن، مسیو دنی بلژیکی رسید. شیخ را حبس کردند. شیخ به قدری با تنه سنگین خود به در محبس زد که نزدیک بود در را بشکند. بالاخره مستأصل شدند و از حبس بیرونش آوردند. مسیو دنی او را احضار و بعد از لودگیهایی که ... کرد، رئیس کل نه فقط برای این سفر بلکه برای همیشه او را از پرداخت کرایه معاف کرد. به عنوان دیدن امین السلطان به دربار هم می رفت، حتی در مسافرتها شاهانه جزو حاشیه صدراعظم ملترم رکاب بود. با وصف تمام این لودگیها بسیار مقدس و مبرا از هر آلاچی بود .... سینه اش قبرستان خبر بود. از هیچ کس غیبت نمی کرد و حنجره اش به قدری قوی بود که وقتی به قول خودش «بیات گاو» می خواند، از صدای پیانو هم سبق می برد. خلیها خواستند از او تقلید کنند ولی شیخ شیپور نشدند زیرا صدق و صفا و بی اعتنایی به مادیات که در او بود، منحصر به خودش بود، رحمت الله علیه.»

«در این دوره، دلقکهای دیگری هم بودند. شیخ کرنا و شغال الملک [یا شغال الدوله] نیز از جمله این دلقکها هستند. شیخ کرنا مردی با استعداد بود و برای لودگی هنرهای متعدد داشت و چون با دهنش کرنا می زد این نام را در مقابل نام شیخ شیپور برای خود انتخاب نمود و به آن شهرت پیدا کرد. اما شغال الملک مردی بود تنومند با عمامه شال خلیل خانی و یگانه هنرش این بود که ظهرها موقع نهار دم در خانه اعیان و اشراف و شاهزادگان که معمولا بیشتر در بیرونی نهار می خوردند مانند شغال زوزه می کشید و اگر احوانا هم بعضی اوقات به او اعتنایی نمی کردند، آنقدر زوزه می کشید که تا چند خانه آن طرفتر هم صدایش می رفت تا اینکه بالاخره او را در سر

سرگذشت تهران، ص: ۴۴۱

سفره خود دعوت می کردند و به محض اینکه سر سفره جلوس می نمود اول کارش این بود که جوجه‌های سفره را پیش خود جمع کرده و مرتبا آنها را مانند شغال می خورد و اعیان هم از خوردن او تفریح و خنده می کردند ... غیر از این چند نفر .... افراد دیگری نیز بوده‌اند که با شاه ارتباط داشته و به اصطلاح شاه‌شناس بوده‌اند از آن جمله حاج کربلایی دزفولی بود که ناصرالدین شاه سربه سر او می گذاشت و دیگری به نام علی. این علی یابویی داشت و اغلب اوقات که شاه را می خواسته است ببیند با یابویی خود به اندرون شاه برای ملاقات وارد می شد و کسی هم مانع ورود او با یابویش نمی شد.»

سرگذشت تهران، ص: ۴۴۲

### مراسم آتش‌پزان

یکی از کارهایی که سبب سبکی دولت و حکومت ناصری می شد بازی آتش‌پزان بود، که همه درباریان از کوچک و بزرگ در آن شرکت داشتند و زیر نظر ناصرالدین شاه به این کار مسخره می پرداختند!



دوستعلی معیر الممالک در این باره نوشته است:

«پس از بازگشت شاه از مسافرت پشت کوه بساط آتش‌پزان در سرخ حصار (قصر یاقوت) بر پا می‌شد.

اوایل، مراسم آتش‌پزان در شهرستانک به عمل می‌آمد، ولی چون نظر به بعد مسافرت برای کسانی که باید در روز مزبور حضور به هم رسانند باعث زحمت بود، شاه آنجا را ترک گفته سرخه حصار را برای این منظور تعیین نمود.

از یک هفته پیش، از طرف خوانسالار رقعہ دعوت برای شاهزادگان و اشراف و وزرا فرستاده می‌شد و در روز مقرر در امتداد راه تهران به سرخ حصار کالسکه و درشکه و سوار متصل به یکدیگر در حرکت بود.

نزدیک اندرون، فضای وسیع مستطیل شکلی بود که در امتداد یکی از اضلاع بزرگ آن درختهای کهن سایه‌افکن و در جانب دیگر موازی با ردیف درختها سکوی طویلی بسته شده بود. زیر درختها به طول شصت الی هفتاد قدم پوشهای دو دیر که افزاشته سه طرف آن را با تجیر محصور می‌کردند و اجاقهای بسیار در کمال نظافت روبه‌روی چادرها می‌بستند. سی دیگ حلقه‌دار بزرگ بالای اجاقها قرار داده آشپزهای نامی آن زمان پیش‌بندهای سپید بر میان بسته با شاگرد آشپزها در کنار دیگها به تهیه مقدمات کار می‌پرداختند.

درون پوش وسط که از دیگر خیمه‌ها فراخ و امنتر بود خوان بزرگی می‌گسترند و گرد آن مجموعه‌های پر از انواع حبوبات و بقولات از قبیل نخود و بقلا [باقلا] و عدس و لوبیا و غیره و

سرگذشت تهران، ص: ۴۴۳

مغز بادام و پسته و فندق و کشمش و قیسی و خرما و اقسام سبزیهای خشک و تر از پونه و گلپر و آفشن [آبشن] و ریحان و مشک و خوشاروزه و گلنبه و سیب‌زمینی و هویج و بادنجان و لوبیاسبز و گوجه‌فرنگی و انواع ادویه از قبیل هل و میخک و دارچین و جوز بویا و زعفران و زردچوبه و فلفل و غیره و اقسام میوه از هندوانه و خربوزه و خیار و هلو و انگور و سیب و گلابی و غیره و نیز شیشه‌های آبلیموی ممتاز و کله قند بسیار می‌چیدند.

میان سفره، تنی چند از خواص نوازندگان جا می‌گرفتند و بعضی از دلکها و بذله‌گویان از قبیل حاجی‌لره و حسن کماجی و غیره در گوشه و کنار ایستاده و گاه به حرکتی خوش یا لطیفه‌ای مناسب حضار را به سرور و انبساط می‌آوردند.

در صدر سفره، قالیچه ابریشمین گسترده صندلی‌شده را روی آن می‌نهادند و مدعوین گرد سفره برابر مجموعه‌ها به انتظار بیرون آمدن شاه می‌نشستند. همین که پرده‌دار پرده را بالا گرفته آمدن شاه را اعلام می‌نمود، حضار بر سر پاخاسته در حال احترام می‌ایستادند و چون شاه بالای صندلی قرار می‌گرفت همه را اجازه نشستن می‌داد. نایب السلطنه و صدراعظم در جنبین صندلی قرار می‌گرفتند و یکی به پوست‌کندن بادنجان و دیگری به ساییدن زعفران می‌پرداخت و سایر شاهزادگان و بزرگان هر یک به پاک‌کردن یا پوست‌کندن چیزی مشغول می‌شدند. در این وقت شمس الشعرا با شال کلاه به میان سفره آمده بیتی چند در وصف آن روز و مدح شاه خوانده و فی‌المجلس مخلع می‌شد. آنگاه نوازندگان آهنگ عراق و حجاز کرده به اصفهان باز می‌گشتند و مجد الدوله و اکبر خان نایب‌ناظر ملقب به سیف السلطان با کسان خود به تدریج مجموعه‌ها را که محتویات آن پاک و آماده شده بود، به آشپزها می‌رساندند.

شاه را در این روز بشاشت و نشاط فراوان بود و پس از زمانی که حاضرشدن آتش را خبر می‌دادند از جا برمی‌خاست، حضار نیز تکلیف خود را دانسته از حضور مرخص و به چادرهای خود می‌رفتند و جز خواجه‌سرایان کسی نمی‌ماند. آنگاه به اشاره شاه در اندرون را می‌گشودند و اهل حرمخانه از خانم و خدمتگزار با جامه‌های رنگارنگ درهم و برهم بیرون آمده با فریاد شادی گرد دیگها حلقه می‌زدند. قبل از همه انیس الدوله با چمچهای از زر ناب آتش در قدح مخصوص شاه می‌کشید و پس از آن دیگران به کشیدن آتش در ظروفی که قبلا حاضر آورده بودند می‌پرداختند و شاه با شمع بسیار به تماشای بساط می‌ایستاد. خواجه‌سرایان

کاسه‌ها را به چادرها و سفره‌هایی که در نقاط مختلف گسترده می‌شد می‌بردند و با وجود خوراکیهای دیگر که در سفره‌ها حاضر بود آن روز کسی جز آش نمی‌خورد. دکتر طولوزان [تولوزان] و دکتر شیندر سرگذشت تهران، ص: ۴۴۴

[شیندلر] که هر دو فرانسوی و طبیب مخصوص شاه بودند مکرر ظرفهای خود را از آش لبریز نموده می‌خوردند و تمجید بسیار می‌نمودند. گاه چند قدح آش برای بعضی خانمها که نمی‌توانستند حاضر شوند به شهر فرستاده می‌شد و این خود نوعی از بروز مرحمت بود.»

عبدالله مستوفی درباره مراسم آش‌پزان، زیر عنوان نذری شاه می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه هم آش نذری داشت که هر سال می‌پختند. اساس آن همان شله‌قلمکاری بود که شاید مادرش نذر پسر تاجدار خود کرده بود. ولی رفته‌رفته طرز فکر و رویه استبدادی این پادشاه که همه چیز را از صورت اصلیش منحرف کرده و از آن وسیله تفریح و تجمل می‌ساخت، در این نذری هم وارد و آنچه در این اواخر پخته می‌شد، معجونی بود که همه گونه دانه و همه قسم سبزی و میوه و انواع ادویه و اقسام چاشنی و چند قسم گوشت را با هم مخلوط کرده و از آن مطبوخ مقوی و بامزه‌ای به عمل می‌آوردند.

این آش‌پزان، هر ساله در ماه میزان-مهر- بعد از فصل ییلاق و اکثر در سرخه‌حصار سه‌راه دماوند به عمل می‌آمد. یکی دو روزی وقت شاه صرف تشریفات این کار می‌شد. چند چادروش متصل بهم می‌زدند و دامن تجیرهای آنها را به هم وصل کرده، فضای بزرگی ترتیب می‌دادند. در این محوطه سفره‌های چرمی بزرگ پهن می‌گشت، میان آن مجموعه‌های برنج و لوبیا و ... می‌گذاشتند. چندین مجموعه که هر یک، یک لش گوسفند یا شکار با چندین دانه مرغ و کبک و غیره حاضر کرده بودند .... عمده طرب درباری هم یک قسمت این محوطه را اشغال کرده با آلات خود حاضر بودند. شاه با وزرا و رجال به این چادرها می‌آمد و تدارکات از نظر ملوکانه می‌گذشت. خوانسالار اوامر جدیدی راجع به افزایش پاره‌ای چیزهای دیگر بر این درهم جوش دریافت می‌کرد. شاه بر صندلی جلوس کرده، سپس عملیات آش‌پزان، با نوای موسیقی شروع می‌گشت. سپس شاه می‌رفت و وزرا مشغول پاک کردن سبزی می‌شدند و واقعا سبزی پاک می‌کردند. (سبزی کسی را پاک کردن کنایه از تملق نسبت به اوست. خواه این تملق زبانی و خواه عملی باشد.) من خود عکسی از این آش‌پزان دیده‌ام که صدر اعظم مشغول پوست کندن بادنجان و سایرین هر یک به کاری مشغول بودند. این آش در چندین دیگ پخته شده و برای وزرا و رجال و هفتاد هشتاد زن شاه، در قدحهای چینی تقسیم می‌شد و از قراری که می‌گفتند، غذای بامزه معطر مقوی هم بوده است.»

سرگذشت تهران، ص: ۴۴۵

اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود از این آش‌پزان با نگاهی انتقادی و گاه نیز ریشخندآمیز سخن به میان می‌آورد:

«سه‌شنبه ۲۲ شعبان سنه ۱۲۹۸ (ه. ق.)»

منزل اطراق شد. امروز آش‌پزان است. لازم آمد که در این مورد مختصری از این آش بنویسم. چهارده سال قبل فصل پاییز، عمامه [امامه] بودیم. بندگان همایون میل کردند طبخ حضوری جلوی چادر شود و این عمل تکرار یافت که سه شب پی‌درپی مشغول این کار بودند.

بعد بنا شد آبگوشتی که از هر قبیل بقولات و حبوبات بلکه اقسام میوه‌ها هم در آن ریخته شود و آش مانند چیزی بشود، به ماها هم که از خواص بودیم سهمی و قسمتی داده شود پخته و دادند.

سال دیگر این عمل قدری ترقی کرد. در اواخر ییلاق نمی‌دانم کجا بودیم آش پخته شده قدری مفصلتر از سال گذشته بود و بنا شد این عمل محض سلامتی وجود پادشاه همه ساله در ییلاق معمول شود. سال دیگر که به عتبات می‌رفتیم، امین السلطان هنوز آقا

ابراهیم بود و جز آبداری کار و خدمتی نداشت و هر چه متعلق به او و به دست او بود بسیار باشکوه جلوه می‌داد و به واسطه بی‌عرضگی اعتضاد السلطنه که آن وقتها خوانسالار تازه فوت شده بود اسم نظارت با پسرش بود، اما رسم با نور الدهر میرزا. نایب ناظر امین السلطان درصدد نظارت بود و می‌خواست هرطور هست بروز لیاقت خود را در اقسام مأكولات و مشروبات بدهد. ترتیباتی چید و دستگاهی فراهم آورد. آن سال مخارج طبخ آش هفتاد تومان شده بود. به همه اردو و حتی سربازان هم سهمی داده شد. از کربلا که معاودت شد سال به سال این عمل اشتداد یافت.

حال مخارج خود آش و مضافات او که انعامات و خلاع و غیره باشد هزار و سیصد تومان می‌شود. این هم یکی از مخارج سلطنت مستقله است. خلاصه در خانه رفتیم. دیگ زیاد و اقسام لحوم و ادویه سبزی آلات، میوه‌جات و قند و شکر و غیره و غیره حاضر بود. عمله طرب خاصه طرفی نشسته و ساز می‌زدند. عمله خلوت از ناظر و امین الملک و غیرها طرفی نشسته، سبزی و بادمجان پاک می‌کردند. خود پادشاه هم گوشه‌ای خزیده و تماشا می‌فرمودند. مجلس خالی از شکوه و تماشا نبود ...»  
«سه‌شنبه ۷ شوال سنه ۱۲۹۹ (ه. ق.)

امروز آش پزان است ... خلاصه تفصیل آش از این قرار است: تصور شود شخصی از جزایر مالدیو یا از اقصی بلاء جنوبی کره تفننا به بالون سوار شود و باد مخالف بالون او را طرف سمت

سرگذشت تهران، ص: ۴۴۶

شمال کره براند و به ایران آورده بالای کوه البرز هبوط نموده چهار ساعت از دسته گذشته روز سه‌شنبه هفتم شوال ۱۲۹۹ شخص مسافر در بالون یک دفعه در چادری که خارج عمارت شهرستانک طرف شرقی زده‌اند ورود نماید و این اوضاع آشپزی و ترتیبات و حقه‌بازی که فراهم آمده است ملاحظه نماید و دوباره با همان بالون نشسته به هوا رود و باد او را به وطن اصلی خود برساند و بعد از ورود نزد اقوام و دوستان از او سؤال شود که کجا رفته بودی و در این مدت سفر چه دیده‌ای و از میان ملل و طوایف مختلفه معظمه که عبور و سیر نمودی چه تازه‌ای یافتی؟

یقینا هیچ چیزی عجیبتر از این مجلس آش‌پزان ندارد که بگویید. اگر از او سؤال کنند دولتی که چنین آش‌پزان دارد باید ترتیب ادارات او چه باشد، مثلا قشونش به چه درجه حاضر به محاربه باشد، اسلحه‌اش به چه درجه باید کامل باشد، وزیر امور خارجه‌اش باید کی باشد، و نظم اداره او به چه پایه و چگونه باید حفظ شود و حدود و حقوق سلطنت خود را در مقابل دول دیگر مشخص کند، بی‌محابا خواهد گفت چنین دولت باید مثل میرزا سعید خان وزیر خارجه داشته باشد و مثل میرزا محمد رئیس دایره پولتیک و اجزای عمده وزارت خارجه فیروز خان سیاه و غیره و غیره و پولتیک دولت بقدری مشوش که ادنی بی‌سروپای فرنگ بر رجال معتبر این دولت برتری دارد. اگر از شخص بالونی سؤال شود مالیه و خزانه و اعتبار مالی و پولی دولت چگونه است خواهد گفت: آنچه حالا هست شخص قدری هوش داشته باشد از این مجلس آشپزان باید جز خون جگر هیچ فایده نبرد. بلی مجلس بود مرکب از رجال عمده اردو و چند شاهزاده مندرس هم بودند. چادرپوش دو دیرکی زده بودند درصدد چادر صندلی همایون گذاشته شده بود که هنوز تشریف نیاورده بودند. عضد الملک خوانسالار و غیره و غیره در یک طرف صندلی همایونی نشسته کدوی بزرگی در دست چپ و با دست راست پوست می‌کند و در دل هزار فحش می‌دادند. بلافاصله ایلخانی انوشیروان میرزا و سایر در طرف دیگر نشسته.

سیف‌الملک و جمعی از اعظام خلوت در وسط چادر، یک دسته مطرب بالا دست آنها، پسر ملیجک بالله و ندیم و هم‌بازی نشسته بودند. بعد از مطالبه گروهی از عمله آبدارخانه و آشپزخانه دم در چادر فراش و غیره. تمام وسط چادر و فضای خالی خوراکی از هر قسم و ادویه آلات و بقولات از هر جور و قند و شکر و آب لیمو غوره و غیره در سمت دیگر مجموعه‌ها پر از حبوبات همه مشغول سبزی پاک کردن و بادمجان و کدو پوست کردن بودند. شخصی خوزی موسوم به کربلایی که می‌گویند مکه هم رفته

است و حاجی هم شده که از اخراف عالم است

سرگذشت تهران، ص: ۴۴۷

بسیار کریه منظر و بدتکلم و قبیح محاوره و با لباس پاره کهنه در وسط مجلس جولان می زد و بزبان خوزی حرف می زد. امین السلطان وزیر مالیه و دربار که فی الواقع شخص اول است خارج از چادر گوشت گوسفند و لحوم طیور را به دیگها می ریخت. من به جهت جلوس خود شریف تر از خارج چادر ندیدم. آنجا نشستم. شاه بیرون تشریف آوردند. سه چهار مرتبه در سه چهار دقیقه فاصله مردها را از چادر بیرون کردند نسوان حرمخانه آمدند و رفتند. باز دوباره قرق شد. مردها آمدند. آخر ظهر شد. شاه ناهار خواست به عمارت رفتند. ما هم رفتیم ...»

«دوشنبه ۱۷ ذی الحجه سنه ۱۳۰۱ قمری: امروز آش پزان است برسم معموله همه ساله که تفصیلش ذکر شده. چادری سرخ رنگ زده شد. تجیرها به همان رنگ کشیدند. اعظام اهل اردو و تمام ملتزمین حاضر بودند مجموعه های حبوبات و بقولات و ادویه جات و غیره چیده شده بود. عمله طرب بودند. رجال دولت سبزی پاک می کردند. پادشاه گاهی تشریف می آوردند و گاهی به عمارت می رفتند ملیجک دوم با لباده ترمه بطانه خز در آن میان بود. عمله طرب خواستند بازی در بیاورند و مزه بکار برند ... که خیلی بی مزه بود. قبل از شروع بازی یکی از آنها رباعی در مدح حضرت همایون شاهنشاه زاده های ایرانی که ولیعهد و ظل السلطان و نایب السلطنه باشد خواند. پسند نشد. یارو رند بود بلافاصله دعا به ملیجک دوم نمود که خیلی مطبوع طبع و قاد مشکل پسند همایون شد. من تا بعد از ظهر بودم. بعد منزل آمدم»

«چهارشنبه ۵ ذی القعدة سنه ۱۳۰۴ قمری: امروز آش پزان است به همان وضع همه ساله قدری باشکوه تر ... امنا و امرای اردو مشغول بادمجان و سبزی پاک کردن بودند من گوشه ای رفتم. امین السلطان دست مرا گرفت به ابرام آورد در صف سبزی پاک کنها نشاند. شاه فرمود حکما کدو پوست بکن. دوازده عدد کدو با زحمت زیاد پوست کندم کاری که در عمر خود نکرده بودم. بوی ادویه سرم را گیج کرده برخاستم. سر ناهار شاه حالت سکنه داشتم. منزل آمدم ..»

«پنجشنبه ۲۷ ذی الحجه سنه ۱۳۰۷ قمری: امروز آش پزان است. چون پارسال فرنگ بودیم این رسومات آشپزان بعمل نیامد امسال باز شروع شد. فرقی که با سالهای قبل داشت این بود که

سرگذشت تهران، ص: ۴۴۸

بعضی از اشخاص بالنسبه مسن تر بودند از حالا و سالهای قبل هنوز ایران مقهور چنگال انگلیسها نبود و امسال هست وزیر اعظم مرد پاک مقدسی بود. حالا شراب می خورد و نرد می بازد. همه امورات به همین طور است. تدارکات و تجملات آش هم بسیار کم بود. من هم علی الرسم بودم. بمن فرمایش شد کدو پاک کنم. نشستم و مشغول شدم. وزیر اعظم هم بکار من مشغول بود. تمام روسای اداری و معتبرین هم مشغول بودند. در این بین شاه به عمارت تشریف بردند. به ناهار مشغول شدند. مرا هم احضار فرمودند رفتیم ...»

«پنجشنبه ۸ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۱ قمری امروز آشپزان معمول است. میرزا موسی سرحددار گیلانی که از اشخاص بسیار بامزه است و با سلطان ابراهیم میرزا دوست است دیشب نوشتم از شهر آمد که تماشای آشپزان بکند. رذالت آشپزی امسال با این وبا و دلتنگی و دلخوری مردم به مراتب از سنوات قبل بیشتر بود. اگر این دو هزار تومان که مصارف آش شده است، یک مرتبه خرج تنظیف شهر کرده بودند، یقینا اسباب دعاگویی ... می شد ... امشب هم آتش بازی کردند که معمول هیچ سال نبود ...»

«شنبه ۶ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۲ قمری: امروز روز آشپزان است. همان آش قجری بی پیر هر سال که سه چهار هزار تومان در این بی پولی دولت خرج می شود. نه فایده دینی دارد و نه دولتی و نه دنیوی و جز اثبات رذالت. من آن روز بواسطه اعمال مجد الدوله دیوانه متغییر شدم. منزل آمدم ...»

«جمعه ۲۸ جمادی الاول سنه ۱۳۱۳ قمری: امروز آشپزان است من در شهر ماندم از قراری که تعریف می کردند مجلس بسیار رذلی

بوده است بدتر از سنوات سابق ..»

باید افزود که این آشپزان در واقع آخرین آشپزانی بود که برپا شد. زیرا همانگونه که می‌دانیم در همین سال هم اعتماد الدوله درگذشت و هم ناصرالدین شاه به ضرب گلوله میرزا رضای کرمانی از پای درآمد و به اصطلاح نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان.

پیش از آنکه این بخش از گفتار خود را به پایان دهیم بایسته است به نوشته دکتر فوریه پزشک ناصرالدین شاه درباره آشپزان نیز اشاره کنیم. دکتر فوریه در تاریخ ۱۴ اوت ۱۸۹۰ در این باره نویسد:

سرگذشت تهران، ص: ۴۴۹

«امروز روز آشپزان است. این آش مفصل و عجیب و غریب که از چهل سال قبل تاکنون هر سال شاه پختن آن را دستور می‌دهد به یادگار آشی است که در موقع بروز و با چهل سال پیش شاه آن را در شهرستانک پخته و با تناول آن به عقیده خود از ابتلای به مرض محفوظ مانده و به همین جهت از آن خاطره خوبی در خاطر نگاهداشته است و عقیده دارد که آن آش را به گردن او حق بزرگی و ثابتی است.

عملیات آشپزی از ساعات یازده صبح شروع می‌شد در زیر چادر بزرگی که در مواقع دیگر آن را برای نمایش تاتر برپا می‌دارند چهارده گوسفند کشته را به دو میله آهنی که به چنگکهای آهنی دیگر استوار شده آویخته‌اند تا در موقع آنها را قطعه قطعه کنند در روی فرشی سینه‌های پر از ادویه و سبزیهای خوشبو و دسته‌دسته اسفناج و چغندر و میوه‌جات مخصوصا بادنجان و کدوی زیاد ردیف چیده شده.

همه اعیان حاضر که یکی از برادران شاه و صدراعظم ریاست آنها را دارند دو زانو می‌نشینند و به پوست کندن و پاک کردن و قطعه‌قطعه کردن میوه‌ها و سبزیها مشغول می‌شوند و شاگرد آشپزها با دستهای کثیف و لباسهای غرقه‌درچربی، گوسفندها را با زور تمام پاره پاره می‌کنند.

اعلیحضرت مرا هم دعوت کرد که در این آشپزان شرکت کنم، من هم اطاعت کردم و در جلوس مقداری بادنجان نشستم و مشغول شدم این شغل جدید خود را تا آنجا که می‌توانم بخوبی انجام دهم. در همین موقع ملیجک به شاه گفت که بادنجانهایی که بدست یک نفر فرنگی پوست کننده شود نجس است و نمی‌توان آنها را در آشی که مسلمانها باید بخورند ریخت.

شاه امر را به شوخی گذراند و برای آنکه روی عزیز دردانه خود را به زمین نیاندازد مرا صدا کرد و بمحض اینکه من از جای خود برخاستم محمد خان پدر ملیجک با دقت مخصوص تمام بادنجانهایی را که پوست کنده‌بودم جمع کرده عمدا آنها را با نوک کارد برمی‌چید تا دستش به بادنجانهایی که دست من به آنها خورده بود نخورد بعد بادنجانها و سینی و کارد را با خود بیرون برد. بعد از ختم عملیات مقدماتی قطعات گوشت و میوه و سبزی و علفهای خوشبو و ادویه را داخل هم، با دست در ده دوازده دیگ مسی که در حال غلیان‌اند می‌ریزند و آشی را که با آن می‌توان یک فوج را سیر کرد درست می‌کنند.

قریب بیست نفر آشپز مأمور پختن این آش عجیب و غریب هستند و تا غروب زیر دیگها را با کنده‌های عظیم روشن نگاه می‌دارند. تا موقعی که آش پخت وقت ما به تماشای نمایشی گذشت که مسخره‌ها با لباسهای مضحک

سرگذشت تهران، ص: ۴۵۰

ترکی را مورد استهزاء قرار دادند.

بازیگری که خود را ترک کرده بود برای اینکه چاق جلوه کند چند نازبالش در زیر لباس خود گذاشته و آنقدر این کار را با بی‌احتیاطی انجام داده بود که سر یکی از آنها از زیر لباس او دیده می‌شد. در این فاصله دو پسر بیچه که لباس دختر در بر کرده بودند با آهنگ شیپور و دایره و دنبک می‌رقصیدند. شاه از این مسخره‌بازی بی‌لطف بسیار کیف می‌کرد و بازیگران هم برای آنکه

دوام کیف او را بیشتر کنند هر قدر ممکن می شد آن را طول می دادند.

آتش زیر دیگها خاموش و آش پخته شد. آشپزها از آن در هر نوع ظرفی که دم دستشان بود می ریختند و پیشخدمتان آنها را پیش کسانی که سعادت تناول این غذا را که شاه، آش مخصوص خود می خواند یافته بودند و می بردند.

با تمام این احوال هیچ وقت هیچ کس رغبت تناول آن را نکرده است. برای من هم یک بشقاب آش خوری پر از آن آوردند ... خلاصه از این آش که منحصر محصول تفنن شخص شاه است به احدی خیری نمی رسد. و مآل آن این اینست که آن را در رودخانه شهرستانک بریزند و آب آن را با خود ببرد.»

سرگذشت تهران، ص: ۴۵۱

## صندوق عدالت

یکی از کارهایی که ناصر الدین شاه دستور انجام آن را داد ایجاد صندوق عدالت بود تا مردم دادخواهی و شکایات خود را در آن صندوق انداخته تا مستقیماً بدست خود ناصر الدین شاه برسد. هرچند ظاهر کار نیکو می نمود ولی این کار هم مانند دیگر تشکیلات دوره ناصری بیش از چند صبحی ادامه نیافت و از میان رفت و بدست فراموشی سپرده شد.

المآثر و الآثار درباره «صندوق عدالت» آمده است:

«صندوق عدالت که به منزله زنجیر عدل نوشیروان هر کس عرضی داشت بطور آزاد آنجا رفته عریضه خود را در آن صندوق می انداخت. به هر هفته یکبار از نظر مبارک می گذشت و جواب صادر می شد و به این وسیله راه تظلم بر احدی بسته نبود.» مهدی قلی هدایت درباره صندوق عدالت می نویسد:

صندوقی به اسم عدالت در شهر نصب کردند که متظلمین تظلم خودشان را در آن بیفکنند و به شاه برسد از بس اراذل و اوباش اراجیف در صندوق انداختند صندوقها را کردند و موقوف شد.

ناگفته نماند که بعضی از مردم نیز به گونه ای دیگر نامه های سراسر فحش را برای ناصر الدین شاه می فرستادند. چنانکه اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود به نمونه ای از آن اشاره کرده است. وی می نویسد:

«سه شنبه ۵ رجب سنه ۱۳۰۷ قمری: ... از قراری که شنیدم دیشب ساعت سه یا چهار شخصی به مشابۀ فراش کاغذی می برد به اعتماد الحرم که وزیر خارجه نوشته به عجله باید به نظر شاه برسد. سر پاکت هم چاپ شیر و خورشید علامت وزارت خارجه بود.

سرگذشت تهران، ص: ۴۵۲

اعتماد الحرم کاغذ را می برد بشاه می دهد بازمی کنند معلوم می شود سراپا فحش بوده است هر کس این کار را کرده معلوم می شود با سرخود بازی کرده است.»

ناصر الدین شاه در سال ۱۲۹۱ (ه. ق) درباره صندوق عدالت دستخطی به علیرضا خان قوانلو ایلخانی قاجار عضد الملک که دایی اش بود نوشته که عبد الله مستوفی آن را در کتاب شرح زندگانی اش نقل کرده است متن نامه چنین است:

«عضد الملک از وضع صندوق عدالت و اینهمه مراقبت که به شخص همایون خود در احقاق حق و اجرای عدل می نمایم. هنوز قلب خود را آسوده و مطمئن نتوانسته ام فرمود که نتایج حسن نیت در آسایش خلق و رفع ظلم وجود خارج داشته باشد، چرا که تاکنون برای وصول عرایض متظلمین و اجرای احکام همایون ترتیب صحیحی نبوده آن چاکر را به امانت و دینداری و دولتخواهی شناخته ایم. اداره این خدمت بزرگ را که متضمن رضای حق تعالی و آسایش خاطر عدالت مظاهر ما و رفاه و راحت بندگان خداست بعهده مراقبت و اهتمام آن چاکر محول می فرمائیم. آنطور که به سلیقه و مقصود خاطر ما آگاهی دارد این امر را طرف توجه و اهتمام و مراقبت قرار داده حسن انتظام و ترتیب آن را موجب کمال رضا و مرحمت ما بدانند. تکالیف آن چاکر آنچه در نظر



بود اینست که شرح داده می‌شود و البته خود نیز شرایط لازمه کار را بی حاجت شرح و تفسیر می‌داند.

حاجی میرزا حسین خان و اجزای مجلس صندوق عدالت را نزد خود آورد و مأموریت خود را به آنها معلوم دارد و ترتیباتی که در این امر بود با تغییرات مستحسنه برقرار کند و اسباب این خدمت را در تکالیف خودشان دستورالعمل کافی بدهد.

عرایضی که از بدو استقرار صندوقهای ولایات رسیده و برطبق آنها احکام صادر شده و مأمورین برای اتمام عملها فرستاده‌اند غالب فقرات آنها صورت حتمی و قطعی ندارد و نمی‌توان آنها را فصل یافته دانست. عضد الملک از روی ثبت دفاتر این مجلس مراجعه نظر کرده عرایض را با احکام صادره و اتمام عملها مطابق نماید هر چه ناقص و غیر مجری است ثانیاً بیرون نویس کند بعرض ما برساند و اجرا و اهتمام آنها را بعهد مأمورین ولایات گذاشته انجام قطعی هر فقره را معروض دارد.

سابقاً مأمورین موقتا از عمله خلوت و تفنگداران و اهالی کشیک خانه به ولایات رفته بودند که بعضی معاودت و بعضی در کار مراجعتند. عضد الملک باید با عمال آنها رسیدگی و غور کند

سرگذشت تهران، ص: ۴۵۳

که هر یک در مأموریت چه قسم سلوک کرده خوب از عهده برآمده‌اند یا بخلاف تکالیف خود بدرفتاری و طمعکاری و خاطرخواهی کرده‌اند و نگذارد خوب و بد آنها بی مجازات بگذرند. از جمله میرمه‌دیخان مأمور خمسه و یکنفر دیگر آنچه بعرض رسیده خوب حرکت نکرده‌اند با تحقیقات بیغرضانه خود حقایق حال آنها را معلوم کند.

مأموران جدید که به حکم یکساله اقامت ولایات رفته‌اند آنچه به نظر می‌رسد غالباً قابل رجوع این نوع خدمت نبوده‌اند. عضد الملک ملاحظه کند و موافق لیاقت این مهم خطیر مأمورین را جرح و تعدیل نماید و اشخاص منتخب مأمور کند که حقیقت شایسته این خدمت باشند. در مرکز معینه هر مملکت و نقاط اصلیه ولایات صندوق فرستاده شده است. بقواعد مقرر باید دو نوبت از هر محل کیف عرایض بسته برسد. حکام ولایات در فرستادن کیفها تقاعد دارند.

مباشترین چاپارخانه‌ها مراقب نیستند. باید عضد الملک قرار بدهد مأمورین ولایات هر ماه دو مرتبه کیف عرایض را به چاپار بدهند و نگذارند کیفها در محل خود آنقدر بماند که یکدفعه عرایض چند ماهه خاطر ما را خسته کند و آنچه در ولایات خارج از خطوط چاپارخانه‌هاست موافق احکام سابقه مأموران بلاد محصل باشند مصحوب قاصد و وسایل ممکنه کیف را مرتباً به خط چاپارخانه برسانند. از این طرف هم عضد الملک کیفهای خالی شده را بی معطلی به محل خود اعادت دهد که موقع آن خالی و معطل نماند و اگر کیف عریضه بقدر کفایت حاضر نباشد از نو بقدر لزوم کیف عریضه ساخته و آماده داشته باشد.

کیفهای عریضه را بعد از ورود، عضد الملک سربسته بحضور خواهد آورد در حضور مهر آن برداشته شده اجمالاً ملاحظه می‌شود، هر چه عرایض است که فقط به ملاحظه ما مخصوص است در حضور ضبط می‌شود و سایر عرایض را عضد الملک بدفتر خانه عریضجات خواهد برد. اولاً- در پشت عریضه خلاصه عرض را طوری که از مقصود عارض خارج نباشد یادداشت می‌کند که در عرض حضور ما کار مشکل نشود. بعد احکام صادر و عرایض مرتب به عضد الملک داده می‌شود که به موقع اجراء و ثبت و ترتیب بگذارد.

آنچه از عرایض راجع به ادارات و وزارت خانه‌های درباری یا اشخاصی است که در دار الخلافه حاضرند، عضد الملک با منتهی درجه همت و مراقبت نخواهد گذاشت دقیقه‌ای تاخیر شده در ترتیب اخر خللی راه یابد.

احکامی که بر طبق مستدعیات عارضین صادر می‌شود. از هر گونه رسم و خواهش معاف خواهد بود.

سرگذشت تهران، ص: ۴۵۴

مأمورین مختلف که برای اجرای بعضی فقرات و مواد مخصوصه فرستاده می‌شود، باید اشخاص درست و امین بی طمع باشند و تنها انجام مأموریت را در نظر بگیرند نه فوائد و عوائد مأموریت را و عضد الملک در این نوع مأمورین هم خیلی دقیق شود و در عیب



آن خود را مسئول بداند. عرایض صندوقها غالباً طمع انعام و وظیفه و شرح دعای کهنه بود و می‌توان تصور کرد که آن نوع آزادی برای صندوقها نیست که بتوانند از ظلم و ستم که مقصود با لذات بود اظهاری کنند مأمورین ولایات در عین اینکه باید معارض بانظم حکومت نباشند در آزادی صندوقها مراقبت نمایند.

از فقراتی است که در نظر بود و در این دستخط مندرج شد. عضد الملک سایر شرایط و لوازم پیشرفت منظورات عادلانه ما را ملاحظه کرده مجری و مرعی دارد و این حکم را در عداد فرایض و واجبات دینیه معدود داشته از حسن مراقبت و احتمالات کافیه خاطر ما را خرسند دارد و در عهده شناسد فی ۸ شهر ذیحجه الحرام ۱۲۹۱.

## چنار عباسعلی

همانگونه که اکنون نیز در کاخ گلستان که بخش کوچکی از ارگ دوره تهران قدیم است درختان چنار وجود دارد که متأسفانه بیشتر آنها نیز در دو سه سال گذشته شاخه‌های بزرگ و انبوه آنها بدست تیغه اهره سپرده شده و تنک و کل کشته‌اند و دیگر از سر و صدای طوطیان و دیگر پرندگان در آنجا خبری نیست. در دوره قاجاریه باغهای بزرگی در ارگ وجود داشت که در آن درختان چنار کهنسالی هم یافت می‌شد.

یکی از این درختان چنار کهنسالی معروف به چنار عباسعلی بود.

در روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است دوبار از این چنار نام برده شده است نخست در تاریخ چهارشنبه ۸ جمادی الثانیه سال ۱۲۹۹ قمری که آمده است: «شاه بواسطه فوت والی‌زاده که منزلش حیاط چنار عباسعلی بود و لابد جهت حمام از آنجا بایست عبور کنند نرفته بود ...»

همچنین در تاریخ جمعه ۸ رمضان سال ۱۳۱۱ قمری می‌نویسد: «... من در طفولیت در اوایل سلطنت که ... محمود میرزا ولیعهد بود به مناسبت اینکه پدرم فراشباشی شاه بود مراهم

سرگذشت تهران، ص: ۴۵۵

فراشباشی ولیعهد کرده بودند و غالب روزها با همین مرحومه (منظور اولین دختر ناصر الدین شاه فخر الملوک می‌باشد) در عمارت معروف به چنار عباسعلی که حالا خراب شده و تغییر در او پیدا شده اما چنارش باقی است بازی می‌کردیم ...»

بنابراین مسلم است که این چنار با نام عباسعلی در سال ۱۲۹۹ قمری وجود داشته و بهمین نام شناخته می‌شده و معروف بوده است. متأسفانه دوستعلی معیر الممالک که داستان این چنار را گزارش کرده است از تاریخ نامگذاری آن یاد نکرده. که محتملاً پیش از سال ۱۲۹۹ قمری بوده است. دوستعلی میرزا الممالک درباره این چنار می‌نویسد:

«یکی از خدمه اندرون مرتکب خلافتی شد و از آنجا که دانست مورد خشم و بازخواست خانم خود قرار خواهد گرفت شبانگاه فرار نموده در حضرت عبد العظیم متحصن شد. چون این خبر بگوش شاه رسید نخست به رقت آمد و به خانم کلفت فراری گفت تا از تقصیر وی در گذرد. آنگاه برای آنکه اهل اندرون مأوا و مأمن نزدیکتری داشته و هنگام ضرورت بدان پناه برند، در نهران بیکی از گیس سپیدان حرم دستور داد تا شهرت دهد که خواب‌نما شده و بوی گفته‌اند در پای چنار کهن سال گشن شاخ که کنار مظهر قنات مهر گرد واقع در اندرون، امامزاده‌ای بنام عباسعلی مدفون است. همینکه این آواز در اندرون پیچید اهل حرم شادیه‌ها کردند و از شاه خواستند تا نرده‌ای دور آن درخت کشیده شود. شاه به نصب نرده امر نمود و آن را به رنگ سبز اندود کردند. از آن پس درخت مزبور به چنار عباسعلی معروف شد. زیارتنامه مخصوصی به تنه آن آویختند و اطرافش شمعدانهای نقره کوبیده هر شب شمعه‌ها در آن افروختند رفته‌رفته چنار مزبور اهمیتی بسزا یافت و بست محکمی شد. اهل اندرون ندور خود را از قبیل حلوا و غیره در پای آن می‌پختند و به بدنه و پوستش دخیلها می‌بستند. بدینطریق برای نیازمندان حرم نقطه توجه و مأمن نزدیکی بوجود آمد.»

روایت دیگری نیز از چنار عباسعلی در دست است که در کتاب خاطرات سلیمان بهبودی آمده است. وی در تاریخ اول بهمن ۱۳۰۴ چند ماه پس از خلع سلطنت از خاندان قاجاریه و به سلطنت رسیدن پهلوی اول می‌نویسد: «... به اندرون داخل شدیم. چیزی که بلافاصله جلب نظر می‌کرد درخت چنار خشک و قطوری بود که تا آن جا که دست می‌رسید به شاخه‌های خشکیده آن با تکه‌های پارچه دخیل بسته و قندیل‌های نقره آویخته بودند و اشک شمع زیادی در اطراف

سرگذشت تهران، ص: ۴۵۶

درخت چنار ریخته شده بود. چنار به اندازه سه نفر که دست به هم می‌دادند قطر داشت ولی حیف که مواظبت از آن نشده بود. در این جا چند نفر از روسای قدیمی دربار منجمه صدیق همایون (محمد ابراهیم توفیقی) که سرپرست معماران بود حضور داشت، اعلیحضرت همایونی سؤال فرمودند که تاریخچه این درخت را کسی می‌داند؟

صدیق همایون عرض کرد:

«رسم ناصر الدین شاه این بود که اول شب به اندرون بیاید و قدم‌زنان از جمله اتاقهای خانمها و اهل حرم عبور کنند در آن موقع خانمها جلو در اتاقها ایستاده و تعظیم می‌کردند شاه با بعضی از آنها صحبت می‌کرد و گاهی هم داخل اتاق می‌شد. شاه شبی به رسم معمول وارد یکی از این اتاقها شد داخل اتاق به هم ریخته بود. خانم آن اتاق از خدمتکارش شکایت داشت که منظم نیست شاه به شوخی می‌گوید فردا می‌دهم سرش را ببرند و بعد از آن از اتاق دور می‌شود و به محل دیگر می‌رود و بالاخره پس از مدتی شوخی با اهل حرم به اتاق خواب خود که وسط کاخ قرار داشت وارد می‌شود استراحت می‌کند. فردای آن شب نامه‌ای از حاج ملا علی کنی برای شاه می‌رسد که بلافاصله به عرض می‌رسانند.

مضمون نامه حاجی شفاعت از خدمتکاری بود که شاه به شوخی گفته بود می‌دهد سرش را ببرند. حاجی در این نامه به شاه نوشته بود در هیچ مذهبی سر زن را نمی‌زنند، اعلیحضرت چگونه در مذهب اسلام نسبت به زن مسلمه چنین تنبیهی را روا می‌دارند؟ بعد از قرائت نامه شاه ناراحت می‌شود و می‌فرستد به همان اتاق دیشبی و در جستجوی آن خدمتکار. خانم جواب می‌دهد دیشب بعد از رفتن اعلیحضرت نمی‌دانم کجا رفته و تاکنون هرچه جستجو کرده‌ام معلوم نشده است. بعد از تحقیق معلوم می‌شود خدمتکار از گفته شاه ترسیده و شبانه فرار کرده و با این که نگهبانان بدون اسم شب نمی‌گذاشتند کسی خارج و داخل شود از اندرون شاه گریخته و به اندرون حاجی ملا علی کنی رفته و بست نشسته است. در هر حال شاه دستور می‌دهد که جواب حاجی را بدهند که این حرف را به شوخی زده‌ام و بی‌جهت خدمتکار فرار کرده است. ولی بعدا شاه به فکر می‌افتد که تدبیری باید اندیشید تا دیگر چنین اتفاقی نیفتد. در این زمینه با خانم انیس الدوله تبادل نظر می‌کند و سرانجام با هم قرار و مداری می‌گذارند و مطابق همین قرار چند شب بعد خواب می‌بیند که در زیر این درخت چنار امامزاده‌ای مدفون است. شاه بعد از این خواب نیمه شب هراسان و بدون لباس سر و پا برهنه دوان‌دوان با سر و صدا و جنجال به پای این درخت می‌افتد و شاخه و برگهای آن را می‌بوسد و درخت را در بغل

سرگذشت تهران، ص: ۴۵۷

می‌گیرد. در همین اثنا خانم انیس الدوله هم که ظاهراً نظیر شاه خواب دیده که زیر درخت چنار امامزاده‌ای مدفون است از خواب بیدار می‌شود و به دنبال شاه سراسیمه خود را به پای چنار می‌رساند و تنه درخت را در بغل می‌گیرد و به شاخه‌ها و برگها بوسه می‌زند.

بعد از این پیشامد شاه قسم یاد می‌کند که اگر کسی خون هم کرده باشد یعنی آدم کشته باشد و به این درخت متوسل شود، من از گناهش می‌گذرم. فردای آن شب چند رأس گوسفند پای درخت قربانی کردند و منبعد هر یک از اهل اندرون نذری داشت پای این درخت شمع روشن می‌کرد. شبهای جمعه هم چند نفر روزه‌خوان پای چنار روضه می‌خواندند. اسم امامزاده (امامزاده عباسعلی)

بود چنار هم معروف به چنار عباسعلی شد ..» حسب الامر اعلیحضرت آن چنار خشکیده بی مصرف را که علامت و نشانی امامزاده دروغی و ساختگی بود در ظرف یک ساعت انداختند.»  
خان ملک ساسانی درباره این درخت می نویسد:

«در اندرون شاه سر پوشیده شکم دریده بود که تالار طنبی می گفتند. شمال و جنوبش ارسیه‌های متعدد داشت و در مشرق و مغرب بالای طاقچه‌های مقرنس و مذهبش روی گچ جنگلهای ایرانی و روسی را نقاشی کرده بودند.

جلو تالار یک حوض بزرگ مربع مستطیل بود که چندین فواره داشت. در طرف مشرق حوض درخت چنار کهن سالی بود که می گفتند شاه طهماسب صفوی هنگام بنای ارگ تهران کاشته است و معروف به چنار امام جعفر صادق سلام الله علیه بود. سایه این چنار همه فضا را می گرفت.

به شاخه‌های آن چراغ موشی و قندیل بسیار آویزان کرده بودند و هر وقت که کنیزان اندرون مستوجب عقوبتی می شدند به چنار مزبور پناهنده می گردیدند.  
سرگذشت تهران، ص: ۴۵۸

## شورش تنباکو (واقعه رژی)

### اشاره

یکی از رویدادهای مهمی که در دوره ناصری در سراسر ایران بویژه تهران رخداد و پایه‌های حکومت قاجار را به لرزه درآورد شورش تنباکو یا واقعه رژی می باشد.

بگفته ناظم الاسلام کرمانی «در سنه ۱۳۰۹ کمپانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصر الدین شاه گرفت که بیع و شرای دخانیات منحصر بیک اداره باشد و به عوض چند کرور به شاه و درباریها داد و به همه بلاد ایران گماشتگان فرستاد و اداره خود را دایر نمود. حتی در قراء و دهات کسی فرستاد به مردم سخت گرفتند. بزرگان ایران از علما و غیره هم بر معایب و وخامت این عمل واقف شدند که امروز دخانیات محدود شد، فردا نمک و روز دیگر هیزم و ذغال و آب و غیره و به ازای آن مبالغی گرفته خواهد شد و صرف آبادی مملکت نخواهد شد یا تفاوت موجب فلان شاهزاده است یا مدد معاش فلان آقازاده یا خرج مسافرت فرنگ یا نیاز خانم قشنگ ملت متضرر شده است. نفع خارجه برده و بر مملکت هم مسلط و نفوذ تامی حاصل خواهند کرد.

جمعی از عقلا خدمت مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی رسیده معایب متضمنه و مستتره در این کار را عرضه داشتند و هم به علماء اصفهانی ضرر و عاقبت امتیاز و نتایج مترقبه بر آن را نوشتند. لذا مرحوم میرزای آشتیانی حکم به حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به این عبارت نوشتند و نسبت آن را به مرحوم حجه الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی دادند و منتشر ساختند. صورت حکم به حرمت دخانیات

بسم الله الرحمن الرحيم- اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است عجل الله فرجه.

... بالجمله در تمام بلاد ایران این حکم منتشر شد و همه اطاعت کرده ترک استعمال دخانیات نمودند. چون حال بدین منوال شده کمپانی به توسط قوام الدوله وزیر امور خارجه شکایت به ناصر الدین شاه برد. شاه عبد الله خان والی را خدمت میرزای آشتیانی فرستاد که یا

سرگذشت تهران، ص: ۴۵۹

باید در ملاء عام قلیان بکشید و یا از ایران خارج شوید. مرحوم میرزا شق اخیر را قبول فرمود و عازم بر حرکت شد که اهالی طهران

از اعلی و ادنی زن و مرد سیاه و سفید غریب و خودی بومی و شهری حر و مملوک از صغیر و کبیر به هیجان آمده زلزله در ارکان شهر افتاد و همه ناله کنان و فریادزنان و اشریعتاگویان به هر طرف در حرکت و دور خانه میرزا طواف کنان بودند و به فاصله یک ساعت تمام دکاکین و سراها بسته و تعطیل عمومی شد ..»

درخور یادآور است «در سال ۱۳۰۷ (ه. ق) ناصر الدین شاه و وزیر اعظمش علی اصغر خان امین السلطان مانند سفرهای پیش، پس از دادن چند امتیاز به بیگانگان دست از پا درازتر از اروپا بازگشتند و طبق معمول و رسوم مملکتی برای ورود شاه مردم را به طاق نصرت بستن و چراغان کردن مجبور و وادار نمودند و در این سفر مهمترین امتیازی که در مقابل گرفتن مبلغ خیلی جزئی برای خود به انگلیسها داده شد، انحصار دخانیات ایران بود.

در ۲۸ رجب ۱۳۰۷ (ه. ق) برابر با ۲۰ مارس ۱۸۹۰ (م.) امتیاز انحصار خرید و فروش تنباکو و توتون را به ماژور. اف. تالبوت Talbot انگلیسی که بعداً او شرکتی ایجاد نمود، واگذار شد. پس از گرفتن امتیاز که در قبال آن ۲۶ هزار لیره پیشکش (رشوه) به شاه و مبالغی هم به وزیر اعظم و وزرا داده شد. عده زیادی از انگلیسها برای تشکیلات اداره وارد ایران شده و به ایلات و ولایات تقسیم گردیدند، تا بهره‌برداری از امتیاز خود نمایند. در سراسر ایران خیلی سخت سر و صدا بلند شد. مهمترین شورش مردم در تهران و تبریز بود. سرانجام دولت ناچار بلکه مجبور گردید که امتیاز مزبور را در مقابل دادن خسارات زیادی لغو نماید.»

اعتماد السلطنه این رویداد را روز بروز شرح داده که به خوبی نشانگر عکس العمل مردم تهران و درباریان است وی می‌نویسد: «جمعه ۲ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۹ قمری: ... عصر که من منزل بازدید امین خلوت رفته عموی انیس الدوله که تفنگدار است، آنجا بود. می‌گفت که فتوائی از جناب میرزا حسن شیرازی که اعلم و بزرگ مجتهدین است در «سرمن‌رای» (سامره) منزل دارد رسیده است در منع استعمال تنباکو و توتون و این فتوا را در مسجد شاه و سایر جاها خواندند مردم تمام غلیان و چپق را شکستند ..» سرگذشت تهران، ص: ۴۶۰

«سه‌شنبه ۳ جمادی الاول سنه ۱۳۰۹ قمری: شاه در نهایت تغییر بودند همین قدر شنیدم شاه به امین السلطان فرموده بودند این کار تمباکو را تو سبب شدی اصلاح او هم با تو است. از قراری که از همه کس می‌شنوم مسئله تمباکو خیلی اهمیت دارد و مردم از زن و مرد و عالم و عامی در این کار سخت ایستاده‌اند ..»

«یکشنبه ۴ جمادی الاول سنه ۱۳۰۹ قمری: ... خانه طولوزان رفته نبود از آنجا خانه دکتر فووریه رفته از آنجا که بیرون آمدم درست ملتفت نبودم که مسئله استعمال توتون و تنباکو باین درجه سخت است. بقیه سیگاری که در خانه فوریه می‌کشیدم به لبم بود که بیرون آمدم. شخص مجللی با سرداری خز می‌گذشت، همین که دید من سیگار می‌کشم بنا کرد به فحش دادن.

خلاصه خانه آمدم ... عجاله که این رشته سر دراز دارد ..»

«دوشنبه ۵ جمادی‌الاولی سنه ۱۳۰۹ قمری: ... من می‌خواهم این چند روزه کمتر نزدیک شاه بروم چون درباب تمباکو من سه ماه قبل دو سه مرتبه عرض کردم که این کار آخر بد دارد می‌ترسم که اگر حضور بروم از من خجالت بکشند عداوت بورزند. سوار نشدم منزل ماندم.»

«چهارشنبه ۷ جمادی‌الاول سنه ۱۳۰۹ قمری: امروز مجلس خانه نایب السلطنه مرکب از وزراء و علما منعقد بود. علماء از قبیل میرزا حسن آشتیانی و آقا شیخ هادی نرفته بودند. امام جمعه و سید عبد الله و میرزا سید علی اکبر تفرشی از این قبیل علماء نمره دوم و سوم رفته بودند. از وزراء هم قوام الدوله و مخبر الدوله و امین السلطان بودند. علماء غلیان نکشیده بودند.

بلکه اجازه هم ندادند که وارد کنند به مجلس. میرزا نظام گفته بود مگر شاه مختار مملکتش نیست بفرماید بضرط توپ قتل عام کنند و حکم خودش را مجرا بدارد. نایب السلطنه در کمال آرامی فرموده بودند این مجلس به جهت صلح است نه جنگ. خلاصه از مجلس امروز مقصودی حاصل شده طوری مسئله تمباکو مهم است که حتی اندرون خود شاه بهیچ‌وجه نمی‌کشند. شنیدم شاه

فرموده بود به زنهای خودش که کی غلیان را حرام کرده؟ بکشید اینها چه حرفی است! یکی از خانمهای آبرومند عرض کرده بود همان کسی که ماها را بشما حلال کرده.

همان کسی غلیان را تا در اداره خارج مذهب است بما حرام کرده. شاه فرموده بود من می کشم شما هم بکشید. یکی از زنهای دیگر گفته بود شما دو خواهر هم با هم گرفتید! تکلیف مردم که

سرگذشت تهران، ص: ۴۶۱

نیست تقلید شما را بکنند. خلاصه عجاله احدی از خانه‌ها و کوچه‌ها غلیان نمی کشند غیر از شاه و امین السلطان و امین اقدس.»  
 «شنبه ۲۴ جمادی الاول سنه ۱۳۰۹ قمری: صبح دارالترجمه شنیدم که دیشب بعضی اعلانات بدیوارها چسبانده‌اند که هر گاه تا روز شنبه کار تمباکو موقوف نشود جهاد خواهد شد و تمام فرنگیها و اتباع آنها را خواهیم کشت. دربخانه که رفتم دیدم هنگامه غریبی است. جمعی از وزراء برای شورا حاضر کرده بودند. معلوم است که این هنگامه برای اعلان جهاد است ... دو ساعت از شب گذشته پاکتی از نایب السلطنه رسیده صورت اعلانی فرستاده بود که فردا صبح باید دو هزار نسخه بدهید چاپ کنند. بلافاصله دستخط شاه رسید. مبالغه و تاکید در خصوص چاپ کردن این اعلان، معلوم شد نتیجه مجلس امروز این بود. اعلان از این قرار است:

### اعلان دولتی

از جانب سنی الجوانب بندگان اقدس همایون شاهنشاهی روحنا و ارواح العالمین فداه محض مرحمت در حق اهالی مملکت در تمام ممالک محروسه ایران عمل انحصار تمباکو و توتون دخانیات را موقوف و متروک فرمودند و کما فی السابق صاحبان و مالکین تمباکو و توتون و عموم دخانیه در تمام ممالک محروسه ایران آزاد و مختار هستند که جنس دخانیه خودشان را بهر کس میل دارند بفروشند و از هر کس میل دارند بخرند. در دادوستد تمباکو و توتون و غیره از این تاریخ ببعده برای مردم مجبوریتی نیست و در مال خود آزاد و مختار هستند. محض اطلاع و امیدواری اهالی اعلان شد. شهر جمادی الاول سنه ۱۳۰۹.»

«یکشنبه ۲۵ جمادی الاول سنه ۱۳۰۹ قمری: امروز در قراول‌خانه‌های شهر سرباز که فشنگ به آنها داده بودند گذاشته بودند. بعلاوه دسته سرباز هم در کوچه‌ها گردش می کند از ترس اینکه آن اعلان که تهدید به قتل عیسویان نموده بودند بدیوارها چسبانده‌اند این کار را کردند ..»

«دوشنبه ۳ جمادی الاخری سنه ۱۳۰۹ قمری: ... [شاه] بعد از شورای وزرا تشریف آوردند ناهار میل فرمودند. من هم سر ناهار روزنامه خواندم. بعد از ناهار خانه آمدم ناهاری صرف نموده خوابیدم. یک دفعه دیدم صدای اهل خانه از راه پله بالاخانه می آید. چون هیچ وقت رسم

سرگذشت تهران، ص: ۴۶۲

نبود اهل خانه بیرون بیایند وحشت نمودم. شاید برای والده اتفاقی افتاده. سراسیمه از جا جسته پرسیدم چه خبر است. گفت اهل شهر به دور ارگ جمع آمدند. ارگ را گرفته‌اند. تمام دکاکین شهر را بستند. مردم شهر دیده‌اند. توپ می‌برند برخیز بین چه هنگامه است. من از پنجره بالاخانه که نگاه کردم دیدم چند دکانی که روبروی بالاخانه بود بسته‌اند. گفتم شاید خدای نکرده صدمه‌ای بوجود مبارک شاه رسیده. خواستم لباس پوشیده بروم والده آمد مانع شد. آدم فرستادم. خبر آوردند که قریب بیست هزار نفر دور ارگ را گرفته‌اند. پانصد ششصد نفر داخل ارگ شدند و هجوم به عمارت بردند. درهای ارگ را بسته و قشون ایستاده. اهل شهر به فریاد بلند به شاه فحش می‌دهند و می‌گویند امین السلطان را بفرستید بیرون تا بکشیم. جمعی به نایب السلطنه که میان مردم به التماس رفته بود که مردم را آرام کند حمله برده بودند. سرباز مجبور شده شلیک کردند. هفت هشت نفر گلوله خورده مردند. این خیر بیشتر باعث وحشت من شد.

تا نیم ساعت به غروب مانده مردم از دور ارگ متفرق شدند. نیم ساعت از شب رفته امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا از دربخانه آمد. مسئله معلوم شد که دیروز شاه دستخطی به نایب السلطنه نوشته بود که یا اینکه فردا میرزا حسن مجتهد آشتیانی می‌رود روی منبر قلیان می‌کشد و مردم را بگوید قلیان بکشند یا اینکه از شهر بیرون برود. نایب السلطنه دستخط می‌دهد عبد الله خان والی می‌برد خدمت میرزا حسن. جواب می‌گوید قلیان که نخواهم کشید. اما رفتن از شهر را اطاعت می‌کنم. فردا خواهم رفت. امروز هم شاه به معین نظام حکم می‌کند برود توی شهر به قهوه‌خانه‌ها قلیان بگذارد و بمردم حکم کند قلیان بکشند. هر کس اطاعت نکند شکم آنها را پاره کند. این هم نتیجه شورای صبح بود. از اتفاق امروز که دوشنبه است وفات سیده النسا علیها السلام بود. خانه میرزا حسن مجلس روضه‌خوانی برپا می‌نماید. تمام علما را خیر می‌کند.

جمعی محض خصوصیت جمعی بواسطه فضولی حاضر می‌شوند. بعد از اتمام روضه جناب میرزا حسن می‌گوید بمن حکم شده یا امروز قلیان بکشم یا از شهر بروم و الحال با شما وداع می‌نمایم و خواهم رفت. با حال مظلومیت چکمه‌ای می‌پوشد و مصمم رفتن می‌شود. از آنجایی که کلیه قلوب مردم از [دولت] ایران مکدر است و نوکر باب عموماً بواسطه محرومی از خدمت ولینعمت که تمام منحصر شده به آل زال (منظور خانواده علی اصغر خان امین‌السلطان است) و سرگذشت تهران، ص: ۴۶۳

رعیت بواسطه گرانی و تعدیات پلیس و اجزای حکومت همه دل پری دارند. این حرکت میرزای آشتیانی هم مهیج شد. شاید هم دست خارج هم در این تفتین بوده است. یک دفعه چند نفر سوار و پیاده در کوچه و بازار می‌افتد که دکاکین را ببندید که میرزای مجتهد را می‌خواهند از شهر بواسطه قلیان بیرون کنند. روز حمایت دین و قتل کفار است. این بود که در ظرف یک دو ساعت این شورش برخاست. هنوز معین نظام بیرون نرفته و اجرای حکم ننموده که خبر رسیده به نایب السلطنه شهر شوریده، نایب السلطنه معجلاً خدمت شاه می‌رود و عرض می‌کند که شما دستخط التفاتی به میرزا حسن بنویسید شاید فتنه بخوابد. دستخط مرحمت آمیز چندان مؤثر نشد چرا که اطمینان بقول شاه نداشتند. تمام این فتنه را از امین‌السلطان می‌دانستند. این بود که جمعیت هجوم آور شده دور ارگ را گرفته و قریب ششصد هفتصد نفر وارد ارگ می‌شوند. هر چند نایب السلطنه به التماس می‌خواهد مردم را ساکت کند زن و مرد عوام پرده دری نموده بنای فحش و بدگویی گذاشتند. یک نفر سید با شمشیر برهنه به نایب السلطنه حمله می‌کند. نایب السلطنه بسمت خانه خود فرار می‌کند. این جمعیت او را تعاقب می‌نمایند. در این بین کرم بیک قوچاق روسی معروف می‌رسد، کرامتی نموده نایب السلطنه را به خانه‌اش می‌رساند. مردم باز هجوم می‌نمایند که بخانه نایب السلطنه بریزند. معین نظام به سرباز حکم شلیک می‌نماید.

شصت هفتاد تیر خالی می‌کنند. هفت نفر کشته می‌شوند مردم عقب می‌روند. از آن طرف بعد از تملقات زیاد و سند دادن به میرزای آشتیانی که عمل تمباکو را کلیه از خارج و داخل موقوف خواهم کرد. چند نفر از جانب میرزای آشتیانی می‌افتند میان مردم و جار می‌زنند که میرزا می‌فرماید مردم متفرق شوید و به خانه‌های خود بروید، منتظر حکم ثانی باشید. مردم متفرق می‌شوند اما از شنیدن صدای تفنگ و هیاهوی مردم طوری وحشت به خلوتیان حضور دست می‌دهد که درب اسلحه خانه را باز می‌نمایند و تمام عمده خلوت را اسلحه می‌دهند که بجهت دفاع حاضر شوند که وجود مبارک را محافظت نمایند. اما از آنجایی که خداوند حافظ وجود مبارک است شورشیان دست از فتنه برداشتند و متفرق شدند و الا- این عمده خلوت قابل دفاع نبودند. بقول فردوسی علیه الرحمه که می‌گوید:

تو را کار جز بربط و چنگ نیست که چنگ تو اندر خور چنگ نیست

خلاصه این شب ساری اصلا و جمعی در خانه خوابیدند. امین‌السلطان از وحشت وجود شریف خودشان شب منزل نرفت. همان‌جا خوابید. چند مرتبه عضد الملک خانه میرزا حسن آشتیانی رفت و آمد. مقارن غروب جارچی بکوچه و بازار افتاد که مردم حکم



میرزا آشتیانی

سرگذشت تهران، ص: ۴۶۴

است که فردا همه به دکانهای خود بنشینند مشغول کسب باشید آنچه منظور شما است شاه بعمل خواهد آورد. روز جمعه در مسجد جامع حاضر شوید. جناب میرزا به منبر می‌رود.

تکلیف شما را معین خواهد کرد. خلاصه امشب تا صبح من از وحشت نخواهیدم.»

«سه‌شنبه ۴ جمادی‌الآخر سنه ۱۳۰۹ قمری: صبح که به در خانه می‌رفتم متجاوز از سه چهار هزار قشون سواره و پیاده از قزاق و غیره دور ارگ می‌گردیدند. تمام فراشها در دیوان‌خانه حاضر بودند. و این قشون و جمعیت را که می‌دیدم که از ترس و وحشت تدارک دیده شده بر سلطنت مستقله صد و بیست ساله قاجار فاتحه می‌خواندم و از شدت غصه خون دل می‌خوردم که چطور از سوء تدبیر ارکان قدیمه و قویه سلطنت را با تیشه بی‌عقلی منهدم ساختند و کار بزرگ سلطنت را بدست جهال نادان سپردند و حضرت وزیر اعظم از شدت غرور خود دولت را به غذاب انداخت. این شعر را مناسب حال ایشان دیدم.

که نادان ز دانش گریزد همی‌به نادانی اندر ستیزد همی

از دار الترجمه بحضور همایون رفتم. بمن فرمودند عمل دیروز هم مضحک بود و هم گریه داشت. عرض کردم هیچ مضحک نبود بلکه سراپا گریه بود ..»

بدینگونه بود که ناصر الدین شاه مجبور شد قرارداد تنباکو را لغو نماید و حکم تحریم هم لغو شد و در روز سه‌شنبه ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۰۹ (ه. ق) از طرف میرزای شیرازی اعلان حلیت دخانیات داده شد که همه می‌توانند با آسایش دخانیات مصرف نمایند. اعتماد السلطنه نویسد:

«سه‌شنبه ۲۵ جمادی‌الآخر سنه ۱۳۰۹ قمری: ... شنیدم جارچی در کوچه و بازار جار می‌کشد که حکم جناب میرزای شیرازی رسید که حرمت قلیان برداشته شده اجازه استعمال دادند همه مردم قلیان کشیدند. آفرین بر قلم جناب میرزا که بیشتر از سر نیزه دولت اثر دارد ..»

و سرانجام دولت ایران مجبور شد مبلغ پانصد هزار لیره به کمپانی رژی بعنوان خسارت پردازد و قرارنامه نوشتند و هر کس هر چه رشوه گرفته بود در کیسه‌اش ماند و ضرر همه را به گردن شاه گذاشته که از رعیت بیچاره گرفته به فرنگی بدهد. جا دارد در اینجا آورده شود که در ببحوحه شورش رژی مردم کوچه و بازار این اشعار عامیانه را در کوچه‌ها می‌خواندند.

سرگذشت تهران، ص: ۴۶۵ من خانم قلیان کشم‌از بهر قلیان ناخوشم

بنگر به رخت مشمشم برخیز و قلیان را بیار

میرزا که داده حکم جنگک با گوله و توپ و تفنگ

مشدی والدنگ و درنگ؟ برخیز و قلیان را بیار

فرنگی گفته من موشم‌دنگی زن تو گوشم

کیسه تنباکو بدوشم میرم فرنگ می‌فروشم

و نیز وقتی خبر الغای امتیاز در شهر منتشر شد مردم این شعر را می‌خواندند:

به امین السلطان بگو سرت سلومت رئیس تنباکوت ... نی در آمد

سرگذشت تهران، ص: ۴۶۶

**عروسیهای پر خرج و افسانه‌ای در دوره ناصری**



در دوره ناصری افراط و تفریطها حدومرزی نداشت. چنانکه عده‌ای به نان شب محتاج بودند و عده‌ای دیگر نمی‌دانستند چگونه ثروتهای بادآورده خود را خرج کنند. بعنوان مثال مزدی به سربازان نمی‌دادند، زیرا بودجه‌ای که برای این کار در نظر گرفته شده بود تا بدست سرباز بی‌نوا برسد چیزی از آن باقی نمانده بود و همه حیف‌ومیل شده بود و سربازان ناچار بودند با همان لباس ژنده و پاره سربازی در کوچه و بازار به دست‌فروشی و یا در خانه مردم به هیزم‌شکنی و عملکی پردازند تا لقمه‌نانی بدست آوردند. در مقابل برای گروهی آنقدر درآمد و ثروت از راه مشروع و نامشروع فراهم بود که به اصطلاح پولشان را پارو می‌کردند و با خرجهای بیهوده تشخص می‌فروختند.

از جمله این خرجهای بیهوده یکی عروس دختر دوم ناصر الدین شاه بنام فاطمه خانم ملقب به عصمت الدوله که در سن ۹ سالگی به عقد و ازدواج امیر دوستمحمدخان درآمد. عروسی بسیار مفصلی و مجللی که بقول مهدی بامداد دوره‌های آل برمک و آل سهل را به‌خاطر می‌آورد و چنین عروسی در تمام دوره سلطنت قاجاریه اتفاق نیافتاده است

می‌گویند معیر الممالک میوه‌های باغ شهری خود را که مساحت آن قریب به سیصد هزار متر بود از قبیل آلبالو گیلان و گوجه را داده بود برای مهمانان نقل گرفته و تمام مسیر عروسی را از قصر تا خانه داماد با شال کشمیری فرش کرده و چون فیل خانه شامل جزء بیوتات در اداره او بود عروس را با فیل به خانه داماد آوردند و چون خواستند که عروس را با فیل از سبزه‌میدان و بازار عبور دهند سردر بازار کوتاه بود آن را خراب کردند تا فیل با هودج خود به آسانی بتواند از آن بگذرد. این عروسی در سال ۱۲۸۳ ه. ق) برپا شد

سرگذشت تهران، ص: ۴۶۷

مادام کارلاسرنا نیز در خاطرات خود مفصل به این عروسی اشاره کرده است. وی می‌نویسد:

«ناصر الدین شاه را پدر خوبی می‌دانند او به ویژه به پنج دخترش بالاخص به یکی از آنان که چند سال پیش عروسی کرده است علاقه فراوان دارد. این شاهزاده خانم که عصمت الدوله نامیده می‌شود با پسر دوستعلی خان که در آن زمان شغل خزانه‌داری را بر عهده داشت ...

ازدواج کرد.

پدر داماد چون شخصیت بسیار متمول و سخت دست و دلبازی بود خواست افسانه جلال و شکوه مراسم ازدواج پسرش با دختر محبوب شاه را زبانزد همگان سازد و تمامی هزینه جشن عروسی را هم از جیب پرفتوت خود پرداخت.

می‌گویند در تهران جشنهای بسیار مفصلی به این مناسبت برگزار شد خاطره‌ای که از آن مراسم در یادها مانده هنوز هم زنده و افسانه مانند است. داستانهایی که از آن مجالس تعریف می‌کنند، نشان می‌دهد که زرق‌وبرق آن عروسی چقدر همه را تحت تاثیر قرار داده بوده است تا آنجا که این عروسی برای ایرانیان مبدأ و ماده تاریخ محسوب می‌شود، گفتن این که من در مجلس عروسی عصمت الدوله حاضر بودم یعنی وی آنقدر چیزهای دیدنی و زیبا در آن مجلس دیده است که هرگز نظیر آنها را کسی نخواهد دید.

در آن هنگام که دوستعلی خان از دختر شاه به پسرش «آقا امیر» خواستگاری می‌کند متعاقب آن «پیشکش» ناقابل دومیلیون قرانی نیز به حضور شاه تقدیم می‌دارد. درخواست خواستگاری بدون درنگ مورد موافقت قرار می‌گیرد. چون ناصر الدین شاه میان درباریان خویش صدیق‌تر و فداکارتر از دوستعلی خان خدمتگزار دیگری نداشت که هم دارای ثروت بی‌پایان و هم از شخصیت قابل احترام و ارزنده‌ای برخوردار باشد.

این خزانه‌دار دولت میلیونها پول را با پارو از این سو بدان سو حرکت می‌داد و جابه‌جا می‌کرد. او به پول سخت علاقه داشت ولی نه برای جمع و ذخیره کردن بلکه برای زندگی بهتر کردن، به این جهت دستگاهش از هر لحاظ شاهانه و مجلل بود قصر باشکوه و

خانه بیلاقی زیبایی یکی از بهترین بناهای کشور است. از دیدگاه ناصر الدین شاه که مفتون شخصیت و جاه و جلال معیر الممالک بود او شاخص ترین پدر دامادها به شمار می رفت ...

اگرچه «اندرون» هر خانه در ایران دژ تسخیرناپذیر و غیر قابل نفوذ است. ولی در هر صورت

سرگذشت تهران، ص: ۴۶۸

اسرار مگو گهگاه از آنجا به بیرون نیز درز می کند. مثلا این را همه می دانستند که «عصمت الدوله» لقب بامسمایی از پدرش گرفته و سیرت وی از صورتش زیباتر است (زیر اشعه تند آفتاب ایران، عمر جوانی و زیبایی بسیار زودگذر، است اگرچه این شاهزاده خانم از لحاظ سن هنوز در آستانه جوانی است ولی قیافه یک عاقله زن را پیدا کرده است) او از آغاز جوانی شخصیت و شایستگی خاصی از خود نشان داده که در سایر شاهزادگان ایرانی چنین صفاتی کمیاب است. ضمنا از ذوق و استعداد سرشاری برای یاد گرفتن برخوردار بود و تمامی نویسندگان و شاعران کشورش را بخوبی می شناخت.

موقعی که موضوع این ازدواج قطعی شد برنامه و تشریفات جشن عروسی که در ایران بسیار مورد توجه است، مطرح گردید. معیر الممالک به نامزد فرزندش عالی ترین هدیه ها را فرستاد.

فرستادن تحفه و هدایا آغاز جشنهای عروسی بود که معمولا مدت ده روز ادامه پیدا می کرد.

همه مردم تهران در این جشنهای پرشکوه شرکت نمودند و نه تنها اشراف و ثروتمندان تهران برای حضور در آنها دعوت شده بودند، بلکه آدمهای نادر و حتی سربازان ساخلوی تهران نیز در این ضیافتهای عمومی که در محلات مختلف برپا شده بود به ترتیبی شرکت داشتند.

جهازیه بدون کم و کاست و بسیار مجللی در پشت شترها و قاطرها به خانه ای که برای عروسی ترتیب داده شده بود. حمل گردید. نقل و انتقال این اسباب و اثاث ده روز طول کشید.

روز دهم روی سینه های بزرگ نقره ای جواهرات عروس را به همراه پنج میلیون سکه طلای ضرب شده که مهریه وی را تشکیل می دادند به خانه جدید می بردند.

بالاخره شب بعد از غروب آفتاب فیل سفیدی که هودج زیبایی بر پشت آن گذاشته بودند، برای بردن عروس به اتاق حجله در مقابل در قصر توقف کرد. ناصر الدین شاه که می ترسید فیل چموشی کند، از دوستعلی خان خواست وی نیز کنار دست فیلان بنشیند.

تعداد کثیری به عنوان همراهان عروس به راه افتادند. تمامی بزرگان پایتخت علاقه داشتند که دختر شاه را تا خانه بخت بدرقه کنند. مسافت بین قصر تا خانه داماد همه جا چراغانی شده بود، سربازان ساخلوی شهر همه مسلح بودند. هرسربازی در لوله تفنگ خود شمع روشن حمل می کرد. دیوارهای شهر با پارچه های گرانبه های کشمیری تزئین شده بود و از قصر تا خانه داماد زیر پای عروس قالیهای گرانبها گسترده بودند. چراغانی بازار افسانه ای بود. دوستعلی خان پیشاپیش هزاران شمع به آنجا فرستاده بود تا سرتاسر بازار را غرق در نور کنند هرگز مردم به یاد ندارند که این

سرگذشت تهران، ص: ۴۶۹

چنین روز زیبا و اینقدر دیدنیهای خیره کننده در تهران دیده باشند.

شاه و معیر الممالک در شادی فرزندان شان سهیم بودند. تمامی شهر در این حادثه سرور انگیز شرکت داشتند. اما دوستعلی خان مدت زیادی نتوانست در کنار این زوج خوشبخت زنده بماند.

غده ای که در دهانش پیدا شده بود او را زیر عمل جراحی برد و در نتیجه همان عمل کمی بعد از عروسی پرسروصدا درگذشت. بعد از مرگ وی سهم هنگفتی از ثروت بیکرانس مطابق یک رسم جاری که شاه وارث دارایی کلیه کارکنان بلند پایه ای است که حین اشتغال به کار می میرند به ناصر الدین شاه رسید.

با وجود این آن قسمت از ارثیه‌ای که سهم «آقا امیر» شد باز هم کافی بود که او را در زمره یکی از ثروتمندترین شخصیت‌های ایران درآورد. ناصرالدین شاه سمتی را که برعهده پدر دامادش گذاشته بود بعد از درگذشت معیر الممالک به داماد سپرد در سال ۱۸۷۸ (۱۲۹۵ قمری ۱۲۵۶ خورشیدی) او پیشخدمت مخصوص شاه که بزرگترین مقام دربار است و همچنین محافظ خزانه سلطنتی بود. پدر همین داماد پس از واگذاشتن سمت و لقب معیر الممالکی در سال ۱۲۸۶ قمری به پسر خود دوست محمد خان در سال ۱۲۸۸ قمری ملقب به نظام‌الدوله شد. نظام‌الدوله اول کسی است از ایرانیان که یک قسمت از نقدینه خود را در بانک انگلستان به امانت گذاشت و بعد پسرش دوست محمد خان معیر الممالک این پول را بانضمام سایر دارایی انبوه نظام‌الدوله که به ارث به او رسیده بود، قسمتی در ایران و قسمت دیگر آن را در مدت اقامت خود در اروپا به مصرف تفریحات و تفننات و عیاشی خود رساند و تقریباً بکلی تمام کرد.

یکی دیگر از عروسیها که از نظر تشریفات و پرخرجی در خور مقایسه با عروسی عصمت‌الدوله با دوست محمد خان معیر الممالک نبود، ولی آن هم در زمان خود بسیار مجلل و پرخاطره بود عروسی قمرالدوله دختر ولیعهد (مظفرالدین شاه) با حسین خان معتمدالملک یحیائیان می‌باشد.

حسینعلی خان معتمدالملک یحیائیان پسر یحیی خان مشیرالدوله و ملک‌زاده عزة‌الدوله خواهر تنی ناصرالدین شاه بوده است. حسین خان در سال ۱۲۸۸ قمری که متولد شد چون حاج میرزا حسین خان سپهسالار عموی این طفل اولادی نداشت نام خود را در زمان حیات خود به

سرگذشت تهران، ص: ۴۷۰

او داد. پس از اینکه یحیی خان معتمدالملک در جمادی الثانی سال ۱۲۹۹ قمری ملقب به مشیرالدوله وزیر عدلیه شد فرزندش حسین خان ملقب به معتمدالملک گردید مدتی با وجود صغر سن حکومت قزوین را داشت. در ۲۲ ربیع الاول سال ۱۳۰۷ قمری مشیرالدوله، قمرالدوله دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد را در حباله نکاح او درآورد.

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود گاهی به این ازدواج و مقدمات آن اشاره کرده است وی می‌نویسد:

«پنجشنبه ۱۰ شعبان سنه ۱۳۰۶ قمری: از وقایع تازه اینکه سه روز قبل عزت‌الدوله پنجهزار تومان اشرفی و چند طاقه شال زیر بغل آدمش گذاشته اندرون رفته بود خدمت شکوه السلطنه که قمرالدوله دختر ولیعهد را بی‌صدا عقد کند برای معتمدالملک و امشب عروس را بیاورند.

شکوه السلطنه متغیر شده بود که عرسات خرگائیدن شنیده بودم اما عروس به این وضع بردن شنیده نشده است. عزت‌الدوله خفیف برگشته بود. شاه هم که شنیده بود خیلی بد گفته بود فرموده بودند شکوه السلطنه خوب کرد تغییر کرد.»

حدود هشت ماه بعد باز اعتماد السلطنه در این باره می‌نویسد: «شنبه ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۳۰۷ قمری شب باغ مرحوم سپهسالار مهمانی مشیرالدوله بودم عروسی پسرش است قمرالدوله دختر ولیعهد را به جهت پسرش میرزا حسین خان معتمدالملک عروسی می‌کند..»

باید افزود که لقب اولی این دختر یعنی قمرالدوله، شمس‌الملوک بود که در سال ۱۲۹۹ قمری در چهار سالگی به جهت میرزا حسین خان که او هم ده سال داشت شیرینی خوردند

بنابراین بی‌مقدمه هم نبوده که عزت‌الدوله مادر میرزا حسین خان در تاریخ ۱۰ شعبان ۱۳۰۶ می‌خواهد که او را بی‌سروصدا برای پسرش عقد کنند. باری عروسی بسیار مفصل و با تجمل برای این دو یعنی میرزا حسین خان و قمرالدوله برپا شد.

شب عروسی خیابان دراندرون شاهی، خیابان ناصریه، گوشه میدان توپخانه، خیابان چراغ برق (امیرکبیر) و بازارچه سرچشمه تا نزدیک هفت دختران (در خیابان سیروس سابق نزدیک تکیه رضا قلی خان) که خانه مشیرالدوله منزل داماد بود. تمام راهها را

چراغان کرده و در بازارچه سرچشمه به طاقهای بازار چهلچراغ و به دیوارها جاره‌های دیوارکوب بلور نصب کرده

سرگذشت تهران، ص: ۴۷۱

بودند. آنچه موزیکانچی و نقاره‌چی در شهر بود جلو عروس افتاد و عروس را در کالسکه‌ای که هشت اسب آن را می‌کشید نشانده و چندین ده کالسکه دنبال این موکب بود و گاو و گوسفند زیادی جلو عروس قربانی کردند و مدت یک‌هفته تمام طبقات به این عروسی دعوت داشتند.

عبدالله مستوفی در این باره می‌نویسد:

هر روز مشیرالدوله صبح به مجلس جوانها که رفقای داماد بودند می‌آمد و چندین کیسه قرانهای نوی هم همراه خود می‌آورد و بین مهمانها تقسیم می‌کرد تا برای قمار تفریحی که احیانا در این مجالس اتفاق می‌افتد مایه دست داشته باشند ...

در این شب یکی از داشهای محله سنگلج (محله معیر الممالک) بر حسب تصادف به سرچشمه محله مشیرالدوله آمده بود، یکی از داشهای سرچشمه به او رسیده گفته بود «داش! این بچه محل ما خوب داره پاشو تو کفش بچه محل خدایامرز شما می‌کند» داش سنگلج جواب می‌گوید: «کیو می‌گی؟» (که را می‌گویی؟) و با اشاره به سمت خانه مشیرالدوله «این کچل پنطی سگ کی باشه! هفت کسش می‌چاد. بچه‌محله ما خدایامرز فیلو به جاکشی واداشت» می‌دانیم که در اصطلاح داشی فیل قوه فوق‌العاده‌ایست که ... هیچ قدرتی حریف آن نیست و با این منطق قوی داش سرچشمه‌ای ناگزیر غلاف رفت.

این عروس یعنی قمرالدوله در سن بیست و چهارسالگی درگذشت. اما داماد یعنی معتمدالملک مرد باذوقی بود. نقاشی، موسیقی و یکی دو زبان خارجی را بخوبی می‌دانست به موسیقی علاقه وافری داشت. نخست تار می‌زد و سپس پیانو را در نزد غلامرضا خان سالار معز مین‌باشیان تعلیم گرفت. معتمدالملک در تهران درگذشت و از آثار خیریه او بنای مسجدی است بنام مسجد یحیائیان در خیابان ژاله (سابق) و همچنین خانه و باغ بزرگ خود واقع در خیابان ژاله روبروی مسجد جدید البنایش را نیز وقف بیمارستان نمود که امروزه بنام بیمارستان شفا یحیائیان معروف می‌باشد.

ناگفته نماند که در دوره قاجاریه چند عروسی دیگر هم سرگرفت که بسیار پرخرج مفصل و با تجمل بود از آن جمله:

۱- عروسی تاج‌الدوله اصفهانی با فتحعلیشاه در سال ۱۲۲۴ قمری ۲- عروسی شیرین جان

سرگذشت تهران، ص: ۴۷۲

خانم دختر بیست و نهم فتحعلیشاه برای محمدقلی خان پسر حسین خان سردار ابروانی. ۳- عروسی عصمت‌الدوله دختر دوم ناصرالدین شاه با امیر دوست محمد خان معیر الممالک که شرح آن آمد. ۴- عروسی شمس‌الملوک قمرالدوله دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد در سال ۱۳۰۷ قمری با میرزا حسین خان معتمدالملک پسر یحیی خان مشیرالدوله که شرح آن گذشت ۵- عروسی احترام السلطنه دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد با مرتضی‌قلی خان صنیع‌الدوله در سال ۱۳۰۵ قمری که هفت شبانه روز طول کشید. ۶- عروسی ملکه خانم قمر السلطنه دختر پنجم مظفرالدین میرزا ولیعهد در سال ۱۳۰۹ قمری با غلامرضا خان احتشام پسر امیر افخم همدانی (حسام‌الملک)

یکی دیگر از عروسی‌هاییکه مردم در آن کنجکاوی بسیار کردند و برای دیدن عروس حتی در سرمای زمستان در هوای آزاد در برف کرسی گذاشتند عروسی غلامعلی خان عزیز السلطان ملیجک دوم بود.

اعتماد السلطنه در این باره می‌نویسد:

«چهارشنبه ۵ رجب سنه ۱۳۱۲ قمری: چهار به غروب مانده بود در اندرون منزل اعتماد الحرم به عقدکنان عزیز السلطان دعوت شده بودم رفتم. جمعی از شاهزاده‌ها و رجال دولت و امراء بودند. اختراالدوله دختر شاه که مادرش صغرا خانم شاهزاده عبد العظیمی است و مدتها بود که نامزد عزیز السلطان بود امروز عقد می‌کند ..»

«پنجشنبه ۱۳ رجب سنه ۱۳۱۲ قمری: این چند روز از عقدکنان به این طرف عروسی عزیز السلطان بود در باغ سپهسالار و دیشب که شب سیزدهم بود با خیلی جلال عروس را آورده عزالدوله دست به دست داد.»  
 درخور یادآور است که منظور از باغ سپهسالار در نوشته اعتماد السلطنه که نقل شده اشاره به باغ بهارستان است. زیرا چنانکه قبلاً گفته شده است باغ سپهسالار که امروزه نام آن هنوز برجاست باغ دیگری بود که در اواخر خیابان شاه آباد سابق قرار داشت.  
 عبد الله مستوفی درباره عروسی عزیز السلطان نوشته است.  
 یک روز شاه صدر اعظم را احضار کرد (منظور میرزا علی اصغر خان امین السلطان است) و  
 سرگذشت تهران، ص: ۴۷۳

امر داد یکی از خالصجات تهران را که عایدی آبرومندی داشته و از املاک و اگذاری حاجی میرزا آغاسی به شخص او باشد، برای بخشش به عزیز السلطان تعیین کند. امین السلطان که در زمان پدرش به مناسبت عمل در خالصجات، املاک ورامین را خوب می شناسخت باغ خاص را که هزار تومان و هزار خروار جمع خالصگی داشت برای این بخشش شاهانه تعیین کرد. شاه این ده را که شرعاً ملک خودش بشمار می آمد با پنج تومان و پنج خروار مالیات اربابی به عزیز کرده خود بخشید و یکی از دخترهای خود را به عقد او درآورد.

برای منزل این عروس و داماد هم عمارت اندرونی بهارستان را تعیین کرد. بهارستان ...  
 عمارت و باغی بود که میرزا حسین خان سپهسالار برای مسکن خود ساخته بود. بعد از فوت او چون اولادی نداشت شاه این عمارت را بدون هیچ تشریفاتی ضبط کرد ...

باری عروسی عزیز السلطان در شب سردی اتفاقی افتاد. باد شهریار در تهران به سختی می وزید و برفهایی را که بعد از رفتن این گوشه و آن گوشه مانده بود گرد می آورد و بر سر و روی تماشاچیان نثار می کرد. با وجود این مردم بیکار تهران از دم در نرفتند و بعضی از زنها در گوشه های میدان بهارستان کرسی گذاشتند و دست از این تماشا برنداشتند و اکثر مبتلا به زکام و شاید ذات الریه شدند و جان را فدای این تماشا کردند. در این وقت آماری در کار نبود که نوسان بهداشتی را تعیین کند ولی یقیناً شهدای راه این هوا و هوس زیاد بوده اند.

پس از کشته شدن ناصر الدین شاه در زمان مظفر الدین شاه میانه عزیز السلطان با اختر الدوله دختر ناصر الدین شاه هم نگرفت و کار آنها با داشتن اولاد به متارکه و طلاق انجامید و باد آورده را باد برد.  
 سرگذشت تهران، ص: ۴۷۴

### قحطی در دوره ناصری

یکی دیگر از وقایعی که در دوره ناصر الدین شاه رویداد بلای قحطی بود که مانند همیشه دود آن به چشم مردم عادی و نادار رفت.

در این دوره دوبار قحطی بزرگی در تهران و برخی از شهرهای ایران رویداد که غیر از عوامل طبیعی چون خشکسالی یا حوادث طبیعی عوامل انسانی نیز بطور عمده در آن دست داشتند.  
 بدینگونه که ثروتمندان و صاحبان نفوذ از هر طبقه و قشری مقادیر زیادی غلات از قبیل گندم و جو و برنج را در انبارهای خود احتکار کردند تا به بهای زیادتری بفروشند.

این قحطیها یکی در سال ۱۲۷۷ (ه. ق) برابر با ۱۲۳۹ خورشیدی و ۱۸۶۰ میلادی و دیگری در سال ۱۲۸۸ (ه. ق) برابر با ۱۲۵۰ خورشیدی و ۱۸۷۱ میلادی بود.

در مرآة البلدان که نوعی گزارش رسمی دولتی است درباره این قحطی سکوت اختیار شده و تنها به این جمله بسنده شده که: «در دار الخلافه باهره و در اصفهان جنس و غله تسعیری دارد و از سایر ولایات ممالک محروسه به این دو ولایت گندم و برنج و غیره حمل می نمایند.»

اما در کتاب «حقایق الاخبار ناصری» تا اندازه‌ای به این قحطی اشاره شده که درخور توجه می باشد. محمد جعفر خورموجی ذیل حوادث سال ۱۲۷۷ (ه. ق) می نویسد: «از سوانح این سال این که چون در سال قبل به سبب عدم نزول باران حاصل زراعت شتوی اطراف دارالخلافه طهران در نهایت قلت بود. لهذا کمی آذوقه سبب زیادتی عسرت و ضیق معیشت متوطنین دار الخلافه آمد. غلابی هایل و بلایی نازل حادث شد. از موقف خلافت حکم محکم شرف صدور یافت که سی چهل هزار خروار غله از غلات دیوانی ولایات به دار الخلافه حمل شود.»

ولی چنان اتفاق افتاد که در این زمستان به خلاف سابق، برف و باران در نهایت کثرت، سرما و بوران در غایت شدت، از اواسط شهر رجب تا اواخر رمضان (از اواسط دی ماه تا اواسط سرگذشت تهران، ص: ۴۷۵)

فروردین) جمیع طرق و معابر مسدود، ذهاب و ایاب قوافل موقوف گردید. غلاء غله و غلّو غلاء در دار الخلافه را بلیه و آفت، عموم ماکولات غالی و مرتبه عالی یافت. اشخاصی که غله در انبار داشتند. به انباشتن انبار از درهم و دینار پرداخته، طریق خصب و رخص مسدود و باب بی انصافی و بی مروتی گشودند.

خدیو معدلت گستر، محمود خان کلانتر شهر را به رسیدگی این امور و سویه بین الجمهور مأمور فرمود، فاید نبخشید، بل مزید علت گردید. حسب الامر شاهنشاه گردون بساط بساط حیاتش درنور دیده به سیاست رسید ..) اوایل شهر شوال که بیست روز از اوایل بهار می گذشت ... زمان ابتلا به انتها انجامید ..»

هنریش بروکش سفیر پروس در ایران که در همان زمان قحطی در ایران و تهران بود درباره قحطی و سپس شورش زنان تهران شرح مفصل و درخور نگرشی داده که در دیگر منابع در دسترس نگارنده نیامده است. وی می نویسد:

«از روز ۲۵ فوریه (سال ۱۸۶۱) سرمای تهران شدت یافت و برف شدیدی شب و روز باریدن گرفت به طوری که خیابانها و کوچه‌ها غیر قابل عبور شد. قیمت نان مرتب در حال افزایش بود و وضع سرسام آور و غیر قابل تحملی پیدا کرده بود. یک من نان که سابقا پنج شاهی قیمت داشت، اکنون قیمتش به یک قران (۲۰ شاهی) بالا رفته و بدتر از همه نان خیلی کم است.»

نانوها آرد کمی را پخت می کنند و نان خود را فقط به مشتریان قدیمی و آشنایان می فروشند و طبقات عادی با همین قیمت هم نان بدستشان نمی رسد. جلو دکانهای نانوایی ازدحام و شلوغی عجیبی است. مردم سخت عصبانی و ناراحت هستند و به نانواهایی که نان را فقط به دوستان و آشنایان خود می دهند، حمله می کنند. در بازار چند دکان نانوایی به همین علت مورد هجوم مردم واقع شد و زنان آنها را غارت کردند به گونه‌ای که فراشان حکومتی ناچار شدند حفاظت از دکانهای نانوایی را به عهده بگیرند. بچه‌ها در کوچه و بازار آهنگها و ترانه‌هایی در اعتراض به کمبود نان و انتقاد از مأموران دولتی می خوانند کمبود و مضیقه نان با وجود اقداماتی که برای رفع آن می شود افزایش می یابد و در آخر فوریه این کمبود به اوج خود رسید ... قیمت گندم و جو چنان بالا رفته است که در مقابل هر من گندم و یا جو دو قران مطالبه می کنند برنج هم به همین نحو بالا رفته و یک من برنج به قیمت سه قران به فروش می رسد. مردم گرسنه با رنگهای پریده ضعیف و ناتوان در کوچه و خیابان به دنبال نان می دوند. از عابران تقاضای کمک و یک لقمه نان

سرگذشت تهران، ص: ۴۷۶

می کنند. غالبا این مردم گرسنه از فرط ضعف و ناتوانی بر زمین غلطیده و بیهوش می شوند و عده‌ای در کنار همین کوچه‌ها جان



می‌دهند. مناظر دلخراشی از این قبیل را که در تهران دیده‌ام هرگز نمی‌تواند فراموش کنم.»

هنریش بروگش در فصل شانزدهم خاطرات خود زیر عنوان دو شورش و بلوای زنان تهران دنباله سخن درباره قحطی نان در تهران را چنین گزارش می‌دهد.

«روز اول ماه مارس ناصر الدین شاه که چند روزی برای شکار به جاجرود رفته بود. طبق معمول یک ساعت قبل از غروب آفتاب به تهران بازگشت، ولی هنگامی که کالسکه شاه و همراهان او به نزدیک ارگ رسید شاه با کمال تعجب مشاهده کرد که عده زیادی هیجان‌زده داد و فریاد می‌کنند و جلوی درواز خارجی ارگ جمع شده‌اند و راه ورود کالسکه او و همراهانش را به طرف دروازه مسدود کرده‌اند. وقتی ناصر الدین شاه کمی نزدیک‌تر آمد با حیرت متوجه شد که این عده حدود پنج شش هزار نفری زنان چادری هستند. این زنان به‌عنوان عزا و ناراحتی گل به سر خود زده و روبندهای صورتشان را باز کرده بودند و به‌نظر می‌رسید که چیزی را به شاه می‌خواهند بگویند. کالسکه‌چی شاه وقتی به این جمعیت نزدیک شد مهار اسبها را کشید و فراسهایی هم که در رکاب شاه بودند دو دل ماندند که چه باید بکنند، ولی شاه که از این وضع غیرمنتظره دچار ترس و نگرانی شده بود از داخل کالسکه با دست اشاره کرد که جلو بروند.

کالسکه‌چی به اسبها نهیب زد و آنها پیش تاختند و صف زنان را شکافتند و فراسها هم با چوب و شلاق سعی داشتند جمعیت زنان را کنار بزنند و راه را باز کنند. در این موقع فریاد خشمگین زنان بلند شد و با سنگ به فراسهایی که می‌خواستند آنها را عقب برانند حمله‌ور شدند. چند سنگ به سر و روی فراسها خورده و آنها را مجروح کرد و فراسها از ترس فرار کردند به عقب گریختند تا فکر دیگری بکنند. زنان جلو اسبها کالسکه را گرفتند و جلو رفتند از قحطی و کمبود نان به شاه شکایت کردند و فریاد زدند ما و بچه‌هایمان گرسنه‌ایم چند روز است نان پیدا نکرده‌ایم و به جای نان اشغال و کثافت خورده‌ایم. شاه که سخت نگران و در عین حال عصبانی شده بود به آنها وعده داد که فوراً به شکایت‌شان رسیدگی خواهد کرد و به محض رسیدن به قصر خود دستور خواهد داد که به مردم نان برسانند. وعده‌های مساعد شاه زنان را کمی آرام کرده راه دادند و کالسکه بسرعت داخل قصر شد.

ولی همراهان شاه به سادگی نتوانستند از دست زنان خلاص شوند و از همه بدتر وضع وزیر

سرگذشت تهران، ص: ۴۷۷

جنگ شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه پسر ناصر الدین شاه بود که با اسب از عقب کالسکه شاه می‌آمد. او در میان سیل و انبوه جمعیت زنان گیر کرد زنان گرسنه و خشمگین که شاه را رها کرده بودند به سوی او هجوم بردند. وزیر جنگ را از اسب پایین کشیدند و او را به زمین انداختند. وزیر جنگ در قحطی نان شهرت خوبی میان مردم نداشت و معروف بود که انبارهای بزرگی مملو از گندم دارد و در این انبارها را بسته است که قحطی شود تا گندم خود را به قیمت گران بفروشد. از این رو زنان نسبت به او کینه شدیدی داشتند و با سنگ و مشت و لگد به جان‌ش افتاده کتک مفصلی به او زدند و سر و صورتش را سخت مجروح کردند. بقیه همراهان شاه که وضع وزیر جنگ را این چنین دیدند فرار را برقرار ترجیح داده و با اسب به اتفاق فراسانی که در رکاب آنها بودند گریختند.»

در اینجا پیش از آنکه به دنباله گزارش هنریش بروگش بپردازیم بایسته است به نکته‌ای اشاره شود که گویا اشتباهی در نوشته هنریش بروگش رخ داده است. زیرا نوشته است کامران میرزا وزیر جنگ بود که درست نمی‌نماید توضیح آنکه:

کامران میرزا پسر سوم ناصر الدین شاه در سال ۱۲۷۲ (ه. ق) زاده شد و در سال ۱۲۷۷ قمری یعنی سال وقوع قحطی و شورش زنان در تهران در سن شش سالگی حاکم تهران شد که معاون او پاشا خان امین الملک بود. و در سن یازده سالگی یعنی سال ۱۲۸۳ قمری ناصر الدین شاه او را نایب السلطنه خود نمود و در سیزده سالگی در سال ۱۲۸۵ قمری به منصب سردار کلی یا وزیر جنگ شد. بنابراین کامران میرزا در سال ۱۲۷۷ قمری که شش ساله بود نمی‌توانست نایب السلطنه و یا وزیر جنگ باشد. همچنین بعید



می‌نماید که مردم بویژه زنان به کودک شش ساله‌ای حمله برده او را مجروح کنند. بهر صورت تا سند و مدرک دیگری در این باره بدست نیاید باید این بخش از گزارش هنریش بروگش را با احتیاط تلقی کرد.

باز می‌گردیم به دنباله گزارش هنریش بروگش درباره قحطی و شورش زنان تهران. وی در ادامه می‌نویسد:

«زنان ایرانی به علت آنکه مأموران دولتی ملاحظه آنها را می‌کنند و فراشها نمی‌توانند به خاطر نامحرمی به آنها حمله‌ور شوند، از موقعیت خاصی در ایران برخوردارند و در شورشها و

سرگذشت تهران، ص: ۴۷۸

انقلابات نقش مهمی بازی می‌کنند. در انقلابات معمولاً روحانیون و ملاها در مساجد مردم را تشویق و تهییج به اعتراض علیه دولت می‌کنند و بعد زنان که مصونیت خاصی در جامعه دارند، جلو افتاده و انقلاب را شروع می‌کنند و راه را برای مردان باز می‌نمایند. این بار هم همینطور شد.

پس از این اقدام متهورانه زنان، مردان هم در اوایل شب در محلات دور هم جمع شدند و دسته‌هایی از آنها اعتراض‌کنان ولی بدون هدف خاصی در کوچه و خیابان به راه افتادند.

صاحبان نانوائیها و کسانی که انبارهای پر از گندم داشتند، از این وضع دچار وحشت و نگرانی شدند. اما عجیب اینجا بود که این جمعیت گرسنه و متعرض اصلاً به دکانهای نانوائی حمله نکردند و معترض انبارهای گندم هم نشدند.

روز بعد کار شورش و بلوا بالا- گرفت و مردم محلات مختلف به یکدیگر ملحق شدند و جمع بسیار کثیری مرکب از زنان، روحانیون مردان و حتی لوطیها و باباشملهای محل گرد آمدند. و این جمع حوالی ظهر به طرف ارگ سلطنتی حرکت کردند. خبر حرکت آنها در دربار به گوش شاه رسید، عده زیادی از فراشهای حکومتی را برای جلوگیری از جمعیت فرستادند. فراشها با شلاق و چوب بیهوده سعی می‌ورزیدند که این اجتماع بزرگ را که زنان در جلو آنها حرکت می‌کردند، متفرق نمایند. ولی زنان و مردان با سنگ و کلوخ به مقابله آنها برخاستند و عده‌ای از فراشها را مجروح کردند و مجبور به عقب‌نشینی نمودند.

دسته بزرگی از فراشها در سبزه‌میدان و جلو دروازه جنوبی ارگ مستقر شدند تا جلو مردم را به هر شکل ممکن بگیرند. آنها به‌دستور فراشباشی باردیگر با چوب و شلاق به مردم حمله‌ور شدند. اما ضربات سنگ و آجرزنان و مردان کاری‌تر بود و مقاومت فراشها در این قسمت حساس نیز درهم شکست و مردم با زور دروازه ارگ را که بسته بود باز کردند و وارد خیابان اصلی ارگ شدند و به طرف میدان بزرگ واقع در وسط ارگ هجوم بردند و در آن جا اجتماع کردند و فریاد اعتراض خود را به خاطر قحطی نان بلند کردند تا به گوش ناصرالدین شاه برسد.

در اینجا افرادی از درباریان از قصر سلطنتی خارج شده با مردم تماس گرفتند و به آنها گفتند که شاه مشغول رسیدگی سریع به امر نان است و از طرف شاه وعده دادند که عاملین این قحطی را مجازات کنند و مقدار نان را افزایش دهند و از مردم خواستند اقدام دیگری نکنند و از آنجا جلوتر نیایند. ساعت دو بعد از ظهر یک جلسه مشورتی در دربار و دیوان‌خانه تشکیل شد که در آن عده‌ای از وزیران و درباریان شرکت داشتند و خود شاه هم در آن حضور رسانید. در این جلسه می‌بایستی عامل اصل قحطی نان را پیدا کنند و ضمناً هر چه زودتر فکری برای برطرف

سرگذشت تهران، ص: ۴۷۹

کردن این قحطی و رساندن نان به مردم بنمایند. کلانتر یا رئیس شهربانی تهران که محمود خان نام داشت و پیرمرد ریش سفیدی بود، برای دادن توضیحات به این جلسه احضار شد. اما موقعیکه محمود خان کلانتر می‌خواست از میدان ارگ بگذرد و وارد قصر سلطنتی گردد. زنان به وی حمله‌ور شدند چند سنگ به سوی او پرتاب کردند که به سر و صورتش خورد و چند نفر از زنان هم پیش رفتند و چند سیلی و پس‌گردنی به او زدند و کلانتر پیر با زحمت زیاد موفق شد از دست زنان فرار کند و خود را به در قصر

برسانند. محمود خان موقعیکه وارد قصر می‌شد به کاپتین فرانسوی که در استخدام قوای دولتی ایران بود برخورد کرد و با چشمانی اشک‌آلود ماجرای کتک خوردن خود را از دست زنان تعریف کرد و نیز اعتراف نمود که مأموران او در امر نان مسامحه کرده‌اند. این افسر فرانسوی را من خودم روز بعد ملاقات کردم و او شرح داد که سر و صورت محمود خان مجروح شده بود و جای ناخن و پنجه زنان در پوست صورتش دیده می‌شد و نمی‌دانست که در جلسه مشورتی با او چه کار دارند، از این رو فوق‌العاده نگران بود.

در این هنگام شاه در جلسه مشورتی نشسته بود و صدای خشم‌آلود و ناسزاهای اجتماع کنندگان را می‌شنید. او که تاکنون با چنین وضعی مواجه نشده بود از فرط عصبانیت سیل‌های خود را می‌جوید و رنگ و رویی برافروخته داشت. حضار در جلسه که قیافه شاه را می‌دیدند در می‌یافتند که توفان در پیش است و شاه خشمگین فرامین تندی صادر خواهد کرد. از این رو همه بر خود می‌لرزیدند و از ترس و وحشت دعا می‌خواندند و به خود فوت می‌کردند. در یک‌چنین موقعیت بحرانی و خطرناکی محمود خان کلانتر پیر تهران از بخت بد وارد قصر شد و به طرف دیوانخانه رفت و در آستانه تالاری که شاه در آن بود ایستاد و چند تعظیم پی‌درپی کرد. شاه با دیدن او عصبانیتش به اوج رسید. و به فراشها و میرغصبهایی که در آنجا حضور داشتند فریاد زد که این مردک را بگیرد و به طناب ببندید. (ظاهرا باید طناب انداختن باشد)

میرغصبها بسرعت برق به پیرمرد حمله کردند و در حضور شاه و دیگر حضاری که در جلسه مشورت شرکت داشتند، طنابی به گردن او انداخته و آن قدر این طرف و آن طرف کشاندند که جسد بی‌جان پیرمرد در جلو پای شاه افتاد. تمام حضار از فرط وحشت مانند بید به خود می‌لرزید و نگران بودند که شعله غضب قبله عالم متوجه آنها نیز گردد. کار میرغصبها که تمام شد. ناصر الدین شاه که با عصبانیت قدم می‌زد جلوی جسد کلانتر نگون بخت ایستاد و به فراشها دستور داد تا جسد را به دم اسب ببندند و در شهر بگردانند. فراشها جسد را روی دست تا جلو در قصر بردند. در آنجا لباسهای او را در آورده و هر یک قطعه‌ای از آن را با پول و سرگذشت تهران، ص: ۴۸۰

جواهراتی که در آن بود برای خود برداشتند و بعد جسد را با طناب به دم اسبی شرور بسته و او را کشان‌کشان در کوچه‌ها و خیابان پر از گل‌ولای تهران گرداندند و سرانجام در میدان جلوی دروازه جسد را وارونه بر چوبی آویختند تا همه مردم آن را تماشا کنند. سر جسد به طرف زمین بود و بدن او که آسیب زیاد و زخمهای مهلکی داشت منظره‌ای بس هولناک و دلخراش پدید آورده بود ... اما حاکم تهران و وزیر او میرزا موسی که به عقیده عموم عامل اصلی قحطی و گرانی نان به‌شمار می‌رفتند، فعلا از نظایر چنین مجازات وحشتناکی رهایی یافتند. آنها را به زندان انداختند تا بعدا مورد محاکمه و مجازات قرار گیرند. هنوز معلوم نیست که در همان لحظات بحرانی چگونه آتش خشم شاه متوجه آنها نشد و آیا کسی واسطه شده بود یا آنکه خود شاه ملاحظاتی داشته است؟ غیر از آنها رئیس صنف خبازان تهران دو نفر از افسران پلیس شهر و شمار بسیاری را که به نحوی در این امر مسئول شناخته شدند دستگیر کردند و بدون آنکه آنها را محاکمه کنند و حرفهایشان را بشنوند به فرمان شاه گوش‌بینی و زبان‌شان را بریدند. عده‌ای سرباز هم از طرف شاه به دکانهای نانوايي و آردفروشی تهران اعزام شدند تا در آنجا مراقبت کنند آرد را به قیمتی که از طرف شاه تعیین شده است به فروش برسانند و هر کس را که تخطی کرد بدون معطلی بکشند. این تدبیر که توأم با ترس و وحشت مردم از مجازات هولناک کلانتر تهران و دیگران بود مؤثر واقع شد و تا ساعت چهار بعد از ظهر نان در دکانهای نانوايي تا یک من ۱۶ شاهی تنزل کرد. ولی با همه این احوال نانویان تهران که عادت به گرانفروشی و تقلب در امر نان دارند، سه چارک نان به آن مردم بیچاره می‌فروختند و ۱۶ شاهی دریافت می‌کردند ...

... در حقیقت کلانتر تهران قربانی شده و با اعدام او جلوی ادامه انقلاب گرفته شد ... البته امکان دارد که بعدها روزی شاه دلش برای کلانتر بیچاره بسوزد و از کاری که کرده پشیمان شود.»

سی و شش سال بعد از این ماجرا اعتماد السلطنه در روزنامه خاطراتش از محمود خان کلانتر اینگونه یاد کرده است:

«یکشنبه ۱۶ رمضان سنه ۱۳۱۳ قمری بندگان همایون پریروز به مسجد سپهسالار تشریف آوردند و بیشتر از سه چهار دقیقه نمانده با کمال تغیر تشریف برده بودند. روایت مختلف است بعضی می گویند سبب تغیر خاطر مبارک چند نفر زن و شکایت آنها از گرانی گوشت و نان بوده است که در ضمن گفته بود شما به جای اینکه بحال رعایا برسید و تعدی نایب السلطنه را از سرما کوتاه کنید جز پی زنها دویدن کار دیگر ندارید. مگر همان نیستید که چهل سال قبل از این سرگذشت تهران، ص: ۴۸۱

چندروزی در تهران قحطی شد و محمود خان کلانتر را کشتید...»  
بروگش در دنباله سخنش می نویسد:

«در سیاست اداره یک مملکت در مشرق زمین «دفع الوقت» فوق العاده اهمیت دارد با گذشت زمان همه چیز حل می شود و بسیاری از مسائل از یاد می رود و مردم آنها را فراموش می کنند. پس از مجازاتهای پی در پی اعدام و دست و پا و گوش و بینی بریدن. کم کم وزیران و کسانی که مسئول واقعی کمبود و قحطی نان بودند نفسی به راحتی کشیدند. مردم هم از آن شور و هیجان اولی افتادند و چشمان خود را در مقابل آزاد شدن میرزا موسی وزیر حاکم تهران که سر نخ قحطی و گرانی نان در دست او بود بستند. میرزا موسی از زندان خارج شده و آزادانه در شهر رفت و آمد می کرد و از همه شگفت آورتر آن که برادر او را به جای محمود خان کلانتر سابق که قربانی شده بود گماشتند و او رئیس پلیس و همه کاره شهر شد. پسر محمود خان کلانتر پس از آن که پدرش را به آن وضع وحشتناک مجازات کردند. مقداری پول داد و جنازه پدرش را که در میدان از پا آویخته بودند. خرید و پایین آورد و آن را با احترام شستشو داد و به خاک سپرد و با کمال شجاعت مقداری سم خورد و خودکشی کرد تا زنده نباشد و شماتت و ریشخند مردم را نبیند. جلسه شورای مشورتی سلطنتی به جای آن که طبق فرمان شاه در صدد رسیدگی برای یافتن مقصرین واقعی گرانی و قحطی نان برآید و انبارهای مملو از گندم محترکین را شناسایی کند و در آنها به روی مردم بگشاید راه رسیدگی به این امر را از مسیر اصلی خود منحرف کرد و آن را به صدراعظم تبعیدی یعنی میرزا آقاخان نوری ارتباط داد ...

روز سوم ماه مارس که من از سفارت خودمان خارج شده بودم و در شهر گردش می کردم جلو خانه عده ای از رجال و اشراف ایران چند سرباز را مشاهده کردم که مشغول حفاظت و پاسداری بودند. این سربازان را ظاهراً برای آن در این منازل گماشته بودند که هنوز از شورش و بلوای مجدد مردم بیمناک بودند و می ترسیدند که خانه این افراد که مورد تنفر مردم هستند، مورد هجوم و غارت آنها واقع شود. در میان مردم این حرفها به گوش می رسید که گرچه شاه دستور داده است انبارهای محترکین گندم را کشف کنند و در آنها را باز نمایند. ولی این فرمان فقط در مورد نانواها و کسبه جزء اجرا شده است و وزیران و مقامات بالا که هر یک انبارهای بزرگی از گندم دارند، مانع از اجرای حکم درباره خودشان شده اند و انبارهای انباشته از گندم آنها همین طور دست نخورده باقی مانده است ... به موازات قحطی و گرسنگی دزدی و سرقت و

سرگذشت تهران، ص: ۴۸۲

جنایت هم در تهران روبه افزایش گذاشته بود ... در طول ماه مارس از فرط ناراحتی و خرابی اوضاع طوری مردم به خشم و هیجان آمده بودند که ما دچار ترس و وحشت شدیم ... از طرف مقامات درباری و حکومتی کلاً طوری رفتار می شد که مردم گناه تمام این قحطی و گرانی نان را متوجه شخص شاه می کردند ... متأسفانه محترکین تهران هم گندمها را به امید سودجویی در انبارهای خود گرد آورده اند هرگز حاضر نشده اند با وجود احساس خطری که خود آنها را نیز تهدید می کند این انبارها را بگشایند و مردم را از گرسنگی نجات دهند. و این خود وضع را بیش از پیش قابل انفجار می کند.»

باری سرانجام بگفته برگش قیمت نان در تهران اندکی کاهش پیدا کرد و در روز ۲۱ مارس به یک قران رسید و رجال ایرانی در ملاقات با اروپاییها می کوشیدند تا وانمود سازند که قیمت نان در تهران پایین آمده است. «ولی این امر حقیقت ندارد و نوکران ما

که از نانواييها نان می‌خرند می‌گویند وضع نان اگر بدتر نباشد بهتر نیست! در این میان میرزا موسی وزیر که عامل اصلی قحطی و احتکار گندم است آزادانه در شهر گردش می‌کند و به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد.»

در سال ۱۲۸۸ (ه. ق) نیز بار دیگر ایران و در نتیجه تهران دچار قحطی عمومی شد. عبد الله مستوفی در این باره آورده است: «از یکی دو سال پیش (۱۲۸۸ قمری) کم بارانی شروع و گرانی و تنگی خواربار خودنمایی می‌کرد ولی در زمستان سال ۱۲۸۷ قمری باران هیچ نبارید و مایه‌های سنواتی هم تمام شده بود قیمت نان که در اوایل ۱۲۸۷ بیش از یک من شش هفت شاهی نبود به مرور ترقی کرده در این وقت به یک‌من یک‌قران رسید. مردم پایتخت این اشعار را ساخته بطور تصنیف می‌خواندند.

شاه کج کلارفته کربلا

گشته بی‌بلانان شده گران

یک من یکقران یک من یکقران

ما شدیم اسیراز دست وزیر

از دست وزیر سرگذشت تهران، ص: ۴۸۳

مقصود از وزیر میرزا عیسی پسر میرزا موسی وزیر سابق تهران است که بعد از پدر تازه به وزارت تهران و پیشکاری نایب السلطنه (کامران میرزا) برقرار شده بود. این تصنیف را ده پانزده سال بعد در ایام کودکی شنیده‌ام حالا که وزن آن را تطبیق می‌کنم به آواز رهاب شور می‌خورد.

باری دشمنان میرزا عیسی برای از کار انداختن او این تصنیف را ساخته بودند. چنانکه بزودی میرزا عیسی معزول و پاشا خان امین الملک به پیشکاری نایب السلطنه و وزارت تهران بر قرار شد. در زمستان سال ۱۲۸۸ قمری قیمت نان به یکمن پنج قران که پانزده شانزده برابر قیمت عادی آن بود رسید. بطوری که مجبور شدند از روسها استمداد کنند و شاید برای دفعه اول پای آرد روسی که چون از حاجی طرخان حمل می‌کردند به آرد حاجی طرخان معروف گردید به ایران باز شد. در زمستان این سال برف و باران بی‌حسابی آمد و همین بارندگی زیاد در پاره‌ای از جاها راه‌بندان کرد و بیشتر مایه تلف نفوس گردید. در بهار هم مرض حصبه و محرقة (تیفوس) خیلی از مردم را اعم از بی‌چیز و منعم به دیار فنا فرستاده بهر صورت در ماه سوم بهار ۱۲۸۹ قمری بلوکات گرمسیر تهران رسید و قیمت نان بعد از یک ماهی به همان شش هفت شاهی قبل از سنوات خشکی و قحطی تنزل کرد.»

درباره همین قحطی مولف افضل التواریخ غلامحسین افضل الملک می‌نویسد: «در خاطر دارم که در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت در دوره ناصریه سه سال در ایران قحط و غلا دست داد. در تمام بلاد ایران حاصل نروید، کار بر مردم سخت شد. قیمت یک من نان به پنج قران و ده شاهی رسیده که دویست و بیست پول باشد. مورخین آن زمان ناقص بوده یا ملاحظه‌ای در کار داشته جزئیات آن زمان را ننگاشته‌اند. من در آن زمان مورخ نبوده لکن همه چیز را به خاطر دارم و اکنون به صدق می‌نگارم. والله به رای العین دیدم که: مردم در سر گذرها از گرسنگی می‌مردند آن وقت سایرین جمع شده به دهان او نان می‌گذاشتند، بعضی به جان آمده می‌گفتند که «یک روز و یک شب بیشتر است که بی‌نان مانده‌ایم» بعضی دیگر از بوی نان به جان نیامده حیاتشان عودت نمی‌کرد. و من که بچه بودم و به محلات خارج چندان عبور نمی‌کردم. در اطراف خانه خود سه نفر را چنان دیدم. و باز در ایران کار به جایی کشید که خون گوسفندان کشته را جمع کرده در آتش گذاشته قدری گرم کرده می‌خوردند. پوست خیک روغن و شیره را اگر می‌یافتند می‌خوردند. مردم بیچاره اگر بچه را پنج ساله یا شش ساله که ممیز نبود گولزده به خانه خود

سرگذشت تهران، ص: ۴۸۴

برده او را کشته در دیگ انداخته و جوشانیده می‌خوردند. «بچه‌خوره» یک عنوان بود که اگر اغنیاء می‌خواستند بچه‌های خود را بترسانند می‌گفتند: «هیچ مگو که بچه‌خوره آمده است!»

لهذا بچه‌ها ساکت می‌شدند بسی بچه‌ها را از دیگ‌های خانه مردم پخته درآوردند.

میرزا محمود برادر شیخ مرتضی صدیق دیوان در یکی از شبهای ماه رمضان همین سال (سال ۱۳۱۷ قمری) برای من و میرزا علی خان منصوری و فلان سرتیپ توپخانه که اسم او را فراموش کرده‌ام بیان کرد که: «من در سال مجاعه (گرسنگی) دولت ناصری با فلان و فلان که اسم هر دو را من مورخ فراموش کرده‌ام از تهران به قم حرکت کردیم چون به قم رسیدیم در سر گورستان دختری نه ساله یا ده ساله را افتاده دیدیم. دانستیم که او از گرسنگی به خاک درافتاده است. با هم گفتیم که احیاء نفس بهتر از زیارت حضرت معصومه است. لهذا او را برداشته به منزل آوردیم شربت دادیم و به او نان خوراندیم تا به حال آمد. از او استفسار نسب و شرح حال کردیم. او گفت: من دختر فلان هستم. پدر و مادرم بی‌چیز بودند، فرزندی کوچکتر از من داشتند او را کشته و خوردند. من که قدری عقل داشتم برخود ترسیده به این گورستان که محل عمومی است آمدم و قدری ماندم و از گرسنگی بی‌حال مانده ضعیف کرده و اکنون شما را دریافتم.» میرزا محمود گوید: «ما او را به پدر و مادر رساندیم و قدری خرجی دادیم.»

سبحان الله کار آن دوره که من به خاطر دارم بدین مثابه بوده است. ولی شاه شهید ناصر الدین شاه در آن دوره کاری که کرد این بود که دویست نفر از فقرای تهران را به ناظم خلوت خود سپرد که خرج ایشان را متحمل بود. و به هر یک از اعیان و ارکان دولت ده تن و بیست تن و سی تن سپرد که آنها متحمل مخارج ایشان شوند. و مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار اعظم که صدراعظم آن دوره بودند، قرار دادند که در قورخانه شب نانها بپزند و علی الصباح هر کس در میدان مشق حاضر شود به او قرصه نانی دهند و از در دیگر او را بیرون کنند. هر روز به قدر ده هزار زن و مرد به میدان مشق حاضر شده قرصه نان می‌گرفتند ولی در میان این مردم بعضی استحقاق داشتند و برخی مثل زنان فواحش محض نظارت و تفتن حاضر شده نان می‌گرفتند و ابدا استحقاق نداشتند. و باز بسی از زنان بیوه و مردان بااستحقاق در این شهر تهران بودند که ابدا به میدان مشق حاضر نشده نان نمی‌گرفتند و به ذلت گذران می‌کردند و به اسباب فروشی و قناعت و اظهار مطلب نزد اقوام، حفظ آبرو می‌کرده جان خود و اولاد را سالم می‌داشتند.

پس از سه سال کار به سهولت گذشت حاصل بدست آمدن نان با خبازان روی بار الاغان کرده

سرگذشت تهران، ص: ۴۸۵

و زورورق چسبانده به اطراف می‌گذرانیدند. و من که در آن زمان بچه بودم به خاطر دارم که مردم شادیاها داشتند و دیگر قحط و غلایی فراهم نبود.»

میرزا عیسی تفرشی معروف به وزیر و شوهر خواهر میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم ناصر الدین شاه بوده هرچند که میرزا عیسی پس از فوت پدرش خودش نایب الحکومه تهران که عنوانش (وزارت تهران و پیشکاری حکومت) بود، تعیین شده بود. لکن در ماه ذیحجه سال ۱۲۸۳ قمری که ناصر الدین شاه عازم خراسان شد. در غیاب خود کارها را اساسا به میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک واگذار نمود و بنا به صوابدید و پیشنهاد وی میرزا عیسی رسماً به سمت ریاست خالصجات و وزارت و پیشکاری کامران میرزا نایب السلطنه حاکم تهران کودک دوازده ساله منصوب گردید و از این تاریخ است که میرزا عیسی معروف به وزیر شده است وی پس از قحطی سال ۱۲۸۸ از وزارت تهران معزول و بجای او پاشا خان امین الملک که در سال ۱۲۸۳ قمری بسمت مهرداد سلطنتی منصوب شده بود به پیشکاری نایب السلطنه و وزارت تهران منصوب شد ... میرزا عیسی پس از درگذشت محمد ابراهیم خان، وزیر نظام در ۸ صفر سال ۱۳۰۹ قمری برای بار دوم وزیر تهران شد و یکسال بعد در ۲۲ صفر سال ۱۳۱۰ قمری به ناخوشی وبا درگذشت. میرزا عیسی وزیر، شادروان حاج شیخ هادی نجم‌آبادی را که از روحانیون دیندار و متقی بود وصی خود قرار داد. بنای مسجد آقا شیخ هادی در خیابان شاهپور تهران و نیز بیمارستان وزیری از ثلث دارایی میرزا عیسی وزیر ساخته شده است و خود میرزا عیسی وزیر نیز در زاویه شمال غربی مسجد آقا شیخ هادی مدفون می‌باشد.

بیمارستان وزیری در سال ۱۳۱۸ قمری در دوره مظفر الدین شاه افتتاح گردید.

ناگفته نماند که در دوره ناصر الدین شاه و پس از او تا پایان دوره قاجاریه فقط این دو بار قحطی طبیعی یا مصنوعی در ایران و تهران روی نداد بلکه هر چند سال یکبار قحطی گریبان مردم را می‌گرفت و تنها در این میان محترکان که از اشخاص ثروتمند و با نفوذ بودند از آن سود می‌بردند.

سرگذشت تهران، ص: ۴۸۶

## پاتوق - پای طوق

در آمار دار الخلافه تهران مربوط به سال ۱۲۶۹ (ه. ق) و نیز در نقشه دار الخلافه تهران سال ۱۲۷۵ (ه. ق) نام یا اصطلاح «پاتوق» یا «پای طوق» آمده است. پیش از آنکه به شرح این اصطلاح پردازیم بایسته است نخست نگاهی به معنی لغوی آن بیفکنیم. «توغ» یا «توق» در فرهنگ معین چنین گزارش شده است:

۱- علم درفش رایت. ۲- علم و رایت بزرگی که در ایام عزاداری سکنه بعضی محله‌ها در برخی از شهرها آن را حرکت دهند و آن از امتیازات محلات مزبور محسوب شود.

نیز درباره پاتوغ یا پاتوقی که در واقع کوچک شده پای توغ است در فرهنگ معین چنین آمده است:

۱- پای علم، جایی که رایت و درفش را نصب کنند. ۲- محل گرد آمدن ۳- محل اجتماع لوطیان در بعضی شهرهای ایران. ۴- روز عاشورا دسته‌های بعضی محلات ممتاز توغ را حرکت دهند. زیر و اطراف توغ را «پاتوغ» گویند. اما عبد الله مستوفی درباره پاتوق چنین توضیح داده است:

«طوق عماری است که در بعضی از شهرها و دهات علامت این دسته گردانیها می‌باشد.

طوق را با روپوش و پارچه‌های فاخر زینت می‌کردند و چهار نفر از مبرزین افراد دسته، چهارپایه آن را بردوش گذاشته براه می‌افتادند و باقی افراد از دنبال می‌رفتند. این عماری یا طوق البته باید در جای محفوظ باشد. محل آن تکیه بزرگ محله یا قصبه بود و این تکیه را تکیه پاتوق می‌گفتند تا اهمیت آن را واضح نمایند. پاتوق را امروز بهر محلی که مرکز جمعیت یا کاری باشد اطلاق می‌کنند حتی محلهایی را هم که برای وافورکشی و قمار آماده کرده باشند و همچنین مراکز

سرگذشت تهران، ص: ۴۸۷

حزبی و صنفی را هم پاتوق می‌گویند. در وقتی که من رئیس ارزاق تهران بودم. قهوه‌خانه قنبر پاتوق نانوایان بود. بار فروشهای میدان هم قهوه‌خانه‌ای داشتند که پاتوق آنها بود و همچنین سایر اصناف هم هر یک محلی به این نام دارند که اکثر سری به آنجا می‌زنند. البته خیلی شنیده‌اید که می‌گویند پاتوق فلان آدم در فلان خانه است. در صورتیکه در این خانه نه طوقی است و نه علامتی و نه محل اجتماعی ولی چون این شخص به این خانه رفت و آمد زیادتری دارد بطور استعاره این خانه را پاتوق این شخص معرفی می‌کنند..»

اینک نگاهی به آمار دار الخلافه تهران بسال ۱۲۶۹ (ه. ق) می‌کنیم. طبق این آمار در محله عودلاجان دو پاتوق وجود داشت که یکی بنام پاتوق حیاط شاهی و محله عربها بود و دیگری پاتوق پامنا و راسته دروازه شمیران در محله بازار یک پاتوق بنام پاتوق ملک‌آباد بود و در محله چال میدان سه پاتوق بنام پاتوق سرپولک، پاتوق درب حمام و پاتوق در باغ پسته‌بیک.

در دوره مظفر الدین شاه پاتوقها تا حدی معنای نخستین خود را از دست داد و به نام پلیس مسئول محله نامیده شد. بشرح زیر:

طبق آمار ۱۳۱۷ (ه. ق) محله دولت: ده پاتوق داشت بنام: پاتوق سید جعفر، پاتوق حاجی عباس، پاتوق نایب محمد، پاتوق نایب



محمدعلی، پاتوق نایب آقابابا، پاتوق نایب عزیر، پاتوق نایب حسین، پاتوق نایب محمد بروجردی، پاتوق نایب غلامرضا و پاتوق نایب محمد کاشی.

محلہ سنگلج: نہ پاتوق داشت بنام: پاتوق نایب شعبان، پاتوق نایب حسین، پاتوق نایب رمضان، پاتوق نایب باقر، پاتوق نایب محمد علی، پاتوق نایب رضا، پاتوق نایب صحبت، پاتوق نایب سید علی اکبر و پاتوق نایب وہاب.

محلہ بازار: پنج پاتوق داشت بنام: پاتوق نایب رجب علما، پاتوق نایب یوسف، پاتوق حاجی سرگذشت تهران، ص: ۴۸۸

اسماعیل نایب، پاتوق نایب اسماعیل و پاتوق نایب شکرالله.

محلہ چال میدان دارای شش پاتوق بود: پاتوق حاجی غلامرضا، پاتوق حاجی رحیم، پاتوق نایب علی، پاتوق نایب جعفر، پاتوق نایب حسن، و پاتوق نایب عباس.

همانگونه که گفته شد این پاتوقها هیچگونه بستگی به معنای اصلی پاتوق یا پاتوغ ندارد و همانگونه که عبد الله مستوفی اشاره کرده نامی استعاری می باشد.

در نقشه دار الخلافه طهران سال ۱۲۷۵ تنها از یک پاتوق نام برده شده که در محلہ عودلاجان در امتداد راسته دروازه شمیران و در شمال محلہ یهودیها و شرق محلہ حیاط شاهی در نزدیک تکیه دانگی قرار داشته که از آنها «پای طوق» نام برده شده است.

درخور یادآور است که در نقشه دارالخلافه ناصری سال ۱۳۰۹ عبد الغفار نیز فقط از همین «پای طوق» نام برده شده است.

نگارنده بر این گمان است که این مکان نخستین و نامدارترین جایگاهی در تهران دوره پیش از گسترش آن و شاید هم پیش از دوره قاجاریه بوده که در آنجا "طوقی" نگهداری می شده که بنام "پای طوق" ("پاتوق") خوانده شده است.

سرگذشت تهران، ص: ۴۸۹

## قهوه خانه

طبق نوشته دایرة المعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین مصاحب:

ریشه‌ی کلمه قهوه درست دانسته نیست. بعضی آن را از اصل آفریقایی و مربوط به کفا دانسته‌اند که ولایتی است در جنوب حبشه و به‌عنوان زادگاه درخت قهوه شهرت دارد. ولی باید دانست که در حبشه و نواحی اطراف آن قهوه بدین نام خوانده نمی شده است. در هر حال نام قهوه در السنه اروپایی احتمالا از کلمه قهوه مأخوذ است.

... قهوه نخستین بار در میان ساکنین جنوب غربی عربستان و یمن رواج یافت ظاهرا اولین کسی که آن را از حبشه به یمن آورد علی ابن عمر شاذلی (قرن پانزدهم میلادی یا نهم هجری قمری) از مشایخ فرقه دراویش شاذلیه بود. (الجزایر اکنون قهوه را شاذلیه می‌نامند) شرب قهوه برای شب‌زنده‌داری در مجالس ذکر بیشتر میان صوفیان رواج یافت. کلمه قهوه در ایام قدیم از اسامی شراب بود و شاید به علت آنکه مجلس شرب قهوه به مجلس میگساری شباهت داشته، همان کلمه را بر این مشروب تازه گذاشته باشند. شاید به همین جهت بود که فقها در مباح بودن شرب قهوه در اوایل تردید داشتند و از باز شدن قهوه‌خانه‌ها جلوگیری می‌کردند. در هر حال در قرن نهم و دهم (ه. ق) استعمال قهوه بتدریج در مکه و مصر و قسطنطنیه رواج یافت و در اواسط دوره صفویه قهوه‌خانه‌هایی در ایران دایر شد ...

قهوه‌خانه محلی است که سابقا در آن قهوه می‌نوشیدند و پس از رواج چای این مشروب جای قهوه را گرفت و نام قهوه‌خانه باقی ماند. در بعضی از نقاط ایران به آن چایخانه می‌گویند.

ظاهرا نخستین قهوه‌خانه به سال ۹۲۶ (ه. ق) به همین نام در شهر استانبول توسط دو مرد حلبی و دمشقی گشوده شده بوده است. در



اصفهان نیز تاریخ گشایش نخستین قهوه‌خانه از اواسط دوره صفویه است و استعمال تنباکو و رواج قلیان نیز از همین زمان بوده است در زمان شاه عباس در بیشتر شهرهای ایران مخصوصاً اصفهان و قزوین قهوه‌خانه دایر بوده است. مردان سرگذشت تهران، ص: ۴۹۰

در اوقات فراغت برای نوشیدن چای و بازی تخته نرد و در ضمن تبادل نظریات کسب اخبار و شنیدن داستانهای شاهنامه که هر شب به طور متوالی توسط نقال اجرا می شد به آنجا می رفتند.

میعادگاه هنرمندان و شاعران نیز بود و بسیاری از شعرا همه روزه ساعتی چند در قهوه‌خانه به سر می بردند و اشعار خود را برای یکدیگر می خواندند. طبقه متوسط و مخصوصاً کسانی از قبیل معمار و بنا و نجار و اسفالتکار و نظایر آنان که محل خاصی برای دفتر خود ندارند با ارباب رجوع خود در قهوه‌خانه‌ها وعده ملاقات می گذارند و کسانی که خواستار دیدار ایشان هستند به همین محلها مراجعه می کنند. در اطراف قهوه‌خانه‌ها طاقماها و شاه‌نشینیهای مفروش باقالی بوده که مشتریان و تماشاگران در آنها می نشستند. بعضی از قهوه‌خانه‌ها نیز حوض لبریز از آب صاف در وسط داشته‌اند. قهوه‌خانه‌های عرب، بابافراش و طوفان قهوه‌خانه‌های معروف اصفهان در زمان شاه عباس بوده‌اند. قهوه‌خانه قنبر مقابل بازار بزرگ تهران در خیابان بوذرجمهری از قهوه‌خانه‌های معروف تهران بوده است.

بگفته ناصر نجمی قهوه‌خانه‌ها در تهران شکل و وضع خاصی داشتند هر قهوه‌خانه‌ای فضای نسبتاً وسیع داشت که دو‌رادر آن را با سنگ و آجر بصورت سکو در می آوردند و مردم روی این سکوها می نشستند و به نوشیدن چای و قهوه و کشیدن قلیان و حتی تریاک و چپق مشغول می شدند ... زیباترین و معروفترین قهوه‌خانه‌های دار الخلافه تهران در پشت شمس‌العماره واقع بود که آن را قهوه‌خانه یوزباشی می گفتند. در این قهوه‌خانه شاهزادگان، اعیان، افسران و سرداران قشون جمع می شدند و به شنیدن شاهنامه و اسکندرنامه می نشستند.

در اینجا باید افزود که جعفر شهری در کتاب خود طهران قدیم از قهوه‌خانه‌ای بنام یوزباشی واقع در خیابان شاه‌آباد نام برده است. که بر نگارنده معلوم نشد، این قهوه‌خانه آیا مربوط به همان یوزباشی است که در پشت شمس‌العماره بگفته ناصر نجمی وجود داشت یا کسی دیگر که عنوان یوزباشی داشته است؟

ناگفته نماند که جعفر شهری از قهوه‌خانه دیگری در خیابان ناصریه که بخشی از این خیابان در پشت شمس‌العماره قرار داشت نام برده بنام قهوه‌خانه پنجه‌باشی ناصریه. که بدین ترتیب در خیابان ناصریه (ناصر خسرو) طبق سخن ناصر نجمی و جعفر شهری دو قهوه‌خانه وجود داشته

سرگذشت تهران، ص: ۴۹۱

است. و چون تاکنون تحقیق جامعی درباره قهوه‌خانه‌های تهران دوره ناصری نشده است نمی توان گفت که حقیقت امر چه بوده است.

اما یکی از پرآوازه‌ترین قهوه‌خانه‌ها در دوره قاجاریه که نامش تاکنون نیز در برخی از مثلها و خاطره‌ها برجا مانده است. قهوه‌خانه قنبر می باشد.

این قهوه‌خانه نبش ضلع شمال غربی خیابان جبه‌خانه (جبه‌خانه بوذرجمهری) و خیابان ناصر خسرو امروزی و خیابان ناصریه قدیم قرار داشت و بگفته جعفر شهری بناها و نقاشیها و شیروانی کوبها و خرپاکوبها (کسانی که اسکلت شیروانی را برپا می کنند) در آن جمع می شدند و درویشها و مداحها و معرکه‌گیرهای خوش دهن در آن مجالس قصه‌های مذهبی و مدح و مرثیه و نوحه و روضه و مثل آن ترتیب می دادند. و بعد از آن کوچه تکیه دولت قرار داشت.

بگفته جعفر شهری بانی این قهوه‌خانه سیاه حبشی‌ای بنام قنبر از غلامان اندرون بوده که آن را پاتوق سیاه‌ها کرده بود و بعد در

اختیار اسماعیل نامی که چایی بدهاش بود قرار می‌گیرد. اما به همان نام قنبر مشهور می‌شود.

در آن زمان جمعیت قابل توجهی از مردم تهران را سیاه‌ها تشکیل می‌دادند و در هر خانه بزرگ و صاحب مقام و تاجر متمولی حداقل چند نفری زن و مرد سیاه خدمت می‌کردند... اما سبب رسیدن قهوه‌خانه به اسماعیل که بعدها به نام حاج اسماعیل قنبر نامیده می‌شد هم آن بود که ابتدا مردم سفیدپوست بومی به جهت تفریح و سر بسر گذاشتن سیاه‌ها که زبان مسخره و قیافه‌ای ناموزون داشتند، در آن قهوه‌خانه جمع می‌شدند و چون محلی بود عمومی و جلوگیری از ورود مردم متفرقه هم مقدور نبود و جمعیت اصلی آن یعنی سیاهپوستان مورد ریشخند و استهزاء قرار می‌گرفتند و صاحب آن رنج می‌کشید، برای اینکه توجه مردم را به موضوع دیگری جلب کند. مداح دعوت می‌کند و مداح فرصت‌شناس هوشیار هم اولین مجلس خود را با داستان قنبر غلام علی (ع) و براساس مقام و موقعیت او شروع می‌کند و بعد به همراه آن به شرح حال بلال حبشی مؤذن مسجد پیامبر (ص) می‌پردازد تا کم‌کم روحیه و برخورد مردم با سیاه‌ها تغییر می‌کند و بر ایشان احترام قایل می‌شوند. مخصوصاً صاحب قهوه‌خانه را مورد توجه و اکرام خاص قرار می‌دهند و قنبر هم در ازای آن اختیار قهوه‌خانه را به اسماعیل واگذار می‌کند

سرگذشت تهران، ص: ۴۹۲

## ورود بالون در ایران

در المآثر و الآثار زیر عنوان «ورود بالون در ایران» آمده:

«این کشتی هوایی را از اهالی هر کسی به گوش شنیده بود در این دوره به چشم مشاهده نمود»

روانشاد دکتر حسین محبوبی اردکانی درباره این خبر در المآثر و الآثار نوشته است «این مساله گویا مربوط است به «حاج حسین آقای تهرانی» که به قول آقای محیط طباطبائی سالها در اروپا در کار ساختن و پرداختن کشتی هوایی (بالون) و پرواز کردن با آن رنج برده بود و چون به تهران آمد در روز ۲۶ ربیع الاول ۱۲۹۳ (هجری قمری) با بالونی که خود ساخته بود و ۱۸ ذرع ارتفاع داشت از باغ لاله‌زار پرواز کرده در نزدیکی عشرت‌آباد فرود آمد... و چون آن زمان هنوز امکان پروازهای طولانی نبود بالون مزبور به احتمال قوی از اروپا آورده نشده بود و در تهران ساخته شده بود. پس از آغاز کار هوانوردی در ایران در اواخر زمان و به عبارت بهتر در نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه بوده است و چون هنوز هواپیمایی پیشرفت چندانی نکرده بود این کار ادامه نیافت».

درباره پرواز کشتی هوایی یا بالن و هواپیما تا دوره پادشاهی احمد شاه دیگر سخن در میان نیست اما برای آنکه به این بخش از گفتار خود که درباره بالن است تا پایان دوره قاجاریه ادامه دهیم از زمان پیش افتاده و به داستان آن در زمان مظفرالدین شاه و بعد می‌پردازیم.

چنانکه از برخی نوشته‌ها برمی‌آید گویا مظفرالدین شاه در یکی از سفرهایش به اروپا بالنی را می‌خرد و به تهران می‌آورد که بدست فراموشی سپرده می‌شود. اما در دوره محمد علی شاه پس از به توپ بستن مجلس و وقایع باغشاه، ناگهان به یاد این بالن می‌افتند. اینک داستان را از

سرگذشت تهران، ص: ۴۹۳

گفته عبد الله بهرامی در کتاب خاطراتش گزارش می‌کنیم:

«... یک شب پدرم در خانه به برادرهایش می‌گفت که گمان می‌کنم کار تبریز همین یکی و دو روز خاتمه یابد، زیرا که ارشد الدوله داوطلب شده که با بالون فردا به آنجا پرواز کرده و شهر را زیور و نماید. روز بعد من با اصرار زیاد برای اینکه سردار ارشد الدوله را ببینم، پدرم را راضی نمودم که با وی به باغشاه رفته و پس از یک ساعت با نوکر خودمان به منزل مراجعت کنم. پدرم اجازه داد و من آن روز بار دیگر به باغشاه رفتم. پس از ورود متوجه گردیدم که در حقیقت یک هیجان فوق‌العاده در آنجا

حکمفرماست. مثل اینکه پس از یاس فراوان یک بارقه امیدی در افق باغشاه ظاهر شده است.

صاحب منصبان می‌دویدند. خواجه‌سرایان پشت سر هم از اندرون برای درباریان پیغام و دستور می‌آوردند. همه در انتظار اتفاق تازه‌ای بودند. پدرم با جمعی به آن طرف باغ در کنار استخر که جمعیت زیادی ایستاده بود روان شدند و من فقط از دور ازدحام جمعیت را مشاهده می‌کردم. نیم ساعتی بدین منوال سپری شد تا اضطراب و هیجان بشدت خود رسید که ناگهان کوبه همایونی از دور پدیدار گردید. سپهسالار و سرداران قشون دور او را هاله‌وار احاطه کرده بودند.

حضار قدری از محوطه دور شده و عقب‌تر ایستادند. جمعی از فراشان با عجله مشغول باز کردن طناب بار بسته‌ای شدند که یک دفعه جمعیت از هم شکافت و عده‌ای بی‌جهت به اطراف می‌دویدند. من در آن نقطه که ایستاده بودم جزئیات حرکات را تشخیص نمی‌دادم، ولی پس از اینکه شاه از آنجا برگشت و بطرف اندرون متوجه شد و عده‌ای از تماشاچیان دوباره به چادرها آمدند، از چگونگی امر باخبر شدم. بالونی را که ارشد الدوله پیشنهاد نموده بود که با آن به آسمان صعود کرده و بوسیله آن متمرین شهر تبریز را که چندین دفعه قشون دولتی را عقب رانده بودند، منکوب سازد. یک دستگاه مونت گلفیه بود که مظفرالدین شاه در مسافرت اخیر برای خود خریده و با زحمت زیاد به تهران حمل کرده بودند. این بالون عبارت از یک دایره بزرگی بود از یک نوع پارچه مانند تافته نازک که آن را با گاز پر می‌کردند و زیر آن یک قسمتی را برای نشستن راننده قرار داده بودند که بدون سقف و باز بود، پس از اینکه بالون به هوا بلند می‌شد.

پس از اندکی راننده بوسیله‌ای حجم گاز را کاسته و کیسه‌های پر از شن را که برای تعادل در زیر آن نهاده بودند به زمین می‌ریخت و چون بالون سبک می‌شد با سهولت دوبار بزمین برمی‌گردید.

سرگذشت تهران، ص: ۴۹۴

این بالون در فرانسه اختراع شده و اولین وسیله‌ای بود که انسان با آن از زمین به هوا می‌رفت در جنگ ۱۸۷۰ فرانسه با آلمان که قشون آلمان فرانسه را محصور نمود و شهر پاریس را محاصره کرد چند نفر ... بوسیله این بالون ... خود را به ایالات دیگر رسانیده و وسایل جمع‌آوری قشون و استخلاص اهالی پاریس را از محاصره فراهم سازند ...

ظاهراً ارشد الدوله این حکایت را در کتب تاریخ خوانده بود و چون خودش هم جزء ملتزمین رکاب همایونی در سفر فرنگستان بود، می‌دانست که یک چنین بالونی را شاه خریده و به تهران آورده. یک دفعه یا از روی حقیقت یا برای خوش آمد محمدعلیشاه در موقعی که یاس و ناامیدی در همه جا بال گسترده بود، این فکر بکر را عرض نموده و شاه را برای یکی دو روز خوشدل ساخته بود. در فرانسه که مظفرالدین شاه برای اولین دفعه چنین دستگاهی را مشاهده می‌نماید که مسافت زیادی در هوا صعود نموده و بعد بدون زحمت دوباره به زمین برمی‌گردد، خیلی مشعوف شده و دولت فرانسه هم چندین بار این تماشا را برای وی مهیا ساخته بود تا اینکه شاه در مراجعت به ایران تصمیم اتخاذ می‌نماید که خودش یک دستگاه بالون بعنوان سوغاتی خریده باخود بیاورد. مظفرالدین شاه از این قبیل اشیاء نوظهور که از درجه فهم او تجاوز نمی‌کرد مقداری تهیه کرده و جزء اسبابهای سوغاتی وی مقدار زیادی عروسک مکانیکی و مقوایی بود. این بالون را هم مانند یکی از آنها پنداشته با خود به ایران آورد. اما شاه چون بیشتر مریض و رنجور بود دیگر به صرافت آن نیافتاد، همینطور که آورده بودند در انبار فراموش شده بود تا آن روز بنابه تلقین ارشد الدوله آن ذخیره جنگی را (!؟) را همینطور که از فرنگ رسیده بود از زیر بارهای جبه‌خانه خارج ساخته و در باغشاه برای بکار بردن به مقصد جنگی از هم باز نمودند. متأسفانه یا خوشبختانه اگر موشها هم این دستگاه را از کار نیانداخته بودند معلوم نبود که کدام مرد پر دل و جنگی متهوری می‌توانست این بالون را برای این مقصود بکار اندازد. قطعاً خود ارشد الدوله با آن هیکل ثمین خود قادر به انجام این وظیفه نبود. در آن روز چند نفر از کارکنان قورخانه دولتی را که تا آن وقت فقط در تهیه آتش بازی شبهای اعیاد مهارتی پیدا کرده بودند برای کمک و ارائه طریق به باغشاه آورده بودند، ولی اطلاعات آنها هم بیش از ارشد الدوله در این فن نبود.

خوشبختانه موشها به کمک رسیده و آبروی حضرات را نزد شاه حفظ نمودند. زیرا که بمحض اینکه طنابها را باز نموده و اضافه‌ها را کنار گذارند، یکدفعه یک گروه انبوهی از موشهای زردرنگ و قوی‌الجثه با تمام خانواده از ذکور و اناث که سالها این چادر سرگذشت تهران، ص: ۴۹۵

را مقرر زادوولد خود قرار داده بودند با ضجه‌های بلند بهر سو دویده و حتی خود را به خاکپای همایونی نزدیک ساخته بودند. علت آن تهاجم و عقب‌نشینی جمعیت و مراجعت شاه از صحنه جنگ که من از دور می‌دیدم و درست تشخیص نمی‌دادم همان حمله موشها بود که فراشها با چوب به تعقیب آنها پرداخته و تعدادی را مقتول نموده بودند. از خود بالون به غیر از چند متر پارچه مشبک چیز دیگری باقی نبود.»

اما در زمان احمد شاه آخرین پادشاه سلسله قاجاریه نخستین هواپیما در آسمان ایران نمودار گردید.

روانشاد پژمان بختیاری در این باره می‌نویسد:

«روز ششم صفر ۱۳۳۲ (برابر با ۱۴ دیماه ۱۲۹۲ خورشیدی و ۴ ژانویه ۱۹۱۳ میلادی) مردی ظاهرا لهستانی بنام گوزمینسکی با یک هواپیمای دوباله سبک نظیر طیاره‌ای که در هشت سال پیش از آن بلریو از کاله به دور یعنی از فرانسه به انگلستان رسانیده بود در آسمان ایران نمودار گردید. در آن روز چنانکه نگارنده مشخصا به خاطر دارد بام قسمت اعظم عمارات تهران پوشیده از مردم تماشایی بود و طیاره که در ارتفاع زیادی پرواز می‌کرد در میدان مشق فرود آمد.

بنابه نوشته روزنامه ارشاد (شماره ۱۲ سال ۷ مورخ ۸ صفر ۱۳۳۲) مشارالیه در چندین مملکت آسیا و اروپا نمایش داده بود مرحوم احمد شاه و درباریان از آن دیدن کردند و عکس برداشتند که در روزنامه ایلوستراسیون فرانسه گراور شد. طیاره مزبور با فروش مبلغ گزاف بلیط نمایش مختصری داد بسوی شمال رهسپار شد. چند روز بعد نگارنده قطعات خرد شده آن را در یک ارابه اسبی دید که در خیابان علاءالدوله (فردوسی) به طرف میدان توپخانه (سپه) می‌بردند و از قرار مسموع راننده نیز تلف شد.

در ۱۳۳۳ (قمری) یک هواپیمای نظامی انگلیسی به ایران آمده و برای نمایش بلیطهایی فروخت ولی در روز مقرر قادر به پرواز نشده مقدار زیادی خاک نثار تماشاگران کرد. بالاخره چند روز بعد از میدان اوج گرفته با سرعتی عجیب قوسی را بر فراز تهران طی کرد و پشت سفارت روس بر روز خاکریز خندق (مسیر فعلی خیابان شاهرضا) بزمین خورده خرد شد اما به راننده آسیبی نرسیده و برخی از قطعات قابل استفاده طیاره را به سفارت انگلیس بردند. بعد از جنگ بین‌المللی پیشین (جنگ اول جهانی) کمپانی یونکرس آلمان شعبه هوانوردی خود را در ایران دایر کرد.»

سرگذشت تهران، ص: ۴۹۶

## تلفن در دوره ناصری و پس از آن

پس از برقراری راه آهن تهران-ری، که میان مردم به ماشین دودی معروف شد، صاحب امتیاز آن که «بواتال» نام داشت، برای ارتباط بین دو ایستگاه ماشین دودی و همچنین میان ایستگاه تهران «گارماشین تهران» با واگن‌خانه سیم‌کشی نموده و رابطه تلفنی برقرار ساخت.

یعنی یازده یا دوازده سال پس از اختراع تلفن چشم اهالی ایران هم با آن دستگاه آشنا شد.

درباره تلفن در المآثر و الآثار چنین آمده است:

«امتداد تلفن که عبارت است از مخابره لسانی و مکالمه شفاهی از مسافت بعیده به آلت و توسط ادوات تلگرافی، و اولین امتداد این صنع عجیب از کامرانیه حضرت مستطاب والا- کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ بود به دارالخلافه شهر طهران که نواب مستطاب مشارالیه در حال غیاب از دار الخلافه احوال و اخبار متعلقه به حکومت پایه سریر اعلی و با وزارت جنگ و امثالهما را به

تفصیل به واسطه تلفون استطلاع می‌فرمایند، چنانکه گویی در حضرت دار الخلافه عظمی شرف حضور دارند.»

به سخن دیگر هنگامیکه کامران میرزا نایب السلطنه داستان چگونگی کار تلفن را شنید و از راهنمایی بوتال در این باره بهره برد، خواهان تلفن شد. بوتال امیدوار شد که اگر دل کامران میرزا را بدست آورد، می‌تواند امتیاز تلفن ایران یا دست کم تهران را صاحب شود، از این رو میان کامرانیه شمیران و عمارت وزارت جنگ که در ارگ سلطنتی قرار داشت سیم تلفن ایجاد نمود.

صاحب واگن‌خانه (ماشین دودی) پس از ایجاد تلفن کامرانیه به تهران، متوجه شد که اولاً اشخاص دیگری هم در این کشور هستند که می‌توانند درباره امتیاز منظور او نفیاً یا اثباتاً مؤثر

سرگذشت تهران، ص: ۴۹۷

باشند، ثانیاً لازم است که شخص اعلیحضرت هم از او راضی شود. از این رو نخست میان مقر بیلاقی شاه [شاید سلطنت آباد] و عمارت سلطنتی تهران نیز یک رشته تلفن دایر کرد. سپس به علی‌اصغر خان امین‌السلطان پرداخته میان پارک او [جایگاه فعلی سفارت روس] و عمارات دولتی هم تلفن دایر نمود و آنگاه درصدد کسب امتیاز برآمد، ولی چندین رقیب زورمند پیدا کرد و سالها در این راه کشمکش نمود و سرانجام هم شکست خورد و نه تنها در ایران بلکه در تهران هم موفق به اخذ امتیاز نگردید.

امتیاز تلفن تهران همچنان مسکوت ماند تا در زمان مظفر الدین شاه این امتیاز به دوست محمد خان معیر الممالک داده شد. ناگفته نماند در این فاصله یعنی از سال ۱۳۰۶ تا محرم ۱۳۲۱ (ه. ق) برابر با ۱۲۸۲ (ه. ش) و ۱۹۰۳ (م.) که این امتیاز به معیر الممالک داده شد. در سال ۱۳۱۹ (ه. ق) در تبریز و در سال ۱۳۲۰ (ه. ق) در مشهد، و در همان سال در گیلان به اشخاص مختلف داده شد.

پژمان بختیاری همچنین می‌نویسد:

«گفتیم که صاحب امتیاز واگن اسبی با تقدیم تلفن و سیم کشیهای مجانی به اخذ امتیاز تلفن تهران امیدوار شد، اما از آنجا که دوست محمد خان معیر الممالک مورد توجه اتابک [منظور امین‌السلطان است] و مایل به اخذ آن امتیاز بود کوششهای بلژیکیها به جایی نرسید. خاصه آنکه ناصر الدین شاه نیز در گذشته و دیگر شخص شاه در امور مملکتی دخالت اساسی نداشت.

بالتیجه در ماه محرم ۱۳۲۱ (ه. ق) امتیاز تلفن در تمام ایران (با برخی مستثنیات) به معیر الممالک واگذار شد، یا ساده‌تر بگوییم معیر الممالک امتیاز را به خود داده و زحمت امضا را به مظفر الدین شاه واگذارد، چنانکه از متن امتیازنامه درخواهیم یافت:

«بندگان اعلیحضرت

موهبت می‌فرمایند به این خانه‌زاد، دوست محمد خان معیر الممالک امتیاز و اختصاص ایجاد و استقرار دستگاه تلفن را در تمام ممالک و بلاد ایران برطبق این شرایط:

۱- کسان چاکر دولتخواه مجاز و مأذونند در تهران و سایر ولایات و شهرهای ایران به خرج خود تلفن دایر نمایند.

۲- از تاریخ فرمان تا مدت سه سال، دستگاه تهران و تا ده سال تلفنهای ولایات دایر خواهد شد.

سرگذشت تهران، ص: ۴۹۸

۳- لوازم تلفن از گمرک معاف است. مدت امتیاز ۶۰ سال است. چاکر مجاز است که شرکتی برای این منظور دایر کند یا امتیاز را به دیگری واگذار نماید. نگاهداری سیمهای دربار مجانی است، سیم دستگاههایی که از باغ سلطنتی به پارک منتهی می‌شود و تلفنی که در قصر بیلاقی شاه دایر است، بوسیله چاکر مبدل به سیم با روپوش کائوچو خواهد شد که استماع مخابرات ممکن نشود.

سرگذشت تهران؛ ص ۴۹۸

ام عمارات اهالی تیر تلفن را مستقر سازند. مراکز تلفنی از عوارض معافند.

۵- کشیدن سیم تلفن در قلمرو ایران برای چاکر یا کمپانی که ایجاد خواهد شد مسلم و بلامانع است.

۶- تجارتخانه‌ها یا کمپانیهای خارجی که پیش از این امتیاز برای استفاده شخصی تلفن دایر کرده‌اند، حق ندارند آن را برای استفاده

دیگران به کار برند و از این پس نظیر آن امتیازها به کسی داده نخواهد شد.

۷- پس از پنج سال که از استقرار تلفن در تهران و ده سال پس از نصب تلفن در سایر ولایات معادل صد ده از عواید به دولت داده خواهد شد. این صد ده پس از وضع مخارج و منافع سهام است.

این مقاله نامه صحیح است. فی شهر محرم ۱۳۲۱.

چنانکه گفته شد نگارش این امتیازنامه صورتی خاص دارد، گویی مظفر الدین شاه از روی خوش طبعی به معیر الممالک فرموده است، بنشین امتیازنامه را بنویس تا آن را موشح فرمایم.

البته پایمردی و مساعدت اتابک هم که با معیر الممالک خویشی داشت در جلب موافقت قبلی پادشاه آن را کامل داشته است، اما مشارالیه که مردی کریم الطبع و مسرف بود نه استطاعت مالی انجام چنین نقشه وسیعی را داشت و نه ذوق و پشت کار آن را در خود می‌دید و یگانه منظورش آن بود که امتیاز تلفن تهران را نیز مانند امتیاز تلفن گیلان با دسته‌بندیهای درباری تحصیل و در مقابل وجهی به دیگران واگذار نماید.

دکتر حسین محبوبی اردکانی از قول دوستعلی خان معیر الممالک، فرزند دوست محمد خان ماجرای امتیاز را چنین شرح می‌دهد:

سرگذشت تهران، ص: ۴۹۹

«... اتابک پس از بازگشت از انزوای قم پیوسته در پی فرصت بود که دوستی و زحمات معیر را به نحوی جبران کند، ولی چون می‌دید که او هیچ‌گونه تقاضایی ندارد ... در تصمیم خود فرو مانده بود، تا آنکه در اواخر کار روزی به دیدن پدرم آمد و مدتی در خلوت با او مذاکره کرد. پس از چند روز که من به پارک رفتم اتابک مرا پیش خواند. [دوستعلی خان ابتدا داماد اتابک بود] و از کیف مخصوصش که در دست پیشخدمتی بود دفتری بیرون آورده به من داد و گفت نمی‌دانم چه شده که این مرتبه خان معیر پیشنهاد مرا پذیرفت، این امتیازنامه تلفن است که به نام معیر الممالک صادر شده و به صحنه شاه و مهر من و وزارت امور خارجه هم رسیده، هر چند اکنون تعداد سیمهای دایر زیاد نیست ولی در آینده گنجی شایان خواهد شد، و توقع من از خان این است که آن را به رایگان از دست ندهد ...»

ولی دوست محمد خان خود نتوانست برای تأسیس تلفن اقدامی بکند و در اواخر عمر هم بیمار و ناچار شد ... برای علاج ... به اروپا برود. چون وقت تنگ بود و وجه لازم موجود نبود ...

امتیاز تلفن را به محاسب الممالک و جهانیان زردشتی که از دیر زمان به خرید آن اصرار می‌ورزیدند به مبلغ پنجاه هزار تومان فروخت و در پاریس و لندن به مصرف معالجه خود رسانید ...»

پژمان بختیاری در این باره می‌نویسد:

[معیر الممالک] ظاهراً پیش از آنکه امتیاز را به دست آرد، با صاحب امتیاز واگن‌خانه قراری بسته بود که آن را بدیشان واگذار نماید به همین جهت امتیاز تلفن تهران را در مقابل بیست هزار تومان به بلژیکیان واگذاشت، ولی محمد اسماعیل مغازه و عباسقلی آقا با شرکت عطایی و محمود محاسب الممالک و ارباب بهرام جهانیان آن را باز خریدند و در سال ۱۳۳۱ (ه. ق) برابر با ۱۲۹۲ (ه. ش) شرکتی ده سهمی به وجود آوردند تا تمام سهام متعلق به خودشان باشد. آنگاه شروع به کار کرده نخست چند رشته سیمهای واگن‌خانه را که بدون داشتن اجازه و امتیاز انشاء شده بود خریداری کردند ... چنین می‌نماید که مؤسسه واگن‌خانه مرکز تلفنی دایر کرده و آن را به مؤسسه تلفن فروخته است. زیرا که اداره قدیم تلفن‌خانه درست در کنار واگن‌خانه جای داشت.

سرگذشت تهران، ص: ۵۰۰



با دقت در نقشه کرشیش از دار الخلافه تهران که در سال ۱۲۷۵ (ه. ق) تهیه شده است و مقایسه آن با نقشه عبد الغفار از دار الخلافه تهران در سال ۱۳۰۹ (ه. ق) گورستانهای قدیمی تهران را به قرار زیر می‌یابیم:

۱- قبرستان سرچشمه در ضلع غربی چهارراه سرچشمه و تقریباً روبه‌روی دروازه قدیم شمیران (اول پامنار) در کنار قیصریه و پایین ضلع جنوب شرقی باغ نظامیه.

۲- قبرستان امامزاده یحیی در محله چال میدان.

۳- قبرستان سید نصر الدین (ناصر الدین) در محله سنگلج.

۴- قبرستان سید ولی در محله بازار.

۵- قبرستان امامزاده زید در محله بازار.

۶- قبرستان سید اسماعیل در محله چال میدان.

۷- قبرستان سر قبر آقا در پایین میدان امین السلطان، تابع محله چال میدان.

در سر قبر آقا مقبره میرزا ابو القاسم امام جمعه تهران که در سال ۱۲۷۰ (ه. ق) در تهران درگذشت، قرار دارد که پسرش حاج سید زین العابدین امام جمعه، ظهیر الاسلام برای پدرش مقبره مجلی درست کرد، که معروف به قبرستان آقا یا سر قبر آقا شد.

۸- قبرستان کهنه در جنوب غربی سر قبر آقا و میدان امین السلطان در بیرون باروی شاه طهماسبی در جنوب آن قرار داشت. تابع محله بازار.

۹- قبرستان در گذر دروازه دولاب نزدیک سربازخانه قدیم که بیرون از دروازه شاه طهماسبی، دروازه دولاب قرار داشت.

بنابراین شش قبرستان اول، در داخل باروی شاه طهماسبی قرار داشتند و چهار قبرستان

سرگذشت تهران، ص: ۵۰۱

دیگر در خارج از باروی شاه طهماسبی که پس از گسترش تهران در زمان ناصر الدین شاه این قبرستانها هم در داخل شهر قرار گرفت. البته گورستانهای دیگری هم در اطراف تهران قرار داشتند که بیشتر از جنبه مذهبی معروف بودند مثل حضرت عبد العظیم، ابن بابویه و امامزاده عبد الله و امامزاده هادی که گورستان آن در ری به صفائیه شهرت دارد.

گورستان آرامنه در خارج از تهران یعنی در سلیمانیه واقع در شرق تهران قرار داشت و گورستان کلیمیا نزدیک کارخانه گودرون و در اراضی تهران‌نو واقع بود. به عبارت دیگر این گورستان در غرب کارخانه گودرون قرار داشت که امروزه جای خود را به مدرسه صنعتی آزادی فلسطین داده که تا پیش از انقلاب به آن مدرسه ارت می‌گفتند. مکان آن روبه‌روی خیابان اقبال و ایران‌مهر در اول خیابان دماوند می‌باشد. گورستان زرتشتیان نیز در جنوب شرقی ری قرار داشت.

مادام کارلاسرنا که خود از این گورستان دیدن کرده درباره آن می‌نویسد:

«هنگام دورشدن از محل خرابه‌های ری، میان بلندیهای مجاور، دیواری دیدیم که دور محوطه گودی کشیده بودند و در ورودی نداشت. اینجا گورستان گبرهاست. گورکنها، یا اگر بهتر بگوییم، مرده‌برها، از طریق نردبان از دیوار بالا می‌روند و جنازه‌ها را با لباس، در این آرامگاه ابدی رها می‌کنند. اجساد مردگان در آنجا طعمه پرنده‌گان شکاری و لاشخور می‌شود، که بلافاصله بعد از گذاشتن هر جنازه سر و کله آنها در آسمان گورستان، پدیدار می‌گردد...» به این نوع گورستان زرتشتیان دخمه می‌گویند. زرتشتیان به گونه‌ای دیگر نیز که همان دفن مرده باشد، مرده‌هایشان را نگاه می‌دارند. پس از شستشوی جسد، بدن مرده را با کفن می‌پوشانند و کستی (کشتی) به کمر او می‌بندند و سپس آن را بر روی تخت آهنی می‌خوابانند و پس از انجام مراسم مذهبی جسد را با همان تخت آهنی در گوری که کنده شده می‌گذارند. روی آن را با سنگهای سیمانی پوشانیده و درزهای آن را با سیمان می‌گیرند و بعد روی آن را با خاک پر کرده و پس از چند ماه روی گور را سنگ انداخته و نام شخص در گذشته را روی آن حک



می‌کنند.

سرگذشت تهران، ص: ۵۰۲

### کشته شدن ناصر الدین شاه و پایان دوره ناصری

در ظهر روز جمعه هفدهم ذی‌قعدة سال ۱۳۱۳ (ه. ق) برابر با اردیبهشت ماه سال ۱۲۷۵ (ه. ش) و ماه آوریل سال ۱۸۹۶ (م. م) ناصر الدین شاه در حرم عبد العظیم به ضرب گلوله میرزا رضا کرمانی کشته شد.

گزارش چگونگی کشته‌شدن ناصرالدین شاه را در بیشتر نوشته‌های تاریخی و سیاسی و اجتماعی مربوط به دوره قاجاریه نوشته‌اند ما نیز در اینجا به گوشه‌هایی از این ماجرا اشاره می‌کنیم.

پیش از اینکه به شرح این رویداد بپردازیم چهارده سال به عقب باز می‌گردیم و به روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه نظر می‌افکنیم که در آن کشته شدن ناصر الدین شاه پیش‌بینی شده بود.

«یکشنبه، ۲۸ محرم سنه ۱۳۰۰ (ه. ق): ...

شب در خانه رفتیم، الی عصر ساعت سه و نیم بودم. امروز شاه تفصیل خوابی که چند شب قبل دیده بودند می‌فرمودند، خواب دیده بودند حیوان بزرگی که از فیل بزرگتر بود به شاه حمله برده بود. شاه بازی در دست داشته و به طرف آن حیوان رها کرده بود. باز به زیر گلوی حیوان چسبیده بود. پوست زیر گلوی او را دریده، خون زیادی جاری شده حیوان بر زمین خورده مرده بود. شاه از شدت عفونت خون حیوان دور شده بود. حیوان سر بلند کرده و به شاه گفته بود تا چهارده سال دیگر زنده می‌شوم و به تو تلافی خواهم کرد.»

و می‌بینیم که درست چهارده سال بعد ناصر الدین شاه کشته می‌شود!

تاج السلطنه، دختر ناصر الدین شاه در خاطرات خود نوشته است:

«در همان روزی که پدرم مقتول شد، صبح که از حمام بیرون می‌آمد، انیس الدوله در سر حمام منتظر می‌شود تا [پدرم] لباس بپوشد، بعد اجازه می‌خواهد که در خلوت عرض بکند. به

سرگذشت تهران، ص: ۵۰۳

اتاق می‌روند. او خودش را به روی پای پدرم افکنده و می‌گوید: «غیگویی به من گفته است که:

تا سه روز شما خطر دارید. بیایید به خود و این یک مشت مردم رحم کرده امروز را موقوف کنید و به حضرت عبد العظیم نروید.»

بنابر نوشته تاج السلطنه پس از رد و بدل کردن حرفهایی میان انیس الدوله و ناصر الدین شاه، انیس الدوله می‌گوید:

«... این کسی که به شما خیانت می‌کند، پرورده احسان شما است. این کس آن شخص بی‌قابلیتی است که خود اعلیحضرت او را به

این درجه رسانیده‌اید که امروز به روی خود شما ایستاده است ...»

پدرم پس از تفکر عمیقی می‌گوید:

«اگر مقصود صدراعظم است، به جزای اعمال خود می‌رسد. من تهیه مجازات او را پس از قرن در نظر داشتم. حال که اصرار دارید

فردا او را دستگیر می‌کنم.»

امین الدوله در خاطرات خود می‌نویسد:

«اشتغال شاه به یادداشتهای و مسودات محرمانه و آن دقت و مراقبت به کتمان و پنهانی آن، از گذاشتن به کیف مخصوص و بستن و

کلید کیف را از خود جدا نکردن خیال امین السلطان را مضطرب کرده بود اطلاع می‌جست و چاره کشف سر می‌خواست. لاجرم

دختر باغبان‌باشی را تطمیع نمود که در خواب مفتاح راز نهانی به دست آورد و رشته خبر به دست دهد. چنان کرد و چون به امین

السلطان آشکار گردید شاه قصد مؤاخذه و سلب اختیارات او را دارد و از پس جشن قرن کارها دگرگون می‌شود، خود مؤسس جنایت و منشأ خیانت شد.»

خان ملک ساسانی پس از نقل این مطلب از کتاب امین الدوله خود چنین می‌نویسد:

«بالجمله امین السلطان که از محتویات کیف مقفل و یادداشتهای سری ناصر الدین شاه آگاه شد، در مقام چاره‌جویی برآمد و جز از بین بردن ناصر الدین شاه راه دیگری به نظرش نرسید.

حاجی محمد حسن را از قضیه مستحضر کرد و او را به کمک خواست. حاجی امین الضرب یک نامه برای نوکر قدیمش میرزا رضا کرمانی به استانبول فرستاده و او را به ایران احضار کرد.

خود امین السلطان نامه‌ای به حاجی سیاح که در استانبول بود نوشت که از حرکت میرزا رضا او

سرگذشت تهران، ص: ۵۰۴

را مطلع سازد. میرزا رضا، نامه حاجی محمد حسن را در حضور برهان الدین بلخی که از دوستانش و معاشرین سید بود، بنظر سید جمال الدین رسانید. سید هم با رفتن او به ایران موافقت کرد.

بالجمله میرزا رضا در تاریخ دوم شوال ۱۳۱۳ ... وارد حضرت عبد العظیم شد عباسقلی خان حاکم زاویه مقدسه که از نوکران امین السلطان بود میرزا رضا را در بالاخانه سردر باغ علیجان که مشرف به صحن است منزل داد. مدت چهل و پنج روز که میرزا رضا در آنجا منزل داشت چند دفعه بشهر آمد به ملاقات حاجی محمد حسن امین الضرب رفت ... و امین السلطان دو مرتبه او را در سر حمام پارک پذیرفت و دستوره‌های لازم داده و او را مطمئن ساخت که برای خدمتی که به مردم ایران می‌کند او را قصاص نخواهد کرد.

میرزا علی خان امین الدوله در خاطرات سیاسی‌اش می‌نویسد:

«آنچه از بیانات میرزا رضا برمی‌آید، بهمین قصد از استانبول بیرون آمده و این درجه اطمینان و دلیری او نشان می‌داد که زندگی او را ضمانت کرده و وعده حمایت داده‌اند.»

جمعه ۱۷ ذیقعد فرا رسید. شاه خبر کرده بود که ناهار را در باغ بهارستان خواهد خورد و برای برگذاری جشن در فکر تفریش و تزئین عمارت بهارستان بود. شب که در اندرون صرف شام کرد با خانمها از عیش و سرور جشن قرن سخن آغازید.

خواص حرم گفتند فردا که جمعه است بهتر از همه این است که به زیارت عبد العظیم بروید و شکر حق تعالی که پنجاه سال به کامرانی پادشاهی کرده‌اید، گذاشته شود، لذا به امین همایون اطلاع دادند که به بهارستان نمی‌روند و به زیارت حضرت عبد العظیم خواهند رفت و به مجد الدوله خوان سالار نیز پیغام فرستادند که فردا ناهار در باغ مهدعلیا حاضر نماید و یک آش ماست هم ضمیمه بکنند.

... عصمت قالبی که از خویشان میرزا رضا کرمانی بود و در اندرون چارقد خانمها را قالب می‌کرد و به همین جهت به او عصمت قالبی می‌گفتند، صبحگاه روز جمعه خودش را به میرزا رضا رسانده و خبر آمدن شاه را به زاویه مقدسه برایش گفته بود.

درباره عصمت قالبی در جای دیگر همین کتاب آمده:

مرجان خانم، زن شاه، مادر شاهزاده یمین الدوله برای نگارنده (خان ملک ساسانی) حکایت

سرگذشت تهران، ص: ۵۰۵

کرد که خانم‌باشی کلفتی داشت موسوم به عصمت قالبی که چارقدهای اندرون را قالب می‌کرد.

صبح روز جمعه گفته بود که دیشب خبر آوردند که خانه‌اش آتش گرفته باید فوری به خانه برود، و از اندرون بیرون رفته خودش را به شاهزاده عبد العظیم رسانده و به میرزا رضا آمدن شاه و شکستن قرق را خبر داده بود بعد شنیدیم که یک قسم خویشی هم با

میرزا رضا داشته است.

همان روز خانم شمس الدوله خواهر عین الدوله هم شاهزاده عبد العظیم بود و عصمت قالبی را آنجا دیده بود.

همچنین آمده است که شکایت‌های مردم از امین السلطان راجع به پول سیاه و بی‌اعتنایی امین السلطان نسبت به ارباب رجوع درباریان زیاد شد و هم در آن ایام کم‌کم خیانت‌های امین السلطان بگوش شاه رسیده بود. به شاه گفته بودند وقتی که خانم‌باشی به زیارت شاهزاده عبد العظیم می‌رود، در باغ حاجی کاظم ملک التجار با خانم‌باشی ملاقات می‌کند.

شاه یک کتابچه داشت که همه کارهایش را در آن یادداشت می‌کرد، کتابچه مزبور قفل و بست داشت و کلیدش همیشه در جیب شاه بود. یک‌روز که شاه به حمام رفته بود کشیک خانم‌باشی بود. خانم‌باشی کلید را به دست آورده کتابچه را گشوده در آنجا شاه نوشته بود که بعد از قرن باید جزای خیانت‌های امین السلطان را بدهد، اعتماد السلطنه را صدراعظم کند. دارایی حاجی محمد حسن را ضبط و خودش را اعدام نماید و در همه ایران مدارس جدید التأسیس کند و اندرون را تصفیه نماید.

خانم‌باشی همان روز این مطلب را توسط عزیز خان خواجه به امین السلطان اطلاع داد. سالها بعد از قتل ناصر الدین شاه به تقریبی این مطالب از خانم‌باشی و خواجه‌سراها هم تراوش کرده بود. چنانکه مغرور خان خواجه‌سرای همایونی که از محترمین آن طایفه بود و با نگارنده دوست بود در ضمن وقایع سری اندرون شاه این موضوع را مطابق آنچه در فوق نوشته شده برای من حکایت کرد. انیس الدوله نیز همین مطالب را برای خان ملک ساسانی نقل کرده است و نیز می‌نویسد از مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک و از میرزا حسین خان پیرنیا موتمن الملک شنیدم که ناصر الدین شاه مصمم بود، بعد از برگزاری جشن پنجاهم سلطنتش امین السلطان را محذول و

سرگذشت تهران، ص: ۵۰۶

منکوب نموده و اعتماد السلطنه را صدراعظم کند.

دوستعلی معیر الممالک نیز درباره یادداشت‌نویسی ناصر الدین شاه گفته است:

«شاه را عادت بر این بود که هر وقت می‌خواست در اندرون یادداشت یا چیزی دیگر بنویسد یکی از زنهای درجه دوم خود را کنارش می‌نشاند و چراغی بدست وی داده آنگاه به تحریر می‌پرداخت. بعضی از خانمهای مزبور خواندن و نوشتن می‌دانستند ولی بنابر مصلحت از ظاهر ساختن آن سخت خودداری می‌کردند، زیرا هر چند تن، طرفدار و خبرنگار یکی از رجال برجسته دولت بودند.

عجب آنکه شاه با دانستن این نکته یادداشتهای عزل و نصب و مانند آن را برابر دیده نامحرم آنها می‌نوشت و چون خیالش بر این بود که پس از قرن خود اسلوب و روش مملکت‌داری را به کلی تغییر دهد، یادداشتهای مربوط به آن را نیز چنانکه گفته می‌نوشت. روزها می‌گذشت تا آنکه جمعه هفدهم ماه ذی‌قعدة سال یکهزار و سیصد و سیزده فرا رسید.

شاه بامدادان به گرمابه رفت و بنابر عادت ناشتایی را با اشتهای وافر همانجا صرف کرد. آنگاه با گروهی از زنهایش که سر حمام حاضر بودند بیرون آمد و صحبت کنان و بذله‌گویان بطرف اتاق مخصوص خود که جنب عمارت انیس الدوله واقع بود به راه افتاد ... سایر خانمها با آرایش تمام بیرون اتاقها برای عرض تهنیت منتظر ایستاده بودند.

چون شاه برابر اتاقهای تاج الدوله که نزدیک حمام واقع بود رسید، تاج الدوله به استقبالش شتافت و زبان به تبریک و تهنیت گشاد. شاه در جوابش گفت: تاجی بحمد الله امروز دماغی داریم. آنگاه کلاه را از سر برداشته به هوا پرتاب نمود. خانمها از مشاهده این حالت سخت در شگفت شدند. زیرا چون شاه را تار مویی بر فرق نبود، غیر از هنگام خواب هرگز کلاه از سر بر نمی‌داشت و این نخستین بار بود که چنین می‌کرد. شاه علت تعجب آنها را دریافته گفت: «آری بسیار خوشحالم و باید سبب آن را برایتان بگویم.» آنگاه در جای خود لنگر افکنده، چنین نقل کرد:

«در سال اول سلطنت محمد ولی میرزا که مردی جبار و در علم هیئت استاد بود، زایچه طالعی به نام من استخراج نمود و آنچه را پیش‌بینی کرد از قبیل سوء‌قصد نسبت به من در آغاز سلطنت و سه بار مسافرت به اروپا و غیره تمام تا به امروز بدون کم و کاست درست درآمده، از جمله گفت که در روز پنجشنبه شانزدهم ماه ذی‌قعدة ۱۳۱۳ خطر بزرگی تو را تهدید می‌کند و هر گاه روز مزبور را به شب رساندی چندین سال دیگر با کمال اقتدار سلطنت خواهی کرد. اینک

سرگذشت تهران، ص: ۵۰۷

آن روز که دیروز بود سپری گشت و به پاس این موهبت امروز به حضرت عبد‌العظیم مشرف شده و نماز شکرانه را در حرم مطهر به جا خواهم آورد و سه روز دیگر مراسم جشن قرن آغاز خواهد شد.» شاه این بگفت غافل از آنکه قضا چون ز گردون فروهشت پر، جفردان ماهر نیز در حساب به خطا رود و با روزی اختلاف، قرنی را بر هم زند، به بیرون شتافته به عزم زیارت سوی حضرت عبد‌العظیم رهسپار شد.»

باری ماجرای ترور شدن ناصر الدین شاه در حرم حضرت عبد‌العظیم را در بیشتر نوشته‌های تاریخی مربوط به دوره قاجاریه، کوتاه یا مفصل نوشته‌اند و می‌توان گفت تقریباً عموم مردم از آن آگاهی دارند. ما نیز در اینجا شرح مختصری درباره این رویداد تاریخی می‌آوریم. امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود درباره قتل ناصر الدین شاه می‌نویسد:

«شاه پس از زیارت و تلاوت فاتحه، اذان ظهر را شنید و گفت همین‌جا سجاده بپفکنید تا پس از ادای فریضه، به ناهار و استراحت برویم. عمله خلوت و آبدارها دویدند که فرش بیاورند و اسباب نماز آماده کنند ... ناگهان صدای تپانچه در فضا پیچید. همانا میرزا رضا کرمانی که از نزد جمال‌الدین به هدم بنیان سلطنت ایران مجاز و منتظر فرصتی برای سوء‌قصد بود به یک تیر، قلب شاه را هدف نمود و مجال آه [هم به او] نداد. مردم به گرفتن و کوفتن قاتل مشغول شدند.

امین‌السلطان و چند نفر خلوتیان شاه مقتول را از در آن طرف بیرون بردند. چنانکه هیچ‌کس حتی ملتزمین حضور ندانستند به شاه چه گذشته است.

میرزا رضا را نیز اهتمام صدراعظم از چنگ رجاله خلاص کرد. خدام بقعه او را به محبس کشیدند و چنان وانمودند که ناصر الدین شاه را جراحی خطرناک نرسیده و فقط از وحشت بی‌تاب است. بی‌درنگ کالسکه پادشاهی را نزدیک آوردند و اندام همایون را بر سر دست به کالسکه رسانیده جای دادند. صدراعظم در کالسکه نشست تا شاه را پرستاری کند. میرزا محمد خان، ملیجک، امین خاقان نیز با بادبزن در مقابل جای گرفت. تیپ غلامها و دسته سواران از پس و پیش بی‌کم و بیش جهاندار بی‌جان را به صورت زندگان تا طهران رسانیدند. حادثه فی‌الفور به شهرودها منتشر شد.

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. یکی می‌گفت زنی به شاه حمله کرد، دیگری مردی در لباس و چادر زنانه می‌گفت، یکی جراحت شاه را در پا نشانه می‌داد، آن دیگر غشوه و بی‌حالی شاه را از ترس می‌گفت. جمعی تجار در خانه حاجی محمد حسن امین‌الضرب بودند، وقتی که واقعه را خبر آوردند، بی‌آنکه مرتکب معلوم و عمل

سرگذشت تهران، ص: ۵۰۸

متحقق باشد، حاجی مثل کسی که از کار بی‌خبر نبوده است، برخاسته دست به هم کوفت و با وحشت گفت خانه میرزا رضا خراب شود که کار خود را دید.

لاجرم شاه را بدان صورت به عمارت پادشاهی رسانیدند و چون دسته گل به اتاق آینه.

موسوم به برلیان بردند. اطبای فرنگی آمده زخم را گشودند و گفتند گلوله به سر قلب برخورده و به این زودی و آسانی کسی نمرده است.»

بقیه ماجرا را از زبان عبد‌الله مستوفی نقل می‌کنیم:

«صدراعظم در ورود به شهر از تلگرافخانه عمارت سلطنتی خبر واقعه را به ولیعهد مظفر الدین میرزا در تبریز فرستاد. سپس کلنل روسی قزاقخانه را که کاساکوفسکی نام داشت احضار و دستور برقراری حکومت نظامی را در شهر داد و شاهزاده فریدون میرزا برادر حاجی بهاء الدوله را که شاهزاده‌ای مقدس و متنسکی بود احضار و کار تغسیل و تکفین شاه را به او محول کرد و حاجی حیدر خاصه تراش شاه که هر روز در حمام او را شستشو می‌کرد مأمور شد که تحت امر شاهزاده شست‌وشوی آخری او را هم به عمل آورد و غرفه بزرگ تکیه دولت را برای محل امانت گذاشتن جنازه شاه تعیین نمود ... فردا صبح که مردم از خواب بیدار شدند و از خانه‌ها بیرون آمدند، شهر را در حالت نظامی و دکانها را پر از خواربار دیدند و از این رو تا ورود مظفر الدین شاه به پایتخت، تهران و حول و حوش، از ایام عادی هم امن تر بود. حتی قاطرچیهای شاهی هم دست از پا خطا نکردند ...

قرق سوخت کنی را از حول و حوش تهران برداشتند، یک من صد دیناری هم از قیمت نان کاستند.»

اینک جای آن دارد که اندکی نیز از قاتل ناصر الدین شاه، میرزا رضا کرمانی بگوییم؛ محمد ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد:

«میرزا رضا پسر ملا- حسین عقدایی است و عقدا دهی است از توابع یزد. چون میرزا رضا در کرمان متولد شده و تربیتش نیز در کرمان بود، لذا کرمانی محسوب می‌شود و در اوایل جوانی سفری به طهران کرد و یک‌سال و خرده‌ای در طهران توقف نمود و خدمت مرحوم سید جمال الدین رسیده و مجذوب سید شد. پس از تبعید اولی سید از طهران، میرزا رضا در مجالس بد از شاه می‌گفت. مرحوم آقا سید عبد الرحیم معین التجار اصفهانی که در کرمان متوطن سرگذشت طهران، ص: ۵۰۹

بوده و آن ایام آمده بود به طهران، میرزا رضا را از طهران به کرمان عودت داده زمان مراجعت به کرمان به همان وضع پایتخت حرکت می‌کرد یعنی متکلم می‌شد به کلماتی که احدی از اهل کرمان جرأت تکلم به آن کلام را نداشتند، یعنی می‌گفت چرا قبول ظلم می‌کنید و چرا بدون جهت مال و عرض خود را از دست می‌دهید؟ جمع شوید و نگذارید حاکم شما را سوار شود. نگذارید اموالتان را غارت کند ... حاکم باید مالیات بگیرد و نظم مملکت را بدهد، حاکم حق ندارد دختران رعیت را به زور ببرد ... آن مذاکرات و این ادعا با تبعیت و تقلید از سید جمال الدین باعث شد که میرزا رضا را گرفته و چندی او را در حبس داشتند تا اینکه علمای کرمان از او توسط کرده و او را از حبس نجات دادند. این دفعه میرزا رضا به‌عنوان تظلم روانه طهران شده و در طهران آنچه تظلم نمود کسی به داد او نرسید. بلکه نایب السلطنه کامران میرزا برحسب خواهش آقا بالاخان معین نظام که این اواخر وکیل الدوله و بالاخره سردار افخم شده بود، میرزا رضا را به حبس انداخت.

آقا بالاخان معین نظام برای خوش آمد ناصر الدوله حاکم کرمان که میرزا رضا از او متشکی بود این بیچاره را عقبه می‌کرد، تا اینکه این اواخر او را به محبس قزوین فرستاد، با جناب حاج سیاح و حاج میرزا احمد کرمانی و چند نفر دیگر و مدت بیست و دو ماه در زندان قزوین و چندی هم در انبار شاهی با نهایت سختی محبوس بودند. در سفر دوم مرحوم سید جمال الدین، ارادتی بهتر از اول به آن مرحوم پیدا کرد و پس از نفی سید جمال الدین و رفتن او به اسلامبول میرزا رضا هم که از حبس رها شد رفت به اسلامبول و چون خدمت سید رسید تظلمات خود را به طریق عجز و لابه اظهار داشت. مرحوم سید در جوابش گفت که می‌بایست قبول ظلم نکنی.

این کلام در میرزا رضا مؤثر افتاد و عرض کرد همینقدر رفع کسالتم بشود، انتقام خود را می‌کشم و پس از رفع خستگی مراجعت کرد به طهران و در حضرت عبد العظیم در بالاخانه‌ای که میان صحن و مدرسه است منزل گرفته و به شغل جراحی خود را معرفی نموده و ضمناً امنیت خواستن را بهانه خویش نموده به هر یک از بزرگان که می‌رسید اظهار می‌نمود که توسط کنید و تحصیل امنیت برایم بنمایید.

یک روز بنده نگارنده با مرحوم وکیل الممالک کرمانی او را ملاقات نموده از حال او چیزی استنباط نکردیم تا این که در روز جمعه، ۱۷ ذی‌قعدة سنه ۱۳۱۳ ناصر الدین شاه را که تازه می‌خواست شروع به جشن قرن پنجاه ساله خود نماید به یک گلوله تیر شش‌گانه کشت.

بنده، نگارنده با جناب آقای سید محمد کرمانی اتفاقاً در آن روز به زیارت حضرت

سرگذشت تهران، ص: ۵۱۰

عبد العظیم رفته بودم. جناب آقا سید محمد اصرار کرد که در بودن ناصر الدین شاه در حرم مطهر، داخل بقعه مقدسه شویم که سلوک شاه را با مردم و رفتارش را در مقام عبادت ملاحظه کنیم.

بنده نگارنده گفتم با این بعد مسافت و طی طریق با پای پیاده سزاوار نیست که عمل خود را مغشوش نمایم و با زیارت امری دیگر را توأم کنیم و نیت خود را خراب کرده خسر دنیا و الآخرة شویم. به این جهت رفتیم در مدرسه نشستیم و منتظر رفتن شاه شدیم که یک دفعه دیدیم درها را می‌بندند و می‌گویند شاه را تیر زده‌اند. چون تا یک اندازه احتمال صدور این امر را از میرزا رضا می‌دادیم رفتیم دم منزل او که استعلامی کنیم. شخص فراش آنجا ایستاده گفت:

آقایان زود بروید و در اینجا بنماید که برایتان خطر دارد. باری فوراً از دور سلامی به حرم حضرت عبد العظیم داده و روانه شهر شدیم. در بین راه کالسکه شاهی را دیدیم که با سوار زیادی به شهر می‌آوردند. به فاصله پانصد قدم میرزا رضا را در درشکه سوار کرده متجاوز از پانصد نفر سوار اطراف او را گرفته می‌آوردند به شهر و میرزا رضا با نهایت قوت قلب و یک اطمینانی که از جبهه بی‌گناهان مشهود می‌شد به اطراف خود می‌نگریست و نظاره مردم را می‌کرد، گویا به لسان حال می‌گفت: ای اهل ایران، من به تکلیف خود عمل نمودم و درس خود را به شما تعلیم کردم، به زودی فراگیرید آن را در الواح صدور تکرار کنید تا در مقام امتحان درست امتحان بدهید ...»

ناظم الاسلام کرمانی پس از ذکر صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی و تقریرات او می‌نویسد:

«باری میرزا رضا در صبح روز پنجشنبه، دوم ماه ربیع الاول [۱۳۱۴ (ه. ق)] در میدان مشق طهران به حلق آویخته، مردم به تماشای او می‌رفتند، چون شب او را در قزاقخانه نگاه داشته بودند، لذا صبح زود او را از قزاقخانه بیرون و به پای دارش آوردند. قبل از طلوع آفتاب در حالتی که اطرافش را شجاع السلطنه، پسر سردار کل، داماد اتابک و بستگان اتابک پراکنده و صدای موزیک بلند بود او را به دار کشیدند. گویند میرزا رضا اعتمادی به میرزا علی اصغر خان داشت که احتمال قصاص بر خود نمی‌داد، وقتی که نظرش به دار افتاد خواست حرفی بزند که مهمه و صدای موزیک مانع آمد، صدایش را بشنوند. از این رو می‌توان گفت امین السلطان داخل و راضی به قتل شاه بود و دستی در کار داشت، چه که به واسطه سوء حرکتی که از او ناشی شده نسبت به یکی از مخدرات، ناصر الدین شاه را در خاطر بود که پس از انجام امر جشن سزای او را بدهد، در هر صورت میرزا رضا را اطمینانی کامل به امین السلطان بود.»

سرگذشت تهران، ص: ۵۱۱

درباره جسد میرزا رضا کرمانی، دو روایت مختلف در دست داریم:

در افضل التواریخ آمده است:

«..... افواها شنیده شد، او را امیران غضب در گورستانی که در سر چهار راه محله حسن آباد واقع است دفن کردند.» که همان اداره آتش‌نشانی در چهارراه حسن آباد است.

کلنل کاساکوفسکی در این باره می‌نویسد:

«جسد تمام روز ۳۱ ژوئیه و اول اوت تا موقع تاریک شدن هوا همچنان آویخته بوده در ساعت ۹ شب جسد را از دار پایین آورده به



یهودیه‌ها تسلیم نمودند. یهودیه‌ها نعل را از دروازه شمیران بیرون برده و در آنجا در گودال عمیقی برای خوردن سگها و لاشخورها و حشرات سرنگون کردند.»

نکته جالب توجه این است که صورت جلسه استنطاقهای میرزا رضا کرمانی را در آن روزها کسی ندید. نه ملت در پی این حرفها بود و نه دولت آنها را منتشر کرد. سیزده سال بعد، در بدو مشروطیت صورت استنطاق او در روزنامه صوراسرافیل منتشر گردید. این صورت جلسه بعدها در بخش اول کتاب تاریخ بیداری ایرانیان از صفحه ۱۰۰ تا ۱۲۳ آورده شد در دسترس همگان قرار گرفت. اما نکته درخور توجه این است که میرزا ابوتراب خان نظم الدوله که از برکشیدگان امین‌السلطان و رئیس پلیس بود مأمور استنطاق میرزا رضا در تهران شد. هرشب نتیجه بازجویی را به نظر صدراعظم می‌رساند و او هم هر چه می‌خواست تحریف و جرح و تعدیل می‌کرد.

اما میرزا رضا به موجب وعده‌هایی که امین‌السلطان و حاجی محمد حسن به او داده بودند، منتظر بود که ملت ایران به جهت این خدمتی که انجام داده کمال اکرام را از او بنمایند و از اینکه زندانی‌اش کرده‌اند تعجب کرده بود.

در این احوال امین‌السلطان از طرف میرزا رضا و سید جمال‌الدین همواره نگران بود که مبادا توطئه قتل ناصرالدین شاه از طرف آنها به صورتی فاش شود. میرزا رضا با وجود همه وعده‌ها و تأمینات، روز دوم ربیع الاول ۱۳۱۴ بی‌خبر به دار آویخته شد.»

عباس میرزا ملک‌آرا نیز درباره استنطاق میرزا رضا می‌نویسد:

سرگذشت تهران، ص: ۵۱۲

«صدراعظم میرزا رضای دلال مرتکب این عمل بزرگ را در محبس به دستکاری ابوتراب خان رئیس پلیس به انواع و اقسام استنطاق نمود، چه به شکنجه و انواع عذاب و چه به محبت و اطمینان دادن حرفهای بسیار گفت و غالب مطالب را مخفی داشتند.»

اما ببینیم عبد الله مستوفی درباره افکار عمومی مردم در زمینه قتل ناصرالدین شاه چه می‌گوید. مستوفی می‌نویسد:

«بر خلاف عقیده میرزا رضا، ناصرالدین شاه اگر در بستر بیماری می‌مرد خیلی طرف اسف و افسوس واقع نمی‌شد، به واسطه خوردن این تیر غیب، آن هم در حال زیارت و توجه به مبدأ و در حرم شاه عبد العظیم و از همه مهمتر در وقتی که جشن سال پنجاهم سلطنتی می‌بایست شروع شود، و جاهت زیادی پیدا کرد و مردم بر این موت نابه‌هنگام او بسیار تأسف خوردند.

روز سوم واقعه، افواجی که برای جشن تاجگذاری احضار و در پادگان مرکز بودند با موزیک عزا از جلو جنازه او گذشتند. تمام طبقات مردم به تکیه دولت رفته برای او ترحیم کردند. شعرا اشعاری در شرح واقعه سروده و حتی «عاش سعیدا و مات شهیدا» را هم برای ماده تاریخ فوت او پیدا کردند و در شعر خود آوردند و به شاه شهید لقبش دادند.

البته اشعار عامیانه در این مورد محلی نداشت، ولی مرحوم صدر السلطنه خواجه نوری کلماتی به هم بسته و اشعاری گفته بود که خیلی جنبه ادبی و شعری در آنها نبود. مردم کشور ما هم که هیچ چیز را نمی‌خواهند بی‌تفریح واگذارند، اشعاری احمداتر [احمدا به معنای شعر بد و بی‌وزن و بی‌قافیه] از اشعار وزیر مختار سابق ایران در واشنگتن ساختند و در بین اشعار او انداختند. یکی از اشعار معروف منظومه دوبیتی حاجی صدر السلطنه یا به قول خودش حاجی واشنگتن است:

آن میرزا رضای قد کمانچه‌زد شاه شهید را طپانچه

البته شعر ذیل را نیز بر آن افزودند که:

آن میرزا رضای قد کوتوله‌زد شاه شهید را گلوله

حتی کار به آوردن قافیه قلوه یا رولوه هم رسید که من از نوشتن عین شعر به جهت استهجان آن خودداری می‌کنم. از این اشعار که دو سه مقابل اصل شده بود، نسخه‌های متعدد برداشته شده

سرگذشت تهران، ص: ۵۱۳



و دست به دست می‌گشت و مایه تفریح مردم بود. شعری که از همه بیشتر دهان به دهان می‌گشت، شعری بود که به شاه نعمت‌الله ولی نسبت می‌دادند که به طور کشف از آتیه خبر داده و گفته است:

روز جمعه ز ماه ذیقعد سرش اندر کنار می‌بینم

من هیچ وقت به فکر اینکه در صحت و سقم این انتساب تحقیقی بکنم نیفتاده‌ام و فعلا هم نمی‌دانم که واقعا این شعر جزو اشعار شاه نعمت‌الله ولی هست یا نه؟

آقای میرزا ابراهیم سعیدالعلما در آن روزها به کسی برخورده بود که خیلی از این پیشگویی شاه نعمت‌الله تعجب می‌کرد. سعیدالعلما برای تفریح به او گفته بود از این بالاتر هم دارد و آن این شعر است که در آن آلت قتاله هم معین شده است:

شکمش پر ز دود و قاتل او عاقبت پای دار می‌بینم

شنونده بعد از اظهار تعجب زیاد گفته بود پای دار است یا پایدار است؟ سعیدالعلما جواب داده بود معلوم نیست، شاید شاه او را ببخشد و همین که ماده طرف را مستعد دید به او گفت از این هم بالاتر دارد و آن این شعر است:

نایب او ز جانب تبریز با تائی سوار می‌بینم

تعجب شنونده از حد گذشت. سعیدالعلما اضافه کرد از این هم بالاتر این شعر است که:

نایب نایش شعاع صفت با شکوه و وقار می‌بینم

شنونده گفت: معلوم می‌شود محمد علی میرزا به سلطنت نمی‌رسد و این سلطنت به شعاع السلطنه، پسر دوم مظفرالدین شاه خواهد رسید!

سعیدالعلما گفت: شاید.»

ناصرالدین شاه پس از چهل و نه سال و یک ماه و سه روز سلطنت و شصت و هفت سال عمر، در روز جمعه ۱۷ ذیقعد در سال ۱۳۱۳ (ه. ق.) در حرم حضرت عبدالعظیم، هنگام زیارت به دست میرزا رضا کرمانی به ضرب طپانچه مقتول شد.

سرگذشت تهران، ص: ۵۱۴

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران، در این باره چنین می‌گوید:

«باری خون ناصرالدین شاه در بهای موفقیت پیروزمندانه دیپلماسی انگلیس و روس در ایران بدینسان ریخته شد.»

آوردن این داستان درباره ناصرالدین شاه و مادرش مهد علیا که زن نجیبی نبود نیز خالی از لطف نیست:

«خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نایب السلطنه که در سال ۱۲۵۰ (ه. ق.) به امر محمد شاه برادرش، او را از هر دو چشم کور نمودند، در حال کوری مدت چهل و چند سال در زندان، در تبعید و در تهران به سر می‌برد و چون نابینا و پیرمرد و عموی شاه بود، ناصرالدین شاه احترام او را کاملا- مرعی می‌داشت و همیشه اوقات در حضور شاه حق جلوس داشت. درباریان ناصرالدین شاه دارای مناصب مشاغل گوناگونی بودند و همه جور اشخاص، بی‌هنر و باهنر، در میان آنان یافت می‌شد. خسرو میرزا چون بیشتر اشعار شاهنامه فردوسی را از حفظ داشت در اواخر عمر خویش، شاهنامه‌خوان ناصرالدین شاه شده بود و بعضی از شبها برای شاه شاهنامه می‌خواند. یکی از شبها در ضمن شاهنامه خواندن، موضوع راجع بود به فرستادن کیخسرو گیو را برای آوردن مادرش فرنگیس. ناصرالدین شاه در این هنگام سرش بسیار گرم و خیلی سرکیف بود. در این بین رو را به خسرو میرزا کرده گفت: عمو این مطلب را می‌خواستم از تو بپرسم که چطور کیخسرو با وجود این راه دور و دراز به گیو اطمینان کرد و او را برای آوردن مادرش فرستاد؟ خسرو میرزا فوراً جواب داد که در سابق کسی نمی‌توانست و جرأت نداشت که به مادر شاه تجاوزی بنماید و چون مادران شاه در آن زمان نجیب و عفیف بودند، معمول هم نبود که مادر شاه غیر از با شوهر خود در حیات و ممات او، با دیگری عشق ورزد و چندین فاسق داشته باشد و آن زمان غیر از این زمان بود.»

ناصر الدین شاه که در حال مستی بود و به احوال مادرش کاملاً مسبوق و از کردارش مستحضر بود، از این گفته او بخنده افتاد و مدتی می‌خندید و خسرو میرزا به شاه می‌گفت که خلاف عرض نکردم عین حقیقت را عرض کردم. می‌گویند که ناصر الدین شاه دستور داد که برای این گفتار او هزار تومان به وی انعام بدهند.» روانشاد محمود محمود درباره قتل ناصر الدین شاه می‌نویسد:

سرگذشت تهران، ص: ۵۱۵

«ناصر الدین شاه حکم یک سرپوشی را داشت که روی دستگاه دولت ایران قرار گرفته بود، پس از مرگ او آشکار شد که ایران تا چه اندازه از هر حیث فقیر و بی‌بضاعت بوده، نه جانشین حسابی داشت نه رجال مجرب و کارآگاه که مملکت را بعد از او اداره کند و نه در خزانه اندوخته بود که برای امور عادی دولت مصرف شود. فقط در ایران یک ملت ساده و عوام بامعنای تمام باقی گذاشت که از هر ساربان پیروی کند. بهترین سالهایی که می‌شد ایران را نجات داد و به شاهراه ترقی انداخت، همان دوره پنجاه ساله سلطنت ناصر الدین شاه بود که به بطالت گذشت و یک دوره بانشاط و باعیش و سرور بود که برای شاه و درباریان فراهم آمده بود ...»

خیانت خائنین داخلی که در خفا تعلیم یافته روس و انگلیس بودند، سبب عمده بدبختی ملت ایران و خرابی مملکت ایران شدند ...»

سرگذشت تهران، ص: ۵۱۶

## سلطنت مظفر الدین شاه

### اشاره

ناصر الدین شاه مادر مظفر الدین شاه را، که شکوه السلطنه نام داشت و نوه فتحعلیشاه بود، در سال ۱۲۶۸ (ه. ق.) به عقد دائمی خود درآورد. مظفر الدین شاه در روز ۱۴ جمادی الاخر سال ۱۲۶۹ (ه. ق.) برابر با سال ۱۲۳۱ و (ه. ش.) و سال ۱۸۵۲ (م.) زاده شد. وی در سال ۱۲۷۷ (ه. ق.)

به فرمانروایی و حکمرانی آذربایجان معین شد و در سال دیگر، در هیجدهم ذی الحجه ۱۲۷۸ به ولایت عهدی تعیین گردید و به مدت سی و پنج سال از عمر خود را در ولیعهدی گذراند.

ابو الحسن بزرگ امید، مخبر همایون درباره شکوه السلطنه چنین نوشته است:

«مادرم مرا برد خدمت شکوه السلطنه، مادر مظفر الدین شاه که معرفی کند، روی زمین نشسته بود. زانوی ادب به زمین زده دست او را بوسیدم، نوازش کرد و خواست مرا پهلوی خود جای دهد مقدور نشد ... جای گرفتن نزدیک شکوه السلطنه افتخار بزرگی بود. مادرم گفت اگر اجازه فرمایید برود بازی کند. شکوه السلطنه گفت خدا به همراه و من مانند اینکه از محبس می‌گریختم به طرف در شتافتم ..... و در باغ به سایر کودکان ملحق شدم ..... من ده سال داشتم ..... یکی از پسرها مرا تعاقب می‌کرد رفتم در زیرزمینی مخفی شوم. از آنجا صدا برآمد که «تو نیا». ولی من با همان سرعتی که می‌رفتم داخل شدم. یک مخته روی فرش افتاده بود، لوازم خواب، دو ملافه، یک متکا و یک بادبزن و گیلان آب یخ بود و از زیر ملافه گیسوهای بافته خانمی هویدا بود، سروکله علی خان خواجه از زیر ملافه بیرون آمد، چنان نگاه غضب‌آلودی به من کرد که هراس مرا برداشته فرار را برقرار اختیار کردم.

خانم همخواب علی خان را ندیدم ولی تردیدی نداشتم که از خانمهای عالی مقام بود، زیرا این زیرزمینها معدود بود و خانمها محتاج به استراحت بعد از ظهر بودند. عمده زیرزمین کفاف خانمها را نمی‌نمود که منفردا در یک زیرزمین تنها استراحت کنند مگر یکی دو نفر از نمره اول.

سرگذشت تهران، ص: ۵۱۷

رفتم به مادرم ملحق شده آنچه که دیده بودم برای او نقل کردم، چند دقیقه متحیر و متفکر شده و بعد گفت: اشتباه کرده و عوضی دیده‌ای! ابرام کردم! گفت: خفه شو! به تو می‌گویم فضولی نکن! برو بازی کن اگر صدایت در آمد به الله می‌گویم حقت را دستت بدهد.

توضیح آنکه پای مرا در فلک گذاشته ده الی پانزده ترکه به پای من بیچاره زدند به جرم اینکه چرا چشم داشتم و آنچه را که نباید بینم دیده بودم و آن را چنان فراموش کنم که فقط پس از شصت سال برای درج در این اوراق به خاطرم آید. علی خان خواجه در خدمت شکوه السلطنه، مادر مظفر الدین میرزا ولیعهد، جوانی بود خوشگل، پس از آنکه ناصر الدین شاه را مقتول نمودند، برای علی خان هم نامردی خستگی آورده، مرد شد. سیلها را گذاشت سبز شد و از بناگوشش به در رفت و برای خود مردی شد. چنانکه مظفر الدین شاه برای پاداش خدماتی که او به حرم پدرش کرده بود! وی را در خلوت به سمت پیشخدمتی پذیرفته و ملقب به «عمید حضور» شد، کسی هم بیکار نبود که پرسد تو که خواجه بودی چگونه مرد شدی.»

البته باید یادآور شد که این امر در اندرون ناصر الدین شاه سابقه داشته است. زیرا اعتماد السلطنه نیز در روزنامه خاطرات خود به تاریخ پنجشنبه، ۱۵ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۳ (ه. ق.) می‌نویسد:

«... از آنجایی که خاطر مبارک واله طایفه ملاجکه است و اشخاص که تفنگهای مخصوص را برمی‌دارند؛ ملیجک اول پدر ملیجک دوم است و مردک دایی ملیجک و بشارت خواجه که آلت رجولیت دارد، از حرم‌خانه به این واسطه او را اخراج کردند، حالا جزء تفنگداران خاصه است ...»

باری مظفر الدین میرزا در سال ۱۲۸۴ (ه. ق.) در سن پانزده سالگی با دختر عمه خود، تاج الملوک ملقب به «ام الخاقان» دختر امیر کبیر و عزت الدوله که خواهر ناصر الدین شاه بود، ازدواج کرد و جشن عروسی بسیار مفصلی برای ولیعهد گرفته شد. لکن در ماه صفر سال ۱۲۹۳ (ه. ق.) که مظفر الدین میرزا ولیعهد از تبریز به تهران آمد و در باغ ایلخانی (محل کنونی بانک ملی ایران در خیابان فردوسی) منزل کرد، ام‌الخاقان را به جهاتی در این سال مطلقه نمود.

سرگذشت تهران، ص: ۵۱۸

محمد علی شاه ثمره این ازدواج مظفر الدین شاه با ام‌الخاقان بود. در خاطرات کلنل کاساکوفسکی آمده:

«ولیعهد فعلی [محمد علی شاه] از شاهزاده خانمی است که فاحشه شده و مدتی است از شاه جدا شده و نمی‌خواهد با وی زندگی کند. اگرچه شاه از او دست نکشیده و پیغام می‌فرستد که دوباره به عقد وی در آید.»

یحیی دولت‌آبادی نیز در خاطرات خود، هنگامی که از روزهای آخر عمر مظفر الدین شاه و آمدن ولیعهد به تهران، سخن می‌گوید درباره مادر محمد علی میرزا ولیعهد، ام‌الخاقان می‌نویسد:

«خصوصاً که شاهزاده خانم بودن مادر ولیعهد هم از مفاخر او به‌شمار نمی‌آید، بلکه پسر ام‌الخاقان معلوم الحال بودن به یکی از بزرگترین مطاعن او است به حدی که دشمنان او به واسطه سوء اخلاق مادرش و بی‌شبهتی خود او در قیافه به خانواده سلطنت او را فرزند حقیقی مظفر الدین شاه نمی‌دانند.»

معروف است که مظفر الدین شاه در موقعی که ولیعهد و در تبریز اقامت داشته به فرقه شیخیه گرویده بود و این موضوع را فرهاد میرزا معتمد الدوله، عموی پدرش از کردستان در نامه‌ای به وی تذکر می‌دهد و می‌نویسد که علما در این باب از شما رنجیده‌اند و به شما چندان خوش‌بین نیستند و لازم است که حفظ ظاهر از هر جهت رعایت فرمایید.

مظفر الدین شاه روز یکشنبه، چهارم ذی‌الحجه از شهر تبریز به سوی تهران حرکت کرد و روز یکشنبه ۲۵ ذی‌الحجه، یک ساعت قبل از ظهر از در شرقی دیوانخانه تخت مرمر در عمارت دولتی در ارگ سلطنتی وارد شد.

مهدیقلی هدایت، مخبر السلطنه درباره دوره ولیعهدی مظفر الدین شاه می‌نویسد:

«نجفعلی خان دایی که در دوره اول دارالفنون تحصیل توپخانه کرده بود به سمت معلمی به تبریز مأمور شد. با ولیعهد روابط خوش داشت، مدتی است به تهران آمده است. شبی از او پرسیدم این آقا آتیه ما چه فن؟ جوابی نداد و صحبت می کرد، اواخر شب گفت سؤالی کردی؟ گفتم جوابی سرگذشت تهران، ص: ۵۱۹

نفرمودید. گفت ما شاء الله، ما شاء الله، ما شاء الله قربانش برم انشاء الله. این بود جواب من».

مردم تصور می کردند همین که مظفر الدین شاه وارد تهران شود و بر تخت بنشیند، ایران بهشت برین خواهد شد، ولی پس از تاجگذاری، باز دیدند که از اصلاحات خبری نیست. هرج و مرج و خرابی ایران بیش از پیش افزایش یافت و مظفر الدین شاه که آدمی بسیار کودن و بی استعداد و ضعیف النفس و مهمل و در واقع شخصیتی بی اراده بود و شعورش به اندازه یک بچه دوازده ساله هم نبود و در دست درباریان و اطرافیانش که مردمانی طماع و سودجو و بی علاقه به مملکت بودند و عجله داشتند هر چه زودتر به ثروت و ملک دست یابند بازیچه ای بیش نبود.

عبد الله مستوفی در همین زمینه می نویسد:

«پس از چندی مردم که به انتظار اصلاحات بودند، بنای غرغر گذاشتند و پس از آن، کار به اشعار عامیانه ای رسید که بچه ها در کوچه می خواندند:

آبجی مظفر آمده با تر .... آمده در در در شا بین

امیر بهادر شا بین ظر ظر ظر شا بین شازده ناظر شا بین»

از سوی دیگر بذل و بخشش بی حساب و بی رویه مظفر الدین شاه به اطرافیان و دیگران کار را به آنجا کشانید که چیزی دیگر در خزانه باقی نماند. حتی ظروف چینی که روکش طلا داشتند و روکش طلای صندلیهایی را نیز به کار بردند. بدین معنی که ظروف چینی را شکستند و روکش صندلیها را کردند تا از طلای آن استفاده کنند.

در افضل التواریخ آمده که مظفر الدین شاه چندان بذل و عطایا کرد که مستوفیان از احصاء آن عاجز شدند. عریضه احدی را که پول خواسته بود، بدون عطا جواب نمی داد. مؤلف افضل التواریخ می نویسد:

«در دوره شاهنشاه شهید سعید (ناصر الدین شاه) انار الله برهانه، دیدم که مخصوصا به یک نفر از وزرا، لاغیر، تا سه هزار تومان اضافه مواجب مرحمت شد. لکن این سلطان باذل تا ده هزار تومان از اصل مالیات، به یک نفر اضافه مواجب مرحمت فرمودند و چند هزار نفر هستند که در این

سرگذشت تهران، ص: ۵۲۰

دوره، اضافه مواجب فراوان برده اند. به هیچ وجه در عطایا به نوکر خودداری ندارند.»

به گفته عبد الله مستوفی عده ای ... دور او را گرفته بودند و شاه را به تفریحات سبک که هیچ درخور مقام سلطنت نبود، مشغول می داشتند، مثلا یکی را تنه زده به حوض می انداختند، وقتی بیرون می آمد ادعا می کرد هزار تومان اسکناس در بغلش بوده آب برده است، با صدور یک برات خلعت جبه ترمه شمسه مرصع دعوی مؤمن صلح می شد.

ناصر الدین شاه گاهی برای تفریح و زمانی برای انتخاب گردن بند و تسبیح، امر می داد کیسه بیست و چهار منی مرواریدی که در خزانه اندرون بود بیرون می آوردند، روی کیسه سفره ای از تافته مشکی گذاشته و سر آن به مهر دستی شاه مهر بود، بعد از واریسی مهر امر می داد سر کیسه را باز می کردند، سفره تافته را می گسترند، محتویات آن را میان سفره می ریختند، بعد از تماشا یا انتخاب تسبیح یا گردن بندی که برای هدیه یکی از ملکه های اروپا لازم داشت، یا اضافه کردن مروارید تازه ای که از سواحل خلیج فارس برای او هدیه آورده بودند، سر کیسه را با مهر دستی خود مهر کرد و کیسه را به خزانه می فرستاد ... [اطرافیان مظفر الدین شاه] از

این رویه شاه سابق خیردار شدند، شاه را وامی داشتند کیسه مروارید را می‌خواست، محتویات آن در سفره پهن می‌شد، شاه دانه‌های درشت آن را جدا می‌کرد و به سرپیشخدمتها نشانه می‌زد، آنها هم از خوردن این تیر قیمتی خیلی دردشان می‌آمد، شکلک می‌ساختند و میمون‌بازی درمی‌آوردند که شاه نشانه‌زنی خود را تکرار کند و آنها به جای یک تیر، هر یک پنج شش تا از این تیرهای شاهانه بخورند و یک مشت از این قماش کارها که اکثر آنها قابل نوشتن نیست.

اعلیحضرت شاهنشاهی یا ناخوش بود و حکیم الملک او را می‌دوشید و یا سلامت بود خلوتیان با این بازیهای بی‌مزه او را مشغول می‌داشتند. وقتی هم که می‌خواست روبه خدا برود سید بحرینی حاضر بود و برای او روضه می‌خواند. اگر گاهی رعد و برق و توفانی پدیدار می‌شد، جای او در پوستین آقای بحرینی که به زودی به خرقة خز مبدل شد می‌بود و نان سید به روغن می‌افتاد.... [درباریان قدیمی] هم همین که دانستند پهنای کار از چه قرار است، هم‌رنگ جماعت شدند.... و با این بازیها دارای کالسکه و درشکه و اسبهای روسی شدند و خانه‌های آبرومند با مبل و اثاثیه عالی ترتیب دادند.

خلاصه اینکه حد و سدی که در اواخر ناصر الدین شاه به سعی و همت امین السلطان لق شد و از قوت افتاده بود، یکباره از بین رفت.... کار بخشش دولت به این و آن به جایی رسید که

سرگذشت تهران، ص: ۵۲۱

عیش آباد جنب عشرت آباد به موجب دستخط شاه به پسر رقاص یهودی واگذار شد. منتهی امین السلطان در دوره صدارت بعدش از اجرای آن خودداری می‌کرد.... عمده خلوت او بعد از آنکه ریشه هر چه در دسترس بود، از غث و سمین درآوردند، شاه را به پیدا شدن گنج در کشور شاهنشاهی دل خوش و امیدوار می‌کردند و اقبال او را بی‌زوال می‌گفتند...»

از قرار گفته مهدی قلی هدایت مخبر السلطنه این شاهنشاه قدر قدرت ممالک محروسه حتی به چهار عمل اصلی حساب نیز آگاهی نداشت. وی در این باره می‌نویسد:

«پس از قضیه شیخ عبیدالله، ولیعهد مظفر الدین میرزا مغضوبا به تهران احضار شد. در باغ ایلخانی که حال بانک ملی است منزل کرد. از رجال فقط پدرم بی‌ملاحظه خدمت ولیعهد می‌رسید، طالب شدند نزد اخوی صنیع الدوله حساب بخوانند، مدتی صرف اینکار شد و کار به تفریق نکشید تا چه رسد به ضرب و تقسیم، بامزه‌تر رغبت ولیعهد با آن فکر سرشار به آموختن شطرنج بود.»

این داستان مربوط به سال ۱۲۹۸ (ه. ق.) است که ولیعهد بیست و نه ساله بود. عبد الله مستوفی درباره بچگانه‌بودن کارهای این شاهنشاه عظیم الشان می‌نویسد:

«خواهرزاده‌ام، مرحوم صادق اعتلا می‌گفت: وقتی در سفارت استانبول بودم تلگراف رمزی از مرکز رسید. حاجی میرزا موسی خان که در غیاب ارفع الدوله سفیر کبیر ایران، شارژدافر، به من داد استخراج کنم. کلمه اول، عدد «دو» و کلمه دوم لغت «صندوق» بود. چون سفارشات شاه به ما هم گاهی می‌رسید، تعجبی نداشت کلمه سوم را استخراج کنیم و ببینیم اعلیحضرت چه چیز تازه‌ای آن هم دو صندوق خواسته‌اند. کلمه را بعد از تبدیل به مفتاح از کتاب رمز گرفتم، دیدم کلمه «حاجی» در آمد. دو صندوق حاجی چه معنی دارد؟ نفهمیدم، به کلمه چهارم پرداختم «یا» در آمد «حاجی یا» یعنی چه؟ چیزی دستگیرم نشد، کلمه پنجم را گرفتم «تم» بود. دو صندوق «حاجی یا تم» یعنی چه؟ هیچ معنی نداشت. یقین کردم تلگراف غلط است. به تبدیل حروفی که مثل ب و ت و ج و ح و ر و ز و ص و ض و ط و ظ که ممکن است در نقطه‌گذاری اشتباهی در آنها شده باشد، پرداختم، کلماتی بی‌مناسب‌تر از «حاجی یا تم» استخراج شد. گیج شدم، حاجی میرزا موسی خان که به کمک من آمده و کلمات را از روی کتاب می‌گرفت، گفت وقت گذشته است برخیزیم و برویم قدری گردش کنیم، در مراجعت با مغز حاضرتر خواهیم توانست مطلب را کشف کنیم. برخاستیم، در ضمن گردش به خرده‌فروشی که اسباب‌بازی می‌فروخت رسیدیم.

سرگذشت تهران، ص: ۵۲۲

فروشنده پسر بچه‌ای بود که بیست سی تا آدمک چوبی عمامه به سر که آن را در روی نیم‌کره‌ای قرار داده و مرکز ثقل را طوری گرفته بودند که از هر طرف آن را به زمین بیفکنی ته نیم‌کره به زمین آمده ضمناً سر آدمک به چپ و راست حرکت‌های مضحک کند، در بساط خود داشت. بچه‌ای هم به محاذی ما از سمت دیگر معبر داشت حرکت می‌کرد. صاحب بساط مشتری خود را شناخته برای جلب پسرک یکی از آدمکها را به وسط معبر پرتاب کرده گفت: «آی حاجی یاتمز»، «آی حاجی یاتمز» (حاجی خواب نرو) من فوراً به موسی خان گفتم رمز را من استخراج کردم. گفت چرا؟ گفتم شاه از این اسباب‌بازی خواسته است. به منزل که برگشتیم کلمه ششم را گرفتم «ز» درآمد و حدس من صائب بود. دو صندوق حاجی یاتمز خریدیم و برای اعلیحضرت فرستادیم.»  
عبدالله مستوفی سپس اضافه می‌کند:

«من این واقعه را بعد از مردن مظفرالدین شاه برای مرحوم مشیرالدوله حسن پیرنیا نقل کردم، گفت: وقتی در سفر دوم شاه به فرنگ در استانبول بودیم، در روزی که مقرر شده بود رجال دربار عثمانی شرفیاب شوند، یکی از پیشخدمتها یکی از همین اسباب‌بازی خریده در جیب خود گذاشته بود، برای سرگرم کردن شاه در فاصله بین هر پذیرایی این اسباب‌بازی را به زمین می‌انداخت و واقعا حرکات سر و کله این «حاجی یاتمز» مضحک بود. این سفارش شاهانه از این واقعه آب می‌خورده است.»  
باری مظفرالدین شاه در طول سلطنتش سه بار برای معالجه به فرنگ رفت و هر بار مبلغ زیادی قرض برای این کشور به بار آورد. تنها کار مثبتی که از او سر زد امضای فرمان مشروطیت و قانون اساسی بود. یعنی ده روز پیش از مرگش در تاریخ ۱۴ ذی‌قعدة سال ۱۳۲۴، که قانون اساسی آماده شده بود بر آن صحه گذاشت و پس از ده سال و هفت روز سلطنت، به ناخوشیهای گوناگون از آن جمله بیماری کلیه، در سن ۵۵ سالگی در تاریخ ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ (ه. ق.) درگذشت و به جای او محمد علی میرزا ولیعهد که در تهران حاضر بود، پادشاه شد.

امتیازاتی که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه به بیگانگان داده شد از این قرار است:

۱- امتیاز تأسیس بانک استقرایی به روسها در سال ۱۹۰۰ (م.) برابر با سال ۱۳۱۸ (ه. ق.) و در دنباله آن قرضه ۲۲/۵ میلیون منات از روسیه صورت گرفت و وثیقه قرضه مزبور تمام گمرکات ایران به استثنای گمرکات خلیج فارس بود.

سرگذشت تهران، ص: ۵۲۳

۲- در سال ۱۳۲۰ (ه. ق.) برابر با ۱۹۰۲ (م.) دولت روس قرضه دیگری به مبلغ ده میلیون منات به دولت ایران داد و در مقابل آن امتیاز شوسه آذربایجان را متعاقب شوسه انزلی- قزوین و همدان را تا تهران گرفت.

این دو قرضه را درباریان و اطرافیان مظفرالدین شاه از نادانی او سوء استفاده کرده چه در ایران و چه در اروپا لوطی‌خور کردند.  
۳- امتیاز نفت جنوب یا قرارداد داری در سال ۱۳۱۹ (ه. ق.) برابر با ۱۲۷۹ (ه. ش.) و ۱۹۰۱ (م.)، به مدت شصت سال! به انگلیسها داده شد. به این نحو که از منافع حاصله دویست هزار سهم و صدی ۱۶ از لب عایدات و بیست هزار لیره نقد به دولت ایران داده شود. در این تاریخ بهای لیره طلا ۵۳ ریال بوده و بیست هزار لیره می‌شود. یکصد و شش هزار تومان. علاوه بر این چندرغاز سهام زیادی هم به‌عنوان رشوه به زمامداران وقت از قبیل امین‌السلطان صدراعظم و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی وزیر خارجه و غیره داده شد.

۴- تعرفه جدید گمرکی ایران در سال ۱۹۰۲ (م.) برابر با ۱۳۲۰ (ه. ق.) می‌باشد. تغییر تعرفه گمرکی ایران که مخفیانه بدستکاری امین‌السلطان اتابک اعظم در این سال به نفع روسیه و کاملاً به ضرر انگلستان صورت گرفت و سرانجام امین‌السلطان جان خود را هم روی این تعرفه گذاشت، و بعد از استخدام نوز بلژیکی که مخلوق روسیه، ضربتهای متواتری بود که بر پیکر دیپلوماسی انگلیس وارد آمد، لکن انگلستان هم آرام ننشست و چاره را در این دید که مشروطیت ایران را به جهت تضعیف نیروی روس در میان قاجاریه، در سال ۱۹۰۶ (م.) برابر با ۱۳۲۴ (ه. ق.) ایجاد یا تقویت کند و تکلیف خودش را با روسیه در موضوع ایران معین نماید و



بالاخره هم در این کار موفق شد، بدین معنی که پس از بستن قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس ایران را میان خود به مناطق نفوذ تقسیم کردند و به رقابت دیرباز و ممتد خود تا مدتی پایان دادند و بعد هر یک از دولتین از اواخر سال ۱۹۱۱ (م.) برابر با ۱۳۳۰ (ه. ق.) تا اواسط سال ۱۹۱۴ (م.) علاوه بر امتیازات سابق خود امتیازات دیگری نیز در منطقه نفوذ خویش به دست آوردند و زمامداران ایران هم در دوره مشروطیت برای آنکه چند صباحی در سرکار بوده و مشغول به استفاده و سودجویی خود باشند، همیشه با درخواستهای آنان دایر بر گرفتن امتیاز موافقت می کردند.

سرگذشت تهران، ص: ۵۲۴

### تهران در دوره مظفر الدین شاه

یکی از کسانی که در زمان مظفر الدین شاه، به سال ۱۳۲۱ (ه. ق.) برابر با ۱۲۸۲ (ه. ق.) و ۱۹۰۳ (م.) به ایران آمد و از تهران نیز دیدن کرد، ویلیامز جکسن استاد دانشگاه کلمبیا و یکی از محققان نامدار آمریکایی در رشته زبان و ادبیات و دین و آیین ایران باستان بود. حاصل سفر ویلیامز جکسن به ایران کتاب ایران در گذشته و حال است که در ایران به سفرنامه جکسن معروف است. این کتاب در سال ۱۹۰۶ (م.) در نیویورک به چاپ رسید و در سال ۱۳۵۲ (ه. ش.) ترجمه فارسی آن در ایران انتشار یافته و در دسترس همگان است و مترجمان آن آقایان منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای می باشند.

جکسن درباره تهران می نویسد:

«طی یک هفته‌ای که در پایتخت بودم، شهر را بدان اندازه جالب یافتم که دست کم تا حدی با احساسات ایرانیان هماهنگ شوم، اگر چه تهران به هیچ وجه نمی تواند مدعی زیباییهای طبیعی شهری چون شیراز باشد.

در تمدن مختلط آن، شرق و غرب به طور ناقص به هم آویخته‌اند، و در این آمیزش هنوز تفوق با شرق است، و این طبیعی است. در شبکه‌های کروک‌دار در میدان عمومی، پستخانه‌ای با تابلویی به زبانهای فارسی و فرانسه، تلگرافخانه‌ای مجهز، یک بانک شاهی معظم، خیابان علاء الدوله معروف به خیابان سفرا که در امتداد آن رؤسای نمایندگیهای خارجی با لباس رسمی سواره عبور می کردند، همه اینها - حتی اگر از مغازه‌های پر از کالای خارجی و مهمان‌خانه و واگون اسبی زنگدار آن سخنی نگوییم - دلالت بر نفوذ تمدن غربی می کند. اما بقیه چیزها - مساجد، گلدسته‌ها، مدارس، شتران، کاروانسراها و بازارهایی که پر از مردان و زنان روبنده‌دار است ..... همه از مشخصات شرقی هستند و تهران را مانند همه پایتختهای دیگر مشرق زمین یک شهر شرقی می سازند، هر چند من کمتر بدان عظمت و جلال ملی که متعلق به دوران شکوهمندی ایران است و در تخت جمشید با همه ویرانی‌اش هویداست، برخورد کردم ...

وسعت و ظاهر فعلی شهر بیشتر مدیون اقدامات ناصر الدین شاه است که پس از مسافرت اولش به فرنگ با شور و شوق به توسعه و زیبا ساختن مقرر حکمرانی خویش پرداخت.

دیوارهای قدیمی شهر را در بیشتر جاها ویران ساختند، خندقها را پر کردند و بارویی جدید که حدود هزار و ششصد متر بیرون حصار اولی بود ساختند، و به این ترتیب مقدار معتناهی بر

سرگذشت تهران، ص: ۵۲۵

محیط شهر افزودند. این دیوار که محیط آن بیش از شانزده کیلو متر است، دارای چندین دروازه است که مهمترین آنها را با برجهای پرنقش و نگار و مناره‌های درخشانی تزئین کرده‌اند که کاشیهای براق و درخشنده آنها از دوردست دیده می شود.

چون شهر در دشتی شنی و پست افتاده است، چشم‌انداز و اشراف ندارد. اما یک رشته تپه در شمال آن است که در پشت آنها سلسله جبال البرز با قله معظم دماوند سربرافراشته است، و در تضاد با دشت همواری که در جنوب تا کیلومترها ادامه دارد، منظره



گیرا و با هیبتی بوجود آورده است. کوهها در زمستان جلو بادهای شمال را می‌گیرند، و دامنه تپه‌سارها، با باغها و باغستانهایش در گرمای تابستان تفرجگاه خنک و مطبوعی به وجود می‌آورند.

... اگر نقشه‌ای از شهر تهران جلورو داشتیم از روی نقشه معلوم می‌شد که تهران تقریبا به شکل یک هشت ضلعی است، و قلب شهر در شمال مرکز این هشت ضلعی محصور قرار دارد.

میدان عمده این قسمت از شهر میدان توپخانه نام دارد. و آن پهنه چهارگوشی است که حدود ۲۷۵ متر طول و ۱۳۷ متر عرض دارد، و ضلع بزرگتر آن در امتداد شرقی- غربی، و سطح آن با قلوه‌سنگ مفروش شده است. قسمت مرکزی این متوازی الاضلاع پهناور را حوض بزرگی فرا گرفته که اطرافش را نرده آهنی کشیده‌اند و در اطراف آن توپهای چرخدار قدیمی را قطار کرده‌اند. منتهاالیه شرقی میدان عملا- به ساختمان و زمینهای بانک شاهی ایران اختصاص داده شده است که عمارت سفید معظمی است به سبک مختلط فرنگی و ایرانی، و دروازه طاقدار طرف چپ آن به درون باغ مصفایی باز می‌شود و در آنجا اعضای انگلیسی بانک در روزهای تعطیل به تیس‌بازی می‌پردازند. خیابان عمده شهر یعنی خیابان علاءالدوله از شمال میدان بزرگ می‌گذرد و در امتداد آن سفارتخانه‌های خارجی و تعدادی از خانه‌های زیبای شهر قرار گرفته‌اند. در مغرب میدان توپخانه، سربازخانه و عماراتی از نوع ساختمانهای شمال و جنوب میدان واقع شده است. دروازه‌هایی که در مدخل چند خیابانی که از میدان منشعب می‌شوند ساخته شده است به علت کاشیهای درخشان و تزئینات خیال‌انگیزشان تماشایی هستند.

چشمگیرترین این دروازه‌ها آن است که در مدخل خیابان الماسیه را پاس می‌دارد. این خیابان از گوشه جنوب غربی میدان به قصر سلطنتی می‌پیوندد. و در مواقعی که شاه در تهران است پرچم سلطنتی برفراز دروازه الماسیه در اهتزاز می‌باشد.

از همین جا ما میدان بزرگ را ترک می‌گوییم و به دیدن قسمتی از شهر که در جنوب میدان واقع شده و برای مسافران خارجی تماشایی‌تر و جالب‌تر است می‌رویم. این قسمت کهنه‌ترین و

سرگذشت تهران، ص: ۵۲۶

دیدنی‌ترین بخش شهر است و دارای میدانهای عمومی کوچکتر، استحکامات قدیمی، املاک سلطنتی، و بازارهای متعدد می‌باشد. اولین نقطه‌ای که توجه ما را به خود جلب می‌کند میدان کوچکی است در جلو حیاط قصر و تا حدی در جانب جنوب که به آن میدان ارگ یا میدان شاه می‌گویند. در این جا در کنار حوضی بزرگ، توپ عظیمی قرار گرفته است که بدان توپ مروارید می‌گویند. بنابر بعضی روایات سر این توپ در اصل به رشته‌های مروارید مزین بوده است. ولی توجیحات دیگری نیز در باب این وجه تسمیه وجود دارد. تاریخچه آن نیز به صور مختلف داده شده است. اما تاریخچه و وجه تسمیه آن هر چه باشد، این توپ عظیم الجثه اینک وجودی نیمه مقدس دارد. جنایتکاران بدان پناه می‌برند و در زیر سایه‌اش بست می‌نشینند و حتی در نتیجه خرافه‌پرستی مردم بدان معجزاتی نسبت می‌دهند، و از جمله می‌گویند اگر زن نازایی دهانه برنجین آن را لمس کند صاحب فرزند می‌شود. در یک جانب این میدان عمارت باشکوهی قرار دارد که نقاره‌خانه شهر می‌باشد و از میان اتاقهای آن به هنگام طلوع و غروب آفتاب موسیقی پرسروصدایی ... راه می‌اندازند.

دومین نقطه‌ای که در جنوب میدان توپخانه جالب توجه و دیدنی است. ارگ شهر است که قصر شاه در میان دیوارهای گلین آن قرار دارد. احتیاج به گفتن ندارد که قصر شاه و عمارت و املاک مختلف وابسته بدان از قبیل حیاطها، کلاه‌فرنگیها، فواره‌ها، و باغها از جمله مفاخر پادشاه به‌شمار می‌روند. در موزه قصر، صرف نظر از چیزهای جالب دیگر، شمشیر امیر تیمور، قبای شاه عباس، مجموعه قیمت‌ناپذیر جواهرات سلطنتی و به نظر اهل فن چیزهای پرزرق‌وبراق اما بی‌قیمت دیگر وجود دارد. از میان اشیای موزه دو چیز به‌عنوان زیباترین آثار هنری شناخته شده و مکرر مورد توصیف و تعریف قرار گرفته است، و این دو یکی کره جغرافیایی عظیم جواهرنشانی است از زمره، الماس و فیروزه و دیگری تخت طاووس ...

بازارهای عمده شهر نیز در جنوب میدان توپخانه واقع است. این بازارها نیز مانند بازارهای

سرگذشت تهران، ص: ۵۲۷

مسقف و سرپوشیده دیگر شهرها هستند ... با مغازه‌ها و غرفه‌ها و معابر پیچاپیچ و سرای‌هایی برای بارانداختن کاروانها ... میزان عرضه کالا- در این بازارها به نظر من بسیار است. اما یک چیز را در این بازارها هر چه جستیم کمتر یافتیم، و آن پرچم ایران بانسان شیر و خورشید بود ... از این رو ناچار سفارش دادم یکی برایم درست کنند. باری در اینجا باید بیفزایم که برآستی این پرچم سفارشی را خوب رنگ آمیزی کرده بودند، و هم‌اکنون در کتابخانه من به‌عنوان یادبود سفر ایران از دیوار آویخته است.

عمارات دیگر قسمت جنوبی تعریفی ندارند. مساجد تهران، با توجه به اینکه در پایتخت واقع‌اند، چندان مهم نیستند و هیچ یک از نظر حرمت و تقدس به مزار حضرت عبد العظیم ری، حومه ویران تهران نمی‌رسند. در تهران تعدادی مدرسه دینی و چند مؤسسه تعلیم و تربیتی هست. و مخارج مؤسسات اخیر که مدرسه شاه نیز از آن جمله است، بوسیله دربار تأمین می‌شود. در مدرسه شاه [منظور دار الفنون است] معلمان اروپایی و ایرانی کار تدریس را عهده‌دار هستند و تعلیمات و لباس و خوراک رایگان است ...

چون از قسمت جنوبی شهر به مدخل جنوب شرقی میدان توپخانه بازگردیم از کنار عمارت بزرگی می‌گذریم که در اختیار شرکت تلگراف هند و اروپاست. و از آنجا می‌توان تلگرافی به وطن مخابره کرد. سپس دوباره به میدان اصلی بازمی‌گردیم، و از جانب شمال غربی میدان چهارگوش از دروازه خارج می‌شویم که بر مدخل خیابانی که به محوطه محصور بزرگی راه می‌برد. طاق بسته است. این محوطه که بزرگترین میدانهای تهران، اما نه مهمترین آنها را تشکیل می‌دهد. میدان مشق شهر است و تقریباً بیش از چهار صد متر طول و همین اندازه پهنا دارد. این محوطه بزرگترین محوطه محصور است برای مشق و تمرین نظامی که در دنیا وجود دارد و در اینجا سپاهیان شاه که به وسیله معلمان اروپایی به روش غربیان تربیت می‌شوند تعلیمات نظامی می‌بینند. [منظور میدان مشق است] اما اکنون این میدان عظیم کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، و در موقعی که من آنجا را دیدم زمین بازی خوبی برای بچه‌ها شده بود و محلی برای انداختن لاشه حیوانات ولگردی که از ناخوشی یا علت دیگر مرده بودند، تا خوراک سگها گردند ...»

سرگذشت تهران، ص: ۵۲۸

اما اثر ارزنده‌ای که از اوایل سلطنت مظفر الدین شاه در دست است آماری است که در سال ۱۳۱۷ (ه. ق.) برابر با ۱۸۹۹ (م.) و ۱۲۷۸ (ه. ش.) یعنی چهار سال بعد از سلطنت ناصر الدین شاه، تهیه شده است.

## آمار سال ۱۳۱۷ (ه. ق.)

حسن اخضر علیشاه تهیه‌کننده این آمار در مقدمه خود بر آمار می‌نویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد، و الصلوة و السلم علی المحمود الاحد ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله، سیما علی المرتضی ولی الله و وصی بنی الامجد و علی ابنائه و اولاده المسدد صلوة و سلاما سرمدنا من الازل الی الابد.

و بعد، این خاکپای گدایان بی‌سروپا، و کلب آستان دوستان مولا، و ریزه‌خوار خوان حضرت نعمت الله، الفقیر حسن اخضر علیشاه، غفر له الله، به طریق عرض اظهار می‌دارد که پس از استرشاد، حضرت استاد هر سال از عمر را در اشتغال به امری مرم فرمود، تا سنه هزار و سیصد و هفده، فقیر را پیش آمد که در طبقه‌ای از طبقات نوکر، در کسوت فقر، یک سال خدمت دولت کنم. در سنه مذکور، که عهد سلطنت زیب افسر ساسانیان، افسر تاج کیانیان، و گل‌تاج تخت پیشدادیان، السلطان بن السلطان بن

السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، ابو الفتح و النصر، ابن البذل و الايثار، ظل الله الملك الواحد القهار، ابد الله عيشه في الليل و النهار، و عصر صدارت حضرت مستطاب، اشرف الوزراء، سلطان الامراء امين سلطنت و سلطان معين ملت و ايمان، منظور اليه قاطبه اهالي ايران، متوجه اليه مطلق مسلمانان، برآرنده زيردستان، نوازنده تنگدستان، مدخل معاش مسكينان، نقد مخزن گوشه نشينان پورسمي، پورادهم، امير اتابك اعظم، وزير اكبر ايران، جناب ميرزا علي اصغر خان زاد الله تعالى تقربه عند السلطان

واجب و ممكن و حدوث و قدم همه دانند اين سخن، من هم

حق بود با علي، علي با شاه شاه هم با اتابك اعظم

سرگذشت تهران، ص: ۵۲۹

بود، به جناب جلالتماب اجل مختار السلطنه، که در آن تاريخ وزير اداره جليله نظميه بود، اظهار نمودم که قصد یکسال نوکری دارم و از هر علم و عملی بی بهره نیستم. و ثبت ابنیه محاط خندق شهر دار الخلافه باهره را، از قبیل خانه و دکان و مسجد و مدرسه و رباط و طویله و کلیسا و غیره‌ها، با مساحت محیط خندق و ذرع مربع شهر را داشت. از فقیر خواست که به این کار مشغول شدم. و قرار گذاشت که ماهی سی تومان حق الزحمه بدهد، و پس از اتمام هم این مبلغ را به استدعای از دولت در حق فقیر مستمر نماید. فقیر نیز قبول نموده و این کار را به انجام رسانید. لکن، جز ماهی ده تومان در مدت یکسال که مشغول این خدمت بودم نرسانید، و پس از اتمام نیز، نه مغری الیه را مجال وفای به عهد باقی ماند، و نه فقیر را یارای اظهار مطلب. اینک، در این سال فرخنده مآل بارسئیل سنه ۱۳۲۰، که حکومت شهر دار الخلافه تفویض به کف کفایت و فرط سیاست و عدالت جناب مستطاب اشرف ارفع والا، دستگیر فقرا، استظهار اغتیا، پناه ملت، خیرخواه دولت، عون المله، سرکار شاهزاده عین الدوله، ادام الله ایام بقائه، می باشد، نظر به همت مردانه متقبل شدند براینکه نتیجه زحمت و خدمت یکساله فقیر را، که در این مجلد مرتب شده، به عرض خاکپای عاکفان آستان معارف تبیان معدلت بنیان اقدس ملوکانه، ارواح العالمین له الفداء، رسانیده آنچه را که دیگری وعده کرده بود، ایشان به فرط فتوت وفا کنند.

مرید پیر مغانم، ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد

و شک نیست که عدالت ملوکانه نیز شامل حال فقرا شده، چنانکه منتظر است عواطف شاهانه مبذول خواهد شد.

شاه را به بود از طاعت صد ساله زهدقدر یک ساعت عمری که در او داد کند

شهر دار الخلافه تقریباً سی و شش کرور ذرع مربع است که می شود ۱۸۰۰۰۰۰۰. مساحت محیط باستین شهر دار الخلافه مظفری،

صانها الله عن الافات، هیجده هزار و چهار صد و هشتاد ذرع است یعنی ۱۸۴۸۰.

شهر دار الخلافه منقسم می شود به پنج محله و هر محله بر چند پاتوق، و هر محله به

سرگذشت تهران، ص: ۵۳۰

کدخدایی سپرده شده است، و هر پاتوق به نایی با چند پلیس، که اجمال آن در جداول صفحه مقابل مرسم است، و تفضیلش در

باقی کتاب جزء به جزء ثبت است، و هر ملکی به اسم مالکش مقید و ضبط است.

اسامی محلات شهر دار الخلافه از این قرار است:

۱- محله دولت

۲- محله سنگلج

۳- محله بازار

۴- محله چال میدان

۵- محله عودلاجان.

و اما جدول تفضیل ابنیه شهر در محله دولت، محله سنگلج، محله بازار، محله چال میدان، محله عودلاجان و تمام شهر:

سرگذشت تهران، ص: ۵۳۱

این جدول عینا از کتاب آمار دار الخلافه ص ۳۵۵ بر گرفته شده است.

سرگذشت تهران، ص: ۵۳۲

توضیح آنکه در جمع برخی از ردیفها و همه ستونها اشتباهاتی دیده می شود که علت آن مشخص نیست زیرا در متن این آمار هم چنین اشتباهاتی دیده می شود بدینگونه که در آغاز شرح جزئیات هر محله، جمع کل هر یک از ابنیه را مثل خانه و دکاکین و غیره را داده که همانند همان جدول است که در آنها نیز همان اشتباهات دیده می شود.

به هرروی ارقام درست به قرار زیر است:

جمع عدد خانه ۱۶۲۷۵ نادرست و عدد ۱۵۲۷۵ درست است.

جمع مسجد و مدرسه عدد ۸۰ نادرست و عدد ۷۹ درست است.

همچنین جمع ستونها نیز همه نادرست می باشد و اصلاح آن به قرار زیر است:

محله دولت: عدد نادرست ۵۵۰۴. عدد درست ۵۵۱۴.

محله سنگلج: عدد نادرست ۶۶۶۴. عدد درست ۶۶۷۵.

محله بازار: عدد نادرست ۵۱۳۱. عدد درست ۵۱۳۶.

محله چال میدان: عدد نادرست ۴۸۴۸. عدد درست ۴۸۵۴.

محله عودلاجان: عدد نادرست ۳۵۸۲. عدد درست ۳۵۸۶.

تمام شهر: عدد نادرست ۲۵۷۲۹. عدد درست ۲۵۷۶۵.

یکی از نکات جالب توجهی که در این آمار به چشم می خورد آنست که با اندکی حوصله و صرف وقت می توان دریافت که رجال و اشخاص موردنظر در آن زمان، در کجای تهران خانه داشته و زندگی می کرده اند.

سرگذشت تهران، ص: ۵۳۳

## مدرسه های جدید

### اشاره

همانگونه که پیش از این اشاره شد پیش از به وجود آمدن مدرسه های جدید، خواندن و نوشتن در مکتبخانه ها به کودکان آموخته می شد. در دوره مظفر الدین شاه و در زمان صدارت امین الدوله میرزا علیخان، نخستین مدرسه جدید در تهران به سال ۱۳۱۵ ه. ق.، در باغ کربلایی عباسعلی پایین تر از بازارچه عباسعلی و خیابان فرمانفرما (شاهپور سابق) افتتاح و لوحه مدرسه رشدییه بر سردر آن نصب شده و مورد استقبال فراوان قرار گرفت. به دنبال او نیک اندیشان و کسانی که طالب علم جدید بودند، مدرسه ها تأسیس کرده و به رونق بازار علم و ادب افزودند و همین مدارس خود یکی از اسباب پدید آمدن اندیشه های نو در مردم شد. مدارس دیگری هم پس از مدرسه رشدییه به وجود آمد.

### مدرسه رشدییه

در رمضان سال ۱۳۱۵ (ه. ق.) به مدیریت رشديه در پايين تر از بازارچه كربلايي عباسعلي و خيابان فرمانفرما- شاهپور سابق- و در سال ۱۳۲۰ (ه. ق.) به نزديكي واگون‌خانه در عمارت مرحوم ميرزا محمد سپهسالار انتقال يافت.

### مدرسه ابتدائيه

در محرم سال ۱۳۱۶ (ه. ق.) تحت نظر حاج مخبر السلطنه در حدود اوایل خيابان لاله‌زار ساخته شد و بعدها به مکان ديگري منتقل شد.

### مدرسه علميه

در محرم ۱۳۱۶ (ه. ق.) توسط احتشام السلطنه، رئيس مخبر السلطنه در حدود اوایل لاله‌زار در همان محل مدرسه ابتدائيه. سرگذشت تهران، ص: ۵۳۴

### مدرسه شرف

در ربيع الاول سال ۱۳۱۶ (ه. ق.) به مدیریت ميرزا علي اکبر خان ناظم الاطبا در دروازه شميران بنا شد.

### مدرسه افتتاحيه

در شعبان ۱۳۱۶ (ه. ق.) تحت نظارت مفتاح الملك در سنگلج ساخته شد.

### مدرسه مظفريه

در چهارم جمادى الثانيه ۱۳۱۶ (ه. ق.) به مدیریت شيخ مهدي كاشاني در نزديكي دروازه حضرت عبد العظيم بنا شد.

### مدرسه دانش

در محرم ۱۳۱۷ (ه. ق.) افتتاح و مؤسس آن پرنس ارفع الدوله دانش. محل اين مدرسه، آب منگل خيابان ماشين سابق و ري امروز.

### مدرسه سادات

در ذیحجه ۱۳۱۶ (ه. ق.) به وسيله حاج ميرزا يحيى دولت آبادی در شاه‌آباد، جنب منزل امير خان سردار بنا شد.

### مدرسه ادب

در ذیحجه ۱۳۱۶ (ه. ق.) به همت مترجم الدوله تفرشی در محله چال‌ميدان تأسيس شد.

### مدرسه اسلام

در اواخر سال ۱۳۱۷ (ه. ق.) به همت آقا سيد محمد طباطبائي بنا شد.

ناظم الاسلام کرمانی در تاريخ بيداری ايرانيان درباره تأسيس نخستين مدرسه تهران يعنى مدرسه رشديه می‌نويسد:

«میرزا حسن آقا، مدیر رشديه از اشخاص باحرارت و درستکار و در زمان امين الدوله، صدر اعظم ايران مدتی در تبریز در تأسيس مدارس و مکاتب زحمات کشيده سپس به تهران آمد و مدرسه رشديه را تأسيس نمود.

در واقع اين شخص مؤسس مکاتب به وضع جديد است. در اوایل ورودش مقدسين و بعضی از مردم او را مثل يك نفر کافر نجس العين می دانستند، چرا که الفبا را تغيير داد و فتحه را که تا آن وقت زیر می گفتند، صدای بالا نام نهاد و ضمه را که تا آن وقت پیش می نامیدند، صدای

سرگذشت تهران، ص: ۵۳۵

وسط می گفت، کسره را که تا آن وقت زیر می خواندند، صدای پایین می خواند. همچنین خط عمودی و خط افقی یاد اطفال داد و کذا در مکتب خانه ها که در سر گذرها و بازارها پسران و دختران با هم می نشستند، چه ضرر داشت که باید در مدرسه بیابند. دیگر آن که چوب و فلکه در مدرسه نیست اطفال خودسر بار می آیند. شيخ سعدي صدها سال قبل گفته است:

استاد معلم که شود کم آزارخرسک بازند طفلان در بازار

فرياد مقدسين در مجالس بلند شد که آخر الزمان نزدیک شده است، که جماعتي بابی و لامذهب می خواهند الف و باء ما را تغيير دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آنها یاد بدهند.

ديگر آن که اطفال را زبان خارجه تعليم داده است که به آنها گفته است شمار لفظی و شمار حطی و اين صورت را یاد اطفال داد (۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹) مجملا رساله هم از بعضی علما، در رد مدارس و تکفير اولیای مدارس تأليف شد.

ليکن پس از دخول آقای طباطبایی و تأسيس مدرسه اسلام، مردم کم کم دانستند که اين مدارس عبارت از همان مکاتب است و اين ارقام حساب است، نه زبان خارجه و تغييری هم در الفبا داده نشد همان الف و باء قدیم است، منتها قدری مشکلتز از آن.

حاج ميرزا حسن آقا هم دانست که اين مردم قابل نیستند، خرده خرده از حرارت افتاد و برای ترویج مقصود خود روزنامه ای ایجاد کرد موسوم به روزنامه مکتب. خواست که با اين روزنامه مردم را بيدار کند و به ترویج معارف بکوشد، ليکن وزير علوم و وزير انطباعات از روزنامه او و ساير جرايد جلوگيري کردند. در اين اثنا متهم بود در نزد عين الدوله که اين شخص را اگر به حال خود گذارد، علاوه بر اين که الف و باء را تغيير خواهد داد، روزنامه نويس هم شده است.

گناه روزنامه نويسي کمتر از گناه مدرسه تأسيس کردن نیست و گاه گاهی هم به کتابخانه ملی می رود که اين هم گناهی است که عفو ندارد. بعضی اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی را دور خود جمع می کند ...»

مخبر همایون ابو الحسن بزرگ امید می نویسد:

«مظفر الدین شاه برخلاف پدرش با نشر معارف مخالف نبود یا بهتر بگوییم در زمان سلطنت مظفر الدین شاه، هر کس هر چه می خواست می کرد. ولی کسی کاری که مفید باشد نکرد، جز

سرگذشت تهران، ص: ۵۳۶

يك عده معارف خواهان سالها آرزومند بودند در راه نشر و ترقی معارف خدمتی انجام دهند، دامن همت بر کمر زده آنچه توانستند به عمل آوردند.

سرمایه قليل و معلم نادر، معهدا در سنوات ۱۳۱۷-۱۳۱۸ (ه. ق.)، در تهران دوازده مدرسه متوسطه و مقدماتی تأسيس شد. ميرزا حسن رشديه، حاجی ميرزا يحيی دولت آبادی، عليخان ناظم العلوم، مخبر السلطنه، احتشام السلطنه، مفتاح الملک و نير الملک از اشخاصی بودند که مساعی مبذول کردند. يك مدرسه علوم سياسی هم به سعی و اهتمام ميرزا حسن خان مشير الدوله تأسيس شد.

همچنين چند مدرسه ديگر غير از مدرسه هايی که نام برده شدند، در تهران تأسيس شد. از جمله: مدرسه قدسيه که در ماه ذی الحجه ۱۳۱۶ (ه. ق.) در محله سرچشمه تأسيس شد که مدير و مؤسس آن آقا ميرزا ابراهيم سعيد العلماء بود، مدرسه کمالیه که در

جمادی الاولی ۱۳۱۷ (ه. ق.) در محله سید نصر الدین، به شرکت حاج میرزا یحیی دولت آبادی و مرتضی خان کمالیه، از پیشخدمتهای دربار تأسیس و مدیریت آن به مرتضی خان داده شد. مدرسه خرد نیز بود که به مدیریت میرزا عبد الرزاق خان مهندس بغایری اداره می شد و نظارتی از طرف انجمن معارف نسبت به آن به عمل نمی آمد.

## مدارس دخترانه

به احتمال قوی تا بعد از مشروطیت از طرف ایرانیان مدرسه‌ای برای تحصیل دختران ایجاد نشد، چه اقلاً بنا به معتقدات دینی که از طرف روحانیون زمان به مردم تلقین می شد، درس خواندن برای دختران لازم و جایز و پسندیده نبود و شاید شرط عفت را هم زندگی در خانه و نداشتن سواد می دانستند. ثانیاً عامه مردم نظر خوبی به تحصیل در مدارس جدید نداشتند و هر زمان می توانستند محصلین و معلمین را مورد آزار یا سخریه و توهین قرار می دادند و البته این درباره پسران و مردان بود دیگر چه رسد به دختران! بنابراین تحصیل دختران در خانواده‌هایی که به باسواد شدن دختران خود عقیده و علاقه داشتند به وسیله همان «معلم سرخانه» بود که برای فرزندان خود می آوردند.

اشکال تأسیس مدارس دختران را می توان از مذاکراتی که در محضر آقا سید محمد

سرگذشت تهران، ص: ۵۳۷

طباطبایی، زعیم معروف مشروطیت ایران، در همان اواخر دوره استبداد شده است، فهمید. ناظم الاسلام کرمانی می نویسد: «شب سه شنبه دویم ماه ذی الحجه الحرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری و هفتم فوریه ماه فرانسه سال ۱۹۰۵ (م.)، نگارنده این تاریخ میرزا محمد ناظم الاسلامی کرمانی وارد شد بر جناب آقا میرزا سید محمد طباطبایی در حالتی که تنها نشسته و کتابی در پیش گذارده با نهایت حزن و اندوه سر به جیب فکرت و گریبان حیرت فروبرده بود، پس از ادای سلام و استماع جواب عرض کردم که این ایام اهالی طهران به افتتاح مکاتب و تأسیس مدارس شوقی وافی و ذوقی کافی دارند، اگر به این طور زمانی بگذرد، هر آینه به زودی ابناء وطن را عالم و دانشمند خواهیم دید. جنابش نخست اظهار مسرت فرمود، سپس گفت: افسوس که هشت سال است در پیشرفت ترقی این مملکت خیالات می نمایم. چنانچه نهایت جد و جهد و کوشش را در مدارس و مکاتب ملیّه جهت تربیت نوباوگان وطن نموده و با معاندین طرف مباحثه و معارضه واقع شده و آنها را تا یک اندازه مجاب و ساکت کرده، با این که رساله‌ها در رد مدارس و حرمت ایجاد و افتتاح مکاتب نوشتند، از تشویق مکاتب و مدارس و ترویج جراید و رسائل مفیده و تقویت معارف و موجبات بیداری ملت غفلت و تسامح نکرده، عزل امین السلطان را از صدارت که مانع پیشرفت معارف می نمود با هزاران صدمه و برانگیختن وسایل از اعلیحضرت پادشاه مظفر الدین شاه استدعا نمودم، لیکن عین الدوله که شخص مستبد خودرأی خودسر بی علمی است به جای او منصوب گردید و او هم مانند صدور سابق بلکه از جهاتی بدتر و نادان تر است.

نگارنده عرض کرد: «عزل این صدراعظم را نیز از پادشاه درخواست کنید. فرمود: بالفرض این وزیر هم معزول شود، دیگر کدام شخص عالم عاقل کامل بصیر را دارند که شایسته مسند صدارت باشد، و بتواند خرابیهای چندین ساله این مملکت را آباد و نواقص را اصلاح نماید؟

عرض کردم: پس علاج از چه راه است؟ فرمود: باید سعی کرد افراد ملت عالم شوند، چه پس از آن که عموم ملت عالم شدند، آن وقت حقوق ملی خود را می دانند، حقوق دولت را بر خود و ملت، حقوق ملت را بر خود و دولت که آگاه شدند، دیگر هرگز زیر بار ظلم و جور و استبداد نخواهند رفت. آن وقت کارها راجع به صاحبان کفایت و درایت خواهد شد، پس بر شما باد به اصلاح معارف و تأسیس و تکثیر مکاتب و احداث مدارس ابتدائیه و علمیه و صناعیه و غیره.

عرض کردم: اگر صلاح بدانید مدرسه‌ای برای دخترها و دوشیزگان مفتوح نمایم و در



سرگذشت تهران، ص: ۵۳۸

تربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم و به آنها لباس علم و هنر بیوشانیم، چه تا دخترها عالم نشوند، پسرها بخوبی تربیت نخواهند شد.

در این گفتگو و مذاکره بودیم که فرزند آن جناب آقا میرزا سید محمد صادق، رئیس مدرسه اسلام وارد شد و در باب مدرسه دوشیزگان اینطور فرمود: چیزی که مانع ایجاد و احداث مکاتب دخترها است، نبودن اداره نظمی و نداشتن پلیس مرتب و مصادف شدن دخترها با اشرار در هنگام ذهاب و ایاب، و ممانعت معاندین و تهیه نکردن زنان معلمه بااخلاق و تربیات صحیحه، و کتب کلاسی و عدم امنیت و اجرای مجازات الواد [کذا]، بر فرض اسم حضرت حجه الاسلام منع معاندین را بردارد، با جوانان جاهل و اشخاص عذب بی لجام چه کنیم؟ اگر یک نفر از اشرار با یکی از دخترها طرف شد و اسباب زحمت را فراهم آورد کی ممانعت می کند و که مجازات می دهد؟ اگر دختری راه خود را کج کرده، عوض رفتن به مکتب رفت به خانه یکی از دوستان خود، پدر و مادر آن دختر چگونه مطلع می شوند و چطور دختر خود را در خانه غیر بیابند؟ استطاعت آن که در هر مدرسه فراش متعدد بیاوریم که نداریم پس باید نخست اداره پلیس و نظمی را مرتب کنند، سپس موجبات تأسیس مدارس دخترها را فراهم نمایند که اقلاً اگر هنگامی یک نفر خواست راهزن دختری شود، پلیس فوراً او را دستگیر نماید و مجازات او را در نظمی بدهند و از احدی هم ملاحظه نمایند، دیگر آن که معلم مردانه که نمی توان برای دخترها آورد، پس باید در فکر معلمه زنانه باشیم، تا در وقت و موقع آنها را به کار واداریم. چه احتجاب و مستور بودن زنان کار و تکلیف آنان را مشکل و سخت نموده است!»

شمس الدین رشديه، پسر میرزا حسن رشديه می نویسد:

«در سال ۱۳۲۱ (ه. ق.) در قسمت مجزای خانه خود مدرسه پرورش دختران به مدیریت طوبی رشديه، زن عموی نویسنده تأسیس شد و مورد استقبال واقع شد. روز چهارم تأسیس، ۱۷ شاگرد داشت که فراشان دولتی تابلو را با فحش و تهدید برداشته، مدرسه را منحل کردند.

در سال ۱۳۲۶ (ه. ق.)، شادروان بانو طوبی آزموده، به مساعدت و همراهیهای معنوی پدرم، مدرسه ناموس را در خیابان شاهپور، نزدیک چهارراه حسن آباد تأسیس کرد. و الحق این بانو را که در پیشرفت فرهنگ زنان سهم بسزایی دارد، باید پیشقدم تربیت بانوان ایران دانست.

این مدرسه مورد استقبال همگان قرار گرفت. در نظام نامه مدرسه ثبت است که همیشه یکی از دختران رشديه معلم مدرسه خواهد بود.

سرگذشت تهران، ص: ۵۳۹

در سال ۱۳۲۷ (ه. ق.)، به مدیریت والده مقامی علویه رشديه، مدرسه عفاف در سه راه عودلاجان تأسیس شد. هم در این سال مدرسه تربیت دختران به مدیریت همسر عموی طوبی رشديه در چهارسو چوبی دروازه قزوین تأسیس شد که هر دو از مدارس خوب شهر ما بودند.

مدرسه شمس المدارس به مدیریت خانم عطایی در خیابان عین الدوله، و مدرسه حجاب به مدیریت همسر عموی دیگرم در گذر معیر نیز بعدها تأسیس شدند. در سال ۱۳۲۹ (ه. ق.) مدرسه صدوقی در گذر مستوفی، و مدرسه خیرات الحسان به مدیریت مادر نویسنده در پاچنار تأسیس شد. مدیره مدرسه شمس المدارس که اسم کوچکش فراموش نویسنده است از زنان بسیار هنرمند و دانشمند کشور ما بود ...»

میرزا حسن رشديه در ذیقعه سال ۱۳۶۳ (ه. ق.)، ۲۱ آذر ۱۳۲۳ (ه. ش.) در قم دیده از جهان فروبست و در قبرستان حاج شیخ عبد الکریم به خاک سپرده شد.

توسعه روزافزون روابط ایران با ممالک اروپایی، زمامداران ایران را متوجه کرد که باید مأمورین مخصوصی برای نمایندگیهای ایران در خارجه تربیت کرد. زیرا رجالی که در ایران بزرگ شده و تربیت یافته بودند، هر چند به آداب درباری و رسوم کشوری مملکت خود واقف بودند، لکن از آداب و مقررات و اصول معمول در کشورهای اروپایی اطلاعی نداشتند و این مسأله به حق یکی از بزرگترین علل زیانهای وارد بر ایران در طول دوره سلطنت پادشاهان قاجاریه بوده است. در زمان ناصر الدین شاه که قرار اعزام محصل به اروپا گذاشته شد، چند تن از جمله میرزا رضا خان گرانمایه، پسر میرزا حسین سرابی و میرزا عبد الله، پسر میرزا محمد خان صدیق الملک و میرزا زین العابدین کاشانی وارد تحصیل در رشته حقوق بین الملل و علوم سیاسی شدند. بعدها نیز کسانی از رجال ایران که فرزندان خود را به خرج خود به اروپا فرستادند، آنها را به تحصیل در این رشته‌ها واداشتند که از آن جمله میرزا نصر الله خان نائینی، مشیر الدوله، وزیر امور خارجه و صدراعظم مظفر الدین شاه را می‌توان نام برد. وی از وقتی که رئیس اداره روس در وزارت خارجه بود، سه پسر خود علی و حسن و حسین را برای تحصیل به اروپا فرستاد. علی پسر زیبا و برازنده او در اروپا مسلول شد و بدرود زندگی گفت. حسن - مشیر الملک، مشیر الدوله بعد و پیرنای

سرگذشت تهران، ص: ۵۴۰

بعدها، مؤلف تاریخ گرانقدر ایران باستان - قسمت حقوق دارالفنون مسکو را تمام کرد و حسین - مؤتمن الملک، پیرنای بعد - در مدرسه پلی تکنیک فرانسه مشغول تحصیل شد.

وزارت امور خارجه مشیر الدوله مصادف با وقتی بود که میرزا حسن خان، پسر ارشدش مدرسه حقوق را تمام کرده و به سمت وابسته وارد سفارت ایران در پترزبورگ شده بود.

مشیر الدوله پسرش را برای اداره کابینه آن وزارتخانه به تهران خواست و میرزا حسن خان با سمت ریاست کابینه وزارت خارجه منشی مخصوص امین السلطان صدراعظم شد.

میرزا حسن خان مشیر الملک، در وزارت امور خارجه متوجه شد که تا کار به دست کارمندان تربیت شده داده نشود، امور این وزارتخانه که به علت ارتباط با نمایندگان سیاسی خارجه و تمرکز امور مربوط به بیگانگان در آن، وزارتخانه‌ای بسیار مهم است، بهبود نخواهد یافت. از طرف دیگر چون با افتتاح مدارس چندان مخالف نمی‌شود، چه بهتر که مدرسه‌ای هم برای تحصیل علوم سیاسی و تربیت کارمندان درس خوانده برای وزارت امور خارجه تأسیس شود.

پسر و پدر در نزد شاه و صدراعظم محسنات این اقدام را جلوه‌گر ساخته فرمانی صادر کردند و چهار هزار تومان سالیانه برای مخارج این مدرسه از تفاوت عمل معدن فیروزه خراسان برقرار نمودند و میرزا حسن خان برنامه این مدرسه را تنظیم کرد. بودجه مدرسه بعد از محل عواید حاصله از صدور تذکره (گذرنامه، روادید) که درآمد ثابت تری بود تأمین می‌شد. در آغاز تأسیس، ریاست مدرسه با میرزا حسن خان و مدیریت آن برعهده میرزا عبد الله خان قوام الوزاره و محقق الدوله بعدی از اعضای وزارت خارجه پسر میرزا هاشم خان امین دربار بود که تحصیلات خود را در اروپا به پایان رسانیده بود، ولی تخصص او در نبات شناسی و فلاح و بخصوص باغبانی بود و مدرسه از ادارات مستقل وزارت خارجه محسوب می‌شد.

نخستین محل مدرسه در خیابان ادیب و روبه‌روی منزل ارباب جمشید و از خانه‌های نصر الله خان سپهسالاری بود که بعداً به عیسی لیقوانی تعلق گرفت. پس از آن به خانه‌ای در خیابان برق نزدیک بانک شاهی منتقل شد.

در اعلان پذیرفتن داوطلب شرایط و نکات ذیل مقرر و اعلام شده بود:

۱- سن از ۱۵ تا ۲۲ سال.

۲- مواد امتحانی ورودی عبارت بود از: صرف و نحو عربی، حساب، خط، انشاء و املاء.

۳- مواد درسی در مدرسه یعنی تاریخ و فقه و حقوق.

داوطلبها یعنی شاگردان مدرسه علمیه و افتتاحیه و برخی هم از تحصیل کرده‌های خانه یا

سرگذشت تهران، ص: ۵۴۱

مدارس قدیمه بودند. همین که عده آنها به شانزده، هفده نفر رسید، روز افتتاح مدرسه برای عید نیمه شعبان ۱۳۱۷ (ه. ق.) مطابق ۱۸ آذرماه ۱۲۷۸ (ه. ق.) مقرر گشت.

در آغاز تأسیس، معلمین عبارت بودند از اردشیر جی، سرپرست پارسیان تهران، معلم تاریخ، میرزا عبد الرزاق خان بغاوری، معلم جغرافی، دکتر مرل، معلم فرانسه و میرزا حسن خان مشیر الملک، معلم حقوق بین الملل. در سال بعد درس ادبیات هم اضافه شد. برای اینکه محصلین مدرسه به کلی از حقوق اسلامی عاری نباشند میرزا حسن خان مشیر الملک درس فقه را هم به‌عنوان یکی از مواد تحصیلی قرار داد. اما علمای وقت که فرا گرفتن فقه را در صلاحیت طلاب علوم دینی می‌دانستند، هیچ کدام تدریس فقه را در آن مدرسه تقبل نکردند. میرزا حسن خان از پای نشست و به مخالفین گفت مقصودم از این کار تربیت فقیه نیست بلکه می‌خواهم این جوانان را با اصول فقه اسلامی آشنا سازم تا وقتی که به ممالک کفر رفتند از راه بدر نروند.

ایجاد مدرسه علوم سیاسی موجب شد که چند کتاب در موضوعات مختلفه حقوق اروپایی ترجمه و منتشر شود.

## مدارس اروپایی

### اشاره

پیش از آنکه سخن خود را درباره مدارس جدید پایان دهیم بد نیست کمی هم درباره مدارس اروپایی بگوییم.

پیش از تأسیس مدارس جدید در تهران، در دوره محمد شاه در شهر ارومیه و تبریز مدارسی به وسیله کشیشان آمریکایی و فرانسوی در ایران تأسیس شد که آغاز به کار همه آنها پیش از تأسیس دار الفنون بود.

در سال ۱۲۷۷ (ه. ق.) مدرسه سن‌لویی تهران به وسیله لازاریستها تأسیس شد ... و در سال ۱۲۸۹ (ه. ق.) مدرسه پسرانه امریکایی در تهران تأسیس شد و در سال ۱۲۹۲ (ه. ق.) مدرسه دختران سن ژوزف به وسیله خواهران سن و نسان دوپول در تهران تأسیس شد. خانم دیولافوا که در ماه مه ۱۸۸۱ به اتفاق شوهرش به تهران آمده است درباره این مدرسه می‌نویسد:

«چند سالی است که این خواهران در تهران کلیسا و مدرسه‌ای دائر کرده و به تربیت کودکان

سرگذشت تهران، ص: ۵۴۲

چند خانواده اروپایی که در تهران اقامت دارند پرداخته‌اند. عده زیادی از دختران ارمنی هم به مدرسه آنها می‌روند و عده قلیلی از مسلمانان هم اطفال خود را تحت پرستاری خواهران قرار داده‌اند به این شرط که در عقیده و مذهب آنها دخالت نکنند. دختران در این مدرسه خواندن و نوشتن و خیاطی و اتوکشی و خانه‌داری یاد می‌گیرند، یعنی تعلیماتی که ایرانیان با آنها آشنایی ندارند. زبان فرانسه و مختصری تاریخ و جغرافیا هم به آنها تدریس می‌شود. زنان اندرون شاهی هم گاهی این خواهران را می‌پذیرند و مساعدتی به آنها می‌کنند. شاه هم سالیانه هزار و پانصد فرانک به آنها اعانه می‌دهد و روی هم رفته اوضاع مالی میسیون بدنیست ...» دادن اعانه منحصر به این مدرسه نبوده است بلکه به مدرسه دخترانه امریکایی هم داده می‌شده است. به این ترتیب که در سال ۱۲۶۸ (ه. ش.) ۱۸۸۹-۱۸۹۰ (م.)، ناصر الدین شاه نسبت به مدرسه دخترانه امریکایی- دبیرستان نوربخش بعدی واقع در خیابان حافظ جنب تالار فرهنگ- که نخستین آموزشگاه دختران در تهران بوده است، ابراز علاقه می‌نماید و فرمان می‌دهد یکصد تومان در سال

کمک خرج به مدرسه اعطا گردد ... در آن هنگام مدرسه ۷۷ شاگرد داشته و گویا یکی از آنها مسلمان و یکی هم یهودی بوده است. در سال ۱۳۰۸ (ه. ق.) مدرسه پسرانه آلیانس فرانسه در تهران افتتاح شد، شرح دیدار ناصر الدین شاه از مدرسه دخترانه آمریکایی بدین قرار است:

... در یکی از روزهای پاییز سال ۱۲۶۹ (ه. ش.) برابر با سال ۱۳۰۸ (ه. ق.) و ۱۸۹۰ (م.) (چهارم نوامبر) یعنی شانزده سال پس از گشایش مدرسه، صبحگاهان هنگامی که دختران در تالار جمع شده بودند، شاه و ملازمان دربار وارد می‌شوند. شاه شخصا از دختران امتحانی می‌کند و یکی از آنان را پای تخته سیاه می‌خواند که چیزی بنویسد ولی طفلک از هیبت شاه یارای نوشتن نداشته است. شاه گچ را از دست دخترک می‌گیرد، به خط خود روی تخته سیاه [کلماتی را] می‌نویسد که بعدا قاب می‌کنند تا از ریزش محفوظ بماند ... می‌گویند شاه بازرسی کامل و دقیقی در مدرسه به عمل می‌آورد. حتی خوابگاه دختران و زیرزمینها را نیز می‌خواسته است شخصا سرکشی نماید ولی وی را منصرف می‌کنند. دو سال بعد چون گفته بودند دختران مسلمان کفشهای پاشنه بلند به پا کرده و به لباس ارمنی ملبس شده‌اند شاه غدغن می‌کند دختران مسلمان به مدرسه آمریکایی بروند، لیکن بعد از ماه رمضان ممنوعیت رفع می‌شود. محل این مدرسه نزدیک کالج آمریکایی و حدود دبیرستان نوربخش امروز بوده است و بعدا آمریکاییها عمارت ارفعیه را از پرنس ارفع به مبلغ سی هزار دلار که آن روز معادل سی هزار تومان بوده است سرگذشت تهران، ص: ۵۴۳

می‌خرند و مدرسه دخترانه خود را توسعه می‌دهند و همین مدرسه است که بعدها به نام نوربخش نامیده می‌شود و پس از اینکه به دست وزارت فرهنگ افتاد، ساختمان مخصوصی برای آن ساخته شد.

### مدرسه آلمانیها

یکی دیگر از مدارس پرآوازه که در دوره قاجاریه تأسیس شد، مدرسه آلمانیها است که بعدها مدرسه صنعتی نامیده شد. به این ترتیب این مدرسه پس از جنگ اول جهانی منحل و سالها بعد از طرف دولت ایران تبدیل به یک مدرسه صنعتی شد. این مدرسه در نتیجه روابط سیاسی با آلمان تأسیس شد و احتشام السلطنه در ایام توقف خود در برلین به تصور اینکه زیادشدن نفوذ مادی و معنوی آلمان در ایران برای سیاست مملکت در برابر رقابت دو دولت قوی روس و انگلیس سودمند خواهد بود، مذاکراتی برای تأسیس یک بانک آلمانی در ایران نمود و نیز اجازه تأسیس یک مدرسه آلمانی را در تهران با بودجه هشت هزار تومان که پنج هزار تومان آن را دولت ایران بدهد و سه هزار تومانش را دولت آلمان، و این مذاکرات پیش از مشروطه شدن ایران است. در اوایل مشروطیت یکنفر آلمانی پطرس نام از برلین برای تأسیس مدرسه به تهران می‌آید، دولت ایران زمینی در پشت میدان مشق تهران به او می‌دهد و شروع می‌کند به بنای مدرسه، ضمنا مدارس موجود تهران را هم ملاحظه می‌نماید. یحیی دولت‌آبادی در ادامه سخن خود می‌نویسد:

«روزی [پطرس] که به مدرسه ادب می‌آید، نگارنده با وی صحبت می‌دارد که خوبست مدرسه خود را از اطاق [کلاس] پنجم شروع کند که از مدرسه ابتدایی ما شاگرد به آنجا وارد شود. جواب می‌دهد که ما از ابتدا شروع خواهیم کرد. می‌گویم به طفل مبتدی که هنوز زبان مادری خود را نمی‌داند چرا از اول زبان خارج درس بدهند و دنبال سخن را می‌گیرم، معلم مزبور در مجلس دیگر پروگرام مدرسه خود را نشان می‌دهد که نوشته است طفل مبتدی در هفته هیجده ساعت درس می‌خواند، نه ساعت فارسی، نه ساعت آلمانی. بالاخره اعتراض من به این موضوع بی‌نتیجه می‌ماند و مدرسه آلمانی دایر شده اطفال را از کلاس تهیه زبان آلمانی درس می‌دهند و به خواندن و نوشتن فارسی اهمیت نمی‌دهند. بعد از آمدن احتشام السلطنه و

سرگذشت تهران، ص: ۵۴۴

ریاست او در مجلس یک روز به منزل علاء الدوله می‌روم می‌بینم دو برادر یعنی علاء الدوله و احتشام السلطنه با هم گفتگو می‌کنند که سالی هفت هزار تومان بدهیم و چند نفر از اطفال خود را تربیت نمایم. می‌پرسم مطلب چیست؟ می‌گویند: خیال داریم سالی هفت هزار تومان از کیسه خود بدهیم به مدرسه آلمانی که دو نفر معلم قابل بیاورد و یک کلاس روز و شبی در مدرسه برای اطفال ما دایر نماید، چندی می‌گذرد، یکروز در مجلس شورای ملی می‌شنوم مذاکره است این هفت هزار تومان را دولت بدهد و جزو بودجه معارف بگردد، یعنی دولت سالی دوازده هزار تومان به مدرسه ایران و آلمان اعانه بدهد و مجلسیان از پذیرفتن آن ابا دارند از یک طرف احتشام السلطنه به آنها وعده داده است که هفت هزار تومان دیگر به آن مدرسه داده شود و از طرفی مجلس قبول نمی‌کند که جزو بودجه دولت بشود.

چند روز کشمکش می‌شود و بالاخره در شب تولد امپراتور آلمان سفارت آلمان در تهران به وزارت خارجه اطلاع می‌دهد که بر حسب وعده رئیس مجلس شورای ملی ما به وزارت خارجه خود راپورت داده‌ایم که دولت ایران هفت هزار تومان بر اعانه مدرسه خود افزوده و وزیر خارجه ما می‌خواهد، فردا صبح که حضور می‌رود این راپورت را تقدیم امپراتور نماید. پس امشب باید تکلیف قطعی این مبلغ در مجلس معین گردد. بدیهی است احتشام السلطنه با سخت‌گیری آلمانیها در این موضوع مخالف نمی‌باشد، اما مجلسیان به هر ملاحظه که هست در رد این پیشنهاد ایستادگی می‌کنند و بالاخره مطلب به شاه گفته می‌شود و مقرر می‌گردد عجالتا شاه از حقوق خود قبول کند تا بعد چه پیش آید. مدرسه آلمانی می‌شود دارای سالی دوازده هزار تومان مرسوم از دولت ایران تا چه اندازه بتواند به معارف ما خدمت نماید و برای این مملکت مفید بوده باشد.

مهدیقلی هدایت، مخبر السلطنه درباره مدرسه آلمانی می‌نویسد:

«هم در نتیجه مراوده سیاسی با آلمان مدرسه آلمانی در تهران تأسیس شد. که عمارت آن را از نو بنا کردند، در تحت نظر معمار آلمانی اتو شولص [اتو شولتس] و معمار ایرانی میرزا عبد الله در سنوات ۸-۱۹۰۷ (م)، ۲۶-۱۳۲۵ (ه. ق.) در سفارت سفیر شولمبرگ و معلمین آلمانی به توسط سفارت آلمان آوردند، سالی سه هزار تومان امپراتور آلمان و دوازده هزار تومان دولت ایران برای اداره آن مدرسه می‌داد.

روز افتتاح مدرسه جشن گرفته شد، اتفاقا کابینه نداشتیم، از رجال ناصر الملک و صنایع الدوله حاضر بودند و جماعتی از مدیران مدارس و اجزای ادارات و متفرقه. وزیر مختار آلمان نطقی سرگذشت تهران، ص: ۵۴۵

کرد در حسن روابط مملکتین، معمار مدرسه به نوبت خود و معلم مدرسه، بر زمینه تاریخ و ذکر ملل آسیایی و خویشی ایرانی و ژرمانی. می‌بایست جواب داد ولی کسی تدارک نداشت.

ناصرالملک (شاگرد مدرسه آکسفورد) برای نطق حاضر نشد، صنایع الدوله مستعد این کار نبود، از مدیران مدرسه حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی حاضر بود که گفته شد از مستخدمین رسمی نیست نهایتاً قرعه به نام من افتاد. اندیشه داشتم چه بگویم، با قدری تمجیح قبول کردم، علی‌الرسم چیزی از دوستی و حسن روابط گفتم از توجهات وزیر آلمان و زحمات معمار یاد کردم و از نطق معلم استفاده کرده گفتم جای بسی مسرت است که عموزادگان ما که پس از قرون متمادی اینک در نتیجه ارتباطات و دادیه باز به ما پیوسته‌اند با حربه کتاب و سلاح علم برای کمک به اصلاحات و اوضاع عموزادگان خود حاضر شده‌اند ... آنچه به خاطر دارم در روزنامه قدس شکسته بسته از نطق من چیزی چاپ شده است.»

عبد الله بهرامی نیز درباره مدرسه آلمانی می‌نویسد:

«اسم آلمان و عظمت آن به تدریج در ایران هم انتشار یافته و ورد زبانه شده بود. مسافرت ناصر الدین شاه ... به آن مملکت سبب شده بود که چند نفر طیب و صاحب‌منصب نظام با او به تهران آمده بودند. عده‌ای از ایرانیها به آلمان و اتریش مسافرت نموده و

متوجه شدند که به غیر از روس و انگلیس دولتهای بزرگ دیگری هم در عالم وجود دارد. دولت آلمان در ترکیه نفوذ نموده و چشمهای خود را به طرف ایران و خلیج فارس باز کرده بود و شایع بود که به زودی یک بانک هم در تهران تأسیس خواهد نمود. از چند سال پیش مرخصخانه دولتی به عهده اطبای آلمانی سپرده شد و در همه جا صحبت از ترقیات صنایع آلمان بود. جمعی از دوستان پدرم به او توصیه کردند که ما را به مدرسه جدید التأسیس بسپارد که بعد هم بتوانیم به آلمان رفته و در آنجا معلومات خود را تکمیل کنیم. پدرم این راهنمایی را پذیرفت و من هم باطنا خوشوقت بودم، زیرا که میل به شغل طبابت نداشته فقط برای اطاعت امر پدر بود که در کلاس طب دار الفنون حضور به هم می‌رسانیدم، به علاوه مقدمات تحصیل من در آن زمان برای استفاده از این رشته کافی نبود. به همین جهت من تغییر مدرسه را با بشاشت استقبال کرده و برای نوشتن اسم به آن مدرسه رفتم.

مدرسه هنوز رسماً افتتاح نشده و شروع به کار نکرده بود، فقط یکنفر به‌عنوان مدیر به تهران وارد شده و مقدمات آن را فراهم می‌ساخت. در خیابان سپه در نزدیکی انبار معروف به باستیون

سرگذشت تهران، ص: ۵۴۶

خانه‌ای بود که به امر مظفر الدین شاه برای طبیب خاص خودش دکتر ادکوک بنا نموده بودند که پس از مراجعت دکتر ادکوک به اشخاص مختلف فروخته شد. این محل را چون دارای اطاقهای وسیع بود و تقریباً تنها عمارت نو به طرز جدید تلقی می‌شد برای مدرسه آلمانی اجاره کرده بودند. در همان سال مدرسه شروع به اسم‌نویسی نمود و من نیز جدا مشغول تحصیل زبان آلمانی شدم. چنانکه گفته شد مدرسه آلمانی تا جنگ بین الملل اول به کار خود مشغول بود ولی بعدها منحل شد و سالها بعد تبدیل به مدرسه صنعتی شد. این مدرسه در ابتدای خیابان قوام السلطنه سابق و سی تیر فعلی قرار داشت.

سرگذشت تهران، ص: ۵۴۷

### نظمیه و پلیس پس از ناصر الدین شاه

پس از برکنار شدن کنت مونت دوفورت از ریاست پلیس در زمان ناصر الدین شاه، سید عبد الله خان انتظام السلطنه، برادر میرزا عیسی وزیر به ریاست نظمیه گمارده شد و پس از او میرزا ابو تراب خان نظم الدوله که از رؤسای دستگاه کنت بود و به زبان فرانسه هم آشنایی داشت، تا زمان مظفر الدین شاه در ریاست پلیس باقی بود و همو بود که بازپرسی از میرزا رضای کرمانی را نیز به عهده داشت. بعد از نظم الدوله، میرزا کریم خان مختار السلطنه به ریاست امور نظمیه تهران منصوب شد. در زمان او محل اداره پلیس به خیابان جلیل آباد (خیام امروزی) انتقال یافت.

مبنای کارهای پلیس بر آمار و نقشه تهران قرار گرفت. شهر تهران به چهار کلانتری تقسیم و دایره تحقیق (آگاهی) و دایره شور در نظمیه تأسیس و برای حفظ اموال مسروقه و نگهداری سلاحهای پلیس انباری تهیه شد و برای اینکه کارهای نظمیه مورد ایراد روحانیون واقع نشود، یکی از این جماعت به نام «شیخ علی ارداقی» مأمور نظارت در امور قضایی پلیس شد و برای کمک به دستگاه پلیس، ژاندارمری نیز به وجود آمد.

غلامحسین افضل الملک درباره دستگاه نظمیه و مختار السلطنه که پیش از این منظم السلطنه لقب داشت، می‌نویسد:

«خیابانهای دولتی ایران، که در زمستان از گل و باران اشکال داشت و کسی به سهولت نمی‌توانست عبور و مرور کند، در این اوقات سال ۱۳۱۵ (ه. ق.) که وزارت نظمیه و احتساب و تنظیف شهر به عهده کریم‌آقای منظم السلطنه شده است، مقرر شد که خیابانها و شوارع عامه را مرمت و تسویه و سنگچین نماید. او هم به‌طور درستی مشغول این خدمت شده راههای عبور و مرور را نیکو ساخت و در هر چند قدمی چاهی کند که آب باران در چاهها رفته عبور مردم سواره و پیاده آسان شود.»

سرگذشت تهران، ص: ۵۴۸



فضل الملک سپس در شرح وقایع همان سال - ۱۳۱۵ - می نویسد:

«محمد کریم خان منظم السلطنه که بعدها به لقب مختار السلطنه ملقب خواهد شد، به ریاست و وزارت دایره نظمیہ پلیس و احتساب دار الخلافه منصوب گردید. این اداره باید تحت اداره حکومت و امر و نهی حکمران دار الخلافه باشد، لکن، این مرد کافی، از فرط کفایت و درستکاری که داشت، به اغلب کارهای حکومتی و رسیدگی به عرایض متفرقه هم مداخله می کرد و حکمرانان از پیشرفت کار او عاجز بودند و نمی توانستند دم بزنند. میوه فروشان و قصابان و خبازان را تنبیهی بسزا می کرد، و نرخ معینی برای آنها قرار گذاشت، که نمی توانستند تخلف ورزند. در سال اول مداخله این وزیر نظمیہ به کار کسبه میوه طوری ارزان شد که چندین سال بود کسی به آن ارزانی میوه نخورده بود. این مرد در اوایل، ابتدا رشوت از کسبه قبول نکرد.

نرخ میوه گذاشته بود و ناگهان شنید که بارفروشان میدان و میوه فروشان بازار با زور، نهانی گران می فروشند، یک روز خود به میدان آمد. اهل میدان او را نمی شناختند. وی پاره ای تفتیشات کرد. دید که خربوزه و هندوانه فروشان تقلب می کنند. گفت: «پدر سوخته ها! هر چه از برای شما نرخ بندی می کنم، باز بعد از یک روز، به هوای نفس خود گران می فروشید. تأدیب هم که می شوید، باز ترک عادت خود نمی کنید. بهتر آن است که مال شما را غارت کنند.» بفرمود تا مردم رجاله، که بقدر دو هزار نفر حاضر بودند، بساط خربوزه و هندوانه فروشی را که بارهای زیاد حاضر کرده بودند، غارت کردند. مردم ریختند و میوه ها را بردند. دیگر پس از آن میوه را گران نفروختند.

روزی به او خبر دادند که میوه فروش درب مسجد شاه، بارهای خربوزه از اصفهان آورده یک من سه هزار به فروش می رساند. خود منظم السلطنه به درب دکان آمده، خربوزه را حکم کرد تا از انبار بیرون آوردند. به مردم ندا داد که یک من دوهزار از این خربوزه می فروشیم. اهل بازار در زمستان، قیمت چنین خربوزه ای را ارزان یافتند، لهذا، اقدام به خرید کردند. قیمت را به میوه فروش داده و گفت: «از این گرانتر نباید فروخت!»

روزی قصابی را که گوشت کم داده بود، سرازیر به قناره آویخت ساعتی آویزان ماند، نزدیک بود که بمیرد. طلاب مدرسه امامزاده زید آمده او را از قناره پایین آوردند و گناهی را شفاعت کردند. خلاصه این مرد، مرد منظمی بود و نظم و آسایش مردم را بر اخذ رشوت و بردن مداخل ترجیح می داد و مردم از او بسی تمجید کردند. ولی، نمی دانم چه شد که در اواخر وضع خود را تغییر داده، مثل اول دقیق و بی غرض در کار نبود. کسبه باز به اغتشاش کاری مشغول بودند.

سرگذشت تهران، ص: ۵۴۹

نمی دانم این تغییر حالت، تقصیر او بوده است یا از دیگران. چون او به وزارت نظمیہ افتخار یافت، محمد ابراهیم معاون الدوله، پسر مرحوم فرخ خان امین الدوله، که بعدها به منصب وزارت تجارت خانه می رسد، از خدمت وزارت نظمیہ معاف گشت.»

منظم السلطنه در همان سال ۱۳۱۵ (ه. ق.) ملقب به مختار السلطنه شد. در افضل التواریخ آمده:

«میرزا کریم خان منظم السلطنه، وزیر نظمیہ و احتساییه، به لقب جلیل مختار السلطنه ملقب و سرافراز شدند.»

در جای دیگری در همین کتاب می خوانیم:

«در تمام ممالک روی زمین، حفظ نظم و امنیت در عهده اداره ایست که آن اداره در ایران، در سلطنت [ناصر الدین شاه] تأسیس شده و رئیس آن اداره «کنت دومنت فرت» ایتالیایی بود که هنوز هم زنده است و نوکر دولت ایران است، ولی، امروز شغل و عملی ندارد، جز آنکه به غلط مواجب گزافی می برد و وجودش مثرثمری نیست. اسم این اداره در ایران نظمیہ و در خاک دولت عثمانی خبطیه و در ممالک اروپا مسلما به پولیس است. گرفتن دزدان در شب، و حفظ و حراست محلات و دکاکین در شب، و گرفتن دزدان و مستان عربده جو، و امر و نهی به فواحش و گرفتن زنان بدکار، در صورتی که فساد برپا شده باشد، تمام برعهده اجزای این اداره نظمیہ است که در جمیع محلات تهران، شبانه روز منتشر و مقیم هستند و هر چند نفر، حد و سدی دارند که باید حوزه



خود را از سرقت دزدان و عیاران مصون دارند.

این اداره نظمی، در تحت ریاست حکومت تهران است. خود رئیس اداره نظمی مستقلا طرف نصب و عزل و امر و نهی سلطنت نیست، باید تحت ریاست و امر و نهی حاکم تهران باشد.

سرکرده این اداره و اجزاء را باید رئیس نظمی گفت، لکن بعضی از روزنامه‌نگاران، محض تملق وزیر نظمی می‌نویسند: فراشخانه و کشیک‌خانه و نظمی و صندوقخانه و غیره و غیره وزارت ندارد، بلکه، ریاست دارد ...

خلاصه، امروز ریاست نظمی، که به غلط آن را وزارت نظمی گفته‌اند، با کریم آقای مختار السلطنه است. اما مختار السلطنه طوری کفایت و درستی به خرج داده که این ریاست را بالاتر از رتبه وزارت ساخته و خود او مستقل شده اعتنا به امر و نهی حکومت ندارد. خود او در امر نرخ بازار و گرفتن اشرار و رسیدگی به تنازع اهل شهر در هر ملک رسیدگی می‌کند و خوب

سرگذشت تهران، ص: ۵۵۰

هم از عهده برمی‌آید. ناظم الدوله، حکمران تهران، که بر او ریاست دارد، ابدا نمی‌تواند دست مداخله و تصرف او را در کارها کوتاه کند.»

و باز در جای دیگر همین کتاب درباره نظمی و مختار السلطنه آمده است:

«چون کریم آقای مختار السلطنه وزیر نظمی و احتساییه، بسی با کفایت بود و مستقلا به قیمت نرخ اجناس و عرض و تظلم مردم رسیدگی می‌کرد، ابدا خود را تابع و جزء حکومت تهران نمی‌دانست، این کار بر جناب حاجی غلامرضا خان آصف الدوله، حکمران تهران، گران آمده، می‌گفت: «وزارت نظمی به اذن و اجازه حکومت در گرفتن دزدان و مستان عربده‌کن و زنان فاحشه مداخله کند، به کار نرخ اجناس و امر و نهی به کسبه و رسیدگی به هر گونه عرض عارضین متعرض نشود.» مختار السلطنه هم به درستی خود مغرور بوده، ابدا خود را تابع حکومت ندانسته، بلکه، در مجلسی با حاکم طرف مشاجره واقع شد و بعضی سخنان ناملایم به یکدیگر گفتند و مدتی، کار به این طور گذشت. آخر الامر، آصف الدوله محض دوستی چهل ساله‌ای که با شاهزاده وزیر جنگ [کامران میرزا پسر ناصر الدین شاه] داشت، اسبابی فراهم آورد که مختار السلطنه به امر و نهی او رفتار کند. مختار السلطنه از این کار امتناع ورزیده، از شغل وزارت نظمی و احتساییه استعفا کرد. وزارت نظمی و احتساییه به عبدالحسین خان سالار الملک، امیرتومان، پسر مرحوم حسن خان امیر نظام، راجع گردید.»

مختار السلطنه در سال ۱۳۲۲ (ه. ق.) که سال وبایی بود و کلیه دولتمردان و رجال پایتخت، تهران را ترک گفته بودند بر حسب وظیفه‌ای که برعهده داشت تا آخرین دقائق حیات از تهران خارج نشد. نوشته‌اند حتی در غسل اموات نیز شرکت می‌کرد، تا بالاخره جان خود را بر سر این کار گذاشت و بر اثر ابتلا به بیماری وبا در تهران درگذشت.

پس از مختار السلطنه، ریاست نظمی به معاون الدوله پسر فرخ خان امین الدوله کاشی رسید و او نخستین فرد غیر نظامی است که به این سمت گمارده شد. پس از معاون الدوله، سعید السلطنه فتح الله خان دیبا به ریاست نظمی منصوب شد و پس از او آقا بالاخان سردار افخم که مورد لطف خاص کامران میرزا نایب السلطنه پسر ناصر الدین شاه و پدرزن محمد علی شاه بود.

درباره آقا بالاخان باید افزود که وی تا سال ۱۳۲۷ (ه. ق.) یعنی در زمان محمد علی شاه زنده بود

سرگذشت تهران، ص: ۵۵۱

که کشته شد. شرح چگونگی کشته شدن آقا بالاخان سردار افخم را که خوشنام هم نبود، ناظم الاسلام کرمانی چنین آورده است:

## راپورت رشت

«عصر یوم دوشنبه، ۱۶ محرم سه ساعت و ربع به غروب مانده، هفت نفر گرگی به ریاست معز السلطان رشتی وارد باغ مدیریه

می‌شوند. (باغ مدیریه جنب شهر و متعلق به مدیر الملک است). پس از ورود آنها، ابتداء قراول باغ مخالفت می‌کند که او را تهدید نموده می‌گذرند، پس از ورود به باغ به طرف عمارت می‌روند. سردار افخم و میرزا فتح الله خان وزیر مالیه و اعزاز الممالک و مستشار دفتر و سردار همایون و سردار معتمد و حاج میرزا خلیل، برادر شریعتمدار مشغول آس‌بازی بودند و یک نفر پیشخدمت مخصوص هم ایستاده بوده است.

حاجی میرزا خلیل که چشمش به معز السلطان می‌افتد از ورود او با این عده گرجیها خائف شده فوراً بیرون می‌آید، سردار همایون و سردار معتمد هم بیرون می‌آیند، سردار افخم از این حرکت وحشت نموده از اتاق بیرون دویده خود را به روی پای معز السلطان انداخته، می‌گوید هر چه بخواهید می‌دهم از قتل من بگذرید. معز السلطان با عصای خود او را کنار نموده، فوری از طرف گرجیها چند گلوله به او می‌زنند و به درک واصل می‌شود...»

همین روایت را نور الدین چهاردهی به‌طور مختصر آورده با این تفاوت که یکی از گرجیان همراه میرزا کریم خان رشتی (معز السلطان) یوسف نام داشته که بعدها معروف به استالین می‌شود.

باری پس از آقا بالا خان عبدالحسین خان، سالار الملک گروسی رئیس نظمیه می‌شود ولی چون دوره کشمکش بین محمد علی شاه و مشروطه‌خواهان پیش آمد، محمد علی شاه یکی از خاصان خود یعنی «رضا بالا» را به ریاست نظمیه گماشت و او در این سمت بود تا اینکه مجاهدین تهران را فتح کردند و یفرم خان ارمنی از طرف قشون فاتح به ریاست نظمیه منصوب شد... پس از پیروزی آزادی‌خواهان و تشکیل مجلس دوباره عین الدوله قهرمان مخالف با مشروطه در هیات دولت راه یافت. یفرم باین انتخاب اعتراض و از ریاست نظمیه یا شهربانی استعفا داد و حسن مستوفی که رئیس الوزرا بود، مظفر اعلم را بریاست نظمیه تعیین کرد. این سرگذشت تهران، ص: ۵۵۲

شخص بودجه پرسنلی افراد شهربانی را از محل درآمد باندرولی مشروبات و تریاک و عوارض قپان تثبیت و تأمین نمود و درجه‌داران نظمیه را باین صورت تعیین کرد: رسدباشی و یوزباشی و کمیسر، سرکمیسر، کلانتر.

پس از آنکه ناصر الملک قره‌گزلو بسمت نیابت سلطنت انتخاب شد. مجدداً یفرم به ریاست نظمیه منصوب شد و پس از یکسال سردار صولت به ریاست نظمیه رسید. در زمان او آموزشگاهی برای تعلیم افراد پلیس تشکیل شد و این آموزشگاه تا زمان سوئدیها بکار خود مشغول بود.

بعد از سردار صولت، قاسم خان والی (سردار همایون) به ریاست نظمیه رسید و در دوره ریاست او مستشاران سوئدی نظمیه وارد شدند و کار نظمیه را بدست گرفتند و چون سردار همایون نتوانست با آنها کار کند، استعفا داد.

در سال ۱۲۹۲ هجری خورشیدی چند تن از صاحب‌منصبان و افراد شهربانی سوئد برای اصلاح نظمیه ایران استخدام شدند. این عده عبارت بودند از وستداهل که در استکهلم کفیل یکی از کلانتریها بود. برگداهل که در آن شهر مأمور آگاهی بود. ارفاس که فقط پلیس ساده بود و چون به ایران آمدند (۲۴ صفر سال ۱۳۳۱ قمری) نخست به مطالعه وضع شهر تهران پرداختند و پس از سه تا پنج ماه که از این کار فراغت حاصل کردند، برای ترتیب کار خود به نظمیه قدم نهادند. در نخستین گام به تربیت علمی افسران و افراد شهربانی پرداختند و آنگاه امور انتظامی تهران را بین ده کلانتری تقسیم نمودند.

وستداهل خود ریاست پلیس را عهده‌دار شد و برگداهل ریاست آگاهی را و ارفاس ریاست پلیس را، این سه یکسال باهم کار کردند و چون اختلاف نظری میان آنها پیدا شد ارفاس کناره گرفت و از ایران رفت. وستداهل برای تکمیل همکاران خود مسافرتی به سوئد نمود و چند نفر دیگر را برای همکاری با خود به ایران آورد.

در تهران سوئدیها نقشه جداگانه‌ای از هر حوزه کلانتری تهیه کرده و مناطق گشت پاسبانها و خط سیر آنها را با خطوط مخصوص علامت‌گذاری و نقشه‌های مزبور را در هر کلانتری نصب کردند و نظامنامه صحیح و کاملی از روی تشکیلات نظمیه ممالک

اروپایی و احتمالاً کشور

سرگذشت تهران، ص: ۵۵۳

خودشان برای نظمیته ایران نوشتند. مستشاران سوئدی نظمیته ده سال و چهار ماه در ایران مشغول کار بودند تا پس از کودتای سوم جوت ۱۲۹۹ در سال ۱۳۰۲ خورشیدی وستداهل و همکاران او از مقام خود معزول شده و سرهنگ در گاهی بجای وستداهل منصوب شد که سرهنگ در گاهی پس از انقراض سلسله قاجاریه نیز تا چند سال رئیس شهربانی بود. ناگفته نباید گذاشت که در طول این مدت یعنی از زمان مظفر الدین شاه تا پایان دوره حکومت قاجاریه که حدود ۲۹ سال بطوری انجامید وقایع گوناگونی در تهران روی داد که بیشتر آنها گرچه جنبه سیاسی داشت که عوامل بیگانه نیز در آن دست داشتند. ولی تأثیر زیادی در تغییر و تحولات اجتماعی و جامعه شهری تهران پدید آورد که به برخی از آنها در جای خود خواهیم پرداخت. در پایان این بخش باید افزود که مستشاران سوئدی، نظمیته یا شهربانی جدید را در ایران پایه گذاری کردند که اساس آن چیزی بود که بعدها بصورت تازه تر گسترده تر پس از پایان دوره قاجاریه بوجود آمد.

### قحطی سال ۱۳۱۶ (ق.ه) در تهران

همانگونه که در بخشهای گذشته اشاره شد هر چند سال بلای قحطی گریبان مردم را می گرفت که گاهی این قحطی طبیعی و زمانی مصنوعی بود، و تنها به سود محتکرین و ثروتمندان تمام می شد.

مولف افضل التواریخ درباره قحطی سال ۱۳۱۶ (ق.ه) که در زمان سلطنت مظفر الدین شاه رویداد می نویسد:

«در فصل سنبله و میزان (شهریور و مهر) هذمه السنه هزار و سیصد و شانزده که وقت درو کردن و برداشتن خرمنها بود زارعین هر ملکی در بلوکات تهران مثل خوار و ورامین و سایر بلوک خرمنها را که روی هم انباشته گمان کردند که حاصل خوب بدست آمده است و «خدار» ها و اهل تخمین هر خرمنی را پربار تصور کردند ولی چون خرمن کوبیده شد و گندم از کاه جدا گشت و به میزان آمد. تمام «خداران» و «خراصان» که وزن گندم و جوهر خرمنی را به تخمین در می آوردند، دیدند خطا کرده اند و حاصل درست به عمل نیامده است. مثل آنکه خرمنی را که چهل خروار گندم حدس و تخمین زده بودند بیست خروار و هیجده خروار بدست آمد و از هر

سرگذشت تهران، ص: ۵۵۴

خرمنی نصفاً نصف و نیم نیم برداشته شد. به این جهت بار گندم هر روز در میدان کم آمد و آوردن آرد به خبازخانه دیر رسید و کسر آمد خبازان و اهل شهر محتاج به گندم خمسه و ساوه و عراق شدند. کرایه بارگیری گندم از شهرهای دور بر قیمت گندم قدری افزود. لهذا خبازان بهانه جزیی به دست آورده پخت نکردند و فوق الانصاف قیمت نان را بالا بردند و در آرد سبوس و خاک اره و بعضی چیزهای دیگر مخلوط کردند و بر نمک نانها افزودند. و شاطران نانوایان به دستور استادان خبازخانه در پختن نان و نان در آوردن از تنور اهمال کردند که مردم در ده نانوائی دویشته و سه پشته جمع شوند و از نبودن نان هراسان شوند و به قیمت گران خرنند، و اگر از هر ده سیر نان هفت سیر نان به ایشان دادند، از بیش و کمی دم نزنند و به بردن همان هفت سیر نان به جای ده سیر قانع شوند که فرزند و عیال ایشان بی نان نشوند و از گرسنگی نمیرند.

سبحان الله این طایفه جاکش صفت بسی بی اعتدالی کردند و نزدیک بود از بی نظمی مثل دوره ناصری که در سی سال قبل وقوع یافت (مقصود سال قحطی ۱۲۸۸ قمری است) قیمت یک من نان به پنج قران یا پنج هزار دینار و شش هزار دینار رسد که آدمیان بچگان را دزدیده و در دیگ پخته و خوردند و سگان را کشته و قوت خود کردند ...

باری آن دوره گذشت و من در این زمان حقیقت آن حال را می نویسم و کنون درباره این زمان به راستی چنین می نگارم که قیمت

گندم بالا رفت و ملاکین گندمهای خود را در انبار ذخیره کرده، منتظر شدند که قیمت هر خروار گندم را به پنجاه تومان و بیشتر رسانند و اهل تهران را تلف کنند ...

صدراعظم دیدند هر کس را بر سر انتظام نرخ بگمارند، باز از ملاکین و محتکرین رشوه می گیرد و قیمت نان را بالا می برد و مردم شورش می کنند. از برای انجام این کار شخص حاجی محمد حسن کمپانی امین سابق دار الضرب را برگزید. وی از روی جرات به خانه محتکرین که از ... و صاحب ثروت بودند رفت و به آنها گفت باید گندم خود را به خباز بدهید و قیمت آن را از قرار خرواری ده تومان از من نقدا بگیریید به تدریج از اساتید خبازخانه بگیرم.

مردمانی که از املاک خود گندم بسیار داشتند، در تهران زیاد بودند. ولی شاخص و بزرگواریشان یکی ظهیر الاسلام آقای امام جمعه و یکی از جناب میرزا محمد علی خان قوام الدوله بود و جناب امام جمعه به درجهای شهادت و بسط ید و بستگی به سلطنت داشت که حاکم تهران و احدی از وزراء قدرت نداشت که به در خانه او رود و گندم انبار او را به فلان قیمت طلب کند.

حاجی محمد حسن اول به خانه جناب امام جمعه پا گذاشت و گندم خواست که از قرار سرگذشت تهران، ص: ۵۵۵

خرواری ده تومان قیمت آن را کارسازی کند. در پایین مجلس نشست و سخنها گفت. جناب امام جمعه با کمال متانت و جمعی از اصحاب و خالصان در صدر مجلس نشست و فرمایشات کرد و گاهی به لطایف الحیل عذرها آورد.

و آخر الامر به حاجی محمد حسن گفت که شما اول از سایر ملاکین گندم بگیریید و بعد به من پردازید. حاجی محمد حسن گفت: شما پرزورتر و قوی تر از اهل این شهر هستید. اول نزد شما آمده گندم می گیرم تا دیگران حساب خود را کرده گندم انبار خود را بیرون آورده به قیمت ده تومان به خبازان بفروشند و قیمت از من ستانند که مسلمین آسوده باشند.

حاجی محمد حسن که مستغنی از گرفتن ده هزار تومان رشوه بود، و مخالفت با او مخالفت با دولت محسوب می شد و امتیازات دولتی در این صورت از میان می رفت. لهذا جناب آقای امام جمعه از انبار گندم بیرون آورد و به خبازان داد و قیمت از حاجی محمد حسن گرفت. و قوام الدوله نیز گندمها داد و همراهی کرد سایر ملاکین تهران و محتکرین گندمها بیرون آوردند و قیمت آن را از حاجی گرفتند.

نعمت فراوان گشت و در خبازخانه فراوانی دیده شد. منتها گرانی نان در این سال به یک قران رسید که پیش به هفت صد دینار می فروختند و کنون به هزار دینار به فروش رساندند.

آن قدر توفیر قیمت چندان به اهالی صدمت وارد نمی آورد. مردم از فراوانی نان و باز شدن دکاکین خبازخانه آسوده شدند. در این سال قیمت هر خرواری گندم به بیست تومان رسید و در این صورت باید نان یک من دو هزار دینار به فروش رسد ...

در این سال که غله گران بود فواکه و بقول و لبنیات به طوری ارزان بود که در سنه قبل هم اهل تهران این طور میوه را ارزان نخورده بودند. به حسن مواظبت حاجی محمد حسن و انتظام مختار السلطنه قیمت اشیا تنزل کرد. برنج در «قیصریه» از قرار «ری» دوازده هزار به فروش می رسید.

در ظرف چند روز هر یک «ری» را به هفت هزار دینار به فروش آوردند. همچنین قیمت روغن و ذغال بسی تنزل کرد. مردم آسوده شدند.»

همچنین در همین سال قحطی و گرانی بود که شعری هم مردم برای گرانی نان و گوشت ساختند که در کوچه و بازار خوانده می شد:

آبجی مظفر چرا نون گروونه آبجی مظفر چرا گوشت گروونه

سرگذشت تهران، ص: ۵۵۶

در سال ۱۳۲۲ قمری وبای عمومی از هندوستان به افغانستان و ایران سرایت کرد و بیش و کم مثل وبای سیزده سال قبل در همه جا موجب اتلاف نفوس گردید. مظفر الدین شاه اگر از عین الدوله ملاحظه نمی کرد. شاید بی میل نبود برای سالم ماندن خود از این بلای عمومی در مقابل دعاگویی سید بحرینی یک خالصه دیگر بر نهانند و قزوین او اضافه کند.

یحیی دولت آبادی درباره وبای سال ۱۳۲۲ قمری شرح مفصل تری داده است وی می نویسد:

«... در این احوال خبر موحش بروز مرض وبا در کرمانشاهان می رسد و اسباب وحشت عموم می گردد. از طرف دولت طبیب فرستاده می شود قرنطین می گذارند و لکن طولی نمی کشد که در همدان و ملایر و قم و کاشان وبا بروز می کند و در ربیع الثانی ۱۳۲۲ (ژوئن ۱۹۰۴) پا به تهران می گذارد. از وبای سابق هفده سال گذشته، اما فجایع آن بلای عظیم هنوز از خاطرها محو نشده. از این سبب اضطراب شدید در عموم خلق پدیدار شده مردم فوج فوج تهران را گذاشته به بیلاقات مسافرت می نمایند.

مرض از جنوب به تهران که بیشتر غربا و فقرا در آن جهت منزل دارند بروز کرده به فاصله چند روز کشتار زیاد می نماید. شورای عالی معارف برای چند ماه تعطیل می شود. مدارس عموماً بعنوان یک ماه بسته می شود و بعضی از آنها تا دو سه ماه باز نمی گردد و پس از دایر شدن مدارس در شاگردان آنها نقصان دیده می شود، بواسطه تلف شدن و متواری گشتن شاگردان.

اگرچه در ممالک دارای همه گونه وسایل حفظ صحت در هنگام بروز امراض عمومی باز گاهی مشاهده می شود که تلفات بسیار واقع می گردد. سعی و کوشش کارکنان اداره صحت با تمام وسایل که در دست دارند بی اثر یا کم اثر می ماند ولی مسلم است که در شهرهای ما کثافت زیاد در خانه ها و در معابر و نهرها و ناپاکی آبهای آشامیدنی موجب تولید مرضهای گوناگون می گردد و در موقع بروز امراض مسری بر شدت وحدت آنها می افزاید.

چیزیکه میان جان این مملکت رسیده هوای خوش و آفتاب تابنده آن است که تا یک اندازه

سرگذشت تهران، ص: ۵۵۷

می تواند از موجبات تولید و تکثیر امراض بکاهد. شهر تهران در ناپاکی آبهای جاری از هیچ یک از شهرهای دیگر ایران عقب نمانده است. در سرتاسر این شهر یک رختشوی خانه وجود ندارد. سر هر نهر آب و در هر گذر جامه های کثیف با هر چه دربردارد، در آبهای جاری شسته می شود، و همین آبها به خانه ها رفته به مصرف شرب مردم می رسد. در این وقت هم که آبهای پر از وبا آشامیده می شود

کسی به فکر حفظ الصحه نمی باشد و اگر معدودی از اشخاص باخبر بخواهند گرچه فقط به جوشاندن آب مشروب حفظ صحتی بنمایند، مورد ملامت عوام و بی خبران می گردند. از طرف دیگر مردم عوام به عوض هر کار به عزاداری و سینه زنی می پردازند. درست است که در این قبیل مواقع بیشتر باید به ارواح مقدس توسل جست و لکن شبها تا صبح دسته راه انداختن و با هیاهوی بسیار به تمام محلات شهر گشتن و شربت و چای و قهوه و قلیان عمومی استعمال کردن و با فریاد و داد و عزاداری اشخاص ضعیف القلب

را به وحشت انداختن و از مریضان سلب راحت نمودن نه از دین شمرده می شود و نه از انصاف و لکن دین و انصاف کجاست؟

و باید باور کرد یک قسمت از تلف شدگان از وبا بواسطه دهشت و وحشت حاصل شده از همین اوضاع مبتلا به مرض شده بدرود زندگانی گفته اند و این درجه خلطه و آمیزش زن و مرد کوچک و بزرگ در میان دسته ها و تعزیه خانه ها در توسعه دایره اشتداد مرض مدخلیت عظیم دارد و لکن کی جرات دارد در این موضوع سخن بگوید.

رئیس بلدیة تهران کریمخان مختار السلطنه گرچه عوام است و لکن مردی آگاه و خیرخواه می باشد و این اول دفعه است که تهران دارای بلدیة شده و شخص قابلی امور آن را متصدی گشته است.

این شخص خوش فطرت با عزم با اقدامات خستگی ناپذیر در کفن و دفن اموات و فراهم آوردن موجبات تقلیل بدبختی مردم این شهر می‌کوشد. گورستان مخصوصی به وضع گورستانهای ممالک مترقیه در خارج شهر تأسیس کرده می‌خواهد آتیه آنجا را گلستان نماید. سرگذشت تهران؛ ص ۵۵۷  
دی‌الاولی ۱۳۲۲ به مرض وبا بدرود زندگی می‌گوید.

مختار السلطنه در جانب غربی تهران عمارت باشکوهی ساخته و برخلاف معمول زیر آن بنا دخمه‌ای بنا کرده موقه‌درب آن را مسدود نموده بدان می‌ماند که از پیش به خاطر می‌آورده در موقعی وفات خواهد یافت که برداشتن نعش او امکان‌پذیر نمی‌باشد و دخمه مزبور قبر موقتی او خواهد بود.

سرگذشت تهران، ص: ۵۵۸

نعش مختار السلطنه را در آن دخمه می‌سپارند تا اوضاع شهر بصورت عادی برگشته از آنجا به مزار ابن‌بابویه نقل داده مدفون می‌سازند.

درخور یادآور است که عمارت مختار السلطنه همان پارک مختار السلطنه است که روح‌الله خالقی از آن یاد کرده است. ولی می‌نویسد:

«... مأموریت پدرم بسر آمد و با او به تهران مراجعت کردیم و در خانه‌ای که پشت پارک مختار السلطنه بود در خیابان آرامنه منزل نمودیم.»

خیابان آرامنه بین خیابان فرهنگ و خیابان سراب وزیر در امتداد خیابان بو علی فعلی قرار داشت.

### ساختمانهای امیر بهادر

یکی از ساختمانهایی که خوشبختانه بخشی از آن تا کنون برجای مانده است مجموعه ساختمانهایی بود که متعلق به حسین پاشاخان ملقب به امیر بهادر وزیر دربار مظفرالدین شاه می‌باشد.

مجموعه ساختمانهای نامبرده شامل چند دستگاه خانه‌های بزرگ و مفصل همچون اندرونی و بیرونی و دیوان‌خانه و حسینیه و حیاطخلوت گرمابه و سایر نیازمندیهای مربوط به زندگانی اینگونه افراد بود که طبعاً با تغییر وضع زمانه در گذشته صاحب اولیه آنها بازماندگان نمی‌توانستند از عهده نگاهداری و اداره چنین مجموعه‌ای برآیند و ناچار به فروش قسمتهای مختلف آن می‌شدند و در نتیجه بتدریج این خانه‌ها یکی پس از دیگری فروخته و خراب شد و تعدادی خانه‌های کوچک نوساز جایگزین هر کدام آنها گردید.

محل انجمن آثار ملی یکی از همین مجموع ساختمانهای امیر بهادر می‌باشد که از مجموعه ساختمانهای امیر بهادر برجای مانده و سرای بزرگ و قدیمی است که در سال ۱۳۴۶ خورشیدی بوسیله انجمن آثار ملی خریداری و پس از تعمیرات و بازپیرایی و اصلاحات در خور آن محل کار این انجمن شد.

محل انجمن آثار ملی هنگام حیات صاحب اولیه آن مخصوص حسینیه بوده است ... سرای مورد نظر در وسط محوطه غربی فاصله بین شهر تهران قدیم یعنی تهران دوره شاه طهماسبی و

سرگذشت تهران، ص: ۵۵۹

تهران پس از گسترش آن در زمان ناصرالدین شاه بود. خیابان پهنی که مختصری پایین‌تر از محل تلافی خیابان امیریه و خیابان قزوین بطرف مشرق به سمت خیابان حنیف‌نژاد (شاهپور سابق) امتداد دارد، بنام پل امیر بهادر معروف است.

در دوران گذشته در انتهای شرقی همین قسمت پهن‌تر خیابان، پلی از طرف شمال به جنوب داشت که بر روی گودال یخچال ساخته



شده بود و بدین مناسبت این قسمت پهن خیابان بنام پل امیر بهادر معروف است. باری پس از مسافت کمی به دو شاخه منشعب می‌گردد. شاخه باریکتر آن بطور مستقیم دنباله خیابان پل امیر بهادر است و بنام خیابان بو علی یا خیابان آرامنه خوانده می‌شد و شاخه دیگر کمی مایل به سمت جنوب به طرف میدان حنیف‌نژاد (میدان شاهپور سابق) ادامه می‌یابد و نام آن در حال حاضر خیابان شیخ بهایی است که قبلاً خیابان ظفر الدوله نامیده می‌شود.

خانه برجای مانده از ساختمانهای امیر بهادر که سرای محل انجمن آثار ملی است درست در همان محلی که خیابان پل امیر بهادر به دو شاخه خیابان بو علی یا آرامنه، شیخ بهایی یا خیابان ظفر الدوله منشعب می‌گردد در جانب شمال خیابان واقع شده است و خیابان باریکی هم بنام خیابان اهلی شیرازی از شمال آن می‌گذرد.

این سرا مشتمل بر صحن وسیعی است که بنای اصلی در جانب شمال آن ساخته شده. بنای دیگر شامل حوضخانه و دو اتاق و نیازمندیهای مربوط به آنها در سمت جنوب صحن احداث گشته است. محوطه آزادی نیز بصورت حیاط و باغچه با حوض آب کوچکی در شمال بنا اصلی و در ضلع جنوبی خیابان اهلی شیرازی وجود دارد که به فراخور وضع و موقع آن مورد بهره برداری قرار گرفته ...

بنای اصلی در مرحله نخستین با وضع کنونی آن کمی اختلاف داشته است اشکوب اول بنای اصلی (در مرحله نخستین ساختمان) مرکب از تالار بزرگ چهارستونی به شیوه اصیل ایرانی بنام «چهار صفا» و مزین به آینه کاری در بخش غربی ساختمان و راهرو سراسری شمالی جنوبی و پلکان انتهای شمالی آن در وسط و اتاقها و راهرو و پلکان فرعی و آبدارخانه و نیازمندیهای دیگر در سمت مشرق راهرو وسط بود و در کرانه جانب شرقی بنا هم راهرو سراسری شمالی جنوبی احداث کرده بودند که از طرفی ارتباط مستقیم بین صحن بزرگ و حیاط شمالی بوسیله آن صورت می‌گرفت (و هم‌اکنون نیز صورت می‌گیرد) و از طرف دیگر بوسیله پلکانهای فرعی دو طرفی می‌توانستند از وسط این راهرو به اشکوب دوم بروند و راهرو فرعی شرقی غربی که سرگذشت تهران، ص: ۵۶۰

از میان دو قسمت پلکانهای فرعی می‌گذشت راهرو سراسری شمالی جنوبی را بیکدیگر مربوط می‌نمود ایوان کم ارتفاعی با هفت دهانه طاق نیز سراسر ضلع جنوبی ساختمان را فرا می‌گیرد.

اشکوب دوم در مرحله نخستین شامل تالار بزرگ بر فراز تالار آینه کاری و راهرو سراسری مرکزی همانند راهرو زیرزمین با پلکانهای انتهای شمالی آن و اتاقها و سراسر و پلکانهای فرعی در جانب شرقی بنا بود و ایران پهن با ستونهای بلند سراسری در جبهه جنوبی ترتیب داده بود که بهمان صورت باقی است.

... از نظر اصول معماری و شیوه ساختمان باید یادآور شد که بنای اصلی ترکیبی از عوامل معماری ایرانی توأم با اقتباس و بهره‌مندی از برخی عوامل متداول هنگام احداث بنا (حدود هفتاد سال پیش) در روسیه است. توضیح آنکه تالار چهار صفا چهار ستونی آینه کاری در اشکوب اول و همچنین راهروهای مختلف و پوششهای ضربی تالار و راهروها و کاشیکاری راهروی مرکزی و بعضی از آستانه‌ها در همان اشکوب از جمله عوامل معماری ایران از دورانهای ساسانی و هخامنشی و حتی قدیمتر از آنست که در معماری عهد قاجاریه نیز هنوز ادامه داشت ...

کاشی کاریهای آستانه‌ها و ازاره‌های بنا و کف صحنه‌های تالار آینه و آینه کاری تمام بدنه‌ها و سقف تالار نامبرده عوامل تزئینی ایرانی است ... حاشیه‌های گچبری و تزئینات دیگر گچی در اطراف سقفها و حاشیه‌های مختلف دیگر و سربخاریها و بالا و پایین ستونهای ایوان اصلی اشکوب بالایی و همچنین صراحیهای جلو ایوان و بخاری بزرگ دیواری سبک ویژه روسیه در حوضخانه وسط بنای جنوبی انجمن و بالا-خره چگونگی ترکیب درها و پنجره‌ها به استثنای پنجره‌های ارسی عوامل معماری غربی است. در مورد سقفهای زیرین تالار بزرگ اشکوب دوم و راهروهای مجاور و اتاقها جنب آن که از پوششهای قاب‌بندی و نقاشی ترکیب



یافته است می‌توان گفت که با در نظر گرفتن سقف زیرین ایوانهای عالی قاپو و چهلستون اصفهان و قسمت‌های مختلف کاخ هشت بهشت اصفهان و ... ترتیب تخته‌کاری و قاب‌بندی چوبی در سرزمین ایران از قدیم الایام متداول بوده است و در دوره قاجاریه در موارد مختلف این نوع پوشش را با استفاده از قطعات فلزی نازک نقاشی شده سبک اروپایی انجام داده بجای تخته‌های چوبی لوحه‌های فلزی نازک منقوش را بکار برده‌اند و بدین قرار هنری آمیخته از عوامل ایرانی و

سرگذشت تهران، ص: ۵۶۱

اروپایی بوجود آمده است.

بطور کلی در عهد مظفرالدین شاه تحول ساختمانی چشم‌گیری در تهران روی نداد و تغییرات آن بسیار ناچیز بود مهمترین تحول که در جامعه آن روز پدید آمد وقایع مشروطیت و همانگونه که پیش از این اشاره شد گشایش مدارس جدید بود.

مشروطیت از رویدادهائست که باید شرح و گزارشهای مختلف و گوناگون آن را در کتابهای تاریخ خواند. فقط باید اشاره کرد که گشایش مدارس نوین، رفتن دانشجویان به فرنگ، قرضهای بی‌فایده و سفرهای بی‌فایده‌تر مظفرالدین شاه و حیف و میل خزانه دولت و تسلط روسها و اطاعت دولتیان از روسها و تشکیل قزاق به صورت قزاق روس و صاحب‌منصب روسی و نابسامانی اوضاع مالی و اعتراضات علما و دهها عامل آشکار و پنهان، همه سبب جنبشی شد که منجر به صدور فرمان مشروطیت شد.

«می‌گویند که مظفرالدین شاه سؤال کرد که مقصود از مشروطیت چیست؟ گفتند: عدل و علم و ترقی و آبادی مملکت، گفت: یعنی طهران مثل لندن می‌شود؟، گفتند: بلی، گفت: چه بهتر از این!»

عبدالله مستوفی درباره آخرین روزهای زندگی مظفرالدین شاه و امضای متمم قانون اساسی توسط شاه می‌نویسد:

«حال شاه خیلی بد است مشروطه‌خواهان هم با عجله مواد متمم قانون اساسی را نوشته از مجلس گذراندند و بوسیله مشیرالدوله برای امضاء نزد شاه فرستادند، شاه هم بعد از تردید زیاد بالاخره با رضایت ولیعهد چند روزی قبل از مرگش آن را امضا کرد. به استدعای مشیرالدوله با ضعف مزاج روزی به کالسه نشسته، در یکی دو خیابان گردش رفت. مردم نسبت به او اظهار قدردانی و خلوص زیادی نمودند، شاه را با فریادهای شمع و زنده و پاینده باد پذیرایی کردند. ولی این آخرین نمایش زندگانی او بود و چند روز بعد در ۲۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ قمری دارفانی را بدرود گفت سجع مهر این شاه شعر ذیل بود:

«دمید کوب فتح و ظفر بعون الله گرفت خاتم شاهی مظفرالدین شاه»

و نیز سردر عمارت بهارستان که بوجه مشروع محل دائمی مجلس شورای ملی شده است به

سرگذشت تهران، ص: ۵۶۲

لوحه عدل مظفر که تاریخ مشروطیت است مزین می‌گردد و از طرف ملت در تمام مملکت سوگواری پرحرارتی در مرگ او بجای آورده می‌شود که نظیرش کمتر دیده شده است.

یکی از کسانی که در سال ۱۹۰۵ میلادی برابر با ۱۳۲۳ قمری و ۱۲۸۴ خورشیدی یعنی یکسال پیش از مردن مظفرالدین شاه از ایران دیدن کرد سون آندرس فون همدین سوئدی می‌باشد که شهرت او بیشتر در شناسایی کویرهای ایران و دیگر کشورهای آسیایی است. وی در خاطرات خود از تهران بدینگونه یاد کرده است

«از دروازه قزوین که با کاشیکاری زینت داده شده است وارد شهر شدیم و با سروصدای زنگوله‌ها از خیابانها گذشتیم. شهری که من در آن دوستان قدیمی‌ام را که از سال ۱۸۸۶ و ۱۸۹۰ می‌شناختم، بدون این که کوچکترین تغییری در آنها حاصل شده باشد، دوباره دیدم ... درباره تهران چیزی برای گفتن وجود ندارد که اقلا صد مرتبه گفته نشده باشد. شهری است که در آن کوچکترین نشانه‌ای از یک نیروی جذب‌کننده کلاسیک وجود ندارد. چون شهرت این شهر به این که پایتخت ایران باشد، قدیمی‌تر از سلسله قاجاریه نیست. در تهران از آن نقش و نگار الوانی که گنبدها و منارهای اصفهان و شیراز و مشهد را فرا گرفته است هم خبری

نیست. شهر تهران در یک بلندی ۱۱۳۲ متری در محلی که اصلا جالب توجه نیست قرار دارد. محلی که روزگاری بیابانی ناآباد بود به کمک آب قنات صاحب مزارع پرحاصل و باغهای بزرگی شده است. فقط در طرف شمال تهران آن جا که البرز به متابعت از شرایط هوا و نور پشت تهران را آرایش می دهد و آن جا که دماوند قله آتشفشانی ۵۶۷۰ متر خود را برافراشته است، چشم انداز آن چنان زیباست که آدم با میل نگاهش را به آنطرف می چرخاند. از این که بگذریم تهران شهر آشفته‌گی است. مجتمعی از خانه‌های درهم و برهم و یک‌نواخت با بامهای مسطح و در و پنجره‌هایی که به طرف حیاط گشوده می شوند. شهر به هم ریخته‌ای که محل سکونت ۲۰۰۰۰۰ (دویست هزار) شیعه است ... شهر دیواری تقریبا به دردنخور با پنج دروازه و یک خندق خشک دارد. در میان خانه‌های ساده رعیت این جا و آن جا کاخهای شاه و شاهزادگان و ثروتمندان با ساختمانی ناقص و عظمتی بی معنی قرار دارد که کاملا متفاوت است. از شاهکارهای اصیل و محکم و باسلیقه هنر معماری چند مسجد شهر را از حالت یک‌نواختی خارج می کند. اما این مسجدها چشم را با کاشیهای جذاب نوازش نمی دهند و نمی توانند با خانه‌های خدا در شهرهای

سرگذشت تهران، ص: ۵۶۳

قدیمی ایران برابری کنند. حتی مسجد بزرگ تازه‌ساز هم به هنگام ساختمان نشانی از سقوط هنر معماری را در پیشانی خود داشت. به این خاطر آدم میلی به گردش در خیابانهای کسالت آور تهران ندارد. در این خیابانها تراموای اسبی اروپایی، کثیف و مواظبت نشده است و تیرهای کج چراغها با حالتی ناخوش آیند و پرخاشگر در مقابل شکل مخصوص زندگی مردم مشرق زمین قرار گرفته است و مغازه‌های اروپایی و ارمنی و یونانی در مقایسه با دکانهای بازارهای بومی، که آرامش سنگینی و احترام‌انگیز دارند، مثل تازه به دوران رسیده‌ها و خفاشها به نظر می آیند. وقتی که من در آوریل ۱۸۸۶ از تهران دیدن کردم حالت شرق شهر خیلی دست نخورده تر از حالا بود، اروپایی کمیاب بود. با این که کاملا روشن بود که ناصر الدین شاه از همه امکاناتش برای تقلید از اروپا و گشودن دروازه‌ها به روی طرز فکر خارجی استفاده می کند. کوششهایی که برای بهبود وضع مملکت به کار می رفت اتکا به نفس را در او ضعیف می کرد، عدم استقلال او را بیشتر می کرد و مقدمات سقوطش را فراهم می ساخت. اما حالا آخرین مظاهر اصالت کهن هم از بین رفته بود. تهران هتلهای اروپایی داشت. آقا و خانمهایی که خون مسیحی در رگهایشان داشتند، درشکه‌سواری می کردند و مانند شهرهای دیگر غرب لوانت، تهران هم در خطر هجوم ماجراجویان و فرصت طلبان و شیادان بود.

... در یکی از روزهای کریسمس خبر شدم که شاه شاهان مظفر الدین شاه قصد پذیرفتن مرا دارد. به همراهی گراف داپشیه به فرح آباد رفتم. کاخ تفریحی نوساز کلاه‌فرنگی مانندی که تا تهران یک ساعت فاصله داشت مرد شماره یک امروز در این کاخ اقامت داشت. وزیر دربار که مردی تاتار از آذربایجان بود از ما استقبال کرد و بعد ما را به عالی ترین محل کاخ هدایت کرد.

شاه در میان بیست نفری از درباریان در اتاق کوچکی در انتظار ما بود.

این مرد بیچاره و رنگ باخته و نحیف که سایه‌ای از پیری زودرس یک شاه بود در لباس سیاه و بسیار ساده و بدون کوچکترین نشانی از مقام با کلاهی معمولی در آن جا بود. لبخند دوستانه‌ای زده و دست نرم و بی نیروی خود را به طرف من دراز و با من به زبان ترکی صحبت کرد. از ماجراهیم در سفر طرابوزان به تهران و نقشه‌های بعدیم سؤال کرد و از من خواهش کرد که فراموش نکنم و آخرین سفرنامه را که میل داشت عکسش در آن به چاپ برسد برایش

سرگذشت تهران، ص: ۵۶۴

بفرستم. اولین قسمت از آرزوی او نمی توانست برآورده شود، چون او یکسال بعد درگذشت.

اما آرزوی دومش را در پاسخ به محبت او که عکسش را شخصا امضاء کرده و به من هدیه کرده بود برآوردم روی عکسش نوشته بود «از سلطان مظفر الدین شاه قاجار» ... بار به این ترتیب به پایان رسید ...

مظفر الدین شاه مرد فرسوده و از کارافتاده‌ای بود و حکمران نالایقی بود که مردم در کوچه و بازار بی آنکه واهمه‌ای داشته باشند از

او انتقاد می کردند ..»

این بود شرحی که سون هدین از تهران و مظفر الدین شاه داده بود.

در تاریخ بیداری ایرانیان فهرست مفصلی از وقایع سلطنت مظفر الدینشاه آمده که با اختصار به آن اشاره می کنیم:

تأسیس مدارس ملی به طرز جدید در سال سوم سلطنت در سال ۱۳۱۵ قمری انعقاد انجمن معارف و شرکت طبع کتب در تهران در سال پنجم سلطنت ۱۳۱۶ قمری شمار بسیاری روزنامه که در تهران و دیگر شهرهای ایران منتشر می شود که حدود هفتاد روزنامه بود.

حدود ۴۹ مدرسه در تهران.

تأسیس راه شوسه از رشت به تهران در سال سوم سلطنت شروع به سنگ فرش و تسطیحها بر تهران در سال سوم سلطنت. دادن امتیاز به فرانسویها برای کاوش در شهر شوش.

بنای قصر فرح آباد و ضرابخانه جدید در سال ۱۳۲۰ قمری در تهران.

بنای عمارت جدید در عمارت گلستان و سقف بلور و چراغهای برق در زیر آن در سال هفتم سلطنت.

ازدیاد چراغ برق در عمارت سلطنتی در سال هفتم سلطنت. آوردن چرخ خودنویس در تهران در سال هفتم سلطنت. شیوع تلفن و فتوگراف در سال سوم سلطنت. شیوع چراغ برق در کوچه های تهران به اقدام و همت حاج حسین آقا امین الضرب در سال یازدهم سلطنت.

تأسیس آسیای بخار در تهران به دستکاری صنایع الدوله در سال ششم سلطنت. شیوع کالسکه بخار (اتومبیل) در تهران در سال هشتم سلطنت.

شیوع چراغ برق در خانه ها و مساجد و مدارس در سال یازدهم سلطنت. ایجاد ماشین آجر پزی در تهران در سال یازدهم سلطنت. سرگذشت تهران، ص: ۵۶۵

در سال یازدهم سلطنت سقف تکیه دولت تهران که مدتی خراب بود به مخارج گراف از نو ساخته شد.

ایجاد تمبر بروات دولتی در سال ۱۳۲۳ مطابق سال دهم سلطنت. افتتاح کارخانه ریسمان بافی در حوالی دروازه شمیران تهران به همت صنایع الدوله و شرکت حاجی محمد تقی شاهرودی در ربیع الثانی در سال ۱۳۱۵ ریسمانش بیرون آمد. گراور چاپ عکس در سال یازدهم سلطنت در تهران رواج یافت.

(لنتر ماژیک) چراغ سحری در سال ششم سلطنت در تهران بروز یافت. ماشین عکس بی عکاس در سال ششم سلطنت دایر شد.

اختراع توپ و مسلسل که در دقیقه شصت تیر می اندازد و در عهد همین شاهنشاه بود.

مخترع این توپ استاد جعفر خیاط تبریزی است که نمره آن را ساخته و در اتاق موزه گذارده است. ولی این مخترع را دیدم که از گرسنگی و فقری می نالید و در خیال فرار به تبریز بود و به قدر کرایه خود نداشت.

ظاهر شدن کتابهای رومان و ترجمه کتب خارجه از قبیل سه تفنگدار و کنت مونت کریستو و غیره ها و از توقیف درآمدن آنها نیز در زمان همین شاهنشاه بود.

مشروطه شدن دولت و سلطنت ایران نیز در همین سلطنت بود.

اداره بلدیة و کشیدن تلفن به خانه ها در همین عهد بود.

سرگذشت تهران، ص: ۵۶۶

**سلطنت محمد علی شاه**

محمد علی شاه پسر بزرگ و ارشد مظفر الدین شاه و تاج الملوك ملقبه به ام‌الخاقان بود وی در سال ۱۲۸۹ (ه. ق) در تبریز زاده شد و در ولایت عهدی پدرش مظفر الدین شاه که در تبریز مقیم بود، در سال ۱۲۹۹ قمری ملقب به اعتضاد السلطنه شد و همیشه اوقات در آنجا با پدر خود می‌زیست. در سال ۱۳۲۳ قمری که مظفر الدین شاه برای بار سوم مانند پدرش برای تفریح و خوشگذرانی رهسپار اروپا گردید. محمد علی میرزا ولیعهد را قبلاً از تبریز احضار کرده به جای خویشتن به نیابت سلطنت برگزید و پس از بازگشت شاه از اروپا محمد علی میرزا دوباره به تبریز رفت و بعد سه هفته پیش از مرگ مظفر الدین شاه به تهران وارد شد و قانون اساسی را که در تاریخ ۲۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ قمری پدرش آن را قبول و صحه گذاشته بود، او هم مراتب را تصدیق و امضاء نمود. در تاریخ ۲۴ همین ماه مظفر الدین شاه درگذشت و محمد علی میرزا ولیعهد که در پایتخت حاضر بود به جای پدر پادشاه شد و در تاریخ اول ذیحجه ۱۳۲۴ قمری سلطان احمد میرزا پسر دوم خود را به ولیعهدی اعلام کرد و در پنجم همین ماه هم خودش تاجگذاری نمود.

محمد علی شاه چه در ایام ولیعهدی و چه در ایام سلطنتش بواسطه نفوذ روزافزون و تسلطی که روسها در ایران پیدا کرده بودند و انگلیسها از این حیث خیلی عقب‌تر بودند، بیشتر سیاست یکطرفه بازی می‌کرد و خیلی روسوفیل یعنی هواخواه روس بود. به این مناسبت انگلیسها هم از همان اول، به ولایت عهدی و بعد به سلطنت محمد علی شاه بهیچ وجه راضی نبودند.

هنگامیکه محمد علی شاه سلطنت رسید انگلیسها که از او راضی نبودند و از وضع و رویه او به خوبی آگاهی داشتند هر روز برایش گریه رقصانی راه می‌انداختند و بازی مشروطیت را که بدستیاری آنان در سلطنت مظفر الدین شاه ریشه دوانیده بود در سلطنت محمد علی شاه برای نفع خودشان بیشتر آبیاری کرده و تقویت نمودند تا اینکه کاملاً در طرح نقشه خود موفقیت حاصل کرده و سرانجام قضیه منتهی به خلع محمد علی شاه از سلطنت گردید و از این به بعد

سرگذشت تهران، ص: ۵۶۷

سیاست خود را از هر جهت جانشین سیاسی روس نمودند.

می‌توان گفت در تقریباً سه سالی که محمد علی شاه پادشاه بود (۱۳۲۴-۱۳۲۷ قمری) نه تنها تغییر مثبتی در شهر تهران رخ نداد بلکه بسیاری از ساختمانها و بناهای با ارزش نیز دستخوش ویرانی و غارت شد از جمله ساختمان بهارستان و خانه ظل‌السلطان (پارک مسعودیه) و غیره ...

همچنین تهران و دیگر شهرهای ایران اکثر دچار آشوب و آشفتگی بود. از وقایع مهم دوره سلطنت محمد علی شاه می‌توان از چند واقعه تاریخی یاد کرد.

۱- ترور میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک، وزیر اعظم دوره ناصری و مظفوری و چند ماهی هم در دوره محمد علی شاه که خود داستانی شگفت دارد و هنوز همه پرده‌های آن آشکار نشده است. فقط باید اشاره کرد که امین السلطان تا پیش از واقعه تنباکو در زمان ناصر الدین شاه در بست در اختیار انگلیسها بود سپس خود را در اختیار روسها گذاشت تا آنکه سرانجام در برابر در مجلس شورای ملی بضر چند گلوله از پای درآمد.

علت آن هم مخالفت روس و انگلیس و محمد علی شاه با او بود. اما نکته جالبتر آنکه روز کشته شدن او مصادف با امضا شدن قرارداد دو منطقه نفوذ روسیه و انگلستان بود.

مهدی بامداد در این باره می‌نویسد:

«چون امین السلطان می‌بایستی کشته شود و از میان برود و در چنین روزی (۳۱ اوت ۱۹۰۷ میلادی برابر با ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قمری) نیز قرارداد روس و انگلیس دایر بر تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ امضاء گردید و به رقابتهای یک قرن طرفین در سر موضوع ایران که بشدت ادامه داشت تقریباً خاتمه داده شده بود و روسها حاضر شدند که از این ببعدها با تشریک مساعی انگلیسها در امور ایران کار

کنند و دیگر نسبت به عملیات یکدیگر کارشکنی ننمایند. چون قرار داد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بسته و امضاء شده بود، روسها دیگر بوجود شخص بخصوصی که در راس دولت باشد چندان احتیاجی نداشتند و علاقه‌ای در این باب نشان نمی‌دادند. روز شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ (ه. ق) امین السلطان برای بردن دستخط شاه و معرفی وزیر جنگ و وزیر دادگستری به مجلس رفت و جلسه علنی تشکیل یافت و پس از مذاکره و معرفی وزراء ختم جلسه اعلام گردید و بعد امین السلطان با چند نفری از وکلاء جلسه خصوصی تشکیل داد و مذاکرات به درازا کشید و مخصوصا ایادی بیگانگان که در مجلس بودند و از قضیه اطلاع داشتند، مباحثات و مذاکرات خود را دستی قدری طولانی کردند که از شب زیاد بگذرد و

سرگذشت تهران، ص: ۵۶۸

ساعت به هشت و نیم یا باصطلاح آن روز دو ساعت و نیم از شب گذشته رسید. امین السلطان آماده رفتن شد و به اتفاق سید عبد الله بهبهانی مجتهد که از موافقین جدی او شده بود بطرف در خروجی مجلس آمد. در میان راه سیدی رسید و نامه‌ای به سید عبد الله داد که آن را بخواند.

سید عبد الله مکث کرد که نامه را ببیند. اتابک به راه خود ادامه داد. قبلا کالسکه اتابک را که باید دم در ایستاده باشد، از آنجا دورتر نگه‌داشته بودند. اتابک دم در مجلس قدری منتظر ایستاد تا کالسکه‌اش را بیاورند و قاتل در این مدت با دقت کامل مشغول هدف‌گیری خود شد و سه گلوله به اتابک اصابت نمود. اتابک به زمین افتاد، بعد او را لای عبایش گذاشته بخانه‌اش در خیابان لاله‌زار بردند و پس از نیم ساعت جهان را بدرود گفت و در قم در مقبره خاص خود مدفون گردید. بسیاری از رجال که در آن زمان دست‌اندرکار دولت بودند و با دربار رفت و آمد و با محمد علی شاه تماس داشته‌اند، عقیده‌شان بر این است که اتابک بدستور محمد علی شاه کشته شده و بعقیده آنان این اشخاص دبیر السلطان پسر میرزا محمد خان مستوفی و کیل الدوله، سید محمد صنیع حضرت مجلل السلطان و موقر السلطنه حبیب الله خان در کشتن اتابک دست داشته‌اند.

دومین واقعه مهم که تاثیر بسیار در آینده مملکت داشت رویداد توپ بستن مجلس است که از آن ناظم الاسلام در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان بعنوان «یوم التوب» یاد کرده است.

پس از بمب انداختن بسوی محمد علی شاه که نتیجه‌ای نداشت. اختلاف میان او و مجلسیان را بیش از پیش شدیدتر کرد و از این تاریخ شاه در صدد دفع آنان برآمد، تا اینکه در روز ۵ شنبه ۱۴ خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی برابر با ۴ جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری شاه با شتاب از شهر خارج شده در باغشاه قرار گرفت و این عمل وی تولید نگرانی زیادی از مشروطه‌خواهان نمود و جنب و جوش در طرفین ایجاد گردید و بالاخره در روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری برابر با دوم تیر ۱۲۸۷ خورشیدی مجلس را بتوپ بست.

درباره این روز بیشتر کسانی که خاطرات خود را از آن روز نوشته‌اند هر یک بنا به فرض و هدف خاصی به وصف آن پرداخته و به اصطلاح همه جوانب امر را بنابر مقتضیات زمان در نظر گرفته‌اند. اما نوشته ناظم الاسلام چون بصورت پیش نویس و قلم‌انداز نوشته شده و نویسنده

سرگذشت تهران، ص: ۵۶۹

فرصت حک اصلاح آن را نیافته و بعدها همانگونه بچاپ رسیده جذابیت بیشتری دارد و بیشتر بدل می‌نشیند و قابل حس است. از این رو نوشته ناظم الاسلام را برگزیدیم.

ناظم الاسلام می‌نویسد:

«روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ بازارها بسته تعطیل عمومی حتی اداره واگون و سایر ادارات دولتی و غیردولتی تعطیل. طرف صبح برادر شمس الحکماء و کیل مجلس حرکت کرد که برود به طرف مجلس گفتم: شب گذشته درباریها خیال شبیخون به

مدرسه سپهسالار را داشتند قدری تامل کن تا خبر رسد. جواب داد تکلیف ما و کلاء مجلس این ایام بودن در مجلس است و انگهی استخاره کردم رفتن خوب است و روانه شد. به فاصله نیم ساعت جناب مجد الاسلام مدیر روزنامه «ندای وطن» وارد بر بنده نگارنده شد. بسیار متفرق الحواس با چشم گریان و دلی بریان رنگ از رویش رفته و خون در بدنش جوش آمده است. پس از ملاقات گریه او را دست داد که وای ملت وای ملت، از مطلب مستفسر شدم جواب داد شب گذشته قزاق و توپ و سرباز اطراف مجلس و مدرسه را گرفته نه می گذارند کسی وارد بر مجلسیان شود و نه کسی از مدرسه خارج شود. چند نفری را هم گرفته اند. در این بین صدای غرش توپ بلند شد و از صبح الی کنون که چهار ساعت به غروب است متوالیا صدای توپ و تفنگ عالم را گرفته است. پس از یک ساعت که مشغول مذاکره بودیم اخوای شمس الحکماء مراجعت نمود با حالی بد و رنگی پریده و گفت تا نزدیک مجلس رفتیم ولی مانع شدند از رفتن و گفت جمعی از و کلاء را دیدم که مثل من مراجعت می کنند نمی گذارند بروند و از قرار مسموع آقای آقا سید عبد الله و آقای آقا سید محمد را کسی مانع نشده است این دو بزرگوار تشریف بردند به مجلس ولی جناب آقا سید جمال افجه ای داماد جناب حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل را مانع شده بودند. ایشان هم از راهی دیگر رفته بودند محاذی انجمن آذربایجان که رسیدند سوارهای قزاق اطراف درشکه را گرفته و مانع از عبور آقا شده اند. اجزاء انجمن آذربایجان به یاری جناب آقا آمده بودند، جنگ بین آنها و قزاق در گرفت و چند تیر به طرف ملت خالی شد که یکدفعه یک نارنجک انداخته می شود چند نفر قزاق و چند اسب کشته شده است قزاق روبه فرار می گذارد.

اگر این مطلب صدق باشد کار ملت گذشت، مفسدین کار خود را کردند. سید حاجی آقا فراش روزنامه «کوکب دری» آمد و گفت: سه عراده توپ از دست قزاق گرفته شد و به تصرف ملت در آمد در خیابان چراغ برق در قهوه خانه عرش جمعی از ملت سنگر بسته با تیر تفنگ سرباز و دولتیان را دفع می کنند. آقا شیخ مهدی پسر حاج شیخ فضل الله که از مجاهدین است محرک سرگذشت تهران، ص: ۵۷۰

شده است در مدرسه صدر و مسجد شاه. صدر العلما و عده زیادی از سادات و طلاب کفن به گردن انداخته قرآن در دست بدون اسلحه عازم رفتن به مجلس و امداد از ملت بودند ... چند دفعه عازم شدم که اسلحه خود را بردارم و بروم مسموع گردید هر کس را در کوچه و بازار و خیابان با اسلحه ببینند با تیر می زنند به این جهت و جهاتی دیگر که یکی از آنها نوشتن این تاریخ است (منظور تاریخ بیداری ایرانیان) راضی نشدم که خود را بکشتن بدهم و الان که طرف عصر است جز صدای توپ دیگر صدایی شنیده نمی شود. چند نفر را هم فرستادیم که تحصیل خبر نمایند هر چه خبر رسید درج می نمایم ولی خدا گواه است از غصه ملت و سادات و علما دیگر حالتی باقی نمانده است. امروز روز امتحان است هر کس شهید شد در راه وطن خوشا به حال او یا لیتنی کنت معهم فافوز فافوزا عظیما ... آنچه علی التحقیق خبر رسید از این قرار است: شب گذشته قزاق و سرباز اطراف مجلس و مدرسه را گرفته صبح احدی را مانع از خروج نبودند الا آنکه کسی را نمی گذارند وارد شود. در وقت ورود جناب آقا سید جمال افجه ای مانع ورود ایشان می شوند که انجمن آذربایجان در مقام حمایت و مدافعه از آقا تیر می اندازند به قزاق و یک نارنجک هم می اندازند به این انداختن بم (بمب) و شلیک بی موقع، قزاق برمی گردد در باغشاه اذن شلیک را گرفته مراجعت می کنند به شلیک توپ مجلس را منهدم و خراب می کنند، مدرسه سپهسالار را نیز گلدسته و گنبد او را خراب کرده اسباب مجلس را که بالغ بر یک کرور تومان بود به غارت بردند. مدرسه سپهسالار را نیز غارت کردند. انجمن آذربایجان و انجمن مظفری و خانه بانو عظمی و خانه ظل السلطان و دکاکین اطراف و خانه های اطراف خراب و اسبابش غارت شد. مجملانه ساعت جنگ بین ملت و درباریان طول کشید تا بالاخره ملت مقلوب و درباریان غالب شدند.»

یحیی دولت آبادی محاصره مجلس و مدرسه سپهسالار اینگونه شرح داده است.  
«... قزاق و سرباز طرف سرچشمه راه خیابان و سرکوچه پشت مسجد را می گیرند و دو طرف خیابان روبه مجلس سوار قزاق ایستاده.



یک دسته سوار قزاق روبروی در مجلس عرض خیابان نگارستان را می‌گیرد و هم یک دسته قزاق از طرف خانهای ظل السلطان آمده بالا دست انجمن آذربایجان سر خیابان را می‌بندند. یک دسته در سر خیابان سیف الملک راه عبور آن خیابان و خیابان صفی علیشاه را مسدود می‌کنند. یک یا دو عراده توپ همراه دارند. هر کس نقشه بهارستان و مسجد سپهسالار یا فضای نگارستان و خیابانهای اطراف نظامیه را بداند

سرگذشت تهران، ص: ۵۷۱

می‌داند که با این محاصره دیگر راهی برای وارد شدن به بهارستان و مسجد نیست مگر از جانب شرقی باغ بهارستان که دیوار کوتاه و در کوچک بی‌استحکامی بطرف صحرا دارد و هم در مسجد، دری است در جانب شرقی که معروف به در زنانه است و طرف شرقی مسجد و بهارستان از قشون دولتی خالی است و تنها راه فراری است برای کسانی که در آن محوطه هستند.

در اینجا لازم است درباره نام خیابانهایی که از آنها یاد شده و نیز قهوه‌خانه عرش توضیح کوتاهی داده شود.

خیابانی که خانه ظل السلطان و انجمن آذربایجان در آن قرار داشت همان خیابان اکباتان است. خیابان سیف الملک همان خیابان شاه‌آباد سابق و جمهوری فعلی است. خیابان دوشان‌تپه خیابان ژاله سابق و خیابان مجاهدین اسلام امروزی است.

در شرقی مسجد سپهسالار که به در زنانه مسجد مشهور بود در کوچه پشت مسجد سپهسالار قرار داشت که امروزه از آن کوچه نشانی نیست.

قهوه‌خانه عرش در خیابان چراغ‌برق نرسیده به پامنار بود. بگفته جعفر شهری از آن روبه این قهوه‌خانه قهوه‌خانه عرش نام نهاده بودند که تنها قهوه‌خانه در مرتبه فوقانی بود و دیگر اینکه تنها ساختمان دو طبقه در تمام شهر بود که بر خیابان ساخته شده بود زیرا دکاکین تماماً یک طبقه بودند و هنوز دو اشکوبه (طبقه) و سه اشکوبه‌سازی بر خیابان معمول نشده بود این قهوه‌خانه در دو اتاق تودرتو با پله‌هایی باریک و بلند بود و پنجره یک اتاق بطرف خیابان باز می‌شد.

باید افزود که غیر از محیطی که در اطراف مجلس و مدرسه سپهسالار محاصره شده بود در جای دیگر شهر جنگی نمی‌شد. مگر در خیابان چراغ‌برق که قهوه‌خانه معروف به عرش را مدیر روزنامه روح‌القدس با چند نفر دیگر سنگر کرده هنگام گذشتن قشون و عبور دادن توپ به آنها شلیک کرده چند نفر را می‌کشند و بالاخره روح‌القدس بدست قزاقان گرفتار می‌شود.

دولت‌آبادی طی گزارش مشروح خود از این روز یعنی روز به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه به شرح غارت و ویرانی مجلس و چند جای دیگر می‌پردازد و می‌نویسد:

«... و تا شب، بهارستان و عمارت مجلس و تمام نقاط اطراف بهارستان و مسجد از خانه ظل

سرگذشت تهران، ص: ۵۷۲

السلطان گرفته و دکاکین جدید بنای آن که اداره روزنامه بامداد هم جزو آنها است و خانه میرزا صالح خان و انجمن آذربایجان و خانه‌های اطراف آن و خانه سید علی قمی و انجمن حمیت و انجمن مظفری و دکاکین شمالی نگارستان و مهمانخانه آخر نگارستان و قهوه‌خانه مخصوص بهارستان و خانه تاجری که در شمال باغ بهارستان واقع است و مسجد سپهسالار جولانگاه تعدی غارتگران گشته، مردم پست فطرت اسباب نفیس قیمتی را از خانه ظل السلطان و خانه میرزا صالح خان و خانه‌های اطراف از عمارت مجلس و عمارتهای بهارستان که پراست از ذخیره‌های گرانبهای عهد میرزا حسین خان سپهسالار همه را یغما می‌نمایند و ای کاش ببردن اسباب فناعت می‌کردند درها و پنجره‌های گران‌قیمت را از جای کنده می‌برند. سنگهای هزاره‌ها را کنده چوبهای سقف را درمی‌آوردند. آینه‌های بزرگ را از دیوارها جدا می‌کنند و هر کدام بزرگ است با سنگ آن را شکسته تکه‌هایش را می‌برند. در عمارت بهارستان قریب سی عدد جار بلور و بیست کاسه و کمتر و زیاده‌تر و چهلچراغهای قیمتی است همه را برده و هر چه بردنی نیست آنها را خورد می‌نمایند. قالیهای بزرگ سنگین وزن و سنگین‌قیمت را قطعه‌قطعه کرده تقسیم می‌نمایند و این عمل با فرش



بهارستان در تاریخ تکرار می‌شود.

تابلوهای نقاشی شده گرانها بدست تاراج می‌رود. بالجمله علاوه بر فرش و چراغ و مبل و اسباب و چراغهای برق و میز و صندلی و آینه‌های منصوب و غیره منصوب درهای خاتم‌سازی شده و ارسیهای مثبت کاری اعلی و تخته‌بندیهای اطاق جدید مجلس که به مخارج بسیار با صندلیهای ممتاز و میزهای قشنگ تازه ساخته شده و هنوز برای یک دفعه هم مجلس در آن منعقد نگشته با سنگهای مرمر هزاره‌ها و کاشیهای قیمتی و آهنهای محجرهای اطراف و هر چه را تصور کرده‌اند کسی به‌ازای آن پولی بدهد همه را می‌برند و همچنین خانه ظل السلطان و باقی محلهای غارت شده به اشیاء منقول اکتفا نکرده از غیر منقول هم نمی‌گذرند و تمام غارتها بدست قزاق و سربازهای سیلاخوری و کمی از اشرار و مردم بی‌سروپای شهری شده ...»

درباره علت بمباران خانه ظل السلطان عموی شاه و خانه جلال الدوله پسرعمو و خانه ظهیر الدوله شوهر عمه توسط محمد علی شاه و غارت اموال موجود در آن اینطور آمده است: «هدف نهایی از حمله به خانه این سه شاهزاده دست یافتن به اسناد و مدارک لژ فرماسونی «بیداری ایران» وابسته به «گرانند اوریان دوفرانس» بود که در آن هنگام در تهران فعالیت می‌کرد. اگرچه شاهزادگان مذکور همه عضو این لژ بودند ولی مرکز و دفاتر لژ مزبور همه در خانه ظهیر الدوله

سرگذشت تهران، ص: ۵۷۳

محل فعلی انجمن اخوت جمع بود. این لژ را فراماسونهای فرانسوی در ایران تشکیل داده بودند و مسیو لاتی ویزیوز رئیس مدرسه الیانس اسرائیل یکی از فعالین و روساء کارگردان آن بشمار می‌رفت در لژ بیداری ایران عده زیادی از مشروطه‌خواهان عضویت داشتند و عده‌ای از آنها در مجلس اول و دوم و کیل شدند. محمد علی شاه می‌خواست با دست یافتن به اسناد و مدارک این مرکز فراماسونری از ارتباط مشروطه‌خواهان با انگلیسها مطلع شود. ولی فراماسونهای عضو لژ که در کنار محمد علی شاه می‌زیستند، شبانه ماجرا را به مرکز خود اطلاع دادند. در نتیجه قبل از حمله، فراماسونها شبانه همه اسناد و مدارک لژ را بوسیله میرزا محمد خان، منشی سفارت فرانسه (سناتور محمود جم) از خانه بیرون برده و به گاو صندوق سفیر فرانسه منتقل گردید. قسمتی از این اسناد بعدها یعنی در سال ۱۳۲۹ بوسیله مرحوم ابراهیم حکیمی حکیم الملک به فرانسه منتقل گشت و به بایگانی راکد گرانند اوریان تحویل گردید.» محمد علی شاه پس از به توپ بستن مجلس و شکست آزادی‌خواهان جمعی از آنان را کشت و گروهی را تبعید کرد و بقیه را هم زندانی نمود. تا اینکه پس از یکسال تهران بدست مشروطه‌خواهان فتح شد و در روز جمعه ۲۸ تیر ماه ۱۲۸۸ خورشیدی برابر با ۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲۷ قمری محمد علی شاه از سلطنت آباد با پانصد تن از سربازان و نوکرانش از آن جمله حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ حرکت کرده به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد. پس از این پناهندگی به خودی خود از تخت و تاج شاهی برکنار گردید.

شرح رویداد این روز تاریخی را ناظم الاسلام چنین نگاشته است:

«روز جمعه ۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲۷ دیشب صدای توپ و تفنگ می‌آمد که معلوم بود در خارج دروازه است. لکن در اول صبح در ارگ و توپخانه خیلی تفنگ خالی کرده و یک ساعت متوالی صدای تفنگ از ارگ مسموع می‌گردید که صنیع حضرت و شاطر حسین با جمعی از الواط ارگ را محافظت می‌کنند و تیر به هوا و در و دیوار خالی می‌کنند.

امروز دو ساعت به ظهر در شهر منتشر گردید که محمد علی شاه رفته است به سفارتخانه روس و از تخت و تاج استعفا داده است. اگرچه هنوز باور نمی‌کنم، ولی از رشادت مجاهدین و شجاعت بختیاری و حرکات ناهنجار درباریان نتیجه همین است که ملت غالب و دولت مغلوب شود. زیرا که در این یکسال استبداد به حدی قلوب مردم از شاه منزجر شده است که حد و وصف ندارد ...

سرگذشت تهران، ص: ۵۷۴

الان که اول شب است اخبار امروز را که به تحقیق دست آورده‌ام می‌نگارم. امروز صبح محمد علی شاه با جمعی از اجزاء خود از

قبیل حسین پاشا خان امیر جنگ و مجلل السلطان و ارشد الدوله با دویست سیصد نفر سوار و عده‌ای از سیلاخوری و مامقانی و چهار عراده توپ، از سلطنت آباد به طرف سفارتخانه روس فرار کرده و آن سفارتخانه را مأمین خود قرار داده و خود را از تاج و تخت کیانی بی‌بهره و نصیب نمود. در این روز چهار ساعت به غروب مانده در عمارت بهارستانی مجلس عالی از وجوه مملکت در خصوص عزل محمد علی شاه و نصب سلطان احمد میرزا ولیعهد به سلطنت ایران و تعیین نایب السلطنه و وزراء مسئول تشکیل شد

«...»

محمد علی شاه پس از ۵۲ روز توقف در سفارت روس روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۲۳۷ قمری سفارت روس را در زرگنده ترک کرده به نظارت دو نماینده روس و انگلیس با چهل تن همراهان خود را اعم از زن و مرد آهنگ سفر به روسیه نمود و در شهر ادسا اقامت کرد ... تقریباً دو سال بعد (۱۳۲۹ قمری) روسها دوباره محمد علی شاه را به ایران برگردانده و در گمیشان او را پیاده کردند. انگلیسها جدا با ورود او مخالفت ورزیده و باز از این بابت رقابت و کدورت میان دولتین تولید شد و از گوشه و کنار ایران غوغا برخاست و صداها بلند گردید. عاقبت انگلیسها موفق شدند و او را دوباره به روسیه برگردانیدند.

در سال ۱۳۳۳ قمری (۱۹۱۵ میلادی) در جنگ بین‌المللی اول روسها باز قصد داشتند مجدداً محمد علی میرزا را از راه بندر گز به ایران وارد کنند. ولی به جهاتی این موضوع منتفی گردید.

محمد علی شاه پس از شانزده سال دربدری و آوارگی سرانجام در بندر ساونا در ایتالیا در یازدهم رمضان ۱۳۴۳ (ه. ق) (فروردین ۱۳۰۴ خورشیدی) در سن ۵۴ سالگی جهان را بدرود گفت.

سجع مهر محمد علی شاه بعد از «الملک لله» این بیت است:

بتوقیع برزد بعون الهی محمد علی خاتم پادشاهی

از اشعاری که پس از شکست محمد علی شاه از مردم در میان مردم رواج داشت و بر سر زبانها بود یکی این شعر بود.

ممدلی شاه قرت کوتوپ شرنپلت کو

سرگذشت تهران، ص: ۵۷۵

## سلطنت احمد شاه

### اشاره

احمد شاه پسر دوم محمد علی شاه در سال ۱۳۱۴ قمری برابر با سال ۱۲۷۵ خورشیدی و ۱۸۹۶ میلادی در تبریز متولد و در سال ۱۳۲۷ قمری برابر با ۱۲۸۷ خورشیدی و سال ۱۹۰۹ میلادی بجای پدر مخلوعش به شاهی برگزیده شد و چون هنوز به سن بلوغ نرسیده بود پنج سال در تحت قیمومت دو نایب السلطنه که اولی عضد الملک قاجار و دومی ابو القاسم خان ناصر الملک قره‌گزلو بودند باقی ماند و در سال ۱۳۳۲ قمری هشت روز پیش از آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ میلادی خود زمام سلطنت را در دست گرفت و پس از دوازده سال پادشاهی او را در سال ۱۳۴۴ قمری (۹ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی) برابر با ۱۹۲۵ میلادی از سلطنت خلع گردانیدند.

در زمان سلطنت احمد شاه وقایع گوناگون ناگواری در ایران رخ داد و بویژه در تهران از اواخر سال ۱۲۹۹ خورشیدی که کودتای سوم حوت (اسفند) با کمک و رهبری انگلیس بوقوع پیوست و تا پایان دوره قاجاریه حوادث و زدوخوردها و ترورها همچنان ادامه داشت که در جای خود به آنها اشاره خواهد شد. یکی از مهم‌ترین رویدادهایی که پیش از کودتای حکیم فرموده سوم اسفند ۱۲۹۹ (ه ش) رخ داد قرارداد ۱۹۱۹ میلادی در دوره نخست وزیری وثوق الدوله (حسن وثوق) برادر قوام السلطنه معروف می‌باشد،

که ایران را به تحت الحمایگی انگلستان درمی آورد.

دولت انگلیس نیز به پاداش چنین خدمت صادقانه‌ای که حسن وثوق نخست‌وزیر با همکاری دو وزیر دیگرش اکبر میرزا صارم الدوله پسر ظل السلطان وزیر دارایی و فیروز میرزا نصره الدوله پسر بزرگ عبد الحسین میرزا فرمانفرما وزیر خارجه به وثوق الدوله نخست‌وزیر شصت هزار لیره که در آن زمان معادل صد و پنجاه و سه هزار تومان می‌شد و به صارم الدوله اکبر میرزا وزیر دارایی چهل هزار لیره و به نصرت الدوله وزیر امور خارجه سی هزار لیره

سرگذشت تهران، ص: ۵۷۶

می‌دهند. نرخ لیره در ایران و در این تاریخ یعنی سال ۱۲۹۸ خورشیدی ۲۵/۵ ریالی بوده است.

درخور یادآور است که احمد شاه سه بار به اروپا رفت در سفر آخر نظر این بود که شاه در لندن موافقت خود را بر قرارداد، اظهار و آن را تأیید نماید. ولی با آنکه نصره الدوله و سپس ابو القاسم خان ناصر الملک اصرار و تأکید کردند تا شاه در مجلس رسمی با قرارداد موافقت کند و بعد آن را امضا نماید، احمد شاه زیر بار این خیانت نرفت و بعد هم آن را امضا نکرد. در تاریخ بیست ساله آمده است:

همان شبی که صبح روز قبل آن پادشاه ایران وارد لندن شده بود، مهمانی مجلل و بزرگی از طرف اعلیحضرت امپراتور انگلیس به افتخار شاه ایران داده می‌شد که در این مهمانی علاوه بر اینکه پادشاه انگلیس و تمام رجال نامی انگلستان حضور داشتند. عموم سفرای مقیم لندن و حتی برخی از سلاطین دیگر اروپا هم در سر سفره حضور داشتند. در سر این سفره‌ها معمولاً نطقهایی می‌شود که قبلاً زمینه نطقها را حاضر و به اطلاع طرفین می‌رسانند.

نصرت الدوله وزیر امور خارجه ایران زمینه نطق احمد شاه را که در جواب نطق پادشاه انگلیس بایستی ایراد نماید تهیه کرده در ضمن آن مضمونی بود که دال بر موافقت دولت شاهنشاهی با قرارداد می‌نمود.

احمد شاه بر این جمله خط می‌کشد. نصرت الدوله مدتی با شاه مذاکره می‌نماید و بالاخره نتوانسته بود که شاه را متقاعد کند. بنابراین مایوس می‌شود و نزد ناصر الملک نایب السلطنه (سابق) می‌رود و جریان را گزارش می‌دهد.

ناصر الملک نیز باتفاق نصرت الدوله مجدداً نزد شاه رفته مدتی مذاکره و اصرار می‌نماید که در موقع مبادله نطق، احمد شاه اشاره‌ای به قرارداد بنماید. ولی احمد شاه از این امر امتناع می‌کند و حضرات مأیوسانه از اتاق شاه خارج شده به اتاق شاهزاده نصرت السلطنه (عموی احمد شاه) می‌روند ... ناصر الملک ... اظهار می‌کند خواهش می‌کنم خدمت شاه رسیده از قول من عرض کنید من نان و نمک دولت قاجاریه را خیلی خورده‌ام و بقای سلطنت قاجاریه را خواهانم، وظیفه خود می‌دانم که صلاح سلطنت قاجاریه و دولت و ملت ایران را هر چه به نظم

سرگذشت تهران، ص: ۵۷۷

می‌رسد بعرض برسانم. به قراری که معلوم شده است زمینه نطقی که توسط نصرت الدوله تهیه شده مطبوع طبع اعلیحضرت همایونی واقع نشده و قسمتی از آن را قلم زده‌اند. در صورتی که بنده صلاح اعلیحضرت همایونی می‌دانم که جمله مزبور را قبول فرموده در نطق خود بگنجانند.

پس از مذاکرات زیاد ... با اتفاق نزد شاه می‌روند. در حالیکه اعلیحضرت هم هنوز لباس پوشیده بود. اظهارات ناصر الملک در حضور شاه تکرار می‌گردد. و هر چه به شاه اصرار می‌شود مفید فایده واقع نمی‌گردد و مراجعت می‌نمایند. هنگام مراجعت ناصر الملک به شاه پیغام می‌دهد که اگر این جمله از نطق را حذف فرمایند سلطنت قاجاریه و سلسله قاجاریه را در خطر انداخته و سلسله قاجاریه را منقرض خواهند کرد.

شاه جواب می‌دهد ممکن نیست من این جمله را در نطق خود بگنجانم، جهنم هر چه می‌شود بشود. و اگر انگلیسها مایل نیستند من

الساعه جامه‌دانم را برداشته از لندن خارج می‌شوم.

پس از این جواب ناصر الملک مایوسانه مراجعت می‌نماید. ولی نصرت الدوله مجدداً شخصاً به حضور شاه آمده داخل مذاکره می‌شود و سرانجام موفق به راضی کردن شاه نمی‌گردد. حتی شاه با تغییر در اتاق را باز می‌کند و دست نصرت الدوله را گرفته خارج می‌نماید.

... بالاخره انگلیسها می‌گویند ما اصراری نداریم که فورمول معینی در سر سفره گفته شود شاه ایران آزاد است هر نوع نطقی که میل دارند ایراد فرمایند..»

سرانجام این قرارداد خود بخود لغو می‌شود ولی بگونه دیگری اجرا می‌گردد که آغاز آن همان کودتای سوم حوت سال ۱۲۹۹ خورشیدی می‌باشد که امپراتوری انگلستان و مامورین او چه داخلی و چه خارجی کاملاً در آن دست داشتند. چنانکه هنوز دو روزی از وقوع این کودتا نگذشته بود که افراد آگاه به مسایل سیاسی و اجتماعی ایران به حکیم فرموده بودن این کودتا پی بردند و دانستند که عوامل کودتا همه دست در دست انگلیسها دارند.

البته ناگفته نماند که انگلیسها برای آنکه دست خود را پنهان دارند گروهی از دوستان را به‌همراه دشمنان دستگیر و زندانی کردند تا به این کودتا رنگ و روی ملی دهند هر چند پس از چندی این تمهید نیز آشکار شد. عبد الله مستوفی درباره این کودتا شرح جالبی داده که نشان دهنده برداشت و ارتباط کسانی است که در این کودتا ذینفع نبوده و برکنار از سیاست بازیها و بده بستانیهای سیاسی می‌باشند و تنها امتیاز آنان با مردم عادی و عوام در این است که تحصیل

سرگذشت تهران، ص: ۵۷۸

کرده و دارای معلومات کافی سیاسی و اجتماعی در زمان خود و در محیط قاجاریه می‌باشند.

در اینجا کوتاه شده آن را نقل می‌کنیم.

«روز دوم حوت ۱۲۹۹ آقای فتح الله مستوفی (برادر عبد الله مستوفی) چایمان و تب کرده پای کرسی اطاق بیرونی راحت نموده ... منمهم برای رفع تنهایی او از خانه بیرون نرفتم. برحسب تصادف کسی هم نزد ما نیامده و ما از هیچ‌جا و از هیچ‌چیز خبری نداشتیم ... اول شب میرزا محمد باقر (آقای ربانی) پسر حاجی میرزا محمد مجتهد قمی به منزل ما آمد. آقای میرزا محمد باقر در آن روزها مثل امروزش اهل سیاست باقی نبود. و چون از خبرکشی سیاست بی‌بهره بود هیچ‌وقت از سیاست چیزی نمی‌گفت. فقط وقتی که زودتر از عادت معمول خود خواست برخیزد و من از او سبب این عجله را پرسیدم، گفت می‌گویند امشب عده‌ای قزاق به شهر خواهند ریخت زیاد بیرون ماندن موجب تشویش اهل خانه می‌شود. به ایشان گفتم این خبر مسلماً از قماش همان اخبار است که یک ماه قبل نسبت به آمدن متجاسرین و بالشویکها شهرت می‌دادند زیرا این عده اگر به قصد هجوم و حمله به شهر بیایند، ناگزیر از قزوین باید حرکت کرده باشند. معقول نیست که دو سه هزار نفر از قزوین تا پشت دروازه تهران بیایند و دولت خبر نشده اقدامی نکرده باشد. این عده هم قارچ نیستند که دو سه ساعته سر از خاک بدر آورده پشت دروازه تهران سبز شوند. من تصور می‌کنم کسیکه این خبر را بشما داده خواسته است با شما شوخی کند. میرزا محمد باقر در جواب من چیزی نگفت، ولی حرفهای منمهم در او اثر نکرده برخاست و رفت. ما هم بعد از یک ساعتی بدون اینکه اطراف این خبر واهی صحبتی بداریم، برخاسته هر یک به اندرون مخصوص خود رفتیم.

نمی‌دانم چه ساعت شب بود که از صدای عظیمی شبیه به صدای رعد از خواب بیدار شدم این صدای شلیک مهاجمین به کلانتری (کمیسری) ناحیه عودلاجان که تا کوجه ما فاصله زیادی نداشت بود ولی چون من خالی‌الذهن بودم و صدای رعد هم در ماه اسفند به خصوص در آن سالی که بارندگی خیلی زیادتر از معمول بود، تازگی نداشت. فقط کاریکه کردم عوض کردن دنده بود که از این دنده به دنده دیگر غلطیده به خواب رفتم .... بعد از صرف صبحانه در ساعت هشت از اندرون بیرون آمده به سمت مسکن

مألوف یعنی اتاق منحصر بفرد بیرونی رفتیم ... آقا حبیب کردستانی نوکر خانه را دیدم پرسیدم مگر برادرم بیرون است؟ آقا حبیب گفت: بلی آقای مؤید الاسلام هم تشریف دارند .... مؤید الاسلام (مرحوم مؤید احمدی) در این اوقات در کوچه بیخ بست وصل به خانه‌های ما خانه‌ای در اجاره و در آن منزل داشت. ما خیلی همدیگر را

سرگذشت تهران، ص: ۵۷۹

می دیدیم ولی عصرها و شبها هیچ سابقه نداشت که صبح‌ها از هم ملاقاتی کنیم. باری بعد از سلام و احوالپرسی آقای مؤید الاسلام نگذاشت که من از سیاق صحبتی که او با برادرم در میان داشت، سبب این ملاقات را درک کنم گفت: «از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم.»

گفتم: چه حادثه‌ای؟ و با خنده بطور شوخی اضافه کردم: شاید به مناسبت اراجیفی که مومنین در روز گذشته راجع به حمله قزاق‌ها بشهر انتشار داده‌اند نظیمه متعرض شما هم شده باشد. گفت: «به اراجیف کدام است؟ دیشب وارد شده و بگیربگیر را هم راه انداخته‌اند! و شاید تا این ساعت عده‌ای را هم گرفته باشند! و من پیش از آفتاب خانه را ترک گفته از در اندرون آقا (اشاره به برادرم) با هزار ترس و لرز خود را بوادی ایمن رسانیدم. زیرا یقین دارم خانه شما از هر تعرضی مصون است.» پرسیدم مگر شما می دانستید که اینها به چه قصد به شهر حمله کرده‌اند.

گفت دیشب آخر شب یکی از دوستان مطلع با تلفون مطلب را حالی کرد. من همانوقت تصمیم گرفتم صبحی از در اندرون به خانه شما پناه بیاورم. گفتم: ... تلفونها کار نمی کند، اگر کار هم می کرد البته مصلحت نبود که با این وسیله خبر تحصیل کنم. تا ظهر دندان بر روی جگر گذاشته و با بی خبری ساختیم. بعد از ظهر نوکرها را برای تحصیل خبر بیرون فرستادیم اخباری که نوکرها می آوردند توقیف عده‌ای از رجال و سران آزادیخواه بود و چون عده‌ای کله گنده میان آنها بود باور کردن این اخبار زور می برد. مردم تهران در این موارد هیچوقت خاصیت خونسردی خود را از دست نمی دهند. در ساعات اول همه در خانه‌ها می نشینند. همین قدر که چند ساعتی گذشت و هول و هراس اولیه که با هر اتفاق فوق‌العاده‌ای توأم است، تمام شد از خانه بیرون می آیند. از در خانه نگاهی بکوچه انداخته می بینند امن است. از کوچه به بازارچه میروند. آنجا هم کسی با کسی کاری ندارد. به خیابان می‌رسند، و بالاخره از خیابان خود را به مرکز غوغا می‌رسانند.

در آنجا هر کس بطرز خودش مشغول جمع‌آوری اخبار می‌شود. یکی با فراش دیگری با آژان سومی با دربان قوم و خویشی یا رفاقت دارد. سر صحبت را با او باز می‌کند و از آنچه بدان محتاج است، اطلاع صحیح بدست آورده برمی‌گردد. بطرزیکه همیشه در مرکز هر غوغا جمعی هستند که جز تماشا و تحصیل خبر کاری ندارند و هر تازه‌واردی به خوبی می‌تواند اخبار صحیح را از آنها گرفته و مراجعت کند. این است که اخباری که در این مورد غوغا در شهر منتشر می‌شود، اکثریت قریب به اتفاق آنها مطابق با واقع است.

... در حدود چهار بعد از ظهر میرزا مهدی مباشر ما از راه رسید، یک مشت اخباری که راجع

سرگذشت تهران، ص: ۵۸۰

به توقیف اشخاص و از این سر و آن سر جمع کرده بود، تحویل داد، ولی مستند این اخبار هم همان شنیده‌های بازاری بود ... صلاح دانستیم میرزا مهدی را برای کسب اخبار صحیح‌تری به مرکز غوغا بفرستیم. میرزا مهدی رفت ... برگشت و معلوم شد، آنچه در کوچه‌ها می‌گویند همه صحیح است و عده‌ای مردمان بی‌تناسب و ناجور را که در این پانزده ساله مشروطه کارهایی کرده و از خود بود و نمودی ظاهر نمودند گرفته و حبس کرده‌اند.

سپهسالار، عین الدوله، حاج محتشم السلطنه. سید مدرس، شیخ حسین یزدی، سعد الدوله، مجد الدوله، فرمانفرما، ممتاز الدوله، سید محمد تدین و ... سید حسین گفت: «به! اینها که هم بایع را می‌گیرند هم مشتری را» این حبسها به امر کی است. عجالتا کسی از آن

همینقدر مردم می‌بینند عده‌ای قزاق با یکی دو نفر آژان می‌روند و آنها را می‌آورند و در قزاقخانه حبس می‌کنند. بین سید مدرس، مرد آزاد و یمین الملک کهنه‌پرست، سعد الدوله مستبد و حاجی مجد الدوله عوام و سپهسالار و عین الدوله و فرمانفرما سه نخست‌وزیر سابق با اختلافات مرام و مسلک و طرز فکر و راه معاش چه تناسبی در کار است؟

... حتی مؤید الاسلام هم با همه سیاست‌چی بودنش نمی‌توانست توضیح حسابی در این خصوص بدهد.

... عده محبوسین حکومت نودروزه سید ضیاء الدین را بین چهار صد پانصد نفر گفته و نوشته‌اند. درباره اکثر آنها یک جهت جامعه رعایت شده و آن سابقه پانزده ساله آنها در مشروطیت است که آنچه وزیر و وکیل و وزیرتراش بود به حبس انداخته بودند. با وجود این مستوفی الممالک و مشیر الدوله و موتمن الملک و صمصام السلطنه که از همه بیشتر در مشروطه مشارالیه بودند معاف شده‌اند و می‌توان حدس زد که مؤسسين کودتا تعرض باین اشخاص را خلاف مصلحت دانسته باشند.

... اجمالا هر کس به حبس یا تبعید محکوم شد تا آخر کابینه سید ضیاء الدین در حبس مانده ... آخر شب مؤید الاسلام از در اندرون به خانه خود رفت و فردا صبح علی المعمول از همان راه آمد. نشستیم و آسیای صحبت را راه انداختیم. در ظرف دیروز و دیشب رفقای مؤید الاسلام چند نامه برایش نوشته و اطلاعات امروز او از واقعات زیاد است و می‌گوید: این اوضاع را انگلیسها برپا داشته و سید ضیاء الدین هم دست آنهاست و حتما رئیس الوزرا می‌شود. معلوم نیست چه حقه‌ای سوار کرده‌اند که این قزاقها را محرمانه از قروین آورده و به زور آنها این حرکات را می‌کنند. از دیروز صبح تمام ادارات را بسته‌اند. پست و تلگراف و تلفون هم تعطیل

سرگذشت تهران، ص: ۵۸۱

است. هنوز عده‌ای را که باید به حبس بفرستند تمام نکرده‌اند. پریشب هم که به شهر وارد شده به کمیسیریها حمله برده‌اند، چند نفری آژان مجروح و کشته شده است. در محبس نظمیه را باز کرده محبوسین را نجات داده‌اند. روزنامه‌ها را هم عموماً بسته‌اند. رئیس قزاقهای مهاجم هم رضا خان میرپنج معروف به ماکسیم است. باری آن روز تا آخر شب صحبتها همه در اطراف محبوسین بود. هر یک از ما سه نفر در بی‌تناسبی آنها چیزهایی می‌گفتیم و استدلالهایی راجع به سبب حبس آنها می‌کردیم. ولی سر هم رفته مطلب خیلی گیج بود. زیرا اگر عامل اصلی انگلیسها باشند چگونه است که بعضی از طرفداران واضح و روشن آنها مانند فرمانفرما و پسرهایش بخصوص نصرت الدوله هم به حبس رفته‌اند. آقای مؤید الاسلام می‌گفت: چون می‌خواهند رنگ روی ملی به این اقدام بدهند ناچارند بعضی از طرفداران علنی خود را هم بگیر بدهند که مردم این اقدامات را از طرف آنها ندانند و عمل رنگ روی قزاقی داشته باشد. قدری هم در اطراف سید ضیاء الدین و فرمانده قزاقهای مهاجم صحبت شد.

راجع به سید چون او را همه می‌شناختیم که چکاره است، چندان تعجبی نداشت که بوسیله این اقدام بخواهد خود را به مقامی رسانده سر توی سرها دریاورد و ضمناً ضرب‌شستی به اشخاصی که با آنها حساب خرده‌ای دارد نشان بدهد. ولی راجع به رضا خان چون هیچیک حتی اسم او را هم نشنیده بودیم کمیتمان لنگ می‌ماند، که این شخص کیست و چکاره است و انگلیسها او را از کجا پیدا کرده‌اند؟

عصری یکی از نوکرها رسید و اعلامی که همان ساعت به در و دیوار شهر چسبانده بودند آورد. هنوز رطوبت چسبی که برای الصاق به آن زده بودند باقی بود. این همان «حکم می‌کنم» رضا خان رئیس قزاقهای مهاجم است که بعضی از رنود جلو «حکم می‌کنم» بامداد ... میخوری گذاشتند که فردا آژانهای نظمیه هر جا این جمله اضافی را جلو «حکم می‌کنم» اعلانات دیدند اصل اعلان را از دیوار کنند، بطوریکه بعد از بیست و چهار ساعت دیگر اثری از این اعلانها در در و دیوار شهر نماند. زیرا مردم هم اکثر همین که «حکم می‌کنم» اول اعلان را دیده بودند خوانده یا نخوانده آنها را کنده بودند ...



صبح روز پنجم حوت مؤید الاسلام خبر صدور دستخط ریاست وزرای سید ضیاء الدین و ریاست دویزیون قزاق رضا خان میرپنج را که به لقب سردار سپه هم ملقب شده است آورد ..»

ریاست وزرایی سید ضیاء الدین طباطبایی بیش از سه ماه نپایید و بدنبال آن قوام السلطنه سرگذشت تهران، ص: ۵۸۲

(احمد قوام) برادر وثوق الدوله (حسن وثوق) و سپس مشیر الدوله (حسن پیرنیا) و باز قوام السلطنه و سپس مستوفی الممالک و باز مشیر الدوله به وزارت رسیدند، تا آنکه در سال ۱۳۰۲ خورشیدی روز پنجم آبان (عقرب) سردار سپه وزرای خود را به احمد شاه معرفی کرد. و در روز ششم آبان ۱۳۰۲ نخستین کابینه خود را تشکیل داد. وزارت سردار سپه آخرین تیشه‌هایی بود که به حکومت قاجاریه وارد شد. و در ۹ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی مجلس شورای ملی عزل احمد شاه و انقراض سلسله قاجاریه را اعلام کرد و حکومت موقت را تا تشکیل مجلس موسسان به سردار سپه سپرد و سرانجام در ۲۱ آذر همان سال سلطنت مشروطه به رضا شاه پهلوی سردار سپه سابق و میرپنج اسبق تفویض شد.

در طی این مدت یعنی در زمانی که سردار سپه نخست‌وزیر بود چند رویداد مهم تهران اتفاق افتاد که همه مردم از آن آگاه شدند از جمله قتل عشقی شاعر در بامداد پنجشنبه ۱۲ تیر ماه ۱۳۰۳ برابر با آخر ذی‌عده سال ۱۳۴۲ قمری که بعداً معلوم شد نظمی در این قتل دست داشته است.

### سقاخانه آقا شیخ هادی

رویداد دیگر که مسلماً بیگانگان و دولت در آن دست داشتند کشته شدن ماژور ایمری کنسول ممالک متحده امریکا بود. در تاریخ بیست ساله ایران درباره این رویداد چنین آمده است:

«... می گویند دولت وقت در این موضوع دخالت داشتند. می گویند انگلیسها از لحاظ حفظ منافع سیاسی خود در این قضیه دخالت داشته‌اند می گویند نصرت الدوله و سید حسن مدرس لیدر اقلیت مجلس در علم کردن سقاخانه عامل موثری بوده‌اند و منظورشان تحریک احساسات مذهبی مردم بر علیه سردار سپه که به عدم علاقه به مذهب بین عوام شهرت داشته است و در این بین کنسول یار امریکا هم بدون آنکه هویتش شناخته شده باشد، بدست عوام افتاده و مقتول شده است ...»

یکی دو هفته به جمعه پانزدهم ذیحجه هزار و سیصد و چهل و دو (برابر بیست و هفتم سرطان، تیرماه) ۱۳۰۳ که واقعه ناگوار قتل ماژور ایمری اتفاق می‌افتد مانده بود که در اطراف معجزات سقاخانه آقا شیخ هادی در شهر انتشاراتی داده شد این انتشارات که معلوم نبود منشاء و موجد آن کجاست با سرعت فوق‌العاده‌ای در شهر منتشر می‌شد، و مردم عوام خرافاتی هم

سرگذشت تهران، ص: ۵۸۳

هر یک بنوعی در اطراف آن به تعبیر و تفسیر پرداخته شاخ و برگهایی بر آنچه شنیده بودند، اضافه کرده برای دیگران بیان می‌کردند. مثلاً می‌گفتند پریشب فلان کور شفا یافته و چشمش بینا شده. یا فلان افلیج شفا یافته و با پای خود بحرکت درآمده. یا فلان بیمار یکشب پای سقاخانه خوابیده و شفا گرفته است این خرافات که به سرعت برق در بین مردم با انواع و اقسام انتشار یافته بود، کار خود را کرد و حتی دو سه شب در بازار و تمام محلات چراغانی نمودند. از تمام محلات شهر دسته جاتی حرکت کرده با یک هیات و تشکیلات مخصوص به طرف چهارراه آقا شیخ هادی حرکت می‌کردند. گفته می‌شد که سقاخانه در یکی دو شب قبل چشم یک نفر بهایی را که می‌خواست در سقاخانه سم بریزد کور کرده است و دسته‌جاتی که از این بعد به طرف چهارراه آقا شیخ بهایی حرکت می‌کردند این آهنگ را می‌خواندند.

«چهارراه آقا شیخ هادی از معجز ابوالفضل کور شده چشم بابی» بر اثر انتشار این خبر تظاهراتی بر علیه بهاییها شروع شد و حتی



دسته‌جاتی که از محلات بطرف چهارراه آقا شیخ هادی حرکت می‌کرد، هیکلی از کهنه و پنبه و غیره درست کرده و وارونه سوار خر کرده عده‌ای در پشت سر آن دم می‌گرفتند که «این بابی بی‌غیرت یاغی شده با ملت» و منظورشان از این بابی بی ... رئیس دولت بود و به این وسیله می‌خواستند بر علیه او تظاهراتی بنمایند. هنگامه غریبی در شهر برپا بود و اتفاقاً سردار سپه که مردی فوق‌العاده باهوش و زیرک بود، خیلی به سادگی تظاهر می‌نمود، با کمال خونسردی قضایا را تلقی و حتی دسته‌جاتی که در موقع مراجعت از چهارراه آقا شیخ هادی از جلوی منزل او عبور می‌نمودند سردار سپه جلوی منزل خود ایستاده به تماشا می‌پرداخت. گاهی هم چند قدمی به مشایعت این دسته‌جات می‌رفت و ابتدا به روی خود نمی‌آورد که غالب این تظاهرات بر علیه او و یا هیکلی که از پنبه و کهنه و غیره ساخته شده شبیه او می‌باشد.

.... در تمام محافل و مجامع و مهمانیهایی که اروپائیان در آن شرکت می‌جستند صحبت از سقاخانه نامبرده بود و موضوع معجزات آن حاکی از روح مذهبی و خرافاتی ایرانی بود.

ماژور ایمری علاوه بر مأموریت سیاسی که در ایران داشت از طرف مجله جغرافیایی ملی ممالک متحده امریکای شمالی نیز مأموریت داشت که از نقاط جالب توجه و تاریخی و مذهبی ایران عکسهایی برداشته و به امریکا بفرستد. در همین اوان «بالوین سیمور» از اتباع دولت امریکا که از مدت‌ها قبل در کمپانی نفت جنوب ایران (کمپانی نفت انگلیس) استخدام و مشغول کار بوده است، بواسطه محکومیتی که پیدا کرده بود، دوره محکومیت خود را اداره قنصلگری

سرگذشت تهران، ص: ۵۸۴

امریکا در تهران که محل آن در خیابان نادری و همین عمارت فعلا- مریض‌خانه رضانور بوده بسر می‌برد و با ماژور ایمری از نزدیک دوستی و آشنایی کامل داشت. همین که موضوع معجزات سقاخانه زبانزد خاص و عام شده بود شاید سیمور به ریفش گفته بود که موضوع سقاخانه و عکسهای آن برای مجله جغرافیایی ملی امریکا خالی از اهمیت نخواهد بود. خوبست دوربین خود را برداشته عکسهایی از آنجا گرفته شود.

بعد از ظهر ۲۷ سرطان ۱۳۰۳ برابر ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۴ ماژور ایمری به اتفاق رفیق خود بالوین سیمور به طرف سقاخانه چهارراه آقا شیخ هادی با دوربین عکاسی و سه‌پایه آن حرکت می‌نماید. جمعیت فوق‌العاده زیادی اطراف سقاخانه را گرفته بود. ماژور ایمری مجبور می‌شود یک‌مسافتی را به سقاخانه مانده از درشکه پایین آمده پیاده به طرف سقاخانه برود.

در نزدیکی سقاخانه سه‌پایه دوربین را روی زمین می‌گذارد. مردم با ملایمت جلو رفته و کلاه و عبا و غیره جلوی دوربین نگاه می‌دارند تا عکس گرفته نشود. ماژور ایمری از این حرکت کمی عصبانی می‌شود و باز دوربین را بلند کرده در وسط چهارراه آقا شیخ هادی می‌گذارد یکنفر موتورسیکلت سوار از دور پیدا می‌شود و چون جاروجنگالی بین ماژور ایمری و مردم را مشاهده می‌کند، یکی فریاد می‌زند که همینها که می‌خواهند عکس بردارند آنهايي هستند که می‌خواستند در سقاخانه زهر بریزند و حالا هم می‌خواهند بهرطوری که میسرشان باشد، در سقاخانه زهر بریزند. باید ممانعت کرده و نگذارد که آنها چنین عملی بنمایند. یکنفر دیگر هم که نزدیک آن موتورسیکلت سوار ایستاده بود فریاد کرد این بابیها می‌خواهند مسلمانان را مسموم نمایند بزنید ...

مردم هجوم آور شدند قونسول امریکا به اتفاق ریفش بطرف درشکه رفته سوار می‌شوند.

درشکه بطرف خیابان استخر حرکت کرده مردم با چوب و سنگ درشکه را تعقیب نمودند.

بالاخره مردم در خیابان استخر درشکه‌چی را با سنگ مجروح کرده و از محل نشیمن خود پرت می‌نمایند و بیهوش می‌شود. فوراً یکنفر نظامی بجای سورچی نشسته درشکه را می‌راند در چهارراه حسن آباد عابرین و تعقیب‌کنندگان سورچی ثانوی را می‌زنند و بطوری مجروح می‌گردد که روز بعد فوت می‌نماید. در اثناء این جریانات متوالیا پلیس و نظامی در اطراف ازدحام زیاد می‌شود. ولی هیچگونه ممانعت جدی از طرف آنها برای جلوگیری بعمل نمی‌آید.

بالاخره از چهارراه حسن آباد ببعد چون قنسول حالش خوب نبوده با اتومبیل او را حمل می نمایند و به بیمارستان شهربانی می برند و در بیمارستان شهربانی مردم همچنان ازدحام سرگذشت تهران، ص: ۵۸۵

می کنند و در و پنجره را شکسته به قنسول حمله می نمایند و کار او را یکسره می سازند.

در بیمارستان دکتر ویلهم و دکتر سفارت امریکا و چند نفر طبیب دیگر حاضر می شوند و با دکتر علیم الدوله طبیب شهربانی کمک می کنند و مشغول پانسمان و مداوا می شوند. تا آنکه قنسول بهوش آمده و چند کلمه با خانم خود که از طرف شهربانی احضار شده بود تکلم می کند.

ولی بالاخره در ساعت ۵ عصر فوت می نماید.

در این هنگامه یکی دو نفر پاسبان مجروح می شوند که تحت معالجه قرار می گیرند.

پس از قتل مازور ایمری فوراً حکومت شهر تهران را نظامی کردند.

در کتاب «جنگ پنهان برای نفت» Secret War For Oil تألیف هانی گن F. C. Hanighen که در سال ۱۹۳۴ در نیویورک به چاپ رسید ... چنین نوشته است:

«مهندسین سینکالر به حفر چاه نفت در شمال ایران بدلیل وقایع حیرت انگیزی که پیش آمد شروع نکردند.

... خبری در روزنامه نیویورک هرالدریون پاریس منتشر شد و از قول هارولد اسپنسر که سالها عامل مخفی انگلیس در خاورمیانه بوده است بدین مضمون نقل شد: که مازور ایمری در حقیقت از طرف گروهی به قتل رسیده است که آن گروه بدست سرمایه داران انگلیس و امریکا بوجود آمده بود.

سرمایه داران مزبور تصور کرده بودند که نفوذ مازور ایمری ممکن است اختیار معادن نفت ایران را از کمپانی «شل» (انگلیس) بیک سندیکای امریکایی که قسمت عمده آن در دست «سینکر» می باشد منتقل نماید.

این مسأله ظاهر بود که قتل مازور ایمری تنها در نتیجه تعصب مذهبی نبوده است. چرا شهربانی ایران که کاملاً مسلح و در محل واقعه حاضر بود، مازور ایمری را حفظ نکرد.

... و نیز کشف شد که سیمور مصاحب ایمری کارشناس حفر نفت جنوب (منظور کارمند کمپانی نفت جنوب بوده است) که در یک نزاعی بین کارگران مداخله کرده بود. پس از آنکه دادگاه قنسولی امریکا سیمور را به توقیف محکوم کرده بود، او را به قید التزام آزاد کرده بودند.

تا این اندازه بوی نفت از واقعه قتل مازور ایمری به مشام می رسد» پس از قتل مازور ایمری و پروتست سفیر ترکیه (شیخ السفراء) دولت مجبور بود در پیدا نمودن محرکین قتل ظاهراً هم شده تحقیقاتی نموده مسببین آن را مجازات نماید. عده ای گرفتار شدند. حکومت نظامی و

سرگذشت تهران، ص: ۵۸۶

شهربانی بنای بگیر و ببند را گذاشتند. اشخاص مختلفی گرفتار شده که ضمن آنها چند نفری هم گویا در قضیه جرح و قتل مازور ایمری دخالت داشتند، مأمورین تحقیقاتی و رسیدگی ضمن تحقیق به کمپانی نفت جنوب نیز سؤزن حاصل کرده و موضوع را ساده تلقی نمی نمودند. بنابر این در اطراف کارکنان کمپانی نفت شروع به تحقیقات کردند. مصطفی فاتح که بیش از سایرین مورد سؤزن و در بین جمعیت هم دیده شده بود و یکی از مستخدمین کمپانی نفت بشمار می رفت، تحت بازداشت و تعقیب درآمد. از تحقیقاتی که از فاتح به عمل آمده هیچگونه اطلاعی در دست نیست و معلوم نشد که آیا مشارالیه در قضایا دخالت داشته یا نداشته و یا بر اثر چه چیزی پس از چند روز توقیف او را آزاد کردند.

نسبت به سایرین که تحت تعقیب درآمده بودند عده‌ای که ظاهراً در قضیه ضرب و جرح و بالاخره قتل دخالت داشتند، محکمه نظامی تشکیل داده دو سه نفری را که یکی از آنها سرباز بود، بدون گناه محکوم به اعدام کردند. بطوری که از پرونده تنظیم شده استنباط می‌شود و با اطلاعاتی که در این زمینه از خارج کسب شده ... متهمین بیچاره برای رهایی از آنهمه صدمه (شکنجه) اقرار به قتل کرده‌اند و مخصوصاً یکی از متهمین را که گویا نگهبان در بیمارستان شهربانی بوده، در استنطاق بدوی با دلایل برائت خود را به اثبات می‌رساند. ولی در جلسه بعد که گویا آلت تذکیر او را بسته و موی دم‌اسب در مجرای مثانه‌اش زده‌اند. بقدری فشار درد زیاد بوده که بیچاره برای رهایی از آنهمه صدمه اقراری به قتل کرده است. در صورتیکه پس از معاینه جسد مقتول جای چند زخم شمشیر بر بدن مقتول بوده که همان زخمها هم کار او را تمام کرده بود و اگر قاعدتا می‌خواستند قاتلین حقیقی را بدست آورند، بایستی کسانی را که استعمال شمشیر کرده و از نظامیان بودند دستگیر نمایند و بین این سه نفری که محکوم بقتل شدند هیچ یک به آن سلاحی که جای زخم آن بر بدن مقتول بوده مجهز نبودند. یکی دیگر از متهمین را که معروف به سید لب شگری بوده به جرم اینکه پس از اینکه ایمری کارش تمام شده با چهارپایه چوبی بر سر مقتول زده محکوم به اعدامش کردند ....

.... به محض اینکه مازور ایمری مقتول شد دولت اعلان حکومت نظامی کرده نسبت به مخالفان خود بنای سخت‌گیری را گذاشت عده‌ای از اشخاص موثر که با اقلیت رفت و آمد داشتند تحت نظر و تحت توقیف درآمدند ...  
بگیر و ببند شروع شد نخست عده‌ای از معاریف بازار و سلسله جنابان آن که طرفدار جدی اقلیت و مدرس بودند دستگیر نمودند ... و سر جنابان و روسای تمام محلات را که در تشییع

سرگذشت تهران، ص: ۵۸۷

جنازه عشقی تظاهر و خودنمایی کرده بودند همه را گرفته و به حبس انداختند. بطوری که زندان شهربانی مملو از آزادیخواهان و طرفداران مدرس و اقلیت گردید.»  
باید یادآور شد که سقاخانه آقا شیخ هادی در کنار خیابان حسن آباد نزدیک مریض‌خانه دولتی (بیمارستان سینای فعلی) قرار داشت.

نیز بیمارستان شهربانی در آن تاریخ (۱۳۰۳ خورشیدی) در ابتدای خیابان جلیل آباد (خیام فعلی) قرار داشت. همچنین اداره نظمی در ضلع غربی میدان توپخانه قرار داشت که بعداً تبدیل به اداره راهنمایی شد و امروز محل ایستگاه مترو در همان حدود و نزدیکی قرار داد. ساختمان آن مرکب بود از چندین حیاط بزرگ و کوچک و شمار زیادی سالن و اتاقهای دو طبقه که یکی از بهترین بناهای دوره‌های سابق محسوب می‌شده است.

یکی دیگر از رویدادهایی که تهران را منقلب کرد، انعکاس بمباران مدینه و اماکن متبرکه توسط وهابیان بود که بعداً از آن بگونه‌ای که شرح خواهیم داد سوء استفاده شد.  
درباره این رویداد چنین آمده است:

«تقریباً در اوایل شهریور ۱۳۰۴ برابر اوایل صفر ۱۳۴۳ در نتیجه مخبراتی که بین طایفه وهابیه (ابن السعود ملک نجد و حجاز) که بعدها بنام کشور عربی سعودی موسوم گردید و صاحب الاحساء و ملک حسین شریف مکه و مدینه روی داد برخی از شهرهای مکه و مدینه بمباران گردید و پس از تصرف مدینه شهر مزبور نیز از طرف قوای ابن السعود بمباران شد.

بعضی از مقابر صحابه و مساجد و مقابر ائمه شیعه ویران گردید. خبر این بمباران در عالم اسلامی و مخصوصاً عالم تشیع صدای عجیبی کرد و عواطف مذهبی مردم را سخت تحریک نمود. از تمام نقاط ایران تلگرافاتی به علمای تهران شد و علمای مرکز نیز جلساتی تشکیل داده در اطراف این موضوع به مذاکره و بحث پرداختند. سردار سپه نیز در این زمینه بخشنامه زیر را صادر نمود:

سرگذشت تهران، ص: ۵۸۸

متحد المال تلگرافی و فوری است

عموم حکام ایالات و ولایات و مأمورین دولتی.

بموجب اخبار تلگرافی از طرف طایفه وهابیه اسائه ادب به مدینه منوره شده و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر توپ قرار داده‌اند. دولت از استماع این فاجعه عظیمه بی‌نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات موثره می‌باشد. عجالتاً با توافق نظر آقایان حجج اسلام مرکز تصمیم گرفته شده است که برای ابراز احساسات و عمل بسوگواری و تعزیه‌داری یک روز تمام مملکت تعطیل عمومی شود. لهذا مقرر میداریم عموم حکام و مأمورین دولتی در قلمرو مأموریت خود به اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه به تمام ادارات دولتی و عموم مردم این تصمیم را ابلاغ و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند.

ریاست عالی کل قوا و رئیس الوزرا رضا

بر اثر تصمیم فوق روز شنبه شانزدهم صفر تعطیل عمومی شد. از طرف دستجات مختلفه تهران مراسم سوگواری و عزاداری بعمل آمد و برطبق دعوتی که بعمل آمده بود در همان روز علما در مسجد سلطانی (مسجد شاه) اجتماع کرده در آنجا اظهار تاسف و تأثر بعمل آمد. عصر همین روز یک اجتماع چندین ده هزار نفر در خارج دروازه دولت تشکیل گردید و در آنجا خطبا و ناطقین نطقهای مهیجی کرده نسبت به قضایای مدینه و اهانتی که از طرف وهابیه به گنبد مطهر حضرت رسول (ص) بعمل آمده بود اظهار انزجار و تنفر شد.»

جعفر شهری این رویداد را به شیوه مخصوص بیان کرده و اجتماع بیرون از دروازه دولت را در نزدیکی یا محل فیشرآباد دانسته است. وی در این باره می‌نویسد:

«فیشرآباد آن طرف خندق بالای خیابان علاء الدوله (فردوسی کنونی) متعلق به دیپلماتی به نام مسیو فیشر شمال میدان فردوسی فعلی بود.... فیشرآباد محل گمنامی بود خلاصه باغی مثل سایر باغهای پرت افتاده اطراف شهر محل خوشگذرانی عرقخورها و خانم‌بازها بود که با دادن در باغی‌یی در آن وقت گذرانی می‌کردند و نام آن را از این رهگذر می‌دانستند تا واقعه‌ای که ذکرش خواهد آمد اتفاق افتاد و نامش در دهانها افتاد تا بعدها که احداث خیابان و میدان در آن شد و امروز که فقط نامی از آن باقی می‌باشد.

در یکی از روزها ناگهان غوغایی برخاست که وهابیهای حجاز قبور ائمه بقیع را خراب و با

سرگذشت تهران، ص: ۵۸۹

خاک یکسان کرده‌اند و به خراب کردن قبر پیغمبر پرداخته‌اند. این خبر که گفته شد تلگراف عراق از عتبات داده است و در یکی دو ساعت شهر یک پارچه شور و ولوله شد و عزا و ماتم همه جا را فرا گرفت. بازارها و دکانها تعطیل و مساجد و تکایا و امامزاده‌ها سیاه‌پوش شد.

دسته‌ای عزادار و سینه‌زن با نوحه‌های:

شد خراب و ویران، مضجع پیمبراز جفای عدوان، بام و باره یکسر

داد از این مصیبت در کوچه‌ها و بازارها براه افتاد مردم فریاد «وادینا وامحمد!» کشیدند و دسته دسته جهت چاره‌جویی و کسب تکلیف روانه خانه علما شدند و قرار بر این شد که مردم شهر در بیابان فیشر آباد جمع شوند تا حاج میرزا عبد الله واعظ بیاید و در آن باره نظر علما را بسمع رساند.

روز موعود فرا رسید و مردم جمله جمله و گروه گروه به فیشرآباد رو آوردند. حاجی میرزا عبد الله هم همراه عده‌ای معمم که همگی کفن به تن کرده بودند و شال عزا از گردن آویخته بودند، حضور یافت. از چهارپایه بلندی که برای این کار آماده شده بود بالا رفت پس از گریه مفصلی که مقدمه خود کرد و بیابان را از ضجه مردم یکپارچه شیون نمود و شرح کشفی از اعمال وهابیهای

کافر به زبان آورد مردم را به آتش کشانید ...

... در ضمن خطابه او هم بود که عکاسهای متعدد از دور و نزدیک به عکس برداری پرداختند و از اجتماع و بیدقها و شعارها و خطیب و تظاهرات مردم که دستها را به علامت خشم و قبولی بالا می بردند، دوربینها را بکار انداختند.

اما فردای آن روز حاجی آقا جمال اصفهانی معروف و پیشنماز و واعظ مسجد عباس آباد به مجلس شورا رفت و گفت من امروز آمده ام تا از این مجلس رسمی به عرض جهانیان برسانم که با همه قول تلفن، تلگرافها که هنوز صدق و کذبشان معلوم نشده است و در صورت حقیقت هم بزرگترین سانحه به عالم اسلام و جامعه مسلمان واقع شده باشد. به هر اندازه که این جهاد را بر ما و طبقه مسلمان که می گویند دیگر ملت‌های مسلمان نیز در آن شرکت کرده اند واجب می باشد ...

و اگر این هم باز از نیرنگهای ... همیشگی می باشد چه بهتر که این دام را در جای دیگر بگستراند.

نطق او همان بود و خمود خموش غایله نیز همان و از فردای آن روز هم بود که سیاهی معبد و مساجد و تکایا نیز باز شد و محل‌های نامنویسی تعطیل و دفترهای آن برچیده شد چنانکه گویی هرگز چنان امری اتفاق نیفتاده است!!

صحت نظریه آقا جمال هم زمانی معلوم شد که احمد شاه روانه آخرین سفر فرنگ شد و

سرگذشت تهران، ص: ۵۹۰

عکس از روزنامه‌های انگلیس به تهران رسید که فیشر آباد و اجتماع مردم و حاجی میرزا عبد الله واعظ را بر بالای چهارپایه نشان می داد اما در پایش به جای شرح واقعه نوشته شده بود:

«گوشه‌ای از تظاهرات مردم ایران علیه سلطان احمد شاه که خواهان خلع او از سلطنت می باشند»

در اینجا باید به دو نکته اشاره کرد.

نخست آنکه در روایت آقای جعفر شهری آمده که فیشر آباد متعلق به دیپلماتی بنام فیشر بود. در حالیکه بنا به نوشته سلیمان بهبودی در کتاب خاطراتش «فیشر» باغبان سفارت انگلیس بود و بعدها خیابان جلوی منزل «فیشر» معروف به فیشر آباد شد.

دیگر آن که نوشته: «صحت نظریه حاج آقا جمال هم زمانی معلوم شد که احمد شاه روانه آخرین سفر فرنگ شد و ...» در حالیکه می دانیم احمد شاه روز ۲۴ ربیع الاول ۱۳۴۲ قمری برابر با ۱۱ عقرب (آبان) ۱۳۰۲ خورشیدی بطرف اروپا حرکت کرد. حرکتی که دیگر بازگشتی نداشت. و بسخن دیگر می توان گفت حدود بیست و سه ماه بود که احمد شاه از ایران رفته بود که داستان باغ فیشر آباد اتفاق افتاد.

سرگذشت تهران، ص: ۵۹۱

## بلوای نان

در همان شهریور سال ۱۳۰۴ خورشیدی بلوای دیگری در تهران رخداد که ظاهراً مربوط به کمبود نان و قحطی مصنوعی بود. تا هم مردم سرگرم و گرفتار کمبود نان باشند و هم دولت بتواند به مقاصدی که در پیش داشت برسد. درباره این ماجرا در تاریخ بیست ساله ایران چنین آمده است: «از اواخر شهریور جنس به خبازها کم داده شد و با شهری که از طرف ایادی مرموزی که با شهربانی رابطه داشتند داده شده بود که امسال قحطی خواهد شد. محصول امسال ایران به اندازه سه ماه در ایران کافی نخواهد بود در مردم تولید نگرانی و وحشت و اضطراب می نمودند و با این تبلیغات و کمی نان مردم به دکانهای خبازی هجوم آوردند.

شهربانی در ایجاد ازدحام در دکانهای نانوایی خیلی فعالیت نمود. از جمله همه روزه بوسیله عناصر مرموز شهرت می داد که در فلان محله در فلان دکان نانوایی یکنفر زن زیر دست و پا رفته، یک بچه خفه شده یا فلان خانواده دو شب گرسنه خوابیدند. در فلان محل سه نفر از گرسنگی تلف شده اند و نظیر این شایعات با تحریکاتی که محرمانه به عمل می آمد، تاثیر عجیبی در روحیه مردم

کرده نگرانی فوق‌العاده‌ای در آنها ایجاد نمود.

در محلات شهر و مخصوصاً چاله‌میدان در بین زنهای آن محل که به تهور و شجاعت معروفند، بوسیله عده‌ای مجهول‌الهویه تحریکات و تبلیغاتی نمودند که مسئول تمام این بدبختیها دولت سردار سپه است. بایستی جمع شد به مجلس ریخت و بر علیه مجلس و دولت قیام کرد تا نان بدست آورد. سردار سپه مخصوصاً می‌خواهد مردم را گرسنه نگاهدارد تا مطیع او باشند. این تبلیغات و تحریکات کار خود را کرد و زمزمه‌های مخالفی از هر طرف بر علیه مجلس و دولت بلند شد. بالاخره روز پنجشنبه دوم مهر با پول زیادی که بوسیله عمال محرمانه نظمی بین روسای محلات و هوچیهای بازار تقسیم شده بود، ناگهان چندین هزار زن را حرکت داده بطرف مجلس هجوم بردند و فریاد می‌زدند نان می‌خواهیم. دنبال آنها عده زیادی هم مرد

سرگذشت تهران، ص: ۵۹۲

بود که در بین آنها عده معدودی یافت می‌شد که آماده برای هر گونه شرارت و هرزگی بودند، عده‌ای از اهالی بازار و ساکنین محلات هم در منزل علمای محل ریخته از وضع بدی ارزاق شکایت می‌کردند. بطوری که در منزل آنها را گروه نسبتاً زیادی پر کرده بود. در این روز از طرف علما تظاهرات زیادی نشد و هر چه مردم آنها را تحریک و ترغیب کردند که با ازدحام کنند به مجلس بروند اغلب خودداری کرده و از منزل خارج نشدند. اما جمعیت زن و مردی که حرکت کرده بود با عده زیادی تماشاچی تمام خیابان جلوی مدرسه و مسجد سپهسالار تا در مجلس را اشغال کرده و دنباله آنها تا سرچشمه و قسمتی از خیابان برق را گرفته بود. جمعیت به مجلس هجوم آورد و کلا- که مورد تهدید و هتاک و هرزه‌درایی عده‌ای از زنها قرار گرفته بودند، کاملاً ترسیده اغلب در صدد فرار بودند. این وضع غیر عادی موجب شد مدرسی که کابینه را کابینه خود می‌دانست و در صدد دفاع از دولت بود به مجلس پیشنهاد کرد اطلاع بدیم دولت جلوگیری کند. بالاخره به دربانان مجلس دستور جلوگیری از ورود جمعیت به مجلس داده شد.

دولت که خودش این غائله را برپا کرده بود و در بین وکلای مجلس هم دوستانی داشت که در اتخاذ تصمیم بر علیه مردم کمک کنند و چون قبلاً هم به همین منظور عده زیادی سرباز مسلح آماده داشت، فوراً آنها را به در مجلس فرستاده در روی ستونهای در آهنی مجلس مسلسل گذاشتند، ولی مدرس و عده‌ای از وکلا هر طور بود جمعیت را به موعظه و نصیحت متفرق ساختند. روز بعد هم که سوم مهر بود باز به همان ترتیب عده زیادی از مردم که در مضیقه غذایی بودند به منزل علما ریخته و آنها را بر علیه دولت و ادار به اقداماتی می‌کردند و عده‌ای نیز مجدداً به مجلس ریخته بنای هیاهو و جنجال را گذاشتند. در این روز هم ازدحام کنندگان به نتیجه نرسیده متفرق شدند.

صبح روز چهارم مهر ازدحام و جمعیت در منزل علما بیش از روزهای قبل بود. در منزل حاجی آقا جمال اصفهانی یکی دو هزار نفر جمع شده بودند. جلوی منزل امام جمعه تهران نیز چندین هزار نفر جمعیت گرد آمده فضای مسجد شاه را پر کرده بودند. در مسجد شاه ناطقین، نطقهای مهیجی کرده امیر لشکر طهماسبی به مسجد آمده مردم را به آرامش نصیحت کرد. در منزل سایر علما نیز بهمین طریق کم بیش جمعیت جمع شده همگی بر علیه دولت و از بدی وضع نان بنای داد و فریاد را گذاشته بودند. جمعیت زنهای چاله‌میدان نیز در آن روز بیش از سایر روزها به فعالیت پرداختند و مخصوصاً دختر حاجی کلانتر نامی که از زنهای معروف چاله میدان به‌شمار می‌رفت و بین زنهای آن محله نفوذی بسزا داشت، چادر

سرگذشت تهران، ص: ۵۹۳

نماز خود را به کمر بسته و با چوب نیم سوخته‌ای جلو افتاده چندین هزار زن دنبال او به طرف مجلس روان گردیدند. جمعیت سایر محلات و در منازل علما یکی بعد از دیگری بطرف مجلس روان گردیدند. بطوریکه در حدود بیست و چند هزار نفر جمعیت اطراف و صحن داخل مجلس و میدان جلو بهارستان را پر کرده بود. عده‌ای که داخل مجلس شده بودند، نسبت به چند نفر از وکلا



بنای تعرض و فحاشی و هتاک را گذاشته و حتی نسبت به بعضی از آنها و ضرباتی وارد آوردند. گفتیم چون مدرس دو وزیر در کابینه داشت و کابینه را کابینه خود می‌پنداشت با اجازه اکثریت مجلس به رئیس دولت خبرداد که رفع غائله را بنماید. بهمین لحاظ فوراً عده زیادی نظامی و سرباز مسلح به در مجلس فرستاده شد و مجدداً روی ستونهای در آهنی مجلس مسلسل گذاشتند. خود سردار سپه نیز به مجلس آمده هنگام عبور از وسط جمعیت مورد دشنام ازدحام کنندگان قرار گرفت. مدرس پهلوئی سردار سپه ایستاده بود و از هر طرف برای تفرقه جمعیت اندیشه می‌نمودند. بالاخره نزدیک در مجلس آمده مدرس روی پله ستون در مجلس رفته خواست بوسیله نطق و بیان مردم را متفرق سازد. ولی از آنجایی که ماده این ازدحام از جای دیگر مستعد بود، حرفهای او را نپذیرفته به او هم بنای توهین را گذاشتند. عده‌ای هم فریاد می‌کردند: ما شاه را می‌خواهیم و سردار سپه را نمی‌خواهیم ... سردار سپه دستور شلیک هوایی را داد و چندین تیر شلیک شد. از وسط جمعیت فریاد زده شد مردم نترسید این تیرها پنبه‌ایست هجوم کنید، بزنید، گرسنگی ما را خواهد کشت. مردم هجوم کردند. سردار سپه دستور چند تیر شلیک به طرف جمعیت داد. یک نفر سید سر تیر جلو جمعیت افتاد، چندین نفر نیز زخمی شدند، مردم عقب کشیده نعش سید را برداشته و بطرف مسجد جمعه روان گردیدند. در این غائله دو سه نفر کشته و از قراری که گفته می‌شد سی یا چهل نفر زخمی شدند. گفته می‌شد که عده‌ای از این جمعیت نیز به طرف سفارت روس رفته که در آنجا متحصن شوند. ولی چون قبلاً عده‌ای سرباز در نزدیکیهای سفارت‌خانه‌ها گذاشته بودند، از حرکت جمعیت بطرف سفارت‌خانه‌های مهم جلوگیری بعمل آمد. بهر حال نظامیها بنام اجرای دستور مجلس تا عصر آن روز در خیابانها متفرق و از اعمال و رفتار خشونت‌آمیز (البته بنام مجلس) درباره مردم خودداری نمی‌کردند.

... روز بعد حکومت نظامی در شهر تهران اعلامیه بلند بالایی منتشر کرد که مردم بر اثر تحریک و اغوای عده‌ای ماجراجو به مجلس شورای ملی حمله کرده و گویا سوء قصد درباره عده‌ای از وکلای مجلس را داشته و چون دولت به موجب دستور مجلس ناچار شد که از این

سرگذشت تهران، ص: ۵۹۴

ماجرا جلوگیری نماید و چون در اثر این اقدام و تجری مردم عده‌ای کشته شده‌اند، اینک بموجب دستور مجلس حکومت نظامی تشدید می‌شود و بدستور مجلس مسیبن این بلوا دستگیر خواهند شد ...

می‌گویند در قضیه بلوای نان در حدود هشتصد یا نهصد نفر از سر جنبانان محلات و دستجات تهران و شهرستانها و درباریان و مخالفین دولت سردار سپه دستگیر شدند.

سردار سپه با ایجاد بلوای نان هم مجلس را مرعوب نمود و هم قدرت خود را نشان داد و هم حس تنفر مردم را نسبت به وکلا برانگیخت. ضمناً مخالفین خود را دستگیر و هم از حرکت احمد شاه (بازگشت از فرنگ به ایران) که نقش عمده این بازی بود به خوبی جلوگیری کرده او را کاملاً مرعوب و قدرت تصمیم حرکت به ایران را از او سلب نمود ..»

از جمله کارهایی که از زمان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا پایان دوره قاجاریه در ایران انجام پذیرفت. یکی هم قانون اصلاح تقویم بود.

در ۱۱ فروردین سال ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی قانونی تصویب کرد که به موجب آن گاهشماری کنونی ما مقرر گردید: مبدأ هجرت پیامبر اسلام (ص) سال خورشیدی با ۱۲ ماه فروردین و اردیبهشت و خرداد و تیر و امرداد و شهریور (هر یک ۳۱ روز) مهر و آبان و آذر و دی و بهمن هر یک ۳۰ روز و اسفند ۲۹ روز و سالهای کیسه ۳۰ روز.

استاد احمد بیرشک در این باره می‌نویسند:

«تا ربع اول سده سیزدهم هجری تاریخ و تقویم متداول در کشور ما تقویم عربی بود. یعنی (ه. ق) با ماههای عربی این گاهشماری با همه نقص خود با تاریخ بعد از اسلام کشور ما آمیخته و عجین است و تعیین تاریخهای خورشیدی معادل آنها دست کم در نظر



نگارنده (احمد بیرشک) امری است سودمند بلکه لازم. تقویم یزدگردی در میان طبقاتی خاص و تقویم خورشیدی جلالی به صورتی غیر رسمی رواج داشت. اما نه در دستگاه اداری و نه در نزد تاریخنویسان.

آنگاه گاهشماری خورشیدی رواج بیشتری یافت، اما تا آغاز دهه آخر قرن رسمیت پیدا نکرد. از ۱۲۹۰ به بعد گاهشماری خورشیدی رسمی شد. شروع سال با اعتدال بهاری بود سال ۱۲ ماه یا به اصطلاح آن زمان ۱۲ برج داشت که نامهایشان با صورتهای دایره البروج یکی بود به طور رسمی با نامهای عربی و به طور غیر رسمی تا حدی با نامهای فارسی بدین قرار:

سرگذشت تهران، ص: ۵۹۵

حمل، بره، ۳۱ روز

ثور، گاو، ۳۱ روز

جوزا، دویبکر، ۳۲ روز

سرطان، خرچنگ، ۳۱ روز

اسد، شیر، ۳۱ روز

سنبله، خوشه، ۳۱ روز

میزان، ترازو، ۳۰ روز

عقرب، کژدم، ۳۰ روز

قوس، کمان یا نیم اسب، ۲۹ روز

جدی، بزغاله، ۲۹ روز

دلو، دول، ۳۰ روز

حوت، ماهی، ۳۰ روز

در سالهای کیسه برج جدی ۳۰ روز داشت.

سرانجام آنکه همانگونه که در صفحات پیش اشاره شد در جلسه شنبه ۹ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی برابر با ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴ قمری و برابر با ۳۱ نوامبر ۱۹۲۵ میلادی مجلس دوره پنجم احمد شاه را از سلطنت خلع کرد و رضا خان سپه نخست وزیر وقت و فرمانده کل قوی به جای او به سلطنت رسید. احمد شاه مردی منظم مرتب دقیق قانونی و وطن خواه بوده و اگر با سایر شاهان ایران در مقام مقایسه برآییم و اعمال هریک را تحلیل و تجزیه کنیم می توان گفت احمد شاه از پادشاهان خوب ایران بوده است.

سجع مهر احمد شاه الحمد لله الغنی المجید ۱۳۲۷:

چون که ایزد خواست رونق بازیابد ملک و دین نام سلطان احمد قاجار شد نقش نگین

و مهر دیگر بعد از الملک لله و عبارت السلطان احمد شاه قاجار سنه ۱۳۳۲ به این بیت موشح بود.

خواست یزدان تا شود آباد ملک از عدل و داد خاتم شاهی بسطان احمد قاجار داد

سرگذشت تهران، ص: ۵۹۶

سنه ۱۳۲۲. و با خلع او به سلطنت صد و پنجاه ساله قاجاریه بکلی خاتمه داده شد.

احمد شاه پس از خلع از سلطنت در پاریس بسر می برد و مشغول معالجه خود بود و در سن سی و چهار سالگی در بیمارستان نویی نزدیک پاریس در تاریخ ۲۶ رمضان ۱۳۴۸ قمری برابر با سال ۱۳۰۸ خورشیدی به ورم کلیه درگذشت.»

سرگذشت تهران، ص: ۵۹۷

**بلدیه یا شهرداری جدید در دوران مشروطه**

در یکی از بخشهای گذشته درباره خیابانها و معابر و کوچه‌ها و اینکه چرا مسجد شاه چند متر پایین‌تر از خیابان قرار دارد سخن گفتیم اینک جا دارد دنباله همان مطلب را از نوشته عبد الله مستوفی نقل کنیم وی می‌نویسد:

«مشروطه هم که آمد برخلاف وعده‌های مشروطه‌چینا چه در مواقعی که بلدیة انجمن انتخابی داشت و چه در مواردیکه بطور اداری تحت امر وزارت داخله بود کاری برای شهر و خلاصی مردم از این کثافت صورت نگرفت. زیرا پول بی‌کاری که به این مصرف برسانند نداشتند. مجلس دوم برای مصارف بلدی به اسم نواقل، مالیاتی بر نواقلی که وارد شهر می‌شد وضع کرد که از بارکشها (اسب و الاغ و قاطر و شتر و گاو و دوچرخه) می‌گرفتند. بلدیة تهران وصول این مالیات را برعهده مأمورین تفتیش دروازه‌ها که وزارت مالیه (وزارت دارایی) برای تفتیش در دروازه‌ها که وزارت مالیه (وزارت دارایی) برای تفتیش قاقاق تریاک داشت، محول کرد. می‌دانیم اتباع خارجه آنچه مالیات جدید بود به زور سفارتهای خود نمی‌دادند... معلوم است وقتی مالیات عمومیت نداشته باشد. اتباع داخله هم در پرداخت آن تا بتوانند تعلل و مسامحه می‌کنند. مأمورین وصول هم همین موضوع را بهانه کرده عایدی حسابی نمی‌دادند.

اجمالاً پولی که از این ممر درمی‌آمد چیز لایقی نمی‌شد. آنچه هم که وصول می‌شد بعد از حق العمل وصول که وزارت مالیه از آن کسر می‌کرد همین قدر بود که به کرسی‌نشینها و سپورها که البته بر عده آنها هم افزوده بودند، برسد و چیزی زیاد نمی‌آید که صرف کارهای اساسی از قبیل خیابان‌سازی و تعمیم روشنایی شود. اداره بلدیة چند تا از انبارهای زیر و بالاخانه و ایوان فوقانی آنها را در قسمت شمالی میدان توپخانه تصرف و برای شعب کارهای خود اداراتی تعیین و صورت ظاهری دست و پا کرده بود. اداره میاهی داشت که قناتهای وقفی شهر را که در دست متولیها بود اداره کند، متولی حقا به آنها راه نمی‌دادند. اداره دیگری به اسم مثلاً اداره ارزاق

سرگذشت تهران، ص: ۵۹۸

تأسیس کرده بود. ولی کار نان شهر گاهی با خزانه‌داری و زمانی هم که خزانه‌داری آن را رها می‌کرد، وزارت داخله خود را روی آن انداخته به بلدیة راه نمی‌داد. اداره ساختمانی برای بلدیة پیش‌بینی کرده بودند که نه می‌توانست کوچهای وسیع کند و نه اگر کسی زمین کوچه و خیابان را ضبط می‌کرد، می‌توانست جلوگیری بعمل آورد. اداره روشنایی داشت که کارش منحصر به دویست شعله چراغ میدان توپخانه و خیابان باب همایون و ارگ بود. خیابانهای علاءالدوله (فردوسی) و لاله‌زار که در سابق چراغ داشت. در این وقت بی‌چراغ و شاید این پیش‌آمد برای آن بود که وقتی چراغهای نفتی سابق را خواسته بودند به برق تبدیل کنند. چون چراغ برق گرانتر بود و اعتبار کافی نداشتند ناچار شده بودند از عده بکاهند. همانطور که قلی عمر ریشوی دوره سابق به یک آقا فکلی دزافکته تبدیل شده بود، الاغهای بلدیة هم به بارکشهای دوچرخه اسبی تغییر یافته بود. ولی از حیث کار فرقی بین ادوار گذشته و دوره مشروطه نبود. خیابانها به همان کثافت باقی و بالاخره مردم شهر که تصور می‌کردند با مشروطه امور شهری آنها بهتر خواهد شد، دانستند که فقط مأمورین لباس عوض کرده‌اند، در اساس کار تفاوتی حاصل نشده است.

چرا یک تفاوت حاصل شده و آن این بود که بلدیة تمام کوچه‌ها و خیابانها را ملک شهر اعلام کرده درختهایی را که احیاناً مالکین در حریم خانه خود کاشته و نگاهداشته بودند، ملک طلق خود می‌دانست و تصرف صاحب‌خانه را حتی در سرو شاخ آن هم ممنوع می‌کرد. سپورها هم از این تنازع عاملان بر معمول واحد استفاده کرده به عرض دو سه انگشت تسمه از دور پوست درخت می‌کنند و درخت را می‌خشکانند و هیزم آن را مصرف می‌کردند. امروز هم این سنت سنیه متروک نشده است و من به خیلی از درختهای چناری که به امر پهلوی .. در خیابانها کاشته شده است برمی‌خورم که رفتگرهای امروز که همان سپورهای دیروزند ... با اجرای همین عمل مشغول خشک کردن و هیزم کردن آنها هستند و بعضی را هم هیزم کرده‌اند و جای آنها خالی است.

یک تفاوت دیگر و آن این که اگر کسی در جلوخان خانه خود می‌خواست تصرفی بکند و مثلاً نیم هشت را به نیم دایره تبدیل نماید، مأمورین بلدیة به‌عنوان تخطی به کوچه جلو آن را می‌گرفتند. صاحب‌خانه اگر (آدمی عادی) بود با دادن سه چهار تومان سرکار را هم می‌آورد ولی اگر اهل در خانه بود و مأمور جرات گرفتن دم جا نداشت باید چندین روز زحمت بکشد و سرگذشت تهران، ص: ۵۹۹

مهندسین بلدیة را سربنایی ببرد و با هزار جان‌کندن حالی کند که جلوخان غیر از کوچه و جزو خانه است. گذشته از این چیزی هم از زمین جلوخان به خانه اضافه نمی‌شود. آن وقت هم که مطلب را حالی و مومن را متقاعد می‌کرد، تازه باید آقای رئیس بلدیة در این باب امر صادر کند.

خلاصه اینکه یک‌هفته‌ای بدبخت گرفتار این کج فهمی آقایان بلدیة‌چیها و تعطیل بنایی بود. زیرا آقای محتسب از بنا التزام گرفته بود که بنایی را تا حکم مجدد تعطیل کند. تفاوت دیگر و آن این بود که بلدیة مأمورین خود را با اوراق چاپی به در خانه‌ها می‌فرستاد و با تشر و تهدید که در ورقه قید شده بود، پدر خانواده را ملتمز می‌کرد که عده اهل خانه خود را در ورقه اظهار نماید در این ده پانزده سال چندین بار این عمل بیهوده را تکرار کرده بودند، بدون اینکه معلوم شود آنچه در دفعه‌های سابق گرفته‌اند، برای چه عملی بوده و تکرار و تجدید این مزاحمت برای چیست؟ یا اگر صاحب‌خانه بالتزام خود عمل نکند با کدام وسیله خلاف او را ثابت و با کدام قانون او را مجازات کرد؟

یک تفاوت دیگر و آن این بود که از حمام و چرخهای بستنی و کالسکه و درشکه و دوچرخه و گاری و اسب و قاطرخانه‌دارها هم به‌عنوان نواقل حقی می‌گرفتند و گاهی به‌عنوان اینکه مالیات گذشته پرداخت نشده است چرخها را مهر و حیوانات را در طویله حبس می‌کردند.

حرف مستنکفین هم این بود که می‌گفتند این آقایان که کاری در اصطلاح کوچه‌ها و خیابانها نمی‌کنند، برای چه این حقوق را دریافت می‌نمایند؟ و حق به جانب آنها بود. زیرا آقایان بلدیة‌چیها با تمام اداراتشان یک قدم برای اصطلاح امور شهری برنداشته بودند و در به همان پاشنه ناصر الدین شاهی می‌گشت.

فقط تیری که اداره بلدیة در این پانزده ساله مشروطه از کمان گذرانده و کار مهمی که صورت داده بود باغچه‌کاری میدان بهارستان بود که به سعی و اهتمام منطق الملک رئیس بلدیة وقت شمشادهایی در دوره و درختهای بید معلق (بید مجنون) و چند تا سرو کاجی این سر و آن سر کاشته و یکی دو حوض آب برای آب‌پاشی باغچه ساخته شده بود.

عبدالله مستوفی در چند صفحه بعد دنباله سخن از بلدیة می‌نویسد:

کارهای سید ضیاء الدین در بلدیة:

سید در بیانیه خود وعده‌های اصلاحی در بلدیة تهران و سایر شهرها داده و این موضوع برای تظاهر، بد وسیله‌ای نبود. یکروز دیدیم مأمورین چراغ‌برق در خیابان لاله‌زار سیم‌کشی سرگذشت تهران، ص: ۶۰۰

می‌کنند و همان شب در این خیابان تا جایی که سیم کش رفته بود، چراغ‌برق دایر شد. خیابان علاءالدوله و اسلامبول هم بعد از چند روز چراغ پیدا کرد. چند روز بعد عده زیادی عمله مشغول خراب کردن سمت شمال میدان توپخانه که محل اداره بلدیة بود شدند و بلافاصله بنای زیادی مشغول بالا آوردن پی عمارت جدید گشتند. یکروز دیگر دیده شد در خیابان چراغ‌برق مشغول کندوکوب هستند و گاریهای بلدیة خاک می‌برند و شن می‌آورند و ماشین غلطک (لامینوار) روی شن‌ریزی در رفت و آمد است و می‌خواهند این خیابان را شوسه کنند. احیانا مأمورین صحی به دکانهای آشپزی و کله‌پزی و چلوکبابی و سلمانی و حمامها می‌روند و دستوراتی راجع به پاکیزگی ظروف و کار و ابزار می‌دهند و التزامهایی می‌گیرند. چند روز بعد عده‌ای مأمور بلدی در دکانهای

خیابانهای لاله‌زار و علاء الدوله و ناصر خسرو افتاده متصرفین را ملتزم می‌کنند که در و پیکر دکان خود را به رنگ سبز در آورند و آنها را با زبان خارجه و حروف لاتین چیزهایی برای اعلان در پیشانی و پشت شیشه‌های دکان نوشته‌اند و ادار می‌کنند نوشته‌های خود را پاک کرده التزام بسپارند که دیگر از این آروقه‌های بی‌جا نزنند و برخلاف ملیت اقدام نکنند. روزهای جمعه باید همه دکانها تعطیل باشد و یک مشت از این مقررات.

سید این اقدامات تظاهراتی را با اقدام اساسی نیز کامل کرد و آن برقراری عوارض بر بارهای وارد شهر بود که علاوه بر نواقل سابق باید بپردازند. نظامنامه‌ای برای بلدیہ نوشت. در این نظامنامه انتخاب رئیس بلدیہ با رئیس الوزراء بود. اگرچه عمر ریاست وزرای سید ضیاء الدین کوتاه‌تر از آن شد که این مقدمات به نتیجه برسد، ولی در هر حال سنگ اول بنای بلدیہ امروز بدست سید ضیاء الدین گذاشته شده است ...

... بعد از سید ضیاء الدین چون بلدیہ عایدی نسبتاً زیادی از عوارض جدید و نواقل قدیم گیرش می‌آمد کروکری می‌کرد. ساختمان نیمه‌کاره بلدیہ را در شمال میدان توپخانه تمام و کوچه‌ها را به خرج مالکین سنگ فرش و خیابانها را به خرج بلدیہ شوسه کرد و در خیابانها و کوچه‌ها چراغ برقی با سیم کشی و اثاثیه ناقص دایر نمود. عده سپور نسبتاً زیاد شد و گذشته از خیابانها هر چند کوچه یکنفر مأمور نظیف پیدا کرد که با دوچرخه‌های دستی زیبیل خانه‌ها را از کوچه‌ها جمع می‌کردند و در دوچرخه‌های بلدیہ آنها را به خارج می‌بردند. اجمالاً تهران با همان استخوان‌بندی سابق و خیابانهای تنگ از آن کثافت قدیم بیرون آمد. همین که رضا خان سردار سپه در اواسط ۱۳۰۲ رئیس الوزراء شد، کار رنگ و روی دیگر گرفت. از این تاریخ تا شهریورماه ۱۳۲۰ شمسی و استعفای او از سلطنت هر کس رئیس شهرداری بود جز اجرای منویات او

سرگذشت تهران، ص: ۶۰۱

کاری نداشت. خوبهای این شهردارها همانها هستند که او امر را بهتر توانسته‌اند اجرا کنند.»

## نخستین کافه و سینما

### اشاره

عبدالله بهرامی در کتاب خاطرات خود از نخستین کافه و سینما چنین یاد کرده است:

«اولین کافه به طرز جدید را آنچه من به خاطر دارم مرحوم صدیق حضرت ایجاد نمود. این شخص مدتی در خارج از ایران تحصیل کرده و شاید در مأموریت‌های سیاسی هم عضویت داشته است. در هر صورت شخص با سلیقه و قریحه بود در خیابان لاله‌زار نبش میدان مخبرالدوله در باغ بزرگی که در آن وقت وجود داشت. یک کافه با صفا که دارای میز و صندلی بود، ترتیب داده و مردمانی متوسط و حال و روشن‌فکر آن دوره باری تفریح و گردش و گذرانیدن چند ساعتی از اول شب به آنجا می‌رفتند و برخلاف محلهای عمومی شهرت خوب و آبرومندی داشت. ولی در آن وقت معروف شده بود که این کافه خیلی گران است و مطابق عایدات مردم نمی‌باشد، زیرا که یک گیلان شربت از سیصد الی پانصد دینار به فروش می‌رسید. در صورتی که در قهوه‌خانه‌ها و چلوکبابیها صد دینار بود. دوم کافه‌ای که به تقلید این محل تأسیس یافت، در اول خیابان لاله‌زار در خانه بزرگی بود که محل سکونت ناظم السلطنه بود که بعداً به قطعات کوچک تقسیم شده و اکنون تبدیل به مغازه‌های متعدد گشته است. این کافه را نوکر امیر نظام که با پسرهای او به آلمان رفته بود، پس از مراجعت در آنجا تشکیل داده، ضمناً آشپزخانه هم تهیه کرده نهار و شام منظم در اختیار عامه گذارده بود و قیمت اجناس را طوری قرار داد که از کافه صدیق حضرت برای مردمان مرفه الحال آن دوره مناسب‌تر شده بود. قیمت چای و یک گیلان شربت از یک عباسی تجاوز نمی‌کرد و مردم به خوبی می‌توانستند که با یک قران شام یا نهار

در آنجا تناول نمایند. بهمین جهت این کافه طرف توجه عموم واقع شد و می توان گفت که طرف عصر نزدیک به نصف از صندلیهایی را که در توی حیاط چیده بودند، پر از جمعیت می شد.

ظاهرا یک یا دو محل دیگر هم بعدا به توسط اشخاص مختلف تأسیس گردید، ولی مانند این دو کافه که ذکر آن گذشت توجه عامه را به خود جلب ننمود.

در ایران هنوز سینما تأسیس نشده بود و مردم از خصایص آن اطلاع نداشتند. فقط درباریان و اشخاص مربوط به آنها حکایت می کردند که مظفرالدین شاه اسباب مخصوص از سفر فرنگستان با خود آورده است که عکس اشیاء و اشخاص را به اندازه طبیعی بزرگ کرده در روی

سرگذشت تهران، ص: ۶۰۲

پرده سفید منعکس می سازد. بعد معلوم شد که مقصود لاتر ماژیک است که در اروپا اسباب بازی بچه ها شده بود.

همچنین می گفتند که یک شخص دیگری یک اختراع جدیدی از فرنگستان با خود آورده که عکسها را متحرک روی پرده مانند صور طبیعی نشان می دهد و در مقابل مبلغ مختصری ورودیه عامه می توانستند به تماشای آن بروند. ولی این تماشاخانه شهری پیدا نکرد و زود فراموش شد.

اشخاصی که بیشتر در این نهضت پیش قدم شده اند دو نفر بودند که یکی از آنها معروف به روسی خان بود و دیگری موسوم به اردشیر خان. روسی خان که من فقط اسم او را شنیده و شخصا وی را ملاقات نکردم دارای دکان عکاسی و بعد مؤسس یک سینمای کوچک هم شده بود. ولی اردشیر خان را شخصا چندین دفعه دیده و در سینمای او حضور بهم رسانده ام.

اردشیر خان شخصی تنومند و ارمنی بود که قسمتی از ساختمان دو طبقه روبروی بانک ملی در خیابان فردوسی متعلق بوی بود. طبقه زیر را به مغازه های کتاب فروشی و غیره اجاره داده بود.

ولی طبقه دوم را برای خود نگهداشته و در آنجا یک سینمای کوچک تهیه کرده بود. اگر از وضعیت محل و ترتیب و روز و خود صاحب آن فیلم برداشته بودند. قطعا امروز یکی از این مجالسی می شد که تمام مردم برای تماشای آن هجوم می آوردند. از خارج هیچ علامتی که دال بر سینما بودن این بالاخانه ها باشد وجود نداشت. فقط از روی شهرت عده ای متوجه شده بودند که آنجا تماشاخانه است. از چندین پله آجری که انسان بالا می رفت بیک اتاق کوچکی می رسید که یک جوان ارمنی پشت میزی نشسته و بلیطهای چاپی بطور مساوی به قیمت دو قران به واردین می فروخت.

تماشاچیان منحصر بودند به عده خیلی کمی از مرد و بچه. مطابق مقررات آن وقتها زنها حق ورود به چنین محلی را نداشتند. از آن اتاق کوچک به یک سالون نسبتا بزرگی وارد می شدند که در آنجا دو صف صندلی نهاده بودند.

واردین بطور منظم روی صندلیها نشسته و با بی صبری در انتظار تاریک شدن اتاق و ظاهر شدن عکسها روی پرده سفید بودند و بلند باهم صحبت کرده یا تخمه می شکستند. برای اینکه مجلس به کلی سرد و کسل کننده نشود خود اردشیر خان با هیکل بزرگ و قابل تماشا هر نیم ربع ساعت وارد شده و مژده می داد که الساعه تماشا شروع خواهد شد. ضمنا انتظار می کشید که لااقل یک عده بیست نفری در سالون جمع شده باشند. این انتظار تا یک ساعت بطور انجامید تا

سرگذشت تهران، ص: ۶۰۳

تقریبا عده حضار به یک چنین عددی می رسید. آن وقت پنجره ها و درهای سالون را محکم بسته و پرده های ضخیم آن را پایین می کشیدند، یک نفر تارزن و یک نفر هم بادبک شروع می کردند به نواختن آهنگهای وطنی و تماشاچیان را مهیای شنیدن و دیدن صحنه مهیج می نمودند.

خود اردشیر خان با یک حالت جدی و موقر در بالای اتاق ایستاده و راجع به بازی و اشخاص آن توضیحات لازم بدهد.

روی پرده عکسهای کم رنگی ظاهر می‌شد که گاهی برق‌زده و چشم را خسته می‌کرد و اقلاً یک یا دو دفعه در حین نمایش نوار قطع می‌گردید. از خود عکسها چیزی درست مفهوم نمی‌گردید ولی توضیحات اردشیر خان، حاضرین را کاملاً متوجه به وقایع صحنه می‌ساخت.

اردشیر خان فارسی را به لهجه ارمنی و بعضی جملات نشنیده ادا می‌کرد که خودش اسباب تفریح مستمعین می‌شد. من یک دفعه برای تماشا با عده‌ای از همشاگردیها به آنجا رفته بودم و با همان شرحی که گذشت وارد سالون شده و روی صندلی قرار گرفتم. باری آن شب یک تأثر ساده بود که خیلی کوتاه و زود تمام شد ....

این تنها سینمایی بود که من در آن وقت دیدم و در این مجلس به خصوص حضور بهم رسانیدم ..»  
در خور یادآوریست که عبد الله بهرامی بگفته خودش در آن زمان پانزده ساله بود.

و با توجه به تاریخ تولدش که ۱۳۰۶ قمری برابر با ۱۲۶۷ خورشیدی بوده سالی که به این سینما رفت سال ۱۳۲۱ قمری می‌شود که مظفر الدین شاه حکومت می‌کرد و این سینما راه اندازی شده بود.

از این گونه سینماها در دوره محمد علی شاه هم وجود داشته است. چنانکه در شماره ۲۶ مجله هفتگی صوراسرافیل که بنام روزنامه صوراسرافیل شهرت دارد به تاریخ پنجشنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۶ (ه. ق) که نزدیک به دو ماه (۵۸ روز) به توپ بستن مجلس شورای ملی مانده بود در صفحه ۸ یک آگهی سینمایی به چاپ رسیده و مردم دعوت به دیدن آن کرده است. آگهی چنین است:  
سرگذشت تهران، ص: ۶۰۴

## اعلان

«پرده‌های جدید تماشایی سیمونو توگراف که عوالم خارجی را بطور حرکت و تجسم نشان» «می‌دهد بتازگی وارد شده و در خیابان ناصری در یکی از مغازه‌های جناب تاجرباشی تماشا» «داده می‌شود مقدم آقایان محترم از یکساعت بعد از ظهر تا دو ساعت از شب گذشته در کمال» «احترام پذیرفته می‌شود»

گفتنی است که آقای محمد مشیری در پیشگفتاری که برای سفرنامه ابراهیم صحافباشی که به سال ۱۳۱۴ قمری برابر با ۱۲۷۶ خورشیدی و ۱۸۹۷ میلادی به فرنگ رفته بود، از گفتاری که آقای فرخ غفاری در زمینه سینما و ابراهیم صحافباشی نوشته بهره برده و عیناً آن را نقل کرده‌اند آورده است:

«.... ابراهیم صحافباشی ... نیز سفری شش ماهه برای داد و ستد و جواهر به دور دنیا رفت و سفرنامه‌ای خواندن در این باره نوشت در ذوالحجه ماه مه همان سال در لندن دستگاه سینما توگراف را دید و شرح او ظاهراً نخستین ذکر است که یک نفر ایرانی درباره این اختراع جدید کرده است. صحافباشی ضمن مسافرت‌های خود اجناس ژاپنی برای فروش به تهران می‌آورد و به گفته پسرش جهانگیر قهرمانشاهی در محل فعلی چهارراه مهنا در تهران (میان سینما کریستال در لاله‌زار نو و خیابان ارباب جمشید) مغازه‌ای برای فروش اشیاء تزئینی چینی و ژاپنی و اروپایی داشت. پسرش نیز او را واردکننده فونوگراف (گرامافون) و نیکل‌سازی به ایران می‌داند. باز به گفته جهانگیر قهرمانشاهی نخستین محل نمایش فیلم را که صحافباشی برقرار کرد، پشت مغازه‌اش در حیاطی بود که مشتریان از اعیان (منجمله اتابک و علاء الدوله) بودند از فیلمهایی که نمایش داده می‌داد که داستان مردی بود که «بیش از صد نفر را وارد یک کالسکه می‌کرد و یا از مرغی بیش از بیست تخم می‌گرفت» و این نوع فیلمهای حقه‌دار معمول کمدهای آن زمان بود. صحافباشی (به گفته جناب عبد الله انتظام که شاهد عینی واقعه بوده است) در ماه رمضان (ه. ق.) ۱۳۲۲ برابر با نوامبر ۱۹۰۴ (م.) در اول خیابان چراغ‌گاز (امیرکبیر فعلی) نخستین سالن بهره‌برداری سینمایی عمومی را برپا کرد و فیلمهای کمدهای یا خبری واقعی (یا ساخته از روی وقایع) را که هر کدام بیش از ده دقیقه طول نمی‌کشید و اغلب از شهرهای ادسا و رستو در



سرگذشت تهران، ص: ۶۰۵

روسیه به دست می‌آمد نمایش می‌داد. یکی از آنها مردی را نشان می‌داد که کوچهای را جارو می‌کرد و ماشین جاده صاف کنی سر می‌رسید و او را زیر می‌گرفت و جارو کش به شکل دراز و باریک درمی‌آمد و بعدا باز با وسیله دیگری همان مرد چاق و کوتاه می‌شد. فیلم دیگری داستان آشپزی بود که در قفسه مطبخ خود اسکلتها و اشباحی می‌یابد و فیلمهای خبری هم (واقعی یا از نوساخته) مربوط به جنگ ترانسوال افریقای جنوبی بود. برنامه سالنها شبها انجام می‌گرفت و در سالن لیموناد و سایر آشامیدنیها به فروش می‌رسید. در داخل تالار و زیر پرده نمایش دو یا سه دستگاه «جهان‌نما» (برای نشان دادن عکسها و گاهی هم تصاویر برجسته) گذارده بودند. دوره این سالن که تماشاچیان آدماهای نسبتا پولداری بودند و هنوز جنبه عادی به خود نگرفته بود، بیش از یک ماه طول نکشید.

صحاف‌باشی مردی متجدد بود و لباده‌های دراز خاصی می‌پوشید و در آن زمان می‌خواست که شرکتهای تعاونی در ایران ایجاد کند ... روحیه مترقی و آزادیخواهی، صحاف‌باشی را وارد جنبش سیاسی آغاز مشروطیت کرد و فعالیتهای او از صفر ۱۳۲۳ (ه. ق.) برابر با آوریل ۱۹۰۵ (م.) با پیشنهاد پوشیدن لباس عزا و نوشتن عریضه مخفیانه به مظفر الدین شاه ذی القعدة همان سال (ژانویه ۱۹۰۶) و کمک او به خانواده آقا سید جمال هنگام اختفای واعظ (شوال ۱۳۲۳ برابر با دسامبر ۱۹۰۵) در تاریخ بیداری ایرانیان آمده است:

«صحاف‌باشی پس از رنجهای معنوی و مادی بسیار و دلسوختگی تمام از وضع سیاسی ایران اقدام به فروش اموال و اجناس خود کرد و وسایل کارخانه و رشوکاری و تماشاخانه و دستگاه سینما توگراف و فیلمها و غیره را فروخت. پسرش جهانگیر قهرمانشاهی می‌گوید که از دلایل مخالفت حکومت با او این بود که «حمام بدون خزینه برای آرامنه و کلیمیاها در سر چهار راه مهنای فعلی ساخته بود و سینما آورده بود و آزادیخواه بود. پس از اینکه اموالش را مصادره کردند او را به اصفهان و سپس به حوالی جندق و بیابانک تبعید کردند و بالاخره با زن و سه فرزندش به کربلا و هندوستان رفت.» بدبختانه نکات دیگر زندگی این مرد قابل توجه منجمله تاریخ تولد و وفات او بر ما شناخته نیست.»

سرگذشت تهران، ص: ۶۰۶

## عکاسی

### اشاره

از ورود دوربین عکاسی و نیز فن عکسبرداری در دوره قاجاریه، تاریخ دقیقی در دست نیست و نخستین آگاهی که در این زمینه در دست است کتاب المآثر و الآثار می‌باشد که در آن آمده است:

### ترویج علم و عمل عکس

این فن که از شعب علوم طبیعی است در این عهد جاوید مهد رواج گرفت و انتشار یافت. اگر چه نمونه آن در اواخر سلطنت شاهنشاه مرحوم محمد شاه غازی به دست مسیو ریشارخان سرتیب، معلم زبان فرانسه و انگلیس و غیره ارائه شد، اما اصل شیاع و رواج و تکمیل صنعت و انتشار عمل عکس که «فوتوگرافی» می‌نامند، از خصایص بزرگ این دولت است و اسباب عکس را که مسیو ریشارخان آورده بر روی صفحه نقره می‌انداختند و اسمش را داگنروتیپ می‌گفتند به اسم شخصی که مخترع آن بود. و اینک شماره اساتید عکاسین و مواقع عکاسخانه‌ها در دار الخلافه طهران و سایر بلاد معظمه ایران صعوبت و اشکالی به کمال



دارد. همانا حکماء طبیعی جدید می‌فرمایند اجسام علی کثرتها بر دو قسم می‌باشند: یکی مادی یعنی دارای وزن، مثل جامدات و مایعات و بخارات، و دیگر غیرمادی یعنی بلاثقل و بی‌وزن مثل حرارت و نور الکتریسته و مغناطیس و هر یک از این دو قسم دارای دو رشته خواص می‌باشند: یکی ظاهری که موضوع علم فیزیک است و دیگری باطنی که موضوع علم شیمی است و مسئله عکس از خواص شیمیایی نور می‌باشد، به شرحی که در محل خود معنون است.»

سرگذشت تهران، ص: ۶۰۷

درباره مسیو ریشارخان باید افزود که ژول ریشارخان یا میرزا رضا خان از جمله فرانسویانی است که در خدمت دولت ایران در دوره سلطنت محمد شاه و ناصر الدین شاه بوده و بعدها مسلمان شده و به نام میرزا رضا خان مسمی گردیده است و در اواخر سال ۱۲۸۸ (ه. ق.) از طرف ناصر الدین شاه لقب خانی به وی داده شد و از این تاریخ معروف به ریشارخان گردید. وی در سال ۱۲۳۱ (ه. ق.) متولد و در سال ۱۳۰۸ (ه. ق.)، در سن ۷۷ سالگی وفات یافته است. او در اوایل افتتاح دارالفنون، از معلمین آنجا بود و بعدها جزء کارمندان وزارت انطباعات و دارالترجمه دولتی و مترجم زبان فرانسه و انگلیسی و غیره شد. پسر او، یوسف ریشارخان نیز مؤدب الملک می‌باشد که پس از فوت پدرش مدتها معلم زبان فرانسه در مدرسه دارالفنون بود.

عکاسباشیهای دربار آقا رضا خان اقبال السلطنه و میرزا حسنعلی بودند. در المآثر و الآثار عبد الله میرزا، مدیر عکاسخانه معرفی شده و هر سه هم به‌عنوان شاگرد آمده‌اند.

اما در مرآةالبلدان هم تحت عنوان وقایع سال ۱۲۸۰ (ه. ق.) شرح مفصل و مفیدی از عکاسی و تاریخچه آن آمده است:

«آقا رضا، پیشخدمت حضور همایون چون در فن عکاسی به درجه کمال رسیده به لقب عکاسباشی سرافراز گردیده است. پوشیده نماند که یکی از صنایع جدیده متعلق و منشعب از علوم طبیعی که در زمان سلطنت این شاهنشاه رواج گرفته و ترقی حاصل کرده عکاسی است.

هر چند بسیاری از مردم می‌دانند که به آلات و ادویه عکس تمام اشیاء موجوده در کره ارض برداشته می‌شود و کمتر کسی است که معاینه ندیده باشد و با وجود این از اسرار حکمتی و تاریخ این صنعت بسیاری غافلند. اکنون برسیبیل اجمال شرحی تاریخ مانند از این صنعت جدیدة الاحداث ذکر می‌کنیم:

باید دانست که اجسام بر دو قسم‌اند: یا مادی هستند یعنی دارای وزن‌اند مانند جامدات و مایعات و بخارات و یا غیر مادی و بی‌وزن هستند مانند حرارت و نور و الکتریسته و مغناطیس و هر یک از این دو جسم دارای دو رشته خواص‌اند که یکی را خواص ظاهری یا فیزیکی گویند و دیگری را خواص باطنی یا شیمیایی مانند نور که یکی از اجسام غیرمادی است نیز دارای خواص ظاهری از قبیل انعکاس و انکسار و انتشار می‌باشد و این معنی را حکمای سلف مصر و

سرگذشت تهران، ص: ۶۰۸

یونان در کتب خویش به اجمال یا تفصیل ذکر کرده‌اند و کتب متعدده در مناظر و مرایا نوشته‌اند.

ولی خواص باطنی نور یا معروف حکمای سلف نبوده یا در کتب خود مندرج نساخته‌اند و نمی‌توان گفت اهل مصر که در علوم طبیعی مهارت داشته‌اند از اثر باطنی نور و دخالت آن در تنمیه و تغذیه آنها بی‌اطلاع بوده‌اند. بلکه بعضی از یونانیان در کتب خود ذکر و ثبت کرده‌اند اختلاف لونی را که بعضی احجار و جواهرآلات از مجاورت متمادی آفتاب پیدا می‌کنند و معماران رومه قدیم عمارات منقوشه را در سمت شمال می‌ساخته‌اند تا از اثر اشعه آفتاب فاسد نشود. ولی [در] قرون متوالیه گذشته که حقیقتا کسی از خواص باطنی نور مستحضر نبود، بعضی از کیمیاگران سیصد سال قبل از این ملتفت شدند که نقره راسب با نمک طعام به مجاورت اشعه شمس اختلاف لون پیدا می‌کند. صد سال قبل سئل [دانشمند سوئدی، شیل] نام حکیم طبیعی ثابت نمود که پرتو آبی و بنفش آفتاب آن نقره را زودتر سیاه می‌کند. در آن ایام بسیاری از علما و عمال در تکمیل تحصیل آثار نور در اجسام ادویه برآمده به

خیال گرفتن عکس از اشیاء برآمدند.

ولی اول کسی که توانست عکس صورتی را بردارد نیپس نام فرانسوی بود و او قیر جده و جوهر اسطوخودوس را در صفحه مس مفضض می کشید و هشت ساعت آن صفحه را در حجره مظلم مجاور نور عدسی اسبابی می کرد و بعد با مخلوطی دیگر آن را مثبت و می خشکانید هر جای روشن صورت صفحه پرده حساس را می خورد و جای سیاه و سایه به حالت خود باقی می ماند. نیپس پس از تجارب متکثره به اشتراک داگر در سنه ۱۸۲۹ مسیحی اشکال را در صفحه نقره نمودار کرد و شعبه ای تازه در علوم طبیعی احداث شد و سی و هفت سال قبل از این در لندن عکس روی کاغذ انداخته و تلبو نام مخترع این کاغذ با این عمل صور معکوسه را به دست آورد. یعنی مواضع نورانی در کاغذ مظلم می شده و مواضع مظلمه روشن می نمود و این

سرگذشت تهران، ص: ۶۰۹

کاغذ را «منفی» می نامیدند و از روی این کاغذ عکسهای صحیح برمی داشت و آنها را «موجب» نامید. در همین ایام، حکما و ارباب صنایع در تکمیل این قاعده برآمدند و ادویه مناسب این اعمال از قبیل قلیائیان و املاح فضی و ذهبی [نقره ای و طلائی] و جوهریات مأخوذه از مازو و سرکه و لیمو مشکوف ساخته اند و عدد نسخه ها و عاملین و قواعد زیاد شد و رفته رفته هشت ساعت زمان عکاسی به چند ثانیه رسید و بیست و نه سال قبل برادرزاده نیپس مذکور داشت، در مجلس علما که اگر پرده ای از سفیده تخم مرغ که ممزوج با ادویه عکاسی باشد در صفحه شیشه بکشند و مجاور روشنایی نمایند صورتهای عکاسی بهتر از کاغذ برداشته می شود. بیست و شش سال قبل لگری نام ثابت نمود که استعمال کلدیون در عکاسی مناسب است هم سرعت عمل بیشتر می شود و هم صورت کاملتر و دقیقتر منعکس می شود.

بالجمله آغاز ترقی عکاسی، زمان کشف کلدیون است و اکنون این قاعده معمول عکاسان جمیع روی زمین است و تقریباً سایر قواعد متروک اند و این گونه عکاسی فواید کلیه برای عامه ناس پیدا کرده بلکه بر علوم طبیعی و جغرافیا و سیاحت و نجوم و رصدخانه خدمات کلیه کرد و موجب ترقی آنها و سبب منطبعه فتوگرافی از ابنیه و اشخاص تاریخی حقیقی و یادگاری ابدی به جا گذاشت که غالب خلق به اشکال ملحوظ عکس از دوری یا مرگ خویشان و دوستان خود تسلی می توانند داد.

در اواخر عهد شاهنشاه مبرور، محمد شاه غازی، البسه الله ثوب النور، مسیو ریشار خان سرتیپ معلم که اکنون زبان انگلیسی و غیره مدرسه دار الفنون را معلم است با زحمات زیاد بر روی صفحه نقره عکس می انداخت و در اوایل سلطنت شاهنشاه، روحنا فدا، که بنای مدرسه دار الفنون شد، مسیو کریشش نمساوی [اتریشی] معلم توپخانه قدری در روی کاغذ امتحانات عکاسی نمود. مسیو فکتی معلم طبیعی اول کسی است که در مدرسه طهران، کلدیون استعمال نمود و مسیو کارلیان که برای انتشار علم و عمل عکاسی با فرخ خان امین الدوله از پاریس به طهران آمد، عکس کلدیون را شایع کرد و چون خاطر خطیر همایون به رواج و ترقی این علم

سرگذشت تهران، ص: ۶۱۰

تعلق گرفت، خود ذات ملکوتی صفات شاهنشاهی بر این علم اطلاع تمام یافته بر آن شدند که یکی از چاکران دربار حضرت شاهنشاهی و خاصان خلوت همایون نیز در این فن مهارتی تمام یابد که سفرا و حضرا به موجب امر قدرقدر [ت] ملوکانه، آشنا و غریبه و ابنیه و آثار قدیمه را عکس بردارد و خاطر مبارک همایون را در اوقات فراغت بدان مشغول سازد. پس آقا رضا پیشخدمت خاصه که امروز آجودان مخصوص حضور همایون و خازن صرف جیب مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی و محل وثوق و اعتماد ذات کامل الصفات خسروانی و از خانزادان حقیقی و تربیت یافتگان این دولت قوی شوکت است به آموختن این علم شریف بر حسب امر همایون مأمور گشت. چندی برنیامد که از یمن توجهات ملوکانه در این علم تکمیل یافت و شناسایی کامل حاصل نمود. خاطر مبارک خسروانی از این معنی خرسند گشته مشار الیه را به عواطف ملوکانه مفتخر ساخته از برای انتشار این علم و وسعت در این عمل یکی از عمارت مخصوص پادشاهی را مخصوص عکاسخانه مبارک فرموده که گاهی که از کارها فراغت حاصل می فرمودند

و برای تماشا و ترقی این عمل به آنجا تشریف می‌برند. در اسفار بزرگ مثل سفر خراسان و مازندران و کربلای معلی، جمیع اماکن و ابنیه قدیم و آثار بعیده را عکس برداشت و مرقع (آلبوم) ساخته به حضور مبارک تقدیم می‌نمودند که الآن هم در حضور همایون است.»

همچنین در سال ۱۲۸۴ (ه. ق.) کتابی نیز درباره عکاسی توسط میرزا کاظم، معلم شیمی ترجمه و تألیف شد. در این کتاب آمده است:

«روز بیست و هشتم و بیست و نهم در بلده سبزوار اقامت و با علمای این دیار خاصه جناب حاجی ملاهادی سبزواری که از اجله حکمای متالیهین است ملاقات و مفاوضات فرمودند و آقا رضای عکاسباشی پیشخدمت خاصه (آجودان مخصوص و خازن صرف جیب همایون) حسب الامر عکسی از جناب حاجی ملاهادی برداشت و چون جناب حاجی تا این وقت عمل عکاسی را ندیده بلکه آن را مخالف قانون و براهین علمیه حکمای سلف می‌دیدند نهایت متعجب شدند.»

در سال ۱۲۹۰ (ه. ق.) آقا رضای عکاسباشی و پیشخدمت مخصوص، خازن صرف جیب و آجودان مخصوص ناصر الدین شاه گردید و دستخطی در این باره صادر شد. بدین قرار که:

سرگذشت تهران، ص: ۶۱۱

«آقا رضای عکاسباشی با شما پیشخدمت خاصه از عهد صبی و اوایل حال در آستان اعلی تربیت شده و در رجوع هر خدمت قابلیت خود را ظاهر کرده و خاطر ما را راضی داشته است این اوقات به منصب تحویل‌داری وجوه صرف جیب مبارک و جنسی را به عهده او محول فرموده محض مرحمت خاطر مهر مآثر او را به سمت آجودانی مخصوص حضور مبارک اختصاص دادیم که به این موهبت قرین کمال مباهات و سرافراز بوده در خدمت محول شرایط امانت و صداقت مرعی دارد. فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۹۰»  
بعدها عکاسی کم‌کم از جنبه اختصاصی و درباری خود خارج شد و عموم خانواده‌های پولدار و غیره از آن استقبال کردند و فن عکاسی تا آن جا پیش رفت که حتی کتاب علم عکاسی نیز در تهران انتشار یافت. چنانکه آگهی آن در روزنامه هفتگی صوراسرافیل هم به چاپ رسید:

### «اعلان»

«کتب ذیل به تازگی به طبع رسیده و در کتابخانه‌های تربیت و شمس العماره (متعلق به آقا شیخ حسن) و اداره صوراسرافیل برای فروش موجود است:

۱- علم عکاسی جدید، تألیف مسیو گارنیک خان دالکجیان که در دواخانه خودشان هم فروخته می‌شود به قیمت پنج قران»  
یکی از معروفترین عکاسخانه‌های تهران عکاسخانه روسی خان بود که او نیز در روزنامه صوراسرافیل اقدام به درج آگهی برای تبلیغ عکاسخانه خود کرد:

### «اعلان»

«سرکار روسی خان، عکاس معروف به تازگی در اول خیابان علاء الدوله (روبه‌روی خانه امیر نظام) عکاسخانه به طرز فرنگستان دائر کرده و اقسام عکسهای ممتاز اعلا در آنجا گرفته می‌شود»

این عکاسخانه در واقع نخستین عکاسخانه عمومی تهران بود و چنین بود که علم و هنر عکاسی در ایران به وجود آمد.

سرگذشت تهران، ص: ۶۱۲

تعیین تاریخ دقیق ورود نخستین خودرو به ایران کار دشواری است. نخستین اتومبیل احتمالاً در سال ۱۳۱۸ (ه. ق.) برابر با ۱۲۸۰ (ه. ش.) و ۱۹۰۱ (م.) وارد ایران شده است. آمده است که مظفر الدین شاه از محل اقامت خود با اتومبیل شخصی خویش که مردی فرانسوی آن را می‌راند به شهر آمد. به گفته جعفر شهری نخستین اتومبیلهایی که به ایران وارد شد، از نوع فورد بود، اما در واقع نخستین خودروهای وارداتی ساخت فرانسه بوده‌اند.

بانی این کار علاوه بر مظفر الدین شاه پسرش محمد علی شاه بود. زیرا محمد علی شاه شیفته چیزهای تازه و سرگرم‌کننده بوده است.

درباره رانندگی محمد علی شاه آمده است که علاقه شدیدی به تازه‌ترین اختراعات و وسایل سرگرمی داشت و مانند پدرش، [مظفر الدین] شاه، شیدازده خودرو بود. با این تفاوت که شاه زندگی‌اش را به دست یک راننده ماهر فرانسوی می‌سپرد، حال آنکه شاهزاده جوان میل داشت شخصاً اتومبیل براند. البته، این کار را فقط می‌توانست در محوطه کاخ انجام دهد، زیرا نشستن پشت فرمان در خیابانهای شهر، دون شأن او تلقی می‌شد و مردم را حیرت‌زده می‌کرد.

در آغاز، علاقه به راندن اتومبیل چندان رواج نیافت، زیرا وضعیت راهها در ایران برای رانندگی مناسب نبود. در واقع فقط در خیابانهای سنگفرش شمال تهران می‌شد از اتومبیل استفاده کرد. در سال ۱۳۲۸ (ه. ق.) برابر با ۱۲۸۸ (ه. ش.) و ۱۹۱۰ (م.) روسها نخست در جاده جلفا- تبریز و سپس، در سال ۱۳۳۱ (ه. ق.) در جاده انزلی- رشت- قزوین- تهران تعدادی کامیون به کار انداختند. پس از سال ۱۳۳۴ (ه. ق.) / ۱۲۹۴ (ه. ش.) / ۱۹۱۵ (م.) خودرو وسیله حمل و نقل گسترده‌تری، بویژه در میان اعیان و اشراف شد. چرا که بهبود وضع شریانهای بزرگ پایتخت، رانندگی را تسهیل کرده بود.

هر چه بود، مشکلات تهران تغییری نکرده بود و بی‌نظمی در خیابانها مثل گذشته بود، مردم

سرگذشت تهران، ص: ۶۱۳

در خیابانها قدم یا پرسه می‌زدند، پیاده‌روها در اشغال دستفروشها و بساط مغازه‌دارها بود. شهر قدیم تهران همچنان از کوچه‌هایی پرپیچ‌وخم و باریک تشکیل می‌شد.

«با شروع جنگ جهانی اول اتومبیل رواج عمومی یافت و ضرورت وضع مقررات خاص پدید آمد. تا آنکه نظمیته تهران در ۱۰ قوس (آذر) ۱۳۳۸ (ه. ق.) برابر با ۱۲۹۸ (ه. ش.) و ۱۹۲۰ (م.)، بخشنامه خطاب به رانندگان اتومبیلهای خصوصی و عمومی صادر کرد تا در اداره نظمیته حضور یابند و امتحان رانندگی بدهند و اتومبیلهایشان شماره‌گذاری شود. به این ترتیب بود که خودروها به زندگی روزمره ایرانیان و ادارات آنها راه یافتند. متن بخشنامه نظمیته چنین بود:

نظر به اینکه عده اتومبیلها اخیراً در داخل شهر دار الخلافه زیاد شده و روبه‌ازدیاد است، اداره نظمیته برحسب وظایف مقرر به وسیله این اعلان اخطار می‌نماید که از این تاریخ تا اول برج جدی مهلت داده می‌شود که کلیه شوفرهای اتومبیلها اعم از شخصی یا عمومی در اداره نظمیته حاضر و مطابق نظامنامه‌ای که تدوین شده است خود را معرفی نمایند تا پس از امتحان تصدیقی، که لازم است به آنها داده شود و همچنین اتومبیلها را به این اداره آورده تا نمره‌گذارده و تحت نظامات اداری درآیند.

قوس، ۹ ربیع الاول قوی‌ئیل ۱۳۳۸

## یخچالهای تهران

از میانه بهار تا اوایل پاییز، هوای تهران گرم و بویژه در تابستان گرمای آن سخت آزاردهنده است. مردم برای خنک شدن خود عموماً از آب یخ و یا شربت و دوغی که به وسیله یخ سرد شده بود برای رفع تشنگی و خنک شدن استفاده می‌کردند. در تهران غیر از کوههای شمیران که در شمال آن قرار دارد، کوهی که در آن برف و یخ وجود داشته باشد، نبود. چنانکه در کوههای شمیران هم برف و یخها از اواسط بهار آب می‌شد، مگر آنکه به یخچالهای طبیعی توچال دسترسی پیدا کرد که آن هم کار دشواری بود. بنابراین چاره در آن بود که در ماههای سرد زمستان بویژه شبهای یخبندان، یخ مصنوعی درست کنند. از این رو در برخی از نقاط داخل شهر و یا خارج شهر یخچالهایی ساخته بودند که در آن یخ مصنوعی تهیه می‌کردند.

طبق آمار سال ۱۳۱۷ (ه. ق.) برابر با سال ۱۲۷۸ (ه. ش.) و ۱۸۹۹ (م.) در تهران روی هم رفته ۲۴ یخچال وجود داشت که در محله دولت ۸ یخچال در محله سنگلج ۱۰ یخچال در محله بازار ۲ یخچال و در محله چال میدان ۴ یخچال وجود داشت. متأسفانه از شمار یخچالهای خارج از باروی تهران آگاهی نداریم.

حسین جودت درباره یخچالهای تهران می‌نویسد:

«برای تهیه یخ در تهران و اغلب نقاط کشور یخچالهایی می‌ساختند که وسعتی زیاد داشت و سرپوشیده و بسیار عمیق بود و با پله‌هایی زیاد در بدنه گود از سطح زمین به عمق آن می‌رسیدند.

در بیرون این یخچال، دیوار بسیار بلندی که ده تا دوازده متر ارتفاع داشت و یا چینه‌ای برپا می‌ساختند که جلو تابش آفتاب را بگیرد. در قسمت شمال این دیوار زمین را تا یک متر بلکه

سرگذشت تهران، ص: ۶۱۵

بیشتر گود می‌کردند و این زمین گود به موازات دیوار به عرض ده متر یا بیشتر بود. آب جاری نهر را به این گودال جاری می‌کردند تا پر شود. این کار را در فصل زمستان که یخبندان بود می‌نمودند. شب که هوا سرد می‌شد، آب در این زمین گود بسته می‌شد و کارگرانی نیز بودند که پیوسته روی آن قشر بسته آب می‌پاشیدند که بیشتر قطور شود. بعد این قشرهای بسته یخ را شکسته و از دری که در کنار یخچال بود به توی گود یخچال می‌ریختند و این عمل را چند شب تکرار می‌کردند، تا گود یخچال از یخ پر شود. آنگاه در یخچال را می‌بستند تا فصل تابستان که گشوده می‌شد، تدریجاً طبقات رویی را مصرف می‌کردند و با پله خاکی که در کنار گود بود پایین می‌رفتند تا همه محتوای یخچال به مصرف می‌رسید.

متأسفانه آبی که برای این یخچالها مصرف می‌شد همان آب آلوده بود و گرنه یخچال نیز یکی از شاهکارهای معماری ایرانی است که با خرج کم، مقدار زیادی یخ جهت مصرف مردم شهر آماده می‌نمود.

الاغداران به یخچال رفته مقداری یخ در جوالهای خود بار کرده و در کوچه‌ها و محلات شهر می‌گشتند و یخ به منازل می‌فروختند. به این طرز که با یخ‌شکنی که همراه داشتند یک قطعه یخ برابر پولی که می‌گرفتند تحویل داده و به راه خود ادامه می‌دادند.

در تابستان که هوا بسیار گرم بود و یخ یخچالها تکافوی مصرف شهر را نمی‌کرد همین الاغدارها از کوههای اطراف و از یخچالهای طبیعی، یخ به شهر می‌آوردند و می‌فروختند. این یخ کمتر آلودگی داشت.»

دکتر پولاک که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در ایران بود درباره یخچالهای تهران می‌نویسد:

«وجود یخ در نوشیدنیهای ایرانیان غیر قابل اجتناب است. حتی تهیدست‌ترین فقیر شهر نیز نمی‌تواند به سهولت از یخ چشم‌پوشد تا

جایی که در زمستان نیز یخ با هر نوشیدنی‌ای مصرف می‌شود. برای تهیه، نگاهداری و ارزانی یخ زحمات زیادی کشیده می‌شود و پلیس برای قیمت یخ تعرفه خاصی معلوم می‌کند. برای تهیه یخ در شهرها و اطراف آن «یخچال» هایی تعبیه می‌شود متشکل از حفره‌هایی موازی هم به اندازه ۳/۵ تا ۵۵ متر مربع که از سه طرف با دیوارهای چینه‌ای بلند محصور است، در حالی که تنها بر چهارم آن که به طرف شمال قرار دارد باز است. به صورتی که شعاع آفتاب در آن نمی‌افتد. در زمستان این حفره‌ها را با آب پر می‌کنند

سرگذشت تهران، ص: ۶۱۶

و به محض اینکه شب هنگام لایه نازکی یخ ببندد مرتب به روی آن آب می‌ریزند تا جایی که یخ به حد لازم قطور گردد. آنگاه آن را به صورت ورقه‌هایی خرد می‌کنند و به زیر زمین می‌برند. به علت خشکی هوا این یخ در تمام طول تابستان و پاییز و در اصفهان حتی دو سال تمام باقی می‌ماند. در اصفهان من انبار یخی را دیدم که طاق آن فروریخته بود و با وجود آن، یخ که با قدری کاه و شاخه خشک روی آن ریخته بودند، تمام تابستان را دوام آورد.

یخی را که در شهر به صورت مصنوعی درست می‌کنند آلوده و ناپاک است، زیرا از این حفره‌ها در تابستان برای انبار کردن زباله و لاشه استفاده می‌شود، درست است که در پاییز آنها را پاک می‌کنند ولی این کار مانع از آن نیست که روی کف یخچال قشر ضخیمی از مواد آلی باقی نماند. بدین ترتیب یخ مواد آلی را به خود می‌گیرد و این خود تأثیری زبانبار دارد. زیرا ایرانیان نوشیدنیهای خود را در یخ خنک نمی‌کنند بلکه تکه‌هایی از یخ در آن می‌اندازند. بسیاری از موارد اسهال خونی را می‌توان در اثر به کار بردن یخ آلوده دانست. یخی که هر شب تروتازه از قیل پربرفی که اغلب شهرهای بزرگ در دامنه آنها قرار دارند می‌آورند، بسیار بهتر و مطلوب‌تر است. تهران نیز در نزدیکی چنین انبار یخی قرار دارد که به آن دریای یخ می‌گویند. استفاده دائم از یخ برای ایرانیها از ضروریات است و من هرگز هیچ ناراحتی‌ای که ناشی از یخ باشد- البته به شرطی که تمیز و نیالوده باشد- بین آنها ندیدم. اما وضع اروپاییانی که در اینجا زندگی می‌کنند و نمی‌توانند خود را به یخ عادت دهند، صورتی دیگر دارد، زیرا یخ در آنها باعث ناراحتی معدی می‌شود. در مورد اینان نوشیدنیهایی که در یخ خنک شده‌اند، ترجیح دارد. حداقل آنکه یخ را باید به تعداد بسیار اندک با نوشیدنی مخلوط کنند، در غیر این صورت به سهولت و بخصوص هنگامی که بدن گرم است، دچار انقباض شدید مری می‌شوند. برای اینکه آب را به مدتی درازتر خنک نگاه دارند آن را در کوزه‌هایی متخلخل که در قم ساخته می‌شود در معرض هوا قرار می‌دهند.»

سرگذشت تهران، ص: ۶۱۷

## زندانهای تهران پس از مشروطیت

می‌دانیم که تا پیش از مشروطه، زندان دولتی در بخش جنوبی ارگ تهران قرار داشت و انبار خوانده می‌شد. جای این زندان را بعدها بانک ملی ایران در روبه‌روی سبزه‌میدان بازار گرفت.

پس از استبداد صغیر، در روزگار یفرم، مقصرین را در محبس شهربانی نگاه می‌داشتند.

زندانهای شهربانی تهران پیش از بنای زندان قصر عبارت بود:

محبس نمره ۱، محبس نمره ۲، که به اختصار نمره ۲، گفته می‌شد و محبس عمومی و محبس نسوان و نیز یک بازداشتگاه موقت. همه این تأسیسات در ابتدای خیابان جلیل‌آباد- خیام- روبه‌روی ساختمان روزنامه اطلاعات قرار داشت.

مرتضی فمی تفرشی در پلیس خفیه ایران، با بهره‌گیری از کتاب ایام محبس علی دشتی درباره زندانهای شهربانی، در زمان سوئدیها می‌نویسد:



«یک چهار دیواری خونین است که صدها افراد بشر را مانند حیوانات در آنجا ریخته‌اند که آنها را شبها در شترخانهای کثیف و متعفن جای می‌دهند. وضع زندانهای عمومی چه از نظر بهداشت و چه از نظر اخلاقی در ادنی درجه پستی بود. استعمال دخانیات ممنوع بود. و خوردن خوراکیهای غیر مأكول در آن اجباری. لباس محبوسین از یک نوع پارچه، کرباسی درست می‌شد و نکبت و کثافت و بیماریهای گوناگون آنان را دوره کرده بود.

زندانیان شبها روی فرشهای کثیف و خاک گرفته می‌خوابیدند و موی سرشان مانند موی سر قلندران بلند و لباسهایشان پاره پاره و چرکین بود. این زندان مرکز فسق و فجور بود و شرارت و فساد و سفالت و پستی را تعلیم می‌داد و فضایل و اخلاق را محو می‌کرد. در زندان عمومی مجرمین، بزرگسال، میانسال و خردسال همه در یک جا جمع بودند.

سرگذشت تهران، ص: ۶۱۸

محبس نمره یک حبس تاریک بود. در این محبس از هوای تازه و نور آفتاب اثری نبود و مانند انبارهای قدیمی و زیرزمینهای سابق تهران تاریک و نمور و متعفن بود و به جنایتکاران اختصاص داشت، گرچه بعضی از اوقات افرادی را هم برای اخذ اقرار به محبس تاریک می‌انداختند.

محبس نمره ۲ زندان سیاسی بود. این زندان محوطه‌ای بود کوچک که در اطراف آن اتاقکهای بدون منفذ بنا کرده بودند. هر اتاقک به یک مقصر سیاسی اختصاص داشت. عرض آن یک متر و درازای آن دو متر بیشتر نبود.

در ورودی هر اتاقک از آهن یکپارچه بود و وسط هر در به اندازه کف دست سوراخی تعبیه کرده بودند که با شیشه مسدود می‌شد و از بیرون هم یک پلاک آهنی روی آن قرار داشت. اگر پلاک بالا بود، به قدر نوری که از آن روزن به درون می‌تابید، اتاقک روشن می‌شد و در غیر این صورت تاریکی مطلق حکمفرما بود.

در حیاط نمره ۲، حوض آبی به پهنا و درازای ۳ متر وجود داشت و رشته قنات مشهور به آب شاه پیوسته در آن جریان داشت. این حوض هر چند دقیقه یک بار توسط زندانیان محبس عمومی خالی می‌شد.

اتاقکها ده تا بودند و در هر اتاقک یک کوزه بزرگ آب و یک آبخوری سفالین قرار داشت.

در سقف هر اتاقک نیز یک روزن مشبک تعبیه کرده بودند که در وقت حاجت باز و در غیر این صورت بسته بود و غیر از کوزه و آبخوری سفالین یک دست رختخواب با پارچه‌ای تاریک و خفه که از سوئد ابداع شده بود در هر اتاقک بود. روزهای یکشنبه و چهارشنبه روز وقت ملاقات بود. در این دوروز پشت دیوار زندان ازدحام فوق‌العاده‌ای می‌شد و جمعی کثیر با پاکتهای میوه و دستمالهای نقل و آجیل و شیرینی در انتظار نوبت به سر می‌بردند.

وقتی نوبت ملاقات فرامی‌رسید آژان پلیس می‌ایستاد و مواظبت می‌کرد تا ملاقاتی و زندانی به اصطلاح از قانون ملاقات خارج نشوند. قانون ملاقات را با خطی درشت و خوانا نوشته و روی دیوار زده بودند و به این قانون «ارد» گفته می‌شد.

استحمام زندانیان در گرمابه‌ای بیرون زندان انجام می‌شد. دولت به هر محبوس سه قران جیره می‌داد و شهربانی تهران در ازای آن روزانه نان و آبگوشت یا شوربا تدارک می‌دید.

هر سال به زندانی زندان عمومی دو دست لباس رنگ کرده می‌دادند. خرافات و موهومات در بین زندانیان رواج داشت. تفأل نیز متداول و مرسوم بود. با دیوان حافظ فال می‌گرفتند و

سرگذشت تهران، ص: ۶۱۹

کوچکترین حرکت را آزادی تلقی می‌کردند. اگر آب روی زیلوی خاک گرفته ریخته می‌شد، روشنایی بود و هرگاه آبخوری سفالین می‌شکست رفت قضا و بلا بود.

ملاقات زن و فرزندان زندانی به اجازه مدیر زندان موقوف بود. آزادی یک زندانی، زندان را به هیجان می‌آورد. زندانیان بعضی



خوشحال می‌شدند و برخی نیز مغموم و افسرده می‌گردیدند.»

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، که سید ضیاء رئیس‌الوزرا شد، شماره بازداشت‌شدگان به تدریج فزونی گرفت و زندانهای قزاق‌خانه و شهربانی پرشدند. ناگزیر عده‌ای از زندانیان سیاسی را به باغ سردار اعتماد منتقل کردند. باغ سردار اعتماد در خیابان پروین الدوله یا ایرانشهر بعدی واقع بود که آن وقتها بیرون دروازه تهران و آن سوی خندق بود.

سرگذشت تهران، ص: ۶۲۰

## پول و اجزای آن در دوره قاجاریه

در گنج شایگان سید محمد علی جمالزاده آمده است:

اساس پول کنونی ایران نقره است و واحد آن قران است. یک قران معادل با بیست شاهی و هر شاهی معادل است با پنجاه دینار. دو شاهی را صد دینار می‌خوانند و چهار شاهی را یک عباسی. ده قران مساوی است با یک تومان. در بعضی ولایات ایران بیست و پنج شاهی را که یک قران و پنج شاهی است یک ریال می‌خوانند و ده شاهی را که نیم قران باشد پهن آباد (پناه‌آباد) - یک شاهی معادل است با دو پول و یا پنج قاز ولی در اغلب نقاط ایران پول و قاز دیگر وجود خارجی ندارد.

مسکوک کنونی ایران عبارت است از سکه‌های یک قرانی و دو قرانی و پنج قرانی. از یک قران پایین‌تر سکه نقره منحصر است به نیم قرانی که قیمتش ده شاهی است و به «پنه‌آباد» مشهور است. ولی علاوه بر نیم قرانی دو نوع مسکوک کوچک نقره هست موسوم به شاهی سفید که قیمتش از سه شاهی است تا یک عباسی و ربعی که قیمتش عموماً پنج شاهی است.

ولی این دو سکه چندان رواجی ندارد و فقط در بعضی مواقع استعمال می‌شود مثلاً برای عیدی و غیره.

مسکوکات خرد تقریباً از سال ۱۳۱۹ (ه. ق) به این طرف در تمام ایران نیکل است و سکه‌های آن منحصر به سکه‌های یک شاهی و صد دیناری است. علاوه بر نقره و نیکل بعضی مسکوکات طلایی هست ولی قیمت معینی ندارد و موسوم هستند به دو اشرفی و اشرفی و پنج هزاری و دو هزاری.

دو اشرفی از همه بزرگتر است و قیمتش چهار تا چهار تومان و نیم است. اشرفی معمولاً قیمتش دو تومان تا بیست و پنج هزار ریال است. پنج هزاری قیمتش یک تومان است تا دوازده قران. دوهزاری قیمتش پنج قران تا پنج قران و ده شاهی است.

سرگذشت تهران، ص: ۶۲۱

قیمت پول ایران به پول خارج همیشه در تغییر و تبدیل است ولی روی هم رفته تا قبل از جنگ عمومی [جنگ اول جهانی] همواره روبه تنزل بوده است. ما در اینجا صورتی از قیمت قران از چند سال پیش [تا کنون] می‌دهیم:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۲۸۰ (ه. ق) معادل با ۲۱ قران بوده است:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۲۸۳ (ه. ق) معادل با ۲۵ قران بوده است:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۳۰۹ (ه. ق) معادل با ۳۶ قران بوده است:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۳۱۰ (ه. ق) معادل با ۳۸ قران بوده است:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۳۱۲ (ه. ق) معادل با ۵۰ قران بوده است:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۳۱۷ (ه. ق) معادل با ۵۱ / ۸ قران بوده است:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۳۱۸ (ه. ق) معادل با ۵۰ / ۴۰ قران بوده است:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۳۱۹ (ه. ق) معادل با ۵۰ / ۲۰ قران بوده است:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۳۲۰ (ه. ق) معادل با ۵۵ قران بوده است:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۳۲۳ (ه. ق) معادل با ۵۹ قران بوده است:

یک لیره انگلیسی در سال ۱۳۲۴ (ه. ق) معادل با ۵۵ قران بوده است:

قیمت لیره انگلیسی در سالهای اخیر، قبل از جنگ [اول جهانی] عموماً ۶۰ قران بوده ولی پس از جنگ بسیار تنزل نموده است. در سال ۱۳۲۴ (ه. ق) حد وسط قیمت قران ۰/۴۶۲۹ فرانک، یعنی ۲۱۶ قران معادل با ۱۰۰ فرانک بوده است. در سال ۱۳۲۵، حد وسط قیمت قران ۰/۵۰۲۷ فرانک، یعنی ۱۹۹ قران معادل با ۱۰۰ فرانک بوده است. در سال ۱۳۲۶، قیمت قران به یک میزان نبود و قیمت هر ۲۰۰ تا ۲۲۴ قران ۱۰۰ فرانک بوده است. در ۱۳۲۷ حد وسط قیمت قران ۰/۴۵۶۳۶ فرانک بوده است. در ۱۳۲۸ حد وسط قیمت قران ۰/۴۶۰۱۳ فرانک بوده است.

در سالهای اخیر قبل از جنگ، حد وسط قیمت قران ۰/۴۲۶ فرانک بوده است، یعنی ۲/۳۵ قران عموماً معادل بوده با یک فرانک. گفتنی است که قران را بدوا هزار می‌نامیدند و هزار، ده تا یک تومان بود که اصلاً کلمه سرگذشت تهران، ص: ۶۲۲

مغولی است و معنای آن ده هزار است (ده هزار دینار) کلمه قران هم که اول صاحبقران بود از سال ۱۲۴۲ (ه. ق) که فتحعلیشاه به مناسبت سی‌امین سال سلطنت، صاحبقران خوانده شد متداول گردید.

همچنین ریال کلمه‌ایست اصلاً اسپانیولی و از زمانی ماند که پرتغالیها با ایران روابط تجارتي زیاد داشتند، یعنی از نیمه دوم قرن نهم که البوکرک جزایر خلیج فارس را به تصرف درآورد تا زمان سلطنت شاه عباس بزرگ در سال ۱۳۰۱ قمری که دوباره جزیره مذکور به ایران برگشت.

در عهد فتحعلیشاه سکه ریال اول دو مثقال و شش نخود و بعدها دو مثقال وزن داشت و بالاخره در سال ۱۲۴۲ قمری (۱۸۲۶ میلادی) متروک شد و قران جای آن را گرفت.

باید افزود که در دوره پهلوی دوباره ریال واحد پول ایران شد.

گفتنی است که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه وزن قران ۲۸ نخود بوده است که یک مثقال و یک سدس مثقال باشد (۵/۳۶۷ گرم) و نقره خالص آن (عیار) تقریباً ۹۵ درصد بوده است و از این قرار میزان متوسط قیمت قران به حساب فرانک ۱/۱۴ فرانک بوده است. ولی به ملاحظه نقره خالص زیادی که داشت، قران به مقدار بسیار زیاد راه هندوستان را پیش گرفت و سکه نقره تقریباً در بازارهای ایران نایاب گردید.

لهدا دولت درصدد جلوگیری برآمده و قرانهای کهنه را جمع کرده و قرانهای تازه سکه زد که با بود ۲۵ نخود وزن (۴/۸ گرم) معادل ۱/۰۲ فرانک قیمت ذاتی داشته باشد. ولی بنا به امتحانی که در سال ۱۲۹۲ (ه. ق) ۱۸۷۵ (م. ق) در وین و در سال ۱۲۹۴ به توسط پشان (مستشار در ضرابخانه ایران) در تهران درباره قرانهای کهنه یعنی قرانهای مسکوک از سال ۱۲۷۸ (ه. ق) ۱۸۶۱ (م. ق) تا ۱۲۹۴ (ه. ق) ۱۸۷۷ (م. ق) به عمل آمد، معلوم شد که میزان متوسط وزن قران ۴/۹۰۱ گرم و نیم قران ۲/۴۱۲ گرم است در صورتی که سکه‌های یک قرانی ۸۶ درصد و سکه‌های نیم قرانی ۹۲/۵ درصد نقره خالص می‌داشته است.

از این قرار میزان متوسط قیمت سکه‌های یک قرانی ۰/۹۴ فرانک و دو سکه نیم قرانی ۰/۹۵۸۴۲ فرانک بوده است، یعنی قیمت خالص هزار قطعه یک قرانی و دو هزار قطعه نیم قرانی که باید مساوی باشد، ۱۸/۴۲ فرانک اختلاف داشته است. تنها بین قرانها، قران سکه

سرگذشت تهران، ص: ۶۲۳

تهران ۱/۰۰۴ فرانک ارزش داشته است در صورتی که قیمت قران ایالات دیگر تماماً از یک فرانک کمتر بوده است ... این بود که تا اواسط سال ۱۲۸۷ (ه. ق) ۱۸۷۰ (م. ق) علاوه بر طهران در شهرهای دیگر مثل تبریز، قزوین، رشت، بارفروش (بابل فعلی)، استرآباد،

مشهد، قم، کاشان، اصفهان، همدان، کرمانشاه، شیراز و کرمان و گاه گاهی هم در سیستان و هرات دستگاه منگنه برای سکه زدن پول وجود داشت و این حق متعلق به حکام بود در مقابل مبلغ معینی که سالیانه به رئیس کل ضرابخانه می پرداختند، و از همین جهت ۲۵ درصد از قیمت قران همدان و مشهد و استرآباد را در معامله کسر می نمودند.

از طرف دیگر هم از آنجایی که دولت قرانهای مستعمل را هیچوقت جمع نمی نمود، اشخاصی که دارای اینگونه قرانها بودند مجبور بودند، آنها را به زرگرها برای نقره کاری بفروشد و روز به روز مقدار قران کمتر می شد.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۲ (ه. ق) به سفیر ایران در پاریس، حسین علی خان گروسی که بعدها وزارت فواید عامه و لقب امیرنظامی یافت امر داد که لوازم ضرابخانه به طرز جدید خریده و به ایران بفرستد. آلات مذکور پس از رسیدن به ایران مدتها به مناسبت عدم وسایل حمل به طهران در انزلی ماند و اول بار که میسر گردید، در ضرابخانه تازه که بدستاری پشان سابق الذکر، بالاخره در سال ۱۲۹۴ (ه. ق) در تهران برپا شده بود پول سکه شود و در همین سال بود.

نرخ اجناس و ارزاق در سالهای ۱۲۷۱ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۵ قمری در سال ۱۲۷۱ قمری زمان ناصرالدین شاه.

جنس / وزن / قیمت

گندم ساوجبلاغی / خروار / ۲۳ قران

گندم شهری / خروار / ۲۰ قران

جو / خروار / ۲۰ قران

کاه / خروار / ۶ قران سرگذشت تهران ؛ ص ۶۲۳ سرگذشت تهران، ص: ۶۲۴

نان / من / ۱۰ پول

گوشت / من / ۱۰۰۰ دینار

برنج / من / ۱۰ شاهی و نیم

روغن / من / ۲ ریال

هیزم / خروار / ۸ قران

پنیر / من / ۱ قران و ۱۰ پول

در ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۳ قمری (احمد شاه)

جنس / وزن / قیمت

گندم حد وسط / خروار / ۱۳۵ قران

جو / خروار / ۸۱ قران

کاه / خروار / ۱۳ قران

یونجه / خروار / ۵۰ / ۴۰

برنج / خروار / ۲۳۰ قران

روغن / من ری / ۲۵۰ / ۶۴ قران

نفت / من ری / ۹ قران

قند / دومن / ۶۵ / ۱۹ قران

چای / گیروانگه / ۲۰۰ / ۹ قران

زغال / خروار / ۸۰ قران

نخود/ خروار/ ۳۵۰ قران  
هیزم/ خروار/ ۳۲ قران  
لوبیا/ خروار/ ۱۵۰ قران  
ماش/ خروار/ ۸۱ قران  
عدس/ خروار/ ۱۵۸ قران  
لیپه/ خروار/ ۳۵۰ قران  
کشمش/ خروار/ ۱۲۳ قران  
سرگذشت تهران، ص: ۶۲۵  
۹ ربیع الاول ۱۳۳۵ قمری  
جنس/ وزن/ قیمت  
حداقل/ حداکثر  
گندم/ خروار/ ۱۵۰ قران/ ۲۶۰ قران  
جو/ خروار/ ۱۷۰ قران/ ۱۸۳ قران  
یونجه/ خروار/ ۴۵ قران/ ۵۰ قران  
کاه/ خروار/ ۱۶ قران/ ۲۴ قران  
هیزم/ خروار/ ۱۹ قران/ ۴۳ قران  
برنج زردچه/ ۴ من/ ۵/ ۱۵ قران/ ۱۶ قران  
برنج سفید/ ۴ من/ ۱۶ قران/ ۱۸ قران  
خرده برنج/ ۴ من/ ۱۳ قران  
برنج گرده/ ۴ من/ ۱۲ قران  
روغن/ ۴ من/ ۸۵ قران/ ۹۱ قران  
کره/ ۴ من/ ۸۴ قران/ ۸۷ قران  
عسل/ تبریزی/ ۱۴ قران/ ۱۸ قران  
نخود/ ۴ من/ ۷/ ۵۰ قران/ ۱۰ قران  
لوبیا قرمز/ ۴ من/ ۸ قران  
زغال جنگلی/ ۴ من/ ۵ قران/ ۵ قران  
سیب زمینی/ خروار/ ۶۰ قران/ ۸۲ قران  
کشمش/ خروار/ ۳۰۰ قران/ ۳۵۰ قران  
کشک لار/ ۴ من/ ۱۳ قران  
پنیر پرچک/ ۴ من/ ۲۷ قران/ ۳۷ قران  
مغز گردو/ ۴ من/ ۲۹ قران/ ۳۱ قران  
بلغور/ ۱۲ قران  
عدس/ ۴ من/ ۱۰/ ۵ قران/ ۱۲ قران

- لپه / ۴ من / ۹ قران / ۱۰ قران  
 صابون / تبریزی / ۵ قران / ۱۲ قران  
 تخم مرغ / ۱۰۰ دانه / - / ۱۵ قران  
 نفت / ۴ من / ۱۷ قران / ۱ / ۱۷ قران  
 سرگذشت تهران، ص: ۶۲۶  
 قند / تبریزی / ۲۵ قران / ۳۰ قران  
 شکر / - / - / ۲۱ قران  
 چای / تبریزی / ۲۸ قران / ۳۴ قران  
 پنیر خیکی / ۴ من / - / ۴۰ قران  
 ماست کوزه / ۴ من / - / ۶ قران  
 پیاز / ۴ من / - / ۶ قران  
 زغال باغی / ۴ من / ۵ / ۳ قران / ۴ قران  
 سرگذشت تهران، ص: ۶۲۷

### کتابنامه

- ۱- آثار تاریخی طهران: اماکن متبرکه. سید محمد تقی مصطفوی. تنظیم و تصحیح میر هاشم محدث. چاپ دوم. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.
- ۲- آخرین روزهای لطفعلیخان زند. سرهار فورد جونز. ترجمه هما ناطق، جان گرنی. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶ (۲۵۳۶)-
- ۳- آمار دار الخلافه تهران (اسنادی از تاریخ اجتماعی تهران در عصر قاجار سال ۱۲۶۹، ۱۲۸۶، ۱۳۱۷ (ه. ق)- به کوشش سیروس سعدوندیان، منصوره اتحادیه (نظام مافی)- تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۸.
- ۴- آیین کفن و دفن زرتشتیان. موبد اردشیر آذر گشسب. چاپ راستی، ۱۳۴۸.
- ۵- ایران قدیم و تهران قدیم. ناصر نجمی. تهران: جانزاده، ۱۳۶۲.
- ۶- ایران و ایرانیان؛ خاطرات و سفرنامه ساموئل گرین ویلر بنجامین. به اهتمام رحیم رضازاده ملک. گلبانگ، ۱۳۶۳.
- ۷- ایران و قضیه ایران. ج. ج. ن. کرزن. ترجمه ع. وحید مازندرانی. ۲ جلد. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۸- اینجا تهران است: مجموعه مقالاتی درباره تهران. منصوره اتحادیه. تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ اول. ۱۳۷۷.
- ۹- احسن التواریخ. حسن بیک روملو. تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی. انتشارات بابک، ۱۳۵۷.
- ۱۰- از ماست که بر ماست. ابو الحسن بزرگ امید. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۱۱- "از مکتب‌خانه تا مدارس نوین." ح. بیژن شهیدی. ماهنامه فرجاد. سال دوم، شماره پنجم، مهرماه ۱۳۷۰.
- سرگذشت تهران، ص: ۶۲۸
- ۱۲- ازدهای هفت سر. دکتر باستانی پاریزی. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۱۳- افضل التواریخ. میرزا غلامحسین افضل الممالک. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
- ۱۴- المآثر و الآثار: چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصر الدین شاه. جلد اول:

- محمد حسن خان اعتماد السلطنه. به کوشش ایرج افشار. جلد دوم: تعلیقات از حسین محبوبی اردکانی، در احوال رجال دوره و دربار ناصری. جلد سوم: فهرستهای چند گانه تاریخی، جغرافیایی و مدنی. استخراج و تنظیم از ایرج افشار. تهران: اساطیر، ۱۳۶۳.
- ۱۵- امیر کبیر و ایران. فریدون آدمیت. چاپ پنجم. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۵ (۲۵۳۵).
- ۱۶- انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت. اسماعیل رایین. چاپ دوم. تهران: جاویدان، ۱۳۵۵.
- ۱۷- انقراض سلسله صفویه. دکتر لارنس لاکهارت. ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- ۱۸- باغ سردار. عبد الله انوار، در کتاب تهران. جلد اول. تهران: روشنگران، ۱۳۷۰.
- ۱۹- باغ نگارستان. سید عبد الله انوار، در کتاب تهران. جلد چهارم. تهران: روشنگران، ۱۳۷۳.
- ۲۰- باغهای ایران و کوشکهای آن. دونالد ویلبر. ترجمه مهین دخت صابر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
- ۲۱- برگزیده مشترک یاقوت. یاقوت حموی. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۷.
- ۲۲- بنیاد نمایش در ایران. دکتر جنتی عطایی. چاپ دوم. تهران: صفی علیشاه، ۱۳۵۶ (۲۵۳۶).
- ۲۳- بیست مقاله قزوینی. تصحیح عباس اقبال و استاد پورداود. ۲ جلد در یک مجلد. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۲۴- پلیس خفیه ایران: مروری بر رخدادهای سیاسی و تاریخیچه شهربانی ۱۲۹۹-۱۳۲۰.
- مرتضی سیفی فمی تفرشی. چاپ دوم. تهران: ققنوس، ۱۳۶۸.
- ۲۵- تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان. تئودور نولدکد. ترجمه عباس زریاب. انجمن آثار ملی. [بی تا]
- سرگذشت تهران، ص: ۶۲۹
- ۲۶- تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم (زندگی، کسب و کار). جعفر شهری (شهرباف). ۶ جلد. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸.
- ۲۷- تاریخ بیداری ایرانیان. ناظم الاسلام کرمانی. به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی. ۲ جلد. تهران: آگاه، ۱۳۵۷.
- ۲۸- تاریخ بیست ساله ایران. حسین مکی. جلد سوم. تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷.
- ۲۹- تاریخ پست و تلگراف و تلفن. پژمان بختیاری. تهران: چاپخانه و کتابفروشی علی اکبر علمی، [بی تا]
- ۳۰- تاریخچه ساختمانهای ارک سلطنتی تهران. یحیی ذکا. انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹.
- ۳۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹. محمود محمود. ۸ جلد. چاپ چهارم. تهران: اقبال، [بی تا]
- ۳۲- تاریخ رویان. مولانا اولیاء الله آملی. تصحیح و تحشید دکتر منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۳۳- تاریخ طبرستان. بها الدین محمد بن حسن بن کاتب اسفندیار. ۲ جلد در یک مجلد. تصحیح عباس اقبال. کلاله خاور، [بی تا]
- ۳۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. میر سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین مرعشی. به کوشش محمد حسین تسبیحی. چاپ دوم. مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۶۱.
- ۳۵- تاریخ طهران. عبد العزیز جواهر کلام. چاپ دوم. تهران: منوچهری، ۱۳۵۷.
- ۳۶- تاریخ عضدی. میرزا احمد خان عضد الدوله. تصحیح و مقدمه دکتر عبد الحسین نوایی. چاپ اول. تهران: علم، ۱۳۷۶.
- ۳۷- تاریخ منتظم ناصری. محمد حسن خان اعتماد السلطنه. تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی. ۳ جلد. تهران: دنیای کتاب،

- ۳۸- تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. دکتر حسین محبوبی اردکانی. ۳ جلد. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰-۱۳۷۶.
- ۳۹- تحریم تنباکو: اولین مقاومت منفی در ایران. ابراهیم تیموری. چاپ دوم. تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
- ۴۰- "تحول شهر تهران در عهد ناصری." جان دی. گرنی. ترجمه سید احمد سیدی، فاطمه وثوقی خزایی. تهران پایتخت دویمت ساله.
- سرگذشت تهران، ص: ۶۳۰
- ۴۱- تذکره الملوک. به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- ۴۲- ترجمه آثار البلاد و اخبار العباد. اثر امام زکریاء بن محمد بن محمود قروینی. ترجمه محمد مراد بن عبد الرحمان. تصحیح: دکتر سید محمد شاهرادی. تهران: دانشگاه تهران، ج ۱: ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۳۷۳.
- ۴۳- تعزیه در ایران. صادق همایونی. شیراز: نوید شیراز، ۱۳۶۸.
- ۴۴- تعزیه هنر بومی پیشرو ایران. پتر چلکوسکی. ترجمه داود حاتمی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۴۵- تعلیقات بر حدود العالم من المشرق الی المغرب. و. مینورسکی. ترجمه میر حسین شاه. تصحیح و حواشی: دکتر مریم میر احمدی، دکتر غلامرضا وهرام. تهران: دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲.
- ۴۶- "تکیه‌ها و تالارهای نمایش تهران." فرخ غفاری. ترجمه ابو الحسن سروقد مقدم. تهران پایتخت دویمت ساله.
- ۴۷- تهران پایتخت دویمت ساله. زیر نظر شهريار عدل و برنارد اورکاد. (مجموعه مقاله). سازمان مشاور فنی و مهندسی شهر تهران و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، ۱۳۵۷.
- ۴۸- تهران در گذرگاه تاریخ ایران. ح. م. زاوش. تهران: اشاره، ۱۳۷۰.
- ۴۹- تهران در گذشته نزدیک از زمان حسین جودت. ۱۳۵۶ (۲۵۳۶).
- ۵۰- تهران در گذشته و حال. دکتر حسین کریمان. تهران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۵ (۲۵۳۵).
- ۵۱- "تهران درون حصار: از صفویه تا آغاز پهلوی." محمد رضا مقتدر. ترجمه ابو الحسن سروقد مقدم. تهران پایتخت دویمت ساله.
- ۵۲- جغرافیای تاریخی شمیران. دکتر منوچهر ستوده. جلد یک. پژوهشگاه، ۱۳۷۱.
- ۵۳- حدود العالم من المشرق الی المغرب. نویسنده ناشناس. به کوشش دکتر منوچهر ستوده. تهران: طهوری، ۱۳۶۲.
- ۵۴- حقایق الاخبار ناصری. محمد جعفر خورموجی. به کوشش حسین خدیوچم. چاپ دوم. تهران: نشر نی، ۱۳۶۳.
- ۵۵- حیات یحیی. یحیی دولت‌آبادی. ۳ جلد. چاپ دوم. تهران: عطار، فردوسی، ۱۳۶۱.
- ۵۶- خاطرات تاج السلطنه. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی). چاپ سوم. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱.
- سرگذشت تهران، ص: ۶۳۱
- ۵۷- خاطرات سیاسی امین الدوله. به کوشش حافظ فرمانفرما. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳ (۲۵۳۵).
- ۵۸- خاطرات عبد الله بهرامی از آخر سلطنت ناصر الدین شاه تا اول کودتا. چاپ دوم. تهران:



علمی، ۱۳۶۳.

- ۵۹- خاطرات کلنل کاساکوفسکی. ترجمه عباسقلی جلی. چاپ دوم. کتابهای سیمرخ، ۱۳۵۵ (۲۵۳۵).
- ۶۰- خاطرات لیدی شیل. ترجمه حسین ابو ترابیان. تهران: نشر نو، ۱۳۶۲.
- ۶۱- خاطرات ممتحن الدوله. به کوشش حسینقلی خان شقاقی. چاپ دوم. نشر فرهنگ و انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲.
- ۶۲- خاطرات و خطرات. مهدیقلی هدایت، مخبر السلطنه. چاپ چهارم. تهران: زوار، ۱۳۶۳.
- ۶۳- خاورشناسی در روسیه و اروپا. واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد. ترجمه حمزه سردادور. تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱.
- ۶۴- خلسه. مشهور به خوابنامه. محمد حسن خان اعتماد السلطنه. به کوشش محمود کتیرایی. چاپ دوم. تهران: توکا، ۱۳۵۷.
- ۶۵- خلسه یا خوابنامه. مرحوم اعتماد السلطنه. پیشگفتار محمد شهید نورایی. مشهد: زوار، ۱۳۲۴.
- ۶۶- دار الخلافه تهران. ناصر نجمی. تهران: همگام، ۱۳۶۲.
- ۶۷- داعیان پیامبری و خدایی. نور الدین چهاردهی. تهران: فتحی، ۱۳۶۶.
- ۶۸- دانشنامه جهان اسلام. زیر نظر غلامعلی حداد عادل. ب: ج ۴. تهران، ۱۳۷۷.
- ۶۹- دایرة المعارف فارسی. به سرپرستی غلامحسین مصاحب. ۳ جلد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- ۷۰- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران. خان ملک ساسانی. بابک، ۱۳۵۲.
- ۷۱- "دولاب". منوچهر ستوده. در مجموعه ایران‌شناسی، شماره ۱، مهرگان ۱۳۲۵.
- ۷۲- راهنمای قطغن و بدخشان. محمد نادر خان. تصحیح دکتر منوچهر ستوده. چاپ اول. مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
- ۷۳- رضا شاه: خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی. به اهتمام حسین میرزا صالح. چاپ اول. تهران: طرح نو، ۱۳۷۲.
- سرگذشت تهران، ص: ۶۳۲
- ۷۴- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه. با مقدمه و فهرس. ایرج افشار. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- ۷۵- روزنامه سفر هیئت سرجان ملکم. ویلیام هالینگبری. ترجمه امیر هوشنگ امینی. تهران: کتابسرا، ۱۳۶۳.
- ۷۶- سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- ۷۷- "سرای وثوق الدوله نمادی از معماری قاجار." شیوا ضیغم. کتاب تهران. ج ۵ و ۶. تهران: انتشارات روشنگران، ۱۳۷۶.
- ۷۸- سرگذشت موسیقی ایران. روح الله خالقی. جلد اول. تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۵۳.
- ۷۹- سفرنامه ابراهیم صحافباشی تهرانی. به اهتمام محمد مشیری. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷.
- ۸۰- سفرنامه اوژن فلاندن به ایران. ترجمه حسین نور صادقی. چاپ سوم. تهران: اشراقی، ۱۳۵۶ (۲۵۳۶).
- ۸۱- سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان). یاکوب ادوارد پولاک. ترجمه کیکاووس جهاننداری. چاپ اول. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱.
- ۸۲- سفرنامه پیتر و دلواله. ترجمه دکتر شجاع الدین شفا. چاپ دوم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

- ۸۳- سفرنامه جکسن: ایران در گذشته و حال. آبراهام و. ویلیامز جکسن. ترجمه منوچهر امیری، فریدون بدره‌ای. چاپ دوم. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷.
- ۸۴- سفرنامه شاردن. ترجمه اقبال یغمایی. ۵ جلد. تهران: توس، ۱۳۷۴.
- ۸۵- سفرنامه فریزر، معروف به سفر زمستانی. جیمز بیلی فریزر. ترجمه دکتر منوچهر امیری. تهران: توس، ۱۳۶۴.
- ۸۶- سفرنامه کلاویخو. ترجمه مسعود رجب‌نیا. چاپ دوم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۸۷- سفرنامه مادام دیولافوا. ترجمه فره‌وشی (مترجم همایون). چاپ دوم. تهران: خیام، ۱۳۶۱.
- ۸۸- سفرنامه مادام کارلاسرنام: آدمها و آیین در ایران. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران، زوار، ۱۳۶۲.
- سرگذشت تهران، ص: ۶۳۳
- ۸۹- سفری به دربار سلطان صاحبقران. دکتر هنریش بروگشن. ترجمه مهندس کردبچه. ۲ جلد. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷.
- ۹۰- سوانح عمر. شمس الدین رشديه. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- ۹۱- سه سال در ایران. کنت دو گوینو. ترجمه ذبیح الله منصوری. چاپ دوم. [بی تا].
- ۹۲- سه سالی در دربار ایران: خاطرات دکتر فوریه، پزشک ویژه ناصر الدین شاه. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. به کوشش همایون شهیدی. تهران: دنیای کتاب، [بی تا].
- ۹۳- سیاستگزاران دوره قاجار. خان ملک ساسانی. ۲ جلد. بابک، [بی تا].
- ۹۴- شرح حال رجال ایران. مهدی بامداد. ۶ جلد. چاپ چهارم. تهران: زوار، ۱۳۷۱.
- ۹۵- شرح حال عباس میرزا ملک آرا. با مقدمه‌ای از عباس اقبال آشتیانی. به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی. چاپ دوم. بابک، ۱۳۵۵ (۲۵۳۵).
- ۹۶- شرح زندگانی من. عبد الله مستوفی. ۳ جلد. چاپ سوم. ۱۳۶۰.
- ۹۷- صدر التواریخ. محمد حسن خان اعتماد السلطنه. به کوشش محمد شیری. چاپ دوم. تهران: روزبهان، ۱۳۵۷.
- ۹۸- طبقات سلاطین. استانلی لین پول. ترجمه عباس اقبال. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- ۹۹- طهران قدیم. جعفر شهری. ۵ جلد. چاپ دوم. تهران: معین، ۱۳۷۶.
- ۱۰۰ "غرب خیابان فردوسی جنوبی." سید عبد الله انوار. کتاب تهران. ج ۵ و ۶. تهران: انتشارات روشنگران، ۱۳۷۶.
- ۱۰۱- فارسنامه ابن بلخی. گای لیسترانج و رینولد نیکلسون. چاپ لیدن، ۱۹۲۱. چاپ افسست توسط دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۱۰۲- فراموشخانه و فراماسونری در ایران. اسماعیل رایین. ۳ جلد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۱۰۳- فرهنگ شاهنامه (نام کسان و جایها). حسین شهیدی مازندرانی (بیژن). تهران: بلخ، وابسته به بنیاد نیشابور، ۱۳۷۷.
- ۱۰۴- فرهنگ فارسی. دکتر محمد معین. ۶ جلد. چاپ سوم. ۱۳۵۷.
- ۱۰۵- قابوس‌نامه. امیر عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار. تصحیح سعید نفیسی. تهران: فروغی، ۱۳۴۷.
- ۱۰۶- کاروند کسروی. به کوشش یحیی ذکا. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶ (۲۵۳۶).
- سرگذشت تهران، ص: ۶۳۴

- ۱۰۷- کتاب تهران (مجموعه مقاله). ۶ جلد. تهران: روشنگران، ۱۳۷۰-۱۳۷۶.
- ۱۰۸- کویرهای ایران. سون هدین. ترجمه پرویز رجبی. تهران: توکا، ۱۳۵۵.
- ۱۰۹- گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله. احمد بیرشک. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۱۱۰- گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت. مخبر السلطنه هدایت. چاپ دوم. تهران: نشر نقره، ۱۳۶۳.
- ۱۱۱- گزارشهای نظمیه از محلات تهران: راپورت وقایع مختلفه محلات دار الخلافه. به کوشش انسیه شیخ رضایی، شهلا آذری. ۲ جلد. سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد، ۱۳۷۷.
- ۱۱۲- گنج شایگان: اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم. سید محمد علی جمالزاده. چاپ افست از روی چاپ برلین ۱۳۳۵ ه. ق. توسط کتاب تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۱۳- مجموعه آثار میرزا ملکم خان. تدوین و تنظیم استاد محیط طباطبایی. چاپ اول. تهران: علمی، [بی تا].
- ۱۱۴- مرآة البلدان. محمد حسن خان اعتماد السلطنه. با تصحیحات و حواشی و فهرس. به کوشش دکتر عبد الحسین نوایی و میرهاشم محدث. ۳ جلد. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷-۱۳۶۸.
- ۱۱۵- مسالک و ممالک؛ ترجمه فارسی. ابو اسحق ابراهیم اصطخری. به کوشش ایرج افشار. ۱۳۴۷.
- ۱۱۶- معتقدات و آداب ایران. هانری ماسه. ترجمه مهدی روشن ضمیر. ۲ جلد تبریز: دانشگاه تبریز، جلد ۱، سال ۱۳۵۵ (۲۵۳۵)؛ جلد ۲، سال ۱۳۵۷.
- ۱۱۷- معجم البلدان. یاقوت حموی. ۵ جلد. بیروت: دار احیا التراث العربی، ۱۹۷۹.
- ۱۱۸- ممالک و المسالک. ابو اسحق ابراهیم اصطخری. ترجمه محمد بن اسعد بن عبد الله تستری. به کوشش ایرج افشار. تهران: موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۳.
- ۱۱۹- نامه‌های طیب نادر شاه. بادری بازن. ترجمه دکتر علی اصغر حریری. به کوشش بدر الدین یغمایی. چاپ دوم. تهران: شرق، ۱۳۶۵.
- ۱۲۰- نزهة القلوب. حمد الله مستوفی. چاپ لیدن، چاپ افست تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۱۲۱- نصف جهان فی تعریف الاصفهان. محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی. تصحیح دکتر منوچهر ستوده. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- سرگذشت تهران، ص: ۶۳۵
- ۱۲۲- نظامهای آبیاری سنتی در ایران. جواد صفی نژاد. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۹.
- ۱۲۳- نظم و نظمیه در دوره قاجاریه. مرتضی سیفی فمی نفرشی. تهران: یساولی، ۱۳۶۲.
- ۱۲۴- نقشه دار الخلافه طهران. موسیو کرشیش، ۱۲۷۵ هجری قمری. چاپ سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۰.
- ۱۲۵- نقشه راهنمای بازار تهران. نقشه شماره ۱۴۷. تهران: گیتاشناسی، [بی تا].
- ۱۲۶- نقشه شهر دار الخلافه ناصری طهران. عبد الغفار، ۱۳۰۹ هجری قمری. چاپ سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۱.
- ۱۲۷- نمایش در ایران. بهرام بیضایی. ۱۳۴۴.
- ۱۲۸- یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصر الدین شاه. دوستعلی معیر الممالک. تهران: علمی، ۱۳۵۱.

۱۲۹- یکسال در میان ایرانیان. ادوارد براون. ترجمه ذبیح الله منصورى. تهران: معرفت، [بى تا].

### نشریات متفرقه:

۱۳۰- روزنامه جمهوری اسلامی. ش ۵۸۵۸، سه‌شنبه ۹ شهریور، ۱۳۷۸. سال بیست و یکم. گفتار: عمارت مسعودیه، دومین بنای شاخص تاریخی شهر تهران. صفحه ادبیات و هنر.

۱۳۱- صوراسرافیل. میرزا علی اکبر خان دهخدا. میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل. دوره کامل. تهران: رودکی، ۱۳۶۱.

۱۳۲- هفته‌نامه پزشکی امروز. شماره ۲۹۴، سال نهم، ۲۷ مرداد ۱۳۷۸. مقاله بو علی سینا، روز پزشک، بیمارستان سینا. نوشته دکتر عبد الحمید حسابی.

سرگذشت تهران، ص: ۶۳۷

### نمایه اعلام و اماکن

آبانبار بابا نوروز علی، ۴۰۸

آبانبار چهل پله، ۴۰۸

آبانبار چهل تن، ۴۰۸

آبانبار چهل کلید، ۴۰۸

آبانبار خشتی، ۴۰۸

آبانبار سرتخت، ۴۰۸

آبانبار سید اسماعیل، ۴۰۸-۴۰۹

آبانبار سیدولی، ۴۱۱

آبانبار صاحب جمع، ۴۰۸

آبانبار قاسم خان، ۴۱۱

آبانبار لوطی صالح، ۴۰۸

آبانبار معیر، ۴۰۸

آبانبار میرزا محمود، ۴۰۸

آبانبار میرزا موسی، ۴۰۹

آبانبار نواب، ۴۰۸

آبانبار وقفی، ۴۰۸

آبانبار هفت تن، ۴۰۸

آب سرچشمه، ۲۸۹

آب شاه، ۶۱۸

آب کرج، ۴۰۳

آب منگل، ۵۳۴

- آجودانیه، ۳۴۱-۳۴۳  
آخال، ۱۰۲  
آخوند ملاعلی کنی، ۲۲۲  
آذربایجان، ۳۷-۳۸، ۵۷، ۸۹، ۱۰۰، ۱۵۷، ۳۳۰، ۵۲۳، ۵۶۳  
آزاد خان سررشته‌دار، ۱۵۸  
آستان قدس رضوی، ۳۳۰، ۳۴۴  
آستراخان، ۴۸۳  
آسیا، ۷۷، ۱۲۹، ۴۹۵  
آسیاب دوم فرمانفرما، ۴۰۱  
آسیاب سردار، ۳۹۸  
آسیاب گاومیشی، ۴۰۶  
آسیاب نظام الملک، ۴۰۵  
آسیاب والی، ۳۹۸  
آشتیانی، ۱۸، ۴۶۳  
آصف الدوله، ۵۷، ۵۸، ۲۵۹، ۵۵۰  
آغا بهرام، ۱۱۶  
آغا محمد خان، ۳۲-۴۰، ۴۳، ۴۸، ۶۳، ۶۵-۶۶، ۷۲، ۷۶، ۸۶، ۴۱۱  
آغا محمد شاه، آغا محمد خان  
آقا ابراهیم، ۲۷۳، ۴۴۵  
آقا ابراهیم امین السلطان، ۲۷۲  
آقا اسماعیل جدید الاسلام، ۳۴۲  
آقا امیر، ۴۶۷، ۴۶۹  
آقا بالاخان، ۵۵۰  
آقا بالاخان سردار افخم، ۵۵۰-۵۵۱  
آقا بالاخان عبدالحسین خان، ۵۵۱  
آقا بالاخان معین نظام، ۵۰۹  
آقا جمال، ۵۸۹  
آقا رضا، ۶۱۰  
آقا رضا خان، ۳۴۲  
سرگذشت تهران، ص: ۶۳۸  
آقا رضا خان اقبال السلطنه، ۳۶۵، ۶۰۷  
آقا رضای عکاسباشی، ۳۴۲، ۶۱۰، ۶۱۱  
آقا زین العابدین، ۸۷

- آقا زین العابدین تبریزی، ۸۷  
آقاسی، ۱۷۲  
آقا سید ابو القاسم، ۳۵۵  
آقا سید جمال، ۶۰۵  
آقا سید عبد الرحیم معین التجار اصفهانی، ۵۰۸  
آقا سید عبد الله بهبهانی، ۵۶۹  
آقا سید محمد، ۵۱۰، ۵۶۹  
آقا سید محمد طباطبایی، ۵۳۷  
آقا سید محمد علی نیاکی، ۳۶۶  
آقا شیخ حسن، ۶۱۱  
آقا شیخ مهدی، ۵۶۹  
آقا شیخ هادی، ۴۶۰  
آقا عبد العلی خان، ۸۸  
آقا علی اصغر، ۲۷۹  
آقا علی اکبر تبریزی، ۱۷۶  
آقا علی خان سرتیپ، ۱۳۶  
آقا محمد خان قاجار- آغا محمد خان  
آقا محمد رضا (قمشه‌ای)، ۳۶۵  
آقا محمد شاه، ۳۷۷  
آقا مهدی ملک التجار، ۱۲۸  
آقا میرزا ابراهیم سعید العلماء، ۵۳۶  
آقا میرزا باقر، ۸۸  
آقا میرزا جعفر، ۴۲۶  
آقا میرزا سید علی اکبر تفرشی، ۳۶۶  
آقا میرزا سید محمد طباطبایی، ۵۳۷  
آقا میرزا محمد مستوفی، ۳۳۱  
آقا میرزا مصطفی خان، ۴۲۹  
آقا وجیه، ۳۴۴  
آقای بحرینی، ۵۲۰  
آقا یحیی، ۲۳۰  
آقای ربانی، ۵۷۸  
آقای طباطبایی، ۵۳۵  
آقا یعقوب، ۵۷

- آقای محیط طباطبائی، ۴۹۲  
آق قونیلوها، ۹۲-۹۴  
آل برمک، ۴۶۶  
آل زال، ۴۶۲  
آل سهل، ۴۶۶  
آملی، ۱۹  
آنطوان کنت دومونت فرت، - کنت دومونت فرت  
آهار، ۴۹  
آیة السرور، ۱۹  
آینه خانه ۲  
آینه جدید، ۷۲  
ابراهیم حکیمی حکیم الملک، ۵۷۳  
ابراهیم خلیل خان، ۲۷۹  
ابراهیم صحافیاشی، ۶۰۴  
ابن اسفندیار، ۱۹  
ابن اسفندیار، ۳۲۲  
ابن السعود ملک نجد، ۵۸۷  
ابن بابویه، ۳۵۸، ۵۰۱، ۵۵۸  
ابن بلخی، ۱۹-۲۰  
ابن حوقل، ۱۸  
ابواب الجنان، ۴۲۵  
ابو الحسن بزرگ امید، ۵۱۶، ۵۳۵  
ابو الحسن خان کاشی، ۲۸۳  
ابو الفضل، ۵۸۳  
ابو القاسم خان ناصر الملک قره گزولو، ۵۷۵  
ابو الوفا بن ابو القاسم بن ابو العما، ۹۹  
ابو تراب خان، ۱۹۶، ۵۱۲  
ابو عبد الله محمد، ۱۹  
ابو مسلم خراسانی، ۳۳۲  
اتابک، ۲۶۹، ۴۹۷-۴۹۹، ۵۱۰، ۵۶۸، ۶۰۴  
اتابک اعظم - امیر اتابک اعظم  
سرگذشت تهران، ص: ۶۳۹  
اتحادیه، ۳۴۱



- اتو شولتس، ۵۴۴  
احترام السلطنه، ۴۷۲  
احتساب الملك، ۱۷۲  
احتشام السلطنه، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۴۳-۵۴۴  
احمد امين، ۳۹۲  
احمد بيرشك، ۳۱۹، ۵۹۴  
احمد خان نوایی، ۱۸۷  
احمد شاه قاجار، ۱۹۶، ۲۵۴-۲۵۵، ۲۹۹-۳۰۰، ۳۸۱، ۴۹۲، ۴۹۵، ۵۰۰، ۵۷۵-۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۹-۵۹۰، ۵۹۴-۵۹۶، ۵۹۷  
احمد قوام، ۳۲۱، ۵۸۲  
احمد كسروی، ۲۰  
احمد گلچين، ۷۱  
احمد ميرزا، ۳۰۰، ۵۶۶، ۵۷۴  
احمدیه، ۳۸۱  
اختر الدوله، ۲۲۳، ۴۷۲-۴۷۳  
اختر السلطنه، ۲۲۴  
اخته خان، ۳۲  
اداره بازرگانی شوروی، ۳۹۷  
اداره تلگراف هند، ۲۱۳  
ادوارد براون، ۲۱۱، ۵۱۴  
ادوارد ماehler، ۳۱۹  
اديب السلطنه، ۱۶۴  
اراضی قزل، ۳۹۹  
اراک، ۲۸۴  
ارامنه، ۴۸، ۵۵۹  
ارامنه اسلامبول، ۱۹۶  
ارباب بهرام جهانيان، ۴۹۹  
ارباب جمشيد، ۳۴۲، ۵۴۰، ۶۰۴  
ارباب رستم گيو، ۲۶۲، ۳۴۰-۳۴۱  
ارباب كيخسرو، ۲۶۲  
اردشير خان، ۶۰۲-۶۰۳  
اردشير ميرزا ركن الدوله، ۱۷۶  
ارسی دوزها، ۴۴  
ارشد الدوله، ۴۹۳-۴۹۴، ۵۷۴

- ارغوان میرزا، ۲۵۵
- ارغونیه، ۲۵۵
- ارفاس، ۵۵۲
- ارفع، ۴۰۴
- ارفع الدوله، ۵۲۱
- ارک- ارگ
- ارک سلطنتی- ارگ سلطنتی
- ارک کریم خان، ۳۲۹
- ارگ، ۲۵، ۲۷-۲۹، ۳۲، ۴۲-۴۵، ۵۲، ۷۲، ۷۳، ۸۱-۸۲، ۹۰، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۹۹، ۲۱۴-۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۰-۲۳۱، ۲۵۰، ۲۸۰-۲۸۱، ۳۶۴، ۳۶۸-۳۶۹، ۴۰۰، ۴۶۳، ۴۶۷، ۵۷۳، ۵۹۸، ۶۱۷
- ارگ پادشاهی، ۱۱۸، ۱۷۱
- ارگ سلطنتی، ۴۹، ۱۱۶، ۱۴۱، ۲۲۶، ۲۸۰، ۳۷۷، ۵۱۸
- ارگ همایون، ۱۱۸، ۱۷۱
- ارومیه، ۵۴۱
- ازبکان، ۲۸
- استاد پنجه علی، ۲۷۰
- استاد حسن، ۲۲۵
- استاد حسین، ۹۳، ۲۵۰
- استاد حسین کاشانی وزیرنظام، ۳۶۷
- استاد عبد الله انوار، ۲۴۲
- استاد علی، ۲۵۰
- استاد علی محمد، ۲۶۹-۲۷۰
- استاد قطب الدین بن سیف طرشتی، ۹۶
- استاد کریمان،- حسین کریمان
- استاد یوسف، ۲۱۸
- استالین، ۵۵۱
- استخر بهجت آباد، ۴۰۳
- استرآباد، ۳۴، ۱۰۴، ۱۵۷، ۶۲۳
- سرگذشت تهران، ص: ۶۴۰
- استرجی، ۷۱، ۷۲
- استریه، ۱۱۸
- استویک، ۱۵۴
- اسدآباد، ۸۴، ۲۴۶

- اسد الله الغالب، ۱۲۶
- اسد الله خان قاجار، ۱۳۶
- اسفندیار خان سردار اسعد، ۲۹۲
- اسکندر میرزا، ۴۰۹
- اسماعیل آباد کرج، ۴۰۰
- اسماعیل اصفهانی، ۸۳
- اسماعیل بزاز، ۱۲۵، ۱۸۳، ۴۳۴، ۴۳۷-۴۳۹
- اسماعیل خان، ۱۵۸
- اسماعیل خان قراچه‌داغی، ۵۶
- اشتداخ، ۱۸۴
- اشکانی، ۲۶۸
- اصطبل توپخانه، ۲۷۸
- اصغر آقا کالسکه‌چی، ۱۹۴
- اصغر روزنامه‌نویس، ۲۷۲
- اصغر وکیل، ۳۷۴
- اصفهان، ۱۹، ۳۱، ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۶۶-۶۷، ۷۲، ۷۹-۸۰، ۸۰، ۱۱۰، ۱۵۴، ۲۱۲-۲۱۳، ۲۵۸، ۲۷۵، ۲۸۴-۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۸-۳۴۹، ۴۴۳، ۴۷۴، ۴۸۹-۴۹۰، ۵۴۸، ۵۶۲، ۶۰۵، ۶۱۶، ۶۲۳
- اصفهانک، ۳۱۹، ۳۲۰
- اصفهد رستم، ۳۲۶
- اصفهد رستم ابن شروین، ۳۲۶
- اعتضاد الدوله، ۱۰۱، ۳۱۹
- اعتضاد السلطنه، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۳۷۹، ۳۸۱، ۴۴۵، ۵۶۶
- اعتضاد السلطنه العلیه علیقلی میرزا، ۱۳۴
- اعتماد الحرم، ۴۵۱-۴۵۲، ۴۷۲
- اعتماد الدوله، ۸۶-۸۷، ۴۱۱، ۴۴۸
- اعتماد السلطنه، ۲۰، ۲۴-۲۵، ۲۹، ۳۳، ۴۲، ۶۲، ۶۶-۶۸، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۶۳-۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵-۱۹۶، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲-۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۸۶، ۲۸۷-۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۷-۳۱۰، ۳۱۶-۳۱۹، ۳۴۲-۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۷۴-۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۶، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۰، ۵۰۵-۵۰۶، ۵۱۷
- اعتماد السلطنه حاجی علی خان، ۳۰۰
- اعدام- پاتوق، ۴۰۵
- اعزاز الممالک، ۵۵۱
- اعلم الدوله، ۴۳۸
- افراسیاب، ۳۲۲

- افسر الدوله، ۱۰۱  
افضل سارانی تهرانی، ۴۸  
افغان، ۲۷، ۳۱-۳۲، ۴۳  
اقبال آشتیانی، ۱۸  
اقبال السلطنه، ۳۴۲، ۳۴۳  
اقدسیه، ۱۸۷  
اکباتان، ۵۱، ۶۴، ۱۶۸  
اکبر آباد، ۳۹۸  
اکبر خان نایب ناظر، ۴۴۳  
اکبر غوره، ۴۳۹  
اکبر میرزا صارم الدوله، ۳۳۲، ۵۷۵  
البوکرک، ۶۲۲  
الرضاء، ۳۲۵  
الله وردی بیگ مهرداد گرجی، ۳۷۸  
الله وردی خان عز الدین لوی قاجار، ۶۳  
الماسیه، ۱۷۳، ۱۹۹  
الموت، ۳۲۳  
الهیة، ۲۴۶، ۲۵۷-۲۵۹  
ام الخاقان، ۵۱۷-۵۱۸، ۵۶۶  
امام جمعه تهران، ۵۰۰  
امامزاده ابراهیم، ۹۷-۹۸، ۲۷۷  
امامزاده اهل بن علی (ع)، ۳۲۷  
امامزاده حسن، ۱۰۵  
سرگذشت تهران، ص: ۶۴۱  
امامزاده زید، ۳۳-۴۴، ۹۰، ۹۲، ۹۴-۹۵، ۳۶۴، ۳۶۷  
امامزاده زید (ع)، ۹۴  
امامزاده سید اسحاق، ۹۷  
امامزاده سید اسماعیل، ۵۱، ۴۰۹-۴۱۰  
امامزاده صالح تجریش، ۲۶۷  
امامزاده عباسعلی، ۴۵۷  
امامزاده عبد الله، ۳۵۸، ۵۰۱  
امامزاده گل زرد، ۳۲۷  
امامزاده محمد (ع)، ۹۳

- امامزاده هادی، ۵۰۱
- امامزاده یحیی (ع)، ۹۲-۹۴، ۹۸-۹۹
- امان الله میرزای جهانبانی، ۲۲۷
- امجدیه، ۳۹۶، ۴۰۲
- امیرآباد، ۳۳۷-۳۳۹، ۳۴۱، ۴۰۰
- امیر اتابک اعظم، ۳۶۷، ۵۲۸
- امیر افخم همدانی، ۴۷۲
- امیر الشعراء، ۱۲۴
- امیر بهادر، ۵۵۸
- امیر تومان، ۵۵۰
- امیر تیمور، ۷۵، ۵۲۶
- امیر خان سردار، ۱۴۱، ۳۴۴، ۳۷۲، ۳۷۴، ۵۳۴
- امیر دوست محمد خان معیر الممالک، ۴۶۶، ۴۷۲
- امیر سلیمان خان قاجار، ۳۱۹
- امیر سلیمان خواه اعتضاد الدوله، ۴۱۱
- امیر قاسم خان قوانلو قاجار، ۴۱۱
- امیر کبیر، ۵۴، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۵-۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷-۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۶۱، ۲۲۱، ۳۳۷، ۳۴۹، ۳۶۷، ۳۹۱، ۴۷۰، ۵۱۷
- امیر کبیر نایب السلطنه، ۱۸۹
- امیر لشکر طهماسبی، ۵۹۲
- امیر محمود، ۳۲۸
- امیر مسعود، ۳۲۸
- امیر نظام، ۲۰۱، ۱۲۸، ۲۳۱، ۶۰۱، ۶۱۱
- امین آباد، ۸۳
- امین احمد رازی، ۲۰ سرگذشت تهران؛ ص ۶۴۱ امین الدوله، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۱-۱۹۳، ۲۱۵، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۴۰-۲۴۲
- ۲۵۷-۲۵۹، ۲۸۶، ۳۱۷-۳۱۸، ۳۴۳، ۳۸۵، ۴۳۰، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۳۴
- امین الدوله میرزا علیخان، ۵۳۳
- امین السلطان، ۵۸، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۴-۱۶۵، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۲۹، ۲۴۳-۲۴۴، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۶۱، ۴۱۱، ۴۳۹-۴۴۰
- ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۶۰، ۴۶۳-۴۶۵، ۴۷۳، ۴۹۷، ۵۰۳-۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۰-۵۱۱، ۵۲۰-۵۲۱، ۵۲۳، ۵۳۷، ۵۶۷-۵۶۸
- امین السلطان اتابک، ۲۴۷
- امین السلطان صدراعظم، ۵۴۰
- امین السلطنه، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۴۱
- امین الضرب- حاج امین الضرب
- امین الملک، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۷، ۴۴۵

- امین حضور، ۱۷۱، ۳۶۱  
امین خاقان، ۵۰۷  
امین دار الضرب، ۲۷۳  
امین دفتر، ۲۵۹  
امینه اقدس، ۲۱۱۶  
امین همایون، ۲۳۸  
انبار شاهی، ۵۰۹  
انتظام السلطنه، ۱۹۵-۱۹۶  
انتظام مختار السلطنه، ۵۵۵  
انجمن آثار ملی، ۵۵۸-۵۵۹  
انجمن آذربایجان، ۵۶۹-۵۷۲  
انجمن اخوت، ۵۷۳  
انجمن استقراضی ایران، ۳۸۸  
انجمن حمیت، ۵۷۲  
انجمن فراماسونری میرزا ملکم خان، ۳۶۸  
انجمن مظفری، ۵۷۰، ۵۷۲  
انجمن معارف، ۵۶۴  
سرگذشت تهران، ص: ۶۴۲  
انزلی، ۵۲۳، ۶۱۲، ۶۲۳  
انگورستان ۲  
انوشیروان میرزا، ۴۴۶  
انیس الدوله، ۲۲۲، ۲۵۴، ۳۰۴، ۳۱۵، ۴۴۳، ۴۵۶-۴۵۷، ۴۵۹، ۵۰۳، ۵۰۵  
اوجان، ۴۱  
اودراجان، ۴۹  
اودلاجان، ۴۹  
اورنگ زیب، ۷۴  
اوزلی، ۴۱  
اوژن فلاندن، ۷۰، ۸۰، ۸۲-۸۳  
اوشان، ۴۹  
اول پامنار، ۵۰۰  
اولیاء الله، ۳۲۲  
اهواز، ۳۲۲  
ایچ آقاسی باشی، ۶۶

- ایران شهر، ۶۱۹  
ایران مهر، ۵۰۱  
ایرج افشار، ۳۱۷  
ایستگاه قصر، ۷۰  
ایستگاه ماشین دودی، ۱۶۹  
ایستویک، ۱۲۸  
ایشیک آقاسی، ۶۶، ۲۷۵  
ایشیک آقاسی فتحعلیشاه، ۶۲  
ایشیک خانه، ۲۷۵  
ایل افشار، ۲۱۰  
ایل افشار ساوجبلاغ، ۳۴  
ایل جلیل، ۱۸۳  
ایلچی، ۴۵، ۱۰۵  
ایلخانی، ۱۱۴  
ایل قاجار، ۲۴۲  
ایمبری، ۵۸۵، ۵۸۶  
ایوان دار الاماره، ۳۴، ۷۲  
ایوان دیوانخانه، ۷۲  
بابا شیخ، ۲۳  
بابا فراش، ۴۹۰  
باب عالی، ۳۲۹  
بابل، ۶۲۳  
باب همایون، ۱۷۳  
باتخان، ۳۳۵  
بادامستان، ۲۹۲  
بادگیر، ۳۳۵-۳۳۶  
بادهنج، ۳۳۵  
بارفروش، ۶۲۳  
بارون ژولیوس دورویتر، ۱۰۲، ۳۸۶  
بارون صاحب، ۱۲۰  
باروی شاه تهماسبی، ۲۸۲، ۵۰۰  
بازار، ۴۷-۴۸، ۹۱، ۴۶۶  
بازار آهنگران، ۳۵۷-۳۵۸



- بازار ارسی دوزها، ۹۴، ۹۶
- بازار امامزاده زید، ۳۵۹
- بازار امیر، ۴۴، ۵۶، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۸
- بازار باغ ایلچی، ۳۵۹
- بازار بزازها، ۴۴، ۵۰، ۹۴
- بازار بزرگ، ۴۴، ۵۰، ۵۹، ۴۹۰
- بازار پالان دوزها، ۳۵۴، ۳۵۶-۳۵۷، ۴۱۱
- بازار پای منار، ۳۶۶
- بازار توتون فروشها، ۳۴۷، ۳۵۴
- بازار تهران، ۲۴، ۳۶، ۴۴، ۵۶، ۱۲۸، ۲۱۴، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۴۷
- بازارچه، ۳۶۰
- بازارچه سرچشمه، ۴۷۰
- بازار چهل تن، ۵۰، ۵۱، ۳۵۷، ۳۵۹
- بازارچه امامزاده یحیی، ۳۶۶
- بازارچه ایلچی، ۳۶۱
- بازارچه پاچنار، ۳۶۰
- بازارچه چهارسو چوبی، ۳۶۱، ۳۶۲
- بازارچه حاج غلامعلی، ۳۶۱
- سرگذشت تهران، ص: ۶۴۳
- بازارچه حاج قاسم، ۲۷۷، ۳۶۱
- بازارچه حمام نواب، ۳۶۱، ۴۰۸
- بازارچه زعفران باجی، ۱۶۹، ۳۶۱
- بازارچه سعادت، ۳۶۱
- بازارچه سقاباشی، ۳۶۱
- بازارچه عباسعلی، ۵۳۳
- بازارچه قاسم آباد، ۳۶۱
- بازارچه قوام الدوله، ۴۷، ۴۹، ۳۶۰
- بازارچه کربلایی عباسعلی، ۳۶۰، ۵۳۳
- بازارچه مروی، ۶۱، ۹۱، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۵
- بازارچه معیر، ۳۶۰، ۳۶۲، ۴۰۸
- بازارچه نایب السلطنه، ۲۶، ۳۶۱
- بازارچه نوروز خان، ۶۲
- بازار حضرتی، ۲۶، ۷۳، ۳۵۹، ۴۱۱

- بازار حلبی سازها، ۳۴۷
- بازار خندق، ۲۱۴
- بازار خیاطها، ۴۴، ۳۵۹
- بازار دروازه، ۲۶، ۴۱۱
- بازار دروازه، سراج‌ها، ۳۵۹
- بازار دوخته‌فروشها، ۳۶۰
- بازار زرگرها، ۳۴۷، ۳۴۹
- بازار زین سازها، ۲۱۴
- بازار سراج‌ها، ۳۴۹
- بازار سرچشمه، ۲۸۸، ۲۸۹
- بازار سمسارها، ۳۵۹
- بازار سنگ تراشان، ۳۵۸
- بازار سید اسماعیل، ۳۵۹
- بازار شترگلو، ۳۵۳
- بازار صحاف‌ها، ۵۹، ۳۵۹
- بازار عبادوزها، ۳۶۰
- بازار عباس آباد، ۴۴، ۵۶، ۳۵۹
- بازار عطر فروشها، ۳۵۹
- بازار عودلاجان، ۴۹، ۳۵۷
- بازار فرش فروشها، ۴۴، ۳۴۹، ۳۵۸
- بازار کاه فروشها، ۳۵۹
- بازار کبابی‌ها، ۳۵۹
- بازار کفاش‌ها، ۴۴، ۲۱۴، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۷، بازار کفش دوزها، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۴
- بازار کلاه‌دوزان، ۲۱۴
- بازار کلاه‌فروشها، ۳۵۴
- بازار کلیمی‌ها، ۴۹
- بازار کنار خندق، ۳۴۷، ۳۵۲-۳۵۳
- بازار گلوبندک، ۱۵۵
- بازار مال فروشها، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۵۹
- بازار مرغی‌ها، ۳۴۷، ۳۵۹-۳۶۰
- بازار مسجد ترکها، ۳۵۹
- بازار مسجد جامع، ۳۵۹
- بازار مسجد زید، ۴۴

- بازار مسگرها، ۳۵۶-۳۵۹  
بازار مفت برها، ۳۵۳  
بازن، ۷۶، ۷۷  
باستانی پاریزی، ۳۸۱  
باستیان-باستیون  
باستیون، ۱۳۷، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۴۵  
باغ آجودانیه، ۳۴۱-۳۴۲  
باغ آلوبالو، ۲۹۳  
باغات نیوران، ۱۷۲  
باغ اسب دوانی، ۶۹  
باغ استاد شیرجعفر، ۶۴  
باغ اقدسیه، ۱۷۲  
باغ امین، ۴۸  
باغ امین حضور، ۳۶۱  
باغ ایلچی، ۳۶، ۴۳، ۵۶-۵۷، ۹۸، ۲۷۸، ۳۶۱، ۳۶۸  
باغ ایلخانی، ۱۷۲، ۲۴۱-۲۴۴، ۵۱۷، ۵۲۱  
باغ بالا، ۲۷۳  
باغباناشی، ۲۲۲  
باغ بهارستان، ۲۲۱، ۳۴۴، ۴۷۲، ۵۷۱-۵۷۲  
باغ بهاء الملک، ۳۹۶  
سرگذشت تهران، ص: ۶۴۴  
باغ پروتیوا، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶  
باغ پسته بیک، ۴۸، ۳۶۶  
باغ تخت، ۲۹۳  
باغ جمشید، ۴۰۷  
باغ جیران، ۳۴۴  
باغ چال، ۲۹۳  
باغ چرخاب، ۲۹۳  
باغچه علی جان، ۹۷  
باغ حاجی کاظم ملک التجار، ۵۰۵  
باغ حاجی محمد حسن امین دار الضرب، ۲۷۴  
باغ حسام الدوله، ۳۹۷  
باغ خان باباخان سردار، ۱۱۴

- باغ خان مروی، ۳۶۹  
باغ خسرو خان، ۴۸  
باغ دولت آباد، ۱۱۴  
باغ زرشک، ۲۹۳  
باغ زنبورکچی، ۴۳-۴۴، ۵۶، ۲۷۷، ۲۷۸  
باغ سپهسالار، ۳۴۴، ۴۷۲  
باغ سردار اعتماد، ۶۱۹  
باغ سردار ایروانی، ۵۲  
باغ سفارت، ۲۵۹  
باغ سفارت شوروی، ۲۵۹  
باغ سلام، ۱۱۲  
باغ سلطنت آباد، ۲۱۷۲  
باغ سلطنتی نگارستان، ۲۲۳  
باغشاه، ۵۱، ۶۷-۶۸، ۱۴۱، ۳۹۶، ۴۹۲-۴۹۴، ۵۶۸، ۵۷۰  
باغ شرکت نفت، ۲۵۸  
باغ صبا، ۴۰۲-۴۰۳، ۴۰۶، ۳۹۶  
باغ صفی میرزا، ۲۹۴  
باغ طاوس، ۲۹۳  
باغ عشرت آباد، ۲۵۱-۲۵۲، ۲۵۴  
باغ علاء الدوله، ۱۴۰، ۲۴۴  
باغ علیجان، ۵۰۴  
باغ فتح آباد، ۲۹۳  
باغ فردوس، ۸۴، ۹۷، ۲۴۴-۲۵۰، ۲۶۶، ۳۵۵  
باغ فیشرآباد، ۵۹۰  
باغ قدّامی، ۱۱۲  
باغ قصر قاجار، ۱۷۳  
باغ قصر قجر، ۷۰  
باغ قوشخانه، ۲۹۳  
باغ کربلایی عباسعلی، ۵۳۳  
باغ کن، ۱۷۲  
باغ گلستان، ۳۱-۳۲، ۶۳، ۲۶۳-۲۶۴  
باغ گلشن، ۸۲  
باغ لاله زار، ۵۱، ۵۴-۶۳، ۶۴، ۱۱۴، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۲، ۲۱۵، ۳۱۲، ۴۹۲

- باغ محمود، ۲۹۶  
باغ مدیریه، ۵۵۱  
باغ مروی، ۶۱  
باغ منصور شریف، ۴۰۶  
باغ مهدعلیا، ۱۷۲، ۵۰۴  
باغ نایب السلطنه کامران میرزا، ۱۴۰-۱۴۱  
باغ نظامیه، ۵۳، ۲۲۳، ۲۸۲، ۲۸۳، ۵۰۰  
باغ نظر، ۲۹۳  
باغ نقش جهان، ۲۹۳  
باغ نگارستان، ۴۳، ۵۱-۵۵، ۶۴، ۸۳، ۱۱۴، ۱۷۲  
باغ وحش، ۲۶۴، ۲۹۳، ۳۱۶  
باغ وزیر مختار، ۴۳-۴۴  
باغ وزیر مختار انگلیس، ۵۶  
باغهای نبی خان، ۱۱۴  
باغ هزار جریب، ۲۹۳  
باقر خان، ۱۵۶  
بالوین سیمور، ۵۸۳-۵۸۴  
بانک آلمانی، ۵۴۳  
بانک استقراضی، ۲۴۴، ۵۲۲  
بانک استقراضی روس، ۲۴۴، ۳۴۰، ۳۸۷  
بانک استقراضی رهنی روسی، ۳۸۸  
سرگذشت تهران، ص: ۶۴۵  
بانک انگلستان، ۳۸۶، ۴۶۹  
بانک بازرگانی، ۳۸۵  
بانک تجارت، ۳۸۵  
بانک جدید شرقی، ۳۸۵-۳۸۶  
بانک دولتی سنت پترزبورغ، ۳۸۹  
بانک رهنی، ۴۰۴  
بانک رهنی روس، ۲۵۸  
بانک سپه، ۴۰۰  
بانک شاهنشاهی، ۱۰۲، ۳۸۶-۳۸۹  
بانک شاهنشاهی انگلیس، ۳۸۸  
بانک شاهی، ۳۸۵، ۵۲۴-۵۲۵، ۵۴۰

- بانک شاهی انگلیس، ۲۵۸  
بانک شرقی، ۳۸۵-۳۸۶  
بانک عثمانی، ۳۸۹  
بانک مرکزی، ۲۴۴  
بانک ملی، ۲۴۱  
بانک ملی ایران، ۶۵، ۱۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۴۰۴، ۵۱۷، ۵۲۱، ۶۰۲، ۶۱۷  
بانو عظمی، ۴۳۹  
بانو معانی، ۳۰  
بختیاری، ۵۷۳  
بدخشان، ۴۹-۵۰  
بدرخان زند، ۶۵  
بدیع الملک میرزای عماد الدوله، ۳۲۵  
برج آغا محمد خانی، ۸۳  
برج طغرل، ۲۱۲  
برج کبوترخانه، ۲۹۹  
برج مرموز مانی، ۲۹۶  
برج نوش، ۵۱، ۶۵-۶۶، ۳۷۷  
برج نوشین، ۵۱، ۶۵  
برزین، ۱۳۳، ۱۳۵  
برغان، ۳۲۳  
برگداهل، ۵۵۲  
برمک، ۴۰۰  
بروجرد، ۵۹، ۲۸۴، ۳۷۲  
بروگش، ۴۸۱  
برهان الدین بلخی، ۵۰۴  
بزازها، ۳۵۱  
بزده، ۳۲۲  
بشیر الدوله، ۱۵۸  
بغداد، ۱۰۲، ۳۲۲  
بقاع دولاب، ۳۲۸  
بقعه چهل تن، ۳۲۸  
بقعه سید ولی، ۳۲۵، ۳۶۵  
بقعه سید اسماعیل، ۷۳

- بقعه سیده ملکه خاتون، ۳۲۷  
بقیع، ۹۵، ۵۸۸  
بکمز، ۱۹۵-۱۹۶، ۳۱۹  
بلال حبشی، ۴۹۱  
بلدان، ۱۴۲  
بلدیہ تهران، ۱۶۹  
بلقیس، ۳۷۴  
بلوار کشاورز، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۳  
بلورسازی، ۳۶۲  
بن بست حوله بافها، ۱۱۶  
بندر بوشهر، ۱۵۴  
بندر گز، ۵۷۴  
بورژوا- مسیو بورژوا  
بوشهر، ۱۰۲، ۱۵۳-۱۵۴، ۲۱۲، ۲۵۸  
بوکاوولف، ۲۶۲  
بوهلر، ۱۴۶  
بوهم، ۱۰۶  
بهارستان، ۵۱، ۲۲۳-۲۲۵، ۴۷۳، ۵۰۴، ۵۷۰، ۵۷۱-۵۷۲، ۵۹۳  
بهاء الملک همدانی، ۹۳  
بهجت آباد، ۲۱۲، ۴۰۶  
بهرام چوبینه، ۳۰۱  
بهرام گشنسپ، ۳۰۱  
سرگذشت تهران، ص: ۶۴۶  
بهزان، ۱۷-۱۹  
بهمن میرزا، ۲۸۴  
بهنام ورامین، ۲۷۸  
بهنان، ۱۷-۱۸  
بیابان فیشرآباد، ۵۸۹  
بیابانک، ۶۰۵  
بیرامعلی آقا، ۶۱  
بی سیم شمیران، ۷۰  
بیک خان، ۶۱  
بیگریگی - عیسی خان قاجار بیگریگی



- بیمارخانه، ۱۲۷
- بیمارستان احمدیه، ۳۸۱
- بیمارستان ۵۰۱ ارتش، ۳۴۴
- بیمارستان پانصد تختخوابی، ۳۹۶
- بیمارستان دکتر ویلهم، ۵۸۵
- بیمارستان دولتی، ۳۸۰
- بیمارستان سینا، ۱۴۰، ۳۸۰-۳۸۱، ۵۸۷
- بیمارستان شفا یحیائیان، ۴۷۱
- بیمارستان شماره ۲ ارتش، ۴۰۳
- بیمارستان شهربانی، ۵۸۴، ۵۸۶-۵۸۷
- بیمارستان فارابی، ۴۰۵
- بیمارستان نویی، ۵۹۶
- بیمارستان وزیری، ۴۸۵
- بیمارستان یوسف آباد، ۳۴۴
- بین الحرمین، ۵۹
- بیوتات سلطنتی، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰
- پاتوق پامنار، ۴۸۷
- پاتوق حاجی اسماعیل نایب، ۴۸۸
- پاتوق حاجی رحیم، ۴۸۸
- پاتوق حاجی عباس، ۴۸۷
- پاتوق حاجی غلامرضا، ۴۸۸
- پاتوق حیاط شاهی، ۴۸۷
- پاتوق در باغ پسته بیک، ۴۸۷
- پاتوق درب حمام، ۴۸۷
- پاتوق سیاه‌ها، ۴۹۱
- پاتوق سید جعفر، ۴۸۷
- پاتوق ملک آباد، ۴۸۷
- پاتوق نایب آقابابا، ۴۸۷
- پاتوق نایب اسماعیل، ۴۸۸
- پاتوق نایب باقر، ۴۸۷
- پاتوق نایب جعفر، ۴۸۸
- پاتوق نایب حسن، ۴۸۸
- پاتوق نایب حسین، ۴۸۷

- پاتوق نایب رجب علما، ۴۸۷  
پاتوق نایب رضا، ۴۸۷  
پاتوق نایب رمضان، ۴۸۷  
پاتوق نایب سید علی اکبر، ۴۸۷  
پاتوق نایب شعبان، ۴۸۷  
پاتوق نایب شکر الله، ۴۸۸  
پاتوق نایب صحبت، ۴۸۷  
پاتوق نایب عباس، ۴۸۸  
پاتوق نایب عزیز، ۴۸۷  
پاتوق نایب علی، ۴۸۸  
پاتوق نایب غلامرضا، ۴۸۷  
پاتوق نایب محمد، ۴۸۷  
پاتوق نایب محمد بروجردی، ۴۸۷  
پاتوق نایب محمد علی، ۴۸۷  
پاتوق نایب محمد کاشی، ۴۸۷  
پاتوق نایب وهاب، ۴۸۷  
پاتوق نایب یوسف، ۴۸۷  
پاچنار، ۳۶۲  
پادگان عباس آباد، ۳۹۷  
پادگان عشرت آباد، ۲۵۵  
پارتنون، ۲۵۰  
پارسیان تهران، ۵۴۱  
پارک امین الدوله، ۳۹۵، ۴۰۵  
پارک لاله، ۳۴۱، ۳۹۷  
سرگذشت تهران، ص: ۶۴۷  
پارک مختار السلطنه، ۵۵۸  
پارک مسعودیه، ۵۶۷  
پاسکال گست، ۸۰  
پاشا خان امین الملک، ۴۷۷، ۴۸۳، ۴۸۵  
پاقاپوق، ۵۱، ۸۴، ۹۶، ۱۶۹، ۳۶۱  
پرنس ارفع الدوله دانش، ۵۳۴، ۵۴۲  
پروتیوا، ۴۰۳  
پژمان بختیاری، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹

- پس قلعه، ۳۷۲  
پشان، ۶۲۲-۶۲۳  
پطرس، ۵۴۳  
پل امیر بهادر، ۵۵۹  
پلت، ۲۶۰  
پنجاه باشی، ۲۰۸  
پولاک- دکتر پولاک  
پهلوی، ۶۵، ۱۴۰، ۱۵۵، ۲۶۴، ۵۹۸  
پهلوی اول، ۱۴۰، ۲۲۴، ۲۴۴، ۴۵۵  
پهلوی دوم، ۲۲۱، ۲۴۴  
پیامبر اسلام (ص)، ۵۹۴  
پیتر و دلاواله، ۲۹  
پیر عطار، ۹۸  
پیر محمد زارع، ۳۸۰  
پیرنیا، ۵۳۹-۵۴۰  
تاتار، ۲۳-۲۴، ۵۶۳  
تاج الدوله اصفهانی، ۷۸، ۲۲۷، ۴۷۱، ۵۰۶  
تاج السلطنه، ۵۰۲، ۵۰۳  
تاج الملوک، ۵۱۷، ۵۶۶  
تاگانروک، ۳۸۸  
تالار آینه، ۳۳۵، ۳۳۶  
تالار آینه جدید، ۷۲  
تالار اشرف ۲  
تالار الماس، ۷۳  
تالار برلیان، ۷۳  
تالار بلور، ۷۳  
تالار تخت مرمر، ۳۲  
تالار تنبی، ۳۳۶  
تالار سلام، ۱۱۲  
تالار فرهنگ، ۵۴۲  
تالار گلستان، ۷۲  
تالار موزه، ۲۶۳  
تالش، ۳۲۴

- تالش دولاب، ۳۲۴  
تاورنیه، ۷۴، ۷۵  
تبریز، ۳۸-۳۹، ۵۸، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۰، ۲۱۸، ۲۷۵، ۳۴۸، ۳۷۱، ۴۵۹، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۱۷-۵۱۸،  
۵۳۴، ۵۴۱، ۵۶۵-۵۶۶، ۵۷۵، ۶۱۲، ۶۲۳  
تپه خرگوش، ۳۱۵  
تپه دوشان، ۲۱۲  
تجارتخانه طومانیانس، ۲۴۷  
تجربیش، ۸۵، ۱۹۳، ۲۱۲، ۲۴۶، ۲۶۷، ۳۰۴، ۳۲۳، ۳۷۲، ۳۷۶  
تخت جمشید، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۶، ۵۲۴  
تخت خورشید، ۷۸  
تخت سلیمانی، ۷۲  
تخت صدر اصفهانی، ۷۸  
تخت طاووس، ۶۳، ۷۴-۷۶، ۷۸، ۲۸۴، ۵۲۶  
تخت قجر، ۷۰  
تخت مرمر، ۷۲-۷۳، ۸۳، ۱۰۱، ۱۶۴، ۲۸۰، ۳۲۹، ۵۱۸  
تخت مرمر، ۷۳  
تخته پل، ۴۲، ۴۴  
ترانسوال، ۶۰۵  
ترکمن، ۵۰، ۱۰۴، ۳۳۱  
ترکمن چای، ۳۷، ۵۷  
تفنگدارخانه، ۲۷۸  
تکیه، ۲۷  
سرگذشت تهران، ص: ۶۴۸  
تکیه ابو القاسم شیرازی، ۳۶۹  
تکیه افشارها، ۳۶۸  
تکیه بربریها، ۳۶۹  
تکیه پهلوان شریف، ۳۶۸  
تکیه پیرزن، ۳۶۹  
تکیه چهل تن، ۳۶۸  
تکیه حاج رجبعلی، ۳۶۸  
تکیه حاج میرزا آقاسی، ۲۲۶  
تکیه حاج میرزا آغاسی، ۳۶۹  
تکیه حاجی باقر، ۳۶۸

- تکیه حمام خانم، ۳۶۹  
تکیه حیاط شاهی، ۳۶۸  
تکیه خداآفرین، ۳۶۸  
تکیه خشتی، ۳۶۷  
تکیه خلیج‌ها، ۳۶۹  
تکیه دانگی، ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۸۸  
تکیه دباغخانه، ۳۶۸  
تکیه درخونگاه، ۳۶۹  
تکیه دولت، ۲۲۷-۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۱۲، ۳۶۷، ۴۳۹، ۴۹۱، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۶۵  
تکیه رضاقلی خان، ۸۶، ۹۱، ۹۸، ۳۶۴، ۳۶۸-۳۶۹، ۴۷۰  
تکیه زنبورکخانه، ۲۷۷، ۳۶۷  
تکیه زرگرها، ۳۶۸  
تکیه سپهسالار، ۳۶۹  
تکیه سرپولک، ۳۶۸  
تکیه سرچشمه، ۳۶۹  
تکیه سلطنت آباد، ۳۶۹  
تکیه سهراب خان، ۳۶۸  
تکیه سید نصرالدین، ۳۶۹  
تکیه صاحب‌دیوان، ۳۶۹  
تکیه عربها، ۳۶۷، ۳۶۸  
تکیه عودلاجان، ۳۶۸  
تکیه قاطرچی‌ها، ۳۶۷  
تکیه قمی‌ها، ۳۶۸  
تکیه قورخانه، ۳۶۹  
تکیه کرمانی‌ها، ۳۶۸  
تکیه گود زنبورکخانه، ۹۷، ۲۷۷  
تکیه لوطی علی خان، ۳۶۹  
تکیه مسجد حوض، ۳۶۸  
تکیه ملاقدیر، ۳۶۹  
تکیه ملک آباد، ۳۶۷  
تکیه منوچهر خان، ۸۷، ۳۶۹  
تکیه میران، ۳۶۸  
تکیه میرزا حسین، ۳۶۸

- تکیه نوروز خان، ۹۱، ۳۶۹  
تکیه نیاوران، ۳۶۹  
تکیه وزیر، ۳۶۹  
تکیه ولی خان، ۳۶۹  
تکیه و مسجد آقا بهرام، ۳۶۸  
تکیه هفت تن، ۳۶۷  
تکیه همت آبادی‌ها، ۳۶۸  
تلیبو، ۶۰۸  
تلگرافخانه، ۳۸۰  
تنکابن، ۹۳  
توپخانه، ۳۲، ۱۱۱، ۳۳۷، ۳۴۳، ۴۰۴  
توپ مروارید، ۸۲، ۸۳، ۵۲۶  
توچال، ۳۲۳، ۶۱۴  
تولاب، ۳۲۴  
تولوزان، - طلوزان  
تویسرکان، ۳۷۴  
تهران نو، ۳۲۱، ۵۰۱  
تیران، ۱۹  
تیمچه، ۱۲۸  
تیمور، ۲۴  
تیمورتاش، ۲۶۵  
تیمورلنگ، ۲۳، ۲۴، ۱۴۲  
سرگذشت تهران، ص: ۶۴۹  
تیموری، ۲۰  
جاجرود، ۲۹، ۸۳، ۱۷۳، ۲۸۵، ۳۱۱، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۷۶، ۳۹۱، ۴۷۶  
جاده آبعلی، ۳۹۸  
جاده تهران نو، ۴۰۵  
جاده قدیم شمیران، ۷۰، ۸۵، ۳۲۳  
جارچی باشی، ۷۳  
جارچی خانه، ۲۷۸  
جامی، ۳۹۹  
جان داود، ۱۱۸  
جان داود خان، ۱۱۸

- جان محمد خان، ۲۵۵  
جبه‌خانه بوذرجمهری، ۴۹۱  
جرج ناتال کرزن، ۴۳-۴۵، ۷۴، ۷۶، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۶۲، ۲۲۸، ۳۱۵، ۳۴۷-۳۴۸، ۳۸۶  
جعفر آباد، ۱۵۹  
جعفر خیاط تبریزی، ۵۶۵ سرگذشت تهران؛ ص ۶۴۹  
، ۳۶۰، ۳۸۱، ۳۹۲، ۴۰۹-۴۱۱، ۴۹۰-۴۹۱، ۵۷۱، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۱۲  
جعفر قلی خان، ۳۶، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۶  
جعفر قلیخان عمو، ۶۴  
جکسن، ۵۲۴  
جلال الدوله، ۱۷۱، ۲۸۶، ۲۹۰-۲۹۱، ۲۹۳، ۳۴۰، ۵۷۲  
جلال معیر الممالک، ۴۶۷  
جلالیه، ۳۳۹-۳۴۱  
جلفا، ۱۶۰، ۶۱۲  
جلیل آباد، ۳۶۰  
جلیل میرزا، ۱۸۶-۱۸۷  
جمال الدین، ۵۰۷  
جمشید، ۳۴۹  
جمشید آباد، ۳۴۱  
جمشیدی، ۳۳۸-۳۳۹، ۴۰۷  
جندق، ۶۰۵  
جنرال واگنر خان، ۲۸۵  
جواهر کلام، ۱۹  
جوز درختک، ۳۴۲  
جهانبانی، ۳۶  
جهان خانم مهدعلیا، ۲۳۱  
جهانگیر قهرمانشاهی، ۶۰۴-۶۰۵  
جهانگیر میرزا، ۲۲۷  
جهانیان زردشتی، ۴۹۹  
جیمز موریه، ۴۱، ۴۳-۴۴، ۷۶  
چاپارخانه، ۱۲۷-۱۲۸  
چاپار دولتی، ۱۵۷  
چادر مروارید نادر، ۷۶  
چارسو، ۳۵۵



- چارسوق بزرگ، ۶۰  
چارسوق کوچک، ۶۰  
چارلز جیمز ویلس، ۱۷۷  
چال حصار، ۲۵، ۴۷-۴۸  
چال زنبورک‌خانه، ۲۶، ۴۷، ۲۷۷  
چال هرز، ۲۵۵  
چاله‌میدان، ۲۵، ۴۸، ۵۱، ۱۰۷، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۲۵۵، ۳۶۵، ۵۹۱-۵۹۲  
چراغ‌برق، ۲۶، ۱۶۹، ۱۸۸  
چراغعلی خان سراج‌الملک، ۱۷۲  
چراغ‌گاز (پامنار)، ۲۶، ۵۸، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۱۳  
چشمه علی، ۱۷  
چشمه علی دامغان، ۳۷۷  
چمن سلطانیه، ۳۷  
چنار امام جعفر صادق سلام الله علیه، ۴۵۷  
چنار عباسعلی، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷  
چنار عباسی، ۲۹  
چهار بازار، ۳۵۵  
چهار باغ، ۲۹  
چهارده معصوم، ۳۲۸  
سرگذشت تهران، ص: ۶۵۰  
چهارراه آب سردار، ۳۹۸  
چهارراه آقا شیخ بهایی، ۵۸۳  
چهارراه آقا شیخ هادی، ۵۸۳، ۵۸۴  
چهارراه استانبول، ۲۴۴  
چهارراه حسن آباد، ۱۶۸، ۱۶۹، ۵۱۱، ۵۳۸، ۵۸۴  
چهارراه سرچشمه، ۱۴۰، ۱۷۶، ۲۸۸، ۵۰۰  
چهارراه عزیز خان، ۳۹۹  
چهارراه قوام الدوله، ۴۰۵  
چهارراه کنت، ۴۰۲  
چهارراه گلوبندک، ۶۶، ۹۶  
چهارراه لرزاده، ۳۲۸  
چهارراه مهنا، ۶۰۴  
چهارراه مهناى فعلی، ۶۰۵

- چهارراه ولی آباد، ۴۰۶  
چهارسو، ۳۵۵  
چهارسو بزرگ، ۳۵۵  
چهارسوق، ۳۵۴، ۳۵۵  
چهارسوق بزرگ، ۹۸، ۲۷۷  
چهارسوق بزرگ، ۱۷۶، ۳۵۴، ۳۵۶  
چهارسوق چوبی، ۴۰۱  
چهارسوق کوچک، ۴۴، ۹۴، ۳۵۴  
چهارسوق کوچک، ۸۴  
چهل تن، ۹۸، ۳۲۸  
چهل دختران، ۳۲۸  
چهلستون اصفهان، ۵۶۰  
چیت ساز، ۳۴۲  
چیزر ۲  
حاج آقا جمال، ۵۹۰  
حاج ابو الحسن اصفهانی معمار، ۳۶۶  
حاج اسماعیل قنبر، ۴۹۱  
حاج امین السلطنه، ۲۳۷  
حاج امین الضرب، ۱۴۰، ۲۱۹، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۷۴  
حاج باقر سردار عباس میرزا، ۸۹  
حاجب الدوله، ۲۲۰۸، ۳۴۳  
حاجب الدوله، ۳۱۰  
حاج جلال الممالک، ۲۳۰  
حاج حسین آقا امین الضرب، ۲۱۸، ۲۷۴، ۵۶۴  
حاج حسین آقای تهرانی، ۴۹۲  
حاج حسین علیخان قاجار دولو، ۳۴۳  
حاج رحیم آقا، ۳۴۱  
حاج رحیم اتحادیه، ۳۴۰  
حاجز، ۹۵  
حاج سیاح، ۵۰۹  
حاج سید زین العابدین امام جمعه، ۵۰۰  
حاج شیخ جعفر شوشتری، ۲۲۲  
حاج شیخ عبد الکریم، ۵۳۹

- حاج شیخ فضل الله، ۵۶۹  
حاج علی جفجغه، ۳۵۳  
حاج علیخان اعتماد السلطنه، ۲۲۲۱  
حاج علیرضا، ۸۶  
حاج عیسی وزیر، ۴۰۸  
حاج عیسی وزیر (بیگلریگی قاجار)، ۴۰۸  
حاج کربلایی دزفولی، ۴۴۱  
حاج محمد حسن اصفهانی امین دار الضرب، ۲۷۲-۲۷۴  
حاج محمد قلی خان آصف الدوله، ۳۶۵  
حاج مخبر السلطنه، ۵۳۳  
حاج ملاعلی کنی، ۴۵۶  
حاج میرزا آغاسی، ۸۳، ۹۹، ۲۳۰، ۳۹۱  
حاج میرزا آغاسی ایروانی، ۷۹  
حاج میرزا احمد کرمانی، ۵۰۹  
حاج میرزا حسن آقا، ۲۲۷، ۵۳۵  
حاج میرزا حسن خان سپهسالار، ۱۷۱، ۲۲۷  
حاج میرزا حسن رشدیه، ۴۲۸  
حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی، ۴۵۸  
حاج میرزا حسین خان، ۲۲۷  
حاج میرزا حسین خان سپهسالار، ۱۶۲، ۲۱۵، ۲۲۷،  
سرگذشت تهران، ص: ۶۵۱  
۳۴۰، ۳۴۴، ۴۶۹  
حاج میرزا حسین خان قزوینی، ۲۱۶  
حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله، ۳۴۴  
حاج میرزا حسین، ۵۶۹  
حاج میرزا خلیل، ۵۵۱، ۵۶۹  
حاج میرزا عباسقلی، ۲۸۸  
حاج میرزا عبد الله، ۵۸۹  
حاج میرزا یحیی دولت آبادی، ۵۳۴، ۵۳۶  
حاجی آغاسی، ۵۳  
حاجی آقا جمال اصفهانی، ۵۸۹، ۵۹۲  
حاجی آقا فراش، ۵۶۹  
حاجی اسماعیل، ۴۳۸

- حاجی الحرمین میرزا تقی، ۹۶  
حاجی امین السلطنه، ۲۳۹  
حاجی امین الضرب، ۲۴۱، ۵۰۳  
حاجی بهاء الدوله، ۱۸۸، ۵۰۸  
حاجی حسین آقا امین دار الضرب، ۲۷۳  
حاجی حیدر، ۵۰۸  
حاجی حیدر علی نیاورانی، ۳۴۱  
حاجی سره، ۴۳۴  
حاجی سیاح، ۵۰۳  
حاجی صدر السلطنه، ۵۱۲  
حاجی طرخان، ۴۸۳  
حاجی عبد الرحیم، ۲۸۶  
حاجی عبد الله امینیان، ۳۴۲  
حاجی علی اکبر، ۸۶  
حاجی علی خان اعتماد السلطنه، ۲۶۷  
حاجی علی خان فراشباشی، ۱۲۲  
حاجی علیرضا، ۸۷  
حاجی علی قلی خان ۲  
حاجی غلامرضا خان آصف الدوله، ۵۵۰  
حاجی قنبر علی خان کرد مافی سعد الدوله، ۳۶۶  
حاجی کربعلی یخچالی، ۲۸۹  
حاجی کلاتر نامی، ۵۹۲  
حاجی لره، ۴۴۳  
حاجی محمد تحویلدار، ۲۷۲  
حاجی محمد تقی شاهرودی، ۵۶۵  
حاجی محمد حسن، ۲۳۸-۲۴۱، ۵۰۳-۵۰۵، ۵۱۱، ۵۵۴-۵۵۵  
حاجی محمد حسن اصفهانی امین دار الضرب، ۲۷۲-۲۷۳، ۵۰۴  
حاجی محمد حسن کمپانی، ۵۵۴  
حاجی محمد حسین خان مروی، ۶۱  
حاجی ملا علی، ۶۲  
حاجی ملا علی کنی، ۶۲، ۴۵۶  
حاجی ملا هادی سبزواری، ۴۲۹، ۶۱۰  
حاجی میرزا آغاسی، ۵۲-۵۳، ۷۹، ۸۵، ۹۹-۱۰۰، ۲۳۱، ۲۴۴، ۲۷۶، ۳۳۷، ۴۷۳

- حاجی میرزا ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی، ۸۶  
حاجی میرزا حسین، ۲۴۶  
حاجی میرزا حسین خان، ۴۵۲  
حاجی میرزا حسین خان سپهسالار، ۴۸۴  
حاجی میرزا خلیل، ۵۵۱  
حاجی میرزا خلیل تاجر شیرازی، ۲۴۶  
حاجی میرزا عباسقلی، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰  
حاجی میرزا عبد الله واعظ، ۵۸۹-۵۹۰  
حاجی میرزا علیرضا، ۸۶-۸۷  
حاجی میرزا محمد مجتهد قمی، ۵۷۸  
حاجی میرزا موسی خان، ۵۲۱  
حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، ۵۳۶  
حاجی نجم الدوله، ۶۵، ۱۳۸، ۱۳۹  
حاجی واشنگتن، ۵۱۲  
حیب کردستانی، ۵۷۸  
حجاز، ۴۴۳، ۵۸۷، ۵۸۸  
حجت بلاغی، ۲۵۹، ۳۳۹  
حجة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی، ۴۵۸  
حسام السلطنه، ۱۵۶-۱۵۷، ۳۳۰  
حسام الملک، ۴۷۲  
سرگذشت تهران، ص: ۶۵۲  
حسن، ۵۳۹  
حسن آباد ۳۰۳، ۳۷۵  
حسن اخضر علیشاه، ۵۲۸  
حسن پیرنیا، ۵۸۲  
حسن خان، ۱۸۷  
حسن خان امیر نظام، ۵۵۰  
حسن خان سردار، ۱۰۵  
حسن خان قاجار، ۱۹۴  
حسنعلی خان امیر نظام گروسی، ۳۸۴  
حسنعلی میرزا، ۲۴۴  
حسنعلی میرزا شجاع السلطنه، ۷۲، ۲۵۵  
حسن کماجی، ۴۳۴، ۴۴۳

- حسن مستوفی، ۵۵۱
- حسن مقدم، ۱۲۴
- حسن وثوق، ۳۲۰، ۵۷۵، ۵۸۲
- حسین، ۵۳۹، ۵۴۰
- حسین بن پیر علی حدّاد تهرانی، ۹۲
- حسین پاشا خان، ۵۵۸، ۵۷۴
- حسین پاشا خان امیر بهادر، ۵۷۳
- حسین پژمان بختیاری، ۱۶۱
- حسین جودت، ۶۱۴
- حسین خان، ۲۲۳، ۲۲۷، ۴۶۹، ۴۷۲
- حسین خان سرتیپ، ۱۵۸
- حسین خان معتمد الملک، ۴۷۰، ۴۷۲
- حسین خان معتمد الملک یحیائیان، ۴۶۹
- حسینعلی، ۴۴
- حسین علی، ۱۹۴
- حسین علیخان، ۲۶۶
- حسین علی خان گروسی، ۶۲۳
- حسینعلی خان معتمد الملک یحیائیان، ۴۶۹
- حسینعلی خان نواب، ۳۶۱
- حسین علی میرزا، ۶۵، ۶۶
- حسین علی میرزا فرمانفرما، ۶۶
- حسینقلی خان، ۱۴۸
- حسین قلی خان ایلخانی بختیاری، ۲۹۲
- حسین کریمان، ۱۸، ۲۱، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۷۳، ۲۷۷، ۳۲۱، ۳۴۹، ۳۵۴
- حسین محبوبی اردکانی، ۷۱، ۲۵۹، ۴۹۲، ۴۹۸
- حشمت الدوله، ۳۳۰-۳۳۱، ۴۰۱-۴۰۲
- حشمتیه، ۳۹۵-۳۹۶
- حشمة الممالک، ۲۳۰
- حصار بو علی، ۲۹۷
- حصار رضاییک، ۲۹۷
- حصار شاه تهماسبی، ۲۸، ۲۷۷
- حضرت خاقان، ۶۵
- حضرت عبد العظیم، ۲۸-۲۹، ۹۵، ۹۹-۱۰۰، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۶۶-۱۶۷، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۸۶، ۳۲۳، ۳۴۴، ۴۱۱، ۴۳۹-۴۴۰، ۴۵۵، ۵۰۱-

۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۹ - ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۲۷

حضرت معصومه، ۴۸۴

حکومت ناصری، ۴۴۲

حکیم الملک، ۵۲۰

حکیم الممالک، ۳۴۳

حمّاد تهرانی، ۱۹

حمام اسماعیل یزاز، ۴۱۳

حمام پاچنار، ۴۱۴

حمام پارک، ۵۰۴

حمام چال، ۲۶، ۴۷، ۴۱۴

حمام چهل تن، ۴۱۴

حمام حاجی مسیب، ۴۱۳

حمام حکیم هاشم، ۴۱۴

حمام خانم، ۲۷، ۴۱۴

حمام دوستعلیخان، ۴۱۴

حمام فیروز، ۴۱۳

حمام قراقانیها، ۴۱۴

حمام قوام الدوله، ۴۱۴

حمام قیصریه، ۴۱۴

حمام کوچه غریبان، ۴۱۴

سرگذشت تهران، ص: ۶۵۳

حمام گلشن، ۴۱۰، ۴۱۳

حمام میرزا صالح، ۴۱۳

حمام میرزا غلامشاه، ۴۱۴

حمام نصیر الدوله، ۴۱۳

حمام نظام الملک، ۴۱۴

حمام نظامیه، ۳۹۷

حمام نواب، ۴۱۳

حمد الله مستوفی، ۲۰، ۲۲

ح.م. زاوش، ۳۹۰، ۳۹۵

حمزه میرزا، ۳۳۰

حنیف نژاد، ۴۹

حوضخانه، ۵۲



- حیاط شاهی، ۴۸، ۱۴۲  
حیدر قلی آقا، ۱۷۵  
خاقان شهید، ۳۹  
خاقانی، ۶۵، ۳۹۹، ۴۰۱  
خانقاه نعمت‌اللهی، ۳۶۲  
خانقین، ۱۵۳  
خانم باشی، ۵۰۵  
خانم دیولافوا، ۵۴۱  
خانم عطایی، ۵۳۹  
خان ملک ساسان، ۳۱۷  
خان ملک ساسانی، ۵۴، ۷۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۳۰، ۳۱۹، ۴۵۷، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵  
خانی آباد، ۵۱  
خاورمیانه، ۵۸۵  
خراسان، ۲۷، ۳۸، ۵۸، ۶۱، ۷۶، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۳، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۴، ۴۸۵، ۶۱۰  
خراسان بزرگ، ۵۰  
خرمشهر، ۱۰۲  
خزانه، ۲۶۹  
خزانه بانک ملی، ۷۸  
خسرو خان گرجی، ۶۶  
خسرو میرزا، ۵۱۴  
خشایار، ۳۴۵  
خط باغشاه، ۱۶۹  
خلایزیر، ۲۵۷-۲۵۸  
خلخال، ۱۲۰  
خلوت کریمخانی، ۳۱، ۲۶۳  
خلیج فارس، ۱۰۲، ۱۶۲، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۴۵، ۶۲۲  
خلیل خان یوزباشی، ۱۲۱  
خلیل میرزا، ۱۸۸  
خمسه، ۳۸، ۵۵۴  
خوار، ۵۵۳  
خواران تفرش، ۳۸۰  
خوانسار، ۲۸۴، ۲۹۰  
خورآذین، ۲۵۷

- خوزستان، ۲۸۴  
خوی، ۱۰۵  
خیابان آذر، ۴۰۴  
خیابان آسیاب سردار، ۳۹۸، ۴۰۵  
خیابان آمل، ۳۹۷  
خیابان ابو ریحان، ۳۹۷  
خیابان ادیب، ۵۴۰  
خیابان آرامنه، ۵۵۸-۵۵۹  
خیابان ارک، ۲۱۴  
خیابان استخر، ۳۹۹، ۵۸۴  
خیابان اسلامبول، ۶۴، ۱۴۰، ۴۰۲  
خیابان اسماعیل بزاز، ۱۶۹، ۳۶۱، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۳۸  
خیابان اقبال، ۵۰۱  
خیابان اکباتان، ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۹۷، ۵۷۱  
خیابان البرز، ۳۶۰  
خیابان الماسیه، ۱۱۸، ۱۹۹، ۵۲۵  
خیابان امام خمینی، ۱۴۰  
خیابان امیرآباد، ۳۹۷  
خیابان امیرکبیر، ۲۶، ۱۴۰، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۱۷، ۳۲۹  
سرگذشت تهران، ص: ۶۵۴  
۳۴۵، ۶۰۴  
خیابان امیریه، ۱۳۵، ۱۴۰، ۴۰۱، ۵۵۹  
خیابان امین السلطان، ۱۴۰  
خیابان امین حضور، ۳۶۱  
خیابان انقلاب، ۸۶، ۳۹۶-۳۹۷، ۳۹۹-۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۴-۴۰۶  
خیابان انگوری، ۱۴۰  
خیابان اورنگ، ۴۰۱  
خیابان اهلی شیرازی، ۵۵۹  
خیابان ایران، ۳۶۱، ۳۹۸  
خیابان ایرج، ۳۹۶، ۴۰۲  
خیابان باب همایون، ۱۱۸، ۱۷۲، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۴۱۱، ۵۹۸  
خیابان باستان، ۴۰۱  
خیابان باغ ایلخانی، ۱۴۰، ۲۴۴

- خیابان باغ سپهسالار، ۳۴۴  
خیابان باغشاه، ۱۴۰  
خیابان باغ وحش، ۱۶۸  
خیابان برق، ۸۶، ۳۹۷، ۵۴۰، ۵۹۲  
خیابان بریانک، ۴۰۰  
خیابان بزرگ نیاوران، ۱۷۲  
خیابان بلورسازی، ۳۶۱، ۴۰۱  
خیابان بوذرجمهری، ۳۲، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۶۲-۶۳، ۹۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۸، ۴۰۸، ۴۹۰  
خیابان بو علی، ۵۵۸-۵۵۹  
خیابان بهار، ۳۹۶، ۴۰۲-۴۰۳، ۴۰۶  
خیابان بهارستان، ۵۱، ۳۴۵  
خیابان بهجت آباد، ۴۰۳  
خیابان بیست متری، ۸۶  
خیابان پاستور، ۴۰۱-۴۰۳  
خیابان پاماشین، ۲۷۴  
خیابان پامنار، ۲۶، ۴۸-۴۹، ۸۳، ۱۱۶، ۳۶۶، ۳۶۸، ۴۰۸، ۵۷۱  
خیابان پانزدهم خرداد، ۶۳، ۶۶، ۹۲، ۳۵۷  
خیابان پروین الدوله، ۶۱۹  
خیابان پل امیر بهادر، ۵۵۹  
خیابان پهلوی، ۱۴۰  
خیابان پیروز، ۴۰۱  
خیابان پیروزی، ۳۹۸  
خیابان تالار رودکی، ۴۰۴  
خیابان تخت جمشید، ۴۰۳  
خیابان ثبت، ۴۰۰  
خیابان جامی، ۳۹۹  
خیابان جبهه خانه، ۴۴، ۵۰، ۳۶۰، ۴۹۱  
خیابان جلیل آباد، ۳۲، ۱۵۵، ۵۴۷، ۵۸۷، ۶۱۷  
خیابان جمهوری، ۳۴۴، ۳۶۱، ۴۰۲، ۵۷۱  
خیابان چراغ برق، ۱۴۰، ۱۶۸، ۲۱۸، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۷۰، ۵۶۹، ۵۷۱، ۶۰۰  
خیابان چراغ گاز، ۱۴۰، ۱۸۸، ۲۱۶، ۶۰۴  
خیابان چرچیل، ۳۹۹، ۴۰۴  
خیابان چهل گزی، ۳۴۱

- خیابان حاجی عبد الصمد، ۴۰۱  
خیابان حافظ، ۳۹۹، ۴۰۴، ۵۴۲  
خیابان حسن آباد، ۵۸۷  
خیابان حشمت الدوله، ۴۰۱-۴۰۲  
خیابان حقوقی، ۱۴۱، ۳۹۷، ۴۰۶  
خیابان حنیف نژاد، ۵۵۹  
خیابان خاقانی، ۳۹۵  
خیابان خانقاه، ۳۴۴  
خیابان خبیر، ۴۰۰  
خیابان خزانه، ۴۱۱  
خیابان خورشید، ۱۴۱، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۵  
خیابان خوش، ۴۰۴  
خیابان خیام، ۳۲، ۴۷، ۹۶، ۱۵۵، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۷، ۴۰۰، ۵۴۷، ۵۸۷، ۶۱۷  
خیابان در اندرون، ۲۱۷  
خیابان دربند، ۳۹۸  
خیابان دروازه شمیران، ۳۹۶  
سرگذشت تهران، ص: ۶۵۵  
خیابان دکتر مفتح، ۴۰۳  
خیابان دماوند، ۵۰۱  
خیابان دوشان تپه، ۵۷۱  
خیابان رازی، ۳۹۹  
خیابان رشته‌سازی، ۳۹۶  
خیابان رفاهی، ۱۶۹  
خیابان ری، ۲۶، ۹۳، ۱۶۸-۱۶۹، ۲۷۴، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۰۸، ۴۱۴  
خیابان زرین نعل، ۳۹۸  
خیابان ژاله، ۵۱، ۸۶، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۷۱، ۵۷۱  
خیابان سالار، ۴۰۴  
خیابان سالار اعظم، ۴۰۰  
خیابان سپاه، ۸۶  
خیابان سپه، ۲۶، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۶۱-۱۶۲، ۳۶۲، ۳۸۱، ۴۰۰-۴۰۱، ۵۴۵  
خیابان سراب وزیر، ۴۰۱، ۴۰۵، ۵۵۸  
خیابان سرچشمه، ۲۸۸  
خیابان سرشار، ۴۰۰

- خیابان سعدی، ۵۱، ۶۳  
خیابان سفرا، ۲۱۳، ۵۲۴  
خیابان سلسلیل، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹  
خیابان سوم اسفند، ۶۵، ۳۹۹  
خیابان سی تیر، ۴۰۴، ۵۴۶  
خیابان سیروس، ۹۱، ۹۸، ۲۸۸، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۴-۳۶۶، ۳۶۸، ۴۰۸-۴۱۰، ۴۷۰  
خیابان سیف الملک، ۳۴۵، ۵۷۰-۵۷۱  
خیابان سی متری، ۳۹۹، ۴۰۱-۴۰۲، ۴۰۵  
خیابان سینا، ۴۰۴  
خیابان شاپور- خیابان شاهپور  
خیابان شاه آباد، ۳۴۴-۳۴۵، ۳۶۱، ۴۷۲، ۴۹۰، ۵۷۱  
خیابان شاهپور، ۲۶، ۴۹، ۳۴۱، ۳۶۰، ۳۶۲، ۴۸۵، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۵۹  
خیابان شاهرخ، ۳۹۷، ۴۰۴  
خیابان شاهرضا، ۱۴۱، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۹۵  
خیابان شاه عبدالعظیم، ۱۶۹  
خیابان شریعتمدار، ۵۲  
خیابان شریف رضی، ۳۴۵  
خیابان شقاقی، ۴۰۳  
خیابان شکوفه، ۳۹۹  
خیابان شمیران، ۳۹۷، ۴۰۶  
خیابان شهباز، ۳۹۸  
خیابان شهدا، ۳۹۸، ۴۰۵  
خیابان شهید مصطفی خمینی، ۳۵۷  
خیابان شیخ بهایی، ۵۵۹  
خیابان صبا، ۴۰۳  
خیابان صدر الاشراف، ۳۲۸  
خیابان صفی علیشاه، ۳۹۷، ۵۷۰  
خیابان طالقانی، ۴۰۳، ۴۰۶  
خیابان طرشت، ۴۰۱-۴۰۲  
خیابان ظفر الدوله، ۵۵۹  
خیابان علائی، ۵۲  
خیابان علاء الدوله، ۱۳۹-۱۴۰، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۴۴-۳۴۵، ۴۹۵، ۵۲۵، ۵۸۸، ۶۰۰، ۶۱۱  
خیابان عین الدوله، ۳۶۱، ۵۳۹

- خیابان غربی دانشگاه جنگ، ۳۹۹
- خیابان غزالی، ۳۹۹
- خیابان فخر آباد، ۳۹۵
- خیابان فرح آباد، ۳۹۸
- خیابان فردوسی، ۵۱، ۱۳۵، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۷۳، ۲۱۳، ۲۴۱، ۲۴۴، ۴۰۴، ۴۹۵، ۵۱۷، ۵۸۸، ۵۹۸، ۶۰۲
- خیابان فردوسی جنوبی، ۲۴۴
- خیابان فرصت، ۳۹۶
- خیابان فرمانفرما، ۵۳۳
- خیابان فرهنگ، ۵۵۸
- خیابان فلسطین، ۳۹۹، ۴۰۳
- خیابان فیروزگر، ۴۰۳
- خیابان قابوس، ۳۹۹
- خیابان قدوسی، ۴۰۵
- سرگذشت تهران، ص: ۶۵۶
- خیابان قزوین، ۴۰۱، ۴۰۴، ۵۵۹
- خیابان قوام السلطنه، ۳۹۹، ۴۰۴، ۵۴۶
- خیابان کاخ، ۱۴۱، ۳۹۹، ۴۰۳
- خیابان کارگر، ۳۹۷
- خیابان کاوسی، ۳۹۷
- خیابان کبریت سازی، ۴۰۰
- خیابان کمال الملک، ۵۲
- خیابان کمالی، ۳۹۹
- خیابان کیوان، ۳۹۶، ۴۰۵
- خیابان گاز، ۲۱۳
- خیابان گرگان، ۳۹۵-۳۹۶
- خیابان لاله زار، ۵۱، ۶۴، ۱۶۱، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۹۲، ۵۳۳، ۵۶۸، ۵۹۹، ۶۰۱
- خیابان لاله زار جنوبی، ۶۳
- خیابان لاله زار نو، ۴۰۲
- خیابان لختی [سعدی امروز]، ۵۱، ۶۴
- خیابان مازندران، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۰۶
- خیابان ماشین، ۶۴، ۵۳۴
- خیابان مجاهدین اسلام، ۸۶، ۵۷۱
- خیابان مخصوص، ۴۰۱

- خیابان مرتضوی، ۴۰۴
- خیابان مریضخانه، ۱۴۰، ۳۸۱
- خیابان مصطفی خمینی، ۹۱، ۳۵۵
- خیابان مفتح، ۳۹۶، ۴۰۲-۴۰۳، ۴۰۶
- خیابان ملت، ۲۱۹
- خیابان موزه، ۴۰۰
- خیابان مولوی، ۲۶، ۳۶، ۴۹، ۵۶، ۷۳، ۸۶، ۹۲، ۹۷، ۲۷۷، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۶۲، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۳۸
- خیابان میرزا کوچک خان، ۴۰۴
- خیابان نادری، ۵۸۴
- خیابان نارمک، ۴۰۵
- خیابان ناصر خسرو، ۳۲، ۹۷، ۱۴۲، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۶۳، ۳۵۳، ۳۸۹، ۴۰۴
- خیابان ناصری، ۲۲۹، ۶۰۴
- خیابان ناصریه، ۵۰، ۹۷، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۶۸-۱۶۹، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۲۹، ۳۵۳، ۳۹۵، ۴۷۰، ۴۹۰-۴۹۱
- خیابان نشاط، ۴۰۱
- خیابان نظام آباد، ۳۹۸
- خیابان نظام الملک، ۳۹۵-۳۹۶
- خیابان نظامیه، ۸۶، ۳۴۵، ۳۹۶، ۴۰۵
- خیابان نگارستان، ۵۷۰
- خیابان نواب، ۳۹۵، ۴۰۰-۴۰۱
- خیابان ولیعصر، ۳۹۹، ۴۰۳
- خیابان ویلا، ۴۰۰
- خیابان هدایت، ۸۶، ۳۹۷، ۴۰۶
- خیابان هفت چنار، ۴۰۰
- خیابان هفده شهریور، ۳۹۸
- خیابان یوسف آباد، ۴۰۰
- خیشان، ۳۳۵
- خیشود، ۳۳۵
- دادگستری، ۲۶۴
- دارآباد، ۳۲۳
- دارالاماره تهران، ۳۴
- دارالامان کرمان، ۳۹
- دارالخلافه، ۳۳، ۱۲۹
- دارالخلافه باهره، ۲۷۲



- دارالخلافة تهران، ۲۶، ۵۶، ۷۲، ۸۴، ۹۰، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۵۷-۱۵۸، ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۵۶، ۲۷۸، ۳۴۸، ۳۷۸، ۴۰۸، ۴۷۴، ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۶، ۵۰۰، ۶۰۶
- دارالخلافة طهران- دارالخلافة تهران
- دارالخلافة مظفری، ۵۲۹
- دارالخلافة ناصرہ، ۱۳۹، ۱۵۰
- دارالخلافة ناصری، ۱۴۴، ۱۴۸
- دار الدوله کرمانشاهان، ۳۹
- دار الضرب، ۵۵۴
- دار العلم شیراز، ۳۹
- سرگذشت تهران، ص: ۶۵۷
- دار الفنون، ۴۳، ۶۴، ۱۰۶، ۱۱۵-۱۲۰، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱-۱۵۲، ۱۵۵، ۳۷۹-۳۸۰، ۴۰۴، ۴۳۲، ۵۱۸، ۵۲۷، ۵۴۱، ۵۴۵، ۶۰۷، ۶۰۹
- دار الفنون مسکو، ۵۴۰
- دار المرز استرآباد، ۳۹
- دارسی، ۸۹، ۵۲۳
- داکسبرگ، ۱۵۹
- داگتروپ، ۶۰۶
- داگر، ۶۰۸
- دالان بهشت، ۱۹۹
- دالان توتون فروشها، ۳۵۴
- دالان سید ولی، ۴۱۱ سرگذشت تهران؛ ص ۶۵۷ دالگوروی، ۱۰۷
- دامغان، ۴۰۰
- دامنه‌های الوند، ۳۷۲
- دانشکده افسری، ۲۴۶، ۴۰۱
- دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۲۲۲
- دانشگاه تهران، ۱۴۷، ۳۱۷، ۳۳۹، ۳۴۱
- دانشگاه جنگ، ۳۹۶، ۳۹۹
- داودیه، ۱۱۴، ۲۵۵-۲۵۷، ۴۰۲
- دبستان حافظ، ۹۴
- دبیر السلطان، ۵۶۸
- دبیرستان البرز، ۳۹۹، ۴۰۳
- دبیرستان بهبهانی، ۳۴۵
- دبیرستان مروی، ۳۶۱

- دبیرستان نظام، ۳۹۹  
دبیرستان نوربخش، ۵۴۲  
دخانیات، ۴۰۴  
دخمه، ۵۰۱  
دخویه، ۱۷  
درب امام، ۳۲۹  
درب دولت، ۳۲۹  
درب کوشک، ۳۲۹  
دربند، ۳۲۳  
درخت جواهر، ۷۸  
درخونگاه، ۹۱، ۳۶۲، ۳۶۴  
دردشت، ۴۳۲  
درکه، ۳۳۹  
دروازه ارک، ۲۷، ۱۰۶  
دروازه اصفهان، ۲۶  
دروازه الماسیه، ۱۹۹  
دروازه باغشاه، ۱۴۰، ۱۶۹  
دروازه بهجت آباد، ۲۱۲  
دروازه پهلوانان، ۳۲۹  
دروازه تهران، ۵۷۸  
دروازه حضرت عبد العظیم، ۲۶، ۳۲۸، ۵۳۴  
دروازه خانی آباد، ۱۳۷  
دروازه خراسان، ۳۲۸  
دروازه دوشان تپه، ۲۱۲  
دروازه دولاب، ۲۶، ۱۳۵، ۵۰۰  
دروازه دولت، ۲۷، ۵۱، ۸۵، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۴۲، ۳۲۹، ۵۸۸  
دروازه ری، ۳۲۹  
دروازه شاه طهماسبی، ۵۰۰  
دروازه شاه عبد العظیم، ۱۳۴-۱۳۵، ۲۱۴  
دروازه شمیران، ۲۶، ۴۹، ۵۱، ۸۳، ۸۶، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۷۲، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۸۲، ۳۱۲، ۳۷۱، ۳۹۶، ۴۸۸، ۵۱۱، ۵۳۴، ۵۶۵  
دروازه غار، ۲۷، ۴۹، ۵۱، ۸۴  
دروازه قدیم شمیران، ۵۸  
دروازه قزوین، ۲۵-۲۶، ۴۶-۴۷، ۴۹، ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۹۲، ۳۴۲، ۳۶۰، ۵۳۹، ۵۶۲

- دروازه محمدیه، ۲۷، ۴۳، ۴۹، ۸۴، ۸۶، ۱۳۵، ۱۴۷
- دروازه نو، ۲۷، ۴۳، ۴۸-۴۹، ۸۴، ۱۳۵
- دروازه نو، ۴۳، ۴۸، ۴۹
- دروازه‌های شاه عبد العظیم، ۲۱۲
- سرگذشت تهران، ص: ۶۵۸
- دروس، ۱۷
- دره اوین، ۳۳۹
- دره پس قلعه، ۳۲۳
- دره تجریش، ۲۴۶
- دره شاه آباد، ۳۲۳
- دره مرغاب، ۳۳۰
- دره نیزار فرحزاد، ۴۰۷
- دری افندی، ۲۸، ۲۹
- دریای خزر، ۴۲، ۱۰۲، ۴۸۳
- دریای مازندران- دریای خزر
- دریای نور، ۱۱۲
- دزاشیب، ۳۷۲
- دشت سلطانیه، ۴۱
- دکتر ادکوک، ۵۴۶
- دکتر پولاک، ۷۰، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۵، ۲۰۹، ۴۱۷، ۴۱۹، ۶۱۵
- دکتر خلیل خان ثقفی، ۴۳۸
- دکتر علی امینی، ۳۹۶
- دکتر علیم الدوله، ۵۸۵
- دکتر فووریه، ۱۹۶، ۲۵۴، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۹۲، ۴۴۸، ۴۶۰
- دکتر محمد خان کرمانشاهی، ۳۸۰
- دکتر مرل، ۵۴۱
- دکتر مصدق، ۳۶۲
- دکتر مولر، ۳۸۰
- دلگشا، ۵۲
- دماوند، ۴۱، ۴۵، ۱۹۸، ۳۲۳، ۴۴۴، ۵۲۵، ۵۶۲ دوازده امام، ۳۲۸
- دوران مظفری، ۲۶۹
- دوره پهلوی، ۶۲۲
- دوره سلجوقی، ۴۰۸

- دوره صفوی، ۲۷۷، ۳۲۱، ۳۲۸ - ۳۲۹، ۳۵۳، ۴۸۹
- دوره قاجاریه، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۶۰، ۴۰۸، ۴۳۲، ۴۸۵، ۴۹۱ - ۴۹۲، ۵۰۲، ۵۰۷
- دوره محمد علی شاه، ۴۹۲
- دوره مشروطه، ۱۹۶، ۲۸۱، ۵۹۸
- دوره مظفر الدین شاه، ۴۸۷، ۱۹۶، ۲۶۷
- دوره ناصری، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۶۶ - ۲۷۸، ۲۷۷ - ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۱۶، ۳۴۰، ۳۶۷، ۴۱۳، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۷۴، ۴۸۳، ۴۹۱، ۵۰۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۷
- دوستعلی خان، ۲۴۶، ۲۶۶، ۴۶۷ - ۴۶۹، ۴۹۹
- دوستعلی خان معیر الممالک، ۱۰۱، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۴۶، ۴۹۸
- دوستعلی خان نظام الدوله، ۲۲۶، ۳۶۶
- دوستعلی معیر الملک،
- دوستعلی معیر الممالک، ۱۶۵ - ۱۶۶، ۲۲۶، ۲۶۶، ۴۳۴، ۴۴۲، ۴۵۵، ۵۰۶
- دوستعلی میرزا الممالک، ۴۵۵
- دوست محمد خان معیر الممالک، ۲۶۶، ۴۶۹، ۴۹۷ - ۴۹۹
- دوشان تپه، ۵۱، ۲۱۲، ۲۸۶، ۲۹۷ - ۲۹۸، ۳۰۶ - ۳۱۰، ۳۱۲ - ۳۲۰، ۳۲۳ - ۳۲۴
- دوفیل، ۳۸۶
- دولاب، ۲۱۲، ۳۱۹ - ۳۲۵، ۳۲۸ - ۳۲۷
- دولاب تالش، ۳۲۴
- دولاب خازن، ۳۲۲
- دولاب مبارک، ۳۲۲
- دولت، ۱۴۱، ۱۹۹
- دولت آباد، ۱۶۷
- دولت آبادی، ۵۷۱
- دولت ناصری، ۴۸۴
- دولو کشیکچی باشی، ۱۴۱
- دومانتویچ، ۲۵۷
- دونالد ویلبر، ۳۰۴
- دوویت، ۳۸۹
- دهباشی احمد زنبور کچی شیرازی، ۲۷۸، ۲۰۸
- دهکده ضرابخانه، ۲۶۷
- سرگذشت تهران، ص: ۶۵۹
- دهلی، ۷۴
- دیتل، ۱۳۳

- دیلمان، ۳۲۳  
دیلمی، ۳۲۶  
دیلمتری، ۳۴۲  
دیوان بیگی، ۱۷۶  
دیوان خانه، ۱۱۲-۱۱۳، ۱۱۶  
دیوان خانه عدلیه، ۶۴  
دیه سیدآباد، ۳۲۶  
دیه مهران، ۲۶۸  
ذوالفقاریبیک، ۱۳۴  
رئیس الوزرا، ۵۸۰  
راسته دروازه شمیران، ۴۸۷  
رافلوویچ، ۳۸۸  
راممهان روی، ۱۲۵  
راه آهن، ۳۸۴  
رحمان خان یوزباشی بیات، ۳۵  
رحیم، ۱۹۴  
رحیم خان ۲  
رحیم کن کن، ۳۳۲  
رختدارخانه، ۲۷۵  
رستم آباد ۲، ۳۷۲  
رستم دار، ۹۳  
رستو، ۶۰۴  
رشت، ۱۶۲، ۲۱۸، ۵۵۱، ۵۶۴، ۶۱۲، ۶۲۳  
رشدیه، ۵۳۳-۵۳۴، ۵۳۸  
رشید الدین فضل الله، ۲۰  
رضا بالا، ۵۵۱  
رضا خان، ۲۴۱، ۵۸۱، ۶۰۰  
رضا خان، ۵۸۱  
رضا خان اقبال السلطنه، ۳۴۱  
رضا خان سردار سپه- رضا شاه پهلوی  
رضا خان میرپنج- رضا شاه پهلوی  
رضا شاه، ۶۲، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۸۱، ۳۲۱، ۳۴۱، ۳۶۵، ۳۹۵، ۴۱۰، ۵۸۱-۵۸۳، ۵۸۷، ۵۹۱، ۵۹۳-۵۹۴  
رضا قلی بیگ، ۲۸۴

- رضا قلی خان، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۵۲
- رضا قلی خان لله باشی، ۲۱۵
- رضا قلی خان هدایت، ۷۱، ۸۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۳۱
- رضا قلی میرزا، ۳۱
- روتز، ۳۸۶
- روح الله خالقی، ۳۷۷، ۵۵۸
- رودبار قصران شمیران، ۴۹
- رودخانه بریانک، ۳۹۷
- رودخانه تجن، ۳۳۱
- رودخانه جاجرود، ۸۳، ۳۹۱
- رودخانه زرگنده، ۲۵۹
- رودخانه کارون، ۱۰۲
- رودخانه کرج، ۸۳، ۱۳۰، ۳۹۱، ۳۹۵
- رود ولگا، ۴۸۳
- روزولت سابق، ۳۹۶، ۴۰۲-۴۰۳، ۴۰۶
- روسی خان، ۶۰۲، ۶۱۱
- رویتز، ۱۶۲، ۳۸۶، ۳۸۷
- روی گونزالس دو کلاویخو، ۲۳
- ری، ۱۷-۱۹، ۲۱-۲۴، ۴۱، ۹۵، ۹۷، ۱۱۴، ۲۱۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶-۳۲۷، ۳۷۷، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۵۵
- ری باستان، ۲۲
- ریدرر داکسبرگ، ۱۵۸-۱۶۱
- ری دوره اسلامی، ۲۲
- ریشار خان، ۶۰۷
- ری عتیق، ۱۸
- زرگنده، ۲۵۸-۲۵۹، ۲۹۹-۳۰۰، ۳۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴
- زعفران باجی، ۳۶۱
- زکریا قزوینی، ۱۹-۲۲، ۲۴، ۴۷
- زمستان نشین، ۳۳۶
- سرگذشت تهران، ص: ۶۶۰
- زنیورک، ۲۷۶-۲۷۷
- زنیورکچی، ۴۵، ۵۶، ۲۷۵-۲۷۸
- زنیورکچی باشی، ۲۷۶، ۲۷۸
- زنیورک خانه، ۲۷۵-۲۷۷، ۲۷۸، ۳۳۷

زنجان، ۶۵، ۸۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۰، ۲۵۸  
زندادان قصر، ۴۰۷، ۶۱۷  
زندیه، ۳۱-۳۲، ۳۶، ۷۲، ۹۴  
زهرمارخان، ۲۰۹-۲۱۱  
زید بن حسن بن علی، ۹۵  
زید بن حسن بن موسی ثانی، ۹۵  
زید بن علی بن الحسین، ۹۵  
زید بن موسی بن جعفر، ۹۵  
زین دارخانه، ۲۷۸  
ژاک پولیاکف، ۳۸۷  
ژاک موریه، ۴۱-۴۴، ۵۹  
ژان (جان) داود خان، ۱۱۷  
ژان ساوالان، ۳۸۴  
ژنرال گاردان، ۴۱، ۵۲، ۶۳  
ژوبر، ۴۱  
ژوزف آرتور کنت دو گوینو، ۳۵۱  
ژول ریشار خان، ۶۰۷  
ساختمان بهارستان، ۵۶۷  
ساختمانهای امیر بهادر، ۵۵۸-۵۵۹  
سادات لاهیجانی، ۳۲۰  
ساران، ۴۸  
ساری، ۳۰  
ساری اصلان، ۲۶۵  
ساسانیان، ۲۵۰، ۲۶۸، ۵۲۸  
ساعت شمس العماره، ۲۲۹  
سالار الملک گروسی، ۵۵۱  
سامره، ۹۵، ۴۵۹  
سام میرزا، ۴۸  
ساموئل گرین ویلر بنجامین، ۷۱، ۲۴۷، ۲۴۹  
ساوجبلاغ، ۲۱۰  
ساوه، ۳۲۹، ۳۷۱، ۵۵۴  
سبزوار، ۶۱۰

سبزه میدان، ۴۴، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۲۹، ۱۳۵، ۲۱۴، ۳۴۷-۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۹، ۴۶۶، ۴۷۸، ۶۱۷



- سپه، ۴۰۴، ۴۹۵
- سپهسالار، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۴-۲۲۵، ۲۶۵، ۳۴۴، ۴۷۰، ۴۹۳، ۵۸۰
- سپهسالار اعظم، ۳۴۴
- سدید الملک، ۲۳۰
- سدیگر، ۱۸
- سراج الملک، ۲۷۹، ۳۷۶
- سرای اتابکی، ۱۲۸
- سرای امیر، ۱۲۸-۱۲۹
- سرایدارخانه، ۲۷۵
- سرای دولت، ۲۷۲
- سربازخانه قدیم، ۵۰۰
- سرپولک، ۴۸۷
- سرتامس هربرت، ۳۰
- سرتخت بربری‌ها، ۴۰۸
- سرجان مک‌نیل، ۱۰۳
- سرجان ملکم، ۴۰، ۵۲، ۷۵
- سرچشمه، ۴۸-۴۹، ۸۳، ۸۶، ۹۸، ۲۸۷، ۳۲۹، ۴۱۴، ۴۷۱، ۵۷۰، ۵۹۲
- سرچشمه محله مشیرالدوله، ۴۷۱
- سرحددار گیلانی، ۴۴۸
- سرخس، ۱۰۲، ۳۳۰، ۳۳۱
- سرخه، ۳۲۳
- سرخه حصار، ۴۴۲، ۴۴۴
- سردار ارشد، ۲۳۰
- سردار افخم، ۵۵۱
- سردار سپه، - رضاشاه
- سردار صولت، ۵۵۲
- سرگذشت تهران، ص: ۶۶۱
- سردار معتمد، ۵۵۱
- سردار معظم، ۳۴۴
- سردار همایون، ۵۵۱، ۵۵۲
- سردر الماسیه، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۶۴، ۲۶۳
- سردر نقاره‌خانه، ۲۸۰
- سرربرت کرپرتر، ۲۵، ۴۵-۴۷

- سرقبر آقا، ۴۸، ۱۹۳، ۳۵۵، ۳۵۸، ۴۱۱، ۵۰۰
- سرگرد سخایی، ۶۵، ۳۹۹، ۴۰۴
- سرگور اوزلی، ۴۵، ۵۲، ۱۲۷
- سرلشگر فیروز، ۳۴۲
- سرهارت فورد جونز، ۵۲
- سرهنگ چارکوسکی، ۲۵۷
- سرهنگ درگاهی، ۵۵۳
- سعادت نوری، ۱۸۵
- سعد الدوله، ۵۸۰
- سعدیه، ۳۶۶
- سعید السلطنه فتح الله خان دیا، ۵۵۰
- سعید العلما، ۵۱۳
- سعید الملک، ۴۰۵
- سفارت آمریکا، ۴۰۳
- سفارت انگلیس، ۲۱۳، ۲۱۵، ۳۹۹، ۴۹۵، ۵۹۰
- سفارت ترکیه، ۲۱۳
- سفارت روس، ۴۰۴، ۴۹۵، ۵۷۴، ۵۹۳
- سفره‌خانه، ۳۳۶
- سقاخانه آقا شیخ هادی، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۷
- سقاخانه نوروزخان عز الدین لو، ۵۱، ۶۲
- سلجوقیان، ۴۰۸
- سلطان آباد، ۱۵۱
- سلطان ابراهیم میرزا، ۴۴۸، ۴۶۲
- سلطان احمد خان، ۲۸
- سلطان احمد شاه، ۲۵۵، ۵۹۰
- سلطان احمد قاجار، ۵۹۵
- سلطان احمد میرزا، ۱۳۶، ۵۷۴
- سلطان احمد میرزا عضد الدوله، ۳۴۴
- سلطان حسین میرزا جلال الدوله، ۳۴۰
- سلطان عبد الحمید، ۸۳
- سلطان محمد میرزا، ۶۶
- سلطان محمود غزنوی، ۶۹، ۳۲۵-۳۲۸
- سلطان مراد میرزا، ۳۳۰

- سلطان مسعود، ۳۲۸  
سلطان مسعود میرزا، ۲۸۴  
سلطانیه، ۱۵۳  
سلطنت آباد، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۶۷، ۲۹۶-۳۰۰، ۳۰۴-۳۰۵، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۷۲، ۴۹۷، ۵۷۳، ۵۷۴  
سلطنت خانم، ۳۲۵  
سلیمان بهبودی، ۵۹۰  
سلیمان خان، ۱۳۶، ۱۴۸  
سلیمان خان، ۱۳۸، ۳۲۰، ۳۳۷  
سلیمان خان افشار، ۱۰۵  
سلیمان خان سرتیپ، ۱۳۶  
سلیمان خان مسیحی، ۱۳۶  
سلیمان قلی خان، ۱۴۸  
سلیمان میرزا، ۶۵  
سلیمانیه، ۳۰۹، ۳۱۹-۳۲۱، ۵۰۱  
سمعانی، ۱۹  
سمنان، ۵۹، ۳۲۳  
سموئل گرین، ۲۵۵  
سنگلیج، ۴۷-۵۰، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۳۶۶، ۳۶۹، ۴۷۱، ۵۳۴  
سنگلیج، ۵۰  
سنگلیج، ۴۹-۵۰  
سن و نسان دوپول، ۵۴۱  
سوئد، ۵۵۲  
سوم اسفند سابق، ۴۰۴  
سون هدین، ۵۶۲، ۵۶۴  
سوهانک، ۲۴۶  
سهراب خان گرجی، ۸۵  
سه راه امین حضور، ۱۶۸، ۱۷۶، ۲۱۷، ۲۴۶  
سرگذشت تهران، ص: ۶۶۲  
سه راه بازار بزرگ، ۳۵۹  
سه راه دانگی، ۳۶۵  
سه راه مسجد شاه، ۳۵۳  
سه راه مسجد شاه، ۳۵۹  
سیدآباد، ۳۲۶

سید اسماعیل، ۵۰، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۵۲۷

سید بحرینی، ۵۲۰، ۵۵۶

سید جمال افجه‌ای، ۵۶۹، ۵۷۰

سید جمال الدین، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۱

سید حسن مدرس، ۲۲۴، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۶-۵۸۷، ۵۹۲-۵۹۳

سید حسین، ۵۸۰

سید خندان، ۳۷۶

سید رضی، ۲۲۲

سید ضیاء الدین، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۱۹

سید ضیاء الدین، ۶۰۰

سید ضیاء الدین رئیس الوزراء، ۴۱۰

سید عبد الله بهبهانی، ۴۶۰، ۵۶۸

سید عبد الله خان انتظام السلطنه، ۴۰۹، ۵۴۷

سید علی قمی، ۵۷۲

سید علی محمد باب، ۴۰۹

سید لب شکر، ۵۸۶

سید محسن روضه‌خوان شیرازی، ۲۲۲

سید محمد امامزاده، ۳۰۰

سید محمد بهبهانی، ۳۰۰

سید محمد تدین، ۵۸۰

سید محمد طباطبایی، ۵۳۴

سید محمد علی جمالزاده، ۶۲۰

سید محمد کدخدای سنگلج، ۱۸۶

سید محمد کرمانی، ۵۰۹

سید ناصر الدین، ۹۲، ۹۶

سید ناصر الدین، ۳۶۶

سید نصر الدین، ۴۷، ۹۶، ۳۶۲، ۳۶۶

سید ولی بن محمد التقی الجواد (ع)، ۹۲، ۹۶

سیده النساء، ۴۶۲

سیده خاتون، ۳۲۶

سیده شیرین، ۳۲۶

سیده ملک خاتون، ۳۲۶

سیده ملکه خاتون دیلمی، ۳۲۵، ۳۲۶

- سیروس، ۳۵۷، ۳۶۱  
سیستان، ۶۲۳  
سیف الدوله، ۶۶، ۱۱۱  
سیف السلطان، ۴۴۳  
سیف الله خان، ۱۳۶  
سیف الملک، ۳۱۰، ۳۴۴، ۴۴۶  
سیمور، ۵۸۴، ۵۸۵  
سینما کریستال، ۶۰۴  
شاردن، ۴۳۲  
شارل اسکات، ۷۳  
شاطر حسین، ۵۷۳  
شاطرخانه، ۲۷۸  
شام، ۱۹  
شامیاتی، ۲۸۸  
شاه آباد، ۵۱، ۳۲۳، ۳۹۷، ۵۳۴  
شاه اسماعیل، ۲۴  
شاه اسماعیل دوم، ۲۷  
شاه اسماعیل صفوی، ۴۸  
شاه تهماسب، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۴۸، ۴۴۷، ۴۰۸، ۴۵۷  
شاه جهان، ۷۵  
شاهرخ، ۷۶، ۲۶۲  
شاهرخ شاه، ۷۷  
شاهزاده بهرام، ۱۱۶  
شاهزاده عبد العظیم، ۲۱۰۰، ۵۰۵  
شاه سلطان حسین، ۲۸  
شاه سلیمان، ۲۸  
شاه شهید، ۵۱۲، ۵۱۹  
شاه طهماسبی، ۵۰۰، ۵۵۸  
سرگذشت تهران، ص: ۶۶۳  
شاه عباس، ۲۷-۳۰، ۷۳، ۱۱۲، ۴۳۲، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۲۶، ۶۲۲  
شاه عبد العظیم، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۳، ۳۱۷، ۴۱۱، ۵۱۲  
شاه عبد الله خان والی، ۴۵۸  
شاه محمد خدا بنده لو، ۲۷

- شاهمراد، ۶۱  
شاهنامه، ۴۹۰، ۵۱۴  
شاه نعمت الله ولي، ۵۱۳  
شترخانه، ۲۷۸  
شجاع السلطنه، ۷۸، ۳۷۷، ۵۱۰  
شرکت امين الدوله، ۲۶۰  
شرکت سهامی بلژیکی برای قندسازی در ایران، ۲۵۹  
شرکت مخابرات، ۴۰۴  
شرکت ملی نفت، ۲۵۹  
شجاع السلطنه، ۵۱۳  
شغال الدوله، ۴۴۰  
شغال الملک، ۴۳۴، ۴۴۰  
شفیع خان چاپارچی، ۱۲۸، ۱۵۷-۱۵۸  
شکراب، ۳۰۰  
شکر الله تهرانی، ۹۶  
شکوه السلطنه، ۴۷۰، ۵۱۶، ۵۱۷  
شمس آباد، ۳۲۳  
شمس الحکماء، ۵۶۹  
شمس الدوله، ۳۴۴، ۵۰۵  
شمس الدین رشديه، ۵۳۸  
شمس الشعراء، ۶۹  
شمس العماره، ۶۱  
شمس العماره، ۶۱، ۲۲۶-۲۳۰، ۳۴۷، ۳۵۳، ۴۰۴، ۴۹۰، ۶۱۱  
شمس الملوک، ۴۷۰  
شمس الملوک قمر الدوله، ۴۷۲  
شمیران، ۲۰، ۳۱، ۴۹، ۶۶، ۸۲، ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۷۲، ۲۱۳، ۲۵۹، ۲۹۷-۲۹۸، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۷۴، ۳۷۶-۳۷۷، ۳۹۵  
شمیرانات، ۲۲۵۱، ۳۷۱، ۳۷۸  
شولمبرگ، ۵۴۴  
شهاب الدوله اسداله میرزا شمس ملک آرا، ۲۵۵  
شهر چنار، ۳۰  
شهر دارالخلافة، ۱۸۸  
شهر ری، ۸۳، ۱۶۲، ۱۶۶، ۳۴۴، ۴۱۱

شهرستانک، ۳۷۲، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۴۹ - ۴۵۰

شهر نفت، ۸۵

شهید نورایی، ۳۱۸

شیان، ۳۲۳

شیپور، ۴۴۰

شیخ السفراء، ۵۸۵

شیخ العراقین، ۱۳۰، ۳۶۷

شیخ بهایی، ۵۵۹

شیخ حسین یزدی، ۴۴۰، ۵۸۰

شیخ زین العابدین واعظ، ۳۷۴

شیخ زین العابدین هزار جریبی، ۳۶۴

شیخ سعدی، ۴۲۹، ۵۳۵

شیخ شیپور، ۴۳۴، ۴۴۰

شیخ عبد الحسین، ۱۳۰، ۳۶۷

شیخ عبد الحسین تهرانی، ۱۳۰

شیخ عبید الله، ۵۲۱

شیخ علی ارداقی، ۵۴۷

شیخ کرنا، ۴۳۴، ۴۴۰

شیخ مرتضی صدیق دیوان، ۴۸۴

شیخ مهدی کاشانی، ۵۳۴

شیخ هادی نجم آبادی، ۱۸۷، ۴۸۵

شیراز، ۳۲، ۳۴ - ۳۶، ۴۱ - ۴۲، ۴۸، ۱۵۴، ۲۱۲ - ۲۱۳، ۲۴۶، ۲۸۶، ۳۴۸، ۵۲۴، ۵۶۲، ۶۲۳

شیرازی ها، ۴۸

شیر جعفر کاشی، ۲۲۸

شیرعلی، ۳۷۵

شیروانی، ۲۰

سرگذشت تهران، ص: ۶۶۴

شیرین جان خانم، ۴۷۲

شیل، ۱۰۳، ۶۰۸

شیندر، ۴۴۳

شیندلر، ۴۴۴

شیوا ضیغم، ۳۳۲

صاحب الاحساء، ۵۸۷



- صاحب جمع، ۲۷۸، ۲۷۹  
صاحب دیوان، ۲۷  
صاحبقرانیه، ۶۶-۶۷، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱-۳۰۵، ۳۷۱  
صادق اعتلا، ۵۲۱  
صارم الدوله اکبر میرزا، ۱۸۲، ۲۸۵، ۴۳۹، ۵۷۵  
صحافی، ۶۰۴-۶۰۵  
صدراعظم، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۲-۲۸۳، ۲۸۶، ۳۳۰، ۳۶۲، ۳۷۶، ۴۱۱، ۴۴۳-۴۴۴، ۴۷۲، ۵۱۱  
صدراعظم نوری، ۲۸۳-۲۸۴  
صدر السلطنه خواجه نوری، ۵۱۲  
صدر العلماء، ۵۷۰  
صدیق الملک، ۲۶۲  
صدیق حضرت، ۶۰۱  
صدیق همایون، ۴۵۶  
صرافخانه، ۳۸۶  
صغرا خانم، ۴۷۲  
صفائی، ۵۰۱  
صفویه، ۲۴، ۲۶-۲۸، ۳۱-۳۲، ۳۸-۳۹، ۴۴، ۸۰، ۸۷، ۹۴، ۹۶، ۱۳۵، ۱۴۱، ۲۲۴، ۳۲۹، ۳۴۷، ۴۰۸  
صمصام السلطنه، ۵۸۰  
صندلی جواهر، ۷۸  
صندوق خانه، ۲۷۵  
صندوق عدالت، ۴۵۱، ۴۵۲  
صنایع الدوله، ۵۲۱، ۵۴۴-۵۴۵، ۵۶۴-۵۶۵  
صورة الارض، ۱۸  
ضرابخانه، ۲۶۶-۲۷۳، ۳۲۴  
ضرابخانه دوره ناصری، ۲۶۷-۲۶۸  
ضرابخانه مظفری، ۲۶۸  
طالقان، ۳۲۳-۳۲۴  
طالقانی، ۳۹۹-۴۰۰، ۴۰۳، ۴۲۹  
طامسن انگلیسی، ۳۸۵  
طاووس خانم، ۷۶، ۷۸  
طاووس خانم اصفهانی، ۷۸  
طاهره قره العین، ۲۴۲  
طایفه وهاییها، ۵۸۷، ۵۸۸

- طبرستان، ۳۲۸  
طرابوزان، ۵۶۳  
طرشت، ۴۰۴، ۴۰۱، ۳۹۹، ۱۰۵  
طغرل سلجوقی، ۴۰۸، ۲۰  
طلوزان، ۴۶۰، ۴۴۳، ۴۳۱، ۳۷۶، ۲۴۳، ۶۴  
طوبی آزموده، ۵۳۸  
طوبی رشدیہ، ۵۳۹، ۵۳۸  
طوفان، ۴۹۰  
طومانیانس، ۲۴۷  
طهماسب قلی خان، ۷۷  
طیبہ، ۱۱۵  
طیران، ۱۹  
ظل السلطان، ۱۰۱، ۱۶۳، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۸۲-۱۸۴، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۴-۲۸۷، ۲۹۰-۲۹۴، ۳۴۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۳۹، ۴۴۷، ۵۶۷، ۵۷۰-  
۵۷۲، ۵۷۵  
ظہیر الاسلام، ۵۵۴، ۵۰۰  
ظہیر الدولہ، ۲۳۳، ۳۴۳، ۵۷۳  
ظہیر الدین نیشابوری، ۱۹  
عالی قاپو، ۱۱۲، ۳۲۸-۳۲۹، ۵۶۰  
عالی قاپوی اصفہان، ۳۲۹  
عالی قاپوی تبریز، ۳۲۹  
سرگذشت تہران، ص: ۶۶۵  
عباس آباد، ۴۴، ۸۴-۸۵، ۱۰۰  
عباسعلی، ۴۵۵  
عباسعلی خان، ۱۴۸  
عباسعلی خان سرتیپ، ۱۳۶  
عباسقلی آقا، ۴۹۹  
عباسقلی خان، ۱۸۹، ۵۰۴  
عباس میرزا، ۵۳، ۸۷، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۴۰۹  
عباس میرزا ملک آرا، ۲۷۲، ۲۸۴، ۵۱۱  
عباس میرزا نایب السلطنہ، ۱۱۶، ۱۴۱، ۲۸۴، ۳۳۰، ۵۱۴  
عباسیہ، ۸۵-۸۶، ۱۰۰  
عبد الحسین خان سالار الملک، ۱۸۹، ۵۵۰  
عبد الحسین خان مستشار، ۱۸۲

- عبد الحسين ميرزا، ۳۶۶
- عبد الحسين ميرزا فرمانفرما، ۳۴۰، ۵۷۵ سرگذشت تهران؛ ص ۶۶۵ عبد الرحمن معمارباشی، ۷۲
- عبد الرسول خان، ۱۴۶
- عبد العظیم، ۳۱۷، ۵۰۴
- عبد الغفار، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۴۸، ۲۳۱، ۲۷۷، ۲۸۸، ۴۸۸
- عبد الغفار نجم الملك، ۴۳، ۱۳۶، ۱۴۸
- عبد الله انتظام، ۶۰۴
- عبد الله انوار، ۲۲۱، ۲۲۳
- عبد الله بهرامی، ۳۷۶، ۴۹۳، ۵۴۵، ۶۰۱، ۶۰۳
- عبد الله خان والی، ۴۶۲
- عبد الله محض، ۹۵
- عبد الله مستوفی، ۲۰
- عبد الله مستوفی، ۳۷، ۹۵، ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۵۷-۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۷-۲۸۸، ۳۸۵، ۴۲۶، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۷۱-۴۷۲، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۸۸، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۹-۵۲۲، ۵۶۱، ۵۷۷-۵۷۸، ۵۹۷، ۵۹۹
- عبد المؤمن خان ازبک، ۲۷
- عتضاد الدوله، ۱۸۸
- عثمانی، ۲۸، ۶۹، ۸۳، ۱۱۵، ۱۵۴، ۳۲۹، ۳۴۹، ۴۲۰، ۵۴۹
- عراق-اراک، ۲۹۰
- عز الدوله، ۴۷۲
- عز الدين لوى قاجار، ۶۱
- عزت الدوله، ۴۳۸، ۴۷۰، ۵۱۷
- عزت الدوله، ۲۵۷، ۴۶۹-۴۷۰
- عزيز السلطان، ۴۴، ۶۹، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۷۷، ۳۱۶، ۴۷۲-۴۷۳
- عزيز السلطنه، ۲۲۴
- عزيز خان آجودان باشی، ۱۱۹، ۵۰۵
- عزيزيه، ۲۲۳
- عسکریه، ۱۱۵
- عشرت آباد، ۸۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲-۲۵۵، ۳۱۹، ۴۰۷، ۴۹۲، ۵۲۱
- عشق آباد، ۱۰۲
- عشقی، ۵۸۲، ۵۸۷
- عصمت الدوله، ۱۰۱، ۴۶۶-۴۷۲
- عضد الدوله، ۱۳۴
- عضد الدوله، سلطان احمد ميرزا، ۳۶

- عضد الملک، ۱۸۳، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۴۲، ۴۵۲-۴۵۴، ۴۶۳
- عضد الملک خوانسالار، ۴۴۶
- عضد الملک قاجار، ۵۷۵
- عضد الملک نایب السلطنه، ۳۰۰، ۳۱۹
- عطایی، ۴۹۹
- عفت السلطنه، ۲۸۴، ۳۷۴
- عکاسباشی، ۳۴۲، ۶۰۷
- عکاسخانه روسی خان، ۶۱۱
- عکاسخانه عبد الله خان قاجار، ۱۲۳
- علاء الدوله، ۵۱، ۱۳۵، ۱۷۳، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۴۴، ۳۰۰، ۳۰۶، ۴۹۵، ۵۲۴، ۵۴۴، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۴
- علویه رشیدی، ۵۳۹
- علی آباد، ۳۰۷، ۳۲۸
- سرگذشت تهران، ص: ۶۶۶
- علی آباد ری، ۳۲۸
- علی آباد مجد الدوله، ۳۲۸
- علی ابن عمر شاذلی، ۴۸۹
- علی اصغر حکمت، ۲۴۷
- علی اصغر خان، ۲۷۳، ۵۲۸
- علی اصغر خان اتابک، ۳۶۱
- علی اصغر خان امین السلطان، ۲۶۶، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۹۷
- علی خان، ۱۴۸، ۱۸۳، ۵۱۷
- علی خان خواجه، ۵۱۶-۵۱۷
- علیخان ظهیر الدوله، ۳۴۳
- علیخان قاجار، ۱۳۶
- علی خان کوچک، ۱۴۸
- علیخان ناظم العلوم، ۵۳۶
- علی خان ولد ملک الشعراء، ۱۴۸
- علی دشتی، ۶۱۷
- علیرضا خان عضد الملک، ۳۲۰
- علیرضا خان قوانلو ایلیخانی قاجار عضد الملک، ۴۵۲
- علیقلی خان مخبر الدوله، ۱۲۴، ۳۸۰
- علیقلی میرزا، ۱۳۶، ۱۵۳، ۳۸۲
- علیقلی میرزا، ۱۵۷، ۳۸۳

- علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، ۱۵۲، ۳۷۹  
علی محمد بیگ، ۱۰۴  
علی و کیلی، ۳۴۲  
عماد الدوله، ۲۸۷، ۲۸۹  
عمارت ارفعیه، ۵۴۲  
عمارت امیریه، ۱۴۰، ۲۴۶  
عمارت انیس الدوله، ۵۰۶  
عمارت بادگیر، ۶۳، ۷۳  
عمارت بهارستان، ۲۲۱، ۲۲۳، ۵۶۱، ۵۷۲، ۵۷۴  
عمارت تلگرافخانه، ۲۱۴  
عمارت توپخانه، ۱۲۹  
عمارت جلالیه، ۱۷۲، ۳۴۰  
عمارت جهاننما، ۲۹۳  
عمارت خاصه، ۳۱  
عمارت خاقانی، ۷۸  
عمارت خسروخانی، ۲  
عمارت خوابگاه، ۲۶۳، ۲۶۴  
عمارت خورشید، ۲۹۴، ۳۷۷  
عمارت دارالفنون، - دارالفنون  
عمارت دولت آباد، ۱۷۳  
عمارت دیوان خانه، ۲۹۴  
عمارت زنبورکچی، ۲۷۷  
عمارت سپهسالار، ۲۲۴  
عمارت سفره خانه و حوض خانه، ۲۹۴  
عمارت سید جوادی، ۲۹۴  
عمارت شمس العماره، ۲۱۴، ۲۲۶  
عمارت ظل السلطان، ۲۸۲  
عمارت قدیم و جدید جاجرود، ۱۷۳  
عمارت گلستان، ۵۶۴  
عمارت مختار السلطنه، ۵۵۸  
عمارت مسعودیه، ۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۴-۲۹۵  
عمارت مشیرالملکی، ۲۹۴  
عمارت ناهارخوری دربند، ۱۷۲

- عمارت نظامیه، ۲۸۲
- عمارت نگارستان، ۵۲، ۷۱
- عمارت وزیر مختار، ۴۳، ۲۷۷
- عمارت ویتاکولا، ۳۹۷
- عمارت هفت دست، ۲۹۲
- عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیاد، ۳۲۶
- عودلجان، ۴۸، ۴۹، ۸۳، ۹۱-۹۲، ۹۸، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۸۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۵۷۸
- عهد صفوی، - دوره صفوی
- عیسی خان قاجار بیگلربیگی، ۲۸، ۹۲، ۱۷۶، ۴۱۰
- عیسی لیقوانی، ۵۴۰
- عیش آباد، ۵۲۱
- عین الدوله، ۵۱، ۲۵۵، ۳۶۱، ۵۰۵، ۵۲۹، ۵۳۵، ۵۳۷
- سرگذشت تهران، ص: ۶۶۷
- ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۸۰
- غار، ۲۱۲
- غار ری، ۲۲
- غفورخان، ۳۷۷
- غلامحسین افضل الملک، ۲۲۶۰، ۴۸۳، ۵۴۷
- غلامحسین مصاحب، ۴۸۹
- غلامرضا تبریزی، ۳۲
- غلامرضا خان احتشام، ۴۷۲
- غلامرضا خان سالار معز مین باشیان، ۴۷۱
- غلامعلی خان عزیز السلطان ملیچک، ۴۷۲
- غلامعلی خان ملیچک دوم، ۲۲۳
- غلامعلی مستوفی، ۴۳۵
- فایوس بوآتال، ۱۶۲
- فاتح، - مصطفی فاتح
- فارس، ۴۸، ۱۵۷، ۲۸۴، ۲۸۵
- فاضل الملک، ۳۴۲
- فاطمه خانم، ۲۵۹، ۴۶۶
- فتح الله خان مافی، ۳۷۸
- فتح الله شیرازی، ۲۷۸
- فتح الله مستوفی، ۵۷۸

- فتحعلی خان صبا، ۷۳، ۱۹۶، ۳۴۲
- فتحعلیشاه، ۲۵، ۳۴، ۳۶-۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۵۱-۵۳، ۵۶-۵۷، ۵۹-۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۰-۷۴، ۷۶، ۷۸-۷۹، ۸۳-۸۴، ۸۶-۸۷، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۸۶، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۴۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۷۷، ۳۹۸، ۴۱۱، ۴۷۱-۴۷۲، ۵۱۶، ۶۲۲
- فتحیه، ۳۶۵
- فخارخانه، ۲۷۵
- فخرآباد، ۳۹۶، ۴۰۵
- فخر الدوله، ۶۱، ۱۰۱، ۲۵۹، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۹۶
- فخر الدوله دیلمی، ۳۲۵
- فخر الملوک، ۱۰۱، ۱۸۷-۱۸۸، ۴۵۵
- فخریه، ۶۱
- فراش باشی، ۲۲۰۸
- فراش خانه، ۳۳۲
- فرح آباد، ۳۰، ۳۲۸، ۵۶۳
- فرح خان غفاری، ۲۴۲
- فرخ خان امین الدوله کاشی، ۱۳۲، ۵۵۰
- فرخ خان امین الدوله، ۱۵۳، ۱۷۲، ۳۳۰، ۵۴۹، ۶۰۹
- فرخ خان امین الملک، ۱۶۲
- فرخ خان کاشی امین الملک، ۱۳۳
- فرخ غفاری، ۶۰۴
- فردوسی، ۴۰۴، ۴۶۳
- فردیناند وستنفلد، ۳۱۹
- فرلی، ۲۵۹
- فرمانفرما، ۶۵، ۳۴۰، ۳۷۷-۳۷۸، ۴۰۱، ۵۸۰-۵۸۱
- فروشگاه فردوسی، ۴۰۴
- فروغ الدوله، ۳۴۳
- فروغی، ۲۵۱
- فرهاد میرزا معتمد الدوله، ۱۵۶، ۵۱۸
- فرهنگ، ۲۹
- فریدون میرزا، ۳۳۰، ۵۰۸
- فریزر، ۶۶، ۷۶
- فصیح الملک شوریده شیرازی، ۲۷۹
- فضل الملک، ۵۴۸
- فلانندن- اوژن فلانندن



- فورت، ۱۸۱
- فوکتی، ۱۱۸، ۱۵۶
- فیروز خان سیاه، ۴۴۶
- فیروز کوه، ۲۸، ۳۰
- فیروز میرزا نصرت الدوله، ۶۶، ۱۷۶، ۳۳۲، ۳۴۰، ۵۷۵
- فیشر، ۵۹۰
- فیشر آباد، ۵۸۸، ۵۹۰
- فین، ۱۲۱، ۲۰۱
- قائم مقام، ۵۳-۵۶، ۵۸، ۷۹، ۳۷۸
- سرگذشت تهران، ص: ۶۶۸
- قائم مقام فراهانی، ۵۳، ۶۴
- قاجاریه، ۳۲-۳۵، ۳۷، ۴۰، ۵۱، ۶۵، ۸۰، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۴۲، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۵۴-۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۹۵، ۵۲۳، ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۵۳، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۷۵-۵۷۸، ۵۸۲، ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۲۰
- قازان، ۱۳۳
- قاسم آباد، ۳۷۱
- قاسم خان صاحب جمع قزوینی، ۳۷۸
- قاسم خان والی، ۵۵۲
- قاسم رازی، ۳۲۲
- قاسم صور، ۱۶۱
- قاطر خانه، ۲۷۸
- قبرستان آب انبار قاسم خان، ۴۱۱
- قبرستان آقا، ۵۰۰
- قبرستان آمریکایی ها، ۴۰۷
- قبرستان امامزاده زید، ۵۰۰
- قبرستان امامزاده یحیی، ۵۰۰
- قبرستان چهارده معصوم، ۴۱۱
- قبرستان درگذر دروازه دولاب، ۵۰۰
- قبرستان سرچشمه، ۵۰۰
- قبرستان سید اسماعیل، ۵۰۰
- قبرستان سید نصر الدین، ۵۰۰
- قبرستان سید ولی، ۵۰۰
- قبرستان کهنه، ۵۰۰

قدمگاه چهارده معصوم، ۹۷

قراول خانه، ۳۱۰

قریه جی، ۱۰۵

قریه رستم آباد، ۲۹۷

قریه طرشت، ۴۰۷

قریه عباس آباد، ۳۳۷

قریه کاریزک، ۲۶۰

قزوین، ۲۷، ۳۰، ۳۹، ۵۹، ۸۰، ۱۶۰، ۲۱۲، ۳۲۸، ۳۳۷، ۴۰۹، ۴۷۰، ۴۸۹، ۵۰۹، ۵۲۳، ۵۵۶، ۵۷۸، ۵۸۰، ۶۱۲، ۶۲۳

قصر الحمراء، ۲۵۰

قصران، ۱۸

قصر جهان‌نمای نیاوران، ۶۶-۶۷، ۱۱۵، ۱۵۶، ۲۶۶

قصر سعادت آباد، ۲۹۲

قصر سلطنت آباد، ۲۹۵

قصر سید آباد، ۳۲۶

قصر عشرت آباد، ۲۵۱-۲۵۴

قصر فرح آباد، ۵۶۴

قصر فیروزه، ۳۰۷-۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۹

قصر قاجار، ۴۲-۴۳، ۵۱، ۷۰-۷۱، ۸۶، ۱۱۴، ۲۵۱، ۲۵۷، ۳۰۶، ۳۷۴، ۳۷۶

قصر گلستان، ۴۰۴

قصر محمدیه، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۲۴۴، ۲۴۶

قصر نظامیه، ۲۸۴

قصر نمکدان ۲

قصر نیاوران- کاخ نیاوران

قصر وکیل، ۳۴

قصر یاقوت، ۴۴۲

قفقاز، ۳۷، ۵۷، ۶۵، ۱۳۳

قلعه ارک، ۷۲

قلعه شوشی، ۳۴

قلعه عباس آباد، ۹۹

قلعه نصرت آباد، ۱۷۱، ۳۴۰-۳۴۱

قلمستان، ۴۰۵

قلهک، ۲۱۲، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۷۶-۳۷۷

قلی عمر، ۵۹۸

قم، ۱۲۹، ۱۸۸، ۲۲۵، ۲۷۸، ۴۸۴، ۵۳۹، ۵۵۶، ۵۶۸، ۶۱۶، ۶۲۳

قمر الدوله، ۳۷۶، ۴۶۹، ۴۷۰ - ۴۷۱

قمر السلطنه، ۲۲۳، ۴۷۲

قمیشه اصفهان، ۳۶۵

سرگذشت تهران، ص: ۶۶۹

قنات اکبرآباد، ۴۰۷

قنات الهیه، ۳۹۵

قنات امیرآباد، ۳۳۸ - ۳۳۹

قنات باغشاه، ۳۹۵

قنات بریانک، ۳۹۶

قنات بهارستان، ۳۹۶، ۴۰۵

قنات بهاء الملک، ۳۹۶

قنات بهجت آباد، ۴۰۶

قنات پامنار، ۳۹۷

قنات جلالیه، ۳۴۱، ۳۹۷

قنات حاج علیرضا، ۸۶، ۳۹۸

قنات حصاربیک، ۲۹۷

قنات دوشان تپه، ۳۲۳

قنات رحمت آباد، ۴۰۷

قنات سپهسالار، ۳۲۳

قنات سردار، ۳۲۳، ۳۹۸

قنات سفارت آمریکا، ۴۰۳

قنات سفارت انگلیس، ۳۹۹، ۴۰۳

قنات سفارت روسیه، ۳۹۹، ۴۰۰

قنات شاه، ۳۲، ۱۰۸، ۱۱۲، ۳۵۳، ۳۹۹، ۴۰۲

قنات شاهک، ۴۰۷

قنات شهاب الملک، ۴۰۷

قنات صاحب الزمان، ۲۷۳ - ۲۷۴

قنات صدر، ۲۸۲

قنات صدیقیه، ۴۰۷

قنات صفرآباد، ۴۰۷

قنات علاء الدوله، ۴۰۲

قنات علی حمامی، ۳۲۳

- قنات عين الحيات، ۳۲۳
- قنات كرج امين الملكى، ۴۰۰
- قنات كريم آباد، ۳۹۹، ۴۰۱
- قنات كريم خانى، ۳۲۳
- قنات كوثرية، ۴۰۱، ۴۰۲
- قنات مبارك آباد، ۴۰۶
- قنات مخصوص، ۴۰۲
- قنات مهدي آباد، ۴۰۲-۴۰۳
- قنات مهرگرد، ۲۴۴، ۴۰۳
- قنات نجف آباد، ۴۰۴
- قنات نظاميه، ۴۰۵
- قنات وزيرى، ۳۹۷
- قنات يوسف آباد، ۴۰۶
- قنات يوسف آباد بهجت آباد، ۴۰۶
- قنبر، ۴۹۱
- قوام، ۵۵۵
- قوام الدوله، ۳۲۳، ۳۳۰-۳۳۲، ۴۵۸، ۴۶۰
- قوام الدوله، ميرزا محمد، ۳۳۰
- قوام السلطنه، ۲۵۵، ۳۲۱، ۵۷۵، ۵۸۲
- قوام دفتر، ۱۵۵
- قوام شيرازى، ۸۷
- قورخانه، ۶۸، ۲۶۹، ۳۴۱-۳۴۲، ۳۸۱، ۴۰۰
- قهستان، ۳۲۶
- قهوه خانه پنجه باشى ناصريه، ۴۹۰
- قهوه خانه عرش، ۵۷۱
- قهوه خانه قنبر، ۴۹۰-۴۹۱
- قهوه خانه يوزباشى، ۴۹۰
- قهوه خانه عرش، ۵۶۹
- قيصريه، ۵۰۰، ۵۵۵
- قيطريه، ۱۷
- قيواند رستمى، ۷۳
- كاپيتان زاتى، ۱۱۷، ۱۴۶
- كاپيتان گومنز، ۱۱۷

- کاخ ایض، ۸۳  
کاخ بهارستان، ۲۲۶  
کاخ داد گستری، ۲۳۱  
کاخ سلطنتی ارک، ۱۳۴، ۴۰۳  
کاخ فرح آباد، ۵۲۷  
کاخ گلستان، ۳۲، ۷۲، ۲۲۶، ۲۳۲، ۳۲۹، ۴۵۴  
سرگذشت تهران، ص: ۶۷۰  
کاخ مرمر، ۳۹۹  
کاخ نیاوران، ۵۱، ۶۶، ۶۷، ۲۹۷، ۳۰۰-۳۰۲  
کاخ هشت بهشت اصفهان، ۵۶۰  
کارخانه ابریشم کشی، ۲۷۳  
کارخانه برق، ۱۴۰، ۲۱۸، ۳۹۸  
کارخانه چراغ گاز، ۱۴۰، ۱۶۲، ۲۱۷  
کارخانه چلواریافی، ۲۶۸  
کارخانه ریسمان ریزی، ۲۶۸  
کارخانه قندسازی، ۲۵۸-۲۶۱  
کارخانه قند کهریزک، ۲۵۸  
کارخانه کبریت سازی، ۲۵۸  
کارخانه کهریزک، ۲۵۸  
کارخانه گودرون، ۵۰۱  
کارخانه ویلکک، ۲۶۰  
کارنتا، ۱۱۷  
کاروانسرای امیر، ۱۱۵، ۳۵۰  
کاروانسرای دولت، ۳۵۰  
کازولانی حکیم باشی، ۱۲۷  
کاساکوفسکی، ۵۰۸  
کاشان، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۳۱، ۱۵۴، ۲۰۱، ۲۳۱، ۲۵۸، ۳۲۹، ۵۵۶، ۶۲۳  
کالج آمریکایی، ۵۴۲  
کالسه خانه، ۲۷۸  
کامران میرزا، ۴۷۷، ۴۹۶، ۵۵۰  
کامران میرزا نایب السلطنه، ۱۰۱، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۷۶، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۷۵، ۳۴۲، ۳۶۱، ۴۴۷، ۴۸۵، ۴۹۶، ۵۵۰  
کامرانیه، ۳۰۴، ۴۹۶  
کانال کرج، ۱۳۵

- گاه‌فروشها، ۴۱۱  
کبریت الهیه، ۲۵۸  
کبریت‌سازی، ۴۰۴  
کبریت‌سازی خورآذین، ۲۵۸  
کتابخانه مجلس، ۲۲۶، ۵۳۵  
کچل عنایت، ۴۳۴  
کربلا، ۱۱۰، ۴۴۵، ۶۰۵، ۶۱۰  
کربلایی حاجی آقا، ۱۹۴  
کربلایی عباسعلی، ۳۶۰  
کربلایی قربان، ۵۴  
کرپرتر- سرپرتر کرپرتر  
کرج، ۴۹، ۱۵۶، ۳۴۱، ۳۹۱، ۴۰۰  
کردستان، ۲۸۴، ۵۱۸  
کردوی، ۳۰۰-۳۰۲  
کرزن- جرج ناتال کرزن  
کرزیز، ۱۳۴-۱۳۵  
کرشیش، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۵۶، ۲۷۷، ۵۰۰، ۶۰۹  
کرمان، ۱۰۹، ۱۵۷، ۲۶۴، ۵۰۸، ۶۲۳  
کرمانشاه، ۱۱۶، ۳۸۹، ۶۲۳  
کرمانشاهان، ۱۵۷، ۲۸۹، ۵۵۶  
کرم‌بیک قوچاق روسی، ۴۶۳  
کریم آقای مختار السلطنه، ۵۴۹-۵۵۰  
کریم آقای منظم السلطنه، ۵۴۷  
کریمخان زند، ۳۱-۳۲، ۳۴-۳۶، ۳۸، ۴۸  
کریمخان مختار السلطنه، ۵۵۷  
کریم شیرهای، ۴۳۴-۴۳۷  
کریم عسلی، ۴۳۵، ۴۳۶  
کشیک‌خانه، ۲۷۵  
کلات، ۷۶  
کلاره دشت، ۹۳  
کلاره رستاق، ۹۳  
کلاه‌فرنگی، ۸۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۵۴، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۷-۲۹۸، ۳۱۲، ۵۲۶، ۵۶۳  
کلاه‌فرنگی عشرت‌آباد، ۲۵۴

- کل عنایت، ۴۳۲-۴۳۴
- کلمباری، ۵۴
- کلن صاحب، ۷۳
- کلنل جستین شیل، ۱۰۳، ۱۰۵
- کلنل داری، ۸۹
- سرگذشت تهران، ص: ۶۷۱
- کلنل فرانت، ۱۰۳
- کلنل کاساکوفسکی، ۵۱۱، ۵۱۸
- کلنل لیاخوف، ۲۹۱
- کلیزه، ۲۵۰
- کلیسای طاطاوس، ۷۳
- کلیسای طاطاوس، ۷۳
- کمال آباد ساوجبلاغ، ۲۷۸
- کمپانی آلمانی وولف، ۲۶۲
- کمپانی شل، ۵۸۵
- کمپانی نفت، ۵۸۶
- کمپانی نفت انگلیس، ۵۸۳
- کمپانی نفت جنوب، ۵۸۳، ۵۸۵-۵۸۶
- کمپانی یونکرس آلمان، ۴۹۵
- کن، ۱۰۵، ۴۰۱
- کنت دمنت فرت، ۱۸۹
- کنت دومنت دوفرت، ۱۷۹-۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵-۱۹۶، ۴۲۰، ۴۳۸، ۵۴۷، ۵۴۹
- کنت گرنویل، ۱۸۱
- کنت گوینو، ۳۷۰
- کنت مونت کریستو، ۵۶۵
- کنتوار فرانسه، ۱۹۲
- کوچه آبتین، ۴۰۶
- کوچه آسیاب، ۳۹۸
- کوچه آقا سید هاشم، ۳۴۴
- کوچه ارامنه، ۷۳
- کوچه اسلامی، ۴۰۱
- کوچه افشارها، ۳۶۸
- کوچه امامزاده یحیی، ۹۲



- کوچه ایرج، ۴۰۶  
کوچه باغ، ۴۰۴  
کوچه باغ ایلچی، ۴۳، ۵۶  
کوچه باغ سردار، ۳۴۵  
کوچه برج نوش، ۶۵  
کوچه بیهقی، ۴۰۲  
کوچه پشت بدنه، ۳۹۷، ۴۱۱  
کوچه پشت مسجد، ۳۹۵  
کوچه تکیه گود زنبورکخانه، ۹۷  
کوچه چهارسو بزرگ، ۴۰۸  
کوچه چهارسوق چوبی، ۴۰۱  
کوچه حاجی‌ها، ۴۰۸  
کوچه حقوقی، ۴۰۶  
کوچه حمام چال، ۵۶  
کوچه حمام خشتی، ۴۰۸  
کوچه حمام قوام الدوله، ۸۶  
کوچه حیاط شاه‌ی، ۱۱۶، ۱۴۳  
کوچه خاکباز، ۴۰۴  
کوچه خدابنده‌لو، ۹۷  
کوچه خندان، ۴۰۲  
کوچه خواجه نوری، ۳۹۷  
کوچه خیاطها، ۴۴  
کوچه دانشسرای عالی، ۴۰۵  
کوچه دربند، ۳۹۹  
کوچه روزبه عراقی، ۳۹۸  
کوچه زرین، ۴۰۶  
کوچه زورخانه، ۴۰۰  
کوچه سادات اخوی، ۴۰۸  
کوچه سرشار، ۳۹۹  
کوچه سعادت، ۵۶، ۴۰۱  
کوچه سلامت، ۴۰۱  
کوچه سهرابی، ۴۰۰  
کوچه سید اسماعیل، ۲۲۳، ۴۱۰

- کوچه شاد، ۴۰۰
- کوچه شارع، ۴۰۲
- کوچه شامبیاتی‌ها، ۲۸۷، ۲۸۸، ۴۰۶
- کوچه شقاقی، ۳۹۹
- کوچه شکوفه، ۳۹۵، ۴۰۵
- کوچه شهید محمد داودی، ۳۴۵
- کوچه شیروانی، ۴۰۴
- سرگذشت تهران، ص: ۶۷۲
- کوچه طباطبایی مقدم، ۴۰۶
- کوچه عظیم‌پور، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۵
- کوچه علایی، ۳۹۶
- کوچه عنصری، ۴۰۱-۴۰۲
- کوچه فروشگاه شهر و روستا، ۴۰۴
- کوچه فیروز خان، ۳۴۵
- کوچه قائن، ۴۰۵
- کوچه قدوسی، ۳۹۸
- کوچه قلمستان، ۴۰۱
- کوچه قنات، ۴۰۵
- کوچه کلانتری، ۴۰۱
- کوچه کیوان، ۴۰۲
- کوچه گلزار، ۴۰۷
- کوچه گیلان‌شاه، ۴۰۳
- کوچه لوطی صالح، ۳۵۶
- کوچه مروی، ۲۲۶، ۴۰۴
- کوچه مستوفی، ۳۶۲
- کوچه مسجد، ۳۹۶
- کوچه مسجد حوض، ۴۱۳
- کوچه مسجد سپهسالار، ۳۴۵
- کوچه معظم الدوله، ۶۳
- کوچه ملک الشعراء، ۴۰۲
- کوچه منصوری، ۳۹۹
- کوچه منوچهر خان، ۶۶، ۳۶۹
- کوچه مولوی، ۳۹۸

- کوچه میرزا حسین حکیم‌باشی، ۳۶۸  
کوچه میرزا زینل ایروانی، ۸۴  
کوچه میرزا عباسقلی، ۲۸۸  
کوچه میرزا محمد وزیر، ۸۶، ۱۷۶، ۳۲۹  
کوچه نویدی، ۳۹۷  
کوچه نیک، ۳۹۶  
کوچه واحدی، ۳۹۸، ۴۰۵  
کوچه ورزشگاه، ۴۰۳  
کوچه وزیر دفتر، ۳۶۲  
کوچه‌های خرابات، ۴۰۵  
کوچه‌های واحدی، ۴۰۵  
کوزه‌گری، ۴۰۵  
کوهسران، ۱۸  
کوههای شمیران، ۶۱۴  
کوی امامزاده یحیی، ۹۲  
کهریزک، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۸  
کیخسرو، ۵۱۴  
گاراژ اشکودا، ۴۰۱  
گار ماشین، ۱۶۸-۱۶۹، ۴۹۶  
گاریبالدی، ۱۸۰  
گذر آقا شیخ هادی، ۳۶۲  
گذر باغ ایلچی، ۴۳  
گذر پاچنار، ۳۳۷، ۳۶۲  
گذر تقی خان، ۳۶۲  
گذر چهارسو چوبی، ۳۶۲  
گذر چهل‌تن بازار، ۳۶۲، ۴۰۸  
گذر حمام چال، ۳۳۷  
گذر حمام خانم، ۳۶۹، ۴۰۸  
گذر خداآفرین، ۵۶، ۲۷۸  
گذر خرکچی‌ها، ۳۶۲  
گذر زنبورکچی، ۲۷۷  
گذر زنبورک‌خانه، ۴۳، ۲۷۷، ۳۶۷  
گذر سرچنک، ۳۶۵

- گذر سید اسماعیل، ۳۶۲  
گذر سید ولی، ۳۶۲  
گذر صابون پزخانه، ۴۰۸  
گذر عباس آقا، ۲۷۷  
گذر عربها، ۳۶۷  
گذر عودلاجان، ۳۵۷  
گذر فیل خانه، ۳۶۲  
گذر قاطرچی، ۳۶  
گذر قلی، ۳۶۰، ۳۶۲  
سرگذشت تهران، ص: ۶۷۳  
گذر گاه لوطی صالح، ۳۵۶  
گذر لوطی صالح، ۳۵، ۷۳، ۲۷۷، ۳۶۲، ۴۰۸  
گذر لوطی صالح، ۴۳  
گذر مستوفی، ۳۶۲، ۵۳۹  
گذر معیر، ۳۶۰  
گذر وزیر دفتر، ۳۶۲  
گذر هفت تن، ۳۶۲، ۴۰۸ سرگذشت تهران؛ ص ۶۷۳ گراندوریان دوفرانس، ۵۷۲-۵۷۳  
گردوی- گردوی  
گریبایدوف، ۴۳، ۴۵، ۵۶-۵۸، ۷۴  
گلپایگان، ۲۸۴  
گلستان، ۳۷، ۸۳، ۲۲۸  
گلشن، ۴۰۱  
گلین خانم، ۱۸۷  
گمرک، ۵۱، ۲۱۲  
گمرکات جنوب، ۱۰۲  
گنج شایگان، ۶۲۰  
گویینو، ۳۵۱  
گود زنبورکخانه، ۲۶، ۹۷، ۲۷۶-۲۷۸  
گورستان آرامنه، ۵۰۱  
گورستان زرتشتیان، ۵۰۱  
گورستان سرقبر آقا، ۳۵۵  
گورستان کلیمیه، ۵۰۱  
گورستان گبرها، ۵۰۱

- گورستان مسیحیان، ۳۲۱  
گوزمینسکی، ۴۹۵  
گوکلان، ۱۰۴  
گومترز، ۱۱۸  
گوهرشاد، ۴۰۴  
گیلارد، ۲۹  
گیلان، ۳۹، ۶۶، ۱۵۷، ۳۲۳، ۴۹۷-۴۹۸  
گیو، ۵۱۴  
لاله‌زار، ۶۳-۶۴، ۱۳۵، ۱۷۳، ۴۰۲، ۵۳۳، ۵۹۸، ۶۰۰  
لاله‌زار نو، ۴۰۲، ۶۰۴  
لرد کرزن، - جرج ناتال کرزن  
لژی بیداری ایران، ۵۷۳  
لژی فرماسونی، ۵۷۲  
لطفعلیخان زند، ۳۲، ۳۳، ۹۴  
لطفعلی شیرازی، ۳۳۳  
لقانطه، ۴۰۶  
لگری، ۶۰۹  
لواسان، ۳۲۳، ۳۷۸  
لوانت، ۵۶۳  
لوطی صالح شیرازی، ۳۶-۳۷  
لولاگر، ۴۰۱  
لومر، ۱۲۲، ۱۲۴  
لويزان، ۳۲۳  
لویی فیلیپ، ۲۲۹  
لیدی شیل، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۳۱  
مادام کارلاسرنا، ۷۰، ۱۹۷-۱۹۹، ۲۰۶، ۲۳۴، ۲۵۳، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۸۱، ۴۶۷، ۵۰۱  
مارشال پاسکویچ، ۵۷  
ماری شیل، ۱۰۲  
مازندران، ۳۰، ۳۴، ۳۹، ۹۳، ۱۵۷، ۱۹۶، ۳۵۱، ۳۹۶، ۶۱۰  
ماژور. اف. تالبوت، ۴۵۹  
ماژور ایمیری، ۵۸۲-۵۸۶  
ماژور کرسیس، ۱۱۱، ۱۱۳  
ماکسیم، ۵۸۱

- مال فروشها، ۴۱۱
- مالکوم، - سرجان ملکوم
- مبارک آباد، ۳۲۳، ۴۰۷
- مترجم الدوله تفرشی، ۵۳۴
- مجد الاسلام، ۵۶۹
- مجد الدوله، ۱۰۱، ۳۲۶، ۳۲۸، ۴۴۳، ۴۴۸، ۵۰۴، ۵۸۰
- سرگذشت تهران، ص: ۶۷۴
- مجدالاشراف، ۳۷۴
- مجلس شورای ملی، ۲۲۳، ۳۴۴، ۳۶۷، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۸۲، ۵۹۴، ۶۰۳
- مجلل السلطان، ۵۶۸، ۵۷۴
- میچول میرزا، ۳۴۴
- محاسب الممالک، ۴۹۹
- محترم السلطنه، ۳۲۵
- محتشم السلطنه، ۲۶۱-۲۶۲، ۵۸۰
- محقق الدوله، ۵۴۰
- محلات، ۲۹۰
- محلله امامزاده یحیی، ۳۶۶
- محلله بازار، ۵۰، ۶۰، ۹۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۹، ۱۹۴-۱۹۵، ۳۳۷، ۳۴۷، ۳۶۷-۳۶۸، ۴۱۳-۴۱۴، ۴۱۴، ۴۸۷، ۵۰۰، ۵۳۰، ۵۳۲، ۶۱۴
- محلله پاقاپوق، ۲۷، ۴۹
- محلله پامنار، ۹۱، ۳۶۴-۳۶۵
- محلله چال میدان، ۵۰-۵۱، ۹۲، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۷۴، ۳۶۷-۳۶۹، ۴۱۳-۴۱۴، ۴۱۴، ۴۸۷-۴۸۸، ۵۰۰، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۴
- محلله حسن آباد، ۵۱۱
- محلله حیاط شاهی، ۱۴۲، ۴۸۸
- محلله خلیجها، ۳۶۹
- محلله درب ری، ۳۲۹
- محلله درب یلان، ۳۲۹
- محلله دروازه دولت، ۱۸۹
- محلله دروازه شمیران، ۳۶۸
- محلله دولت، ۵۱، ۱۹۴، ۴۱۳، ۴۸۷، ۵۳۰، ۵۳۲، ۶۱۴
- محلله سرتخت، ۴۱۳
- محلله سرچشمه، ۵۳۶
- محلله سنگلج، ۴۹، ۱۰۷، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۴۱۳-۴۱۴، ۴۷۱، ۴۸۷، ۵۰۰، ۵۳۰، ۵۳۲، ۶۱۴
- محلله سید نصر الدین، ۵۳۶

- محلہ شمیران، ۱۰۷
- محلہ عربها، ۴۸، ۳۶۸، ۴۸۷
- محلہ عودلاجان، ۴۹، ۵۰، ۹۲، ۱۵۰، ۱۹۴-۱۹۵، ۳۶۸-۳۶۹، ۴۱۳-۴۱۴، ۴۸۷-۴۸۸، ۵۳۰، ۵۳۲
- محلہ فراموشخانه، ۳۶۸
- محلہ کلیمی‌ها، ۴۹، ۹۸، ۳۵۷، ۳۶۶، ۴۸۸
- محلہ گود زنبورکخانه، ۲۷۷
- محلہ محمدیه، ۸۴
- محلہ معیر الممالک، ۴۷۱
- محلہ نظامیه، ۲۸۲
- محمد ابراهیم امین السلطان، ۲۶۹
- محمد ابراهیم توفیقی، ۴۵۶
- محمد ابراهیم خان، ۴۸۵
- محمد ابراهیم معاون الدوله، ۵۴۹
- محمد اسماعیل بن دولابی، ۳۲۲
- محمد اسماعیل مغازه، ۴۹۹
- محمد باقر خان ادیب الملک، ۳۱۸
- محمد بن اسعد بن عبد الله تستری، ۱۸
- محمد بن حمّاد، ۱۹
- محمد بن حمّاد ابو عبد الله حافظ تهرانی رازی، ۱۹
- محمد بن حماد دولابی وراق رازی، ۳۲۲
- محمد بن صباح دولابی، ۳۲۲
- محمد بن علی بن سلیمان راوندی، ۱۹
- محمد تقی خان، ۱۳۴
- محمد تقی خان لسان الملک سپهر، ۳۳۷
- محمد تقی خان معمارباشی، ۱۱۶، ۱۱۸
- محمد تقی میرزا رکن الدوله، ۱۷۶، ۱۹۶
- محمد جعفر خورموجی، ۴۷۴
- محمد حسن امین الضرب، ۵۰۷
- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، ۳۲، ۷۱، ۱۱۸، ۱۷۵، ۲۴۰، ۳۱۷، ۳۴۰، ۳۴۵
- محمد حسن خان صنیع الدوله، ۱۷۲، ۳۱۰
- محمد حسن خان قاجار، ۶۳، ۱۴۶
- محمد حسن خان نسقچی باشی قاجار، ۳۷۷
- محمد حسن میرزا، ۱۴۸، ۱۵۷



- محمد حسین بیگ، ۴۳۵  
سرگذشت تهران، ص: ۶۷۵  
محمد حسین خان، ۱۳۶، ۱۳۷  
محمد حسین خان صدر اصفهانی، ۷۶  
محمد حسین خان قاجار مروی، ۶۲  
محمد حسین خان مروی، ۶۱  
محمد حسین خان مروی، ۶۲  
محمد حسین زنبور کچی شیرازی، ۲۷۸  
محمد حسین صدر اصفهانی، ۷۸  
محمد خان، ۴۴۹  
محمد خان زنبور کچی، ۴۳، ۴۵  
محمد خان کرمانشاهی، ۳۸۰  
محمد رضا شاه، ۳۳۸  
محمد شاه غازی، ۳۰۱، ۶۰۶، ۶۰۹  
محمد شاه قاجار، ۲۷، ۴۳، ۴۹، ۵۲-۵۵، ۶۴-۶۷، ۷۰، ۷۹-۸۰، ۸۲-۸۵، ۸۹-۹۰، ۹۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۳، ۱۷۱، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۷۲، ۲۷۶، ۳۳۰-۳۳۱، ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۷۷-۳۷۸، ۳۹۱، ۵۱۴، ۵۴۱، ۶۰۷  
محمد شهید نورایی، ۳۱۸  
محمد صادق خان امین نظام، ۳۴۳  
محمد صنیع، ۵۶۸  
محمد عبد الوهاب قزوینی، ۱۷  
محمد علی شاه، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۹۰-۲۹۱، ۲۹۹، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۱۸، ۵۵۰-۵۵۱، ۵۶۶-۵۶۸، ۵۷۱-۵۷۵، ۶۰۳، ۶۱۲  
محمد علی میرزا، ۳۰۰، ۳۲۵، ۵۱۳، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۶۶، ۵۷۴  
محمد قاسم خان، ۱۴۸  
محمد قلی خان، ۴۷۲  
محمد قلی شیرازی، ۳۲۹  
محمد قلی کاشی پز شیرازی، ۸۴  
محمد کریم خان منظم السلطنه، ۵۴۸  
محمد لواسانی، ۹۳  
محمد مراد بن عبد الرحمان، ۲۱  
محمد مشیری، ۶۰۴  
محمد مهدی، ۶۱  
محمد مهدی بن محمد رضا اصفهانی، ۱۹  
محمد میرزا، ۵۳، ۶۳، ۱۸۸

- محمد میرزای جلال السلطنه، ۱۸۷  
محمد ناظم الاسلام کرمانی، ۵۰۸  
محمد وزیر، ۳۳۳  
محمد ولی خان، ۲۴۷  
محمد ولی خان تنکابی نصر السلطنه، ۲۳۷  
محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی، ۲۴۷  
محمد ولی میرزا، ۵۰۶  
محمدیه، ۱۲۹، ۲۴۴، ۲۴۶  
محمود، ۳۲۶  
محمود جم، ۵۷۳  
محمود خان کلانتر، ۴۷۵، ۴۷۹-۴۸۱  
محمود خان ملک الشعراء، ۳۰۵  
محمود خان ناصر الملک، ۳۸۴  
محمود خان ناصر الممالک، ۲۶۸  
محمود کتیرایی، ۷۱، ۳۱۸  
محمود محاسب الممالک، ۴۹۹  
محمود محمود، ۵۱۴  
محمود میرزا، ۲۸۴، ۴۵۴  
مخبر الدوله، ۴۶۰  
مخبر الدوله علیقلیخان، ۱۳۷  
مخبر السلطنه، ۶۴، ۱۵۵، ۲۵۸، ۲۲۹، ۵۱۸، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۴۴  
مخبر السلطنه هدايت- مخبر السلطنه  
مختار السلطنه، ۵۲۹، ۵۴۷-۵۵۰، ۵۵۷  
مخلص آباد، ۴۰۶-۴۰۷  
مدرس- سيد حسن مدرس  
مدرسه آذربایجانیها، ۱۳۰  
مدرسه آصفیه، ۳۶۵  
مدرسه آقا رضا خان، ۳۶۵  
مدرسه آلمانی، ۵۴۳-۵۴۶  
مدرسه آمریکایی، ۵۴۲  
سرگذشت تهران، ص: ۶۷۶  
مدرسه ابتدائیه، ۵۳۳  
مدرسه ادب، ۵۳۴، ۵۴۳

- مدرسه ارت، ۵۰۱  
مدرسه اسلام، ۵۳۴-۵۳۵، ۵۳۸  
مدرسه افتتاحیه، ۵۳۴  
مدرسه الیانس، ۵۷۳  
مدرسه امامزاده زید، ۳۶۴، ۵۴۸  
مدرسه امیر، ۱۱۰  
مدرسه امیر نظام، ۴۱۱  
مدرسه پامنار، ۹۱، ۳۶۴  
مدرسه پسرانه آلیانس، ۵۴۲  
مدرسه پسرانه امریکایی، ۵۴۱  
مدرسه پلی تکنیک فرانسه، ۵۴۰  
مدرسه تربیت دختران، ۵۳۹  
مدرسه چال، ۲۶، ۴۷، ۹۰، ۳۶۴  
مدرسه چال حصار، ۹۱، ۳۶۴  
مدرسه حاج ابو الحسن، ۳۶۶  
مدرسه حاج ابو الفتح، ۳۶۵  
مدرسه حاج میرزا یحیی دولت آبادی، ۵۴۵  
مدرسه حاجی سید جعفر لاریجانی، ۳۶۷  
مدرسه حجاب، ۵۳۹  
مدرسه حکیم، ۹۱، ۳۶۴  
مدرسه حکیم باشی، ۹۰، ۳۶۴  
مدرسه خازن الملک، ۳۶۵  
مدرسه خانم، ۲۷  
مدرسه خان مروی، ۶۱، ۹۱، ۳۶۵  
مدرسه خرد، ۵۳۶  
مدرسه خیرات الحسان، ۵۳۹  
مدرسه دار الشفا، ۹۱، ۳۶۴  
مدرسه دانش، ۵۳۴  
مدرسه دانگی، ۳۶۵، ۳۶۷  
مدرسه دختران سن ژوزف، ۵۴۱  
مدرسه دخترانه امریکایی، ۵۴۲  
مدرسه رشدیة، ۵۳۳، ۵۳۴  
مدرسه رضائیه، ۹۱، ۳۶۴

- مدرسه رضا قلی خان، ۹۱، ۳۶۴  
مدرسه سادات، ۵۳۴  
مدرسه سپهسالار، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱  
مدرسه سپهسالار جدید، ۳۶۷  
مدرسه سپهسالار قدیم، ۱۴۲، ۳۶۵  
مدرسه سن لویی، ۵۴۱  
مدرسه سید نصر الدین، ۳۶۷  
مدرسه شاهزاده خانم، ۳۶۶  
مدرسه شرف، ۵۳۴  
مدرسه شمس المدارس، ۵۳۹  
مدرسه شیخ عبد الحسین، ۹۶، ۱۳۰  
مدرسه صدر، ۹۱، ۳۶۵، ۵۷۰  
مدرسه صدوقی، ۵۳۹  
مدرسه صنعتی، ۵۴۳، ۵۴۶  
مدرسه صنعتی آزادی فلسطین، ۵۰۱  
مدرسه صنیعیه، ۳۶۶  
مدرسه طهران، ۶۰۹  
مدرسه عالی پلی تکنیک پاریس، ۱۴۶  
مدرسه عالی مطهری، ۲۲۱  
مدرسه عبد الله خان، ۳۶۶  
مدرسه عفاف، ۵۳۹  
مدرسه علمیه، ۵۳۳  
مدرسه فخریه، ۵۱، ۶۱، ۹۱، ۳۶۵  
مدرسه فرخ خان امین الدوله، ۳۶۵  
مدرسه فیلسوف الدوله، ۵۲۷  
مدرسه قدسیه، ۵۳۶  
مدرسه قنبر علی خان، ۳۶۶  
مدرسه کاظمیه، ۳۶۶  
مدرسه کمالیه، ۵۳۶  
مدرسه مادر شاه، ۴۱۱  
مدرسه امامزاده زید، ۹۰  
مدرسه محسنیه، ۹۱، ۳۶۵  
مدرسه محمدیه، ۹۱، ۳۶۴

- سرگذشت تهران، ص: ۶۷۷  
مدرسه مروی، ۶۱، ۹۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۶۵  
مدرسه مروی یا فخریه، ۶۱  
مدرسه مظفریه، ۵۳۴  
مدرسه معیر الممالک، ۳۶۶  
مدرسه منیریه، ۳۶۶  
مدرسه مهد علیا، ۹۰، ۳۶۴  
مدرسه میرزا شفیع صدراعظم، ۳۶۵  
مدرسه میرزا صالح، ۹۱، ۳۶۴  
مدرسه میرزا عبد الکریم، ۳۶۶  
مدرسه ناموس، ۵۳۸  
مدرسه نظام، ۱۱۱، ۲۴۶  
مدرسه نیاکی، ۳۶۶  
مدرسه و مسجد شیخ العراقین، ۳۶۷  
مدیر الملک، ۵۵۱  
مراد آبادکن، ۲۸۹  
مراغه، ۳۸  
مرتضی خان کمالیه، ۵۳۶  
مرتضی فمی تفرشی، ۶۱۷  
مرتضی قلی خان صنیع الدوله، ۴۷۲  
مرجان خانم، ۵۰۴  
مرعشی، ۲۰، ۳۲۲  
مرکز کاریر تهران، ۴۰۴  
مرو، ۱۰۲، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲  
مرو، ۶۱  
مریضخانه احمدی، ۳۸۱  
مریضخانه احمدیه، ۳۸۱  
مریضخانه دولتی، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۴۰، ۳۷۹-۳۸۱، ۵۴۵، ۵۸۷  
مریضخانه رضا نور، ۵۸۴  
مزار قاسم خان، ۴۱۱  
مزین الدوله نقاشباشی، ۱۲۲، ۱۲۴  
مستوفی الممالک، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۸۲، ۲۱۶، ۳۶۲، ۵۸۰، ۵۸۲  
مستوفی نظام، ۸۹

- مستوفی نوری، ۳۷۷  
مسجد آذربایجانی‌ها، ۱۳۰  
مسجد آقا بهرام، ۱۱۶  
مسجد آقا شیخ هادی، ۴۸۵  
مسجد اعظم اسلامی، ۵۸۸  
مسجد امام، ۵۹  
مسجد پیامبر (ص)، ۴۹۱  
مسجد ترکها، ۱۳۰، ۳۶۷  
مسجد جامع، ۳۶۵، ۴۶۴  
مسجد جمعه، ۵۹۳  
مسجد حاجی شیخ عبد‌النبی، ۲۸۷، ۲۹۰  
مسجد حوض، ۳۶۸  
مسجد خان مروی، ۵۱  
مسجد سپهسالار، ۸۶، ۲۲۱-۲۲۳، ۳۴۵، ۴۸۰، ۵۷۰-۵۷۲، ۵۹۲  
مسجد سلطانی، ۵۸۸  
مسجد سید عزیز الله، ۶۰  
مسجد سید عزیز الله، ۶۰  
مسجد شاه،  
مسجد شاه، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۹-۶۰، ۶۲، ۸۱، ۹۱، ۱۱۰، ۲۲۳-۳۶۴، ۳۶۵، ۴۵۹، ۵۴۸، ۵۷۰، ۵۸۸، ۵۹۲، ۵۹۷  
مسجد شیخ عبد‌الحسین، ۱۲۹، ۱۳۰  
مسجد شیخ عبد‌النبی، ۲۸۸  
مسجد شیخ لطف الله، ۶۰  
مسجد عباس آباد، ۵۸۹  
مسجد مادر شاه، ۲۶۳  
مسجد ناصری، ۲۲۵  
مسجد وکیل شیراز، ۶۰  
مسجد یحیائیان، ۴۷۱  
مسجد میرزا، ۱۰۱، ۲۸۲، ۲۸۴  
مسعود میرزا ظل‌السلطان، ۲۸۲، ۳۴۰  
مسیو بورژوا، ۲۶۹-۲۷۰  
مسیو دنی، ۱۶۵، ۴۴۰  
مسیو ریشار خان، ۶۰۶-۶۰۷، ۶۰۹  
سرگذشت تهران، ص: ۶۷۸

- مسیو فابیوس، ۲۱۸  
مسیو فکتی، ۶۰۹  
مسیو فیشر، ۵۸۸  
مسیو کارلیان، ۶۰۹  
مسیو کرشش - کرشیش  
مسیو کلمباری، ۵۳  
مسیو گارنیک خان دالکجیان، ۶۱۱  
مسیو لاتی ویزیوز، ۵۷۳  
مسیو نچس نمساوی، ۲۶۸  
مشروطه، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۷۶  
مشهد، ۲۷-۲۸، ۷۶، ۱۰۲، ۲۱۲، ۲۱۸، ۳۷۸، ۴۹۷، ۵۶۲، ۶۲۳  
مشهد کاظمین، ۳۷  
مشهدی حیدر بزاز، ۱۹۵  
مشهدی رحیم، ۱۹۵  
مشهدی رضای بزاز، ۱۹۴  
مشهدی رضای بقال، ۱۹۵  
مشهدی نبی، ۱۹۴  
مشیر الدوله، ۲۲۳، ۳۴۴، ۴۷۰-۴۷۱، ۵۳۹-۵۴۰، ۵۴۱، ۵۸۰، ۵۸۲  
مشیر الدوله حسن پیرنیا، ۵۲۲  
مشیر الدوله یحیی خان، ۶۷، ۳۰۲، ۵۳۹  
مشیر الملک، ۲۹۳، ۵۳۹  
مصطفوی، ۳۲۵  
مصطفی فاتح، ۵۸۶  
مصطفی قلی خان نوری، ۲۹۲  
مطبعه دولتی، ۱۲۲  
مظاهر صدیق حضرت، ۳۶۱  
مظفر اعلم، ۵۵۱  
مظفر الدین شاه، ۶۳، ۱۰۱، ۲۱۸-۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۸-۲۶۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۴۴، ۳۸۰، ۴۲۸، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۸۵، ۴۹۲-۴۹۴، ۴۹۷-۴۹۸، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۶-۵۲۰، ۵۲۲-۵۲۴، ۵۲۷-۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۶-۵۴۷، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۱-۵۶۴، ۵۶۶، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۲  
مظفر الدین میرزا، ۴۷۰، ۵۰۸، ۵۱۷، ۵۲۱  
مظفر الدین میرزا ولیعهد، ۴۷۲، ۲۴۲، ۵۱۷  
مظفری، ۵۶۷



- معاون الدوله، ۲۷۰، ۵۵۰  
معاون الدوله كاشى، ۲۶۹  
معمد الدوله، ۶۶، ۸۷، ۱۵۶  
معمد الدوله سلطان اويس ميرزا، ۲۸۵  
معمد الملك، ۲۱۵-۲۱۶، ۴۷۰-۴۷۱  
معز السلطان، ۵۵۱  
معز السلطان رشتى، ۵۵۱  
معمارباشى، ۲۶۹، ۲۲۷۰  
معير، ۴۹۹  
معير الممالك، ۸۴، ۱۰۱، ۱۲۰، ۲۲۶-۲۲۷، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۶، ۳۶۰، ۴۰۸، ۴۶۶، ۴۶۸-۴۶۹، ۴۹۷-۴۹۹  
معين الدوله، ۱۹۲  
معين الدين ميرزاى، ۴۰۹  
معين نظام، ۴۶۲-۴۶۳  
مغور خان، ۵۰۵  
مغول، ۲۰-۲۴، ۹۳، ۳۲۹  
مفتاح الملك، ۵۳۴، ۵۳۶  
مقدسى، ۱۸  
مقنى باشى، ۳۰۸  
مكتب خانه، ۴۲۴-۴۲۶، ۴۲۸-۴۲۹  
ملا آقا رضا فيروز آبادى، ۹۱، ۳۶۴  
ملا حسين عقدايى، ۵۰۸  
ملا عبد اللطيف، ۴۲۶-۴۲۷  
ملا على، ۱۹۴  
ملا محمد، ۴۲۶-۴۲۷  
ملا محمد انجدانى، ۴۲۶  
ملا محمود گرگانى، ۴۲۶  
ملا مهدى تبريزى، ۴۲۸  
ملاير، ۳۱۹، ۵۵۶  
سرگذشت تهران، ص: ۶۷۹  
ملك الشعراء، ۷۳  
ملك جهان خانم، ۴۱۱  
ملك حسين، ۵۸۷  
ملكشاه، ۹۳

- ملک‌شاه غازی، ۹۳  
ملک‌شاه غازی لواسانی، ۹۳  
ملک قاسم میرزا، ۲۸۴  
ملیجک، ۴۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۴۰، ۴۳۹، ۴۴۶-۴۴۷، ۴۴۹، ۵۱۷  
ممتاز الدوله، ۵۸۰  
منتخب السلطنه، ۴۲۹  
منطق الملک، ۵۹۹  
منظم السلطنه، ۵۴۷-۵۴۹  
منوچهر پیشدادی، ۳۲۲  
منوچهر خان، ۶۶  
منوچهر خان گرجی، ۶۶، ۸۷  
منوچهر ستوده، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۴۱  
منیر السلطنه، ۳۶۷  
موتمن الملک، ۵۸۰  
موثق الدوله، ۳۰۰  
موزه ایران باستان، ۸۴  
موزه تاریخ طبیعی، ۲۹۶  
موزه تازه قصر، ۷۶  
موزه مردم‌شناسی، ۸۳  
موسی الجون، ۹۵  
موسی بن جعفر، ۳۲۵  
موسیو طالبت، ۲۴۳  
موسیو فابیوس، ۲۱۷  
موقر السلطنه حبیب الله خان، ۵۶۸  
مولانا وصلی تهرانی رازی، ۴۸  
مولوی، ۳۶۱  
مولیر، ۱۲۴  
مون دوپیتته، ۳۸۸  
مهد علیا، ۹۰، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۷۲، ۳۶۴، ۴۱۱، ۵۱۴  
مهدی بامداد، ۷۸، ۲۰۷، ۲۵۵، ۲۷۵، ۳۱۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۶۶، ۵۶۷  
مهدی خان، ۱۳۶، ۴۲۹  
مهدی خان ممتحن الدوله شقاقی، ۲۲۴، ۴۲۸  
مهدیقلی خان هدایت، ۶۴-۶۵، ۱۳۱، ۱۵۵-۱۵۶، ۴۵۱، ۵۱۸، ۵۴۴

- مهدیقلی میرزا، ۱۰۰  
مهدی قلی هدایت مخبر السلطنه، ۵۲۱  
مهران، ۲۶۷، ۲۶۸  
مهندس ولد خداداد خان، ۱۳۸  
مهندس سینکلر، ۵۸۵  
میجر شامپین، ۱۵۴  
میدان ارک، ۴۲، ۸۲-۸۳، ۱۱۱، ۲۱۴  
میدان ارک امروزی، ۸۳، ۳۲۹  
میدان ارگ، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۱۳، ۵۲۶  
میدان اعدام، ۲۷، ۴۹، ۸۴، ۹۶، ۱۶۹، ۳۶۱  
میدان امام خمینی، ۱۴۱، ۴۰۴  
میدان امین السلطان، ۵۱، ۵۰۰  
میدان انقلاب، ۳۹۷  
میدان باغ عمارت، ۵۲  
میدان بریانک، ۴۰۰  
میدان بهارستان، ۵۱، ۲۲۳، ۲۸۲، ۴۰۵-۴۰۶، ۴۷۳، ۵۹۹  
میدان پاستور، ۳۹۹  
میدان تخت مرمر، ۳۲۹  
میدان توپخانه، ۶۸، ۸۲، ۱۲۹، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۵۵، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۳، ۱۹۲، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۱۳-۲۱۸، ۲۲۹، ۲۸۲، ۳۵۳، ۳۸۱، ۳۸۵، ۴۷۰، ۴۹۵، ۵۲۵-۵۲۷، ۵۸۷، ۵۹۷-۵۹۸، ۶۰۰  
میدان تیراندازی، ۳۹۷  
میدان حسن آباد، ۳۸۱  
میدان حنیف نژاد، ۵۵۹  
میدان دروازه شمیران، ۳۹۶، ۴۰۵  
میدان دروازه قزوین، ۳۶۰  
سرگذشت تهران، ص: ۶۸۰  
میدان ژاله سابق، ۱۴۱، ۳۱۱، ۳۹۸  
میدان سپه، ۲۶، ۳۲، ۱۴۰-۱۴۱  
میدان سید اسماعیل، ۳۶۲  
میدان شاپور- میدان شاهپور  
میدان شاه، ۴۹، ۸۱-۸۲، ۱۱۱، ۱۳۴، ۵۲۶  
میدان شاهپور، ۲۶، ۴۷، ۱۶۹، ۳۶۰، ۴۰۵، ۵۵۹  
میدان شمس العماره، ۳۵۳

- میدان شوش، ۴۱۱  
میدان شهدا، ۱۴۱، ۳۹۸  
میدان فردوسی، ۵۸۸  
میدان قدیم نقاره‌خانه، ۳۲۹  
میدان قزوین، ۴۰۵  
میدان گاه‌فروشها، ۴۱۰  
میدان مازندران، ۴۰۵  
میدان مال‌فروش‌ها، ۵۱، ۳۶۷  
میدان مجاهدین، ۱۴۱  
میدان محمدیه، ۴۹، ۹۶-۹۷، ۴۰۵  
میدان مخبرالدوله، ۶۰۱  
میدان مشق، ۱۱۱، ۱۴۱، ۲۱۵، ۲۸۱، ۴۸۴، ۵۱۰، ۵۲۷، ۵۴۳  
میدان منیریه، ۳۶۰  
میدان موزه، ۳۶۲  
میدان وثوق‌الدوله، ۳۲۱  
میرآخوری، ۲۷۸  
میرپنج، ۵۸۲  
میرزا آشتیانی، ۴۶۴  
میرزا آقا خان، ۱۲۰، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۶، ۲۳۱، ۲۸۲  
میرزا آقا خان نوری، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۱-۱۳۳، ۱۴۱، ۱۵۱، ۲۳۰، ۲۵۵، ۲۸۲، ۳۳۰، ۴۸۱  
میرزا آقا مسیح، ۵۷  
میرزا ابراهیم سعیدالعلماء، ۵۱۳  
میرزا ابو‌اتراب خان نظم‌الدوله، ۵۱۱  
میرزا ابو‌الحسن جلوه، ۹۱، ۳۶۴  
میرزا ابو‌الحسن خان، ۳۶۵، ۳۸۰  
میرزا ابو‌الحسن خان ایلچی، ۹۸  
میرزا ابو‌الحسن خان غفاری کاشانی صنیع‌الملک، ۱۲۶  
میرزا ابو‌الحسن خان کمال، ۳۸۰  
میرزا ابو‌القاسم، ۱۷۵، ۲۸۷، ۴۰۹، ۵۰۰  
میرزا ابو‌القاسم قائم‌مقام، ۸۷  
میرزا ابو‌تراب خان خواجه نوری، ۱۹۶  
میرزا ابو‌تراب خان نظم‌الدوله، ۵۴۷  
میرزا ابو‌تراب خان نوری، ۱۸۲

- میرزا احمد، ۱۳۶
- میرزا احمد خان، ۳۷۶
- میرزا احمد خان عضد الدوله، ۸۷
- میرزا احمد خان علاء الدوله، ۱۹۲
- میرزا اسماعیل خان امین الملک، ۲۴۷
- میرزا اسمعیل خان، ۱۳۶
- میرزا باقر، ۸۸، ۲۹۲
- میرزا تقی خان امیر کبیر، ۱۱۵، ۱۱۹-۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۲۰۱، ۲۳۱، ۳۹۱، ۴۰۹
- میرزا تقی خان امیر نظام، ۵۴، ۱۲۱
- میرزا تقی خان فراهانی، ۳۶۷
- میرزا جبار، ۱۲۰
- میرزا جعفر حکیم الهی، ۲۵۷
- میرزا جعفر خان، ۱۷۶
- میرزا جعفر خان مشیر الدوله، ۱۱۶
- میرزا جعفر خورموجی، ۱۲۲
- میرزا حبیب الله خان انصاری، ۲۹۲
- میرزا حسن، ۴۶۲، ۴۶۳
- میرزا حسن آشتیانی، ۴۶۳
- میرزا حسن آشتیانی، ۴۶۰
- میرزا حسن آقا، ۵۳۴
- میرزا حسن خان، ۲۲۱، ۵۴۰-۵۴۱
- میرزا حسن خان گرانمایه، ۴۳۰
- میرزا حسن خان مشیر الدوله، ۵۳۶
- میرزا حسن خان مشیر الملک، ۵۴۰-۵۴۱
- میرزا حسن خان منشی اسرار، ۲۲۵
- سرگذشت تهران، ص: ۶۸۱
- میرزا حسن رشیدی، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹
- میرزا حسن سمیعی، ۲۶۴
- میرزا حسن شیرازی، ۴۵۹
- میرزا حسن مجتهد آشتیانی، ۴۶۲
- میرزا حسن مستوفی الممالک، ۵۰۵
- میرزا حسین، ۲۲۱، ۲۲۳ سرگذشت تهران؛ ص ۶۸۱ میرزا حسین خان پیرنیا مومن الملک، ۵۰۵
- میرزا حسین خان سپهسالار، ۲۲۱، ۲۲۳، ۴۷۳، ۵۷۲

- میرزا حسین خان مشیر الدوله، ۲۶۵  
میرزا حسین خان معتمد الملک، ۴۷۰  
میرزا حسین سرابی، ۵۳۹  
میرزا حسین سراج الملک ۲  
میرزا داود خان، ۲۵۵  
میرزا دواد خان ارمنی، ۱۱۷  
میرزا داوود خان، ۱۱۸  
میرزا رضا، ۵۰۷، ۵۱۰  
میرزا رضا خان، ۶۰۷  
میرزا رضا خان گرانیامیه، ۵۳۹  
میرزا رضا کرمانی، ۱۱۶، ۴۴۸، ۵۴۷، ۵۰۲-۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰-۵۱۳  
میرزا رضای مستوفی، ۱۵۵  
میرزا رضای مهندس باشی، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۷۲  
میرزا زکی، ۱۵۳  
میرزا زین العابدین خان، ۸۸، ۱۸۹  
میرزا زین العابدین کاشانی، ۵۳۹  
میرزا سعید خان، ۱۵۳، ۲۸۴، ۴۴۶  
میرزا سید احمد، ۱۸۹  
میرزا سید احمد کدخدای، ۴۴  
میرزا سید حسن، ۱۵۸  
میرزا سید حسن خان، ۲۲۴  
میرزا سید حسین، ۲۱۸  
میرزا سید عبد الله تفرشی، ۱۹۶  
میرزا سید علی اکبر تفرشی، ۴۶۰  
میرزا سید کاظم مستوفی، ۳۶۶  
میرزا شفیع، ۱۲۷  
میرزا شق، ۴۵۹  
میرزا صالح خان، ۸۹، ۵۷۲  
میرزا صالح شیرازی، ۸۹  
میرزا عباس خان، ۱۷۲  
میرزا عباسقلی، ۲۸۹  
میرزا عباس مهندس باشی، ۱۱۶  
میرزا عبد الرزاق خان، ۵۳۶

- میرزا عبد الرزاق خان بغایری، ۵۴۱  
میرزا عبد الغفار، ۱۳۹  
میرزا عبد الله، ۵۳۹، ۵۴۴  
میرزا عبد الله خان قوام الوزاره، ۵۴۰  
میرزا عبد الله نقاشباشی خاصه، ۵۲  
میرزا علی اشرف خان، ۱۸۹، ۵۱۰  
میرزا علی اصغر خان امین السلطان، ۲۶۹، ۲۷۹، ۳۱۷، ۴۷۲  
میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک، ۵۶۷  
میرزا علی اکبر، ۸۷، ۱۴۸، ۲۲۶  
میرزا علی اکبر خان مزین الدوله، ۱۲۴  
میرزا علی اکبر خان ناظم الاطبا، ۵۳۴  
میرزا علی اکبر خان نفیسی، ۳۸۰  
میرزا علی اکبر مستوفی، ۲۱۸  
میرزا علی خان امین الدوله، ۲۱۷، ۲۵۹، ۵۰۴  
میرزا علی خان امین الدوله، ۳۱۷  
میرزا علی خان امین الملک، ۲۱۵  
میرزا علی خان امین الملک، ۲۶۸  
میرزا علی خان منصورى، ۴۸۴  
میرزا علی محمد خان، ۱۷۵  
میرزا علینقی حکیم الممالک، ۳۴۲  
میرزا عیسی، ۱۴۴، ۱۸۶، ۳۷۴، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۷، ۵۴۷  
میرزا عیسی تفرشی، ۴۸۵  
میرزا عیسی قائم مقام فراهانی، ۸۷  
میرزا عیسی وزیر، ۱۷۶، ۱۹۶، ۴۰۹، ۴۸۵  
سرگذشت تهران، ص: ۶۸۲  
میرزا غیاث، ۳۰۷  
میرزا فتح الله خان، ۵۵۱  
میرزا فتحعلی صاحب دیوان، ۸۷  
میرزا فضل الله، ۳۳۰  
میرزا فضل الله خان تفرشی، ۱۷۶  
میرزا قهرمان، ۳۸۵  
میرزا کاظم، ۶۱۰  
میرزا کریم خان رشتی، ۵۵۱



- میرزا کریم خان مختار السلطنه، ۵۴۷
- میرزا کریم خان منظم السلطنه، ۵۴۹
- میرزا محرم خلیفه، ۱۴۴
- میرزا محمد، ۲۸۷، ۳۳۰، ۴۴۶
- میرزا محمد باقر، ۵۷۸
- میرزا محمد تقی قوام الدوله آشتیانی، ۳۳۰
- میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر، ۸۵، ۳۳۱
- میرزا محمد حسین، ۱۷۵، ۱۸۹
- میرزا محمد حسین ادیب اصفهانی، ۲۵۱
- میرزا محمد حسین خان صدر، ۱۸۹، ۱۲۱
- میرزا محمد حسین عضد الملک، ۳۳۰
- میرزا محمد خان، ۱۴۲، ۳۸۰، ۵۰۷، ۵۷۳
- میرزا محمد خان اقبال الدوله، ۳۲۰
- میرزا محمد خان سپهسالار، ۱۴۱
- میرزا محمد خان صدیق الملک، ۵۳۹
- میرزا محمد خان قاجار، ۱۴۱
- میرزا محمد خان مستوفی وکیل الدوله، ۵۶۸
- میرزا محمد دکتر، ۳۸۰
- میرزا محمد زکی، ۳۷۷
- میرزا محمد سپهسالار، ۵۳۳
- میرزا محمد علی خان، ۱۱۹
- میرزا محمد علی خان قوام الدوله، ۵۵۴
- میرزا محمد علی شیرازی، ۱۲۵
- میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی، ۳۳۰
- میرزا محمد مستوفی آشتیانی، ۳۳۰، ۳۳۱
- میرزا محمد مستوفی قوام الدوله، ۳۳۰
- میرزا محمد ناظم الاسلامی کرمانی، ۵۳۷
- میرزا محمد ولی حکیم‌باشی، ۱۲۷
- میرزا محمود، ۴۸۴
- میرزا محمود خان، ۳۰۹
- میرزا محمود خان حکیم الملک، ۲۱۸
- میرزا محمود خان کاشانی، ۱۷۲
- میرزا محمود مهندس منجم‌باشی، ۱۳۶

- میرزا محمود وزیر، ۱۷۳، ۱۷۶  
میرزا مسیح استرآبادی، ۵۷-۵۸  
میرزا مصطفی خان وزیرزاده، ۴۲۹، ۴۳۰  
میرزا معصوم خان، ۴۲۹  
میرزا ملکم خان ناظم الدوله، ۱۵۱، ۴۳۶  
میرزا موسی، ۱۹۶، ۴۰۹، ۴۴۸، ۴۸۰-۴۸۱، ۴۸۳  
میرزا موسی مستوفی، ۱۷۶  
میرزا موسی مستوفی تفرشی، ۴۰۹  
میرزا موسی وزیر، ۴۰۸، ۴۸۲  
میرزا مهدی، ۵۷۹-۵۸۰  
میرزا مهدی خان، ۴۳۰  
میرزا نصر الله خان مشیر الدوله نائینی، ۵۲۳، ۵۳۹  
میرزا نظام، ۲۴۳  
میرزا ولی ناظم میرزا، ۲۷۲  
میرزا هاشم خان، ۵۴۰  
میرزا هدایت الله، ۳۶۲  
میرزا آشتیانی، ۴۵۸، ۴۶۳  
میرزا شیرازی، ۴۶۴  
میرزا یعقوب ارمنی جلفایی، ۴۳۶  
میرزا یوسف، ۱۷۵  
میرزا یوسف مستوفی الممالک، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۰، ۴۸۵  
میرشکاری، ۲۷۸  
میر مهدیخان، ۴۵۳  
مینورسکی، ۵۰  
مؤتمن الملک، ۵۴۰  
مؤدب الملک، ۶۰۷  
مؤسسہ سحاب، ۱۳۸-۱۳۹  
سر گذشت تهران، ص: ۶۸۳  
مؤید احمدی، ۵۷۸  
مؤید الاسلام، ۵۷۸-۵۸۱  
مؤید الدوله، ۱۰۱، ۳۲۵  
نادر، ۳۱، ۷۶  
نادر شاه، ۳۱، ۳۸، ۴۸، ۷۴-۷۷، ۸۳، ۲۵۷، ۲۶۷

نادر میرزا، ۷۷، ۱۸۷-۱۸۸

نادری، ۱۴۰

نارمک، ۴۰۵

نارنجستان، ۱۱۲، ۱۱۴، ۲۹۲

ناسخ التواریخ، ۸۸، ۱۲۱، ۱۲۹، ۳۳۱

ناصر الدوله، ۵۰۹

ناصر الدین، ۱۴۸، ۳۶۹

ناصر الدین شاه، ۳۲، ۵۱-۵۲، ۵۹-۶۳، ۶۴-۶۷، ۶۹، ۷۱-۷۳، ۷۸، ۸۲-۸۳، ۸۸، ۹۰-۹۱، ۹۴، ۱۰۰-۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶-۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۲، ۲۳۶-۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰-۲۵۱، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۵۸-۲۵۹، ۲۶۳-۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۸-۲۷۹، ۲۸۲-۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۱-۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۲-۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰-۳۱۱، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۱-۳۳۲، ۳۳۶-۳۳۷، ۳۴۲-۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۰-۳۶۲، ۳۶۴-۳۶۵، ۳۷۰-۳۷۱، ۳۷۸-۳۸۱، ۳۸۴-۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۱-۳۹۲، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۲۰-۴۲۱، ۴۳۴-۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۱-۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۵۱-۴۵۲، ۴۵۵-۴۵۶، ۴۵۸-۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۶-۴۶۹، ۴۷۲-۴۷۴، ۴۷۶-۴۷۹، ۴۸۴-۴۸۵، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۰۲-۵۰۳، ۵۰۵-۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۹-۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۹-۵۵۰، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۷، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۵، ۶۲۲-۶۲۳

ناصر الدین میرزا، ۱۰۳

ناصر الملک، ۲۶۱، ۳۹۶، ۵۴۴-۵۴۵، ۵۷۶-۵۷۷

ناصر الملک قره گزلو، ۵۵۲

ناصر الملک نایب السلطنه، ۵۷۶

ناصر خسرو، ۵۰، ۶۱، ۱۱۷، ۱۶۸، ۲۱۴، ۲۲۹، ۴۹۰-۴۹۱، ۴۹۰

ناصر نجمی، ۳۴۸، ۴۰۸، ۴۹۰

ناظم الاسلام ناظم الاسلام کرمانی، ۲۳۰، ۴۵۸، ۵۱۰، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۵۱، ۵۶۸-۵۶۹، ۵۷۳

ناظم الاطباء، ۳۸۰

ناظم الدوله، ۵۵۰

ناظم السلطنه، ۶۰۱

نایب السلطنه، ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۶۹، ۱۶۴، ۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۵، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۶، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۳۸-۲۴۱، ۳۳۰، ۳۴۵-۳۴۶

۳۴۶، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۶۰-۴۶۳

نایب السلطنه امیر کبیر، ۱۹۰

نایب السلطنه امین الدوله، ۲۴۱

نایب السلطنه کامران میرزا، ۱۸۸، ۴۸۳، ۵۰۹

نایب اول کرزیز، ۱۱۷

نایب اول نمیرو، ۱۱۷

نایب حسن، ۱۸۹

- نایب قلی، ۱۷۴  
نایب قلی، ۱۷۵  
نایب کریم، ۴۳۴-۴۳۵  
نجف آباد، ۳۹۷  
نجم الملک، ۴۳-۴۴، ۱۳۸، ۱۴۶-۱۴۷، ۱۴۵، ۳۴۵  
نصر السلطنه، ۲۳۸-۲۳۹  
نصر الله خان افشار، ۲۰۹  
نصر الله خان زنبورکچی باشی، ۲۷۸  
نصر الله خان سپهسالاری، ۵۴۰  
نصرت آباد، ۱۷۲، ۳۴۰، ۳۴۱  
نصرت الدوله، ۳۶۶، ۵۷۶-۵۷۷، ۵۸۱-۵۸۲  
سرگذشت تهران، ص: ۶۸۴  
نصرت السلطنه، ۵۷۶  
نصره الدوله، ۱۷۱، ۵۷۶  
نظام آباد، ۳۳۷  
نظام الدوله، ۷۸، ۲۶۶، ۴۶۹  
نظام الدوله معیر الممالک، ۲۴۶، ۲۴۷  
نظام الملک، ۲۴۵، ۲۸۲-۲۸۳، ۳۳۷، ۳۷۵، ۳۴۶  
نظامیه، ۵۱، ۱۱۴، ۲۸۲-۲۸۳، ۳۷۵، ۳۹۶، ۵۷۰  
نظم الدوله، ۱۹۶، ۵۴۷  
نظم الدوله خواجه نوری، ۱۹۶  
نظم الملک، ۱۷۹  
نقاره خانه، ۱۱۱، ۱۹۹، ۲۷۷-۲۷۸، ۲۸۰-۲۸۱  
نقاشباشی، ۱۲۲، ۱۲۴  
نگارستان، ۴۲، ۸۴، ۲۵۱، ۲۸۲، ۵۷۰، ۵۷۲  
نگارستان دار الخلافه، ۷۹  
نمیرو، ۱۱۸  
نواب اعتضاد السلطنه، ۳۷۹  
نواب محمد خسرو میرزای سرتیپ، ۱۳۶  
نور الدهر میرزا، ۴۴۵  
نور الدین چهاردهی، ۵۵۱  
نوریخش، ۵۴۳  
نورمان، ۱۸۱

نوروز خان، ۶۳  
نوش آفرین خانم، ۶۵  
نوشیروان، ۴۵۱  
نهاد، ۵۵۶  
نهر کرج، ۳۹۷، ۳۹۹  
نیاوران، ۶۷، ۸۴، ۱۲۹، ۱۷۲، ۲۹۷، ۳۰۰-۳۰۵، ۳۴۱  
نیس، ۶۰۸، ۶۰۹  
تیر الملک، ۱۳۶، ۱۳۷، ۵۳۶  
واگن خانه، ۵۱  
واگنر، ۲۸۵  
ویان، ۱۴۶  
وثوق الدوله، ۳۲۰-۳۲۱، ۳۲۹-۳۳۰، ۳۳۲، ۵۷۵، ۵۸۲  
وجیه الله میرزا، ۳۴۴  
ورامین، ۳۴، ۴۸، ۸۳، ۲۶۱، ۳۹۱، ۴۷۳، ۵۵۳  
ورد آورد، ۳۹۱  
ورزشگاه امجدیه، ۳۲۹  
وزارت پست و تلگراف، ۴۰۴  
وزارت جنگ، ۳۹۹  
وزارت دارایی، ۲۶۴، ۴۰۴  
وزارت عدلیه، ۲۶۴  
وزارت معارف، ۳۶۵  
وزیر مختار، ۱۰۵  
وزیر مختار انگلیس، ۲۷۷  
وزیر مختار ایران، ۱۲۱، ۳۸۴  
وزیر مختار پروس، ۱۲۸  
وزیر نظام، ۴۰۵  
وستداهل، ۵۵۲-۵۵۳  
وکیل الدوله، ۲۸۶، ۵۰۹  
وکیل الممالک کرمانی، ۵۰۹  
ولنجک، ۲۴۶  
وهایبها- طایفه وهایبها  
ویلر بنجامین، ۷۱  
ویلیامز جکسن، ۵۲۴

- هارولد اسپنسر، ۵۸۵  
هاشمی، ۴۰۴  
هانری ماسه، ۱۹۷  
هانی گن، ۵۸۵  
هخامنشی، ۵۶۰  
هدایت، ۱۲۴  
هرات، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۴۶، ۶۲۳  
هشتر خان، ۴۸۳  
هفتاد و دو تن جوانمرد، ۳۲۸  
هفت تن، ۳۲۸، ۳۵۶  
هفت دختران، ۹۸، ۳۲۸، ۴۷۰  
سرگذشت تهران، ص: ۶۸۵  
هلاکو میرزا، ۷۱  
همدان، ۱۵۴، ۲۷۶، ۳۸۹، ۵۲۳، ۵۵۶، ۶۲۳  
همدم السلطنه، ۳۴۰  
هنرستان آیت الله بهبهانی، ۳۶۵  
هنریش بروکش، ۲۸۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۷۵-۴۷۷  
هوتوم شیندلر، ۱۴۶  
هومبرت اول، ۱۹۷  
یافت آباد، ۱۰۰، ۱۰۵، ۳۹۱  
یاقوت، ۲۱  
یحیی بن زید، ۹۳  
یحیی خان مشیر الدوله، ۲۱۵، ۴۶۹، ۴۷۲  
یحیی خان معتمد الملک، ۲۲۳، ۴۷۰  
یحیی دولت آبادی، ۵۱۸، ۵۴۳، ۵۶۶، ۵۷۰  
یحیی میرزا، ۶۶  
یخچال، ۴۰۰  
یخچال بهجت آباد، ۴۰۲  
یزد، ۷۲، ۱۰۹، ۲۱۳، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۰، ۵۰۸  
یفرم خان ارمنی، ۵۵۱-۵۵۲  
یمین الدوله، ۵۰۴  
یمین الملک، ۵۸۰  
یوزباشی، ۲۰۸، ۴۹۰

یوسف، ۵۵۱

یوسف آباد، ۲۱۲، ۳۳۷، ۳۴۴-۳۴۵، ۴۰۶

یوسف ریشار خان، ۶۰۷

یوسف گرجی، ۷۲

سرگذشت تهران، ص: ۶۸۶

### نمایه کتابها و نشریات

آثار البلاد و اخبار العباد، ۱۹-۲۲

آدمها و آئینها در ایران، ۱۹۷، ۱۹۹

آمار دار الخلافه تهران، ۱۴۷، ۳۵۰، ۴۸۷، ۵۳۱

آیة السرور، ۱۹

ابواب الجنان، ۴۲۵

احسن الاخبار و تحفة الاخيار، ۱۲۵

احسن التقاسيم، ۱۸

از سلطانيه تا نيشابور، ۲۳

اسکندرنامه، ۴۹۰

افضل التواريخ، ۵۵۳

افضل التواريخ، ۶۸، ۶۹، ۲۶۰، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۱، ۴۸۳، ۵۱۱، ۵۱۹، ۵۴۹، ۵۵۳

الانساب، ۱۹

العبر، ۳۲۲

الفیه، ۴۲۹

المآثر و الآثار، ۶۷، ۶۷، ۷۲، ۱۴۵، ۱۷۱، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۳۹، ۳۶۴-۳۶۶، ۳۸۰، ۴۵۱

۴۹۲، ۴۹۶، ۶۰۶-۶۰۷

المسالك و الممالك، ۱۷-۱۸

المشترک، ۱۹

انجمن آذربایجان، ۵۷۰

انجمن مظفری، ۵۷۰

انساب، ۱۹

انساب سمعانی، ۳۲۲

انسانها و چیزها در ایران، ۱۹۷

انقلاب ایران، ۵۱۴

ایام محبس، ۶۱۷

ایران، ۱۲۶

- ایران آنطور که هست، ۱۷۷  
ایران در گذشته و حال، ۵۲۴  
ایران، سرزمین و مردم آن، ۱۰۶  
ایران و ایرانیان، ۱۰۶  
باغهای ایران، ۳۰۴  
تاریخ آل سلجوق، ۱۹  
تاریخ بیداری ایرانیان، ۲۳۰، ۳۰۰، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۳۴، ۵۶۴، ۵۶۸، ۵۷۰، ۶۰۵  
تاریخ بیست ساله ایران، ۵۹۱  
تاریخ بیهقی، ۳۲۸  
تاریخ پست و تلگراف و تلفن، ۱۶۱  
تاریخ پطر کبیر، ۸۸  
تاریخ تهران، ۱۹، ۲۵۹  
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ۱۶۶  
تاریخ رویان، ۱۹  
تاریخ رویان، ۳۲۲  
تاریخ سرگذشت مسعودی، ۲۹۴  
تاریخ طبرستان، ۱۹، ۲۰، ۳۲۲  
تاریخ عضدی، ۳۶، ۶۵، ۶۶، ۷۷-۸۷، ۳۴۴  
تاریخ قاجاریه، ۱۲۸  
تاریخ ایران باستان، ۵۴۰  
تاریخ معجم، ۸۸  
سرگذشت تهران، ص: ۶۸۷  
تاریخ منتظم ناصری، ۱۴۵، ۲۲۶، ۲۷۰، ۳۳۱، ۳۷۹  
تحفه سامی، ۴۸  
تذکر الحفاظ، ۳۲۲  
تذکره عمومی خرابات، ۷۲  
جامع التواریخ، ۲۰  
جامع عباسی، ۴۲۵  
جغرافیای تاریخی شمیران، ۳۴۱  
جغرافیای دره رودبار، ۳۰۰  
جلوه‌هایی از زندگی و آداب و رسوم ایران، ۱۰۳  
جنگ پنهان برای نفت، ۵۸۵  
جنه النعیم، ۹۴-۹۵





- زینت المجالس، ۲۰  
سفرنامه اورسل، ۳۵۸  
سفرنامه پولاک، ۱۰۶  
سفرنامه جکسن، ۵۲۴  
سفرنامه سرجان مالکوم، ۴۰  
سلجوق نامه، ۱۹  
سه سال در دربار ایران، ۱۹۶، ۲۵۴، ۳۵۱  
سیاستگران دوره قاجار، ۵۴، ۱۱۹، ۳۱۸  
شاهنامه فردوسی، ۴۹۰، ۵۱۴  
شرح حال رجال ایران، ۷۸، ۲۵۵  
شرح زندگانی من، ۱۶۹، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۶۴، ۲۹۱  
شرح سلطنت و جهانگیری، ۳۳۱  
صدر التواریخ، ۵۳، ۸۵، ۱۲۲  
صورة الارض، ۱۸  
طهران قدیم، ۴۹۰  
سرگذشت تهران، ص: ۶۸۸  
۴۳۶۸۸ ظفرنامه تیموری، ۲۰  
عجایب نامه، ۲۰  
فارسنامه، ۱۹، ۲۰  
فتح نامه، ۸۷  
فرهنگ جغرافیای ایران، ۳۳۹  
فرهنگ معین، ۱۳۹  
قابوسنامه، ۳۲۶  
قرآن، ۴۲۵، ۴۲۷-۴۲۸  
کوکب دری، ۵۶۹  
گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله، ۳۱۹  
گلستان سعدی، ۴۲۵  
گنج شایگان، ۶۲۰  
لغتنامه دهخدا، ۱۱۳  
مجله جغرافیایی ملی امریکا، ۵۸۴  
محافل المؤمنین، ۷۷  
مرآة البلدان، ۲۰، ۴۲، ۸۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۸۹، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۵۱، ۲۶۸، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۵۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹  
۴۷۴، ۶۰۷

- مسافرت به مشرق زمین، ۱۳۳  
مسافرت در ارمنستان و ایران، ۴۱  
مشترک یاقوت حموی، ۱۹، ۳۲۲  
معتقدات و آداب ایرانی، ۱۹۷  
معجم البلدان، ۱۸-۲۲، ۳۲۲، ۳۲۶  
منتظم ناصری، ۱۲۱  
منتقله الطالیه، ۹۵  
ناسخ التواریخ، ۸۸، ۱۲۱، ۱۲۹، ۳۳۱  
ندای وطن، ۵۶۹  
نزهة القلوب، ۲۰، ۲۲  
نصاب الصبیان، ۴۲۵  
نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ۱۹  
نقشه دار الخلافه تهران، ۴۳، ۱۱۱، ۱۳۴، ۲۳۱، ۲۷۵، ۲۷۷، ۴۸۶، ۴۸۸  
نقشه عبد الغفار، ۵۰۰  
نیویورک هرالدریون، ۵۸۵  
وقایع اتفاقیه، ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۵۲، ۱۵۷، ۳۴۹، ۳۹۱  
هفت اقلیم، ۲۰  
یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ۱۰۱  
یکسال در میان ایرانیان، ۲۱۱  
سرگذشت تهران، ص: ۶۸۹

## تصاویر

- سرگذشت تهران، ص: ۶۹۱  
دورنمای تهران  
سرگذشت تهران، ص: ۶۹۲  
کاخ صاحبقرانیه  
سرگذشت تهران، ص: ۶۹۳  
تالار آینه کاخ صاحبقرانیه  
سرگذشت تهران، ص: ۶۹۴  
تالار آینه کاخ صاحبقرانیه  
سرگذشت تهران، ص: ۶۹۵  
تالار تشریفات با سقف و بدنه آینه کاری  
سرگذشت تهران، ص: ۶۹۶

## کاخ گلستان

سرگذشت تهران، ص: ۶۹۷

تالار آینه، عمارت گلستان

سرگذشت تهران، ص: ۶۹۸

نمای عمارت گلستان، از داخل خلوت کریمخانی

سرگذشت تهران، ص: ۶۹۹

## کاخ گلستان

سرگذشت تهران، ص: ۷۰۰

باغ و عمارت گلستان

سرگذشت تهران، ص: ۷۰۱

حوض خانه عمارت گلستان سال ۱۳۰۷ قمری رنگ و روغن اثر کمال‌الملک

سرگذشت تهران، ص: ۷۰۲

## کاخ گلستان

سردر باغ ملی

سرگذشت تهران، ص: ۷۰۳

بنای قدیمی قصر قاجار

سردر میدان توپخانه

سرگذشت تهران، ص: ۷۰۴

ایوان خانه کریم خان مجموعه کاخ گلستان

سرگذشت تهران، ص: ۷۰۵

عمارت مسعودیه

سرگذشت تهران، ص: ۷۰۶

قصر و حرمخانه عشرت آباد

سرگذشت تهران، ص: ۷۰۷

قصر و حرمخانه عشرت آباد

سرگذشت تهران، ص: ۷۰۸

ساختمان ناصرالدین شاه در عشرت آباد

سرگذشت تهران، ص: ۷۰۹

اولین ساختمان بانک شاهی در میدان توپخانه

سرگذشت تهران، ص: ۷۱۰

تالار آینه، عمارت گلستان

سرگذشت تهران، ص: ۷۱۱

عمارت بادگیر

- سرگذشت تهران، ص: ۷۱۲  
کاخ احمدشاهی، کاخ نیاوران  
سرگذشت تهران، ص: ۷۱۳  
تالار عمارت خورجی ۱۲۸۰ ه. ق نقاشی آب‌رنگ  
سرگذشت تهران، ص: ۷۱۴  
شمس‌العماره  
سرگذشت تهران، ص: ۷۱۵  
عمارت ضرابخانه  
سرگذشت تهران، ص: ۷۱۶  
عمارت ضرابخانه  
سرگذشت تهران، ص: ۷۱۷  
عمارت بانک شاهی  
سرگذشت تهران، ص: ۷۱۸  
صحن مسجد سپه‌سالار (۱۳۱۰ ه. ق)  
سرگذشت تهران، ص: ۷۱۹  
مسجد سپه‌سالار  
سرگذشت تهران، ص: ۷۲۰  
جلوخان مسجد سپه‌سالار  
سرگذشت تهران، ص: ۷۲۱  
مسجد سپه‌سالار  
سرگذشت تهران، ص: ۷۲۲  
کاخ گلستان  
سرگذشت تهران، ص: ۷۲۳  
سردر باغ ملی  
سرگذشت تهران، ص: ۷۲۴  
تکیه دولت  
سرگذشت تهران، ص: ۷۲۵  
سردر ناقاره‌خانه در میدان ارگ  
سرگذشت تهران، ص: ۷۲۶  
مطبعه فاروس - خیابان لاله‌زار نو  
سرگذشت تهران، ص: ۷۲۷  
سرقبر آقا  
سرگذشت تهران، ص: ۷۲۸

میدان ارگ (۱۳۰۳ ه. ق) تابلورنگ روغنی کار: ابو الحسن ثالث

سرگذشت تهران، ص: ۷۲۹

میدان توپخانه

سرگذشت تهران، ص: ۷۳۰

سردر خیابان چراغ گاز از میدان توپخانه

سرگذشت تهران، ص: ۷۳۱

نمای دروازه شمیران

سرگذشت تهران، ص: ۷۳۲

دروازه و خیابان چراغ گاز

سرگذشت تهران، ص: ۷۳۳

دروازه شاه عبدالعظیم از بیرون شهر

سرگذشت تهران، ص: ۷۳۴

نمای دروازه قزوین از بیرون شهر

سرگذشت تهران، ص: ۷۳۵

نمای دروازه دولت، از بیرون شهر

سرگذشت تهران، ص: ۷۳۶

دروازه دولت، از درون شهر

سرگذشت تهران، ص: ۷۳۷

نمای دروازه شمیران از درون شهر

سرگذشت تهران، ص: ۷۳۸

سبزه میدان

سرگذشت تهران، ص: ۷۳۹

سبزه میدان

سرگذشت تهران، ص: ۷۴۰

دروازه دولاب ۱۲۸۰

سرگذشت تهران، ص: ۷۴۱

دروازه شاه عبدالعظیم ۱۳۱۰

سرگذشت تهران، ص: ۷۴۲

دروازه ارگ. ۱۲۷۳

سرگذشت تهران، ص: ۷۴۳

دروازه شمیران. ۱۳۱۰

سرگذشت تهران، ص: ۷۴۴

دروازه دوشان تپه

- سرگذشت تهران، ص: ۷۴۵  
دارالایتام و بیمارستان
- سرگذشت تهران، ص: ۷۴۶  
میدان توپخانه
- سرگذشت تهران، ص: ۷۴۷  
میدان توپخانه
- سرگذشت تهران، ص: ۷۴۸  
ساختمان مخابرات، میدان توپخانه. ۱۳۱۷
- سرگذشت تهران، ص: ۷۴۹  
میدان توپخانه
- سرگذشت تهران، ص: ۷۵۰  
کاخ ایض، مجموعه کاخ گلستان
- سرگذشت تهران، ص: ۷۵۱  
سردر باغ ملی
- سرگذشت تهران، ص: ۷۵۲  
میدان توپخانه
- سرگذشت تهران، ص: ۷۵۳  
شهرداری واقع در میدان توپخانه
- سرگذشت تهران، ص: ۷۵۴  
سردر الماسیه
- سرگذشت تهران، ص: ۷۵۵  
میدان سپه - نظمی
- سرگذشت تهران، ص: ۷۵۶  
خیابان فردوسی
- سرگذشت تهران، ص: ۷۵۷  
خیابان فردوسی
- سرگذشت تهران، ص: ۷۵۸  
جشن پایان سال تحصیلی مدرسه رشديه سال ۱۳۳۰ هجری قمری
- سرگذشت تهران، ص: ۷۵۹  
گذر لوطی صالح
- سرگذشت تهران، ص: ۷۶۰  
کریم شیرهای
- سرگذشت تهران، ص: ۷۶۱

ماشین دودی

سرگذشت تهران، ص: ۷۶۲

لباس و حجاب یک زن عصر قاجار

سرگذشت تهران، ص: ۷۶۳

اسماعیل بزار